مجموعهٔ جامعه و تاریخ

ایران و قضیهٔ ایران

جرج.ن. کرزن

جلد اول

ترجمهٔ

غ.وحیدمازندرانی

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

karim.kaydan

کتاب حاضر یکی از منابع مربوط به اوضاع داخلی و موقع جغرافیائی ایران، مخصوصاً رقابتهای شدید سیاسی دو دولت نیرومند روس و انگلیس در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه قاجار است.

به قول نویسنده آن «لرد کرزون»، که خود از رجال بزرگ سیاسی انگلستان در آن عهد بوده است: «این کتاب نتیجه سه سال کار تقریباً بی انقطاع و مسافرتی هم به مدت شش ماه در سرزمین ایران و سفری قبلی به نواحی همجوار آن و از آن پس نیز ادامهٔ مکاتبات با مقامات صاحبنظر مقیم آن کشور است.»

این سفرنامه در دو جلد تألیف یافته و از دیر باز در ایران از شهرت کافی برخوردار بوده و قسمتهائی نیز از آن جسته و گریخته و یا بطور تلخیص به فارسی ترجمه شده است، ولی کتاب حاضر نخستین بار است که به نحو کامل و با رعایت امانت به فارسی درآمده است.

فهرست

فصل اول: پیش‌گفتار

منظور سه‌گانه از تألیف این‌کتاب ۱۸
معنی قضیهٔ ایران ۱۹
رابطهٔ قضیهٔ ایران با امپراتوری هند ۲۱
تاریخ و جغرافیا ۲۲
مسافرت ۲۳
بستگی ملت ایران با ما ۲۴
درام تاریخ ایران ۲۵
ارتباط ایران و انگلستان ۲۶
تقسیمات چهارگانهٔ مسافرت ۲۷
۱ـ خراسان ۲۷
ایالات مجاور ۲۸
۲ـ ایالات مرکزی ۲۹
بناهای قدیمی ۳۰
۳ـ ایالات جنوب غربی ۳۱
۴ـ خلیج فارس ۳۲
شرق تغییرناپذیر ۳۲
گیرندگی پایدار آن ۳۳
فرق بین مشرق و مغرب زمین ۳۴
افراط و تفریط در ایران ۳۵
تناقض طبیعی ۳۶
کیفیات زندگی ۳۶
سفرنامه‌ها ۳۷
تقسیم سفرنامه‌ها از لحاظ دوره ۴۸
قرن هجدهم ۵۱
قرن نوزدهم ۵۲
درجهٔ اهمیت این سفرنامه ۵۷

فصل دوم: راهها و وسایل ـ اهدا

به مسافران و جهانگردان
ضرورت اطلاعات ۶۰
ایران در کجا واقع است ۶۱
پی‌ریزی این فصل ۶۱
راه انزلی به تهران ۶۱
چگونه باید به انزلی رسید ۶۲
کشتی‌های مسافری دریای خزر ۶۲
ورود به انزلی ۶۳
مرداب ۶۳
پیر بازار ۶۴
رشت ۶۴
انتخاب اسباب سفر، عزیمت با چهارپاداران ۶۵
حرکت با چاپار ۶۵
هزینهٔ مسافرت با چاپار ۶۷
نوع جاده ۶۸
رشت به قزوین ۶۹
قزوین ۷۱
راه درشکه‌رو به تهران ۷۴
جادهٔ پستی ۷۵
جادهٔ کاروان ۷۵
مدت مسافرت ۷۶
جادهٔ طرابوزان ـ تبریز ۷۶
جادهٔ تفلیس ـ تبریز ۷۷
تبریز به تهران ۷۹
جاهای قابل ملاحظه ۸۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ساس میانه ۸۰
زنجان و سلطانیه ۸۱
جادهٔ مشهدسر به تهران ۸۲
جادهٔ گز به تهران ۸۳
جادهٔ عشق‌آباد به مشهد ۸۳
از طریق افغانستان ۸۴
راه خلیج‌فارس ـ بندرعباس ۸۵
جادهٔ بوشهر به تهران ۸۵
جادهٔ محمره (خرمشهر) به تهران ۸۶
جادهٔ بغداد ـ تهران ۸۶
راه بغداد ۸۷
۱ـ جاده طرابوزان و سامسون ۸۷
۲ـ جادهٔ اسکندرون به حلب ۸۸
۳ـ جادهٔ دمشق ۸۸
جادهٔ خلیج‌فارس ۸۹
بغداد به تهران ۸۹
کوهها و شهرها و بناها ۹۱
خلاصهٔ کلام ۹۲
لوازم سفر باکاروان ۹۲
اسباب سفر با چاپار ۹۳
زین و برگ ۹۴
توشه ۹۵
رختخواب ۹۷
خوراک و طبخ ۹۸
دارو ۹۸
اسلحه ۹۸
پیشنهادهای جزئی دیگر ۹۹
موسم سفر ۹۹

فصل سوم: از لندن به عشق‌آباد

از پاریس به قسطنطنیه ۱۰۱
پروفسور وامبری ۱۰۲
کشتی‌های نفت‌کش در دریای سیاه ۱۰۲
شهر و جمعیت باطوم ۱۰۳
زندگانی روزانه ۱۰۵
صنعت نفت ۱۰۵
گمرکخانهٔ روس ۱۰۶
تجارت و کسب ۱۰۶
خیالات نظامی روس ۱۰۷
خط آهن باطوم به تفلیس ۱۰۸
ساختمان تونل سورام ۱۰۹
تفلیس ۱۱۰
هتل لندن ۱۱۰
عزیمت از تفلیس ۱۱۱
بادکوبه ۱۱۲
عبور از دریای خزر ۱۱۲
ژنرال انن‌کف ۱۱۳
مسافران بومی ۱۱۴
صحرا ۱۱۴

فصل چهارم: منطقهٔ ماوراء بحر خزر

اطلاعات جدید ۱۱۶
ارتباط دریایی در بحر خزر ۱۱۷
انتقال انتهای خط به کراسنودسک ۱۱۸
چند اصلاح دیگر ۱۱۹
کارخانهٔ غزل اروات و
ایستگاهها و... ۱۱۹
ناوگان محدود رودخانهٔ جیحون ۱۲۱
آبیاری مرو و بند سلطان ۱۲۱
لوکوموتیو و واگن ۱۲۳
تلگراف ۱۲۳
سرعت و سرویس ۱۲۴
حمل و نقل کالا ۱۲۵
سازمان گمرکی ۱۲۶
آیندهٔ درخشان تجارتی ۱۲۷
تسهیلات برای مسافران انگلیسی ۱۲۷
توسعهٔ خط آهن ماوراء بحر خزر ۱۲۸
توسعهٔ ضمنی خطوط دربخش اروپائی ۱۲۹
وضع اخلاقی مردم در حوزهٔ ماوراء
بحر خزر ۱۳۰
پاره‌ای تغییرات اداری ۱۳۱
استقلال منطقهٔ ماوراء بحر خزر ۱۳۱
ژنرال کوروپاتکین ۱۳۲
محکم‌کاری روس در آسیای مرکزی ۱۳۴
آینده ۱۳۵

فصل پنجم: از عشق‌آباد به قوچان

ورود به عشق‌آباد ۱۳۷

عزیمت به‌طرف مرز ۱۳۸
داستان جادهٔ عشق‌آباد ـ قوچان ۱۳۸
حوزهٔ روس ۱۴۰
کوههای روس ۱۴۱
خط آهنی که خیال ساختن داشته‌اند ۱۴۲
جاده در قسمت ایران ۱۴۳
دور بادام و امامقلی ۱۴۳
زباران به قوچان ۱۴۵
پیشواز به هنگام ورود ۱۴۷
مهمان نوازی جناب خان ۱۴۸
توصیف کلی ۱۵۰
اسکان و قدرت کردها ۱۵۰
سیرت و اخلاق آنها ۱۵۲
اقتدار ایلخانی ۱۵۳
خاندان حاکم ۱۵۳
ایلخان فعلی ۱۵۴
پسر او ۱۵۵
شهرت او ۱۵۵
دو مصاحبه ۱۵۷
قیافهٔ امیرحسین‌خان ۱۵۸
گفت و گو ۱۶۰
سؤال و جواب ۱۶۱
هدیه برای خان ۱۶۳
شامی که از مطبخ‌خان آوردند ۱۶۴
شهر قوچان ۱۶۵
بناها ۱۶۵
بازارهای قوچان ۱۶۶
امیرنشین قوچان ۱۶۷
راههای فرعی از قوچان ۱۶۸

فصل ششم: از قوچان به‌کلات نادری

عزم دیدار کلات نادری ۱۶۹
ویکتوریای ایلخانی ۱۷۰
قوچان به شامگیر ۱۷۱
طرز خرمن‌کوبی عهد عتیق ۱۷۳
زندگانی چادر ۱۷۳
همراهان من ۱۷۴
برج رادکان ۱۷۷
عزیمت به پشته ۱۷۸
عزیمت به بلغور ۱۷۹
کتک خوردن راهنمای ما ۱۸۰
بلغور به ورده ۱۸۱
باغ خان ۱۸۲
گردنه‌های کوهستانی ۱۸۳
آب گرم ۱۸۴
امکان ورود به کلات ۱۸۴
ورود به کلات ۱۸۵
دروازهٔ ارغوان شاه ۱۸۶
مراقبت دروازه ۱۸۸
گفتگو با پاسبانها ۱۸۹
رفتار سرباز ۱۹۰
پاسخ خان ۱۹۱
تاکتیک ایرانی ۱۹۱
او روانه شد، او ۱۹۲
گزارش خان ۱۹۲
تلاش در بالا رفتن از دیوار ۱۹۳
چشم‌انداز هوایی گرداگرد قلعه ۱۹۴
تاریخ کلات ۱۹۶
استحکامات نادرشاهی ۱۹۷
بازیل یا تاتز ۱۹۷
تاریخ اخیر ۱۹۸
حق حاکمیت ایران ۱۹۹
ارزش نظامی کلات ۱۹۹
پنج دروازهٔ کلات ۲۰۰
جمعیت ۲۰۱
آثار قدیم ۲۰۱
زراعت و مقدار آب ۲۰۲
بازگشت به وارده ۲۰۲
عزیمت به کارده ۲۰۳
جادهٔ مشهد ۲۰۴
چشم‌انداز شمال شرقی خراسان ۲۰۴
حیوانات و زندگی انسانی ۲۰۶
عجایب طبیعی ۲۰۷
ورود به مشهد ۲۰۷
تصادفی در میان همراهان ۲۰۸
مزار خواجه ربیع ۲۰۹
ورود به شهر مشهد ۲۰۹

فصل هفتم: مشهد
تاریخ نویسان سابق مشهد ۲۱۱
تاریخ ۲۱۲
اندازه و نقشه شهر ۲۱۴
خیابان ۲۱۵
گذری به قبرستان شهر ۲۱۶
بهداری مشهد ۲۱۷
برج‌های بادگیر و اطاق نگهبان ۲۱۸
بناهای مقدس ۲۱۸
۱ـ بست ۲۱۹
۲ـ صحن ۲۲۰
۳ـ حرم امام رضا (ع) ۲۲۲
ضریح امام (ع) ۲۲۳
مقبره‌های دیگر ۲۲۴
اروپائیانی که بارگاه امام رضا(ع) را دیده‌اند ۲۲۴
مسجد گوهرشاد ۲۲۶
بناهای دیگر بست ۲۲۷
کتابخانهٔ آستانه ۲۲۷
عایدات حضرت ۲۲۸
جمعیت مشهد ۲۲۸
دستگاه اداری آستانه ۲۲۹
مساحت آن محوطه چهارگوش ۲۳۰
متعه ۲۳۰
مقبرهٔ نادرشاه ۲۳۱
کلیمیان مشهد ۲۳۱
بناهای عمومی ۲۳۲
مصنوعات ۲۳۲
مزدها و نرخ اجناس ۲۳۴
بانک و صرافی ۲۳۴
ملاقات با جناب والی ۲۳۴
ارگ ۲۳۵
صحبت با رکن‌الدوله ۲۳۵
پادگان ۲۳۶
کنسولهای خارجی در مشهد ۲۳۶
انتصاب مسیوولاسف ۲۳۷
کنسولخانهٔ روس ۲۳۸
کنسولخانهٔ انگلیس ۲۳۸
اعضاء و انتصابات ۲۴۰
شغل و کارکنسولی ۲۴۰
طوس ۲۴۱
سیم‌های تلگراف ۲۴۲
طرز رفتار با خارجی‌ها ۲۴۳
راههای فرعی مشهد ۲۴۳
مشهد به سرخس ۲۴۳
مشهد به هرات ۲۴۴
مشهد به سیستان ۲۴۴
مشهد به کاخه ۲۴۴
مشهد به دوشک ۲۴۴

فصل هشتم: سیاست و تجارت خراسان
پی‌ریزی این فصل ۲۴۵
ایالات خراسان ۲۴۶
وضع طبیعی ۲۴۶
رودخانه‌ها و زراعت ۲۴۷
جمعیت ۲۴۷
تاریخ ۲۴۸
عایدات ۲۴۹
تقسیم‌بندی غنائم ۲۴۹
حکومت (والی) ۲۵۰
ریشهٔ مسئلهٔ خراسان ۲۵۰
ولایت استرآباد ۲۵۰
روسها در آشوراده ۲۵۱
وضع طبیعی این جزیره ۲۵۴
جزیرهٔ جدید ۲۵۴
تغییر منطقهٔ اشغالی به نقاط دلخواه ۲۵۴
تاریخ تکرار می‌شود ۲۵۵
پطر کبیر ۲۵۶
آغا محمدخان ۲۵۶
دلایل تلاش روسها چیست ۲۵۷
وضع استرآباد و شاهرود ۲۵۸
ترکمن‌های ایرانی و روس ۲۵۹
شورش یموتهای ایرانی ۲۶۰
ضعف حکومت مرکزی ۲۶۱
بجنورد ۲۶۲
درگز ۲۶۳
نسبت‌به‌دولت‌روس‌چه‌رفتاری دارند ۲۶۴
کلات نادری ۲۶۴

قصد و خیال دولت روسیه ۲۶۵
مرزهای ایران و روس ۲۶۶
تجن ۲۶۶
دو سرخس ۲۶۶
تسخیر سرخس بدست عباس میرزا ۲۶۷
سرخس جدید ۲۶۸
روسها باز سرخس کهنه را تسخیر می‌کنند ۲۶۹
ارزش نظامی ۲۷۰
مرز شرقی ۲۷۰
حوزهٔ مشهد ۲۷۱
نواحی جام، باخرزوخواف ۲۷۲
قاین ۲۷۲
جمعیت و حاکم نشین قاینات ۲۷۳
سیستان ۲۷۴
تبلیغات روس ۲۷۴
تأثیر حفظ راه آهن ماوراء بحر خزر ۲۷۵
نواحی داخلی ۲۷۶
طبس ۲۷۶
ترشیز ۲۷۶
تربت حیدری ۲۷۷
نیشابور و سبزوار ۲۷۷
شاهرود و بسطام ۲۷۸
قدرت کلی نظامی خراسان ۲۷۸
پیاده نظام ۲۷۸
۱ـ فوج‌های ناحیه‌ای ۲۷۸
۲ـ فوج‌های غیر ناحیه‌ای ۲۷۸
سوار نظام ۲۷۹
افراد نامنظم ۲۷۹
توپخانه ۲۸۰
تجارت خراسان ۲۸۰
تجارت سابق انگلستان با خراسان ۲۸۰
وضع بعدی ۲۸۲
تفوق ظاهری روس ۲۸۲
ارقام ایرانی ۲۸۳
اطلاعاتی که در مشهد بدست آوردم ۲۸۴
گزارش کنسولخانهٔ انگلیس ۲۸۴
ارزش واردات روس و انگلیس ۲۸۴
جاده‌های تجارتی انگلیس و هند ۲۸۵
عوارض وارداتی ۲۸۶
جاده‌های تجارت روس ۲۸۷
حقوق گمرکی ۲۸۸
اقلام عمده ۲۸۸
۱ـ جنس انگلیسی و هندی ۲۸۸
۲ـ جنس انگلیسی ۲۸۹
۳ـ کالای روسی ۲۹۰
صادرات به روسیه ۲۹۰
افزایش تجارت ایران و روس ۲۹۰
۴ـ صادرات به هندوستان ۲۹۱
تجارت ایران و افغانستان ۲۹۱
جمع کل ۲۹۱
اقداماتی که از ناحیهٔ دولت انگلیس ضروری است ۲۹۲
طمع روس دربارهٔ خراسان ۲۹۳
خط آهن ماوراء بحر خزر شاهد بارزی است ۲۹۴
پایگاه برضد هند ۲۹۵
مصالح بریتانیا در خراسان ۲۹۶
تمایل ایران ۲۹۷
ابهت روس ۲۹۸
احساسات نسبت به انگلستان ۲۹۹
جاده فرعی در خراسان شرقی ۳۰۰

فصل نهم: مسئلهٔ سیستان
مرز شرقی ایران ۳۰۲
۱ـ ذوالفقار به سیستان ۳۰۳
۲ـ سیستان ۳۰۳
۳ـ سرحد ایران و بلوچستان ۳۰۴
۴ـ سرحد مکران ۳۰۴
حوزهٔ سیستان ۳۰۵
اصل نام سیستان ۳۰۵
موارد استعمال آن ۳۰۵
وضع کنونی ۳۰۶
تغییر شکل پی‌درپی ۳۰۷
تاریخ افسانه‌ای آن ۳۰۸
تاریخ باستانی ۳۰۸
تاریخ اخیر ۳۱۰
کمیسیون مرزی سراف گلد اسمیت

در سال ۱۸۷۲ ۳۱۲
تجزیهٔ سیستان ۳۱۳
رأی مستقل ۳۱۴
وضع اداری فعلی ۳۱۵
جهانگردان اروپائی ۳۱۶
اهمیت سیاسی سیستان ۳۱۸
اهمیت آن از لحاظ روس ۳۱۸
ارزش آن از لحاظ انگلیس ۳۲۰
اهمیت سوق‌الجیشی ۳۲۱
اقدامات فنی ۳۲۱
خط نوشکی به سیستان ۳۲۲
آیندهٔ افغانستان ۳۲۳
انتقادی نظامی ۳۲۴
مخالفان ۳۲۵
سر. اچ. رالینسن ۳۲۵
نظریات مساعد دربارهٔ برکت
طبیعی آن ۳۲۷
حلقه‌ای در زنجیره بزرگ ۳۲۸

فصل دهم: از مشهد به تهران

راه چاپار بین مشهد و تهران ۳۳۰
سرعت ۳۳۲
هزینه سفر ۳۳۲
وزیر پست ۳۳۳
موافقان و مخالفان چاپار ۳۳۴
چاپارخانه ۳۳۵
بالاخانه ۳۳۸
اسب چاپاری ایرانی ۳۴۰
مشرب و عادت ۳۴۱
وضع عمومی راه ۳۴۲
درس عبرت ۳۴۳
جدول ایستگاهها و مسافت‌های... ۳۴۴
خط دیگر ۳۴۵
عزیمت از مشهد ۳۴۵
دین داری زوار ۳۴۶
شریف‌آباد ۳۴۷
کاروان جنازه ۳۴۷
قدمگاه ۳۴۸
جلگهٔ نیشابور ۳۴۹
شهر نیشابور ۳۵۰
تاریخ و شهرت آن ۳۵۱
ویرانی پی‌درپی نیشابور ۳۵۲
مقبرهٔ خیام ۳۵۳
جاده‌ها ۳۵۴
معادن فیروزه ۳۵۴
تاریخچهٔ استخراج ۳۵۵
عایدات ۳۵۶
خریداری سنگ‌ها ۳۵۷
نیرنگ ۳۵۷
زعفرانی ۳۵۸
سبزوار ۳۵۹
منارهٔ خسروگرد ۳۶۰
تاریخچهٔ آن ۳۶۱
مهر و مزینان ۳۶۲
قافلهٔ زوار ۳۶۳
دیگران ۳۶۵
کاروانسرای ۳۶۶
کاروان شتر در شب ۳۶۷
جنبهٔ شاعرانهٔ اضداد ۳۶۷
تاخت و تاز ترکمن‌ها ۳۶۸
اسکورت نظامی ۳۶۹
بیم و باک زوار و اضطراب و هیجان
ایشان ۳۶۹
حکایت گرفتار شدن زوار ۳۷۰
خدمتی که روسها کرده‌اند ۳۷۱
پل ابریشم ۳۷۲
عباس‌آباد ۳۷۳
میاندشت ۳۷۳
دهانهٔ زیدر ۳۷۴
ارمیان ۳۷۵
شاهرود ۳۷۶
بازار ۳۷۶
بسطام ۳۷۷
فرستاده‌هائی از جانب حاکم ۳۷۷
نمایشگران ۳۷۸
اثاث صحنهٔ نمایش ۳۷۸
مرحلهٔ دوم مسافرت ۳۷۹
شهرهای متروک ۳۷۹

دامغان ۳۸۱
تاریخ ۳۸۲
دولت‌آباد ۳۸۳
تومولی ـ تپه‌ها ۳۸۴
آهوان ۳۸۵
سمنان ۳۸۶
لسگرد ۳۸۷
جادهٔ قشلاق ۳۸۸
دروازه‌های دربای خزر ۳۸۹
تنگهٔ سردر ۳۹۰
ملاحظات متفاوت ۳۹۱
دروازه‌های حقیقی ۳۹۲
دماوند ۳۹۴
ایران کیف ۳۹۴
تهران ۳۹۶
راههای فرعی بین مشهد و تهران ۳۹۶

فصل یازدهم: تهران
شهری قدیم و جدید ۳۹۸
مدارک قدیم ۳۹۹
تهران در عهد شاه عباس ۴۰۰
تغییرات بعدی ۴۰۱
تهران پایتخت آقا محمد خان ۴۰۱
حد و وسعت آن در آن موقع ۴۰۲
شکل ظاهری آن ۴۰۳
محل سابق سفارت انگلیس ۴۰۵
تهران جدید ۴۰۵
داخل شهر ۴۰۶
نوبخانه ۴۰۸
سایر میدانها ۴۱۰
نقاره‌خانه ۴۱۱
سفارت انگلیس ۴۱۲
ارگ ۴۱۴
قصر ۴۱۴
تخت مرمر ۴۱۵
موزه ۴۱۶
جواهرات سلطنتی ۴۱۷
تخت طاوس و آنچه راجع به آن گفته‌اند ۴۲۱
قول برنیه ۴۲۴
تاریخ چه می‌گوید ۴۲۵
سلیقهٔ شرقی ۴۲۷
گلستان ۴۲۸
بارعام شاهانه ۴۲۸
شاه ۴۳۰
شمس‌العماره ۴۳۱
تکیهٔ دولت ۴۳۳
تتمهٔ گفتار ۴۳۴
مساجد ۴۳۵
زندگانی در بیرون خانه ۴۳۸
سکنه ۴۴۰
عنصر اروپائی ۴۴۰
سفارتخانه‌های خارجی ۴۴۲
تهران از لحاظ پایتخت چه مزایا و چه نقایصی دارد ۴۴۲
مزیت‌های سیاسی ۴۴۳
اسب دوانی ۴۴۴
نگارستان ۴۴۵
گرمابه ۴۴۸
قصر قاجار ۴۴۸
قصرهای دیگر ۴۵۱
دوشان تپه ۴۵۲
سفارت انگلیس در قلهک ۴۵۳
دماوند ۴۵۴
حوالی جنوب ۴۵۷
خرابه‌های ری ۴۵۹
ری قدیم ۴۶۰
خرابه‌های آن ۴۶۲
برج یزید ۴۶۳
کنده‌کاری برسنگ ۴۶۴
ورامین ۴۶۵

فصل دوازدهم: ولایات شمالی
مازندران و گیلان ۴۶۷
ولایت استرآباد ۴۶۹
تاریخچهٔ این شهر ۴۶۹
نمای فعلی ۴۷۰
سنگ فرش شاه عباسی ۴۷۱

سکنهٔ استرآباد ۴۷۲
صنعت محلی ۴۷۲
زندگانی روستایی ۴۷۳
ولایات بحری ۴۷۴
۱ـ رشته ساحلی ۴۷۴
۲ـ جنگل و زمینهای قابل کشت ۴۷۵
۳ـ کمربند جنگلی شهرها و کشاورزی ۴۷۶
۴ـ کوههای عریان ۴۷۷
سکنه ۴۷۸
لباس ۴۷۸
تأثیر اقلیمی دریای خزر ۴۷۸
محصول ۴۸۰
تاریخ تجارت ابریشم ۴۸۱
جدول محصولات با ارزش آن ۴۸۱
سابقهٔ تنزل این محصول ۴۸۲
مراکز کنونی پرورش کرم ابریشم ۴۸۵
طرز پرورش کرم ابریشم ۴۸۶
منابع دیگر ۴۸۷
عایدات ۴۸۷
تاریخ ۴۸۸
تهاجم روسها ۴۸۹
تاریخ اخیر ۴۹۱
قصرهای شاه عباس کبیر در اشرف (بهشهر) ۴۹۴
فرح‌آباد ۴۹۵
شهرهای مازندران ۴۹۷
ساری ۴۹۸
بارفروش (بابل) ۴۹۸
مشهد سر ۴۹۹
آمل ۵۰۱
خط آهن تا دریا ۵۰۱
راه جدید به تهران ۵۰۲
شهرهای گیلان، رشت ۵۰۳
امکانات اصلاحی ۵۰۴
خیالات دولت روس دربارهٔ گیلان و مازندران ۵۰۶
خطرات اقلیمی ۵۰۷
خطرات آن سرزمین ۵۰۸

فصل سیزدهم: پادشاه ـ خاندان شاهی ـ وزیران

عامل فردیت در حکومت ایران ۵۰۹
خاندان قاجار ۵۱۲
ناصرالدین شاه و قیافهٔ او ۵۱۳
سلامت و عادت ۵۱۵
مراتب فضل و دانش او ۵۱۸
ذوق و هوس ۵۲۰
شوخ طبعی او ۵۲۲
علاقه به حیوانات ۵۲۳
شاه در مقام فرمانروایی ۵۲۴
محیط چاپلوسی ۵۲۵
سنگدل است یا رحیم ۵۲۶
سفرهای شاهانه به اروپا ۵۲۷
مقایسه‌ای با فرمانروایان سابق ۵۳۰
مقایسه‌ای بین ۱۸۴۸ و ۱۸۹۱ ۵۳۱
در حضور شاه ۵۳۳
حرم خانهٔ شاه ۵۳۴
کثرت زاد و ولد در میان قاجارها ۵۳۵
فامیل شاه ۵۳۸
پسرانش و مسئلهٔ جانشینی ۵۳۹
بر تخت شاهی ۵۴۰
مظفرالدین ولیعهد ۵۴۱
صفات ولیعهد ۵۴۲
ظل‌السلطان ۵۴۵
پیش بینی‌های غلط ۵۴۷
مصاحبه‌ای با شاهزاده ۵۴۸
نایب‌السلطنه ۵۵۱
افراد دیگر خانوادهٔ شاهی ۵۵۳
برادران شاه ۵۵۳
دارالشورای دولتی ۵۵۴
طرح امور شوری ۵۵۴
وضع حاضر ۵۵۵
وزیران دولت ۵۵۶
امین‌السلطان ۵۵۷
امین‌الدوله ۵۶۰
قوام‌الدوله ۵۶۰

یحیی خان مشیرالدوله ۵۶۰
وزیران دیگر ۵۶۲
امیر نظام ۵۶۳
صاحب دیوان ۵۶۳
شورای پنج نفری ۵۶۴

فصل چهاردهم: حکومت
استبداد مطلق ۵۶۵
حقوق جدید ۵۶۶
کاهش واقعی حق خداداد ۵۶۶
تحدیدات مؤثر ۵۶۷
سلسلهٔ مراتب اداری ۵۶۸
تغییرات در اقتدارات شاهی ۵۶۹
تقسیمات اداری ۵۶۹
۱ـ ایالات ۵۷۰
۲ـ ولایات ۵۷۱
۳ـ شهرهای داخلی و توابع ۵۷۱
رسم خرید و اهدا ۵۷۱
لیست مالیاتی (طومار) ۵۷۴
مداخل ۵۷۴
شرح واقعیات ۵۷۵
تأثیر این رسم در حال روستائیان ۵۷۷
دلیل‌های سکوت و رضا ۵۷۸
مواجب قلیل مأموران رسمی ۵۷۹
دوام مقام ۵۷۹
پیش‌کش یا تقدیمی ۵۸۰
خلعت شاهی ۵۸۱
دستگاه تباه اداری ۵۸۳
بی‌علاقگی نسبت به امور عمومی ۵۸۴
دسته‌های نوکر و غلام ۵۸۵
تشریفات زاید اداری ۵۸۵
حقوق و القاب ۵۸۶
دو قسم قانون ۵۸۷
شرع یا احکام مذهبی ۵۸۸
محدودیت اختیار ۵۸۹
عرف یا قانون عادی ۵۹۰
دعاوی حقوقی و حکمیت ۵۹۱
شکنجه و مجازات ۵۹۳
زندان‌ها ۵۹۴
نقایص و معایب این سیستم ۵۹۵
اقدامات اصلاحی ۵۹۶
پیشنهاد تدوین قانون ۵۹۹
اثرات این ترتیب در سیرت ملی ۶۰۰

فصل پانزدهم: تأسیسات و اصلاحات
دورنمای تاریک ۶۰۲
صندوق عریضه ۶۰۳
طرح این فصل ۶۰۴
نامه‌های پستی ۶۰۴
تلگراف برقی ۶۰۵
روزنامه‌ها ۶۰۶
تاریخ جراید ایران در گذشته و حال ۶۰۷
سکه ۶۱۱
ضرابخانهٔ دولتی ۶۱۲
سکه‌های رایج جدید ۶۱۲
جریان طلا ۶۱۳
لزوم بانک‌های اروپایی ۶۱۳
بانک خاور ۶۱۴
بانک شاهنشاهی ایران ۶۱۵
مواد امتیازنامه ۶۱۵
افتتاح عمارت بانک ۶۱۸
حق انحصاری نشر اسکناس ۶۱۸
آزمایش دورهٔ مغول ۶۱۸
نظریهٔ جدید ۶۱۹
اسکناس‌های بانک شاهنشاهی ۶۱۹
فعالیت بانک در سال اول ۶۲۰
امتیاز سال ۱۸۷۲ رویتر ۶۲۱
زوال ۶۲۲
دلایل شکست ۶۲۳
امتیازگران ۶۲۵
طرح‌های اخیر ۶۲۶
جاده‌های مشرق زمین ۶۲۷
احتیاج به جاده در ایران ۶۲۸
راههای ارابه‌روفعلی ۶۲۹
راههای فرعی ۶۳۰
راههای چاپاررو ۶۳۰
جادهٔ جدید بین تهران و شوشتر ۶۳۱
جاده‌های آینده ۶۳۳

سیاست راه‌سازی ۶۳۳
شرکت اندریس و استولزه ۶۳۵
تعلیم و تربیت در ایران ۶۳۵
مدارس ابتدائی ۶۳۶
تعلیمات متوسطه ۶۳۷
کالج سلطانی تهران (دارالفنون) ۶۳۸
اداره و انضباط ۶۳۹
مدرسه‌های ولایات ۶۴۰
زمینهٔ محدود ۶۴۰
هیئت‌های مسیحی در ایران ۶۴۰
تاریخ عیسویت ۶۴۱
آزادی مذهبی در ایران ۶۴۴
انگیزه‌های خصومت ۶۴۴
نتایج عملی ۶۴۵
قدرت اسلام ۶۴۶
یهودیان در ایران ۶۴۷
عقب ماندگی آنها ۶۴۷
محرومیت و زجر کشیدن آنها ۶۴۸
خلاصه ۶۴۹
یادداشتی راجع به مسکوکات ایران ۶۵۰

فصل شانزدهم: ایالات شمال غرب و غربی

اهمیت خاص سیاسی آذربایجان ۶۵۵
وضع کوهستانی آن ۶۵۶
آب و هوا ۶۵۷
جمعیت ۶۵۸
عایدات و مخارج ۶۵۸
تبریز ۶۵۹
زلزله ۶۶۰
تاریخ قدیم ۶۶۰
اهمیت تجارتی ۶۶۲
تسخیر آن بوسیلهٔ روسها ۶۶۲
آمار اخیر ۶۶۳
کبود مسجد و ارگ ۶۶۳
محلهٔ اروپایی ۶۶۵
حکومت ۶۶۶
وفاداری نسبت به تاج و تخت ۶۶۷
نظریات روس ۶۶۷
تجارت آذربایجان ۶۶۸
سیاست حمایتی روس ۶۷۰
آمارهای اخیر ۶۷۰
تجارت صادراتی ۶۷۲
وضع کنونی و آینده ۶۷۲
لشکریان آذربایجان ۶۷۳
پیاده نظام ۶۷۳
سواره نظام ۶۷۴
توپخانه ۶۷۴
تمرین و اسلحه ۶۷۴
پادگان‌های آذربایجان ۶۷۵
خط‌های تلگراف ۶۷۶
اردبیل ۶۷۶
دریای شاهی یا دریاچهٔ ارومیه ۶۷۸
کشتی رانی در دریاچه ۶۷۹
گودال‌های مرمری ۶۸۰
مراغه ۶۸۱
اورمیه (رضائیه) ۶۸۲
اصل نسطوری‌ها ۶۸۲
سازمان مذهبی ۶۸۴
مارشیمون ۶۸۵
حدود و اقتدار او ۶۸۶
عقیده در شعارهای مذهبی ۶۸۷
دستگاه تبلیغ مذهبی ۶۸۸
۱- پرزبیترهای امریکائی ۶۸۸
۲- کاتولیک‌های فرانسوی ۶۸۹
۳- پروتستانهای سویس ۶۹۰
۴- هیئت کلیسای انگلیس ۶۹۰
نتایج کار هیئت‌ها ۶۹۱
تعداد و قیافهٔ نسطوری‌های ایرانی ۶۹۳
ناکامی‌ها و رنج‌ها ۶۹۴
مالیات ۶۹۵
ارامنه ۶۹۵
کردستان ۶۹۶
اصل و تاریخ کردها ۶۹۷
مذهب و زبان ۶۹۸
پیشه و سیرت ۶۹۹
طغیان شیخ عبیدالله ۷۰۱
عدهٔ کردهای ایرانی ۷۰۲
۱- ایلات سرحدی ۷۰۳

۲ـ کردستان خاص ۷۰۴
۳ـ کردهای کرمانشاه ۷۰۵
محصولات ۷۰۷
کرمانشاهان ۷۰۸
وکیل‌الدوله ۷۰۹
طاق بستان ۷۱۰
کتیبه‌های پادشاهان ساسانی ۷۱۱
شکارگاه ۷۱۲
بیستون ۷۱۵
کتیبه‌های داریوش ۷۱۶
نوع کنده کاری‌ها ۷۱۸
گنج نامهٔ لوحه‌ها ۷۱۹
همدان ۷۱۹
اکباتانای قدیم ۷۲۰
مرز ایران و عثمانی ۷۲۱

فصل هفدهم: قشون
تاریخ نظامی ایران ۷۲۴
برادران شرلی ۷۲۷
انحطاط آن در دورهٔ آخرین
پادشاهان صفوی ۷۲۸
لشکرنادرشاهی ۷۲۹
فتحعلی شاه ۷۳۰
لشکر عباس میرزا ۷۳۱
۱ـ افسران فرانسوی ۷۳۱
۲ـ افسران انگلیسی ۷۳۲
قدرت لشکری ایران ۷۳۴
تأثیر روش اروپائی ۷۳۵
۳ـ دورهٔ انحطاط ۷۳۷
۴ـ افسران انگلیسی ۷۳۹
لشکر محمد شاهی ۷۴۰
شکست کار و.... ۷۴۰
۵ـ افسران فرانسوی ۷۴۲
۶ـ افسرن ایتالیائی،
مجارستانی... ۷۴۲
۷ـ مراجعات مجدد برای
افسران انگلیسی ۷۴۳
۸ـ افسران اتریشی ۷۴۴
۹ـ افسرن روسی ۷۴۵
عناصر بازماندهٔ خارجی ۷۴۶
نظام جدید ۷۴۶
تعداد نیروهای نظامی ۷۴۷
دستهٔ سواران جنگی نامنظم ۷۴۹
سوارهای نیمه منظم ۷۵۱
۱ـ فوج اصفهان ۷۵۱
۲ـ فوج‌های قزاق ۷۵۴
فوج‌های قزاق تهران ۷۵۵
۱ـ فوج مهاجر ۷۵۵
۲ـ فوج بومی ۷۵۵
پیاده نظام ۷۵۸
مواجب و جیره ۷۵۹
اونیفرم ۷۶۰
اصلاح لشکری ۷۶۱
تقسیمات منطقه‌ای ۷۶۲
صنف توپخانه ۷۶۲
توپها ۷۶۳
اسلحه و مهمات ۷۶۴
قورخانه ۷۶۵
سرباز ایرانی و اسلحهٔ او ۷۶۵
آتشبارشتر ۷۶۶
گروه اتریشی ۷۶۶
خرج نظام ۷۶۶
درجه داران ایرانی ۷۶۷
کالج سلطانی ۷۶۸
کالج نایب ۷۶۹
بیمارستان نظامی ۷۶۹
سربازان ۷۶۹
رژهٔ پادگان تهران ۷۷۲
فوج‌ها در حال حرکت ۷۷۲
دستگاه اداری نظام ۷۷۳
استعداد نوسرباز ایرانی ۷۷۴
امکان اصلاح ۷۷۶
آیندهٔ نظامی ایران ۷۷۷

فصل هجدهم: راه آهن
نظریه‌ای دربارهٔ فایدهٔ راه آهن ۷۷۹
موانع طبیعی ۷۸۰
امتیاز سال ۱۸۷۲ رویتر ۷۸۱

امتیاز فالکنهاگن ۱۸۷۴-۱۸۷۵ ۷۸۲
امتیاز آلثون سال ۱۸۷۸ ۷۸۳
امتیازات آمریکائی‌ها و انگلیسیها ۷۸۳
امتیازنامهٔ سال ۱۸۸۲ بواتال ۷۸۳
خط آهن شاه عبدالعظیم ۷۸۴
پیشرفت یا شکست آن ۷۸۴
تراموای تهران ۷۸۵
خطوط جدید ۷۸۶
راه آهن آمل ـ محمود آباد ۷۸۶
امتیازات دیگر ۷۸۸
شرح مختصری از موانع ۷۸۸
کمیابی اجناس محلی ۷۸۹
ضدیت روسها ۷۹۰
جلوگیری از تأسیس راه آهن ۷۹۰
بازهم جلوگیری ۷۹۱
ناروائی سیاست روس ۷۹۲
جهات احتمالی خطوط آهن در ایران ۷۹۳
۱ـ تفلیس ـ تبریز ـ تهران ۷۹۳
۲ـ بادکوبه ـ لنکران ـ رشت تهران ۷۹۵
۳ـ مشهد سر ـ تهران ۷۹۵
۴ـ جلگهٔ گرگان ۷۹۵
۵ـ عشق‌آباد ـ قوچان ـ مشهد ۷۹۶
۶ـ دوشک ـ سرخس ـ مشهد ۷۹۶
۷ـ تهران ـ مشهد ۷۹۷
۸ـ راه آهن سیستان ۷۹۸
۹ـ راه آهن سراسری ایران ۷۹۸
۱۰ـ بوشهر ـ تهران ۷۹۹
۱۱ـ خرمشهر ـ بروجرد ـ تهران ۷۹۹
۱۲ـ بغداد ـ تهران ۸۰۱
خط‌آهن هندوستان ـ مدیترانه ۸۰۱
خط‌آهن جلگهٔ فرات و دجله ۸۰۱
موانع این نقشه ۸۰۲
موانع طبیعی ۸۰۳
مانع سیاسی ۸۰۳
مانع نظامی ۸۰۴
ایراد اقتصادی ۸۰۵
خلاصه ۸۰۵
طرح‌هائی راجع به گسترش خط آهن‌های ایران ۸۰۶
شوشتر ـ شیراز ـ بندرعباس ۸۰۶
خط‌آهن واقعی ارتباطی سراسرایران ۸۰۷
خط‌آهن بارکشی آسیای صغیر ۸۰۷
راه آهن مصر و عربستان ۸۰۸
نتیجه ۸۰۸
فهرست اسامی اشخاص ۸۱۱
فهرست اسامی ایلات و طوایف ۸۱۹
فهرست مکان ۸۲۱

مقدمهٔ مترجم

این کتاب در باب جغرافیا و تاریخ و سیاست ایران و شامل هزار ویک نکته است که براستی خواندنی است. تردیدی نیست که خوانندگان هوشمند عنوان این کتاب و یا لااقل نام نویسندهٔ آنرا شنیده‌اند. مترجم که با یک یک کلمات هزار وچهار صد صفحهٔ این دو مجلد سرو کار داشته و برای درك نکته‌ها و مضامین آن از صرف‌وقت و دقت فروگذار ننموده است جرأت‌اظهاراین نظر را دارد که باهمهٔ‌طنز و کنایه‌هائی که مؤلف نسبت به ایرانیان آورده، پاره‌ای اظهار نظرهای منصفانه نیز دارد، از جمله در فصل آخر نوشته است: «ایرانیان که قوم و مردمی ممتازند ودر سرزمین خود از روزگاران بسیار دراز، شهریاری و زبان و دین و آداب و شخصیت خاص به خود داشته‌اند، دلیلی ندارد آزادی خویش را از دست بدهند و فرمان دولتی بیگانه را گردن نهند.» و باز در همین فصل مینویسد: «در نزد شاه وقسمت عمدهٔ اتباع وی، انگلیسی‌ها افرادی خوش‌وجهه بشمار میروند مگر هنگامی که درگفتار خود لحن ناروا نشان بدهند که آن در نظر مردمی با آداب که به‌تاریخ خود غرور میورزند و از وقار فطری نیز برخوردارند لابد نفرت‌انگیز است.»

کسانی که با حوصلهٔ کافی به‌خواندن این دو مجلد همت می‌گمارند ملاحظه خواهند کرد که در فصلهای سی‌گانهٔ کتاب، شاید نکته و مطلبی راجع به وضع و حال کشور ما خاصه در قرن گذشته نیست که نویسندهٔ دقیق از بررسی

و تحقیق در بارهٔ آن صرف نظر کرده باشد و از این جهت هم هست که خود او مدعی است که در زمینهٔ ایران‌شناسی شاهکاری پدید آورده است . بعلاوه شیوهٔ تحریر کتاب بسیار ممتاز و از لحاظ نثر انگلیسی اثری ارجمند و عالی است. وینستون ـ چرچیل. در کتاب « نویسندگان زبردست معاصر » خود «کرزن» را از جهات انسجام کلام و کلمات وزین که در این کتاب به کار برده است نیک ستوده است.

شاید علاقه‌مندی کنجکاو استفسار کند پس چگونه چنین اثر ممتازوجامعی تاکنون به زبان فارسی در نیامده بوده است. این پیش آمد به نظر این‌جانب چند دلیل داشته‌است: یکی‌آنکه در زمان انتشار این کتاب (تقریباً نود سال پیش) وتا مدتها بعد از آن ، ترجمهٔ آثار سنگین خارجی به زبان فارسی هنوز در ایران معمول نشده بود ، ولی در همان نیمهٔ آخر قرن نوزدهم نیز به دستور نظام‌السلطنه (حسینقلی‌خان مافی) والی فارس این کتاب بوسیلهٔ میرزا محمد نام ، شاگرد دارالفنون تهران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در شیراز بطور خیلی ناقص ترجمه شد. اما آن کار سبب خاص داشته است به این معنی که بانی ترجمه در موقع مسافرت کرزن به ایران و رفتن او به خوزستان در شوشتر والی بوده و در حین همین سفر بین مسافر مغرور و میزبان مأمور بر خورد نامساعد مختصری روی داده بود و شاید سر کار والی میخواسته است از عطف و اشاره‌های احتمالی مؤلف درسفرنامهٔ او مستحضر شده باشد. ولی این ترجمهٔ آزاد که فقط نسخهٔ خطی جلد اول آن درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است بنظر این‌جانب در خور اعتماد نیست و تنها از جهت شیوهٔ ترجمه و تحریر متداول آن دوره شاید قابل توجه باشد.

دلیل دیگر ظاهراً این بوده است که تقریباً سی سال بعد از انتشار کتاب، نویسنده ابتدا کفیل و سپس وزیر امور خارجهٔ بریتانیا و پنج سال در آن مقام باقی‌بود وطی آن با وجود درخواست ناشران از موافقت باتجدید چاپ استناع ورزید. از اینرو تا دو سال پیش که طبع دوم این کتاب را در لندن انتشار دادند همواره بسیار کمیاب و دور از دسترس همه کس بود . علت دیگرهم شاید این باشد که بالغ

بر بیست سال قبل ترجمهٔ بسیار مجملی تحت عنوان « جهانگردی کرزن در ایران » در تهران طبع و نشر شده بود و از قرار معلوم همین نام و نشان برای انصراف دیگر نویسندگان کافی نمود . اما نباید گفت این کتاب را که در باب ایران شناسی قدر و مقام ممتاز دارد و در ادبیات انگلیس هم اثری برجسته بشمار آمده لرد کرزن معروف نوشته است ، بلکه در حقیقت جرج ناتانیل کرزن جوان سی و دو ساله‌ای که تازه از سفر شش ماههٔ خود در ایران بازگشته بود ، و فقط عضویت مجلس مبعوثان را داشت نگاشته است .

سه تن از نویسندگان شرح حالش [۱] زندگانی کرزن را کم و بیش بسه دورهٔ متمایز تقسیم کرده‌اند ، نخست از تاریخ تولد (ژانویهٔ ۱۸۵۹) تا ۳۹ سالگی که وی نایب‌السلطنهٔ هندوستان و جوانترین سیاستمداری بود که حائز آن مقام شد . کتاب حاضر جزو آثار این دوره از زندگانی اوست که میتوان بشرح ذیل خلاصه نمود :

جرج ناتانیل کرزن اولین فرزند یازده گانهٔ پدر و مادر خود بود . مادرش او را با نهایت سختی زائید و سه روز در زایمانش درد کشید . این ماجرا در روح مادر اثر گذاشت و تا پایان عمر این فرزند را بد میداشت . این رفتار مادر در سیرت و اخلاق فرزند بزرگ سر بی اثر نبود ، و حتی نوشته‌اند که در رفتارش نسبت به دیگران خاصه زنان تأثیر نمود . از هفت سالگی جرج زیر دست پرستار بد سرشتی افتاد . این بانو در کار تربیت او و خواهرانش اختیارات تمام داشت و نسبت به کودکان سخت گیری بسیار میکرد . پس این پیش‌آمد هم در روح او اثری ناگوار گذاشت . عجب‌تر آنکه جرج در مدرسه نیز گرفتار مربی خشنی شد ، و سرنوشت باز اورا دچار حقد و کینه ساخت و اثرات سوء قدرت‌نمائی و بدمنصبی این مربی در ذهن او راسخ گردید . اما با همهٔ این ناکامیها و گرفتاریهای خانه و مدرسه‌وی

۱ ـ لرد رانلدشی (Lord Ronald Shea)، هارولد نیکلسن (Harold Nicolson)، رابرت موزلی (Robert Mozley) .

شاگردی بسیارکاری و ممتاز بود و چندین بار جایزه و امتیازگرفت. در دروس و بخصوص انشاءنویسی استعداد فراوان نشان داد. سپس برسم خانواده‌های اشرافی به کالج « ایتن » وارد شد، و مدارج ترقی را از آنجا پی در پی پیمود. ولی پدر ومادرش حتی درجشنهای کالج بدیدن فرزند نمیرفتند و از او تشویق و حمایتی نمی‌نمودند.

کرزن از همان اوان جوانی خود را برتر از دیگران میپنداشت و سودای ریاست و رهبری داشت. درکالج همیشه شاگرد اول بود و در سراسر دوران تحصیلی بیش از شاگردان دیگر جایزه ربود. در هجده سالگی سرپرستی چند گروه از دانشجویان را برعهده داشت و از همین موقع آثار نبوغ جوان خودساخته رفته رفته نمایان میگردید.

در سال ۱۸۷۸ به دانشگاه اکسفورد رفت و هنگام این دورهٔ تحصیلی وقتی نزد پدر و مادر به خانهٔ اجدادی (در داربی‌شایر ولایت مرکزی انگلستان) رفته بود، در حین سواری از اسب فرو افتاد و به ستون فقراتش آسیب شدید رسید. هر چند ظاهراً معالجه شد اما تا پایان عمر از این درد مینالید و این ناخوشی درکار و زندگی او اثرات ناگوار نمود.

جرج کرزن در سفر و در حضر همواره سرگرم نوشتن و از اوان جوانی به فضل و ادب مشهور بود و از این‌رو عالیترین جایزهٔ ادبی دانشگاه اکسفورد بمناسبت مقاله‌ای که در باب بیت‌المقدس نوشته بود نصیب اوگردید.

مینویسند از ۲٤ سالگی کرزن قامت و چهرهٔ دلپذیر یافت و در همه‌جا مورد توجه زنان بود و به محافل ادبی رفت و آمد داشت. در سال ۱۸۸٤ جایزهٔ دیگری را در مسابقهٔ تاریخ‌نویسی دانشگاه اکسفورد برد و انگشت‌نما شد و از کار و رفتار او آثار برتری و سروری نمودار بود. در این دوره توجه زعمای حزب محافظه‌کار را جلب کرد.

در سال ۱۸۸٦ به عضویت مجلس مبعوثان منتخب گردید. سپس به سفر دور دنیا رفت و طی همین مسافرت بود که نام شرق نزدیک در ذهنش نقش بست.

سه سال بعد با عنوان خبرنگار روزنامهٔ تایمز به ایران آمد. در بازگشت به‌مطالعات وسیعی درباب کشور ما پرداخت و در ۳۱ سالگی به تحریر این دو مجلد مشغول شد و میگویند نه ماه شب و روز را در خانهٔ حقیری که در حومهٔ لندن اجاره کرده‌بود صرف کار این تألیف نمود. یکسال قبل از آن هم در مراجعت از سفر آسیای‌مرکزی کتابی راجع به این موضوع نوشته بود که بر شهرت و آوازهٔ او بسیار بیفزود. در حین نگارش کتاب ایران، لرد سالزبوری مقام معاونت دیوان هند را باو داد (۱۸۹۱) و نوشته‌اند که شرط احراز آن سمت را این پیشنهاد قرار داد که وی درکتاب خود از حدت کلام و شدت انتقاد بکاهد، ولی خود او در مقدمه مینویسد که در آن موقع جلد دوم تا نیمه چاپ شده بود. این کتاب را جراید زمان اثر بزرگی دربارهٔ ایران بشمار آوردند و هنگامی که در سال ۱۸۹۲ انتشار یافت دوستانش ستایش‌ها نمودند و از جمله تامس هاردی شاعر و نویسندهٔ انگلیسی از این تألیف نیک تعریف کرد و باو نوشت: «شاهکار تو و تتبعات تو، مایهٔانفعال دیگر دانشمندان ما شده است».

کرزن در دورهٔ وزارت خارجهٔ لرد سالزبوری معاون او و مهردار سلطنتی شد. این مقام ثانوی در آن سن و سال جوانی قبلا نصیب کسی نشده بود. دراین ایام وی کتاب «مرزهای هندوستان» را نوشت و با اینکه داستان عشقی او با زنی زیبا و هنرمند انگلیسی بر سر زبانها افتاده بود، در واشنگتن با دختری امریکائی از خانواده‌ای ثروتمند ازدواج کرد و در ۳۹ سالگی با احراز عنوان لرد از جانب ملکهٔ ویکتوریا جوانترین نایب‌السلطنهٔ هندوستان شد.

تا اینجا دورهٔ اول زندگانی او تمام میشود که چون باکار تألیف این کتاب ارتباط داشته ذکر اجمالی آن ضرور نموده است. دو دورهٔ دیگر زندگی او داستانهای شگفت و گاهی غم‌انگیز فراوان دارد که شاید شرح آن در این مقدمه لازم نباشد. در خاتمه باید افزود که کرزن به دو آرزوی عمر خود نرسید، یکی با وجود دوبارازدواج فرزندی پسر نصیب او نگردید، دیگرآنکه ازاحراز مقام

صدارت که عالی‌ترین هدف زندگانی او شده بود باز ماند و در واقع دل شکسته و ناکام در ٦٤ سالگی بسال ۱۹۲۵ میلادی درگذشت.

ترجمهٔ دومجلد این کتاب حاصل بیش از یک سال ونیم کار تقریباًشبانه‌روزی است، کاری که به‌تصدیق اهل‌نظر نسبتاً دشوار بود وبعضی اوقات طاقت‌فرسا می‌نمود و این سختی و دشواری هم نه از آن جهت بوده است که نویسندهٔ جوانی جویای نام کتابی سنگین حاوی صدها اسامی اعلام توأم با مضامین و عباراتی حتی به زبانهای لاتین و یونانی تألیف نموده بلکه ضمناً بر آن سر بوده‌است که این اثر وزین را نشانهٔ نبوغ ادبی و سیاسی خود عرضه کرده باشد. با آنکه مترجم عزم و علاقهٔ تام داشته است که در این کار شرط درستی و امانت راهمواره رعایت نماید و برای احراز مقصود خویش نیز از بررسی چند کتاب معتبر فارسی و یا استفسار نظر ارباب فضل فروگذار ننموده است، باز اگر در پاره‌ای فصلها خطا و قصوری ملاحظه شود از خوانندهٔ دوشمند انتظار عفو و عنایت اصلاح دارد که در این کار شعار مترجم این بیت نغز خواجه حافظ شیرازی بوده است.

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که‌ازاین حاصل‌اوقات بریم

وحید مازندرانی

تهران ـ اردیبهشت۱۳٤۷

دیباچه

این کتاب که نتیجهٔ سه سال کار تقریباً بی‌انقطاع ومسافرتی هم به مدت شش ماه در سرزمین ایران وسفری قبلی به نواحی همجوار آن واز آن پس نیز ادامهٔ مکاتبات با مقامات صاحب‌نظر مقیم آن کشور است به این امید و آن هم رجاء واثق انتشار می‌یابد که تا زمانی که اثری بهتراز این تألیف نشده باشد اثر استواری در زبان انگلیسی راجع به ایران باشد. وقتی که در پائیز ۱۸۸۹ به عنوان خبرنگار روزنامهٔ تایمز به ایران رفتم منظور عاجلم این بوده است که طی نامه‌هائی که لزوماً از لحاظ تعداد وتفصیل محدود باشد شرح خلاصه‌ای دربارهٔ وضع سیاسی قلمرو شاه برای روزنامهٔ مزبور فراهم سازم[1] درضمن ازفرصت استفاده نموده اطلاعات اضافی فراوانی بدست آوردم که درآن مورد استفاده ازآنها غیر مقدور و از این رو غیرممکن بود تقایصی‌را که دربارهٔ ایران شناسی جدید وجود دارد ومن درمطالعات قبلی بدان برخورده بودم برطرف سازم. بنابراین معلوماتی که بدان ترتیب وهمچنین بعداً دراثر کاوشهای مداوم ومکاتبه فراهم آمده است مطالب دومجلد این کتاب را تشکیل می‌دهد.

هنگامی که راجع به موضوع موردنظر خود بررسی بیشتری نمودم به این حقیقت پی بردم که منابع اطلاعاتی ما درباب ایران بسیار ناقص است. با آنکه

---

۱ ـ این نامه‌ها که هفده تا بوده است به تناوب از نوامبر ۱۸۸۹ تا آوریل ۱۸۹۰ در روزنامهٔ تایمز انتشار یافت.

تألیفاتی ممتاز و دربعض زمینه‌ها آثاری وزین دربارهٔ آن کشور طی ربع اول این قرن وحتی تا نیمهٔ قرن حاضر انتشار یافته باز تا همین تاریخ ثانوی کتاب جامعی راجع به همهٔ مسائل ایران نوشته نشده است.

نویسندگانی در اینجا وآنجا رشته‌های متعددی را در باب این موضوع برگزیده و درمواردی هم خدمت ممتاز انجام داده وآثاری‌را که جنبهٔ اختصاصی و محدود داشته است به‌وجود آورده‌اند ، ولی حتی درتألیفات ایشان هم برطبق معمول من به این نکته برخورده‌ام که ازوصف وبیان جهات ونقاطی یا بحث کردن درمطالب ومسائلی به این دلیل خودداری نموده‌اند که آن موضوعات را چنانکه باید و شاید نویسندگان پیشین نوشته‌اند. ولی هرقدر که مطالعاتم را بیشتر به دوره‌های پیش‌تر کشانیدم ، یا به‌چنان شاهکاری که عطف کرده‌بودند هیچ وقت دسترسی نیافتم (چون وجود خارجی نداشته است) یا آنکه دراثر اکتشافات باستان‌شناسی و یا وقایع سیاسی بعدی آن مطالب را کهنه و بی‌اعتبار یافتم. پس ناگزیر با انتساب به اهمال و همچنین رعایت قدر و احترام زحمات گذشتگان دست از آن کار کشیدم.

اطلاعات صحیح راجع به ایران در واقع به قدری پراکنده است که هر مسافری که درصدد گرد آوردن معلومات کتبی کافی به منظور سفری از هرجهت جامع و کامل درسرزمین ایران برآید خواه وناخواه ناچارخواهد شد که حیوان باربر جداگانه برای حمل کتابخانه‌ای شامل مجلدات ضروری همراه داشته باشد. ازاین‌رو هرچه بیشتر درکار خود پیش رفتم به همان اندازه هم زمینهٔ اقدام واهتمامی که بر عهده گرفته بودم درنظرم فراخ تر آمد تا سرانجام به‌این حقیقت برخوردم که احتیاج مبرم وبسیار ضرور برای تألیف کردن اثری جامع راجع به همهٔ شئون زندگانی عمومی درایران دربارهٔ سکنهٔ آن، ولایات آن ، شهرهای آن ، راههاو جاده‌های آن و درباب آثار باستانی آن وحکومت ومؤسسات آن ومنابع آن وتجارت ودارائی وسیاست آن ودر باب اقدامات عمرانی فعلی وآیندهٔ آن وخلاصه راجع به تمام آن مبانی که زندگی این ملت برآن مبتنی بوده است درمیان است.

اکنون که این کار خطیررا برعهده گرفته‌ام ازلحاظ رفع نقصان صلاحیت خویش که بیش‌از دیگران خود به آن اعتراف دارم ، همچنین برای هموار ساختن مراحل خالی سیر وسفرهای خود به‌وسیلهٔ بررسی دقیق و یا پژوهش وتحقیق از راه خواندن کتابها یا مراجعه به رأی واجدین صلاحیت تا آنجا که مقدور بوده است جهد وافی نموده‌ام. کتابهائی را که به زبان‌های اروپائی راجع به ایران درعرض پانصد سال اخیر نوشته شده است که به ۲۰۰ تا ۳۰۰ جلد می‌رسد شخصاً یکایک آن‌ها را خوانده و یا به هرکدام مراجعه کرده‌ام واز چند صد ارجاعی که دراین دو مجلد به کتاب‌های مزبور شده است به‌راستی می‌توانم گفت که یکی نیست که عطف و ارجاع صحیح نباشد به‌این معنی که نتیجهٔ مطالعهٔ شخصی خودم نباشد و از کتاب‌های دیگر راجع به منابع مورد نظر نقل شده باشد واین کار به‌جای آن بوده است که مطالب دست دومی را از کتابهای دیگر برگرفته باشم. به آن دسته از خوانندگانم که شاید به این طرزکار وتلاشم پوزخند بزنند با کلمات ولتر جواب می‌دهم :

« فراموش نکنید که چقدر کتاب خوانده‌ام تااینکه زحمت شما را درخواندن آنها کم کرده باشم و ازاین بابت ممنون باشید ». وبه‌آن کسانی که اظهار تعجب نمایند خاطر نشان می‌سازم که جز این کار ، امکان نداشته است که صحت وسقم آنچه‌راکه مسافران یا نویسندگان سابق گفته یا کرده‌اند ارزیابی کنم وبخصوص بازنمایم که ایشان چه چیزهائی‌را نگفته ونکرده‌اند ونه یارای آن‌را می‌داشتم که نقایصی را درتاریخ که مورد توجه آنها واقع نشده بوده است برطرف کنم همان نقایصی که مورخ معمولی که توجهش به تأثیرات مهم است طبعاً درمد نظرنمی‌آورد ونه این شرح وتصویری که می‌خواهم عرضه کنم وحدت منظوری را که دراین کتاب خواستارش بوده‌ام حاصل می‌کرده است.

با آنکه غایت اصلی این تألیف را می‌توان سیاسی محسوب داشت مقادیر عمده‌ای مطالب تاریخی درصفحات آن مندرج است چون خواه من شرح وقایع گذشتهٔ

ایالات مهم وایلات وشهرها را وصف کنم ویا سعی نمایم مراحلی را که ایران از عالم بی تمدنی به مرحلهٔ تمدن پیموده است وهنوز هم طی می کند نشان بدهم دراین حین وحالی که ضربات کند گذران زمان درشرق به سروصدای تند وشدید گردونه های زندگی غربی مبدل می‌شود، یا آنکه الیاف شناوری را برگیرم که هرگاه به صورت رشتهٔ واحدی بافته شود وجه ارتباط بین اروپا و بخصوص انگلستان وایران را که درعرض سه قرن وجود داشته است و به‌همان نسبت هم تأثیرات روابط بین‌المللی و تجارتی آن را نمایان خواهد ساخت به‌همین قسم درعالم باستان شناسی نیز من فراموش نکرده‌ام که درحالی که ایران بیش‌از هرچیز دیگر میدان زورآزمائی دیپلماتها وبازار کسب وکار تجار بوده است آثار باستانی فراوانی دارد که موضوع قلمفرسائی‌ها واقع شده وهنوز هم فکر وهوش دانشمندان مشهور را مشغول می‌دارد. مساعی ایشان این‌جانب را برای جهد در کاری که به ارزش واهمیت آن اعتقادراسخ داشته‌ام مجهز ساخته است درهمان کوشش وکاری که شاید شور وعلاقهٔ محقق از مشاهدات افرادی ناظر وشاهد همراهی یابد و او را درانجام دادن منظور یاری نماید. بنابراین، کتاب حاضر علاوه برآن که ممکن است مورد توجه سیاستمداران وافراد مبتدی واقع شود به درد مطلعین نیز می‌خورد.

در توصیف شهرها واماکن به‌حدی بسط و دقت به کار برده‌ام که هیچ کشور شناختهٔ دیگر به آسانی امکان ادعای آن را ندارد وکمتر محل عمده ومعتبر درایران هست که‌درطی این دو مجلد وصف کافی ویا اشاره‌ای راجع بدآن نشده باشد. فهرست‌های این کتاب هم تا سرحد امکان همان منظوری را انجام می‌دهد که از یک فرهنگ جغرافیائی انتظار می‌رود. در خاتمه امیدوارم نقشه‌ای که یک سال کار و مراقبت در تهیهٔ آن صرف شده است پیشرفت نمایانی نسبت به آثار چاپ شدهٔ قبلی در نظر آید. طرح اصلی آن به دست ماهر آقای تورنر تهیه شده است وطبع آن را دراینجا، مدیون همت عالی‌انجمن پادشاهی جغرافیائی می‌باشم که مسئولیت فراهم کردنش را برعهده گرفته‌اند. راجع به یادداشت ها و افراد ذی‌

صلاحیتی که آنها را جمع وجور کرده‌اند و قاعده‌ای که درتنظیم آنها به کار رفته است موضوع را به مقاله‌ای معطوف می کنم که هنگام نخستین انتشارآن درنشریهٔ انجمن مزبور شمارهٔ فوریهٔ ۱۸۹۲ نوشته‌ام. دراینجا فقط می‌توانم اضافه کنم که هیچ نامی در صفحات آن یافت نمی شود که در بارهٔ هویت و املای آن شخصاً نظارت نکرده باشم. با اینحال بدون شک اشتباهاتی را در بردارد، ولی تردیدی نیست که این خطاها دراثر سهل انگاری نبوده است بلکه ازآن جهت است که معلومات ما راجع به بسیاری از نقاط هنوز ناقص است. نقشه‌های کوچکتر را آقای شاربو طراح انجمن پادشاهی جغرافیائی که ظرافت و درستی هنر ایشان بی شک وگمان موجب تحسین همگان است به پیشنهاد این جانب مختص این کتاب تهیه کرده است.

هرگاه در انجام‌دادن این کار یا حتی برتر از آن راجع به بخش های سیاسی و عمومی موضوع خویش که در فصل پیشگفتار گفتنی‌هائی در باب آن خواهم داشت خوانندگان کتاب در مقام مقایسهٔ این تألیف باآثار مشابهی راجع به کشورهای غربی برآیند وبه‌نقایص بارزی ازلحاظ چگونگی موضوع وبا اطلاعات برخورند باید به استحضارشان برسانم که در شرق منابع رسمی اطلاعات در دسترس عامه نیست. نشریات رسمی و آمارهای منطبق با اسلوب علمی و احصائیه و جراید و مجلات هیچ کدام از آن چیزهای گوناگون دلپذیر ـ که هنوزمورد تردید است که آیا بر خوشبختی انسان می‌افزایند یا آن که مایهٔ اصلی تشویش ذهنی‌اند ـ وجود ندارد. ارقام و اطلاعات صحیح، که اساساً و ذاتاً توهینی به قوهٔ تخیل مشرق ـ زمینی است، در ایران فقط با جستجوی طولانی صبورانه و مقایسهٔ دقیق نتایج مقدار کثیری تحقیقات جداگانه حاصل شدنی است و من به راستی می‌توانم گفت که سطرهائی ازین کتاب گاهی‌ساعت‌ها کار و نیزمکاتبهٔ طولانی برای من پیش آورده است.

از جملهٔ مشخصات خاصی که من در این اثر فراهم آورده‌ام، موارد ذیل را باید خاطر نشان کنم. در پایان آن بخشهائی که راجع است به ولایتی مخصوص

یا قسمتی از کشور ، فهرستی از جاده‌های عمده که در نواحی مجاور هست و نویسندگان سابق از آنها عبور یا نامشان را ذکر کرده‌اند ترتیب داده‌ام . در سرزمینی عاری از خط آهن یا کتابچهٔ راهنمای رسمی ، مسافر تازه وارد اگر بخواهد از کوره‌راهی بگذرد احتمال قوی هست که به‌این نکته التفاتی ننماید که آیا فرد دیگری سابقاً از خط سیر او گذشته است و یا آنکه وی در زمین بکری سفر می کند ، در صورت اول من برای او وسیلهٔ مقایسه‌ای فراهم و در شق ثانی او را با مسئولیت‌های کار اکتشاف آشنا می‌سازم . بدواً امیدوار بودم که شرح و فهرستی راجع به « جغرافیا و سفر در ایران » به جلد دوم ضمیمه کنم ، اما رشتهٔ فصول کتاب به‌اندازه‌ای دراز شده‌است که باید مجلد جداگانه‌ای برای انجام یافتن این منظور اختصاص بدهم . در عوض هنگام بحث راجع به هر یک از محلات یا موضوعات ، فهرست نسبتاً کاملی که حاصل مطالعاتم بوده است از تألیفات مربوط در زبان‌های اروپائی ضمیمه کرده‌ام و جدول‌ها و شجرهٔ انساب و فهرست‌هائی نیز که هیچ‌وقت سابقاً انتشار نیافته است در متن کتاب آورده‌ام .

راجع به نظریات سیاسی مندرج در این اثر مایلم هرگونه مسئولیت را برعهدهٔ خود بگیرم . این نظریات از منبع دیگری اتخاذ نشده است و احتمال قوی در این است که سفارت بریتانیا در تهران با مجموع آن موافق نباشد . بعلاوه این نظرها از ناحیهٔ هیچ یک از دوستانم که در این فصل از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم گرفته نشده است و اگر نظریاتم درنزد دوستداران ایران خوش‌آیند ننماید بی شک و گمان ناشی از هیچگونه احساس غیردوستانه نسبت به آن ملت و سرزمین نیست که حفظ منافع حقیقی آن منظور من است و همچنین با این اعتقاد صمیمانه اظهار شده‌اند که عین صواب‌اند . معیار حقیقت گوئی درباره مسائل رسمی تابع عقاید مختلف‌است ولی دست کم اجازه بفرمائید که من از زمرهٔ کسانی باشم که از دروغ‌های سیاسی بیزارند و سر انجام اجازه بدهید که این نکته راهم اضافه کنم که کلیهٔ مطالب این دو مجلد غیر از فصل راجع به تخت جمشید در زیر چاپ بود که من

رسماً با دیوان هند بستگی یافته‌ام [۱] از این‌رو نظریات مندرج در این کتاب تماماً متعلق به فردی عادی است و مبتنی بر استقلال کامل از رأی مقامات رسمی وعاری از هر قسم الهام و تلقین است.

دربارهٔ املای صحیح نامها کوشیده‌ام بین شیوهٔ متداول و اسلوب دقیق علمی طریقه‌ای انتخاب کنم که آسان و بری از سبک علمی خشک باشد. ضبط اسامی ایرانی یا عربی به خطی که فاقد حرکات و علایم اصوات است اصولا دشوار می نماید و تلفظ اسامی فارسی در نزد هندیها که انگلیسی ها بیشتر با آنان آشنا هستند با آنچه در خود ایران تلفظ می‌شود خیلی متفاوت است و از این جهت در بسیاری از موارد تولید اشکال و محظور می کند. در موارد متعددی نیزنا گزیر سبک و معیارهائی را در املا اختیار کرده‌ام که بعداً زمینهٔ این کار قرارگرفت، مثلاً بوشهر نه ابوشهر ومشهد نه مشهاد. در جاهای دیگر سعی نموده‌ام صحت تقریبی را با نقل صوت تلفظ صحیح محلی تا حدی که مقدور بوده است توأم کنم وگاهی در این باب به تغییر و تفاوت طرز کار ناچار شده‌ام و این فقط تا آن اندازه پیش آمده است که در واقع احتراز ناپذیر بوده است.

اگر این مجلدات کم و بیش به‌غایت مطلوب نویسنده نزدیک شده باشد فقط در اثر همراهی بی حد و قیاسی بوده است که نصیبم گردیده است. مسافرتم و مطالعاتم برای احراز چنین منظوری هیچ کافی نمی‌بود اگر آن اقدامات باهمکاری بی‌دریغ مقامات و افرادی که از آنان استمداد کرده‌ام تقویت نمی گردیده است بخصوص اطلاعات فراوانی که تا آخرین ساعت نشر این کتاب از نامه‌نگارانی در خود ایران به دستم رسیده است و همچنین با اعتماد کافی و وافی دربارهٔ صحت مطالب خود به انتشار این صحایف نمی‌پرداخته‌ام، هرگاه بنا بر توالی تنظیم مطالب هر یک از آنها را به قصد امعان نظر از جانب واجدین صلاحیت بیشتر از خودم به طهران نمی فرستاده‌ام و در بسیاری از موارد هم این صفحات را درمعرض قضاوت صاحب‌نظران برازندهٔ مشابهی از کشور خویش قرار نمی‌داده‌ام.

(۱) ـ معاون وزارت هند شده بود. م

یکی از این همکاران ارجمند ، چه از جهت فضل و دانش و چه به‌مناسبت میزان مساعدت و یاری ژنرال آ. هوتوم شیندلر [۱] همان وجود گرامی است که بعد از تصدی چند مقام مهم در خدمات وابسته به ایران اینک مشاور بانک شاهنشاهی در تهران است . وی علاوه برمزیت اقامت طولانی درآن کشور تبحر دانشمندان و شور و شوق پیشقدمان را داراست و تقریباً در همهٔ اوراق این دو مجلد شخصاً امعان نظر کرده است و مقادیر کلانی اطلاعات اصلی را نیز در اختیارم گذاشته است . وقتی که می‌اندیشم که اگر همکاری بی‌دریغ و پایدار او نمی‌بود چه اشتباهات عمده‌ای در این دو مجلد راه می‌یافت بر خود همی لرزم . کمتر کسانی با این همه شایستگی عالی که خود برای نوشتن کتاب طراز اول دارند حاضرند چنین همراهی سخاوت آمیز دربارهٔ تعالی قدر و مقام کتابی که به نام شخص دیگری هست بنمایند. از میان عدهٔ دیگری که در خود ایران یاری‌ام کرده‌اند باید نام آقای جی. ار. پریس [۲] که اکنون کنسول بریتانیا دراصفهان است وآقای جی.جی. فاهی [۳] معاون ادارهٔ خط تلگراف هند و اروپ در شیراز را یاد کنم و همچنین میزبانان متعددم از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۰ و کسان دیگری که مراتب امتنانم نسبت به آنها کمتر نیست و ترجیح داده‌اند که در این تقدیرنامه اسمشان ذکر نشود. در انگلستان سر. اف. گلد اسمید [٤] با نهایت کرامت همکاری خود را برای امعان نظر در فصول مربوط به سیستان و ایالات جنوب شرقی ایران که وی راجع به آن صاحب‌نظر عمدهٔ ماست ارزانی داشته و در موردهای دیگر نیز با من یاری نموده است. سرهنگ ای. سی. راس [٥] که تا این اواخر نمایندهٔ انگلستان در بوشهر بوده همکاری مشابهی در باب فصل‌های راجع به جنوب ایران و خلیج فارس کرده است. و سرهنگ استیوارت [٦] سرکنسول شایستهٔ ما در تبریز راجع به بیشتر فصولی که شامل شمال‌آن کشور است ، آقای سسیل اسمیت [۷] عضو موزهٔ بریتانیا تفاصیل مربوط به پاسارگاد و تخت جمشید را که شخصاً هم بازدید کرده

۱ - A . Houtum Schindler ۲ - J.R. Preece ۳ - J.J. fahie ۴ - Sir.f. Goldsmid
۵ - E.C. Ross ۶ - Stewart ۷ - Cecil Smith

است از راه لطف از مد نظر گذرانید و سر انجام در موردهای متعدد از رأی فاضلانه و نیک‌آزمودهٔ سرآلفرد لیال [۱] بهره‌مند شده‌ام .

عکس‌هائی که زینت‌بخش متن کتاب است یا خود برداشته‌ام و یا به ـ وسیلهٔ دانشجویان ایرانی کالج پادشاهی (دارالفنون) تهران و یا دوستان‌شخصی‌ام که از جملهٔ ایشان اسامی سرگرد سایر [۲] و آقای هربرت ولد بلوندل [۳] را می‌آورم تهیه شده است چند عدد کلیشه هم با اجازهٔ کرامت‌آمیز کتابخانهٔ هاشت پاریس تهیه گردیده است .

آگاهی کامل دارم که اجرای چنین طرح و منظور بزرگی با وجودموجبات مساعدی که فوقاً بیان شده است بدون خبط و خطا دور از امکان بوده است . بهترین لطفی که خواننده در حین برخورد به اشتباه نسبت به این‌جانب خواهد نمود و سپاسگزارم خواهد فرمود اصلاح آن است تا در صورت تجدیدچاپ این کتاب مورد استفاده واقع شود . لحظه‌ای پیش راجع به تهیهٔ جلد مکملی اشاره کرده‌ام . امیدوارم چنین مجلدی را در عرض سال جاری انتشار بدهم و آن مشتمل برفهرست کتابهادر باب تاریخ و جغرافیا و سیاحت در ایران و جدول اوزان و مقادیر وسکه‌ها و مبالغ سرشاری هم اطلاعات اضافی و آمار خواهد بود که در حین تألیف این کتاب فراهم آمده است. این مجموعه بیشتر در خور استفادهٔ پژوهندگان خواهدبود نه خوانندگان عادی ، هرچند که امیدوارم نفراتی هم از میان ایشان با نهادن‌آن درکتابخانهٔ خود قرین امتنانم سازند .

در خاتمه از عهدهٔ من ساخته نیست که دربارهٔ این تألیف ثانوی خویش که زحمات بیشتری صرف تهیهٔ آن شده است استقبال لطف آمیزی زیاده بر آن انتظار داشته باشم که بیش از دو سال پیش نسبت به نخستین کتاب کم‌مایه‌ترم [۴] ابراز شده بوده است .

۱۸۹۲ جرج . ن. کرزن

۱ - Alfred Lyall ۲ - Sawyer ۳ - Weld Blundell

۴ ـ منظور کتاب « روسیه در آسیای مرکزی » است . م


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل اول

پیش گفتار

منظورهای سه گانه از تألیف این کتاب ـ معنی قضیهٔ ایران ـ اهمیت آن از لحاظ امپراتوری هند ـ تاریخ و جغرافیا ـ مسافرت ـ ارتباط ملت ایران با ما ـ درام تاریخ ایران ـ روابط ایران و انگلستان ـ مراحل چهارگانهٔ مسافرت ، خراسان و ایالات مجاور. ایالات‌مرکزی و بناهای قدیم، ایالات‌جنوبی‌غربی، خلیج فارس ـ شرق تغییر ناپذیر ـ گیرندگی پایدار آن ـ فرق بین مشرق و مغرب زمین ـ افراط و تفریط در ایران ـ تناقض طبیعی ـ کیفیات زندگی ـ سفر نامه‌ها ـ تقسیم آنها از لحاظ دوره ـ قرن هجدهم ـ قرن نوزدهم ـ درجات ارزش این سفرنامه‌ها.

«چیزهائی راکه باید دید و قابل ملاحظه است ، دربار شهریاران است خاصه وقتی که به سفرا بار حضور می‌دهند و محاضر شرع هنگامی که برای شنیدن مرافعات تشکیل می‌شود و همچنین مجامع دینی وکلیساها و دیرها با عماراتی که در آنجاها موجود است و برج و باروهای شهرها و بلاد و همچنین بندرگاهها و باراندازها و ابنیهٔ قدیمی و آثار ویران وکتابخانه‌ها و مدارس و مجالس بحث و درس اگر وجود داشته باشد وکشتی‌رانی وکشتی‌ها و منازل و باغ های دولتی و تفریح گاه مجاورشهرهای بزرگ وزرادخانه‌وکارخانهٔ اسلحه‌سازی ومخازن و صرافی و بورس‌ها و انبارهای کالا وتمرین سوارکاری و نیزه بازی و مشق‌دادن

سربازان و مانند آن و نمایش‌های خنده‌داری که مورد علاقهٔ طبقهٔ بالاتر است و انبار جواهرات و جامه‌های فاخر و تصاویر ظریف و اشیاء نادر و بطور خلاصه هرآنچه قابل تذکار است.» «باکن (فرنسیس)[۱] از مقالهٔ ۱۸ در باب سیر و سفر.»

منظور سه گانه از تألیف این کتاب ـ پیش از آنکه به شرح داستان خویش بپردازم می‌خواهم در این فصل پیش گفتار، منظورهای سه گانه‌ای را که در ذهن دارم برای خوانندگانم روشن سازم و شاید بهترین راه توضیح غرض اصلی این تألیف هم آن باشد که چند سطر اول نخستین نامهٔ خودرا که از ایران برای روزنامهٔ «تایمز» نوشتم در اینجا بیاورم:

«مسافرت پادشاه ایران به انگلستان درسال ۱۸۸۹ و استقبال رسمی و عمومی که در سراسر کشور از اعلیحضرت شده است علاقهٔ نسبت به مملکت ایران و قضیهٔ ایران را که در اثر دور افتادگی قلمرو شاه و بی‌اعتنائی روز افزون مردم انگلیس راجع به مسائلی که‌در حیطهٔ اطلاع مستقیم ایشان نیست‌وبه همین مناسبت هم در سال‌های اخیر رو به سستی نهاده بود تجدید نمود. توجهاتی که به منظور تأثیر در خاطر شاه خواه از لحاظ منابع‌قدرت و خواه به عنوان علاقهٔ دوستانهٔ‌انگلستان ابراز شده حاکی از این بود که پادشاه ایران را به مراتب برتر از یک فرمانروای متنفذ و جالب نظر شرقی که هم واجد ذوق و علاقهٔ سیر و سفر خارجه و هم از این لحاظ که تازه‌ترین‌قهرمان اجتماعی سزاوار تحبیب و تحسین‌بوده است نگریسته‌اند. عامهٔ مردم توجه وافی به این نکته نداشته‌اند که در این کار موجباتی برتر از سیاست عادی در میان بوده است و اینکه اعلیحضرت که در هنگام ورود از طریق رودخانهٔ «تیمز» بوضع با شکوهی استقبال و در عمارت شهرداری لندن (گیلدهال) مورد پذیرائی شایان واقع شده و مراکز عمدهٔ صنعتی سراسر کشور را بازدید کرده‌بود هم متحد و همدست ملت ماست و هم رکن معتنابهی در پی ریزی خط مشی سیاست ما در مشرق زمین است. حتی در نظر کسانی که راجع به سیاست امپراتوری توجه کافی ندارند نیک عیان بوده است که ایران سرزمینی‌است که بازار وسیع وسود ـ

۱ ـ Francis Bacon

آوری برای تجارت انگلستان و فروش فرآورده‌های هندی و انگلیسی است و هرگاه از جهت مالی محض نیز ملاحظه شود تفاهم شایسته‌ای با شهریار ایران بیش از اندازه مطلوب خواهد بود . ولی با وجود تصدیق همگانی دربارهٔ اهمیت این سفر و صلاح واقعی در رعایت استقبال بسیارگرم باز شواهد و آثاری در جراید و مجلس مبعوثان به نظر رسید که افراد بسیاری هم بوده‌اند که مقتضیات زمان را درست درنیافته و یا از درك آن بکلی عاجز بوده‌اند و بارها نه برسبیل کنایه ، بلکه صریحاً عنوان شده است که این همه سرو صدا دربارهٔ سلطانی که شاید نسبت به تمام این تظاهرات مربوط به وابستگی منافع فیمابین نفرت داشته و هیچگونه انتظار تلافی متقابل هم از جانب وی در میان‌نبوده است کم و بیش خنده‌آور است. این قبیل حضرات به دلالت اهمیت واقعی قضیهٔ ایران با همهٔ شاخ و برگ‌های فراوان‌آن چنانکه باید و شاید پی نبرده‌اند . آنچه در واقع از غوامض امور سیاستمداری است به صورتی مورد بحث وگفتار قرارگرفته که گوئی یك تکلیف اتفاقی بوده است که می‌بایستی آبرومند برگزار و بی‌زحمت و آسان در طاق نسیان گذاشته شود . »

معنی قضیهٔ ایران ـ می‌گویند که چنین نظریه‌ای وجود دارد ، من بااعتقاد راسخ دراین که این نظر هم اشتباه است و هم ممکن است آثار ناگواری داشته باشد ، بنا بر شواهدی که به رأی‌العین در خود ایران دیده‌ام در صدد شرح وبیان چگونگی و اهمیت سرشار این قضیه بر می‌آیم تا برای خوانندگان انگلیسی واضح شود که آن سرزمین دور افتاده چه منابع سرشاری دارد و چرا ناگزیرند که سیاست و آبادانی آن را با علاقهٔ تام بنگرند و معنی اتحاد با ایران چیست و چه آثاری در بر خواهد داشت و به چه دلیل برای‌ما مقدور نیست که خواه نسبت به فرمانروای آن و یا نسبت به ملت ایران با رویهٔ بی‌اعتنائی فقط قرین احترام رفتارکنیم .

مسائل بسیاری هست که امیدوارم در حین این شرح و بیان مورد بررسی قرار بدهم. از آن جمله است سیاست فعلی دولت شاه و کیفیت و صفت بارز و مزایا یا معایب دستگاه اداری ایران و امکان اصلاحاتی در نتیجهٔ مسافرت شهریار آن

به اروپا و مسئلهٔ جانشینی شاه و میزان نیرو و خاصیت احتمالی قشون و شروع اقداماتی برای کشیدن خط آهن در ایران و همفکری سیاسی مردم آن و میزان‌نسبی نفوذ روس و انگلیس در ایران و نقشه‌ها و خیالات سیاسی این دو دولت و معنی واهمیت موضوع خراسان و خطر رقابت‌های تجارتی که می گویند درایالات مختلف قلمرو شاه از لحاظ مصالح انگلستان وجود دارد .

مرحوم سرمک گرگور[۱] هنگامی که به سال ۱۸۷۰ یعنی اندکی بعد از مسافرت اول شاه به اروپا به ایران رفته بود عقیدهٔ خود را در این عبارت بیان کرده است :

« گمان نمی کنم که پذیرائی ما از شاه (ناصرالدین) هیچگونه اثرنیکوئی داشته است. ایرانیان می‌دانند که نگرانی ما از جانب روس است وایشان به این موضوع از لحاظ سیاسی محض می‌نگرند و در حالی که استقبال شورانگیزی که از سلطان ایشان درلندن شده است براهمیت او درانظارآنها بسیارافزوده ، به هیچ وجه در بهبود وضع ما تأثیری ننموده است . به نظر من مطلب اینجاست که ما علاقهٔ فراوان داریم که ایران در صورت مبارزه بین ما و روس همدست ما باشد و برای این دستیاری بهای بسیارگزافی می‌پردازیم. این وضع از لحاظ من مایهٔ نهایت تأسف است .»

سعی من این خواهد بود که معلوم گردانم آیا اتباع شاه هنوز چنین نظری دارند یا آنکه در عرض شانزده سال اخیر چه تغییر و ترقی در افکار سیاسی ایشان راه یافته است.باری ایران از نظر یک وزیر انگلیسی و بخصوص از دریچهٔ چشم یک سیاست پیشهٔ انگلیسی موضوع گفتار من خواهد بود .

کسانی که دیر زمانی در ایران زیسته‌اند برای کار خطیر تعریف آداب و رسوم محلی معمولاً تناسب بیشتری دارند و به وجه غیر قابل مقایسه‌ای صالح ـ ترند تا فرد مسافری که فقط نظریات شتاب آمیز و ناقص اتخاذ می کند. ولی مسائل

۱ - Sir C. Mac Gregor

سیاسی را باید انصافاً به اهل سیاست واگذار نمود و این کار هرگاه با سعی‌بی - غل و غش معمول شود بطوری که در این اثر خواهد شد متضمن صلاح بیشتری خواهد بود تا موضوع بدون هیچگونه نظری یا خود خواهی ، بلکه از لحاظ سیاست امپراتوری و با توجه به ارتباط شایستهٔ آن با قضیهٔ جامع تر سیاست آسیائی که از این جهت روی‌هم‌رفته نقش خالی از اهمیتی ندارد مورد رسیدگی قرارگیرد .

رابطهٔ قضیهٔ ایران با امپراتوری هند - آخر فصل های آخر جنبه های سیاسی این کتاب صریحاً بیان شده است و احتیاجی به کتمان این حقیقت نیست که ازلحاظ همین جنبه‌هم هست که من علاقهٔ تام و تمام دارم و بی‌تعارف هم ترجیح می‌دهم که پدید آورندهٔ اثری سیاسی باشم که فراخور سلیقهٔ طبقهٔ مطلع باشد نه سفرنامه‌ای که در نزد عموم مورد پسند واقع شود و به این موضوع نیز از این جهت اعتراف می‌نمایم که در صورت احراز این منظور خاص شاید نتیجهٔ کارم پایدار بماند وگرنه وضع و صورتی گذران خواهد داشت . اما در مقام غور و تأمل راجع به کشورها وامارتهای مرکزی در نظر من هیچ قضیه‌ای از لحاظ اهمیت با نقشی که ترکستان و افغانستان و منطقهٔ ماوراء بحر خزر و ایران ممکن‌است ویا قادرند در بارهٔ سرنوشت آیندهٔ شرق ایفانمایند قابل مقایسه نیست. درنظر بسیاری ازمردم ، نام این کشورها فقط نشانه‌هائی از نقاط دور دست و یا یادآور عجائب روزگار و هزاران داستان عشقی است‌ولی‌به نظر من آنها مهره‌های شطرنج فرمانروائی‌بر جهان‌اند . از این‌رو آیندهٔ بریتانیای کبیر در اروپا و حتی در دریاها و اقیانوس‌ها که در زیر سایهٔ پرچم اویند و یا در خود انگلستان که هستیش وابسته به وجود فرزندان اوست تعیین نخواهد گردید ، بلکه در آن قاره‌ای تعیین خواهد شد که نیاکان مهاجر ما اصلا از آنجافراآمده‌اند و فرزندان ایشان به صورت کشورگشایان به همانجا بازگشته‌اند .

انگلستان بدون هندوستان امکان زیست ندارد. در دست داشتن هند سند تعویض‌ناپذیری در فرمانروائی بر جهان شرق است . از زمانی که هند شناخته شده است سرورانش همواره صاحب‌اختیار نیمی از جهان بوده‌اند . انگیزه‌ای که

اسکندر و تیمور و بابر را به سوی جلگهٔ سند کشانید همان بوده است که در قرن شانزدهم چند صباحی پرتغالیها را فرمانروا گردانید که آثار وارفته کار آنها را هنوز دیگران از دست نداده‌اند ، چنانکه در اوایل قرن گذشته یکی از پادشاهان ایران (نادر) را ده سال صاحب اختیار خاور ساخت و باز از همان راه است که فرانسه به مقام امپراتوری رسید ، همان امپراتوری که شهامت دلاوران و یاری بخت وطالع نصیب ملت ما گردانید که هنوز هم موجب تحریک حرص و آز و مایهٔ دغدغهٔ خاطر همسایهٔ نیرومند شمالی است .

علی‌رغم اهمیت روز افزونی که سیاست داخلی در زندگانی روزانهٔ ما دارد و همچنین علاقهٔ شایع که باید نگران غرب باشیم و در میان ملت‌های جوان‌تر و نژادی سفیدپوست سرمشق عمل وعرصهٔ سیاستمداری فراهم سازیم ، باز شایدجای کافی برای آن عنصری باقی باشد که اندیشه روزگاران قدیم دل وجانش راتسخیر نموده است تا هموطنانش را یاد آور شود که هر چند دیگر یگانه داوران دیار غرب نمی باشند ولی ضامن سرنوشت و فرمانروای مردم تیره گون دومین سرزمین پهناور جهان اند و دلیل و برهان فراهم می‌سازد که از هیچ گونه اقدام احتیاطی که موجب پایندگی این توفیق که ارجمندترین میراث فن کشورداری است که تا حال به نوع بشر ارزانی شده است فروگذار ننمایند .

تاریخ و جغرافیا ـ اما اگر چه ارتباط ایران با مسائل کلی تر سیاست آسیائی عمده‌ترین منظوری است که من پیوسته در سر داشته‌ام ، مقصود دیگری نیز که اهمیت آن به‌هیچ‌وجه کمتر نیست همواره در مد نظرم بوده است و رفته ـ رفته خواه به مناسبت دامنهٔ وسیع موضوع ویا عظمت آن تمام فکر وخیالم رافرا گرفته است تا آنجا که با خشنودی خاطر معتقد شده‌ام که همان موضوع منظورم درتألیف این دو مجلد بوده است و آن میلی وافر است که وصف ایران کنونی را علاوه بر روابط خارجی آن چنانکه باید وشاید باز نمایم و راجع به ایالات و اهالی آن و تأسیسات و مشخصات آن و مناظر و شهرهای آن و کاخ ها و معابد و آثار مخروبهٔ

آن شرح اجمالی بیان کنم و ماجرای ورودش را به دورهٔ قرن حاضر (نوزدهم) و بخصوص نیمهٔ دوم این قرن (مدتی که کم و بیش هم زمان عهد سلطنت پادشاه فعلی است) در جرگهٔ سیاسی ملل و مساعی آن را در انس گرفتن با جامهٔ بی قوارهٔ تمدنی که به صورت ناهنجاری بر قامت او افتاده است شرح بدهم تا اینکه هر کسی که به نحوی از انحاء مشتاق درك این حقیقت باشد که ایران دورهٔ ناصری چه‌وضع و حالی دارد و چگونه باید به آن سرزمین رسید و بعد از ورود در آن کشور به کجاها رفت و در پی چه بود و چه دید و راجع به آن سابقاً چه کارهائی شده است و دیگران چه اکتشافی نموده و یا مطلبی گفته‌اند و از چنین فردی چه کار تازه‌ای ساخته است شاید طی این اوراق دستگیر او بشود و در اینجا نه فقط به گزارشی در باب وضع موجود دسترسی می‌یابد ـ شرح زمان زود گذر ـ ولی روی‌هم رفته از فصلی به فصل دیگر جریانات و وسایلی را که آن دولت بر انگیخته است خواهد شناخت و تنها از طریق وقوف بر این چیزهاست که وی خواهد توانست مسائل مطمح نظر را دریابد و یا اینکه قادر به اتخاذ نظر از لحاظ پیش‌بینی وضع و حال آینده شود .

خلاصه من سعی خواهم نمود که در باب ایران همان خدمتی را انجام بدهم که نویسندگان زبردست تری راجع به بسیاری ازکشورهای دیگر که واجد اهمیت مشابهی بوده‌اند کرده‌اند ، چون دو قرن است که هیچ نویسندهٔ انگلیسی به‌تنهائی راجع به ایران در صدد بر نیامده است که تصویری جامع و تمام‌نما از آن سرزمین پادشاهی فراهم و تقدیم کند .

مسافرت ـ در خاتمه هرگونه داستان های گوناگون یا پیش‌آمدها را در حدود امکان به متن خواهم افزود چون اگر این کار نشود مطالب تا اندازه‌ای خشك و خشن خواهد نمود از این رو شرح زندگانی مسافرین را در مشرق زمین و ماجراهای تازه ولی به ندرت حائز اهمیت مربوط به مسافرتم را هم بیان خواهم کرد .

بستگی ملت ایران با ما ـ به نظر نمی رسد که علاقه‌مند ساختن مردم انگلیس نسبت به ملت ایران کاری دشوار باشد[۱] اصل و تبار ایشان باما یکی است. سه هزار سال پیش نیاکان آنها نجدهای بلند کانون مرموز آریائی یعنی همانجا ومحلی‌را که اجداد ماهم در آنجا تولد یافته‌اند، ترك نموده‌اند وپیدا کردن محل آن هنوز مورد کاوش مداوم ولی بکلی بی‌حاصل دانشمندان است[۲] ایرانیان نخستین خانوادهٔ هند و اروپائی بوده‌اند که به آئین پرستش خداوند یگانه گرویده‌اند. زردشت که از لحاظ تقدم دومین مربی بزرگ دینی مشرق زمین است از میان آنها برخاسته است. اگر واقعاً چنین کسی اصلا ظهور کرده باشد[۳] و از همانجاست که دین وزین اهورامزدا پدید آمده است. سپس کتاب اوستا تدوین یافت و با آن

۱ ـ نگرانی من این است که درذهن بسیاری ازافراد انگلیسی ، ایران غالباً یادآور داستانهای هرودت و اشعارتامس مور (Thomas Moore) شاعر انگلیسی که‌تحت عنوان «لاله رخ »مشهور است وجواهرات شاه است. روی همرفته هرودت بیشتر مطالب تاریخی نوشته‌است نه حکایت و اصالت. جواهرات شاهی هم شك بردار نیست ، ولی با ابراز تأسف اظهار میدارم که مسؤولیت سنگینی برشانهٔ جناب مور افتاده است که شرح‌وتصویرش‌راجع به ایران همان‌اندازه نارسا ومقرون به درستی است که بنای الحمرا درمیدان لسستر (Leicester) لندن شبیه قصر تفیس بو عبدیل (کاخ ابوعبدالله آخرین امیر مسلمان قرطاجنه . م) است وگل‌های نهر بند امیر با بلبل‌های آن بهمان پایه واهی و خیالی است ر شراب‌های عنبرین قشم با سرزمین بی آب و علف قشم حقیقی منافات دارد چنانکه لوترل (Luttrell) شاعر هم گفته است :

« مور عزیزم می‌گویند که سرودهای تورا همی خوانند آیا این حرف راست است‌ای مرد خوشبخت ؟
در شبهای مهتاب به زبان فارسی در راسته خیابانهائی از شهر اصفهان »

وی بایستی که (در این شعر) به جهالت شاعر و همچنین با طبع خودخواهی او مزاح کرده باشد .

۲ ـ من بی‌اطلاع نیستم که این روزها بعضی‌ها اظهار میدارند که آریائی‌ها اصلاً ازآسیا نیامده‌اند ولی درحال حاضر ازقول تئوری سازمات‌ها و دکتر شردر (Schardер) مندرج درکتاب او « قدمت تاریخی ملت‌های‌آریائی» (۱۸۹۰) ترجمه جوونز (F. B. Jevons) یافرضیهٔ کانن ای. تایلر (Canon A. Taylor) درکتاب او « ریشهٔ نژادی آریائی‌ها» (۱۸۹۰) ویافرضیهٔ آقای پونکا Ponka که اسکاندیناوی سرزمین اصلی ایشان بوده تردید می‌نمایم که مبادا بانی‌نظریهٔ سومی ونظریات دیگری که‌هنوز ابراز نشده است‌بشوم. ازین‌رو من همان نظریهٔ دیرین آسیائی را ترجیح می‌دهم که پروفسورجی . شمید (J. Schmidt) با نهایت شهامت به‌سال ۱۸۹۰ در مقاله‌ای در سالنامهٔ آکادمی سلطنتی برلن انتشار داد .

۳ ـ لازم است این شرط را هم بکنم . چونکه دیده می‌شود که دانشمند صاحب نظری مثل پروفسور دارمستتر در شخصیت زردشت هیچ وجود عینی نیافته است و او چیزی بیش از مخلوق همه جا ورد زبان افسانهٔ طوفان (نوح) نیست .

آتشی برافروخته شد که هر چند در مهد اصلی خود خاموش شده‌است ولی شعله های لرزان اما استوار آن هنوز در پناهگاه غنی و قرین آسایش بمبئی فروزان است.

درام تاریخ ایران ـ وقتی که از مدارج عالی و پرشکوه تاریخ ایران به پائین می‌نگریم با نامهای بسیاری بر میخوریم که از دوران کودکی در خاطرمان مانده است و اگر بخش داستانی آن را هم به این عنوان که به دورهٔ اساطیری تعلق دارد و این نکته در مورد ایران غامض‌تر و ناشناخته‌تر ازکشورهای دیگر است کنار بگذاریم باز اسامی پادشاهانی مانند کوروش و داریوش و خشایارشا و اردشیر را خواهیم دید که کتیبه های ایشان هنوز آوازهٔ عظمتشان را ازتالارهائی که از آنجا فرمانروائی می‌نموده و جشن‌ها برپا می‌داشته‌اند منعکس می‌سازد، و افراد و اتفاقات پی‌درپی و درخشان که گاهی از بدایع روزگار و زمانی هم از فجایع جهان بشریت بوده‌اند، مانند اسکندر و چنگیز و تیمور و نادر در دوره‌های مختلف با آثار آتش و خون در صحنهٔ تاریخ ظاهر شدند. مخوف‌ترین روز امپراتوری اخیر روم وقتی بود که لشکریان کراسوس دردشت کرخه تار و مارگردید. دو بار قیصران رومی در پیشگاه یک فاتح ایرانی با نیمه ایرانی سر تسلیم پائین آوردند. یکی هنگامی بود که امپراتور والرین تا زیر رکاب شاپور اول گردن فرود آورد و دیوژن امپراتور روم نیز اسیر الب‌ارسلان یعنی آن شیرکلان شد و مرگ امپراتور سومی در میدان جنگ یعنی ژولیان نامدار برای شاپور دوم فتح و ظفر بی‌ارزش وکمتری از پیروزی در صحنهٔ کار زار نبوده است و دوبار هم‌در عهد خسروانوشیروان و باز در دوران نواده‌اش خسرو دوم یا خسرو پرویز خطوط مرزی ایران تا مدیترانه امتداد یافت و هیبت و اسلحهٔ لشکریانش تا سامان امپراتوری بیزانس را فراگرفت. سپس دوران شمشیر عمر و گسترش عالمگیر قرآن فرا رسید. در دوره‌های آینده‌هم نام‌های درخشان ابوعلی سینا و فردوسی و عمر خیام و سعدی و حافظ زیور تاریخ ادبی ایران‌شدوبرای‌این کشورمیراث فناناپذیر بلندنامی‌وافتخار باقی گذاشت. سرانجام خاندانی محلی و یک مذهب هم آهنگ ایرانی ظهور نمود و نام شاه‌عباس کبیر تا این لحظه با آنچه در عرض سه قرن تاریخ ایران دال بر پایداری و بزرگی است قرین بوده است.

آثاری از نام‌های کوچک تر و جنگ و جدالهای داخلی و مبارزهٔ بین‌المللی که طی آن روس و انگلیس وارد صحنه شدند مارا وارد مرحلهٔ معاصر می‌سازد. در همین روزگاری که قلمروی متضاد و در عین‌حال نیک استوار در زیر فرمان سلسله‌ای ترك نسب است و چهرهٔ اینک نیک آشنای ناصرالدین (شاه) را به رخ مردم جهان می‌کشد. اگر ایران سبب دیگری هم در زمینهٔ جلب قدر و احترام نمی‌داشت دست کم یک تاریخ با دوام و پایدار دو هزار و پانصد ساله‌اش وجه امتیازی است که فقط معدودی از کشورها را امکان ادعای آن است.

ارتباط انگلستان و ایران ـ بعلاوه وجه ارتباط خاصی نیز بین‌ایران و کشورما در دوره‌های مختلف و بخصوص در قرن حاضر وجود داشته است که در خور توجه هر فرد انگلیسی است و هیچ پژوهندهٔ تاریخ ملی ما نباید از آن غفلت نماید. از روزگار قدیم در سلطنت ادوارداول نماینده‌ای رسمی‌از انگلستان به‌دربار ارغون ـ خان فرمانروای مغول که ایران هم جزو قلمرو او بود اعزام شد و در حدود سه‌قرن بعد از آن هم فرستاده‌ای نامه‌هائی از جانب ملکه الیزابت نزد دومین پادشاه دودمان صفوی برد و سفیری از طرف چارلز اول به ایران رفت ولی همینکه به آنجا رسید درگذشت. در قرن‌های شانزدهم و هفدهم اقدامات شهامت آمیزی از ناحیهٔ عمال انگلیسی معمول گردید تا رابطهٔ تجارتی را با ایران از طریق شمال اروپا و دریای خزر بر قرار سازند. بین این دو مرحله پیشرفت روز افزون نیروی دریائی بریتانیا راه تجارت به ایران را از طرف خلیج فارس باز کرد و سهمی از این تجارت و نظارت بر آن را به کشور ما داد. سر انجام نیز در ابتدای قرن حاضر دورهٔ سیاست مناسبات نزدیک ایران و انگلستان آغاز شد که هر چند دوبار در اثر قطع رابطهٔ سیاسی و یک دفعه‌هم بواسطهٔ پیش‌آمد جنگ دچار تعلیق گردید، ولی از آن پس همواره بر قرار مانده و موجب پیدایش چند مورد برازندهٔ نیکنامی بزرگ شده است و با آنکه با اقداماتی ابلهانه و گاهی نیز شرم‌آور مشخص گردیده و ناگواری‌های ملاحظات دریغ آمیز مالی و چندی‌هم با دورهٔ بی علاقگی نامعقول توأم شده

بود باز دو ملت را از لحاظ مصالح سیاسی بیش‌از میزانی که کشور ما را با هر دولت مستقل دیگر آسیائی پیوند می‌دهد ، مربوط ساخته است .

تقسیمات چهارگانهٔ مسافرت ـ تذکره‌های بسیاری از این ادوار و حاصل کار بعضی از افراد در شرحی که اینک به آن میپردازم بیان خواهد شد . مسافرتم به چهار مرحله قسمت شده است که هر کدام واجد جنبهٔ تاریخی‌یا اهمیت‌سیاسی و احوال خاص طبیعی مختص به خود خواهد بود و به ترتیب راجع است به نواحی شمال شرقی و مرکزی و ایالات جنوب غربی ایران و راجع به خط سیر آبی جنوب است که یا شخصاً عبور کرده‌ام و یا دربارهٔ مناطق‌مجاور آن که حاصل سیروسفرهای من به شرح زیر بوده است می‌باشد :

۱ ـ سفری با اسب به‌مسافت ۸۵۰میل از میان ایالت مرزی خراسان و از آنجا به تهران پایتخت ایران .

۲ ـ مسافرت‌خوش‌آیندتردیگر به‌مسافت ۸۰۰ میل بازهم‌سواره ازتهران تا بوشهر .

۳ ـ مسافرتی از جنوب به طرف شمال در شط‌العرب و رودخانهٔ کارون.

٤ ـ مسافرتی با کشتی در خلیج فارس .

۱ ـ خراسان

ابتدا خوانندگانم را در بقایای سرزمینی که روزگاری امیرنشین مقتدر خراسان بود سیر می‌دهم و آن مشتمل بر مرو تا خیوه به ضمیمهٔ هرات و قندهار تا حدود رودخانهٔ جیحون است. این ایالت که بوسیلهٔ کوههای ناشناخته و گردنه‌های غیرقابل عبور کاملا محصور شده است با آنکه از وضع ممتاز دیرین خویش فرو-افتاده است در درون خود جلگه‌هائی دارد که متضمن آثار قدیمی حاکم نشین مشهور آن‌است و لا اقل دارای یک شهر با شهرتی جهانی است ولی خواهیم دید که کانون مسائل و اموری است که اهمیتی نقصان‌ناپذیر وارزش و اثر خاص دارد ، و صدها سال میدان زد وخورد نژادها و درمعرض مرگ و تلفاتی بوده که

ازجنگ و ستیز عادی نیز بیشتر آفت‌خیز بشمار می‌رفته است و شاید ضایعات شدید جانی آن به تناسب وسعت خاك بیشتر ازحد واندازه هرقسمت همانند دیگر نواحی آسیا بوده‌است و درهمین لحظه و حال نیزشاهین‌ها ازجهات شرقی وشمال درپروازند و درسربازخانه‌های ماوراء خزر وشوراهای صحاری ترکستان سرنوشت مشهد مورد بحث و مذاکره است.

ایالات مجاور ـ در ضمن تقریر مطالب این قسمت از مسافرتم هم طبیعی و هم به اندازهٔ حجم و ظرفیت این دو مجلد ضروری است که آخرین اطلاعات راجع به ایالات و نواحی مجاور را هم بنویسم اطلاعاتی که تماماً حاصل تحقیقاتی است که در حین سیر و سفر خود در آن حدود انجام داده‌ام و همهٔ آن بوسیلهٔ صالح‌ترین افراد بصیر نیز مورد رسیدگی واقع شده است و این اطلاعات شامل سرحدات ایران و افغانستان و قضیهٔ سیستان در شرق یعنی در همان حدود و سامانی‌است که هر لحظه در معرض بحرانی سیاسی است وگاهی نیز این خطر حدت تمام دارد ودر همانجاست که مسئلهٔ غامض مرز هندوستان چون عامل سهمگینی همهٔ وضع و حال این منطقه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

همچنین راجع به ایالات ساحلی ایران درکنار دریای خزر در همان‌ناحیتی که از لحاظ شرایط طبیعی تفاوت حیرت‌آوری دارد و بنظر می‌رسد که آنجا بانقطهٔ دیگری ممکن است اشتباه شود ، نه آنکه ادامهٔ وضع و حال طبیعی سرزمین ایران باشد. در جهت شمال غربی و ایالات غربی شهرهای بزرگی هست با جمعیتی متفرق و بیگانه و آثار خلل‌ناپذیر باستانی.به همین منوال وقتی که به نواحی جنوبی ایران می‌رسیم اطلاعاتی هم دربارهٔ آن ایالات‌و نقاط دور افتاده که کمتر هم شناخته شده است یعنی جنوب شرقی و جنوب غربی بیان خواهم کرد. همان نقاطی که دیرگاهی در مقابل علاقهٔ مرکزیت که مقتضی عهد و زمان بوده استقامت نموده است و هنوزهم با اشکال مختلف چهرهٔ شورش و سرکشی بومی وبیابانی خویش را که روزگاری عین وضع و حال جامعهٔ ایرانی بود نشان می‌دهد.

۲ ـ ایالات مرکزی

سپس سفرم رابه‌سوی‌تهران دنبال می‌کنم. دراینجااز درباری‌دیدن خواهیم کرد که می‌گویند سابقاً ازحیث شکوه و جلال با دربارمغول کبیر برابری می‌نمود و دولتی خواهیم دید که غیر از چین هنوز شرقی‌ترین دستگاه مشرق زمین است و شهری که وصف و حال اختصاصی پایتختی‌آسیائی‌و تجملات اروپائی را توأم‌دارد و از آنجا راهی که فقط به نود میل آن نام راه می‌توان داد ما را به قسمت‌های پیوستهٔ نجد عظیمی می‌رساند که میزان ارتفاع آن ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ پا از سطح دریاست‌واین فلات در قلب ایران واقع شده است‌و رشته‌های جبال الوان آن مانند دندانه‌های اره بین دو دریای جنوب و شمال به هم می‌پیوندد. در دشت‌هائی با وسعت‌های متفاوت که در پیرامون آن دیده می‌شود به صورت شهرهای وسیع ولی مخروب، آثار آشکار شکوه و جلال گذشته و طرز حکومت ناهنجار شرم آور و انحطاطی‌داخلی‌را خواهیم دید. شهر قم ازماورای‌حجاب تعصب و ریخت اسرار آمیز خویش زرق و برق گنبدهای زرین خود را که‌بر مزار مقدسان و آرامگاه پادشاهان واقع‌است نمایان می‌سازد. اصفهان با شکستگی کاخ های ور افتاده و هزاران جریب باغ و بوستان عاطل و پل‌های چند طبقه که‌روزگاری محل رفت وآمد جمعیتی که بالغ بر ۶۵۰ هزار نفر بود حاکی از داستان دوره و زمان جالب نظر عمیق‌تر است. هر چندکه در بازارهای پر سر و صدا و پر آمد و شد آن هنوز هم علایم فعالیت تجارتی و رونق و رواج داد و ستدهای ملل به نظر می‌رسد و شیرازکه روزی جلوه‌گاه غزلهای دلنواز حافظ و حکمت متقن سعدی بود آرامگاه این شاعران نامی‌را کماکان نگهبان است وگرامی می‌دارد، ولی باغهای‌نشاط انگیز و فواره‌های چرخان و عمر و حیات پروانه وارش همان راهی را سپرده است که نغمه‌سرایان مدح و ستایش آن رفته‌اند و حال فقط شبحی از آن باقی مانده است.

درجوار این محل علاوه بر این ویرانه‌های اخیر درفواصل محدود ضمائمی گویا از آثار باستانی یادگارهای بسیار نفیس از روزگار قدیم‌تر است. در اینجا

در میان جلگه هنوز مزار مرمرین سفیدی هست که با احتمال قوی تابوت طلائی و پیکر کوروش را زمانی در برداشته است. در مسافتی که چندان دور نیست مقبرهٔ داریوش ازلبهٔ بریدهٔ پرتگاه عمودی تخته سنگی دیده می‌شود. روبروی آن دربارگاه شاهنشاهی تخت جمشید ستون‌های واژگون و لرزانی هنوز برپاست و در میان انبوه آثار کهن حجاریهائی که زیور کاخ خشایارشا و تالارهای دربار اردشیر ثانی بوده نمایان است.

بناهای قدیمی ـ اگر اندکی در میان این آثار باستانی که پیوسته یادآور دوران گذشته است درنگی کنم سزاوار سرزنش نخواهم بود. این آثار در نظر ما آشکار می‌سازند که به همان ترتیبی که ایران دورهٔ قرون وسطی با ایران جدید از لحاظ ثروت و جلال بسیار متفاوت بوده به همان قسم ایران باستانی زمان هرودوت وگزنفون هم از جهات عظمت و جلال بی حدو قیاس بر ایران قرون وسطی تفوق داشته و هنوز با وجود وضع و حال ویران خود بیشتر مورد تکریم و احترام است. با آنکه من به شرح و بیانی راجع به این ابنیهٔ قدیمی و تاریخی خواهم پرداخت دربارهٔ جزئیات معماری و مهندسی آنها چیزی نخواهم گفت چون این گونه مطالب را درکتابهائی که بیشتر جنبهٔ فنی دارد نیک می‌توان یافت، ولی از آخرین اطلاعات علمی و حاصل کاوشها یاد خواهم کرد، زیرا که من به هیچ وجه با آن دسته از افراد همفکری ندارم که با شتاب از سرزمینی می گذرند، با این خیال که یادداشت‌های سطحی وکوتاه جهانگردی ممکن است جانشین زحمت وکارگروه بی‌شماری از دانشمندان و اهل تحقیق شود. یک سیاح تاریخ نویس که در پیش نفس خویش قدر و احترامی دارد با تقدیر و امتنان از نتیجهٔ کار و تحقیقات ایشان باهمان رویهٔ تاورنیه [۱] نویسندهٔ قرن هفدهم بهره‌مند می‌شود که نوشته بود: «در کارهای فکری خود به قدر وافی وکافی از علم و دانش و زبان‌دانی و جغرافیا و نقشه‌ها وکتاب‌های مسافران پیشین الهام یافته‌ام که بدون آن مسافران عادی به آسانی و با آن همه نظم وکمال نخواهند توانست موضوعات را دریابند

۱ ـ Tavernier سیاح فرانسوی.

و از آنها انفراداً و یا برای استفادهٔ دیگران بهره‌مند شوند، ولی در عین حال انسان باید سعی نماید که به وسیلهٔ نکته‌سنجی‌های شخصی و انتقاد درست شرح مستقل و جداگانه‌ای از آنچه به رأی‌العین پی برده است بازگوید . »

۳ ـ ایالات جنوب غربی

در انتهای جنوب غربی توجه شما را به گوشه‌ای از این کشور جلب خواهم کرد که آنجا در طبیعت به حد وفور نعمت‌هائی هست که گاهی انسان از آن تمتع یافته و زمانی‌هم ابراز نفرت کرده است در آنجائی که رودخانه‌های قابل کشتیرانی از میان دشتی می‌گذرد که روزگاری کشت و کار عالی داشته هرچند که اینک به صورت اراضی عاطل و ریگزار در آمده است. در همان جائی که اقدامات وسیع آبیاری یادگارهای پایدار این صنعت و کار و نشانهٔ جنب و جوش عمومی بوده‌است که‌شایدقرون‌آینده‌هم‌نظیر آن راپیش‌نخواهد آورد، اکنون‌اسکله‌های درهم‌شکسته‌ای در میان آبهای متروك در زمین‌های بی‌حاصل فراافتاده است . در آنجا سابقاً کرانه‌های رودخانه را شهرهای بزرگی آراسته بود و ستون‌ها و تالارهای کاخ‌های عظیم بر رأس تپه‌های بلند قرار داشت و پادشاهان جلیل القدر چون کوروش و داریوش و اسکندر و شاپور یا از برکت فتح و ظفری خطیر برآن حدود دست یافته بودند و یا هنگام عبور به منظور تمتع از وسایل تجمل و آسایش بی‌همتای آن، چند صباحی در آن محل استراحت کردند. در این مورد اندکی تأمل نموده خاطر نشان‌می سازم که جرقه‌های صنعت و تجارت راکه اخیراً در این ناحیه تجدید گردیده است نسل حاضر نباید بدون اینکه‌آنرا به‌شعله‌های فروزانی تبدیل‌ساخته باشد تحویل آیندگان بدهد.

این ناحیهٔ خیال‌انگیز درکنار محل معروف‌تر دیگری متعلق به دوران قدیم واقع است . کرانه‌های آن بوسیلهٔ مصب پهناوری شستشو می‌شود که آبهای مشترك دجله و فرات را به خلیج فارس می‌رساند . در آنجا ما به سرزمینی می‌رسیم که در روایات مقدس و تاریخ کفار قدر و مقام برابر دارد ما می‌توانیم بوسیلهٔ

کشتی از جلو جنات عدن [۱] عبور و به محل مرموزی ورود کنیم که در آنجا در میان انبوه ظروف گلی وخشت‌ویرانه‌های قصور سنگی و معابد رواق‌دار و برج‌های بابل بانگ کتیبه‌های بخت‌النصر شنیده می‌شود در همانجائی که دانیال نبی موعظه می‌کرد و اسرائیل گریست و اسکندر از بین رفت. اینک ما در رودخانه بر دروازهٔ بصره ایستاده‌ایم که لنگرگاه سندبادبحری ـ کریستوف کلمب روزگار قدیم ـ بشمار می رفته و برای ما نیز مقدور است که بر حاشیهٔ طاق رفیع تیسفون صعود و درانتهای افق رأس مناره‌ها و درختان خرمای شهر بغداد را تماشا کنیم .

٤ ـ خلیج فارس

سر انجام هرگاه با کشتی کرانه‌های جنوب ایران را سیر کنیم توجه خواننده را به سرزمین و دریائی جلب خواهم نمود که راجع به آن در وطن من اطلاع کافی ندارند یعنی طوایف جنگجوی عرب و حرفه و کار دزدان دریائی و بندری که اینک بی‌جان و متروك افتاده است ولی درسابق آوازهٔ شهرتشان سراسر اروپا را فرا گرفته بود، آبهائی که جولانگاه کشتی‌های تجارتی پرتغال و هلند و انگلستان بود. اگر در این مورد بعضی از مطالبی را شرح بدهم که روی‌هم‌رفته تار و پود تاریخ شده است و از لحاظ کشور و نژاد ماهم اهمیت خاص دارد ضمناً خواهم توانست نشان بدهم که انگلستان در این دوره و زمانی که کار جنگ و جدال یا گردآوردن ثروت و مال دیگر حدتی ندارد باز ابهتی راکه از آغاز حرفهٔ فتح و پیروزی‌های آسیائی خویش بدست آورده است کماکان محفوظ داشته و هنوز نام بریتانیا درآن آبهای دور افتاده نشانهٔ نظم و آزادی است.

شرق تغییر ناپذیر ـ این گفتارها مضامین داستانم خواهد بود که چون با رویدادهای طبیعی ولی غیر متداول سیر و سفر در شرق توأم شود ممکن است حتی در نظر خوانندهٔ بی قیدهم نامطلوب ننماید و از این کار نیز ابا نخواهم داشت که هنگام بازگشت از دوران قدیم با همهٔ وقایع آن به زمان حال که این همه

۱ ـ Garden of Aden

قرین انحطاط وغم‌انگیز است باعث آزردگی خواننده شوم. درسرزمینی که خط آهن نیست درواقع لطف بی‌کرانی‌فراهم‌است. در اینجاست که هنوز دربسیاری ازنواحی اهالی عادات بومی و راه و رسم زندگی آسیائی خود را نگاهداشته‌اند و با وجود دق‌البابی که بر سرای ایشان شده است هنوز بیدار نشده‌اند. پنجاه سال دیگر طرز شهرسازی در ایـران شاید مقداری از جذبه و جلال پایتخت را نابود کند و وضع اختصاصی آمیخته با وقار و عقب ماندگی آن از میان برود. اما در حال حاضرایران شرقی ترین کشور مشرق زمین است و با آنکه شاید طبقهٔ اشراف ایران سوار درشکهٔ روسی شوند و تاجر ایرانی از ساعت ساخت فرانسه استفاده کند و دهاتی ایرانی از پارچهٔ منچستر جامه بدوزد ، ولی قلب ملت هنوز همان‌است که بود و با رفتاری تعصب آمیز (که همیشه مایهٔ تأسف نیست) به سبک و نظم دیرین وابسته است در این‌باره جا دارد سخنان حکیمانه شاردن [۱] را شاهد بیاورم :

« آسیا مانند اروپا نیست که تغییرات پی در پی و کم و بیش در وضع و شکل‌امور از قبیل عادات و رسوم و ساختمان و باغبانی و امثال آن حادث شود در شرق همه چیز بر شالودهٔ ثبات‌است عادات‌مردم آن در روزگار ماهمان است که طی قرنهای گذشته بوده است. از این رو انسان می‌تواند به جرأت اظهار نظر کند که در آن مناطق جهان صورت ظاهر اشیاء و امور (مانند آداب و عادات ایشان) در حال حاضر به همان منوال است که از دو هزار سال پیش بوده است مگر آن تغییراتی که بوسیلهٔ مذهب در بعضی چیزها راه یافته باشد که چندان در خور توجه نیست »

گیرندگی پایدار آن ـ پس بگذارید در اینجا سعی کنم آنچه را که کم و بیش آگاهم و رمز آن بر خودم نیز درست آشکار نیست به نحوی برای دیگران توضیح دهم یعنی آن گیرندگی عجیب و غیر قابل وصف مشرق زمین را. آقای استانلی [۲] در یکی از نامه‌های خوددرباب تب‌مرموزسودان که‌ژنرال گوردون ودلیران دیگر را در وادی‌های ناشناختهٔ افریقا هلاك ساخته و بازهم افراد بسیار دیگر را

۱ ـ Chardin سیاح معروف فرانسوی. ۲ ـ Stanely

برای رفع اشتهای خود به این مغاك خواهد کشانید، یک چنین بیماری مسری هم به نحو خفیف‌تری مرد مسافر را به آسیا مـی کشاند و اورا علی رغـم موانع بی اهمیت مدت و مسافت با شوق سیاحت افروخته می گرداند . شاید علت آن پهناوری سرزمین و دشتهای وسیعی است که بدون وقفه به کوهستانها منتهی می شود و کوهستانهائی است که عقب آنها دشت‌های عظیمی است یا کوره راههائی است که جاده ندارد یا جاده هائی است که آب رو ندارد و اختیار کاملی است که انسان در انتخاب سرعت سیر و نحوهٔ مسافرت دارد و لذتی است که از ترك مراسم عادی زندگی وحرکت در سرزمین مأنوس خودمان به‌انسان دست می‌دهد. تا اندازه‌ای هم باید علت آنرا به ارضای روح استقلال و اتکای به نفس نسبت داد که خیل خدم‌و حشم نتوانسته است آن را ریشه کن سازد و آن حس ماجرا طلبی است که قرن نوزدهم نیز موفق به زایل کردن آن نشده است یا شاید در مشرق زمین که زندگی و محیط آن هزاران سال است بدون تغییر بر جای مانده و طوایف کوچ نشین مانند ابراهیم تورات هنوز با گله های خود در ترددند و زنها مثل ربیقه (ربکا) مشك خود را از چاه پر می کنند و راهزنان وحشی مصایب ایوب بی خانمان را زنده نگاه میدارند .انسان مغرب زمین مثل مار پوست می‌افکند و از جلد مصنوعی تمدن بیرون می‌آید و احساس می کند که دوباره به اصل موروثی خود ملحق شده وهمان هوائی که نوعش را پرورانده است مجدداً استنشاق می کند .

فرق بین مشرق و مغرب زمین ـ درمیان تضاد بارز و دائمی که بین شمایل و اسباب زندگانی در شرق و غرب هست راجع به یک مورد جالب توجه آن هیچ احتیاجی به مبالغه نیست و عادی‌ترین مسافر به شرق واقعی هم از توجه به حدت غرابت آن غفلت نخواهد نمود. کشورهائی کـه نه بندری دارند و نه بارانداز نه خط آهن یا ایستگاه نه شاهراه یا خیابان (به معیاری که در غرب داریم) نه مسافرخانه یا مهمان‌سرا نه تختخواب یا میز و صندلی ولی در همان دیاری که اگر مسافر زین و برگی داشته باشد و قدری‌هم صابون ، بحد وافی اسباب سفر فراهم خواهد داشت، چنین ممالکی با اختلافی کم و بیش کافی با کشور ما فرق دارند

و همین عین مطلوب فرد مشتاقی است که طالب تنوع باشد. آیا هیچ گاه لطف عمامه یا دیدن هیکل مرموز چادر به‌سرانی که زنان اند و از کوچه‌های گردآلود بی‌گذرند از نظر ما پنهان مانده است؟ در نزد ما آن چشم‌اندازهای بی‌مانع و حصار و چمن‌زارها و کشتزارها چه اندازه تازه و بدیع است در جائی که در هوای صاف و شفاف آن ریزترین چیزها از فاصلهٔ چندین میل قابل تشخیص است[1] در سامانی که شهرها از دود محصور نشده است و بام‌های هموار لولهٔ بخاری یا دودکش ندارند و چه سکوت محض و مقاومت‌ناپذیری که در پهنای خالی وخلوت آن هست که با سر و صدای بی‌شمار روستائی که درکشور ما دیده می‌شود تفاوت بسیار دارد و چه هوای قابل ستایشی که هرگز از پردهٔ مه و بخار پوشیده نیست، ولی همان سرزمینی که خورشید از فراز سر، راست بر تن انسان فرومی‌تابد.

افراط و تفریط در ایران

در هیچ کشوری از آسیا که من دیده‌ام اختلاف کلی بین صورت ظاهری منظره‌ای شرقی و اروپائی زنده‌تر از ایران نیست. این کار دشواری است که برای خوانندگان انگلیسی که راجع به‌طبیعت فقط تصورومیزانی‌دارند که درغرب دیده‌اند درست باز نمایم که بین این دو چه تضاد بزرگی وجود دارد. در اروپا کوه‌ها غالباً رنگ آبی یا ارغوانی دارند در ایران سرخ‌فام یا گلگون یا به رنگ خرمائی است. جلگه‌ها در اروپا هرگاه پوشیده ازکشت و چمن‌زار نباشد خاك نرم سرخ رنگی دارد. در ایران جلگه‌ها فقط بوسیلهٔ راه آبهای خشکی که در آن هست از بیابان گندم‌گون قابل تمیز است. یک دهکدهٔ خاص انگلیسی خانه‌های تك تك روستائی دارد که غالباً زیبا و نیمی از آنها در میان درختان دلپذیری پنهان است یک ده معمولی ایران شامل مشتی خانه‌های گلی محقر که بیشتر آنها شکل عمودی و افقی بی‌ریختی دارد و حیاط آن بوسیلهٔ دیوارگلی وارفته‌ای حفاظت می‌شود. غیر از ایالات کرانهٔ خزر و چند جلگهٔ کوهستانی در ایران جنگل نیست

۱ ـ من از مسافت تقریباً ۲۰ میلی شیء ریزی مانند کلبه یا بنائی را مشاهده کرده‌ام و هر مسافری در ایران منظرهٔ مداوم سراب و حرمان رسیدن به آنرا اعتراف دارد.

وبه ندرت چوبی یافت می‌شود که درست‌لایق این نام باشد. ممکن‌است‌انسان‌روزها در حرکت باشد بدون اینکه ساقهٔ علفی مشاهده کند. رودخانه‌ها کنارهٔ آراسته‌ای ندارند وجویبارها با ریزش بر سنگ کف و صدا تولید نمی‌کنند. یا طغیان آب شمارا از حرکت باز می‌دارد و یا اینکه در حین عبور از میان پیچ و خم‌های غم‌انگیز راهها حتی سم اسبتان خیس نمی شود .

تناقض طبیعی ـ به نظر من پس از چندی این احساسات به حد زیادی سست و عادی می‌شود .در مبانی و شرایط زندگی شرق انگیزهٔ جاذبه لایزال بیشتری هست تا تفاوتی که بین زندگانی مشرق و مغرب زمین وجود دارد. این تضاد در جمادات و در میان افراد نیز دیده می‌شود . دشت‌هائی بی‌کران ناگهان و تقریباً بدون موج و شیب به گردنه‌های باریک و غیر قابل رسوخ منتهی‌می‌شود.

یک نقطهٔ ویران بی رنگ و رو و ملال‌انگیز در فصل زمستان به علفزار هرزه وبی‌دوام با هزاران گل وگیاه در فصل بهار تبدیل می‌شود حتی در منطقهٔ خرم و مزروع همینکه از حوزهٔ دلپذیر آبیاری دورشویم باز صحرای خشک و سخت شروع می گردد و این دگرگونی به همان اندازه مخوف می‌نماید که گذشتن از عالم هستی به‌دیار مرگ ترس‌آور است. گرمای مطبوع نیمروز در پائیز وزمستان‌در هنگام شب و لحظات قبل از بر آمدن آفتاب به سرمای شدید مبدل می‌شودو با این ترتیب چنین می‌نماید که عزم‌طبیعت این است که با ضربات عاری ازاعتدال شگفت‌آور خویش ضرب شستی نشان بدهد.

کیفیات زندگی ـ چه اندازه نیز شهرها و اهالی با آنچه همواره در پیرامون ایشان آشکارا دیده می‌شود نیک هم‌آهنگ‌اند. آثار عظیم باستانی که نمودار گذشتهٔ قرین آبادانی و اقتدار می‌باشند از میان ویرانه‌هائی که متروك و خیمه گاه آوارگان شده است سر بلند کرده‌اند. کودکان نحیف و نیمه‌جان به مردانی برومند مبدل می‌شوند. از طرف دیگر باطی‌شدن دورهٔ شادابی زنانه در عنفوان شباب موسم فساد عاجل و زشتی وصف‌ناپذیر فرا می‌رسد و شهری که بوسیلهٔ باغ و بوستان

احاطه شده است و از مسافت دور بسیار دلپذیر می‌نماید چون نزدیک‌تر برویم انبوهی از آلونک‌های گلی است . چنانکه در بیرون این خانه‌ها که فقط شامل دیوارهای گلی بی‌رنگ و ریخت است نام واثری از باغچه و منبع آب نیست و نه‌آن ذوق و سلیقه‌ای که گاهی در داخل خانه‌ها دیده می‌شود. از این رو در آن‌جا ظاهر آدمی حاکی از طبع متباینی است که در نهاد اوست . فرد واحدی در یک لحظه از فرط غرور خدا وا بنده نیست و در لحظهٔ دیگر بنده‌ای عاجز و فرومایه است. با اینکه ایرانیان آشنائی قابل ملاحظه‌ای با مبانی تمدن دارند باز این مانع از آن نیست که تعصبات چرند و خرافات هم داشته باشند .

مذهب گاهی در نزد ایشان به حالت رکود و فراموشی است و زمانی نیک بارز و عیان است. لحظه‌ای غضب تعصب آمیز آنها را بر می‌انگیزد و لحظهٔ بعد به صورت انکاروجود خدا و رسول ظاهر می‌شود . دولت،هم شأنی پدرانه‌دارد هم فطانت ماکیاولی ، از جهت سادگی سازمانی خود حامی و پدرانه است و از لحاظ مهارت در تمشیت امور ماکیاولی است. زندگانی هم با شکوه و عالی است و هم عاری از پاکیزگی است. مردم هم مایهٔ بیزاری اند و هم اصالت و نجابت دارند و کارنامهٔ زندگی سرشار از افسونگری است.

سفرنامه‌ها ـ پیش از ختم کلام میل دارم سخنی چند در باب کتابهائی بنویسم که درکار ایران شناسی‌ام‌به آنها دسترسی یافته‌ام بخصوص سفرنامه‌ها وکتب تحقیقی واکتشافی. کمتر کشوری که تا این اندازه کم مسافر داشته این همه زیاد کتاب و آثار راجع به آن تصنیف شده است. دلیل این کار هم روشن است. در نظر هر تازه واردی قدرت نسبی تجربیات او انگیزهٔ تألیف کتابی شده است . در زمرهٔ این قبیل تألیفات آثاری هست که برای پرداختن آنها حداکثر کار مشقت‌بار و قابل ستایشی که تاکنون در صنعت چاپ وقوع یافته انجام گردیده است . از قدر و منزلت این گونه آثار به هیچ وجه نخواهد کاست ، بلکه بر منزلت آنهاخواهد افزود که این حقیقت را خاطر نشان سازم که نا قابل‌ترین اباطیلی‌هم که زیر چاپ رفته است در میان آنها دیده می‌شود . امیدوارم به زودی در مجلد جداگانه‌ای

فهرست جامعی راجع به کتاب‌های در باب تاریخ ایران و سفرنامه‌ها تا حدودی که مطالعات و منابع موجود اطلاعاتم به من امکان تنظیم داده است انتشار بدهم و در این جا جدولی هم ضمیمه می‌کنم که در اثر بررسی‌های شخصی ترتیب داده‌ام و آن شامل نام و نشان سفرنامه‌هائی است که از وجودشان اطلاع داریم و از آغاز قرن دهم (میلادی-م) برمعلومات ما در بارهٔ جغرافیاوتاریخ ایران که نویسندگانش خود به آن کشور سفر کرده‌اند می‌افزایند و آثار ایشان با چند استثنا در دسترس عامه است. نام هر یک از مسافران، تاریخ اقامت و سفرشان راهم به ایران ذکر خواهم نمود نه تاریخ انتشار آثارشان را که به نظر من امری فرعی است و هنگامی که به این کار می‌پرداختم مجموعهٔ این ارقام ایجاب کرده است که در هرموردی حتی بدون یک استثنا به منبع اصلی مراجعه نمایم که گاهی کار سخت و پر زحمتی بوده است و در موارد نادری من نتوانسته‌ام کتاب منظور را خود بخوانم و گمان می‌کنم جای تصدیق باشد که چنین فهرستی در نوع خود اولین مجموعه‌است که دربارهٔ ایران تنظیم یافته حاصل کار کم ارجی نیست. در جدول‌های ذیل نام هیچ نویسنده‌ای که اثرش اصیل نباشد ویا به یکی از زبان‌های اروپائی ترجمه‌نشده باشد ذکر نخواهد شد.

سال‌های ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی

علی‌بن ابوالحسن مسعودی ۹۱۳ - ۵

ابواسحق اصطخری

سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ میلادی

ناصر خسرو ۱۰۳۵ - ۵۰

سالهای ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی

ادریسی ۱۱۵۰

بنیامین بن تودلا (تطیلی) ۱۱۷۳ تا ۱۱۶۰

سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی

یاقوت ۱۱۸۰ - ۱۲۲۰

فرایر ویلیام دو روبروکس ۱۲۵۳	Friar. W. De Rubruquis
نیکولو ـ مافئو مارکوپولو ۱۲۹٤ - ۱۲۷۳	
ابوالفدا ۱۲۷۳ - ۱۳۳۱	

سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی

مارینو سانوتو ۱۳۰۰ - ٦	Marino Sanuto
فرایر اودوریکوس دی پوردنون ۱۳۲۵	Friar Odoricus di pordenone
ابن بطوطه ۱۳۳۰	
فرایر بی . پگولوتی ۱۳٤۰	Friar. B. Pegolotti
فرایر جو وانی دی ماریگنولی ۱۳۵۰	Friar. J. di Marignoli
دون روی گنزالس دی کلاویخو ۱٤۰٤ - ۵	Don Ruy Gonzalez di Clavijo
عبدالرزاق ۱٤٤۱ - ۵۸	
نیکولو کنتی ۱٤۱۹ - ٤٤	Nicolo Conti
آتاناز یوس نی کیتین ۱٤۷۰	Athanasius Nikitin
جوزافا باربارو ۱٤۷٤	Josafa Barbaro
آمبروزیو کونتارینی ۱٤۷٤ - ۵	Ambrosio Contarini
هیرونیمو دی سانتو استفانو ۱٤۹٤ - ۹	Hieronimo di Santo Stefano

سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی

لودوویکو دی وارتیما ۱۵۰٤	Ludovico di Varthema
انونیموس مرچنت ۱۵۰۷ - ۲۰	Anonymous Merchant
جیووانی انجیوللو ۱۵۱۰	Jiovanni Angiolello
انتونیو تنه‌ریرو ۱۵۲۹	Antonio Tenereiro
گابریل دولوئنز ۱۵٤۶ - ۵۰	Gabriel de Luetz
سید علی ۱۵۵۶	
فاکتورسند (انگلیسی که مدیر شرکت تجارتی مسکوی بود با انتونی جنکینسن ، ریچارد ـ چنی، ارتورادواردز، لورنس چپمن ، لیونل پلوم ـ تری و کریستوفر ـ برو ۱۵۶۲ - ۸۰	Factorsand Anthony Jenkinson Richard chenie Arthur Edwards , Lawrence chapman Lionel Plum-tree - christopher Barrogh.

Cesar Frederico	۱۵۶۳	سزار فردریکو
V. de Blanc	۱۵۷۵	وی . دو بلان
Vencentino d'Alessandri	۱۵۷۱	وین‌چین‌تینو د الساندری
John Newberry	۱۵۸۱ - ۶	جان نیوبری
Ralph Fitch	۱۵۸۳ - ۵	رالف . فیچ
J. H. Van Liuschoten	۱۵۸۳ - ۹	جی . اچ . وان لیوختن
C. Lambert	۱۵۹۸	سی لامبر
Antonio di Govea	۱۵۹۸	انتونیودی گووا

سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ میلادی

Anthony and Robert Sherley	۱۵۹۹-۱۶۲۷	سر انتونی و سر رابرت شرلی
G. Mainwaring	۱۵۹۹-۱۶۰۰	جی . مین‌وارینگ
John Cartwright	۱۶۰۰	جان کارت‌رایت
Don Juan	۱۶۰۰	دون ژوان ایران
Sir. John Mildenhall	۱۶۰۰ - ۶	سر جان میلدن هال
S. K. Zalonkemenz	۱۶۰۲	اس . کی . زالون‌کمنز
Pedro Teixeira	۱۶۰۴	پدرو تکسیرا
Paul Simon	۱۶۰۷	پل سیمون پدر
Joseph Salbancke	۱۶۰۹	جوزف سالبانک
Fray Gaspar de San Bernardino	۱۶۱۱	فری گاسپار دوسان برناردینو
John Crowther, Richard Steele	۱۶۱۵ - ۶	جان کروتر و ریچارد ستیل
Thomas Coryate	۱۶۱۶	تامس کوریات
Pietro della Valle	۱۶۱۶ - ۲۳	پیترو دلاواله
Don Gracias de Silva y Figueroa	۱۶۱۸	دان گراسیا دوسیلوا ای فیگورا
Giles Hobbes	۱۶۱۹ - ۲۰	جیلز هابز
Nicholas Hemm	۱۶۲۳	نیکولا هم
Sir Thomas Herbert	۱۶۲۷ - ۸	سر تامس هربرت
Père pacifique de Provins	۱۶۲۸	پرپاسیفیک دو پروینس
Père Gabriel de Chinon	۱۶۲۸ - ۵۰	پر گابریل دوشینون
J. B. Tavernier	۱۶۲۹ - ۷۵	جی . بی. تاورنیه
Adam Olearius	۱۶۳۷ - ۸	آدام اولریوس
J. A. de Mandelslo	۱۶۳۸ - ۴۰	جی . ای دوماندل سلو

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Heer Basting	۱۶۴۵	هیر باستینگ
Père Rigourdi	۱۶۵۰	پر ریگوردی
Don Pedro Sebastiano Cubero	۱۶۵۰	دن‌پدرو سباستیانو کوبرو
Père Alexandre de Rhodes	۱۶۰۶ - ۶۰	پر الکساندر دو رودز
Père Manuel Godinho -	۱۶۶۳	پرمانوئل گودین هو
Père Angelo de La Brosse	۱۶۶۴ - ۷۸	پرآنژلو دولابروس
J. de Thevenot	۱۶۶۴ - ۷	جی . دوته‌ونو
Sir John chardin	۱۶۶۵ - ۷۷	سرجان شاردن
A. Dualier Deslandes	۱۶۶۵	ا . دولیه دسلاند
H. de Jager	۱۶۶۵	اچ . دوجاگر
John Struyus	۱۶۷۱ - ۲	جان ستریوس
F. Petis de la Croix	۱۶۷۴ - ۶	اف . پوتی دولاکروا
John Fryer	۱۶۷۶ - ۷	جان فرایر
Père. S. N. Sanson	۱۶۸۳	پر. اس . ان . سانسون
Von Kæmpfer	۱۶۸۴ - ۸	فن کمپفر
Père Villot	۱۶۸۹ - ۹۰	پر ویلوت
Giov Frank Gemelli Careri	۱۶۹۴	جیو فرانک جملی کاره‌ری
Père de la Maze	۱۶۹۸	پر دولا ماز
F. C. Schillinger	۱۶۹۹	اف . سی . شیلینگر

سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی

A. Hamilton	۱۷۰۰ - ۲۰	سروان . آ . هامیلتن
J. P. De Tournefort	۱۷۰۱	جی. پی‌دو تورنه فور
Cornelius le Brun	۱۷۰۳ - ۴	کورنلیوس لوبرن
Père Krusinsky	۱۷۰۵ - ۲۵	پر کروسینسکی
John Bell Antermory	۱۷۱۶ - ۷	جان بل اف انتر موری
Basil Batatzes	۱۷۱۶ - ۳۰	بازیل باته تز
Daury Effendi	۱۷۲۰	دوری افندی
Père Bachoud	۱۷۲۲	پرباشو
P. H. Bruce	۱۷۲۲ - ۳	سروان پی . اچ . بروس
Père Leandro di S. Cecillia	۱۷۳۵ - ۶	پر لندرو . دی . اس . سسیلیا
J. Otter	۱۷۳۷ - ۳۹	جی . اوتر

عبدالکریم	۱۷۴۱	
پربازن	۱۷۴۱ - ۷	Père Bazin
یوناس هانوی	۱۷۴۳ - ۸	Jonas Hanway
پر دسویگوس	۱۷۴۴	Père Desvigues
دکتر جی . کوک	۱۷۴۷	Dr. J. Cook
بارتلمیو پلاستد	۱۷۵۰	Bartholmew Plaisted
سروان ای . بی . ایوز	۱۷۵۸	E. B. Ives
کارستن نیبور	۱۷۶۱ - ۵	Carsten Niebuhr
اس. جی. گملن	۱۷۷۱ - ۲	S. G. Gmélin
آر . هابیلست	۱۷۷۳ - ۴	R. Habilzt
آبر پارسن (پارسنز)	۱۷۷۵	Abr. Parsons
جی . فورستر	۱۷۸۳ - ۴	G. Forster
کنت دو فریر سوویف	۱۷۸۴ - ۵	Comte de Ferrières Sauveboeuf
پی . اس . پالاس	۱۷۸۵	P. S. Pallas
دبلیو . فرانکلین	۱۷۸۶ - ۷	W. Franklin
سر. اچ . جونز (بریجز)	۱۷۸۶ - ۱۸۰۸-۱۱	Sir. H. Jones (Bridges)
آبه دو بوشان	۱۷۸۷	Abbé de Beauchamps
جان تایلر	۱۷۹۰	John Taylor
جی . آ . اولیویه	۱۷۹۶	G. A. Olivier
جان جاکسن	۱۷۹۷	John Jackson

سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۱ میلادی

سرجان ملکم	۱۸۰۰ - ۱۰	Sir. John Malcolm
جی . اسکات وارینگ	۱۸۰۲	J. Scott Waring
پی . آمده ژوبر	۱۸۰۵ - ۶	P. Amédée Jaubert
سرهنگ آ . دوبانتم	۱۸۰۷ - ۹	A. de Bontems
پی . آ . دوگاردان	۱۸۰۷	P. A. de Gardanne
سروان ترویل هیر	۱۸۰۷ - ۹	Truilhier
آ . دوپره	۱۸۰۷ - ۹	A. Dupré
پی . تانکوانی	۱۸۰۷ - ۹	P. Tancoigne
سرهنگ ترزل	۱۸۰۷ - ۹	Trézel
جی . پی . موریه	۱۸۰۸ - ۹ - ۱۵ - ۱۸۱۱	J. P. Morier

W. P. Grant	۱۸۰۹	سروان. وی. پی. گرنت
Sir H. Pottinger, Christie	۱۸۱۰	سر. اچ. پوتین گر، سروان کریستی
W. Monteith	۱۸۱۰ - ۳۱	جنرال دبلیو سونتایث
Macdonald kinneir	۱۸۱۰ - ۳۰	سرجان مکدونالد کی‌نر
Sir W. Ouseley	۱۸۱۱ - ۲	سر. دبلیو. اوزلی
W. Price	۱۸۱۱ - ۲	دبلیو پرایس
H. Martyn	۱۸۱۱ - ۲	اچ. مارتین
J. B. Rousseau	۱۸۱۲	جی. بی. روسو
G. Drouville	۱۸۱۲ - ۳	سرتیپ دروویل
M. Freygan	۱۸۱۲	ام. فریگان
J. S. Buckingham	۱۸۱۶	جی. اس. باکینگهام
W. Heude	۱۸۱۷	ستوان دبلیو هود
M. Von Kotzebue	۱۸۱۷	م. ون کوتزبو
J. Johnson	۱۸۱۷	سرهنگ. جی. جانسن
R. Ker Porter	۱۸۱۸ - ۲۰	سرآر. کر پورتر
T. Lumsden	۱۸۱۹ - ۲۰	ستوان. تی لمسدن
P. Gordon	۱۸۲۰	پی. گوردون
C. J. Rich	۱۸۲۰ - ۱	سی. جی. ریچ
J. B. Fraser	۱۸۲۱ - ۳۴	جی. بی. فریزر
G. Keppel	۱۸۲۴	جی. کپل
M. A'Court	۱۸۲۶	م. ا. کورت
J. E. Alexander	۱۸۲۶	سرجی. ای. الکساندر
R. Mignan	۱۸۲۶ - ۳۰	سروان. آر. مینیان
T. B. Armstrong	۱۸۲۸ - ۹	تی. بی. آرمسترانگ
Th. Alcock	۱۸۲۸ - ۹	ت. الکوک
C. Bélanger	۱۸۲۹	سی. بلانژه
E. Smith, H. G. Dwigth	۱۸۲۹	ای اسمیت و اچ. جی. دویت
A. N. Groves	۱۸۲۹	ای. ان. گرووز
E. Mènètries	۱۸۳۰	ا. منتریس
A. Conolly	۱۸۳۰	سروان. آ. کونولی
Sergeant Gibbons	۱۸۳۱	گروهبان گیبون
Dr. J. Wolff	۱۸۳۱ - ۴۴	دکتر جی. ولف

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

G. Fowler	۱۸۳۱ - ۳۶	جی . فولر
J. S. Stocqueler	۱۸۳۱ - ۲	جی . اس . استاکلر
A. Burnes	۱۸۳۲	سر . ای . برنز
	۱۸۳۲	لال مهان
T. S. Powel	۱۸۳۳ - ٤	ستوان . تی . اس . پاول
Heidenstamm	۱۸۳٤	سرگرد هیدن شتام
Baron Th. Korff.	۱۸۳٤ - ٥	بارن ت کورف
J. Perkins	۱۸۳٤ - ٤۲	جی . پرکینس
Sir H. Rowlinson	۱۸۳٤ - ٦۰	سر .اچ . رالینسن
W. Stuart	۱۸۳٥ - ٦	سرهنگ . دبلیو . استوارت
Aucher Eloy	۱۸۳٥ - ۷	اوکر . الوی
Alex . Chodzko	۱۸۳٥ - ٤۰	الکس چودزکو
F. R. Chesney	۱۸۳٥ - ۷	جنرال اف . آر . چسنی
W. H. Ainsworth	۱۸۳٥ - ٤۰	دبلیو . اچ . اینس‌ورث
V. Fontanier	۱۸۳٥ - ۸	وی . فونتانیه
Major D'Arcy Todd	۱۸۳٦ - ۷	سرگرد دارسی تود
J. Mc Neill	۱۸۳٦ - ۸	جمک نیل
Sir Justin, Lady Sheil	۱۸۳٦ - ٥۳	سریوستین وبانو شیل
R. Wilbraham	۱۸۳۷	سروان . آر .ویلبرام
Eugène Boré	۱۸۳۸ - ٤۰	اوژن بوره
	۱۸۳۸	حاجی عبدالنبی
Lemm	۱۸۳۸ - ۹	سروان لم
A. Soltykoff	۱۸۳۸ - ۹	پرنس آ .سولتی کف
E. Conolly	۱۸۳۹	سروان . ای . کونولی
Ch. Texier	۱۸۳۹ - ٤۰	تکسیه
E. Flandin , P. Coste	۱۸۳۹ - ٤۱	ای . فلاندن و پی کوست
Dr. A. Grant	۱۸٤۰	دکتر آ . گرنت
Baron C. De Bode	۱۸٤۰ - ۱	بارن سی دو بود
Sir A. H. Layard	۱۸٤۰ - ۲	سر ای . اچ . لیارد
A. L. Mitford	۱۸٤۰	ای . ال . میتفرد
Comte de Sercey	۱۸٤۰	کنت دو سرسی
F. Forbes	۱۸٤۱	دکتر . اف . فوربز

G. Osculati	۱۸٤۱ - ۲	جی . اسکولاتی
W. B. Selby	۱۸٤۱ - ۲	ستوان دبلیو بی سلبی
G. P. Badger	۱۸٤۲	دکتر جی . پی . باجر
W. R. Holmes	۱۸٤۳ - ٤	وی . آر . همس
N. L. Westergaard	۱۸٤۳	ان . ال . وسترگارد
M. Wagner	۱۸٤۳	م . واگنر
R. Leech	۱۸٤۳	ستوان آر . لیچ
J. F. Jones	۱۸٤٤ - ۷	جی . اف . جونز
J. P. Ferrier	۱۸٤٥	جی . پی . فریه
H. de Hell	۱۸٤٦ - ۸	اچ . دوهل
Ida Pfeiffer	۱۸٤۸	میس ایدا پفیفر
Dr. F. A. Buhsé	۱۸٤۸ - ۹	دکتر اف آ . بوس
E. Keith Abbott	۱۸٤۹ - ٥۹	ای . کیث ابوت
R. Curzon	۱۸٤۹ - ٥۲	آر . کرزن
W. K. Loftus	۱۸٤۹ - ٥۲	دبلیو . کی . لفتوس
M. Tchirikoff	۱۸٤۹ - ٥۲	م . چی‌ریکف
R. B. Binning	۱۸٥۱	آر . بی . بینینگ
J. Berezin	۱۸٥۱	جی . برزین
Czarnotta	۱۸٥۲ - ۳	چارنوتا
H. Garnier	۱۸٥۲	اچ . گارنیه
Gobineau	۱۸٥٥ - ۸	کنت گوبینو
J. Outram	۱۸٥۷	سر . جی . اوترام
W. A. Shepherd	۱۸٥۷	دبلیو آ . شپرد
C. H. Hunt	۱۸٥۷	سی . اچ . هنت
C. Clerk	۱۸٥۷ - ۷۳	سی . کلارک
N. De Khanikoff	۱۸٥۸	ن . دو . خانیکف
Dr. O. Blau	۱۸٥۸	دکتر . او . بلو
E. Duhousset	۱۸٦۰	ای . دو هوسه
R. G. Watson	۱۸٦۰	آر . جی . واتسن
J. Osmaston	۱۸٦۰	جی ـ اوسماستن
M. de Blocqueville	۱۸٦۰	م . دو بلوک ویل
E. B. Eastwick	۱۸٦۰ - ۲	ای . بی . ایستویک

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Dr. H. Brugsch	۱۸۶۰ - ۶۱	دکتر . اچ . بروگش
J. Ussher	۱۸۶۱	جی . اوسر
F. Goldsmid	۱۸۶۱ - ۷۲	سر اف . گلد اسمید
F. De Filippi	۱۸۶۲	اف . دو فیلیپی
Lewis Pelly	۱۸۶۲ - ۷۲	لویس پلی
Arm. Vambéry	۱۸۶۲ - ۳	آرم . وامبری
O. St. John	۱۸۶۴ - ۷۲	او . سن . جان
Comte J. de Rochechouart	۱۸۶۴ - ۶	کنت دو روش‌شوار
D. W. Marsh	۱۸۶۴	دی . دبلیو مارش
F. Méchin	۱۸۶۵	اف . مچین
Viscount Pollington	۱۸۶۵	ونکیت پولینگتن
Dr. C. Haussknecht	۱۸۶۵ - ۹	دکتر . س . هوسك نخت
Dr. J. E. Polak	۱۸۶۵ - ۸۲	دکتر جی . ای . پلاک
B. Lovett	۱۸۶۶ - ۸۱	سرگرد . بی لووت
C. J. Wills	۱۸۶۶ - ۸۱	سی . جی . ویلز
A. H. Mounsey	۱۸۶۶ - ۷	ای . اچ . مونسی
E. C. Ross	۱۸۶۷ - ۹۰	سرهنگ ا. سی. راس
Dr. W. Freshfield	۱۸۶۷	دکتر دبلیو فرش فیلد
G. Melgunof	۱۸۶۸	جی . ملگونف
E. L. Cutts	۱۸۷۰	ای . ال . کوتس
Euan Smith	۱۸۷۰ - ۲	سرهنگ اوان اسمیت
J. Bassett	۱۸۷۰ - ۸۵	جی . باست
W. Brittlebank	۱۸۷۲	دبلیو بریتل‌بنک
Baron Max Von Thielmann	۱۸۷۲	بارن ماکس فن تیلمن
H. C. March	۱۸۷۲	سروان اچ . سی . مارش
H. W. Bellew	۱۸۷۲	دکتر اچ . دبلیو بلو
Dr. G. Rozario	۱۸۷۲	دکتر جی . روزاریو
W. T. Blanford	۱۸۷۲	دبلیو . تی . بلنفورد
Val Baker and W. Gill	۱۸۷۳	سرهنگ وال باکر و سروان دبلیو جیل
P. Ogorodnikof	۱۸۷۴	پی . اوگورودنیکف
G. Napier	۱۸۷۴	سروان . جی . ناپیر
F. Stolze		اف. استولزه

F. C. Andreas	۱۸۷۴ - ۸۱	اف . سی . اندریس
A. Rivadeneyra	۱۸۷۴ - ۵	ای . ریوادنیرا
Sir. C. Mac Gregor	۱۸۷۵	سر سی . مک گرگور
H. Ballantine	۱۸۷۵	اچ . بالانتین
T. S. Anderson	۱۸۷۵ - ۶	تی . اس . اندرسن
A. Arnold	۱۸۷۵	ای . ارنولد
Dr. E. Tietze	۱۸۷۵	دکتر ای . تیتز
E. A. Floyer	۱۸۷۶ - ۷	ای . ای . فلویه
R. Murdoch Smith	۱۸۷۶	سر . آر . موردوخ اسمیت
Puschin	۱۸۷۷	سروان پوچین
Mme C. Serena	۱۸۷۷ - ۷۸	مادام . سی . سرنا
K. D. Kiach	۱۸۷۸	ک . دی . کیاچ
G. Radde	۱۸۷۹ - ۸۰	دکتر . جی . راده
Grodekoff	۱۸۸۰	جنرال گرودکف
Petrusevitch	۱۸۸۰	جنرال پتروسویچ
A. H. Schindler	۱۸۷۷ - ۹۱	جنرال ای.اچ . شیندلر
G. Riederer	۱۸۷۹ - ۸۱	جی.ریدرر
A. Laessoe	۱۸۸۰	ای.لاسو
C. E. Stewart	۱۸۸۰ - ۹۱	سرهنگ سی.ای.استوارت
E. O' Donovan	۱۸۸۰	ای.ادونوان
A. Condie - Stephen	۱۸۸۱ - ۵	ای.کندی استفن
M. and J. Dieulafoy	۱۸۸۱ - ۶	مادام و جی دولافوا
E. Stack	۱۸۸۱	ای.استک
	۱۸۸۱	جنرال گاستیگرخان
H. L. Wells	۱۸۸۱ - ۹۱	سرهنگ اچ . ال . ولز
E. Orsolle	۱۸۸۲	ای . اورسول
H. Moser	۱۸۸۳	اچ . موزر
S. G. W. Benjamin	۱۸۸۳ - ۵	اس . جی . دبلیو بنیامین
A. Riley	۱۸۸۴	ای . ریلی
M. S. Bell	۱۸۸۴	سرهنگ م . س . بل
R. H. Jennings	۱۸۸۴ - ۵	سروان ار . اچ.جنینگز
Fr. Houssay	۱۸۸۵	فر . هوسی

A. Nikolsky	۱۸۸۵	ای . نیکولسکی
J. R. Preece	۱۸۸۵	جی . ار . پریس
Hedin Sven	۱۸۸۵	هدین اسون
J. D. Rees.	۱۸۸۵	جی . دی . ریز
A. Rodler	۱۸۸۵	دکتر ای . رودلر
A. C. Yate	۱۸۸۵	سروان ای . سی . ییت
G. Bonvalot	۱۸۸۶	جی . بن‌والو
T. Stevens	۱۸۸۶	تی . استیونس
H. Binder	۱۸۸۶	اچ . بیندر
A. Le Messurier	۱۸۸۷	سرهنگ ا . لو مسوریه
R. E. Galindo	۱۸۸۷	ستوان آر . ای . گالیندو
H. B. Vaughan	۱۸۸۸ - ۹۱	ستوان اچ . بی . وگان
J. T. Bent	۱۸۸۸	جی . تی . بنت
H. de Windt	۱۸۸۸	اچ . دو . وینت
Von Proskowetz	۱۸۸۸	فن . پروس کووتز
Comte de Sabran	۱۸۸۸	کنت دوسابران
E. G. Browne	۱۸۸۸	ای . جی . براون
F. R. Mounsell	۱۸۸۸	سروان اف . آر. مونسل
H. F. B. Lynch	۱۸۸۹	اچ . اف . بی . لینچ
Dr. P. F. Traubenberg	۱۸۸۹	دکتر پی . اف . تروبن برگ
	۱۸۸۹ - ۹۰	نویسندهٔ این کتاب
H. O. Sawyer	۱۸۹۰	سرگرد اچ . ا . سایر
Mrs. Bishop (Miss Isabella Bird)	۱۸۹۰	بانو بیشاپ (میس ایزابلا برد)

تقسیم سفرنامه‌ها از لحاظ دوره

جا دارد اشاراتی نیز راجع به بعضی از اسامی که در جدول فوق ذکر شده است بنمایم ، خواه به منظور بیان توالی دورهٔ هر یک از ایشان و یا برای تسهیل تعیین درجهٔ ارزش تألیف آنها . از قرون بلافاصله بعد از فتح اسلام سفرنامه‌های محدودی راجع به سرزمین ایران در دست است . هر چند که خوشبختانه از برکت زهد و پارسائی زاهدانی که به مذاهب مختلف متعلق بوده‌اند از قبیل ربی بن یامین

یهودی اسپانیائی و ابن بطوطه مراکشی اهل طنجه و فرایر ویلیام دورو بروکس و اودوریکوس دی بور دنون کاتولیک نواحی عمدهٔ مشرق زمین را بازدید کردند و مقارن همین دوره است که چهرهٔ برجستهٔ مارکوپولو در عرصهٔ کار نمودار می‌شود. درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم به واسطهٔ اهمیتی که جمهوری ونیز از لحاظ تجارتی احراز کرده بود عده‌ای از بازرگانان و نجبای آنجا نیز وارد میدان شدند چنانکه یک قرن بعدهم علاقه های روز افزون تجارتی انگلستان را عدهٔ مشابه دیگری از پیشقدمان این کشور به منصهٔ ظهور آوردند و راه تجارتی را از دو جهت جنوب و شمال گشودند. نمونهٔ اقدام نمایندهٔ اسپانیا دون روی دوکلاویخو در قرن پانزدهم که یادداشت‌های ذی قیمتی دربارهٔ مأموریتی که از جانب هانری سوم از خاندان کاستیل در دربار تیمور در سمرقند به او ارجاع شده بود از خود باقی گذاشت بوسیلهٔ دیگران تعقیب شد و بعد از وی در قرن هفدهم سفیرانی که ازجانب پادشاهان و زمامداران اروپا به دربار شاه عباس نامی به اصفهان رفته بودند همین کار را انجام دادند.

برادران شرلی ومستر تامس هربرت که همراه سر ددمور کتن Sir Dodmore Cotton سفیر چارلز رفته بودند شیرین‌ترین کتابی را که تا این تاریخ در باب ایران هست و نشانهٔ طرز فکر انگلیسی‌ها است نوشته‌اند. دون گراسیاس دوسیلوا که نمایندهٔ فیلیپ سوم بود سخنگوی رسمی اسپانیا بشمار می‌رود و آدام‌ـ الئاریوس دفتردار وضابط سفارت دوک هلشتاین که تحت ریاست کاپوچین پرپاسیفیک دو پروونز [۱] بود طرز فکر فرانسوی را شرح داده است. کمپفر [۲] از اهالی وستفالی به سمت دبیر باهیأتی که از طرف چارلز یازدهم پادشاه سوئد اعزام شده بودرهسپار ایران گردید. این دوره قرن هفدهم، هم‌عصر درخشان عظمت وضع وحال ایران است و هم از لحاظ سفرنامه‌های خارجی که دربارهٔ ایران نوشته شده است ممتاز می‌باشد.

عده‌ای از مسافران آزموده به علت سود تجارتی و یا علاقهٔ اکتشاف

۱ ـ Capuchin père pacifique de provins ۲ ـ Kæmpfer

پی در پی رهسپار ایران شدند و برای ما خواه راجع به کار و هنر خویش و خواه به مناسبت فرصت و امکانات از ناحیهٔ درباری که از رفت و آمد خارجی‌ها پیوسته حمایت نموده است تألیفاتی متعدد که از حیث نوع مطالب بسیار مهم و معتبر و راجع به همهٔ شقوق زندگانی ملی است به یادگار گذاشته‌اند و این کارها بوسیلهٔ گراورهای مسی که با زحمت بسیار ساخته شده و هر چند که همیشه خالی از نقص نبوده است ارزش بیشتری یافته‌اند. در صحایف تألیفات ایشان نه فقط راجع به رسوم و عادات مردم ایران در آن زمان و شکوه و جلال دوران شاهان صفوی کسب‌اطلاعات می‌کنیم،بلکه نخستین شرح کارهائی که‌دربارهٔ خرابه‌های‌مشهور تخت جمشید و جاهای دیگر شده است در این اوراق مندرج است ، همان آثاری که توجه آنها را جلب نموده و ایشان را پیشقدمانی برای تحریک ذوق و خیال طبقهٔ فرهنگی اروپا ساخته است.

پیترو دلاواله [۱] که از مردم رم و از خانوادهٔ محترمی بود و با زنی‌از فرقهٔ نسطوری در بغداد ازدواج کرد و در حینی که در ایران مشغول کار بود اورا ازدست داد،با آن که بوسیلهٔ گیبون [۲] به این عنوان که شخص پرگو و عاطلی بوده رسوا شده است باز اولین نویسندهٔ آن دورهٔ مؤلفان کلان نویس بشمار می‌رفته است و پرگوئی و بیهودگی برای نویسنده‌ای که سعی می‌نموده چهرهٔ تیره و تار روزگار قدیم را در نظر ما روشن سازد گناهی بخشودنی است . بعد از او ژان باپتیست تاورنیه [۳] جواهر ساز معروف فرانسوی است که دربار صوفی بزرگ (چنانکه پادشاه ایران در آن موقع در اروپا شهرت داشت آن‌هم به علت سوء تعبیری است که از کلمهٔ خاندان او کرده بودند) و همچنین دربار خان مغول را به پیشه وکار جهانگردی خویش علاقه‌مند کرد. سپس شاردن نامی روشن‌فکر وارجمند که‌یک فرانسوی پروتستان و او هم جواهر ساز بوده و بعد از نوشتن کتاب شاهکار بزرگ خود در باب ایران ، در سال های بازپسین زندگی پس از لغو « فرمان نانت »

۱ - Pietro della Valle ۲ - gibbon ۳ - Jean Baptist Tavernier

در انگلستان رحل اقامت افکند و بعد از آنکه عنوان شوالیه و عضویت انجمن شهرداری لندن را احراز نمود در همانجادرگذشت .

سپس ته‌ونوت و دولیه دسلاند [۱] که اهل فرانسه بودند و باز سن‌سان (Sanson) یک کشیش فرانسوی و سپس دکتر فرایر (Fryer) که جراح کمپانی هند شرقی بود که در طنزوهنر ریشخند فقط از هربرت کم مایه‌تر بوده‌است. بعدهم کرنه لیوس‌لوبرن (Cornelius Le brun) هلندی که همیشه نیم گز ومدادی همراه داشت و خبط‌های پیشینیان را اصلاح و انتقاد می کرد. وی اثر نیک شایسته‌ای برای حظ خاطر منقدین آینده باقی گذاشت .

قرن هجدهم ـ قرن‌بعدی یعنی هجدهم دورهٔ طوفان سیاسی در ایران است که از لحاظ جهانگردی یا کار تحقیقات سخت نامساعد به‌شمار می‌رفته و موجب کاهش نسبی مؤلفان خارجی خواه از نظر تعداد و یا میزان کار و یا همکاری آنها گردیده است . با وجود این بنا بر نوشته‌های جان بل [۲] اهل انترموری [۳] که از جانب پطرکبیر جراح سفارت روس دردربار شاه‌سلطان حسین آخرین پادشاه خاندان صفوی تعیین شده بود وهمچنین کروزینسکی [۴] که در دورهٔ همین پادشاه دراصفهان سرپرست امور ژزوئیت‌ها بود و بعض کشیش های دیگر کاتولیک مانند اتر [۵] که هنگامی در ایران سرگرم سیاحت بود که نادرشاه به عزم فتح مشهور هند عزیمت کرده بود و بالاتر از همه یوناس‌هانوای [۶] بازرگان هوشمند و نوع دوست لندنی است که قصد داشت نقشه و خیال نسبتاً محال تجارت انگلستان را با نواحی بحرخزر احیاء کند ـ وی به‌ما تصاویری عرضه کرده است که همان اندازه روح‌دارویرجسته است که بسط و تفصیل دارد و شرح دوران خونریزی و هرج و مرج ایران را برای ما بیان می کند .

مقارن نیمهٔ آخر همین قرن جی .فورستر (J . Forster) که نخستین مسافری بود که از هندوستان از راه افغانستان و ایران به انگلستان رفت و با سفر پرماجرای

۱ - Daulier Deslandes ۲ - J . Bell ۳ - Antermory ۴ - Krusinsky ۵ - Otter
۶ - Jonas Hanway

خود از طریق شمال بر اطلاعات جغرافیائی ما بیفزود و از طرف دیگر شرح نواحی جنوب تابع رژیم آزاد منش و محبوب کریم‌خان زند کـــه با عنوان وکیل یا ریجنت در شیراز حکومت می‌نمود به وسیلهٔ فرانکلین نام انگلیسی کـه در ارتش هند و انگلیس خدمت می کرد وهمچنین کارستن‌نی‌بور که‌تازه از سفرخود به‌عربستان باز آمده بود بیان شده است در همین دوره گملن (gmélin) و اولیویه به ترتیب مایهٔ قدر و اعتبار خدمت و کار نویسندگان روس و فرانسه شده‌اند.

قرن نوزدهم ـ در آغاز قرن‌نوزدهم از دروازهٔ عهد و زمانی می گذریم که دیپلماسی اروپائی راه ورود به ایران را گشود و عده‌ای از جهانگردان پی در پی از دنبال وزیران مختار و سفراراه ایران پیش گرفتند وهر دودسته باشور وعلاقهٔ‌متساوی به تحریر داستان مشاهدات خویش پرداختند . دو بار مأموریت سرجان‌ملکم یکی در سال ۱۸۰۰ و دیگری ۱۸۱۰ به تألیف دو کتاب تراوش قلم او منجر گردید.

تاریخ ایران نوشتهٔ او که قبل از دورهٔ تأثیر ونفوذ روش علمی در باب تاریخ‌ـ نویسی انتشار یافته است دیر زمانی کتاب اساسی به زبان انگلیسی راجع به این موضوع بوده است و « تصویرات ایرانی » [۱] او که همزمان با کتاب تاریخ وی منتشر شد از دلپذیرترین تـألیفاتی است که تـا حال فراهم شده است . درکتاب یادداشت‌های جغرافیائی سروان مکدونالد کـه بعداً سر . جی مکدونالد کی‌نـر [۲] و وزیرمختار بریتانیا درتهران شد ، دیر گاهی زینت‌بخش مجموعهٔ اطلاعات جغرافیایی بوده کـــه راجع به ایران وجود داشته است . سفرنامه‌ها وگاوش های چند تن از افسران انگلیسی و هندی بخصوص گرنت [۳] پوتین گز [۴] کریستی[۵] و مون‌تایث [۶] تقریباً مقارن زمانی بود که ناپلئون هیأت فرانسوی ژنرال گاردان را به‌ایران اعزام داشته بود . او با خود گروهی از نویسندگان رقیب را همراه داشته کـه در میان ایشان ترویل هیه [۷] ترزل [۸] تانکوانی [۹] و دوپره[۱۰] راکه این شخص آخری بهترین کتاب را تألیف کرده است می‌توان نام برد.

۱ Sketches of persia - ۲ Sir J . Macdonald Kinneir - ۳ Grant - ۴ Pottinger
۵ Christie - ۶ Monteith - ۷ Trujlhier - ۸ Trèzel - ۹ Tancoigne - ۱۰ Dupré

سرهارفورد جونز در سال ۱۸۰۹ ماجرای فعالیت و گرفتاری‌های خود را نوشت و از دنبال او موریه فرا آمد که در این موقع و باز دو سال بعد با سمت‌منشی در معیت سر گور اوزلی به ایران رفته و فرصتی را که بدست آورده بود صرف انتشار دو کتاب بسیار فاضلانه و محققانه نمود . هیچ هیأت و سفارتی بیشتر از سفارت اوزلی وقایع نگار وتاریخ نویس همراه نداشت چون علاوه بر کتاب ثانوی موریه ، وقایع این دوره بوسیلهٔ سردبلیو اوزلی برادر سفیر که دانشمند خاور شناس شهیری بود و همچنین به وسیلهٔ دبلیو. پرایس به رشته تحریر در آمده است.

در سال ۱۸۱۷ کوتزبو (Kotzebue) شرح سفارت کنت یرمولوف را در سفارت روس نوشت و در ۱۸۳۵ سرهنگ استیوارت با عنوان دبیر سفارت همراه سر هنری الیس آمد و تصویر جالب نظری در بارهٔ حکومت محمد شاه به یادگار گذاشت. چندی بعد سر یوستن شیل وزیر مختار، زن خودرا درنوشتن کتابی نافع و سرشار از اطلاعات یاری نمود . کنت گوبینو مأموریت سیاسی خود را درسفارت فرانسه صرف انتشار چند جلد کتاب فاضلانه کرد .

در میان اعضای جوان‌تر نمایندگی‌های سیاسی دیگر یکی که قدر و اعتبار وافی و کافی داشت بارون دوبود منشی سفارت روس بود که داستان سفرخود را به سرزمین بختیاری که در سال ۱۸٤۰ اتفاق افتاد نوشت و ایستسویک که سمت مشابهی بیست سال بعد درسفارت انگلیس داشت و همچنین مسیو باربیه دومینارد، که ترجمه‌های او از آثار نویسندگان مشرق زمین وی را در ردیف دانشمندان ممتاز فرانسه قرار داد. بواسطهٔ سر و صدای روز افزونی که ایران در جهان غرب بر انگیخته بود چند تن از جهانگردان انگلیسی که به هیچ دستگاهی وابسته نبودند ایران را عرصهٔ گردش و تحقیق خویش انتخاب کردند و بدین ترتیب از ده سال اول این قرن تا حال زمینهٔ بررسی‌های جغرافیائی و باستان شناسی و مالا اقدامات ادبی فراهم شد. در نیمهٔ اول قرن حاضر اسکات وارینگ ، باکینگهام ، سرآر. کرپورتر و بیلی فریزر به این دسته پیوسته‌اند.

فریزر در ایران گنجینهٔ ادبی چنان کلانی یافت که وی را قادر ساخت چند سفرنامهٔ دلپذیر و همچنین چندین کتاب داستانی به جهان ادب تقدیم دارد. عدهٔ دیگری ازنویسندگان را دستگاه اداری و نظامی حکومت هند فراهم ساخت. افسران نظامی مربوط به هر دو صنف در حین رفت و آمدبه هندوستان از راه ایران عبور کردند که مشهورترین ایشان در رشتهٔ نظام سرهنگ جانسون، سروان ارتور-کانولی که بعداً در بخارا به قتل رسید و سر الکساندر برنز که او هم درکابل کشته‌شد و در قسمت اداری آر. بی. بینینگ است که در سال ۱۸۵۱ با امتیاز نادری که از لحاظ آشنائی به زبان فارسی داشت آخرین کتاب دلپسندی را که در باب ایران نوشته شده‌است باقی گذاشت و دیگر، ای. استک بوده که درسال ۱۸۸۱ برکات طرز کار مستقل وسبک بسیارجالب نظری را دررشتهٔ ابتکاری تحقیقات خویش به کار برده است.

از نیمهٔ قرن نوزدهم تا کنون گاه گاهی اضافات تازه‌ای بر مجموع اطلاعات موجود ما از جانب هیئت‌های مذهبی انگلیسی و امریکائی که ایران را محل خدمت و کار خود انتخاب کرده بودند افزوده گردید و این منظور خواه با همکاری عیسویان نسطوری در نواحی شمال و یا ارامنه در بعضی از شهرهای بزرگ حاصل شده است. در همین دوره چند نام دیگر با شایستگی و تقدم کامل برجستگی دارند که‌اولین نفر ایشان سرگرد (وحالا سرهنری) رالینسن است که در اثر اکتشافات خویش در رشتهٔ خطشناسی هنگامی که درخدمت محمدشاه کار می کردچنان وقوف وبصیرت سیاسی دربارهٔ ایران بدست آورد که مآلا او را وزیر مختار بریتانیا درتهران نمود و چندی بعد وی مورخ سیاسی روابط ایران و انگلستان و باستان شناسی هوشمند شد و معمای خط میخی را هم باز نمود که او را در زمرهٔ اشخاص ممتاز از خاور-شناسان دانشمند قرار داد.

سر. ه. لیارد هم که‌نام کم قدر و اعتباری نیست خوشبختانه فضل و فراست خویش را صرف روشن ساختن وضع و حال گوشه‌ای از ایران کرد؛ علم و سبک کاری که مایهٔ شهرت بسیار او گردید. و از افراد دیگر اتباع سایر کشورها که در خدمت دولت ایران بودند فریه فرانسوی است که بواسطهٔ تألیف

فاضلانه و با ارزش خود مقام شامخی دارد. بعلاوه دولت فرانسه هیئت اکتشافی تکسیه و فلاندن و کوست و در سالهای آینده دیو لافوا را به ایران‌فرستاد. کاوش‌ها یا اکتشافات‌او که‌با کمک‌های‌مالی‌فراوان انجام یافت به‌طبع‌ونشرمجلدات گرانبهائی که با ذوق و قریحهٔ ممتازی به تصاویر آراسته شده است منجر گشت. در سال ۱۸۵۹ انجمن جغرافیائی سن پطرز بورگ، آقای خانیکف را مأمور کرد و او در کار نقشه برداری از ایران سبک و سلیقهٔ فاضلانهٔ علمی را که بواسطهٔ محظورات سیاسی معوق مانده‌بود متداول ساخت. هرچند که در دورهٔ مزبور انگلستان نه به این قبیل اقدامات مبادرت ورزید ونه چنین تحقیقاتی انجام داد و از این جهت به وضع غیرقابل عفوی سستی نمود، ولی اقدامات سیاسی را که دولت بریتانیا برعهده گرفته بود به صورت اقدامات ونوشته‌های سر. اف. گلد اسمید و دستهٔ همکاران شایستهٔ‌او که در خدمت هیئت‌های مرزی و تلگراف (هند و اروپ) بودند جلوه گر شد.

تاریخ سودمندی هم راجع به ایران فقط دریک جلد بوسیلهٔ کلمنتس‌مرخام انتشار یافت و تاریخ نیمهٔ اول قرن حاضرهم با دقت وافی و کافی بوسیلهٔ آر. جی. واتسن تألیف شد[1] ولی زمینهٔ تاریخ ایران روی هم رفته سزاوار آن‌است که کما کان مورد علاقه و کار آن دسته از پژوهندگان انگلیسی قرارگیرد که نعمت کمیاب آشنائی به زبان‌های شرقی و اطلاعات تاریخی را با بصیرت در ادبیات قدیم توأم سازند.

درآلمان شپیگل، یوستی، نولد که وگوت‌اشمیت این اهتمام را با شایستگی تمام بین خود تقسیم کرده‌اند. بایستی‌اضافه نمایم که تا این تاریخ بهترین‌وصحیح‌ترین شرح و بیان دربارهٔ ایران آن‌هم فقط در یک مجلد صد صفحه‌ای همان است که الیزه رکلو[2] فرانسوی جزو تألیف معتنابهی بیرون داده است.

طی سه قرن اخیر بخش شمال شرقی ایران با تصنیفات چند تن ازمکتشفین ممتاز بیشتر از پیش در نظر ما روشن گردیده است که از آن جمله‌اند خانیکف

۱ ـ تاریخ واتسن ترجمهٔ اینجانب به سال ۱۳۴۰ شمسی درتهران چاپ ودرسال ۱۳۴۸ تجدیدطبع شده‌است.
۲ - Elisée Reclus

روسی که نامش را قبلا یاد کرده ام وسرهنگ والنتین بیکر وسروان جیل . نفر قبلی بصیرت نادری در سیاست آسیای مرکزی نشان‌داده است و سر. سی. مک گروگور که وطن پرستی بی‌پروای او با طرز کار ناقص اما مردانه‌اش نیک بارز است و ای. او. دونووان [۱] خبرنگار روزنامهٔ « اخبار روز » که تا درون شهر مرو پیش رفت و سپس در سودان ناپدید شد و خدماتش همطراز خدمت و کاری است که نویسندگان دیگر راجع به ایران انجام داده‌اند. تمام این افراد تا این تاریخ درگذشته‌اند.

در همین دوره آقایان ستولزه [۲] و اندریس [۳] راجع به تجارت و صنعت و دستگاه اداری و منابع ثروت ایران شرح وافی و کافی نوشته‌اند و ژنرال هوتوم شیندلر که دربارهٔ تقریباً همهٔ ابواب باستان‌شناسی و نقشه برداری و اطلاعات عمومی از نوشته‌های وی در این کتاب اقتباس‌های متعدد خواهم کرد . دکتر ویلز [۴] که چندین سال دکتر دستگاه تلگرافی هند و اروپ بود برای ما داستانها و تصاویر زنده و دلپسند در باب زندگانی و عادات در ایران جدید فراهم ساخته است. آقای بنیامین نخستین وزیر مختار امریکا در ایران مؤلف آخرین کتاب به زبان انگلیسی راجع به این کشور است ، ولی مشهودات او که در بارهٔ آداب و هنر جالب توجه است از لحاظ صحت کلی مطالب نقص عمده‌ای دارد که ارزش کارش را محدود نموده است [۵] کتاب قطور مادام دیولافوا تصاویر بسیار عالی

۱ - O' Donovan ۲ - Stolzé ۳ - Andreas ۴ - Wills

۵ ـ من باب مثل راجع به نویسنده ای که درمورد دریاچهٔ کوچک ارومیه (رضائیه) که‌آبش شور است می‌نویسد :

« آب عظیمی است که سیصد میل محیط آن است » و هامون در سیستان که غالباً بی آب است « دریاچهٔ بزرگی است» و می‌نویسد : « رشته‌های جبال البرز تا مرو کشیده می‌شود » و قبیله‌هائی را که کوفمن‌در آسیای مرکزی با آنها زد و خورد نموده‌است ترکمنهای ایل تک بودند و می‌گوید : « حسن و حسین هردو درکربلا شهید شده‌اند » و حتی امروزهم شوشتر را با شوش اشتباه می‌کند، مدعی است که معادن زغال سنگ بی حد و حسابی در جنوب غربی نزدیک بنادر ایران هست در صورتی که یک تیکه زغال سنگ هم در آن نواحی دیده نشده‌است و کسی که تاریخ زندگی نادر شاه را نیم قرن جلوتر قرار می‌دهد و وقوع قحطی معروف را سه سال دیرتر عنوان می‌کند . و تصور می‌کند که ارتش انگلیس بیست و پنج هزار تفنگچی دارد، چه می توان گفت ؟

دارد وضمن آن طنزها وهمچنین اطلاعات مفیدی دیده میشود. بانوی دیگر بیشاپ است که به تازگی کتابی در باب مسافرت خود به نواحی کردنشین و بختیاری انتشار داده که حاوی مطالب بدیع و اطلاعات نافع است.

درجهٔ اهمیت این سفرنامه‌ها ـ در جزو این فهرست دراز حاوی اسامی نویسندگان برجسته و صاحب‌نظر شاید دور از صلاح و خارج از نیاز باشد که از لحاظ اهمیت کار و احتمال تبعیض در میان آثار ایشان در صدد مقایسه‌ای برآیم. قبلا نام اکثر کسانی را که تصنیف صادقانه و اثری ممتاز در باب آنچه در مواقع جالب نظر و پر آشوب به رأی‌العین دیده بودند و یا از راه کنجکاوی جسورانه بر مقدار معرفت و دانش ما راجع به ایران افزوده‌اند یاد نمودم و جا دارد چندتن از ایشان را بواسطهٔ تبحر بیشتر ویا وسعت حدود مشاهدات، در زمرهٔ عالی ترین افراد از میان همگنان قرار دهیم. به عقیدهٔ من شاردن، تاورنیه[1] هانوای، ملکم، موریه، اوزلی، بیلی، فریزر ورالینسن جزو این دسته اند.

از سه نویسنده‌ای که تألیفات آنها دیر زمانی مبنای فکر انگلیسی در بارهٔ ایران به شمار می‌رفته است یعنی موریه و اوزلی نویسندهٔ داستان حاجی بابا (موریه) به این مناسبت بیشتر شهرت یافته تا سفرنامه‌ای که نوشته بوده است و بیشترهم مورد علاقهٔ عامه است.

به عقیدهٔ من فریزر در اثر آشنائی سرشاری که از همهٔ اطراف و جوانب زندگانی جدید ایرانی داشته و شرحش را هم چنانکه باید و شاید نگاشته است قدر و مقامی برابر دارد و همچنین اوزلی در اثر تبحر حیرت آوری که مجلدات وزین او را، هم مایهٔ خرسندی خاطر وهم موجب یأس و تأسف دانشمندان می‌سازد ازآن

۱ـ من بی‌اطلاع نیستم که اتهامات سختی راکه تاحدی هم رواست برضد تاورنیه نوشته‌اند. شاردن گفته است که او یک کلمه‌هم فارسی نمیدانسته و منقد دیگر نوشته‌است که سواد خواندن و نوشتن نداشته و شرح او در بارهٔ بعضی جاها به صورت بارزی عاری از صحت است و تردید نیست که ناشران کتاب او برای تنظیم اوراقش که وضع بسیار آشفته‌ای داشته زحمت فراوان کشیدند و بنابر نوشتهٔ اوزلی در جلد دوم سفرنامه‌اش ضمیمهٔ ۱۰ با وجود این تألیف وی چه از لحاظ استقلال نظر و یا عاری بودنش از پاره‌ای مبالغات ارزش خاص دارد.

جهت که چاپ و انتشار آنها را تا ده سال پس از وقوع اتفاقاتی که شرحش را باز-گفته به عهدهٔ تعویق انداخته بود .

از جهانگردان دوره‌های پیش‌تر علاوه برهوگنو[۱] تاج افتخار بی چون و چرا باید به سیاح فرانسوی پروتستان که در انگلستان لقب « شوالیه » یافته است داده شود. هرچند وی در معرض تهمت پرحرفی است و همیشه مورد اعتماد نتواند بود، ولی همواره پرکار و غالباً رك گو و به ندرت سطحی است در درجهٔ دوم من فهرست مطلوبی از اسامی چند تنظیم کرده‌ام و شاید بسیاری دیگرهم باشند که بهتر و حتی سزاوار بود در تحت این عنوان قرار گیرند ، اما محیط دل‌انگیز شرق تعادل فکری ایشان را زایل و آنها را بی‌اندازه دستخوش طوفان احساسات نموده است به حدی که گاهی در فشانی درخشانی کرده‌اند و زمانی هم به‌وجه تأثرآوری دری وری فرموده‌اند.

از مسافران دوران اول جان استریوس[۲] هلندی از همه بیشتر در این سر-زمین‌های جالب نظر سیر وسفر نموده است و در قرن حاضر سر.ار. کرپورتر از این حیث مقام دوم دارد. هر چند وی محقق با هوشی بوده قدر و مقامی را که با تهیهٔ نقشه‌ها و نقاشی‌های ممتاز احراز کرده بود بواسطهٔ دبدبهٔ بی اندازه درسبك کار که گاهی انگیزهٔ خشم و زمانی مایهٔ خنده است از دست داده است و آن هنگامی است که این نغمه‌سرایان دربارهٔ عظمت طبیعت و یا در ماتم آثار ویران ، تب و تاب بی‌نهایتی می‌نمایند و در چنین مواردی است که شاید درویش یاهوکشی قادر باشد از احساسات تند ایشان چیزکی بیاموزد .

از آن دسته نویسندگانی نیز که همواره ستایندگان تازه و پرشوری دارند وبا شتاب از سرزمینی می گذرند یاآنچه را که افراد داناتری پیش‌ازآنها نوشته بودند نخوانده‌اند و اگر هم خوانده‌اند به این دلیل بوده است که آنها را به نام خود قلمداد کنند و این مطالب را هم درست در نیافته و صحیح ثبت نکرده‌اند و به

۱ - Huguenot ۲ - J. Struyus.

هرچه می‌رسند نادرست تعبیراتی می‌کنند من چیزی عرض نمی‌کنم . در هر حال این‌دسته نیزخود رابه‌داستان ایران وابسته‌اند. اما باید افزود که‌راجع به‌تهیهٔ این‌گونه‌تألیفات در ایران کمتر ازسایر نقاط اسباب کار فراهم است. در اینجا از تحمل رنج و زحمت گریزی نیست، نه خط آهن هست که از خستگی تن بکاهد، اوراق کثیری را هم باید مطالعه کرد تا ذهن مجهز شود و روی‌هم‌رفته قلمرو شاه مزایای سرشاری‌را نویدنمی‌دهد و من هم برای نجات دادن این قبیل افراد ازگوشهٔ آرام فراموشی حتی قطره‌ای مرکب حرام نخواهم کرد .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل دوم

راهها و وسایل ـ اهدا به مسافران و جهانگردان

یا از راه امواج رودخانه سرتس[1] یا از طریق قفقاز ناهموار و یا از کرانه‌های رودخانه افسانه‌ای هیداس[2] عبور کنیم.

گفتار هوراس (شاعر یونان باستان).

ضرورت اطلاعات ـ موضوعی را که پیش از عزیمتم از انگلستان همواره استفسار می‌کردند، این بود که از چه راهی سفر می‌کنم و در بازگشت نیز می‌پرسیدند از کدام راه مراجعت نمودم. این پرسشها حتی دراین روزگار مجموعه‌ها و راهنماهای چاپی جهانگردی مجابم ساخت که اطلاعات جغرافیائی هنوز آن اندازه شایع و فراوان نیست ونوشتن فصلی توضیحی در باب این موضوع که مسافرت به ایران یا بازگشت از آنجا از چه راهی بهتر است و برای هر مسافر چه نوع و مقدار تدارکات ضرور است کار بیهوده‌ای نخواهد بود. چون برای مسافر امکان انتخاب راه‌های متعدد ووسایل گوناگون هست، بنابراین توضیحاتی راجع به هردو موضوع خالی از فایده نیست. جدول راهها و مسافت‌ها که ذکر خواهم کرد همه از منابع معتبر اقتباس گردیده است و کاملا تازگی دارد و در هیچ مجموعهٔ دیگر آنها را یکجا نمی‌توان یافت.

---

۱ - Syrtes ۲ - Hydaspes

ایران در کجا واقع است ـ با آنکه ایران در نقطه‌ای دور دست واقع شده است باز رسیدن به آنجا کار دشواری نیست . موقع طبیعی این کشور که بین دو دریای شمالی و جنوبی قرار گرفته آسان‌ترین راه را برای رسیدن به آن سرزمین فراهم می‌سازد ، در صورتی که مرزهای خاکی آن در دو سمت مشرق و مغرب که وصل به اراضی پهناوری است و در دست دولی است که اگر دشمن نباشند لااقل بیگانه‌اند طریق آسانی برای مسافرت به آنجا محسوب نمی‌شود . پس نتیجه این می‌شود که بیشتر مسافران یا از راه دریای خزر به ایران می‌روند و یا راه خلیج فارس را انتخاب می‌کنند .

وضع تهران پایتخت جدید آن که از طریق جاده . . ۲ میل تا دریای خزر فاصله دارد این خط سیر را بیشتر در معرض استفاده قرار می‌دهد، ولی در قرن هفدهم که پادشاهان صفوی دربار پرشکوهی در اصفهان داشتند خلیج فارس راه متداول مسافرت بشمار می‌رفت حتی در اوایل این قرن که هنوز قفقاز وضع روشنی نداشت و مایهٔ ترس مسافران بود اروپائیان بخصوص انگلیسی‌ها جادهٔ جنوبی را ترجیح می دادند، خاصه از آن جهت که در آن زمان زمام روابط ایران و انگلستان دردست کمپانی هند شرقی بود و بمبئی و یا کلکته برآن نظارت می‌نمود . هیئتهای نمایندگی سرجان ملکم و سرهارفرد جونز وسرگور اوزلی برای نخستین بار از راه بوشهر قدم به سرزمین شاه شاهان نهادند .

پی‌ریزی این فصل ـ چون قول داده‌ام ساده‌ترین و سرراست‌ترین راه رسیدن به ایران را نشان دهم راه شمالی انزلی به تهران را مبنای گفتار خویش قرار می‌دهم و سپس طرق دیگر شمالی مسافرت به ایران را بیان خواهم کرد و بعد نیز راه ورودی شرقی و جنوبی و غربی به ترتیب ذکر خواهد شد .

راه انزلی به تهران ـ تنها بندرگاه ایران یا بهتر بگوئیم لنگرگاه آن کشور (زیرا چنانکه بزودی ملاحظه خواهد شد ایران محل آبرومندی که بتوان نام بندر بر آن نهاد ندارد) در دریای خزر انزلی است و آن دهکده‌ای است واقع درکنار

قطعه زمینی پست که بوسیلهٔ مرداب وسیع ولی کم عمق به دریا متصل است و در کرانهٔ داخلی یا جنوبی آن قدری دور از دریا شهر قابل توجه رشت واقع شده است و به همین جهت است که شرکتهای مسافرتی اظهار می‌دارند که مسافر در خاك ایران در رشت پیاده می‌شود .

چگونه باید به انزلی رسید ـ در انزلی (بندر پهلوی) سرویس کشتی‌رانی کمپانی روسی « قفقاز » و شرکت « مرکوری » دائر است که از بادکوبه به آنجا رفت و آمد دارند. برای رسیدن به بادکوبه از اروپا طرق متعددی هست. می‌توان تا اسلامبول بوسیلهٔ راه آهن و از آنجا با سرویس کشتی‌رانی اتریشی یا روسی به باطوم رفت (در ظرف ۳ یا ٤ روز) یا با خط آهن از راه تفلیس در ظرف ۳۲ ساعت به بادکوبه رسید ، یا خط آهن از راه برلن وکراکو به اودسا و از آنجا با کشتی روسی به باطوم سفر کرد . در مدت ۳ روز از راه سن‌پطرزبورگ و مسکو می‌توان از طریق خشکی به تفلیس رفت و از آنجا با ترن به ولادی قفقاز و یا با کالسکه از طریق جادهٔ معروف داریل که ۱۳٦ میل است به گرجستان رسید. راه دیگری هم برای رسیدن به بادکوبه هست یعنی با ترن از میان روسیه به تزارستان تا ولگا واز آنجا با کشتی که درردخانه رفت وآمد دارد به حاجی‌ترخان و از آنجا نیز از طریق قفقاز و با کشتی‌های کمپانی مرکوری از کرانهٔ غربی دریای خزر بعد از عبور از ساحل پطروفسك و دربند می‌توان در ظرف دو روز و نصف به بادکوبه رسید و این شاید کوتاه‌ترین خط سیر باشد. در هرحال هیچ مسافری قادر نیست به این خیال اعتماد نماید که می تواند در ظرف هشت یا نه روز از لندن به بادکوبه برسد .

کشتی‌های مسافری دریای خزر ـ از ماه مه تا نوامبر (اردیبهشت تاآبان) کشتی‌های شرکت قفقاز وکمپانی مرکوری هفته‌ای یك بار و گاهی دوبار به انزلی می‌روند و معمولا یکشنبه شب از بادکوبه حرکت می کنند ، در بقیهٔ مدت سال سرویس نامرتب است. بعد از ورود به بندر روسی لنکران (که زمانی متعلق

به ایران بود) و قصبهٔ مرزی آستارا در بعد از ظهر دوشنبه وقت را طوری ترتیب می‌دهند که مثلا صبح سه شنبه به انزلی برسند که جمعاً ۱۹۷ میل دریائی است (در ظرف ۳۰ تا ۳۶ ساعت)

ورود به انزلی ـ ولی از اینجاست که راه و رسم خاص و غم‌انگیز مسافرت در خاك ایران آغاز می‌شود زیرا که غالباً دهانهٔ خلیج [۱] بقدری موج دارد که تقریباً غیر مقدور است مسافران را از کشتی پیاده کرد. در ماههای زمستان گاهی اتفاق می‌افتد که مسافر بدبخت پس از آنکه چندین ساعت جلو مقصد خود سرگردان مانده است بایستی باز راه باد کوبه راطی کند و پس از یک هفته اقامت حزن انگیز در هوای نفتی و نمناك آنجا برای تکرار تجربهٔ قبلی بازگردد .

مرداب ـ ولی اگر جریان کارها در انزلی به دلخواه باشد مسافر را با قایق موتوری انتقال می‌دهند و به محوطهٔ کنار مرداب می‌برند که درسمت غربی آن گمرکخانهٔ انزلی واقع شده است. درهمانجا یک عمارت باریک و بلند پنج طبقه که اقامتگاه تابستانی شاه است دیده می‌شود . مشخصات تزیینی این بنا که رنگهای آبی وسرخ و سبز دارد درطبقه‌های بالاتردلپذیرتر است وطبقهٔ آخرین مختص اقامتگاه همایونی است [۲] ولی تمام بنا وضع و حال وارفته‌ای دارد و غالباً هم به منظور حفاظت آن از رطوبت با حصیری پوشیده است از آنجا قایق‌ها مرداب را که مسافتی در حدود ده میل است در ظرف یکساعت و سه ربع طی می‌کنند.

این مرداب کم عمق و بادخیز از مشرق به مغرب سی میل طول دارد و از شمال به جنوب بیشترین پهنای آن ۱۲ میل است و همه نوع مرغ های دریائی ماکیان، مرغابی، غاز، قو یاعو، درنا ومرغ سقا و مرغهای نوك‌دراز در آنجا هست

۱ ـ این دهانه چنان مانعی محسوب می‌شود که کشتی‌هائی که تا پنج پا در زیر آب واقع شده باشند نمی توانند به آنجا وارد شوند، بلکه باید در خارج بمانند . بارها به دولت ایران تأکید شده‌است که راجع به اصلاح آنجا اقدامی بشود ، ولی هنوز کاری انجام نشده است که رفع این مانع بشود. یا آنرا به صورت بهتری درآورند.

۲ ـ برای اطلاع در بارهٔ کشتی کوچك شاه به نام ناصرالدین که معمولا در مرداب متوقف است به فصل . راجع به نیروی دریائی مراجعه شود .

که سطح آب را خال دار وجزیره‌های کوچک و بیشه های اطراف را لبریز می کنند، بطوری که داخل مرداب بصورت بهشت شکارچیان در می‌آید. در رشتهٔ کمربندی بین دریا و کوهها نیز همه قسم حیوانات شکاری بحد وفور هست. در قسمت جنوبی مرداب قایق موتوری به کرجی‌های محلی تبدیل می‌شود که به خلیج کوچکی به طول پنج میل تا قصبهٔ ماهی گیری پیربازار امتداد می‌یابد.

پیر بازار - پیر بازار (یعنی مرشدبازار و به احتمال قوی پیله‌بازار یعنی محل خرید و فروش پیلهٔ ابریشم است) یک کاروانسرا و چند خانه و کلبه و یک بساط ماهی گیری و بندی هم دارد که برای صید ماهی در دریا می‌اندازند که که به گرفتن انواع و اقسام ماهی منجر می‌شود. درشکه‌های وارفته و خراب مسافران را از راهی در میان جنگل که شش میل است به رشت می رسانند. رودخانهٔ رشت یا شاهرودبار در طرف چپ به دریا جاری است و در آب کم عمق رودخانه و همچنین درمرداب که برطرف راست واقع است مار ولاک پشت پیوسته درحرکت‌اند.

رشت - راجع به رشت در یکی از فصل‌های آینده که در بارهٔ ایالات شمالی ایران بحث خواهم کرد مطالبی برای گفتن خواهم داشت. این شهر کرسی ایالت گیلان است و باید گفت که اولین شهری است که مسافرخارجی که به خاك ایران قدم می گذارد وارد آن می‌شود و ابتدای سفر او به داخل ایران است. از مناظر این محل و حوالی آن، شاید مسافر، خیالاتی راجع به مناظر و وضع زندگی ایران پیدا خواهد کرد که باید ناگزیر خیلی زود فراموش کند، زیرا که آنجا تفاوت بارزی با نقاط دیگر دارد که با تأثر فراوان بایستی مأنوس شود واین اختلافات به همان اندازه است که بین دوور، بندر جنوبی انگلستان و عدن دیده می‌شود.

در رشت مسافرین خانه‌هائی با بام سفالین سرخ‌فام و مساجد و خیابان و پرچین‌های پرگل و باغ‌ها خواهندديد که مثل این می‌نماید که مسافر دردیاری دیگر است و جنگل و رودخانه‌ها را که در اطراف خود می‌بیند نمونهٔ حاصلخیزی ایران خواهد پنداشت، اما باید از این مناظر حتی‌الامکان حظ روحی حاصل کند چون

این خصایص ساختمانی بی‌آلایش ، ولی قابل توجه رشت را در سایر نقاط ایران غیر از سواحل دریای خزر نخواهد یافت و به جای جنگل و رودخانه بیابانهای سنگزار و ارتفاعات بی‌درخت و گیاه خواهد دید .

انتخاب اسباب سفر ، عزیمت با چهارپاداران ـ در رشت مسافر اولین درس پیاده روی را در ایران خواهد آموخت که راجع به محسنات و زحمات آن به تدریج که پیش‌تر می رویم من گفتنی‌های بیشتری خواهم داشت . در رشت مسافر باید یکی از دو ترتیب مسافرت در ایران را انتخاب کند : یا بوسیلهٔ چاپار پستی دولتی حرکت کند و یا با اسب و قاطر که از کاروان کرایه خواهد کرد . ترتیب اولی سریع تر است هرچند که خسته کننده و گاهی طاقت فرساست . ترتیب دوم سبب خستگی بدنی کمتری می شود ، اما ممکن است به صورت کسالت آور غیر قابل وصفی در آید ، چون حیوانات واحدی بایستی چندین روز پی در پی مسافر را حمل کنند که خواه و ناخواه کاری بسیار طولانی خواهد شد .

در مورد اول مسافر حالت یک محمول جانداری را پیدا می کند که او را از مبدأ تا مقصد با حد اعلای سرعت که از اسب‌های متوسط‌الحال و گاهی وارفته مقدور است می‌برند و یا تا اندازه‌ای که میل و توانائی خود او میسر می‌سازد . مسافر تمام اسباب سفر خود را نیز بر اسب همراه دارد و در چاپارخانه‌هائی که با فواصل معین در طول جاده ها هست می‌خوابد و خوراك خود را در ظروف‌سبک همراه می‌برد و یا در راه می‌خرد و نرخ ثابتی برای کرایهٔ اسب و توقف در چاپارخانه می‌پردازد و حتی یک وجب هم از خط سیر اصلی اختیار انحراف ندارد و به ندرت قادر است که نظری به عقب بیاندازد و فقط یک چیز مورد علاقهٔ اوست که همواره پیش بتازد تا زودتر به مقصد برسد .

حرکت با چاپار ـ اما طریق دیگر پیش‌بینی‌ها و تدارکات کلی را ایجاب می کند از قبیل خریداری چادر و لوازم آن و کرایه چندین چهارپا و حیوان باربر و نوکرانی که از هر دو دستهٔ حیوانات مراقبت نمایند و مسئولیتی که همراه داشتن

گروه انبوهی ایجاب می‌کند. ولی از طرف دیگر مسافر اختیار کامل تعیین خط سیر خود را خواهد داشت و مانع از عجله و شتاب می‌شود ، زیرا که حیوانات باربر قادر نخواهند بود که روزانه بطور متوسط بیش از بیست و پنج میل حرکت کنند بعلاوه فرصت بی‌مانعی برای استراحت و وقت‌گذرانی بدست خواهد آمد . پس بنا بر سلیقه و منظوری که مسافر دارد به انتخاب یکی از دو طریقهٔ فوق به آسانی اقدام خواهد کرد .

اگر در کار سفر عجله داشته باشد و رنج این ترتیب سفر را بتواند بر خود هموار کند و به حد کافی چالاك و نیرومند باشد مسافرت با چاپار را اختیارخواهد کرد ، ولی اگر زن و یا کسانی همراه او باشند که در اسب سواری ورزیده نباشند و بخصوص هرگاه قصد سفری آرام و توأم با تحقیقات داشته باشد و بالاتر از همه اگر بخواهد که از راه متداول عدول نماید (زیرا که بیش از ده دوازده تا راه‌چاپار پستی در ایران هست که با جادهٔ اصلی مربوط می‌شود) با کاروان خواهد رفت و در هر یک از دوشق مزبور کار عاقلانه شاید این است که تا تهران راه سریع‌تر را اختیار و در اینجا برنامهٔ بعدی را بررسی نماید و اگر بتواند دوستانش را در پایتخت ترغیب کند که غلام یا نوکری برای او به انزلی یا رشت بفرستند از درد سر و گرفتاری اختلاف با افرادی که نمی شناسد و زبانشان را نمی‌داند در امان خواهد بود و بواسطهٔ وضع چاپارخانه‌های ایران و از ناحیهٔ فراشان پست صدمه کمتری خواهد کشید .

در تأیید این پیشنهاد باید این موضوع را هم بداند که می‌تواند از رشت تا کوه دم که در ۱۸ میلی واقع است درشکه کرایه کند و از این محل سفرچاپاری خود را آغاز نماید. چون پستخانه‌های بین رشت و تهران مجهزتر از جاهای دیگر است و در این خط اسبها بهترند و یا در واقع کمتر وارفته‌اند و سر انجام از قزوین می‌تواند همهٔ آنهارا بکلی مرخص و با وسیلهٔ راحت که درشکه باشد مسافرت کند و بقیهٔ صد میل راه تا پایتخت را در یگانه جاده‌ای که در ایران هست و طرز سفر و رفت و آمد اروپائی کم و بیش در آن دیده می‌شود به مقصد خواهد رفت .

هزینهٔ مسافرت باچاپار ـ ضمناً این راهم می‌توانم ذکر کنم که کرایهٔ اسب‌های پستی یک قران (۷ پنس) در هر فرسخ (معادل سه ونیم تا چهار میل) برای هر اسب است و حد اقل تعداد معمولا یک اسب برای سواری خود مسافر و یکی برای نوکر هموطنش [۱] و یکی هم برای شاگرد چاپار است که اسبها را نزد صاحبش پس می‌برد. به این ترتیب که اسبها را جلو می‌اندازد و خود ازعقب می‌تازد و هرگاه مسافری بار و اسباب بسیار داشته باشد یک اسب دیگر هم ضروری خواهد بود، ولی از غرابت‌های این حیوان که چموش‌تر از آن است که با افسار رانده شود این است که تا فرصتی پیش آید از راه منحرف و در بیابان بی‌انتها ناپدید می‌گردد که باید به دنبالش افتاد و با شلاق باز آورد و این حرکت موجب تأخیر کار سفر و هم بقدری مایهٔ ناراحتی می‌شود که بساکسان که آسان از افزایش بار و بساط احتراز دارند ، مقدار لوازم شخصی خود را ناچار محدودمی کنند و چنانکه بزودی نشان خواهم داد حیرت آور است که بوسیلهٔ همان سه اسب مورد احتیاج اولی چه مقدار معتنابهی لوازم و بار حمل می‌توان کرد.

کرایهٔ اسب در هر منزل باید پیشکی به چارپادار یا مأمور پست در چاپارخانه که اسبهای تازه به کارگماشته می‌شوند پرداخت شود و مرسوم این است که در پایان هر منزل یک قران هم در هر منزل معمولی و یا دو قران‌برای هر منزل طولانی به پستچی که همراه مسافر آمده است پرداخت گردد. من حتی یک بارهم در تمام خط سیر ۱۲۰۰ میل پستی خود کمترین علامت امتنان ازاین افرادی که بی‌عاطفگی آنها محرز است ندیده‌ام حتی با وجود حس خوش‌آیندی که از دریافت انعام ناشی می‌گردد باز هرگز تغییر رفتار نمی‌دهند و بر سبیل تصادف نیز تشکر نمی‌کنند و چون خود ایرانی‌ها به ندرت انعام می پردازند من حدس می‌زنم آنها مسافر اروپائی را که از راه ساده‌لوحی به‌رایگان شلینگی ازدست می‌دهد با دیدهٔ تحقیر می نگرند .

۱ ـ من به مثابهٔ یک قاعدهٔ گرانبها می‌توانم بگویم که هیچ وقت نوکر اروپائی نباید همراه داشت مگر آنکه مسافر قصد داشته باشد با کاروان سفرکندکه در این صورت او فرد اضافی بر دستهٔ سواران می‌شودکه شایدگاهی وجودش مفید واقع شود، ولی در هر حال علامت تشخص خواهد بود .

در چاپارخانه که مسافر شبی می‌گذراند و وسایل آسایش مختصری برای او فراهم‌می‌کنند از قبیل آب و آتش و هیزم وشاید هم شیر وتخم مرغ معمول این است که بامداد هنگام عزیمت به پستچی انعامی که نسبت به چگونگی‌خدمت متفاوت خواهد بود از دو تا چهار قران می‌دهند و این تنها وجهی است که باید پرداخت کرد ، مگر آنکه از دهات مجاور خط سیر مواد خوراکی بیاورند .

برای تأدیه این وجوه تهیهٔ چند صد قران که‌مسافر می‌تواند سکه‌های یک یا دو قرانی در بادکوبه بدست آورد ویا لازم است که آنرا از تهران بفرستند. این وجوه معمولا درکیسه‌هائی که در خورجین (قبل) سوارکار است حمل می‌شود که در راه‌های طولانی خیلی اسباب زحمت است چون وجه رایج دیگری نیست بنابراین ترتیب پرداخت دیگری هم میسر نخواهد بود [1] با این تعلیمات مقدماتی به منظور راهنمائی مسافرکه بدین وسیله دریافته است سفری که در پیش دارد هرچندعاری از جنبهٔ تجملی است روی‌همرفته از لحاظ مخارج ارزان است. مسافر به محض ورود به رشت یا کوه دم (کهدم) به پستخانه مراجعه می‌کند وپس از تهیهٔ جواز یا حوالهٔ پستی هرچه زودتر ترتیب کار سفر خود را می‌دهد. وی نباید چنانکه یکی از دوستانم کرده است انتظار باربری داشته باشد که اسباب سفرش را به مهمانخانه برساند. در رشت‌یک‌قنسولخانهٔ انگلیس‌هست ویکی هم‌قنسولخانهٔ دولت روس. عمارت کنسولگری انگلستان که دیر زمانی خالی افتاده بود اخیراً مأمور رسمی جدیدی یافته است از این رو در صورت لزوم قطعی ،دستیاری فردی از هموطنان را به مناسبت قدر و مقام رسمی او می‌توان انتظار داشت.

نوع جاده ـ اراضی بین رشت و تهران را به سه نوع می‌توان تقسیم کرد: ۱ ـ کمربند جنگلی بین رشت وکوهستان که قسمتی از نواحی وسیع جنگلی است که رشته‌های هموار ساحلی را از طالش در مغرب تا استراباد در مشرق که جمعاً ۴۰۰ میل است فراگرفته است. ۲ ـ بر آمدگی ها وارتفاعات اصلی جبال البرز که

۱ ـ اخیراً بانک شاهنشاهی اسکناسهائی انتشار دادکه چون هنوز فقط در شهرها می‌توان به پول نقد تبدیل نمود تردید دارم که در پستخانه‌ها قبول کنند .

مرتفعترین نقطهٔآن. . . ۷پا از سطح دریا ارتفاع دارد. ۳ـ دشت بلند حدودجنوبی آن تمایل شیب هم‌از قزوین‌به طرف تهران است. بین رشت و قزوین منزل‌های سفر به شرح ذیل است :

نام منزل‌ها	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
رشت به کوه‌دم (کهدم)	۶	۱۶
کهدم به رستم‌آباد	۵	۱۸$\frac{۱}{۲}$
رستم‌آباد به منجیل	۵	۱۷$\frac{۱}{۲}$
منجیل به پاچنار	۵	۱۳
پاچنار تا مزره	۵	۲۰
مزره به قزوین	۵	۲۱
جمع[۱]	۳۱ فرسخ	۱۰۶ میل

رشت به قزوین ـ بعد از خروج از رشت جاده از قسمت ابتدائی کمربند جنگلی و سپس از جنگل که بخار و بوی بدی دارد می گذرد در آنجا حیوانات

۱ ـ جمع کل فرسخها ضرب در چهارهمیشه معادل با تعداد میل‌ها نمی‌شود به‌این دلیل که فرسخ واحد مسافت است و هیچ یک از اجزاء فرسخ به‌حساب نمی‌آید. بنابراین $\frac{۱}{۲}$ ۱۲ میل برابر چهار فرسخ محسوب می‌شود که مساوی ۱۶ میل است و باید کرایه بر اساس این حساب پرداخت گردد. بعلاوه طول فرسخ درنقاط مختلف مملکت متفاوت و بسته به وضع طبیعی زمین است و اصطلاح محلی ناظر بر این‌است که حیوان باربر در ظرف یک ساعت آنر طی می‌کند. از این رو در نقاط کوهستانی فرسخ از حدود سه میل تجاوز نمی‌کند در صورتی که در اراضی هموار شاید چهار میل هم مقیاس کافی نباشد. کلمهٔ فرسخ معرب فرسنگ (این‌اصطلاح در زبان یونانی نیز هست) و فرض بر این است که ازقطعه سنگ که در جاده‌ها می‌نهاده‌اندو علامت‌فواصل معینی بین راه بوده است. دریکی‌از کتابهای‌زند واوستاتعریف‌تا اندازه‌ای مبهم راجع به این اصطلاح دیده می‌شود. فرسخ مسافتی است که آدم دوربین می‌تواند شتری را از دور تشخیص بدهد که سفید است یا سیاه،ولی در لرستان میزان تشخیص صدا است نه‌قدرت دید و فرسخ مسافتی است که صدای طبل را می‌توان شنید. در واقع پرسنگ اصلاً یک واحد بابلی و مبتنی بر ارج بابلی و مساوی با ۳/۵۲۳ میل بوده‌است ولی فرسنگ جدید بنابر اختلاف ارج متفاوت می‌باشد و اقل‌اندازهٔ آن ۳/۹۱۵ میل می باشدکه همان ارج یا ذراع سلطنتی بابل بود. رجوع شود به یادداشتهای ژنرال شیندلر دربارهٔ طول فرسخ در نشریهٔ انجمن جغرافیائی سلطنتی (دورهٔ جدید).

شکاری فراوان است و نه فقط حیوانات کوچک که ما در انگلستان می‌شناسیم مثل خرگوش و روباه و قرقاول بلکه گرگ و شغال و پلنگ و ببر و سیاه‌گوش و کفتار و خرس هم دارد. بطورکلی ببرهای سواحل دریای خزر آدمخوار نیستند غالباً جثهٔ عظیم دارند و من پوست یکی از آنها را دیدم که در نزدیکی رشت شکارکرده بودند و یک شکارچی معروف هندی اظهار می‌داشت که بزرگتر از همهٔ ببرهائی بوده که او درکشور خود دیده‌بود. جنگل غیر قابل نفوذ وتب مالاریای آن حدود شاید شکارچیان انگلیسی را ازیکی از شکارگاههای باقیمانده در جوار اروپا محروم نموده باشد.

در ارتفاعات جبال البرز شکارهای کلانی هست کـــه معمولا در نقاط کوهستانی یافته می‌شوند مانند بزکوهی و بز وحشی، گاوکوهی وخرس های‌بزرگ. بعد از طی ۱۲ میل جاده اوج می‌یابد و بزودی در ورود به کوه‌دم تپه‌ها شروع می‌شود. در این حدود روزگاری جاده با سنگ مفروش شده بود، اما مانندبسا چیزهای دیگر در ایران این راه نیز به وضع خراب افتاده است و در جاهای پرآب بصورت مردابی خطرناك در می‌آید و حال آنکه در نقاط سراشیب بیشتر مثل پله است.

بعد ازکوه دم به ساحل چپ سفید رود می‌رسند و از میان چشم‌اندازهای دلپذیرکه اراضی جنگلی بـا سبزه‌زارها و تخته‌سنگها رنگـارنگ می‌شود عبـور می‌کنند و این وضع تا رستم‌آباد امتداد می‌یابد.

دراین مرحله چون ارتفاع جاده بیشتر می‌شود رفته رفته نهال وگیاه هم کمتر و به جای‌درختان جنگلی زیتون رفته رفته به بیشه و بته تبدیل می‌شود ومنظرهٔ خشکی و صلابت طبیعی خو درا باز می‌یابد تا نزدیک ایستگاه منجیل که برروددخانه پلی هفت طاق (که کم و بیش شکسته و فرو ریخته) هست که هنگام عبور از آن گاهی باد شدید از درون گردنهٔ باریک به حدت تمام می‌وزد. بین منجیل وپاچنار جاده ابتدا رودخانهٔ شاهرود را تا حدود پل لوشان دورمی‌زند و سپس

با رودخانهٔ پاچنار که شاخه‌ای از سفید رود است پیوسته و با انشار ضمن کم و بیش سیراب کردن اراضی و عبور از کنار پرتگاههای سهمگین به درهٔ نسبتاً مرتفع خرزان که ۷۰۰۰ پا از سطح دریاست صعود می کند.

این محل در زمستان سخت ناهنجار و گاهی چندین روز بواسطهٔ برف‌مسدود است و بسا استخوان شتر و قاطر که در این ارتفاعات خطرناك فراریخته است، ولی در اینجا دهکده‌ای هست که کاروانسرای بزرگی دارد وچون قلهٔ ارتفاعات طی شده است شیب راه به سمت مزره آغاز می‌شود و این نقطه به مناسبت حشرهٔ نفرت‌انگیز غریب گز یاشب گز که در نزد دانشمندان Argas persicus و از موجبات ترس وهراس مسافرت در ایران است مشهورمی‌باشد.

پس از عبور از دهکدهٔ آقابابا دشتی هموار فرا می‌رسد و مسافر با نزدیک‌شدن به تاکستان های وسیع و بوستان‌هائی که زمانی شهر پرجمعیت قزوین را احاطه کرده بود هوس می کند که بر زین زبرجدین خود چندی‌هم چهار نعل بتازد.

قزوین ـ شهرت دارد این شهر دارای چهل هزار نفر جمعیت است، ولی شاید بیش از دو سوم این مقدار سکنه نداشته باشد اول شهر بزرگ ایران است که مسافر تازه وارد ملاحظه خواهد کرد و در نظر او وضع و شکل شهرهای ایرانی را که نمونه‌های مشابه آنرا فراوان خواهد دید نمودار می‌سازد و مانند چند شهر دیگر روزگاری پایتخت مملکت بود و از این بابت با بلاد دیگر از قبیل اصفهان و شیراز و تهران و تبریز و سلیمانیه و اردبیل و نیشابور و مشهد قدر و مقام برابر داشته است و مثل بسیاری ازآن شهرهای هم‌طراز آفتاب عظمت وجلالش غروب کرده است و میدان‌های خالی و آثار ویرانی دارد حاکی از این که روزگاری مقر باشکوه فرمانروایان بوده‌است.

می گویند شاپوردوم (ذوالاکتاف)[1] آنجا را بنا کرد و از مرا کزی بود که

۱ ـ درکتاب ایستویک ذکر شده است که آن در سال ۱۵۰ میلادی اتفاق افتاده در صورتی که پادشاهی شاپور دوم از ۳۱۰تا۳۷۹ میلادی است. بعضی‌هانیز روایت کرده‌اند که‌بانی قزوین شاپور ←

حسن صباح در سال ۱۰۷۸ میلادی تسخیر نمود و در اروپا باتفسیر و ترجمهٔ آزاد عنوان او که شیخ جبل بود در زمان صلیبیون به حشیشیون شهرت یافتند و مارکوپولو طریق اصلی تعلیم مریدانش را به طرز شیرینی بیان کرده است و قلعهٔ غیر قابل تسخیر وی در الموت یعنی لانهٔ عقاب فقط در سی میلی قزوین در کوهستان واقع بوده است.[1] قزوین در دورهٔ خاندان صفوی به اوج شهرت رسید و بوسیلهٔ دومین پادشاه این دودمان یعنی شاه طهماسب اول (۱۵۲۴ - ۱۵۷۵) پایتخت شد. این تغییر محل را مورخان به آن دلیل نسبت داده‌اند که چون این پادشاه قادر نبود از تبریز در مقابل حملهٔ ترکها دفاع کند ناگزیر در صدد بر آمد پایتخت را به نقطه‌ای که از اردبیل به‌حد کافی دور باشد در همانجائی که اهالی به نسب خانوادگی او واقف بودند انتقال بدهد و بعد از پنجاه سال که شکوه وجلال پایتخت داشت اصفهان بجای قزوین مرکز مملکت شد.

شاه‌عباس کبیر در پایتخت جنوبی کانون مناسب تری برای قلمرو خویش که پیوسته در توسعه و ترقی بود سراغ کرد. پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۶۱۸ میلادی یعنی زمان حیات شاه عباس در اصفهان بود آنجا را محل ممتازی که در خور اقامتگاه همایونی باشد نیافته بود و نوشته‌است که فقط دو چیز در آنجا قابل توجه می‌نمودیکی دروازهٔ قصر شاهی و دیگر میدان بزرگ. در صورتی که سر تامس هربرت وقایع نگار جالب توجه سفارت سرددمسور کتن که از جانب چارلز اول به دربار شاه عباس بزرگ آمده بود وهمسفر سر رابرت شرلی و نمایندهٔ انگلستان بود بعد از مذاکره بی‌ثمری با پادشاه ایران در شهر اشرف (بهشهر) به سال ۱۶۲۷، راجع به قزوین نوشت که: « در عظمت با هر شهربزرگ

← اول (۲۴۰ - ۲۷۶ میلادی) است. برای شرح‌تاریخ قزوین بوسیلهٔ نویسندگان‌متقدم رجوع شود به کتاب اصطخری (المسالک والممالک) و یاقوت در کتاب جغرافیا و سفرنامهٔ ناصرخسرو. م. ش. مینیارد در چاپ سفرنامهٔ ناصرخسرو که خود انتشار داده است نام چند تن از تاریخ نویسان اهل قزوین را ذکر می‌کند.

۱ ـ قلعهٔ الموت که گویا بعد از فتح و خرابی آن به دست هلاکوخان تجدید بنا شده باشد در دوره‌های بعدی در زمان صفویه زندان عناصر صاحب مقامی بود که از نظر می‌افتاده‌اند و همینکه زندگی این قبیل حضرات مایهٔ درد سر می‌نمود از بالای سنگی که در نوک قلعه بود به پائین پرت می‌شده‌اند.

دیگر در امپراتوری ایران برابر است، غیر از سپهوان (اصفهان) [۱] محیط دیوارهای آن هفت میل و جمعیتش ..... ۲ نفر است. دراینجا سررابرت شرلی بیچاره که از امتناع پادشاه در اجازهٔ شرفیابی آزرده‌خاطر و دلگیر شده بود در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۶۲۷ وفات کرد و در آستانهٔ دروازه او را به خاك سپردند [۲] و ده روز بعد نیز همسفر او سرددمورکتن که دچار عارضهٔ اسهال شده بود از دنبال او راه گورپیش گرفت.[۳]

نیم قرن بعد که شاردن به سال ۱۶۷٤ در قزوین بود نوشت که باروهای شهر در آن موقع خراب بوده و شهر با آنکه تمام بساط و اسبابی را که لازمهٔ دربار با شکوهی است از دست داده بود باز ۱۲۰۰۰ خانه و صد هزار نفر جمعیت داشت و از مختصات عمدهٔ آن، کاخ اعیان‌زادگانش بود که طی چندین نسل از پدر به پسر انتقال یافته بود [٤] قزوین را افغانها به سال ۱۷۲۲ و ترکها در سال ۱۷۲۵ تصرف کردند و از آن پس هم چند بار از زلزله‌های شدید لطمه دید.

از جملهٔ آثار دوران عظمت گذشته درقزوین قصر سلطنتی است که شاه‌طهماسب ساخته بود و شاه‌عباس کبیر آنرا توسعه داد و حالا ویران است، ولی سردر بزرگ آن به نام عالی‌قاپو مانند سردر دیگری در اصفهان هنوز هست. مسجد جامع که اصلا بوسیلهٔ هارون‌الرشید در قرن هشتم ساخته شده هنوز باقی

---

۱ ـ هربرت درمورد املا بیشتر تابع صوت وصدا بوده نه درستی آن وبه همین‌دلیل جلفا را جلفه و تهران را تیرون و لاریجان را لاری‌جون و پادشاه راکه لقب فرمانرواست پوت شا ذکر کرده و قبل‌از آن عمال انگلیسی هم درگیلان شاه طهماسب را شا تامس نوشته‌اندکه هیچ برازندگی شاهانه ندارد.

۲ ـ من از ذکر عبارت عجیب هربرت در اینجا خودداری نتوانم نمود :

« لذا ناراضی‌ها فرا آمدند ، نه در واقع این تیر مرگ بودکه او را از پیشرفت بازداشت چون که در ۱۳ ژوئیه این دار فانی را در بزرگترین بحران عمر خویش باز گذاشت » از کتاب چند سال مسافرت در ایران چاپ سوم ».

۳ ـ مثل ناراضی‌ها با عناد طولانی و حال زار و چهارده روزکه از ناخوشی و سرماخوردگی رنجور شده بود و چنانکه من گمان می‌کنم به سبب خوردن میوهٔ زیاد و یا استنشاق بیش از اندازه هوای سرد تبریز آن مرد یمنی‌سر ددمورکتن سفیر ما به سرای باقی شتافت در ۲۳ ژوئیه وی با دنیا وداع کرد.

٤ ـ سفرنامه صفحات ۳۷۸ ـ ۳۸۲ رجوع شود به توصیف شهر قزوین در سال ۱۶۰۰ تألیف جان کارت رایت واعظ و سیاح‌جلد دوم و سفرنامهٔ سال ۱۶۷۱ تألیف جان استریوس جلد سوم فصل ۲٤.

است و بنای عظیمی است با دو منارهٔ شکسته که از کاشی آبی است ؛ محوطهٔ وسیع متروك اما مسجد عمدهٔ آنجا مسجد شاه است که بوسیلهٔ آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه در محل سابق بنای شاه طهماسب و شاه عباس ساخته شده است. ولی با آنکه قزوین وضع ممتاز دیرین خود را از دست داده است از این لحاظ که نقطهٔ اتصال سه راه رشت به‌تهران ، تبریز به تهران وقم به تهران [1] است و تاکستان ـ های آن که شراب معروفی در ایران تولید می‌کند و پارچه‌بافی‌اش که در خور توجه است بر اهمیت آن می‌افزاید و درکنار آثار انحطاط آبادانی و شکوه قدیم اینك آثار رفاه و ظاهری قابل توجه دارد .

این شهر دروازه‌های پرشکوه جدید و بهترین مهمانخانه را در ایران داراست و فقط یك مهمانخانه دیگر نظیر آن در ایران هست. این هتل در جوار پستخانه و در باغ بزرگی که خیابانهای مشجر و وسیعی دارد واقع شده است‌وشامل یك عمارت دو طبقه خوش ترکیبی است و ایوان بزرگی هم دارد که مختص‌حاکم قزوین است که اقامتگاهش از آنجا زیاد دور نیست و حالا ادارهٔ مهمانخانه بااوست. اطاقهای مفروش و مرتب و خوراك خوب آن برای مسافران وسایل تجملی عالی است. بعلاوه در قزوین یك ایستگاه مشترك تلگراف ایرانی و هند و اروپ هست که سیم‌های آن تهران را به تبریز مربوط می‌کند و ادارهٔ سیم آنجا به رشت را ایرانیان در دست دارند

راه درشکه رو به تهران ـ از مهمانخانهٔ قزوین می‌توان درشکه‌های بی‌فنر و ارابهٔ چهار چرخ اروپائی فراهم کرد که مسافر را در بقیهٔ صد میل راه تا تهران حمل کند و باید حتی‌الامکان از آن استفاده بنماید چون راهی که می‌گذرد یکی از دوجادهٔ ساخته شده در سراسر ایران است. در اینجا از وضع و ترتیبات مسافرتی بهره‌مند می‌شود که تا چند ماه تجدید نخواهد شد.

این راه را بیست و چهار فرسخ کامل محسوب می‌دارند یا۹۶ میل و به

۱ ـ از این راه اکثر مسافران قرون هفدهم و هجدهم پیش از اینکه تهران پایتخت شده‌باشد عبور کرده‌اند مانند شاردن ، استریوس ، لوبرن و دیگران .

شش منزل تقسیم می‌شود هرکدام ۱۶ میل ، ایستگاههای بین راه ساختمانهائی آجری است که وسایل پاکیزه‌ای برای توقف شبانه دارد و عبارتند از کاونده ، قشلاق ، ینگی امام ، حصارك و شاه آباد. این جاده را با راههائی که در اروپا هست نباید اشتباهاً مقایسه کردفقط راهی است خاکی و صاف و عریض که سنگ‌فرشهای آن گاهی شاید با مسیر خط آهن پرشیبی اشتباه بشود با وجود این می گویند هزینهٔ ساختمان این راه هر میل ۶۴۰ تومان شده است. اگر قبلا محل دیگری برای سکونت در نظر گرفته نشده باشد دو مهمانخانهٔ کوچك در مرکز شهر نزدیك میدان بزرگ هست که مدیری فرانسوی بنام پره‌و Prévot دارد که سابقاً شیرینی‌پز شاه بود .

جادهٔ پستی ـ راه پستی سابق که علاقه‌مندان به سفر چاپاری ممکن است ترجیح بدهند از جنوب جادهٔ درشکه رو می گذرد و چاپارخانه‌های آن درعبدل آباد سفرخوجه یا خواجه، سنقر آباد و میان‌جوب است بین این دو راه درکرج میان دو ایستگاه آخری در ۲۶ میلی تهران کاخی وشکارگاهی است به نام سلیمانیه متعلق به شاه که فتحعلی شاه جد شاه فعلی در ۱۸۱۲ ساخته است [1] و آن در کنار رودخانهٔ کرج که نهر قشنگی است ساخته شده و این رودخانه از دره‌ای درکوهها فرو-می‌ریزد و آب آنرا هر روز در مشکی برای فتحعلی‌شاه به تهران می‌بردند.

دربنای مزبور دوتصویربزرگ درچهارچوبی هست ، کار عبدالله‌خان نقاش معروف دربار قاجار دراوایل پادشاهی‌این خاندان یکی دربار آقامحمدخان ودیگری فتحعلی شاه را نشان می‌دهد .

جادهٔ کاروان ـ کسانی که باکاروان مسافرت می کنند ممکن است چارواداران آنها را بین قزوین و تهران از راههای دیگر ببرند و آن بسته به فصل

۱ ـ وقتی که سرگور اوزلی و موریه در بازگشت از مأموریت تهران در سال ۱۸۱۲ ازاین راه می‌گذشتند ، این بنا در دست ساختمان بود « سفرنامهٔ موریه مسافرت دوم » و می‌گویند هزینهٔ آن از پولی بوده است که با حملهٔ موفقیت آمیزی که بوسیلهٔ یکی از فرزندان فتحعلی شاه به محلهٔ کردنشین سلیمانیه بدست آمده بودفراهم‌گردیده و به آن نام هم خوانده شده‌است .

سال وقیمت علیق است. آزادی انتخاب‌این همه راهها به مسافر تازه وارد وانمود خواهد کرد درکشوری که طرق عادی مسافرت وجود ندارد ، اما بر طبق قاعده نیک قادر است برای رسیدن به مقصد هریک از راههائی راکه‌دلخواه اوست انتخاب کند . فقدان حصار و علامات و پرچین و خندق بین اراضی و املاك (غیر از راه آبها) میان زمین‌های مزروع یا بیابان‌های سنگلاخ که به این جهت قادر است از هر طرف تا چندین میل چهار نعل بتازد به مسافر در سرزمین ایران آزادی عمل بیشتری از سایر کشورهای جهان می‌دهد .

در راههای درشکه رو که معمولامحل رفت وآمد است مدت مسافرت‌از رشت تا تهران بنا بر میزان سرعتی که طی منازل اول درموقع اسب سواری رعایت شده‌باشد سه تا چهار روز است.

مدت مسافرت ـ این طریقهٔ اصلی و آسان ترین راه رسیدن به پایتخت مملکت از طرف دریای خزر می‌باشد . درصورت استثنائی شرایط مساعد وارتباط دادن کامل ترن و کشتی‌ها ، سفر از لندن به تهران در ظرف دو هفته مقدور خواهد بود و در اکثر موارد روی همرفته بیش از سه هفته طول می کشد. حال می‌پردازم به جاده‌ای که از راه شمال غربی به خاك ایران می‌رسد و مقصد شهر عمدهٔ تجارتی تبریز است که از آنجا از طریق قزوین با سرویس پستی به تهران می‌روند ، مسافت تا تبریز ۳۶۰ میل است .

۲ ـ **جادهٔ طرابوزان ـ تبریز** ـ از جاده‌هائی که دراین خط سیرهست دوتا از آنها یکی راه کاروانی است که کالای تجارتی غیر از اجناس روسی را حمل و نقل می کند و برای آنکه از عوارض سنگین گمرکی باطوم وکرایهٔ حمل بار راه آهن ماوراء قفقاز اجتناب شده باشد از بندر ترکیه یعنی طرابوزان که درگوشهٔ جنوب شرقی دریای سیاه است شروع و ازآنجا درجاده‌ای که ناهموار و دشوار است راه تا تبریز ۵۰۰ میل است.

این جاده که من شرح آنرا در فصل مربوط به تجارت ایران باز خواهم گفت و در نیمهٔ این قرن غالباً بوسیلهٔ بازرگانان انگلیسی اختیار شده است بخصوص

از وقتی که روسها در سال ۱۸۸۳ راه ترانزیت آزاد را از طریق قفقاز بسته‌اند تردیدی نیست که نزدیک‌ترین راه حمل کالای تجارتی به تبریزاست، ولی احتمال نمی‌رود که راه مسافری بشود مگر آنکه مسافر علاقه‌مند باشد که قلعهٔ ترك واقع در ارزروم را که در سرراه است بازدید ویا بخواهد که درحین عبور وضع ارامنه وکردها را مطالعه‌بکند . [۱]

جادهٔ تفلیس ـ تبریز ـ راه سوم همان است که واردات وصادرات روس از آنجا حمل و نقل می‌شود و همچنین بوسیلهٔ عدهٔ کثیری از مسافران که از طریق تفلیس به تبریز می‌روند مورد استفاده قرار می گیرد. به این ترتیب که از جلفا که درکنار رودخانهٔ ارس واقع و سرحد ایران و روسیه است عبورمی کنند سابقاًتفلیس مبدأ این خط سیر برای تمام مسافران بود که از طریق خشکی می آمدند [۲] ولی ازموقعی که خط آهن درکوههای قفقاز کشیده اند ایستگاه اکستافه که در پنجاه میلی مشرق تفلیس واقع شده‌است مبدأ عزیمت می‌باشد از همانجائی که مسافر قطار

۱ـ این موضوع را سرهنگ استیوارت (۱۸۳۵) درکتاب « خاطرات یکی از ساکنان شمال شرقی ایران » صفحات ۱۳۸ ـ ۷۶ و ش. تکسیه (۱۸۳۲) در شرحی راجع به ارمنستان و ایران جلد اول و م. واگنر (۱۸۴۳) « مسافرتهائی در ایران » مجلدات دوم و سوم و آرم وامبری (۱۸۶۲) درکتاب « ایران سرزمین ائمه » بیان نموده‌اند. فهرست منزل‌های کاروانی بین طرابوزان وتبریز و مدت مسافرت از روی ساعت بین هرکدام (ساعت ترکی یا میزان از لحاظ وقت درست نقطهٔ مقابل فرسخ ایرانی است که میزان از روی مسافت است مثلا حرکت یک حیوان باربر در ساعت به شرح زیر است : طرابوزان حویزلیک ٦ ساعت خمس‌کل ٥ ارداب ٨ گمش‌خانه ٥ مراد خان ٥ کدراك ٥ بای بورت ٦ کوپ‌داغ خان ٦ آش قلعه ٩ ایلیچا ٨ ارز روم ٣ حسن قلعه ٦ عمراکوم ٥ دلی‌بابا ٦ طیار ٥ ملاسلیمان ٧ قره‌کلیسا ٧ تشلی‌چای ٥ دیادین ٦ قزل‌دیزه ٥ اواجیك (مرز ایران) ٥ قرآئینه ٧ روروا ٦ پره‌خوی ٣ سیدحاجی ٥ نسیه ٦ دیزا خلیل ٧ میانه ٦ تبریز ٣ جمع ۱۷۲ ساعت . یا به حساب سه میل در ساعت ٥١٦ میل . سرهنگ استیوارت این مسافت را در سال ۱۸۳۵، ٤٩٠ میل محاسبه کرده بود .

۲ ـ شرح مسافرت از تفلیس به تبریز در سفرنامهٔ شاردن ۱٦۷۱ و سفرنامهٔ دوم جی. بی. موریه ۱۸۱٤ وکتاب سرهنگ استوارت ۱۸۳۵ به نام خاطرات یک نفر ساکن شمال ایران وکتاب خاطرات یک مأمور سیاسی . ایستویک (۱۸٦۰) وکتاب ای. اچ . مونزی ۱۸٦٥ بنام « مسافرتی از راه قفقاز » و مقالهٔ هوتوم شیندلر ۱۸۸۱ درمجلهٔ ایران شناسی چاپ برلن و مادام دیولافوا (۱۸۸۱) درکتاب ایران و اچ. بیندر (۱۸۸٤) درکتاب کردستان درج شده و نویسندهٔ اخیر شرح درستی دربارهٔ مسافرتی که اکنون بوسیلهٔ خط آهن به اکستافه و با وسیلهٔ نقلیه‌ای به جلفا و با چاپار تا تبریز برگزار می‌شود نوشته است .

راه آهن را ترك می‌کند[1] و وسیلهٔ حمل و نقل با اسب، کرایه می‌شود[2] از اکستافه تا جلفا ۲۵. میل است که مسافر ازشهر جالب توجهی که پایتخت ارمنستان روس است عبور خواهد کرد.

و از آنجا می‌تواند سفری هم به کانون مذهبی ارامنه یعنی اچمیازین بکند. در جلفا باپل شناور از رودخانهٔ ارس عبور می‌کنند و به خاك ایران وارد می‌شوند و پس از انجام تشریفات در گمرکخانه برنامهٔ سفر مسافر مشتمل بر چاپارخانه و غلام پست و اسبهای وارفته و خستگی تن و راههای ناهنجار که شرحش را قبلا داده‌ام و در بین رشت و تهران هست آغاز می‌شود. مسافت از جلفا به تبریز در حدود ۸۰. میل یابه‌اصطلاح ایرانیها پنج منزل هرکدام چهار فرسخ است. ایستگاههای پستی و مسافت‌ها به شرح ذیل است:

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
جلفا	—	—
ایراندبیل، گلین‌قیه	۵	۲۰
مرند	۵	۲۴
صوفیان	۵	۱۷
تبریز	۵	۲۳
	جمع ۲۰ فرسخ	۸۴ میل

۱ ـ مدت مسافرت ازتفلیس به اکستافه سه ساعت‌و نیم با ترن سریع وپنج ساعت با قطار معمولی است. کرایهٔ ترن درجهٔاول ۵ منات روسی است.

۲ ـ برای این منظور حوالهٔ پستی در تفلیس تهیه می‌شود و مشعر بر این است که حامل قادر است اسب کرایه اکستافه به جلفا (نه جلوتر) ۳۰ تا ۴۰ روبل. کرایهٔ اسبهای پستی با نرخ سه کوپک هرورست (دو سوم میل) برای هر اسب. بعلاوه مطابق مقررات ۲۰ کوپک انعام در هر منزل برای راننده خواهد بود. منازل بین اکستافه به اوزونتالی ۲۲/۵ ورست، کاروانسر ۱۷/۵ ترسا چای ۱۸/۵ دلیجان۱۴/۵سمونوفسکاه/۱۸هلنوفسکاه/۲۱آشتی۱۶/۵خونتاناکا۱۲ ایلیار ۱۹/۵ ایروان ۱۵ آقاحمدالی ۱۳ کمرلو ۱۵ دولو ۱۸/۵ صدرك ۱۸/۵ باشنوراس‌شین ۲۲/۵ ترخان ۱۰ کیروالك ۱۹ بجوکلوسی ۱۲/۵ نخجوان۲۱ علینجا چای ۲۵ جلفا ۱۳ جمع ۳۶۳ $\frac{۳}{۴}$ ورست یا ۲۴۲/۵ میل. در ایستگاههای فوق تلگرافخانه هست و همچنین منشی ادارهٔ تلگراف هند و اروپ در اکستافه و دلیجان (که جاده به قارص از آنجا منشعب می‌شود) آشتی، ایروان، صدرك و نخجوان.

تبریز به تهران ـ راجع به تبریز من چنانکه باید و شاید شرحی در فصل مربوط به ایالات شمال غربی ایران بیان خواهم کرد. جادهٔ از تبریز به تهران دومین راه پرعبورومرورد رایران است ومسافران سرشناس بسیاری ازاین راه گذشته وشرح مشاهده وتجربیات خودرا شامل دو قرن[1] برای ما باقی گذاشته‌اند. ایستگاههای پستی و مسافت‌ها تاقزوین به‌قرار ذیل است،قسمت‌نهائی ازقزوین به تهران‌را قبلا نوشته‌ام:

نام منزلها	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
تبریز	—	—
سعیدآباد	٦	۲۰
حاجی آقا	٤	۱۳
گجین	٥	۲۰
ترکمانچای	٥	۱۹
میانه	٦	۲٤
جمال‌آباد	۳	۱۲
سرچم	٤	۱۲
آق مزار	٤	۱۳/٥
نیک بی	۳	۱۲
زنجان	٦	۱۸/٥
سلطانیه	٦	۲۳/٥
خیاه یا هیدج	٥	۲۰/٥
قروه	٤	۱۹/٥
سیاه دهن	٥	۱۷/٥
قزوین	٦	۱۸/٥
جمع	۷۲ فرسخ	۲٦۳/٥ میل

۱ ـ من فقط نام چندتن از ایشان را ذکر می‌کنم: سر جان شاردن (۱٦۷۱) کتاب مسافرت به ایران. جی‌پی. موریه(۱۸۰۹) سفرنامه‌اول. سردبلیو. اوزلی (۱۸۱۲) سفرنامه جلد سوم. سرآر. کی.پورتر (۱۸۱۸) سفرنامه جلداول. سرهنگ‌استیوارت(۱۸۳٥) خاطرات یکی ازساکنان شمال ایران. لیدی شیل نظری به زندگانی مردم در ایران. ای.اچ مونزی (۱۸٦٥) سفری‌ازراه قفقاز. مادام دیولافوا (۱۸۸۱) کتاب ایران.

بنابراین مسافت کلی از تبریز به‌تهران ۳۶۰ میل و ازجلفا به تهران ۴۴۰ میل است .

جاهای قابل ملاحظه

در جاده‌ای که مذکور افتاد چند محل قابل توجه مخصوص است . ترکمانچای همان دهکده‌ای است که در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ عهدنامه معروف بین ایران و روس را پاسکیه‌ویچ از جانب امپراتور روس وعباس میرزا از طرف‌فتحعلی‌شاه پدر خود امضاء کرد . با امضای این معاهده به دورهٔ جنگی دو ساله خاتمه‌داده شد و ایران ، نخجوان و ایروان را از دست داد و ناگزیر به پرداخت سه میلیون و نیم لیره غرامت گردید و فتوحات روس را که از اوایل قرن حاضر در این منطقه آغاز شده بود قطعی نمود و تفوق عظیم نظامی فاتح را در شمال غربی استوارساخت و از آن پس آذربایجان همواره گرفتار بیم و هراس دولت عظیم شمالی زیسته‌است .

ساس میانه

میانه کانون قدیم‌وشکارگاه مطلوب غریب گز معروف‌یا همان‌آرگاپرسیکوس است و ازمهارتش در نیش‌زدن ، داستانها تعریف کرده‌اند ، ولی نکتهٔ قابل توجه که اشتهار میانه به عنوان مرکز این آفت ظاهراً مربوط به دورهٔ اخیر است چون در هیچ یک از سفرنامه‌های قرن هفدهم از شاردن به این طرف و حتی دیر تر هم اشاره‌ای‌راجع به‌این حشره که به میانه منسوب شده است ندیده‌ام . نیش‌آن بی‌خطر نیست و میگویند برای مسافر بیگانه حتی خطر جانی دارد و احمقانه اظهار میدارند که در اهل محل بی‌تأثیر است هرچند که ایشان برای اجتناب از خطر احتمالی آن از وجود خودش داروی نجات می‌جویند به این ترتیب که خود حیوان را در لقمه نانی به خورد مسافر غریب میدهند .

این مخلوق که از انواع قدری متفاوت آن در اکثر نقاط ایران یافت میشود (مانند مزره و شاهرود و غیره) از ساس اروپائی کمی درشت‌تر است و

رنگ خاکستری تند با چند خال سرخ در پشت دارد [۱] از جمله داروهای درمانی معالجین ایرانی یکی این است که هرگاه کسی را ساس بگزد یک پیاله دوغ به او می‌نوشانند سپس او را در تابی که از سقف آویزان است وارونه قرار میدهند و آنقدر می گردانند تا حالش بکلی منقلب شود و با این طرز جسورانهٔ مداوا میپندارند که زهر حیوان بطور مؤثری دفع میشود .

راه علاج دیگر این است که نقطهٔ گزیده را با پوست گرم گاو نری که تازه کشته شده باشد می پیچند ولی باید انصافاً گفت که عده‌ای هستند که اصلا به این موضوع نیش جرار ساس میانه هیچ اعتقادی ندارند. دکتر کورمیک که مثل پدر خود قبل از او چندین سال با سمت پزشک شاه در ایران زیسته است معتقد بود که شایعات راجع به ساس افسانهٔ پوچی بیش نیست. از طرف دیگر اشخاصی را میشناسیم که ماهها گرفتار همین گزیدگی ساس بودند از یک دسته پیاده نظام که از تبریز به تهران می‌رفتند در آوریل ۱۸۹۱ ناچار شدند ۱۳۰ نفر را به‌همین علت در بیمارستان بستری سازند. کوتزبو در سال ۱۸۱۷ دو مورد جدید را ذکر نموده که هر دو به ضایعهٔ جانی منجر شده است[۲].

زنجان و سلطانیه ـ اکنون شرح زنجان وسلطانیه‌را که باقی مانده‌است بیان میکنم. زنجان شهرعمده‌ای است که بیست‌هزار نفر سکنه دارد و کرسی منطقهٔ خمسه است و مرکز مستحکم اصلی فرقهٔ بابیها بوده است درهمین‌جا درسال ۱۸۵۰ پس‌از اعدام باب در تبریز از پیروان متعصب وی کشتار عظیمی شده است . سلطانیه‌یکی از پایتختهای قدیمی است که فعلا اثری ازگذشتهٔ آن نیست .

سه قرن پیش مسافران از قصرهای عالی و مساجد آن صحبت داشته و شرح و تفصیلی از وضع ظاهری و حومهٔ آن بجا گذاشته‌اند . جنگ و زلزله و مرور

۱ ـ رجوع شود بضمیمهٔ کتاب ایستویک راجع به این موضوع جلد دوم وکتاب تاریخ طبیعی حشرات تألیف بارن والکنر .

۲ ـ یکی از این دو نفر کارمند انگلیسی کنسولگری بریتانیا در تبریز بود ؛ دیگری قزاقی که در خدمت وزیر مختار روس بارن‌ورده Wrede . شرح این موضوع در کتاب داستان مسافرت درشرق مندرج است.

زمان و بلهوسی سلاطین تمام موجب انحطاط کنونی آن گردیده است و فعلا در کنار آرامگاه سلطان خدابنده به حال وارفتگی افتاده و فقط شبحی از دوران گذشته است.[۱]

٤ـ جاده مشهدسر به تهران ـ چون فوقاً شرح دوتا از راههای عمدهٔ ورود به ایران را از سمت شمال غربی و شمال بیان داشتم باقی میماند دو راه ورودی فرعی دیگر ازسمت شمال از طریق دریای خزر به مقصد تهران که کمتر مورد استفاده است ، زیرا که بواسطه فقدان وسایل رفت و آمد از نقاط بسیار مشکل بشمار می‌رود . اولین این دو راه از کنار رشته‌های البرز از بندرگاه مشهدسر (بابلسر) در ساحل جنوبی دریای خزر بین رشت و استرآباد از راه بارفروش (بابل) و آمل به تهران است .

مشهدسر مدفن سر (که بنا بر روایت ابراهیم برادر امام رضا را در آنجا سر بریده‌اند) یگانه بندر مازندران و از این لحاظ مانند نام سایر بنادر بی‌مسمای ایران است .

رودخانه‌ای در اینجا بدریا میریزد و با کمک بادهای شدید که غالباً از جانب غرب میوزد در دهانهٔ آن مانعی فراهم میسازد از این رو کشتی‌های شرکت قفقاز و مرکوری که از رشت به اینجا رفت و آمد دارند ناگزیر در فاصلهٔ دوری در دریا لنگر می‌اندازند .

از لحاظ مسافت این خط نزدیکترین راه بین دریای خزر و تهران است مسافت آن تا بارفروش ۱۰ میل تا آمل ۳۸ میل و از راه دماوند به تهران ۱۶۰ میل یا پنج روز سفر با کاروان است یک خط‌آهن که بد ساخته شده است بوسیلهٔ یکی از ثروتمندان ایرانی (حاجی امین‌الضرب . م) از کنار دریا در نزدیکی اینجا

۱ ـ در اوایل قرن حاضر فتحعلی شاه سلطانیه را مقر تابستانی خویش ساخته بود وبا قشون و دربار و حرم خانه ماههای گرم هر سال را در آنجا توقف و وقت خود را به شکار و خوش گذرانی صرف می کرد ، ولی پس از آنکه روسها به سال ۱۸۲۸ تا ترکمانچای آمدند و آن همه به‌این پناهگاه قبلهٔ عالم نزدیک شدند دیگر سلطانیه درخور شؤونات حضرت شهریاری نبوده است برای ملاحظهٔ نقشه اراضی و ارتفاعات و تعمیرات مقبرهٔ خدابنده رجوع شود به جلد اول کتاب تکسیه در باب ارمنستان و همچنین کتاب پی‌کوست « بناهای مدرن در ایران » .

از محمودآباد به آمل کشیده شده است و چنانکه در ایران شایستهٔ انتظار است حال به صورتی خراب افتاده ولی لنگرگاه مشهدسر و جادهٔ از آنجا را برای حمل و نقل کالای تجارتی روس به مازندران و حتی به تهران مورد استفاده قرار میدهند. جاده‌ای هم از آمل بوسیله مهندس اتریشی گاستیگرخان به فرمان فتحعلیشاه ساخته شده ، اما با وجود مزیت تردیدناپذیر آن از لحاظ کوتاهی راه به تهران باز نمیتوان گفت که این جاده با خط رشت و تهران قابل رقابت است .

جادهٔ گز به تهران

جادهٔ فرعی دیگر از بندرگز است واقع در انتهای جنوب شرقی دریای خزر که از آنجا میتوان راه ارتباطی با جادهٔ بارفروش برقرار کرد و یا از راه دیگری به استرآباد (۲۳ میل) رفت و از راه گردنه‌های تندی (۶۵ میل) به شاهرود رسید که محل عبور جادهٔ پستی بین تهران و خراسان است . من راجع به این نقاط شرح وافی و کافی بعداً بیان خواهم کرد و در اینجا فقط از لحاظ اینکه خط سیر ورود به ایران است به ذکر آن پرداخته‌ام .

۶ ـ جادهٔ عشق آباد به مشهد

اندکی به سمت شرق خطآهن ماوراء بحر خزر واقع است که اخیراً روسها دراین نواحی تازه فتح شده خویش درشمال ایران ساخته‌اند وازآنجا وسیلهٔ ارتباطی به عشق‌آباد هست که پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران است و مشغول ادامه دادن آن خط در سمت مرز ایران به طرف قوچان و مشهد میباشند .

بدین‌ترتیب در دو سال اخیر راه تازه‌ای برای رسیدن به شمال شرقی ایران پیدا شده است که سابقاً وجود نداشت و عبور از آن با اطمینان خاطر غیرممکن بود . این نکته که وضع جادهٔ جدیدی که به‌طرف خراسان ساخته‌اند هنوز انتشار نیافته است و ضمناً علاقه اینجانب دربازدید از نواحی مرزی ودیدن مشهد ، کرسی این ایالت برآنم داشت که در صورت امکان از این راه به ایران بروم .

افسران انگلیسی که در مشهد خدمت میکرده‌اند چند بار اجازهٔ مسافرت

از این راه را برای رفت و برگشت به محل ماموریت خود تحصیل کرده بودند . من که سال پیش با خطآهن ماوراء بحرخزر سفر کرده بودم با این ترتیب امیدواری یافتم که لابد دولت روس از تجدید چنین اجازه‌ای دریغ نخواهد نمود و در واقع اقدام نزاکت‌آمیز سفیر روسیه درلندن و تشریک مساعی سفیر بریتانیا در سن‌پطرز-بورگ خوشبختانه موجب احراز این مقصود شده است وصفحات آینده حاوی شرح مسافرتم در بارهٔ آن حدود خواهد بود ، لذا در اینجا به‌همین اندازه اکتفا میشود .

۷ - از طریق افغانستان

در حال حاضر هیچ مسافر انگلیسی خیال ورود به‌ایران را از سمت مشرق در سر نمی پروراند . وقوع افغانستان بین هند و ایران در این منطقه‌وسیاست بسیار سخت گیرانه‌ای که امیر عبدالرحمن‌خان تعقیب میکند برای هر فرد انگلیسی امکان این قصد را که ازطرف مشرق به ایران وارد شود بکلی غیر مقدور میسازد .

نام مسافران متعددی را شنیده‌ام که در قرون گذشته از هندوستان دورهٔ مغول کبیر از راه قندهار به ایران رفت و آمد کرده‌اند . حتی در نیمهٔ اول این قرن وتا سال ۱۸۷۳ هم این کار خارج ازامکان نبود . دراین سال سروان اچ . سی مارش آخرین نفری بود که از این راه سفر کرد . چندین نفر انگلیسی دیگر مانند سروان آرتورکانالی (۱۸۳۰) آقای میتفرد (۱۸٤۰) و سر لویس پلی Pelly (۱۸٦۰) از ایران به سوی افغانستان عزیمت نموده و از مشهد از طریق هرات و قندهار به هندوستان انگلیس رفته‌اند ، ولی با آنکه این چند تن در عین امان سفر کرده‌اند هر چند که کارشان بی‌خطر نبوده است مسافرت از این راه برای دورهٔ بعد ممنوع شده است .

از این‌رو جناح شرقی ایران و کشور های ماوراء آن سرزمین مجهول مانده است مگر برای افراد هیئت سرزی یا کسانی که با تحمل مشقت بسیار از طریق ناشناخته‌تری به آن صفحات راه یافته‌اند .

۸ ـ راه خلیج فارس ـ بندرعباس

درحین سیر حدود ایران به سواحل بحری جنوب وبنادرخلیج‌فارس میرسیم. بعداً من به شرح و تعریف جاده‌های تجارتی مختلفی که از آنجا به داخلهٔ ایران می‌رسیده است خواهم پرداخت و هر مسافری که قصد رفتن به ایران را از طریق بندر عباس داشته باشد به آن فصل این کتاب رجوع خواهد کرد. جاده‌های اصلی ازبندرعباس شروع و به کرمان ویزد منتهی‌میشود ولی به کسانی‌هم که بخواهنداز بندر عباس راه غربی‌تر شیراز را انتخاب کنند خاطرنشان میکنم که هر چند آمد وشد به ایران از آن راه دیگر بکلی متروك شده است روزگاری یعنی در عهد صفویه که اصفهان پایتخت ایران بود و زمانی که ابتدا هرمزد و سپس بندر عباس (گومبرون) از بزرگترین بازارهای خاور بشمار میرفت این جاده بیشتر از همهٔ راههای ایران مورد استفاده بود و بوسیله چندین مسافر معروف که تاورنیه و شاردن در رأس آنها بودند شرح و وصف آن بیان شده است.

۹ ـ جادهٔ بوشهر به تهران

در اینجا منظور عمده من تعریف راه ورود اصلی‌جنوبی است که در ابتدای این فصل اشاره کردم که از لحاظ کثرت رفت و آمد بعد از جاده مطلوب رشت در درجه دوم اهمیت است و آن در خلیج فارس از بندر (باز میگویم که من درمورد ایران از بکار بردن کلمه بندر اکراه دارم) بوشهر شروع میشود.

این همان راهی است که مسافرانی که ازهندوستان می‌آیند انتخاب میکنند و از همین راه تمام کالای تجارتی هند و انگلستان به اصفهان و مقدار معتنابهی نیز به تهران میرسد ، و در این قرن بیشتر از راههای دیگر مورد استفاده قرارگرفته و بیش از سایر راهها معروف است چون خودم هم از این راه ولی از سمت شمال به جنوب رفته‌ام و ناگزیر شرح مشاهداتم را بیان خواهم کرد بنابراین در اینجا فقط میافزایم که ازاین‌راه به شیراز، اصفهان ، کاشان وقم به تهران میروند که جمعاً ۷۷۰ میل است ، ۱۷۰ میل اول بین بوشهر و شیراز را باید با کاروان پیمودچون

خط پستی در این راه کوهستانی خوب نیست ولی از شیراز به طرف شمال را سوار-کار میتواند با سرو صدا و به همان اندازه‌ای که مهمیز و افسار و لگد ممکن میسازد تند و تیز بسوی مقصد بتازد .

۱۰ ـ جادهٔ محمره (خرمشهر) به تهران

خطرات و ناگواریهای این جاده که نسبتاً هم زیاد است شاید بزودی با ایجاد راه ورود جدیدی به داخل ایران از نقطه‌ای مقداری دورتر در سمت‌مغرب در سامان ساحلی جنوبی مرتفع شود همچنانکه توسعه خاك روس در حدود شمال شرقی ایران به ساختمان جادهٔ عشق‌آباد ـ قوچان که اشاره کردم منجر شده است به همان ترتیب نیز مسئله پیشرفت نفوذ بریتانیا در جنوب ایجاب میکند که راه تازه‌ای از طریق رودخانهٔ کارون به اهواز و شوشتر و دزفول و خرم آباد و بروجرد به تهران ایجاد شود. در این قسمت بانك شاهنشاهی ایران جهت اجرای این نقشه اجازه تحصیل کرده و کار از پائیز ۱۸۹۰ آغاز شده است که هرگاه باموفقیت تمام شود قسمت کلی رفت و آمدهای آینده بجای بوشهر از راه جدید خواهد شد که از بندر ورودی آن تا پایتخت ۲۵۰ میل کوتاه تر است . راجع به این موضوع شرح بیشتری در فصل دیگر باز خواهد آمد. در حال حاضر راهی را که بنابرشرح فوق کشیده‌اند برای مسافرت عملی نیست و به بیگانگان هم نباید توصیه کرد .

جادهٔ بغداد ـ تهران

سیری در حدود ایران که خوانندگانم را تا اینجا به انتهای جنوب‌غربی خلیج فارس و دهانهٔ رودخانه‌های دجله و فرات آورده ضمناً آنها را به دروازهٔ بغداد نزدیك ساخته است و شاید بسیاری از هموطنانم از این کلام تعجب نمایند که آنجا یکی از نقاط بسیار جالب توجه برای شروع مسافرت به مرز ایران و داخل این کشوراست دراین خط سیر نه فقط حمل ونقل مقدار عمدهٔ کالای تجارتی به‌ایران و برعکس دیده میشود ، بلکه چند تا از مشهورترین شهرهای ایران و آثار قدیمی را هم‌میتوان بازدید نمود و شاید هم‌باید گفت که فقط ازاین راه میتوان آنهارا دید .

راه بغداد - چند سال پیش هنگامی که در صدد برآمدم سفری به بغداد بروم در انگلستان برای تحصیل این اطلاعات که ازکدام راه بایستی به بغداد رسید دچار اشکالات فراوان شدم و به مناسبت وضع و موقع خاص خود هیچ شهری برای مسافر اروپائی آنهمه راههای متعدد ندارد و با آسانی و در عین حال هم با اشکال فراوان دردسترس نیست وآسانی آن منوط به‌صرف وقت نسبتاً زیاد خواهدبود.

۱ - **جادهٔ طرابوزان و سامسون -** از طریق دریای سیاه بوسیله یکی از دو جاده میتوان رهسپار بغداد شد یا از راه طرابوزان و دیار بکر و موصل و رودخانه دجله [۱] و یا از طریق سامسون و دیار بکر و دجله. پست ترکیه از این راه‌به‌اسلامبول رفت و آمد دارد و نامه‌هائی که از این طریق به مقصد ارسال میگردد آن هم با سرعتی که مسافر معمولی تاب تحمل آنرا ندارد ٤ ۲ روزبعد ازترك لندن به‌بغداد میرسد.[۲]

سامسون از بنادر دریای سیاه است که بیشتر کشتی‌هائی که به اسلامبول رفت وآمد دارند درآنجا توقف میکنند. در هر دو مورد مزبور هنگام عزیمت به بغداد ممکن است در بعضی از فصول سال با کلك شناوری از راه دجله به موصل رفت و همچنین از دیار بکر به بغداد رسید ولی این هر دوکار فقط از عهدهٔ‌مسافری پرطاقت ساخته است.

---

۱ - راجع به جادهٔ بین طرابوزان و ارزروم علاوه برنویسندگانی که قبلا ذکر شد رجوع شودبه کتاب «یادداشت هائی دربارهٔ یك مسافرت» تألیف اچ. سوتر در ۱۸۳۸ و نشریهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی و بانو بیشاپ (۱۸۹۰) مسافرتهائی در ایران جلد دوم و در باب جادهٔ ارزروم به‌دیاربکر و در نشریهٔ مزبور به قلم جی. جی. تایلر در صورت جلسات انجمن جغرافیائی پادشاهی.

۲ - منازل بین سامسون و بغداد به قرار ذیل است. رقم بین دو هلال مقدار ساعت بین دو راه است: کوالك (۸) علادیك (٦) شیفته خان (٦) آمازیا (۷) ایگنا بازار (٦) تورخال (۷) توکات (۹) یالازداق (۹) بهره (۷) سیواس (۷) آرولاش (۷) دلی‌کلی‌داش (٥) کنکار یا کنگال (٤) اللهیارخان (۷) حسن‌چلبی (٦) حکیم‌خان (٤) سرملی (۹) گمش میدان (۹) آرپا قوت (٦) خلرپوت (٦) ملاکی(٦) بکر میدان (۹) ارغان (٥) باکلاش (٦) دیاربکر (٦) کمورخانه (٦) شیخان (٦) گالیه یا مردین(٦) دارا (٦) نیاسی بین (٦) آسانقر (٦) دیرونه (٦) جزیره (۸) تکیه (٦) زاخو (٦) سوماثیل (۷) تل‌اکسیف (۷) موصل (۷) زاب (۱۰) اربیل (۷) کوش تپه (٦) التون کوپری (٦) کرکوك (۹) طوق (۹) دوز-خورماتی (۷) صلاحیه (۹) قره تپه (۷) دلی‌عباس (۹) نهروان (۹) جدیده (٥) بغداد (٥) شرح قسمت اعظم این جاده بین سیواس و بغداد را سر گلد اسمیت (۱۸٦٤) و تمام آنرا ویکنت پولینگتن Pollington (۱۸٦٦) در کتاب «نیمی از دور جهان» بخش دوازدهم بیان کرده است.

۲ ـ **جادهٔ اسکندرون به حلب** ـ از راه مدیترانه یا اسکندرون ازطریق حلب یابیروت و دمشق هم میتوان به بغداد رسید و در هردو مورد پس از عبور از حلب و ترك کردن دمشق مسافر میتواند یکی از دو راه را انتخاب کند . راه معمولی از اسکندرون ابتدا به حلب که مسافتی ٤ منزل است سپس به دیر واقع در کنارفرات ۱۰ منزل و از آنجا به هیت درکنار رودخانه فرات ۱۰ منزل و از آنجا هم به‌بغداد ٤ منزل جمعاً ۲۸ منزل است [۱] از اسکندرون به حلب را میتوان بااسب و یا بوسیله درشکه در عرض چند روز طی کرد در حلب باید اسب تا بغداد کرایه کرد و بسته به مقدار کم یا زیاد بار و اسباب که مسافر همراه دارد میتواند این راه را در ظرف ۱٤ یا ۱٦ روز طی کند . راه طولانی‌تر دیگر نیز از حلب میتوان اختیار کرد ازطریق دیار بکر ۱۱ منزل موصل ۱۳ منزل و از آنجا تا بغداد بوسیلهٔ جاده ۱۲ منزل‌است [۲] .

۳ ـ **جادهٔ دمشق** ـ از دمشق که بوسیله راه درشکه‌رو بسیارخوب وسرویس روزانه دلیجان (۹ ساعت با بیروت مربوط است) راههای قابل استفاده دیگری هم هست مثلا از طریق تدمور یا پالمیرا و دیرکه جمع مسافت را شتر معمولی‌در عرض ۳۰ روز طی میکند و شتر جمازه در ۱۳ روز ، وسیلهٔ نقلیهٔ دیگری یافت‌نمیشود و راه هم چندان بی خطر نیست [۳] .

---

۱ ـ به شرح زیر : اسکندرون ، خان ، دیار بکر ، لیش (٤ ساعت) عین‌البده (۷ساعت) فرمانین (۷) حلب (۸) دیرحفر (۸) مسکینه (۷) ابوحریره (۸) هومام (۹) شریعت محمد آقا (٥) سبخا (٥) حمدالفالیب (۷) تبانی (۸) دیر (۱۰) میادین (۱۰) صالحیه (۱۱) ابوکمان (٦) قایم (٦) ناحیه (۸) آنا (۷) فهیمیه (۷) حدیثه (٦) جبه (۸) هیت (۸) رمادی (۱۰) فلاحیه (۸) ابوغریب (٦) بغداد (۷) شرح این جاده (با تفاوتهای اندك) بوسیلهٔ لیدی ان بلونت **Anne Blunte** درکتاب طوایف بدوی فرات بیان شده است . حیرت انگیز اینکه این‌همه ازمسافت وسفر از کنار یا درجوار فرات میگذرد و رودخانه برای تسهیل رفت و آمد و ارتباط به‌کار نمی‌رود . مدت کوتاهی اقدام به این‌کار شده بود در دورهٔ فرمانداری مقتدرانهٔ مدحت پاشا در بغداد یك کشتی بخاری بین حله (بابل) و مسکینه رفت و آمد می‌کرد ولی این کار بمنظور نظارت در وضع و حال طوایف بومی بود نه تسهیل کار ارتباط و با از بین رفتن بانی آن این نقشه هم از بین رفت .

۲ ـ شرح این جاده را تریسترام‌الیس درکتاب «مسافرت باکلك شناور و ازمیان صحرا» جلد اول بیان کرده و منازل بین حلب و دیاربکر بشرح زیر است : آخارین (۷) بیگلر بیگی (٦) مسلم (۷) مزار (۷) براجیك (٤) حوا یا دیواك (۹) مشمشه (۷) سوراك (٦) تاینك (٦) قره باغچه (٦) خان (٦) دیاربکر (٦) جاده از موصل به بغداد را تیلمان (۱۸۷۲) درکتاب «سفری در قفقاز» جلد دوم و بیندر (۱۸۸٤) در کتاب کردستان شرح داده .

ازمیان صحرا برای مسافر عادی راهی هست درحدود ۱۰۵ ساعت (اسماً ۴۵ میل) یا ۱۵ روز که مأمور پست در عرض ۱۰ روز طی میکند. بالغ بر چهل سال از ۱۸۳۸ تا ۱۸۸۱ کنسولگری انگلیس در بغداد که باکمک مالی حکومت هند اداره میشد این سرویس نیم بند را حفظ نمود که در اصل باهمکاری شرکت مسافربری و ناوبری فرات[۱] تأسیس یافته بود، ولی مآلا بواسطهٔ رقابت دولت عثمانی که سرویس دیگر با نرخ بین‌المللی ترتیب داده از بین رفت. مشقات بسیار و فقدان علاقه‌مندان کافی و همچنین خطرات اتفاقی آن بقدری زیاد است که کمتر مسافری از این راه استفاده میکند مگر کسانی که عزم قطعی کرده باشند که آسایش تن و حتی سلامت جان را فدا سازند.

جادهٔ خلیج فارس ـ سرانجام وسیله غیر مستقیم ولی راحتی برای رفتن به بغداد هست که قدری بیشتر وقت میگیرد و انحرافی هم مقدور نیست چون تمام خط سیر بر آب است. کشتی‌های کمپانی هند و انگلیس از بمبئی بوسیلهٔ ارتباط با کشتیهای کمپانی P, O که از اروپا می آیند از طریق کراچی و خلیج فارس به بصره میروند و از آنجا میتوان با انتقال کشتی‌های عالی شرکت دریانوردی فرات و دجله مسافرت را تعقیب کرد و بسته بوضع آب شط در عرض سه یا چهار روز از راه رودخانه بالا رفت و به بغداد رسید. جنبهٔ نامطلوب این سرویس مدت طولانی آن است که پنج هفته بین لندن و مقصد ما بطول خواهد انجامید.

بغداد به تهران ـ اکنون که مسافر را به انتخاب یکی از چند راه مذکور برای رسیدن به بغداد راهنمائی کرده‌ام نشان خواهم داد که چگونه از این شهر به مرز ایران برود که در پنج میلی ایستگاه خانقین که در دست عثمانی است واقع شده است از بغداد به مرز نود میل است و قسمت بیشتر راه از میان بیابان

ـ ۱ـ این جاده را هم تریسترام الیس درجلد دوم کتابش تعریف نموده منازل بین دمشق ودیر به شرح زیر است: جرود، کیسر، قریتین، عین‌البعیده (بده)، تدمور، راخا، سوخته، البویب، بیرکباکب، دیر وبقیهٔ نقاط بین دیر وبغدادرا نام برده‌ام آقای فن‌تیلمان در۱۸۷۲ از کربلا از طریق پالمیرا به دمشق رفت. (کتاب سفری در قفقاز جلد دوم فصل هفتم.)

۱ ـ هزینهٔ این پست از فوریهٔ ۱۸۳۸ تا آوریل ۱۸۴۳ ـ ۸۹۵۵۰ روپیه وبرای ۲۰ سال آینده در حدود ۸۱ روپیه‌در هر سفر و پس از آن با مراسلات زیادی که ازاین‌راه حمل می‌شود هزینه آن تأمین می‌شود. ایستگاهها یاچاههای بین دمشق و بغداد از این طریق عبارتند از ازمیر، اپتا، ایل‌تنیف، زاق، ایگارا ادامه، ایمه‌وار، رجمی، صابون، آمیج، جزیر، خباز، کوبیزه و هیت.

هموارى میگذرد و توقفگاهها به قرار ذیل است : بنی سعد یا عرتاخان ۱۵ میل یعقوبیه ۱۴ شهرآباد ۲۶ غزل رباط ۱۸ خانقین ۱۷ . دراین خط سرویس پستی نیست ومسافر که بایستی در بغداد برای حمل بارش حیوان باربر کرایه کند در خان (به‌زبان ترکی معادل کاروانسرا است) و مسافرخانه توقف مینماید و بعد از طی مراسم گمرکخانه واقع در سرحد ایران جاده‌های ذیل را در جلو خواهد داشت :

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
خانقین (ارتفاع ازسطح دریا ۱۰۰۰ پا)	—	—
قصرشیرین (۱۷۰۰ پا)	۶	۱۸
سرپل	۵	۱۸
کرند (۵۲۵۰)	۸	۲۹
هارون آباد	۶	۲۰
ماهی دشت	۶	۲۲
کرمانشاه (۵۰۰۰ پا)	۴	۱۴
بیستون	۶	۲۱
صحنه	۴	۱۶
کنگاور	۵	۱۸
سعید آباد	۶	۲۳
همدان	۶	۲۵
ملایر	۷	۲۵
زره (Zerreh)	۴	۱۶
نویران	۹	۳۲
شمیران	۴	۱۴
خوشکک	۵	۱۹
خان آباد	۶	۲۲
رباط کریم	۸	۳۲
تهران (۳۸۰۰ پا)	۷	۲۸
	۱۱۲ فرسخ	۴۱۲ میل

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بنابراین مجموع مسافت بین بغداد وتهران ۹۰+۸۰٤ یاتقریباً مساوی ۵۰۰ میل است [۱] بین کرمانشاه و تهران سرویس چاپار و چاپارخانه هست ولی بین کرمانشاه و خانقین فقط یک پستخانه است به نام سر پل که اسبهای پستی را در آنجا تعویض میکنند. از این‌رو آشکار است که از بغداد تا کرمانشاه را با کاروان بایدرفت.

کوهها و شهرها و بناها ـ این مسافرت سه جنبه دارد و بسیار هم جالب توجه است یکی آنکه از میان رشته‌های عظیم کوههای زاگرس که بین خانقین و کرمانشاه است عبور میکند و پر شیب‌ترین گردنه که تنگهٔ گیرا نام دارد بین‌سرپل و کرند واقع شده و با کتل راه بوشهر و شیراز نیک قابل مقایسه است. درزمستان بواسطه برف غالباً مسدود میباشد. از این گردنه مسافر دشت هموار آشور وکلده را ترك و به نجد بزرگ ایران ورود می کند و آن قدر هم‌در این فلات خواهد بود تا سرزمین ایران را ترك نماید. ثانیاً از وسط شهرهای عمده و آباد ایران یعنی کرمانشاه و همدان خواهد گذشت که شرح آنرا خوانندگان در فصل شانزدهم ملاحظه خواهند نمود.

این شهرها در منطقه بسیار حاصلخیز ایران واقع شده است. سرانجام در

---

۱ ـ این جاده را بطورکلی و هم قسمتی ازآنرا جی. سی. باکینگهام (۱۸۱٦) درکتاب مسافرت به آشور جلد اول وجناب جی. کپل (۱۸۲٤) درکتاب روایات شخصی و جی. بی. فریزر (۱۸۳۵) مسافرت به کردستان و سر. اچ. لیارد (۱۸٤۰) ماجراهای اولین و ای. ل. میتفرد (۱۸٤۰) سفرپیاده جلداول وفلیکس جونز (۱۸٤٤) درکتاب داستان سفری به مرز ترکیه و ایران دربایگانی استان بمبئی جی. پی. فریه (۱۸٤۵) سفر باکاروان و اچ دبلیو بلو (۱۸۷۲) درکتاب از سند تا دجله و اچ. بیندر (۱۸۸٤) در سرزمین کردستان. شرح داده‌اند.

یک جادهٔ اضافی هم از بغداد به تهران ازراه قم هست که معمولاً کاروان‌ها در زمستان مورد استفاده قرار می‌دهند. این جاده از کنگاور انحراف یافته ازخطوط ذیل می‌گذرد: پاریس‌پا (۱۹ میل) نانج (۳۰) دیز آباد (۲۵) ساروق (۱۹) سیاه وشن (۲۷) جیرود (۲۱) سالیان (۱٦) قم (۲۱). رجوع شود به‌کتاب بانو بیشاپ مسافرتهائی در ایران (۱۸۹۰) جلد اول.

این نکته هم قابل ذکر است که در کنگاور خرابه‌های معبدآناهید در میان ایرانیان با استرت معادل میباشد که پرستش آن در ماد و شوش و کاپادوکیا بسیار رایج بوده است. رجوع شود به‌کتاب تکسیه به نام ارمنستان و فلاندن وکست در باب ایران باستان جلد اول و معبد را به دورهٔ پارتها نسبت داده‌اند. رجوع شود به مادام دیولافوا در کتاب هنر قدیمی ایران.

بیستون و طاق بستان (چهار میلی کرمانشاه) چند تا از معروف‌ترین آثار باستانی را خواهد دید که از جهات کنده کاری و حجاری و کتیبه‌هائی که در بالای سر از بدنهٔ صاف کوه ناظر حضور مسافر است در خور توجه خواهد بود و از روی این کتیبه‌ها داستان عظمت و جلال دوران قدیم از نظرش خواهد گذشت و مهمترین اسناد تاریخی را که برسنگ نقش کرده‌اند ملاحظه خواهد کرد و آن، بعد ازسنگ دامی یتا مکشوف و خطوط آن در قرن حاضر خوانده شده است که سزاوار است خوانندگان و پژوهندگان از مراجعهٔ به آن غفلت ننمایند.

خلاصهٔ کلام ـ با اختصاص دادن مقداری ازگنجایش این کتاب و تحمل زحماتی که تصور آن برای بسا ازکسان آسان نیست من سیر وگردش سرحدات ایران را تمام میکنم و برای استفاده مسافران آینده اطلاعاتی فراهم کرده‌ام که در هیچ منبع دیگر یک جا بدست نخواهد آمد و به عقیده من ذکرش در این جامع‌ترین اثر راجع به ایران عین ضرورت را داشته است.

من در این کتاب نشان داده‌ام که از چه راهی باید به ایران رفت از طرف شمال ، جنوب ، مشرق و مغرب و راهها و وسایلی را که برای انجام منظور ضروری است باز نموده‌ام اکنون پیش از خاتمه دادن این فصل اطلاعاتی هم دربارهٔ پوشاك و وسایلی خواهم داد که مسافر به مشرق زمین همان اندازه به آن احتیاج دارد که مسافر غربی محتاج بلیط راه آهن است.

لوازم سفر با کاروان ـ برای شرح اسباب ضرور مسافرت با چاپار در ایران بهترین کاری که میتوانم کرد این است که نظرخوانندگانم را به ضمیمهٔ یک، جلد دوم کتاب سرمک گرگور در باب سفری به خراسان و همچنین فصل سیزدهم جلد دوم کتاب ای. استک تحت عنوان « شش ماه در ایران » و ضمیمهٔ C کتاب دلپذیر دکتر ویلز بنام « در سرزمین شیر و خورشید » معطوف سازم .

کمتر کسانی ممکن است در ایران سفر کاروانی نموده و درکشور دیگر این کار را کرده باشند و تصدیق ننمایند که زندگانی در خیمه و چادر تاچه اندازه

مطلوب است. اندازه چادرها و ساختمان تختخواب و حد اقل لوازم درون چادر و اسلحه و خوراك های آماده و در بسته از جمله مسائلی است که بیشتر به سلیقه و منظور مسافر وگاهی نیز با سلیقه و مقتضیات روز بستگی دارد و هر دستور صریح و قاطع ممکن است با آسانی بی‌مورد و یا بزودی متروك تلقی شود. ولی سفر باچاپار مسئلهٔ دیگری است و شاید وقتی که مسافر از انگلستان عزیمت مینماید توجه چندانی ننموده باشد که چه مشکلات و امور ضروری در پیش دارد و اگر قبلابداند که چه همراه بردارد و یا از بردن چه چیزهائی خودداری کند و از سفر چه انتظاری باید داشت و از چه توقعاتی احتراز نمود از بسا خرجها و درد سرها مصون خواهد بود.

اسباب سفر با چاپار ـ باید از بردن هرگونه وسایل معمولی زندگانی اروپائی از قبیل جارختی، جاکلاه، و چمدانهای بزرگ خودداری کرد چون در صورت بردن ناگزیر آنها را در بین راه باید گذاشت که‌از دنبال حمل‌شود که معلوم نیست کی دریافت خواهد شد یا اینکه با حمل بوسیله کاروان یا شتر در راه‌برزمین بیفتد و خرد و ریز شود.

اولین قاعده که باید رعایت نمود این است که هرتکه از بار سفر باندازه‌ای سبك باشد که بتوان آسان ازدوپهلوی اسب آویزان کرد. دوم این که بسته‌ها باید حتی‌الامکان هم وزن و یك اندازه باشد چون کمترین اختلاف وزن سبب ناراحتی اسب میشود و ناچار باید پی در پی توقف و بارها را میزان و مرتب کرد.

من دوچمدان به اندازهٔ متوسط گلادستونی (۲۲ اینچ طول ۱٤ اینچ عمق) همراه داشتم و تجربه و تأیید دوستان مسافرم ترغیبم‌میکند که آنرا بمنزله بهترین میزان توصیه کنم.

بعد از ورود به ایران میتوان در بازار هر شهری یك جفت کیف مختص زین بنام خورجین خریداری نمود و یا درظرف یك روز آن را سفارش و تهیه کرد. این خورجین‌ها با چرم یاتکه فرش ساخته میشود. کیف‌های گلادستونی خود را

در هر لنگهٔ خورجین بگذارید و آن را درپشت زین غلام پست جا بدهید. این دو لنگه متعادل خواهد بود و دردسری پیش‌نخواهد آمد واگر غلام پست زین‌نداشته باشد روی بارها که بر اسب می‌گذارند خواهد نشست و میتوان مقداری فرش و لباس و رختخواب را بهر اندازه‌ای که لازم باشد با او فرستاد.

نوکر ایرانی شما که باید قبلا استخدام شده باشد و بدون او سفرکردن حماقت است میتواند یک جفت خرجین هم او بردارد که در داخل آن میتوان اسباب سبک دیگر ولوازم طبخ و بار خود او را جا داد وبالاخره در قبل‌هاوخورجین‌های خودتان لوازم ضروری که ممکن است ناگهان لازم شود مانند قمقمهٔ آب و پول و طپانچه و لوازم نظافت و کتاب و غیره را باید گذاشت.

علاوه بر دو چمدان گلادستون، من دو عدد مفرش قهوه‌ای رنگ محکم برداشتم که خیلی مفید واقع شد و در آنها خیلی چیزها را میتوان جا داد و اگرهم مورد استفاده واقع نشود میتوان تا کرد و کناری گذاشت و لازم به تذکر نیست که هرچه بار سبکتر باشد بهتر و زودتر میتوان منزل‌های سفر را طی کرد.

زین و برگ ـ راجع به زین و برگ باید گفت که زین ایرانی که اندازه‌اش کوچک و قدری برآمده است با زینی که هر انگلیسی آشناست به قدری تفاوت‌دارد که بهتر است برای اجتناب از عذاب از بکار بردنش صرف‌نظر شود و بایستی یک زین جادار نظامی انگلیسی با قبل و خورجین و چند عدد رکاب و سیم و تسمه و مفتول همراه برد. چون بعد معلوم خواهد شد که همهٔ اینها چه ارزشی خواهد داشت در یکی از قبل‌های خودم قمقمه‌ای داشتم که به اندازهٔ ربع بطر گنجایش کنیاك داشت و محتویات آن برای مسافرت طولانی چند صد میل کافی بود.

مسافرگاهی به حدی خسته و ناتوان میشود که از خدا آرزو می‌کند وسیله‌ای برای تجدید قوا فراهم باشد و من دلم به حال آن نفری میسوزد که لب به نوشابه تر نمیکند و به سفر سخت و دشوار چاپاری ایران تن در می‌دهد.

من یک عدد دهنهٔ انگلیسی و افسار دو دسته‌ای همراه داشتم و تقریباً در تمام مدت مسافرت بکار بردم ولی دهنه را توصیه نمیکنم مگر از لحاظ ترحم

چون با دهنه‌ای که در ایران به کار می‌رود متفاوت است و در رفتار اسب‌هم‌تأثیری ندارد ، زیرا که اگر حیوان خیلی چموش باشد بکلی بی فایده است و اگرسرکش باشد پا به فرار خواهد گذاشت و رویهمرفته بهتر این است که از دهنهٔ محلی‌استفاده شود هرچند که سخت بی رحمانه است [۱] با زین باید عرق‌گیر نرمی هم برداشت ، زیرا که بیشتر اسبهای پستی پشت مجروح دارند و اگر دلیل دیگری هم در میان نباشد، انسانیت ایجاب میکند که این احتیاط رعایت شود. من دستور داده بودم آهن‌های رکابم را با پارچه نرمی پوشاندند تا مانع از سرایت سرما هنگام شب و یا صبح زود گردد.

توشه ـ برای سواری من نیم شلواری سفت و محکمی را توصیه می‌کنم ، اما نباید در ناحیه زانو خیلی تنگ باشد چون دیر یا زود فشارش محسوس خواهد شد و بنا بر اشاره‌ای که دکتر ویلز کرده بود یک جفت چکمه گشاد روسی که بسیار مغتنم بود درتفلیس خریدم که لااقل دو نمره از اندازهٔ پای خودم بزرگ‌تر بود. این چکمه‌ها آسان پوشیده می‌شود و درآوردنش هم آسان است بعلاوه نرم است و به همین دلیل پا راگرم نگاه می‌دارد. افسران انگلیسی و هندی غالباً با پوتی[۲] وکفش اسب سواری می‌کنند وبعضی از ایشان سواری‌را با شلوار برنیم‌شلوار ترجیح میدهند.

یک جفت پوتین میخ‌دار شکار برای بالا رفتن ازکتل‌ها و گردنه‌هائی که تخت هرگونه کفش را زود سوراخ می‌کند و اگر نباشد نمیشود. گالوش هم‌باید همراه داشت درصورت ملاقات کردن با طبقهٔ اعیان که توجه خاص دربارهٔ فرشهای

۱ ـ ۲۷۰ سال پیش سرتامس هربرت نوشته بود که زیر چانهٔ اسب را به زنجیر می‌کشند و آن با دهنه‌ای تیز مجهز است و حلقهٔ آهن نیز بر آن می‌افزایند و بعید نیست که همان دهنه هنوز معمول باشد شکل آن شبیه H فرنگی است با برآمدگی تیزی از وسط میله به طرف بالا و به آن دهنه زنجیری وصل است که از زیر فک پائین می‌گردد و مؤثرترین دهنه‌ای است که من در عمرم دیده‌ام . اگر اسب دهان حساسی داشته باشدکمترین تکان او را در جای خود میخ‌کوب می‌کند و حال آنکه دهنه زدن شدید چنانکه رسم ایرانی برای ابراز مهارت دراسب سواری است بی‌شک حیوان تیره بخت را شکنجه می‌دهد.

۲ ـ پوتی شاید در اصل یک کلمهٔ ایرانی باشد مشتق از پی ـ توا همان مچ پیچی است که مازندرانی‌ها می‌پوشند . (در حدود ساری پاتوبه می‌نامند . م .)

خود دارند و اثر گل یا خاك را روی آنها دوست ندارند ، جورابهای پشمی وجوراب ساقه بلند و یک جفت مهمیز هم بسیار لازم است .

در موقع سواری باید همیشه پیراهن فلانل پوشید هرچند که پیراهن کتانی نیز برای عناصر خرده گیر تهران بسیار ضروری است. من یک نیم‌تنهٔ نورفلکی یقه‌بلند که با دگمه دور گردنم را می‌بسته است همراه داشتم با جیبهای متعدد که بهترین لباس برای اسب سواری است و همواره نسبت به این پیشنهادی که کرده بودند امتنان دارم وبی‌درنگ یک جلیقه پشمی تهیه کردم که بسته به گرمی وسردی هوا با آسانی قابل پوشیدن ودرآوردن است و درشبهای سرد بهترین وسیلهٔ دلگرمی من بود.

یک کت فراك مشکی هم باید همراه باشد اگر ملاقات با شخصیت‌های درباری و استانداران یا وزیران در نظر باشد. ایرانی ها لباس کوتاه را دور از متانت و وقار میشمارند و مثل این است که میزان قدر و احترام شخص بسته به‌این است که سر تا پا نیک پوشیده باشد و معیار بازشناختن این رسم لباس‌های فراخی است که اعلیحضرت شاه می‌پوشند.

از طرف دیگر هیچ التفاتی نسبت به پوشش سر در میان نیست و سلطان یگانه نفری درکشور است که در مواقع باریابی به پیشگاه او کلاه بلند عین ضرورت را دارد. دستکش‌های سواری محکم‌هم لازم‌است ومن‌بانظر مک‌گرگورموافقم که کلاه لبه‌دار نمدی را توصیه کرده است . این کلاه مثل کلاه فلزی خرد شدنی نیست و بر ضد همه چیز هم محافظ مطلوبی است‌غیر از تابش آفتاب تابستانی.

وقتی که به شهر وارد میشویم قسمت خارجی آنرا بالا میزنیم و آن قدر انسان پاکیزه مینماید که مثل این است تازه از مغازه باند استریت (خیابان گران‌فروشان وشیک پوشان لندن. م) بیرون آمده باشد، ولی ازتمام پوشاکی‌های‌ضروری بعد از تجربیات طولانی باید توجه داد یکی دو دست لباس معمولی شهری‌هم‌بسیار مفید است.

اگر بنا باشد که من فردا رهسپار لهاسا یا تمبوکتو بشوم این لباسها همیشه بامن خواهد بود ، زیرا که ابداً تردیدی ندارم که خواه من به ملاقات سلطان‌سیام پوستان بروم یا به‌دیدار دالائی لامای تبت ، این لباس همواره مفید خواهد افتاد . بیاد دارم که گفته‌اند گوردون (ژنرال) هم از قاهره به خرطوم با لباس معمولی سفر کرده بود من پوشاك خارجی، روپوش را برای استفاده روزانه پیشنهاد میکنم وپالتو بارانی اگر فصل بارندگی باشد و پالتوی بلند وگشاد از نوع گرمترین و جادارترین، زیرا که سوز سرما در شب به صورت زننده‌ای طاقت فرسا است.

رختخواب ـ چاپارخانه‌های ایران چیزی که اصلا شبیه تختخواب باشد ندارند. اگر تدبیر دیگری نشده باشد مسافر ناگزیر است برکف گلی اطاق بخوابد پس بهترین وسیله‌ای که میتوان به‌کار برد و قابل حمل باشد کیسهٔ بزرگی است با هفت پا طول و چهار پا پهنا با دهانه‌ای که به وسیلهٔ دگمه باز و بسته میشود. درهر دهکده ایرانی کاه یافت می‌شود کیسه را باکاه پر میکنیم و برکف اطاق قرار می‌دهیم . این قبیل دوشك راحت‌ترین رختخواب در دنیاست.

لحاف در بازار هر شهری هست چند تکه فرش و پتو و بالش باید همراه برد پارچهٔ خیس‌نشدنی برای پیچیدن رختخواب در موقع حمل هنگام روز و فرش‌کردن زیر رختخواب در شب بسیار مفید خواهد بود. من شمدهائی با خود داشتم ولی هیچوقت آنها را در چاپارخانه استعمال نکردم . هوا همیشه آنقدر سرد بود و خودم هم بقدری خسته بودم که‌حتی شبانگاه لباسم را از تن خارج نمیکردم.

راجع به شستشو یك حمام و طشت لاستیکی وسایل تجملی با ارزشی‌خواهد بود. حوله را به‌هیچ‌وجه نبایستی فراموش نمود. ایرانی‌ها به‌ترتیبی که پیش ما مرسوم است تن شوئی نمی کنند. بنابراین وسایل کارشان از این بابت بسیارمحدود است. اطاق‌های چاپارخانه معمولا از دو یا سه طرف به خارج راه دارد و راست‌به محیط آزاد باز میشود . و چون این در و پنجره ها غالباً منفذ و سوراخ دارد وگاهی اصلا به صورت در و پیکر نیست از این رو بهتر است که پردهٔ سبک و میخ همراه داشت‌تا از جریان هوا جلوگیری نمود .

خوراك و طبخ ـ مسافری که راه طولانی پیموده است شاید اشتهای چندانی نخواهد داشت و رفع احتیاجش به آسانی میسر است . در دهات و کنار جاده‌ها یا در پستخانه همیشه نان و تخم مرغ آسان یافت میشود شیر در همه جا نیست و من غالباً از تهیه آن باز مانده‌ام رویهمرفته شیر بز فراهم‌تر است تاشیر گاو. یک ماهی‌تابه و قهوه جوش و قوری باید همراه داشت و این وسایل را در هر بازاری میتوان خرید . بشقابهای ژاپنی و فنجان و جا تخم مرغ وکارد و چنگال و چراغ نفتی کوچک باید از اروپا (بادکوبه) همراه آورد .

گوشت و سوپ و بیسکویت را در ظرف های سربسته میتوان این روز ها در مغازه‌های ارمنی و اروپائی تهران و اصفهان و شیراز خرید ، اما شرط احتیاط این است که همراه برداشت . سوپهای آماده «بلاك‌ول» و « کروس » بسیارعالی‌است چون در حالی که تهیه کردنشان مشکل نیست خود غذای نسبتاً کاملی است. سوپ به صورت قرص یا گرد هم از لحاظ صرفه‌جوئی در سنگینی بار بد فکری نیست ، ولی برای درست کردنشان وقت کلی تلف میشود .

ساردین وگوشت قرمه ، شوکولات وکاکائو و چای و قهوه ممتاز چیزهای اضافی مطلوبی است که باید از اروپا آورد . قند درکوچکترین دهات ایران هم یافت میشود . من تقریباً همیشه غذا را خودم پخته‌ام زغال همه جا به آسانی و ارزان بدست می‌آید و با چند آجر حسابی میتوان اجاقی درست کرد وبا آنکه برای خروج دود غالباً جز درب اطاق راهی نیست باز حسن این کار به حدی است که بعد ازهشتاد میل سواری فایده آن معلوم خواهد شد .

دارو ـ جعبه کوچکی هم محتوی دارو باید همراه برداشت تا وسیلهٔ درمان امراضی که مسافران بیگانه دوچار میشوند فراهم باشد در درجه اول تب و اسهال بنابراین کلورودین وگنه گنه باید حتماً جزو داروها باشد .

اسلحه ـ اگر مسافر شکارچی است لابد اسلحهٔ متناسب با نوع شکاری که در نظر دارد همراه خواهد برد و اگر فقط برای سیر و سیاحت از جاده‌های عمومی

میگذرد لازم نیست تفنگ و فشنگی بردارد چون دسترسی به شکاروقت و زحمت بسیار لازم خواهد داشت و این گونه وسایل برسنگینی بار سفر او خواهد افزود. در جاهای دور از جاده شکار فراوان است و شکارچی که بلدی همراه داشته باشد و مجهز هم باشد نیک میتواند به مراد خویش برسد. درحومه تهران شکارگاه‌ها مختص شاه است ، ولی شکی نیست کـه اگر شکـارچی با یکی از نگهبانان شاهی برخورد نماید با پرداخت یک شلینگ قادر است او را به صورت راهنمای صالح و مساعد در آورد.

در شمال ببر در جنوب شیر هست ودر جنوب غربی مرغ های صحرائی و کبک همه جا یافت میشودو در همهٔ کوهها آهو وگوکل و بز وهمچنین قوچ کوهی و بزکوهی و غزال ودر دامنه‌های البرز خرس وگراز دراطراف رودخانه‌ها هست. هرراه‌پیما که قصد هلاکت احدی‌را هم نداشته باشد بازکار عاقلانه‌ای خواهد کرد که هفت‌تیری همراه‌داشته باشد. فقط اطلاع بروجود هفت‌تیر اورا تا حدی ازشر عناصر دزد و شریر حفظ خواهد نمود. من هفت تیرم را فقط به سمت کبک‌های فراری و یا وقتیکه الاغ پا شکسته‌ای که تنها افتاده بود و زجر میکشید آتش و حیوان بیچاره را خلاص میکردم.

پیشنهادهای جزئی دیگر ـ از جمله چیزهای جزئی که خیلی سودمند خواهد بود ، ولی‌لازم به تذکر نیست کبریت و شمع (شمع‌را همیشه در بازارمیتوان یافت) وگرد ضد حشره و وازلین (پوست بدن بواسطه تفاوت شدید هوا سخت خشک میشود) و عینک دودی‌برای تعدیل نورآفتاب و متکا و دوربین و قلم‌آخر که اهمیت بیشتری راحائز است بهترین نقشه‌ای است که دربازار بدست آید. امید است حمل برگستاخی نشود اگر پیشنهاد نمایم که آخرین قلم مایحتاج خریداری یک جلد هم از این کتاب خواهد بود.

موسم سفر ـ دربارهٔ بهترین فصل مسافرت بـه ایران دو موقع را میتوان انتخاب کرد اواخر پائیز یا فصل بهار. پائیز از اکتبر تا ژانویه و موسم دومی از مارس تا ماه مه است. معمولا اواخر دسامبر در تهران برف میبارد (در آذربایجان

زودتر) و گردنه‌های بلند مسدود میشود و هوا برای مسافرت سخت سرد خواهد بود. برفها از ماه‌مارس (اسفند) رفته رفته ذوب میشود. مزیت سفر بهاری بواسطه خرمی وشادابی اراضی‌است که مسافر درفصلهای دیگر نخواهد دید ، بعلاوه موقع نغمه پرندگان و شکوفهٔ گل و ریاحین است وفقط از این وسیله وراه است که میتوان مضمون شعر فارسی‌را دریافت وبالاترازهمه درازای روزاست که سفرطولانی‌تررا آسان میسازد ، ولی این مزایا به قیمت گرمای شدید در نیمروز و حشرات موذی در شب حاصل شدنی است . از طرف دیگر در فصل‌های زمستان و پائیز هوا نیروبخش و عالی است. من هزار میل راه طی کردم بدون اینکه قطرهٔ بارانی دیده باشم.

در سرزمینی که از لحاظ عدم نظافت بی شهرت نیست به صدمهٔ حتی یک حشره هم گرفتار نشده‌ام. از جهت دیگر نیز نه سبزه و صفا در میان بود و نه‌منظره‌ای روح افزا و با فرارسیدن زمستان ، سرما هنگام شب طاقت‌فرسا است. در ماههای تابستان خروج از اقامتگاه در موقع روز دور از امکان است‌مسافران یا در خواب‌اند و یا به‌استراحت میپردازند و تمام سفر هنگام شب در نورمهتاب و یا در زیرستارگان درخشان طی میشود . [1]

۱ - سرگذشت کم نظیر مسافری امریکائی این شده بودکه بعد از شروع کردن سفر خود در فصل گرما که بر اثرآن ناچار شد شبها حرکت کند، اشتباه دیگری نیز مرتکب شد یعنی تحریر کتابی در باب آنچه که ندیده بود تحت عنوان « سیر و سفرهای نیمه شبانه در ایران » نویسنده آن اچ . والنتین است.

فصل سوم

از لندن به عشق‌آباد

بعد از مغرب زمین‌که خورشید در آن ناپدید میشود رو به مشرق می‌روم ، سوار باد شده‌ام و هنوز اعمالی را که بر روی این کرهٔ ارض آغاز شده است آشکار می‌سازم.
شکسپیر (هانری چهارم قسمت دوم)

از پاریس به قسطنطنیه ـ در اواخر سپتامبر ۱۸۸۹ ازپاریس بوسیلهٔ اریان‌ـ اکسپرس عزیمت نمودم .این خط آهن پس از عبور از پست (بوداپست) از راه بلگراد و صوفیه و ادرنه به قسطنطنیه می‌رسد. در صربستان و بلغارستان و ترکیه سرعت سیر آن فقط از حالت خزیدن سریعتر مینمود با وجود این سر وقت به مقصد رسیدیم. تردیدی نیست که مسافتی که حالا در عرض ۶۹ ساعت و نیم طی‌میشود که من قبلا هم تحت همین شرایط خشم‌آور پیمودم ، ممکن است شش تا هشت ساعت زودتر طی شود، ولی این پیشنهاد درگوش سنگین مدیران کمپانی مسافرتی اثری ندارد .

دردسرهای ورود به اسلامبول و عزیمت از آنجا کاملا روشن است و کاسهٔ صبر و بردباری بسیاری از مسافران را لبریز کرده است اما وصف گرفتاری پیاده شدن ازکشتی که باپرداخت رشوه امکان تخفیف آن‌هست در مقام مقایسه بابازرسی‌های گمرکی که علاوه بر رفتار بی‌ادبانه و خشونت آمیز که فقط از عهده مأموران گمرکی ترکیه درایستگاه جدیدالتأسیس اسلامبول ساخته است چیزی عمده بشمار

نمیرود. من گذرنامهٔ چاپار سیاسی داشتم و مأموری هم از سفارت به ملاقاتم آمده بود ، اما با وجود این مدارك در خور احترام باز یک ساعت و ربع معطل شدم چمدان‌هایم را با خشونت تمام زیر و رو کردند و لوازم سفرم که مختص مسافرت در ایران بسته بندی شده بود همه را گشودند و کیف محتوی چند ساعت را که به منظور ارمغان به اشخاص مهربان در ایران همراه داشتم به چنگ آورده علامت ظفری حاکی از نقشه های شوم من وانمود و بی‌درنگ مشمول عوارض گمرکی کردند. اگر این طرز کار و یا در واقع رفتار خشن ادامه یابد احتمال قوی هست که مسافران ازرفتن به‌اسلامبول روگردان ، وترغیب شوند که راه خشکی را تعقیب نمایند .

پروفسور وامبری[1] ـ در پرا[2] پیش‌آمد مطلوبی این حقیقت را مکشوف ساخت که دوستم پروفسور وامبری درهمان هتلی که من بودم اقامت داشت. او به‌دعوت سلطان برای رسیدگی و استخراج آثار تاریخی و ادبی که در انبار کاخ های‌اسلامبول وجود داشت به آنجا آمده بود. من راجع به مسافرتی که در پیش داشتم بااومذاکره طولانی دلپذیری کردم. او قسمتی از همین سفر را سی سال قبل انجام داده بود. البته تحت شرایطی که به مراتب نامساعدتر ازوضعی بود که درحال حاضر مسافران باآن مواجه میشوند.

در طی این مدت در ایران هیچ گونه اتفاقی پدید نیامده بود ، ولی همسایگانش پیشرفت کرده بودند و حضور قزاقهای پاسبان در آن حدودی که سابقاً ترکمنها راهزنی و تاتارها فرمانروائی می کردند بر وضع و حالت جالب توجه آن حدود ده چندان بیفزود .

کشتی‌های نفت کش در دریای سیاه ـ چون لازم بود سر موقع به باطوم برسم تا باکشتی که از بادکوبه عازم‌بود ارتباط بر قرار کنم و هیچ کشتی هم آن روزها از دروازهٔ شاخ (اسلامبول) به مقصدی که من داشتم نمی‌رفت درکشتی که

---

۱ - Vambéry ۲ - Pera

بیرق انگلیس داشت جا گرفتم این کشتی به کمپانی آرمسترانگ میچل شهر نیوکاسل متعلق و یکی از آن کشتی‌هائی است که این روزها در بحر سیاه رفت و آمد دارند و کشتی‌های نفت‌کش معروف‌اند و مختص حمل نفت از باطوم ساخته شده‌اند.

در حدود سیصد تا از این کشتی‌ها هست که بیشتر آنها ساخت انگلستان و بیست تا از آنها دردست انگلیسیهاست وبین باطوم، لندن، لیورپول، ونیز، تریست هامبورگ، روتردام، آنورس و بنادر دیگر قاره اروپا، همچنین به هندوستان، چین و ژاپون که اخیراً نا گهان تجارت صادراتی پر رونقی یافته است رفت و آمدمیکنند. نفت بوسیله این کشتی‌ها حمل نمیشود، ولی در بشکه‌های حلبی که برای کار توزیع در سراسر کشور فراهم کرده‌اند. کشتی‌های نفت‌کش شامل یک عده مخازن آهنی جداست که نفت آنها از منبع در باطوم مستقیماً به این مخزنها انتقال مییابد و به این ترتیب با خطآهن از باد کوبه حمل میشود و بسیاری از این انبارها همان قایق‌های نفت‌کش سابق است که تغییر صورت داده‌اند، ولی در طرح وساختمان کشتی‌ها رفته رفته ترقی بیشتری حاصل گردیده و بعضی از آنها . . . ٤ تن‌ظرفیت دارند و اخیراً ساخته شده‌اند و ممکن است از همین نوع به اندازه‌های بزرگ‌تری در آینده ساخته شود.

کشتی « لوکس » که من یکی از مسافرانش بودم خالی بود و برای نفت‌گیری عازم باطوم شد و. . . ۲تن ظرفیت داشت. این کشتی هرچند برای حمل مسافر نیست، وسیلهٔ تسریعی برای آن دسته ازمسافرانی‌است که عجله داشته‌باشند در این صورت دیگر ضروری نیست که مانند تمام کشتی‌های مسافری از بندرهای اینه‌بلی و سینوپ و سامسون و طرابوزان عبورکرد، بلکه مستقیماً به باطوم میرود که با سرعت سیر آسان ۹ میل دریائی در کمتر ا سه روز راه بین اسلامبول و باطوم طی میشود.

شهر و جمعیت باطوم - من یکسال قبل هم پنج روز در باطوم مانده بودم و آن بواسطهٔ طوفان عظیمی بود که بحر سیاه همواره از این‌جهت‌شهرت داشته است.

ما همگی شعر معروف و بی مزه بایرون‌را دربارهٔ این‌دریا به خاطر داریم و نیاوردنش هم در اینجا جایز است [۱] ولی باز باین زودی انتظار دیدن شکل و شمایل زیبا اما غیر جالب آنرا نداشته‌ام و متوجه شدم در همین یک سال فاصله پیشرفت‌ها و استحکامات عمده‌ای بوسیلهٔ روسها در آنجا ایجاد شده است.

از تاریخ امضای معاهدهٔ برلن هنوز یازده سال نگذشته است که آنها ابتدا جای قدمی در باطوم پیدا کردند و سه سال و نیم بعد علی رغم مواد آن قرارداد قسمتی را که اسماً بندر آزاد بود تصرف نمودند ، اکنون باطوم یک شهر بزرگ و مترقی است با جمعیتی تقریباً ۳۰ هزار [۲] نفر (هر چند کسب آمار صحیح در روسیه دور از انتظار است) که یک سوم آن شاید روس و بقیه اختلاط خاصی از ترکها و گرجیها و سیرکاس‌ها و مینگرولیها و ایرانیها و ارامنه و یونانی‌ها و مردم سوریه و کلیمی‌ها و انگلیسی‌ها و آلمانها و فرانسویها و اتریشی‌ها و در واقع تمام اقوام اروپائی است .

شهرریخت تازه ساخته‌ای را که معمولامختص اقامتگاههای موقت امریکائی در قسمت غربی آن قاره است داراست. بناهای رفیع درکنار آلونک‌ها واقع‌شده‌اند و خیابانهای عریض به مرداب و اراضی پرتپه منتهی میشود. شرایط بهداشتی آنجا نفرت‌انگیز و محلات شهر از اقامتگاههای بدریخت و ناهنجار تشکیل یافته است . میگویند که در فصل گرما ۵۰ درصد از مردم کارگر بواسطهٔ ناخوشی و مرض عاجز میمانند و عده کمی از محیط مالاریائی مجاور آن امکان فرار دارند و بعد از یکی دو سال اقامت در آنجا عموماً یا بکلی عاطل و یا کاملا ساقط میشوند.

---

۱ ـ به همین جهت است که ۲۰۰ سال قبل سرجان شاردن سیاح بزرگ از وحشت و هراس سفر دریائی از بحر اسود سخن رانده است : «و علت اینکه طوفان‌آنجا ازدیگر دریاها قوی‌تر و خطرناک‌تر است آن است که آبها در محوطهٔ محدودی مقید شده‌اند و راه فرار ندارند . بوسفور را هم نمی‌توان مخرجی محسوب داشت چون خیلی باریک است ، بنابراین آبهائی را که طوفان برمی‌انگیزد و معلوم نیست که درکجا بایستی بریزد با شدت از ساحل برمی‌گردد و با قدرت تمام به بدنهٔ کشتی ازهرطرف اصابت می‌کند و با سرعت و قدرت هرچه تمام تر ... »

۲ ـ برخلاف وضعی است که آقای مونزی مشاهده کرده بود وقتی که به سال۱۸٦۵ در راه ایران به باطوم آمد : «در حال حاضر باطوم فقط چند خانهٔ بدنما و بی ریخت دارد » .

زندگانی روزانه ـ در این شهر چند مهمانخانه هست که بیشتر آنها را فرانسوی‌ها دردست دارند واز همه بهترهتل فرانسه است دراین محل ومهمانخانهٔ امپریال مردم طبقهٔ بالاتر و افسران روس موقع صرف شام و ناهار با هم ملاقات و ساعات فراغت خود را با صحبت و تفریحات محدودی صرف میکنند. درشهرعلاوه بر امور معمولی رسمی یا تجارتی چیزهای جالب توجه یا اشتغال و یا حتی وسایل سرگرمی نیست. هرصحبتی به مسئله کسب وکار و نفت که مایهٔ اصلی معاملات است کشیده میشود. در اطراف شهر چیزی نیست که در میان اهالی محل تولید علاقه ونشاط نماید هرچندکه به حد زایدالوصفی زیباست. ورزش وقت و تلاش بسیار لازم دارد و دور از دسترس است و ارزان هم نیست.

برای‌امکان تنوع وتفریح وگردش جادهٔ اضافی ندارند. گرما در وسط روز و قسمت عمدهٔ سال طاقت‌فرسا است و باران هم معمولا هست وتنها زرپرستی ناروا سبب ازدحام این همه مردم در آن نقطهٔ نایاب شده است. در اینجا ثروت با سرعت تمام قابل حصول میباشد و حاصل هم شده است و از میان سکنهٔ آنجا کمترکسی است که در صدد نیست روزی برای او فرا رسد که با کیسه‌های انباشته باطوم را ترك کند و هرگز هم به آنجا باز نگردد.

صنعت نفت ـ ملاحظات سیاسی روسها را برآن داشته است که یگانه بندر برازندهٔ قسمت شمالی دریای سیاه‌را اشغال کنند، اماچنانکه خاطر نشان ساخته‌ام نفت بانی باطوم ومایه‌حیاتی‌آن‌است‌درهمه پناهگاههای خلیج‌وسواحل هموار وپیچ وخم‌دار که آنرا از منطقهٔ جنگلی کنار شهر مجزا میسازد، پر از انبارها و املاك مؤسسات متعددی است که در این تجارت پر سود شرکت دارند[1] بیش از پنج هزار دستگاه نفت‌کش بین باد کوبه و باطوم در رفت و آمداست. بزرگترین شرکتها هم کمپانی نوبل[2] و روسچیلد می‌باشند. کمپانی اولی با تلاش فراوان امتیازکشیدن لوله نفت

۱ ـ در باطوم هشتاد و پنج منبع فلزی هست با ظرفیت بارگیری ۱۳۰/۰۰۰ تن.

۲ ـ کمپانی نوبل خط لوله‌کشی داردکه چهل میل طول آن است و چهار اینچ قطر، بین قریه میخائیلف به‌کویریلی (Kvirili) و قادر است روزانه ۷۰۰ تن نفت حمل کند.

را از بالای کوههای صعب العبور سورام که مجاور خط آهن تفلیس است بدست آورده است. بنابراین ماشین‌های نفت‌کش آنها نفت را از پالایشگاه حمل میکنند و در اینجا تحویل مخزنهای دیگر میدهند که برای حمل آن به باطوم آماده‌اند از این رو صرفه‌جوئی مطلوبی از لحاظ وسایل حمل ونقل وصرفه‌جوئی بیشتری هم در مدت رفت و آمد از راه پر سراشیب بین دو مقصد شده است.

گمرکخانهٔ روس ـ راهنمای چاپی خط آهنهای اروپائی که بنگاه «برادشا» توزیع میکند در چند سطری که راجع به باطوم دارد، نوشته است که: «دراینجا عوارض گمرکی درکارنیست.» ای کاش نویسندهٔ آن سطور ازراه دریا سفری به باطوم میرفت و این قول اعتماد آمیز را برای مأمور سخت گیر، ولی مؤدب روسی آنجا که پیش از اینکه به او اجازه پیاده شدن بدهد خود به کشتی وارد میشود باز میگفت و تنها راهی که شاید برای تعدیل آن سخت گیری متصور باشد این است که مسافر با وسیلهٔ ای که حتی‌الامکان مستعمل و کهنه باشد مسافرت کند نه با اسبابی نو و جالب توجه.

تجارت و کسب ـ میزان تجارت خارجی که باطوم در حال حاضر دارد از این حقیقت آشکار میشود که درسال ۱۸۸۹ تعداد ٤۱۷ کشتی غیرروسی به‌این بندر آمدند که ۲۱٤ تا انگلیسی بود با قدرت حمل ۲٦۸/۷۸۱ تن بار و مجموعاً ٤۸۰/۲۱۳ تن بوده‌است. جمع مقدار نفتی که درسال ۱۸۸۹ صادر شد ٦٤۹/۰۸۵ تن بار بود با ارزش ۳/۰۲۳/۳۰۰ لیره در مقابل ٤۵۰/۳۲٦ تن به ارزش ۱/۷۲٤/٤٤٦ لیره درسال قبل از آن. در ۱۸۸۹ صادرات به هندوستان و چین و ژاپون که اشاره‌ای هم کرده بودم ارقام مربوط به آن درسال ۱۸۸۷ جنبهٔ تخمینی داشت تا مبلغ ۹۳۵/۸۲۲ لیره افزایش یافت. جمع این ارقام ضرورت فوری تهیه منابع نفتی را در هندوستان و برمه وبلوچستان به دولت انگلیس خاطر نشان‌میسازد. بندر باطوم که تاکنون وضع مطلوب خاصی نداشت مگر عمق دریا که در ساحل هم زیاد است در دست روسها رو به توسعه و ترقی است.

موج شکنی را در دهانه داخلی سمت شمال سال پیش ساخته‌اند که بوسیلهٔ برجی که در انتهای آن ساخته شده تقویت گردیده است. در سراسر ساحل توده‌های عظیمی در آب بر پا داشته‌اند که متناسب با وضع صخره‌ای خلیج آنجاست و در نظر دارند موج شکن دیگری هم در سمت جنوبی بسازند که تاحدود شمالی امتداد خواهد یافت جمع هزینه این اقدامات اصلاحی بندر را نیم میلیون لیره برآورد کرده‌اند که دولت امپراتوری (روس) خواهد پرداخت. اخیراً یعنی در اکتبر ۱۸۹۱ در جراید نوشته‌اند که بندر تجارتی به پوتی انتقال میابد و در آنجا لنگرگاه بزرگی خواهند ساخت و باطوم یک مرکز نظامی و دریاداری و محل مهمات جنگی خواهد شد که به نظر من قابل تردید است.

خیالات نظامی روس - در باطوم اقدامات سوق الجیشی به‌هیچ وجه مورد اهمال واقع نشده است و این کارها با عزم و جدیت تعقیب میشود که دلیل کافی است که دولت روس چه ارزش مهمی برای این پایگاه دریائی قفقاز قائل است. پنج سنگر بزرگ که بعضی هنوز ناتمام است خطوط ساحلی را در زیر نظر دارند و با بیست توپ سنگین مجهز شده‌اند. توپخانه اصلی در مرکز شهر که مشرف بر ساحل است دوازده توپ دارد که میگویند هر یک از ۱۸ تا ۲۲ تن ظرفیت دارد و همهٔ خارجیها و افراد روسی از نزدیک شدن به آنجا ممنوع‌اند.

روزی که من باطوم را ترک میکردم سربازان مشغول تیراندازی برهدفهائی بودند که در دریا تعبیه شده بود. بالاتر از آنجا بر فراز رشته های بلندی که در عقب تپه‌های مشرف بر ساحل واقع است چهار آتشبار بزرگ در دست ساختمان است یا آنکه ساخته شده است و مخصوص پرتاب خمپاره است.

پادگان دائمی باطوم شامل سه گردان مجهز هرکدام مشتمل بر ۱۰۰۰ نفر است. درموقع مسافرتم به آنجا در مجاورت آن حدود مشغول ساختن جاده‌ای در جلگهٔ داخلی بودند که تپه‌های ساحلی وسیلهٔ پوشش و حافظ آن از حملات دریائی خواهد بود. این توضیحات نشان میدهد که روسیه به اهمیت این نقطهٔ متصرفی جدید خود نیک آگاه است و اگر یک واحد دریائی دشمن از بوسفور با

قصد خصمانه به حرکت درآید بعید است که باطوم غافلگیر شود. این جریان‌شاهد تازه‌ای‌در مقابل حرف واستدلال اطمینان آمیز بچگانه‌ایست که عده‌ای ازسیاستمداران انگلیسی هنگام تشکیل کنگره برلن در سال ۱۸۷۸ اظهار میکردند.

خط آهن باطوم به تفلیس ـ ممکن نیست هیچ منظره‌ای در دنیا از مسیر خط آهن باطوم به تفلیس زیباتر باشد. قطار از باطوم که درسمت‌جنوبی است‌حرکت و بعد ازگردش حلقه‌وار در حومهٔ شهر به طرف شمال تا سی‌میلی پوتی سیرمیکند سپس وارد جلگهٔ ریون میشود که رودخانهٔ باستانی فاسیس همان مسیر پرماجرای کشتی آرگو است.

از لحاظ وفور و زیبائی،درختان و نهال‌ها وضع تقریباً استوائی دارند.سراسر دشت را درخت کاشته‌اند و تپه‌ها نیز از نوك تا پائین همه پوشیده از جنگلهای مجلل است. در هر ایستگاهی که بر و پهلو داشته باشد نفت‌کش‌های لبریز مانند رشتهٔ وسایل نظامی‌دنبال هم ایستاده‌اند و همینکه جا خالی میشود به‌پائین‌ایستگاه سرازیر میشوند و هر یک از آنها نیز انباشته از ثروت و مالی است که گنجینهٔطلائی گلدن فلیس [۱] در مقابل آن چیزی بشمار نمیرفته است و هنوز بسیاری از آرگوهای دوران جدید را به فاسیس می‌کشاند،همان زر و مالی که حتی بیشتر از جادوگری پرنسس‌های گلخید (ولایتی در قفقازقدیم.م) جایسن [۲] (فرزند یکی از پادشاهان یونان قدیم .م) را مسحور میکرده است.

به تدریج که خط آهن در ارتفاعات بالا میرود که تقریباً تمام مدت تا سرچشمه ازکنار رودخانه‌ای میگذرد که آب‌آبشارهای‌آن به دو دریای خزر و بحر سیاه می‌رسد. در این منطقه مناظر عالی‌تر میشود کوهستانها تاارتفاعی بسیارخوش‌هوا اوج میگیرند و قطار نیز پیوسته از پیچ و خم گردنه‌ها و دره‌های دلپذیر پیش میرود . در محوطه ایستگاهها بچه‌های بی سر و بی پای گرجی ـ فرزندان حقیقی کوهسار ـ جمع‌اند و اشتیاق فروش دسته‌ای شاه بلوط ویاخوشه‌های انگور دلاویز را در ازای چند کوپک دارند و چهره‌های ریشو و جالب احترام باکمرچین تنگ و

۱ـ Golden Fleece ۲ـ Jason

بالاپوش چرکسی و کلاه پوست بخارا و چکمه‌های چرمی و خنجر یا قدارهٔ کوتاهی بر کمر، ورود و خروج ترنها را با چم نظامی تماشا و بر جریان کار ایستگاهها با آرامش سطوت آمیز نظارت می‌کنند.

ساختمان تونل سورام ـ خط آهن باطوم به تفلیس که در حدود ۲۲۰ میل است یا دست‌کم از بوتی به تفلیس سالیان درازی است که افتتاح شده است، ولی روسها از دیرباز به اصلاح این خط مشغول بوده‌اند. چون خط فعلی از شیبهای تند کوهستان سورام تا ارتفاع ۳۰۰۰ پا از سطح دریا بالا میرود در نظر دارند که اصلاحاتی نمایند که نه فقط تونلی به طول سه میل از درون کوه حفر کنند، بلکه وضع ریل گذاری هم درطول چندین‌میل مناسبتری باید تغییر کند که برای‌این‌منظور ناگزیرند پل‌های جدید و معابری بر دره‌ها بسازند و کوه کنی و لبه سازی بشود.

وقتی که یکسال پیش از این حدود می‌گذشتم عدهٔ زیادی کارگرمشغول بودند و در فاصلهٔ این مدت‌پیشرفتهای کلی حاصل شده است. می‌گفته‌اند کارها تا بهار ۱۸۹۰ به پایان خواهد رسید، ولی افتتاح تونل به‌رسم روسی یعنی‌بامراسم مذهبی در پاییز انجام شد و این به آن معنی‌نیست که همهٔ کارها تمام شده باشد. دولت روس در این ناحیه مخارج هنگفتی میکند که حاکی است که می‌خواهند نه فقط رفت وآمد قطارها را درخطهٔ‌قفقاز تأمین، بلکه جریان کارهارا اصلاح کنند.[۱] اقدامات آنها نظرم را هم از لحاظ وسعت زمینه کار و اهمیت عملیات جلب کرد و هم به واسطهٔ حدت و پشتکاری که مینمود اند.

مقطع‌تونل سورام از تمام تونل‌های اروپا مهمتر است تونل سن‌گتار[۲] در بعضی قسمتها شصت متر مربع است ولی تونل سورام ۹۰ میل است و شاید بواسطهٔ مخارج سنگین این کار است که قیمت بلیط مسافرت از باطوم به تفلیس خیلی گران است. یک بلیط درجه اول $47\frac{1}{2}$ منات است برای ۵۶۰ میل که‌بیش

۱ـ اخیراً (نوامبر ۱۸۹۰) اعلام شده است که دستور ساختمان خط آهن نظامی برای ارتباط استحکامات قارص با خط اصلی صادر شده است. ۲ـ St. Gothard

از دو پنس در هر میل میشود. لوکومتیوها بین باطوم و تفلیس کاملا با سوخت پس‌ماندهٔ نفت یا استاتکی چنانکه مینامند حرکت می‌کنند واین‌سوخت به صورت جالبی درکوره آن پاشیده می‌شود. بر فراز کوهستان سورام دو لوکومتیو یکی از جلو و دیگراز عقب قطار را بالا ،ببرد حالامتوجه شدم که‌این دفعه‌مسافت تاباد کوبه را سه ساعت دیرتر از دفعه پیش طی کردیم. وقتی که علتش را پرسیدم گفتند آن موقع ترن متعلق به کمپانی بودحالا دولت روس‌خریده است و کسانی که ازسبک کار دولت روسیه اطلاع دارند همین یک حرف کاملا کافی است.

تفلیس - تفلیس نزد سیاحان مشهورتر از آن است که احتیاجی به معرفی داشته باشد. اشخاصی که با شرق آشنا نباشند شاید از زیبائی ساده ، ولی گیرندهٔآن دستخوش جذبهٔ بیش ازاندازه‌ای بشوند به‌همین نکته‌ای که خاور شناسان رفته رفته کمتر توجه مبذول میدارند.

این شهر بواسطهٔ نمایشگاه فلاحتی و صنعتی که برای نخستین‌بار درقفقاز برپا میگردید دوچار شور و هیجان بود. نمایشگاه را در غرفه‌های چوبی و درفضای آزاد بیرون شهر ترتیب داده بودند و در آن هر قسم محصولات کشاورزی،باغبانی تاك پروری ودرخت کاری و پرورش ماهی‌وهمچنین نمونه‌های پارچه‌هاوفرآورده‌های صنعتی قفقاز و اجناسی هم از آسیای مرکزی و ماوراء بحر خزر فراهم بود.

محصولات محلی اعم از فلز و منسوجات گوناگون جالب توجه بود ، ولی نمایشگاه رویهمرفته با نمایشگاه مشابه شهرهای‌ولایتی انگلستان قابل مقایسه نبود و چنین مینمود که افراد ضمن مقاصد تجارتی بیشتر برای تماشای دستهٔ موزیک و لذت خورد و نوش به آنجا می‌رفتند.

هتل لندن - در تفلیس مهمانخانه لندن شاید عالیترین قرارگاه افراد سرشناس در مشرق زمین‌است چون دربین راه اروپا-آسیا و درمسیر خاور دور واقع شده است تقریباً تمام مسافران عازم به آن نواحی دلپذیر و درمراجعت چند صباحی از مهمان نوازی این شهر بهره‌مند میشوند. در آنجا مسافرین عازم مشرق آخرین حظ

را از وسایل زندگانی غربی درك میکنند . پیش از آنکه به جهان نامعلومی گام بگذارند و باز در همین‌جا جهانگرد آواره شاید برای اولین‌بار پس از چندین ماه از وجود ملافه‌های پاك و تمیز استفاده و به نوشیدن جامی شامپانی با حظ کامیابی مشقات گذشته را فراموش می کند .

در همین جا بوده است که یك نجیب زاده فرانسوی تازه باز آمده را از سفر شکار در کوهستان تیان‌شان که در سرحد مغولستان است دیدم و یکی از افسران ارشد ادارهٔ تلگراف هند و اروپ مأمور در ایران و یك نفر ایرلندی را که درراه‌آهن ماوراء قفقاز خدمت میکرد و مقاطعه کاری لهستانی که پل چوبی معروف رودخانه ارس را ساخته بود و دو صیاد انگلیسی که تازه از شکارگاه یخ بندان جبال قفقاز برگشته بودند و همچنین جمعیت درهم و برهمی از روسها و ارامنه را که معمولا همیشه در خط فاصل با جهان متمدن دیده میشوند. مترجمانی که همراه مسافران سرشناس رفته بودند و نامشان درکتابهای معروفی یاد شده است درجلو درگاهها درنگ نموده و سفارشنامه‌هائی را که از جهانگردان سابق در دست دارندبه‌مسافران نشان میدهند .

اکنون که در وطنم مشغول تحریر این سطور هستم واضح و روشن‌حالت انتظاری را بخاطر دارم که بین شك واطمینان چندین بار درگاه هتل لندن را ترك و با خشنودی خاطر از انجام منظوری که داشتم باز به آنجا مراجعت نمودم .

عزیمت از تفلیس - پس ازسه روز توقف با خوشوقتی تفلیس را ترك کردم و بیشتر از این جهت که یکی از دزدان تفلیس درلحظه عزیمتم از ایستگاه ، کیف بغلی‌ام را که‌معادل ده‌لیره منات روسی درآن بود ربود ولی باتوجه به‌اینکه ساعت حرکت ترن در حدود نیمه شب بود و مسافر بندرت قادر است زودتر از دو ساعت انتظار از میان انبوه جمعیت غالباً جیب بر به قطار برسد من اینطور نتیجه گرفته‌ام که باز با قیمت مناسبی توفیق عزیمت حاصل شده است و بدون احساس افسردگی باوسایل آسایش غربی تودیع کردم .

بادکوبه ـ بادکوبه با منظره دودکش ها و مخازن و تصفیه‌خانه ها و چندین جریب زمین اطراف ایستگاه راه‌آهن که از ماشینهای نفت‌کش انباشته‌بوده است باکوچه‌های نفت‌آلود تیره قام و تیرهای بسیار بلند تلگراف و تراموا‌های پر سر و صدا و مغازه‌هائی که از همه جای دنیا اجناس دارند و ابنیهٔ مخروب ایرانی و خانه‌های مدرن یک طبقه و ازدحام جمعیت فقیر و ساحل سیاه رنگ دریا وپرده‌های دود و بوی زننده که در همه جا هست من به بادکوبهٔ وسیع‌تر و زننده‌تر و باگیرندگی کمتر در عصر همان روزی وارد شدم که بامداد از تفلیس حرکت کرده بودم اکنون عدهٔ جمعیتش کمتر از ۹۰۰۰۰ تن نیست با مقیاس افزایشی که در پانزده سال اخیر تفاوتی ننموده است و فقط از برکت صنعت نفت است.

وقتی که مبنای این تخمین را استفسارکردم جواب دادند که آمارتقریبی است و هنگامیکه صحبت از احصائیه رسمی کردم لابد فراموش کرده بودم که در کدام سرزمین هستم. به خاطر دارم روزی در روسیه بمن گفته‌اند که در تنهاموردی که دولت جدول آمار رسمی انتشار داده است راجع به میزان مصرف ودکا و تأثیر آن دربهداشت ملی بود ودرآن‌موردجمعیت را به‌سه دسته تقسیم کرده بودند. آنهائی که پیرو رویهٔ اعتدال بودند وکسانی که به حد افراط می نوشیدند وعده‌ای که از نوشیدن‌آن‌پاك پرهیزمینمودند وبا ابراز خشنودی چنین‌وانمود میکردند که‌دستهٔ اول ازعمرطولانی بهره‌مند میباشند.

این ترتیب استنتاج را ادارهٔ رسومات به همان اندازه حسن استقبال میکرد که عامه هم حسن قبول مینمودند. این موضوع اگر حقیقت هم نداشته باشد خوب ساخته شده است.

عبور از دریای خزر ـ ازبادکوبه تا اوزون‌آدا، من درهمان کشتی مسافری انگلستان بنام باریاتینسکی بحر خزر را طی کردم که سال قبل هم در آن سفر کرده بودم. این کشتی با آنکه حالا کهنه است هنوز یکی از بهترین کشتیهای کمپانی مرکوری است. مجموع کشتی‌های این شرکت که در بحر خزر رفت و

آمد دارند پانزده تاست که هر سال از دولت بواسطهٔ حمل و نقل پست و نفرات قشون و همچنین امکان استفاده از آنها درصورت وقوع جنگ مبلغ سرشاری مساعده دریافت میدارند. یکی از کشتیها دوبار در هفته از بادکوبه به اوزون‌آدا رفت و آمد میکند در روزهای چهارشنبه و جمعه و حرکت ساعت پنج بعد از ظهر است. سفر ما بسیار خوش آیند بود دریای خزر بعد از یک روز طوفانی بسیار شدید دست از شوخی برداشته بود و پس از سیر از کانال مارپیچی که در داخلهٔ تپه های زرد شنی انجام گرفت ساعت $\frac{1}{2}$ ۲ بعد ازظهر روز بعد به‌اوزون‌آدا [۱] آمدیم.

ژنرال انن کف [۲] ـ ژنرال انن کف این موقع در اوزون آدا اقامت داشت و بار دیگر مرا مشمول مهمان‌نوازی معمولی خود ساخت و راجع به وضع فعلی وآتیهٔ خطوط آهن خود با ابراز حرارت صحبت و خیالات خود را دربارهٔ یک راه آهن بین روس و هندوستان و اتحاد میان روس و فرانسه و انگلستان تبلیغ میکرد. سرانجام در یک جلسهٔ پذیرائی و بزم با نزاکت سرشار به سلامت مسافر انگلیسی خودپیاله برداشت که هر چند رویهمرفته با تصورات قرین خوشبینی او موافقت نداشت در هر حال به مناسبت مسافرت قبلی با کمال خوشوقتی ازطرز کار خطوط آهن ماوراء بحر خزر ستایش نموده و سیاست مدیران آن را ستوده بود.

اوزون‌آدا به‌نظر من زمینه محدود وطرز کار بی‌بند وبار خودرا طی سالی که گذشته بود تا حدی وسعت داده است [۳] و بندرگاه و شن‌زار اطراف آن پر از بارپنبه آمادهٔ حمل بود و ژنرال امیدوار بود که تابستان آینده [۴] این خط را از سمرقند تا تاشکند امتداد دهد و می‌گفت بالاخره بودجهٔ این کار تصویب شده و در آیندهٔ نزدیکی این خط را باراه‌آهن پیشنهادی امسک ـ تمسک از طریق سیبری تاولادی ـ وستک مربوط میسازد. وی در آیندهٔ مبهم هم باز ازخیال سبک خویش در بخش مرو ـ پنجه ـ هرات وقندهار دست نمیکشید همان خطی که با قدری انحراف بنابود شرق و غرب را در محیط دوستانه‌ای پیوند بدهد.

۱- Uzun ada ۲- Annenkoff ۳ ـ عدهٔ جمعیت در اکتبر ۱۸۸۹، ۱۶۵۰ نفر بود.
۴ ـ ولی در موقع چاپ این سطور زمستان ۱۸۹۱ هنوز شروع نشده بود.

مسافران بومی ـ در اوزون‌آدا عدهٔ مسافران محلی درجلو یگانه باجهٔ کوچک بلیت‌فروشی ازدحام کرده بودندشامل ازبکها از بخارا، سارتها از سمرقند و تاشکند و چینی‌های مسلمان از کولچه و ترکمن‌ها و حتی افغانها که از سفرمکه یاجاهای مقدس دیگر باز میگشتند. عده به اندازه‌ای زیاد بود که قطار با دو ساعت تأخیر حرکت کرد وچنین مینمود که کاری بسیار دشوار بود که به این شرقی‌های بد ـ ادا ثابت کرد که‌مقدار بلیت نامحدود نیست و باید سیستم نوبت رعایت شود، ولی در همان محل تنگ و محدود با هم زد و خورد میکردند وهنگامی که بلیت‌فروش نرخ‌ها را اعلام کرد ایشان به عادت مشرق زمین فقط نصف مبلغ کرایه را حاضر به پرداخت بودند و امیدوار بودند که باچانه زدن طولانی درنرخ ها تخفیفی امکان ـ پذیر است .

صحرا ـ بامداد روزبعد باردیگرمشاهدهٔ آسمانی‌صاف به‌هدر رفتن آب‌رودخانه قره‌قوم وگردنه‌های منکسر کوهستان کورن داغ را در نظرم آشکار ساخت. دربیشتر ایستگاههای بین راه اصلاحات کلی ملاحظه میشد درختان بیشتر وآب فراوان ـ تر و آسایش عمومی بیشتری به نظر میرسید از جوق‌تپه ساعت $۱۱\frac{۱}{۲}$ صبح عبور کردیم من فرصتی یافتم که با عجله جهت بازدید بناهای قدیمی بروم که شرحش را درکتاب دیگر خود به تفصیل نوشتم.

دیوارهای ضخیم مانع دیدار ابنیه گلی بود که اگر با وسایل مصنوعی نگاهداری نشود دست‌کم تا یک قرن دیگر فرو خواهد ریخت . از آن موقع تا حال (نوامبر ۱۸۹۰) اعلام شده است که از جوق‌تپه استفاده تازه‌ای خواهند کرد به این معنی که قرارگاه کیفری در آنجا خواهندساخت و محکومین به اعمال شاقهٔ قفقازی‌را که تاب تحمل هوای بسیار سرد سیبری‌را ندارند به‌آنجا خواهند فرستاد.

محکومین روسی با کارگران بومی یکجا درناحیه‌ای کار میکنند که فقط ده‌سال پیش اسیران جنگی روسی را در همانجا نابود می کردند و اکنون ایشان‌به‌صورت همدستان‌زننده‌ای درآمده‌اند که بامحیط انطباق کامل دارد .دو ساعت دیرتر ازوقت

محلی (من هیچوقت درصدد برنیامدم که ساعتم را میزان کنم) و نوزده ساعت بعد از عزیمت از اوزون‌آدا به ایستگاه عشق‌آباد ، کرسی ناحیهٔ ماوراء بحرخزر که در ۳۰۰ میلی دریا واقع شده است رسیدم .

قرار بود در اینجا قطار راه‌آهن را وداع ومسافرتی را درحدود ۲۰۰۰ میل که در برنامه‌سفر خود به ایران درپیش داشتم سواره شروع کنم . پس ناظر حرکت پر سرو صدای لوکومتیو شدم و درعین حال دستخوش این احساس و هیجان بودم که با دوستی‌صمیم تودیع مینمودم .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل چهارم

منطقهٔ ماوراء بحرخزر

« من صدای قدم پیشروان اقوامی را که خواهند آمد می‌شنوم
و نخستین موج پست از امواجی را که بزودی دریائی انسانی
در آنجا خواهد غلطید ،
مواد اصلی یك امپراتوری که در حال تشکیل است و گرم‌کار ،
درهم ریختگی دنیائی عظیم را سر و صورتی خواهد داد »
ازاشعار « برشاهپر عقاب » جی. جی. ویتی یه[1]

اطلاعات جدید ـ پیش از اینکه داستان مسافرتم را دنبال کنم قصد دارم در فصلی اجمالی تازه‌ترین اطلاعات دربارهٔ خطآهن ماوراء بحرخزر وسرگذشت آن خطه را نیز بیان کنم تا این کتاب حتی‌الامکان شامل آخرین اطلاعات مربوط به ترقیات آن سامان باشد. آن دسته از خوانندگانم که بخواهند بدون درنگ شرح مسافرت ایرانم‌را ملاحظه نمایند مختارند که این‌فصل‌را نادیده انگارند. درکتاب سابق خود به نام « روس در آسیای مرکزی » تاریخچه این راه آهن را تا سال ۱۸۸۹ شرح دادم ، بعداً هم نویسندگانی به بیان این موضوع پرداخته‌اند. اما به معلومات ما در این‌باره چیز عمده‌ای نیفزوده‌اند[2].

خیال میکنم قدرت این ادعا را داشته باشم که یگانه فرد انگلیسی‌هستم

---

۱ ـ J.G.Whittier ۲ ـ دو مقالهٔ جالب توجه ای. سی. ییت Yate در بارهٔ نمایشگاه ۱۸۹۰ تاشکند مندرج در خلاصهٔ مذاکرات انجمن جغرافیائی سلطنتی ژانویهٔ ۱۸۹۱ و «مسافرتی به تاشکند» که در نشریهٔ انجمن جغرافیائی اسکاتلند درج شده است مستثنی است .

که دو بار از این حدود عبور کرده است و اطلاعات این فصل مکمل مطالبی‌است که در کتاب مزبور مندرج است. این فصل با داستانی که «ایران و قضیهٔ‌ایران» نام دارد البته بی ارتباط نیست ، زیرا که تقریباً ۳۰۰ میل از راه‌آهن حوزهٔ کار ژنرال انن کف در سوازات و از نزدیک مرزهای ایران میگذرد و این موضوع تاکنون اهمیت فراوان از جهت تأثیر و نفوذ بر سیاست و تجارت ایالت عمدهٔ‌ایران یعنی خراسان داشته است و احتمال هست که اهمیت بیشتری هم احراز کند واز تنها ناحیه‌ای که به سبب سوق‌الجیشی امکان صدمه‌ای نسبت به این خط آهن وجود دارد همانا حمله‌ایست که از کوهستانات سرحدی ایران که در جنوب آن خط واقع است پیش آید. پاره‌ای از این مطالب محتاج توضیحات بیشتری است که درفصول آینده بیان خواهد شد.

ارتباط دریائی در بحر خزر ـ در حال حاضر اوزون‌آدا نه فقط دو سرویس کشتی‌رانی هفتگی دارد یکی متعلق به کمپانی قفقاز و دیگری شرکت مرکوری که از بادکوبه شروع میشود بلکه سرویس کشتیهای دیگر از همین بندرو کشتی دیگری نیز هر هفته از حاجی ترخان (استراخان) هست که در سال ۱۸۸۹ شروع شده است[1] بنابراین جاده‌ای از طریق تزارستان و حاجی‌ترخان فعلا کوتاه‌ترین و متناسب‌ترین راه از انگلستان به آسیای مرکزی است و حتی اگر وسیلهٔ مستقیمی هم از حاجی ترخان به اوزون‌آدا نباشد سرویس مستقیمی که از کرانه غربی‌دریای خزر به سمت جنوب می‌آید به بادکوبه و ازآنجا نیز جلوتر می‌رود ، مسافر ماوراء بحر خزر را با همان سرعتی که در خطوط ماوراء قفقاز میسر است به مقصد خواهد رسانید.

زمستان سال بعد شنیدم که قرار است کشتی‌همه روزه بین بادکوبه وآنجا

---

۱ ـ علاوه بر کمپانی های قفقاز و مرکوری که با کشتی های متعلق به خود بین بنادر روس در سواحل بحر خزر و اوزون‌آدا رفت و آمد دارند کمپانی‌های ذیل را نیز می‌توان نام برد . شرکت کشتی‌رانی لبد ، شرکت بحرخزر و دروجنا و شرکت کشتی‌رانی ماسیس و شرکت برادران کامنسکی و کمپانی کوسیس .

رفت و آمد کند و همهٔ این مطالب کم و بیش حاکی است که برای حمل و نقل مسافر و گاهی کالای تجارتی چه استفاده سرشاری از خط آهن ماوراء بحر خزر می شود .

انتقال انتهای خط به کراسنودسک ـ تا موقع مسافرتم مسئلهٔ بسیار مورد بحث ، انتقال انتهای خط آهن اوزون آدا به کراسنودسک هنوز حل نشده بود . هرچند که هیأت خاصی از سن پطرزبورگ علی‌رغم میل ژنرال انن کف جداگانه اعزام شده بود و این هیأت درگزارش خود از پیشنهاد انتقال طرفداری نمود که مآلاً از جانب وزارت جنگ تزار هم دستور لازم صادر گردید .

جای تردید نیست که این راه حل نهائی خواهد بود ، زیرا که کراسنودسک از لحاظ عمق ساحلی مزیت بیشتری دارد (۲۰ تا ۲۵ پا عمق در مقابل ۱۲ تا ۱۴ پا) و بواسطهٔ وفور آب و یا در واقع وجود آب سالم بیشتر و بعلاوه راه کوتاه‌تر آن تا بادکوبه ، در هر حال بمناسبت پاره‌ای پیشرفت‌های تجارتی و احتیاجات احتمالی نظامی خط آهن ماوراء بحرخزر و بسط کار کشتی‌رانی تجارتی در دریای خزر که ناشی از ترقی شهر بادکوبه است و شاید اگر بندر پطروفسک (که‌مانند بادکوبه ساحل عمیق دارد) بوسیله راه آهن باخطوط اروپائی مربوط شود دراین‌صورت بکلی دور از صلاح است که فرض و یا قبول کرد که این بندر آسیائی درکنار خلیجی که عمق کافی ندارد و رویهمرفته در فصل زمستان یخبندان است و ازلحاظ انبار کالا یا بارگیری اجناس یا پیاده کردن قشون نیز دارای مزیتی نیست در وضع فعلی تثبیت شود . اما ژنرال انن کف علاقه سرشاری به اوزون‌آدا دارد همان علاقه‌ای که پدر ومادری نسبت به یگانه فرزند بیمار خویش‌دارند وازگفته‌های‌او استنباط کردم که برای جلوگیری از انتقال با تمام امیدواری و قدرت مبارزه خواهد نمود .

وی از من پرسید که فایده ۲۴ پا عمق چیست اگر عمق ۱۴ پا هم وافی وکافی باشد و درکجا میتوان بندرگاه بهتر از لنگرگاه چوبی اوزون‌آدا پیدا کرد .

موقعی که من به او عدل‌های پنبه را که در هم و بر هم به انتظار حمل درساحل ریخته بود تذکر دادم وی افزود که درکجا می‌توان این همه جا و فضای خالی سراغ نمود؟

تنها دلیل قوی که برضد انتقال قابل ذکر است سرمایهٔ هنگفتی است که به‌نظرمن در اوزون‌آدا خرج شده است وهزینهٔ ۳ ۵ میل خطآهن اضافی که‌مورد احتیاج است موجب افزایش پاره‌ای محمولات خواهد گردید ، ولی چنین افزایشی شایدحتی بیش از اندازه مورد علاقه بازرگانان با تقلیل کرایه حمل بار به بادکوبه جبران گردد که حالا از اوزون‌آدا هرپوت ده کوپک (روسی) کرایه دریافت میشود ، ولی گفته‌اند که میتوان آنرا از کراسنودسک به بادکوبه تا پنج کوپک پائین آورد .

انشعاب این خطآهن که بودجه‌اش هم تصویب شده است از ملاقری[1] که در ۳۲ میلی اوزون‌آدا واقع است شروع میشود و به کراسنودسک که هشتاد وپنج میل فاصله دارد خواهد پیوست .

چند اصلاح دیگر ـ شنیدم که بین ایستگاههای بالاایشم[2] و غازان چیک مسیر خطآهن را در حدود ۶۰ میل تغییر خواهند داد ، ولی چون موقع شب از این ناحیه گذشتم تعیین صحت و سقم این اظهار دور از امکان بوده و شاید هم فقط ریل‌ها را تعویض میکردند .جادهٔ نفت بالاایشم که دراصل یک رشته خطآهن دکاویل[3] به آنجا کشیده بودند دیگر مورد استفاده نیست. هزینهٔ استخراج نفت در اثر فقدان تصفیه خانه در ساحل شرقی دریای خزر نسبت به مخارج حمل از دستگاههای پالایشگاه بادکوبه بیشتر میشده است.

کارخانهٔ غزل اروات و ایستگاهها و نهرهای سرپوشیده و پل‌ها درغزل اروات که ۱۶۰ میل تااوزون‌آدا فاصله دارد کارخانه بزرگی تأسیس کرده‌اند باهزینه‌ای درحدود پنجاه هزارلیره ومهندس انگلیسی مقیم سن‌پطرزبورگ این کارگاه را ساخت وگفته‌اند لوکوموتیو و لوازم عمومی سراسر خط را تأمین

۱ - Mullah Kari ۲ - Balalshem ۳ - Décauville

خواهد کرد . این مهندس را از استخدام کارشناس خارجی و یا خرید جنس از خارجه اکیداً ممنوع کرده بودند .

کارخانه مزبور پس از تکمیل در حدود ۶۰۰ نفر کارگر خواهد داشت در همهٔ ساختمان نور برق هست و در آمو دریا (جیحون) هم حال بدین منوال است و پیشنهاد شده بود با این وسیله واگن‌های مسافرتی را هم روشن کنند . ترنی که با نور برق روشن شده باشد و سریعاً از میان بیابان ریگزار عبور کند تضادتازه و جالبی که در این منطقه کم نیست بر آنچه هست خواهد افزود . در قسمت‌های جلوتر ، ساختمان ایستگاهها همه‌جا تمام شده بود وبناهای ناتمام موقت که درسال ۱۸۸۸ دیده بودم به عمارتهای پاکیزهٔ آجری و سنگی مبدل شده بود .

در عرض سال گذشته مبلغ سرشاری برای ساختن پل‌های جدید و مسیل‌ها صرف کردند تا ازطغیانهای ناگهانی وخطرناك که بواسطهٔ بارندگی در کوهستانهای ایران ایجاد میشود جلوگیری کنند ، ولی با وجود این اقدامات سی میل از خط آهن حدود غزل اروات که همیشه در معرض خطر بوده است باز در اثرسیل وطغیان در ماه ژوئیه خراب شد و این درست همان خطری است که به صورت وخیم‌تر در قسمت راه آهن بولان در بلوچستان وجود دارد که روی‌همرفته نگاهداری آنرا دشوار میسازد .

آقای بیلینسکی [۱] مقاطعه‌کار لهستانی که پل چوبی بزرگ جیحون و پل‌های کوچک تجن و مرغاب را ساخته ، درکشتی همسفر من بود و قرارداد تازه‌ای برای تعویض پل چوبی تجن به فلزی به مبلغ سی هزار لیره تحصیل کرده بود و قرار است همین کار بر رودخانه مرغاب در مرو بشود ، ولی به نظر نمیرسد که تاکنون هیچکدام از این دوکار انجام یافته باشد هرچندکه پل جدیدی از الوار بر رودخانه زر افشان در قره‌گل ساخته‌اند .

پل بزرك جیحون در چار جوی (فراموش نکرده‌ایم که آنرا شاهکار ارزانی وانمود کرده بودند و در ظرف صد روز با صرف مبلغ سی هزار لیره تمام‌شد)

۱ - Bielinski

باز چند ماه پیش درهم شکست و این خرابی‌ها هم بواسطهٔ سیلاب و طغیان و یا تغییر مسیر رودخانه دور از امکان نیست. اما رویهمرفته چنین بنظر میرسد که این کار در اثر شرایط محلی از تأسیسات گران بیشتر متناسب است و با تعمیرات مرتب و توسعه دادن مسیر آب که در مقابل فشار طغیان بهتر استقامت نماید شاید احتیاج اصلی رفع خواهد شد.

شنیده‌ام که بعداً مسیر آب نیم میل به سمت مشرق انحراف یافته است و ناچار شده‌اند پل را هم متناسب با این تغییر بزرگ‌تر کنند.

ناوگان محدود رودخانهٔ جیحون ـ درضمن پیشرفتی هم درمورد کشتی‌رانی رودخانهٔ جیحون در حوالی چارجوی حاصل نشده است. دوکرجی که برای حمل بار یا مسافر و یا افراد نظامی آماده ساخته بودند بواسطهٔ پیچ و خم‌های مسیر رودخانه ناگزیر در بالای رود به دو کشتی تزار و تزاریت مهار شده بود بعلاوه در آن موقع مدت معمولی که کشتی‌ها به قرقی[1] مسافتی در حدود ۱۴۰ میل میرسیدند یک هفته بود. این مدت بعداً تقلیل یافته ومدت مسافرت در قسمت علیا چهار روز و به طرف پائین رودخانه سه روز شده است و موقع شب هم کشتی از هیچ طرف حرکت نمیکند. اصلاحات بیشتری ضروری است تا رودخانه برای کشتی‌رانی تجارتی آماده شود و بتوانند کالا به افغانستان حمل و نقل کنند و زمان بیشتری هم لازم خواهد بود که از لحاظ نظامی نیروی ضربتی روس را در آسیای مرکزی تقویت نماید.

آبیاری مرو و بندسلطان ـ راجع به مرو اقدامات شهامت‌آمیزی که سال گذشته در آنجا به منظور احیاء واحهٔ مرو بوسیلهٔ ساختن بند سلطان برروخانهٔ مرغاب در ۳۰ میلی مرو جدید شده بود و مسئله آبیاری آن حدود که قرار بود با وجوه شخصی خود تزار انجام یابد اطلاعات سربستهٔ غم‌انگیزی به من رسیده است که پیشرفت نهائی آن اقدام را به کلی مشکوک میسازد وگفته شده است که مرغاب

۱ - Kerki

آب کافی برای مشروب ساختن و کانال کشیدن و آبیاری کردن به میزان وسیع و قابل‌ملاحظه‌ای ندارد وتبخیرآب دردریاچهٔ بالا سبب کاهش کلی مقدارآب‌میشود.

از طرف دیگر یک مهندس انگلیسی که در همان اوان تأسیسات مزبور را بازدید کرده بود اقدامات سرهنگ کوزل پوکلفسکی[1] را چه‌از جهات کاردانی و یا مقدارکاری که شده بود تأیید نمود و این شخص در اجرای کامل نقشهٔ خود تردیدی نداشت[2] ولی این موضوع که از لحاظ نتیجه کار شک و تردیدهائی در میان است به نظر من از ارقام متضادی که مقامات رسمی روس گاهی راجع‌به اراضی قابل کشت انتشار میدهند آشکار میشود.

ابتدا گفته بودند که ۸۰۰ هزار هکتار زمین آبیاری وکشت خواهد شد بعد این رقم به ۳۰۰ هزار تنزل یافت و سیر قهقرائی آن حتی به حداقل که جمعاً رقم ناچیز ۱۸ هزار جریب است رسید و این رقم به همان نسبت کمتر از میزان‌معقول است که ارقام بالا بعلت مبالغه غیرقابل قبول میباشد وهمچنین اگر کارها چنانکه باید وشاید تعقیب وتمام شود دلیلی‌وجود ندارد که نتیجه مطلوب حاصل نشود.

چنانکه در قرون وسطی و حتی صد سال پیش‌هم بندهائی وجود داشته که جنگجویان بخارائی از بین برده‌اند و دراثر همین عملیات آبیاری بود که جلگهٔ مرو از لحاظ حاصلخیزی در شرق شهرت بی‌نظیری داشته است . اگر زمین‌های پهناور آبیاری و زراعت شود به همان نسبت بر میزان جمعیت افزوده خواهد شد.

عقیدهٔ پوکلفسکی این بود که آن حدود گنجایش یک میلیون نفر جمعیت دارد یکصد خانوار از دونگانها یعنی مسلمانهای چینی را از کلچه برای آزمایش

۱ ـ رجوع شود به رسالهٔ جالب توجه افسر نامبرده سرهنگ اچ. ال. ولز در شمارهٔ ۱۵ نشریات هیأت مهندسان پادشاهی ۱۸۸۹ .

۲ ـ ولی در اینکه اطلاعاتم درست بود و پیش بینی قرین نگرانی‌ام مورد داشت از اینجا معلوم می‌شود که در پائیز ۱۸۸۹ خبر رسید که سد بزرگ ساخت پوکلفسکی درهم شکست و سیلاب مرغاب یا آنرا بکلی از بین برد و یا دست‌کم صدمهٔ بسیار رسانید و امپراتور مالک آن اراضی از یک طرف مهندس انگلیسی را اخراج وازطرف دیگر هم از دولت بریتانیا استخدام سرکولن مونکریف Colin Moncreiff را که در آبیاری جلگهٔ نیل سابقهٔ کار داشته است تقاضا نمود و این وضع مضحک خوش‌آیندی شده بود که کارشناس انگلیسی خبط روسها را درکارآبیاری مرو اصلاح نماید . بنا برگزارش مونکریف طرح پوکلفسکی اساساً متروك و قرار شد نقشهٔ تازه‌ای برای آبیاری مورد امتحان قرارگیرد.

به مروکوچ دادند و میگویند چند صد خانوار دیگر (ظاهراً اروپائی) برای استقرار در املاك تزار در نظرگرفته شده‌اند. در تنها نقطهٔ دیگرکه برنامهٔ آبیاری را با آوردن مهاجر در نظر دارند ، اراضی وسیع بین آمودریا و رودخانهٔ زرافشان است که دولت روس با امیر بخارا برای حفر کانال از جیحون مشغول مذاکره است.

لوکومتیو و واگن ـ ارقام جدید راجع به مقدار دستگاههای راه آهن‌ماوراء بحرخزر خالی از اختلاف نیست ، ولی مجموع ارقام زیر، کم و بیش مقرون به‌صحت است. از قرار معلوم ۱۲۰ تا ۱۳۰ لوکومتیو در سراسر این خط هست و در حدود جمعاً دو هزار واگون وکامیون و ماشین از هر قبیل دارند و می گویند تعدادتانکر حمل آب ۱۰۰ عدد است. این ارقام حاکی از پیشرفتهائی است که حاصل شده است هرچندکه میزان کافی احتیاجات بازرگانی یا نظامی هنوز تأمین نشده است علاقهٔ تام ژنرال انن کف در رعایت صرفه جوئی‌و تنظیم ترازنامه خوش‌ظاهر با آنکه از جهتی بسیار پسندیده است ، لیکن تا حدی مانع پیشرفت کار آن خطه شده است.

تلگراف ـ سه رشته سیم به موازات خطآهن از بحر خزر تا سمرقند و از آنجا به تاشکند امتداد دارد و از اینجا هم رشته فرعی از قزل‌اروات تا بجنورد و از آنجا به چیکیش‌لر و استرآباد و از قره بند به سرخس و از مرو به تخته بازار (پنجه) و از چارجوی به خیوه و از ایستگاه راه‌آهن بخارا به شهر هست. به من اطلاع دادندکه از چار جوی به پست متقدم قرقی کنار جیحون و سرویس دیگر جاها به وسیلهٔ کبوتران نامه‌بر صورت می‌پذیرد.

قضیه مربوط ساختن سیم‌های تلگراف روسی در خطوط متقدم از قبیل‌سرخس یا تخته بازار با رشته‌های تلگرافی هندوستان از طریق افغانستان از راه هرات و قندهار و از آنجا با نصب سیم‌هائی از طریق خشکی از اروپا به هندوستان ذهن بعضی از افسران انگلیسی را مشغول داشته بود ، ولی علاوه بر موضوع مصلحت این کارکه سزاوار تأمل است اوضاع و احوال فعلی طوری نیست که اجرای چنین نقشه‌ای مطلوب باشد.

سرعت و سرویس ـ در مورد اولین مسافرتم به ماوراء دریای خزر در سال ۱۸۸۸ سفر از اوزون‌آدا به سمرقند که نهصد میل است هفتاد و دو ساعت طول کشید و این مدت حالا برای ترنهای مسافری و پستی که هفته‌ای دو سه بار بسته به فصل رفت و آمد میکنند تا حدود ۶۰ ساعت کاهش یافته است که ده ساعت آن صرف توقف در ایستگاهها میشود. باترنهای کند هر روز مسافران وکالاهای تجارتی حمل و نقل می‌شوند و ترانزیت باپانزده ساعت تأخیر به مقصد میرسند. اخیراً قطار مخصوص خوراك و نوشابه نیز به ترنها ضمیمه کرده‌اند و به جای بوفه‌های راکد سابق است که فقط در ایستگاههای بزرگ دیده میشود.

ترازنامه ـ ارقام دریافتی و هزینه‌عمل کرد راه‌آهن ماوراء بحرخزر که گاهی رسماً انتشار میدهند و گاهی نیز ژنرال انن کف در اختیار روزنامه‌ها میگذارد و گاهی هم از منابع خصوصی به خارج نشر میکند بدبختانه به همان اندازه متفاوت ومختلف است که همین مراجع ارقام و اطلاعات متفاوتی راجع به هزینه اصلی ساختمان این راه‌آهن منتشر کرده‌اند.

مخارج اداره کردن آن در سال ۱۸۸۷ اضافه‌ای به مبلغ ٤۰ هزار لیره نسبت به درآمد نشان میداده است و در سال ۱۸۸۸ سی هزار لیره اضافه خرج شده است و کسری نیز در همین حدود برای سال ۱۸۸۹ انتظار میرفته است، اماروزنامهٔ نوو ورمیا Novoe Vremya جمع هزینه اداره راه آهن را در آن سال ۲٤۱،۷۳۱ لیره اعلام و ضمناً اشعار داشت که اضافه درآمد هفت هزار لیره بوده است، ولی ژنرال انن کف ارقام مبالغه‌آمیزتری در اوزون‌آدا به این جانب ارائه داد.

بودجهٔ تنظیمی‌آقای ویشنگرادسکی[1] که یگانه وزیر دارائی شایسته دولت روس است و در پائیز ۱۸۹۰ از ماوراء بحرخزر بازدید نمود هزینهٔ راه‌آهن ماوراء خزر وکشتی‌رانی جیحون را در سال ۱۸۸۹ جمعاً ۲۸۷،۲۳۵ لیره قلمداد نمود که کم و بیش در همان حدودی است که روزنامهٔ نامبرده انتشار داده بود. از طرف دیگر همین وزیر، مخارج اضافی به مبلغ ۱۲۰،٤٤۷ لیره برای سال ۱۸۹۰

۱ ـ Vishnegradski

نسبت به سال قبل پیش‌بینی کرده است که جمعاً برای هزینه راه آهن و کشتی‌رانی در آن سال ۴۰۷٬۶۸۲ لیره خواهد شد و از آن پس هم شنیده‌ام که اضافه هزینه بیشتری در حدود ۲۹٬۰۰۰ لیره برای سال ۱۸۹۰ در پیش خواهد بود[1].

حمل و نقل کالا ـ یک موضوع قابل شک نیست که مقدار حمل و نقل کالا در این خط سریعاً رو به افزایش است و باز هم بیشتر از این خواهد شد. وزن اجناسی که در سال ۱۸۸۹ بوسیله راه‌آهن ماوراء بحرخزر حمل و نقل شده جمعاً ۲۱٬۷۴۱٬۸۸۰ پوت یا ۳۵۰٬۶۷۵ تن بود که در جزو آن محصولات بومی و مواد خام آسیای مرکزی ۹٬۰۶۹٬۰۸۱ پوت یا ۱۴۶٬۲۷۵ تن بوده در همین سال ارزش فرآورده‌های صنعتی و قند که با راه‌آهن به ماوراء بحرخزر و بخارا و ترکستان رسیده ۹۴ درصد بیش از سال ۱۸۸۸ بوده و حال آنکه قیمت صادارت آسیای مرکزی به روسیه که شامل پنبه و پشم و ابریشم و خشکه‌بار و غلات بوده ۱۲۷ درصد ترقی نموده است.

از اجناسی که فعلا صادر میشود جالب توجه‌ترین و تا این تاریخ ازلحاظ مقدار افزایش روز افزون صادرات پنبه از کشتزارهایی است که درآسیا پیوسته در حال توسعه است. درسال ۱۸۸۸ معادل ۱٬۲۱۳٬۲۷۴ پوت یا ۱۹٬۶۵۵ تن[2] در ۱۸۸۹ معادل ۲٬۲۰۰٬۰۰۰ پوت یا ۳۵٬۴۸۴ تن میباشد. در ژانویه ۱۸۹۰ برابر ۲۵۲٬۷۶۰ پوت یا ۴٬۰۷۷ تن (که ۱۹۳٬۲۲۹ پوت یا ۳٬۱۱۶ تن از آنجا صادر شده بود). این ارقام نشان میدهد که افزایش ماهانه آن از سال پیش بیشتر شده است هرچند که هنوز بپایه انتظار اطمینان آمیز ژنرال انن کف نرسیده است که به این جانب اظهار داشته بود که سالانه جمعاً چهار میلیون پوت خواهد شد، ولی خبر دادند که در ماه ژوئن بیش از یک ربع میلیون پوت پنبه در بندر اوزون‌آدا افتاده بود تا امکان حمل آن پیش‌آید و راه‌آهن هر روز بیست هزار پوت جدید میرسانید.

---

۱ ـ ولی درفوریهٔ ۱۸۹۱ روزنامهٔ نوو ورمیا اضافه درآمدی معادل ۳۲۳٬۶۱۰ لیره وانمود کرد که تصور آن از لحاظ نویسنده دور از امکان است. ۲ ـ قبل از ساختمان راه‌آهن ماوراء بحر خزر جمع صادرات سالانهٔ پنبه از آسیای مرکزی به‌روسیهٔ اروپائی بوسیلهٔ کاروان ازطریق اورنبورگ ۹۶۸۰ تن بود.

دریافتی برای پنج ماه اول ۱۸۹۰ در نتیجه همین افزایش صادرات بیش از ۵۰۰٫۰۰۰ لیره نسبت به همین مدت در سال ۱۸۸۹ بوده است. بازرگانهای افغانی هم برای نخستین بار بعد از افتتاح این خط آهن ارتباط مستقیم حاصل کردند و چند صد لنگه پنبه به مقصد چارجوی فرستاده‌اند[۱].

سازمان گمرکی ـ بواسطهٔ استفاده عمدهٔ تجارتی که از این خط آهن میشود و جریان یافتن اجناس از هر سو به این مقصد ایجاد سازمان کامل گمرکی را در ماوراء بحرخزر ایجاب نموده است و چنانکه در روسیه مرسوم است اساس آن هم بر این فکر نهاده شده است که حتی‌الامکان از رقابت بیگانه جلوگیری شود و اتباع روس را مشمول حمایت قرار دهد و از محصولات داخلی و فرآورده‌های روس تقویت گردد. گمرك‌خانهٔ اصلی در اوزون‌آدا است ولی شعبه‌هائی در قزل اروات و عشق‌آباد و ارتیك و کاکا وردسك و تجن و سرخس و مرو و بولتان وتخته بازار دائر کرده‌اند.

یک میزان $\frac{1}{2}$ ۲ درصد نسبت به ارزش جنس عوارض گمرکی دراوزون‌آدا از تمام اجناس که از راه دریا وارد میشود دریافت میدارند. حقوق گمرکی مشابهی نیز مطابق بهای جنس در بازار محلی از تمام اجناسی که از راه خشکی از مبدأ اروپائی یا ایران یاهندوستان به ماوراء بحرخزر برسد خواه به منظور مصرف محلی و یا برسم ترانزیت به بخارا وخیوه و ترکستان صادر شود دریافت‌میدارند وهمچنین اجناسی که از راه اوزون‌آدا به روسیهٔ اروپائی یاقفقاز حمل گردد مجاز است که بدون عوارض گمرکی حمل شود و نیز همه قسم کالای ایرانی که به رسم ترانزیت به مقصد اروپا صادر میشود از گمرك معاف میباشد مشروط براینکه از طریق عشق‌آباد و یا ایستگاههای دیگر خطوط آهن ماوراء قفقاز به مقصد ارسال گردد.

۱ ـ به منظور تقویت و پیشرفت بیشتر تولید پنبه به وسیلهٔ بازرگانان روسی ساکن آسیای مرکزی وزیر مالیه در سال ۱۸۹۰ طرحی را به تصویب رسانیدکه ۱۷۰ هزار هکتار زمین در ترکستان به هیأت تجارتی و صنعتی آسیای مرکزی اجاره بدهند مدت اجاره نود سال بودکه در پانزده سال اول اصلا مبلغی پرداخت نمی‌گردید.

آینده درخشان تجارتی ـ از آنچه بیان شد و چیزهائی که من درطی مسافرت دوم خود دیده یا شنیده‌ام نظریات سابقم تأیید میشود که خط آهن ماوراء بحرخزر آیندهٔ بسیار درخشانی دارد. این راه آهن که‌از کشورهائی سیر و عبور میکند که هنوز منابع پیشرفته کافی ندارند تأثیر قاطع در محمولات وارداتی و صادراتی ماوراء بحرخزر و خراسان و بخارا و افغانستان شمالی و ترکستان روس دارد. صادرات روسیه را به این کشورها میرساند و از آنجاها پشم وپنبه و ابریشم و منسوجات و پوست های شرق را به روسیه میبرد و در ظرف چند سال آینده وسیلهٔ ارتباط حیاتی سراسرآسیای مرکزی خواهد شد که مایهٔ اصلی زندگانی نیمی از قاره اروپا را تأمین و رشته‌های ارتباط مشرق ومغرب زمین‌را بیش از پیش به‌هم نزدیک خواهد کرد.

این خط آهن در دست روس جهت فرمانروائی برآسیا بیش از ده‌ها گئوك ـ تپه یا پنجه ارزش دارد. این نشانهٔ تسخیر کامل و بی‌خونریزی است. درود فراوان ما به ژنرال انن کف که با انرژی بی پایان در فراهم کردن این وسیلهٔارتباط رنج بسیار برده است.

تسهیلات برای مسافران انگلیسی ـ دربارهٔ تسهیلاتی که جهت مسافران انگلیسی در این خطه وجود دارد من شنیدم که مخالفت کمتری از سابق نسبت به عبور و سفر بیگانه‌ها مینمایند هرچند که این خبر شاید ناشی از یک تصور کلی باشد نه استنباط از روی مواردی که دیده شده است بعلاوه در این خط رفت و آمد مسافران بحدی زیاد است که ممکن است مسافر خارجی بدون اینکه جلب توجهی نماید عبورکند، ولی این‌نکته‌را هم باید خاطر نشان کرد که اگر مدرك مخصوص‌از سن‌پطرزبورگ در دست نداشته باشد همواره در معرض خطر وحتی امکان اخراج از آن سرزمین خواهد بود.

شاید به مرور زمان از حدت این مقررات تا حدی کاسته شود در هر حال تجربه‌های متمادی مسافران انگلیسی از آن جمله یک بانو در این خط آهن چندان خوش‌آیند نبوده و نسبت به آنها با سوءظن و خشونت رفتار شده است. دبیر اول

یکی از سفارتخانه‌های بریتانیا را باتهام بی‌اساسی به ادارهٔ پلیس بردند و من بارها شنیدم که این بدرفتاریها جوابی به تعریف‌های بی‌اندازه اعتماد آمیز من در باب اوضاع و سیاست روس در آسیای مرکزی بوده است [۱].

توسعهٔ خط آهن ماوراءبحر خزر ـ من ازتوسعهٔ راه‌آهن ملاقره ـ کراسنودسک که به تصویب دولت هم رسیده است صحبت داشته‌ام. خط پیشنهادی فرعی از چهارجوی به قرقی در امتداد ساحل یسار آمودریا که در دورهٔ قرین ترس و هراس جنگ افغانستان در بهار ۱۸۸۹ خیلی راجع به آن صحبت شده بوده است، اینک از انظار افتاده و شاید هم دیگر مطرح نشود مگر آنکه موجباتی پیش آید. ازجهت دیگر کار توسعه دادن انتهای کنونی خط‌آهن بصورت بارزی در آمده است و ژنرال انن کف اظهار امیدواری میکرد که بتواند اجرای این نقشه را از ماه مه ۱۸۹۰ آغاز کند [۲] بعد نیز معلوم شد که تزار پیشنهاد کمیسیونی را که برای رسیدگی این کار مأمورشده‌بود تصویب نمود ودربارهٔ ایجاد راه‌آهن‌سراسری سیبری رضایت‌خود را اعلام داشت. انتهای این خط در ساحل اقیانوس آرام در ولادی وستک و طول

۱ ـ میل دارم به این مناسبت در اینجا یادآوری کنم که برای نویسندگان انگلیسی موجبات بسیار هست که نسبت به روسیه در آن گونه اموری که دو ملت بر سبیل اتفاق رقیب سیاسی هستند با رعایت انصاف و جوانمردی رفتار کنند. بعد از انتشار کتاب قبلی خودکه در آن نیتم این بودکه نسبت به روسها در آسیای مرکزی با نظر عدالت و انصاف سخن گفته باشم وگمان هم می‌کنم که به این نیت عمل شده باشد، ولی تنها اظهار اطلاعی که از وجود این کتاب از ناحیهٔ روسها دیدم مقاله‌ای سراسر طنز وکنایه از قلم بهترین نویسندهٔ روسی در مطبوعات انگلیسی بودکه در آن هر عبارتی از کتاب مرا که حاکی از تعریف و ستایش روسها نبود سانسور آن مملکت بد جلوه داد. ودر یک روزنامهٔ درجه ـ اول روسی این اظهار نظر هم شده است که اگر یک نفر انگلیسی نسبت به مزایای روس‌ها درآسیای مرکزی اینطور اظهار عقیده کند روسها چه اندازه بی‌فکر باید باشندکه ازساده‌لوحی ما استفادهٔ بیشتری ننمایند.

۲ ـ سروان پیت که آخرین مسافر انگلیسی خط آهن ماوراء بحر خزر است (اکتبر ۱۸۹۰) برای من تعریف می‌کردکه صحبت از این اقدام در میان است که خط را از سمرقند به خوقند ادامه دهند تا از خرج پل‌سازی بر جیحون اجتناب شده باشد.

آن ٤٧٨٥ میل خواهد بود و ساختمانش ده سال به طول خواهد انجامید و هزینه آن از ۲۵ تا ٤۰ میلیون لیره برآورد شده است.[۱]

اگر این نقشه عملی شود طولی نخواهد کشید که راه آهن ماوراء بحرخزر که تا تاشکند امتداد یافته است دیر یا زود با خط عمدهٔ سیبری اتصال یابد وحلقه دور روسیه اروپائی را کامل خواهد کرد و میگویند محل تلاقی شهر امسک خواهد بود. در آن سوی بحرخزر هم صحبت از یک خط فرعی در میان است از قری‌بند به تجن و سرخس که با این ترتیب روسیه ۸۰ میل بیشتر به هرات نزدیک‌میشود.

توسعه ضمنی خطوط در بخش اروپائی ـ اینک نظری هم به قسمت‌اروپائی میاندازیم در همانجائی که سیستم راه‌آهن قفقاز ادامهٔ ضروری و مکمل خط‌آهن ماوراء بحرخزر بشمار میرود و خواهیم دید که پس از تأخیرهای طولانی گفته‌اند که خط ولادی قفقاز ـ پطروفسک مورد تصویب امپراتور قرارگرفته است.[۲] با آنکه نظریات دیگری هم هست مبنی براینکه خطوط روسیه مرکزی‌و ولگا از راه‌تزارستان به خط آهن پطروفسک ملحق شود مقارن همین احوال هیئتی‌مأمور شدند که امکان ساختن تونلی را از میان کوههای قفقاز از ولادی کاوکازیا نقطه‌ای در مجاورت آن به‌خط باطوم ـ تفلیس بررسی و گزارش تسلیم نمایند.[۳] رسید گیهائی نیز درجریان

۱ ـ بعداز اختلاف نظر طولانی در بارهٔ نقشه‌های متضاد یک سیستم مختلط راه آهن وخطوط آبی و راه آهن سراسری در مارس ۱۸۹۱ نسبت به این طرح اخیر تصمیم اتخاذ شد این فقط از زلاتوست انتهای خط فعلی سامارا ـ اوفا به ناحیهٔ معادن میاسک و چلی یابنسک (۸٤ میل) و از آنجا ازطریق توکالینسک ، کائنسک ، مارینسک کراسه ، سیاسک و کافسک به نیژنی‌اودینک می‌رسد هزینهٔ ساختمان ۱۱/۸۰۷/۵۰۰ لیره یا ٦/۵۰۰ لیره هر میل برآورد شده است. سپس خط از راه اوختوسکایا، ایرکوتسک، بایکال جنوبی سرتنسک خاباروفکا به ولادی وستک ۲۹٦۵ میل می رسد طول‌کلی ٤۷۸۵ هزینه کلی ۳٦/۷٦۵/۰۰۰ لیره است. کار از هر دو سمت شروع و با عجله چند میل ریل هم در طرف ولادی وستک گذاشته‌اند تا تزارویچ در تابستان ۱۸۹۱ مراسم افتتاح را انجام‌دهد.

۲ ـ این خط ۱٦۰ میل طول خواهد داشت و گفته‌اند ۱،۲۰۰،۰۰۰ لیره خرج آن خواهد شد در برآورد های مالی روسیه در سال ۱۸۹۱ مبلغ صدهزارلیره برای مخارج مقدماتی این کار اختصاص یافته است از پطروفسک تا بادکوبه امتداد خط دیگری به طول ۲۲۰ میل نیز مطرح است.

۳ ـ می‌گویند چنین خطی که ازخط اصلی در ایستگاهی در شمال ولادی‌کاوکاز جدا می‌شود ممکن است در امتدادگردنهٔ کوهستانی قفقاز سیر و از تونلی به طول ۵ میل عبور و در مسافت ۱۱۳ میلی جلو گوری Gori مقابل خط‌آهن تفلیس ظاهر شود، اما هزینهٔ این‌کار بسیار هنگفت خواهد بود.

است دربارهٔ خطی از آجی ـ کابول در مسیر باطوم ـ بادکوبه به آستارا در سرحد ایران. حقیقت امر که تمام این پروژه‌های گوناگون در عین حال مورد توجه‌اند دلیل بر اینست که روسیه عاقلانه اهمیت سرشاری برای اصلاح رشته‌های ارتباطی مستقیم بین روسیه اروپائی و خطهٔ خزر قائل است چون هرگونه عملیات نظامی که در جناح شرقی بحر خزر پیش‌آید از لحاظ تقویت و تأمین لوازم آن باید تقریباً به نحو تمام و کمال به حفاظت ارتباط خود با غرب متکی باشد.

وضع اخلاقی مردم در حوزهٔ ماوراء بحر خزر ـ هنگامیکه در ماورای دریای خزر سیر مینمودم این شرح مختصر را برای درج در روزنامهٔ تایمز قلمی ساختم: «گوشهایم بر حسب معمول از داستان تحریکات و افتضاحات پر است. بدمستی، قمار بازی و مفاسد دیگری که مقامات ما از آن آسوده‌اند میگویند در جرگه‌های نظامی روس در ماوراء بحرخزر سخت شایع است و این روایات نیز آنقدر در همه‌جا و پیوسته شایع است که نبایستی عاری از حقیقت باشد. جوانانی که در روسیهٔ اروپائی مرتکب کارهای زشت و یا از راه قمار پریشان روزگار شده باشند و یا به اعمال ناروا اعتیاد یافته باشند به تأدیب‌خانه‌های موقتی آسیای مرکزی تبعید میشوند و به نظر میرسد که روسها ازاین حقیقت غافل‌اند که زندگانی نکبت بار یک نواخت آن حدود سبب ترك آن کارهای خلاف نمیشود، بلکه مایهٔ تجدید و تکرار آن خواهد شد. از این رو هر ایستگاه راه‌آهن در آسیای مرکزی کانون فساد و رسوائی است وهر آدم سرشناسی عده‌ای بدخواه دارد که در از بین‌بردنش از هیچ کاری دریغ نخواهد شد.

صورت ظاهر آراسته‌ای حاجب عدم رضایت‌و زشتخوئی و حرکات‌عنیفی است که مقداری از آن را که ناشی از هوای خطرناك آن نواحی و وضع زندگی سخت نفرت‌انگیز است میتوان بخشید، ولی حرف در اینجاست که آیا دولتی که به این صورت در آسیای مرکزی اسم و رسم دارد اعتبار اخلاقی‌اش در تعالی است و یا اگر روزی نیروهای آن بر ضد دشمن خارجی به کار افتد در اثر چنین وضع و حال ناهنجار طولانی دوچار سستی و فتور نخواهد گردید.»

پاره‌ای تغییرات اداری ـ این اشاراتم که البته از روی بی فکری ویافقدان مصلحت اندیشی بر قلم نیامده است از قرار معلوم سبب رنجش حضرات شده اما چند ماه بعد هنگامیکه بواسطهٔ پیش آمد بعضی افتضاحات و دسیسه ها که پایهٔ جامعهٔ ماوراء بحر خزر راتکان‌داد این گفته‌ها خیلی مقرون به‌حقیقت نمود وآن‌وضع ناهنجارتا موقعی دوام داشت که سرانجام تغییراتی درهیأت حاکمهٔ آنجا راه یافت.

من در اصل موضوع که حائز اهمیت نیست وارد نمیشوم خلاصهٔ جریان این است که فعلا به جای ژنرال کماروف[۱] ، ژنرال کوروپاتکین [۲] فرمانده کل‌ماوراء بحرخزر است و سرهنگ علیخانف از مقام مهم و پر مسئولیت خود در مرو برکنار شده و در اختیار مقامات نظامی قفقاز قرارگرفته است و آقای چاری کف نمایندهٔ تمام عیار روسیه در دربار بخارا نیز برکنار و دوست من آقای لسار [۳] که نام اوجزو هیأت مرزی افغانستان شهرت یافته و تا این اواخر در لیورپول (انگلستان) سرکنسول دولت روس بوده به جای او تعیین شده است .

اندکی بیشتر در سمت مشرق ژنرال روزنباخ نیز دیگر حاکم کل تاشکند نیست و ژنرال وروفسکی که سابقاً رئیس پلیس اودسا بود جای او را گرفته است . ژنرال انن کف هم از طوفان تهمت و فساد مصون نمانده است ، ولی چنین مینماید که با وجود همهٔ اتهامات هنوز در مقام خود باقی است. [۴]

استقلال منطقهٔ ماوراء بحر خزر ـ این تغییرات که اثراتش خالی از اهمیت نخواهد بود در عین حال با تجدید اساس حکومت ماوراء بحرخزر که از دیرباز مورد توجه بوده است مقارن گردید.

در ۲۹ مارس ۱۸۹۰ در سن‌پطرزبورگ فرمانی صادر و دستگاه اداری جداگانه‌ای برای منطقهٔ ماوراء بحرخزر مقرر شده است که دیگر مگر در موارد استثنائی تابع حکومت قفقاز نخواهد بود و از استقلال نسبی برخوردار می‌باشد و

۱ - Komaroff ۲ - Kuropatkin ۳ - Lessar

۴ ـ در مارس ۱۸۹۱ اعلام شد که دیگر ژنرال انن‌کف سمت مدیرکل راه آهن ماوراء بحرخزر را نخواهد داشت و آن‌کار برعهدهٔ ژنرال کوروپاتکین واگذار شده است.

به همان ترتیبی که در ترکستان هست این امتیاز را هم دارد که با وزارت خارجه در سن‌پطرزبورگ حق مکاتبه خواهد داشت .

این تغییرات که دیر زمانی تحت مطالعه بوده هر چند دور از انتظار مینمود بواسطهٔ ازدیاد اهمیت سیاسی و وضع ممتاز ماورای دریای خزر کاملا بجا بوده است ضمناً چهارنفرخان مرو که در کتاب سابق خود احوال ایشان را بازنمودم از اختیارات اداری نسبت به افراد ایل و طایفهٔ خود محروم گردیدند ، اما مقرری دولتی سالانه به مبلغ ۱۲۰ لیره تمام عمر دریافت خواهند داشت و افسران روس جای ایشان را گرفته‌اند .

بارزتر از این کار دلیل و شاهدی دربارهٔ زوال موفقیت‌آمیز مبانی قدیم قبیله‌ای و عادات و رسوم دیرین که درمیان اقوام مغلوب ترکمن وجود داشته‌است نمیتوان یافت ، همان مردمی که تاده سال پیش بافاتحان خویش که اکنون نسبت به آنها روبهٔ اطاعت و بندگی دارند مبارزه مینمودند .

ژنرال کوروپاتکین ـ صفات شخصی فرماندار جدید از وضع و شکل تازهٔ حکومت آنجا هم بیشتر قابل توجه است . بجای یک پرفسور آرام و فارغ ازعوالم جنگ که ازکار طبقه‌بندی مجموعهٔ حشرات خود بیش از بازدید کردن نفراتش رضایت خاطر حاصل میکرد حالا عنصر معتمد و علی‌البدل اسکوبلف[1] آن سرباز ممتاز و رزم شناس آسیای مرکزی گردیده است .

کوروپاتکین که در سال ۱۸۴۸ تولد یافته از ۱۸ سالگی وارد خدمت نظام ترکستان شده و علاوه بر نبردهای دیگر در محاصره و سرانجام تسخیر سمرقند شرکت داشته است وپس ازاتمام دورهٔ تحصیل دردانشکدهٔ نظام در ۱۸۷۴ یکسال در الجزایر همراه نیروی اعزامی فرانسه درصحرای کبیر بود و اولین کتاب خود را در باب آن جنگ نوشت . سپس به آسیای مرکزی بازگشت و در نبرد خوقند در لشکر اسکوبلف خدمت کرد و در آن مورد مجروح و به دریافت نشان سن‌جرج نایل شد . در ۱۸۷۶ برای مذاکره عقد قراردادی با یعقوب‌بیک کاشغر (درست ضد

۱ - Skobeleff

مأموریت هیأت انگلیسی فورسایت)[1] مأمور شد و این موضوع را داستان کتاب دوم خود قرار داد.

در جنگ روس و عثمانی وی رئیس ستاد ژنرال اسکوبلف و در مراحل نهائی آن نبرد رئیس ستاد ارتش قسمت آسیای مرکزی شد و در این شغل ومقام کتاب سوم خود را دربارهٔ جنگ اخیر نوشت. در ۱۸۷۹ وی باز به آسیای مرکزی مراجعت کرد و فرماندهی گردان پیاده نظام ترکستان وسال بعدهم باعملیاتی درخشان فرماندهی عده‌ای را در صحرای ترکمن برعهده داشت با این هدف که با قوای اسکوبلف در گئوك تپه ملحق شود و درست به موقع به مقصد رسید و فرماندهی یکی از سه ستون یورشی را در دست گرفت و از آن پس در تمام مسائل اداری و نظامی مشاور کل وزارت جنگ در سن پطرز بورگ بوده و اینک در بحبوحهٔ زندگانی به‌عالی‌ترین منصبی نایل شده است که بیشتر از هر سردار دیگر روس راجع به‌آن اطلاع و بصیرت دارد.

شایستگی‌های نظامی و حسن شهرتش در دلاوری انتخاب او را حائز اهمیت مخصوص میسازد ونمیتوان هم فراموش نمود که وی نویسندهٔ طرح محرمانه‌ای دربارهٔ حملهٔ نظامی روس به هندوستان است که روی همرفته از ناحیه مقامات نظامی آن کشورنمونهٔ درست‌ترین ونقشه‌ای قابل اجرا شناخته شده است ومن درفصل های آینده از آن صحبت خواهم کرد.

ژنرال کوروپاتکین هم اکنون (۱۸۹۱) دورهٔ فرمانروائی تازه‌ای را در ماوراء بحرخزر آغاز نموده و تمرین های نظامی و جنب و جوش نفرات برنامهٔ روزانه است. وی سالانه ۱۴۰۰ لیره مقرری و ۸۰۰ لیره هم اضافات دریافت می‌دارد که ۶۰۰ لیره کمتر از مواجب کوماروف است. آقای لسار شاید بیش از هر افسر روسی یا انگلیسی در بارهٔ مسائل مرزی آسیای مرکزی اطلاع و بصیرت دارد. ژنرال ورفسکی[2] هم به عنوان مرد عمل مشهور است. سلف او ژنرال روزنباخ اهل

۱- Forsyth ۲- Vrevsky

صلح و آرامش بود. بنابراین به موجب این سه انتصاب، انگلیسی ها دلیل معقولی در اختیار دارند تا بپندارند که قضیه آسیای مرکزی لزوماً دورهٔ جدید و پر حدتی خواهد داشت و از مصالح روس در آن نواحی شاید با مراقبت وهوشیاری کم‌نظیری دفاع خواهد شد.

درهنگامی که مشغول نوشتن این کلمات بودم شنیده‌ام که ژنرال کورو-پاتکین نمونه‌ای از طرز کار رژیم خود را نشان داده و در آغاز حکومت خودفرمان اخراج تمام خارجی‌ها را از ماوراء بحرخزر صادر کرده است که از جملهٔ ایشان همان مهندس انگلیسی بوده که نامش را ذکر نمودم.

محکم کاری روس در آسیای مرکزی - به راستی که این نکته از نظر ما پوشیده نیست که روس با بینش فراوان ساعی است که این دورهٔ صلح و آرامش را برای استقرار قدرت خویش در متصرفات جدید صرف کند. تأثیرات این فتوحات بزرگ نیک عیان است اگرچه چندی اختلال در وضع وحال قوای او ایجاد نمود.

بحران ۱۸۸۵ روسیه را حتی بیشتر از ما برای پیشرفت فاقد آمادگی لازم نشان داد، اما طی پنج سال اخیر پیشرفتهای سریع و با ارجی نصیب او شده‌است. در صورتیکه وضع نیمه و ناتمام بسیاری از اقداماتش چنانکه اشاره کردم نشانه‌ای است که هنوزتا تحقق تمام مقاصد بزرگ روس خیلی وقت باقی مانده است. اینک اگر نظر خودمانرا به عقب در سراسر صحنه از بحر سیاه تا جیحون برگردانیم حفر کانال سورام و فواید جدید خطآهن ماوراء قفقاز و خط دیگری که قرار است از شمال کوههای قفقاز به جنوب تفلیس کشیده شود، یا راه‌آهن از ماوراء بحرخزر به پطروفسک و ازدیاد پی در پی ناوگان بحرخزر و تغییر انتهای خط سیرراه‌آهن به کراسنودسک و افزایش تعداد ترن و لوکومتیو و وسایل مربوط و اصلاح خطوط ماوراء بحرخزر و تجدید اساس حکومت آنجا و بر تر از همه سست نمودن رشته‌های هم بستگی عشایری در میان ترکمن‌ها و ساختمان سربازخانه‌های تازه در مرو و آمو دریا و قرقی و سایر جاها و تأسیس پادگانهای نظامی در نقاط متعدد بخصوص

در شیخ جنید نزدیک قره تپه در مرز افغانستان و گماشتن افسران روسی در قشون امیر بخارا (که خبر آن در شماره ژانویه ۱۸۹۱ مسکوگازت درآمده است) و خطآهن پیشنهادی سرخس به تاشکند با آنکه هر یک از آنها به تنهائی حائز اهمیت می‌باشد اگر بطوریکه هدف دولت روس است همه با هم و کاملا انجام یابد وضع وموقع روس را بصورت غیرقابل وصفی بالاتر از اوضاع و احوالی که آن دولت در سال ۱۸۸۵ داشته است ترقی خواهد داد.

از طرفی هم دولت روس درصدد است که تعلیمات اجباری برای اتباع آسیائی خود در مدارس روس برقرار و در نواحی ماوراء بحرخزر مطابق وضع روسیه اروپائی ترتیب گذرنامه را معمول سازد و اگر ما فاصلهٔ پانصد میلی آنجا را با محلی که درنقشه تحت عنوان افغانستان هست، خیز برداریم و به داخل آن سرزمین فاصل مرموز که حریم نفوذ هندوستان است نظر بیاندازیم و ملاحظه کنیم که چه اقداماتی در آنجا شده است شاید مثل روسها در طرف خود ، ما نیز از آنچه کرده‌ایم موجبات خوشنودی فراهم داشته باشیم.

هر دو طرف سرگرم گرد آوردن تدارکات‌اند ، اما این آمادگی برای جنگ سبب دوام صلح میشود و تجربه نیک آموخته است که دو کشور آمادهٔ جنگ به‌ندرت گلاویز میشوند تادو دولت‌دیگری که خود را برای جنگ و ستیز درست‌آماده نکرده باشد یا اینکه طرف مجهز سخت در صدد است که از عقب‌ماندگی طرف دیگر طرفی بربندد.

آینده ـ اگر در حال حاضر بخواهند که‌من راجع به آینده نزدیک سیاسی آسیای مرکزی نظری اظهارکنم (چون‌پیش‌بینی کامل وقاطع کار عاقلانه‌ای‌نیست) خواهم گفت که علایم و آثار هنوز حاکی از صلح و صفاست [1] و مرور زمان به

۱ ـ وقتی که این‌سطور درزیر چاپ است‌شایعات اضطراب‌انگیزی به‌گوش می‌رسدکه روسها درسمت پامیر و نقاط دیگر باز به‌راه‌پیشروی افتاده‌اندکه بعید نیست این‌حرکت ما را درآستانهٔ دورهٔ آشفته‌ای قرار دهد.

هردو طرف نشان داده است که پیش‌آمد هرگونه تصادمی فقط به نقطهٔ معینی و یا زمان کوتاهی محدود نخواهد ماند ، بلکه عواقب وخیم در بر خواهد داشت که پیش‌بینی آن آسان نیست.

تمایلات بارزصلح خواهی‌تزار زمامدار کنونی روس اینک‌رکن عمده‌ای‌بشمار است هرچند که در یک جامعهٔ بی‌اعتبار اتکای به عامل فردی خود مایهٔ خطر است در هر صورت امید است همین علاقه صلح خواهی در فکر فرزند ارشد او هم که اخیراً از متصرفات هندی ملکه (ویکتوریا) بازدید کرده است وجود داشته باشد و چنانکه طی نیم قرن اخیر مشهود بوده افغانستان کلید معضلات زمان است و اگر دولت روس کماکان رعایت احترام و حفظ تعهد وکلام خود و همچنین سرحدات همسایگانش را بنماید سالیان دراز قزاق‌ها و افراد سپاهی (هند) بادوستی و صفا خواهند زیست .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل پنجم

از عشق آباد به قوچان

« ترکتازان کوه فیروزه»
تامس مور ، در شعر مقنع[1]

ورود به عشق آباد ـ در ایستگاه راه آهن عشق‌آباد گماشتهٔ ایرانی که سرهنگ استیوارت از سرکنسولی بریتانیا در مشهد لطفاً جلو فرستاده بود به من‌ملحق شد و خیمه و اسبابی که فرستاده بودند در آن طرف مرز ایران که در سی میلی واقع است در انتظار ورودم ماند. مقامات‌روسی در مشهد اکراه داشتند که مستخدمین انگلیسی‌ام را که در ایران بودند به‌خطهٔ ماوراءبحرخزر اجازه ورود بدهند. از اینرو همراهان آینده من نتوانسته بودند درعشق‌آباد ملاقاتم کنند. چون این سخت گیری شامل اتباع ایران نمیگردید ، این گماشته فرا آمد که مرا تا مرز راهنما باشد .

بدبختانه هیچ کدام زبان یکدیگر را نمیدانستیم و پیدا کردن شخص رابط هم کار آسانی نبود . از میان گرد و خاك خفه‌کننده‌ای عازم مسکن فرماندار کل ژنرال کومارف شدم که اطلاع دادند دو روز پیش از شهر بیرون رفته بود . آشنائی سال گذشتهٔ من با او هم تأثیری در وضع کار ننمود. سرهنگی که در غیاب وی صاحب اختیار بود و به او مراجعه کرده بودم دستوری راجع به کار من نداشت و اظهار کرد که حاضر است ازسن پطرزبورگ‌تلگرافی کسب دستور کند. ضمناً پیشنهاد

---

۱ - Veiled prophet of khorasan

کرد که من وقت را مغتنم شمرده چند روزی را صرف دیدن شهر عشق‌آباد کنم و چون از سفر قبلی میدانستم که عشق‌آباد چیز عمده‌ای ندارد و فقط دارای یک بازار عمومی و چند مغازهٔ روسی و اقامتگاههای افسران کشوری و لشکری روسیه است که در بیابان بی آب و درختی کنار هم ساخته شده و پیوسته هم پوشیده از گرد و خاک است [۱] از قبول دعوت او امتناع و اظهار علاقه نمودم که بی‌درنگ عزیمت کنم.

چون این نیتم با هرگونه قصد جاسوسی در آن سرزمین مباینت داشت با رفتنم موافقت شد اگر چه هیچ نوع کمکی هم بواسطهٔ برهم خوردن کارمسافرتم که ترتیب‌دادن دوبارهٔ آن چندان آسان نبود ننمودند. حقیقت امر این است که مقامات روسی هیچ دوست ندارند افراد انگلیسی‌را درعشق‌آباد مشاهده کنند و بارها نیز بی‌نزاکتی نشان دادند که از چنان ملت با آدابی بسیار بعید است.

عزیمت به طرف مرز ـ سرانجام به وسیلهٔ دو رابط باگماشتهٔ ایرانی خود ارتباط فکری حاصل کردم و چند ساعتی هم صرف تجدید ترتیبات بارها و انتقال آنها به قاطرها شد یک ساعت پیش ازغروب آفتاب در درشکه‌ای به سمت کوهستان حرکت کردم تا از آنجا با اسبی که از ایران فرستاده بودند مسافرت را تعقیب کنم. بواسطهٔ سوء تفاهمی که در اثر وجود چند رابط درگفت وشنود ها پیش آمد نتیجه این شد که اسباب سفرم هنگام شب مفقود گردید. گماشتهٔ ایرانی ناچار پانزده میل پیاده آمد و من ناگزیر شدم بکلی تنها تا دل شب به طرف مرز پیش بتازم و حیرت‌انگیز آنکه از طالع نیک در ساعت یک صبح خیمه گاه را پیدا کردم.

داستان جادهٔ عشق آباد ـ قوچان ـ جاده‌ای که من سفر کردم و اکنون به شرح آن می‌پردازم اهمیت بسیار دارد، از این جهت که راه ورود خصوصی ازخاک روسیه به ایالت خراسان که مورد غبطهٔ اوست فراهم میسازد. روسیه بلافاصله‌بعد

۱ ـ در سال ۱۸۸۱ که روسها ناحیهٔ ماوراء بحر خزر را مورد تهاجم قرار دادند عشق‌آباد مقر ترکمانها دارای پانصد خانوار سکنه بود وچون پایتخت ولایت روس شده‌بود باسرعت ترقی کرد در ۱۸۸٤ چهار هزار و ۱۸۸٦ ده هزار (غیر از افراد نظامی) جمعیت داشته است.

از چیرگی بر ترکمن‌ها در سال ۱۸۸۱ درصد برآمد که‌وضع خود را در نقاط مرزی ایران مستحکم کند و از مزیتی که این پیروزی درمقابل همسایه ناتوان وبیمناک جنوبی به او داده بود نیک استفاده نماید.

دولت روس که بواسطهٔ متصرفات جدید تفوق سوق‌الجیشی بدست آورده بود با عهدنامه سرحدی که بدون تأخیر با ایران امضاء کرد [۱] قله‌های ارتفاعات و همچنین تسلط بر منابع آب در اختیار او افتاد. خطوط آهن ژنرال انن کف نیز برتری تجارتی را برای او تأمین کرده است البته مشروط براینکه کالای روس بدون اشکال از مرز قابل عبور باشد. چون وضع خطوط ارتباطی کنونی بین ترکمنهای اتک (معنی لغوی آن دامنهٔ کوهسار است) و خراسان هیچ تعریفی ندارد ، و بواسطهٔ عملیات راهزنی تیره‌های وحشی مرزی تقریباً مسدود بوده است.

جادهٔ شوسه‌ای به تازگی از عشق‌آباد به مرز ایران کشیده‌اند و دولت ایران تعهد کرده است جادهٔ سمت خودش را به منظور تأمین ارتباط با جادهٔعشق‌آباد بسازد که بنابراین عشق‌آباد بوسیلهٔ راه عرابه‌رو با قوچان و مشهد متصل خواهد شد. ساختمان جادهٔ طرف ایران به کاستیگرخان افسر اتریشی که در خدمت شاه است واگذار گردید.

قبل از خاتمه سال ۱۸۸۸ جادهٔ سمت روسیه که سی میل طول آن است به سرحد رسید ، ولی لازم به گفتن نیست که قسمت واقع در طرف ایران هنوز درست شروع نشده و علامت پیشرفتی هم در آن دیده نمیشود. روسیه که از این تأخیر و همچنین بواسطهٔ امتیازی که انگلستان در حوزهٔ کارون تحصیل کرده بودخشمگین گردیده بوسیلهٔ قرار داد محرمانه‌ای که متن آن فاش نشده است به دربار ایران فشار آورده و تکمیل فوری جادهٔ قوچان به عشق آباد را خواستار شده است.

شاه طالب انجام این کار نیست ، ولی قدرت مقاومت هم‌نداشته است لذا ژنرال کاستیگرخان از آن کار برکنار شد وگفته‌اند که وی با والی خراسان نزاع کرده بود و یا اینکه باروسها مکاتبات مستقیم داشت ومقاطعهٔ انجام این کار بر-

۱ ـ متن این معاهده درضمیمهٔ کتاب آسیای مرکزی (تألیف کرزن) چاپ شده است . م

عهدهٔ ملک‌التجار رئیس‌صنف بازرگانی‌مشهد واگذار شد که تعهد کرده‌است‌این‌جاده را در ظرف یکسال و با دریافت ۱۳ هزار لیره تمام کند و متقابلا امتیاز تأسیس مسافرخانه و چاه آب و اخذ باج در سراسر این جاده با او باشد. وقتی که من در اکتبر ۱۸۸۹ از آن حدود میگذشتم وضع این راه به قراری بود که بیان کرده‌ام.

حوزهٔ روس ـ از عشق آباد در جهت جنوبی خطسیر جاده از ناحیهٔ دشت به طرف کوهستان است با عرض متساوی ۲۰ پا و هر چند که در مجاورت شهرپر از چاله است در قسمت شیب‌دار حتی پر شیب‌ترین قسمتهای آن راه طوری است که برای دستگاههای توپخانه قابل عبور میباشد. جاده در مسافت هشت میلی ازشهر به تپه‌ها میرسد سپس جلگه‌ای راکه درکنار واقع است به موازات محوررشته‌های اصلی کوپه‌داغ سیر میکند وکمی دیرتر قسمت سربالائی پرپیچ و خم شروع و پس از طی یازده میل مسافت به گردنهٔ کوهستانی باریکی وارد میشود که در ته آن سیل گاه پر سنگی است که در موقع عبور من خشک و خالی و معلوم بود که هنگام ذوب برف وسیلاب آب آنجا ناگهان به صورت طغیان درمی‌آید و بایستی که‌ملاحظات صرفه جوئی ، ولی نه حسابهای عملی دیگر روسها را وادارکرده باشد که به جای پل از همین مجرا و راه پر سنگی که در میان شیارها درست شده است و دربسیاری از نقاط درهم شکسته و آب آنرا برده است ، رفت وآمد کنند. بعد از عبور ازمقدار کثیری پیچ ها ،جاده در ۲۰ میلی به جلگهٔ مرتفع خالی و خلوتی می‌رسد سپس‌از راه ملال‌انگیزی گذشته و به تنگه‌ای درکوهستان منتهی میشود.

در اینجا دهکده روسی باجگیران است که سابقاً اندان نام‌داشت یک‌ـ میل دورتر قلهٔ کوه خط مرزی روسیه و ایران را نشان میدهد. در این راه و یا در مرزهیچ سرباز روسی ندیده‌ام با آنکه رئیس پادگان در عشق‌آباد ورقه‌ای به من داده بود که در صورت برخورد با یکی از آنها بمنزله جواز باشد. حقیقت امر این است که روسیه قادر است با آسودگی خیال این قسمت از سرحدات آسیائی‌خود را کاملا خالی بگذارد ، زیرا که تصور تهاجمی از جانب ایران کاملا دور از امکان

است و فقط اتباع روسیه ویا اهالی مرزی در آن حدود رفت و آمددارند، امانزدیک انتهای جاده و در فاصلهٔ کمی تا مرز متوجه شدم که یک بنای چهارگوش سنگی میساخته‌اند که حدس میزنم برای نگهبان مرز و محل استراحت او بوده است.

باجگیران‌سمت ایران گمرکخانه‌ای دارد که‌ازکاروانهای وارد ازعشق‌آباد باج میستاند و آن آبادی کوچکی است با چند خانه گلی که تا دامنهٔ کوه که در دو میلی مرز است امتداد دارد. در این منطقه بود که با پیاده روی از روی‌سنگها و موانع و با افسار اسبم در بازو خوشبختانه به‌خیمه گاه رسیدم در حالی که مهتابی درخشان بر معابر باریک و تاریک میتابید و بر تک سواری من شکوهی میداد و تا موقعی که به مقصد رسیدم حتی یک ذره هم سبزه و علف درآن تپه‌های خشک و سرد به نظر نمیرسید و در جاده هیچ اثر و خبری از هستی و حیات وجود نداشت مگر آهنگ زنگ کاروان شتر که گاهی سکوت محض بیابان را درهم می‌شکست.

کوههای مرزی ـ رشته جبالی که من از میان آنها گذشتم و قبل از اینکه به قوچان برسم دو روز دیگر در شاخه‌ها و کوره راه‌های آن صرف وقت کردم و ده روز آینده را هم در رشته‌های سخت و صعب شرقی آن گذراندم، امتدادشرقی‌سلسله کوه‌های عظیم البرز است که مانند صخره‌های غیر قابل نفوذ در سراسر مرزهای شمالی ایران کشیده شده است. این رشته ها که به کوههای قفقاز در مغرب‌میپیوندد با مسافتی ده تا سی میل به خطوط ساحلی جنوب دریای خزر نزدیک میشود و در مسیر آن قلهٔ اعجاب‌انگیز دماوند (۱۹٤۰۰ پا) سر به فلک کشیده است. این کوهها دردشت گرگان قدری‌بالاترازشهراسترآباد یک چند متوقف وباز باشیب بسیار در رشته‌های درهم پیچیده‌ای که مانند نفرات پیاده نظام دنبال یکدیگر واقع‌شده‌اند با محوری که از شمال غربی به جنوب شرقی در ناحیهٔ میانه‌ای بین صحرای‌ترکمن و حاشیه شمالی نجد بزرگ ایران واقع گردیده است به رشته کوههای بالای هرات که خود امتداد غربی سلسله جبال مهیب هندوکش است مربوط میشود و در این حدودی که مورد بحث ماست درسمت شمال به کوران داغ و کوپت داغ معروف‌اند

و حال آنکه رشته‌های اصلی داخلی که بلندترند جلگهٔ اترك را در سمت جنوب محصور می‌سازند و به ترتیب آلاداغ و بینالود کوه نامیده میشوند.

جلگهٔ مرتفع که بین این دوحصار متوازی پنهان شده است به طور متوسط ٤۰۰۰ پا ارتفاع دارد و با قله‌هائی مسلط شده‌اند که ارتفاع آنها از ۸۰۰۰ تا ۱۱۰۰۰ پا است و میگویند فقط در خراسان ۱٦ قله هست که مصداق این تعریف میباشد که هیچ نقطهٔ عالم از سطح خارجی این کوه بیشتر بی حاصل و بایر نیست عاری از هرگونه علف و سبزی است ، ولی درگوشه و کنار آن درختان عرعر هست که ازآب چشمه‌ها سیراب میشود و در دامنهٔ شیب‌ها مشت خاکی نیست و تخته‌سنگهای تیره‌گون آشکارا وصادقانه ماجرای کهن طبقات‌الارضی این حدود را باز‌میگویند و به همین مناسبت حالت سخت و وحشیانه این ارتفاعات بوده است که تا ده سال پیش کمینگاه غارتگران و جانی‌ها بشمار میرفته است و ترکمنهای راهزن چون شعلهٔ آتش از آن گردنه‌های تیره فام سرازیر و با تفنگ و شمشیر در دست بر دهکده ها و گله‌داران که امکان نجات از نهیب غارتگران آنها نداشتند شبیخون میزدند .

خط آهنی که خیال ساختن داشته‌اند ـ میگویند هنگامیکه روسها ساختمان جادهٔ عشق‌آباد به قوچان را شروع کرده بودند در نظر داشتند خط‌آهنی هم در این جاده قرار دهند ـ راه‌آهن یا ترامواى بخارى ـ که وسیلهٔ تسهیل ارتباط ایشان با مشهد شده باشد ، ولی چنانکه یک مهندس انگلیسی که آن ناحیه را بازدید کرده به اینجانب می‌گفته است این قول موردنداشته‌است ، زیرا که پیچ وخم راه‌طوری است که در شرایط فعلی هیچ نوع خط آهنی از آنجا قابل گذر نیست و همین وضع در جاهای دیگر این جاده در قسمت بین باجگیران و قوچان دیده میشود.

کشیدن خط‌آهن بین قوچان و مشهد آسان است چون زمینی هموار دارد ، ولی این کاری بی ثمر خواهد بود و چنانکه بعداً بیان خواهم کرد اگر بخواهند مشهد را با سیستم راه آهن روس مربوط سازند بهتر این است که این کار از طرف دیگر بشود.

از باجگیران دو راه عبور هست یکی راه دوربادام و امامقلی به قوچان که میگویند مسافت آن‌دوازده فرسخ یا ۴۸ میل است. از عشق‌آباد منازل راه به شرح زیر بوده است :

عشق‌آباد به باجگیران	۳۰ میل
باجگیران به مرز ایران	۲ میل
مرز ایران به امامقلی	۲۱ میل
امامقلی به قوچان	۲۳ میل
جمع	۷۶ میل

جاده در قسمت ایران ـ بین سرحد وقوچان راه فعلی قاطر و شتر رو همه‌جا از خطوط شوسه نمی‌گذرد و از قرار معلوم این راه شوسه در اوغاز انحرافی پیدا خواهد کرد و دوردست‌از نقاط پرشیب و دشوار خواهد گذشت باوجود این من‌در سراسر این راه تا تمام نگران پیشرفت کارها بودم ، در بعضی جاها کار تمام شده بود و بعضی دیگر هم علامت گذاری شده و در قسمتهای دیگر عمله‌ها مشغول کار بودند. ومن باصدهانفر ازاین کارگران (مزد روزانه آنها درحدود شش پنس‌ونیم) که یاراه را بند آورده بودند و یا پل‌های بی‌اعتباری میساختند که شاید با پیش‌آمد طغیانی از بین میرفت ویک مهندس آلمانی استخدام کرده بودند که قدری چاشنی علمی به کارها بزند ، ولی وی یک ماه بعد درگذشت.

اگر فقط مهندسان محلی به تعقیب کار پرداخته باشند اعتمادی به دوام عمل مقاطعه کار نخواهد بود عمله‌هائی راکه مشغول دیده بودم خیلی تنبل‌وار کار میکردند و اگر ملک‌التجار حتی در ظرف دوبرابر مدت معهود از عهدهٔ اتمام مقاطعهٔ خود برآید موجب تعجب بسیار من خواهد شد.

دور بادام و امامقلی ـ ازباجگیران وقتی که جلگه را به سمت جنوب شرقی سیر میکنیم جادهٔ فعلی ازمیان تپه‌های پر سنگ و دره‌های تنگ می‌گذرد که به طرز حیرت‌انگیزی یادآور ناحیهٔ پریشان سرزمین فلسطین است که بین بیت‌المقدس و

سماریه واقع شده است. قدری دورتر به گردنهٔ باریکی رسیدیم که شیب آن بـه اندازه‌ای تند بود که ناچار شدم پیاده شوم و اسبم را هدایت کنم. برج‌های دیده بانی کوچک بر رأس صخره‌ها به نظر میرسید ودیوارهای بد نمای سنگی که در سراسر ته دره ساخته بودند روزهای تـاخت و تاز ترکمن‌ها را به‌خاطر می‌آورد.

در انتهای گردنه به محوطهٔ گرد محدودی آمدیم که در آنجا دهکده دوربادام جویباری کوهستانی دارد که سرچشمه‌اش در آنجا است و هم در آنجا مصرف حیاتی دارد. محوطه‌های چهارگوش با دیوارهای گلی بلند و برج‌های دیده‌بانی از هر طرف مناظری بود که بعداً هر روز وگاهی نیز هر ساعت می‌دیدم و نشان میداد که تاخت و تاز ترکمنها وجود این برج‌ها را تا صد میل از حدود آنها در هر دهکده‌ای ضروری مینمود. در دوربادام (۱٤ میل) در بوستانی فرش بر زمین انداختم و آنجا ناهار خوردم.

ازگردنه‌ای عبورکردم که رودخانهٔ شارك درآنجا وارد جلگه می شود و جادهٔ جدید در چند نقطه از رودخانه عبور میکند که در صورت پیش‌آمد طغیـان و سیلاب خیلی امکان خرابی هست. سپس به زمین بازتری وارد شدیم و یکی از دو دهکده راکه امامقلی نام دارد و طرف چپ واقع است سیرکردیم. دراینجا با شنیدن صدای شیون و زاری که از درون آلونکی نکبت‌بار به گوش میرسید و مشاهدهٔ حلقه‌ای از زنان وکودکان که دربیرون گریه و سوگواری مینمودند پیش رفتم و اطلاع حاصل شد که شوهر بچه‌داری دراثر سقوط سنگ ازگردنه درجاده‌ای که تازه از آنجا عبورکرده بودم و مشغول ساختن آن بودند هلاك شده بود.

نعش لخت که در پارچه‌ای پوشیده بود بر زمین افتاده و دو پای آن به سمت درگاه خانه بود. من به این بندگان بیچاره که وضع و حال ذلت‌باری داشتند چند قران دادم. در خارج دهکده حفرهٔ کم عمقی در جوار جاده به نظرم رسید که در میان چند تودهٔ خاکی و سنگی قرار داشت و بنا بود قربانی تیره بخت درآنجا مدفون شود.

ساعت سه بعد از ظهر در محل بازتری در جلگه که با درختان تبریزی سر و وضعی یافته بود به دهکدهٔ اصلی امامقلی وارد شدم که به رسم تمام دهات کوهستانی ایران ، خانه‌ها در ردیف یکدیگر برشیب تپه‌ها بناشده‌است یک رشته ایوان‌های گلی هم باسوراخی درمیان آنها به صورت درگاه دیده میشود . کدخدای ده خانه‌اش را برای اقامتم تعارف کرد امامن سوز سرمارا درخیمه بر نیش شک - ناپذیر کک در خانهٔ او ترجیح دادم .

در اینجا پیام‌رسانی از جانب ایلخانی یا سرکردهٔ قوچان که بنا بودمقرش را روز بعد زیارت کنم و از آمدنم خبر داشت نزد من آمد . این‌فرستادهٔ خان پیر- مردی بود که ریش خود را خیلی ناجور با حنا رنگ کرده بود و تحقیق میکرد که در چه ساعتی قصد ورود به قریه امامقلی دارم ، زیرا که اربابش در نظر داشت که پیشواز شایسته‌ای از اینجانب بکند . من ساعت ورود را موقع ظهر قرار دادم . وی پیشنهاد نمود که من یک روز تمام در امامقلی بمانم که پیش خود چنین استنباط کردم که منظورش این‌بود که دربازگشت به امامقلی برای بردن خبر احتیاج‌بعجله زیاد نداشته باشد . من در جواب گفتم که جذبه‌های غیر قابل مقاومت قوچان ایجاب میکرده است که در حرکتم شتاب نمایم .

زباران به قوچان - وقتی که درساعت هفت بامداد روزبعد حرکت میکردم دسته‌ای زوار مشهد را دیدم که از رشت از طریق اوزون آدا و عشق‌آباد [1] آمده بودند و الاغ سوار در دهکده از جلو من عازم بودند و در مدح علی وحسین و مقدسان دیگر عالم شیعه فریاد میکشیدند .

من از راه اصلی وارد جاده و سپس به سمت جنوب غربی منحرف شدم واز میان تپه‌ها که سرچشمه رودخانه‌هائی است که شمال ناحیه اتک و جنوب قوچان را مشروب میسازد میان‌بر ، راه جلگه را پیش گرفتم و درسمت چپ خود آبادی

۱ - خط آهن ماوراء بحر خزر از طرف زوار مسلمان از هر دو فرقه برای رفت و آمد به اماکن مقدسه خیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد . برای سنی‌های آسیای مرکزی راه کوتاه تری به مقصد مکه است و همچنین راه مناسبی جهت رفتن به نجف و کربلاست . شیعه‌های ایرانی و مسلمانان غربی هم برای سفر زیارتی به بارگاه امام رضا (ع) از آن استفاده می‌نمایند .

کوچک کلات شاه محمد که قناتی دارد و دورتر کلات محمود را می‌دیدم. تپه‌ها به رنگ‌های گوناگون نبود اگر چه رفته رفته کوتاه‌تر و کم پیچ و تاب‌تر مینمود و قسمتی ازدامنه‌ها را شخم زده بودند. همه جا به رنگ خاکی به نظر می‌رسید همان جنس خاکی عالی ولی بی‌جلا که پوشاك سربازان ما درسرزمین های گرم و بد هواست.

زباران (۱۰ میل) با آنکه نامش دلالت برفراوانی دارد صورت ظاهرش گواهی نمیدهد که جزسنگ وخاك چیزی به حد وفور داشته باشد. درهرحال‌آنجا جویبار باریکی آب حوض راکه صاف و زلال است لبریز و درختان معدود بید و تبریزی را سیراب میکند. دو فرسخ دیگری که تا قوچان مانده بود فرسخهای سنگین بود. از این رو کمی از ظهر گذشته بود که من به مقصد رسیدم. از سه‌ربع قبل از ورود درختان و باغ ها و تاکستانهای شهر را که در پائین جلگه‌ای وسیع قرار داشت و مانند اثر پا بر خاك سرخ ریگزاری مینمود مشاهده میکردم.

اراضی مزروع وسیع درحومهٔ شهر به صورت نمایانی جلب نظر وچنین مینمود که گویا از آسمان پهلوانی فرود آمده و قدم سنگین خود را در این نقطهٔ دورافتادهٔ خالی بر سطح زمین نهاده و از برکت سحر آمیز آن همه جا را زود و سریع جوانه و شکوفه فراگرفته بوده است. در سمت شمال و جنوب جلگه را رشته‌هائی که از طرف غرب به شیروان و از جانب شرق به مشهد کشیده شده‌اند محصور ساخته بود.

در حدود دو میلی شهر ودر آخرین برآمدگی تپه‌ها قبل از ورود به‌دشت باز به جاده اصلی برآمدم و تند و چالاك به طرف دیوارهای شهر تاختم. دریک میلی آنجا پلی بود با طاقی بلند ، بر مسیر رودخانه اترك[1] که در آن موقع سال خشک‌بود. رمهٔ بزان در رودخانهٔ خشک ، ته ماندهٔ علف‌های مرداب‌را میچریدند

۱ ـ در اینکه آن مجرای اصلی رودخانهٔ اترك بوده است من تردیدی ندارم که از درهٔ تبارك در پائین ارتفاعات الله‌اکبر که در ۲۰ میلی جنوب قوچان است سرچشمه میگیرد و گاهی نیز تاهمانجا تبارك خوانده میشود. والنین بیکرمدعی شده‌است که سرچشمهٔ آنرا درمحلی به نام قره قازان (دیگ‌سیاه) درمجاورت شیروان یافته بود ولی او گویا متوجه مجرای علیاکه درآن موقع آب نداشته، نشده بوده‌است.

وچند درخت تبریزی خشک و گردآلود درلب رودخانهٔ بی‌رمقی دیده میشد. درسمت دیگر سرسبزی و زراعت همه جا به نظر میرسید و حتی به حد وفوربود . باغات هلو ، شاه توت ، زرد آلو و انار بواسطهٔ فرارسیدن فصل پائیز وضع پژمرده‌ای‌داشتند. محوطه پر از درختان انگور بود که درهم و برهم کاشته بودند و در ظاهر درست نقطهٔ مقابل تاکستانهای بسیار مرتب بردو (فرانسه) مینمود. کار اختصاصی اهالی قوچان ظاهراً شراب سازی است که به‌این مناسبت مصرفش هم درآن جا زیاداست.

پیشواز در هنگام ورود ـ در این مورد تعجب بسیار داشتم که مرکب یا کسی از جانب خان پیشواز نیامده بود آن هم با وجود رسم استقبال که در مراکز اداری دولت ایران نسبت به خارجی‌ها مرعی میدارند و مقدماتی که روزقبل فراهم شده بود[1] . یادم هست موقعی که سرهنگ بیکر درسال ۱۸۷۳ دردورهٔ همین‌خان به قوچان آمد هنگام ورود با همین وضع خیلی مختصر مواجه گردید و دلیلش هم این بود که خان بعد از بزم سنگین شبانه در خواب ماند ، و چون میگویند که این قبیل می گساری‌ها غالباً واقع میشود هیچ بعید نیست که دراین‌موردهم خواب باز جناب خان را در ربوده باشد .

باری من به اندازه کافی از راه و رسم نزاکت مآبی شرقی با اطلاع بودم ومیدانستم که از لحاظ آداب باهر فرد خارجی به میزان قدر واحترامی که‌وی برای خویش قائل است رفتارمیکنند و هرگونه قصوری را دررعایت شأن و مقام ناشی از فروتنی نمی‌شمارند ، بلکه دلیل حقارت و خردی محسوب میدارند [2] پس درخارج دیوار شهر توقف و تحت چنان شرایطی از ورود خودداری نمودم و سر پیشخدمت افغانی خود و یکی از سواران ترکمن را به منزل خان فرستادم که به او اطلاع

۱ ـ استقبال تام اسکورت سواری است که معمولاً برای پیشواز یک میهمان مهم به جلو می‌فرستند و « میهماندار » شخصی رسمی است که از جانب شهریار یاحاکم مسافر تازه وارد را خوش‌آمد می‌گوید .

۲ ـ خیلی اوقات اتفاق می‌افتد که یک فرد متشخص ایرانی در صدد بر آیدکه به این طریق مقام میهمانش را از خودش پایین تر بیاورد و این هیچ به قصد توهین کردن به میهمان نیست ، بلکه بیشتربرای بالا بردن اهمیت خود اوست .

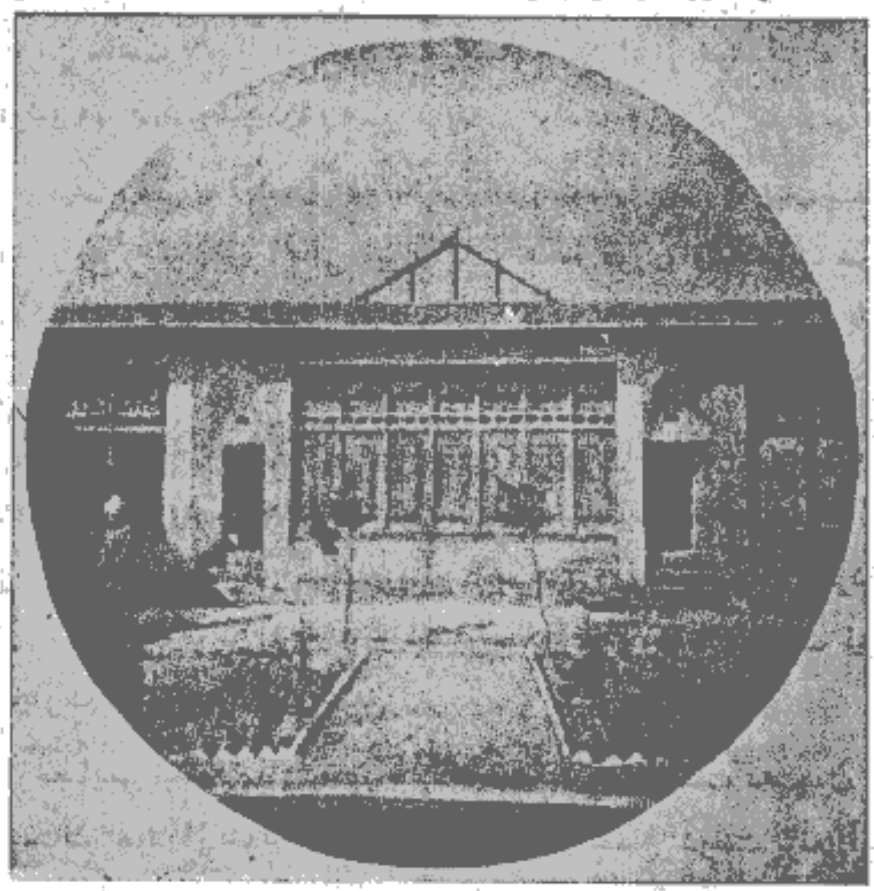
دهند که من سر موقع مقرر وارد شدم و از بی‌احترامی که شده است تعجب دارم و ناگزیر شده‌ام در کاروانسرای بیرون شهر توقف کنم .

پس از ده دقیقه سرو صدای سم ستوری برخاست و در حدود هشت‌تا ده سوار کـه چهار نعل جلو می‌آمدند درشکهٔ فرسوده‌ای را کـه دو یابوی ابرش می‌کشیدند و بر یکی از آنها محلی مشرف به در آماده کرده بودند همراه آوردند. نفر ارشد این عده اظهار داشت که خان ازآزرد گی موجه من بسیار ناراحت شده و قصد داشته است چنانکه مقرر شده بود به استقبال بیاید ، ولی پیام رسان دهکده امامقلی همان پیر مرد ریش تنک خبر داد کـه ساعت ورودم یک بعد ازظهر خواهد بود و تقاضا کرد که این اشتباه را عفو و منزلی را که او برای اقامتم درنظر گرفته است قبول کنم . چون احساسات جریحه‌دارم بدین نحو تسکین یافته بود بر آن ارابه سوار شدم . من از جلو و همراهانم به دنبال حرکت کردند وسواران خان پیشاپیش چهار نعل میراندند و در کوچه و بازار با سرعتی حیرت‌انگیز راه را برای عبور باز میکردند .

مهمان نوازی جناب خان ـ از دروازهٔ کم ارتفاعی کـه برج‌های گلی بر دیوارهای خاکی داشت گذشتیم. از میان چندین کوچه و پس کوچه تنگ و کج و معوج عبور کردیم و سرانجام وارد خانه‌ای شدیم که از قرار معلوم خان برای اقامتم آماده کرده بوده است که سه اطاق عالی مفروش ودیوارهای گچی باطاقچه‌های سبک داشت و رو به‌حیاطی بود که در وسط آن‌حوض گرد و فواره و دراطرافش چند باغچه بود و این وضع داخلی اکثر خانه‌های ایرانی است.

یک سماور روسی هم روی میز غلغل میخورد و چند صندلی با نشیمنگاه حصیری (که نجبای ایرانی برای میهمانان اروپائی کم و بیش آماده دارند) در اطراف اطاق چیده بودند . سراسر یک ضلع اطاق که به طرف حیاط بود پنجرهٔ یک‌پارچه‌ای (ارسی) بود که بنابررسم ایرانی پر ازشیشه‌های ریز الوان که به طرز پاکیزه‌ای در داخل شبکه های ظریف چوبی قرار داشت و طاقچه های دیوار پوشیده از باسمه‌های روسی و از آن قبیل عکسها بود کـه از مجلات مصور و یا

اعلانات ایام عیدمسیح بریده باشند وهمچنین عکس های شفاف اعضای خاندان سلطنتی روسیه و صورت پریان سیاه مو با گردن‌بندهای قیمتی و زیبا وگردن و بازوان لخت و اقلا چهار عکس بزرك از امپراتور و ملکهٔ روس و یک پردهٔ نقاشی رنگین از سلاطین جهان با چهرهٔ تزار دو برابر اندازهٔ سران دیگر و امپراتوران پیر آلمان و اتریش به اندازهٔ کوچکتر درطرفین تزار وملکه ویکتوریا درجامهٔ ابریشمی سرخ فام



مهمانسرای خان

در وسط عکس ردیف سوم و در کنار این تزیینات چند عکس رنگی درخشان از اعاظم دینی مانند حضرت مریم و مسیح و مقدسان دیگر فرقهٔ یونانی کـه تضاد عجیبی باعکس‌های متبسم خاندان‌های سلطنتی داشت بردیوار میخکوب شده بود.

از این طرز آرایش اطاق نیك نمایان بود که تمایلات جناب خان بیشتر با کدام طرف است وبایستی این آرایش را به‌منظور جلب توجه مهمانان دیگری

از اتباع سایر کشورها تمهید کرده باشد نه این جانب. دراین موقع سینی‌های بزرگ پرازشیرینی‌های ارغوانی وسفید ازجانب خان آوردند باتکرار معذرت خواهی و استعلام اینکه اوچه وقتی میتوانسته است برای دیدارم حضور یابد و اینکه گناه پیام رسان یعنی آن پیرمرد بدریش را به این عنوان عفو کنم که چون زبانش کردی بود حرف مترجم مرا درست درك نکرده بود.

من ساعت پنج را وقت ملاقات تعیین وضمن ابراز خوشوقتی، ازتقصیر آن مرد خطاکار هم صرف نظر کردم.

توصیف کلی ـ اکنون که به قوچان رسیده‌ام پیش از بیان مطالب دیگر جادارد که راجع به اخلاق اهالی این‌ولایات عمدهٔ مرزی وشخصیت سرکردهٔ آن اشاراتی بکنم یعنی همان کسی که مهمانش بودم وقرار بود بزودی با اوگفتگو نمایم.

اسکان و قدرت کردها ـ سیصد سال پیش مرزشمال شرقی ایران درمعرض تاخت وتاز تاتارها بود همچنانکه تا ده سال قبل نیز گرفتار تك‌های آخال ترکمن بود. این راهزنان درصحرای سمت شمال باهم‌جمع واز طریق کوه وگردنه هجوم آورده برق آسا فتنه وحریق وغارت وکشتار میکردند وباهمان سرعت نیزفارغ از کیفر و مجازات عقب‌نشینی مینمودند.

ازخصایص اخلاقی پادشاهی بزرگ، یکی این بوده‌است که چون میدانست ایرانیان بیمناك خود از عهدهٔ یورش راهزنان ومهاجمین درست برنمی‌آیند شاه ـ عباس درصدد برآمد مدافعان سرحدی خود را از محل دیگر تأمین کند. چنانکه او عدهٔ کلی از ارامنه را هم ازشمال غربی ایران به پایتخت جدید خود اصفهان‌انتقال داد تا درآنجا شیوهٔ کسب و تجارت را به مردم یاد بدهند و هم برونق پایتخت تازه بیفزایند.

وی باز از همان ناحیهٔ مملکت تمام نفرات طایفه‌ای کرد را به این ناحیه خراسان کوچ وآنها را درکوهستان و ارتفاعات این ایالت اسکان داد و با این کار

عاقلانه دو منظور حاصل کرد هم وضع خود را در مشرق استحکام بخشید و هم از لطمهٔ نقار و کشتار تیره‌های کرد که در خطهٔ غرب مزاحم او بودند جلوگیری نمود [۱] این ایلات تبعیدی شاهدلو ، زعفرانلو ، کیوانلو و امانلو بودند و گفته‌اند کـه شاه عباس در اصل کوچ دادن ۴۰۰۰۰ خانوار را در نظر داشت ، امابواسطهٔ مقاومت بعضی از سران این طایفه عدهٔ مهاجران به ۱۰ هزار خانوار تقلیل یافت [۲] این ایلات که به کوهستانها و جلگه‌های بین استرآباد و چناران کوچ داده شده بودند در اثر خدمات نظامی ایلاتی که انجام میدادند و دفاع نقاط مرزی باایشان بود و برعهده داشتند که نفرات سوار برای قشون شاه فراهم‌سازند ، از دادن مالیات یا باج معاف بودند .

حاصلخیزی عمدهٔ قوچان سرانجام سبب شد که از سرکردهٔ آن هم باجی مطالبه شود . بجنورد که ناحیهٔ فقیرتری است هر ساله فقط اسماً برای شاه پیشکش می‌فرستاد . وضع قرین استقلال و غرایز میراثی این تازه‌آمدگان بزودی برای سرکرده‌های ایشان قدرت و اهمیت بسیار فراهم ساخت واز این لحاظ قوچان از مدتها پیش وضعی ممتاز داشت و عنوان ایلخانی یعنی بزرگ تیره و ایل به‌رئیس آن اعطاء شد ؛ هم به مناسبت وضع برجسته‌ای که او داشت و هم چنانکه گفته‌اند ازآن جهت که او نسبت به رفتار زیردستانش دربرابرحکومت مرکزی مسؤول باشد .

با وصف این مهاجران کرد غالباً چه پنهانی و یا آشکارا در حال طغیان بودند و با اینکه نادر شاه بوسیلهٔ گرفتن یکی از دختران ایلخانی سعی نمود آنها را نرم کند همینکه او به فتح هندوستان رفت ایشان فرصت را مغتنم شمرده درغیاب وی باز اظهـار وجود و عنوان استقلال کردند و او به این سبب چنان خشمگین شد که به قصد ریشه‌کن کردن آنها راه قوچان پیش گرفت و در بیرون دروازهٔ این شهر بود که به سال ۱۸۴۷ در خیمه‌گاه خود به قتل رسید .

---

۱ ـ راجع به اصل این کار بعضی از نویسندگان نوشته‌اندکه شاه اسماعیل مؤسس خاندان صفوی بانی آن بوده به نظر من این قول درست نیست .

۲ ـ در بعضی جاها خوانده‌ام که عدهٔ تبعید شدگان صد هزار خانوار بودکه‌گمان می‌کنم ناشی از اشتباه لفظی باشد یک صد هزار نفر بوده‌است نه خانوار .

در این قرن هم قوچان بر ضد فتحعلیشاه باز شورش کرد و موقعی که برنز[1] به سال ۱۸۳۲ درآنجا بود بعد ازمحاصره‌ای طولانی شهر تازه بدست نیروی عباس‌میرزا ولیعهد که افسران انگلیسی توپخانه او را اداره میکردند افتاده بود. تجربیات ایلخانی کنونی که در اینجا به شرح آن میپردازم بر او روشن ساخته است که در عهد شاه فعلی شورش کردن کار بس خطرناکی است و در مدت بیست سال‌اخیر یا بیشتر و بخصوص از موقع پیشرفت روسها در سمت شمال و از بین رفتن علت و افرادی که وضع و قدرت کردها منوط به آن بود نفوذ این افراد و قدرت‌سر کرده‌های ایشان نیز بطور محسوس کاهش یافت.

سیرت و اخلاق آنها ـ از پنج مرکز اصلی اسکان کردها در خراسان فقط سه تا ازآنها تاکنون باقی مانده است. قوچان، بجنورد و درگز. کردها طبعی‌ساده ولی خشن و استقلال طلب دارند و موقعی که ابتدا وارد محل جدید شدندزندگی بی آرام وعادت غارتگری ایشان که به آن علاقه‌مند بودند تأثیر نامساعدی در اخلاق مردم‌آن حدودنمود. مسافرانی که ایشان را درروزگار غارتگری ترکمن‌ها در حدود مرزی دیده بودند وهر دوطرف را درحال غارت وراهزنی دیدند نوشته‌اند که بین دو دسته در واقع فرقی نبوده است هردوگروه تا فرصتی مییافتند اقدام به هجوم و غارت وکشتار می‌نمودند.

ترکمن‌ها همواره حریف رقیبی برای کردها بودند وبرعکس. واگر ما راجع به قتل و فساد ترکمنهای اتک در ایران کمتر شنیده‌ایم وکردها نسبت به اتک‌ها حالت تمکین ابراز داشته اند شاید برای این است که هیچ مسافر کنجکاوی جرأت ننموده است که قدم به سرزمین ترکمنها بگذارد و حال آنکه صدها نفر ناظر قتل وکشتار صفحات خراسان بودند. از لحاظ چهره، کردها به‌آسانی ازایرانی ها قابل تمیز اند هم از قیافه و هم بواسطهٔ لباس. ایشان نژاد نیرومند و ستبری هستند قیافهٔ باز دارند وگاهی خطوط خوش ترکیب قویاً در صورت آنها دیده‌میشود و گاهی نیز خوش صورت‌اند و موهای نا مرتب در سر و رویش دارند. ایشان‌بیشتر

[1] Burnes - ۱

اقسام لباس‌های ایران را میپوشند ، اما کلاه بی لبهٔ پوستی،(به جای کلاه کوتاه یا کلاه کوچکی به شکل پوست تخم مرغ) وکت پوستی دراز یاپوستین دربرمیکنند وتا این اواخر از جهت پیوستگی قومی وعلاقهٔ نسبت به رئیس خود شهرت بسیار داشتند و حاضر بودند هر موقع با راه انداختن آشوب از آنها بر ضد حکومت مرکزی طرفداری نمایند.

اقتدار ایلخانی ـ اقتدار ایلخانی‌همواره دراین خانوار ارثی بوده است هرچند که آن ظاهراً منوط به‌تصویب شاه‌است. دولت گاهی سعی کرده‌است افراد رسمی ازطرف خود انتخاب کند ، ولی این کار بعض اوقات به‌شورش وانصراف قهری شخص‌مزاحم منجر شده است. از موقع بر تخت نشستن و یا در واقع ابراز قدرت شاه فعلی در بیست و پنج سال اخیر کردها سلسلهٔ قاجار را غاصبان بیگانه میشناخته‌اند و ایشان اتباع سرکرده‌های خود بوده‌اند نه پادشاه.

ایلخانی‌ها بنام خود و بدون مراجعه به تهران بانی قانون و مجری عدل‌وداد بوده‌اند و حتی حق مرگ وحیات برای خود می‌شناخته‌اند. ولی پیش‌آمدی که قبل‌از ورود من به قوچان رخ داد از لحاظ تغییر وضعی که اتفاق افتاده است بهترین شاهد و در خور بیان است.

وزیر یا نایب‌الحکومهٔ قوچان به نام رمضان‌خان بوسیلهٔ شخصی که در پی انتقام خصوصی بود و قصد جنایت داشت تیر خورد و با آنکه مضروب کشته نشده‌بود ایلخانی بدون هیچگونه مراجعه‌ای به تهران ضارب را به فجیع ترین طرزی کشت و این عمل از جانب شاه به مثابهٔ دخالت در اختیارات سلطنتی وی تلقی گردید ومن هیچ تردیدی ندارم که ایلخانی برای اجتناب از عواقب کار ناگزیر شده است مبلغ سرشاری بابت حق بخشودگی تقدیم کند.

خاندان حاکم ـ نسب نامهٔ خانوادهٔ ایلخانی به شرح زیر است : اولین نفر رئیس خانواده که مدرك آن در دست است محمد حسین بود که اواخر قرن گذشته (۱۸ میلادی) درشیروان حکومت میکرد. پسر او امیرگناه خان در اوایل قرن حاضر

به قوچان‌آمد وبارها با ترکمن‌ها در افتاد ، درحدود سال ۱۸۱۵ پسرش رضاقلی‌خان او را از این مقام برانداخت و می‌بایستی که خود در حدود پنجاه سال امارت کرده باشد.

وقتیکه فریزر در سال ۱۸۲۲ به قوچان آمد (که وی آن را خبوشان یا قوچون مینامید ، قوچان نام درازتر است) این شخص سمت ایلخانی داشت و فریزر او را مرد خوش سیرت و نیکنام تعریف نموده است ولی فاقد دلاوری و یا هرگونه هنر ، هر چند که توانسته بود دیر زمانی بدون سطوت حکمرانی خود را حفظ کند.

در موردی که ایلخانی از مقر خود غایب بود فتحعلیشاه که همواره اندیشه وسعت دادن قلمروخویش‌را درسر داشت وبرعکس خود ایلخانی مردی صلح‌جو بود بر ضد قوچان لشکر کشید ، ولی نتوانست آنجا را تسخیر کند و ناگزیر شد قرارصلحی بگذارد و عقب نشینی کند . سپس چنانکه بیان کرده‌ام عباس‌میرزا آنجا راگرفت و رضا قلی خان ناچار تبعیت شاه راگردن نهاد. وی که بعنوان امیر ابتدا به تهران وبعد به تبریز روانه شد از غم وغصه در بین راه درمیانه وفات کرد. پسرش سام‌خان جانشین اوگردید و ایلخان فعلی فرزند جوان تر پدر بوده است و به من اظهار داشت که بیست و چهارسال پیش برجای برادر خویش نشست.

ایلخان فعلی ـ میزبان من امیر حسین خان که عناوین پرآب وتاب‌امیرالامراء و شجاع‌الدوله دارد و لقب دوم را شاه به او داده است در دورهٔ زندگانی شصت‌ـ ساله‌اش رویهمرفته زیر نظر و مراقبت دولت بوده ، در ابتدای امر در جنگ هرات ۱۸۵۶-۷ شرکت داشت وهمچنین درلشکرکشی ایران به مرو که درسال ۱۸۶۰ به عاقبت شومی منجر گردید. وی مردی عاطل و جاه طلب و بی‌اندازه مغرور است و در بی‌عقلی او همین بس که پس از احراز مقام ایلخانی با والی خراسان درافتاده بود به این نحو که وقتی برای تسویه حساب به مشهد احضار شد از رفتن امتناع ورزید وآنقدر استقامت نمود که شاه برای گوشمالی دادنش لشکرفرستاد وچون این عده به نزدیک شهر رسیدند توافقی حاصل شد که در نتیجه اختیار قوچان دردست‌ایلخانی

باقی ماند مشروط براینکه وی جریمه‌ای به شاه پرداخت کند و من بتفاوت شنیدم که آن مبلغ سه تا هفت هزار لیره بوده است.

بار دیگر وی مظنون واقع شد که در صدد شورش بوده و یا چنین نیتی داشته است. این بار او را به تهران احضار کردند که از مقام خود افتاد و زندانی شد و پسرش جای او را گرفت. پس از چندی شاید با پرداخت جریمهٔ ثانوی و سنگین از زندان آزاد شد و دو باره ایلخانی شد که تاکنون هم بدون اشکال در آن مقام برقرار است وخوب دستگیرش شده‌است که درزمان شاه فعلی سرکشی وطغیان برای هیچ کس و قهرمانی ثمری ندارد. اگرچه اخلاق کردی طایفهٔ او نیز در اثر دورهٔ طولانی صلح و آرامش رو به تباهی است.

کاهش نفوذ او بواسطهٔ تزاید قدرت شاه کنونی وایجاد تمرکز بیشتری در همهٔ رشته‌های امور با توسعه خطوط تلگراف جناب خان را از ابهت دیرین محروم ساخته است ، ولی او هنوز یکی از قوی‌ترین چاکران دربار پادشاهی ایران بشمار میرود و علاوه بر شخصیت خودش از این لحاظ نیز قابل توجه است که شاید آخرین یادگار نظم و بساطی گذران است.

پسر او ـ وی با پسر ارشد خود ابوالحسن خان که حالا سی و شش ساله است از دیر زمانی پیش رابطهٔ خوبی نداشته است . ابوالحسن خان یک چند حاکم شیروان بود که دومین شهر آن امیر نشین است ، ولی پدرش او را معزول وزندانی کرد و حالا در چناران اقامت و به امر شاه مقرری ثابتی دارد و اخیراً با دختر وزیر خراسان ازدواج کرده است و مسلم نیست که بتواند جانشین ایلخانی کهنسال شود چون کارهای دیوانه‌واری از او سرمیزند از جمله میگویند زن سابقش را که ترکمن بود آنقدر کتک زد تاجان داد و بعلاوه میراث پدری یعنی عادت میگساری را کاملا داراست.

شهرت او ـ باید بگویم که بدبختانه شهرت عمدهٔ ایلخانی پیر درنزد نویسندگان انگلیسی که غالباً ذکر کرده‌اند می‌خوارگی اوست . طی بیست سال گذشته چندین

نفر انگلیسی بااو ملاقات وصحبت کرده‌اند از جمله سرهنگ والنتین بیکر در۱۸۷۳ و سروان ناپیر درسال ۱۸۷٤ ، سرمک گرگور ۱۸۷۵ و ادموند او دونوان در سال ۱۸۸۱ [۱] و بیشتر این نویسندگان هم او را یامست دیده‌اند یا درحالت میگساری و یا در حال خمار .

شراب سفید قوچان مشهور است و جناب خان به‌مشروبات دیگر مثل کنیاك وعرق وهرنوشابهٔ دیگری که مایهٔ کافی داشته باشد علاقه‌مند است . ژنرال گرودکف که درسال ۱۸۸۰ از طرف ژنرال اسکوبلف مذکور با اطلاع شاه در لباس مبدل به خراسان رفت تابرای قشون روس که با ترکمنهای‌اتك درماوراء بحرخزرنبرد میکردند لوازم خریداری کند از می‌پرستی خان سرکردهٔ کرد اطلاع قبلی داشت و درگزارش مربوط به مأموریتی که به او واگذار شده بود صمیمانه اعتراف میکند که جهت تحبیب میزبان خوش مشرب خویش چه اقدامی کرده بوده است :

« چون شنیده بودیم که به‌می علاقه دارد چندین بطر شراب و لیکور وودکا به او تقدیم داشتم. جناب شجاع درکمترین مدت چندین پیاله از این مشروبات مختلف سرکشید سپس نوازندگان و رقاصان را فراخواند. کسانی هم که با اوآمده بودند پزشك و ندیمانش ، ولی‌خان و رمضان‌خان ، آنها نیز تاسرحد جنون نوشیدند و بساط میگساری مرتباً دایر بود.

روز بعد من بدیدن امیر رفتم و مدارکم را به او ارائه دادم بطری‌های‌شراب هنوز درجلو او بود و می گفت که مستی دارد کم کم ازسرش بیرون میرود. درمدت مذاکرات ما ، بازکنیاك خورد و تریاك وحشیش کشید وشراب نوشید بطوریکه تا ظهر بکلی مست شد. عصر همان روز مارا به شام اروپائی دعوت کرد وباز به مستی کامل افتاد. »

---

۱ ـ نویسندگانی که راجع به قوچان نوشته‌اند : فرایزر ۱۸۲۲ « مسافرتی به خراسان » سر.ای برنز ۱۸۳۲ « مسافرتی به بخارا » سرهنگ وال بیکر ۱۸۷۳ « ابرهائی درمشرق زمین » . سروان ناپیر ۱۸۷٤ « یادداشت های‌گردش درخراسان ». سرهنگ مك‌گرگور ۱۸۷۵ « سفری درخراسان ». اودونوان ۱۸۸۰ « واحهٔ مرو » . ژنرال گرودکف Crodekooff « جنگ در سرزمین ترکمنستان » به زبان روسی .

در مذاکراتی که سپس پیش آمد ژنرال گرود کف گاهی زیرکی خان را تحسین و گاهی نیز از عاداتش احساس نفرت میکرد. در یک مورد منشی اومینویسد: « سه روز اقامت در مجاورت ایلخانی به سرهنگ گرود کف ثابت کرد که امیر هنوز به تمام قوای خود تسلط دارد وامکان نداشت او را فریب داد که ما فقط دلال خرید اجناس هستیم و با آنکه مست بود باز به همه چیز توجه داشت و هوشیار بود. »

در مورد دیگر مینویسد: « با او کاری از پیش بردن بسیار دشوار است چون لازم است آدم با اومی گساری کند و به‌حرفهای مستانه‌اش گوش بدهد و در مجلس بزمش حاضر باشد و بعلاوه مواظب هم باشد که هیچ علامت انزجاری نشان ندهد که بی‌درنگ سبب غضب این‌وجود وحشی می گردید.» براستی که روزگار، جانوری مانند او کمتر به بار آورده است چنانکه همین معنی را سرهنگ گرود کف هم در تلگرافی به ژنرال اسکوبلف نوشته بود.

اما به نظر میرسد که خان کار و شعار زندگی خود را لایزال نموده است‌چون در پسر خود که راجع به او اشاره‌ای کرده‌ام اخلاقی به ودیعه گذاشته که خود او از پدرش به‌ارث برده بوده است. زیرا وقتیکه فریزر درسال ۱۸۲۲ مهمان رضا قلی‌خان بود تعریف میکند که خان و همهٔ اطرافیانش را مست یافته بود. از این رو جریانی پایدار درمیان افراد خانواده برقرار است.

دو مصاحبه ـ شاید بتوان تصور کرد که من چون از وضع وحال امیرحسین‌خان اطلاعات‌مبسوط داشتم آشنائی من ازسوابق اوممکن بود خان کهنسال راناراحت و نگران سازد، این‌بود که ازگفتگوی با او قدری احساس نگرانی میکردم. پالتوی خود را که باید اعتراف کنم در زیر کلاه پوستی سخت ناجور مینمود و گالوش‌هایم را پوشیدم و آنچه از نوکرانم راکه میتوانستم همراه بردم[1] و از دنبال اسکورت شش نفری که خان برای راهنمائیم تادربارش که چندان هم دورنبود فرستاده بود حرکت کردم.

۱ ـ از نکته‌های بسیار اساسی آداب ایرانی این است که در موقع ملاقات باید تعداد زیادی نوکر که تا حدی که بتوان جمع کرد پیاده یا سواره همراه برد. تعداد بیشتر چنین همراهانی را نشانهٔ علو مقام ارباب می‌شمارند.

سر درخانه به‌صورت طاقی سه ضلعی پر ازگچ کاری برجسته ظریف مطابق سبک ویلاهای ایتالیائی بود و در عقب آن یک کلاه فرنگی از بام هم بیشترارتفاع داشت. از دروازه‌ای که پر از افراد نگهبان بود عبور نموده ما را در سمت چپ به حیاط بزرگی بردند که طولش دو برابر پهنا و انتهای محدودتر آن به چند باغچه تقسیم شده بود.

طرف دیگر در وسط حیاط حوضی بود که هرخانهٔ کم و بیش وسیع در ایران دارد و طوری آنرا زیرکانه ساخته بودند که آب از لبهٔ سنگی لبریز و در حاشیهٔ اطراف حوض سرازیر میشد. در پیاده‌روهای حیاط در حدود سی نفر پشت به حوض و رو به سمت فوقانی حیاط که در آنجا ایوان بلند یا محل پذیرائی است ایستاده بودند. این ایوان با پنجرهٔ مشبکی از حیاط جدا شده بود و پنجرهٔ وسطی را بازگذاشته بودند.

به اطاق کوچکی درگوشه راست داخل شدیم گالوشهایم را آنجا در آوردم و بقسمت مرکزی عمارت که فقط دومیز منبت کاری درآن بود وارد شدم. براین میزها لیوان‌های الوان وشمعدان چند شاخه وظروف واشیاء وتحفه‌های صنعتی گذاشته‌بودند. یک تختخواب فلزی با دوشک درکنار اطاق بود. حباب های شیشه‌ای ناشی از سلیقهٔ بی پایه، ولی خیلی شایع درنزد ایرانیان طبقه بالاست و تختخواب هم بی‌شک دلیل بارز فراگرفتن آسان آداب تمدن بود.

در وسط این قسمت عمارت شاه‌نشین دنجی بود که خان در آنجا پشت میز جلوس کرده بود و از جا برخاست تا به من خوش‌آمد گوید در حالی که به مترجم خود تعارفات مرسوم را تکرار میکرد. در نتیجه طی مصاحبهٔ ما که دو ساعت تمام طول کشید من فرصت کافی و وافی برای بررسی ترکیب صورت و رفتار وی پیدا کردم.

قیافهٔ امیرحسین‌خان ـ چهرهٔ شجاع، جالب نظر ولی عاری از زیبائی است عکسی ازاو بردیواراطاقی بود که از من پذیرائی می کرد که از او خواهش کردم به من لطف کند ونسخهٔ بدل آن زینت‌بخش صفحهٔ مقابل است وتوجه به‌این نکته هم داشت که توضیح دهد که چون آنرا عکاس ایرانی برداشته بود چنانکه باید وشاید چهرهٔ واقعی اورا درست نمی‌نمود من این ایراد اورا تأیید می کنم.

باآنکه قیافهٔ زشتی داشت، اما هوش واقتدار از وجناتش نمودار بود وهرچند که بیش‌از شصت سال عمر داشت موی سر وریش او سیاه بود که گمان می کنم



ایلخان قوچان

رنگ کرده بود، ریختی برجسته ولی‌چهره‌ای رنگ پریده داشت. کت وشلوارمشکی با دکمه‌های الماس برتن و خنجری الماس‌نشان برکمر داشت وکلاهی ازپوست

بخارا برسر که آنرا تا بناگوش پایین کشیده‌بود [۱] با دستکش‌های کتانی و جوراب سفید و کفش‌های چرمی روباز. چون نزدیک بین بود عینک آبی درشتی به چشم داشت هنگام صحبت رفتار و حرکاتش مانند کسی بود که به فرمانروائی عادت یافته است.

وقتی که با مترجم حرفی می‌زد حالت هیجان شدید نشان می‌داد و موقعی که امر به آوردن قلیان (نارگیله) ویا فرمانی می‌داد کلام او لحن تحکم داشت. درسمت‌چپ او سیدی‌نشسته‌بود باعمامهٔ سبز وخلعت عجیبی به‌رنگ آبی‌سیر که گاهی درصورت اشارهٔ خان محض تأیید کلمه‌ای می گفت ورفتارش رویهمرفته‌چنان می‌نمود که انعکاس وجود ارباب خویش است. یکی ازفرزندان کوچکتر خان که پسری چهارده ساله بود حضور داشت وبعداً میرزائی راهم که چند کلمه فرانسه‌می‌دانست فراخواند چند نفر پیشخدمت در فاصلهٔ کمی ایستاده و به آوردن وبردن چای وقهوه وبخ مشغول بودند.

گفت و گو- دردومورد باجناب‌خان توفیق صحبت داشتم‌چون صبح روز بعدبه بازدیدم آمد او حرفهای جالب توجه وغریب وچیزهای اختصاصی به‌خود گفت که من از شرح تفصیل آن در اینجا معذورم ، ولی شاید بیان خلاصه‌ای از آن دوراز صلاح نباشد. من زود توجه یافتم که با کسی روبرو هستم که باوجود کمبودهای کلی که دارد از جریانات زمان بی خبر نیست ومغزی هشیار و کنجکاو دارد. گاهی سادگی وجهالتی نشان می‌داد که ازلحاظ اروپائی بچگانه است ، اما این‌آمیختگی رفتارکودکانه وهوش وزیرکی از اختصاصات اخلاقی اهالی مشرق‌زمین است وآن به دلیل وضع زندگانی آنجا که منع ونهی محیط وفقدان کلی تجربیات عمومی رشد دماغی‌را زایل می‌سازد امری طبیعی است.

۱ ـ کلاهی که ایرانیان به‌رسم ملی بر سر می‌گذارند فقط دردورهٔ قاجاریه ازیک قرن پیش مرسوم شده است تا آن موقع همه جا عمامه رسم بود. وقتی بعد ازرسم شدن کلاه غالباً شالی برگرد آن می‌پیچیدند و این‌کار مختص پادشاهان و افراد خانوادهٔ شاهی وبعضی از بزرگان دولت بود و اکنون فقط در موقع میلاد رسمی دربار پادشاه دیده می‌شود. از طرف دیگر هم مشکل کلاه عوض شده است چون اوایل قرن حاضر یک پا و نیم بلندی آن بود و نوک باریکی داشت و حالا فقط شش تا ده اینچ ارتفاع دارد و سر و ته آن تقریباً متساوی است.

سؤال وجواب ـ درجواب پرسش من او نتوانسته بود بگوید که چند نفر تبعه دارد زیرا که هیچ گاه آنهارا نشمرده بودند ، ولی گفت چهل هزار خانوار تابع فرمان او می‌باشند (که سخت مبالغه بوده است) وهر خانواری یک تومان (شش شلینگ) مالیات (شایدهم بیشتر) می‌پردازند بایک نفر هم سرباز (شاید حداکثر) وآنها سربازانی شایسته‌اند و با هرکس قدرت جنگاوری دارند. این نکته فرصتی‌را که درانتظارش بودم پیش آورد تا نظر پیرکهنسال راجع به روسیه وتمایلات روسی خود اورا سؤال کنم وگفتم خراسان سرزمین بسیار غنی است ومی گویند که روسیه قصد تصرف‌آن را دارد ، وی پرسید چگونه روسها می‌توانند برآنجا دست‌یابند.

ـ به همان ترتیبی که سرزمین تک اخال (ترکمنستان) را تصرف کردند .

او جواب داد ، نه‌این کارمحال است‌مردم دراین راه جان‌بازی‌خواهند کرد و همه باهم‌برای حفظ مشهد خواهند ایستاد وسربازان خوبی هستند ما دوغ نیستیم که روسها مارا سر بکشند[1] ما دیوار انسانی داریم که ازدیوار سنگی‌محکم تراست. درحینی که این اظهارات جدی اورا با رعایت احترامی که سزاوار بود تلقی نمودم با بیرحمی نیز نه فقط تصاویری را به خاطرآوردم که بر دیوارهای خانه‌ای بود که تازه ازآنجا آمده بودم بلکه عباراتی را از نامهٔ همین پیر وطن‌دوست درنظر داشتم که ده سال پیش به گرودکف روسی نوشته وفرموده بود : « مگر حضرت مسیح جدیدی ظاهر شود وملتی به درستی ونیکی مردم روس پرورش دهد ».

به منظور تنوع موضوع ازسرکار خان پرسیدم که نظرش نسبت به کشیدن خط آهن درایران‌چیست : با آنکه درعمرش راه‌آهن ندیده بود تعجب کردم که وجود آنرا درسراسرکشور تجویز می کند وابراز حیرت می کرد که چرا هنوز آن کار را شروع نکرده بودند . وی اطلاع داشت که ملکه ویکتوریا بیش از پنجاه سال ـ سلطنت نموده و اخیراً به این مناسبت مراسمی برگزار شده بود و نمی‌توانست دلیل نظر تنگی امیر افغانستان را که ازورود خارجی‌ها به قلمرو خود جلوگیری می کند

۱ ـ اشاره است به شیر ترشیده به نام ماست یا آبدوغ که کردها وایرانیان دوست می‌دارند . « مقصودش این بودکه ما لقمهٔ آسان و چربی که بعضی‌ها خیال می کنند نیستیم » .

درك کند و باور کند که وارد شدن به‌هرات دشوارتر از آمدن به قوچان است ، اما حدود بسیار محدود معلوماتش وقتی آشکار شد که شنید مسافرت از اروپا به امریکا هشت روز وقت لازم دارد که بی درنگ پرسید مگر مسافتش ۸۰ فرسخ است یعنی ۳۲۰ میل که میزان حداکثر راهی است که روزانه درایران قابل طی است [۱]

نمونهٔ دیگر طرز فکر خاص وعادت خانوادهٔ اوسؤالاتی راجع به منظور ودلیل مسافرتم بود (پدرش رضا قلی خان همین پرسش را ازفریزر کرده بود و خود ایلخانی هم‌این سؤال را هفده سال پیش‌ازسفر من از بیکر کرده بود) چرا به قوچان آمده‌اید؟ منظورتان چیست ؟ آیا دولت انگلیس خرج سفرتان را می‌دهد؟چه مبلغی‌می‌دهند؟ اگر دولت نمی‌دهد پس کی پرداخت می کند ؟ حظ مسافرت واشتیاق وافر بی‌اجر و پاداش در راه دانش ومعرفت حسن وخاصیتی است که باسبك فکر شرقی منافات دارد [۲] همچنین برای توضیح دادن شغل و کارم و وضع خانوادگی‌ام دچار اشکال بسیار شدم واسم پارلمان هیچ وقت به گوش او نخورده بود وقتی که به‌او گفتم که‌من عضو مجلس کبیر هستم جواب داد آیا شما درخدمت نظام هستید.

شأن ودرجهٔ اشراف انگلیسی به نظراو چیزی نمی‌آمد وباز از همان سؤالات کرد آیا پدرت خیلی سرباز دارد ؟ وکی اورا صاحب مال ومنال کرده‌است ؟ او قطعاً سخت به حیرت افتاد که ملك و مالی هشتصد سال درخانواده‌ای (درخانوادهٔ خود

۱ ـ این سؤال که نمونه‌ای از نادانی راجع به‌کلیهٔ امور جغرافیائی است که درایران عمومیت دارد قول موریه را به خاطرم می‌آورد (سفرنامه جلد اول) که فتحعلی شاه در بارهٔ امریکا همواره کنجکاوی می‌نمود و از سرهار فرد جونز پرسیده بود آنجا چگونه محلی است و چطور به آنجا می‌روند؟ آیا در زیر زمین واقع شده است؟ همچنین یك سفیر ایرانی که نیم قرن بعد عازم لندن بود وقتی‌که شنیدکشتی حامل او پانصد اسب قوه دارد زود با ابراز وجد اظهار داشت « آه اصطبل را به من نشان بدهید »

۱ ـ این حضرات نمی‌توانند باور کنند که محض حظ خاطر و یا ارضای حس کنجکاوی هم می‌توان مسافرت نمود و می‌پرسند چه کسی داوطلبانه پی خستگی و خطرات مسافرت می‌رود و مبالغ هنگفت را در سفرهای طولانی فقط به خاطر گردآوردن اطلاعات خرج می کند؟ بنا بر این اگر دلیل بارزی برای‌کار مسافرت از قبیل کسب و تجارت به نظر نرسد آنها به احتمال قوی زود علتی برای آن می‌تراشند .

(رجوع شود به‌کتاب فریزر سفرنامه خراسان)

کرزن ـ م) مانده‌است وبه مصداق فکر وپندار آقای هاردکاسل درنمایش: « برای پیروزی است که بانو راه تمکین پیش می‌گیرد » [۱] و با محافظه کاری که تحسین مرا برانگیخت جواب داد : فرنگستان ازلحاظ قدمت جای بزرگی است و چنانکه منظورش بود چنین وانمود کرد که قدمت عین توانائی است.

هدیه برای خان ـ با پیروی بی‌خیال ازکار فریزرکه تقریباً هفتاد سال پیش‌از من ساعت نقره مختص به شکار به پدر میزبانم داده بود من هم سعی نمودم به عنوان علامت امتنان ازمهمان‌نوازی که نسبت به این جانب نموده بود به‌ایلخانی ساعتی اهداء کنم. ساعتی که ساعات و دقیقه‌ها را دسته متحرك روی صفحه نشان نمی‌داد ، بلکه شماره‌هائی که بر دایره‌ای دیده می‌شد.

این چیز بدیع خیلی مورد توجه او واقع شد ، ولی چون نمی توانست اعداد را بخواند که بی‌شماره‌های رومی ساعتهائی که او قبلاً دیده‌بود و به خاطر داشت متفاوت بود ، درصدد برآمدم که برای او تابلوئی معمولی بااعداد از ۱ تا ۶۰ با معادل رومی آن ترسیم کنم که منشی ایرانی ترجمهٔ فارسی ازآن فراهم کرد. پس‌از پذیرفتن ساعت ، شجاع مراسخت متحیر ساخت وقتی که پرسید قیمتش‌چقدر است. این سئوال که در اروپا علامت کنجکاوی بی‌ادبانه ایست بنا برطبع شرقی ازآن‌جهت بوده است که او حتی‌الامکان در ازاء معادل ارزش آن‌را اشیایی به من باز دهد و اخلاق مشهور ایلخانی ازلحاظ خست هم تردیدی باقی نمی گذاشته است که وی پشیزی بیشتر نمی‌داد.

دراین که جنس وارزش هدیه متقابل او چه بوده هیچ گاه روشن نشد ، زیرا باآنکه درمورد ملاقات تودیع درروز آینده بسته‌ای همراه آورده بود که بعداً شنیدم محتوی فرش یا پارچه‌ای ملیله دوزی به قصد اهداء بود وی درهر حال از تسلیم آن به من خودداری نمود وشنیدم که یکی‌از نوکرانش آن‌را برداشته بود.

۱ ـ من هرچه راکه کهنه و قدیمی باشد دوست‌دارم ، دوستان قدیم، دوران قدیم ، آداب قدیم ، کتابهای کهنه و شراب کهنه .

شامی که از مطبخ خان آوردند ـ پیش‌آمدهای عمدهٔ ملاقاتم را باصاحب‌اختیار کهنه‌کار قوچان شرح دادم اینک با خوشوقتی بسیار وبدون اینکه سخن متناقض گفته باشم نظر نویسندگان قبل ازخود را دربارهٔ اخلاق وفضایل او تأیید می‌کنم ودست‌کم به تعریف جنبهٔ دیگر ومساعدتر طبع وسرشت او می‌پردازم. استنباط من این است که خان در ذهن سر س. مک‌گرگور نیز که درسال ۱۸۷۰ ملاقاتش کرده بود همین‌تأثیر ناشی از آداب وقارآمیز وهوش سرشار را باقی گذاشت. هنگام شب موردی پیش‌آمد که هم باطبخ ایرانی آشنائی حاصل کنم وهم‌به‌چشیدن طعم غذای آشپزخانهٔ خان توفیق یابم. شامی که برای سیرکردن لشکری کافی می نمود از سرای خان که بانهایت خوش طبعی اظهار می‌داشت که خانه از آن من است آورده و بر سفره درکف اطاق نهادند که درمیان آن سوپ(آش) مرغ که به سه طرزمختلف حاضر کرده بودند ران بره وگوشت گوسفند وراگو وکباب‌عالی و اسلت ایرانی (کوکو) و سه قاب بزرگ برنج دو تا ازآنها محتوی چلو یا برنج خالص و سومی پلو یعنی برنج آمیخته با گوشت و کشمش (۱) وخوراک‌های دیگر که نامشان را نمی‌دانم.

طبخ آنچه که من چشیده بودم عالی بود مخصوصاً برنج‌را طوری پخته‌بودند که هیچ آشپز دیگر ایرانی ازآن بهتر نمی توانست. درمیان مشروبات ، شراب قوچان بود که به نظر من چیز چرندی‌آمد. ماست که نزد اشخاصی که با آن عادت نکرده باشند به همان اندازه بدمزه است وشربت محلی که هرچند درواقع شکر وآب توأم با یخ است نوشابهٔ بسیارگوارا وبرای رفع تشنگی نیک مؤثر است. قاشق‌های

۱ ـ چلوکه هنری از آشپزی است برنج سفید پخته‌ایست که در قاب به صورت اهرم در می‌آورند. در خارج هردانه‌اش خشک و در میان قاب نیک نرم و چاشنی دار است و با چندین قسم خورش صرف می‌شود. برای دستورالعمل پختن آن رجوع شودبه‌کتاب تیلمن Thilman (مسافرتی به قفقاز جلد دوم که مطلب را ازکتاب دکتر پولاك اقتباس کرده است) راجع به‌پلو شاردن می‌نویسد که: بیش از بیست رقم هست که انواع آنها باگوشت بره وگوسفند و مرغ و غیره پخته می‌شود، در نتیجهٔ تجربیات طولانی غذاهای ایرانی عالی‌گوارا ،وخوش طعم ومغذی است وآدم آن قدر پرخوراکی می‌کندکه حالت سیری دست می‌دهد، ولی در ظرف نیم ساعت معلوم نیست که آن همه غذاکجا رفته است و دیگر در معده سنگینی احساس نمی‌شود » سفرنامهٔ شاردن » .

منبت کاری قشنگ ساخت آباده درقدح شربت شناور است و بالاخره مقدار کثیری خوشه‌های انگور. بعد از آن مورد ، من بارها غذای ایرانی خورده‌ام که درمقدار کثیر وازبهترین نوع خوراك مشرق زمین است که من چشیده‌ام.

شهر قوچان ـ هنگام توقف درقوچان سواره به بازدید شهر وحومهٔ آن رفتم می گفتند که درحال حاضر دوازده هزار نفر جمعیت دارد. اما این تخمین به‌نظر من خالی از مبالغه نیست. دیوارهای شهر که من سرکشی کردم وخندق‌ها که بوسیلهٔ پدر وجد ایلخانی کنونی حفر شده ازوقتی که عباس میرزا آنجارا بمباران کرد هنوز هیچگونه تعمیری نشده است و تا حال چند بار هم دراثر زلزله خرابی وکاهش یافته است ازجمله بخصوص دراثر زلزلهٔ سال ۱۸۷۲ .

در واقع سر مك گرگور در ۱۸۷۵ نوشته بود که شهربقدری مخروبه می‌نمود که وی ازوصفش درمانده بود باروی آن درچند جا به‌صورت تل خاك بی ریختی درآمده بوده است. دربیرون شهر عده زیادی کوره‌های آجرپزی وچندین یخچال با دیوارهای بلند گلی به شکل گنبد درگودالی بنا شده است که یخ درآنجا انبار می‌شود .

مرا به‌یك باغ بزرگ‌میوه بردند که متعلق به‌خان بود. داخل آن درحدود ده دوازده جریب زمین را درخت مو وردیف‌های سیب، گلابی ،زردآلو ، انار، توت، هلو ، گوجه و به کاشته بودند. در وسط باغ یك سکو با خاك رس درست کرده‌بودند که چادر شاه را در سفر اخیر به سال ۱۸۸۳ درآنجا برافراشته بودند وهروقت هم که خطر زلزله درمیان باشد خیمهٔ خان‌را درآنجا نصب می کنند. درخارج شهر سکویی به نام تخت شاه که چادرهای فتحعلی شاه درموقع لشکرکشی به قوچان آنجا نصب شده بود و تپه‌ای به اسم نادر در حدود یك میل ونیم مسافت که نادرشاه ژوئن ۱۷۴۴ درآنجا به قتل رسید.

بناها ـ در قوچان علاوه بر قصر ، یگانه بنا که ارتفاعش ازبام خانه‌های گردآلود آنجا بلندتر است واهمیتی دارد مسجدی است با یك گنبد و دومنارهٔ ناتمام

که یکی ازآنها غرفه‌ای چوبی در رأس دارد که مؤذن ازآنجا مؤمنان را به نماز فرا می‌خواند. چون شیعه‌های ایران اجازه نمی‌دهند که غیر مسلمان حتی به دروازهٔ مسجدشان وارد شود، یعنی تعصب خاصی را دراین مورد باسهل گیری افراطی درامور دیگر توأم دارند.

درآنجا یا سایر جاها من فقط توانستم نظر تندی از زیرطاق غربی به محوطهٔ داخلی بیاندازم. درکتاب فریزر شرح سفر اورا به قوچان که در سال ۱۸۲۲ اتفاق افتاده بود خواندم وخیلی اشتیاق داشتم که معلوم شود که آیامحل فعلی اوراق قرآن که او تعریف فراوانی ازآن کرده ونوشته بود که: «یکی‌از سربازان قوچانی نادر شاه ازقبر تیمور در سمرقند آورده بود وهفتاد سال پیش درحدود شصت صفحهٔ آن که ده تا دوازده پا طول داشت وهفت تا هشت پا عرض وجلدی منبت کاری بسیار اعلی داشت وفریزر در امامزاده‌ای دیده بود حالا درکجاست».

بازارهای قوچان ـ هنگام توقف درقوچان بازارهای‌محلی‌را هم‌بازدید کردم که مثل سایر بازارهای مشرق زمین راستهٔ درازی است باسقف چوبی که به شکل کمان به هم می‌پیوندند وازگل وهیزم پوشیده است تا از تابش آفتاب جلوگیری شود. من دربازار بزازها قدری مکث نمودم وچندین دکان راسرکشی کردم که ظاهراً پراز چلوار وپارچه‌های الوان کتانی اروپائی بود. پرسیدم پارچه‌ها را ازکجا آورده‌اند، جواب دادند: روسیه و هرقطعه هم نام کمپانی روس داشت. پرسیدم جنسی هم ازانگلستان برای فروش دربازار هست؟ درجواب مقداری پارچه‌های رنگارنگ وکتانی راه راه نشان دادند، ولی هیچ کدام مارك انگلیس نداشت. و فروشنده نمی‌دانست که ازکجا وارد شده است. سرانجام مقداری پارچه نشان دادند که علامت کارخانه‌ای در بمبئی داشت و حتماً بانخ هندوستان بافته شده بود. سؤال کردم آیا واردکردن جنس ازچنان راه دور قرین صرفه است جواب دادند که هرچند قیمت این پارچه‌ها گران‌تر است، ولی بواسطهٔ خوبی جنس که درپارچه‌های دیگر نیست خریدار دارد.

تمام شیشه آلات وظروف وآهن آلات بازار مال روسیه بود وهمچنین قند و می گفتند که قسمت عمدهٔ چای از بندر عباس ومشهد ازهندوستان وارد می‌شود و مقداری هم از روسیه. درواقع منافع سیاسی و تجارتی روس درقوچان نیک محفوظ است چون روسها درآنجا نمایندهٔ مواجب بگیر دارند.

تجارت صادراتی قوچان که پوست و پنبه است در دست ارامنه است که بواسطهٔ مهارت تجارتی ایشان بیشتر امور تجارتی دردست آنهاست. مجاورت قوچان به عشق‌آباد و ارتباط امن وآسان بین این دو محل کافی است که برتری روس‌را تأمین کند. شهر با یک رشته تلگراف که ایرانی است ازیک طرف با مشهد وازطرف دیگر با بجنورد که در جلگهٔ اترك سی میل دورتر واقع است وازآنجا هم با خطوط تلگرافی روسیه در قزل اروات مرتبط است. قوچان یک سرویس هفتگی پست روسی از عشق آباد دارد که سوارکاران ترکمن از راه قوچان به مشهد می‌رسانند.

امیر نشین قوچان - پیش ازآنکه قوچان را ترك کنم‌جادارد شرحی اجمالی نیز راجع به این ناحیه وحکومتی که قوچان مرکز آن است بیان کنم. قوچان که محدود است از طرف شمال غربی به بجنورد تا رادکان که سرراه مشهد و درحدود شصت میل است امتداد می‌یابد وعرض آن ازشمال به جنوب قدری ازطولش کمتر است ونیمی از مساحتش کوهستانی ویا ارتفاعاتی است که من ازمرز شمالی تاجلگهٔ قوچان سیر کردم وعرض آن بطور متوسط ۱۰ میل است که بدون هیچگونه بریدگی طبیعی تا مشهد ادامه دارد. کوهستان شاه جهان که ازطرف جنوب به شهر قوچان می‌رسد و درعقب شهر که ۳۸۰۰ پا از سطح دریاست قله‌ای دارد که ده هزار پا ارتفاع آن است. درسراسر شمال ایران محل حاصلخیزتر و پرآب‌تر ازجلگه قوچان نیست و با آبیاری درست هر دانه صد دانه بار می‌دهد، ازلحاظ غلات هم می‌توان آن را انبارگندم خراسان نامید.

اسکوبلف خوب می‌دانست که به چه دلیل گرود کف را برای تهیهٔ علیق اسب وشتر نزد شجاع‌الدوله می‌فرستد. روسهای امروزی هم از روی بصیرت کامل

درآن ناحیهٔ ممتازسوق‌الجیشی که دسترسی به‌آن برایشان آسان است مستقرمی‌شوند. تاخواربار لشکر بزرگی را تأمین و برسراسر خراسان اعمال نفوذ کنند. جمعیت این امیرنشین بیشتر کردهای زعفرانلوهستندومقداری‌هم ترکهای گرایلی‌وعدهٔ کمی‌ایرانی.

مجموع جمعیت آن را به تفاوت از ۹۰ تا ۲۰۰ هزار ذکر کرده‌اند ولازم به تذکر نیست که رقم کوچک‌تر به حقیقت نزدیکتر است. درآمد ایلخانی شامل مقداری باج است که از هرخانوار و دکان‌ها درشهر واراضی مزروع خارج شهر - دریافت می‌دارد ومقداری هم‌عایدات املاك خصوصی اوست. از این‌درآمدها وی باید خرج دستهٔ سوار خودرا که درسواری ماهر و با تفنگ مسلح‌اند پرداخت کند. این ۵۰۰ سوار که روزگاری تقریباً هزارنفر بودند می گویند (شاید به ملاحظهٔ وضع جدید مرزی) به ۵۰۰ نفرکاهش یافته است.

راههای فرعی از قوچان

قوچان به مشهد (ازراه جعفرآباد ، شورچاه ، رادکان ، چناران ، گناباد ، کاظم‌آباد (۹۳ میل) رجوع شود به جی. بی. فریزر (۱۸۲۲) سفری به‌خراسان. و سر آ. برنز (۱۸۳۲) مسافرت بخارا جلد سوم صفحات ۷٤ - ۷۵ و سروان ناپیر (۱۸۷٤) نشریهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی و اودونوان (۱۸۸۰) کتاب واحهٔ مرو جلد اول .

قوچان به سبزوار (٦۹ میل) اودونوان (۱۸۸۰) درکتاب واحهٔ مرو جلداول صفحهٔ ٤۳۷ .قوچان به استرآباد (از راه شیروان بجنورد وگرگان) جی. بی فریزر (۱۸۲۳) کتاب سفری به خراسان و(۱۸۳٤) مسافرتی در زمستان و سر. ای. برنز (۱۸۳۲) سفری به بخارا جلد سوم.

قوچان به شاهرود (از راه شیروان بجنورد،سمولقان جاجرم وبسطام رجوع شود به‌کتاب سرهنگ وال بیکر (۱۸۷۳) ابرهائی‌درمشرق زمین. وسروان ناپیر (۱۸۷٤) نشریهٔ سلطنتی جغرافیائی و سرهنگ مک‌گرگور (۱۸۷٦) سفری ازطریق خراسان جلد دوم.

قوچان به درگز. سروان ناپیر (۱۸۷٤) نشریهٔ‌انجمن سلطنتی جغرافیائی.

فصل ششم

از قوچان به کلات نادری

دامن کوه از سنگهای سیاه و رگه‌های فلز ، برتر از آن ارتفاعاتی چند و از آن بالاتر صخره‌های دهشتناکی‌که سر در ابرها دارند و از آن فراتر نیز برف است و آتش .
تنی سن (قصر هنر)

عزم دیدار کلات نادری ـ قصد داشتم درصورت امکان به منظور دیدار استحکامات طبیعی مرزی از قوچان به کلات نادری یعنی دژ نادرشاه بروم . این قلعه رانویسندگان پیشین یکی از پدیده‌های شگرف جهان طبیعت بشمار آورده‌اند . اهمیت آن بخصوص ازاین جهت است که درسرزمین کوههای پرشیب و گردنه‌های غیرقابل عبور واقع و ازلحاظ عظمت حیرت‌آور طبیعی خود مشهور است . ازهنگامی که شایع شد وحتی دراروپا انتشار دادند که دولت روس بخصوص خیال تصرف این محل‌را دارد (دربهار سال ۱۸۸۹ در مجلس مبعوثان این سؤال مطرح شد که آیا تزار آنجا را تصاحب کرده بوده است) ایرانیان ورود هر مزاحم بیگانه را بانظر بخل و بدبینی می‌نگرند . ازاین رو صلاح ندیدم راجع به قصد وخیال خود مطلبی فاش کنم و به این نکته هم نیک توجه داشتم که امکان نداشت شاه بارفتنم به آنجا موافقت نماید . بعلاوه او هنوز از سفر اروپا مراجعت ننموده بود و وزیر مختار بریتانیا هم درتهران نبود تا مراتب‌را ازاطرافیان شاه استفسار کند . بعلاوه اقدام من برای تحصیل چنین‌اجازه‌ای دور ازمصلحت بود، زیرا که سابقه ایجاد می‌شد وروسها بی‌

درنگ درخواست امتیاز مشابهی می‌کردند ، ولی تفاوت بین حضور مأمور آنها درآنجا با مسافرت آدم بی‌گناهی چون من براستی از زمین تا آسمان بود وخیلی اکراه داشتم که ازوالی خراسان درمشهد چنین اجازه‌ای بخواهم زیرا که تردیدی نداشتم که یا ازبین راه مراجعتم می‌دادند ویااینکه جاسوسان ازپی من روانه می‌شدند.

ایرانیان به حد اشد نسبت به خارجی‌ها سوءظن دارند بخصوص وقتی که حرفی از نقشه یا پرسشهائی راجع به مقدار یا اندازه و یا تحصیل مطلب ومدرکی پیش آید وهیچ قسم کار وتحقیقاتی هم به سامان نخواهد رسید اگر ایشان ازپیش دربارهٔ خیال مسافر اخطار شده باشند. پس درصدد برآمدم که نیت خودرا بااحدی درمیان نگذارم وفقط اظهارکنم که عازم مشهد هستم وبین راه شاید به عزم شکار درکوه و دمن سیر وگردش کنم ،ولی نیت باطنی‌ام این بود که دریابم آیا ممکن است به تنهائی از هر راهی که مقدور باشد بی‌خبر وناگهان وارد کلات شوم.[۱]

ویکتوریای ایلخانی ـ برای آنکه هشیاری ایلخانی را تحریک ننموده باشم سخت دوچار محظورات شدم چون‌او نه فقط راجع به خط سیر من کنجکاوی بسیار نمود اصرار هم داشت که درکالسکهٔ نو روسی او به نام ویکتوریا تا مشهد بروم وتهدید کرد که اگر این تعارف را قبول نکنم ساعتم‌را پس خواهد داد وفایده‌ای نداشت که اصرار ورزیدم که بهتراست سوار اسب بروم، جواب‌داد بعداً سواری‌های بسیار درپیش دارید وموقعی که گفتم قصد دارم دردهات بین راه توقف کنم بازگفت که ماندن کالسکه هم مانعی ندارد و سرانجام قبول کردم باویکتوریا بروم به شرط اینکه درپایان منزل اول آنرا برگردانم، پس باتشریفات تمام ازجناب خان تودیع نمودم. خان بامن درکوچه به راه افتاد و دستم‌را بگرفت وسوار کالسکه‌ای کرد که ساخت مسکو و از نوع عالیترین و مجلل ترین بود (حیران بودم که چه کسی این هدیه را برای او فرستاده بود) وچهاراسب کبود خوش رنگ آن‌را می‌کشیدند.

۱ ـ هیچ‌گونه اطلاعی نداشتم که آیا چنین راهی وجود داشته است یا نه. مسافران دیگر انگلیسی که به کلات رفته بودند از مشهد به آنجا وارد شدند.

با غلامانی سوار که ازجلو راه می گشودند ونوکرانی که از دوطرف درحرکت بودند ویکتوریا که من یگانه سرنشین آن بودم خوش خوشک از شهر بیرون رفت.

قوچان به شامگیر ـ اولین مرحله جادهٔ شاهراه مشهد بود وبرای‌آنکه سوء ظنی تولید نشده باشد قصد کردم تا رادکان که خارج ازحوزهٔ حکومت شجاع و در چهل میلی قوچان واقع بود ازهمین جاده بروم که سراسر آن ازجاهای بی‌آب وعلف هموارمی گذرد و دربیست میلی شهر از آبریز بین اترك وکشف‌رود عبور می کند.

این بخش راه احتیاج مبرمی‌به تعمیر داشت ومعلوم بود که مهندس بصیری آن را نساخته بود. بنا برقاعده، جلو دارانم ترجیح می‌دادند که از راه صحرابروند، زیرا که جاده دست انداز فراوان داشت که گاهی به عمق یک پا یا بیشتر بود و برای قنرهای نازك ویکتوریا خطرناك بود. باوجود این فصل سال (پاییز) که طبیعت شاداب نیست اراضی در همه‌جا مزروع بود و هروجب این زمین را شخم زده بودند. من که دریک قفس خاك‌آلود مقید شده بودم ازدیدن حتی یک متر فاصلهٔ جلو خودم محروم شدم.

در راه گاهی آبادی محقری به نظر می‌رسید که خانه‌های گلی داشت که از سایهٔ باریک درختانی نیمه‌جان برخوردار و زندگی خود را مدیون آب جاری مختصری بود که با خشنودی فراوان اهالی از قناتی که هنوز مسدود نشده بود جریان داشت [1] از دهات ذیل یکی بعداز دیگری عبورکردیم: فتح‌آباد دومیل

۱ ـ راجع به قنات گفتنی بسیار خواهم داشت و آن عمده‌ترین وتقریباً اختصاص لایزالی از مناظر ایران است. برای اطلاع کسانی که آن را ندیده‌اند شرحش را اینجا بیان می کنم. قنات که به زبان بلوچی و افغانی کاریز خوانده می‌شود دالانی است زیرزمینی که از چاه‌های متعدد مربوط به هم ازکوه پایه تا آبادی امتداد دارد وآب آن یا برای کشت وکار است ویا در زندگانی روزانه مصرف می‌شود. طرز ایجاد آن از این قرار است که چند حلقه چاه در نقاط مرتفع حفر واین منابع را با نقبی به یکدیگر وصل می کنند و فاصلهٔ این چاه‌ها در حدود بیست متر یا بیشتر است و آب چشمه‌ها از درون این دالان جریان می‌یابد و خاك هریك از چاه‌ها و مجاری درکنار حلقه انبار می‌شود و هرچند یك بار منابع ومجاری را لای‌روبی وتنقیه می کنند بنابراین هر دهکده‌ای که اراضی قابل کشت کافی دارد مطابق معمول چند حلقه قنات هم خواهد داشت که گاهی چند میل طول آن است و به نزدیك ترین کوهسار منتهی می‌شود و علامت آن هم خاکریزهای متوالی‌است که مانند رشته تپه‌ها ←

(از قوچان) سرخان هفت میل . جعفرآباد که محلی دارای گنبدهای سه ضلعی بود پانزده میل و دشت‌آباد . درآنجا چادرهای تیره رنگ از هرسو پراکنده بود و چنین می‌نمود که همهٔ کردها هم درشهر زیست ندارند وعده‌ای ازآنها غریزه‌های بومی زندگانی صحرائی خودرا ازدست نداده‌اند .

گاهی دهکده‌های متروك نشان می‌داد که درآن حدود قناتی خراب ویا چشمه‌ای خشك شده است . درکلاته [۱] که ۲۲ میلی قوچان است ، من دراینجا ویکتوریا را مرخص کردم و دستور دادم که روز بعد برگردند وخودم سوار اسب درجاده مشهد حرکت کردم . تیرهای تلگراف در سمت راست من هشت میل تا شامگیر که دهکده‌ای نزدیك رادکان است امتداد داشت . هنگامی که درصحرا که دیگر هیچ نوع علف وگیاهی نداشت راه می‌پیمودم دریاچهٔ پرآب زیبائی که همان سراب مشرق زمین باشد در افق می‌لرزید و همی درخشید و هرچه ما جلوتر می‌رفتیم او هم دورتر می‌نمود . نزدیك غروب تپه‌های شمال شرقی که خورشید مغرب باقرص تمام برآن می‌تابید بواسطهٔ الوان سرخ وارغوانی شکوه خیره کننده‌ای

← امتداد یکدیگر دربیابان دیده می‌شوند ، ولی‌معمولاً مجرای قنات زود مسدود می‌شود واحتیاج به تخلیه وگاهی با خرج زیاد نوسازی لازم می‌آید . از این‌رو بعضی اوقات دو رشته قنات درچندقدمی یکدیگر به نظر می‌رسد ضمناً این حفره‌های سرباز قناتها بسیار خطرناك است چون باران خاکریزها را موقتاً رفته رفته از بین می‌برد و بارها حیوانات بیچاره در این حفره‌های متروك جان داده‌اند و اسکلت آنها در میان این حلقه چاهها دیده می‌شود و بارها سوارکاران نیز دچار مخاطره شده‌اند . سرگذشت یکی از سوارکاران تهران نیك انتشار دارد ، از این قرارکه در حین سواری ناگهان در بیابان ناپدید و بعد معلوم شد که در یکی ازحلقه چاه‌های متروك قنات فروافتاده بود ، ولی با اسبش بدون خطر نجات یافت در این حلقه‌ها گاهی کبوتران صحرائی لانه می‌سازند به‌طوری‌که اگر در دهنهٔ یک چاه کف بزنید حیوان بیچاره از دهنهٔ دیگر فرار می‌کند از این رو آنجا شکارگاه مناسبی است که حتی استادان « هورلینگهام » را نیز دستخوش حیرت خواهد ساخت .

یکی از سفرای ونیز در دربار ایران بنام سنیور جوزوفا باربارو هم بیش از چهارصد سال پیش شرح جالب توجهی در سفرنامهٔ خود راجع به‌قنات نوشته واشاره‌کرده است که این کارسابقه‌ای بس طولانی دارد و پلی بیوس Polybius نیز که از نویسندگان عهد قدیم بوده شرحی در این باب نوشته است .

۱ ـ کلاته اسم محلی است به معنی عده‌ای از دهات یا آبادی ـ این توضیح نویسنده است ـ ولی کلاته در لغت به معنای ده و خانه وکشتزار کوچك آمده و اسم مفرد است . (مترجم)

یافته بود و کوههای روبرو را که درسایه غرق شده بود قوس وقزح خاصی فرا گرفته بود ولحظه‌ای آن محیط را زیبائی آسمانی بخشید ، اما درطرفةالعین هردو منظره ازبین رفت یکی رنگ حنائی یافت و آن دیگری به رنگ خشک خاکستری درآمد دراین محل من دربوستانی کنار آبادی چادر زدم .

طرز خرمن کوبی عهد عتیق- ازمیان یکی‌از دهاتی که وسط روز می گذشتیم بی چون وچرا شاهد شیوهٔ بسیار بدوی خرمن کوبی غله بودم . با گلی که از لگدمالی تهیه می‌شود محوطهٔ هموارى در بیرون خانه ترتیب می‌دهند وساقه‌های محصول را برآن می گذارند دراین حال یک استوانه چوبی دراز یا غلطک که میخ های چوبی درشتی داشت مانند بشکه یک دستگاه موسیقی که گاوها می کشند آهسته آهسته روی ساقه‌ها می گردید درنتیجه ساقه‌ها خورد می‌شد که همان کاه است که درایران خوراك عمدهٔ اسب و قاطر است .

این طریقه خرمن کوبی و ابزاری که درآن بکار می‌برند همان اندازه قدیمی و لایتغیر است که بیشتر عادات وافراد مشرق زمین، و شاردن دویست سال پیش شرح آن را به تفصیل بیان وحتی مسافران قدیم‌تر ازاو تعریف کرده‌اند وبدون تردید این وسیلهٔ کار تا دویست سال دیگر هم دردهات دورافتادهٔ آن سرزمین دوام خواهد کرد .

زندگانی چادر - ممکن نیست انسان ازلطف وصفای زندگی چادر خسته شود . ابتدا مسافر وارد مقصد خود می‌شود ونقطهٔ دلپسندی را درزیر سایه درخت و درصورت امکان درکنار نهر آب انتخاب می کند و بر روی فرش که گسترده‌اند دراز می کشد وسرانجام نعمت رفع‌خستگی واستراحت اورا نصیب می‌شود . اهالی ده دورش جمع‌می‌شوند وخیره می‌مانند . باچند شاهی مقداری زغال وعلیق بدست می‌آید . بزودی شعله و جرقه‌های آتش در هوا بلند می‌شود و سماور بخار دلپذیر خودرا با حدت بیرون می‌دهد دراین وضع وحال است که یک استکان چای عالی‌ترین نوشابهٔ جهان جلوه می کند .

درهمین حین بقیهٔ نفرات سفر هم فرامی‌رسند مهترها زین اسب را برمی‌دارند و اسبها را قشو و تیمار و پس‌از آن از بناگوش تا پا نمدپوش می‌کنند و با توبره به آنها علف وکاه می‌دهند. بایک حرکت وصدا چادر ورختخواب واسباب طبخ و بار ازپشت قاطرها به زمین می‌افتد ، قاطرها همینکه از زیر بار خلاص می‌شوند بی‌درنگ به‌طرف نزدیکترین درخت می‌شتابند تابر وکپل خودرا بخارانند. سپس با بی شرمی تمام دراز می‌کشند وپا درهوا می‌کنند وسعی بی نتیجه بسیارمینمایند که شاید درمیان گردوخاك معلقی بزنند. درآن ضمن آشپز سخت مشغول کاراست ازیک طرف برزمین چاله می‌کند که آتش آماده را به آنجا انتقال و دیگی برآن قرار دهد ضمناً میخ چادرها نصب می‌شود وچادر تند وسریع بالا می‌رود وبرپایه‌های خود میخکوب می‌شود. سپس مسافر بیاد اتفاقات تمام روز می‌اندیشد و درصدد بر می‌آید خاطرات سفرش را بنویسد وضمناً درانتظار عالی‌ترین دلخوشی یعنی شام صبر می‌کند.

درحدود ساعت ۸/۵ یا ۹ همه جارا سکوت فرا می‌گیرد غیرازصدای دلنواز زنگ قاطر وگاهی نیز عطسهٔ اسبها ، چون صبح آینده باز از ساعت پنج راه سفر آغاز می‌شود.

همراهان من ـ پیش‌ازاینکه موضوع را تعقیب کنم اجازه بدهید که فقط درهمین فصل نام ونشان همراهانم راکه بارها اسمشان دراین کتاب خواهد آمد برای خوانندگانم معرفی کنم ، سردسته ایشان رمضانعلی‌خان یک افغانی ایرانی‌نسب (ازاعقاب یکی از ایرانیان است که دررکاب نادرشاه و یا احمد شاه دورانی قرن گذشته به افغانستان رفته بود ودرآنجا رحل اقامت افکند) است. وی درگروه راهنمائی قشون هنداست که در مرز شمال شرقی‌اند وبیشترهم ازمردم همان نواحی تهیه وتربیت وافراد آن برای مأموریت‌های سرحدی ویا خدمت درسفارتخانه‌ها گرفته می‌شوند ، دوخه دار یا گروهبان است.

رمضانعلی همراه ژنرال مک‌لین که سرکنسول بریتانیا درمشهد تعیین شده

بود از هندوستان آمد ویکی از نمونه‌های ممتاز افراد آسیائی شجاع وبافکر وسوارکار قابل و با آداب جنتلمن کامل و دارای این عقیدهٔ راسخ بود که دردنیا هیچ قوم وملتی مثل انگلیسی نیست.

سرهنگ استیوارت که دراین‌موقع درغیاب ژنرال مک لین کفیل سرکنسولی بریتانیا درمشهد بوده باکمال لطف نوکر مخصوص خود گرگوری راکه یکی از



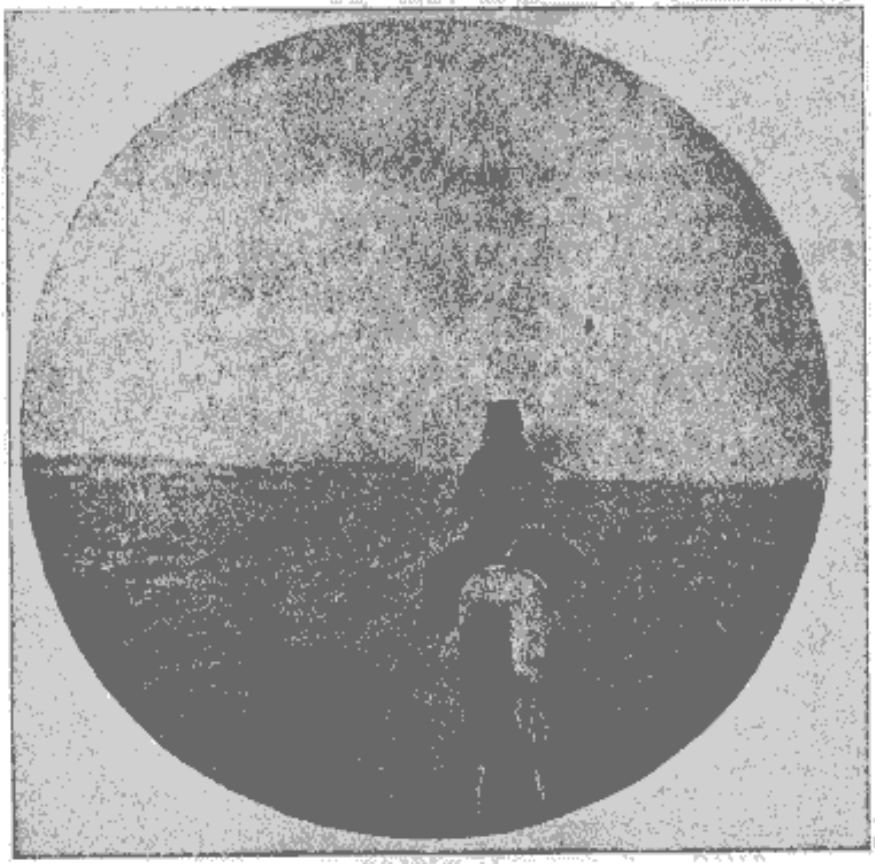
نوباد گلدی

ارامنهٔ جلفاست وزبان انگلیسی را نیک وفارسی را هم بسیار خوب می‌داند به من قرض دادکه کار مترجم تمام عیار را انجام داد[1] وهمچنین جناب سرهنگ ، آشپز خودرا هم برای من فرستاد و بعلاوه دوتن از اسکورتهای خود راکه سوارکاران ترکمن بودند و چندتن ازایشان را حکومت هند برای خدمت درمشهد نگاه داشته

۱ ـ این بیچاره چند هفته بعد در سفر پیاده از مشهد به تهران وفات یافت .

است و مأمور نامه رسانی بین آنجا وشهر هرات‌اند واین خدمتگزاری را براطاعت از فاتحان شمالی که سخت بدشان می‌دارند ترجیح می‌دهند.

دراین دو سه صفحه عکسی از نوباد گلدی که سردستهٔ ترکمن بود ملاحظه می‌شود که من با دوربین کداك خود دردهکده امامقلی برداشتم. وی سوار اسب ترکمنی‌سفید است که دمش‌را با حنا رنگ می کرده و باآنکه حیوان جثهٔ چشم گیری



یک سوار ترکمن

نداشت ، ولی تندتر وطولانی تر ازهمه چارپایان کاروان سواری می‌داد .

سرعت خوش آیند او یورغهٔ خاصی بود که ترکمن‌ها به اسب خود تعلیم می‌دهند و به این شکل است که درحال یورغه دو پای عقبی اسب خیلی بازتر از معمول است و ایرانیان این‌علامت را دلیل مرغوب بودن اسب می‌دانند که به زانو نمی‌افتد و چنین اسبی را « اسب شلواری گشاد » می‌نامند.

من که همواره از دنبال او حرکت می کردم به هیچ وجه ازسرعت اسب دم حنائی نوباد گلدی ناراحت نمی‌شدم و گاهی به قصد تفنن و از راه شوخی درحالی که او یورغه می‌رفت با دوربین عکاسی که بردست می گرفتم ازاو سبقت می‌جستم. درخاتمه نام تنها گماشتهٔ دیگری را که باید یاد کنم میراخور ایرانی‌ام‌شکرالله‌است که در عشق‌آباد به من ملحق شده بود و راجع به او بالاخره نتوانستم حکم کنم که بیشتر روح خوش خدمتی داشت یا اینکه بی حال و عاطل بود.

برج رادکان ـ برنامه‌ام را برای هفته‌ای که در پیش دارم‌به ترتیب روزانه شرح می‌دهم باشد که این اطلاعات برای مسافری که در آینده ازهمین راه سفر کند سودمند واقع شود.

۱۵ اکتبر ـ هفت‌صبح حرکت کردم و در ساعت ۸/۵ به‌رادکان (۷میل) رسیدم که دهی است نسبتاً بزرگ با ۴۰۰ تا ۵۰۰ خانوار جمعیت و باغات عالی که مسکن کردهای کیوانلو است درطرف راست در نقطه‌ای دوردست دمسیدان یا سید‌آباد دیده می‌شود که بر راه مشهد واقع است، برجی دیدنی دارد.

رادکان دارای بنای بلند وگرد است که ظاهراً به دورهٔ فتح اعراب تعلق داشته ولی‌غرض ازساختن آن هیچ وقت روشن نشده است. درخارج آن ستونهای نازك آجری است که بر نوك هریك ازآنها در زیر سقف مخروطی کتیبه‌ای به‌خط بسیار درشت کوفی برکاشی‌های آبی دیده می‌شود.

داخل این بنا اصلا سه طبقه داشته که فرو ریخته و ازبین رفته است اودونوان که این بنا را بادقت بررسی کرده بود اظهار می‌دارد که آنجا نه اقامتگاه بوده و نه مزار، اما دلیلی دراین خصوص ذکر نمی کند وچند نویسندهٔ معتبرآن محل‌را مزار یکی‌از فرمانروایان تاتار خراسان پنداشته‌اند.

نظریهٔ دیگری هم هست که آنجا برج دیده‌بانی بوده و این خود در خور

توجه است. سرهنگ استیوارت معتقد است که آن برج شکارگاه بوده [۱] و این نکته بسیار جالب توجه است که عین این برج دردهکده دیگری که رادکان نام دارد دربین استرآباد وگز هست که حاکی است این نام نه ایرانی است و نه‌ترکی و با منظوری که ازآن ساختمان در نظر بوده بی‌ارتباط نیست .

عزیمت به‌پشته ـ در بیرون آبادی توقف نموده برای اجیرکردن راهنمائی که مارا تاکلات برساند رمضانعلی را فرستادم ، زیرا که درقوچان از بازرگانی افغانی شنیده بودم که ازآنجا ازطریق کوهستان راهی به‌کلات هست. مردی پیدا شد که با دریافت سه قران مارا تاپشته که درشش فرسخی واقع بود راهنمائی کند ، او جلوتر ازآنجا را نمی‌شناخت ، ولی ممکن بود بلد دیگری درآنجا پیداکرد .

هنگامی که ما در خارج شهر در مزرعه‌ای که از موقوفات امام رضاست توقف کردیم یکی از امنای رادکان که سیدی با عمامهٔ سبز وسرپرست امورآن حدود بود با چند نفر افرادشهری که دنبالش بودند وارد شد تاکشت توتون آن ناحیه را سرکشی کند وی باصدای رسائی خرسندی خودرا ازوضع محصول اظهار وقصد خودرا علناً اعلام داشت که سال آینده به‌جای توتون ، گندم خواهد کاشت.

ساعت ده باز به راه افتادیم ، تا آبادی پشته ، راه بس طولانی و طاقت‌فرسا بود چون آفتاب سخت می‌تابید و باد شدیدی بیابان را ازکثرت گردوخاك مایهٔ ـ

۱ ـ سرهنگ استیوارت دربارهٔ رادکان باز می‌نویسدکه در این ناحیه شترهائی از نژاد عالی دیده می‌شود و شتر خراسان به مناسبت قد وطاقت زیاد معروف است، پشم دراز دارد و سر و وضع به مراتب بهتر از نژادهای عرب وایرانی وبهترین آنها دوکوهان است ونژاد عرب یک‌کوهانه که روی‌هم‌رفته بهترین نوع است . شتر ایرانی معمولاً ۳۲۰ گیروانکه و شتر هندی ۴۰۰ گیروانکه بار حمل می‌کند، ولی در خراسان شتر مخصوصی هست که قادراست ۶۰۰ تا ۷۰۰ گیروانکه بار حمل کند .

در این مورد جا داردکه این اصلاح یا اشتباه راکه هیچ وقت هم درست برطرف نشده است تکرارکنم که شتر حیوان یک‌کوهان را گویند و بختی دوکوهان است . جمازه‌که ریشه یونانی دارد به معنی دستهٔ شتر است واین نام هم ربطی به‌کوهان ندارد وگمان می‌کنم که پال‌گرایو Palgrave گفته‌بوده است که نسبت شتر بختی به سایر شترها همان اندازه است که اسب سواری ممتاز و خوش‌ـ هیکل گردشگاه هاید پارك لندن و اسبهای حقیر وکوچك و معمولی .

(«جمازه» ریشهٔ یونانی ندارد . منظور نویسنده Dromedary fleet در این جمله به معنای تند و سریع است ومنظور دستهٔ شتر نیست . مترجم.)

خفقان ساخته بود. در ده میلی رادکان راه به اولین پیچ دامنهٔ تپه‌هائی افتاد که در سمت شمال فلات واقع بود و ازآنجا هم با شیب تند به طرف مسیلی که قدری بالاتر بود.

اینجا شروع زمین‌های هموار و مرتفعی‌است که بین رشتهٔ اصلی کوهستان و جلگهٔ مشهد است. دراین بیابان خشک وخالی نه دهی بود نه آب و نه مزرعه. در بیست میلی رادکان به محل گردی مانند دهانهٔ آتش فشان رسیدیم با دیوارهای کهنه و وارفته که در انتهای آن درزیر صخره که سابقاً قلعه‌ای بود آبادی شیری [۱] درکنار جویبار خوش‌آبی قرار داشت. این محل را هم سیر و راه خودرا به سمت شمال دنبال کردیم و به زمین تخت و بلند دیگری آمدیم که چند میل امتداد داشت تا دردامنهٔ هزار مسجد [۲] یا کوهستان اصلی.

در امتداد آن از دور نقطه‌هائی یعنی دهات گیری وپوشان واردوخ دیده می‌شد. ما درآبادی پشته که درطرف جنوبی دشتی که درشش فرسخی رادکان است چادر برافراشتیم. در وسط دشت انبوه چادرها که متعلق به کردهای بیابان‌گرد بود جلب توجه می‌کرد. چادرهائی که هرکدام چند دکل سیاه داشت ومقدار بی‌شماری هم گوسفند وگله‌های احشام درآن حدود بود.

عزیمت به بلغور ـ ساعت شش وسه‌ربع بامداد به راه افتادیم و ازمیان دشت، راست به سمت ده اردوخ (یا آردواخ) رفتیم که درمسافت دومیلی بردامنهٔ کوه واقع بود. در اینجا به سیل گاهی که در میان تخته‌سنگها واقع و خشک بود رسیدیم و یکی دو میل جلوتر به دو دره که به هم می‌پیوستند آمدیم. ما راه درهٔ طرف راست را پیش گرفتیم و به جلگه کوهستانی که آبادی اغراه درانتهای دامنهٔ

۱ ـ بیشتر این اسامی را در نقشه‌هائی که بدستم رسیده است ندیده‌ام، لذا فقط به همان صورتی که به من دادند ذکر می‌کنم.

۲ ـ هزار مسجد راکه مثل برج‌های دندانه‌دار وصخره‌های جبال است مسلمانان خوش‌باور منار مسجد تصور کردند. در ایران کلمهٔ هزار رقم جور وآسانی است بعضی دیگر گفته‌اند که مسلمین به‌وجود هزار نبی اعتقاد دارند و برای هرکدام مسجدی تصور می‌نمایند.

صخره‌ای بسیار با صفا قرار داشت وارد شدیم و ازآنجا بلدی انتخاب کردیم ودنبال او از درون درهٔ عمیقی که راست به دیوارهای سنگی بر می‌خورد روانه شدیم.

دراینجا مثل این می‌نمود که تیشه شیطان شکاف شگرفی درسنگ پولادین پدید آورده باشد. دیواره‌های آن مطلقاً عمودی بود که دراثر طوفان‌های قرون به صورت شمع و برج‌های بادگیر درآمده بود. از ته دره نهری جریان داشت و حوضچه‌هائی در لای سنگ دیده می‌شد و از لابلای چاله‌های آنجا با اشکال فراوان توانستیم اسبهارا از فراز آن بلندی‌ها عبور بدهیم. شکل و منظرهٔ این گردنه پرابهت با دیوارهای‌آن به تخته سنگها می‌پیوست با مقیاس کوچک‌تری عیناً مانند صخره‌های عظیم رودخانهٔ کلرادو [۱] درایالت اریزونا [۲] است که چندان شناخته نشده است.

پس‌از دو ساعت راه از میان این گردنه‌ها ازسمت راست یعنی طرف شرق در جهت بالا از فرازکوه رو به شمال شرقی راه خودرا ازخلال کوهها ادامه دادیم و به جلگه‌ای رسیدیم که آب فراوان داشت هم نهر وهم چشمه سار، واهالی ده مارشک درآنجا به کشت و کار مشغول بودند. این‌جالب‌ترین ده کوهستانی بود که من درطی سفر دیده بودم وچون درکنار صخره‌های پرشیب واقع شده بود خانه‌ها تماماً از سنگ ساخته شده بود واین سنگ‌ها را بسیار بی‌قواره و به طرز وارفته‌ای روی هم چیده بودند. درآن محل خرابهٔ قصری سنگی از فراز صخره‌ای که مشرف بر همهٔ آن محیط بود حتی درزیر تابش خورشید سخت غم‌انگیز می‌نمود.

دراینجا باز راه شمالی‌را پیش گرفتیم و پس‌از عبوراز چند گردنه وارتفاعاتی که مشرف به جلگه‌ای به سمت ده شاعرانه بلغور سرازیر شدیم و بعد از نه ساعت راه‌پیمائی شب را درآنجا ماندیم وبه علت سنگلاخ بودن راه نتوانستیم بیش‌از بیست وچهار میل طی کنیم.

کتک خوردن راهنمای ما ـ پس‌ازجمع کردن بساط چادرها مرد دهاتی که بعد از ظهر تا اینجا ما را راهنمائی کرده بود و به آبادی خود مراجعت می‌نمود

۱ - Colorado ۲ - Arizona

بوسیلهٔ «سوار» ایرانی دستگیر وسخت مضروب‌شد. ازقرارمعلوم این بیچاره به چارپا ـ دار اظهار داشته بود که به دلیل نشان دادن راه انتظار چنین مجازاتی را داشته است ، ولی سه قران انعام هم جالب توجه‌تر ازآن بود که وی قادر به انصراف از راهنمائی ما باشد. یکی‌از همراهانم داد وفریاد اورا شنیده و دیده بود که سرباز اوراکتک می‌زند ، ولی بعد ازآنجا ما دیگر اورا ندیدیم وچیزی هم راجع به او نشنیدیم و ظاهراً یگانه نمایندهٔ دولت‌امپراتوری درآن حدود جرأت ننمود در مقابل کاروان انبوهی اظهار وجود کند.

بلغور به ورده ـ ۱۷ اکتبر باوجود پیش‌آمد بدی که برای راهنمای قبلی رخ داد ، قرار شد بلد دیگری امروز صبح برای راهنمائی حاضر شود. مدت یک ساعت وقت ما صرف بالا وپائین رفتن از ارتفاعات شمالی مجاور مرشک گردید. سپس همینکه به سمت شمال روآوردیم به کوره راه بین مشهد وکلات رسیدیم که از درون دره بواسطهٔ یک رشته سیم تلگراف مشخص شده بود این سیم بقدری‌افتاده و وارفته بود که غالباً ناگزیر بودیم برای اجتناب از برخورد باآن سر خودمان را تا سینه پایین بیاوریم. دراین نقطه ما به محل تلاقی جاده بین مشهد وکلات نادری آمدیم که همان راهی است که بیشتر سیاحان انگلیسی در رامسفر به قلعهٔ نادری پیمودند و دراین حدود ازپرتگاه باریک و عمیقی می‌گذرد که لبهٔ آن گاهی به‌اندازه‌ای باریک‌است که فقط برای یک نفر پیاده یا اسب سوار امکان عبور هست[1] و آن را دهنهٔ زوپیرزن[2] می‌نامند.

بعد از یک ساعت راه پیمائی پرزحمت به جلگه بازتری که راهی طبیعی‌تر داشت رسیدیم دراینجا دوراه درپیش‌بود : یکی به طرف مشرق ودیگری مغرب وبه من گفته بودند که از طرف مغرب هم به کلات راه هست ولی دشوارتر است وبیشتر

۱ ـ قسمت‌های تحتانی وحتی شیاردارتر این درهٔ بزرگ را وقتی‌که به موضوع مشهد باز می‌گردم بیان خواهم‌کرد و عقیدهٔ مک‌گرگور را در باب هیبت شگرف آن شاهد خواهم آورد.

۲ ـ تفاوت بین دهانه و تنگه‌که هردوکلمه فارسی است و برمعبر اطلاق می‌شود به قرار ذیل است : دهانه فاصلهٔ بین دو تپه، و تنگه فاصلهٔ بین دو دیوارهٔ عمودی تخته سنگ است.

طول خواهد کشید. ازاین رو ما پشت به خورشید به‌سوی مشرق رو به ارتفاعات حرکت کردیم. درطرف چپ ما رشتهٔ اصلی کوه‌های قره‌داغ (کوه سیاه) بود که پرتگاهی پر شکاف آهکی آن درشیب‌های تحتانی نقطه‌وار نمودار و با لکه‌های اتفاقی درختان عرعر مستور شده بود.

در نقطه‌ای ازاین جلگه که بایستی اززمین برآمده‌ای عبور کرد چشم انداز بی‌اندازه جالب توجهی در سمت مشرق ظاهر شد، ردیف در ردیف رشته‌های کوه به طرف حوزهٔ رودخانهٔ تجن (که ازالحاق کشف‌رود تشکیل می شود) و دشت گرگان سرازیر شده نوارتیره فام صحرا مانند شال گردن زردرنگی آسمان را حلقه‌وار فراگرفته بود. پس‌از عبور ازاین جلگه که یک ساعت ونیم طول کشید انحراف تندی به سمت چپ پیش‌آمد واز معبری به نام شترگلو که بسیارپرشیب وصعب‌العبور و لیز بود، خودمان پیاده شدیم واسب‌ها نیز بااشکال فراوان حرکت می کردند.

از قلهٔ این محل نظرمان به جلگهٔ دیگری افتاد که موازی جلگه‌ای بود که تازه عبورکرده بودیم وجهت آن ازشمال غربی به جنوب شرقی بود ودر انتهای آن آبادی کوچکی با قلعه‌ای خراب که بر تپه‌ای قرار داشت دیده می‌شد وبعد ازآن محل دهکدهٔ بزرگ وسرخ فام و رده واقع شده است.

باغ خان ـ بعد ازآن که دهات مزبور را که درطرف چپ ما واقع بود ترك کردیم رو به خاور پیش رفتیم و تیرهای تلگراف را به سوی کلات دنبال کردیم وچنین می‌نمود که‌باروهای آن‌را از دور درافق می‌دیدیم. موقع ظهر که پنج ساعت در راه بودیم‌برای صرف ناهار درکنار جویباری که ته دره جاری بود توقف نمودیم.

دراینجا یکی از ترکمن‌ها که برای راهنمائی قاطرها عقب مانده بود پیش آمد وخبرداد که یکی از قاطرها با بار در شترگلو پنجاه پادردره فروافتاده ویک‌پایش شکست. ازشنیدن این خبر به هیچ وجه تعجبی ننمودم، زیرا که جاهای خطرناکی هست که حتی قاطرهای ایرانی نمی‌توانند سالم عبورکنند واین پلکان مخوف‌طبیعی براستی یکی ازآنجاها بود. ما حیوان بیچاره را همانجا گذاشتیم که تا مراجعت ما

از کلات تحت مراقبت باشد و دو میل دیگر ازمیان آبرو پیش رفتیم تادرانتهای شرقی آن به آبادی کوچک وقلعه بی‌رونق باغ خان رسیدیم.

گردنه‌های کوهستانی - از آنجا سیم تلگراف انحراف شدیدی در جهت شمال شرقی پیدا کرد ویک ساعت از وقت ما صرف عبوراز تپه‌های پی‌درپی شد که درانتهای آن درهٔ تنگی نمایان و باز رشته‌های پرشکوهی درجلو ما ظاهر گردید. اینک می‌توانستیم باروهای شیار دار دیوارهٔ جنوبی کلات را واضح مشاهده کنیم که دندانهٔ آن متوجه یگانه شکافی بود که در محیط آن به نظر می‌رسید.

در پایین به سمت شمال مسیری پرتاب دارای پیچ های پی‌درپی بود سپس نوار آبی قره‌قوم (شن سیاه) که بیش‌از یک هفته پیش درعشق‌آباد ترکش کرده بودم مانند دریائی درافق نمایان شد. جاده باریکی ازاین نقطه که من بودم به ایستگاه روس درکاخه مشرف برخط آهن ماوراء بحر خزر می‌رفته که از همانجا یا ایستگاه مجاورش به نام دوشک یک سال قبل من وهمراهانم با آسانی و بدون تدارکات کافی درخیال افتاده بودیم که به کلات و مشهد برویم بی‌آنکه آن همه معابر سخت وصعب بین راه را هیچ درنظر گرفته باشیم.

در آن مورد مأموران روس از حرکت ما جلوگیری کردند [1] وحال بعداز پیمودن هزاران میل من از سمت دیگر به‌همان مقصد رسیدم. ازاینجا به راه‌پرشیب و خیلی دشوار وطولانی افتادیم بحدی که ناچار شدیم بیشتر مدت اسبهارا یدك بکشیم و ازگردنه به دره وبرعکس راه طی کنیم و سراسر خط سیر مواد آهکی وخاك رس و دربالای گردنه برج وباروی سنگی بود وبطوریکه حدس می‌زدم مناظر بدیع و خرم فراوان بود وچنین می‌نمود که کوهستان را برای مراسم جشنی با فرش زمردین وپارچه‌های سرخ وارغوانی آراسته بودند[2]. دراین گردنه‌ها دسته‌های کبک از چهار تا هشت تا با صدای رعدآسا از زیر پای ما می‌پریدند و به ندرت دایرهٔ

۱ ـ رجوع شود به‌کتاب من « روس در آسیای مرکزی ». «

۲ ـ من در هیچ نقطهٔ دنیا مگر در حوالی رودخانهٔ یلواستون Yellow Stone امریکای شمالی چنین رنگ‌آمیزی درخشانی در طبیعت ندیده‌ام.

پروازشان تا صد متر می‌رسید ودرواقع مثل این می‌نمود که این کبک‌ها خرامیدن‌را بیش‌از پرواز خوش‌داشتند چون دامنهٔ کوهساررا مانند رمهٔ گنجشک سیاه می کردند.

در پایین یک شیب ما از مسیل خشکی عبور نموده به محوطه پهناوری که پیش‌از جلگهٔ کلات واقع بود آمدیم. دراینجا نیز تلگراف به سمت راست انحراف یافت وچون عصر بود و دیرگاه وچهارپایان ماسخت فرسوده شده بودند راه طرف چپ را اختیار و رودخانه پرآبی راکه به سمت جلگه می‌رفت و درختان چنار وتبریزی را سیراب می‌نمود تعقیب کردیم. درجلو این جلگه چنار عظیمی بود که ازپای سنگی سر بر فلک کشیده و امامزاده‌ای هم درکنار آن بود.

طاق‌های این بنا پراز شاخ قوچ بود که رسم نذرگذاری با ارجی درنزد مسلمانهای پرهیزکار نسبت به درگذشتگان سرشناس ایشان است وهمچنین آثار و علائم دیگری شاهد حرمت واحترام. پس ازیک میل ونیم‌دیگر به آبادی دور- افتادهٔ ایسورچا یا آب‌گرم رسیدیم که بواسطهٔ وجود چشمهٔ آب‌گرم درآن حدود به این نام خوانده می‌شود.

آب‌گرم - چون پی برده بودم که قاطرانم که ازدنبال می‌آمدند ممکن است تا چند ساعت دیگر هم نرسند وشاید پیش‌از غروب آفتاب اصلا نمی‌رسیدند درصدد برآمدم شبی را دریک خانه رعیتی ایرانی بگذرانم. اهالی قریه ایسورچا ازمشاهدهٔ یک فرد بیگانه به هیچ‌وجه خشنودی ننمودند بدواً اظهارکردند که نه مسکن دارند و نه علیقی و پس‌از قدری تأخیر سرانجام یک دهاتی پیدا شد وخانهٔ گلی خالی‌را دراختیارم گذاشت من هم سعی کردم تاحدی که مقدور بود آن محل‌را برای استراحتم مرتب کنم. خوشبختانه درساعت ده‌ونیم شب قاطرها رسیدند وبلدی آنها را صحیح وسالم به مقصد رسانید.

امکان ورود به کلات - طی دو روز آخر من ازاهالی محل حرف‌های ضد و نقیض راجع به امکان ورود به کلات شنیدم بعضی‌ها می گفتند هرکسی می‌تواند

آزادانه به آنجا رفت وآمد کند [۱] وبعضی دیگر اظهار می‌داشتند که جلو دروازه سخت نگهبانی می‌شود و هیچ خارجی حق ورود ندارد ، لذا این مطلب برای من پیش‌آمد که چگونه وبه چه صورتی می‌توانستم درصدد آن کار برآیم و بعدازآن همه‌زحمات میل نداشتم که بی‌نتیجه بازگردم. ازطرف دیگر هم از پرداختن به‌هر کاری که درصورت اکتشاف موجب سوءظن و یا بدنامی یک نفر انگلیسی بشود سخت اکراه داشتم و ازآنچه بعداً پیش‌آمد استنباط کردم که می‌توانستم هنگام شب بطور عادی وارد کلات شوم ، ولی این کار مورد اطمینان نبود پس چون به هیچ‌وجه قصد و خیال ناروائی نداشتم که قابل کتمان باشد وبلکه نیتم کاملا صاف وساده بود ، بهتر آن دانستم که موقع روز به طرف دروازه حرکت کنم که دراین صورت باامکان ورود بود و یا راه توفیق بکلی مسدود وبه هرحال لابد بزودی همهٔ اهالی آن حدود از حضور من اطلاع می‌یافتند که دراین صورت اگر محرمانه به آن کار می‌پرداختم حتی درصورت توفیق باز مآلا احتمال کنجکاوی و رازجوئی درمیان بود.

ورود به کلات - ۱۸ اکتبر ساعت چهار ونیم صبح بیدارم کردند وساعت پنج درمهتاب به پیمودن ده میل راه که درجلو بود پرداختم. از جلگه ایسورچا سرازیر شدم تا همان نقطه‌ای که روز قبل رسیده بودیم و درامتداد جریان آب که به سمت شمال جاری بود حرکت کردیم که به گردنهٔ تاریک صخره‌ای موسوم به دربند جاور می‌رسید.

بین دیوارهٔسیاه رودخانه گاهی ازیک سمت و زمانی ازطرف دیگر راه خود را تعقیب نمودیم. ماه راست در بالای سر بود و دب‌اکبر هم که بردمش تکیه داشت درست در مقابل آن چشمک می‌زد. درنقطهٔ خروجی گردنه قلعه‌ای خراب وخالی بود. اینجا راه به جلگهٔ هموار پهناوری افتاد که در سمت دیگرش قطعات جالب برآمدگی سنگی بود که چنین می‌نمود که دراثر تکان طبیعی رگه‌های آن‌پیچ وتاب برداشته بود .

۱ ـ ژنرال آنن‌کف در اوزون آدا از من پرسیده بود که به جای رفتن به مشهد از طریق قوچان چرا راه جالب تری راکه از طریق‌کاخه وکلات نادری، بوده اختیار نمی‌کنم وگفت مأموران روس‌را دولت ایران ازاین‌کارممنوع‌داشته است، اما چه‌کسی می‌تواند مانع عبورمسافری‌انگلیسی شود.

جویبارهای آب آمیخته با نفت از سمت کوهسار جاری بود و به رودخانه ملحق می‌گردید. در اینجا دسته‌ای مرغابی وحشی با صدای قابل توجهی به‌پرواز در آمدند. وقتی که ازوسط جلگه می‌گذشتیم‌آفتاب‌هم برآمد و دیوارهٔ جنوبی کلات را که در جناح راست ما واقع بود روشن ساخت و آن صخره‌ای بود بسیار عظیم و رفیع که ازپایین جلگه ۷۰۰ یا ۸۰۰ پا ارتفاع داشت ومثل این‌می‌نمود که نوکش هموار، ولی پهلوی سخت عمودی و نفوذ ناپذیرش تراشیده شده بود و من چهار بار از زیر این حصار عبور و پیوسته اندیشه همی‌کردم که به راستی عجیب ترین پدیدهٔ طبیعت بود که دیده بودم.

یک دژ رفیع وپرجبروت ازسنگ که از ته دره به ارتفاع ۷۰۰ تا ۸۰۰ پا می‌رسد ورأس و قلهٔ آن چنان صاف است که گوئی بارنده تراشیده‌اند، جناحین عمودی و غیر قابل عبورش مضرس و شیاردار بود.

دروازهٔ ارغوان شاه ـ هنگامی که ازجلگه به‌سمت پایین می رفتیم احدی را در راه ندیدیم. درجلو خود متوجه محلی شدیم که قسمت فوقانی آن به صورت سنگری ناگهان بریده شده بود و پیش‌آمدگی داشت چون نزدیک‌تر شدیم تقریباً در مسافت هفت میلی گردنه‌ای که ازآنجا به جلگه وارد شده بودیم دور وبر آن محل رفته رفته به هم نزدیک و توأم گردید، تااینکه به صورت معبر بسیار تنگی درآمد که ته آن کف رودخانه بود.

ازاین بریدگی طبیعی با دو حرکت منکسر عبور نموده دروازه‌ای سنگی‌را که درحدود بیست متر عرض داشت و بوسیلهٔ دیواره‌ای بکلی مسدود شده بود از دور دیدیم واین دیواره که سه طاق داشت مسیر رودخانه وهمچنین یگانه دروازهٔ کلات بوده است. قسمت فوقانی دیوار که بالاتر ازطاق بود چند سوراخ وشکاف داشت ولی کسی درآنجا دیده نمی‌شد واثری‌هم ازهستی وحیات به‌نظر نمی‌رسید. این همان دربند معروف شاه یا دروازهٔ ارغوان یا ارغون شاه است که حصار

محکمی درآنجا ساخته بود و او نوادهٔ هلاکوخان بود که می‌گویند بعد از آنکه درنبردی از عموی خود احمدخان شکست یافت به کلات عقب نشست[1].



دروازهٔ ارغوان شاه

کتیبهٔ ظریفی بر روی صاف‌تر تخته سنگ که درسمت راست گردنه درداخل دروازه است حاکی ازآن اقدام این پادشاه است[2]. حصار فعلی بنای تازه است که

۱ ـ این سلطان را ایرانیان ارغوان شاه می‌نامند، ولی غالباً به نام ارغون خان (۱۲۸٤ - ۱۲۸۹ میلادی) شهرت داشته وآدم بسیار جالب توجهی بوده که قوبلای قاآن مارکوپولو را باعروس تاتار از چین نزد او فرستاد و او با سلاطین اروپا روابط سیاسی ایجادکرده بود از آن جمله با ادوارد اول ومانند پدرش اباقاخان در واقع دین مسیحی اختیار ومسلمانها را از دستگاه دولتی برکنار کرده بود.

۲ ـ سه سال پیش جناب سردنیس رایت سفیر بریتانیا در دربار شاهنشاهی‌سفری‌به کلات‌نادری رفتند و ازکتیبهٔ مزبور عکس برداشته‌اند سپس ترجمه انگلیسی از آن تهیه شد. این جانب ابتدا ازاین نسخه انگلیسی متن را ترجمه کردم بعد این ترجمه با همکاری بسیار مغتنم استاد مجتبی مینوی با فتوکپی متن اصلی مقابله و تصحیح شده است. مترجم

به‌جای ساختمان نادرشاهی است که من شکی ندارم بنای عظیم‌تری بوده.

مراقبت دروازه ـ با این اعتقاد راسخ که تمام نگرانی‌های گذشته‌ام بی‌مورد

کتیبهٔ سنگی باروی دربند ارغوانشاه شامل بیست و چهار فرد شعر، دو بیت آن به فارسی و بقیه به زبان ترکی و راجع به‌دورهٔ پادشاهی نادرشاه است و گویندهٔ آن گنبدن (گلبنی) از شاعران‌عصر نادری و تاریخ‌کنده‌کاری تقریباً ۱۱۵۷/۱۱۵۵ هجری است.

این کتیبه پس‌از عنوان « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و هوالعلی‌الاعلی » با بیت فارسی ذیل شروع میشود :

ابتدا حمد خدای احد و فرد قدیم ـ قادر لم‌یزل و عالم و دانای حکیم
خداوندی‌که کاینات را به قدرت خود آفریده
و بر و بحر را از قدرت خویش پدید آورده است
در هر دو عالم یار و یاور آفریدگان است
تمام اهل جهان را بدرگاه او نیاز است
روشنی و درخشدگی ستارگان از اوست

بعد از حمدو ثنای ذات پروردگار قلم نورافشان مدح و ستایش خاتم انبیا و فخرکونین را آغاز میکند .

اوکه سر سلسله بنی‌هاشم نامش احمد و صفاتش مستوجب تحسین و ستایش است .
محمد که درود خداوندی پیوسته بر او باد
و به او و خاندان و اصحابش رحمت فراوان دهاد
و پروردگار هرکس را که از انصار اوست یاری‌کناد

پس‌از حمد و ثنای خداوند و رسول اکرم بر همهٔ بندگان فرض است‌که در مدح وستایش شاهنشاه جهان بکوشند .

سرور پادشاهانی که مقام و منزلتش تا عرش اعلی بلند و سریر او خود آسمان است .
نادرشاه چنانکه از نامش پیداست همتا ندارد .

روانیست او را شاه شاهان بنامند بلکه خود از انبیاست و یا از ملائکه‌که با عنایت الهی‌به صورت بشر درآمده است . چون بقدرت پروردگار لطف حق دربارهٔ او روزافزون است اگر کسی چنین گوید بنظر من بیان حقیقت نموده است .

از جهت نسب و تبار او مایه افتخار خاندان تیموری است و از لحاظ حسب علیرغم آنچه به میراث برده او را بسان سرور پادشاهان درجهان مشهور گردانیده است .

مصطفی خلق و مسیحا دم و یوسف طلعت
بوعلی دانش و حاتم کف و لقمان حکمت

از برکت قدر ولیاقت اوست‌که خداوند کریم تاج شاهی‌اش داده و تخت پادشاهی وبلندنامی و عدل وکرم و خلق شمیم عطا فرموده است . در باب قدر و افتخارش گفتن همین بس که شاهنشاهی

بود اسبم را دربستر رود انداخته و به اتفاق رمضانعلی‌خان و گرگوری و شکرالله که هر سه سوار بودند ازمیان طاق وسطی عبورکردیم هیچ کس پیش نیامد ویا جلوگیری ننمود. درطرف دیگر دروازه فرصتی یافته کتیبهٔ ارغوان شاه را با دقت بررسی نمودم وبرج گرد را در رأس نقطهٔ برجسته‌ای که مشرف به دروازه بودملاحظه کردم و صد قدم تا نزدیک کلبه های آبادی که در طرفین دروازه بود جلو رفتم که ناگهان فریادمهیبی‌ازپشت‌سر دروازه به گوش رسید وسرباز وارفته‌ای که هنوز خواب‌آلود بود وتیم تنهٔ کتانی خودرا بردوش می‌انداخت سراسیمه به طرف ما دوید و باحدت تمام فریاد کشید. صداهائی نیز درجوابش شنیدم و فوری ازداخل دیوار که درواقع برج بود و اطاقک‌هائی دردو طرف داشت چندنفرجلو دویدند با وضع پریشان و نیمه پوش که لباسشان هم ژنده بود و بعضی‌ها چند تا دکمهٔ شیر وخورشید داشت و شلوار نیلگون و نوار قرمز آن نشان می‌داد که ما بادستهٔ سرباز یانفرات پیاده ـ نظام ایرانی روبرو هستیم.

گفتگو با پاسبانها ـ از آنجائی که من به‌هیچ وجه طالب‌تصادم نبودم وآن نفرات هم فقط وظایف خودرا انجام می‌دادند با آنکه چیزی نمانده بود که متوجه

کامل است چون لطف خداوندی پیوسته شامل حال اوست. این پادشاه سرشتی پاک دارد و از آنجا یادش در خواطر است که وجود خود را به‌جان و دل نثار درگاه خدا کرده است.

این شهریار فاتح با قدرتی سرشار و لشکریان و شمشیر آبدار خویش صاحب بخت بلند و طالع نیکوست که ناشی از نقشه و تدبیر بشر نیست.

« ای خداوند مرا اقتدار و تخت و سپاه داده‌ای مرا تاج وکمر شاهی و ظفر فرمانروائی و کلاه خسروانی بخشیده‌ای تو نگهبان قلمرو من و قدرت من‌هستی همه امیدهایم بوجود تو بسته است و همه ایمانم هم ، چنانکه به ثبوت خواهد پیوست . توکسانی را که قدرتم را انکار کرده‌اند پست و خوارکرده‌ای . ای خداوند ظفر نمون یاور من باش تا چشم دشمنانم را کور کنم . »

چون ایمان او بر یقین استوار و اعتقاد به وجود خداوندگار است ازاین‌رو عنایت خداوندی در حق او ثابت و پایدار.

پروردگار جهان با قدرت خویش دست او برگرفت و او را درکار عدل و داد و اقتدار کامگار فرمود.

احدی از چنین بخت و طالع نیک برخوردار نبوده است مانند خورشید فرمانروائی‌اش عرصهٔ جهان را درخشان میسازد. تا روزی که خوشه‌های‌گل از برکت نم و رطوبت نمو دارند (در اینجا چندکلمهٔ کتیبه مخدوش است ـ مترجم) این ابیات را گلبدن (گلبنی) در مدح او سروده است.

عبور ما نشوند باز توقف نمودم و گفتگوها آغاز شد. ابتدا آنهاسخت جسور می‌نمودند و سعی کرده بودند اسبهای مارا برگردانند ، ولی چون شنیدند که من بدون اجازه قصد عبور نداشتم نرم شدند . پرسیدم فرماندهٔ آنها کجاست معلوم شد چنین فردی وجود خارجی ندارد سؤال کردم خان کلات کجاست؟ جواب دادند درخانه‌اش در آبادی دو کیلومتری اینجاست. ازاین رو شکرالله راکه ایرانی ومصون ازسوءظن بود روانه وسربازی را عقب او بر اسب سوار کردم و نزد جناب خان فرستادم تاهویتم را بازنماید و تقاضا کند که اجازهٔ عبور به کلات بدهند واگر نتواند این کار را با مسئولیت خود انجام دهد به‌مشهد تلگراف کند.

رفتار سرباز ـ وقتی که گماشته ایرانی به راه افتاد من و سربازان سرگرم گفتگو شدیم سرمای هوا طاقت فرسا بود وتا برآمدن آفتاب چند ساعت دیگر مانده بود ، پس قدری هیزم خریدیم وآتش برافروختیم وهمینکه پی بردند که‌من انگلیسی هستم رفتار دوستانه‌ای پیش گرفتند و می گفتند که اگر روسی بودم موقع عبور از دروازه با تیرم کشته بودند . ولی ازکجا تابعیت روسی‌ام را حدس می‌زدند چون قبلا که مرا ندیده بودند واصلا چگونه امکان تیراندازی وجودداشت‌چون درخواب عمیقی بودند من با این قبیل سؤالات سعی نمودم بی‌جهت حضرات را تحریک نکنم وتعریف می کردند که‌سال گذشته یک‌نفر روسی به کلات آمده بود و یکی از ایرانیان‌را کتک زد و ایرانیها نیز اورا زدند سپس آنها با سیصد ترکمن برای انتقام بازگشتند ، اما ایشان جلو آنها را گرفته ومزاحمین مراجعت کردند .

می‌پرسیدند راست است که ظل‌السلطان پسر ارشد شاه لباس ایرانی را کنارگذاشته و به‌جامهٔ انگلیسی درآمده و از راه بوشهر روانهٔ لندن شده است. من راجع به زندگی آنها درکلات سؤالاتی کردم پاسخ دادند که آب آنجا خیلی ناسالم است چون مادهٔ نفتی مخلوط دارد وازاین بابت دوچار صدمه‌اند[1] وگله می کردند که

۱ ـ بدی آب و هوای کلات به طوری‌که شهرت دارد خواه به مناسبت خرابی آب آن باشد یانه، معروف‌است وقتی‌که سرهنگ بیکر درسال ۱۸۷۳ آنجا بود حصبه درمیان اهالی افتاده بود و تعداد ناخوش‌ها درمیان دستهٔ پاسبانهاکم و بیش زیاد بوده است .

قرار بود فقط سه ماه درآنجا باشند ، ولی پنج ماه شده بود و در تمام این مدت هم مواجبی دریافت ننمودند . من دلم به حال آن بیچارگان سوخت ، تفاوت بین آنها و سربازان واقعی خیلی زیاد بود .

پاسخ خان ـ بعد ازیکساعت ونیم انتظارکه بسیار ناگوارگذشت شکرالله برگشت و خبرداد که خان می‌فرمایند برای وصول اجازه من به مشهد تلگراف کنم و اگر موافقت کردند می‌توانم ازکلات عبورکنم و این همان منظوری بود که‌داشتم پس به نوشتن تلگراف به سرهنگ استیوارت مشغول شدم که ازطرف من جناب والی را ملاقات و اجازه دریافت وتلگراف کند .

اشکال کار این بود که برای نوشتن متن تلگراف به فارسی کسی پیدا نمی کردم چون درایران افراد طبقهٔ پایین سواد نوشتن ندارند واگر بخواهند نامه‌ای بنویسند میرزا برای آنها می‌نویسد ویگانه منشی کلات هم می گفتند بواسطهٔ خمار افیون درخواب است ، ولی من تأکید کردم که بیدارش کنند وسرانجام جلو آمد و درست نیم ساعت طول کشید تلگرافی را که من درظرف نیم دقیقه انشاء کرده بودم بنویسد . سپس به‌این خیال افتادم که به چادر مراجعت کنم ، اما گرگوری که ازاخلاق ملی بیشتر اطلاع داشت اظهار داشت که هنوز خطر رفع نشده است و بهتر است صبر کنیم پس به طرف دیگر دروازه بازگشته درآفتاب منتظر ایستادم .

تاکتیک ایرانی ـ شکرالله بعداز یک ساعت برگشت که تلگراف را پس داده‌اند چون خط بین کلات ومشهد دایر نیست ونماینده سواری هم از جانب خان آمد و با چرب‌زبانی به ادای توضیحات پرداخت که سبب شد به کنه اخلاق ایرانی آشنا شوم . ابتدا گفت که سیم قطع شده است گفتم درآن صورت لابد خان پیشنهاد نمی کرد که به مشهد تلگراف کنم او حرف خودرا برگرداند وجواب داد هرچند که سیم قطع نیست ولی روی زمین افتاده است وخان تقاضا دارد که به تهران تلگراف شود نه مشهد . چون خط مستقیمی بین کلات وتهران نیست باز دروغ او فاش شد و بایستی اعتراف کنم که من ازعهدهٔ چنین دروغ‌سازی نمی‌توانستم برآیم .

وی گفت که منظور خان این بوده است که پس‌از ورود به مشهد ازآنجا تلگراف کنید. چون گفت و گو با چنین کذاب ماهری نتیجه نداشت ازمذاکرهٔ بیشتر صرف‌نظر کردم وپافشاری نمودم که جواب مستقیمی مثبت یا منفی ازخان دریافت شود وتوافق شد که گرگوری که از شکرالله نمایندهٔ مناسب‌تری بود سواره به‌آبادی برود و پاسخ پیغام فوری‌ام را بیاورد.

او روانه شد ، او بازآمد ، او سکوت نمود ، او به تاخت رفت[۱] ـ تمام‌این جریان در صد متری داخل دروازهٔ ارغوان شاه اتفاق افتاد و موقعی که به گرگوری دستور می‌دادم سرکار ایرانی سریعاً براسب سوار و برق‌آسا از درون دروازه ناپدید شد و به پاسبانان تأکید کرد که احدی حق عبور ندارد.

چند ثانیه بعدهم گرگوری بازآمد ، زیرا که ازرفتنش جلوگیری کرده‌بودند. پس دیگر اقدامی امکان نداشت و بنابراین تلاش من در ورود به کلات نتیجه‌ای نداد. دراین وقت شکرالله به حرف آمد که تلگرافچی قصد دریافت تلگرام‌را داشته ولی فرزندخان وارد شد و اورا ازفرستادن هرگونه پیغامی‌منع کرد. من‌قبل ازمسافرت به ایران از تردستی ایرانی‌ها چیزهائی شنیده بودم ، ولی هیچ گمان نمی‌کردم که در ظرف همان دو هفته اول ورود خود شاهد چنان صحنه‌ای باشم و نمیدانم که دراثر رفتاری که نسبت به من شده بود بیشتر خشمگین بودم یا اینکه مشاهده تاکتیک‌های شرقی بیشتر ناراحتم نمود.

گزارش خان به مشهد ـ ولی مضحک‌ترین مرحلهٔ آن جریان دیرتر اتفاق افتاد، چون سه روز بعد وقتی که به‌مشهد رسیدم حضرت والی دستخوش هیجان غریبی بود ، زیرا که خان خدمتگزار به اوگزارش داده بود که کنسولیار انگلیس با همراهان مسلح درجلوکلات ظاهر شد و قصد داشت قهراً وارد قلعه شود وبه روی پاسبانها شمشیرکشید ، اما آنها وظیفه خود را انجام داده و از ورود افراد مزاحم جلوگیری کردند.

---

۱ - Abiit, excessit, evasit, erupit (اصطلاحات لاتین است ـ مترجم)

تلاش در بالارفتن از دیوار - ۱۹ اکتبر - پیش‌ازآنکه از جلوکلات دور شوم با سعی مجدد درصدد برآمدم که نظری به داخل آن بیاندازم. درکتاب مک‌گرگور خوانده بودم که علاوه بر دروازهٔ ارغوان شاه و دربند نفت از راههای دیگر هم ورود به کلات امکان دارد. درآب گرم شکارچی‌ای اظهار داشت که یکی از آن راهها را خوب می شناخته ، ولی از راهنمائی کردن ما بیم داشته وگفته بود برادر زاده‌اش آن کار را خواهد کرد وصبح برای این منظور خواهد آمد.

احتیاجی به ذکر نیست که این برادر زاده نیامد وحضور من درآن حوالی به این دلیل و هم بواسطهٔ اتفاق شب پیش تولید سوء ظن می کرد. هنگامی که درآن خانهٔ رعیتی با رمضانعلی وگرگوری دربارهٔ برنامهٔ بعدی سرگرم مذاکره بودم صدای خش وخش از بالای سر دربام شنیدم معلوم شد کسی ازکلات آمده بود و از لای سوراخ بام به حرف‌های ما گوش می‌داد. باری چون کسی برای راهنمائی پیدا نشد تصمیم گرفتم بدون راهنما اقدام کنم و درحین سواری درجلگه متوجه‌شدم که در دیوار جنوبی یک محل تورفتگی به شکل ۷ هست که نشان می‌داد که از سمت بیرون امکان داشت که بر دیوار بالا رفت و هر مسافری که درآینده ازآنجا بگذرد با توضیحی که می‌دهم آن نقطه‌را خواهد شناخت که تقریباً دربین راه جلگه و آنجا واقع شده است.

سه ونیم صبح بیدار شدم قاطرها را بارکرده بودند و همه ازآبادی ایسورچا ساعت چهار ونیم صبح که هوا سرد وتاریک بود خارج شدیم. بساط چادر را از دربند جاور به **وارده** فرستادم و برای‌آخرین بار تنها به سمت جلگه تاختم واسبم را درپایین تپه‌ها رها و بالا رفتن از دیوار را شروع کردم با آنکه شیب خیلی‌تند بود پیش‌رفتن از دندانه‌های سنگی دیوار زیاد طول نکشید و با آسانی به قسمت تحتانی آن سنگرگاه ناهموار رسیدم.

درآنجا تخته سنگی راکه وضع طبیعی بندهای آن سخت عمودی وموازی با قله است یکی از فاتحان که حتماً نادر شاه بوده طاقچه‌های‌سنگی ساخت ودربین

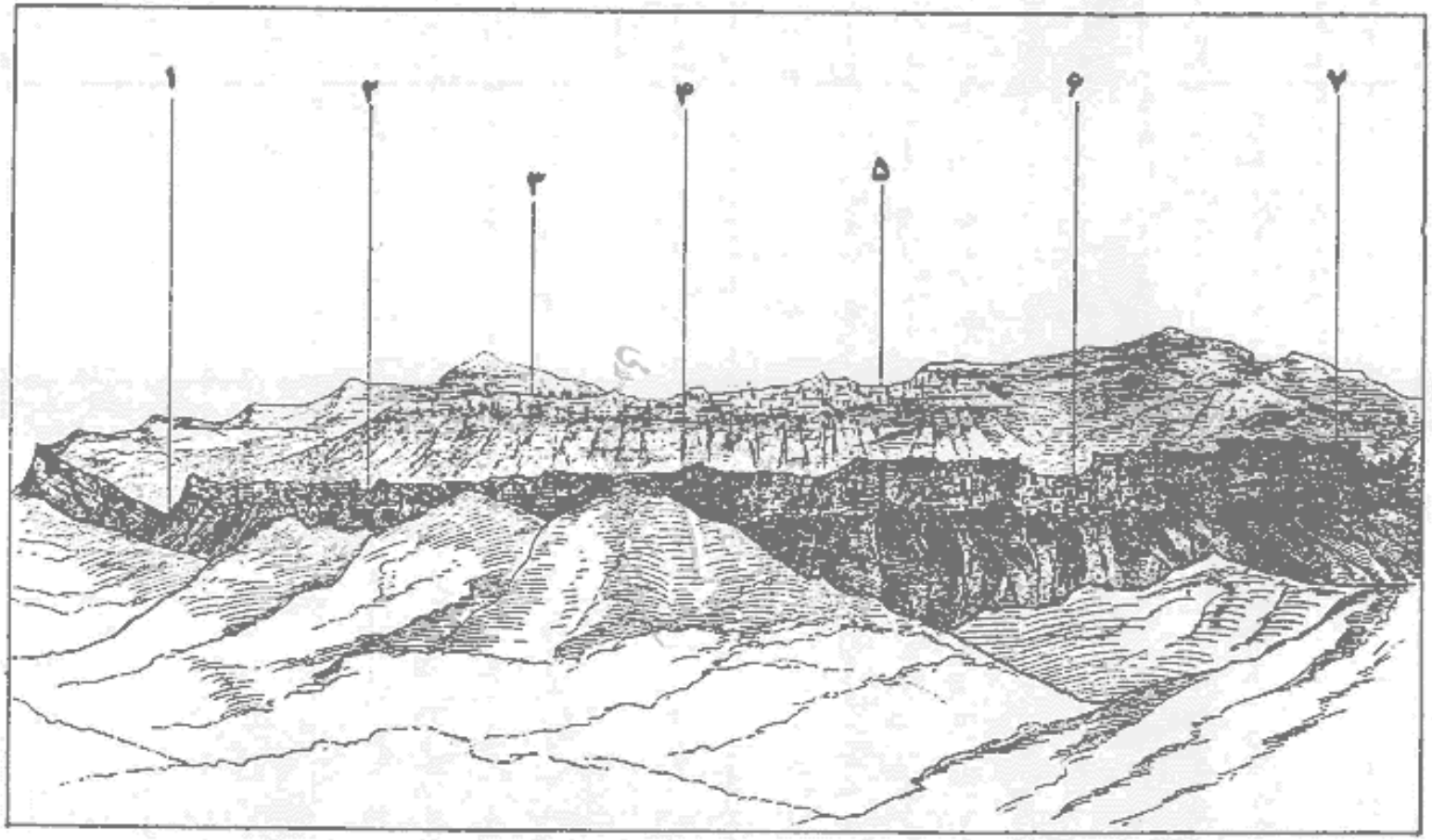
آنها چند جا برج‌های مدور وخراب دیده می‌شد فاصلهٔ دو تااز این طاقچه‌ها سی پا بود ، من از اولی که پایین‌تر بود بالا رفتم و به نزدیک شکاف ۷ رسیدم وتا نوك صخره در بالای سرم فقط سی پا فاصله بود ، اما سطح تخته سنگ صاف ولیز بود و فکر کردم برفرض که از آن بالا می‌رفتم چون تنها بودم پایین آمدن از چنین جائی مشکل‌تر است . لذا ازخیال خود منصرف شدم باکمك یکی‌از همراهان وطناب رسیدن به قله آسان بود ، اما با آنچه راجع به داخل کلات می‌دانستم شك داشتم که مناظر از بالای دیوار به همان اندازه جالب توجه باشد که از خارج می‌نمود .

چشم انداز هوائی گردا گرد قلعه ـ به هرحال قبل از بازگشت بر رأس بلندترین کوهی که درآن حدود بود ونامش‌را نمی‌دانم بالارفتم . بلندی این نقطه از ارتفاع زیادتر بود و درآنجا نسبتاً وناگهان منظورم حاصل شد وباآنکه دیدن سطح درونی کلات امکان نداشت ، زیرا که دیدگاه فقط از یك‌طرف به حد کافی روشن نبود ولی کلیهٔ محیط سراسر دیواره را ازمشرق تا مغرب خوب مشاهده کردم . دیوار جنوبی که سعی نموده بودم تا نوك آن بالا روم ازاین نقطه نسبت به دیوارهٔ دیگر کوتاه‌تر می‌نمود و رأس دیوار شمالی در دورترین نقطه از همه بالاتر به نظر می‌رسید . ازاین‌محل توانستم تمام سنگرهای جنوبی‌را که راست درحدود بیست میل بود بدون اشکال تماشا کنم و این قسمت بقدری منظم می‌نمود که مثل این بود که از روی نقشه ساخته باشند ، ودر سرتاسر جناح عمودی تا آنجائی که انتهای مضرس آن به جلگه می‌پیوست فرو رفتگی و برآمدگی‌های چند جلب توجه‌می کرد .

اگر در جنگ زاووس (زیوس) خدوند المپ (یونان) اهریمنان درصدد بر می‌آمدند که سنگر غیر قابل تسخیری برای خویش فراهم سازند بی‌شك این پناهگاه کوهستانی را انتخاب می‌نمودند .

دراین نقطه من طرحی از نمای گردا گرد قلعه کشیدم [۱] که درصفحهٔ مقابل

۱ ـ هرچند کروکی من ناقص است بازگمان نمی‌کنم طرح سر . س . مك گرگور تصویر وافی یا درستی از وضع کلات باشد .



نمای کلات قادری از بالا

۱ ـ دربند ارغونشاه ۲ ـ محلی که از آنجا سعی کرده بودم وارد قلعه شوم ۳ و ۵ ـ دیوار شمالی کلات
۴ و ۶ و ۷ ـ دیوار جنوبی کلات

چاپ شده است. کوههای جلوهمان رشته‌هائی است که آبادی‌ایسورچا را ازجلگه‌ای جدا می‌سازد که به دروازهٔ ارغوان شاه منتهی می گردد.

تاریخ کلات ـ حال که مشاهداتم را به تفصیل بیان کرده‌ام قصد دارم تاریخچهٔ کلات را بنابر منابع مختلفی که دراین‌باب هست وپاره‌ای ازآنها دردسترس نیست وهمچنین شرح بعض چیزهائی را که خودم‌هم ندیده‌ام بازگویم، به‌این منظور که خوانندگانم اطلاعات صحیحی که تا این تاریخ مقدور است راجع به کلات نادری بدست آورند. از آنچه گذشت خوانندگان دریافته‌اند که ازروی ترجمهٔ لفظی و نیز بطور کلی آنجا قلعهٔ نادرشاه نام دارد، ولی براستی که قلعه مصداق متداول این کلمه نیست چون کلات جلگه ایست بلند وکوهستانی و حداقل ۲۵۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع و مجاری آب ودره‌هائی دارد وجمعاً دارای بیست میل طول و از پنج تا هفت میل عرض است و فقط از آن جهت مثل قلعه است که این زمین پهناور که شاید روی همرفته صدوپنجاه میل مربع مساحت آن است بوسیلهٔ سنگرهای مستحکم طبیعی محصور گردیده و صخره عمودی آن از ته جلگه ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ پا ارتفاع دارد.

از روزگاران قدیم این وضع ممتاز طبیعی آن محل که بایستی براثر بعضی تکان‌های بسیارشدید جهان خلقت حادث شده باشد درذهن‌مردم‌آن حدود وهمسایه‌ها تأثیر شگرف نمود. در افسانه‌های‌ایرانی این نقطه یکی از میدان‌های نبرد رستم پهلوان بانیروی ترکهای بیگانهٔ افراسیاب است که لشکریان ایران دشمن‌را ازکلات رانده وآنها را تا جیحون عقب نشانیده‌اند و در آنجا هم به شکست نهائی و قطعی دوچار گردیدند.

همچنین درشاهنامهٔ فردوسی کلات مقر فرود [۱] برادر کیخسرو بوده که طوس براو چیره شده بود و او را مقتول نمود. کتیبه‌ای که اشاره کردم حاکی است که اهمیت آن محل غیرقابل نفوذ ازنظرجانشین‌های چنگیز مغول نیز محفوظ ومکتوم نمانده ومعروف است که تیمور با نیرنگ آنجارا به چنگ آورده است.

۱ ـ پسر سیاوش از دختر پیران. م.

استحکامات نادر شاهی ـ اما تا زمان نادر شاه از مزایای بی‌نظیر طبیعی کلات استفادهٔ کامل نشده بود. وی که از هندوستان با غنائم سرشار کشوری مقهور باز می‌گشت وجواهرات مغول کبیر را همراه آورده بود، کلات‌را که شاید از دوران کودکی به خاطر داشته جای مناسبی برای انبار کردن جواهرات وهمچنین پناهگاه غیر قابل نفوذ نظامی درنظر گرفت بنا براین بر مدخل های آن استحکامات بزرگی ساخت و بر هر قله برج دیده‌بانی گذاشت و موضع های مناسب فراهم و بر تخته‌سنگها از درون وبیرون سنگرهائی تعبیه کرد تاآن محل را بیشتر غیرقابل نفوذ کرده‌باشد و برای اقامت خود نیز محلی درجلگه ساخت (گفته‌اند که به ندرت درآنجا اقامت گزید) و برای ذخیره کردن آب سالم با حفر انبارها پیش‌بینی لازم نمود وازبیرون آب تازه به کلات آورد.

بازیل باتاتز [۱] ـ من فقط دریک‌جا شرحی دربارهٔ کلات به صورتی که در دورهٔ نادرشاه بود دیده‌ام وآن بوسیلهٔ سیاحی نوشته شده که ازقرار معلوم خود به‌آنجا رفته بود نه اینکه حرف دیگران را تکرار کرده باشد و این مشاهدات تاجری یونانی به نام باتاتز می‌باشد که درآغاز قرن هیجدهم چندین بار به‌ایران وآسیای مرکزی مسافرت نموده وبه دیدن بخارا وخیوه وملاقات نادرشاه در مشهد توفیق یافته بود.

یادداشت‌های او به زبان عجیب ولی روشن تحریر یافته [۲] ظاهراً ازنظر تاریخ نویسان یونانی که درقرن‌حاضرغالباً به‌قول این وآن استناد نموده و راجع به کلات شرحی نوشته‌اند مکتوم مانده بوده است [۳] روی همرفته تصور بی اساس راجع به‌آن

---

۱ - Bazil Batatzes

۲ ـ این شرح بوسیلهٔ شیفر در نشریهٔ مسائل گوناگون شرقی (یکی ازنشریه‌های مدرسهٔ زبان‌های زنده) در پاریس در سال ۱۸۸۶ تألیف یافته . بازیل باتاتز یا بازیل واتاس (Basile vatace) چنانکه ناشر فرانسوی او را می‌نامیده شرح حال نادر شاه را نیز نوشته بود که از بین رفته است .

۳ ـ سرجان ملکم نیز کی‌نر را منبع اطلاعات خود ذکر وآنجا را به شرح ذیل تعریف میکند: « قلعهٔ کلات در حدود سی میل شمال شرقی تپهٔ بلندی واقع شده و فقط دو مدخل تنگ دارد و آن محل‌بلند شش تا هفت میل ارتفاع دارد و در دشتی که تقریباً دوازده میل محیط آن است خاتمه می‌یابد و چند شهر تمیز و زراعت و سبزیجات فراوان دارد . مدخل مرتفع دیگر راهی است بطول ده یا یازده میل که‌بجلگهٔ دیگری منتهی میشود که ارتفاعش بیشتر است ولی بهمان اندازه حاصلخیز است (تاریخ ایران جلد اول)

محل باقی گذاشته‌اند تا موقعی که بیکر و جیل [۱] در سال ۱۸۷۳ به کلات رفتند. باتاتز که در سال ۱۷۲۸ از بخارا به مشهد رفته بود ازطریق کلات آن مسافرت‌را انجام وچهل صفحه از سفرنامه خودرا به شرح این موضوع اختصاص داد(صفحات ۷۸۰ - ۸۲۲) وی نوشته است که ارتفاع کوه‌ها خیلی زیاد وغیرقابل دسترسی است و آنجا با دیوار رفیعی محصور شده و نه‌فقط خشک و بی‌درخت است ، بلکه مثل اینست که از سنگ مرمر وفلز ساخته شده باشد.

محیط آنجا چهل یا پنجاه استادیاست (استادیا واحد طول معادل ۱۸۵ متر) این یکی از چند اشتباه اوست ونوشته بود فقط دو مدخل دارد وچند راه کج وباریک و می‌توان گفت که زلزله این راههای فرعی را ایجاد نموده ودرآنجا برای دو یا سه نفر سوار یا پیاده بیشتر راه عبور نیست. از درون کلات(که درآن موقع زیر نظر عنایت‌آمیز نادرشاه بود و با آنچه امروز هست تفاوت بسیار داشته) و باز می گوید آنچه برای حظ خاطرانسان ازلحاظ طبیعی ضرور باشد درآنجاهست وازخارج بی‌نیاز وقادر است که بدون وارد کردن جنس ازخارج زندگانی سکنهٔ خودرا تأمین کند بعلاوه می‌نویسد که قرار بود نادرشاه آنجا را انبار جواهرات خود سازد.

تاریخ اخیر ـ بعداز کشته شدن نادرشاه در سال ۱۷۴۷ کلات بدست خانوادهٔ خان فعلی افتاد که هنوز اختیار آنجارا دردست دارند ، تاحدود اترك یا دامنه‌هائی که به صحرای ترکمن منتهی می‌شود واسماً تابع حکومت ایران است ، ولی هنوزگاهی کلات اظهار وجود و ادعای استقلال می کند و چندبار موجب اعزام نفرات نظامی از مشهد شده است و درواقع مرسوم این بوده که رئیس خانواده ـ گروگان در مشهد بماند وضامن حسن رفتار افراد محلی کلات باشد.

از وقتی که روسها ناحیه اتك را درسال ۱۸۸۱ تصرف کردند مرزبندی جدید بین دو کشور شده است. قسمت عمدهٔ متصرفات خارج از حدود کلات مانند ابیورد (اکنون کاخه) مهنا و چارده (حالا دوشك) وخواجه یعنی دهاتی که درسمت

۱ - Gill, Baker

شمالی رشته‌های کوهستانی‌است بدست روسها افتاد وچنانکه بزودی توضیح خواهم داد این تازه واردها رفته رفته به‌طرف جلگه نیز نزدیک می‌شوند تا مآلا به خود کلات برسند.

حق حاکمیت ایران ـ ازدست رفتن متصرفات و فقدان ابهت ناشی‌ازآن که به شرح مزبور پیش آمده بود بعلاوه سیاست تمرکز قدرت که بوسیلهٔ ناصرالدین شاه شدیداً تعقیب می‌شود تابعیت کلات را قطعی ساخته‌است خان فعلی حاجی عبدالفتح‌خان دیگر مثل اسلاف خود خیال شورش درسر ندارد. اینک کلات‌را افرادنظامی دولت ایران که وابسته به لشکر خراسان‌اند نگهبانی می‌کنند.

درآنجا اسماً پانصد سرباز درجلگه هستند که دو توپخانه صحرائی دارند وبنابر مشاهداتم دردروازهٔ ارغوان شاه نمی‌توان باور کرد که نیروی مؤثری باشند. شرایط خدمت هم درآنجا طوری است که هر سه ماه باید نفرات تعویض شوند و باآنکه استحکام طبیعی آن محل بسیار عظیم است باافراد وارفته وپراکندهٔ فعلی هر موقع امکان تهاجم ناگهانی است وچنین محل مستحکمی قادر نخواهد بود که بیش از ده دقیقه درمقابل توپخانهٔ جدید مقاومت نماید.

ارزش نظامی کلات ـ چنین به نظر می‌رسد که بخصوص دروضع وحال حاضر ارزش نظامی کلات برای دولت ایران خیلی محدود باشد و اگر هم آنجا بدست روسها بیفتد معلوم نیست که ارزش نظامی بسیار داشته باشد وهیچ فاتح آینده هم نمی‌تواند ازکلات همان خاصیتی را انتظار داشته باشد که نادرشاه درنظر داشت، یعنی آنجا را مخزن جواهرات سازد و به نظر من هیچ کارشناس نظامی هم به خیال مستحکم ساختن محلی که شصت میل محیط آن است نخواهد افتاد.

ارزش واقعی کلات دراین است که پایگاه مناسبی برای اقدامات و شروع حمله برضد ناحیه ماوراء بحرخزر است. اگر از دروازه‌های آن چنانکه باید وشاید دفاع شود وآنجا در دست نیروی نظامی کافی باشد باز ممکن است خار مزاحمی در جناح دشمنی باشد که دردامنه‌های اتک مستقر است مثلا نیروی متخاصمی که

درآنجا استقرار یافته باشد می‌تواند با یورشی ناگهانی خطوط آهن‌ماوراء بحرخزر را غافلگیر وارتباط روسیه را با نواحی خزر قطع کند ، اما ایران دولتی‌نیست که‌از کلات نادری جرأت کمترین اقدامی برضد راه‌آهن ژنرال انن کف بنماید.

اگر روسها بر کلات دست یابند که گویا علاقهٔ تام به انجام این منظور دارند ازلحاظ ازدیاد ابهت آنها تأثیر فراوان خواهد داشت ، زیرا که از روزگار نادرشاه کلات یکی‌از مراکز عمدهٔ نظامی خراسان محسوب گردیده و ممکن است آنجارا به انبار مهمات ولوازم مبدل ساخت ، زیرا که بواسطهٔ آب ومواد غذائی استعداد چندانی برای استقرار عدهٔ زیادی ندارد. مزیت منفی آن ایجاب می کند که مانع شویم چنین موضعی که در دست دشمن منشأ خطر خواهد بود بدست او نیفتد ، اما من گمان نمی کنم که روسها برای تسلط بر خراسان از این استحکامات استفاده کنند ، بلکه راههای ساده تری جهت دسترسی به مشهد دارند ، زیرا هیچ لشکر دورهٔ جدید به‌آن همه ارتفاعاتی که بین‌آن محل ومشهد هست اعتماد نخواهد نمود به عبارت دیگر خاصیت نظامی کلات از ناحیه جنوبی در جهت شمالی است نه برعکس وچون قدرت نظامی طرف ذی‌علاقه به‌حدود جنوبی در ترقی است ، ازاین رو بعید است که کلات بار دیگر مورد استفاده جنگی واقع شود.

پنج دروازهٔ کلات ـ همین چند کلمه راجع به اهمیت نظامی کلات کافی است‌اکنون اجازه بدهید اشاراتی هم دربارهٔ وضع داخلی آن بکنم. دراینکه‌اطلاعات راجع به کلات پیش ازآنکه بیکر و مک گرگور به‌آنجا بروند چه اندازه ناقص‌ومحدود بود ، ازتوصیف ناقصی که فریزر ازقول دیگران دربارهٔ آن کرده است روشن می‌شود. وی طول وعرض آنجارا دو برابر میزان واقعی ذکر نموده و ورود به قسمت داخلی از راه یکی ازپنج دروازه میسر است که دوتای اصلی آن ارغوان شاه درجنوب و نفتا درشمال و سه تای دیگر ، کوشتانی در جنوت شرقی ، چوب بست در غرب و ده ـ شاه در شمال غربی است ومی گویند که تمام این مدخل‌ها در دست سربازان است.

این مطلب راجع به دو دروازهٔ اصلی البته صحت دارد بعلاوه چندین راه پیاده رو دارد که گفته‌اند نه تا است ، ولی تردیدی ندارم که چوپانها راههای بزرو

هم یافته‌اند هرچند شاید صعب‌العبور باشد ، ولی قابل استفاده است در هرحال چگونگی و همچنین فقدان اطلاعات راجع به این مدخل‌ها که هرکدام ازمیان دره می گذرد مؤید اعتقاد عمومی راجع به‌وضع حیرت‌انگیزاین استحکامات کوهستانی‌است.

جمعیت ـ سکنهٔ آنجا ترك وبیشتر از طایفه‌های جلایر و بیات وعده‌ای هم از خانواده‌های کرد و عرب هستند وجمع آنها به هزار نفر نمی‌رسد و در دو آبادی که درجلگه واقع است اقامت دارند. نهری که من درامتدادش حرکت کردم به جلگه وارد وازآنجا خارج می‌شود وهمچنین در شش آبادی که برارتفاعات واقع شده است از دو آبادی اصلی یکی ارغوان شاه است که من دیده‌ام و درطرفین گردنه واقع است و دروازه‌ای هم به همین نام درجوار آن است.

دیگری گیوك گمبذ (به زبان ترکی گنبد آسمان است) یا جا گمبذ که اهل محل ادغاماً گوگوماز می‌نامند که درجلگه در دو میلی دروازه واقع‌است وهمانجاست که شکرالله را دوبار برای ملاقات باخان درمورد ارسال تلگراف فرستادم.

دراین نقطه برج مدور عجیبی است ازسنگ سرخ با نیمه ستونهای دندانه‌دار درسطح خارجی آن که ازیک بنای فرعی هفت ضلعی جدا شده است و مقبرهٔ نادری خوانده می‌شود که نادرشاه (معلوم نیست برای چه منظور) ساخته واکنون اقامتگاه خان است . ازگیوك گمبذ رودخانه‌ای تا شش میل که انتهای جلگه است جریان دارد آنجا محل تقاطع کلات شمالی و جنوبی است و به درهٔ عمیقی منتهی می‌شود تاحدود دیوارشمالی که دهنه‌ای‌مانند دربندارغوان شاه دارد که به همان‌ترتیب مسدود و بوسیلهٔ سربازان نگهبانی می‌شود با دیواری که طاق‌هائی بر رودخانه دارد محصور است و این رود که ازگردنه فرو می ریزد به طرف سلسله‌های تحتانی جاری است ومالا کشتزار دوشك را مشروب می سازد.

آثار قدیم ـ علاوه بر برج نادر، درگوگوماز آثار دیگری هم از دورهٔ آن شاه هست که چندان قابل توجه نیست درشمال‌غربی آبادی و بر دشت‌مرتفعی خرابه‌های قصر اوست که عمارت نادر نامیده می‌شود و وسیع‌ترین قسمت آن محوطه‌ایست به

نام دیوانخانه که بیست مترمربع مساحت دارد سپس قلهٔ کوه خشت است که ۱۵۰۰ تا ۴۰۰۰ پا ارتفاع دارد وسیاحان غالباً به آنجا رفته‌اند ومک گرگور اظهارنظر کرده است که ازسایر ارتفاعات مناظر زیباتری می‌توان دید انبار آب ومجاری را که نادرشاه ساخته است قبلا ذکر کرده‌ام.

زراعت و مقدار آب ـ او دونوان کلات را به جلگهٔ سعید راسلاس[۱] تشبیه کرده، ولی اگر او چند صباحی در چهار دیواری آن اقامت می‌نمود عقیدهٔ خودرا بکلی تغییر می‌داد ازتمام قسمت داخلی‌فقط قطعاتی محدود زراعت می‌شود ازجوی‌ها یکی همان نهری است که چند بار ذکر کردم بعلاوه پنج چشمه کوچک هم دارد این مقدار محدود آب اقامت عدهٔ زیاد ویا استقرار پادگان نیرومند نظامی را درآنجا ممتنع می‌سازد، مگرآنکه اسباب زندگی‌را ازخارج بیاورند.

کشت وزرع فقط درناحیهٔ داخلی معمول است یکی در اطراف رودخانه و دیگر در قسمت ارتفاعات. درکنار رودخانه واراضی هموار برنج وپنبه وبونجه وانگور وخربزه و خیار دراثر وجود آب رودخانه کاشته می‌شود در قسمت‌های بلندتر که بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ پا از سطح جلگه ارتفاع دارد جو و گندم می‌کارند. در درون کلات بوته وعلف کمیاب است و علف آن از لحاظ مقدار قابل توجه نیست. ازاین رو اهالی گوسفندان خودرا برای چرا کردن به خارج قلعه می‌فرستند بنابراین به آنجا عنوان واحه‌دادن بی‌مورد است.

بازگشت به واردهـ ازآنجا راه مسافرت خود رابه طرف مشهد تعقیب کردم. منزل اول‌را که بین کلات و وارده بود قبلا طی کرده بودم می‌گویند مسافت آن پنج فرسخ است که به نظر من تقریباً بیست میل می‌شود. چادر من دربیرون آبادی کوچکی بر تپه‌ای نصب شده بود دراینجا قاطر پاشکسته راکه در شترگلو در دره سقوط کرده بود باز یافتیم. خوشبختانه پای حیوان نشکسته بود و بواسطهٔ ضرب شدید وماندن در هوای سرد خرف شده بود بطوری که قدرت حرکت نداشت.

۱ ـ Happy Valley of Rasselas

عزیمت به کارده - ۲۰ - اکتبر - ما به سمت کارده عزیمت کردیم که اسماً هفت فرسخ بود ، ولی به نظر من بیشتراز ۲۶ میل نیست. قسمت اول جاده تکرار همان راهی بود که سه روز پیش طی کرده‌بودم تا نقطه‌ای که درهٔ افقی از بلغور به آنجا متصل می‌شود. دراینجا ما راه خودرا ازگردنهٔ اصلی به طرف پایین درامتداد تیرهای تلگراف و مسیر رودخانه ای دنبال کردیم که بستر آن غالباً بی‌آب نیست. چند میل ازمیان این گردنه راکه پرتگاه وبسیار خطرناك بود پیاده طی نمودیم و از روی سنگهای صاف به رودخانه که گاهی در معبری تنگ وزمانی از جلگه‌ای تمیز جاری بود چهار دست وپا پیش رفتیم.

مک‌گرگور که ازلحاظ نظامی دربارهٔ آن نواحی رأی صائبی داشت وصف این قسمت از راه بین مشهد وکلات‌را با سبک ممتازخویش نیک‌شرح داده‌چنانکه گفته است :

« بدون شك من هیچ‌وقت قطعه زمینی سخت‌تر ازاین بیست‌وهفت‌میل بین قرده ووارده ندیده‌ام . گردنه های غیرقابل عبور یکی بعداز دیگری دیده می‌شود که‌حتی یکی‌از آنها کافی است که این راه را برجسته سازد ، آنجا بیشتر شبیه راهی است که درخواب آشفته می‌بینید نه‌آنچه درعالم بیداری » ۱ .

در راه ما از روی تخته سنگهای بزرگ عبورکردیم که بر بالای شیبی با هزار پا ارتفاع واقع و به کوه پنج منی معروف است. این نام ناشی ازحکایت پادشاهی شوخ طبع‌است که به‌یکی ازمدعیان خود گفته‌بود که آن جسم‌سبك‌ناقابل را وزن کند. قدری دورتر درطرف چپ کتیبه‌ای به زبان های عربی وفارسی برسطح نرم وصاف تخته سنگی درارتفاع بیست‌پا دیده می‌شود حاکی ازپیروزی محمدخان شیبانی اوزبك فاتح بخارا بر معتزلان ایرانی به سال ۹۱۶ هجری . سپس ما به قریه‌ای که نامش را هرك یا وهرك گفته‌اند آمدیم و درزیر درختان باغ برکنار رودخانه سایهٔ دلپذیری یافتیم و پس‌ازشش میل دیگرکه ازمیان همین گردنه ها پیمودیم جلگه بصورت پهنای وسیعی درآمد و درانتهای آن که محصور ازدرختان

۱ - مسافرت ازطریق خراسان . جلد دوم ، صفحات ٤٤ و ٤٩ .

بود آبادی بزرگ قرده واقع شده که هرچند قابل توجه نیست، ولی اقامتگاه یکی‌از سرکرده‌های آن ناحیه است.

جادهٔ مشهد ـ ۲۱ اکتبر ـ بعداز حرکتی دورانی بر شیب تپه‌هائی که دراطراف جلگه قرده واقع است جادهٔ مشهد به گردنه تنگی می‌رسد بنام قرده که آب رودخانه با پیچ وتاب فراوان ازمیان آن جریان دارد، سراسر مسیلی را فرا می‌گیرد از بالای شیب صخره‌ها تاارتفاع ۱۰۰۰ یا ۱۵۰۰ پا بالا می‌رود. این گردنه ازلحاظ جلوهٔ طبیعی با هر منظرهٔ شگفت انگیزی که طی‌هفتهٔ اخیر دیده‌ام برابری می‌کند و خواه وناخواه این خیال‌را درسرم برانگیخت که ای کاش آنهائی که ازکوهستانات پربرف آلپ بالا می‌روند یک دفعه هم به این گوشهٔ دورافتادهٔ آسیا می‌آمدند وعقل وهوش ایشان نیز ازاین همه آثارطبیعی بهت‌انگیز که‌هریک ازآنها درسرزمین‌های مأنوس‌تر قافلهٔ سیاحان به راه می‌اندازد دوچار حیرت می‌گردید.

چشم انداز شمال شرقی خراسان ـ دراین جا سرانجام از منطقه کوهستانی خارج شدیم و در امتداد شرقی همان دشتی که یک هفته پیش در رادکان انحراف جسته بودیم به راه افتادیم. بنا براین جا دارد که به‌این منطقه ایران وحوالی آن که از ابتدای ورودم‌به‌این کشور درآن به سیر وسیاحت مشغول بوده‌ام‌وشامل آن قسمت از خراسان است که کمتر محل رفت و آمد بوده ولی همهٔ اختصاصات شمال شرقی خراسان را دارد نظری اجمالی بیفکنیم. من نظریاتی را دربارهٔ این حدود و سامان ایران اجمالا به شرح ذیل به روزنامهٔ تایمز نوشتم:

« بعداز آنکه قوچان را ترک‌نمودم و از راه‌های کوهستانی به‌سمت مشرق پیش رفتم‌و هشت روز درمیان جلگه‌های کوهستانی این گوشه سراسر نشیب وفراز و تقریباً غیر قابل عبور خراسان سیر کردم چون بار چادر وقاطران وبال کار سفرم بود ناچار روزانه بیش‌از بیست وپنج میل پیشروی امکان نداشت و درهر حال تاکنون موفق شدم دویست میل ازاین سرزمین‌جالب توجه را که ندرتاً زیر پای سیاحان افتاده است طی کنم.

نام بیشتر دهات آن در نقشه‌های انگلیسی نیست فقط اسم بعضی ازدهات بزرگ‌تر و محلات عمده مثل کلات نادری به گوش اروپائیان آشناست وبسیار دشوار است که انسان دراین نواحی اطلاعات قابل اعتمادی راجع به وضع کارها تحصیل کند، بخصوص در بارهٔ چیزهائی که اطلاع صحیح وکافی عین ضرورت را دارد از قبیل مسافت بین دونقطه. فرسخ که اسماً دراینجا چهار میل است یگانه واحد طول ومسافت است که به تشخیص من دو تا پنج میل می‌شود.

عادی ترین حرفی که دراین حدود بر سر زبانهاست این است که می گویند تا فلان‌جا نیم فرسخ است که بنا بر تجربهٔ خودم منظورشان‌آن است که درحدود یک فرسخ می‌شود که دلالت بر یک تا سه میل‌ونیم دارد. مناظر دراین نقاط که من سفر کرده‌ام و می‌توان گفت که در سراسر شمال شرقی خراسان حال بدین منوال است از لحاظ جنبه‌های اختصاصی خود درهمه جا کم وبیش یکسان است و آن رشته های بلند کوه‌هاست با محوری که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده می‌شود واین رشته ها بافواصل مختلف درموازات یکدیگر واقع شده‌اند وشکاف‌هائی بین راه درقسمت شمالی تنگه‌های عمیق پدید آورده‌اند که درته آنها غالباً رودخانه است و حال آنکه در نواحی جنوبی‌تر به صورت جلگه و صحراست که از نهرهای کوهستان مشروب می گردد و درگوشه وکنار گاهی نقطهٔ سیاهی که‌همانا ده یا آبادی است به نظر می‌رسد وگاهی نیز دشتهای پهناوری است مثل قوچان درشمال و نیشابور در جنوب جبال بینالود کوه.

دربندهای متقاطع این رشته‌ها را درسمت راست قطع و راه ارتباطی از یک جلگه‌به‌دیگری باز می کند. این گردنه‌ها غالباً شیبها وعظمت‌غیرقابل‌تصوری دارند و هریک هم مواضعی بکلی غیر قابل عبور دارد ومن گمان نمی کنم که‌درارتفاعات بی برف و یخ در هیچ نقطهٔ عالم مناظر و حتی کوهستانی مانند آنچه دراین حدود هست یافت شود.

در پایین این گردنه‌ها مسیل‌ها سرشار از سنگ‌های صاف و شسته است

و دیواره‌ها غالباً عمودی است با ارتفاع ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پا و درارتفاعات بالاتر کمترین اثری از گیاه و علف نیست و سراسر لم‌یزرع وسنگزار و تاحدی غیرقابل نفوذ است ، اما قله‌های بلند بواسطه بریدگی‌هائی که دراطراف دارند نیک حیرت‌انگیز و عظیم‌اند و گاهی نیز پدیده‌هائی شگرف مانند قلعهٔ کلات درآن حدود هست.

فقط درپایین جلگه‌ها کشتزاری به چشم‌می‌خورد که آن هم از برکت وجود جویبارهائی است که هر آن در معرض نابودی است و ازاین نهرها آب زراعت فراهم می‌شود. هر دهکده‌ای چون واحه دربیابانی گندم‌گون است و کلبه‌های گلی محقر با چند درخت تبریزی باغات میوه همان اندازه نشاط آور است که رهروان را گوشه و کنار دلپذیر و آرام روستاهای انگلستان حظ خاطر می‌دهد. »

حیوانات و زندگانی انسانی. حیوان عادی بارکش این دهات کوهستانی الاغ خاکستری فام لاغر اندام است. بیشتر فقط همراه کاروان دیده می‌شود واسب درمیان افراد فقیر سخت کمیاب است. درشیب‌های بی‌حاصل وخشک تپه‌ها علف وگیاه مختصری هست که خوراك عمدهٔ بزها وگوسفندان تیره رنگی است که در همه جا کم وبیش دیده می‌شوند وسگ‌های درشتی که پیوسته پاسبان آنهاست.

گوشت گوسفند فراوان و ارزان است . گاوآهن‌های چوبی بدقواره را گاوهای تیره رنگ برای شخم‌زدن زمین برگردن می کشند ، اما گاو ماده یا شیر آن در همه جا نیست . مرغ فراوان است و دانه‌ای سه پنس می‌توان خرید. جلگهٔ قوچان همه قسم میوه دارد ، اما درنواحی شمالی میوه‌ای ندیده‌ام ظاهراً برنج خوراك اصلی روستائیان است و این روستاها به نظر من افرادی خوش قامت وستبر بودند وبا ـ ایرانیان مقیم شهرها متفاوت‌می‌نمودند و بیشترشان ازنسل و نژاد دیگر و از اصل ترك و ترکمن بودند و به ازبکها وتاتارها بیشتر شباهت دارند تا به ایرانیان.

کلاه پوستی برسر می‌گذارند که شبیه کلاه ترکمنی است ، ولی نوکش به آن اندازه باریک نیست پارچهٔ کرباسی با تسمهٔ دور پا می‌پیچند (مچ پیچ) باکفش‌های دهانه گشاد ازپوست خام گاو. زنها در همه‌جا بی حجاب‌اند ، ولی

بنا بر رسم وعادت صورت خودرا نشان نمیدهند ، اما با چادر هم آنراپنهان نمی‌سازند بلکه با پارچهٔ ظریف کتانی که جلو قسمت تحتانی صورت می گیرند آنهائی‌را که من دیدم زود پیر شده بودند وزشت می‌نمودند و این‌وضع وحال حزن‌انگیز خاص مشرق زمین است.

عجایب طبیعی ـ علاوه بر آنچه بیان شد دو نکته دیگر را در باب وضع اختصاصی کوهشناسی آن‌سرزمین باید ذکر کنم اولاً خط فاصل بین آبریزها به‌ندرت مرتفع‌ترین رشته های جبال‌است ونمونهٔ آنرا درحوزهٔ اترك وقوچان‌ودیگر رودخانه‌های آن حدود می‌توان ملاحظه نمود یعنی رودهائی که به دریای خزر و هریرود جاری است به‌جای اینکه مسیرشان خط‌سیر موازی با محور سلسله جبال باشد یا به‌عبارت دیگر در وادی‌های گودی که میان این سلسله‌هاست جاری شوند و بعد در نقاطی که رشته جبال پیچ می‌خورد منحرف گردند بیشتر اوقات کوه‌ها را تقریباً بطورعمودی در مسیر اصلی خود سوراخ می کنند وطبیعت هم با این کار سوراخ و شکاف‌هائی دردل سنگ فراهم ساخته که خود آب نمی‌توانسته است این کار را انجام دهد واین سوراخها و شکاف‌ها آثار اینکه درنتیجه فشار آب حاصل شده باشد ظاهر نمی‌سازد. و بایستی براثر فشار فوق‌العاده و در همان بدو پیدایش این ارتفاعات پیدا شده باشد .

ورود به مشهد ـ درحین عبور از صحرا دهات متعددی را پی در پی طی کردیم ازقبیل اندرکو و رزان که هر دو آب فراوان وزمین‌های پهناور برای کشت وکار داشت از مسافت دور کوههائی را می‌دیدم که در آن سوی مشهد واقع و به صورت سلسله‌های منقطع با قطعات تیز و دندانه‌دار نمودار بود. من به چشمانم فشاری وارد وسعی نمودم ازدور برق گنبد طلائی و مناره‌های بارگاه امام را تماشا کنم .

رفته رفته حایل برطرف شد و چنین می‌نمود که پرده‌ای ابریشمین را آهسته به‌کنار زدند سپس ابتدا برقی گذران و باز نوری بادوام را آشکارساخت که درنقطه‌ای

دوردست که شاید بین دوازده تا پانزده میل فاصله داشت گنبد طلائی همی درخشید. با آنکه هیجان من به اندازهٔ کسانی نبود که به عزم زیارت آن اماکن مقدس ازصدها و بلکه هزاران میل راه آمده بودند و با فریاد یا علی و یا حسین ابراز مسرت می کردند وجامه می‌دریدند وقطعه‌ای ازآن را چنانکه مرسوم شیعیان است بر ـ نزدیک‌ترین درخت دخیل نمی‌بستم باز با علاقه سرشار درانتظار دیدار آن شهر مقدس بودم که تعریفش را خوانده وبارها شنیده‌بودم پس مهمیز زنان درصدد برآمدم که با حد اعلای سرعت بیابان بین خود وآنجارا زودترطی کنم.

تصادفی درمیان همراهان ـ نوباد گلدی ومن ازجلو می‌تاختیم واسب دم‌ـ حنائی او با سرعت تمام پیش می‌رفت وچون صدائی از همراهانم که از دنبال‌می‌آمدند نشنیدم نگاهی به عقب انداختم تا علت روشن شود. در فاصلهٔ دویست متری اسب گرگوری بر زمین افتاده بود وبا حدت سم‌ها را درهوا به هم می‌سائید وبارش‌از هرسو روی زمین‌فرا ریخته بود. ارمنی بیچاره آهسته خودرا از زیر اسب بیرون‌می کشید و زانوهای خود را می‌مالید رمضانعلی خان هم پیاده با سر و روی گردآلود درصحرا دنبال اسب خود می‌دوید که درجهت معکوس درحال فرار بود ومعلوم‌شد که‌اسب گرگوری دراثر خستگی و بار سنگین نتوانسته بود با سرعتی که ما می‌رفتیم حرکت کند و به لغزشی با کله روی گرگوری افتاده بود.

همسفرافغانی که پیاده شده بود تاهمکارش را از زیر تنهٔ حیوان خلاص کند لگدی به‌سرش‌خورده وبه‌زمین‌افتاده، ولی‌زود همه‌چیز مرتب شد ودرحالی که همراهان آهسته حرکت می کردند من دررسیدن به مقصد شتاب نمودم. درپنج میلی شهر به پل بزرگ ودرازی رسیدیم که یازده طاق داشت و برکشف رود[1] ساخته بودند.

این پل که به نام شاه نیز شهرت دارد نسبت به آب باریک رودخانه که فقط بیست وپنج پا عرض‌داشت وآب کمی درآن جاری بود خیلی‌بی‌تناسب به‌نظر می‌رسید. دست گردهای پل را اصلا باقلوه سنگ درشت فرش کرده بودند، اما مثل تمام

۱ ـ این رودخانه (کشف همان‌کش قدیم فارسی یعنی لاک پشت) آب مشهد و گاهی نیز قره‌سو (آب سیاه) خوانده می‌شود.

کارهای نیک درایران قسمت عمدهٔ آن ازبین رفته است وسنگ فرش وارفتهٔ فعلی‌را در واقع برای شکستن پا درست کردند نه جلوگیری ازآن.

مزار خواجه ربیع - پس‌از طی یک میل به محل مزار خواجه ربیع آمدیم او از مقدسان و بعضی‌ها می‌گویند از یاران ومعلم امام رضا بود وبرای آنکه به مصاحب مقدس خود نزدیک باشد نعش اورا درآنجا به خاك سپرده‌اند. اطراف این مزار باغی است که درختان بسیار و دروازه‌ای رفیع دارد ودر رواق‌های طاقدارش اطاق‌های فراوانی هست‌وازظواهر کار آشکار بود که آنجاتفریحگاه عمدهٔ اهالی مشهد است و درواقع یگانه‌نقطهٔ‌جالب‌نظر حومهٔ‌شهراست. چون‌پنداشته بودم که مسجدی‌هم درآنجا هست وجنبهٔ مذهبی‌دارد سعی‌ننمودم داخل‌شوم‌فقط عکسی‌ازخارج برداشتم، بعداً شنیدم چون‌مقبره بوده‌است هرکس حق‌ورود داشته. این بنای اصلی نیست و چنانکه کتیبهٔ آنجا حاکی است بوسیلهٔ شاه‌عباس بر مزار اصلی بنا شده است و مشغول تعمیرات بودند چون دراطراف بنا چوب‌بست دیده می‌شدو استادان‌سرگرم جاگذاشتن کاشی‌های آبی‌گنبد بودند که بیشترش ازبین رفته بود.

درسال ۱۸۷۵ مك‌گرگور راجع به‌کاشی‌کاری آنجا صحبت داشته وگفته است که ازتمام کارهای مشابه درایران عالی‌تر است، ولی ازاین کاشی‌ها نیز مقدار کلی ازبین رفته وآنچه کتیبه‌های ممتاز درسابق‌درگرداگرد گنبد بوده اکنون فقط به‌صورت قطعات مجزا درآمده است. درهمان نزدیکی قبر پدر آقامحمدخان (مؤسس سلسلهٔ پادشاهی فعلی) فتحعلی‌خان قاجار واقع است وی چون خصومت نادرشاه را برانگیخته بود سرش برباد رفت.

ورود به‌شهرمشهد - بزودی جادهٔ بین‌دیوارهای خاکی گردآلود وخندق‌های باریك که ریخت متحدالشکل شهرهای شرقی است به پایان رسید. حال رشته‌های دراز دیوارهای شهر نمایان شد و برج‌های برآمده‌ای که بوسیلهٔ پرده به هم مربوط و با چالهٔ کم عمق محصور شده بود. بعداز عبور از دروازه که قراول ژنده پوشی زود برپا خاست و با صدای تق وتق تفنگش اظهار وجودی کرد ما نیم ساعت

از میان معابر خالی وبی‌لطف آن که چهار پنجم شهر مغرورترین پایتخت شرقی بوده عبور نموده وپس‌از پیمودن خیابان یا معبر مرکزی شهر که درفصل آینده راجع به آن باز صحبت خواهم کرد جلو درگاه کوتاهی رسیدیم که علامت دولت بریتانیا برآن نصب شده بود وآن نشانهٔ اقامتگاه سرکنسول علیاحضرت ملکه (ویکتوریا) و نمایندهٔ نایب‌السلطنهٔ هندوستان بوده وهنوز دقیقه‌ای نگذشته بود که با سرهنگ چارلز استیوارت سلام و درود مبادله می‌کردیم . راه بین کارده ومشهد را هفت فرسخ اظهار داشته‌اند ، ولی درواقع بیشتر از بیست وچهار میل نیست. جاده کلات به مشهد از قرار ذیل است :

	فرسخ	مسافت تقریبی به میل
کلات نادری به ورده	۵	۲۰
ورده به کارده	۷	۲۶
کارده به مشهد	۸	۲۴
	۲۰	۷۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

راههای فرعی به کلات وبرعکس کلات به‌درگز ازطریق ارچینگان . ۷میل است. قول سرهنگ وال بیکر ۱۸۷۳ درکتاب ابرهابرفرازمشرق زمین .

و سرهنگ مک گرگور ۱۸۷۵ مسافرت درخراسان کلات به مشهد ازطریق کانگشا و قرمطغان دوراه اختیاری‌هست. سرمک گرگور ۱۸۷۵ مسافرتی درخراسان جلد دوم .

فصل هفتم

مشهد

بی‌شك نسبت به‌شهرت قهرمانان و دین اقوام
رعایت احترام لازم است .
گیبون (انحطاط و سقوط امپراتوری رم)

تاریخ نویسان سابق مشهد ـ طی نیم قرن گذشته عدهٔ زیادی از اروپائیان به مشهد رفته و راجع به این شهر اجمالا یا به تفصیل شرح هائی نوشته‌اند که در میان آنها نویسندگان انگلیسی خواه ازلحاظ تعداد ویا کیفیت کار دردرجهٔ اول قراردارند.

در این کتاب من فهرستی ازنام و تألیفات ایشان را ذکر می کنم [1] تا خواننده آگاه شود که برای تحصیل اطلاعات مورد علاقه در بارهٔ ادوار یا اشخاص به چه منابعی رجوع نماید. اگر من نیز درشمار این حضرات قرارگیرم ازآن جهت نیست که قصد دارم پا درکفش ایشان بگذارم ، بلکه خدمت آنهارا تکمیل کنم وحتی‌الامکان هم از تکرار آنچه دیگران به وجهی نیکو گفته‌اند اجتناب خواهم کرد چون معتقدم مراجعه به منابع اصلی درصورتی که مقدور باشد ترجیح بسیار دارد ، ولی این کار نیز ازعهدهٔ من ساخته است که پاره‌ای از اشتباهات ایشان را اصلاح کنم و با بسط و شرح مطالب تا زمان حاضر درحدود امکان برقدر وفایدهٔ سخنان آنها بیفزایم.

---

۱ ـ رجوع شود به فصل پیش گفتار . م .

درواقع استقرار نمایندگی انگلستان درمشهد خود مبدأ دورهٔ جدیدی ازتاریخ این شهر بشمار می‌رود.

تاریخ ـ من ذیلا رئوس مطالب را دربارهٔ این شهر مقدس اجمالا شرح می‌دهم. نامش مشهد است(یعنی شهادتگاه) [۱] باید این نکته را خاطر نشان ساخت که درقرن نهم میلادی نعش حضرت رضا امام‌هشتم فرزند امام موسی‌را که ازاعاظم مقدسان بوده است دراینجا دفن کرده‌اند.

به موجب روایاتی که شاید صحت آن قطعی نباشد امام رضا که درطوس می‌زیست وآن درپانزده میلی شهر فعلی مشهد واقع است دراثر تحریک وحسادت مأمون فرزند هارون‌الرشید معروف که در مرو اقامت داشت به امر خلیفه با انگور زهرآلود مسموم گردید. قول دیگر حاکی است که حضرت رضا دراثر مرگ طبیعی و یا نظایر آن که درطوس قرن نهم امکان وقوع داشته وفات یافته است.

در هر حال امام شهید را دربرجی دردهکدهٔ مجاور آنجا به نام سناباد مدفون کردند. از تصادفهای عجیب که با این موضوع جنایت بی‌تناسب نیست قبر پدر خلیفه یعنی هارون‌الرشید نیز در همانجاست. سناباد رفته‌رفته مورد توجه مؤمنان واقع و زیارتگاه شده است. ابن‌بطوطه که درسال ۱۳۳۰ میلادی در آنجا بوده می‌نویسد که حرم امام وجود داشته وخیلی محل احترام بوده است.[۲]

در سال ۱٤۰٤ میلادی دون روی گنزالس دی کلاویخو سفیر اسپانیا که به دربار تیمور در سمرقند میرفته از مشهد عبور نمود وشرحی راجع به آنجا باقی

۱ ـ مشهد اسم مکان از مصدر شهادت است.

۲ ـ وی می‌گوید: «مشهد الرضا شهری است بزرگ و پرجمعیت و دارای میوهٔ فراوان. برمزار امام گنبد بزرگی است با ضریح مزین به پارچهٔ ابریشمین و شمعدانهای زرین. زیرگنبد مقابل مزار امام رضا قبر خلیفه هارون‌الرشید قرار گرفته که برآن پیوسته شمع های روشن می‌نهند (این کار را اهل تسنن می‌کردند ـ مترجم) ولی هنگامی که پیروان امام‌رضا بقصد زیارت واردمی‌شوند اگدی برقبر رشید می‌زنند و همه دعا و نیاز خود را به مزار امام رضا نثار می‌کنند» از این شرح استنباط می‌شود که مشهد درقرن چهارم متساویاً زیارتگاه اهل شیعه و سنت بوده است.

گذاشت[۱]. شاهرخ جوان‌ترین فرزند تیمور آرامگاه امام را نیک بیاراست و همسرش گوهر شاد درجوار حرم مسجدی بنا نهاد.

با تأسیس پادشاهی خاندان صفوی درآغاز قرن شانزدهم است که مشهد به صورت فعلی شهرت جهانی یافته است ازلحاظ صفویه که مذهب شیعه را آئین ملی قرار داده بودند وصاحبان جدید تخت وتاج ایران بودند ضرورت فراوان داشت که راه سفر وخروج‌سرمایه‌را ازجانب‌مکه‌به سوی مشهد برگردانند وآنجا را محل توجه و زیارتگاه کلیهٔ اهل تشیع قرار دهند همچنانکه یربعام [۲] غارهای زرین را در دان و بیت ایل (خانه خدا) [۳] برپا ساخته بود که توجه زائران‌یهود را ازبیت‌المقدس منحرف سازد ، به همین نحو شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس بارگاه امام رضا را ازشکوه و ثروت سرشار نمودند وخود نیز به زیارت آنجا رفته وگاهی درمشهد اقامت می‌کردند.[۴] وآن را به صورت کعبهٔ عالم ایرانی درآوردند. هرچند که آنجا به هیچ وجه ازجملهٔ بارگاه‌های درجه اول جهان شیعه نیست ، زیرا که حضرت علی داماد پیغمبر که بنا بر طریقت شیعه جانشین بلافصل او ومولای متقیان است و فرزندش امام حسین شهید ازلحاظ حرمت حتی برامام رضا رجحان دارند.

از این رو مزار آنها در نجف یا مشهد حضرت علی وکربلا نزدیک فرات از بارگاه امام رضا در مشهد شأن والاتری دارند ، ولی نجف وکربلا هر دو درقلمرو عثمانی واقع شده‌اند که بیگانه‌اند و دوراز آئین وطن‌پرستی زایرین است که درضمن نثار علاقه وایمان خویش درآن اماکن مقدس ازاین عشق وعلاقه هم بی‌تاب نباشند که دعاهای خودرا در سرزمین ایران نثارکانون مذهبی آنجا ننمایند وضریح

۱ ـ حضرت رضا در حرمی بزرگ و مقبره‌ای وسیع مدفون است که با بافته‌های سیمین پوشیده شده و به مناسبت مزار امام این شهر همواره پراز زایرین است و هرسال عده‌ای از ایشان به آنجا می‌آیند. « در ورود به مشهد زوار پیاده می‌شوند و خاك می‌بوسند و می‌پندارند که به ارض مقدس رسیده‌اند. »

۲ - Jeroboam ۳ - Dan, Bethel

۴ ـ می‌گویند شاه عباس برای ابراز علاقهٔ شخصی به اتفاق ندیمان یک بار از اصفهان تامشهد پیاده رفته و منجم باشی درباری آن مسافت را با نخ اندازه‌گیری و جمع آن را ۱۹۹ فرسخ و جزئی قلمداد کرده است.

مطهر امام رضا را نبوسند[1]. ولی درنتیجهٔ وضع جغرافیائی و مجاورت بسیار با مرز توران، مشهد پیوسته در معرض تاخت وتاز وتهاجم بوده ومثل دیگر شهرهای سرحدی خراسان تاریخ آشفته و پر ماجرا داشته است.

در زمان پادشاهی شاه عباس (۱۵۸۷ میلادی)مشهدیک باراز ناحیهٔ ازبکها تسخیر گردیده و درموقع حملهٔ محمود افغان صدمهٔ بسیار دیده است ، ولی درعهد نادرشاه فاتح با وجود آنکه وی بعداز احراز مقام شاهی سعی نمود مذهب شیعه را مطرود سازد[2] باز رونق وآبادانی آن تجدید گردید ، زیرا که نادر غالباً درمشهد اقامت می‌نمود وبه تعمیر بارگاه امام رضا و آراستگی آن پرداخت و برای خود و پسرش که بعداً بواسطهٔ حسادت اوراکورکرد قبری ساخته بود.

پس‌از مرگ نادر مشهد در دست نوادهٔ کور او شاهرخ باقی ماند ودرزمان حکومت سست بنیادش بواسطهٔ تاخت وتاز سالانهٔ ازبکها جمعیت آنجا از ۶۰ هزار به ۲۰ هزار تقلیل یافت تا درخاتمه قرن مزبور آقا محمدخان قاجار باقساوت بسیار شاهرخ را زجرکش کرد. درقرن حاضر هم مشهد چندین دفعه برضد حکومت مرکزی شورش نمود ، بیشتر ازآن جهت که این شهر نسبت به‌خاندان قاجار تنفر وانزجار داشت و بیش‌از یک بار هم‌دولت به لشکرکشی درآن حدود ناچار گردید ، ولی اینک در ردیف سایر نقاط ایران در ید اقتدار ناصرالدین شاه تابع وتسلیم است.

اندازه ونقشهٔ شهر ـ مشهد مانند شهرهای دیگر نسبتاً معتبر شرق بادیوار گلی محصور است و در فواصل معینی برج های گلی دارد ، دیوارها درقسمت تحتانی نه پا و در بالا چهار پا قطر داشته وبعلاوه سنگری که یک پا ضخامت آن بوده وفعلا

۱ ـ من از سادات شیعه در کربلا پرسیدم که از لحاظ آنها اهمیت اماکن مقدس مذهبی برچه پایه است که بشرح ذیل جواب دادند : ۱ ـ مکه ۲ ـ مدینه ۳ ـ نجف ٤ ـ کربلا ۵ ـ کاظمین ۶ ـ مشهد ۷ ـ سامره درکناردجله ۸ ـ قم. هر شیعهٔ ایرانی بعداز کربلا مشهد را قرار می‌دهد. زائران حج صاحب عنوان حاجی و زائران کربلا و مشهد ، کربلائی و مشهدی می‌شوند.

۲ ـ نقشهٔ ترویج مذهب تسنن بوسیلهٔ نادرشاه از لحاظ سیاسی بود وی می‌خواست بدان وسیله مسلمانهای جهان را از تبریز تا دهلی زیر لوای فرمانروای واحدی جمع کند.

بکلی خراب است. سابقاً در پائین سنگرها گودال بود و با سنگرهای کوتاه‌تری که در پیش‌رفتگی دیوار خارجی ساخته بودند وخندق عریضی هم بعدازآن بود ، اما عادت اهمال وسهل‌انگاری،این بناهای مختص آن دیار را نیز به ویرانه مبدل‌ساخته و در خیلی ازجاها تشخیص آنها دوراز امکان است.

محیط دیوارهارا به تفاوت از چهار و چهارونیم تا شش میل گفته اند ، اما بواسطهٔ وضع آشفته‌ای که دارند اندازه گیری بسیار دشوار است[1]. این دیوارها پنج‌دروازه دارد ۱ ـ بالا خیابان ۲ ـ پائین خیابان ـ این دو خیابان در دو انتهای معبر اصلی واقع شده‌اند ـ ۳ ـ دروازهٔ نوغان ٤ ـ عیدگاه ٥ ـ سراب.

ارگ شهر که مشاهداتم را راجع به آن در اینجا بیان می کنم نزدیک دیوار جنوب غربی است.

خیابان ـ چیز عمدهٔ دیگری که علاوه بر عمارات مقدس درمشهد هست که درفکر ایرانیها قرب ومنزلت بسیار دارد وآنجا را ازسایر شهرهای شرقی ممتاز می سازد وجود خیابانی مستقیم است که درازای آن تقریباً یک میل و سه چهارم میل است وشمال غربی شهررا به جنوب شرقی مربوط می کند وفقط در وسط بواسطهٔ چهار بنای مقدس که خیلی قابل ملاحظه‌اند قطع می‌شود.

آنجا خیابان (یا بولوار) نام دارد ودرنظر اهل شرق عین‌شانزه‌لیزه باشکوه وجلال می نماید. درمیان آن کانالی هست و یا چنانکه می‌توان نامید گودال کثیفی است با لبهٔ آجری که عرض آن دوازده پا است و پل‌های سست برای عبور اهالی ساخته و الواری بر روی آن نهاده‌اند.

می گویند که لبهٔ کانال و کف خیابان وپل‌ها درسابق با سنگ ساخته شده بود. آب این کانال ،هم برای آشامیدن و هم مصرف شستشو و هم رختشوئی‌است

---

۱ ـ نقشهٔ مک‌گرگور (در جلد اول کتاب او) که سرهنگ دولماژ آن را تهیه کرده تنها نقشه‌ایست که من اطلاع دارم و آن کاملاً صحیح نیست . ایستویک که گرداگرد دیوارها را سواره طی نموده و نقشهٔ شهر را شرح داده است گویا با اشتباه حیرت آوری مبدأ محیط را معکوس یعنی شمال‌را جنوب و مشرق را مغرب قلمداد کرده است .

وگودال بمنزلهٔ مخزن لاشهٔ حیوانات وفاضلاب به‌کار می‌رود. در دو سمت آن به صورت نامرتبی درخت چنار وتوت ونارون و بید کاشته‌اند. خیابان چاله‌های بسیار دارد که بیشتر آنها از چندین سال پیش مانده وفراموش شده است[۱] و در دو طرف درختان پیاده‌رو و سپس دکان‌های بازار است که بسیار جالب توجه است، عرض سراسر خیابان تقریباً هشتاد پاست.

خیابان در ساعات پر مشغلهٔ روز بقدری جمعیت دارد که انسان اگر سوار هم باشد فقط با سرعت پیاده‌ها می‌تواند عبور کند، اگر چه یک نفر هم ازجلو راه بازکند وچنین به نظر می‌رسد که همگی باهم جیغ وفریاد می‌کشند. مردم ازهرطبقه و دسته و ملتی مخلوطاند دریک طرف قیافهٔ با وقار ملا که عمامهٔ سفید برسر دارد و درویش که از فرقهٔ دیگر است و بازرگان تنومند و زوار با چهرهٔ فرسوده از رنج سفر ولباس‌مندرس وسید مغرور باعمامهٔ سبزوسنی ترسو که‌جرأت نموده است به‌کانون دشمن قدم بگذارد، افغانهای سیاه‌چهره و اوزبکهای خوش‌قیافه و عرب‌های ثروتمند و بومی های بی تمدن و تجار هندی و زاهدان قفقازی و ترك و تاتار و مغول و تاجیک و خلاصهٔ کلام مردمی از هر رنگ و نژاد شرق که به زبان های متعدد و مختلف حرف می‌زنند.

کانولی و فریه و وامبری و اودونوان بقدری راجع به این عدهٔ انبوه درهم و برهم خیابان شرح وبسط وافی داده‌اند که من قصد رقابت باایشان را ندارم شاید تازه‌ترین اقدام که درزمان من در خیابان می‌شده‌است نصب تیرهای چراغ در فاصله‌های پنجاه متری ازطرف والی خراسان بوده است.

گذری به قبرستان شهر ـ بعداز خیابان وارد کوچه و پس کوچه‌های پر پیچ وخم معمولی می‌شویم ودرمیان دیوارهای گلی راه خودرا دنبال می‌کنیم وبه گوشه‌های عجیبی برمی‌خوریم که بن‌بست می‌نماید اما گاهی به ته بازار و زمانی‌به میدان بازکه انبار زباله وآشغال است منتهی می‌شود.

خانهٔ ثروتمندان با دیوار بلند محصور شده وطبقهٔ فقیر در آلونک‌هائی‌زندگی

۱ ـ یکی از نویسندگان گفته است که در خیابان اصلاً نخل کاشته بودند، ولی این مطلب به نظر من باور کردنی نیست اودونوان سخت اشتباه کرده بود که نوشت عرض خیابان ۲۰۰ پاست.

می کنند که درب کوتاهی دارد و گاهی ارتفاع آن از سطح خیابان هم پایین‌تر است سپس ناگهان به محوطهٔ وسیعی وارد می شویم که در کف آن برآمدگی های نامرتبی هست که قطعه سنگی روی آن‌ها جلب توجه می کند.

این یکی از قبرستانهائی است که اهل دین برای قطعهٔ کوچکی از آن مبلغ سرشاری می‌پردازند واجسادی را که گاهی ازصدها فرسخ آورده‌اند در آنجا به خاك می‌سپارند.

درهمان نزدیکی‌سنگ‌تراشان مشغول‌تراش‌سنگ‌های‌زبروخشن هستند که از اطراف وارد می کنند و برآن آیاتی از قرآن یا یادبودهائی راجع به شخص متوفی و یا مختصری از شرح حال اورا منقور می‌سازند و هیچ‌قبری هم دائمی نیست و نعشی نیست که قابل انتقال نباشد چون تأمین درآمد بارگاه امام و همچنین وسعت محدود آنجا ایجاب می کند که به محض اینکه قبری کهنه شود وفروریزد نعش تازه‌ای در همانجا دفن کنند وگاهی نیز روی قبرها سایبان سفید کوچکی دیده می‌شود که درزیر آن ملاهائی از طرف دوستان و منسوبان برای آمرزش روح اموات دعا وقرآن می‌خوانند.

بهداری مشهد ـ با وجود کثرت این قبرستانها که در نگاهداری آنها هیچ‌گونه قواعد بهداشتی مطلقاً رعایت نمی‌شود با وجود ازدحام جمعیت که همواره دراین شهرند و حوض‌های متعدد وکثیفی که دارد بازحد متوسط بهداری آنجا از بسیاری از شهرهای ایران بالاتر است و باآنکه با تهران عرض جغرافیائی واحدی دارد پست‌ترین ناحیهٔ آن (۳۱۰۰ پا در مقابل ۳۸۰۰ پا) حد واسط درجهٔ گرما پایین‌تر و میزان تلفات جانی‌هم کمتر است.

خانیکف این‌مصونیت آنرا به‌وضع جغرافیائی این شهر که برشیب کوهستانی واقع شده است‌نسبت می‌دهد که مانع‌نفوذ بادهای خفقان‌آور صحراست. آب مشهد آلوده و برای شرب زیان آور است ، زیرا که دارای مواد آهکی و رسوبی است.

من شبی تیغ صورت‌تراشی خود را در جام آب گذاشتم صبح روز بعد مثل پوکهٔ فشنگ سیاه شده بود.

برج‌های بادگیر و اطاق نگهبان - برروی بام‌ها بادگیرها جالب توجه است و آن در شهرهای ساحلی خلیج فارس هم زیاد دیده می‌شود. اصولی که درساختن آن رعایت می‌شود این است که برج چهارگوش بلندی روی بام می‌سازند که سقف آن پوشیده است، ولی ازچهار طرف روزنه دارد که ازآنها هوا داخل و به اطاق پایین که اهل خانه درفصل گرما سکونت دارند وارد می‌شود و بدین وسیله درآنجا هوای خنک دائمی هست درنقاط گرم‌تر درجنوب به جای اطاق سرداب دارند.

یک اختصاص برجستهٔ دیگر مشهد تعداد زیاد قراولخانه است که در سراسر شهر پراکنده است و درآن دسته‌های نگهبانی از لشکر پیاده آماده‌اند. این بناها برحسب معمول شامل یک رواق کوتاه با اطاق قراول درعقب آن است. تفنگ‌ها که معمولا سرپر است در جلو قراولخانه ردیف گذاشته شده و همینکه مسافری اروپائی ازآنجا عبور کند سربازی وارفته درجامهٔ آبی‌رنگ با کلاه پوستی جقه‌دار که ظاهراً در داخل اطاق در حال استراحت بوده زود برمی‌خیزد وبا صدای تغ تغ مخصوص یکی ازاین تفنگها را برمی‌دارد و پیش‌فنگ می‌کند سپس آن را به جای خود می‌گذارد وباز به استراحت می‌پردازد.

بناهای مقدس - مک‌گرگور درسال ۱۸۷۰ درست خاطر نشان ساخت که آثار کمی دراین شهر هست که مایهٔ ترغیب سفر به آنجا شود ویا اگر توفیق سفر دست داد اقامتی طولانی را ایجاب نماید. فقط یک بنای بسیار دیدنی هست و آن بارگاه امام رضا است که آن‌را نیز اروپائیان اجارهٔ تماشا ندارند مگر با احتمال خطر که منافی احتیاط و دوراندیشی است و به‌راستی که موجب نهایت برآشفتگی است که انسان از راه خیابان پیش می‌رود وناگهان راه را بوسیلهٔ طاقی مسدود می‌یابد که در وسط دیواری است که گرداگرد بناهای مقدس‌را محصور و آن‌را

از نظر عیسویان با همان صلابتی مستور ساخته است که ریسمان آرون بین زندگان و اموات حایل است . ولی از توضیحاتی که بعضی از اروپائیان که آنجا را دیده‌اند باقی گذاشته و با شرحی که خود مسلمین در بارهٔ آن نوشته اند و گفته‌اند می‌توانیم نظریهٔ صحیحی راجع به آن اتخاذ کنیم .

۱- بست - وصل به طاق نما که ساعتی هم اروپائی در بالای آن نصب شده است تا صد متر یا بیشتر راهرو از میان بازار پرازدحامی تا دروازهٔ مسجد امتداد دارد . دراین فاصله محدود حداکثر جمعیت گردآمده‌اند و چنین می‌نماید که حد اعلای خرید وفروش هم اینجا درجزیان است . زواری که در داخل این محوطه اقامت دارند می‌توانند تمام وسایل زندگانی را در همانجا خریداری کنند . بعلاوه سوغات سفر هم از هر سو نظرشان‌را جلب می کند ازقبیل مصنوعات خود مشهد و اسباب دعا وجواهرات کم‌بها وفیروزه که عباراتی از قرآن برآن حک شده است ، اما عمده‌ترین اختصاص که راجع به این محوطهٔ متوازی‌الاضلاع هست آن است که جزو آستانه است وخاکش مقدس محسوب می‌شود ، ازاین رو پناهگاهی غیرقابل تجاوز یا بست برای هرفرد خلاف کاری است که بتواند به‌آن حریم داخل‌شود .

بعضی از نویسندگان نقل کرده‌اند که حتی عیسویان و یهودیان وگبرها نیز میتوانند با همین قصد ازآن استفاده نمایند ، امادیگران این مطلب را انکار دارند ولی برای هر مسلمانی که مورد تعقیب باشد نقطهٔ مصونی است و ازآن پناهگاه می‌تواند با تعقیب کنندگان مذاکره و راجع به میزان تنخواه درصورتی که از آنجا قصد خروج داشته باشد توافق حاصل کند[1] .

۱ - درایران بست‌نشینی با آنکه دلیلش معلوم نیست ظاهراً در سه محل مقدور است . اول در بناهای مقدس یا مساجد (نظیر هلال محراب سایبان یهود) دوم در اصطبل‌ها و بردم اسبهای ارباب یا سلطان یا افراد خانوادهٔ سلطنتی. سوم درجوار توپخانه مانند میدان توپخانهٔتهران بخصوص در برگرفتن توپ بزرگی که در بیرون قصر است. شاردن (چاپ لانگله جلد هفتم) می‌نویسد که در قرن پیش بست در مزار مقدسان بزرگ و دروازه قصر همایون در اصفهان و در آشپزخانه و اصطبل پادشاه هم مرسوم بوده است . انتخاب اصطبل شاه برای پناهگاه خاص شاید بمناسبت توجه سرشاری بود که در آن سرزمین انواع اسبهای اصیل وسوارکاران ماهر به این قسمت از دستگاه سلطنتی مبذول می‌داشتند

فکر بست نشستن البته با ساختمان دماغی شرقی بی تناسب نیست واین امر نباید مایهٔ تعجب حقارت آمیز خوانندهٔ انگلیسی شود ، زیرا که در کشور و پایتخت خود ما هم پناهگاه مشابهی برای وام داران درمحلهٔ الساشیا [۱] بین پل برادران سیاه پوست [۲] و ساختمان عدلیه هست که مبنای مذهبی داشته وروزگاری حریم افراد دومی‌نیکن یا برادران سیاه‌پوست بوده است محوطهٔ بست بی‌شک وشبهه جزو آستانهٔ امام است و هرگاه حیوانی درون آن پا بگذارد بی‌درنگ به دست متولیان مصادره می‌شود.

۲ـصحن ـ درانتهای بازاربست‌طاق رفیعی است که ازدیواره‌های طرفین بلندتر است و به صحن یا حیاط اصلی ابنیهٔ مقدس منتهی می گردد وآن محوطه شریفی‌است به شکل مستطیل به ابعاد ۱۰۰ در ۷۰ یارد و درآن سنگ قبور درگذشتگان ثروتمند دیده می‌شود . همان کسانی که قدرت مالی کافی برای خریدن چنین نقطهٔ ممتازی داشته‌اند. دراطراف این حیاط غرفه هائی دو طبقه و در مرکز آن ساختمانی هشت‌گوشهٔ کوچک (سقاخانه) هست که بام طلائی دارد وحفاظ چشمه‌ایست که از کانال اصلی می‌آید با مجرائی سنگی که شاه‌عباس بانی آن بوده است ، آب این چشمه برای وضوگرفتن زائرین در هنگام ورود است.

← در ایران مثلی هست که می‌گویند هرکس به حرمت پناهگاه اسبی تخطی کند هیچ وقت این اسب سوار خودرا در جنگ به پیروزی نمی‌رساند. ملکم درتاریخ خود جلد دوم به یک نسخهٔ خطی فارسی استنادکرده است که تمام بدبختی‌های نادر میرزا نوادهٔ نادرشاه از آن ناشی شده بوده‌است که‌یکی از افراد فراری راکه به اصطبل شاهی پناه آورده بود به قتل‌رسانید.

در آن نسخهٔ خطی این مطالب جالب توجه هم مندرج بوده است : پادشاه یا اربابی که مجرمی به اصطبل او پناهنده می‌شود باید تا وقتی‌که متهم آنجاست شام و ناهارش را بدهد می‌توان او را قبل‌از ورود یا بعداز خروج از آنجا نابود کرد ، ولی غلامی که ارباب خود راکشته باشد تا موقعی‌که در پناهگاه است نمی‌توان به او دست زد. محل مصون جوار کله اسب است و اگر سراسب در فضای آزاد به افسار بند شده باشد مرد پناهنده بایدکلگی اسب‌را در دست بگیرد. بعدها دم اسب با وجود خطر بیشتری‌که در بردارد به همان اندازهٔ سر وسیلهٔ پناهندگی قرارگرفت.

۱ - Alsatia

۲ - Black Friars

چهار سمت دیوارها بین شاه نشین و فراز آن با کاشی‌هائی آبی پوشیده شده و درمیان هریک ازآنها ایوان عظیم باطاق رفیعی است به شکل مربع مستطیل که مختص ساختمان سبک معماری اسلامی در آسیای مرکزی است. این طاقها با کاشی‌های بزرگ آرایش یافته وآیات قرآن با خط کوفی برآن منقوش است. درایوان جنوبی کتیبه‌ای هست حاکی ازاینکه شاه‌عباس ثانی درسنهٔ ۱۰۵۹ ه. ق. آن‌را ساخته و خطوط کوفی ایوانهای دیگر بنا بر منبع خبر مشابه‌ای درسال ۱۲۶۲ ه. ق. اضافه شده است. در رأس ایوان غربی غرفه‌ایست که ایستویک بدون مطالعهٔ کافی اظهار داشته است که از جنس عاج است و مؤذن ازآنجا اهل نماز را به عبادت فرا می‌خواند. ازایوان شرقی به زیارتگاه اصلی وارد می‌شوند واختصاص عمده آن این است که قسمت فوقانی‌اش روکش طلا دارد وکتیبهٔ بالای آن حاکی است که در عهد شاه سلطان حسین درسال ۱۰۸۵ ه. ق. به اتمام رسیده است.

اشعار دیگر ناظر بر این است که آن‌را نادر شاه درسال ۱۱۴۵ ه. ق. با طلا که از هندوستان ومغول کبیر[۱] به غنیمت آورده بود مطلا ساخت. صحن دارای دو مناره است که بنا بر کتیبه‌ها و مطابق آنچه خودم ازبام بازار واقع در درون بست دیدم به نظر نمی‌رسد که نسبت به دروازهٔ اصلی وضع یکسان و همانند داشته باشند.

مناره قدیمی تر که شاه عباس یا شاه طهماسب ساخته بر بالای خود مزار امام واقع است. وقتی که درسال ۱۸۳۴ فریزر درسفر دوم خوددرآنجا بود این‌مناره بقدری تکان خورده ویا لطمه دیده بود که ازبیم خطرسقوط آن‌را فروریختند و دوباره ساختند. مناره دوم راکه بزرگتر است نادر شاه ساخته و از عقب دروازهٔ مقابل بالا رفته است. قسمت فوقانی این مناره‌ها از صفحات برنجی مطلا پوشیده شده وغرفه‌ای قفس مانند که سبک متداول ایرانی است برآن واقع گردیده وهنگامی که خورشید تابان است از دور چون ستونی از آتش می‌نماید.

۱ـ منظور محمد شاه‌گورکانی پادشاه هند است که از نادرشاه شکست‌یافت. م.

۳ ـ حرم امام رضا (ع) ـ اکنون به عالی‌ترین مایهٔ مباهات سراسر آستانه یعنی حرم و مزار امام جاویدان می‌رسیم. من کلمهٔ « جاویدان » را با تأمل به کار می‌برم، ازاین لحاظ که بارگاه امام وآن دستگاه وسیع حاکی است که حضرت امام‌رضا (ع) وجودی ابدی است و به استدعای زائرینش پاسخ های اعجازآمیز می‌دهد و « حضرت [۱] » به‌طوری که خطاب می‌شود میزبان همهٔ مهمانان خویش‌است ونه تنها غذای جسمانی ایشان‌را تا وقتی که در قلمرو او به سر می‌برند اعطاء می‌نماید ، بلکه دعاهای آن‌ها را نیز اجابت می‌فرماید ونیازهای باطنی ایشان‌را برآورده می‌سازد.

هریک از زوار می‌تواند با حضرت راز ونیاز کند وصدقات خودرا به‌خدام بدهد و انتظار برآورد حاجات و معجزاتی داشته باشد. گاهی همه‌جا را شایعه فرا‌می‌گیرد که حضرت معجزه‌ای کرده‌است به این معنی که افلیجی به راه‌افتاده و کوری بینا شده ومعجزات دیگری ازاین قبیل از منبع فیاض امام وقوع یافته است [۲].

درصحن اطراف مزار وبر کف مرمری آن قالی گسترده‌اند ودربالای آن در ارتفاع هفتاد و هفت پا گنبد اصلی تعبیه شده است که شکوه بسیار به آن مکان می‌دهد. قسمت بیرونی آن مطلاست [۳] زایر تازه وارد با دیدن آن متوجه می‌شود که به نقطهٔ مقدس قدم نهاده است وچشمان فرسوده‌اش از نور شادی می‌درخشد.

---

۱ ـ دراین‌جانویسنده‌برای «حضرت» معادل عنوان انگلیسی« His Highness »آورده است.م

۲ ـ این کار تازگی ندارد چون دویست سال پیش نیز سیاح فرانسوی باباسن‌سون موضوع را تعریف و بی‌پروا عین داستان‌را تجزیه‌وتحلیل نموده و نیز گفته است که شاه عباس با تمهید چند معجزهٔ ساختگی برشهرت آنجا افزوده است وبرای مزار امام رضا (ع) قدرت ومنزلت فراوان قائل بوده‌است. بسیاری از ایرانیان سرشناس وصیت کرده‌اند که در حرم حضرت مدفون شوند و متروکات بسیار گرانبها وقف آنجا می‌شود.

نادرشاه معجزه‌های ساختگی را بسیار زشت می‌شمرده (رجوع شود به‌کتاب تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم).

۳ ـ شرح جالب توجهی در سفرنامهٔ شاردن دیده می‌شود که خود او در دورهٔ پادشاهی شاه سلیمان در اصفهان بود (۱۶۷۲) و به زرگرخانهٔ شاهی رفت تا شاهد ساختن صفحات مطلای گنبد باشدکه در همان اوان بواسطهٔ زلزله خراب شده بود. وی می‌گوید که این صفحات برنجی بود نه مسی به اندازهٔ ده اینچ عرض و ۱۶ اینچ طول و ضخامتش دوبرابر سکهٔ دوکرونی انگلیسی است. در زیر آن دو میلهٔ ۳ اینچ پهناکه بطور متقاطع با ساروج زیر آن الصاق شده بود و به جای میله‌ها آهنی برای استحکام کاشی‌ها به‌کار می‌رفته. قسمت رو مطلا و به قدری ضخیم بودکه یک پارچه طلا می‌نمود و هرکاشی سه دوکا وزن داشت و یک چهارم آن از طلا بود.

دیوارهای حرم با کاشی‌های مرقع آراسته شده است و روی آن‌ها را نیز با خط درشت نسخ نوشته‌اند. زمزمهٔ صداها سراسر بنارا فرا می‌گیرد ، زیرا که خدام امام با صدای رسا تلاوت قرآن می نمایند وسادات دعا می‌خوانند وملاهای آزمند به تازه واردها خدمت خویش را عرضه می‌دارند. درچنین وضع و حالی وجد وشادمانی زوار حد وحصری ندارد ، زیرا که بعداز ماهها رنج وحرمان در محیط و سامانی که پاك خشك وخالی بود اینک سنگ‌های مرمر حرم و کاشی کاری عالی و نقره وطلا وجواهرات وهدایای گرانبهای آستانه چشمانش‌را خیره می‌سازد. وامبری که شخصاً آنجارا دیده است می‌نویسد : بارگاه امام (ع) که از داخل و خارج طلاپوش است و بی چون وچرا غنی‌ترین مزار در سراسر جهان اسلامی است هرچند که از اوان ساختمان تاکنون چندین بار غارت شده است [1] گنبدها و برج‌ها و قسمت‌های مزین داخلی هنوزگنجینه سرشاری دربر دارند. بر دیوارها جواهراتی نایاب نصب گردیده از یک طرف جقهٔ الماس وشمشیر و سپری جواهر نشان هست و همچنین دست بندهای قیمتی قدیمی و چهل چراغ های بزرگ وگردن بندهای بسیار ذی‌قیمت.

زایر زاهد درحین ورود سرخضوع وطاعت تازمین فرود می‌آورد پیش ازآنکه به ضریح دسترسی یابد.

ضریح امام (ع)[2] ـ در دوره‌های مختلف مقبرهٔ امام رضا (ع) ضریح طلا یا نقره ویا فلزی داشته است ضریح طلا مربوط به زمان شاه طهماسب بوده ، ولی نوادهٔ نادرشاه مقداری ازآن را به یغما برده ضریح فلزی را خود نادرشاه اهداء کرده

۱ ـ چند تن که می‌بایستی خود بیشتر از دیگران حافظ بارگاه امام باشند در ربودن قسمتی از اموال آستانه‌کوشیده‌اند و بدترین ایشان فرزند شاهرخ نابینا نوادهٔ نادرشاه بود که خود او در بزرگداشت وآراستن آن‌کوشش فراوان داشت وازتصاحب اشیاء قیمتی دریغ ننمودند. نصرالله میرزا به ضریح مطلا دستبرد زد و نادر میرزا قبهٔ طلائی بزرگ راکه ۴۲۰ پوند (هر پوند مساوی ۴۵۳/۵۹ گرم است .م.) وزن داشت ازسرگنبد غارت‌کرد و هردو برادر بی‌پروا چراغ‌ها وفرشها و بساچیزهای دیگر را از درون حرم ربودند .

۲ ـ نویسنده اشتباهاً پیغمبر «Prophet» نوشته است. م.

است. مقبره سه در دارد ، یکی نقره‌ای دیگری با روپوش طلا و جواهر نشان که هدیهٔ فتحعلی شاه است.

سوم بافرشی پوشیده‌شده‌است که‌برآن مروارید دوخته‌اند. درگردا گرد ضریح لوحه‌های چوبی و نقره‌ای حاوی زیارت نامه و کتیبه است وپیراسون هریک چند تن یا خود به خواندن دعا مشغول‌اند یا آنکه سردسته عده‌ای از زوار می‌خواند تکرار می کنند. واین کارگاهی توأم با ندبه وزاری است وچنین می‌نماید که زائرین سعی دارند به نحو اتم‌درآخرت مشمول آمرزش شوند و به راستی که منظره‌ای‌والا و دیدنی است که چگونه این فرزندان خام وخشن آسیا با نهایت اخلاص درهای منبت کاری و سنگ‌فرش وبخصوص قفل بزرگ‌را که بر درآن‌آویزان‌است می‌بوسند . ملاها از هر سو درمیان زوار با زور وفشار راه می‌جویند ودست ازطلب بر نمی‌دارند مگر آنکه مطلوب خودرا به چنگ آورند. هنگامی که مرد زایر درحال جذبه وشور رویه مزار اندك اندك به عقب گام بر می‌دارد وسرانجام ازصحن خارج می شود آن گاه صاحب عنوان قرین مباهات « مشهدی » شده است که آن را در زیر مهر نام و یا بر سنگ قبر خویش ثبت و در هرحال پیوسته این عنوان را درجلو اسم خود قید می کند.

مقبره‌های دیگر ـ با وجد وحالی که از زیارت مزار حضرت حاصل شده است شاید زوار دیگر التفات وافی برای دیدار گورهارون‌الرشید معروف ندارند که درهمان نزدیکی در مقبره‌ای سنگی است وشاید هم چندان به فکر قبر عباس میرزا فرزند ـ فتحعلی شاه و جد پادشاه فعلی نخواهند افتاد که درزیر همان سقف مقدس واقع شده است و البته قبرهای دیگر هم بعداً افزوده شده است که اهمیت چندانی ندارند و می‌توان از ذکر آنها درگذشت.

اروپائیانی که بارگاه امام رضا (ع) را دیده‌اند. ـ اکنون من به رفع اشتباه رایجی می‌پردازم که ازلحاظ حفظ حقیقت بیانش ضرورت دارد. این اشتباه را آقای ایستویک در سال ۱۸٦۲ اساس نهاده همان موقعی که مدعی شد که وی یگانه اروپایی بوده که حرم را درمشهد دیده است وبدون تردید تنها اروپایی‌است

که به آنجا داخل شده و این موضوع را دایرةالمعارف بریتانیا با آب و تاب فراوان تکرار و درج نموده است چنانکه می‌نویسد (رجوع شود به شرح آن دربارهٔ مشهد) ایستویک یگانه اروپائی است که قبل‌از اودونوان که تاصحن‌هم راه یافته بود به‌آنجا رفته است.

این هر دو ادعا بی مورد است . پیش از دورهٔ ایستویک درسال ۱۸۲۲ فریزر به صحن و حتی حرم وارد شد وپس ازآنکه بیش از یک بار به دیانت اسلام اعتراف و به جناب ملا وانمود کرد که قبول اسلام نموده بود (که ازشخصی مثل او خیلی بعید بوده است) اجازه یافت که دو روز هم دریکی‌از حجره‌های فوقانی صحن اقامت ونقشه‌ای ازوضع درونی آن تهیه کند. کانولی در ۱۸۳۰ تمام حجره‌های حرم را بازدید نموده و فقط از زیارت خود بارگاه بازمانده است وهر روز هم به‌صحن میرفته و با آنکه اورا شناخته بودند صدمه‌ای به وی نرسیده است.

برنز درسال ۱۸۳٤ در بازگشت ازسفر بخارا به آستانه وارد شد و صلاح ندید که جلوتر برود وحزم او برحس کنجکاوی‌اش غلبه نمود . فریزر نیز همین کاررا کرد وهمچنین درمراجعت به‌مشهد درسال ۱۸۳٤ بعد ازآنکه‌شهر بوسیلهٔ نیروی عباس میرزا که چند نفرافسر انگلیسی درمیان آنها بودند اشغال شداوملاحظه نمود که‌درون صحن برای ورود همه اروپائیان آزادبود، ولی احتیاج تام به تعمیر داشت که بعداً انجام دادند. همهٔ این وقایع قبل‌از مسافرت ایستویک اتفاق افتاد اما با نهایت تعجب ملاحظه می‌شود که خود ایستویک داخل حرم یا صحن نشده‌است که افراد محتاط تر از او قبلا رفته بودند. اورا متولی باشی آستانه از درعقب به‌یکی از حجره‌های فوقانی که در اطراف صحن است برد و ازآنجا ناظر جریانات پایین شد.

بعد، دورهٔ اودونوان می‌رسد وملاحظه می‌شود که درسال ۱۸٦۳ وامبری که با اقدام شهامت آمیزی در جامهٔ درویش به بخارا وسمرقند رفته بود به‌حرم وصحن راه یافت درهمان کسوتی که مدتی با موفقیت برتن داشت. درهمین موقع

سرهنگ دولماج که افسری انگلیسی در خدمت شاه بود [۱] و کارخانهٔ باروت سازی حومهٔ مشهد را اداره می کرد با التفات حسام السلطنه والی خراسان به قسمت های درونی راه یافت و سرانجام دربارهٔ اودونوان به سال ۱۸۸۰ ملاحظه می‌شود که به صحن وارد نشده بود و مدعی‌است که از درگاه بیرونی به محوطهٔ چهارگوش نظری انداخته بوده است.

این کاری درخشان بود که گمان می کنم در حال حاضر خطری ندارد. یک فرد اروپائی که بتواند خودرا به محوطهٔ بست برساند بخصوص اگر ازراهی غیراز دو مدخل اصلی وارد شده باشد می تواند بدون اشکال به دروازه‌های صحن برسد، هرچند که شاید مردم براو خیره شوند یا اوراتعقیب کنند ویااحاطه‌اش نمایند. اما با احتمال قوی مورد صدمه واقع نخواهد شد. ولی اگر به قسمتهای صحن پا بگذارد قضیه کاملا فرق خواهد کرد ومن در زمرهٔ کسانی هستم که تصور می کنند دراین مورد ممکن است تعصب شرقی‌ها مایهٔ فتنه شود. نه‌تنها ازنظر صلاح شخصی بلکه ازلحاظ نام ونشان ملی خود که ممکن است بواسطهٔ بازداشت لطمه دار شود برای هر بیگانه کار جنون آمیزی است که چنین اقدامی بکند.

مرا از بالای بام بازار تا حدودی جلو بردند که گمان می کنم درون بست بوده و از آنجا می‌توانستم اماکن مقدس را درست تماشا کنم و تا صد وبلکه هشتاد متری مسجد گوهرشاد که در جوار حرم حضرت است وموضوع گفتار بعدی‌ام خواهد بود رسیده بودم. تنها وجه امتیازی که می‌توانم برای خود برشمارم تا حدودی که اطلاعات خودم حکم می کند این است که اولین عضو پارلمان انگلستان بودم که در چهار دیواری مشهد وارد شدم.

مسجد گوهرشاد ـ در این‌مسجد درکنار حرم امام‌رضا و نسبت به آن اریب واقع شده است و مثل مسجد دیگر حیاط وسیع وحجره‌های دوطبقه دراطراف دارد و ایوان‌هائی که باکاشی‌های ساده مفروش است ومناره‌های گرد کاشی کاری دارد

۱ ـ سرهنگ (سابقاً دکتر) دولماج که در جنگ کریمه یکی از جراحان بود از آنجا به ایران رفت و به خدمت محمدشاه داخل شد؛ سپس در تهران وفات یافت.

دربنای اصلی کتیبه‌ای حاکی است که شاهرخ درسال ۸۲۱ هجری قمری آن‌را ساخته و کتیبهٔ مشابهی‌درایوان جنوبی ساختمان آن را به شاه سلطان حسین درسال ۱۰۸۷ ه.ق. نسبت می‌دهد. فریزر که آنجا را دیده بود نوشته است این مسجد زیباترین وعالی‌ترین مسجدی بود که تا آن وقت درایران دیده بوده. وامبری راجع به طاق اصلی آن نوشته است :

« مدتی طول کشید تا توانستم اظهار نظر کنم که این مسجد عالی‌تر است یا دو مسجدی که درسمرقند و هرات است و سبک واحدی دارند چون تردیدی نیست که همه متعلق به دورهٔ شاهرخ اند وشایدهم بوسیلهٔ معمار واحدی ساخته شده باشند. شاید مدرسهٔ خاتون درسمرقند و مصلای هرات آراسته‌تر و باشکوه‌تر باشد. اما خیال نمی‌کنم زیباتر باشند. »

درحال حاضر مسجد گوهر شاد ازبیرون مصداق این آوازه نیست با آنکه کاشی‌های آن بسیار ممتاز است وگنبدش از حرم امام رضا (ع) رفیع‌تر و با کاشی‌های زمینه آبی و سبز ونارنجی مفروش گردیده است.

بناهای دیگر بست ـ درمدخل و درکنار یکی از طاق‌های صحن بزرگ مدرسه‌ای برای طلاب علوم دینی است که بانی آن میرزا جعفر نام یکی‌از ایرانیانی است که درهندوستان ثروت سرشار اندوخته بود وازلحاظ معماری وتزئینات سومین بنای ممتاز مشهد وشبیه مساجد است وموقوفه‌ای نیز ازجانب بانی آن هست که‌خرج تحصیل پنجاه شصت نفر ملا می‌شود. درآن محوطه متساوی‌الاضلاع مدرسه‌های دیگر و چند حیاط ومسافرخانه وحمام وسفره‌خانهٔ بزرگی هست که با خرج حضرت ، زوار تازه وارد اطعام می‌شوند. هر تازه وارد سه روز حق اقامت مجانی دارد (میزان پخت برنج روزانه سی من است و می‌گویند که درآنجا روزانه ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر از مهمانان خوش اشتهای امام اطعام می‌شوند.

کتابخانهٔ آستانه ـ اطلاعات ذیل را دربارهٔ کتابخانهٔ امام رضا ما به‌خانیکف که دانشمند محقق درستکاری بوده است مدیون می‌باشیم. وی می‌نویسد که تاریخ بنای آن زودتر از زمان شاهرخ نیست قدیم‌ترین نسخه‌ای که درکتابخانه هست

قرآنی خطی است که دردورهٔ شاهرخ امانت داده شده. هدیهٔ بعدی در زمان شاه‌عباس و شاه سلطان حسین اتفاق افتاده است.

چندی قبل‌از ورود خانیکف به آنجا درسال ۱۸۵۸ فهرستی ترتیب داده بودند که وی از روی آن اطلاع یافت که ۲۹۹۷ کتاب مختلف در ۳۶۵٤ مجلد در آنجا بوده که ۱۰٤۱ جلد قرآن بوده، ۱۸۹ جلد چاپی و۸۵۲ جلد خطی که بعضی ازآنها درقطع بزرگ و زیبائی نادری‌بود و۹۹ ۲جلد دعانامه وراهنمای زوار و ۲٤٦ جلد راجع به اصول و قواعد اسلامی و ۲۲۱ مجلد فقط درباب مذهب شیعه و ازعجایب این‌است که‌بیشترین تعداد کتاب را نادرشاه‌بی‌سواد اهدا نموده،اوچهار-صد نسخهٔ خطی تقدیم کرده بوده است.

عایدات حضرت - درآمدهای نقدی و جنسی حضرت بسیار کلان است فریزر می‌نویسد که درعهد شاه سلطان حسین آخرین پادشاه سلسلهٔ صفوی درآغاز قرن هیجدهم میلادی پانزده هزار تومان بوده ولی در ۱۸۲۱ آنرا ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ تومان تخمین زده است (شاید اشتباه چاپی‌است و اصلا ۲۰۰۰۰ و ۲۵۰۰۰ باشد؟) باست [1] درسال ۱۸۷۸ جمع درآمد را ٤۰۰۰۰ تومان نوشت که درآن موقع معادل ۱٦۰۰۰ لیره بود. بنابر اطلاعی که به من داده‌اند حالا ٦۰۰۰۰ تومان‌است(که معادل ۱۷۰۰۰ لیره است) و ۱۰۰۰۰ خروار غله.

املاك حضرت در سراسر ایران ومقدارکلی هم موقوفات به صورت‌خانه وکاروانسرا و دکان وبازار هست و ٦۰۰ نفر خادم جیره خوار هستند، هر صد نفر آنها برای یک روز هفته ومجموع افراد وابسته به آستانه شامل مجتهدان، ملاها و متولی‌ها، خدام، گماشتگان را درحدود ۲۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند.

جمعیت مشهد - جمعیت ثابت مشهد اکنون‌همان رقم ٤۵۰۰۰ نفراست که در زمان کانولی بوده، ولی این نکته که عمال مذهبی چه تأثیرکلی در وضع این شهر دارند ازاین مطلب دستگیر می‌شود که هرساله صد هزار نفر زوار به مشهد می‌روند و در هر حال بین ۵۰۰۰ و ٦۰۰۰ نفر زوار همیشه دراین‌شهر حضوردارند.

۱- Bassett

ازاین ارقام وشرحی که گذشت می‌توان استنباط نمود که ارکان مذهبی چه دستگاه قوی را دراختیار دارند ومی‌توانندنقش عمده‌ای درسیاست مشهد داشته باشند. خود مشهددرواقع مجموعه‌ای‌از افراد همه قسم پیشه و کار مختلف وعلاقه های متعدد و دسته بندیهای گوناگون است که آستانه را محورکار خود قرار داده‌اند و به همان نسبتی که حوزهٔ داخلی کانون مقدسی است به همان نحو نیز زندگانی شهری ازهمان مرکز مرموز از راه تیرهٔ خرافات پرستی ومعجزه‌دوستی جریان‌دارد.

کانولی چه نیکو گفته بوده است وقتی که او راجع به ملاهای مشهد نوشت که اکثریت ایشان افراد بیسوادی هستند و بزرگترین منظورشان آن است که حداکثر استفادهٔ مادی از زوار به چنگ آورند و ازبالاترین فرد ایشان تا افراد نانوا تمام هدف واحدی‌دارند وآن عده‌ای که امور دستگاه آستانه را برعهده دارند چون از وجوه مسافران بی‌نصیب‌اند پولی‌را که باید صرف نگاهداری دستگاه حضرت بشود درجیب خود فرومی‌ریزند.

دستگاه اداری آستانه ـ از دوره‌های قدیم حرم امام رضا (ع) دردست شخصی بوده است که لزوماً ازطبقهٔ روحانی نیست ومعمولا یکی ازافراد عادی است به نام متولی‌باشی یا نگهبان کل. او بواسطهٔ ماهیت کار خود یکی‌از افراد عمدهٔ شهر به شمار می‌رود که گاهی نفوذش برابر و حتی بیشتر از نفوذ والی است واین یکی از آثار اقتدار شهریار فعلی است که مانند موارد دیگر به برادر خود رکن ـ الدوله که در موقع مسافرتم والی خراسان بوده مقام متولی باشی هم داده است. این اولین بار بود که هر دو سمت در شخص واحدی جمع شده بود که بدان وسیله هم از نفوذ طبقهٔ روحانی کاست و هم برقدرت شهریاری بیفزود.

در زیر دست متولی باشی به تناسب میزان اختیار و اشتهارش افرادپایین‌تر به نام متولی هستند که بعضی‌ها آن سمت را به ارث برده‌اند وبعضی دیگر ازجانب پادشاه به آن مقام‌می‌رسند. سپس مجتهدین که مرجع‌تقلید وصاحب نفوذ بسیارند و بعضی‌ها ازشاه مقرری ثابت دریافت می‌دارند وملاها که کارشان دعا وروضه‌خوانی است و ازناحیهٔ زائرین وسیلهٔ معاش بدست می‌آورند.

مجتهدین عالی مقام قدر وحرمت فراوان دارند. وقتی که ایشان برای اقامهٔ نماز وارد مسجد می‌شوند مردم ازپی آنها می‌شتابند و پشت سر ایشان نماز می گزارند و مقداری هم وقت خودرا صرف گریه و زاری می‌نمایند . وقتی که من درمشهد بودم آن شهر هیجان‌آمیزترین ایام مذهبی را می گذرانید زیرا که سالگرد شهادت امام حسن (ع) و امام رضا (ع) توأم برگزار می گردید. تعزیه یا نمایش های مذهبی هر روز اجراء می‌شد. دراماکن مقدس ازدحام جمعیت بیش‌ازاندازه می‌نمود و با صدای طبل و دهل و سر وصدای شوم،آن شب وشام را منفور و عنیف جلوه می‌دادند. از صداهائی که درمجاورت محل اقامتم در سرکنسولی بریتانیا به گوش می‌رسید استنباط کردم که لابد مرد زاهد خاصی درآن حوالی می زیسته و هنگام شب دربستر خوابم زاری طولانی وشیون‌های عجز آمیز آن وجود مزاحم را تجزیه و تحلیل می کردم.

مساحت آن محوطه چهارگوش ـ ازیک دروازهٔ بست تا دروازهٔ دیگر از هر دو طرف بایستی که این محوطه متساوی‌الاضلاع دست کم ربع میل مربع وسعت داشته باشد بالای دروازهٔ غربی نقارخانه هست و ازآنجا مانند اقامتگاههای دیگرشاهی هنگام غروب آفتاب‌آهنگ ناهنجاری‌ازطبل‌وسنج و کرنا به گوش‌می‌رسد.

متعه ـ شاید جالب‌ترین جنبهٔ زندگی مشهد پیش ازآنکه من موضوع بارگاه و زوار را خاتمه دهم وسایلی است که برای تسکین نیاز جسمانی مسافران درمدت اقامت ایشان دراین شهر فراهم می‌سازند. به پاس سفر طولانی که زوار از راه دور آمده‌اند ورنج وزحمت بسیار که بر خود هموار ساخته‌اند وبواسطهٔ فاصلهٔ زیادی که ازخانه وخانوادهٔ خویش‌جدا افتاده‌اندبااغماض مقامات‌روحانی وبلکه همکاری‌ایشان بازار عقد وازدواج موقت درحین توقف آنها نیک رایج است وعدهٔ کثیری زن پیوسته برای تأمین منظور فراهم‌اند [1] ملائی حاضر می‌شود با تضمین او قباله‌ای تنظیم

۱ ـ کلمه صیغه یا عیال موقت برای هرمدتی که منظور باشد از یک روز تا ۹۹ سال جاری می‌شود بعضی از زنان ترجیح می‌دهندکه همیشه صیغه باشند نه زن عقدی، چون زن عقدی را هرلحظه می‌توان رها کرد . اما اعتبارصیغه تا پایان مدت قرارداد بر قرار است مگر آنکه عمل خلافی پیش آید . (بطورکلی این‌نظریات نویسنده خالی از اشتباه نیست . م)

و از طرف زن ومرد رسماً مهر می‌شود وخرج این کار پرداخت می گردد ، و با این ترتیب ازدواج شرعاً تحقق می‌یابد.

شوهر موقت بعد نزد عیال و اولاد خود که درشهرهای دور دست اقامت دارند باز می گردد و زن بعداز چهارده روز تجرد الزامی کار و اشتغال زوجیت‌خویش را دنبال می کند به عبارت دیگر این یک نوع زناشویی است که زیر نظر ملایان در مشهد جاری وساری‌است که‌شاید ازاین لحاظ ممتازترین بلاد آسیااست.من با تأسف بسیار اظهار می کنم که عده‌ای زوار ساده وخرسند که از راه خشکی یا دریا برای زیارت کردن بارگاه امام می‌روند باکیفیتی که بیان شده است ترغیب می‌شوند که آن روزگار عیش ولذت را با سفر تازه‌ای چنانکه در زبان بومی انگلیسی هم به عنوان خوشی جانانه (Good Spree) تعبیر می شود تجدید نمایند.

مقبرهٔ نادرشاه ـ در همین‌جا یعنی شهری را که وی سرپرستی نمود و گرامی می‌داشت جنازهٔ آن فاتح بزرگ یعنی نادرشاه را ابتدا مدفون کردند وی درحیات خودش درآنجا مقبره‌ای برای خود و فرزندش رضاقلی میرزا ساخت که محلی دروسط حرم امام و دروازهٔ بالاخیابان بوده که حالا هیچ اثری ازآن باقی نیست.

آقا محمد خان قاجار آن جانور خواجه که از آسیب فاجعه‌ای شخصی از ناحیهٔ او غفلت نداشت همینکه به پادشاهی رسید برای ارضای غریزهٔ انتقامجوئی طولانی خود فرمان داد آن بنارا با خاك یکسان کردند واستخوانهای نادر را(مانند آن رقیب دیگر خود کریم خان زند) به تهران بردند و در زیر درگاه‌قصر به خاك سپردند تا خواجه هر بار بواسطهٔ قدم نهادن بر خاك آن دشمن بزرگ خود و خانواده‌اش خرسندی خاطر حاصل نماید . درعهد فریزر آثار آن بنا به صورت تودهٔ خاکی درآمده بود.ده سال بعد برنز متوجه شد که ازخاك فاتح هند شلغم و علف هرزه برآمده است.

کلیمیان مشهد ـ هنوزخانواده‌های بسیار ازقوم یهود درمشهد زیست دارند هرچند که انجام مراسم دینی ایشان جز درخفا ممنوع است.داستان اسلام آوردن

قهری ایشان درسال ۱۸۳۸ میلادی نیک مشهور است و درسفرنامه‌های متعدد یاد شده است. دکتر ولف که دو دفعه به مشهد سفر کرده است یکی پیش‌از این واقعه و دیگر بعدازآن شرح ماجرا را چنین بیان می‌کند: «شرح واقعه چنین بوده است که زن فقیری جراحتی بر دست داشت پزشکی مسلمان تجویز کرد که سگی‌را بکشند ودستش‌را درخون آن حیوان بگذارد زن چنین کرد که ناگاه همهٔ خلق برآشفتند که آن عملی خلاف دستورحضرت رسول است درظرف چند دقیقه سی‌وپنج تن یهودی به خاك هلاك افتادند وبقیه هم به جان خود بیمناك وناگزیر مسلمان شدند، ولی اکنون آنها درخفا ازیهودیان دیگر هم بیشتر تعصب دارند و خود را عنوسیم می‌خوانند یعنی ناگزیر شدگان.

ولف توضیح نمیدهد که علت آن انفجار روحی ناگهانی چه بوده است. داستان زن کلیمی وکشتن سگ بدبختانه درهمان روزی اتفاق افتاد که عید قربان مسلمین بود[۱] خرافات پرستی وغرض بانهایت سهولت کارساده‌ای را به صورت زنندهٔ اهانت نسبت به دیانت قومی درآورد و آن غوغا برپا شد. این روزها تعصب مذهبی به هیچ وجه مانند گذشته نیست، اما هنوز هر یهودی ناگزیر است که درمشهد مواظب رفتار خود باشد.

بناهای عمومی ـ خانیکف خاطر نشان ساخته است که در مشهد چهارده مدرسه وشانزده کاروانسرا هست ونام وتاریخ ساختمان آنهارا هم ذکر کرده است و هرکسی که به این موضوع علاقه مندباشد می‌تواند به کتاب‌خوداو مراجعه کند[۲].

مصنوعات ـ من راجع به فرآورده‌های صنعتی مشهد بسیارخوانده یاشنیده بودم، ولی آنچه درآنجا دیدم مایهٔ حیرتم شد. برای خریداران مشتاق بازاری خالی‌تر ازآن جا نمی‌توان یافت ساختن شمشیرهای شامی مدتها حرفه وکار این

۱ ـ عید قربان به منظور قصد حضرت ابراهیم برگزار می‌شودکه بنابرسنت اسلامی وی‌می‌خواست اسمعیل را در راه خدا قربان‌کند (نه اسحق را) و همچنین معتقدندکه حیواناتی‌که در این روز قربانی می‌شوند صدقه‌ای است برای اهل خیر تا درموقع‌گذرکردن از پل باریك صراط‌که معبر بهشت است ایشان را یاری نماید.

۲ ـ کتاب خاطراتی درباب قسمتهای مرکزی آسیای وسطی.

شهر بود ومی گویند این صنعت را عدهٔ مهاجرانی که تیمور برای همین منظور از دمشق آورده بود رایج کردند. حالا که تفنگ وهفت تیرجای خنجر وشمشیررا گرفته است دیگر آن تیغه های شامی طالب ندارد .

در این شهر پارچه های ابریشمی مخملی وکتانی بافته می‌شود ، ولی به هیچ وجه مرغوبیت اجناس بخارا را ندارند. درمشهد ۶۵۰ دستگاه ابریشم بافی و ۳۲۰ دستگاه شال بافی هست ازطرف دیگر فرش های ممتازمی‌بافند بخصوص ازنوعی که طرح اصیل شرقی دارد بافت نازك و بارنگ نباتی ثابت که از قاین تا بیرجند فراهم می‌شود. فرشهای کردی آنجا هم براستی اصیل است ، ولی هنرمندانه نیست در خود مشهد چهل کارخانه فرش بافی هست . فرش های ترکمنی وجواهرات واسلحه سابقاً دربازار به‌حدوفور بود ، اما اکنون‌همه را روسهای ساکن ماوراء بحر خزر می‌خرند و یا به اروپا صادر می شود.

استراباد که نزدیک‌ترین محل به اقامتگاه ترکمنهای گوکلان است شاید بعداز تهران (که همه چیز را ازهمه جا جلب می کند) بهترین محل درایران برای خریداری اجناس ترکمنی است. سکه های قدیمی بلخ وتاتار غالباً درمشهد یافت می‌شود و چون این شهر در مجاورت کانون فیروزه یعنی نیشابور واقع است خیال می کردم در بازارآنجا ازاین جواهر فراوان‌باشد ، اما خیلی کم از آن دیدم و چیز قابلی نبود . همهٔ سنگهای نفیس را درخود معدن می‌خرند وبه کشورهای خارجی صادر می‌شود ته مانده جنس به مشهد می‌رسد با قیمت وبه صورتی که درخور سلیقهٔ خریدار سیار است واز مشاهدهٔ اقلام حجاری وتراشیده مانند فنجان ، کاسه ، سینی وکوزه که با ابزاری بسیار قدیمی تراشیده وسوراخ می‌شود ازجنس سنگ نرمی است که درآن حدود استخراج می کنند. این سنگ‌ها دونوع است یکی به‌رنگ قهوه‌ای سرخ فام ودیگری خاکستری نیلگون. باوجود آنکه مسافران سابق درسفرنامه های خود شرح مبسوطی راجع به این آثار صنعتی نوشته‌اند ازلحاظ ریخت یا جنس یا ظرافت نظرم را هیچ جلب نکرده است.

مزدها و نرخ اجناس ـ هنگام مسافرت من میزان مزد روزانهٔ پیشه‌وران از قرار ذیل بود : نجار سه قران یا یک شیلینگ ونه پنس ، بنا دو قران ، آهنگر یک قران ونیم کارگر معمولی یک‌قران یا هفت پنس. قیمت نان از قرار هر پوند (٤٥٣ گرم) نیم قران، گوشت گوسفند دو قران وسه چهارم،مرغ که در کوهستان دانه‌ای نیم قران است درپایتخت یک قران می‌باشد.قیمت گندم کمتراز شش پنس یک سنگ وجو اندکی کمتر از چهار پنس بوده است.

بانک و صرافی ـ گفته‌اند که ۱٤٤ صرافی خصوصی یا مرکز رباخواری در مشهد هست با جمع سرمایهٔ ۹۳۱٫۰۰۰ تومان یا ۲٦٦٫۰۰۰ لیره که فقط دوتا ازآنها هرکدام صد هزار تومان (۲۸٥۷۰ لیره) وسه‌تا از آنها پنجاه هزارتومان (۱٤۲۸٥ لیره) و دو تا با سرمایه سی هزار تومان (۸٥۷۰ لیره) و بقیه صراف جزء بوده‌اند.

بانک جدید شرق نماینده‌ای در مشهد داشت و چون این بانک دستگاه خودرا برچیده وبه بانک جدید شاهنشاهی‌ایران مبدل شده است حالا این بانک ثانوی در خراسان نمایندگی دارد و زمینهٔ وسیعی برای فعالیت آن فراهم است (مقدار زیادی منات روسی (گفته‌اند ۲۰۰٫۰۰۰) درمشهد درجریان است ونرخ لیرهٔ انگلیسی سه تومان و سه‌قران ونیم یا با نرخ معمولی تسعیر نوزده شیلینگ و شش پنس است . روپیهٔ هندی درست معادل ارزش اصلی خود یک شیلینگ وپنج پنس[1] مبادله می‌شود.

ملاقات با جناب والی ـ درحین اقامتم در مشهد توفیق ملاقاتی با جناب والی داشتم وچنانکه قبلا هم اشاره نمودم ایشان یکی‌از دو برادر شاه می‌باشند نامش محمد تقی میرزا و لقبش رکن‌الدوله است که برای سومین بار به ولایت خراسان منصوب و درظرف پانزده سال اخیر هر چندی یک بار صاحب این مقام گردیده است، یا گاهی ازکار برکنار شده و یا کس دیگری که توانسته بود با

۱ ـ گزارش‌های سیاسی وکنسولی شمارهٔ ۷٥۳ دربارهٔ تجارت و مالیه سال ۱۸۹۰.

حرف های خود دروجود همایونی تأثیر نماید و یا رشوهٔ کلان‌تری تقدیم دارد [1] به‌جای او بر قرار شده است. معروف است که او مردی معتدل، ولی محجوب است و بنا برعادت فامیلی اهل صرفه‌جوئی و درسیاست میانه‌رو است. شهرت دارد که پیشکار ایشان از طرفداران جدی دولت روس است و ازاین لحاظ نیک مشهور.

ارگ ـ ارگ محل اقامت والی است در بخش جنوب غربی مشهد واقع و بوسیلهٔ میدان بزرگی از شهر جدا شده است و اطراف آن برج و باروهای کوتاه هست ازمیان دروازه‌ای که بین دوبرج واقع بوده وبربالای آنها علامت شیروخورشید را که با رنگ وارفته‌ای اندوده بودند عبور نموده از دالان دراز پر چاله به حیاط وسیعی داخل ودراینجا پیاده شدیم از محوطهٔ چهار ضلعی نامرتبی که چند باغچه داشت به حیاط درونی که نسبتاً کوچک بود آمدیم. درآنجا چند پیشخدمت وافراد بیکار ایستاده بودند و مارا به سمت دیوانخانه یا محل پذیرائی که در انتهای آن محوطه بود راهنمائی کردند.

صحبت با رکن‌الدوله ـ دراینجا جناب والی به‌استقبال ما آمد. وی قدی کوتاه وجثه‌ای خیلی چاق ولی قیافه‌ای دوستانه داشت و باآنکه به شاه شباهتی نداشت وجناتش مثل افراد دیگر خاندان قاجار بود، موهای مشکی وریش کوتاه سفید بر چانه داشت کلاه پوست بخارائی بر سر و سرداری معمولی مشکی وشلوار طبقهٔ اشراف ایران را درتن داشت دستکش‌های کتانی سفید پوشیده بود ودستهارا به قصد ملاطفت بر روی شکم قرار داده بود.

گفت وگوی ما راجع به مسائل عمده نبود و جناب والی با جواب‌های مؤدبانه و متعارف برگزار کرد. ازاو پرسیدم به نظر وی در ایران خط آهن خواهند کشید. جواب نسبتاً مبهمی داد که اگر خدا بخواهد این کار خواهد شد و راجع به خط سیر آن معتقد بود که به‌احتمال قوی اولین خط بین تهران وقم ساخته خواهد شد وگفت که منابع معدنی ایالت او بسیارزیاد است (که شاید واقعاً همین طور باشد) و شامل طلا ونقره ومس وسرب وزغال سنگ است.

۱ ـ در بهار امسال (۱۸۹۱) باز رکن‌الدوله ازکار برکنار شد (می‌گویند به علت تمایلات روسی خود) و به جای او فتح‌الله‌خان صاحب دیوان منصوب گردیده که سابقاً زیر نظر ظل‌السلطان والی فارس بود.

وقتی که پرسیدم آیا مردم راجع به جریان مسافرت و استقبال از شاه درسفر اخیر اروپا و بخصوص انگلستان اطلاعی دارند پاسخ داد ، نه از کجا اطلاع حاصل کرده باشند فقط افراد رسمی وطبقات بالا اطلاع دارند، درتهران سه روزنامه انتشار می‌یابد ویکی ازآنها را هر هفته درصد شماره به مشهد می‌آورند بعداً وقتی که کتاب خاطرات شاه منتشر شود مردم خواهند خواند و از جریان مسبوق خواهند شد. صحبت با والاحضرت همان تأثیری را درمن کرد که بعداً از صحبت با وزیران متعددی که ملاقات نمودم حاصل شد وآن مشعر بروجود علاقهٔ کلی برای پیشرفت داخلی کشور ایشان ، اما فقدان مطلق حس ابتکار و حالت تسلیم ورضانسبت به وضع حاضر بوده است.

پادگان ـ دریکی‌از فصول آینده من راجع به نیروی نظامی ایالت خراسان مطالبی ذکر خواهم کرد دراینجا توجه خودرا فقط به موضوع پادگان مشهد محدود می کنم که شامل سه فوج است و هر کدام ۸۰۰ نفرکه معمولا از نفراتی است که درایالت ترك زبان آذربایجان تربیت شده‌اند واین کارجنبهٔ احتیاطی دارد تا ازامکان رفاقت وهمدستی‌بین اهالی محل ونفرات نظامی احترازشده باشد. می گویند درحدود بیست توپخانهٔ سبك در ارگ هست و چون این توپها را هیچ وقت بیرون نمی‌آورند و سربازان مشق نمی کنند و اسبها تمرین ندارند گمان نمی‌رود درمیدان واقعی نبرد نیروی مهیبی بشمار آیند.

کنسولهای خارجی درمشهد ـ تنها دو دولت بیگانه که درمشهد نمایندگی دارند و یا موجبی برای تأسیس نمایندگی آنها درآنجا هست انگلستان و روسیه‌اند و در هردو مورد هم تأسیس نمایندگی‌درسال‌های اخیر اتفاق افتاده وموجباتی فراهم شده بود که چندی قبل‌از ورود من به آنجا منظور عملی گردید و جا دارد که دراینجا راجع به آن ذکری به میان آید.

دراین کارروسیه دراواخرسال ۱۸۸۸ پیشقدم‌شد. بنابرمادهٔ ۷عهدنامهٔ ۱۸۸۱ اخال ـ خراسان دولت روس مجاز شده بود که درپست‌های مرزی ایران نمایندگانی

داشته باشد [۱] اما درآن قرارداد راجع به کنسول یا سرکنسول ذکری نشده بود و به مشهد هم عنوان پست سرحدی اطلاق نمی گردید و آنجا ارتباطی هم بامسئلهٔ ترکمن ها نمی‌توانست داشته باشد.

ازقرارمعلوم شاه نسبت به ورود ومداخلهٔ روسها درکرسی مذهبی خراسان هیچ نظر مساعدی نداشت. روس وانگلیس از دیرباز نمایندگانی از اهل محل درمشهد داشتند و اما مأموران انگلیسی که به منظور خدمات سیاسی دراین نواحی تعیین شده بودند ازقبیل ژنرال‌مک‌لین و سرهنگ‌استیوارت مراقبت تام‌داشتند که‌یادر محل دیگری‌اقامت‌اختیارکنند ویا پیوسته‌درحرکت باشند وهیچ‌وقت اقامتگاه ثابتی درمشهد انتخاب ننمایند چون به آنها با قید تأکید خاطر نشان کرده بودند که حفاظت منزل ایشان با خودشان خواهد بود

انتصاب مسیو ولاسف [۲] ـ در هر حال دولت روس از چندی به این طرف عزم خودرا قطعی کرده بود که منافع او درخراسان ایجاب می کرده است که در مشهد نمایندگی مستقیم داشته باشد. بنابراین آقای ولاسف کنسول روسیه دررشت که ازلحاظ احاطهٔ برامور ایران دیپلمات ناسداری بود سرکنسول تزار درمشهد تعیین شد و به شاه اطلاع دادند که جز موافقت بااین انتصاب چارهٔ دیگری ندارد.

این‌طرزتقاضا وتأکید برای تسکین احساسات جریحه‌دار همایونی تدبیرنشده بود ، ازاین رو صدور روانامه چندی به تأخیر افتاد ، اما وضع دولت روس هم طوری بود که درصورت تأخیر بیشتر و یا مقاومت جدی ایران قادر بود که درشمال این کشور اسباب خطر شدید پیش آورد. لذا پس‌از مدتی تأخیر دربهار سال ۱۸۸۹ اکزکواتور صادر شد ومسیو ولاسف در مشهد مستقر گردید.

بااعطای چنین امتیازی به‌روس البته امکان نداشت که عین‌آن ازانگلیسیها

---

۱ ـ این ماده حاکی است «به منظور رعایت و اجرای شرایط این قرارداد و برای رسیدگی به امور ترکمنهائی که درحدود مرزی ایران اقامت دارند اعلیحضرت امپراتور کل روسیه اختیار دارند که در پست‌های مرزی ایران نمایندگانی بگمارند و درتمام امور مربوط به حفظ نظم و آرامش درحدود مجاور به متصرفات دو دولت متعاهد، نمایندگان مزبور بین مقامات طرفین رابط خواهند بود.»

۲ ـ Vlassef

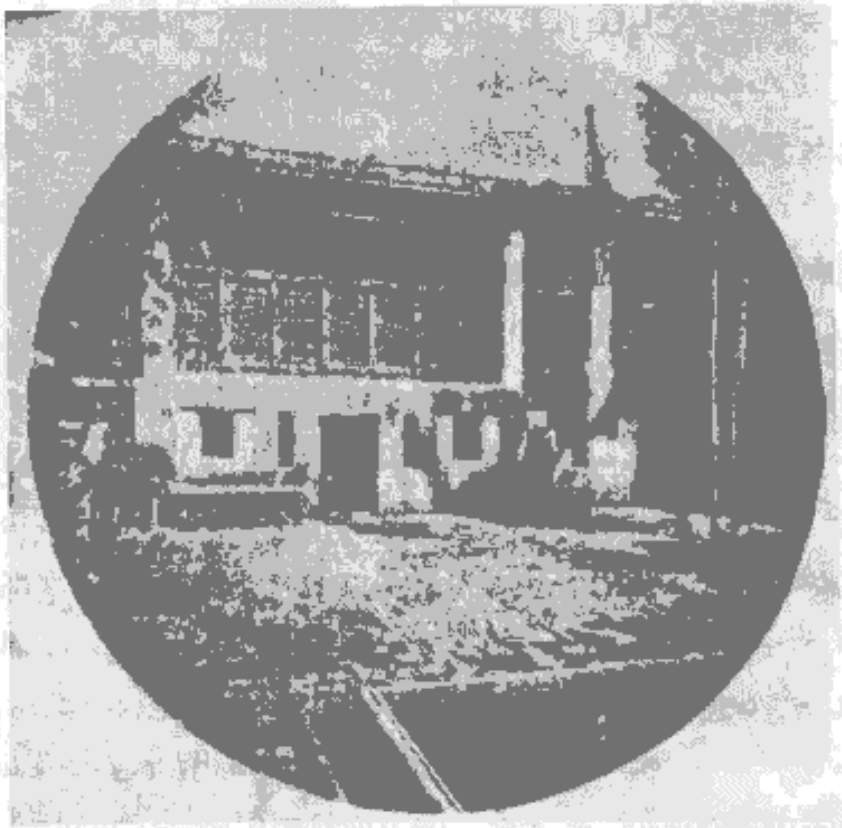
دریغ شود پس ژنرال مک‌لین که ازجانب حکومت هند باکمال شایستگی دربخش مرزی ایران وافغانستان خدمت کرده بود درهمان اوان سرکنسول‌بریتانیا درمشهد تعیین شد وقدری هم زودتر ازهمکار روسی خود به محل مأموریت وارد ورئیس هیأت محدود سیاسی درکرسی ایالت خراسان گردید.

کنسولخانهٔ روس ـ دولت روسیه قبلا برای چنین پیش‌آمدی مقدمات فراهم ساخته‌بود. نمایندهٔ محلی آنها عمارت بزرگی پیدا کرد که دروسط محوطهٔ وسیعی در محل مرغوب شهر واقع بود همینکه این خانه را مفروش وآماده کردند آقای ولاسف بی‌درنگ به آنجا انتقال یافت و پرچم روس برفراز آن عمارت به‌اهتزاردرآمد و یک هیئت محدود نگهبانی مشتمل بر چهار تن قزاق روسی وپاسبانانی ازطرف دولت ایران برای هر دو کنسول تعیین شد و هروقت سرکارکنسول ازاقامتگاه خارج می‌شد نگهبانها از جلو او حرکت می کردند. اهالی مشهد که معلوم شد تعصب و غیرتشان چندان هم جدی نیست زود با حضور آن نمایندهٔ بیگانه که‌چنین نمایش دلیرانه‌ای راه انداخته بود مأنوس شدند، وتردیدی‌نیست که حضور نمایندهٔ رسمی با مأموران قابل از جانب دولت روس و مشاهدهٔ دستگاهی وسیع‌واقامتگاهی جالب نظر درپیشرفت نفوذ روس درکرسی ایالت خراسان تأثیر فراوان نمود واگرچه این قدرت و نفوذ گاهی با حدت و سرسختی ابراز می‌شود و درذهن کسانی که دوچار آن هستند نامساعد می‌نماید باز از تأثیر وفشار آن چیزی نمی کاهد.

یک نمایندهٔ مقتدر روس درمشهد علامت نمایان آن دولت با اقتداری است که حرکات ومقاصد او مضمون صحبت بازاریان مشرق زمین است وسایهٔ همواره متعالی دولت همسایه که با رفتار دربانهٔ رضا و تسلیم مردم بومی قرین است چون ابر خطرناکی آسمان این کشور را تیره وتار ساخته است.

کنسولخانهٔ انگلیس ـ در یکی از نامه‌های خود به روزنامهٔ تایمز نوشته بودم: «مایهٔ تأسف است که هنوز دولت بریتانیا نتوانسته است نمایندهٔ خود رادرمنزل برازندهٔ مشابهی جا بدهد برای تأمین این منظور پیش‌بینی‌های لازم نشده بود و

حال آنکه رقیب از مدتها پیش ترتیب کار را داده است و عمارتی که اکنون علامت کنسولگری انگلستان برآن نصب شده و پرچم بریتانیا برفراز آن دراهتزاز است وضعی دارد که نشانهٔ آبرومندی از مقام واهمیت ساکن آن نمی‌باشد و به راستی مایهٔ شرمندگی است که سرکنسول بریتانیا ناگزیر باشد که درچنین جا ومحلهٔ سبک و محقری اقامت کند.



کنسولخانهٔ انگلیس در مشهد

تکلیف فوری دولت ما آن است که مکان مناسبی از لحاظ سبک و وضع بنا که برای نشان دادن ابهت یک دولت مقتدر و توانگر درنظر مردم محل کاملا شایسته باشد فراهم سازد » و بسیار خوشوقت شدم که خبر دادند دولت هم بانظریهٔ من موافقت دارد واعتبار کافی اختصاص داده است که زمین متناسبی برای ساختن عمارت برازنده‌ای خریداری شود.

ژنرال مک‌لین [۱] نمایندهٔ شایستهٔ انگلستان درخراسان بدواً در نظرداشت که باغ خوش آب ومشجری که سی‌هکتار وسعت داشته درخارج شهر خریداری کند ، ولی آخرین اخبارحاکی است که از آن خیال انصراف حاصل و نقشهٔ کار به تهیهٔ محلی در داخل شهر تبدیل شده است.

اعضاء و انتصابات ـ اعضای کنسولخانهٔ بریتانیا بعد از تکمیل سازمان (هنوز در مراحل ابتدائی است) شامل سرکنسول ومعاونش و یک نفرکنسولیار خواهد بود. گارد نگهبانی اختصاصی هم شامل دو سر دسته و سه نفر مأمور از گروه راهنمائی وابسته به‌دستگاه حکومت هنداند که‌لباس متحدالشکل‌عالی و قیافهٔ جالب ایشان تأثیر مطلوب می‌نماید .

پاسبانهای محلی نیز مشتمل بریک نفر استوار وشش تن دیگر ازطرف دولت ایران گماشته شده‌اند. وابسته به‌دستگاه کنسولخانه عده‌ای هم شامل بیست ودونفر سوار ترکمن که بیشتر ازطایفهٔ سریکهای پنجه‌اند که از همان اوان اختلاف مرزی با افغانستان جانب انگلیس را گرفته‌اند واکنون برای حمل و نقل پست بین مشهد و هرات خدمت ودر هرات با مأموران امیر افغانستان ارتباط حاصل می کنند واگر امیر دربخش شمالی قلمروخودباشد گاهی اتفاق می‌افتد که پیغام نایب‌السلطنهٔ هند با نهایت سهولت و سرعت بدین وسیله به او می‌رسد . هنگامی که خانهٔ برازنده در محل پاکیزه‌ای ساخته شود سرکنسول انگلستان که درعین حال نمایندهٔ نایب‌السلطنهٔ هندوستان است و به شرح فوق درکار او توجه وهمراهی بشود وضع و صورتی‌خواهد داشت که‌برازندهٔ شأن دودستگاهی است که وی نمایندهٔ آنهاست و درآن سرزمین ومیان ملتی که آداب وظواهرکار تقریباً معادل با توفیق وکامیابی است قدر واهمیت بسیارخواهد داشت.

شغل وکارکنسولی ـ این بود شرح مختصری دربارهٔ وضع ظاهری سیاسی که دو دولت در مشهد دارند. مقدار انبوهی کارهای کنسولی به عهدهٔ هریک

۱ ـ ژنرال مک لین اخیراً (۱۸۹۱) متقاعد و به جای او مستر الیس‌که از زبده‌ترین مأموران دستگاه حکومت هند است مأمور مشهد شده است .

از نمایندگی‌های دو طرف می‌باشد ، زیرا که صدها نفر اتباع روس وانگلیس برای مقاصد تجارتی در مشهد اقامت دارند و یا به آنجا رفت وآمد می‌نمایند. در مورد انگلستان این عده اکثراً هندی وگاهی تجار کشمیری هستند که از بمبئی از راه بندر عباس می‌آیند و یا اتفاقاً افرادی با نسب افغانی و ایرانی‌اند که در اوایل این قرن به تابعیت انگلیس درآمده‌اند.

افغانهائی که به مشهد رفت وآمد دارند به منظور تأمین حمایت انگلستان برای تحصیل تابعیت آن دولت اظهار علاقه می کنند و این بارفتار بی‌نیازی و غرور-آمیزی که امیر آنها در قلمرو خود نشان می‌دهد بکلی منافات دارد . اتباع روس در خراسان شامل ارامنه و قفقازی ها و مسلمانها و ترکمن های ساکن ماورای دریای خزراند ، عده‌ای هم سارت‌ها واهل بخارا در آنجا هستند.

در بارهٔ احوال شخصیه این قبیل افراد دولت روس بواسطهٔ سیستم گذرنامه مزیت عمده‌ای احراز کرده است که برطبق آن هویت وملیت و مراجعات افراد را بدون تأخیر می‌توان رسیدگی کرد. انگلیس ها هیچوقت ازچنین ترتیب بسیار مفید استفاده نکرده‌اند ووقت وکار طولانی صرف‌بررسی مراجعات متقاضیان تابعیت‌انگلیس می‌شود که غالباًهم مورداختلاف و ایراد ازناحیهٔ مقامات‌ایرانی‌است که‌تحقیقات راجع به‌آنها مستوجب اشکالات وتعویق است. شایسته است که‌بررسی شود آیا لااقل در مورد ایران سیستم گذرنامه بااثراتی نیکو قابل اجراست یا نه[1]؟ گمان می کنم که دولت ایران نیز ازاین ترتیب استقبال کند.

طوس ـ در حوالی مشهد چیز قابل ملاحظه‌ای نیست. شرح مسجدخواجه ـ ربیع را سابقاً ذکر کردم که دراصل به سال ۱۶۹۹ میلادی برای مراسم عید قربان ساخته شد. مک گرگور نوشته است که تنها محل ویران قابل توجه اطراف مشهد بوده که چون بکلی خراب شده است دیگر مورد اعتنا نیست . مسافران شاید درصدد برآیند که سواره به عزم دیدار خرابه‌های طوس بروند . داستان‌های قدیمی ایران

۱ ـ اخیراً شنیده‌ام که دولت انگلیس به افغانها اجازه داده است که بوسیلهٔ کارگزاران ایرانی گذرنامهٔ روسی تحصیل کنند این امتیازی است که تأیید یا توضیح آن از عهدهٔ من ساخته نیست.

سرشار ازقدمت‌وتاریخ واتفاقات گوناگون‌این شهراست که‌روزگاری سخت مشهوربود.

آثار باقی حاکی است که آنجا شهری اسلامی دارای برج و بارو وچهارسیل محیط آن و ارگی هم درطرف شمال شرقی است. در مرکز بنای ویران بزرگی در زیر گنبد واقع شده است که بدون شک سابقاً مسجد بوده وحالا نقاره خانه نامیده می‌شود. اودونوان که مدتی را صرف مطالعهٔ این بناهای ویران کرده بود آنجارا با قبر شاعر ملی فردوسی [۱] اشتباه نموده وحتی نوشت که جنازهٔ اورا هم تشخیص داده بود. اما قبر شاعر بزرگ درزیر بنای کوچکی‌است که تا هفده سال پیش نیک معلوم بود. ولی خیلی قبل‌از تاریخ مسافرت اودونوان به آنجا از بین رفته و به جای بنای یادبود مزرعهٔ گندمی آن‌را فراگرفته است.

سیم‌های تلگراف ـ چنانکه قبلا هم گفتم مشهد به وسیلهٔ تلگراف به کلات نادری درشمال وقوچان و بجنورد درشمال غربی مربوط است. ازکلات خط تلگراف فرعی به درگز هست وباز خط واحدی ازمشهد تا نقطه مرزی سرخس است ومعمولا با پایتخت ارتباط دایر نیست. درسال جاری (۱۸۹۱) این سیم با سرخس روسیه که درسمت دیگر تجن واقع است و درآنجا نفرات نظامی روس هستند مربوط گردیده و محل تلاقی دو سیم هم بستر رودخانه تجن است.

ازاین طریق مشهد با عشق‌آباد و مرو ارتباط دارد که نشانهٔ دیگری دال برتفوق نفوذ دولت روس می‌باشد. درسال جاری بین مشهد و جنوب ارتباط تلگرافی نیست، ولی می‌گویند شاید سیمی بین بیرجند و پایتخت کشیده شود. خط اصلی تلگراف بین مشهد و تهران ۷۵۰ میل طول دارد وفقط یک رشته سیم از راه نیشابور به سبزوار وشاهرود هست که با آنکه متعلق به دولت ایران است قسمتی‌از مخارج آن‌را ادارهٔ تلگراف هند و اروپ می‌پردازد و بازرسی درشاهرود و دو علامت‌چی درتهران ومشهد دارند.

---

۱ ـ فردوسی به سال ۹۴۰ میلادی تولد و در ۱۰۲۱ وفات و به امر سلطان محمود غزنوی به تنظیم تاریخ منظوم ایران پرداخت و شاهنامه حاصل آن‌کار است و شاعرکار خود را در ۶۰ هزار بیت به‌فارسی پهلوی تمام‌کرد که فقط دوسه‌کلمه عربی دارد و حال آنکه درآن موقع از هر سه لغت فارسی دوتا عربی بوده است.

این عدهٔ قلیل برای خدمت ونگاهداری این خط کافی نیست و هرماه چند روز تعطیل است. ایرانی‌ها آمادگی عجیبی نمودند که تلگرافخانه را هم‌محل مصون بست قرار دهند و چند بار در مشهد و نقاط دیگر خطاکاران تحت این عنوان به آنجا متوسل شدند وبهانهٔ اصلی هم این بوده است که یک سر خط تلگراف قصر شاه در تهران است وبنابراین می‌توانند بی‌تأخیر با مرکز کل ارتباط حاصل نمایند.

طرز رفتار با خارجی ها ـ درخاتمه جا دارد اشاره کنم که خصومت پی گیر نسبت به اروپائیان ومسیحیان که گویا مشهد پیوسته ازآن لحاظ مشهور بوده ظاهراً دیگر بکلی ازبین رفته است. بنابر توصیهٔ مقامات مسئول هنوز هم رعایت احتیاط ضروری است و از ناراحتی‌های عمدهٔ ابن‌شهر یکی آن است که در موقع رفت وآمد سواره درآنجا وجودهمراهان سواره از پس وپیش‌نیز لازم است واین مانع از پیاده ـ روی خوش خوشانه وسردرآوردن ازکاروزندگی هرگوشه‌وکنار است که موردعلاقهٔ تمام مسافران فرنگی است، ولی باطرز فکر وشخصیت وعزت نفس افراد شرقی منافات دارد.

در مدت هشت روزاقامتم درمشهد من همیشه سواره حرکت کردم وگمان می‌کنم که هیچ مانعی برای پیاده روی من درمیان نبوده است وبعد از چند سالی هیکل مرد اروپائی بدون شک درآنجا کاملا عادی خواهدنمود و موجب تحریک وتوجه دیگران نخواهد شد به همان وضع وحالی که اکنون درکوچه‌های بخارا و بازارهای اصفهان دیده می‌شود.

راههای فرعی از مشهد

مشهد به سرخس ـ (از راه آق دربند و پل خاتون ۹۶ میل) رجوع شود به کتاب سر. ای برنز سال ۱۸۳۲ مسافرت به بخارا جلد سوم و سروان . جی. ناپیر (۱۸۷۴) نشریهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی و سر مک گرگور (۱۸۷۵) مسافرتی در خراسان جلد دوم صفحات ۱ ـ ۳۰.

مشهد به هرات ـ (دوجاده است معمول‌ترین ازراه تربت شیخ جام وغوریان ۲۲۰ میل) جی. بی . فریزر (۱۸۲۲) مسافرتی در خراسان و سروان کانولی (۱۸۳۰) سفری به هند ازراه خشکی ،فریه (۱۸٤۵) سفری با کاروان و سروان کلود کلارك (۱۸۵۷) نشریهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی. اچ . س . مارش (۱۸۷۲) سیری در عالم اسلام. سر مک گرگور (۱۸۷۵) مسافرتی در خراسان.

مشهد به سیستان ـ (از راه تربت حیدری ،باجستان، بیرجند، لش جوین) دکتر ف. فوربز (۱۸٤۱) نشریه انجمن سلطنتی جغرافیائی سلطنتی شماره ۱٤ (۱۸٤٤) سرهنگ اون اسمیت (۱۸۷۲) مشرق ایران و ضمیمه آن. دکتر اچ . دبلیو بلو (Bellow) (۱۸۷۲) از رودخانه سند تا دجله . سر . اف گلد اسمید (۱۸۷۲) نشریات انجمن جغرافیائی سلطنتی.

مشهد به کاخه ـ (خط آهن ماوراء بحرخزر از راه سنگی بان ، چاك سری چارکوی و کارده. ماکس ون پروسکووتز ۱۸۸۸ .

مشهد به دوشك ـ (خط آهن ماوارء بحر خزر از راه کان گشا،خانی بیست نامی سر ،هنطل‌آباد، گردنه‌تاموره چن قره‌طغان (اطلاعی خصوصی) برای راه‌های دیگر رجوع شود به کتاب مک گرگور جلد دوم.

فصل هشتم

سیاست و تجارت خراسان

ببین چگونه این رودخانه مرا دور می‌زند و از بقیهٔ سرزمینم مرا جدا می‌کند ، مانند هلالی عظیم یا قطعه‌ای که با دندان بریده باشند .
شکسپیر (هانری چهارم)

پی ریزی این فصل ـ در این‌جا قصدم بحثی در باب وضع سیاسی وتجارتی خراسان است که از لحاظ موضوع ثانوی در واقع ادامهٔ فصل سابق وآن هم در سرزمینی است که کار تجارت از غرض سیاسی جدا نیست و نمایندگان بازرگانی غالباً مأموران سیاسی‌اند که به جامهٔ مبدل درآمده‌اند . درکشوری که تسلط بر راههای تجارتی و بازارها پیش‌درآمد دست‌اندازی‌های ارضی‌است. درنظردارم موجباتی را که بااین دو جنبهٔ کار بی‌ارتباط نیست و خراسان را در حیطهٔ سیاسی اروپا وارد نموده و سبب پیدایش مسئلهٔ خراسان شده است برای خوانندگان روشن سازم و میخواهم نقش‌هائی را که انگلیس و روس قادرند در بسط این مقصود و پیشرفت منافع متقابل خویش از لحاظ سازش‌های سیاسی آینده ایفا کنند نشان بدهم و سعی خواهم کرد با مطالب و اطلاعاتی که تحصیل آنها خالی از زحمت و اشکال نبوده و در هیچ اثر دیگر به وجه جامعی عرضه نشده است بازنمایم که این آینده احتمالا چه وضع و صورتی خواهد داشت . ابتدا دربارهٔ عواملی که با استعانت از آن می‌خواهم موضوع را بررسی کنم توضیحاتی می‌دهم .

ایالت خراسان ـ خراسان یاسرزمین خورشید ایالت شمال شرقی ایران است طول جغرافیائی آن ٥٦ درجه غربی تا ٦١ درجه شرقی یا از رود خانه کل مورا[1] تا هری ـ رود که پهنای متوسط آن از صد میل کمتر است در شمال با رشته جبالی محدود می‌شود که امتداد شرقی کوههای البرز است و شرح آنرا سابقاً به تفصیل بیان کردم و بدین ترتیب از اراضی ترکمنستان که اکنون جزو منطقهٔ ماوراء بحر خزر روس است جدا می‌شود. از سمت جنوب هم بوسیلهٔ صحرای خشک و سوزان که مثل دریا تا کرمان کشیده شده است محدود و از دیگر نقاط جدا می‌شود.

وضع طبیعی ـ در این نجد عظیم که می‌گویند بین ۱٥۰,۰۰۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ میل مربع مساحت دارد انواع و اقسام ترکیب ارضی و مناظر و اقلیم یافت می‌شود. در سمت شمال کوههائی هست که قلهٔ آنها تقریباً همیشه از برف پوشیده است و ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارد. دراین نواحی کوهستانی رشته‌هائی در دنبال سلسله‌های دیگر واقع شده است و جلگه‌های بین آنها با ارتفاعی در حدود ۳۰۰۰ تا ٤۰۰۰ پا که از آب و رطوبت کوههای مجاور بهره‌مند می‌شود مراکز فلاحتی و دهات و شهرها قرار دارند.

برخلاف وضع کوهستانی مزبور که شبیه آلپ است دشت کویر یا صحرای عظیم نمکزار ایران واقع شده است که یکی از عجیب‌ترین و مهیب‌ترین مناظر روی زمین است که دیدگان انسانی را خیره می‌سازد. سپس قسمت‌های متعادل میانه واقع شده است. در امتداد جنوب شرقی رشته‌های ثانوی فلات‌های مرتفعی هست که تا ٦۰۰۰ پا ارتفاع و در ارتفاعات کم‌تر جلگه‌های حاصلخیز قراردارد. سرانجام از لحاظ حفظ تناسب دشت لوت هست که هرچند مشخصات متفاوتی‌دارد می‌توان آن را با دشت کویر قیاس کرد[2].

---

۱ ـ کل موراکه ازکوه آلاداغ سرچشمه می‌گیرد آبهای جنتای یا جوین‌که به طرف شرق‌جاری است داخل آن می‌شود سپس قره‌سو هم به آن ملحق‌می‌گردد و بعداً به سمت جنوب انحراف می‌یابد و جاده بین مشهد و تهران را در پل ابریشم قطع می‌کند و بعد از پنجاه‌میل جریان در نمکزار فرو می‌رود.

۲ ـ توضیحات راجع به این دوکویر ازجهت تناسب موضوع در فصل مربوط به ایالات شرقی بیان خواهد شد. رجوع شود به جلد دوم این‌کتاب فصل بیست و سوم.

رودخانه‌ها و زراعت ـ در این ایالت نیز مانند دیگر نقاط ایران کشت‌وکار منوط به وجود آب است. از مواد رسوبی که نهر یا سیلاب همراه می‌آورد ورقهٔ خاکی روی شن باقی می‌ماند که بعداً بوسیلهٔ همان سیل و طغیانی که مایهٔ اصلی آن‌بوده است قابل کشت و زرع می‌شود. سیلاب کوچکی به‌نام کوسف مایهٔ کشت‌وکار حوالی بیرجند است چند نهر ناچیز دیگر هم از هریرود انشعاب می‌یابد و غیرازآنچه گفته شد رودخانه‌های خراسان غالباً در نواحی شمالی این ایالت واقع شده است که به همین دلیل وفور آب، به‌عنوان انبار غلهٔ ایران شهرت یافته است.

کشف رود که قبلاهم نامش مذکور افتاد جلگهٔ مشهد را سیراب می‌کند و تتمهٔ آن به هریرود می‌ریزد. از طرف دیگر مصب اترك و گرگان رود که در قسمت غربی واقع‌اند بحر خزر است. در حدود میانه هم قره‌سو و کل‌مورا در کویر فرو می‌ریزند. این چند نهر مجموع رودخانه‌های این ایالت است که وسعت آن بیش از نصف ایتالیا و در حدود سراسر اسپانیا است.

جمعیت ـ جمعیت خراسان هم مثل طبیعت این ایالت بسیار گوناگون است. تهاجم‌های پی‌درپی افرادی را از هرقوم و نژاد آسیا به این سرزمین آورده است و هنگام عقب نشینی کم و بیش نفراتی از ایشان در آنجا مانده‌اند. دراین ایالت علاوه بر نژاد اصلی آریائی بازماندگان مغول که با لشگریان چنگیز وتیمور آمده بودند و عربها که با فتوحات اسلامی وارد شدند و تاتارها و ترکها و ترکمن‌ها که سه عنوان متفاوت ولی ریشهٔ خانوادگی واحد دارند پس از یورش مغول ابتدا به صورت سلجوقیان سپس آل عثمان مایهٔ جلب‌توجه‌جهان‌غرب شده‌اند. دایرة‌المعارف بریتانیا در آخرین چاپ خود میزان نسبی نژادهای متعدد را در خراسان به‌شرح ذیل نوشته است:

۱ ـ ایرانی‌ها شامل: تاجیکها ۴۰۰ هزار نفر ـ کردها ۲۵۰ هزار نفر ـ بلوچ‌ها ۱۰ هزار نفر.

۲ ـ مغول‌ها: تیموریها ۲۵۰ هزار نفر ـ هزاره‌ها ۵۰ هزار نفر.

۳ ـ تاتارها: افشارها و قاجاریه ۱۰۰ هزار نفر.

٤ ـ عربها: ۱۰۰ هزار نفر

جمع کل ۱٫۱٦۰٫۰۰۰ نفر

ولی استنباط من این است که عدهٔ مزبور دست کم دوبرابر جمعیتی است که قابل سرشماری است و می‌توان گفت که جمعاً بین ۵۰۰ و ۶۰۰ هزار نفر است. قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ چنان لطمهٔ بزرگی به جمعیت این ایالت وارد کرده است که هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود.

تاریخ ـ خراسان تاریخی سرشار از وقایع مهم و فتنه آمیز داشته است وچون در منطقهٔ سرحدی ایران واقع بوده میدان زدوخوردهای دائمی و صحنهٔ آمادهٔ جنگ و جدال اقوام و نژادها شده است. شهرهای عمدهٔ آن از جهت وسعت خاك و عظمت مایهٔ حیرت تاریخ نویسان متوالی عرب بوده، ولی آن بلاد آباد در اثر حرص و آز جهانگیران و پادشاهان مثل اینکه دچار طوفان شده باشند ناگهان از روی زمین محو شده‌اند. این ایالت کانون فرمانروایان بزرگ و مرکز امپراتوری‌های بااقتدار و روزگاری شامل قلمروهای خوارزم (خیوه) و مرو در شمال بوده که تا رود جیحون امتداد و بلخ را هم که ام‌البلاد بوده در برداشته و هرات محور آن بشمار می‌رفته و وسعت آن شرقاً تا قندهار می‌رسیده است[1] بعداً که قطعاتی از آن سرزمین جدا گردید و حکومت‌های مستقلی تأسیس یافت مرزهای خراسان رفته رفته محدودتر شده است تا زمانی فرا رسید که سلاطین ایران به آسانی نمی‌توانستند حدود خراسان قلمرو خود را با اطمینان کافی مشخص سازند.

در ابتدای قرن حاضر بواسطهٔ فرسودگی ناشی از جنگهای مرزی شمالی که مسکن سران طوایف ستیزه‌جو و قبایل رقیب بوده که غالباً هم به سیاست وسرنوشت تغییر پذیر هرات ارتباط داشته نقطهٔ قابل تعرضی در قلمرو خاندان قاجار شده و آن در یک سرزمین پادشاهی کم وبیش متحد، ایرلند ثانی بشمار می‌رفته است. مدتها

۱ ـ راجع به ملکشاه پسر الب ارسلان حتی گفته‌اند که روزانه برای سلامت او در بیت‌المقدس، مکه، مدینه، بغداد، اصفهان، ری، بخارا، سمرقند و کاشمر دعا می‌کردند (تاریخ ملکم جلد اول).

بعد از تصرف قهری و فرمانبرداری آن نسبت به شاه، باز در زیر پردهٔ آرامش سطحی طوفان خطیری وجود داشته است بطوری که هرروز امکان انفجاری تازه در میان بوده و به این مناسبت آقای ایستویک در سال ۱۸۶۹ نوشته است:

« وضع عادی در خراسان جنگ و ستیز است. قتل و غارت جزئی و راهزنی و آشوب پیوسته در آنجا جاری و ساری است و کار اعدام پنج یا ده یا بیست نفر دزد و راهزن همواره جریان دارد وجنگهای سواره و محاصره دژ-ها یا شهرها هرساله و زدو خوردهای بزرگ هر پنج تا ده سال پیش می‌آید. در واقع تا ده پانزده سال قبل هنوز امکان نداشت که خراسان را از لحاظ احساسات و یا عنوان کاملا در ردیف دیگر نقاط قلمرو شاه محسوب نمود. پادشاه فعلی هرگونه عیبی که داشته باشد باز بی چون و چرا وضع وارفته، ولی همواره مرتبط سرزمین خود را استحکام بخشیده است و امکان این لاف زدن برای او هست که بیشتر از افراد دیگر خاندان خود در این ایالت قدرت و نفوذ دارد و به همان اندازه تهران در مشهد نیز صاحب قدرت و اختیار است. »

عایدات ـ در دورهٔ پادشاهی فتحعلی شاه در حدود پنجاه سال پیش درآمد سالانهٔ خراسان ۲۰۰,۰۰۰ تومان نقد و ۵۰ هزار خروار غله بود و در سال ۱۸۷۵ ۳۴۰,۰۰۰ تومان نقد و ۴۵۰۰۰ هزار خروار غله داشت (دوسوم گندم ویک‌سوم جو) و ۱۳۶۰۰ خروار کاه[1] ارقامی که با وجود کاهش ارزش تومان نشان‌می‌دهد که ظرفیت تولیدی این ایالت روبه افزایش است‌و قدرت باج‌ستانی دولت‌هم بیشتر شده و هم با مراقبت بیشتری انجام می‌شود.

تقسیم‌بندی غنائم ـ از این جمع کل بر طبق تقسیمات جزء که خیلی هم قابل توجه است و بعداً شرح آن خواهد آمد ۷۸۲۰۰ تومان نقد سهم شاه است (۲۴۹۱۴ لیره) و همچنین معادل ۹۲۰۰ تومان (۲۶۲۹ لیره) از کل محصول غله که بالغ بر ۲۷۵۴۳ لیره از مجموع عایدات ایالت می‌شود، بقیه برای پرداخت جیرهٔ افراد قشون و مأموران کشوری و مستمری‌ها و غیره به مصرف می‌رسد.

۱ ـ این ارقام کم و بیش معادل جدولی است که از یک منبع مستقل بدست آمده است که در همین فصل درج خواهد شد. مطابق این جدول عایدات سالانهٔ خراسان به شرح ذیل است: ۵۰۸۲۶۸ تومان نقد و ۶۰۱۲۳ تن گندم و جو و ۱۲۴۲۴ خروار کاه و برنج.

حکومت (والی) ـ مانند هر شغل یا مقام دیگر در ایران منصب حکومت یا والی قاعدتاً به شخصی فروخته میشود که مبلغ بیشتری پرداخت کند و مقیاسی که در این کار معمول است میزان قدرت تولید یا علت نقصان عایدات و بنابراین ارزش مالی محل مأموریت است . جناب والی که در مشهد اقامت دارد معمولا یکی از بستگان خانوادهٔ شاهی یا یکی از افراد سرشناس واز طبقه بالاست در زیر نظر او عده‌ای فرماندار و بخشدار هستند که با اختیار و نفوذ متفاوت بر منطقه‌ای حکومت دارند که از لحاظ تفاوت وسعت شامل بلوک، شهرستان و ایالت می شود بنا بر قاعده حق انتخاب کردن این فرمانداران با خود پادشاه است و حتی اگر احراز مقامی در خانواده‌ای موروثی باشد باز صاحب مقام در مقابل خود والی که مرکزش مشهد است مسئول خواهد بود . پائین‌تر از والی فرمانداران و بخشداران و کدخدایان‌اند که بوسیلهٔ مقامات بالاترمنصوب می‌شوند ودربرابرآنها نیزمسئول‌اند .

ریشهٔ مسئله خراسان ـ دعاوی متفاوت و منافع مختلفی که میان سران طوایف وتیره‌های متعددی است که‌در زیر فرمان ایشان‌اند وبالاتر ازهمه ارتباط حدود هر یک از آنها با قلمرو دو دولت بیگانه که هر دو به هیچ وجه سر سازش ندارند یعنی روسیه و افغانستان ریشهٔ داستان خراسان میباشد و بنا برهمین عوامل گوناگون است که باید برای درک اصل مسئله و پی بردن به راه حل آن اقدام اساسی بعمل آید .

ولایت استراباد ـ قسمت عمدهٔ حدود غربی و جنوبی خراسان که ازمناطق مرزی بشمار نمی‌رود و درمجاورت ولایات دیگر ایران واقع‌شده است وسکنهٔ ایرانی دارند و یا پاک خالی ازجمعیت‌اند، درکار سیاست مرزی نقشی ندارند این اهمیت سیاسی از ولایت‌استراباد آغازمی‌شود که‌اراضی‌بین‌خلیج‌استراباد درگوشهٔ جنوب شرقی بحر خزر و ناحیهٔ شاهرود و بعلاوه قطعه خاک حاصلخیزی را شامل است که میان رودخانهٔ اترک تا موازی ۵۶ درجه طول جغرافیائی واقع شده است [۱] کرسی آن

۱ ـ مطالب بیشتری در باب ولایت استراباد و وضع و منابع آن و آب و هوا وکرسی آن در فصل راجع به ولایت شمال شرقی ایران بیان خواهد شد خوانندگان به آنجا مراجعه خواهندکرد. در اینجا موضوع فقط از جهت ارتباطی‌که با امور سیاسی و سرحدی دارد مطرح می‌شود .

که یگانه شهرش نیز محسوب می گردد استراباد است که هشت هزار نفر جمعیت دارد و مقر حاکم است .

بندرگز که در فاصلهٔ سی میلی برکنار خلیج استراباد واقع شده است بندر این ولایت می‌باشد که تا این اواخر امیرخان سردار سیف‌الملک مرد جوانی برادر یکی از همسران شاه حاکم آنجا بود و می گویند سیرت و صفاتی که او را شایستهٔ این مقام والا کرده باشد نداشته است و بیشتر بدان سبب او را آنجا فرستاده بودند که از شرش در تهران آسوده‌باشند.

وی در حال حاضر برکنار شده و یا خود کناره‌گیری کرده است .عده نظامی ولایت استراباد از قرار معلوم اسماً ۳۸۰۰ نفر است که از آن پادگانی ۳۰۰ نفری در آن قلعه که در هشت میلی شهر استراباد در ساحل گرگانرود است مستقر می باشند و ۲۹۰۰ نفر هم اخیراً در آن حدود اردوگاه داشتند و بقیه در اطراف پراکنده‌اند و یا اصلا اسلحه‌ای ندارند و یک چهارم عده نیزکم و بیش از خدمت غایب‌اند . ولایت استراباد با آنکه از ایالت خراسان جداست و زیر نفوذ والی آنجا نیست باز از حیطهٔ هرگونه بحث و بررسی سیاسی این منطقه وسیع برکنار نتواند بود،زیرا که نزدیکی آن به‌سرحدات غربی ، این‌ایالت را ازاین جهت که راه ارتباطی به آن فقط از خاک بیگانه است از دیگر نقاط ایران و تهران جدا می سازد و مستقیماً با سه مسئله کاملا مربوط می شود که با قضیهٔ خراسان ارتباط دارد یکی موضوع پایگاه دریائی روس در آشوراده است ، دیگر نظارت بر جاده میان دریا وشاهرود ، سوم‌مسئلهٔ تابعیت ترکمنهای یموت است که در منطقهٔ بین رودهای گرگان و اترک اقامت دارند .

روسها در آشورا ده ـ ترکیب طبیعی خاص خلیج آشورا ده با نظری اجمالی به نقشه از آن نوع اعجاز طبیعت بشمار می رود که در مورد انزلی نیز ذکرش

به میان آمده به این‌معنی که بادهای شدید غربی در کرانه‌های دریای خزر رشته‌های دراز از تپه‌های شنی در کنار مرداب کم عمق ایجاد کرده است . خلیج استراباد صحنهٔ پهناوری از آب است با چهل میل طول و هشت میل عرض که از دریا در سمت شمال بوسیلهٔ قطعه خاکی با همین وسعت که از ساحل غربی سی میل فاصله دارد و باسه جزیره کوچک که آخرین آن بوسیلهٔ رشتهٔ باریکی از کرانه شرقی یا ساحل ترکمن صحرا فاصله دارد از دریای مازندران جدا می شود . از این ـ رو خلیج مزبور مانند دریاچه ایست که واجد این مزیت اضافی است که به دریای آزاد مربوط است و با آنکه عمق آب در هیچ نقطه بیشتر از بیست پا نیست و در خیلی قسمت‌ها از این مقدارهم کمتر است بازدرکرانه دریای خزر که لنگرگاههای محدود دارد به مناسبت احراز این وضع اختصاصی قابل ملاحظه است .

این‌محل اگر دردست دولت‌ایران باشددرمقایسهٔ باموارد مشابه جای‌تردید است که‌از لحاظ تجارتی یا مقاصد دیگر بـه هیچ‌وجه مورداستفاده جدی قرارگیرد، اما دولت روس توجه کافی نموده است که کمترین امکان عمل و اقدام نصیب همسایهٔ بی عزم و توانش نشود . در معاهدهٔ گلستان منعقد سال ۱۸۱۳ میلادی که بوسیلهٔ عهد نامهٔ ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ تأیید گردید دولت روس منظور خویش را تأمین نمود به این معنی که هیچ کشتی با پرچم ایران در بحرخزر حق عبور ندارد و برای اینکه در این خصوص اقدام احتیاطی بیشتری شده باشد، آن دولت با نیروی بحری کافی در سال ۱۸٤۰ در پهنای دریای مزبور عرض اندام نمود و جزیرهٔ آشوراده را که در مقابل دماغهٔشبه جزیره دراز میان کاله واقع است و در همین فصل شرحش خواهد آمد اشغال کرد[1] .

---

۱ ـ سر هنری رالینسن در کتاب انگلیس و روس در شرق تاریخ تفصیل رخنه‌کردن روس را به شرح ذیل ذکر نموده :

در سال ۱۸۳۷ـ۱۸۳۸ روسها برای نخستین‌بار به آشورا ده وارد شدند ،

در ۱۸٤۲ سرجان مک نیل حضور آنها را دراین جزیره به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد،

در ۱۸٤٦ روسها در جزیره تأسیساتی بنا و باب مذاکره را با ترکمن‌ها باز می‌کنند. دولت ایران برای اخراج روسها از آنجا از انگلستان استمداد می‌نماید . ←

دلیلی که دولت روس برای دخالت خود عنوان کرده ضرورت سرکوب کردن راهزنان ترکمن است که سواحل شرقی و جنوبی دریای خزر را میدان تاخت وتازهای پی‌درپی خودساخته بودند وبنابرشیوهٔ خویش چپاول و غارت می کردند و اسیران را برای بردگی می بردند . ظاهراً روسها در آن موقع و بعد از آن هیچ وقت حق حاکمیت ایران را که قابل‌تردید نیست درآن جزیره رسماً انکار نکرده‌اند و دلیل اقدامات خود را عجز دولت ایران در جلوگیری از تجاوزات ترکمن‌ها وانمود می کردند که بعداً نیز مورد تصدیق دولت ایران واقع شد .

برای این منظور یک واحد کوچک نیروی دریائی شامل چهار پنج کشتی و یک ناو حامل توپ به فرماندهی یک افسر روس هنوز در آن پایگاه دریائی مستقر است [۱] . احتیاجی به ذکر ندارد که تاخت و تاز ترکمن‌ها از دیرباز بکلی از میان رفته است با وجود این روسها به‌هیچ وجه درصدد پس دادن آن حق موقت خود برنیامده‌اند و حالا از عنوان این مطلب که آشورداده مال آنها نیست سخت آزرده خاطر می شوند.

۱ ـ درسال ۱۸۹۰ مسافری که از آن حدود آمده بود اطلاع دادکه آن نیرو به دوکشتی کوچک و دو یا سه کشتی ازکار افتاده تقلیل یافته است .

ح ـــــ در ۱۸۴۹ انگلستان به این کار اقدام می کند ، اما نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.
در ۱۸۵۴ دولت ایران از روسیه خروج نفرات روس را از جزیره رسماً درخواست می‌نماید، ولی جواب می‌شنودکه این کار امکان ندارد هرچندکه اعتراف می‌شودکه آن جزیره متعلق ایران است.
در ۱۸۵۶ وضع نیروی روس دراین جزیره تقویت و نفرات اضافی اعزام می‌شوند.
در ۱۸۶۶ شاه به آشوراده می‌رود و اقدامات تأمینی روسیه را برضد تراکمه تأیید می‌نماید.
در ۱۸۶۶ روسیه سعی می کند پادگانی درگز مستقر سازد ولی دولت ایران مانع می‌شود.
در ۱۸۶۹ روسها کراسنودسک را اشغال می کنند.
در ۱۸۷۰ روسیه تصرف قسمت‌های ساحلی تا اترك را خواستار می‌شود.
در ۱۸۷۱ روسها چکیشلر را تصرف می کنند.
برای ملاحظه ، پیش‌آمد جالب توجهی که در آنجا شده بود و رالینسن ذکر نکرده است مراجعه شود به‌کتاب بانو شیل :
«نظری به وضع زندگانی درایران» : شبی ترکمن‌ها دراین جزیره پیاده شدند و روسها را در حال مستی و خماری یافتند و عده‌ای از ایشان راکشتند. دولت روس احضار حاکم مازندران راکه برادر شاه بود خواستار شد هرچندکه او هیچ‌گونه مسئولیتی درآن‌کار نداشت و روس اخطارکرده بودکه اگر آن تقاضا انجام نشود سفارتش را درتهران خواهد بست .

وضع طبیعی این جزیره ـ این جزیره کم ارتفاع و باتلاقی بسیار بد آب و هواست و می گویند در پنجاه سال اخیر رفته رفته دریا خاک‌آنرا بلع کرده است و به قدری وضع آن تغییر یافته که حتی تعریف‌های بیست و پنج سال پیش هم راجع به آن صادق نیست .

ایستویک که در سال ۱۸۶۲ به‌آنجا رفته بود شرح وافی و کافی دربارهٔ آن محل‌چنانکه خود دیده بودباقی گذاشت. در آن موقع دو جزیره وجود داشت یکی آشوراده بزرگ-و دیگری کوچک . جزیرهٔ بزرگ بوسیلهٔ ترعه‌ای در حدود نیم میل عرض از انتهای دماغه میان کاله (که روسها پوتمکین می نامند) فاصله و تقریباً یک میل و یک سوم میل طول وسه‌چهارم میل پهنا دارد . در اینجا ایستگاه دریائی و نظامی دولت روس واقع است . سپس در حدود نیم میل آب کم عمق (پایاب) و دنباله آن پیش آمدگی شن‌زاری پست یا آشوراده است که دو میل طول دارد و سپس مجدداً آب بسیارکم عمق با معبری تنگ که در بین آنها واقع شده و تا ساحل صحرای ترکمن امتداد یافته است .

جزیرهٔ جدید ـ بعداً جزیرهٔ سومی که روسها آشوراده میانه می نامند بین دو جزیرهٔ دیگر ایجاد شده است ضمناً من باب حفظ توازن ، جریان تحلیل رفتن آشوراده کماکان دوام دارد تاحدی که می گویند این جزیره در حال حاضر کمتر از یک میل‌طول ویک سوم میل عرض‌دارد. درهمین محوطهٔ محدود اقامتگاه فرمانده پادگان دریائی و سربازخانه و کلیسا و باشگاه و ضمائم مربوط به یک پایگاه نظامی ساخته شده است .

تغییر منطقهٔ اشغالی به نقاط دلخواه

با در نظر داشتن حقایقی که در این جا بیان شده است عجب نیست که روسها بعد از انقیاد کامل ترکمنان دیگر در آشوراده واقعاً کاری ندارند و از لحاظ دفاع موجبی برای ماندن آنها در آنجا نبوده است. پس چشم طمع به نقاط آرام‌تر و شایسته تری در خلیج دوختند و ظاهراً بیش از بیست سال است که در صدد

اشغال بندرگز که یک لنگرگاه ایرانی و در داخل خاک این کشور است می باشند به این خیال که پادگانی در آنجا مستقر سازند . اما دولت ایران از این کار آنها جلوگیری کرد و چون از دست‌اندازی برگز محروم شدند هرچند که این‌محل وضع فلاکت باری دارد [۱] ، باز شاه به هیچ وجه مایل نیست که آنجا را از دست بدهد و مبادرت به چنین کاری سرانجامی ناهنجار خواهد داشت. اخیراً شایع کرده‌اند که روسها می‌خواهند پادگانی در حدود قره‌سو که رودخانه کوچکی است که از سی میلی مشرق استراباد سرچشمه می گیرد و در شش میلی‌جنوب مصب گرگان‌ـ رود در دریای خزر می‌ریزد بدست آورند . چنین جریانی همان اثراتی را خواهد داشت که ممکن بود از اشغال بندرگز پیش آید و در واقع استراباد را در چنگ اقتدار روس ها قرار خواهد داد .

تاریخ تکرار می‌شود ـ پیش از آنکه دلایلی را برشمارم که موجب علاقهٔ دولت‌روس نسبت به‌این نقطه بی‌لطف ونامانوس است اجازهٔ بدهیدتوجه‌را به‌این حقیقت معطوف سازم که حضور روسها در آن محل فقط تکرار یک واقعهٔ تاریخی است و این تصادف عجیب و جالب توجهی است من در هیچ اثری ندیدم که راجع به این موضوع اشاره ای شده باشد ـ که بیش از دویست سال پیش جزیره آشوراده باز بدون اجازه بوسیلهٔ دسته‌ای قزاق اشغال گردید و مدتی با اعمال زور آنجا را در تصرف داشتند و ازگفته های دانای بزرگ یعنی شاردن [۲] اطلاع می‌یابیم که قزاق‌های جنوب روسیه در اثر ترغیب گراندوک مسکو به منظور انتقام اندک اهانتی که شاه عباس کبیر نسبت به سفیر او روا داشته بود به مازندران حمله بردند و مقر شاه یعنی فرح‌آباد را مورد تاخت و تاز قرار دادند و زمستان را در شبه‌جزیره میان‌کاله (شاخ میانه قد) که دماغهٔ خاکی بـه طول تقریباً ده

۱ ـ بندرگز که گاهی کناره هم خوانده می‌شود مجموعهٔ حزن‌آوری از آلونکهای‌گلی وسایبانها در ساحل دریاست وکاروانسرای بزرگی در آنجاست و یک‌گمرکخانهٔ ایرانی و چند تا دکان‌که در دست ارامنهٔ روس است و اقامتگاه نمایندهٔ کنسولی روس و نمایندگی شرکت‌های کشتی‌رانی قفقاز و مرکوری و از دهکدهٔ گزکه قصبه‌ای جنگلی باهزار نفر سکنه است سه میل فاصله دارد .

۲ ـ موضوع تاج‌گذاری شاه سلیمان سوم (ضمیمه‌ای به سفرنامهٔ او) صفحات ۱۵۲-۱۵۴ .

یا یازده فرسنگ در دریای مازندران پیش رفته است و گوزن و خرس و بز وحشی و انواع دیگرجانور دارد سنگر گزیدند ، ولی ایرانیان بدون درنگ بر ایشان تاخته خواه به علت دلاوری بیشتر و یا بخت و اقبال مساعدتر از آنچه در قرن حاضراعقاب ایشان دارند توانستند این مهاجمان بیگانه را بیرون کنند و آن عده به آشوراده عقب نشینی کردند و مدتی در آنجا ماندند .

پطرکبیر ـ این تنها موردی نبود که پیش‌تازان روس وارد میدان کارزار شدند و مسافت کافی برای تصرف استراباد پیش آمدند . پنجاه سال بعد در ۳-۱۷۲۲ پطرکبیر که هوش سرشاری در انتخاب و تصرف مواضع متناسب سوق‌ـ الجیشی و عزمی راسخ به ایجاد یک قلمرو روس در آسیای مرکزی در سرداشت وضع آشفتهٔ ایران را که به علت هجوم افغانها در سال ۱۷۲۲ میلادی پدید آمده بود و شرارت و راهزنی عده‌ای از اتباع خود را در شهرهای مرزی ایران بهانه قرار داد و سعی کرد که از راه شمال خاک ایران را اشغال کند . لیکن این نقشهٔ او هیچ گاه کامل و تمام مجری نشد هرچند که قشون روس به فرماندهی خود او در سال ۱۷۲۲ تا در بند پیشروی کردند ، ولی سال بعد تصرف گیلان و تسخیر بادکوبه یک سال پس از آن باعث شد که پادشاه جوان شاه طهماسب دوم که تلاش می‌نمودجلو مهاجمان افغانی را سد کند برطبق عهدنامه‌ای بادکوبه ودربند را با حوالی آنها و همچنین تمام ایالات استراباد و مازندران وگیلان را به روسها تسلیم کرد ودر مقابل این تقدیمی گرانبها که شاه جوان براستی در وضع و مقامی نبود که قادر به چنان کاری باشد ـ قرار شد لشگر روس افغانها را از ایران بیرون کنند [۱] روسها گیلان را چندی اشغال کردند ، ولی بقدری در جاهای دیگر سرگرم وگرفتار شدند که دربارهٔ استراباد اقدامی ننمودند و آنجا یکبار دیگر از دستشان خارج شد .

آغا محمدخان ـ شصت سال بعد روسها تلاش خود را تجدید کردند .

۱ ـ تاریخ امضای این معاهده ۳ سپتامبر ۱۷۲۳ و مواد آن در کتاب هانوای بنام شرح تجارت انگلستان در دریای خزر جلد سوم درج گردیده وبرای شرح‌تفصیلی‌اشغال‌روسها رجوع شود به‌فصل دیگر همان‌کتاب .

فرستر[1] که اولین سیاح انگلیسی است که از طریق خشکی سفری درسال ۱۷۸٤ از هندوستان به‌اروپا نموده ازاین‌راه عبور کرده بود شرح جالب توجهی‌راجع بیکی از دسته‌های نظامی روس تعریف میکند که فرماندهٔ آنها در سال ۱۷۸۱ سعی نموده بود استحکاماتی درکنار شهر اشرف کـه محل قصر معروف شاه عباس و حدود ۲۵ میلی مغرب گز واقع است بر پا سازد . اما آنها چنانکه باید و شاید میزبان خود را نشناخته بودند ، زیرا که آقامحمدخان قاجار که بعد پادشاه ایران شد و در آن موقع سرگرم استقرار قدرت خود در مازندران بود بی‌درنگ وارد میدان کار شد و با ابراز خوشوقتی بسیار به مناسبت کاری که روسها شروع کرده بودند آنها را به مجلس شام دعوت کرد و ایشان را اسیر ساخت و فقط به این شرط حکم آزادی داد که توپهای خود را پیاده و استحکامات را باخاک یکسان کنند و حتی بدولت روس برای جبران خسارت مراجعه نمود[2]. با این ترتیب سومین اقدام روس برای استقرار در ناحیهٔ شمال شرقی ایران بی نتیجه ماند و اقدام آنها که بیان کرده‌ام با حدت کمتر و شکیبائی بیشتری‌آغاز شده است وشاید سرانجام این کاررا بسا ازکسانی که فعلا حیات دارند درعمر خود خواهند دید.

دلایل تلاش روسها چیست ـ اینک من به ذکر دلایلی می پردازم که موجب تجدید تلاش طولانی روسهاست تا جای آزاد در این گوشه سرزمین ایران بدست آورند و این هم ازآن جهت نیست که استرآباد بهترین وآسان‌ترین راه‌تهاجم را فراهم می‌سازد. در نیمهٔ اول قرن حاضر عقاید گوناگون و گاهی مبالغه آمیز راجع به ارزش نظامی استراباد وجود داشت . اگر از بادکوبه به هند خطی کشیده شود خواهیم دید استراباد درمسیر این خط واقع می‌شود و به همین دلیل هنگامی که پل امپراتور روسیه و ناپلئون درسال ۱۸۰۰ درباب نقشهٔ لشکرکشی ازطریق خشکی به هندوستان مذاکره می‌نمودند این خط برای تهاجم تعیین شده بود و یا

---

۱ - Forster

۲ ـ کامل‌ترین شرح این پیش‌آمد درکتاب سرجان مک نیل «بنام پیشرفت و وضع فعلی دولت‌روس در شرق» هست که می‌گوید افسران روسی را بزنجیرکشیده بودند و باضربات شلاق به‌کشتی آنها بردند . مقایسه شود با شرح بی. دورن درکتاب بحرخزر (به‌زبان روسی) .

ژنرال خرولف [۱] در جریان جنگ کریمه برنامهٔ مشابهی به امپراتور پیشنهاد نمود و اولین هدف‌های آن قشون کشی به مشهد و هرات بود و در آن روزگار بهترین خط پیشرفت یک لشکر اروپائی به مشهد و هرات بی‌شک استراباد به شمار می‌رفته ولی از وقتی که راه‌آهن ماوراء بحرخزر تأسیس یافته انقلابی در این زمینه پیدا شده است. حال روسیه با کمال آسودگی خاطر در نقاطی مستقر است که سابقاً میدان تاخت و تاز ترکمن‌ها بود.

فاصلهٔ عشق‌آباد تا مشهد و از مرو و پنجاب به هرات را با نهایت سهولت می‌توان پیمود بدون اینکه هیچ گونه احتیاجی به راه طولانی دریای خزر باشد. از این رو دیگر استراباد برای قشون کشی روس ارزش سابق را ندارد بعلاوه منابعش کافی نیست که نیازهای لشکر عمده‌ای را در میدان جنگ تأمین کند هر چند که می گویند در سال ۱۸۶۳ سی‌هزار سپاهی ایران هشت ماه در آن حدود اردوگاه داشتند. اکنون ارزش آنجا بیشتر از لحاظ دفاعی است نه تهاجمی و چشم‌اندازش بیشتر به جانب غرب است نه شرق و اهمیت سوق‌الجیشی آن به طوری که در فوق ذکر کردم جنبهٔ دفاعی آن نظارت بر جادهٔ شاهرود است وهر دولتی که این وضع مساعدرا داشته باشدمی‌تواند برضد دیگرنقاط ایران وپایتخت ازآن استفاده کند.

وضع استراباد وشاهرود ـ استراباد بوسیلهٔ شاه‌کوه که رشتهٔ اصلی جبال البرز است از شاهرود جدا می‌شود این رشته پیش از آنکه به صورت سلسله‌های گوناگون شمال خراسان در آید دراین حدود وضع طبیعی خاص دارد. بلندترین جلگه در این قسمت که درپانزده میلی استراباد واقع است ۱۳۰۰ پا ارتفاع دارد ازفراز کوه‌ها دو راه به شاهرود موجود است مسافت این راه قاطررو ۶۵ میل است یکی از آن دو راه را با وجود سلسله‌های جبال ممکن است به‌یک جادهٔ عالی‌نظامی تبدیل کرد [۲].

۱ ـ Khruleff ۲ـ دوجاده بین‌شاهرود واستراباد (یکی‌ازطریق‌گردنه قزلق ودیگری زیارت)را ستوان کانولی (۱۸۳۰) درکتاب سفری به هند از راه خشکی جلد اول وسروان‌کلودکلارك (۱۸۷۲) درصورت جلسات انجمن سلطنتی جغرافیائی وسرهنگ لووت Lovett (۱۸۸۱) درصورت جلسات مزبور شرح‌داده‌اند و جاده از استراباد به گزکه ۲۷ میل است به وسیلهٔ ایستویک (۱۸۶۲) یادداشتهای یک مأمور سیاسی جلد دوم و سروان ناپیر (۱۸۷٤) در نشریه انجمن جغرافیائی سلطنتی و سرمک‌گرگور (۱۸۷۵) در کتاب مسافرت به خراسان جلد دوم‌بیان کرده است.

هر لشکری که به وسیلهٔ یکی از این دو راه پیشروی کند و به شاهرود که مطلقاً بی‌دفاع است دست یابد خود را در وضع ممتازی خواهد یافت به این صورت که اولا در میان ناحیه‌ای بسیار حاصلخیز و پرآب مستقر خواهد شد که حتی در تابستان قادر است احتیاج لشکرعظیمی‌را تأمین کند[۱]. ثانیاً خط ارتباط بین مازندران و ساحل دریا با پایتخت را در موقع جنگ خواهد داشت. ثالثاً یگانه مدخل خراسان‌را از سمت مغرب دارا خواهد بود.

از اینجا با دو جاده آسان به قلب خراسان می‌توان راه یافت یکی از طریق جاجرم و بجنورد و قوچان و جلوتر در سمت شمال. دیگر سبزوار و نیشابور و بالاتر به‌سوی مشرق مشهد به عبارت دیگروضع استراباد وشاهرود کلیدسرنوشت شمال ایران است هر لشکری که در اینجا مستقر شود می‌تواند رابطهٔ خراسان را با دنیا قطع کند و با موفقیت مانع رسیدن نیروی تقویتی مرکزی بشود. سراسر قسمت شمالی ایران را از لحاظ ترکیب می‌توان به زنبوری تشبیه نمود که سرش تهران و دمش مشهد است.

رشتهٔ باریک بین گز و شاهرودرا که کمرزنبوراست اگر قطع کنند سربی‌جان خواهد شد و حداکثر کاری که از دم ساخته است این است که نیش جان کاهی فروکند و بنابرشکل طبیعی این قسمت از قلمرو شاه است که حضورو خیالات روسها در آشوراده همواره با اهمیت بسیار تلقی شده است منافع روسیه را در این حدود سرکار کنسول که در استراباد ساکن است و نمایندگان کنسولی آن دولت در بندرگز و شاهرود خوب سرپرستی می‌کنند.

ترکمن های ایرانی و روس ـ اکنون نوبت بررسی مسئلهٔ سوم یاترکمن های یموت است که روسیه نقش عمده‌ای در این زمینه ایفا می‌کند. بر طبق قرار داد سرزی ۱۸۸۱ منعقد بین ایران و روسیه خط سرحدی در این قسمت رودخانهٔ اترك

۱ ـ سرهنگ وال بیکر (ابرهائی بر فراز آسیا) می‌گوید: جلگهٔ بستان (ناحیهٔ اطراف شاهرود و بستان‌که سه میل مسافت بین آنهاست اقامتگاه حاکم است) قادر است از ۶۰ هزار نفر نظامی نگاهداری کند.

تعیین شده است. از دهانهٔ این رودخانه تا محل تلاقی بانهر سومار درچات، اگرچه یکی از ستون های مرزی به دلیل نامعلومی هنوز در جنوب دهانه اترك نصب می‌باشد. بعلاوه می گویند که با وجود قرارداد مزبور افسران روسی با سرباز از رودخانهٔ اترك عبور و از افراد یموت ایرانی در گرگان باج مطالبه می کنند.

این کار از نظر حقوق بین‌المللی پاك مردود است و رودخانه اترك چه از جهت عملی و یا از لحاظ سیاسی خط سرحدی محسوب می‌شود. در شمال این رودخانه ترکمن های یموت مسکن دارند که تابع دولت روس‌اند یموت‌های جنوب رودخانه جزو دولت ایران‌اند هر چند که نفرات بومی منطقه ایران عادت دارند که‌در پاره‌ای فصول سال به آن طرف مرز بروند و بر طبق قرارداد اجازهٔ چرادادن گله‌های خود را دارند.

یموتهای روس بکلی تابع دولت روس شده‌اند خواه از حکومت تزاری‌راضی باشند یا نباشند امکان شورش از آنها سلب شده است، اما یموتهای ایرانی که به دو تیرهٔ آتابای و جعفربای تقسیم می‌شوند به هیچ وجه رفتار آرامی نسبت به‌مقامات ایرانی ندارند و در سال‌های ۹ - ۱۸۸۸ طغیان کردند. قدری دورتر در سمت مشرق ترکمن‌های گوناگون هستند که افرادی آرام‌ترند و برای آنکه ازدشمنی موروثی یموتها احتراز نموده باشند قید حکومت ایران را برگردن نهادند و به خزانهٔ شاه خراج می‌دهند و برای قشون او سیصد سرباز سوار فراهم می‌سازند.[۱]

شورش یموتهای ایرانی - شورش یموتها در فوریهٔ ۱۸۸۸ شروع گردید وتا مارس ۱۸۸۹ دوام یافت و چنین می نماید که اگر علت اصلی آن بی‌لیاقتی و بدرفتاری مقامات ایرانی نبوده، دست کم ناشی از وضع‌پریشان اداری ایشان بوده است و این شورش موقعی سخت خطرناك شده بود که سیزده هزار تن قشون ایران به فرماندهی والی خراسان و خانهای بجنورد و قوچان و شاهزادهٔ حاکم استراباد همه بر ضد آنها به میدان نبرد آمدند و داستانهای غیر قابل تصوری از بزدلی نفرات

۱ - عجزحکومت استراباداز اینجانیك ظاهر می‌شود که باآنکه ترکمن‌های گوکلان‌درداخل مرز ایالت استراباد مسکن دارند مالیات آنها را ایلخانی بجنورد وصول می‌کند.

ایرانی تعریف کرده‌اند که چگونه در روز روشن هزار و بلکه دو هزار تن از ایشان را چندین نفر و یا چندً صد نفر سوار ترکمن اسیر و تار و مار کردند . باید انصافاً افزود که سربازان ایرانی در آن ماجرا علاوه بر ترس و جبن گرفتار عدم رضایت از مقامات دولتی خود بودند ولااقل یک سوم مواجب آنها را که ازتهران می‌فرستادند سیف‌الملک (حاکم استراباد) به جیب خود می ریخت و از این نفرات نیمه سیر و نیمه برهنه که نصف مقرری آنها راهم نمیداده‌اند ، انتظار جنگ و فداکاری شاید دور از امکان بوده است .

عملیات وحشیانه‌ای در آن مورد به هر دو طرف نسبت داده‌اند بخصوص از ناحیهٔ ایرانی ها که نه برجان اسیران ابقا می کردند و نه به حفظ حرمت آنها توجهی نمودند سرانجام جنگ و جدال با سبک عادی ایرانی خاتمه یافت و ایلات تحریک شدند که با هم در بیفتند و ایل آتابای تابع حاجی نظرخان که روح و جان شورش مزبور بشمار می‌رفته به خاك ایران جلب ودر آنجا نابود شدند و آتش‌شورش هم خاموش گردید[1] .

ضعف حکومت مرکزی ـ وقایعی نظیر آنچه در اینجا اشاره شده است نه فقط عجز اسفناك حکومت مرکزی را نشان می‌دهد ، بلکه یک نتیجهٔ غائی نیز خواهد داشت که روسها را در دعاوی خود نسبت به شمال ایران دلیرترمی کند و به خوبی هم آشکار است که آن دولت مدعی است و انتظار احراز حق حاکمیت بر تمام طوایف ترکمن‌را دارد . حال چنین استنباط می‌شود که ترکمن‌های یموت به شرط آنکه با ایشان بدرفتاری نشود همه حاضرند که از اوامر معقول حضرت شهریاری تبعیت نمایند تا بدین وسیله از پرداخت‌باج سنگینی که برادران آنها در ساحل دیگر اترك می‌پردازند[2] احتراز کرده باشند . هر نوع اغتشاش و بدتر از آن هر قسم عجز

۱ ـ برای اطلاعات بیشتری راجع به ترکمن‌های یموت رجوع شود به‌کتاب اوشرالوی Aucher Eloy (۱۸۳۶) در بارهٔ مسافرتها و یادداشت‌های قاضی سید احمد در نشریهٔ انجمن جغرافیائی پادشاهی سال ۱۸۷۶ .

۲ ـ این مطلب با آخرین اخباری‌که رسیده است تأیید می‌شود (۱۸۹۱) که چند صد نفر از یموتهای اتباع روس به خاك ایران وارد شده و داوطلبانه تابعیت شاه را پذیرفته‌اند .

دولت ایران درسرکوبی هرج و مرج‌ها بهانه‌ای دلخواه برای پیشرفت منظور رقیب که ولع و آزکشورگشائی دارد فراهم می‌سازد و دولت ایران باید کاملا هشیار باشد که درآن ناحیه آفت خیزآلت دست طرف نشود اگر در مورد آشوبهای اخیر روسها به‌جای بردباری و انتظار در صدد اقدام و ابتکار تهاجمی بودند برای آنها امکان موفقیت آسانی در میان بود و از اینکه علاقهٔ باطنی آن دولت شامل حال ایران نبوده است از این حقیقت بارز نیک آشکار می‌شود که یاغی‌های یموت غالباً با تفنگ و فشنگ ساخت روسیه مجهز بودند .

بجنورد ـ از ولایت استراباد بنابر ملازمهٔ مسائل حاد سیاسی آن ما اکنون به خراسان واقعی وارد می‌شویم و نگاه خود را به جانب شرقی این ایالت معطوف ساخته مشکلات مرزی آن را مورد امعان نظر قرار می‌دهیم . از ترکمن‌ها به ناحیه کردها می‌رسیم و در منطقهٔ بجنورد به اولین گروه کردنژاد بر می‌خوریم که شاه ـ عباس در سال ۱۶۰۰ میلادی اجداد ایشان را به این حدود کوهستانی خراسان کوچ داده بود . در فصل راجع به قوچان شرح وافی در کیفیت آمدن آنها به‌این ایالت و شرایط استقرار ایشان در آنجا و روابط کنونی آنها با حکومت مرکزی ذکر کردم آنچه دربارهٔ قوچان بیان شد کم و بیش در مورد بجنورد صادق است و در حالی که قوچان بیشتر مسکن کردهای زعفرانلوست در بجنورد طایفه شادلو سکونت‌دارند. وهنوزهم قسمت‌عمدهٔ سکنهٔ آنجارا تشکیل‌می‌دهند مانند قوچان‌مردم بجنورد هم خانی دارند که عنوان ایلخانی دارد که هر چند اسماً از طرف شاه است ، ولی معمولا ارثی است و به یکی از افراد خانواده‌ای که صاحب این مقام است تعلق میگیرد .

وی عایدات خود را از اهالی باج می‌ستاند و متقابلا عده‌ای برای قشون دولتی می‌فرستد و بطورکلی‌شأن او از حاکم معمولی ولایت بالاتر است. دستهٔ سوار که بوسیلهٔ ایلخانی بجنورد فراهم می‌شود در حال حاضر شامل ۵۰۰ نفر است و

ناحیه‌اش مشتمل بر ارتفاعات جلگهٔ بجنورد است که هم‌مرز شیروان و قوچان می‌باشد و همچنین آبهای قسمت علیای اترك مال اوست و درطرف جنوب هم جاجرم واقع در دشت اسفراین است[1] .

درگز - راجع به قوچان قبلاً اشاره کردم که سهمیهٔ فعلی نظامی آن . . ۶ نفر سرباز است . در شمال شرقی قوچان و شمال رشته های اصلی کوهستان تنها محل متعلق به ایران که وسعت قابل ملاحظه‌ای دارد و در شمال سلسله البرز واقع شده است ناحیهٔ محدود مرزی درگز است (جلگهٔ تمشک) در این نقطه متمایز که جلگه ایست دارای تقریباً چهل میل طول وسی میل عرض قسمتی را کردها مسکن دارند ، ولی بیشتر سکنهٔ آنجا ترکها و تاتارها از بازماندگان مهاجمان تورانی قدیم‌اند .

کرسی آن محمد آباد است که ۲۰۰ پا ارتفاع دارد و در آنجا به سال ۱۸۸۰ او دو نوان [2] سرهنگ استیوارت را که به لباس دلال ارمنی‌اسب درآمده بود ملاقات نمود وی سه هفته در میان آنها زیست بدون اینکه ایشان به هویت انگلیسی او پی برده باشند .

درگز بوسیلهٔ یک رشته تپه های کوتاه از اترك جدا شده تاکنون آنجا را از چنگ روسها نجات داده است هر چندکه دهکدهٔ واقع در دامنهٔ تپه‌ها را روسها اشغال کرده‌اند ، ولی درگز مدعی مالکیت اصلی آنجاست . قبل از سال ۱۸۳۲ شایدآنجا امیرنشین جداگانه‌ای بود ومانند امیرنشین های مرزی دیگرخراسان عباس میرزا آن را ضمیمهٔ قلمرو ایران کرد و اکنون مثل قوچان وبجنورد از متصرفات همایونی است ، اما از یک طرف بواسطه وقوع آن در دورترین نقطهٔ مرزی و ازطرف دیگر روابطی که پیوسته سرانش با طوایف ترکمن داشته‌اند اقتدار دولت ایران به نحو متزلزل و سست از طریق مشهد اعمال می گردید . خان درگز وارث مقامی

۱ - برای شرح و تعریف بجنورد وتوابع آنرجوع شودبه کتاب سرهنگ وال بیکر (۱۸۷۳) به نام ابرها بر فراز مشرق زمین . وکتاب سر مک گرگور (۱۸۷۵) مسافرتی در خراسان جلد دوم و ژنرال گردوکف Grodekoff (۱۸۸۰) جنگ در صحرای ترکمن .

۲ - O'Donovan

است که از زمان نادرشاه درخانوادهٔ آنها مانده است ، ولی دیگر نه خودخان ونه درگزهیچ کدام اهمیتی ندارند وسهمیهٔ نظامی اوبه یک صدنفر تقلیل یافته است .

نسبت به دولت روس چه رفتاری دارند ـ در هیچ یک از این سه منطقهٔ مرزی در صورت وقوع تهاجم از جانب شمال هیچگونه وسایل لازم برای ابراز ـ مقاومت فراهم نیست . دو ایلخانی که وضع و حال یکی از ایشان را در فصل سابق شرح دادم و هر دو از سران عمده به شمار میروند شاید راجع به مقاومت و دفاع در مقابل یورش‌های احتمالی روس حرف‌های گزاف بزنند ، ولی ازتصمیم قلب فقط احساس خاصی بر ضد آن دولت دارند که بواسطهٔ مجاورت ، هم‌اکنون قسمت عمده‌ای از قدرت و ابهت سابق‌خود را ازدست داده‌اند و جای نهایت شک و تردید است که‌هر یک از آنها در صورت حملهٔ روسیه کمترین اقدامی بنماید . ازطرف دیگر هم جریان بی انقطاع هدایای روسی که از چندین سال پیش دوام داشته از رنج و عذاب تسلیم شدن اگر اتفاقاً واقع شود خواهد کاست .

می‌توان گفت که روسها هم اکنون محل اتکائی در هردوخانات دارند . من شرح جادهٔ جدید نظامی را از عشق‌آباد به قوچان و اهمیت عمدهٔ سوق‌الجیشی آن و نیز جادهٔ دیگر روسها راکه از گئوك تپه و از فراز گردنه‌ها وکوهستان غربی گرماب و فیروزه تا شیروان و از آن راه به قوچان می‌پیوندد شرح دادم . جادهٔ سومی هم از اترك به بجنورد از طریق چاپ از پایگاه نظامی روس به چکیش‌لر درساحل بحر خزر می‌رسد .

روسها از میان مسلمانهای تبعهٔ روس نمایندگان کنسولی دربجنورد ، قوچان و محمدآباد دارند تحت این عنوان که آن افراد در مراکز مزبور مأمورکارهای تجارتی‌اند، اما درخلال انجام امور بازرگانی با پیروی از راهنمائی دستگاه‌های ذی صلاحیت خود از تأمین مصالح سیاسی کشور خویش غافل نیستند .

کلات‌نادری ـ در ادامهٔ پیشروی خود بطرف مشرق با پدیده طبیعی عجیبی برخورد می کنیم که از زمان نادرشاه شهرت یافته و او آنجا را مقر مستحکم

خویش قرار داده بود . این محل کلات نادری است . مختصات طبیعی ونظامی این مکان حیرت‌انگیز سابقاً ذکر شد و همچنین اشاره کردم که دولت ایران عده‌ای سرباز (اسماً) پانصد نفر در آنجا دارد که در نقاط متعدد قابل رسوخ آن پراکنده‌اند و همچنین دوتوپ در آنجا هست و بیشتر سکنهٔ آن از طوایف ترک‌اند و حاکم که از مشهد اعزام شده است به نام حاجی‌ابوالفتح خان در آبادی درون کلات اقامت دارد و ۱۰۰ سوار برای فوج مرزی فراهم می‌سازد .

قصد وخیال دولت روسیه ـ از سالهای پیش دولت روس توجه خاصی نسبت به کلات ابراز داشته و شایعات انتزاع آن از دست دولت ایران عمداً همه‌جا انتشار یافته است تا درصورت انتقال مالکیت آنجا اذهان عمومی با این موضوع مأنوس شده باشد. به اشخاصی که چنین قصد و خیالی را از جانب روسیه انکار دارند کافی است جواب داد که آن دولت سابقاً به ایران پیشنهاد کرده بود که در ازای تسلیم کلات حصهٔ خود را از اراضی حاصلخیز مغان در ساحل غربی دریای خزر به این دولت بدهد، ولی این پیشنهاد مورد اجابت واقع نگردید.

ارزش کلات برای روسیه چنانکه قبلا هم دلیل آن را ذکر کردم بواسطهٔ تسلطی است که از آنجا بر منابع آب که وارد اترك می‌شود و بیشتر از آن جهت که محور نظارتی است بر تمام طوایف مرزی و بعلاوه از لحاظ ابهت سرشاری است که نصیب آن دولت خواهد نمود.

ایران به هیچ وجه قصد تسلیم این موضع ممتاز جالب توجه را ندارد و آنجا را با چنان تعصبی نگاهداری می‌کند که با روش اهمال و ناتوانی اوتضاد عجیبی دارد. هیچ بیگانه حق ورود به آنجا را ندارد مگر با اجازهٔ مخصوص شاه و چندین نفر روسی و خود من نیز از تلاش‌دخول به آنجا نتیجه‌ای حاصل نکردم.

در حال حاضر سیاست روس در این ناحیه عنوان کردن دعاوی روزافزونی است نسبت به آبها و نهرهائی که موجب آبیاری و حاصلخیزی متصرفات او در دشت و همچنین گسترش نفوذش درمیان طوایف این منطقه است. روسها به‌تدریج

اراضی دامنهٔ کوه را تا اترك تصرف نموده و مرتباً اختلاف و دعوی دربارهٔ آبهائی دارند که این اراضی را مشروب می کند . اما سرچشمهٔ آبها در خاك ایران است و هر روز ممکن است این جریان موجب بروز بحران در روابط دوکشور بشود که در آن صورت کلات مرکز گرانبهائی برای دولت روسیه خواهد شد و تاآنجا را به چنگ نیاورد راضی و خشنود نخواهد شد.

مرزهای ایران و روس ـ در متن قرارداد جدید روس و ایران که در دسامبر ۱۸۸۱ انعقاد یافت خط مرزی تازه بین ماوراء بحر خزر و خراسان باتوجه به فتوحات روس در آن سال مشخص شده است . خط مرزی در نقشه‌ای که از دهانهٔ اترك شروع میشود ، پیش از آنکه به آبادی لطف‌آباد که در پایین اترك در ناحیهٔ ایرانی درگز واقع است برسد ناگهان متوقف می‌شود.

در این قرارداد لطف‌آباد به ایران رسیده ، اما از آنجا در جنوب شرقی تا سرخس که‌درکنار تجن واقع است خط مرزی به هیچ‌وجه روشن نیست بعضی‌ها معتقدند که این مسئله در یک قرارداد محرمانه به سال ۱۸۸۱ یا ۱۸۸۳ بین روسیه و ایران حل شده است و در فصول آینده باز راجع به این قضیه صحبت خواهم داشت. بعلاوه شایع است که کمیسرهائی این خط جدید سرحدی را پیاده کرده و علامت گذاری نموده‌اند. اما شك و تردید ویا در واقع بی‌اطلاعی عامه دربارهٔ این نکته بطوری که در فصل سابق بیان کردم درآینده موجب بهانه جوئی از ناحیهٔ دولت متعاهد قوی خواهد گردید.

تجن ـ در سرخس بار دیگر ما به یک خط مرزی مشخصی می‌رسیم که همان رودخانهٔ تجن باشد و آن در مجرای علیای خود هری‌رود نامیده می‌شود و بعد از الحاق کشف‌رود به آن در پل خاتون تجن نام دارد که پس از مجزا ساختن قرارگاههای نظامی ایران و روس در سرخس هنگامی که آب باشد ازمیان صحرا به سمت شمال جاری است و پل راه‌آهن دریای خزر برتجن یا قره‌بند برآن ساخته شده است.

دوسرخس ـ دوسرخس هست یکی قدیمی و دیگری سرخس‌نو. اشتباه

بزرگی درمیان مسافران وسیاستمداران بواسطهٔ ابهام وضع واقعی آنها و اختلاف نظر دربارهٔ محل حقیقی و خصوصیات هریک وجود دارد. سرخس قدیم درسمت راست یا شرق رودخانه واقع شده و از عهد قدیم اقامتگاه ایل سالور ترکمن بوده که نخستین تیره از نژاد ترکمن‌اند و تاریخ نویسان عرب حتی از قرن هفتم میلادی راجع به‌آنها مطلب نوشته‌اند[1]. اولین فرد اروپائی که در قرن حاضر به سرخس مسافرت کرد ولف بود که از طبقهٔ روحانی بود و در راه مسافرت اولش به بخارا چند هفته درسال ۱۸۳۱ آنجا ماند و برای کلیمی‌ها که عدهٔ محدودی در آن محل بودند و ترکمن‌ها موعظه می‌کرد و باز درسال ۱۸٤٤ هنگام سفر تحقیقاتی خود راجع به سرنوشت اشتودارت[2] و کانولی در بخارا از آنجا دیدن کرده است. ضمناً برنز هم درسال ۱۸۳۲ ده روز با لباس مبدل در موقع مراجعت خود از سفر مهم خویش درسرخس مانده و چیزی نمانده بود که هویتش مکشوف شود وی آنجارا قلعهٔ حقیر وبدون استحکامات که بکلی هم ویران شده بود تعریف نمود و آن قلعه برشیب تپه‌ای واقع شده بود باچند خانهٔ گلی که کلیمی‌های مشهد در آنجا ساخته بودند و نوشت که اهالی ترکمن آنجا در این موقع نسبت به خان خیوه اطاعت مشکوکی می‌نمودند.

تسخیر سرخس بدست عباس میرزا ـ چندی بعد از مسافرت برنز عباس‌میرزا

---

۱ ـ اصطخری (که اوزلی اشتباهاً ابن حوقل نوشته است) سیاح عرب در قرن دهم به سرخس رفته و می‌نویسد که از نیشابور تا آنجا شش منزل است و می‌افزاید که سرخس شهری است بین مرو و نیشابور و در دشتی هموار واقع گردیده آب جاری ندارد فقط نهری که از پوشنگ جاری است این نهر از هری‌رود منشعب و به سمت سرخس جاری می‌شود ولی در فصول گرم سال جریان آب تا آنجا نمی‌رسد وتخمین زده‌اند که سرخس‌به اندازهٔ مرو رود وسعت دارد. شهری‌است پر جمعیت و آباد، هوای آنجا سالم است، اهالی آب‌آشامیدنی گوارا دارند ودر کارگاه‌های‌خود اسب وقاطر به‌کارمی‌برند.

کتاب ابن حوقل در باب جغرافیای مشرق زمین ترجمهٔ سر. دبلیو. اوزلی. این وصف تجن با شرح نویسندگان اخیر کاملاً منطبق است. هنگامی که آقای لسار Lessar در سال ۱۸۸۲ برای اولین بار به سرخس سفر کرد اطلاع داد که رودخانه معمولا خشک و خالی است و از ۳۰۰ یارد تا نیم میل عرض دارد. ابن بطوطه سیاح مغربی هم از مشهد به سرخس رفت (سال ۱۳۳۰ میلادی) رجوع شود به سفرنامهٔ ناصر خسرو و مقدسی«کشورهای اسلامی» و یاقوت در قاموس فارسی.

۲ ـ Stoddart

ولیعهد که در آن موقع سرگرم فتح و تسخیر کامل خراسان بود بالشگریان خود وارد میدان شد و سرخس را تصرف و ویران کرد و بیشتر سکنهٔ آنجا را از بین برد و بقیه را هم اسیر کرد و به مشهد آورد [۱]. درآنجا نفری چهار لیره آنها را به تیرهٔ یولتان که از منسوبان طایفهٔ سالور بودند فروخت و بعضی از ایشان هنوز درسرخس اقامت دارند و جمعی از آنها در زهره‌آباد که در ساحل ایرانی رودخانه درقسمت علیا واقع است زندگی می کنند، ولی این تیره در روزگار جدید بدون اهمیت افتاده‌اند.

سرخس جدید ـ بعداً گویا درسال ۱۸۰۰ ایرانی‌ها برای این که آن پست سرحدی را درمقابل تاخت و تازهای بی دریغ ترکمنهای مقیم حدود مرو محافظت کرده باشند قلعهٔ بزرگی به شکل چند پهلو در آنجا ساخته و بیست و چهار برج در اطراف آن برپا داشته و برراس آنها توپ‌هائی کهنه و فرسوده نصب کرده بودند و آن در سمت چپ ساحل غربی تجن و در نیم میلی این رودخانه واقع بوده. آقای دوبلوك‌ویل [۲] عکاس تیره‌بخت فرانسوی که همراه لشگر ایران در سال ۱۸٦۰ به مرو رفته بود و در خورشیدخان کاله قطعه‌قطعه‌اش کردند در دست ترکمن‌ها اسیر افتاد و او را یکسال ونیم زندانی کرده بودند از سرخس عبورنموده وتعریف قلعه جدید را قلمی ساخته بود.

۱ ـ بعد از سقوط قوچان عباس میرزا رو به سرخس آورد و آنجا را به‌کلی از مدافعان خالی یافت و بی درنگ تسخیر نمود. وی که ازپیشنهاد ابتدا ۱۵۰۰۰۰ و سپس ۲۰۰۰۰۰ تومان تنخواه از جانب اهالی آزرده شد و آن را ردکرد در صدد برآمدکه این لانهٔ آدم دزدی را بکلی از میان بردارد. پس آنجا را محاصره و برق آسا تسخیر نمود به‌طوری که در ظرف تقریباً یک روز به تصرف او درآمد. دستور داد شهر را غارت‌کردند و سپس به آتش‌کشیدند. بسیاری از سکنهٔ آن مقتول و سه‌هزار نفر نیز اسیر شدند. غنایم آن محل بسیارگرانبها و غیر قابل حساب بود شاید میزانش بیش از هرمحل تسخیر شدهٔ دیگر در دوران اخیر بوده است.

در واقع چندین کیسه طلا و انبوه اجناس قیمتی از هرنوع. براستی که آنجا دخمهٔ غارتگران به نحو اعلی بود و فقط مبالغ پولی که بدست آمد بین ۳۰۰ تا ٤۰۰ هزار لیره بوده و بیشتر آن هم به چنگ سربازان افتاد. نقل از جی. بی. فریزر درکتاب سفری زمستانی جلد دوم. شرح فوق هرچندکه بدون شك اغراق آمیز می‌نماید بسیار جالب توجه است چون در زمان خود نویسنده اتفاق افتاده بوده است (۱۸۳٤).

۲ ـ M. de Blocqueville

مک گرگور مسافر بعدی به آنجا بود در سال ۱۸۷۵ او، هم راجع به قلعه و هم عدهٔ نگهبان آنجا که ۷۰۰ نفر سرباز و چندتن سوار و درحدود یازده عدد توپ بود شرحی باقی گذاشت و درکتاب خود تصاویر و نقشه‌هائی نیز منتشر ساخت. سپس در سال ۱۸۸۲ آقای لسار مهندس روسی که در آن موقع در گروه راهنمائی نیروی متقدم روسی خدمت می کرد و بعداً عضو هیئت مرزی افغانستان شد و اکنون مأمور سیاسی در دربار بخارا است، برای کار نظارت به سرخس آمد و برای اولین‌بار شرح سرزمین بین سرخس و هرات را در معرض اطلاع اروپائیان قرارداد.

وی وضع پادگان فلاکت‌بار آنجا را تعریف کرده و گفته است که به‌جای اینکه بلای جان دشمن باشند در واقع خود به صورت دشمن درآمده بودند. بطوری که هیچ گاه جرأت خروج ننموده و شبها در برج‌ها آتش خطر برمی‌افروختند.

روسها باز سرخس کهنه را تسخیر می کنند ـ دو سال بعد در آوریل ۱۸۸٤ در واقع بنابر اطلاعاتی که آقای لسار در مورد آن یورش مؤثر، ولی غیر قابل‌دفاع که به نزاع در ملأعام کوشک و تصرف پنجه در سال ۱۸۸۵ منجر شد گردآورده بود، روسها با نیروی کافی پیش آمدند و سرخس قدیم را که در مشرق رودخانه واقع و خالی بود اشغال کردند و به زودی در اینجا استحکامات و سربازخانه‌هائی بر پا ساختند بدین ترتیب سرخس کهنه تجدید حیات نمود که به نظر من می‌توان گفت که سرخس جدیدتر و از آن پس این محل یکی از پایگاههای نظامی مرزی آنها شده است. تنها شرحی که من راجع به آنجا از وقتی که بدست روسها افتاده است دیده‌ام همان است که کنت دو شوله [۱] یک افسر جوان فرانسوی نوشته، وی در سال ۱۸۸۸ با لباس مبدل از مرو به اتفاق سرهنگ علی‌خانف از این راه عبور نموده شرح او از این قرار است:

۱ ـ comte de cholet

« در واقع به سرخس نام شهرنهادن مبالغهٔ محض است فقط یک پست نظامی است که در اطرافش خانه‌های افسران و چند نفر دیگری که به کسب و کار اشتغال دارند. چون ایرانی‌ها از الحاق طوایف ترکمن که در این حدود اقامت دارند سخت اکراه داشته‌اند روسها با ایجاد این پست نظامی به آنها پاسخ دادند. در آنجا دو فوج دارند یکی برای نبرد در جبههٔ جنگ و دیگر پادگان که جمعاً ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ نفرند و این پیش آمد برای ایرانیان درس عبرتی شد که دیگر خیال پس گرفتن آنجا را هم درسر نپرورانند. بعلاوه بایک بهانهٔ توخالی پست سرحدی مهمی در جلگه تحت تأسیس کردند که بریکی از دو راه هرات مسلط است. علاوه برقلعه وسربازخانه شهرصدخانه دارد که مسکن نظامی‌ها و مأموران کشوری و تجار است ودو خیابان و نیز دو میدان دارد که یکی ازآنها محل بازار پرسر وصدائی می‌شود اگر شهر را دو نیمه کنیم دو قسمت متوازی‌الاضلاع است که نیم میل طول و دویست یارد عرض دارد اینجا اقامتگاه یک پریستاو یعنی رئیس بخش است. »

ارزش نظامی ـ درتألیف قبلی خود عقیده مهم مک گرگور را دربارهٔ ارزش سوق الجیشی سرخس از لحاظ موقع تسلط آمیزی که بر جلگهٔ هری رود تا هرات دارد نقل کردم. این وضع ممتاز فعلا از دست ایرانیان بکلی خارج و در اختیار روسها واقع شده است. پادگان ایرانی در سرخس که یک رسد پیاده نظام است فقط ۳۰۰ نفر دارد و همچنین یک دسته سبک توپخانه که در واقع واحدی مجزاست هرگز نمی‌توانست از قلعه‌ای که به صورت اخیر بسط و تغییر یافته است دفاع نماید. سیم های تلگراف بین مشهد و سرخس غالباً یا مقطوع و یا از کار افتاده است وشاید اگر روسها فقط درآن سمت رودخانه ظاهر شوند وشلیک مختصری بکنند می‌توانند ناظر وحشت زدگی ناگهانی طرف دیگر باشند.

مرز شرقی ـ سرخس شمالی ترین نقطه مرزی ایران است و در واقع گوشهٔ تیزی هم به جانب صحرا دارد. از اینجا ما به سوی جنوب رو می‌آوریم ودر جلگه‌ای راه خود را تعقیب می کنیم که هری رود از میان آن جاری است. این رودخانه هم خط مرزی تا گردنهٔ ذوالفقار بین ایران و روس است وهم بین ایران و افغانستان. در اینجا ما حاشیهٔ شمالی کمربند سرزمینی را که درنزدیکی و یا بر خود خط مرزی واقع است و مسکن طوایف مختلف از نژادها و مذاهب متعدد است سیر می کنیم.

این افراد هر چند که اتباع ایران‌اند ، ولی علاقهٔ چندانی به اطاعت از آن دولت نمی‌نمایند از این رو عامل خطرناکی در سیاست مرزی بشمار می‌روند .

حوزهٔ مشهد ـ ناحیهٔ مشهد که تا هری رود ادامه دارد ما با عوامل بیگانهٔ مزبور بر خورد می کنیم . در حوالی‌مشهد عوامل ایرانی‌اکثریت دارند ، اما هرچه بیشتر به طرف مرز پیش برویم با دسته‌ها و تیره‌هائی مصادف می‌شویم که از لحاظ نژاد و مذهب متفاوت و جزو چهار ایماق (یعنی چهار جماعت) طوایف‌خانه بدوش حدود مرزی افغانستان [۱] ، این‌ها طوایف جمشیدی و هزاره‌اند . دسته اول از ریشه و تبار ایرانی‌اند ، ولی عدهٔ کثیری از آنها سابقاً خاك ایران را ترك نموده در افغانستان مقیم شده‌اند .

باقیماندهٔ ایشان را هنگام محاصرهٔ هرات در سال ۱۸۵۷ به ایران عودت و در خانه گشا نزدیک مشهد اسکان دادند . ایشان باید عده‌ای بیگار برای دولت ایران جمع کنند و از میان نفرات آنها گارد سرحدی تربیت می‌شود و باآنکه از نژاد ایرانی‌اند و تا حدی فارسی حرف می‌زنند اطاعت و وفاداری ایشان سخت مورد تردید است از طرف دیگر هزاره‌ها هیچ وقت از قوم ایرانی نبودند و چنانکه چهرهٔ مغولی و چشم‌های بی قواره و ریش بزی ایشان نشان می‌دهد به خانوادهٔ تورانی‌تعلق دارند عده‌ای از آنها در حوالی مشهد ساکن‌اند وعدهٔ بیشتری درجنوب در محسن‌آباد در ناحیهٔ باخرز هستند و روی هم رفته عجیب‌ترین وضع اختصاصی ایشان‌این است که با آنکه خون و مذهب و شباهت ایرانی ندارند به زبان فارسی تکلم می نمایند و سنی مذهب‌اند و هر چند که در حدود ۴۰ نفر سرباز فراهم می‌سازند احساسات و وفاداری ایشان نسبت به دولت کاملا مشکوك می‌نماید .

۱ ـ چنانکه از نام ایشان مستفاد می‌شود چهارایماق، اصلا چهار طایفه شامل: جمشیدی، فیروزکوهی ، تیموری و تیموني بود بعداً دوطایفه دیگر هزاره و قپچاق‌ها نیز به این دسته‌ها بسته شدند فیروزکوهی‌ها و تیمونی‌ها و قپچاقی‌ها که دوتای اول اصلا ایرانی بودند دیگر در ایران دیده نمی‌شوند ولی اعضای چهار دستهٔ دیگر هنوز در ایران هستند .

دکتر بلو Bellew این دسته‌هارا طور دیگری طبقه بندی‌کرده است وی چهارایماق‌را شامل تیموری، یموتی، داهی وسوری می‌نامد وجمشیدی وفیروزکوهی‌را شعب فرعی تیموری می‌شمارد وهزاره را با داهی یکی محسوب می‌دارد .

نواحی جام ، باخرز و خواف ـ در سمت جنوب بعد از مشهد نواحی مرزی جام یا تربت شیخ جام (بنام یکی ازمقدسان ارجمند محلی که در آنجا مدفون است) باخرز و خواف است که در حال حاضر زیر نظر یک حاکم ایرانی از نژاد عرب است و لقبش نصرت‌الملک می‌باشد که از این سه ناحیه افراد قشون ۱۰۲۰ نفر سوار برای دولت فراهم می‌سازد .

جمعیت زیر فرمان او هم به یکی از طایفه‌های چهار ایماق تعلق دارند نه به طوایف دیگری که نامشان قبلا یاد شده است. ایشان ازنژاد عرب‌اند وتیموری نام دارند ومی گویند این اسم را از تیمور بزرگ گرفته‌اند که ایشان را به مناسبت اینکه مادرش را در حین سفر مکه غارت کرده بودند از مقر اصلی به این ناحیه کوچ داد و به تابعیت سید والامقامی گماشت که دختر خود را هم به عقد ازدواج او در آورده بود .

طایفهٔ تیموری در سایر نقاط خراسان هم سکونت دارند بخصوص در حدود نیشابور و سبزوار ، اما قسمت عمدهٔ ایشان در سه ناحیهٔ مرزی که اینک موردبررسی ما است زندگی می کنند. قضاوت ناروا و سیاست جابرانهٔ دولت ایران حس‌علاقهٔ افراد این قبایل و مردم بومی دیگر را زایل کرده است و به راستی که ایران حق دارد به همان اندازه نسبت به سربازان مزدور این طوایف بی اعتماد ومشکوك باشد که امپراتوری رم به لژیونهای گل (فرانسه) و گوتها (آلمانی) اعتماد نداشت. این نکته را نیز باید اضافه کنم که تیموری‌ها مثل هزاره‌ها و جمشیدی‌ها مذهب تسنن دارند .

قاین ـ باز قدری پایین‌تر درطرف جنوب منطقهٔ بسیار وسیع ومهم قاین واقع شده‌است ، شامل چند بلوك که تا منطقهٔ کویر که خراسان را از کرمان جدا می‌سازد امتداد دارد. حکومت قاین با امیری از تبار عرب است و ریاست طایفه، درخانوادهٔ امیر موروثی است وی در میان سران جنوب همان پایه و مقام و بلکه قدر ومنزلتی بالاتر از ایلخانی‌های بجنورد و نواحی شمال دارد .

امیر علم خان حاکم کنونی شاید نیرومندترین فرد دستگاه پادشاهی ایران

باشد او اینک بیش از شصت سال دارد ودارای شخصیتی بسیار قوی وبعلاوه شهرت سرشاری از لحاظ هیبت و سخت گیری است و خطهٔ خود را از وجود دسته‌های دزد و غارتگر بخصوص از افغانها و بلوچ ها که بی ترس و نگرانی از هرگونه تعقیب، سرگرم راهزنی و غارت بودند پاك کرده است و بقدری مقتدر است که حکومت مرکزی به آسانی جرأت دخالتی در کار او ندارد .

هنگام تشکیل کمیسیون مرزی سیستان در سال ۱۸۷۲ جناب امیرحاکم قاینات بود و نسبت به سر. اف. گلد اسمید چنانکه باید وشاید مهربانی ننمود وچون سرنوشت قلمرو خود او در میان بود از آن جهت که سیستان از توابع ولایت او به شمار می‌رفته شاید موجباتی برای ابراز اهانت پیش‌آمده باشد ، ولی ازآن پس‌وی همواره نسبت به این قبیل افراد انگلیسی که از سامانش عبور کرده‌اند مراقبت کافی مبذول داشته است .

امیر از جانب شاه لقب و در قشون ایران درجهٔ امیر تومانی (ماجر جنرال) دارد . استقرار دستهٔ توپخانه در ارگ بیرجند علامت حاکمیت پادشاهی ایران است* .

جمعیت و حاکم نشین قاینات ـ جمعیت قاینات از اصل ایرانی و عرب و تخمیناً درحدود هشتاد هزارنفر است. مرکزحکومت سابقاً در قاین بود ، ولی بعداً به‌بیرجند که شهری وسیع‌تر و بدون حصار و دیوار است انتقال یافت وچهارده هزار تن جمعیت دارد . بنابرگزارش سرهنگ استیوارت کشت و مصرف تریاك در آن حدود سخت رایج است و هر سال صدها نفر بر اثر افراط در استعمال آن هلاك می شوند[1] . امیر ۷۰۰ تن سوار و دو فوج پیاده دارد که به نوبت احضار می شوند

* (امیراخیراً یعنی در نوامبر ۱۸۹۱ وفات یافت). منظورمؤلف امیرعلم خان حشمت‌الملك متوفی در سال ۱۳۰۹ هـ. ق پدر امیر ابراهیم خان شوکت‌الملك و جد امیر اسدالله خان علم است . م

۱ ـ رجوع شود به مقالهٔ بسیار جالب توجه سرهنگ می. ای. استیوارت زیر عنوان « جلگهٔ هرات و مرز ایران از هری رود تا سیستان مندرج در صورت جلسات انجمن سلطنتی جغرافیائی (دورهٔ جدید) جلد هشتم (۱۸۸۶) و راجع به قاین گزارش هیئت مرزی سیستان (۱۸۷۲) وکتاب سرهنگ یون اسمیت به نام ایران خاوری جلد اول واچ دبلیو « از رودخانه سند تا دجله » وکتاب سرمك گرگور سفری به خراسان و ارباب بیرجند نوشتهٔ همین نویسنده .

که یکی برای خدمت در سیستان است و دیگری در بیرجند به حال استراحت واز هر دو قسمت قاین وسیستان سربازانی برای قشون دولتی فراهم می‌سازد .

سیستان ـ چنانکه ذکر کرده‌ام سیستان ولایتی تابع قاین است ونایب‌الحکومه‌ای ازجانب امیر درآنجا حکومت و درنصرت‌آباد سکونت دارد . درسال ۱۸۸۹ ازجمع عایدات خراسان ۳۶۰۰۰ تومان نقد (۷٤۲۹ لیره) و ۲٤۰۰۰ خروار (۶۹۵۷ تن) غله فرستاد . اما سیستان مسائل جداگانه فراوان دارد خواه سیاسی یاتجارتی و یا نظامی که من در فصل علیحده‌ای که حق مطلب را در باب تاریخ و آینده آن بهتر بتوانم ادا کنم مطرح خواهم کرد . با سیستان که درگوشه جنوب شرقی است داستان خراسان هم پایان می‌یابد و شرح غم‌انگیز دشت لوت به میان می آید و سپس نوبت ایالت بلوچستان ایران خواهد رسید که شایسته است در جلد دوم این کتاب در آن باب بحث شود .

تبلیغات روس ـ من شرح فقط خط کمربندی اراضی مرزی از گردنه ذوالفقار تا سیستان را بیان کردم و اینک به ایالت بلوچستان ایران می‌رسم . در این ناحیه بطوری که اشاره نمودم طوایفی نسبتا غیر ایرانی با مذهبی غیر ایرانی و احساسات بیگانه سکونت دارند و بنابراین دولت روس به فکر ترویج نفوذ خود درآن حدود افتاده‌است و بااین ادعا که قهرمان مسلمانان سنی‌مذهب است در برابرمذهب شیعه‌ایرانی به احساسات تعصب‌آمیز مذهبی توجه دارد[1] . دولت روس درسهمیه‌های نظامی این طوایف همدستان‌احتمالی که ارزش نظامی خواهند داشت تصور می‌نماید و با وضع تسلط آمیزی که در جناح هرات و جلوتر بر هیرمند پیدا کنند در صدد تهدید افغانستان و علاقه‌مند نزدیک شدن بیشتری به سرحد بلوچی هندوستان می‌باشند . حکومت تزاری به سیستان که بین راه مشهد ودریاست نظر آزمندانهٔ مخصوص دارد و نیک واقف است که تسلط برآنجا قدمی اساسی

۱ ـ در سال ۱۸۸۲ بعد از تشکیلات جدید حاکم ایالت ماوراء بحر خزر اعلامیه‌ای درعشق‌آباد انتشار داد مشعر براین‌که تمام دهات سنی نشین درناحیهٔ اتک متعلق به روس است و دیگر نبایستی به دولت ایران باج بدهند از این رو بواسطه سبک شدن بار مالیاتی خود خیلی از افراد از آن پیشنهاد استقبال کردند و همین سیاست را هم فعلا در حدود جنوبی تعقیب می نماید .

در راه تأمین برتری قطعی در ایالت خراسان خواهد بود . روزنامه‌نگاران محلی اجیر روس در تربت شیخ جام و خواف و قاین مشغول کارند و معروف است که نمایندگی روس در بهره برداری از نفوذ خود در این حدود ساعی است و روسها توجه مخصوص حتی به کمترین اطلاعاتی دارند که مربوط به وضع مرزی قلمرو بریتانیاست.

به عبارت دیگر درگرداگرد خراسان از شمال غربی تا جنوب شرقی نقاط فراوانی هست که صحنهٔ فعالیت ونفوذ وتحریکات دائمی روس است و بدین ترتیب تارهای مسکوی رفته رفته و با اطمینان خاطر بر قامت قربانی مورد نظر ایشان تنیده می‌شود .

استراباد ، بجنورد ، قوچان ، کلات ، سرخس ، خواف و سیستان زمینه‌های متعدد اقدامات آنهاست وممکن است روزی دروازهٔ احتمالی ورود ونفوذ آنها بشود. نظری اجمالی به نقشه و وضع منطقهٔ قدرت روسیه در ماوراء دریای خزر که جمعاً سیصد میل با خراسان هم مرز است نشان خواهد داد که چگونه و تا چه اندازه وضعی ناشی از همسایگی دولتی نیرومند که نقاط کوهستانی را هم در دست دارد ممکن است در مقابل همسایه‌ای که ضعیف و ناتوان است برای دولت روس وضع ممتاز قاطع ایجاد کند.

تأثیر خط آهن ماوراء بحر خزر - راجع به تأثیرات راه آهن ماوراء دریای خزر و راه آهن‌های دیگری که در صحاری مجاور مرز ایران ساخته شده است در وضع سیاسی آن حدود و در بارهٔ سرنوشت سیاسی همسایگان روس به ندرت می توان مبالغه نمود . این موضوع دامنهٔ وسیع‌تر و اهمیت بیشتر از آن دارد که در فصلی که فقط به یکی از ایالات قلمرو ایران راجع است مورد بررسی کامل واقع شود بنا بر این آنرا به فصل دیگری ارجاع می‌دهیم که درباب اصل مسئلهٔ نفوذ روس در سیاست ایران است و خواهیم دید که خطوط آهن ژنرال انن کف چه وسیلهٔ موثر قطعی خواهد بود[1] .

۱ - رجوع شود به جلد دوم فصل سی‌ام این کتاب .

نواحی داخلی ـ قبل از آنکه موضوع سیاسی خراسان را رها کنیم اجازه بدهید بار دیگر تقسیمات جزء اداری آن را مورد امعان نظر قرار دهم و اطلاعاتی راکه راجع به ولایت های مرزی داده‌ام با توضیحاتی اجمالی دربارهٔ قسمتهای داخلی تکمیل نمایم وآن را به دوبخش می‌توان تقسیم کرد: یکی ردیف داخلی یا خط ثانوی که با نواحی مرزی ارتباط دارند دیگر نواحی که با نقاط سرحدی به هیچ وجه مربوط نمی‌باشند .

طبس ـ هرگاه ازسمت جنوب شروع کنیم که سیستان‌راهم درهمانجا ترک کرده بودیم و درمدار قاین به درون کشور پیش برویم به ولایت طبس خواهیم رسید که به حد جنوبی یزد مربوط می‌شود و با آنجا ۲۰۰ میل فاصله دارد . سکنهٔ طبس عده‌ای عرب و قسمتی هم ایرانی‌اند و بوسیلهٔ رئیس موروثی حکومت می شوند که با خانها و ایلخانی‌ها و امیران موصوف قبلی شأن مساوی ، ولی وضع پائین‌تری دارد . نام او میرزا محمد باقر خان و لقبش عماد الملک است . اگر چه خواه از لحاظ نفراتی که برای قشون دولتی می دهد ویا نفوذ شخصی پایه و مقام معتنابهی ندارد سرزمین او پهناور[1] اما فقیر است و مردمش بی‌آزار و و آرام‌اند و از وضع و حالی که ملکم در پایان قرن گذشته راجع به آنجا نوشته و تعریف کرده است که سران آنجا کاملا مستقل‌اند و افراد آنها به مناسبت دلاوری ممتاز[1] هیچ اثری فعلا دیده نمی شود . خان ۱۰۰ هزار نفر سوار برای قشون دولتی فراهم می سازد .

ترشیز ـ درشمال طبس ناحیهٔ محدود ترشیز است که آنجا هم بیشتر سکنهٔ تبارعرب وحکومتی‌دارد که در نزد والی خراسان در مشهد مسئول‌است. میوه‌جات ترشیز مشهور است و با جاهای دیگر قابل مقایسه نیست و آفتی که کرم ابریشم را درگیلان از بین برده خوشبختانه به آنجا سرایت ننموده است و می گویند که معدن فیروزه دارد که از جنس نیشابور خیلی پائین‌تر است .

۱ ـ تاریخ ایران ملکم جلد دوم و در آن موقع میر حسین خان رئیس مقتدر طایفهٔ عرب آنجا بود با جمعیتی درحدود سی‌هزار نفر که دوهزار نفر سوار وشش هزار نفر سرباز پیاده داشت.

تربت حیدری ـ ترشیز از لحاظ اهمیت در واقع در درجهٔ سوم است نه پایهٔ دوم ، زیرا که بین‌آنجا وتربت شیخ جام ناحیهٔ تربت حیدری است (مقبره حیدر) که اهمیتی نظامی از لحاظ لشکریان مهاجمی دارد که از هرات از طریق خواف مشهد را هدف داشته باشند چون خط ارتباط بین کرسی ایالت وسیستان را قطع می کند. اهالی آنجا غالباً ترکهای قرا و همچنین عده‌ای بلوچ هستند و یک قرن پیش از برکت قدرت خارق‌العادهٔ حاکمی به نام اسحق خان به حد اعلای رفاه رسیده بود و می گویند این شخص در تجارت همان اندازه مهارت داشت که در سربازی دلاور بود ، و به‌همان درجه فرد طالب فضل تمام عیاری بود که در اموراداری کاردانی داشت و از ولایت نیمه مستقل خود عایداتی در حدود صد هزار لیره[1] وصول می کرد .

مردم تربت حیدری بیشتر از ولایت همسایه آن با روزهای جنگ وستیز و آزادی عمل وداع نمودند و اکنون بکلی مطیع دولت ایران‌اند . سرزمین آنها مانند ترشیز از لحاظ قوت و باغ میوه خیلی معروف است ، اما از تاخت و تاز ترکمنها و پیش آمد قحطی صدمه بسیار کشید . ترشیز و تربت حیدری با هم دو فوج پیاده برای لشکر خراسان فراهم می سازند که این روزها نیک مشهور است .

نیشابور و سبزوار ـ دو بلوک داخلی ایران که حتی به صورت درجه دوم ارتباطی با مسائل مرزی ندارند نیشابور و سبزوارند. مقر حکومت های آنجا امن و آسوده است که غالباً نصیب شاهزادگان می‌شود مثلا نیشابور در حال حاضر تحت حکومت یکی از عموزاده‌های رکن‌الدوله است و پسر ارشد او هم حاکم سبزوار می‌باشد. من در حین مسافرت از مشهد به تهران به مقر حکومت هردو خواهم رسید و شرحی راجع به آنها بیان خواهم کرد. هیچ کدام از این دوناحیه افرادی برای قشون دولتی نمی فرستند و از موقعی که شاه در سال ۱۸۶۸ به آنجا رفته اهالی را از خدمت سربازی پاک معاف فرموده است.

۱ ـ ملکم (تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۱۴۸) می گوید ۱۰۰،۰۰۰ تومان یا ۲۰۰/۰۰۰ لیره. اما چون در موارد دیگر غالباً تومان را برابر یک لیره ذکر می‌کند گمان می‌کنم رقم آخری را باید نصف پنداشت و حتی این مقدار هم شاید مبالغه باشد.

شاهرود و بسطام ـ سرانجام به منطقهٔ وسیع و غنی شاهرود و بسطام می رسیم که در مبحث استراباد به صورت حاشیه مطالبی راجع به آنها بیان کردم و تنها فرزند زندهٔ فتحعلی‌شاه حاکم آنجاست . اینجا بارشتهٔ البرز از استراباد جدا شده است از این روسفر و کار من نیز به پایان می‌رسد چون که سراسر خراسان را مورد امعان نظر قرار داده و از بلوک و توابع این مهم‌ترین ایالت ایران شرحی اجمالی بیان کرده‌ام .

قدرت کلی نظامی خراسان ـ اکنون که موقع رها کردن این قسمت از موضوع کتابم فرا رسیده است قصد دارم که جمع نیروی نظامی خراسان را که ارقام جداگانه آن را ذکر کرده بودم به طور خلاصه یک جا قید کنم . این محاسبه البته شامل نفرات مزدور محلی و شمخالی‌ها [1] نمی‌شود که در زمان جنگ احضار و به میدان نبرد اعزام می‌شوند .

پیاده نظام (سرباز یا نفرات تعلیم یافته)

۱ ـ فوج های ناحیه‌ای

دوفوج قراترك که در ترشیز وتربت حیدری گرفته می‌شوند هر کدام ۸۰۰ نفر = ۱۶۰۰
دو فوج که در بیرجند گرفته می شوند هر کدام ۸۰۰ نفر = ۱۶۰۰
(از این چهار فوج یک گردان از هر کدام مجهز و درضمن نصف تمام عده در حال مرخصی‌اند)

۲ ـ فوج های غیر ناحیه‌ای

چهارفوج که معمولاً درآذربایجان تعلیمات می‌یابند که سه فوج همیشه درپادگان‌مشهد آماده خدمت‌اند وهر کدام ۸۰۰ نفرند = ۳۲۰۰ نفر

جمع ۶۴۰۰ »

۱ ـ شمخال = تفنگ بلندکه روی سه پایه قرار می‌دهند .

سوار نظام (که بیشتر مزدورند)

افراد نامنظم (مفید ولی غیر مجهز)

قبیله تیموری و تربت شیخ جام		۱۰۲۵ نفر
جمشیدیها		۳۰۰ نفر
هزاره‌ها		۴۵۰ نفر
کردهای زعفرانلو (تابع ایلخانی قوچان)		۶۰۰ نفر
کردهای شادلو	زیر فرمان ایلخانی بجنورد	۵۰۰ نفر
ترکمنهای گوکلان	زیر فرمان ایلخانی بجنورد	۳۰۰ نفر
ترکهای درگزی		۱۰۰ نفر
کلات نادری		۱۵۰ نفر
قاین و سیستان		۷۰۰ نفر
طبس		۱۵۰ نفر
شهرهای مختلف (سبزوار و غیره)		۴۰۰ نفر
جمع		۴۶۷۵ نفر

توپخانه : (بیست توپ صحرائی سبک درارگ مشهد ، دوتوپ صحرائی در کلات ، شش توپ ثابت در سرخس) ۲۰۰

***

پیاده نظام	۶۴۰۰
سواره نظام	۴۶۷۵
توپخانه	۲۰۰
جمع کل	۱۱۲۷۵

این بود تعداد نیروی مؤثر لشکر خراسان چنانکه تعریف کرده‌اند که اگر درست تربیت یابند و افسران برازنده داشته باشند شاید نیروی قابل ملاحظه‌ای

خواهد بود. درحال حاضر و تحت شرایط موجود نمی‌توان بدون طعن دراین‌مقوله سخن گفت.

تجارت خراسان ـ حال تأثیر و دخالتی را که انگلستان و روسیه درکار تجارت خراسان داشته‌اند بررسی می‌کنیم: طی سالیان متمادی روسیه که مردم تجارت‌پیشهٔ خاص ندارد درصدد بود که بازارهای آسیای مرکزی را دردست گیرد این فکر که از زمان پطر کبیر باقی مانده است با چنان حدتی در این مورد از طرف ایشان تعقیب گردیده که با شیوهٔ کاهلانهٔ ایشان درسایر موارد سخت تفاوت دارد.

فعلا یکی‌از اصول اساسی‌سیاست روس در مشرق این‌است که ابتدا نفوذ تجارتی‌اومستقر وسپس قدرت سیاسی‌اش تأمین‌شود. تأسیس نمایندگی‌های بازرگانی و ایجاد عمال و راههای ارتباطی و اعمال مزایا و معافیت جهت اجناسی که ازراه روسیه به بازارهای مشرق وارد و صادر می‌شود از مبانی تغییرناپذیر دیپلماسی آسیائی آنهاست مجاورت خراسان با بحر خزرکه اختیارکشتی‌رانی آن را هم در دست دارند و همچنین نزدیک بودن راه آهن ماوراء دریای خزرکه در سال ۱۸۸۱ آن منطقه را فتح کرده‌اند، زمینهٔ مساعدی برای پیشرفت تجارت روس فراهم می‌سازد.

تجارت سابق انگلستان با مشهد ـ قبل از آن‌که وضع فعلی امور را بررسی کنم باید این موضوع راکه از قرار معلوم در هیچ جای دیگر ثبت وذکر نشده است خاطر نشان سازم که اساس‌تجارت را در خراسان انگلیسی‌ها گذاشته‌اند نه روسها. صدوپنجاه سال پیش بازرگانهای انگلیسی به افتتاح راه تجارتی بین خزر و مشهد که این ایام رقیب، با مزایای سرشار از آن بهره‌مند می‌شود اقدام کردند.

به نظر من تاریخ روابط تجارتی ایران و انگلیس درخشان‌ترین فصل نسبةً مجهول و فراموش شدهٔ این کشور است. در فصول آینده در بارهٔ دلاوریهای آن دوره و زمانه‌ای سخن خواهم گفت که تجار برای پیشرفت کار خود ناچار بودند که علاوه براثر قلم از شمشیر نیز استمداد نمایند.

نمایندگان شرکتهای تجارتی انگلستان که پرچم ما وکالاهای انگلیسی را که‌نام بلند بریتانیا را تا اقطارجهان برده و دراین راه عده‌ای از ایشان دوچارخطر شده و بسیاری دیگر هم جان داده‌اند ، هنگامی که از آن سفرهای خطرناك باز آمدند نه در تالارهای پرازدحامی استقبال دیده و نه از انجمن های پادشاهی به دریافت نشان افتخار نایل شده‌اند. از جملهٔ افکاری که ذهن امثال جان‌التن را برانگیخته بود یعنی همان انگلیسی خوش‌فکر ، ولی بی‌ثبات را که در نیمهٔ قرن هجدهم هم بانی تجارت انگلیس از طریق دریای خزر بود و هم باعث نابودی آن شد و داستان کار او را یکی از همکاران ممتازش یعنی یوناس‌هانوای دقیقاً و مشروحاً باقی گذاشته است این بود که دستگاهی در مشهد تأسیس کنند و پارچه‌های پشمی ازلندن از راه استراباد بیاورند و درحاکم‌نشین خراسان باثروت افسانه‌ای شرق معاوضه نمایند . با چه دلسوزی در این زمانه ، ما کلمات دردآمیز او را می‌خوانیم که به وزیر مختار انگلیس در سن‌پطرزبورگ نقشهٔ خود را به شرح ذیل پیشنهاد نموده بود:

«بازرگانهای‌انگلیسی درکارتجارت بین مشهد وبخارا رقیب‌های قوی‌ندارند که مایهٔ‌بیم و نگرانی‌باشد وکسی‌هم‌قادر نیست جای ایشان را بگیرد ، هرگاه بتوانند راه مصونی از میان سرزمین روسیه برای حمل کالا و همچنین اجازهٔ کشتی‌رانی در بحرخزر تحصیل کنند. صلاح امپراتوری روس درآنست که با این هردو درخواست اتباع انگلیس موافقت نماید.»

چگونه این تصویر موهوم از وجود روسیه‌ای مساعد و انگلستان سوداگر به نتیجه‌ای نرسید بعداً بیان خواهد شد . در اینجا من اجمالا آن قسمتی راکه فقط به مشهد مربوط است ذکر می‌کنم . هانوای در دسامبر ۱۷۴۳ تا استراباد هم پیش رفت و قصد داشت اجناسی راکه همراه آورده بود باکاروان از آنجا به مشهد حمل کند اما نتوانست جلوتر برود ، زیراکه درحین اقامت او درآنجا شورش بر ضد نادرشاه اتفاق افتاد، کالای او را غصب و غارت کردند و چیزی نمانده بود

که خود او را هم به ترکمنها بفروشند . ولی دو نفر دیگر از جانب شرکت روسی یا مسکوی (که مرکز تجارتی آن در لندن بود) توانستند تا مشهد بروند یکی از آنها مونکو گراهام [۱] که موقع بازگشت در سمنان به قتل رسید (۱۸۴۳) و دیگری ون‌میوروپ [۲] دوسال‌و سه ماه در مشهد ماند (از ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۵ میلادی) اما توفیق حاصل نکرد، زیرا که فقط ۲۲۰۰۰ کورون یا ۵۵۰۰ لیره جنس فروخت وبی‌خطر باز آمد و دیگر هم کسی جرأت آن مسافرت خطرناك‌را ننمود و درظرف سه سال تمام پیشه‌وران انگلیسی آنجارا ترك کردند و بسیار هم خشنود می‌نمودند که جان خود را نجات داده بودند.

وضع بعدی ـ این بود اولین سرگذشت اقدامات تجارتی انگلیسی‌ها در مشهد. در قرن حاضر بواسطهٔ انتقال پایتخت به تهران که خطوط ارتباطی مصون‌تری دارد و افتتاح مجدد بندر عباس از طریق خلیج فارس بار دیگر مشهد عرصهٔ فعالیت تجارتی انگلستان یا شرکت‌های بازرگانی هند و انگلیس شده است، اما رخنه کردن پی‌درپی روسها در نواحی شمالی وضع ممتازی برای آنها فراهم ساخت.

نویسندگان سابق راجع به پیشرفت روز افزون تجارت روس در آن‌حدود اشاراتی کرده بودند [۳] و بنابر شواهدی که چندان بی‌اساس نیست در سال‌های اخیر خراسان به صورت جبران ناپذیری از قلمرو تجارتی انگلیس خارج شده است.

تفوق ظاهری روس ـ در نظر اول این اخطار چندان بی‌اساس نمی‌نماید. هرمسافری که به بازار هریك از شهرهای خراسان از حدود استراباد تا مشهد

---

۱ - Munge Graham یا Graeme

۲ - Mierop

۳ - مقایسه شود با شرحی که سرهنگ والبیکر درکتاب ابرهائی برفراز مشرق ذکر نموده است « تمام تجارت آسیای مرکزی رفته رفته بدست روسها می‌افتد . اودونوان درکتاب واحهٔ مرو « روسیه تجارت مشهد را برای تمام اجناس اروپائی شاید به استثنای قند در دست دارد که مقداری از آن از مارسی وارد می‌شود . پارچه‌ها ومنسوجات و اجناس شیشه‌ای، چراغ‌ها و اقلام دیگرمصنوعات اروپائی همه روسی است » .

مراجعه کند (ازقبیل شاهرود، سبزوار ،نیشابور ،بجنورد ،شیروان و قوچان)باچشم ظاهربین آثار نفوذ روس را در همه‌جا خواهد دید و مثل این است که دکانها پر از قماش و قند و شکر و چینی‌آلات و فلزآلات روس و در واقع تمام چیزهای ارزان زندگی شهری است . هرگاه از راه بندر گز و استراباد و شاهرود و یا ازطریق عشق‌آباد و قوچان به خراسان وارد شویم ، این قبیل اجناس از یک سر خراسان تا طرف دیگر همه‌جا دیده می‌شود و امکان همهٔ رقابت خارجی را منتفی می‌سازد .

سابقاً مقداری قند فرانسوی از مارسی از راه بمبئی می آوردند حالا این تجارت‌هم از بین رفته و قند یا شکر فقط مال روس است نفت روسی‌هم ازباد کوبه سراسر بازارها را فرا گرفته است. درسال ۹-۱۸۸۸ مقدار ۳۶۰۰۰ پوت به مشهد وارد کرده بودند. لامپا ، چهل چراغ ، لاله‌جار، سینی، لیوان ، استکان ، سماور، قوری نعلبکی ، قفل ، قاشق و چنگال ارزان همه‌ساخت روس است و درنظر ناظرمعمولی چنین می‌نماید که کلیهٔ حوایج زندگی در انحصار دستگاههای روسی است.

ارقام ایرانی - وقتی که در مشهد توقف داشتم به هراقدامی که میسرم بود مبادرت ورزیدم و با مهمترین منابع و از جمله به نمایندگی شرکت زیگلر که تنها نمایندهٔ تجارتخانهٔ اروپائی در مشهد است مراجعه و راجع به صحت و سقم اطلاعات و ارقام و بخصوص مقدار و ارزش تجارت روس و انگلیس وهند تحقیقات کردم و این موضوع مثل روز روشن است که در ایران دسترسی به‌ارقام و آمار تقریباً دور از امکان است و آنچه هم که بدست می‌آید نادرست و مغلوط می‌باشد و میزان کل تجارت ارزی درآمد گمرکی برآورد می‌شود که لزوماً معیار مناسبی برای حدس و قیاس نیست.

تجار اروپائی یا نمایندگی‌های آنها به طیب خاطر ارقامی ارائه می‌دهند ولی تاجران محلی یا از فاش کردن آن ابا دارند و یا اصلا ارقام و آماری در کارشان نیست. از این رو نه ارقامی که دراینجا ذکر می‌شود و نه آماری که مأموران رسمی انگلیس انتشار می‌دهند هیچ کدام دلالت بر صحت کامل در خطهٔ خراسان مانند جاهای دیگر ایران ندارد و می‌توان آنها را تقریبی محسوب داشت.

اطلاعاتی که در مشهد بدست آوردم ـ بوسیلهٔ منبع اطلاعاتم در مشهد به من اطمینان دادند که درحالی که مقدار کل تجارت خراسان بدون تردید در دست روسهاست از لحاظ ارزش تجارت انگلیس بالاتر است. اجناس ارزان که در همه‌جا هست تماماً از روسیه وارد می‌شود و در این مورد رقابتی مقدور نیست، ولی واردات گرانبهای خراسان مقداری از راه مغرب یعنی تبریز وتهران و شاهرود و اما مقدار عمده‌اش که از طریق دریا وبندر عباس و کرمان می‌رسد ساخت انگلستان و یا جنس هند و انگلیسی است و با لیره و شیلینگ و پنس ارزیابی می‌شود و ممکن بود اظهار نمود که در آن موقع مشهد از راه بمبئی بیشتر تجارت می‌کرد تا با تمام روسیه. مثلا عایدات گمرکی مشهد را در سال ۱۸۸۸ میلادی (عوارضی که از اجناس وارد دریافت می‌نمودند) به مبلغ پنجاه هزار تومان خریداری کرده بودند (هر سه تومان وسه چهارم تومان معادل یک لیره است[1]) که گفته بودند سی‌هزار تومان بابت حقوق گمرکی اجناس وارد از بندر عباس و بیست هزار تومان از سایر نقاط ایران و از روسیه بود و رقم مربوط به روس حتی نصف مبلغ آخری هم نبود.

گزارش کنسولخانهٔ انگلیس ـ این اطمینان شگفت انگیز توضیحی در آن مورد لازم داشت که توانستم بعداً از روی گزارش تجارتی کامل و قابل تحسین ژنرال مک‌لین سرکنسول بریتانیا در سال اخیر (۱۸۸۹) که در نوع خود اولین گزارش دربارهٔ مشهد و خراسان و خود دلیل بارز حضور هیئت کنسولی انگلستان در آن مرکز تجارتی مهم که مشهد باشد مقایسه و تطبیق نمودم.

این راپرت در مجموعهٔ گزارش‌های سیاسی وکنسولی دربارهٔ تجارت و دارائی که بوسیله وزارت امور خارجه انگلستان انتشار می‌یابد بدون تردید شمارهٔ نخستین از دوره‌ای سالانه است[2].

ارزش واردات روس و انگلیس ـ از این گزارش من چنین استنباط

۱ ـ کانولی خاطر نشان می‌سازد که در سال ۱۸۳۰ عایدات گمرکی مشهد پانزده هزار تومان بود. (کتاب سفری به هند از راه خشکی).

۲ ـ دورهٔ سالانه (۱۸۹۰) شمارهٔ ۷۵۳.

می‌کنم که کل ارزش اجناس انگلیسی و هندی که در سال ۹۰-۱۸۸۹ به خراسان واردشده (سال ایرانی از آغاز فصول سال شمسی یعنی از ۲۱ مارس ۱۸۸۹ تا ۲۱ مارس ۱۸۹۰ محاسبه می‌شود) ۸۴۳۰۰ لیره بود و جمع کل اجناس روسی ۱۱۰۴۰۰ لیره، اما به رقم اولی بایستی مبلغ معتنابه قسمت چای سبز و سیاه چینی را که با کشتی از بمبئی وارد می‌شود و تردیدی نیست که قسمت عمدهٔ آن‌را تجار انگلیسی خریداری و وارد می‌کنند افزود. جمع کل قیمت این چای چینی مبلغ ۴۳۳۰۰۰ تومان یا ۱۲۳۷۱۴ لیره است و تمام آن هم از راه مشهد به بخارا و خیوه فرستاده شد.

خراسانی‌ها چای سیاه هندوستان را بیشتر دوست دارند که هر سال ۱۲۰۰۰ لیره از این بابت منظور می‌شود که در ارقام تجارت هند و انگلیس قید شده است. اضافه شدن رقم درشت ارزش چای چنین اظهارات مبهم منبع اطلاعاتم را نیز نمودار می‌سازد.

جاده‌های تجارتی انگلیس و هند ـ در اینجا قصدم این است که تسهیلاتی را که دولتهای رقیب اروپائی در کار تجارت با خراسان دارند بررسی و مقایسه کنم. اسماً سه راه تجارتی برای واردات انگلیس وهند و انگلیس هست و درعمل دوتا، یکی جادهٔ طولانی تهران و تبریز تا بندر طرابوزان در ترکیه است که در گوشهٔ دریای سیاه واقع است با کاروان مسافتی بالغ بر ۱۵۰۰ میل است و باشتر هرسفری چهار ماه طول می‌کشد[1].

جادهٔ دوم از بندر عباس در ساحل خلیج فارس تا مشهد که به دوصورت درمی‌آید، راه کوتاه‌ترش ازطریق کرمان، راهور، نهی‌بند وتون مسافتی‌است درحدود ۹۴۰ میل یا ۴۰ روز قاطر و ۷۰ روز با شتر، راه طولانی دیگر از طریق یزد که گاهی تجار ترجیح می‌دهند از این جهت که وسایل حمل‌ونقل وافر و امکان

۱ ـ کرایه هرشتر از طرابوزان تا مشهد ۲۷/۵ تومان معادل ۷/۱۷ لیره، از جادهٔ بندرعباس از راه کرمان به مشهد ۹ تومان معادل ۲/۱۱/۶ لیره است.

فروش جنس در بازار پر جنب و جوش یزد در میان است.

سومی که مستقیم‌ترین و کوتاه‌ترین است برای اجناس هندی از طریق تنگهٔ بولان و با خط آهن تا چمن در سرحد بلوچستان و از آنجا از طریق قندهار و هرات به مشهد که از سرحد هندوستان فقط سی منزل یا ۶۷۰ میل است، اما این جاده که روزگاری رفت و آمد تجارتی فراوان داشت در اثر تحمیلات سنگین ترانزیتی امیر افغانستان[1] که سیاست مالی بنا بر اصل حمایت شدید دارد وبه کار تجارت همسایگان خود اهمیتی نمی‌دهد در واقع از بین رفته است. از دو جادهٔ سابق که عملی‌است جادهٔ طرابوزان‌را تجار انگلیسی درسال ۱۸۸۹ اجناسی‌تا ۲۳۴۰ لیره حمل و نقل کرده‌اند و از بندر عباس با اجناس هند و انگلیسی غیر از چای چین معادل ۶۰۸۷۰ لیره استفاده نمودند.

عوارض وارداتی - بر طبق عهدنامهٔ ایران و انگلستان باید فقط پنج‌درصد ارزش کالا در بندر یا شهر مقصد حقوق گمرکی از اجناس انگلیسی دریافت شود. از این روکالاهای انگلیسی در تبریز ارزیابی و مشمول حقوق گمرکی می‌شود (که از طرابوزان به‌رسم ترانزیت بی‌عوارض آمده‌است) و اجناس هند و انگلیسی در بندر عباس.

در مورد خراسان چون تاجر انگلیسی در آنجا یا در شهرهای محل عبور نیست مأموران گمرکی ایران بیش از آنچه مقرر است دریافت می‌دارند و اجناس خارجی را هم تابع محصولات داخلی می‌نمایند به این معنی که در هر شهر بزرگ از اجناس عوارضی وصول می‌کنند.

پس جنس انگلیسی که از راه طرابوزان رسیده و در تبریز پنج‌درصد را پرداخته است، در مقصد خراسان وقتی که بدست تجار ایرانی می‌رسد دو و نیم درصد دیگر هم پرداخت می‌شود که روی همرفته هفت‌ونیم درصد خواهد شد.

۱ - حق ترانزیتی که امیر مقرر داشته ۲/۲ لیره بر هر بار و کرایه شتر هم ۲/۷ لیره است. می‌گویند در جادهٔ کابل ۸۰ روپیه (۵/۱۳/٤ لیره) از هربار شتر بر اجناس هندی که ترانزیت به مقصد بخارا می‌برند دریافت می‌کند این در واقع رسم حمایت نیست، جلوگیری است.

به همین ترتیب عوارض گمرکی اجناسی که از طریق بندر عباس به کرمان می‌رسد هفت و نیم درصد می‌شود و از راه دورانی یزد نه‌درصد و اگر تجار انگلیسی در مقصد باشند مبلغ اضافی بر پنج‌درصد پرداخت نمی‌شود.

طرز عمل دیگر مأموران گمرکی ایران این است که در بندر از پنج‌درصد کمتر عوارض گمرکی بگیرند بدون آنکه ورقهٔ رسید وجه تسلیم نمایند و بنابر این عاطفهٔ برادری خودرا نسبت‌به‌شهرهای دیگرابرازمی‌دارندچون به‌آنها امکان می‌دهند که نه‌تنها بقیه پنج‌درصد را دریافت دارند بلکه گاهی‌دو برابر آن‌را وصول کنند.

جاده‌های تجارت روس ـ بازرگانهای انگلیسی یا هندوانگلیسی در شرایط سخت نامساعدی تلاش می‌کنند. روس چهار جادهٔ تجارتی در اختیار دارد ۱. خط تفلیس ـ تبریز ـ تهران ۲. خط رشت ـ تهران ۳. خط گز ـ استراباد ـ شاهرود ٤. خط عشق‌آباد ـ قوچان که با خطوط آهن ماوراء بحر خزر مربوط است. خط چهارمی در واقع جانشین سه خط دیگر شده است و فقط ۱۰ میل طول دارد و در سراسر خط سیر خود به صورت شاهراه حمل و نقل در آمده است که درموقع مسافرتم از آن حدود شرحی راجع به آن ذکر شد[1] راجع به مزایای عالی که روس دارد احتیاج به هیچ گونه وصف و بیان نیست و فقط از آن جهت ما قدرت رقابت با او را داریم که قادر نیست اقلام عمدهٔ وارداتی‌را مانند چای و نیل فراهم سازد و چون برای اینکه جنس انگلیسی هنوز مرغوب‌تر است باز جای تعجب نیست که کنسول بریتانیا نظر خود را به شرح ذیل بیان می‌کند:

« واضح است که با وجود خط‌آهن ماوراء بحر خزر که ازعشق‌آباد تا مشهد فقط ۱۰ میل است و ارتباط آسان این دوشهر که به زودی سنگ فرش عالی هم خواهد شد[2]، اجناس انگلیسی که بایستی از دریاها عبور و راه‌های خشکی

۱ ـ بعداً شنیدم (مه ۱۸۹۱) که چهارچرخه‌های بی فنر سنگین که دو یا سه یا چهار اسب می‌کشند به جای قاطر و اسب در جادهٔ قوچان و مشهد به‌کار پرداخته‌اند.

۲ ـ گمان می‌کنم این را درست نبرده باشند و اطمینان دارم اگر مقدم (Mac Adam) از گور برخیزد و او را به عشق‌آباد مشهد بیاورند از این همه تفاوت و فسادی که به نام او بسته‌اند متحیر خواهد گردید.

طولانی را طی کند امکان رقابت با اجناس روس را حتی در این ایالت ایران ندارند مگر آنکه راه آهن ماهم تا این صفحات امتداد یابد.»

حقوق گمرکی ـ دولت روس به وضع ممتاز خود نیک توجه دارد وسعی می‌نماید که با تدابیر مالی برآن بیفزاید همان تدبیراتی که در انگلستان مورد تأیید حضراتی نیست که خود را در فن اقتصاد هوشمند می‌شمارند و در سیاست تجارتی کشورهای خارجی بخصوص روس افرادی مأیوس محسوب می‌شوند.

بر اجناس روسی هم پنج‌درصد عوارض گمرکی در موقع ورود به خاك ایران تعلق می‌گیرد، ولی برای آنکه صادرات پنبه ایران مورد تشویق واقع شده باشد در صورتی که از راه بالتیک یا دریای سیاه وارد شود، ده درصد وجه رجحان نسبت به آن قائل شده‌اند. با فرمانی که در فوریهٔ ۱۸۸۹ صادرگردید برکالای ایرانی که بوسیلهٔ راه آهن ماوراء بحر خزر وارد شود بنابر قیمت جنس دو و نیم درصد عوارض تعلق می‌گرفت ولی بنابر فرمان دیگرکه در فوریهٔ ۱۸۹۰ صادر شد هرگاه این قبیل اجناس بوسیلهٔ خطوط آهن ماوراء دریای خزر به صورت ترانزیت به اروپا صادر گردد اگر از طریق عشق‌آباد یا هر ایستگاه دیگر ماوراء بحر خزر حمل شده باشد از هرگونه عوارضی معاف خواهد بود.

اقلام عمده

۱ ـ **جنس انگلیسی و هندی** ـ واردات هند و انگلیس که از طریق بندر عباس وارد می‌شود اقلام عمده علاوه بر چای چینی بازهم چای است چای سبز هندی به ارزش ۷۱۴۰ لیره که بیشتر به مقصد بخارا صادر می‌شود وچای سیاه هندی که در خراسان مطلوب است با ارزش ۱۲۰۰۰ لیره سپس نیل با ارزش کلی ۱۰۱۷۰ لیره که بیش از نصف آن را به رسم ترانزیت به آسیای مرکزی می‌برند[1] عوارض وارداتی نیل تصویری از سیستم مکرر مالیات‌بندی

۱ ـ در آسیای مرکزی نیل را همه جا برای رنگ‌کردن پارچه‌های ابریشمی و نخی و رنگ‌آمیزی ظروف و رنگین نمودن کاشی‌ها بکار می‌برند و آن در بناهای عادی و همچنین مذهبی نیز دیده می‌شود.

است که قبلا بیان شد چون سه درصد در بندر عباس و یک درصد در کرمان و دو و سه‌چهارم درصد درموقع ورود به مشهد دریافت می‌شود که این مبالغ با دو ونیم درصد که دولت روس هنگام حمل باخط آهن ماوراء بحرخزر دریافت می‌کند و بعلاوه دو ونیم درصد دیگر که در سرحد امیر نشین بخارا وصول می‌شود وقتی که کالا به پایتخت تاتار می‌رسد جنس گران قیمتی می‌شود و در مورد چلوار به صورت پارچه یا پیراهن ، خواه به رنگ خاکستری یا سفید پارچهٔ انگلیسی ترجیح نمایانی نسبت به جنس روسی دارد و از آن در حدود ۱۲۰۰۰ لیره از بندر عباس وارد می‌شود و مقدار معتنابهی شال کشمیری و ورقه‌های مس و قلع و همچنین دارو و ادویه اقلام عمده به‌شمار می‌روند.

۲ ـ **جنس انگلیسی** ـ از خط تبریز ـ تهران پارچه‌های نخی و چلوار از هر قبیل که در مقابل پارچهٔ ارزان‌تر روسی قابل رقابت است وارد می‌شود کاردهای انگلیسی و قیچی و ظروف و بلورجات که ظاهراً در بازارها کمیاب است و از این خط وارد می‌شود همینکه برای فروش عرضه می‌شود خریدار فراوان دارد با آنکه از جنس مشابه روسی گران‌تر است . ضمناً عقیدهٔ مشترك خیلی ها این است که بازار از پارچه‌های ارزان روسی انباشته شده است و امکان فروش به قیمتی که باعث ضرر صاحبان آنها شود در میان است. عامل عمدهٔ رقابت بین این دو کشور بی‌شك از قرار ذیل است:

مردم انواع جنس انگلیسی را از لحاظ دوام و نوع جنس عالی‌تر محسوب می‌دارند ، ولی چون این اجناس بایستی از راه‌های دور و با هزینه گزاف برسد امکان رقابت با کالای کشورهای رقیب آسان نیست. به‌نظر من این وضع فوق‌العاده است هنگامی که اوضاع و احوال دو کشور را مقایسه می‌کنیم‌واگر روی هم رفته اقلامی را که روسیه قادر نیست تهیه کند از قبیل نیل و اشیاء معدنی و چای را هم کنار بگذاریم باز انگلستان قادر است که سهم سرشاری را درتجارت این حدود تأمین نماید. در این که آیا این وضع قابل دوام است مسئلهٔ دیگری است که به‌نظر من اظهار پاسخ مثبت دور از امکان است.

۳ ـ کالای روسی ـ از مجموع کالای روسی ۱۱۰۴۰۰ لیره بوسیلهٔ خط آهن ماوراء بحر خزر وارد می‌شود که پارچه‌های نخی ساده و الوان یک‌سوم واردات بوده و قلم عمدهٔ ثانوی قند و شکر که محصولات فرانسوی یا هندی را از بازار خارج کرده‌است و هرپوند به چهارونیم پنس در بازار فروخته می‌شود و این ارزانی قیمت ناشی از مساعده‌هائی است که دولت روس به صادرکنندگان روسی از این بابت پرداخت می‌کند[1] و بدین مناسبت رقابت برای محصولات قند و شکر هند با اینکه از نیشکر ساخته می‌شود غیر ممکن است. ظروف‌وچینی‌ـ آلات روسی که تقریباً در همه‌جا هست به مبلغ ۱۱۵۰۰ لیره بوده و میزان قیمت فلز آلات فقط هزار لیره کمتر.

صادرات به روسیه ـ اکنون صادرات خراسان را در نظر می‌گیریم که از جهات وضع طبیعی علامت این حقیقت است که تجارت صادراتی با روس به مراتب بیشتر از هندوستان است غیر از آن قسمت از اجناس هندی که از طریق خراسان به سرزمین روس می‌برند.

ارقام صادرات به روسیه (که البته مقداری بوسیلهٔ ترانزیت برای مقصد اروپاست) به جمع مبلغ ۱۱۱۵۰۰ لیره می‌رسد که پنبه بواسطهٔ تسهیلاتی که مجری است و قبلا اشاره کردم موجب این رقم درشت تقریباً ۴۳۰۰۰ لیره است ونصف جمع مبلغ مزبور هم بابت پشم است و معادل ۵۷۰۰ لیره فرش‌های ترکمنی و ایرانی به اروپا فروخته می‌شود. البته این مقدار بخود روسیه صادر نمی‌شود و همچنین از مجموع محصول فیروزه از معدن معروف آن در نیشابور که جمعاً سالانه ۲۳۰۰۰ لیره است در سال ۱۸۸۹ بالغ بر ۱۷۰۰۰ لیره بوسیلهٔ خط آهن ماوراء بحر خزر به اروپا صادر گردید.

افزایش تجارت ایران و روس ـ برای نشان دادن افزایش سرشار در مقدار

---

۱ ـ یک منات روسی (۲ شلینگ) هر پوت حقوق انحصار قند و شکری در صورت صدور به خارج مسترد می‌شود ولی در آسیای مرکزی و ایران این مزیت بواسطه اینکه رقبای خارجی از بازارهای ایران رانده شده‌اند از اول مه ۱۸۹۱ ملغی گردید.

تجارت ایران و روس در اثر فعالیت راه آهن ماوراء بحر خزر بهتر است ارقام فوق را با آنچه در نه ماه اول سال ۱۸۸۶ بود مقایسه کنیم. این خط‌آهن ماوراء دریای خزر در دسامبر ۱۸۸۵ به عشق‌آباد رسید. از ژانویه تا اکتبر ۱۸۸۶ صادرات از ایران به عشق‌آباد ۳۷۰۰۰ لیره بود و جمع کل برای سال ۱۸۸۹ چنانکه فوقاً ذکر نمودم مترادفاً ۱۱۱۵۰۰ لیره و ۱۱۰۴۰۰ لیره بود به عبارت دیگر صادرات در ظرف سه‌سال تقریباً دوبرابر شد و حال آنکه واردات هم درست سه برابر ترقی کرده است.

٤ ـ صادرات به هندوستان ـ در مقابل ارقام چشم گیر مزبور مقدار صادرات به هند انگلیس را می‌توان جمعاً ۳۹۰۰۰ لیره وانمود کرد که تقریباً همهٔ آن هم از مبدأ خراسان است و تریاك بطور کلی برای بازار چین می‌باشد. ده سال پیش جمع محصول تریاك در خراسان فقط ۱۷۹۲۰ پوند بود.

ارزش صادرات غیر از آنچه در خود این ایالت مصرف می‌شود در حدود ۳۷۱۰۰ لیره به هندوستان و معادل ۱۴۳۰۰ لیره به اسلامبول است که جمعاً ۵۱۴۰۰ لیره می‌شود.

تجارت ایران و افغانستان ـ برای آنکه بررسی خود را دربارهٔ تجارت خراسان تکمیل کنیم باید ارتام تجارت ایران و افغانستان را هم بیفزاییم. اختلاف مختصری در تجارت وارداتی و صادراتی دو طرف دیده می‌شود وهریك متساویاً حوایج طرف دیگر را رفع نمی‌کنند درحالی که افغانستان پالتوی پوستی (پوستین) محصول اختصاصی خود را به ایران می‌فرستد و قسمت عمدهٔ صادرات ایران اجناس روسی و قند و فلز آلات است ارزش صادرات خراسان را به افغانستان بالغ بر ۱۸۳۰۰ لیره تخمین زده‌اند و واردات از افغانستان به خراسان ۱۷۳۰۰ لیره.

جمع کل ـ اگر کل ارقام را جمع کنیم به رقم فرضی میزان تجارت خراسان پی‌خواهیم برد :

واردات از روسیه	۱۱۰۴۰۰ لیره	صادرات به روسیه و اروپا	۱۱۱۴۰۰ لیره
واردات از هند	۶۰۸۰۰ لیره	صادرات به هند	۳۹۰۰۰ لیره
واردات از انگلستان	۲۳۴۰۰ لیره	صادرات به افغانستان	۱۸۳۰۰ لیره
واردات از اروپا	۱۵۷۰۰ لیره		
واردات از افغانستان	۱۷۳۰۰ لیره		
جمع واردات	۲۲۷۶۰۰ لیره	جمع کل صادرات	۱۶۸۷۰۰ لیره
	وجمع کل = ۳۹۶۳۰۰ لیره		

از این جمع کل باید یک تفریق کلی بشود از این جهت که اجناسی هم جزو واردات به خراسان است و همچنین جزو صادرات از آنجا. از طرف دیگر ارقام صادرات از راه تهران ـ تبریز و طرابوزان در این فهرست نیامده است. فقدان هرگونه ارقام تجارتی بین ایران و بخارا تفاوت زیادی بطوری که تصور می‌رود ایجاد می‌نماید. صادرات ایران به بخارا تقریباً روی همرفته از اجناس هند وانگلیس از قبیل چای ونیل حریر و غیره است که جزو واردات بندرعباس محسوب شده بود.

اقداماتی که از ناحیهٔ دولت انگلیس ضروری است ـ چون وضع و حال فعلی را تجزیه و تحلیل و ضمناً سعی کرده‌ام آیندهٔ تجارت خارجی خراسان را پیش‌بینی کنم جا دارد اقداماتی که باید دولت انگلیس به منظور حفظ میزان تجارت خویش و افزایش آن انجام دهد اشاره نمایم تا از کاهش سهم تجارت خود حتی‌الامکان جلوگیری کرده باشد. در این زمینه پنج اقدام احتیاطی مقدور خواهد بود هرچند که اهمیت همهٔ آنها یکسان نیست.

باید نمایندگان کنسولی بریتانیا تعیین شوند تا بر جاده‌های عمدهٔ تجارتی جنوب نظارت و از آن مراقبت نمایند. وقتی که من در بندرعباس بودم حتی یک نفر اروپائی در آنجا اقامت نداشت فقط نماینده‌ای غیررسمی برای امور کشتی‌رانی انگلیسی در آنجا بود.

لازم است اولا کنسولیاری برای شهر کرمان انتخاب شود و نماینده‌ای کنسولی در یزد ویا برعکس ، ثانیاً جاده‌ای که از کرمان به سمت شمال میرود از طریق راهور ، نهی‌بند و تون که راه اصلی کاروان از خلیج فارس به مشهد است با آسانی و هزینهٔ کم بوسیلهٔ تمیز و احیاء کردن چاه‌هائی که پرشده است و مرتب کردن نهرهائی که در آن خطه وجود داشته و سابقاً اسباب کشت و کار بوده است تعمیر و اصلاح نمود . ثالثاً نه فقط در لزوم اصلاح راه جدید تردیدی ندارم ، بلکه باید جادهٔ تازه‌ای از بلوچستان انگلیس تا مرز ایران ایجاد واز خاک افغانستان بکلی صرف نظر شود مثلا از کویته راهی از طریق سیستان تا بیرجند کشیده شود . اینها اقدامات کاملا شدنی است و دلیلی در بین نیست که در انجام این کارها برای پیشرفت نفوذ هند و انگلستان قصور ورزید .

چارهٔ چهارمی که بدون تردید مورد توجه حکومت هند هم واقع شده است این است که باید موجبات تنبه برای امیر افغانستان فراهم ساخت نه از جهت اقتصادی که شک ندارم عبدالرحمن خان رفتار تمسخر آمیز موجهی خواهد نمود، بلکه مطابق خواستهٔ صریح افراد و امتی که در زیر دست او افتاده‌اند ، و مطلوب هم این است که سیاست مالی را که دربارهٔ او داشته‌ایم و به زیان زیردستان و مایهٔ رنجش همدستان عمدهٔ اوست تغییر دهیم .

چارهٔ پنجم و آخرین که راجع به آن در فصل سیستان شرح وافی و کافی خواهم داد این است که خط آهن نیکو اثر و متقابلی ، دولت بریتانیا در جنوب بسازد تا در مقابل راه آهن ماوراء بحرخزر در شمال وسیلهٔ تعادلی ایجاد گردد و مارا قادر سازد که در زمینهٔ پهناوری با سلاح خود روسیه با او رقابت کنیم .

طمع روس در بارهٔ خراسان ـ اینک دلایلی را بازخواهم نمود که علاوه بر منافع تجارتی که هردو دولت روس و انگلیس را وادار می‌سازد که نسبت به خطه خراسان کاملا علاقه‌مند باشند ، هدف سیاسی دولت روس از نقشه های دور و درازی که در این فصل ذکر کرده‌ام چیست و در مقابل ، انگلستان چه منافع متقابل و مسئولیت‌هائی دارد .

علاقهٔ کشورگشائی دولت تزاری با آنکه نویسندگان روسی آنرا انکار دارند به حدی است که هرکس که دیدهٔ باز دارد ممکن نیست متوجه حرص و آز نفوذ طلبی که ذهن دولت تزاری را تسخیر کرده است نشود . در ضمن کشورگشائی و پیشرفت نفوذ هر دولتی دوره‌ای هست که شهوت دست‌یابی بر اراضی جدید از هرحس دیگر قوی تر است .

روسیه درحال حاضر این مرحلهٔ توسعهٔ امپراتوری را طی میکند ، انگلستان آن دوره را پیموده و سابقاً حظ و خوشی‌مستی بخش‌آن را با حدت تمام چشیده است اینک دوره محافظه کاری را سیر میکند . به عبارت دیگر منافع روس در خراسان جنبهٔ دست‌یازی احتمالی دارد و انگلستان برعکس به‌هیچ وجه خیالی‌در سر ندارد که وجبی از آن سرزمین را تصرف کند و هرگز چنین کاری نخواهد کرد .

خط آهن ماوراء بحرخزر شاهد بارزی است ـ هرگاه بخواهیم دربارهٔ موجبات نهائی غور کنیم که چرا دولت تزاری طالب تصرف خراسان است درخواهیم‌یافت که این دلایل چندان هم از نظر ما دور نیست . فتوحات روسیه در ماوراء بحر خزر او را بر خطه‌ای مسلط گردانید که قسمت اعظم آن بیابان و تنها نقاط مزروع آن واحه‌های مجزائی‌است که درکوهپایه‌هااست .

در سمت دیگر این‌جبال تا امتداد سیصدمیل سرزمینی‌است که‌در جلگه‌ها و تنگه‌های آن و در کوهستانات آن نعمت‌های سرشاری شامل انواع میوه و مواد معدنی از هر قسم و بخصوص غله به حد وفور هست و او چون فرد دور‌افتاده‌ای است که در میان سنگلاخی چادر زده است واین محل بوسیلهٔ کوهستان از مراتع خرم و کشتزارها که برای او خوراک وبرای چهار پایانش علیق و برای هر دو وسیلهٔ آسایش در بر دارد جدا گردیده است ، در این صورت چه شوق و التهابی که روس در واقع نسبت به عبور از موانع مزبور و دست‌یابی بر آن منابع وجود ندارد .

روسها نسبت به خراسان این احساسات را دارند ، ایشان می توانند از

اراضی اخال تک به قوچان و ازعشق آباد به مشهدرهسپار شوند و دراین سرزمین مواد و وسایلی خواهند یافت که قادر است لشکر عظیمی را سیر کند و کوهستانات آن سنگرهای متناسب جهت حمله و هجوم است و مردمی آرام دارد و زمینهٔ آسوده‌ایست که می‌توان در آنجا نقشه‌های جدید کشید و پایگاهی است که در آینده بکار آید .

پایگاه بر ضد هند ـ به این مناسبت یعنی امکانات سیاسی آینده است که خراسان در نظر دولت روس این همه ارزش و اهمیت کسب کرده است. در حال حاضر روسیه بوسیلهٔ خط سرحدی سروست ریجوای[1] از خاک افغانستان جدا شده است و این خطی ساختگی است با مسافت ۳۰ میل از هری‌رود تا جیحون . نسبت به این خط بدون تردید هرآن امکان تجاوز متصور است ، ولی از این راه متصرفات قابلی نصیب روس نخواهد گردید و چنین اقدامی احتمال و بلکه امکان قطعی خطر جنگی را با بریتانیا در بر دارد .

پس آیا به جای آن بهتر نیست که با حرکتی دورانی جناح دشمن را طی کنند. ایران از گردنهٔ ذوالفقار تا انتهای جنوبی سیستان دارای مرز مشترکی با افغانستان است و هر دولتی که در این طرف مرز ایران مستقر شود هرات را در اختیار خواهد داشت (جاده‌ای عرابه‌رو بین مشهد و هرات به طول ۲۳۰ میل هست) و از آنجا جاده را از فراه وگرشک تا قندهار می‌تواند تهدید کند و تا سواحل هیرمند را تحت نفوذ قرار دهد .

هرگاه روس در خراسان استقرار یابد بخصوص چنانکه سعی کرده‌ام نشان بدهم اگر در امتداد سرحدات آن مستقر شود به هیچ وجه احتیاجی به تجاوز نسبت به خط مرزی انگلیس و افغانستان نخواهد داشت و سراسر سرحدات غربی افغانستان در معرض حمله و نفوذ او واقع خواهد گردید . بعلاوه او در سیستان با قسمتی از خاک بلوچستان که هنوز سرنوشت مالکیت آن روشن نیست و مورد

۱ ـ Sir West Ridgeway

اختلاف است و فقط با خط متقدم کوتاهی از نقطهٔ سرحدی انگلیس در پیشین جدا شده است نزدیک خواهد شد. سر انجام بعد از رسیدن به این مقصد، نیمی از راه‌را تا دریا پیموده و اگر خط آهنش‌تا نصرت‌آباد امتداد یابد با خشنودی‌تمام در صدد تصرف بندری در کنار اقیانوس هند خواهد افتاد و با این ترتیب آرزوی دیرین او که دسترسی بر مخرجی به دریاهای جنوبی است تحقق خواهد یافت[1].

مصالح بریتانیا در خراسان ـ اوضاع طبیعی را که وصف کرده‌ام و خیالات روس که شواهد انکار ناپذیری راجع به آن می‌توان عنوان نمود واهمیت هرگونه حرکت و اقدامی که برضد افغانستان بشود اینها اقداماتی را از جانب انگلستان برای تأمین منافع خویش در قلمرو همایونی ایجاب می‌نماید. آنها که عقیده دارند خراسان تا هند فاصله طولانی دارد و از این بابت مایهٔ نگرانی موجود نیست فقط استدلال غلطی‌را با کمال حماقت تکرار می کنند که تجربه‌های گذشته بی‌پایگی آن‌را نشان داده است و نتیجه همین وضع ناهنجاری است که درافغانستان و ایران داریم.

بعضی‌ها گفته‌اند که افغانستان سد پولادین سرحد شمال غربی هندوستان عزیز ماست وهرگونه موافقت با این عمل ناهنجار که یک دولت بیگانه حتی درحریم این سرحد سنگین جاپا پیدا کند از خبط‌های درجه اول نظامی محسوب می شود. سیاست بریتانیا در خطهٔ خراسان این است که مصالح انگلستان و افغانستان را در آنجا مصون سازد و به هیچ وجه تغییری را در وضع کنونی ایران نپذیرد و بخصوص ناظر و نگران آزادی راههائی باشد که برای پیشرفت تجارت انگلستان ضرورت کامل دارد و اگر آن راهها به جای دوست در دست قدرتی بیگانه باشد خطر نمایانی از لحاظ هندوستان خواهد بود.

---

۱ ـ در این‌که این نقشه‌ها خیالی نیست وبلکه جداً در روسیه مورد علاقه است در فصل نهائی که در باب سیاست انگلیس و روس در ایران خواهد بود برای اثبات موضوع دلایل کافی بیان خواهم نمود.

این موضوع مایهٔ تسکین خاطر است که ژنرال مک‌لین که اخیراً سرکنسول بریتانیا در مشهد تعیین گردیده کنسول ما در سیستان نیز هست ، هرچند که نمایندهٔ جداگانه‌ای باید برای سیستان در نظر گرفت، همان سیستانی که بامرزهای بلوچستان این همه نزدیک و از لحاظ تأمین منافع بریتانیا حائز اهمیت بسیار است ، و اگر منابع آن با وسایل علمی آبیاری و بوسیلهٔ خط آهن حمایت شود شاید آنجا بهترین کانون قدرت اقتصادی ما در سراسر ایران مرکزی و جنوبی خواهدشد وحتی کلید. وراز تفوق روس را درخراسان شمالی‌نیز می‌توان درهم‌شکست.

تمایل ایران ـ در خاتمه جا دارد آنچه را که به عقیدهٔ من رویهٔ مردم خراسان نسبت به روسیه و انگلستان است و همراهی یا خلاف آن را که این دو دولت در اجرای خیالات خویش می‌توانند از ناحیهٔ اهالی آنجا انتظار داشته باشند بیان کنم. سیاحان قبلی از قبیل فریزر [1] ، مک‌گرگور [2] و ناپیر به تفصیل انزجار مردم خراسان شمالی‌را نسبت به خاندان قاجار و بی‌علاقگی آنهارا نسبت به حکومت مرکزی تهران نوشته‌اند.

مرور زمان و حکومت استوار و اقتدارآمیز پادشاه فعلی در زدودن این احساسات منفی تأثیر فراوان داشته است . در خراسان نیز در حال حاضر به همان اندازهٔ دیگر نقاط ایران وفاداری منفی هست ومنظورم از وفاداری منفی‌آن است که فرمانروائی ناصرالدین شاه در نزد اکثریت اهالی با حالت رضا و تسلیم مورد تمکین است ، زیرا که خود مردم همت و جرأت نهضتی برای امکان تغییر ندارند. اما این احساسات در هیچ جا هم دال بر علاقه و تأیید نیست و به هیچ وجه هم کمترین تأثیری در تأمین یگانگی واقعی ملی ندارد . بنابراین در حالی که تقریباً محال می‌نماید که مردم قدمی برضد سلطان بردارند به همان اندازه نیز خیلی دور

۱ ـ کتاب سفری به خراسان فصل ۲۲ « طی مسافرتم به مشهد هیچ چیز بیشتر از این موضوع در من تأثیر ننمود که نفرت شدیدی که همه طبقات نسبت به خانوادهٔ سلطنتی قاجار داشتند ، هیچ وقت نام آنها بدون ابراز انزجار ذکر نمی‌شده و نام ایشان ظاهراً با آنچه دال بر خونخواری و ظلم و بی‌دادگری است توأم می‌باشد » (این به سال ۱۸۲۲ مربوط بود) .

۲ ـ مسافرتی به خراسان جلد اول صفحهٔ ۲۵۳ « در خراسان حرف دیگری علاوه بر تمایل ضد رژیم تزاری هست و آن تحقیری است که مردم نسبت به خاندان قاجار دارند و بارها این‌موضوع را شنیدم که به هیچ وجه هم جنبهٔ تعریف و ستایش نداشته است. » (واین در سال ۱۸۷۵ بود) .

از احتمال است که به خاطر نجات وی جان‌نثاری کنند ، از این‌رو می‌توان گفت که اطاعت و وفاداری ایشان خالی از خطر نیست .

بر ضد افغانها که مذهب تسنن دارند و غرضی دیرین ، این‌احساسات را تا حد اتحاد ملی می‌توان تهییج نمود ، ولی من در اینجا توجهی به امکان وقوع جنگ و جدالی بین ایران و یک دشمن آسیائی ندارم ، بلکه منظورم نقشه ها و خیالات دولت تزاری است . بنابراین اگر همین فردا روسیه اقدام خصومت‌آمیزی برضد خراسان بکند از سکنهٔ این ایالت چه انتظاری می‌توان داشت ؟

ابهت روس ـ پاسخم این خواهد بود که اگر در مقابل چنین نهضتی کمترین قدرت نظامی پیش آید هیچ حرکتی نخواهند کرد و بلکه ساکت و آرام خواهند نشست و تغییر فرمانروا را با رضا و تسلیم تحمل خواهند کرد و خواهند گفت که تقدیر چنان بوده‌است وآن نیز خواهد گذشت و هرچه باشد کارها بدتر نخواهد شد . تباهی بی‌حد و حساب دستگاه فعلی اداری ایران که در نتیجهٔ آن مردم بیچاره دیرزمانی بدون آنکه امید داد و نجاتی داشته باشند جور و اجحاف دیده‌اند به آنها این درس را آموخته است که از جزئی‌ترین اثر و حرکتی که نوید تغییر در بر داشته باشد استقبال بسیار نمایند ومن قادر به‌این اظهار نیستم که آیا شمالی‌ها درایران محبوبیت دارند یا نه وباآنکه به منابع بسیار وبه صورتی دامنه ـ دار مراجعه نمودم و جواب‌های مختلف ومتضاد از افراد شنیدم . ولی شهرتی که ایشان در خراسان به مناسبت آزادی افراد ایرانی که در بخارا و خیوه اسیر و بیشترشان هم ایرانی و از همین ایالت خراسان بودند [۱] و نجات‌یافتن آنها در

۱ ـ خلاف این قول را هیچ‌گاه نشنیده بودم تا وقتی‌که درکتابی روسی راجع به ایران نوشتهٔاوگورودینی‌کف‌که به‌سال ۱۸۷۸ در سن‌پطرزبورگ انتشاریافت بدستم رسید. نویسندهٔ روسی از جانب انجمن امپراتوری جغرافیائی مأمور شد باکاروان تجارتی که زیر نظر ژنرال‌گلوکخوفسکی در سال ۱۸۷٤ به مشهد برود و اظهارات او یعنی‌گفته‌های یک تاجر روسی بنام بوم‌گارتن بودکه سالیان دراز در شاهرود اقامت داشت و مسافران انگلیسی مانند بیکر،ناپیر و مک‌گرگور او را ملاقات کرده بودند. بوم‌گارتن که از قرار معلوم می دانست چه می‌گوید و حس ضد روسی نداشت می گفت آزادی ایرانیان هیچ‌گونه محبوبیتی برای روس تولید ننموده است و اظهار میداشت که ایرانی‌ها با آنکه نسبت به روسها تملق می‌گویند با ابراز تحقیر هم عقیده دارند که ایشان اخبار رفتار و طمع کاری آنها را به عرض شاه می‌رسانند .

مناطق مرزی از تاخت و تاز ترکمنها که با ابهت کثرت جمیت ایشان و پیشرفت پیوسته آنها ، به این مردم که در اصل راه و رسم کاروانی داشته‌اند آموخته است که تعالی آنها را با حس توأم تسلیم و احترام بنگرند .

بعضی‌ها می‌پندارند که پیش‌آمد تغییر، خوش تأثیر خواهد بود و اکثریت‌هم آن را اجتناب ناپذیر می‌شمارند . همدردی نفراتی محدود با کمک بی‌حالی افرادی کثیر گروه مخالفان را بی‌سلاح خواهد کرد و راه را برای پیروزی سهل و آسان هموار خواهد ساخت. اگر از روی کنجکاوی استفسار شود که آیاقضیهٔ دین تأثیری ندارد و امکان جهاد با اجانب در میان نیست جواب این خواهد بود که دولت روس تا تمام احتمالات را در نظر نگیرد اقدامی نخواهد کرد .

عمال مذهبی در مشهد نفوذ بسیار دارند و تردیدی نیست که در فکر و کار مردم تأثیر می‌نمایند . بیم از هرگونه تجاوز نسبت به آستانهٔ مقدس و یا موقوفات حضرت و یانسبت به‌مزایا و ناروائی‌هائی که آن محیط را فراگرفته است حتماً انگیزهٔ سخت‌ترین حس خصومت خواهد شد . اما دولت روس همواره شکیبائی سرشار نسبت به رفتار مذهبی و خرافات‌دوستی اتباع مسلمین خویش نشان داده است و این گونه سوء ظن‌ها با آسانی بر طرف شدنی است .

بدبختانه ملاها و مجتهدین مانند اکثریت هموطنان خود به پول و مال تعلق خاطر بسیاردارند وبه همین دلیل هم‌بود که هنگامی که‌خان کهنسال قوچان به من اظهار داشت که تمام افراد خراسانی برای حفظ مشهد جنگ و جان‌نثاری خواهند کرد حرفش را باور نداشتم. نظرمن این است که اگرمشهد سرنوشت سقوط داشته باشد بدون ضرب شستی خواهد افتاد و تعویض زمامدار خراسان بدون خونریزی پیش خواهد آمد .

احساسات نسبت به انگلستان ـ وقتی که من چنین نفوذ سرشاری را به روسها نسبت می‌دهم به اندازهٔ سر سوزنی این مزیت را مختص ایشان نمی‌شمارم . اگر انگلیس ها در وضع و حالی بودند که می‌توانستند فشاری وارد سازند و یا

اقدامات مشابهی نمایند به نظر من با استقبال وافی و کافی روبرو می گردیدند حتی بیشتر ازاندازه‌ای که رقیب های وی می‌پندارند. عادت ایشان‌این‌است که درایران رفتار تاحدی خشونت‌آمیز دارند هرچند این‌رویه شاید وحشت‌انگیز باشد ویا حتی جلب احترام نماید ، اما تولید علاقه نمی کند از طرف دیگر رویهٔ صمیمانه تر و برازندهٔ انگلیسی ما برای دولت بریتانیا قدر و منزلتی تأمین ساخته است که با وجود فقدان وسایل نمایان اقتدار ، از قبیل نیروی نظامی و همجواری با قلمرو همایونی باز در خور تمجید فراوان است.

قبیلهٔ تیموری که شرح دادم در سراسر مرز شرقی خراسان درعلاقهٔ دوستی نسبت به‌انگلستان شهرت دارند و هرچه بیشتر به حدود وسرحدات هند نزدیک‌تر شویم این محبوبیت به همان نسبتی که آثار حکومت عادلانه و قرین بردباری دیده می‌شود افزایش می یابد . ایرانیان رفته رفته با وضوح کامل پی می‌برند که بریتانیا طالب یک وجب از خاک ایشان نیست ولی شمالی‌ها که در همسایگی‌اند وصاحب قدرتی سرشار، از استعمال زور درانجام دادن منظورهای خود مضایقه ندارند و حال آنکه انگلستان در نقطه‌ای دور دست واقع شده است و از این‌رو اسباب قدرت‌نمائی آشکار فراهم ندارد و در حینی که از پیشرفت نفوذ انگلستان استقبال می شود و مورد حمایت است روح توانا و عده‌ای که مقاومت مؤثر در مقابل خیالات حکومت تزاری بنمایند در میان نیست . خراسانی‌ها نیز مانند همنوعان خویش در سراسر جهان دوستی زور فروشان را دوست ندارند .

جاده‌های فرعی در خراسان شرقی

مشهد تا تربت حیدریه. رجوع شود به کتاب. اچ. دبلیو. بلو (۱۸۷۲) از دره سند تا دجله وکتاب سرهنگ اسمیت (۱۸۷۲) ایران خاوری.

تربت حیدری. به باجستان باز رجوع شود به دوکتاب مزبور .

باجستان به قاین. رجوع شود » » » »

قاین به بیرجند. » » » »

فراه (افغانستان) به نیشابور از راه بیرجند وتون وباجستان. رجوع شود به کتاب فریه (۱۸٤٥) سفری با کاروان .

فراه به سمنان از راه خور و طبس .

طبس به بیرجند از راه تون وقاین. رجوع شود به کتاب سر. مک گرگور. مسافرتی در خراسان.

بیرجند به پهری (هرات) از طریق قورق و یزدون.

شاهرود به هرات از راه ترشیز و خواف .

لاش جوین به کرمان از راه نه. کتاب خانیکف.

سمنان به باجستان و جوین. مقالهٔ واگهام Waugham (۱۸۸۸) درنشریهٔ انجمن پادشاهی آسیائی .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل نهم

مسئلهٔ سیستان

و تو بر شن‌زار سیستان گذر کرده‌ای
و رود هیرمند و گود زره را دیده‌ای
ماکیوآرنولد (داستان رستم و سهراب)

مرز شرقی ایران ـ از ذوالفقار که بر ساحل هریرود واقع شده و ابتدای خط سرحدی جدید سال ۱۸۸۷ روس و افغانستان است و در آنجا خاک روسیه و افغانستان و ایران به هم میرسند مرز ایران در موازات طول جغرافیائی ۶۱ درجه راست به سمت جنوب امتداد می‌یابد و تاچند صد میل خط مرزی در بعض جاها تعیین گردیده است و در سایر قسمت‌ها اصلا خط و علامتی وجود ندارد .

ازگردنهٔ ذوالفقار تاکرانهٔ اقیانوس هند ازگواتر جمع مسافت ۷۰۰ میل و نسبتاً مستقیم است و در سراسر آن ایران از سمت شرق با دو کشور مجاور ، مرز مشترک دارد بدون اینکه باهیچ کدام از آنها یعنی افغانستان وبلوچستان مناسبات نیکو داشته باشد و ایران پیوسته با این دو دولت راجع به خط مرزی اختلاف نظر داشته و تصادماتی گاهی بی‌دوام و در مواردی نیز پایدار با دو دولت دیگر نسبت به‌اراضی محل‌اختلاف پیش‌آمده است وبانهایت حیرت‌استنباط می‌شود که از این‌سه کشور، دولتی که بیشتر ازدیگران خیال گسترش خاک خودرا دارد ظاهراً ایران است و شاید هم این دولت بدین وسیله می‌خواهد در مقابل وضع زور و

فشاری که ناگزیر در سرحدات شمال غربی و شمال شرقی تحمل می‌نماید با پیش‌کشیدن دعاوی ارضی در این حدود مایهٔ تسکین خاطر برای خویش فراهم سازد.

۱ ـ **ذوالفقار به سیستان** ـ خط مرزی که در اینجا مورد نظر است از لحاظ طبیعی به چهار ناحیه تقسیم می‌شود که به درجات مختلف هرکدام ثبات کافی و یا وضع سیاسی متغیر داشته است. قسمت اول این نقشه مربوط به ناحیه‌ایست از ذوالفقار ، تا حدود شمالی سیستان که بالغ بر سیصد میل است . از موقعی که هرات و توابع آن از خراسان انتزاع یافته است در این قسمت مرز مشترکی بین دو کشور وجود داشته که کم و بیش مورد قبول هر دو طرف بوده است بدون آنکه هیچ موقع خط مرزی تعیین شده باشد و همین امر سبب تجدید اختلافات گردیده که بر حسب معمول یا در اثر نزاع سرکرده‌های محلی و یا راجع به حق تصرف آبهائی است که گرانبهاترین و گاهی نیز یگانه سرمایه‌ایست که طبیعت در این حدود به ودیعه نهاده است . یکی از موارد اختلاف بین ایران و افغانستان که دیر زمانی قبل از مسافرتم به آن حدود وجود داشته راجع به ناحیهٔ مرزی هشتادان در سوازات خط بین کوهستان و غوریان بوده است . انگلیسی‌ها که در این قبیل امور به منظور میانجیگری مورد مراجعه قرار می‌گیرند و چند بار هم به این کار پرداخته‌اند که غیر از درد سر ثمری نداشته است باز برای حکمیت دعوت شدند و رأی هم در این‌باره داده شده است که باید اظهار کنم چنانکه مک‌گرگور معتقد بود یک نتیجه برجسته‌داشته که هردوطرف را ناراضی ساخته است. من فقط از آن جهت به این موضوع اشاره می‌کنم که در این نواحی ، مرزی‌هنوز درست معین نیست و در کمتر نقطه‌ای مشخصات طبیعی وجود دارد که غالباً ازپیش‌آمدهای عادی است. بعلاوه‌افرادی درآن حدود هستند که توجه‌چندانی به‌پست‌ها و علامات مرزی ندارند.

۲ ـ **سیستان** ـ ناحیهٔ دوم سرحد سیستان است که هیأت مرزی انگلیس و ایران و افغانستان به ریاست سر . اف. گلد اسمید در سال ۱۸۷۲ تشکیل وحدود

هم تعیین گردید که این موضوع قسمت عمدهٔ مطالب این فصل خواهد بود. طول این قسمت از شمال تا جنوب در حدود ۱۲۰ میل است ولی چون خط جدید سرحدی که به وسیلهٔ حکمیت مشخص گردیده در امتداد جنوب شرقی تا محل التقای رودخانه هیرمند انحرافات متعددی دارد و سپس به طرف جنوب غربی منحرف می‌شود طول دو ضلع دیگر مثلث که در فوق ذکر شده خیلی بیشتر از ضلعی است که وتر محسوب میگردد.

۳ ـ **سرحد ایران و بلوچستان** ـ بنا بر ترتیب، قسمت سوم امتداد خط مرزی است که از جنوب سیستان که در سال ۱۸۷۲ تعیین حدود شده تا انتهای شمالی مرز مکران می‌رسد که یک سال قبل از آن خط مرزی مشخص شده بود یا به عبارت دیگر از کوه ملک سیاه تا جالق که در حدود دویست میل است هیچ وقت تحدید حدود نشده و احدی از چگونگی آن اطلاعی ندارد و در هیچ نقشه‌ای هم به رنگ واحد علامت گذاری نکرده‌اند و غالباً از روی جهالت و به دلیل واضح ترکیب آنرا از کوههائی که در نزدیکی جالق است با خط مستقیمی به سمت جنوب شرقی می کشند. دراین منطقه بلوچستان همسایهٔ شرقی ایران است. ولی ایلات خانه بدوش بلوچ که در منطقهٔ مرزی چادر دارند نسبت به خان کلات انقیاد چندانی نشان نمی‌دهند و در واقع مستقل به شمار می‌روند.

٤ ـ **سرحد مکران** ـ درخاتمه باز بنابرترتیب، ناحیهٔ از جالق تابندر گواتر درکنار دریاست که صدو سی میل طول دارد ومن آن را مرز مکران نام می‌دهم، زیرا که قسمتی از بلوچستان که بین ایران و کلات می‌باشد تحت این عنوان معروف است و آن در شرایط خاص دشواری از جانب سر. اف. گلد اسمید در سال ۱۸۷۱ تعیین حدود گردیده، ولی نتیجهٔ کار او مورد پسند همه نیست.

قسمت مرزی اخیر واقع در سرحدات علیا و سفلی ایران و بلوچستان درفصل جداگانه راجع به ایالات خاوری ایران مورد بحث قرار خواهد گرفت. در اینجا فقط به این مناسبت که وضع بخصوص سیستان از جهت اوضاع و احوال نقاط مجاور آن مشخص شده باشد مذکور افتاد.

حوزهٔ سیستان ـ در فصل گذشته اشاره کردم که سیستان از توابع ولایت قاین است و امیر علم خان از بیرجند بر آن حکومت می کند و از طرف خود درآنجا نایب‌الحکومه‌ای دارد کـه فرماندهی پادگان نصرت آباد هم با اوست. در اینجا قصدم این است که معلوم شود چگونه سیستان اساساً تحت فرمانروائی ایران درآمده و انگیزهٔ اعزام هیئت مرزی سال ۱۸۷۲ چه بوده است و برای آنکه این قسمت از داستان را بهتر باز نمایم باید شرحی نیز راجع به‌این ولایت و تاریخ قدیم آن بیان کنم .

اصل نام سیستان ـ اسم سیستان یا سجستان از ریشهٔ سگستان یا سرزمین سگان یا سکه‌ها مشتق گردیده و به طوری که سر . اف. رالینسن نظر داده است این موضوع هیچ وقت از ناحیهٔ نویسندگان معتبر عرب یا ایرانی مورد تردید واقع نشده است اگر چه جای تعجب است که گروهی ازبومیان سرگردان یعنی سیزیان‌ها که در قرن سوم میلادی از حدود شمالی به این نواحی فرود آمده‌اند در آن سرزمین اثری جاویدان باقی گذاشته‌اند و حال آنکه فقط دورهٔ صد ساله‌ای آنجا را در تصرف داشتند . این عده که به وسیلهٔ بهرام دوم پادشاه ساسانی (۲۷۵ - ۲۹۲ میلادی) تار و مار و از صفحهٔ روزگار ناپدید شده‌اند ، ولی با نام سیستان اسم و یادگار جاودانی یافته‌اند [۱] .

مورد استعمال آن ـ در دوره‌های متعدد تاریخ ، سرزمین‌هائی با مساحت مختلف با عنوان سیستان معروف بودند و آن باگسترش یا کاهش مساحت قلمرو و فرمانروای آن منطقه بستگی داشته، ولی استعمال محدود این نام در این ناحیه همواره مـانده است کـه خود زمینه‌ای و دریاچـه‌ای و آب هیرمند (هلمند) و رودخانه‌های دیگر دارد که جریان آن‌ها در فرو رفتگی‌های سطح زمین که حدی بسیار مشخص واز شمال به جنوب بالغ بر ۲۰۰ میل طول دارد باهم ارتباط می‌یابد و تردیدی نیست کـه در روزگار باستان این گودهـا (فروبارها) پر از آبی بوده

۱ ـ چند تن از نویسندگان انگلیسی نام این محل را از سق (طق) که درختی محلی است پنداشته‌اند . ایرانیان چوب این درخت را برای سوخت بکار می‌برند .

که از دریاچهٔ بزرگ فرو می‌ریخته و بعداً در اثر کانال‌های مصنوعی و مجاری دیگر مقدار آب رودخانه بسیار تقلیل یافته و یا در واقع از بین رفته است و من تصور می‌کنم به زودی به صورت اصلی در خواهد آمد.

وضع کنونی ـ سیستان جدید شامل سه ناحیهٔ فرو رفتهٔ اصلی است که به اقتضای فصل و میزان طغیان آب در موسم بهار متناوباً به صورت دریاچه، باتلاق و یا اراضی بکلی خشک تبدیل می شود. اولین گودی‌ها مشتمل بر دو قسمت آب کم عمقی‌است که از رودخانه‌های هاروت و فراه که از شمال جاری است و هیرمند و رودخاش یاخشکرود که به‌ترتیب‌ازسمت‌جنوب ومشرق جریان دارد این‌دودریاچه یا آبدان (به هرسو یکی آبدان چون کلاب «کلیله و دمنه» م) به وسیلهٔ نیزار انبوهی که به همین نام نیزارمعروف می‌باشد وبسته به‌مقدار آبی که دارد به‌شکل نیزار یا مرداب در می‌آید.

در هنگام طغیان این دو دریاچه که معمولا وضع جداگانه دارندیکی می‌شوند و ریزش آب از نیزار به گودی بزرگ ثانوی که با عنوان پر طمطراق هامون یا محل پهناور مشهور است و آن آب کم عمق وسیعی است که تا چندین میل به طرف جنوب امتداد می‌یابد. موقعی که هیئت انگلیسی در سال ۱۸۷۲ آنجا بودند هامون بکلی خشک بود، و از درون آن رفت و آمد می کردند. اما در سال ۶ - ۱۸۸۵ وقتی که اعضای هیئت دوم سرحدی روس و افغان از کویته از این طریق عازم حدود هرات شدند هامون شکل دریاچهٔ عظیمی داشت که چندین میل مساحت آن بود، وکوه خواجه که از جبال مشهور وعلامت طبیعی برجسته‌ایست و معمولا حد غربی آن شناخته می‌شود جزیره‌ای در میان دریاچه به‌نظر می‌رسید[1] در مواقع طغیان فوق‌العاده آب از خود هامون نیز لبریز می‌شود. در چنین

۱ـ کوه خواجه که بکوه رستم‌معروف‌است برآمدگی تک‌ازسنگ سیاه صیقلی‌باارتفاع ۴۰۰پا از سطح هامون تا مساحت چند میل علامت مشهوری را تشکیل می‌دهد و آن از قلاع خاندان‌کیانی بوده که در سیستان فرمانروائی داشته‌اند و می‌گویندکه یکی از افراد آن خاندان هفت سال در آنجا در مقابل لشگر نادرشاه مقاومت نمود و همچنین یکی ازگردشگاههای اهالی سیستان است و در نوروز (۲۱ مارس) در آنجا بازاری ترتیب می‌دهند و قسمت هموار قله برای اسب‌دوانی بکار می‌رود. جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به مقاله «دیداری ازکوه خواجه» نوشتهٔ سرگرد لووت در نشریهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی ۱۸۷۴.

موقعی که آب از مسیل « سرشیله » به سمت جنوب جریان می‌یابد در فرو رفتگی سویی که شرحش ذکر گردید وگود زره خوانده می‌شود می‌ریزد . هنگام تشکیل هیئت مرزی می گفتند یک عمر است که چنان اتفاقی نیفتاده و جریان عادی‌وساری این است که رودخانه غالباً خشک است نه آنکه دریاچه‌ها لبریز باشند و زره معمولا قیافهٔ آشنای نمکزار را داراست [۱] ، ولی در سال ۱۸۸۰ یکی از مأموران انگلیسی که در بلوچستان سرگرم تحقیقات بود عمق آب دوپا بوده که به سرشیله می‌ریخته و هامون بزرگی در قسمت شمالی زیره (زره) تشکیل داده بود ومی گفتند محیط آن یکصد میل بوده است .

تغییر شکل پی در پی - از شرح فوق به آسانی استنباط می‌شود که شکل سیستان چه اندازه تغییر نموده است و از لحاظ جغرافیای تطبیقی برای نویسندگان چه صورت معما آمیزی دارد ، زیرا که نه فقط دریاچه‌ها طغیان می کند و ته‌میکشد و ناپدید می‌شود - بلکه رودخانه‌ها نیز پیوسته تغییر مسیر می‌دهند وگاهی با انحرافی ناگهانی در مجرائی که مصنوعی بوده جاری می شوند و آن را به یک کانال طبیعی مبدل می‌سازند تا انگیزهٔ حیرتی در نظر نویسندگان آینده شود. از این رو تعجب آور نیست که از یک سو مواد رسوبی سرشار به صورت درهم برهمی ثروت حاصلخیزی آن سرزمین را دو چندان می سازد و به همان نسبت نیز بیشتر از هر زمین مشابه دیگر در جهان شهرها و مساکن مخروب دارد .

۱ - وقتی که در سال ۱۸۷۷ سرمک گرگور مشغول کشف اراضی مجهول بلوچستان بود سراسر زره را در ضلع جنوبی در عرض دو روز ونیم پیمود بدون اینکه حوضچه‌ای که آب شور- مزه‌ای داشته باشد یافته باشد . در هیچ طرفی اثری از رطوبت و نم مشاهده ننمود و در همه جا حال بدین منوال بود و چیزی جز شن وریگ جلب نظر نمی‌کرد وهمهٔ نهال وگیاهان مثل استخوان خشک بودکه با جزئی تماس ، ریز و خاك می‌شده و سر انجام وی با مشقت فراوان توانست اندك رطوبت و آبی از زیر خاك در آورد و از این جهت بودکه با سبك بی پیرایهٔ غیرقابل تقلید خویش به شرح آن پرداخته است : « هرگاه‌کسی بخواهد به زیره دسترسی یابد بی آنکه به آنجا رفته باشد شاید من بتوانم نسخه‌ای راجع به ترکیب آب آنجا بنویسم به این ترتیب که .اولین آب بد نما را که بیابید مقداری بردارید و بقدری نمك با آن مخلوط‌کنید که طعمش همان اندازه نفرت انگیز شودکه شکل آن است سپس ازگاز چراغ خیابان‌های لندن قدری به آن بیفزائید و قدری هم‌گنداب‌کشتی بر آن اضافه‌کنید و بعد آن را با شدت هرچه تمام‌تر بتکانید آب زره بدست می‌آید » ازکتاب « سرگردانی در بلوچستان » .

تاریخ افسانه‌ای آن ـ این بود شرح اجمالی راجع به وضع وترکیب طبیعی سیستان اینک شمه‌ای از تاریخ آن را نیز بیان می‌کنم . از عهد باستان تأثیر و خاصیتی در خطهٔ سیستان وجود داشته که نیروی تصور و خیال ایرانیان را تسخیر کرده است . این سرزمین نیمروز نام دارد که ظاهراً با نیمرود شکارچی توانا بی‌ارتباط نیست و اقامتگاه جمشید و زادگاه داستانی رستم دستان فرزند زال پنجمین نفر از اعقاب جمشید است .

پادشاه آرثور [۱] در داستان‌های انگلیسی همان وضع و مقام را دارد که رستم پهلوان داراست. چون روی همرفته آرثور فردی فانی بوده (و اگر گفتار تنی‌سن را قبول کنیم ، کم و بیش یک جنتلمن ، منتهی جنتلمنی که در قرن نوزدهم تخیل شده باشد به شمار می‌رفته) در صورتی که رستم با دیوها و شیاطین در افتاده و همچنین بر ضد لشکریان نابکار توران و افراسیاب نبرد کرده است .

شاید سن جرج اژدها افکن در تاریخ ما نزدیک‌ترین معادلی با رستم باشد و به همان ترتیبی که ما شرح دلاوری بی‌همتای او را نقش سکه‌های خویش می‌سازیم ایرانیان هم با صحنه‌های مربوط به داستان‌های شگفت انگیز رستم سردرها و دروازه‌ها و ستونهارا آرایش می‌دهند .

تاریخ باستانی ـ سیستان از دورهٔ اسکندر به وجه روشن‌تری در تاریخ معلوم جهان نمودار می شود از همان زمانی که « زرنج یا زرنک » [۲] نام داشته (که همان سرزمین سرنگیان [۳] هرودوت است) از قرار معلوم اسکندر در لشکرکشی خود به خاور از راه سیستان به هندوستان رفته ، اما در بازگشت باآنکه خود او راه جنوبی‌تر مکران [۴] و کرمان را برگزید عدهٔ محدودی را هم به فرماندهی کراتروس [۵] از طریق آراخوزیا [۶] و زرنج فرستاده بود . در دورهٔ پادشاهی ساسانیان سیستان از مراکز با شکوه دین زردشتی بوده و آخرین پادشاه این خاندان یزدگرد که از جلو لشکر پیروز عرب می گریخت پیش از ورود به‌مرو که در آنجا به سرنوشت شومی گرفتار آمد از سیستان عبور کرده است .

۱ - Arthur ۲ - Drangiana ۳ - Sarangiana ۴ - Ged Mosia
۵ - Craterus ۶ - Arachosia

در دورهٔ بعد سیستان به عالی ترین درجهٔ رفاه مادی رسید . خرابی های عظیمی را که خاطر نشان کردم به زمان تسلط اعراب باید نسبت داد[۱] . در قرن نهم میلادی خاندان محلی صفاری یا روی گر[۲] ، پیشهٔ روی گری و عیاری و مهارت سربازی و تدبیر سیاسی را توأم داشت [۳] و با نیروی اسلحه قلمرو کم دوامی از شیراز تا کابل تأسیس کرد ، ولی در مقابل هجوم نیرومندانهٔ محمود غزنوی که در قرن بعد اتفاق افتادمقاومت ننمود . اصطخری که این موقع در سیستان بود ، می نویسد آنجا شهرهای پر جمعیت و نهرهای فراوان و ثروت سرشار داشته ازجمله منافع طبیعی آن یکی معدن بسیارغنی طلا بوده است که دراثر زلزله ازبین رفته است .

درقرنهای ۱۳ و ۱٤ میلادی سیستان مانند بیشتر همسایگان خود گرفتار دو تهاجم متوالی که مایهٔ شرو عذاب بشریت بود یعنی حملهٔ چنگیز و تیمورلنگ شد . در نتیجه واحه های آبادی به ویرانه های کاملا خراب مبدل گردید، و چنان ضربت مهلکی به آنجا وارد آمد که جبران آن امکان نیافت .

سلسلهٔ صفاری آنجارا که تابع خاندان محلی قدیمی کیانی مدعی نسب به کیقباد اولین پادشاه کیانیان (هخامنشی) بودند باز آباد کردند اما مرور زمان بار دیگر نکبت و آفت را نصیب سیستان گردانید و سپس بدست مهاجمان افغانی

۱ ـ از جمله آثار عمده راجع به تاریخ باستانی و مردم سیستان تصنیف سرهنری رالینسن است در زیر عنوان : « یادداشت‌هائی راجع به سیستان » مندرج در نشریهٔ انجمن پادشاهی جغرافیائی (سال ۱۸۷۳) . همچنین مراجعه شود به شرح حال اجمالی و صحیح دکتر بلو درکتاب : « از رودخانهٔ سند تادجله» ونیز کتاب تحقیقاتی درباب نژاد شناسی در افغانستان (۱۸۹۱). جمعیت عمدهٔ کنونی سیستان ایران سیستانیها می‌باشندکه نسبت به دیگر طوایف مقتدر آنجا تابع بشمار می‌روند از جمله این طوایف یکی خانواده کیانی‌اند که مدعی نسب به سلسلهٔ کیانیان کوروش هستند وکردهای کالی که تیره‌ای از سرزمین کردستان‌اندکه از سال ۱۲٤۵ به آنجا مهاجرت و تا سال ۱۳۸۳ میلادی ، خانوادهٔ ملک کرد غور را تأسیس نمودند و عناصر ایرانی که تاجیک معروفند و بلوچ هاکه مهمترین طایفهٔ آن در سیستان سربندی‌ها می‌باشند و تیمور آنها را به همدان کوچ داد ، ولی نادر شاه و شاهرخ ایشان را بازگردانیدند .

۲ ـ برای شرحی در باره آنها بخصوص پیشاوران رجوع شود به‌کتاب دکتر بیلو .

۳ ـ رجوع شود به مقاله‌ای تحت عنوان پادشاهان نیمروز صفاری یا سجستان نوشته سرگرد تراورتن در نشریهٔ انجمن آسیائی بنگال ۱۸۸۵ .

در ۱۷۲۲ و بعد نادرشاه افتاد که افراد خانوادهٔ مزبور را تار و مار و سرگذشت قرین رنج و گرفتاری دائمی آنجارا کامل کرد.

سیستان بخشی از امپراتوری مقتدر قهرمان افشار شد و تا مرگ او در سال ۱۷۴۷ این وضع دوام یافت. بعد در چنگ فرمانروائی احمد شاه ابدالی سرکرده‌ای ماجراجو افتاد که به تقلید از عملیات سرور خود رو به افغانستان نهاد و در آنجا سلسلهٔ درانی را تأسیس کرد. از این موقع است که سیستان در صحنهٔ سیاست جدید وارد و طی سی سال اخیر هم یکی از مهره‌های شطرنج دیپلماسی انگلیس و هند شده است [۱].

تاریخ اخیر ـ بعد از وفات احمد شاه سیستان به جانشین او تیمور شاه تا تاریخ وفاتش در سال ۱۷۹۳ باج می پرداخت و بواسطهٔ شکستی که از پی آن در کار خاندان درانی اتفاق افتاد گاهی ضمیمهٔ هرات و زمانی هم قندهار شد و دولت ایران که در نقاط دیگر سخت گرفتار بود نتوانست در استرداد آن اقدامی نماید، ولی در حدود سال ۱۸۵۱ پس از مرگ یارمحمد حاکم هرات ایران از هرج و مرج و نفاقی که افغانستان را فرا گرفته بود به تجدید ادعا وپافشاری در این کار پرداخت و این نکته راهم در نظر داشت که سیستان به نادرشاه هم باجی تقدیم می کرد که به پادشاهان ایران قبل از او پرداخته بود. پس علی‌خان حاکم محل را ترغیب کردند که پرچم ایران بر افرازد و شاهدختی را هم از ایران زن او کردند.

این واقعه در همان اوانی بود که ایران در سال ۱۸۵۷ بر ضد هرات لشکرکشید که به جنگ با انگلستان و امضای عهدنامهٔ پاریس منجر گردید که بر طبق آن ایران از تمام دعاوی خود بر هرات وهرگونه حق دخالتی در کار افغانستان دست کشید. با وجود این و علی رغم اعتراضات بی‌انقطاع دولت انگلیس، علی‌خان

۱ ـ رجوع شود به تاریخ سرجان ملکم جلد اول.

مؤلف «تاریخ‌سیستان» چنانکه‌کرزن می‌نویسد معلوم نیست، ولی مسلم است‌که تاریخ نگارش آن قریب هزار سال پیش بوده است .م

با عده‌ای نظامی باز به سیستان آمد . هم او و هم جانشین وی تاج محمد که به قصد تصرف هرات وارد میدان نبرد شده بود از دولت ایران استمداد و تابعیت پادشاه ایران را تعهد نمودند با آنکه در این میانه وزیر مختار انگلیس از تجاوزی که نسبت به یکی از مواد معاهدهٔ پاریس شده بود پی در پی اعتراض می نمود ، دولت ایران هم تمام مدت توجه وزیر مختار را به مادهٔ دیگری معطوف می کرد که در صورت بروز اختلاف با افغانستان [۱] دولت انگلیس ناگزیر بود مساعی دوستانه بین دو طرف معمول دارد .

شیر علی‌هم که در سال ۱۸۶۳ جانشین پدر خود دوست محمد و امیر شد، علاقه داشت که برای رفع اختلاف اقدامی بشود . اما در همین موقع سیاست چرند عطالت و سستی استادانه که لرد لارنس [۲] قهرمان معروف آن به شمار می‌رفت محور امور بود و حکومت هند از شناسائی مقام امیری امتناع ورزید که بعداً ناگزیر شد وجهی‌هم به او پرداخت کند از این کار اعتراض و در خواست و عذر و بهانه دوام یافت تا سر انجام در نوامبر ۱۸۶۳ لرد راسل [۳] که از این اختلاف و نقار طولانی سخت‌بیزار شده بود اعلامیه‌ای‌صادر کرد مبنی براینکه : « دولت علیاحضرت ملکهٔ (ویکتوریا) از هرگونه دخالتی در این منازعه امتناع خواهد نمود و طرفین می‌توانند با نیروی نظامی ادعای خود را پیش ببرند » .

این مدرك با آنکه دلیرانه نبود ، اما شاهد صادقانه‌ای در بارهٔ این اصل بود که حق با قوی است و دولت ایران با اغتنام از این اجازه و قرار در سال‌های ۱۸۶۵ - ۱۸۶۶ به آنجا لشکر کشید و سیستان را اشغال کرد و رفته رفته تمام

۱ ـ هر دو موضوع در مادهٔ ٦ معاهده مندرج است . مورد اول به شرح ذیل است : اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می‌نماید که از هر گونه دخالتی در امور داخلی افغانستان خودداری کند و قول می‌دهد که استقلال هرات و سراسر افغانستان را بشناسد و به هیچ وجه بر ضد استقلال آن کشور اقدامی ننماید . شرط دوم : در صورت بروز اختلاف بین دولت ایران و قلمرو هرات و افغانستان دولت ایران تعهد می کند که جهت تسویه اختلاف از مساعی دوستانه دولت انگلیس استفاده و تا خاتمهٔ اقدامات از استعمال اسلحه خودداری نماید .

۲ - Lawrence ۳ - Russell

سکنهٔ ایرانی آن ولایت را نیز تابع فرمان خویش ساخت و ضمناً برای انصراف بلوچها از تابعیت افغانستان به تکاپو پرداخت.

افغانها چندی رفتار ملایمت آمیز نمودند، اما بعد از آنکه شیر علی بر کرسی فرمانروائی نیک مستقر شد و توقع ابراز احترام نسبت به خود داشت در صدد تجدید ادعای خویش بر آمد و در این موقع بود که بواسطهٔ پیدایش نگرانی جنگ که لرد راسل هم آن را تجویز کرده بود لرد کلارندن [۱] پیشنهاد حکمیت نمود.

این دعوت را دو طرف با ابراز اکراه قبول نمودند و در سال ۱۸۷۰ سر.اف. گلد اسمید که به‌ریاست هیئت انگلیسی منتخب شده‌بود برای انجام دادن این منظور از انگلستان حرکت کرد اشکالات و تأخیرات همه بر طرف شد و سال بعد هم صرف بازرسی و نصب علامت مرزی بین ایران و بلوچستان از دریا تا جالق گردید و این هیئت در سال ۱۸۷۲ برای رسیدگی محلی به‌دعاوی متخالف راه سیستان پیش گرفت.

کمیسیون مرزی سراف. گلد اسمید در سال ۱۸۷۲ - داستان این کمیسیون و اقداماتش را شمه‌ای خود گلد اسمید و همکار اختصاصی او سرگرد (اکنون سرهنگ) یان اسمیت [۲] و قسمتی هم دکتر بلو مستشرق و نویسنده نامی [۳] که همراه ژنرال (بعد سر.ار) پولوک بود [۴] بیان شده است. ژنرال پولوک را به دلیلی که درست روشن نشد به عنوان نمایندهٔ نایب‌السلطنهٔ لرد مایو از هندوستان فرستادند.

این کار به دلیل نهایت سادگی که داشت سخت دشوار نمود. دعوی افغانستان نسبت به‌سیستان کاملا روشن و قابل درك و مبتنی بر دعوی فرمانروائی دوران احمد شاه (دورانی) بانی امپراتوری افغانستان بود. ادعای ایران نیز متساویاً واضح و معقول و آن مبتنی بر حق فرمانروائی قدیمی‌تر بود که با دلیل

---

۱ - Clarendon

۲ - کتاب «ایران خاوری» در شرح مقدمه Euan Smith

۳ - گزارش هیئت مرزی سیستان ۱۸۷۲ (نشریه رسمی) و همچنین رجوع شود به‌کتاب از درهٔ سند تا دجله.

۴ - Pollock Mayo

قوی فتح و تسخیر اخیر و تصرف عملی محل تقویت یافته بود. در این ماجرا تمام اسباب استدلال محکم و دلیل تراشی هر دو فراهم بود و مشکلات امر در اثر طرز رفتار رؤسای دو هیئت نمایندگی شرقی مضاعف گردید.

میرزا معصوم خان نمایندهٔ ایران از ابتدای کار بدون هیچگونه کتمان رفتار خصومت آمیزی درپیش گرفت و همه قسم مانع و رادع ایجاد کرد، نمایندهٔ افغانستان هم دست کمی از او نداشت و سرانجام بعد از رسیدگی‌های محلی و تحقیقاتی که مقدور بود سر. اف گلد اسمید پی برد که دیگر در محل کاری پیش نخواهد رفت پس به تهران عزیمت نمود و در آنجا بعد از شک و خرده گیری‌های بسیار، اعلیحضرت رأی حکمیت او را تصویب کرد.

تجزیهٔ سیستان ـ روی همرفته ژنرال گلد اسمید ترجیح داد که از دو سیستان جداگانه‌ای صحبت بدارد که خود او یکی را سیستان خاص و دیگری را سیستان خارجی نام نهاد[1]. سیستان اخص را وی منطقه‌ای واقع بین نیزار در شمال و نهر اصلی جناحی آن محدود ساخت که از هیرمند برای آبیاری سه کوهه و دهات مجاور در جنوب منشعب می‌شود و از بستر قدیمی و واقعی هیرمند در مشرق تا کنار هامون و کوه خواجه در غرب امتداد می‌یابد.

وی این منطقه را ۹۵۰ میل مربع و جمعیتش را ۴۵۰،۰۰۰ نفر بر آورد کرده است که بیست هزار نفرشان سیستانی اند[2]، پانزده هزار سکنهٔ فارسی زبان و ده هزار بومیان بلوچ. سیستان خارجی اراضی واقع در مشرق هیرمند از دهانهٔ آن بر دریاچه در شمال تا رودبار و آب برهای علیای آن در جنوب.

رأی او را میتوان چنین خلاصه نمود: وی وضع سیستان خارجی را به

---

۱ ـ رجوع شود به گزارش خود او در مقاله‌ای تحت عنوان: «مسافرتی از بندرعباس تا مشهد از طریق سیستان» مندرج در نشریهٔ انجمن پادشاهی جغرافیائی سال ۱۸۷۳.

۲ ـ سر هنری رالینسن می‌گوید: سیستانی‌های واقعی اصیل ترین افراد ایرانی از نژاد آریائی‌اند و در حقیقت یگانه نمونه‌های آریائی باستانی که در ایران یافته می‌شوند سیستانی‌ها و جمشیدی‌های هرات می‌باشند. زبان و قیافه و خصوصیات کلی اخلاقی ایرانیان دورهٔ هخامنشی در این حدود خارجی امپراتوری ایران بیشتر از سایر نقاط آن محفوظ مانده است.

افغانستان و سر حد بین آن دو را هم چنین مشخص کرد : از سیاه کوه که حد شرقی ناحیهٔ ایران به هندوستان است در امتداد جنوبی نیزار تا کنارهٔ چپ رودخانهٔ هیرمند و از آنجا تا حدود یک میل بالاتر از بند اصلی یا بند کوهک [۱] که بعدازآن شامل خطی‌است که ایران فقط از جهت جنوب غربی به رشته کوه ملک سیاه می پیوندد که امتداد شمالی سلسله‌های کوهستانی است که صحرای زره را در غرب محدود می‌سازد ، در اینجا ناحیهٔ سیستان پایان یافته و رأی حکمیت راجع به‌آن امضاء شده است.

در جنوب این منطقه خط نامعلومی است تا جالق که هنوز مورد رسیدگی قرار نگرفته است و من قبلا ذکر نمودم.

رأی مستقل ـ ژنرال گلد اسمید که بواسطهٔ دریافت دستوراتی غیر قابل اجرا دچار اشکال بود و باموانعی که در راه او قرار داده بودند کارش فلج می نمود بازچون هرگونه اهتمامی را در این زمینه مطلقاً به‌رأی وی احاله کرده‌بودند مایهٔ تشویق او فراهم آمد که پیش از ورود نفرات هندی هیئت مرزی خود رسیدگی‌های محلی را انجام دهد از این رو بایستی به او تهنیت گفت که اصلا قادر به صدور رأی حکمیت شده است .

هر ناظر مستقلی بدون شک چنین می‌پندارد که رأی حکمیت او به نفع ایران تمام شده است ، زیرا که ایرانیان تنها قسمت سودبخش واقعاً با ارزش آن سر زمین را که نسبت به آن هم ادعای مالکیت تاریخی و هم تصرف عملی داشته‌اند بدست آوردند. اگر این کار تعیین حدود ده سال زودتر یعنی‌همان موقعی که برای نخستین بار ایرانیان درکار حکمیت پافشاری می‌نمودند انجام یافته بود تردیدی نیست که در اثر فقدان دلیل ثانوی رأی به این صورتی که بعداً ابراز شد به نفع ایشان صادر نمی گردید. با وجود این ایرانیان نیز ازنتیجهٔ کار اظهار ناخرسندی

۱ ـ این سد که به تغاوت بند امیر و بند سیستان و بندکوهک خوانده می‌شود سد عظیمی‌است که در رودخانه باشاخه‌های درخت‌گز و تیر از خاك رس سفت ساخته‌اند تا مقدار اصلی آب را به‌کانال سه‌کوهه برگردانند .

نمودند و تجزیهٔ سیستان را چنین تعبیر کردند که منظور به نوارساندن افغانستان یعنی آن دولت دست نشاندهٔ انگلیس و علی رغم مصالح ایران بوده است.

رأی حکمیت به صورت وضوح قطعی در محل مورد اجابت واقع نگردید و اگر تا اندازه‌ای هم آن را قرین نتیجه و توفیق تلقی کنیم باز جای تردید نیست که سیاست عاقلانه این باشد که حکومت هندوستان اقدامات دلیرانه ولی کم قدر و سپاس کمیسیون‌هارا بر عهده نگیرد چون که امکان آن درمیان است که هر دو طرف این کار را سوء تفسیر نمایند و بر حسب معمول یادگار نفرت‌انگیزی باقی بمانـد.

وضع اداری فعلی ـ شهر عمدهٔ سیستان ایران سه کوهه است وجه تسمیه‌اش این است که سه تپه آن را احاطه نموده و قسمتی از شهر بر این تپه‌ها بنا شده است. در موقع تشکیل کمیسیون مرزی در سال ۱۸۷۲ در حدود ۱۲۰۰ خانه گلی‌داشته که در آن موقع و هنوز فقط نیمی از آن مسکون است و تمام سکنه به کار فلاحت اشتغال دارند. شهردر حاصلخیز ترین نقطه آن سرزمین واقع شده است، ولی چنانکه قبلا هم اشاره کردم دستگاههای اداری و نظامی در نصرت آباد (گلد اسمید نصیر آباد ذکر نموده است) که نایب الحکومهٔ امیر قاین درآنجا اقامت دارد ویکی از دو هنگ پیادهٔ ظاهراً هزار نفری و درواقع کمتراز ۸۰۰نفر سربازی که ازسراسر ولایت فراهم‌می‌شود درآنجا مستقر است و همچنین عده‌ای سوار و چندتوپ درآنجاست.

خدمت سربازی حرفهٔ دائمی است و در خانواده‌هائی که سرباز می‌دهند موروثی است. اسلحهٔ ایشان تفنگی است که در ایران ساخته می شود و یک سال در میان به آنها اونیفورم می‌دهند و می گویند سالانه ۲۰ قران (۱۲ شلینگ) و هفت من و نیم گندم دریافت می دارند و هنگامی که درسیستان مشغول خدمت می‌باشند جیره‌ای‌نیزدریافت می‌دارند[1]. کرسی‌سیستان افغانستان چخانسور یاچغانسور

۱ ـ این ارقام که راجع به سال ۱۸۸۶ است با مقرری عمومی پیاده نظام ایران انطباق ندارد رجوع شود به فصل دیگر دربارهٔ قشون ایران، ولی بدون تردید این پرداختی مثل خود سیستم آنها اتفاقی بوده است.

(کانولی چوخناسور و فریه شیخ ناسور نوشته) است که برکنارهٔ خاش یا خشک رود که شعبهٔ شرقی هیرمند است واقع گردیده .

جهانگردان اروپائی - پیش از اعزام هیئت مرزی انگلستان عدهٔ مسافران اروپائی که به سیستان وارد شده و آثاری از مطالعات خود باقی گذاشته‌اند نیک محدود است در سال ۱۸۰۹ سروان گرنت [۱] (که بعداً در بین راه بغدادو کرمانشاه بدست دزدان کشته شد) و کریستی (که در لشکر ایران در جنگ با روس به‌سال ۱۸۱۲ با نهایت دلاوری نبرد کرده بود و بعداً در اصلاندوز به قتل رسید) و ستوان (بعد سر هنری) پوتینگر [۲] همراه سرجان ملکم که دراین موقع برای سومین بار عازم دربار ایران بود در مکران و بلوچستان و سیستان تحقیقاتی انجام‌داده‌اند . یادداشتهای سروان گرنت بیست سال بعد انتشار یافت و سفرنامه‌های کریستی و پوتینگر در باب بلوچستان طبقهٔ کتابدوست را ارمغان گرانبهائی‌از ناحیهٔ نویسندگان متقدم به شمار می رود [۳]. کریستی که درنوشکی از پوتینگر جدا شده بود راه شمال پیش گرفت و از طریق سیستان به هرات رفت.

خلاصه‌ای از یادداشت‌های او (که هیچ وقت جداگانه به طبع نرسید) پیوسته به ضمیمهٔ کتاب پوتینگر چاپ شده است . در سال ۱۸۳۹ یک افسر جوان انگلیسی سروان ادوارد کانولی [۴] به قصد انجام بررسی در آن سرزمین سیر و سفر نمود و گروهبان کامرون‌هم از دنبال او حرکت کرد. کانولی مبلغ کلی براطلاعات موجود راجع به آن ولایت بیافزود [۵]. از پی او چند سال بعد ستوان لیچ [۶] به‌سیستان رفت که اثرکم مایه‌تر ،ولی از لحاظ اطلاعات مکمل او در نشریهٔ انجمن مزبور منتشر شد .

---

۱ - Grant ۲ - Pottinger

۳ - کتاب مسافرتهائی در بلوچستان و جلگهٔ سند تألیف سر. اچ. پوتینگر (۱۸۱۶) .

۴ - Conolly

۵ - وی دو مقاله در نشریهٔ انجمن آسیائی بنگال انتشار داد که عنوان مقالهٔ اول « تصویر جغرافیائی طبیعی سیستان » است با نقشه‌ای در شمارهٔ نهم (۱۸۴۰) و دیگری با عنوان « یادداشت‌های حین مسافرت در سیستان » شمارهٔ ۱۰ سال ۱۸۴۱ .

۶ - Leech

در سال ۱۸٤۱ اولین تلفات در سیستان اتفاق افتاد. دکتر اف. فوربز [۱] که تحقیقات موفقیت آمیزی در سرحدات شمال غربی ایران نموده و مشهور شده بود رهسپار مشهد گردید و از طریق تربت حیدری و بیرجند و طبس به سیستان آمد و در آنجا بدست ابراهیم خان رئیس قبیلهٔ لاش جوین به قتل رسید. شرحی تاحدی نا مربوط در بارهٔ این پیش آمد از قول گماشتهٔ او در نشریهٔ انجمن پادشاهی جغرافیائی در سال ۱۸٤٤ نقل گردیده است.

سی سال بعد وقتی که اعضای هیئت مرزی در سیستان بودند با جانی مزبور برخورد نمودند که در آن موقع سر کردهٔ منطقهٔ چخانسور بود و شرح واقعی ماجرارا از او شنیدند. این ابراهیم خان جانوری نیمه دیوانه و از زمرهٔ وحشیان و سخت معتاد به چرس و بنگ بود او دکتر فوربز را که بر سبیل علاقه و عشق ورزشی مشغول شکار مرغابی وحشی بود با تیر هدف ساخت.[۲] در همین زمان یعنی یکی دو سال بعد افسر جوان دیگری به نام پاتین سن که از طریق افغانستان عازم حدود هیرمند بود و مسیر آن را از محل زمین داور تا دریاچهٔ سیستان بررسی می‌نمود او نیز در آشوب قندهار که در تعقیب وقایع شوم کابل پیش آمد به قتل رسید.

چند سال بعد (۱۸٤٥) فریه افسر فرانسوی به سیستان آمد و شرحی راجع به آن در کتاب جالب توجه خود نوشت[۳]. خانیکف [٤] روسی که بواسطهٔ شرح حسادت‌آمیزی که به منظور ناچیز انگاشتن کار و زحمات نویسندگان انگلیسی که قبل از او در همان زمینه بجا گذاشته بودند بر قدر و مقام علمی او چندان افزوده نمی‌شود به سال ۱۸٥۹ [٥] در سیستان بود و از راه بیابان به کرمان رفت. این بود شرح سفر همهٔ مسافران اروپائی که به نحوی از انحاء قبل از مسافرت کمیسیون مرزی ژنرال گلد اسمید و همکارانش[٦] در بارهٔ سیستان داستانی باقی گذاشته‌اند.

---

۱ ـ Forbes

۲ ـ از کنارسنه تاساحل دجله صفحات ۲۱۷ ـ ۲۱۹ مقایسه شود با کتاب ایران خاوری صفحهٔ ۳۱۷.

۳ ـ سفری با کاروان فصل‌های ۲۷ و ۲۸. ٤ ـ Khanikoff

٥ ـ یادداشت‌هائی راجع به قسمت وسطی آسیای مرکزی صفحات ۱٥۲ ـ ۱٦٤.

٦ ـ در باب شرح تازه‌ای راجع به سیستان علاوه بر گزارش ژنرال گلد اسمید رجوع شود به مجموعهٔ Globus جلد ۳۲ سال ۱۸۷۷.

اهمیت سیاسی سیستان ـ حال به موضوعی می‌رسیم که تاکنون در مد نظر داشته و وجودش را با عنوانی که به این فصل داده‌ام خاطر نشان ساخته‌ام. اما مسئلهٔ سیستان به موضوع کهنهٔ مرزی یا دعاوی متضاد ایران و افغانستان ربطی ندارد. فقط از لحاظ نقشی است که احتمالا یا امکاناً سیستان در آینده در سیاست آسیای مرکزی و در استراتژی سیاسی یا نظامی روس و انگلستان خواهد داشت [۱] بررسی نقشه با کمک یک جفت حلقه، روشن خواهد ساخت که ولایت سیستان در وسط راه مشهد و دریا واقع شده است و این وضع جغرافیائی این ولایت را یک پایگاه متقدم نظامی خراسان و همچنین وسیله و رابطی می‌سازد که هر دولتی که بخواهد بر خراسان و مشهد دست یابد باید طی‌نماید. شق اول ارزش‌آن را از لحاظ دولت روس و شق دوم اهمیت آن را از نظر بریتانیا نشان می‌دهد.

اهمیت آن از لحاظ روس ـ سیستان برای روسیه هم ارزش مثبت و نافع دارد وهم منفی و مضروآسان هم نیست که اظهار کرد که کدام جنبهٔ آن مهم‌تراست. هرگاه آن دولت این کار را تدبیر و سیاست و یا ضرور تشخیص دهد که خراسان را بلع کند با دست یابی بر سیستان نه تنها قسمت شمالی، بلکه سراسر این ایالت را در چنگ خواهد داشت. بعلاوه این عمل او را در مجاورت کامل حریم مرزی هند و بلوچستان قرار خواهد داد. در حال حاضر بین روسیه و مرز هندوستان پانصد میل سرزمین افغانستان واسطه است که هر چند مانع قاطعی در راه پیشروی نیست، ولی سراسر این اراضی در دست عشایری بی‌تمدن است که به استقلال خویش بیش از هر چیزی پابند می باشند، اگر چه این کار رشتهٔ وفاداری ایشان را نسبت به سلطان آنهاسست کند. به عبارت دیگر پیشروی نظامی در این منطقه مستلزم نبرد دشواری با افغانهاست. حال طرف مهاجم هر که خواهد باشد. ضمناً در صورت اقدام به تهاجم، چند تعهدرسمی را هم باید در هم شکست و نیروی عظیم باید فراهم کرد و با مخاطرات پیوسته روبرو گردید. از سوی دیگر اگر یک لشکر روس به عزم ـ نمی گویم هند را تسخیر کند چون در حال حاضر

۱ ـ من قبلا شرحی اجمالی ولی خیلی وافی و کافی دراین خصوص منتشر ساختم: کتاب «روسیه درآسیای مرکزی».

بحث کردن دربارهٔ چنین موضوعی که وقوعش احتمال بعید دارد مورد ندارد ، ولی به هر حال وضعی ایجاد نماید که هندوستان در معرض تهدید بیفتد و امنیت آن مختل گردد ـ استقرار پایگاهی در سیستان دست یازد هر یک از مخاطرات مذکور و نیز همهٔ آنها احتراز ناپذیر خواهد بود .

هیچ عهدنامهٔ انگلیس و روس نقض نخواهد گردید و جنگی با افغانهای سرسخت پیش نخواهد آمد و سر حد روسیه سیصد میل به حریم مرزی هند نزدیک و در اثر این تفاوت و تغییر متناسباً میزان نگرانی و مخارج و احتمال خطر برای هند بیشتر خواهد شد . این موضوع بعید می‌نماید که روسیه بتواند از سیستان کویته را هدف قرار دهد، ولی از چنین پایگاهی فرصت‌های بیشمار برای تحریک و فتنه‌انگیزی در میان طوایف مرزی و امکان ور رفتن با بلوچستان خواهد داشت . در اینکه وضع آن دولت نسبت به افغانستان تا چه اندازه بهتر خواهد شد بسیار واضح است . حضور روس در خراسان یعنی نفوذ روسیه در هرات و سیستان همچنین نفوذ آن دولت در سبزوار و فراه که دو پایگاه بسیار مهم سوق‌الجیشی در صورت پیش آمد تهاجمی از هرات به مقصد قندهار خواهد بود .

من در اینجا راجع به جنبه‌های دیگر ارزش بهشت سیستان برای روسیه که از آن جمله است تسهیل دسترسی او به دریای جنوبی بسط مقال نمی‌دهم، زیرا که به نظر من یک بندر روس در خلیج فارس یا اقیانوس هند از لحاظ یک وزیر کابینه یا دولت انگلیس به همان اندازه تحمل‌ناپذیر است که وجود بندری انگلیسی درکرانه بحر خزر در نظر هر تزار . تردیدی نیست که دولت روس با دیدگان مشتاق آرزومند یافتن راه دریائی جنوب است و یکی از دو راهی که‌می‌تواند به آن هدف برسد یکی رخنه کردن به طرف جنوب از راه مشهد و سیستان است .

این حقیقت‌بدون شک وشبهه دلیل دیگری برارزش سیستان در نظردولت روس است‌وفرض‌مسلم‌این است که‌این‌موضوع درشرایط‌فعلی‌به‌قدری‌بعیدمی‌نمایدوامیدوارم که‌آنقدرهم‌دورازتصورباشد که مرا ازشرح وبررسی‌بیشتری دراین خصوص بی‌نیازسازد .

ارزش آن از لحاظ انگلستان ـ ارزش منفی سیستان برای روس ، برای انگلستان بر عکس جنبهٔ مثبت دارد . به عبارت دیگر روس علاقه مند است که بر سیستان دست یابد تا از افتادن آن در دست انگلیس جلوگیری نماید زیرا که در این صورت نه فقط نقشه های دور و دراز و متضمن اثرات بسیاری که شرح داده‌ام نقش بر آب خواهد شد، بلکه انگلستان در وضع و حال مناسبی قرار خواهد گرفت که خواهد توانست به آسانی موقع آسیائی رقیب خود را تهدید کند. اینک من به شرح این موضوع می پردازم :

درفصل پیش مبارزه‌های شدید تجارتی‌را که‌اکنون بین‌محصولات تجارتی روسیه از یک طرف و انگلیس و هندوستان از سوی دیگر در خراسان جاری وساری است خاطر نشان ساختم و نشان دادم مزیتی که آن دولت با داشتن خط آهن ماوراء بحر خزر دارد و از این مزیت بهره‌های بیشتری نیز خواهد برد روسیه را قادر می سازد که بازارهای شمال شرقی ایران را ازکالای روسی لبریز کند و در بازار مشهد اجناس خود را ارزان تر ازکالای تنها رقیب خویش یعنی انگلستان و هند بفروشد و باز نموده‌ام که مرحلهٔ خطرناکی فرارسیده است که بدون کمک سرشار در زمینهٔ تسهیلات بیشتر در حمل جنس و یا فراهم ساختن راههای کوتاهتر و ارزان‌تر مآلا تجارت انگلیس و هندوستان از بین خواهد رفت.

با تنها وسیله‌ای که بریتانیا قادر است تقریباً تحت شرایط متساوی باحریف رقابت کند این است که تاکتیک خود او را تعقیب نماید و آن ساختن راه آهن در جنوب است تا اثرات خط آهن ماوراء بحر خزر را در شمال خنثی کند و اجناس بمبئی با همان سهولت و سرعت به مقصد برسد که کالای ساخت مسکو به خراسان می رسد نه اینکه محصولات خود را با شتر و قاطر از راههای دور با مخارج هنگفت به بازار بیاورد و بر عکس حریف از نیروی نیکو اثر بخار برای پیشرفت کار تجارت بهره مند شود. چنین خط آهنی که مبدأ آن هندوستان است باید اولین مقصد آن سیستان باشد.

اهمیت سوق‌الجیشی ـ ارزش چنین خط آهنی‌از لحاظ نزدیک ساختن هند به بازارهای خراسان به نظر من قابل انکار نیست، ولی به همان اندازه مزیت سوق‌الجیشی آن‌هم آشکار است چون که انگلستان را قادر خواهد ساخت که وضع مساعد جناحی جهت دفاع از سرزمین افغانستان که حفاظت آن را برعهده گرفته است برای خویش تأمین و از پیشرفت بیشتر آزمندان شمالی که شرحش را باز نموده‌ام جلوگیری کند وگرنه بعید نیست که روابط متعادل بین دو امپراتوری مختل شود.

در اینجا من اندکی تأمل می‌نمایم و پیشنهاد نخواهم کرد که اگر روزی ضرورت حتمی پیش آید نیروی نظامی هند خواهد توانست که از چنین وضع مساعدی به منظور تهاجمی نیک استفاده نماید، زیرا که من از این فکر وخیال سخت بیزارم که باز موردی پیش آید که سربازان انگلیسی یا هندی به عزم جنگ و ستیز در سرزمین ایران به جست و خیز در آیند ویا ضرورت ایجاب نماید که سیاست روابط تعرض‌آمیزی اختیار شود، ولی نگاهی به نقشه خواننده را در اتخاذ نظر صائب یاری خواهد نمود.

اقدامات فنی ـ اما دو مسئله‌ای که حائز اهمیت عملی است در پیش است یکی امکان اقدامات فنی و مهندسی برای ساختن چنبن‌خطی و دیگر عایدات‌احتمالی که بعد ازگشایش این منطقه مورد انتظار تواند بود. هرگاه نقشه را بررسی کنیم وضع طبیعی آن منطقه نشان می‌دهد که آسان‌ترین راه دسترسی به سیستان که به هیچ‌وجه کوتاه‌ترین نیست از طریق جلگهٔ هیرمند ازگرشک یا قندهار است. قسمت اعظم این راه یعنی ازهزار جفت در پایین رودخانهٔ فرعی ارغنداب به‌رودبار مسافتی در حدود ۱۶۰ میل در نزد اهل محل به‌گرمسار یعنی ناحیهٔ گرم معروف و آن مترادف با گرمسیر جنوب ایران است.

هیچ قسمت از این حوالی تیره بخت بیشتر ازگرمسار، از هوس وآزهای ابنای بشر صدمه و آزار ندیده است. آنجا در روزگار قدیم پهنای کشت وکار

پر فعالیتی بود و شهرهای پر جمعیت و فعال داشت. آفت راهزنی و یاغی گری و تاخت و تاز لشکریان آنجا را به بیابان شن‌زار غیر قابل زیست مبدل ساخته است ، ولی گواهی افرادی که در آن نواحی به تحقیقات پرداخته‌اند بخصوص بررسی‌های دکتر بلوکه به اتفاق ژنرال پولوك از هندوستان از این راه سفر کرد امکان تجدید عمران آن را نوید می‌دهد. چنانکه وی نوشته است : این جلگه از هر جهت حاوی آثار و علامات روزگار آبادانی‌و جمعیت فراوان سابق است. خاکش بی نهایت حاصلخیز و منابع آبش به حد وفور است . فقط حکومتی قوی و عادل لازم است که شکوه و عمران از بین‌رفتهٔ آن را سریعاً تجدید کند و آن را به صورت باغ و بوستان با ثمری مبدل سازد . به صورتی که از سیستان تا قندهار در همه‌جا شهر و ده باشد و اگر دولت با تمدنی در آنجا به وجود آید تردیدی نیست که گرمسار آبادانی دیرین خود را باز خواهد یافت وسپس این قسمت از جلگهٔ هیرمند بواسطهٔ سازگاری هوا با حوزهٔ دجله در بغداد برابری خواهد نمود .

هنگامی که بلاهای هرج و مرج و بی‌قانونی دراین ناحیه به برکات نظم و آرامش تبدیل شود گرمسار بازکانون وفور نعمت خواهد گردید. تمدن پیشرو غرب باید روزی به‌این گوشهٔ دورافتاده نفوذ کند و نوادگان سکنهٔ فعلی شاید سوت و صدای خط آهن را در این صحاری بی‌سکنهٔ فعلی خواهند شنید . از طرف دیگر نواده‌هائی که شاید اکنون در شرف زادن‌اند ممکن است عمری سر کنند واز بین هم بروند بدون اینکه باز به همین دلیل شاهد چنین سر و صدائی شده باشند. مقصودم راه آهن در حوزهٔ هیرمند یعنی خط آهن در افغانستان است و چون که امیر آن کشورحتی با کشیدن یک متر خط در قلمرو خود موافقت ننموده است‌واگر چنین اجازه‌ای قابل حصول نباشد شاید لازم خواهد شد که بدواً نقشه‌های دیگر و مهم‌تر مجری شود تا فرزندان آیندهٔ گرمسار سرانجام صدای خط آهن را در عمر خود بشنوند.

خطنوشکی به سیستان ـ اما خط دیگری نیز برای تأمین منظور هست که کوتاهتر است چون مستقیم است و موانع مذکور را هم ندارد، زیرا که عبورازخاك

افغانستان ضروری نیست. باید در نظر داشت که سیستم راه آهن انگلیس ازپیشین، تا نقطه‌ای در شمال کوههای خواجه عمران امتداد دارد و این رشته جبال رابا تونلی هم شکافته‌اند و انتهای خط فعلی در شمال دشت هموارى واقع شده‌است که تا قندهار بیش از هفتاد میل فاصله ندارد. هرگاه از این نقطهٔ مرزی راه‌آهنی از انتهای خط فعلی و یا از محلی نزدیک چمن به سیستان کشیده شود از میان خاك بلوچستان که مال خود ماست خواهد گذشت و بنابراینکه درکجا به حوزهٔ هیرمند برسد می‌توان مسیر آن را دور یا نزدیک ساخت و معمولا نوشکی رامحل انحراف پیشنهاد می‌کنند که از آنجا تا راه آهن سند و پیشین چمن کمتر از صدمیل است و تا کویته بیش از نود میل و تا دروازه زیادتر از هشتاد میل نیست. از نوشکی به هیرمند در صحرا هیچ قسم مانع طبیعی دیده نمی‌شود. از لحاظ مهندسی هم موانع آن اندازه نیست که ژنرال انن کف با کمال آسانی از میان برده است.

آیندهٔ افغانستان ـ این موضوع در خور ملاحظه‌است که بدون لزوم‌رقابتی بین راههای افغان و بلوچ می‌توان بهترین خط سیر را انتخاب کرد وآن درصورتی است که افغانستان آزادانه تحت‌الحمایگی بریتانیا را بپذیرد. بعضی‌ها این ترتیب‌را تنها راه منطقی و نتیجهٔ قهری مراحل قبلی روابط انگلیس و افغانستان محسوب می‌دارند. در صورت امکان این تحت الحمایگی، انگلستان نه فقط قادر خواهد بود که راه آهن خود را از هر طریقی که دلخواه اوست عبور دهد ـ خطی‌هم به مرز ایران از جمله خطوطی است که در صورت انتخاب این خط مشی باید مورد توجه واقع شود، اما اگر افغانها با انگلستان و همچنین با انگلیس و روس (برفرض اینکه چنین باشد) هم آهنگی نمایند مخالفت‌هائی راکه من در مورد دیگر به‌قید تأکید ذکر نمودم و هنوز هم عقیده‌ام تغییر نیافته است، اگر بکلی منتفی نشود خیلی کاهش خواهد یافت، زیرا که در چنین صورتی وضع برزخی که در میان‌بوده است از بین می‌رود و دو امپراتوری در آسیا رو در رو و شاخ به شاخ قرار خواهند گرفت همان‌طوری که روس و آلمان در اروپا مقابل هم ایستاده‌اند.

انگلستان به همان اندازه تعهد دارد که از بلخ یا هرات دفاع کند که ملزم است از پرتسموث (بندر انگلستان) یا بمبئی دفاع نماید و خط آهن های متقابل دو امپراتوری متمایل به این خواهد شد که دیر یا زود باهم پیوند یابد ، ولی چنین فرض و خیالی اگر قابل تحقق باشد از احتمالات بسیار بعید وفقط موقعی امکان‌پذیر است که افغانستان مستقل باشد که همان مصداق و نتیجهٔ سیاست فعلی ماست و اگر این کار غیر مقدور نماید و در این مورد بس خطرناك قادر به پیش‌بینی‌های لازم نباشیم در آن صورت باید نقشه‌های خود را با مقتضیات آیندهٔ نزدیک منطبق سازیم .

انتقادی نظامی ـ وقتی که ما مسئلهٔ وضع سرزمینی را در نظر بیاوریم که بوسیلهٔ خط آهن ایران و بلوچستان به خارج راه یافته است و فرض هم این باشد که آن خط در شرایط سیاسی فعلی ساخته شده باشد به زمینه‌ای نزدیک می‌شویم که راجع به آن مقامات رسمی ما متضاد ترین مدرك و دلیل‌ها را ارائه می دهند . بعضی‌ها معتقدند که چنین خطی از لحاظ سوق‌الجیشی از جهات شمال و مغرب در معرض خطر خواهد بود و بعضی دیگر اظهار می‌دارند که بواسطهٔ بیابانهای اطراف هیرمند و حوزهٔ خود هیرمند موجبات دفاع کامل فراهم است.

قصدم در اینجا آن نیست که در مشاجرهٔ لفظی این کار از نظر نظامی‌وارد شوم چه شاید از موقع اختراع وسیلهٔ نقلیهٔ بخاری که گمان نمی‌رود پروفسورها هرگز در بارهٔ آن نظریات متضاد ومخالف ابراز کرده باشند شاید هیچ وقت خط آهنی نظامی وجود نداشته است. در مورد راه آهن ماوراء بحر خزر حال بدین منوال بود و راجع به خط آهن نوشکی سیستان نیز وضع جز این نخواهد بود ومن‌حتی‌دربارهٔ جنبهٔ نظامی چنین راه آهنی هم هیچ گونه علاقهٔ جر و بحث ندارم ، زیرا که‌درحرفهٔ نظامی نیستم و شاید به من خواهند گفت که دربارهٔ مطلبی صحبت می‌دارم که از اصل آن بی‌اطلاع هستم هر چند که در ضمن با وجود نظریات ناشیانهٔ خود باید اعتراف کنم که مزایای نظامی چنین خط آهنی شاید بسیار قابل توجه است ،

ولی ترجیح می‌دهم که موضوع را فقط از جهت تجارتی مورد بررسی قرار دهم و فرض کنم که جامعه‌ای پابند به آن است و همچنین سرداران و سرهنگان نیز ترجیح می‌دهند عقیدهٔ شخصی خود را محفوظ بدارند.

مخالفان ـ بنابراین خیال کنیم که خط آهن فرضی ما تا سیستان رسیده باشد. در این صورت فایده‌اش چیست و بعد از رسیدن به آنجا چه کاری انجام خواهد داد. عده‌ای اعتراض دارند که خصوصیات آن سرزمین برای تجارت یا استعمار به حد یأس آوری نامساعد است. این عده تصاویر رقت‌آوری از جنبه‌های ناخوش‌آیند طبیعی سیستان را عرضه می‌دارند.

در آنجا باد معروفی هست به نام باد صد وبیست روزه که بین ماه‌های مارس و اوت (فروردین ـ مرداد) که بی‌انقطاع از سمت شمال غربی می‌وزد به‌این نحو که از طلوع آفتاب آغاز می‌شود و نیمروز تسکین می‌یابد و بعد از غروب به حداعلای شدت می‌رسد. بعلاوه یک نوع حشره وحشتناکی در آنجاست که اسبها را می‌گزد و حتی می‌کشد وگاهی در ظرف سال هوا به تناسب میزان آب سردابها در زیر تابش آفتاب حالتی کشنده ایجاد و تب نوبه تولید می‌کند.

سطح زمین همواره در معرض خطر طغیان است و رفت و آمدها فقط با وسیله‌ای خطر آمیز به نام «توتین» صورت می‌گیرد و آن نوعی کلک است که از الیاف نی که بهم می‌بندند و بوسیلهٔ رشته های گز مستحکم می‌کنند ساخته می‌شود این منقدین حتی از این حد هم پا فراتر نهاده سراسر آن ولایت را مشمول حکم نفی و انکار خویش قرار می‌دهند و استفسار می‌کنند که زیبائی یا ارزش مادی تخت‌های نی و تپه‌های شن و باتلاقها در کجاست؟

سر . اچ . رالینسن ـ نظریه‌ای را که نسبتاً جامع است از آن جهت که صاحبش بیش از دیگران بصیرت دارد وقولش در خور توجه کامل است (بواسطهٔ وضع شامخ گویندهٔ آن) هر چند که فطرتاً مساعد نیست عقیده ایست که سر. اچ. رالینسن ابراز داشته وی چنین نوشته است:

«با آنکه ولایت سیستان مزایای طبیعی عمده دارد در وضع و حال حاضر از جملهٔ ناسالم‌ترین نقاط و فقط چند ماه در سال قابل سکونت است و چندان لایق صرف هزینهٔ دولتی نیست. از لحاظ ارزش نظامی که بیشتر از این جهت در هندوستان مورد توجه است سوء تفاهم کلی در این خصوص به نظر می‌رسد و با آنکه غالباً هم گفته‌اند بسیار بعید است که سیستان پایگاه مناسبی از جانب غربی در اقدام تهاجمی بر ضد هند باشد و از این بابت هیچ ارزش هرات را ندارد.[۱] از سمت جنوب و جنوب شرقی‌نیز محدود به صحرائی است که غیر قابل عبور است و از جانب شرقی هم فقط دارای یک خط ارتباط در امتداد رودخانهٔ هیرمند می‌باشد که مسدود و فاقد وسایل کافی است و در سمت شمال‌هم سراسر آن از سیستان تا قندهار هدف مناسبی برای حمله‌ای جناحی‌است. در واقع جای این فرض است که اگر افغانها در هرات و فراه یا زمین داور نیرومند باشند برای قشون ایران هیچ مقدور نخواهد بود که از سیستان در امتداد هیرمند بر گرشک حمله‌ور شود. تنها ارزش نظامی سیستان این است که شتر فراوان برای کار حمل و نقل دارد و این چهار پایان‌هم بیشتر به بلوچها تعلق دارند که وابسته به افغانها محسوب می شوند نه ایرانیان و بنابراین ممکن است برای پیشرفت منظور ما قابل استفاده باشند، ولی دشمن ما را از آن امکان استفاده‌ای نیست[۲]».

جا دارد خاطر نشان شود که هر چند نویسندهٔ سطور فوق خوشبختانه زنده است، اما در موقعی (۱۸۷۵) آن را نوشته که تحولات اخیر هنوز حاصل نشده بود و شرح او تابع شرایطی است که دیگر وجود ندارد.

مطلبی را که رالینسن راجع به ارزش قابل بحث نظامی سیستان مطرح ساخته ناظر بر موقعی است که دولت ایران از پایگاه سیستان در صدد حمله به افغانستان بر آید و این موضوع هیچ ربطی بامسئلهٔ تازه‌ای ندارد که حضور روس

۱ - این حرف صحیح است اما فرض کنیم که دولت مهاجمی به دلایل سیاسی بخواهد کاری به هرات نداشته باشد و یا فرض کنیم که علاوه‌بر هرات بخواهد سیستان را هم پایگاه اضافی قرار دهد در این صورت‌تکلیف چیست؟

۲ - کتاب «انگلستان و روسیه در مشرق زمین».

در فاصلهٔ بسیار نزدیک به هرات ایجاد کرده است. یک لشکر ایرانی در حال حاضر همان قدرت و امکان تهاجم را به افغانستان دارد که قادر است به سن ـ پطرزبورگ بتازد ، ولی آنچه افغانها و ایرانیها قادر نباشند لشکریان اروپائی از پایگاههائی مجهز با خط آهن قادر خواهند بود و می‌توان گفت که فقط از سال ۱۸۸۵ به‌این طرف نظریات‌انتقادی سابق‌نظامی دربارهٔسیستان ازاعتبار افتاده‌است.

نظریات مساعد دربارهٔ برکت طبیعی آن ـ به نوحه سرائی آن عده ازمنقدین که سیستان (این عبارت روزگاری راجع به سراسر ایران به‌کار رفته و صورت طعنه‌آمیزی یافته است) را شامل دو قسمت یکی بیابانی در زیر آب و دیگری روی آب شمرده‌اند باید با دلیل‌های تاریخی و حقایق فعلی پاسخ داد اگر رأی ایشان معتبر است پس چگونه این ولایت از جهت حاصلخیزی سرشار و جمعیت بسیار و شهرهای آباد سابقاً مشهور بوده است ؟ حرف این حضرات راجع به فرسخ ها آثار ویرانی که بر سطح زمین دیده می‌شود چیست ؟

در ایران حاصلخیزی فقط منوط به وجود آب است. در اینجا هم مثل‌دیگر نقاط ایران نه تنها آب به حد کافی هست که نهرها را که به اندازهٔ رودخانه وسیعی است و عدهٔ کثیری مجاری و سدها را پر کند، بلکه گاهی نیز آب اضافی به‌باتلاقها و دریاچه‌ها برساند حال اجازه بدهید عقیدهٔ شخص ناظری را دربارهٔ حاصلخیزی آنجا شاهد بیاورم.

فریه درسال ۱۸٤٥ می نویسد : « سیستان سرزمین همواری است وگاهی درکنار وگوشه تپه‌های کوتاهی دارد یک‌سوم سطح زمین شن متحرك است دوسوم دیگر ترکیبی از شن و خاك رس می‌باشد که برای زراعت خیلی مستعد و مناسب است . سیستان پوشیده از نیزار و درختان صق[1] (طق) ونهال گز و در بین آنها نیز چراگاه فراوان است، و رسوبهای سالانه بعد از طغیان هیرمند در حاصلخیزی آنجا تأثیر عظیم دارد و شاید از ابتدای تاریخ این وضع و حال آن سرزمین بوده است. به هرصورت تعداد خرابه‌ها در سواحل رودخانه سبب این استنتاج می گردد»[2].

۱ ـ Saghe ۲ ـ کتاب سفری باکاروان .

و اینک عقیدهٔ ژنرال گلد اسمید راهم اضافه می‌کنم. در این که خاك آنجا حاصلخیز می‌باشد به تجربه ثابت شده است. گندم و جو مایهٔ اصلی کشت و کار است ، ولی نخود ، باقلا ، تخم‌کتان و پنبه‌هم کاشته می‌شود . خربزه و هندوانه و بخصوص دومی به حد وفور هست. علفزار و چراگاه هم کم نیست. با حفر کانال در مسیر عادی آن وبا طغیان اتفاقی، آبیاری کافی قابل تأمین‌است که هرگاه مردم آن راضی و ساعی هم باشند شاید میزان محصول به حد اعلی افزایش خواهد یافت. بالاخره بر نظریهٔ این دو نفر شهادت کسانی را می‌توان علاوه کرد که با کمیسیون مرزی به سیستان رفته وگزارش داده‌اند که منابع آن به وضع درخشانی قابل ترقی است و استعداد بدست آوردن محصول با استعمال اسلوب علمی درزمینهٔ آبیاری خیلی زیاد است. در واقع آیندهٔ سیستان بسته به‌اجرای سیستم فن آبیاری در مسیر هیرمند و در مراکز طغیان می‌باشد . اکنون رودخانه به سمت شمال جریان دارد و مقداری آب در باتلاقها تلف می‌شود و هیچ گونه مانعی در خط سیر هموار و یا درشیب زمین نیست که از انحراف آن به سمت جنوب که تماماً برای زراعت مصرف می‌شود جلوگیری نماید .

حلقه‌ای در زنجیر بزرگ ـ در پایان گفتار توجه به موضوع بسیار مهمی را نباید فراموش کرد. با آنکه راه آهن چنانکه بعضی‌ها می‌پندارند به این زودیها در ایران ساخته نخواهد شد و مطلوب هم نیست که در خیلی از نواحی آن‌ساخته شود ، باز بسیاری از ما در انتظار روز خوشی هستیم که وسایل ارتباط بین‌شهرهای بزرگ و مراکز تجارتی سریع‌تر از این باشد که اکنون اسبهای علیل و شترهای پر طاقت و قاطرهائی که جراحت بر پشت دارند فراهم می‌سازند.

ما روزگاری را امیدوار هستیم که وسایل حمل و نقل از شمال به جنوب به هر صورتی که باشد شهرهای عمدهٔ مرکزی ازکرمانشاه در غرب تا کرمان در شرق با وسیلهٔ بخار به هم مربوط شوند از همان محور وجهتی که شیب عمومی جلگه‌ها و فرورفتگی‌ها بدون استثناء مساعد است . یعنی از شمال غربی به جنوب

شرقی. از راه آهن اصلی که بر طبق نقشه طوری کشیده شود که مالا با خط آهن هندوستان ارتباط یابد.

راه آهن سیستان انحراف طبیعی و فرعی و فقط شاخه‌ای از خط اصلی به سمت شمال خواهد بود و در عین حال راه ارتباط با دریا نیز بدین ترتیب تأمین خواهد گردید که خط آهن از چاه بهار و یا از راه ریگان و میناب به گوادر و اگر هم بندر شرقی‌تری در بلوچستان که تحت‌الحمایهٔ انگلستان است مطلوب باشد تا ساحل نیک ممتاز یسنی یا کلامات ساخته شود. در واقع هرگاه خط آهن سند پیشین یا بولان تا سرحد فعلی هندوستان مورد توجه واقع شود چون بر اثر طغیان آب در معرض خرابی و ازلحاظ مرز متقدم سیستان قرارگاه خطرناکی خواهد بود. خط دوم شاید دستگاه جداگانه به منزلهٔ راه آهن مستقل بلوچستان ازکرانهٔ دریا از میان پنج گور به سمت مرز ایران در خواهد آمد. در ضمن مقاماتی‌هم اتصال چنین خطی راباشبکهٔ راه‌آهن هند باخطی ازکراچی از طریق مکران پیشنهاد کرده‌اند.

اقیانوس هند محور ارتباط این راه‌آهن خواهد شد و همان نقشی رادرحدود شرقی ایفا خواهد کرد که بحر خزر در مورد خط آهن ماوراء دریای خزر در شمال شرقی می کند. توأم شدن نیروی بخار در خشکی و دریا به زودی موجب انقلابی عظیم خواهد گردید وکار قرنها را در مدت کوتاهی عملی خواهد ساخت و چنانکه بلو گفته است آن گاه فرزندان نوادگان ما سوت قطار آهن را خواهند شنید.

اما روزی که دیر زمانی از مرگ ما گذشته باشد و ما پاك خاك و فراموش شده باشیم شاید آن گاه کتابدوست گذرانی، جلدی از این کتاب را از میان کتب یک شلینگی‌قفسهٔ کتب قدیم درپیرون یکی ازمغازه‌های کهنه فروشی پس کوچه‌های لندن بردارد، بواسطهٔ این پیش‌بینی که از روی علاقه و خیرخواهی کرده‌ام و منظوری جز اصلاح و بهبود امور در میان نبوده است به خدمت‌وکاری که در روزگاران آینده توفیق بزرگی بشمار خواهد رفت، شاید در تنگنای گور مدح و درودی هم نثارمان بشود.

فصل دهم

از مشهد به تهران

تاکنون آدمی چیزی ابداع نکرده است که به اندازهٔ یك میخانه یا مهمانسرای خوب، شادی بخش باشد.
«دکتر جانسن، درکتاب زندگانی بوس ول»
تجمل ایرانی را پرجان، دشمن می‌دارم.
«هوراس[1]»

راه چاپار بین مشهد و تهران ـ بعد از قلم فرسائی جدی سیاسی در دوفصل سابق اینک من باب رعایت خاطر آن عده از خوانندگانم که مطالب آن‌را ملاحظه کرده‌اند اگر در واقع از آن کار مشقت‌بار اجتناب ننموده باشند اینک فصلی آغاز می‌شود که خواندنش آسان‌تر است. بعد از هشت روز اقامت درمشهد عزم نمودم بوسیلهٔ چاپار جادهٔ بین مشهد وتهران را طی کنم که ایرانیان ۱۰۴ فرسخ محسوب و بنا برهمین حساب‌هم کرایه دریافت می‌دارند که ازقرار هر چهار میل یک فرسخ ۶۱۶ میل خواهد شد، ولی فرسخ خراسان از لحاظ درازی ظاهری بی پایان خود[2]

۱ ـ هوراس شاعر ایتالیائی از ۸ سال قبل‌از میلاد تا ۶۵ میلادی زیسته است وقصاید وغزلهای شیوا و داستانهای منظوم به یادگار گذاشته است. مترجم

۲ ـ مسافری که از سحرگاه تانزدیك غروب آفتاب رنج فراوان دیده واسب فرسوده‌اش تاب نگاهداری او را نداشته و فقط قاچ زین مانع برزمین افتادنش بوده گفته است: «فرسخ خراسان چه طولانی است» و یکی ازهمراهان هنگامی که به ایستگاه نزدیك شده بودیم اظهار داشت (به پیغمبرقسم که این راه درازتر ازروزهای‌خلیفه‌عمر بوده، زیراکه ستون فقرات و زانوهایم ازحس افتاده است) وانگهی گفتاری محلی هست که جا دارد یادآوری کنم (سفرنامهٔ برنز در خراسان جلد دوم) و آن‌حاکی از این است که فرسخ خراسان مانند پرحرفی زنان بی‌انتهاست وکسی که آن را اندازه‌گیری کرده لابد با زنجیر شکسته‌ای این‌کار را کرده بوده است.

نسبت به سایر فرسخ ها طاقت فرساتر و نیک مشهور است و در واقع مزید بر وضع وحال مرگ آور آن جاده است.

این مسافت ونظر تقریبی این جانب با آنچه مسافران قبلی گفته‌اند مقایسه شود کمتر از ۵۶۰ میل انگلیسی است نه زیاده از آن. هرگاه کسی این راه راتنها سواره برود و جهت انصراف خاطر جز قدم اسب و خیال مقصد خویش مشغولیات دیگری نداشته باشد تعجب آور است که با چه آسانی می‌تواند حساب تقریبی درست ازمنزل به منزل دیگر بدست آورد.

جادهٔ بین مشهد و تهران بیست و چهار منزل است و چاپارخانه ها به تفاوت در فواصلی از پانزده تا سی میل واقع شده اند، ولی فاصلهٔ معمولی بین آنهابیست و چهار میل است. من این راه را با راحتی در عرض نه روز پیمودم که میزان متوسط روزانهٔ آن شصت میل می‌شود و در واقع گاهی هفتاد میل وگاهی نیز کمتر بوده است.

این سرعت سیر در ایران چندان زیاد نیست، بلکه آهسته است[1]. بعداً من با آسانی به مسافرت روزانه هفتاد و پنج میل و بلکه هشتاد میل عادت کردم. تلگرافچی ها و اهالی محل از این مقدار هم غالباً سریع‌تر حرکت می کنند. پستی که بدون توقف از مشهد به تهران می‌رود فقط در هر ایستگاه اسب تعویض می‌شود مسافت را در ظرف پنج تا شش روز طی می کند.

دکتر ویلز[2] شرح می‌دهد که سفر از اصفهان تا تهران را که ۲۸۰ میل است در سی و نه ساعت ونیم انجام داده است، ولی مأمورانی که هنگام روز حرکت و شب استراحت می کردند از طلوع تاغروب آفتاب ۱۲۰ میل سوار اسب بودند.

---

۱ ـ من یک افسر فرانسوی‌را (یادداشتهائی در باب مسافرت یک تن سواره نظام نوشتهٔ کنت دوسابران Conte de sabran صفحهٔ ۳۲۵) می‌شناسم که همین مسافت را راحت در سال ۱۸۸۸ پیموده وی درکتاب خود می‌نویسد وقتی که ژنرال مک لین ازکار او اطلاع یافت اظهار حیرت بسیار کرد و به اوگفت که یک افسر انگلیسی که آن سفر را ده روزه انجام داده بود در نتیجه سخت ناخوش شد. سر. اچ. رالینسن یک بار این مسافت را شش روزه طی کرد.

سرعت ـ سوارکاری براستی از اموری است که ایرانیان همواره دراین‌باره نیک مشهور بودند و از این لحاظ حتی راجع به پادشاهان ایشان حکایات معروفی هست . شاه عباس سیصد سال پیش راه شیراز تا یزد را در بیست و هشت ساعت و نیم‌طی کرد و منجم باشی درباری مأمور اندازه‌گیری بود .

سرجان ملکم نوشته است که این مسافت هشتاد و نه فرسخ است و باآنکه بامقیاس‌های جدید تا ۲۲۰ میل تقلیل یافته بازکار چندان کوچکی نبوده است. آقا محمد خان بانی خاندان فعلی قاجارکه بعد از اطلاع از مرگ کریم‌خان زند به مازندران گریخت از شیراز تا اصفهان را ـ از هر راهی که بروند بازکمتر از ۳۰۰ میل نیست ـ درکمتر از سه روز طی نمود.

فتحعلی شاه برادر زادهٔ او در مورد جانشینی پدر خود از شیراز تا تهران‌را که دست‌کم ۵۰۰ میل است درشش روز رفت. فریزر راجع به یکی از ایرانیان بنام آقابهرام که بهترین اسب‌هارا درمملکت پرورش میداده نقل‌می‌کند که با یک اسب نژاد عرب مسافت بین شیراز و تهران را شش روزه پیموده و بعد از سه روز استراحت پنج روزه مراجعت کرد و باز نه روز استراحت وهمین‌سفر را برای سومین ـ بار در عرض هفت روز تمام کرد.

یک ترجمان سوار در سال ۱۸۱٤ از اسلامبول تا دماوند نزدیک تهران راکه مسافتی جمعاً ۱۷۰۰ میل است درهفده روز پیمود. وی حامل‌خبر فرار ناپلئون از جزیرهٔ الب بود. از طرف دیگر اگر دلیلی برای شتاب در میان نباشد درکند ـ رفتن هیچ راننده‌ای مانند سوار ایرانی نیست که اگر چهار نعل به پیش نتازدروش کاملاً پر طمأنینه دارد و من درتمام‌خط سیر چاپاری خود یک نفر از اهل محل‌را ندیدم که سواره از یک نفر پیاده سریعتر رفته باشد.

هزینه سفر ـ چون اولین بار خودم با چاپار سفر نموده و تجربیات شخصی حاصل کردم و با همین وسیله مسافرتی طولانی تا هزار میل رفته‌ام می‌توانم مشاهدات و پیشنهادهای خود را در معرض اطلاع بگذارم سابقاً در فصل دوم

تحت عنوان راهها و وسایل اطلاعاتی ضروری دربارهٔ مخارج سفر و کیفیت کار توضیح دادم در آن مورد اساس محاسبه این بوده است که چهار اسب ضروری است یکی برای خود مسافر ، دیگری گماشتهٔ او، سومی برای غلام چاپار و چهارمی جهت حمل بار ، زیرا که چنانکه باید و شاید برای حصول تجربه در این مورد و فقط در همین مورد یک چاپار اضافی برای حمل کردن بار اختیار کردم که ناچار شدم به این مناسبت دوندگی بسیار کنم و اتلاف وقت.

برای مسافرتم از مشهد به تهران ۶۰۰ قران خرج شد که بنابر نرخ تسعیر آن موقع برابر با ۱۷ لیره است . بدون انعام غلام چاپار و کرایهٔ مسکن در بین راه که جمعاً ۲ لیره شد. بعلاوه قیمت خوراك و آن بسته به این خواهد بود که مسافر چه مقدار غذاهای سر بسته همراه دارد و روی همرفته مسافرت بیش از ۲۰ لیره خرج نخواهد داشت. تنها همراه گماشته‌ام دراین سفر یک « غلام » ایرانی ـ افغانی (چاپار سواره یا خواص) از سفارت انگلیس در تهران به نام جالب ، نظر نادر علی‌خان بود که این راه را خوب می‌شناخته است.

وزیر پست ـ سیستم پستی در ایران که راجع به چگونگی تأسیس آن بعداً مطالبی بیان خواهم کرد تحت نظارت وزیر پست می‌باشد و چون او در حال حاضر علاوه بر مقام صدارت دو سمت دیگرهم دارد می‌توان استنباط کرد که حائز درجهٔ اول اهمیت‌نیست و دولت‌ایران‌سالانه مبلغی‌برای تعمیر و مرتب کردن چاپارخانه‌ها به او پرداخت می کند و هر ساله مقداری جو و کاه نیز برای خوراك اسبها اختصاص می‌دهد [۱] ولی خود وزیر به امور پست رسیدگی نمی کند چون کاملا خلاف آداب ایرانی است. لذا هر جاده‌ای در اجارهٔ مستأجری است که شاید یکی از بازرگانان و یا ثروتمندان است.

۱ ـ تا این اواخر ۱۷۲ چاپارخانهٔ دولتی وجود داشت و وزارت مالیه برای هر چاپارخانه در سال ۲۰ تومان (۱۴/۰/۵لیره) و ده خروار (تقریباً سه تن) جو و همین مقدار نیزکاه برای اسبها می‌داده است .

وی هر سال به مناسبت داشتن این حق و امتیاز مبلغی به جناب وزیر تقدیم می‌کند. از این رو تهیهٔ مستخدمین و اسبهای هر چاپار خانه با اوست و سعی او حد اکثر استفاده از آن کار است و بزرگترین نگرانی‌اش هم این است که مبادا در آخر سال شخص دیگری با پرداخت مبلغ بیشتری این حق را از او سلب کند از این رو تعجب آور نیست که چاپارخانه‌ها وضع مخروب و زننده‌ای دارند و اسبها کاملا وارفته و مفلوك اند و این سیستم خراب موجب دور و تسلسل است ومعلوم نیست آن حیوانات بیشتر سزاوار ترحم‌اند یا مسافرانی که باید سرتاسر راه آنها را با شلاق پیش برانند.

موافقان و مخالفان چاپار ـ ولی قصدم این است که رنج ها و خوشی‌های سفر با چاپار را اگر اصلا این کار خوشی داشته باشد در مقابل هم قرار داده حکم عادلانه‌ای بکنم. این طرز مسافرت را سیاحان متعدد بنا بر سلیقه و استقامت وطالع خودشان تعریف‌های متفاوت کرده‌اند. بعضی‌ها آن را مایهٔ انبساط خاطر و بعضی موجب نفرت و برخی نیز عذاب الیم پنداشته‌اند و راجع به هر یك از سه عقیدهٔ مزبور شاید مختصری بتوان اظهار نظر کرد.

قسمت عمدهٔ کار بسته به این است که جاده تا چه اندازه محل رفت وآمد و مجهز است. بعلاوه باید دید که هوا در موقع مسافرت چه وضعی داشته و اصلا درچه فصل سال بوده است و تا حد زیادی هم مربوط به فقدان مسافر می‌شود.

جادهٔ بین مشهد و تهران چندان محل رفت و آمد نیست مگر بوسیلهٔ زوار که با قافله یا کاروان حرکت می‌کنند و بنا براین در هر ایستگاهی بیش از پنج شش اسب نیست وگاهی کمتر است و این اسبها چنانکه من دیده‌ام غالباً از خوراك کافی محروم بوده و یا دست و پا شکسته اند. حیواناتی لاغر و بد پا و با جراحتی درپشت که بعضی وقت‌ها زین نهادن بر آنها سخت متعسر است و بهترین اسب‌ها را که در اختیار من می‌گذاشته‌اند در شرایط عادی اسبی متوسط الحال محسوب می‌گردید و بر بدترین آنها سوار شدن زجر و مجازاتی بود که هر دانته آینده ممکن است کهنه کارترین دشمن خود را به سواری آن در درجات اسفل **دوزخ**

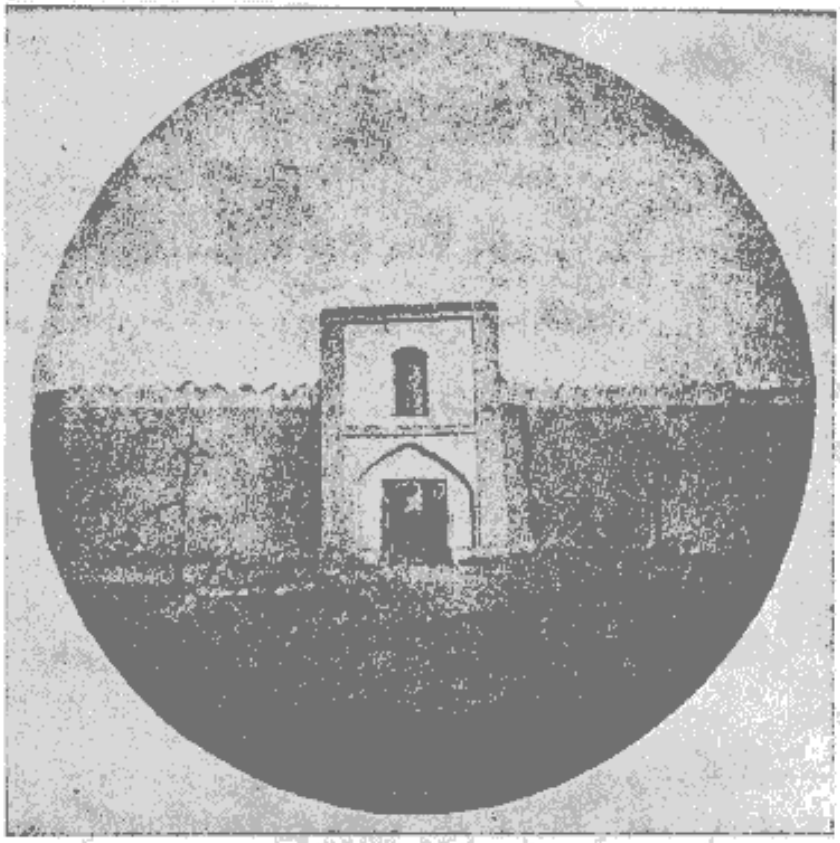
محکوم سازد ، ولی از طرف دیگر در جادهٔ تهران به شیراز که بیشتر محل رفت و آمد و وسایل هم بهتر فراهم است چهارپایان بیشتری دارند و جنس آنها بهتر وبطور کلی قابل پسندتر و گاهی براستی دلپسند بود .

هنگامی که بوسیلهٔ آنها ساعتی هشت تا نه میل تمام روز سفرمی کردم و پیوسته در تاخت‌بودند گاهی‌نیز یورغه می‌رفتند آن‌وقت می‌توان تصور کرد که روزی هفتاد تا هشتاد میل به هیچ وجه طاقت فرسا نیست و اگر هوا ملایم و مساعد باشد تقریباً بی‌لطف و صفا نخواهد بودوبالاخره‌بیش از هرامر دیگری‌خیلی به‌طالع و نصیب خود مسافر بستگی دارد و اگر او قادر باشد که از تصادم با مأموران و یا سبقت گرفتن بر آنها اجتناب نماید که درهرحال حق تقدم دارند و اگر بار سفرش زیاد نباشد و حیوانات متعدد لازم ندارد و بخصوص اگر بتواند از مسافران دیگر همان جاده جلوتر حرکت کند وضع و حالش خیلی بهتر از سایرین خواهد بود و اگر او در تمام این موارد کم طالع باشد با خروارها دشنام و ناسزا ایران را ترك خواهد کرد .

در اینکه حال غالباً بدین منوال است از آن جهت است که اکثریت مسافران اروپائی ظاهراً خوش دارند که سفر خود را در ایران با سرعت خیلی بیشتر از دیگران برگزار کنند . در نتیجه مسابقهٔ خشم آوری جریان می‌یابدوموقعی که تیرهای تلگراف درکنار جاده نصب است صدای سیم درگوش مشتاق مسافر علامت پیشرفت وکامیابی است و انسان به ندرت آن همه زیاد احساس توفیق وخوشبختی می‌نماید و یا شهرتی پایدار باقی می گذارد که از عهدهٔ شکستن حد و سرعت پیشینیان بر آمده است .

چاپارخانه ـ حال شرحی اجمالی راجع به چاپارخانه و محیط محدود و مخصوص آن بیان می کنم . چاپارخانه که گاهی در مرکز و یا درکنار شهر یا ده و بعضی اوقات نیز در میان محوطه‌ای مخروب و منزوی ولی در هر حال

معمولا در مجاورت آب است بنای کوچک چهارگوش با دیوارهای گلی سفید است برجی بر دروازهٔ ورود و برج‌های نیمه مدوری در هر یک ازگوشه‌ها دارد که روی همرفته مثل قلعهٔ کوچک گلی است و در واقع نیز جز این نیست ، زیرا که در سر زمینی که تا دیروز محل تاخت و تاز ترکمن‌ها بود و دزدی از هر قبیل در آنجا بی کم و کاست متداول است هر ملک و مسکنی از کاخ شهریاران تا کلبهٔ روستائی



یک چاپارخانهٔ ایرانی

را بایستی از آسیب حمله و تجاوز حفظ نمود به‌طوری که گوئی مملکت در جنگی علنی گرفتار باشد. از دروازه‌ای که درب چوبی بزرگ دارد به داخل چاپارخانه وارد می‌شوند و هرگاه این در بسته باشد فقط با نردبان امکان رخنه کردن به آن هست و هنگامی که از دروازه وارد می‌شویم مسافر متوجه دوسکوی کوتاه از دوطرف و دو درگاهی می‌شود که مدخل دو اطاق تاریک وکثیف هم‌سطح زمین است .

از دروازه به حیاط داخلی وارد می‌شوند که از بیست تا بیست و پنج یارد طول و دوازده تا پانزده یارد پهنا دارد و در وسط آن یک سکوی گلی یا «چابوترا[1]» است که معمولا جای مرغ و فضولات است و غرض وجودی آن خوابیدن مسافران در فصل تابستان است. بر دیوارهای حیاط در دو و بعضی وقت‌ها سه طرف سوراخ تعبیه وآخورتهیه می‌شود که کاه، جو یا کاه گندم را درآنجا خوراك اسبها می‌ریزند و در هوای گرم اسبها را آنجا با افسار می‌بندند.



چاپارچی ایرانی

درون این دیوارهای دوآخوره طویله‌های دراز برای فصل زمستان هست که فقط از درکوتاهی به آنجا نور می‌رسد و هواکش ندارد و انباشته از پهن و بوی بد است. در یکی ازاین طویله‌ها درکنار اسب‌ها غلام پست و مستخدمین

۱ ـ شاید کلمهٔ هندی است . م.

معمولا دور اجاق آتش که بر روی زمین است می‌خوابند. سطح داخلی دیوارهای حیاط را وقتی با آهک سفید کرده بودند که بعداً بکلی از بین رفته و تمام دیوار یک پارچه گل می‌نماید. وقتی که مسافری خسته و درمانده وارد این محوطه می‌شود چاپارچی یا سرایدار باشی که گاهی ظاهراً لباس رسمی بر تن دارد پیش می‌آید واز تازه وارد استقبال می‌کند وگفت و شنودهای پرحرارتی برای یافتن اسب‌های تازه نفس در اصطبل رد و بدل می‌شود و در حینی که جواب‌های مساعد و یأس‌آور قطعیت می‌یابد بارهارا از پشت اسبها پائین می‌اندازند ودرچابوتراجمع می‌کنند .

در این وقت مسافر انگلیسی طاق باز کاملا دراز می‌کشد و یا اینکه یک فنجان آشامیدنی داغ یا چای فراهم می‌کند. نوکر ایرانی هم قلیانی که همیشه فراهم است می‌کشد و حیوانات خسته از تمام بار و بنه غیر از پوشش نمدین خلاص می‌شوند و آنها را ده دقیقه آهسته بالا و پایین وسپس به سمت آب می‌برند.

درظرف یک ربع ساعت اگربخت یار باشد وگرنه درعرض یک یا دوساعت اسبهای تازه نفس جلو می‌آورند. مسافر اسب خودرا انتخاب نموده باز سوار می‌شود و راه بی پایان و ناهموار را از نو دنبال می‌کند واگر حیوان تازه‌ای آماده نباشد و یا مسافران دیگر از او زودتر آمده و برده باشند تازه اول گرفتاری عظیم است، زیرا که بعد از مثلا دو ساعت صبر و انتظار طاقت فرسا باز همان حیوانات بیچاره راکه او را از منزل قبلی حمل کرده بودند برای سواری پیش می‌آورند که از نو با جان کندن و زور شلاق بیست و پنج میل دیگر بروند و باید صادقانه اعتراف کنم که دلسوزی من پیوسته متوجه حال اسب بود نه سوارش و با تلاش و زحمت روزانه و بلکه هر ساعت که حیوان بیچاره بر عهده داشت باز جای تعجب بود که بوسیلهٔ نهیب و ترغیب قادر بود قدمی بردارد .

بالاخانه ـ حال فرض کنید مسافر به مقصد خود یعنی پستخانه رسیده و خواسته باشد شب را در آنجا بماند دراین صورت تکلیف چیست ؟ جواب این سئوال اطاقک چهارگوش بالای دروازه ورودی است . به این محل با پلکانی که

از لحاظ شیب مثل راه کوهستانی آلپ است وارد می‌شوند و آن معبر گاهی واقع دریکی ازگوشه‌های حیاط داخلی است. از این پله‌ها که با هزار سختی باید بالا رفت به قسمت بام می‌رسیم که تا انتهای بنا کشیده شده است و ملاحظه می‌شود که این برج یک اطاق بیشتر ندارد . گاهی با دو و شاید هم سه در (که هیچ‌وقت درست بسته نمی شوند) و معمولا چند پنجره هم بر دیوارها دارد که با بیان ادبی می‌توان گفت « چهار درگاه از برای هربادی که بوزد » اینجا بالاخانه است یا اطاق فوقانی که مختص استراحت مهمانهای خارجی است در چهار دیوار این فراموش خانه و سردخانه که به اندازهٔ عرشهٔ کشتی بادگیراست سرکار مسافرباید شب بماند .

دیوارهای داخلی این اطاق را روزی و روزگاری کاه‌گل و سفید کرده بودند . تنها علامت تجمل که در آنجا هست طاقچه‌های کم‌عمق دیوارهاست که رهگذران ایرانی با خطوط زشت عبارات یا تصاویر بسیار زننده‌ای نوشته یا کشیده‌اند وگاهی نیز آنجارا برای اجاق به‌کار برده‌اند .از اسباب ولوازم زندگی مطلقاً چیزی ندارد . کف اطاق را جارو و از وجود حشرات تمیز کردن وگوشه‌ای از آن را با نمد یا قالیچه فرش‌نمودن وکیسه‌ای کاه بر آن نهادن، هیزمی خریدن و آتشی برافروختن ، پنجره‌های باز را سرو صورت دادن و در جلو درهای جالب آن پرده کشیدن همه از عملیات مقدماتی ضروری است وگرنه آن لانهٔ چرکین وچرند جای زیستن نخواهد بود و این همه تدارکات بعداز سفری طولانی با تنی خسته از یک روز راه پیمائی آن هم درشب زمستانی به هیچ وجه کار آسانی نیست و با همهٔ این اقدامات آن لانهٔ هوائی گاهی به قدری سرد است که قابل تحمل نیست وگاهی مسافر ناگزیر می‌شود به اطاقک نمناك و سرداب مانند قسمت تحتانی پناه بیاورد ، ولی در لحظه‌ای که همه کارها رو براه شد و اطاقک مرتب و سماور جوشان و خروشان و اعضای بدن احساس نرمی و رفع خستگی کرده باشند حالت عجیبی دست می‌دهد و در آن حال است که شاید مسافر آن بالاخانه را با اطاق

مجلل کاخ ویندسور معاوضه نکند ، ولی اندیشهٔ صبح آینده که بایستی در ساعت چهار یا پنج در تاریکی و سرمای زمستان برخاست و با کمک شمع لرزان لباس پوشید و لوازم را بر چهار پایان که در حیاط ایستاده‌اند صحیح و سالم بارکرد در این وضع و حال است که انسان گاهی به این خیال می‌افتد و حتی موقتاًبه یاد ضرب‌المثل بازی و شمع خواهد افتاد و به ذهنش می گذرد که زندگی در وطن و خانه چه اندازه گواراست .

اسب چاپاری ایرانی - یکی دو کلمهٔ دیگر هم راجع به اسب چاپار ایرانی صحبت بداریم چون هیچ کس نیست که شصت هفتاد تا از این حیوانات را در مدت چندهفته سوار شود و خواه وناخواه نظریات کلی راجع به این جنس چهار پا پیدا نکند. البته مسافر بهترین اسب را از میان همه که تعریفی ندارند برای خودانتخاب می کند ، ولی باید مواظب کار شاگرد چاپار بود که قلق هر اسب را خوب می‌شناسد و اگر از او غفلت شود هیچ بعید نیست که بیشتر در فکر آسایش خود باشد نه خرسندی خاطر مخدوم. وقتی که از چاپارخانه بیرون آمدید پس از پیمودن چند قدم مراقبتی نسبت به قدم اسب ضروری است و هنوز سیصد گام طی نکرده‌اید که معلوم خواهد شد آیا سه چهار ساعت آینده را قادر به تحمل خواهید بود و یاآنکه با رنج وعذاب خواهد گذشت سرعتی را که یک مسافر اروپائی بایستی ترجیح دهد یورغه بلند و گاهی نیز قدم معمولی است.

ایرانی‌ها وقتی که یورغه و چهار نعل نمی‌رانند یورتمهٔ کوتاه و نشسته را ترجیح می‌دهند که بر زین انگلیسی خیلی مایهٔ درد و ناراحتی است . در تمام مدت مسافرتم با چاپار فقط دوبار اسبی دیدم که یورتمهٔ انگلیسی می‌رفت.

هر شاگرد چاپار و در واقع هر سوارکاری بایستی شلاق تابیدهٔ چرمی بلند در دست داشته باشد و اگر تازیانهٔ قوی در اختیار نباشد ضربات عادی کمترین واکنشی در حیوان ایجاد نمی کند. از این جهت باید گفت که هرچند نامش شاگرد چاپار است ، ولی خود او مرد تمام است وی بر زین اسب سوار نمی شود ،

پیما را از وصال آن دلبران ماه سیما مأیوس نمودند. لیلی و شانی که هریک را هزار مجنون در بند جعد مشکین بودی سلسلهٔ جفایشان برپا بستند. گل عذارانی که هر روز درچمنی با چو منی چمان و از غایت جود و کرم کام ده پیر و جوان و دستگیر هر فقیر و ناتوان می‌نمودند در کنج زندان ستم نشانیده و ساقها و ساعدهای بلورینشان را که پیوسته طراز دوش و دو شاخهٔ گردن شاهد بازان جرعه نوش بودی از زنجیر جور و بیداد خسته. بلبلان گلستان آرائی که هر روز از اطراف شاخی آشیانهٔ تازه ساختی و در آن آشیانه طرح آشنائی با گلرخی انداختی بال و پرشان را بسنگ بی‌مروتی درهم شکستی. شواهق این طائفهٔ عفت انصاف نه آنقدر ارتفاع دارد که سیمرغ قوی بال فکر و خیال بذروهٔ اظهار و اشعار یکی از هزاران تواند پرید و با دیدهٔ وهم تیزبین قلهٔ قاف توضیح و تبیین آنرا بنور یقین تواند دید. شاهین خیال بجناح افکار صادقه و بقوت شهپر سرعت انتقال در هوای مقال عشری از اعشار بی‌پر و بال و زبان قلم در تقریر اندکی از بسیار آن ابکم ولالست. هرچند طایران آفاق گرد اوهام در فضای بیان آن بال پرواز می‌گشایند در مطار مختصری از مطول آن نمی‌توانند رسید. پای کمیت قلم و قدم ادهم خامهٔ صدق رقم از مشی مرحلی از مراحل آن بغایت لنگ و سطوح این نه رواق چنانچه صفحه و اوراق گردد بجههٔ تحریر آن بکلی لنگست.

گر سیاهی شب ظلمت فزا — در دوات آسمان ریزد قضا
پس بفرمان خداوند فلق — یک ورق کاغذ شود این نه طبق
حاصل روح نباتی بیش و کم — صرف گردد یک قلم اندر قلم
وز پی تحریر سازد چرخ پیر — چون عطارد جمله انجم را دبیر
کی توانند از هزار آن یکی — در همه عمری نوشتن بی‌شکی

مختصر کلام: چون منشی دیوان قضا و طغراکش "یفعل الله ما یشاء" بدایع بدیع جهانداری و توقیع وقیع کشور گیری و گیتی گشائی علی مراد خان را که بآیهٔ کریمهٔ "توتی الملک من تشاء و تعز من

تشاء" موشح بود برقم "تنزع الملک ممن تشاء و تنزل من تشاء" مرقوم نموده و نیر اقبالش قرین احتراق و ماه جلالش در محاق افتاد و ترکیب کاخ عظمتش از تند باد اجل افتراق یافته و آفتاب جهانتاب خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصهٔ اصفهان لامع گردید حاجی مزبور را در سلک ملازمان رکاب منسلک فرمودند. بعد از شکست احمدخان افغان آن حضرت محرک خانوار فارسی و شیرازی از دارالسلطنهٔ مذکور گردیده، دارالملک شیراز را مطلع مهچهٔ رایت ظفر طراز ساختند. چون جناب میرزا محمد کلانتر سابق الکای فارس نوه زادهٔ مرحوم میر سید شریف علامه فی‌الحقیقه بزیور کمالات صوری و معنوی آراسته و قامت قابلیتش بحلیهٔ گران بهای مردی و مردمی پیراسته، مشارالیه نیز حسب‌الامر علی مراد خان با خانه و کوچ مأمور توقف اصفهان، در سلک مستوفیان دیوان او منسلک می‌بود در هنگام حرکت موکب همایون بعلت کثرت عیال و اطفال ارسال اصفهان را در قوهٔ خود ندید رفتن بجانب وطن مألوف را موقوف و عنان ادهم عزم را از همراهی مواکب جلال معطوف نمود. چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان گیتی ستان من جملهٔ محرران میرزا محمد مشارالیه و سر رشته‌ای از داد و ستد ولایت فارس بهم رسانیده بود بنابر آن خاقان مغفور شغل خطیر کلانتری الکای فارس و منصب جلیل شهرداری آن ملک فردوس اساس و تمشیت مهام جمهور ناس را بآن نسناس بدکیش که قابلیت کلانتری خانهٔ خویش را نداشت مرجوع و مواد استعداد دولت علیهٔ زند را باندک غفلتی مقلوع فرمودند. نواب جهانبانی بعد از وفات پدر والاگهر نظر بصلاح وقت شغل مزبور را کماکان باو درگذاشته و در آن اوان نیز میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمدهٔ اعمدهٔ سرادق دولت و رکن رکین کاخ شوکت بود محرم بیت‌الله الحرام و زیارت عتبات عرش درجات ائمه علیهم السلام گردیدند حاجی مزبور در غیاب نواب معظم‌الیه اقتدار کلی بهم رسانید. رتق و فتق امور رعیت و سپاهی در حیطهٔ اختیار او

قرار یافته، در هنگامی که رایت منصور بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شقه گشا و اعلام میمنت منظور بعزم پیکار آقا محمد خان قاجار فلک فرسا می‌شد قلعهٔ شیراز و محارست پردگیان عظمت و اعزاز او را بمردود شقاوت انباز محول، بل امور ملک و دولت را یک باره مختل فرمودند. حاجی مزبور در غریو دولت و کفران نعمت اقدام نمود. آنچه مذکور می‌شد اینست که: آن یهودی زادهٔ نمک بحرام مدتی از حرکت و نهضت این برگزیدهٔ ملک علام شجرهٔ خبیثهٔ نفاق و اصول رذیلهٔ شقاق را در مغیلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی از فارسیان خذلان تلاش و سفله طبعان اجامر و اوباش و ناپاکان اراذل منش قلاش از طریقهٔ صدق و صواب تحریف و قلوبشان را بجانب حق ناشناسی و نمک بحرامی تألیف و ممهد کرده بودند که دست تصرف این شهریار رستم حریف را از دامان قلعهٔ شیراز کوتاه و شیرازهٔ دولت چهل سالهٔ زند را پریشان و تباه ساخته، لوای خودرائی در عرصهٔ آن مملکت برافراخته، من بعد قلادهٔ خدمت و فرمان بری و طوق مطاوعت و خدمتگزاری هیچ یک از فرماندهان با تمکین و خسروان صاحب تاج و نگین مملکت ایران زمین را بر گردن ننهند. چون این امر خطیر با وجود بودن این امیر کشور تدبیر در آن ملک بهشت نظیر صورت پذیر نمی‌شد و وقوع این خیال فزون از حوصله آن قوم ثعالب منش ارنب خصال می‌نمود آن حرکت را موقوف بنهضت خسرو نوشیروان معدلت بجانبی داشتند. تا اینکه این یکه‌تاز معرکهٔ پر دلی حاجی روباه صفت لاابالی را در دارالملک شیراز والی و بیشهای آن شهر و کنام آن کشور را از وجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شیر گیری خالی ساختند و علم شهامت و جلالت را بجانب الکای عراق برافراختند. حاجی مردود شرارت باطن را ظاهر و یک نفر از خوانین زند را که از جانب خدیو سعادتمند مأمور بکوتوالی قلعهٔ شیراز بود بتدبیری دستگیر وصیت مخالفت و کافر نعمتی را گوشزد دور و نزدیک و ترک و تاجیک گردانید. دروازه‌های شهر را خاکریز و بانهای قضای چالاک

سبک خیز ممهدین خویش و هم عهدان بدکیش خود را که در موکب همایون بودند مطلع ساخت. راه مخالفت گشاده و درب موافقت بسته در طریق معاندت نشسته و در پس دیوار مخاصمت ایستاده بودند و حصانت قلعهٔ شیراز و استحکام آن حصار گردون طراز را احتیاج بتعریف و توصیف نیست، زیرا که کنگرهٔ حصارش در عقول و حواس مماس محدب فلک ذات البروج و طایران اوهام و متخیله را بر اوج بروج آن یارای عروج نه و دست هیچ گونه تدبیر پیرامن تسخیر آن حصن حصین که قرین کنگرهٔ اثیرست نمی‌رسید و نخواهد رسید. پس آن حضرت لاعلاج در مسجد بردی یک فرسنگی شهر بی‌بنه و چادر نزول و جماعات فارسی و رهروان طریق نسناسی ممهدین حاجی عاصی نیز از طریق غیر معمول آمده، داخل شهر بند شدند. حاجی نسناس و آن مردود خناس بروج را بتفنگچیان فارسی و رفقای پروسواس تقسیم و در نهایت بیم و هراس بلوازم کشیک و پاس قیام نمودند.

مراجعت نواب جهانبانی بخارج دارالملک شیراز و رفتن ببندر یک

خامهٔ قصه نگار از نسایم عبارت فصاحت پیرا غنچه گشای ازهار اظهار مدعا می‌گردد که: جمیع خوانین و سر خیلان جلیل زند و سایر ایلات که در آن شب باطراف و جهات پراکنده و منتشر و پیمایندهٔ دشت و در وراه نورد کوه و کمر گردیده، از موکب جلالت نمود که مقصد و مقصود هر مقبول و مردودست قعود نموده بودند دسته دسته از خارج شیراز بحضور معدلت طراز سرافراز و قانون قلعه گیری را ساز و ابواب چاره را بر روی قلعگیان فراز ساخته، حاجی شیطان خیال چون کار را بر وفق آمال ندید و دلاوران بهادر را در امر محاصره ساعی و جاهد دید حیله و مکر برانگیخت و طرح شعبدهٔ تازه‌ای ریخته، در جزو بدلیران سپاه شرحی مشعر برانذار و تهدید بسیار نگاشتهٔ خامهٔ حیلت نگار ساخت که: کوچ و بنهٔ همگی در قلعهٔ شیراز و ابواب هر گونه تصرف بروی ما بازست. هرگاه از موافقت و همراهی آن دوحهٔ

سرا بوستان کناره نجویند و طریق مخالفتش را بپای رضا جوئی ما نپویند نسوان و عیال همگی در معرض تلف و من بعد خائیدن انگشت افسوس و اسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترک معاونت را نموده، روی بشهر آورند لازمهٔ محبت و مهربانی بهریک معمول و وصال شاهدان آرزو و کامرانی هر محفل را با حسن وجهی بحصول موصول خواهد شد. آن ساده لوحان بی‌مایه و احمق و شان فرومایه از خوف ایذاء و آزار منسوبان و اندیشهٔ تأسف بدون توقف از خدمت آن حضرت تخلف و بتسویلات آن مردود فریفته و بخط و خال مواعید دروغش شیفته گردیده، روی بشهر نهادند. حضرت جم مرتبت چون سلسلهٔ جمعیت را از تند باد قضا و قدر گسسته و ابواب چاره را از شش جهة بسته و عدو را در پهلو نشسته دیدند توقف در آن حدود را دون صلاح و مغایر فوز و فلاح دانسته، زمام سمند تیز گام عزم را بجانب بنادر مصروف و عنان توجه را بسوی دشتستان معطوف و در مرحله پیمائی باریح عاصف و در طی مراحل با برق خاطف مألوف و از اعوان و انصارش در رکاب سعادت آثار بجز محمدخان عم و زال خان خشتی که در طریق حق‌شناسی ثبات قدم ورزیده و سوابق خدمت و اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخته احدی باقی نمانده بود. حاجی مردود فوجی از مبارزان را بتعاقب آن حضرت از شهر بیرون فرستاده، امر بفسونگری نموده، حضرت معدلت مدار با آن دو سه سوار اندک کروفری نموده، جمعیت آن قوم را پریشان نمودند. القصه: نواب جوزا رکاب از خود قطع آرام و خواب فرموده، بتوسل خالق جزو وکل و میامن الطاف هادی خیرالسبل در یک روز و شب خود را بدامان کوهی فلک شکوه که در استحکام و سختی چون عهد عاشق و دل معشوق و در استعلاء و ارتفاع هم شأن عبوق و در مابین خشت و کازرون واقعست رسانیده، جماعت کازرونی از عبور خدیو منصور مستحضر گردیدند. قریب بهزار نفر تفنگچی و سوار مجتمع و در عقب آن حضرت آواز گیر و دار مرتفع ساخته، بازوی آتش فشانی

و شراره ریزی گشادند. شهریار کشور ظفر بآن قوم ارانب سیر حمله‌ور و در آن دریای آتش شناور گردیدند. بآب شمشیر منطقی نوایر شر و ضرر و بباد حملهای بی حد و مر نهال جمعی را بر خاک هلاک انداختند. نهایت آن جماعت در میدان خودداری پای تهور افشرده، دست از انداختن تفنگ و استعمال آلات جنگ نمی‌کشیدند. فرزین چاره جوئی آن شاه بی‌سپاه در آن دشت جانکاه مات و متحیر و اسب فیل پیکر نیز از کروفر متواتر از رفتار باز مانده، پیاده رخ بجانب کوه نهادند و بجنگ گریز مانند پلنگان کوه گرد و شیران نبرد بر شوامخ آن کوه صعود و شرفات آن راه پر خطر و قلعه‌های آن جبل پر حجر را بپای سعی پیمودند. در خلال آن حال تفنگچیان خشتی بامداد رسیده، مظفر و منصور روانهٔ خشت و ساحت آن ملک نیکو سرشت را از قدوم فرخنده لزوم رشک بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریک نهادند. امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریک بشرف پابوس رسیده، سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص بمراسم مهمانداری قیام و اقدام نمود.

بیان محاربهٔ نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم‌پرداز بتقدیر ملک کارساز

سمند سعادت پیوند قلم در شبستان صفحه بدین نهج گرم جولان و بلارک برآن خامه در میدان ورق بدین نسق سرافشان می‌گردد که: حاجی بیدادگر بدگهر چون مدار سپهر ستم شعار و گردش چرخ جفا کار را وسیر نجوم سیار و کواکب خون خوار را بر وفق مرام و توسن بخت و دولت را رام خود دید تیغ بی‌آزرمی را از نیام بی‌شرمی و شمشیر عاجز کشی را از غلاف بی‌انصافی بر کشیده، هر یک از حاجبان و غلامان دولت علیهٔ زند را بجرم حق‌شناسی در معرض مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر درآورده، محصلان شدیدالعمل بجههٔ وصول و ایصال اسباب و اموال آنها برگماشته و بآن هم اکتفا ننموده، لوای عمل را بر فراز خانهای سلسلهٔ زند برافراشت و حقوق

نمک اشخاصی که خود و برادرانش مدت چهل سال پرورش یافتهٔ آن دلیران و دخترانش پروردگان باب ایشان بودند منظور نداشت و مبلغ های کلی معدنیات متنوعه و سبائک مختلفه از اسب و یراق و آلات یساق و اسباب طمطراق آنچه در ظاهر و پنهان و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانی که تن بپرنیان و حریر باکراه پوشیدند بپلاس محتاج ساخت و آنانی که بر بستر اطلس و کم خاب بناز تکیه می‌فرمودند بجائی رسیدند که بوریا و حصیر بخواب نمی‌دیدند. بسا خانمانها که از تند باد عنادش با زمین یکسان شد. سموم سهمش خرمن افروز پیر و جوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید. آتشی افروخت که چرخ جفا پیشه را با همهٔ قساوت از شعله‌اش دل بسوخت و آنقدر خون ناحق بتیغ بی‌باکی بر زمین بی‌مروتی ریخت که بهرام خون آشام سرخود گرفته، بزوایای فلک گریخت. خلاصهٔ کلام: از خزاین و دفاین و دراهم و زراین و جواهر آلات و ظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از مال خاصهٔ شاهی و سایر اعیان سلسلهٔ زند و غلامان و قورچیان خدیو سعادتمند در حوزهٔ اکتساب آن یهودی زادهٔ بی‌کتاب درآمد که محاسبان اوهام از حساب آن بعجز و تقصیر اعتراف نمودند. جمعی از الواط بی پا و سر و پابرهنگان بی پدر و مادر که در عرصهٔ مردمی کمتر از زالی که از خنجر بر آراسته هریک را بیال و کوپال هم آورد زال ساخته، اسباب جلالت و تجبر و بساط بسالت و تکبر فروچیده و بعضی از ایلات را که محل اطمینان نبودند، وجودشان را در شهر مخل امور خود می‌دانست بعد از ضبط مال و تاراج اموال با زن و فرزند از قلعه بیرون و بجانب هامون سرداد و کوچ و بنهٔ اعیان و کدخدایان بلوکات فارس را کوچانیده، بشهر آورد و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد. بعد از فراغ از اخراج و ادخال دشمن و دوست مانند کرم بپوست آن ولایت افتاد و بی‌تنازع منازع بر مسند فرماندهی مملکت فارس قرار گرفت. چون حل و عقد

امور جمهورش در قبضهٔ اختیار و اقتدار خود دید موازی دو سه هزار سوار و پیاده از ابطال رجال بسرکردگی رضا قلی‌خان شاهسون بجنگ آن شهریار لشکر شکن نامزد نمود. در آن وقت نیز نوشته‌ای از شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر بر ورود وارث مملکت کیقباد ببندر ریگ و خواهشمند کومک گردیده بود. از آنجا که شیخ نصر مزبور در طریق بی‌وفائی و ناسپاسی با سایر جماعت فارس رفیق و در گرداب بغی و طغیان با آن قوم عاصی غریق و با امیرعلی خان نیز در مقام ستیز و آویز ایستاده و از ورود حضرت جهانبانی ببندر ریگ بعلت قرب مکان زورق خاطرش را لطمه خور چهار موجهٔ حیرانی و تخته پارهٔ وجودش گرفتار امواج بی سر و سامانی می‌بود بنابر آن سه چهار هزار نفر تدارک دیده، در کومک شیراز آرمید. از آن جانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور رضا قلی خان را با تدارک نامحصور روانهٔ دشتستان و خان مذکور از دارالملک شیراز لوای نخوت و غرور را بجانب مقصود برافراخته، الی قریهٔ برازجان من توابع دشتستان را بپای سرعت پیموده، در آنجا توسن عزمش لنگ و زیاده بر آن بمیدان گستاخی آهنگ ننموده شیخ نصر ورود آنرا به آن حدود فوز عظیم دانسته، با جمعیت خویش بمعسکر خذلان کیش ملحق و بآن گروه متفق گردیده، شهریار ملایک حشم وقتی از ورود آن قوم بکیف و کم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه هزار نفر سوار نداشتند. در آنوقت سلطانعلی خان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفهٔ خود از شیراز فرار نموده و شرفیاب حضرت معدلت شعار گردید. مختصر کلام: حضرت کسری غلام از آنجا که فتح و نصرة را موقوف بمشیت جناب کردگار و تأئید داور دادار می‌دانستند، نه بکثرت اعوان و انصار، معاونین خویشتن را که بقلت متصف و بکثرت معاندین عارف بودند دلجوئی فرموده، بر جنگشان دلیر ساختند و بجای جوشن کفن در گردن انداختند. متوکلا "علی الله از بندر ریگ نهضت فرمودند. امیرعلی خان نیز با قلیل جمعیت خود مستظل ظلال رایت فتح آیت گردید. حضرت جمشید وقار با نفرات اندک و امید بسیار

پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده، دست مبارزت گشادند. نخستین بار شهریار عدوبند رخش جهان پیمای دیو مانند را بمیدان برانگیخته، بضرب سنان جان ستان خون جمعی از آن قوم خذلان نشان را با خاک معرکه بیامیختند. آن هفتاد نفر سوار نیز فدائی‌وار دنباله دار آن شهریار منوچهر اقتدار گردیده، داد مردی و مردانگی دادند و بهر حمله گروهی از آن قوم دغا را در میدان می‌انداختند و بهر یورش ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمهٔ عمود خاراشکن متفرق و بصرصر تیغ بی‌دریغ زورق وجود جمعی را بگرداب فنا مستغرق می‌ساختند. متاع جانها از تهاجم مشتری کاسد وکالبدهای مردان مرد در آن دشت نبرد فاسد کردند. در آن هنگام دویست و پنجاه سوار عبدالملکی که بتهور و مردانگی و دلیری و فرزانگی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها در میدان بسالت پلنگی و در دریای جلادت نهنگی بودند بدلالت بخت روی امید باستان این وارث تاج و تخت نهاده، خدمات پیش را شفیع گناهان خویش ساخته، زبان بکلمهٔ اعتذار و استغفار گشودند. نواب سپهر رکاب که مرحمت و عاجز نوازی مجبول ذات همایونشان می‌باشد آنها را بنوازشات شایان مشمول و از تقصیرات گذشته شان گذشته، در سلک مستظلان علم میمنت پرچم منسلک. القصه بیاری جناب کردگار مدلول کریمهٔ "کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله" آشکار و آن طایفهٔ غدار سیاه روزگار از دم صمصام خون آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت پی سپر وادی هزیمت و فرار و بجانب دیار ادبار شتافتند.

ذکر خبر شدن حاجی ازشکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمدخان

چون سپاه شکسته بحاجی مردود پیوست و از کماهی احوال سپاهی و دستبرد نواب سلیمان شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که درکشور دماغش راه یافته بود بجانب قاف فروتنی و افتقار شتافت و عنان تمالک و تماسک از دست بداد و سپاه وحشت و لشکر خوف و دهشت روی بشهر ضمیرش نهاد. کجا

بر صفحهٔ خاطر قاصرش این صورت نقش می‌بست که حضرت کسری شان با وجود قصوری چنان که در بنیان قصر جلالت و ارکان کاخ عظمت آن راه یابد توانند یک روز در الکای فارس درنگ نمایند؟ چه جای اینکه بمقلاد عناد شمشیر ومفتاح رماح فتاح ابواب ستیز و جنگ گشایند؟ چون در هنگامی که آن نمک ناشناس با اعیان فارس طرح الفت و استیناس انداخته، علم بغی و طغیان می‌افراختند عهد و پیمان را بشرایط چند مشید ساخته بودند که: همگی با یک دیگر در استحکام اساس مصادقت و مخالصت کوشند و از جام موافقت پیوسته صهبای فرح افزای موءالفت نوشند و دیده از استرضای خاطر هم پوشیده و هیچ ذی شوکتی را در الکای فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ نشین ننهند. بدین جهة نقض عهد و میثاق و انقطاع رشتهٔ پیمان و وفاق در ظاهر با جماعت فارسی و ممهدی عاصی او را مشکل بلکه اساسی که چیده بود مختل می‌شد و چنانچه بی‌رضای ایشان قدم براه اطاعت و انقیاد احدی از صاحبان دولت می‌نهاد البته موجب مفاسد عظیمه و مورث تنفر و توحش معاندین خذلان قرینش می‌بود. بنا بر آن سرکردگان عصیان تلاش و بابایان رنود و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشتند. پرده از رخسار ما فی‌الضمیر خویش برداشته، زبان غدر بیان حیلت ترجمان را بزمزمهٔ این مطلب مترنم ساخت که: در وقتی که ما نقش امر خطیر را از قلم پندار بر لوح خاطر نگاشتیم و کوس عصیان و طغیان را بلند آواز و علم خلاف را باوج نفاق افراشتیم مظنون خاطر همگی این بود که نواب جهاندار یا بکمند اجل گرفتار یا بجانب هند و روم عنان گشای سمند فرار خواهد شد. نظر باینکه جمهور اهل فارس در اظهار کلمهٔ عصیان با ما هم زبان و در تأسیس اساس مخالفت هم بیان می‌بودند مظنه نمی‌رفت و بخاطر نمی‌رسید که آن حضرت در ولایتی از ولایات فارس دقیقه‌ای پا بدامن خودداری توانند کشید. حال آمال نتیجهٔ برعکس بخشیده، در صورتی که با قلیل

جمعیتی شش هزار سوار نامدار که ما هریک را ثانی رستم و اسفندیار می‌دانستیم مغلوب و منکوب سازد چگونه با جنابش دیگر بار در جنگ و جدال برمی‌توانیم آمـد؟ امروز غیر از آقا محمد خان کسـی که تواند در برابر لطمات قلزم مواج آن وارث تخت و تاج زیست نماید کیست؟ و ما جز اینکه دست توسل بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده، طریق مطاوعت را با امنای دولتش پوئیم و در هدم بنیان کاخ استعداد آن حضرت که چون قضای مبرم و اجـل حتم بقبض ارواح ما خواهد رسید از ایشان استمداد جوئیم چاره نیست. حاجی مزبور را مرکوز خاطر این و مکنوز ضمیر این چنین بود که در ظاهـر با امنای دولت آقا محمد خان سازش و اثاثهٔ سلطنت و مستوران ستر عظمت وبرادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی را بوکلای آن سرکار داده و متقبل باج و متعهد ایصال قلیل خراجی شده، بی‌تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری و متصدی مهام برتری الـکای فارس گردد. بهر جهة بعـد از گفت و شنـود قلب زرانـدود سخنان آن مردود بمحک ضمیر بعضی از آن جماعت تمام عیار نموده، در دارالضرب قبولشان سکه بر زر شد و در تشیید ارکان موافقت و تمهید اساس مؤالفت اولیای دولت قاجار با حاجی شقاوت آثار همداستان گردیدند. آن نمرود غدار عریضه‌ای رقم زد خامهٔ حیلت نگار ساخت مشروح بر اینکه: این دولت و جمیع اعیان فارس در امان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت باولیای قویم دور از مخالفت و بعواطف شاهانه امیدوار و خاطر بر آن قرار داده‌ایم و دل برین مطلب نهاده‌که مدت‌العمر جز راه متابعت و خدمت‌گزاری آن دولت نسپریم و از مقتضای رای جهان آرا سر موئی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان سپاری را بجای آوریم. این دولت خواه و همگی اعیان این سامان که موٴسس هدم اساس شوکت دولت علیهٔ زند گردیدیم باستظهار اولیای آن سرکار بوده والا ازین یک مشت خار و خس چه برمی‌آید؟ نظر باین سزاوار هست که مراحم خسروانه ازسر جرایم گذشتهٔ ما بندگان بگذرد و از اهالـی این ولایت کوچ نخواهنـد و وکـلای سرکار وسعت مـدار

هر ساله بوصول قلیل مال و خراجی اکتفا نمایند و یک نفر از سرکردگان موکب جلال را با فوجی از جنود جلادت استعجال بمظاهرت و معاونت این ولایت گسیل و چند تن از امنای درگاه عز و جاه را وکیل فرمایند که آمده، این بندهٔ اخلاص آئین پردگیان استار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را با اسباب و اثاثهٔ دولت بایشان سپارد و عریضهٔ مزبور را بصحابت رسولی سخندان و پیام گزاری چرب زبان روانه و موازی دو سه هزار رأس مادیان از ایلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال نمود. در هنگامی که مواکب جلال آقا محمد خان از آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت بودند در محال خمسه عریضهٔ مرسله رسید و از هبوب صورت مضامینش که درعالم معنی از مهب عنایت حضرت وهاب اهتزاز گرفته بود شکوفهٔ شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن آغاز نهاد. گویا که زبانشان بشکرانهٔ این بیت باز گردید:

آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدا پرسیده راه خانه و خود بر درآمده

اگر چه خیالات آن مفسد شریر بر ضمیر جناب آقا محمد خان که فی‌الحقیقه مرآت جهان نمای عقل و تدبیرست عکس پذیر گردیده و می‌دانستند که چنانچه از صدمهٔ گرز البرز مثال این شهریار کشور جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفاز صفه کوب در متابعت گردیده، ابواب مطاوعت و فرمان برداری بر روی امنای آن دولت می‌گشود. راقم حروف را این دو بیت شاهانه از شاهنامهٔ مرحوم فردوسی طوسی علیه‌الرحمه بخاطر رسید، بجههٔ متابعت در رشتهٔ تحریر کشید:

چنین گفت رستم: که ای شهریار مکن آشتی جنگ را ساز دار
کزیشان نبوداشتی رایشان بدین روز گرز من آورد شان

القصه: وکلای این دولت بنا بر صلاح کار مسئولات حاجی مجهول را بدرجهٔ انجاح قبول موصول و عهد و پیمان را بایمان موءکد و مشید ساختند و ارقام شفقت آئین و احکام ملاطفت قرین باستمالت هر یک از اعیان فارس مرقوم و همگی را بحکومت حاجی نسناس مأمور و

او را بیگلر بیگی بالاستقلال فرموده، رسول را با حصول مرام مشمول انعام رخصت انصراف ارزانی و دو سه نفر از امنای دولت را بجهة ضبط اثاثهٔ دولت فیض مبانی و کوچانیدن پرده نشینان جلباب عظمت نواب جهانبانی باتفاق فرستادهٔ حاجی روانهٔ شیراز و بابا خان قاجار که در آن وقت در دارالسلطنهٔ اصفهان می‌بود ارقام موکده نگاشتهٔ خامهٔ منشیان کرده که: موازی چهار هزار نفر سوار زبده از سپاه ابواب جمعی خود را بسرکردگی مصطفی خان قاجار دولو یوخاری باش بمعاونت آن طایفهٔ خذلان تلاش روانه نماید. بابا خان حسب الامر معمول داشت. انشاءالله تعالی منکوب و مخذول شدن سردار بعد ازین رقمزد خامهٔ بلاغت نگار خواهد شد.

بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان

قبل ازین مشاطهٔ خامهٔ وقایع نگار رخسار عرایس صفحه را بخال و خط مشکین عبارات و معانی آرایش داده، در حجله سرای اوراق نشانید که: چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری گردیدند حاجی مردود را مهرهٔ خاطر در ششدر حیرانی افتاده، مساوی هفت هزار نفر سوار و پیادهٔ طوایف متفرقه که هریک در میدان جنگ پلنگ را در شمار نمی‌گرفتندی و زخم گرز البرز مثالشان رعشه بر بدن کوه دماوند انداختی و نهیب عمود خارشکن آتش آهنگشان اجزای جبل الوند را تودهٔ خاکستر ساختی تدارک دیده، بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون و رضا قلی خان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی و رئیس قاسم کوهمره‌ای و غیره سرکردگان ایلات فارس روانهٔ قصبهٔ کازرون، بخیال آنکه بمشتی گل راه بر سیلاب و بشاخص گذر بر آفتاب می‌تواند بست و بآن یأجوج منشان سد اسکندری اعنی سپاه نصرةپناه را می‌توان شکست. بهرجهة نواب جهانبانی چون از جسارت ایشان آگاهی یافته بآن قلیل جمعیت که داشتند بجانب رزم و پیکار آن طایفهٔ غدار شتافتند. چون سپاه شیراز از وصول آن سیل خانه برانداز مطلع گردیدند قلعهٔ کازرون را

مأمن عافیت خود ساخته، آرمیدند. نواب جوزا رکاب با شوکت کیخسرو و افراسیاب در خارج قصبه قباب بارگاه توقف را بذروهٔ ماه و آفتاب برافراشتند و مرکز آن قلعه را دایره‌آسا محیط شدند. هرچند دلاوران بهرام کین در کمین نشستند که بلکه قلعگیان پای جلادت از حصار بیرون و دست مبارزت گشایند میسر نگردید. بعد از یک دو روز خدیو جهان پناه بهادران قلعه گشا را بیورش مأمور ساختند. رایضان مضمار نام و ننگ مانند نجوم بر جوم که از کرهٔ افلاک بمرکز خاک آهنگ مینمایند روی بشهر نهادند و در یورش اول قلعهٔ مزبور مسخر شیران بیشهٔ جدل گردید. شمشیر انتقام از نیام کشیده، روی زمین را از خون معاندین لعل فام ساختند. آنان که دل باستظهار حصار بسته، در پس دیوار معارضه نشسته بودند از نهیب رماح فتاح مجاهدان این موکب جلال شغال آسا در کنج زوایا و بیغولهای شهر متواری میگردیدند. مبارزین رکاب ظفر قرین هر کرا یافتند از دست اجل امان نیافت و هر کرا که پیدا کردند در زیر خاک پنهان شد، از بسیاری خستگان و افتادگان پشت گاو زمین خم شد و از خون کشتگان تأثری نم گرفت. در آن شهر هنگامه‌ای روی داد که یاد از روز محشر و نشان از فزع اکبر میداد. چون خورشید جهان نورد قرین غروب و افول و تاریکی شب نور بصر را از مشاهدهٔ محسوسات معزول ساخت بقیةالسیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب را مأمن عافیت ساخته، بجانب شیراز راه نورد نشیب و فراز شدند. نهایت قریب بدو سه هزار نفر اسیر و اسب و شمشیرشان نصیب غازیان دلیر گردید. رضا قلی خان کازرونی برهنمونی کفران نعمت در قید خسار و بوار گرفتار و بگزلک حکم جهانبان منصور دیده‌اش از لباس بینائی عور گردید. ولدش نیز از جام انتقام همان زهر نوشیده، چشم امید از مشاهدهٔ بینائی پوشیده، نواب جوزا رکاب از قصبهٔ کازرون بطالعی میمون و بختی همایون نهضت و بیک حرکت خود را بقریهٔ جویم سه فرسنگی شیراز رسانیده، ده یوم در قریهٔ مزبور توقف و از آنجا وارد مسجد بردی گردیدند و مسجد مزبور را از قدوم فرخنده لزوم مسجود

خاص و عام و قبلهٔ آمال اهل انام ساختند. حاجی مردود چون از کیفیت ورود مسعود وقوف یافت سپاه وقار و سکون از شهر بند خاطرش روی برتافت. حیران و سراسیمه‌وار بدهشت تمام و دفع قضای مبرم قیام نموده، دروازه‌های شهر را خاکریز و بارو و بروج را باعوان خود که کمتر از فیوج بودند قسمت نموده، از روی کمال حزم و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهد بساط قلعه‌داری و اجتماع مردان دلیر کاری گردیده، توپهای شهر آشوب را باوج بروج و فراز فیصل منصوب ساخته، تفنگچیان آتش ریز و جزایریان شعله انگیز در بروج حصار آرمیدند. هر روز گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده، فوجی از مستظلان ظلال رایت فتح آیت با صولت شیر و حملهٔ پلنگ بدفع و رفع آن ارانب سیرتان بی‌نام و ننگ آهنگ می‌نمودند. چون چند یوم از توقف شیران آجام مردی در مسجد بردی گذشت کوچ و خانوار اعوان و انصار آن شهریار که حاجی غدار بعد از اخذ مال قبل ازین از شهر بیرون کرده و در حوالی و حواشی آن خطهٔ میمون در بیابان سرگردانی ماشی بودند باردوی همایون وسایهٔ رایت سعادت نمون جمع گردیدند و ازدحام مردم تزاید پذیرفت. خدیو فلک بارگاه و داور جهان پناه قلعهٔ زرقان را که در پنج فرسنگی شهر واقعست بجههٔ سکنی فرزند و زن بهادران شیراوژن و بنهٔ همایون معین فرمودند و جنود مسعود را از محاصرهٔ قلعه منع نموده، محرک سلسلهٔ آن جمع گردیده، روانهٔ زرقان شدند. مردم زرقان در متابعت بسته، راه ممانعت گشودند و چشمه سار فرمان بری را بخار و خس نافرمانی مکدر نموده، حضرت قمر رکاب لشکر سعادت مآب را بیورش مأمور فرموده، مأمورین بنحو مقرر سپه و سنگر پیش برده، بر بروج آن قلعه عروج و دروازه را گشودند. حضرت کسری معدلت نظر بمرحمت و مروت نگذاشتند که از جانب ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت بقلعگیان واقع شود و معمار همت را بتعمیر قلعه و احداث بروج متعدده در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت و اقبال

علـم توقف افراشتند. از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکـت موکب منصـور جانب قلعهٔ زرقان مستحضر گردیدند موازی پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقر خان نامی کله داری بمعاونت زرقانیان روانه نمود. در دو فرسنگی قلعهٔ مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعهٔ زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند. نواب جهانبانی از ورود آنها قرین اطلاع و فوجی را بپریشان ساختن آن جمع تعیین فرموده، آن طایفهٔ غدار وقتی از نشاءه بادهٔ بیخودی هشیار گردیدند که خود را بستهٔ کمند دلیران فیروزمنـد دیدند. خدیو سعادت پیوند سرکردگان ایشان را مأمور بحبس و بند و توابین را مرخص باوطان و مسکن خود فرمودند. چون بسعـی و اهتمام این ناظم مناظم دولت قلعهٔ مزبور انتظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشتند و مراجعت بمسجد بردی و ملتزمان رکاب را مأمور بمحاصره و سد شوارع نمودند. مأمورین طریق مرور و دخول شهر را بنوعی مسدود ساختند که بیک نهان گرد وهم و خیال را راه دخول بدرون حصار مسدود و جاسوس سبک پای دبور و شمال را طریق مرور بجانب شهر مفقود بود. مختصر کـلام: حضرت والا مقام را نظر بمروت و فتـوت که فطری ذات شریف و جبلی وجود لطیفشان بود بخاطر مبارک رسید که برای اتمام حجت احدی را روانهٔ شهر و بمفاد "ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة" حاجی مزبور را از ارتکاب حرکات ناصواب ممنوع نماید و غبار طغیان و عصیان که بر حاشیهٔ ضمیرش نشسته است بنسایم نصایح مرفوع نماید و وثیقهٔ خاطرش را بکریمهٔ "یا ابراهیم اعرض عن هذا" موشح سازند، بلکه از بادیهٔ ضلالت بشاهراه هدایتش کشانند و از مقام تکبر و تجبر بموقف اعتذار و استغفار آرند. چنانچه توسن خاطرش رام گردد فهو المراد والا بعلت سفک دماء مسلمانان مؤاخذ درگاه ملک علام نباشند. اگر چه بر ضمیر حقانیت تأثیر که مرآت جهان نمای صور قضا و تقدیرست واضح و لایح بود که آئینهٔ خاطر آن ناکس را زنگ اعمال قبیحه نه چندان تیره و تار ساخته است که بصیقل نصیحت توان زدود و مادهٔ سودایش نه چنان بجوش و غلیان

آمده که بسکنجبین ارشاد و ابتیمون موعظت ساکن توان نمود. چون از دیدهٔ بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان طریق را غریق بحر حوادث دوران و ذوات جمعی کثیر از اهل توحید و عرفان جانبین را پایمال جنود مکاره زمان می‌دیدند و اتمام حجت صاحبان عدالت و مروت را در چنین اوقات لازم افتاده است آن خیال بی‌مآل را از دست نداده و گوش بر مضمون این بیت گلستان سخندانی یعنی جناب صباحی که می‌فرماید:

از پارگین بهرزه زلال خضر مخواه وز خاربن بخیره امید رطب مدار

ننهادند. از خارا امید نرمی و از یخ توقع گرمی و گوهر ناسفتهٔ مطلب را بمثقب معدلت سفته، آویزهٔ گوش ضلالت نیوش آن نمرود طبیعت نمودند که: خاقان عرش آشیان وکیل وجد عالی مقدار و والد والاتبارم انار الله برهانهم و سایر اعیان سلسلهٔ جلیلهٔ زند مدت چهل سال معمار همت بلند را بر آبادی این شهر ویران خراب که بمرور ایام حکم نقش بر آب یافته بود گماشته و اوقات ارجمند را مصروف عمارات رفیع مقدار و سراهای زرنگار و آئینه خانهای گردون آثار و احداث قلعه و حصار و مساجد و حمامات و خانات و بازارهای دلگشا و تکایا و باغات روح افزا داشتند. هیچ یک را احتیاج بتعریف و توصیف نیست، زیرا که: "آثار پدیدست صنادید عجم را" و این بلدهٔ فردوس مثال را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده، پرتو التفات بتدارک خللها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و منعم و فقیر این بلد درین مدت در سایهٔ قصر جلالشان راحت گزین و در ظل کاخ حمایتشان محسود اهالی کل مملکت ایران زمین بوده، جان و مال و عیال و اطفال همگی را از تطرق حوادث دوران و تطاول فتن و فتور زمان محارست و محافظت فرمودند. بتصور اینکه طایفهٔ فارسی حقوقشان را فراموش و از مینای هوش ربای نمک ناشناسی جرعه نوش نخواهند گردید. بهرجهة ترا دو کار باید کرد: اول آنکه درب منازعت را بسته، قدم بشاهراه متابعت گشاده و چشم از حقوق دیرین

نپوشی و بتأسیس اساس حق ناشناسی و ناسپاسی نکوشی. دوم آنکه مخدرات سراپردهٔ دولت و کوچ و بنهٔ اعیان سلسلهٔ زند و ملتزمان رکاب نصرة پیوند را از شهر بیرون نموده، بدست وکلای ما بسپـار و ما نیز مضایقه از ترک وطن و دل برگفتن از کوی و مسکن نخواهیم داشت. البته روی توجه بجانبی خواهیم گذاشت. چنانچه پنبهٔ غفلت را از گوش و جامهٔ پندار را از دوش انداخته، سالک منهج احدی الامرین گردد رستـگار کونین خواهد شد و هرگاه بمضمون "ماینفعکم نصحـی ان اردت ان انصح لکم" طبع مغلول را شربت نصایح قبول و خاطر مفاسد منوال بپذیرفتن پند موصول نشود دست انتقام درهای سیاست بر روی تو و هریک از اعوان و انصارت خواهد گشود و چنانچه در مراسـم تمرد و استکبار اصرار ورزد و بحال ضعفا و مساکین که ودایع بدایع خـلاق آسمان و زمین‌اند رحم ننماید، و صیانت قلعـه وحصار و حصانت بروج و جدار را سرمایهٔ استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت برنخیزد الحمدالله الملک المبین مقالید سیوف مسلول مجاهدین موکب نصرة قرین و مفاتیح تیغهای مصقول مبارزین معسکر ظفر آئین باشارهٔ دست بسالت گشایندهٔ بسی درهاست وبلارک فولاد پیکر جان بازان معارک اخلاص را آیت "وانزلناه الحدید فیه بأس شدید" و شمشیر کج یکه تازان مضمار ارادت را در منع یأجوج فتن خاصیت سد سدید و رمح خطیشان درهای حصون حصین و قلاع متین را آهنین کلیدست و تابحال دو دفعه زر قلب خود را بمحک شمشیر بهادران دلیر زده و قدر و مقدار خویش را شناخته و ضرب دست دلاوران را در میدان مشاهده و نهیب نیزهٔ خطیشان را در جولان ملاحظه کرده، زیاده برین بسفک دماء مسلمین پریشان اصرار ننمایند و طریق ناهنجار و مرحلهٔ ناسزاوار غرور و استکبار را بیش ازین بپای بی‌پروائی نپیماینـد، که عاقبت کار برسوائی خواهد کشید و درد پر درد وخامت کفران نعمت را خواهد چشید.

گر بر سر چرخ کله خواهی بستن از پنجهٔ قهرمان نخواهی رستن

"ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم" . بهرجههٔ پیغام گزار سخنان دلپذیر این امیر کشور تدبیر را بآن مفسد شریر رسانید . چون شقاوت ازلی دامن‌گیرش شده بود گوش هوش را بر نصایح مشکین روایح نواب جهانبانی نداده، کمر مخالفت نگشاد و جوشن منازعت از بر ننهاد و از شیندن پند و مواعظ متعظ و از خواب گران غفلت متنبه و متقیظ نگردید .

در بیان محاربهٔ لشکر نصرهٔ شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آن جناب بتوفیق مسبب‌الاسباب

سمند خوش خرام کلک سعادت فرجام در میدان بلاغت چنین جولان می‌نماید که: قبل ازین کیفیت روانه ساختن باباخان مصطفی خان را بمدد و معاونت فارسیان خذلان نشان رقمزد خامهٔ مصادقت بنیان ساخت . مشارالیه بنحو مقرر از بیراهه وارد کنار قلعهٔ شیراز گردید . حاجی مزبور نظر ببعضی خیالات که منظورش بود او را بقلعه راه نداد . در باغات مبارکات احداثی خاقان گیتی ستان که در جنب حافظیه جا داده و اشخاصی که از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان رقم و خلعت آورده، مأمور بضبط اثاثهٔ سلطنت و حرکت دادن خادمان حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد . بعضی از اعیان فارس از مشاهدهٔ خلعت و مطالعهٔ ارقام از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند . ولیکن درهای چاره را مسدود و طریق اندیشه را در آن خصوص مفقود دیدند . بهرجهت نواب جهانبانی چند یوم قبل ازورود مصطفی خان رایت توجه بجانب زرقان افراشته بود . چون دو سه یوم از ورود مشارالیه گذشت‌بعضی اشخاص از درون شهر عریضه بخاکپای مبارک قلمی و متعهد گردیده بودند که: چنانچه در فلان شب موکب نصرهٔ کوکب بجانب ظاهر شهر توجه فرماید این اخلاص کیشان یکی از دروازهای حصار را که محافظت آن در عهدهٔ این جانبازانست بتصرف اولیای دولت قاهره خواهیم داد . حضرت جمشید فر در شب معهود با دولت سیصد سواره روی عزیمت بسوی شهر نهادند .

بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی نسناس را تدبیری بخاطر رسیده که باین حیلت خدیو با فرهنگ بظاهر شهر کشد، بلکه ذات مقدسش را هدف گلولهٔ تفنگ سازند. این حضرت بمحض رسیدن بدور شهر از کید آن جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت بمقر دولت فرمودند. مصطفی خان چون از آمدن حضرت جم رتبت بدر قلعه و قلت جمعیتشان آگاهی یافت از بادهٔ غرور دلاوری در سر و پندار بهادری در دماغ جا داده، سه چهار هزار سوار خود را برداشته، از راه کوشک ابو اسحق بعزم جلوگیری خدیو آفاق روانه. در عرض راه بسلطانعلی خان برخورده، ابواب گیر و دار گشادند و نایرهٔ جدال و قتال را در صحرای باجگاه اشتعال دادند. در آن وقت حضرت جم‌جاه بجهت ادای فریضهٔ صبح در نیم فرسنگی باجگاه توقف داشتند که بانهای منهیان از مقدمهٔ مزبور مستحضر واشقر جهان نورد گران رکاب را سبک عنان فرموده، اعلام شهامت را بجانب آن صحرای خونخوار برافراشته، در بین اشتعال آتش جنگ آن شهریار فریدون فرهنگ مانند باد از عقب رسیده، بضرب تیغ صاعقه کردار آتش بر خرمن تمکین و وقار دشمنان خاکسار زدند. مصطفی خان وقتی خبردار گردید که خود را مرکزوار نقطهٔ وسیط آن دایرهٔ خونخوار دید. سپاه قاجار چون توجه خسرو نامدار را در آن عرصهٔ پیکار شنفته، یکباره ترک جان وسر گرفتند و راه فرار می‌جستند. غازیان نصرة نشان هریک چون شاهباز شکاری در صید تیهو و مانند شیر غرین در شکار آهو بمیان آن طایفه افتاده، بچنگ و چنگال دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن می‌کندند. بسواری که می‌رسیدند از اسبش پیاده می‌ساختند و بپیاده‌ای که رخ می‌نهادند در دم در خاک هلاکش می‌انداختند. گرد فتنه پرده پوش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سرمه کش دیدهٔ دیده‌بان بام فیروزه فام فلک اعلا و نعرهٔ کوس و ناله و خروش گور که و فغان روئین درای پرده در گوش ساکنان این طاق مینا و باد دامن دلیری شیران آهن خا فروزندهٔ آتش شور و غوغا و فتنهٔ قیامت و آشوب

جای تناقض گوئی باشد دربیرون شهر واقع گردیده است وآن منارهٔ دور افتاده‌ای است که ایرانیان (در وضع و حال افسانه‌واری) خسروگرد می‌نامند که چهار میل از دیوارهای شهرکنونی فاصله دارد ، ولی جای تردید نیست که پیش از آنکه سلطان محمد خوارزمشاه آنجا را خراب کرده باشد در درون شهر واقع بوده است.

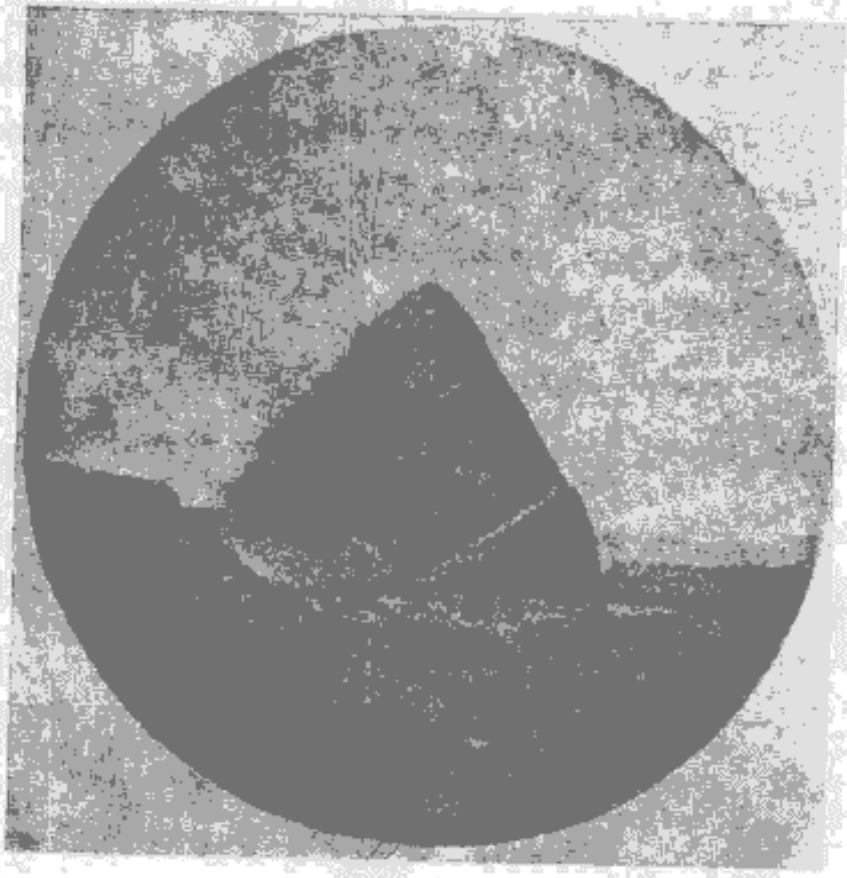
من گمان نمی کنم هیچ وقت احدی مجذوب بنای این برج شده باشد که آثار معماری عرب از سر و وضعش هویداست. روزی صبح زود سواره به عزم دیدنش رفتم قله های جبال شمال و جنوبی شهر پوشیده از اولین برف زمستانی و در مقابل تابش آفتاب بسیار زیبا بود و اشعهٔ خورشید صبحگاهی سرپوش های لیز و دانه های سرخ فام و ارغوانی کوه را نیز خیلی باشکوه نموده بود. اودونوان بدون تناسب ولی انصافاً مناره را با دود کش کارخانه اشتباه کرده بود ولی این تصور به محض این که قدری جلوتر رفتیم رفع شد چون آشکار است که آن منار تک و بلندی است با ۱۰۰ پا ارتفاع و بوسیلهٔ آجر طوری آن را ساخته‌اند که طرح و نگاری بر سطح خارجی دارد که به صورت پیچیده تا رأس منار امتداد می‌یابد .

دو رشته کتیبه های کوفی هم آجرها را مزین ساخته است . سرستون شکسته است و بنابراین بدنه شکل ناتمامی دارد و مناره از پایهٔ چهارگوش بوسیلهٔ ساروج و سنگ‌ریزه بر پا گردیده و تا عمق شش پا تمام آن دیده می‌شود و بر سکوئی با ارتفاع هشت پا برپاست و درگوشه های آن چند در هست که با ستون هائی کوتاه و دیوارهٔ گلی محصور گردیده است. فریزر در سال ۱۸۳۲ و اودونوان در ۱۸۸۰ از پله ها بالا رفتند که حالا خراب است.

تاریخچهٔ آن ـ هر مسافری که به خواندن خط کوفی آشنا باشد دربارهٔ تاریخچهٔ این بنای جالب توجه دچار تردید نمی‌شود چون تاریخ کتیبه ۵۰۰ هجری معادل ۱۱۱۰ میلادی است که سلطان سنجر در زمان پادشاهی سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی حاکم خراسان بود. منار در موقع هجوم افغانها درسال

۱۷۲۲ صدمهٔ بسیار دید، ولی نادرشاه آن را تعمیر کرد و یگانه یادگاری از وجود شهری مشهور است که از بین رفته است.

مهر و مزینان ـ اطراف سبزوار از هر طرف زراعت بود بخصوص پنبه، ولی در کمتر از یک ساعت کشتزارها تمام و دشت از جلو و در اطراف خالی و خلوت شد و در وسط آن از مسافتی دورهنگامی که به محوطهٔ کنار افتاده‌ای نزدیک می‌شدیم



یخچال مزینان

کوهی با دو هیکل مخروطی راست در میان دشت گسترده و استوار بود. از آنجا هم که در سمت چپ ما واقع بود گذشته به سوی دامنهٔ کوه پر برف که در سمت شمال واقع است رهسپار شدیم و بعد از پنج ساعت سواری به ده مهر، نخستین نقطهٔ مسکون در عرض سی میل راه وارد شدیم.

ایستگاه پست در وسط ده بود که نهری از میان آن می گذشت. بین‌مهر و مزینان برای اولین بار نظرم به کویر یا بیابان نمکزار (= نمکسار) افتاد که گاهی خاك سفت و سخت و زمانی بصورت باتلاقی خطرناك است و آن قسمت عظیمی از مرکز ایران را فراگرفته است. شرح اخص آنجارا بعداً بیان خواهم کرد.

انبوه‌های شن سفید که در زیر قشرنازك شوره‌زاری می‌درخشید از فاصلهٔ دور شاید با حوضچه‌های کم‌عمق اشتباه می‌شود. مزینان سابقاً سرزمین پهناوری بود ومرکز شهرها و آبادی‌های مستحکم بسیار، ولی درسال ۱۸۳۱ بدست عباس‌میرزا که برای سرکوب کردن شورش آن حدود رفته بود خراب شد و حال از پریشان‌ترین نقاطاست وخانه‌ها ودیوارهای‌خراب ازهرسوجلب توجه‌می کند وازیادگارهای دوران قدیم کاروانسرای بزرگی است درکنار شهرکه شاه عباس بنا کرده بود و بنای دیگرکه گویا خیلی‌هم ممتاز بود بانی آن مأمون فرزند هارون‌الرشید و قاتل امام رضا (ع) اینک به صورت نیمه ویران افتاده است.

در تمام آن حدود وحوالی آثاری از شهرها ودهات سابق دیده می‌شود. وقتی که‌در ساعت پنج ونیم‌صبح که‌هوا سرد ویخ بندان بود از مزینان خارج می‌شدم کاروانهای زوار از دوکاروانسرای بزرگ آنجا به حرکت درآمده بودند و بعضی از سیدها و یا حاجی‌های خوش‌حنجره افراد را به ذکر نام خدا و صلوات فرا- می خواندند و همگی‌در آن‌هوای سرد جواب می‌دادند و ازسمت دیگر ده نیز صدای مشابهی برمیخاست و با خروارها قیل و قال و نزاع و اختلاف روز دیگر در عمر زوار سیار آغاز می گردید.

قافلهٔ زوار - عنوان گروه زائرین یا زوارکه طی سفر روزانه در جاده‌ها بر خورد می کردم و در واقع راه مشهد در انحصار ایشان بود ترغیبم نمود که برای تنوع داستان یک نواخت سفر شرحی نیز از وضع و حال ومحیط انسانی که عده‌ای را این گونه مقید و مجذوب ساخته است بیان کنم. ظاهراً سیل حرکت مسافران در جهت مخالف‌مسافرت خودم بود، گاهی از چندین میل مسافت دستهٔ قافله‌جلب

توجه می کرد که با سرعت ملایم پیاده روی در بیابان بی انتها حرکت می کردند وقتی که نزدیک‌تر می آمدند آهنگ های محزون و صداهای غم انگیز یک یا چند نفر خوش نوای گروه بوسیلهٔ تلاوت آیات قرآن و ذکر دعا به گوش می‌رسید وگاهی نیز بعضی دیگر که خوش و خرم‌تر بودند ابیاتی از اشعار فارسی می‌خواندند.

وقتی که قافله کاملا نزدیک می‌شد شامل همه قسم افراد و حیوانات



کاروانسرا و کجاوه

بود توانگران بر اسب سوار بودند وگاهی ضمن سواری قلیان می کشیدند بعضی‌ها سوار شتر بودند. قاطر از حیوانات دیگر بیشتر و حامل کجاوه‌ای بود که یک نوع

غرفهٔ چوبی با سقف منحنی جهت قرار دادن سایبان داشت و در درون آن زنها یا مردان زیر خروارها بارو رختخواب تحت فشار بودند. اما حیوان باربرخوش کار الاغ بود. این حیوان حقیر و نحیف بار سنگینی را حمل می کرد. بعلاوه کوزه و دیگ و تفنگ و شیشه های آب از هر طرف حیوان آویزان است و تمام لوازم زندگی هم بر پشت او بار و بالاتر از همه مرغ و خروس صاحب الاغ راجامی دهند.

طبقهٔ فقیر گاهی سوار الاغ می‌شوند، ولی غالباً پیاده راه می‌پیمودند. در اوایل صبح، گاهی الاغ سواران غرق در خواب بودند و به سمت جلو روی گردن حیوان می‌افتادند وگاهی نیز در حال خواب و سر به زیر بودند و فقط وجبی با زمین فاصله داشتند.

درهر قافله یک نفر کاروان باشی هست و نیزه‌ای با پارچهٔ قرمز بر نوك آن در دست دارد به ندرت می‌توان چهرهٔ مسافران را تمیز داد چون با پالتوی بزرگی سرو و صورت خودرا کاملا می‌پوشانند و آستین های خالی از دو سمت دوش چون دو گوش بزرگ به نظر می‌رسد. اما باز شناختن زنها دو چندان مشکل است چون به‌صورت بقچه هائی‌از متقال آبی به‌الاغ سوار می کنند که به نظر من جوانمردی نیست که آنها را جزو جنس لطیف بشمار آورد.

یادم هست که یکی دوبار از سربدجنسی اسبم را به یورغه انداختم و چنین وا نمود می کردم که می‌خواستم از مسافرانی که بدین صورت طی طریق می‌نمودند سبقت بگیرم تاشایدالاغ ها با شنیدن قدم اسب در عقب از جا در بروند و آن بقچه های کبود از پشت الاغ به‌حرکت درآیند، باشد که حجاب پس رود و یا چادر از سر برافتد.

دیگران ـ همهٔ مسافرانی هم که ما در جاده برخورد کرده بودیم از دستهٔ زوار و اهل نیاز نبودند و درست خلاف این موضوع است گاهی با تجار و افراد متین و با وقار و بعضی اوقات ملاهائی که بر الاغ نحیف و یا قاطر سوار بودند وگاهی نیز مأموران رسمی و سرباز و اتفاقاً تمام افراد خانواده‌ای با هم که عزم

مهاجرت داشتند و از هر طبقه و سن و سال در راه عبور و مرور می‌کردند سواره یا پیاده غنی و فقیر، سادات و یا افرادی دغل، خلاصه مجموعه‌ای از همه قسم اشخاص با قدر و وقار و افراد بسیار ناجور و جالب نظر مشرق زمین .

کاروانسرای ـ هنگام شب این همه افراد و عناصر مختلف متضاد (چون زوار از هر ناحیه و دیاری می‌آیند) به کاروانسرائی که در فواصل ده تا پانزده‌میل در سراسر جاده هست پیاده می‌شوند و شب می‌مانند. من بارها نام این کاروانسراها را ذکر کردم و جا دارد اجمالا یکی از آنها را معرفی کنم . کاروانسرا در شرق همان مسافرخانهٔ ' غربی است . اما این تجانس فقط لفظی است.

در کاروانسرا عنوان خطی مباهات آمیز یا سرسرای نشاط انگیز و یا بار درخشان یا مهمانخانه‌دار خوش تعارف و یا صاحبی سرخ رو در کار نیست . در کاروانسرا شاید فقط یک نفر سرایدار هست لاغیر . مسافر باید همهٔ کارش را خودش انجام بدهد. اسبها را در طویله جا بدهد اسباب سفر خود را جمع و محافظت کند. چراغش را روشن و خوراکش را گرم کند و معمولا هم ساختمانی بزرگ است مربع یا مستطیل از آجر یا سنگ با اطاق‌هائی در اطراف و موازی بامحوطه‌ای باز در وسط .

دو ضلع خارجی و دیوار عقب آن ساده است و از دور بنا شبیه قلعهٔ عظیمی است و این درست همان قصد و خیالی است که تعمداً دارند چون برجهائی در چهار گوش و سنگری در بالای هر یک از آنهااست. دیوار خارجی یا نمای کاروانسرا چند طاقچه با سکو در حدود دوپا از کف زمین دارد که در هوای گرم برای خواب استفاده می‌شود .

در بزرگی مدخل محوطهٔ داخلی است و در بالای آن گاهی برج و یا بالاخانه هست و حیاط که در حدود پنجاه یارد مساحت دارد واطراف دارای سکوهائی است با سقف باز نظیر آنهائی که در دیوار خارجی بوده است. در

کاروانسراهای ممتاز در ته این سکو دری به حجرهٔ داخلی است که برای خواب در شبهای زمستان است. در عقب این حجره‌ها تا حد دیوار خارجی اصطبل طویل و گرم و تاریک برای چهارپایان است و درهائی که در هرگوشهٔ محوطه است به طویله راه دارد .

این شرح کاروانسرای معمولی ایرانی است. بعضی از آنها که اصلاح و بهتر شده و نوساز است مثل کاروانسرای برازجان در حدود خلیج فارس تا آنجا که من دیده‌ام بهترین کاروانسرا در ایران است و چند اطاق فوقانی برای سکونت افرادی که حال و مقام وافی دارند ساخته شده است ، اما معمولا جریان کار کاروانسرا در ایران بر قاعدهٔ دموکراسی مبتنی است.

کاروان شتر در شب ـ شاید شگفت‌ترین و پایدارترین خاطرهٔ غیر عادی که هر مسافر از این قبیل سفرها در مشرق زمین همراه خواهد آورد یاد کاروان شتر است که در ظلمات شب از دور صدای زنگ سنگین با آهنگ محزون و پی‌درپی و یک نواخت به گوش می‌رسد و رفته رفته نزدیک تر و قوی‌تر می‌شود و گاهی با صدای زنگ‌های کوچک‌تر که علامت آخرین دستهٔ کاروان است هم آهنگ می‌گردد که زنگ بزرگ نشانهٔ مشخص و علامت مختص شتر پیش‌آهنگ است ، ولی هرچه صدا نزدیک‌تر و رساتر می‌شود باز همان صدای درهم و برهمی است که ناگهانی و بی‌خبر هیکل قافله سالار از درون تاریکی مانند شبح کشتی ظاهر می‌شود و کاروان با صدای خفیف بر خورد اسفنج سای پای شتران به شن نرم بیابان آهسته و آرام در دل ظلمت شب فرو می‌رود .

جنبهٔ شاعرانهٔ اضداد ـ چه شگفت‌انگیز و چشم گیر است تضادهای کیفیت مسافرت در مشرق زمین با همهٔ حرکات و آثار زندگی که در کشور ماست . دراینجا صحبت از چرخهای سنگین و رفت و آمد واگون چوب و الوار بین ایستگاه و کشتزار است. این ارابه‌های سریع و دستگاههای تندرو بر سنگ فرش شرق امکان سرعت ندارند. دریغا که اصلا جاده‌ای در میان نیست تا ارابه‌یا واگونی در کار باشد. بام‌های کاه پوش تمیز و خانه‌های نیک آراسته بیلاقی و کوچه‌های پاکیزه وپرچین-

های پر گل و مزارع جمع و جور وجویباری که آب از میان لبه‌های مرتب آن جاری باشد وهمچنین سرو صدای ناگهانی‌ترن دودآلود گویاهمه خود در دنیا نیست و به هر حال جای آن در ذهن مردم ایران پاك خالی است. آنها در زندگانی‌شیوهٔ سادگی دارند. در سرزمین ما همه سرو صدا و تلاش و شتاب است و درآنجا سکوت و سکون استقرار یافته و یادگار روزگار قدیم و دیر پاست.

تاخت و تاز ترکمن ها ـ بین‌مزینان و شاهرود که مسافتی‌در حدود صد میل و شامل چهار منزل است سابقاً از لحاظ ترس و آدم کشی مشهور بود. در این حدود که انتهای غربی کوهستانهای خراسان است رشته کوههای بلند رفته رفته کوتاه‌تر می‌شود و رودخانهٔ اترك که در مسیری مارپیچ به سمت دامنه جریان دارد ازاین ارتفاعات سرچشمه می گیرد.

سراسر این رشته جبال روزگاری مرکز وکمینگاه دسته‌های ترکمن بود که از راه دشت و دره به مسافرانی که به مشهد رفت و آمد می کردند برق آسا تاخته و با غارت کردن اثاث و همراه بردن حیوانات وگاهی نیز اسیر و زنجیر کردن افرادی که به قاچ زین خود می‌بستند باهمان سرعتی که صاعقه‌وار نازل شده بودند پا به فرار می نهادند.

بین مشهد و مزینان من بارها علامت راهزنی و غارت ایشان را دیدم وآن برج‌های متفرقی است که بین عشق‌آباد و مشهد و از سرخس تا فراه و از شاهرود تا حتی قم دیده می‌شود که حاکی از عمل تاخت و تاز این دسته‌های غارتگر سرحدی است. گاهی تقریباً در همه جا از این قبیل پناهگاه‌ها هست و همینکه بر آمدن گرد و غباری از دور هجوم این غارتگران را خبر دهد دهاتی ازسوراخی که در زیر برج هست به داخل خزیده و سنگی هم در جلوسوراخ نهاده و آنقدر نیمه نفس در آنجا درنگ می کند تا طوفان بلا رفع شود. در آن حفره‌ها روستائی‌بیچاره از خطر مصون خواهد بود. مگر آنکه درکشتزار به دست آن راهزنان گرفتار شودکه در این صورت مرگ و یا غارت و اسارت در پی خواهد داشت

ودر بازار خیوه و مرو او را خواهند فروخت.

اسکورت نظامی ـ بلائی که روستائی بی‌پناه هر روز از آن هراسان بود به زوار بیچاره هم در همین جاده‌ای که من وضع آن را شرح خواهم داد انتظار برخورد داشت. اقدامات احتیاطی کاملی برای جلوگیری از این خطر معمول شده بود. یک اسکورت نظامی از شاهرود و مزینان شامل عده‌ای پیاده نظام تفنگدار و دستهٔ توپچی، ماهی دوبار حرکت و در میاندشت ملاقات و نفرات سابق را تعویض می‌کردند.

مخارج تفنگداران مزینان که ۱۰۰ نفر بودند و دوازده توپچی و اسبها به جای مالیات معمولی بر افراد آن حدود تحمیل می‌گردید. تا سال ۱۸۷۲ که کمیسیون مرزی سیستان از این راه عازم تهران بودند ناچار شدند با اسکورتی شامل هشتاد تفنگدار و چهار توپ که شش اسب می‌کشیدند و ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر سوار بین مزینان و شاهرود به مقصد بروند.

بیم و باک زوار و اضطراب و هیجان ایشان ـ کانولی و فریزر و ایستویک و اودونوان و سایر نویسندگان با کاروان زوار مسافرت کرده و داستانهای بی‌همتا از خطرهائی که در ذهن زوار بوده و مایهٔ وحشت‌زدگی آنها و همراهان عابد ایشان می‌گردیده نوشته‌اند. ایرانی به هر حال محتاط است، اما کار زوار ایرانی از هموطنانش هم لنگ تر است. یک نفر از زوار ایرانی در مجاورت منطقهٔ تاخت و تاز ترکمن‌ها رفتار غیر عادی دارد.

در ابتدای حرکت چند بار تأخیر پیش می‌آید و شایعات هیجان انگیز رواج می‌یابد و از کمترین خبر مبهم چندین دفعه ساعت و چگونگی حرکت کاروان تغییر می‌کند. سر انجام قافله جرأت عزیمت می نماید و غالباً هم زوار در شب رهسپار می‌شوند که تاریکی نیز بر علت دهشت می‌افزاید.

ابتدا تفنگداران پیاده یا الاغ سوار پیش می‌روند که غالباً هم خود را هر چه بیشتر به دستگاه توپخانه نزدیک می‌سازند و آن را پناهگاه می‌شمارند،

ولی هیچ وقت شنیده و یا دیده نشده است که توپ شلیک شده باشد. از دنبال بازهم سرباز روانه می‌شود و این نفرات آخری را خاك و غبار و آشفتگی و وحشت فرا می گیرد و با چنین وضع و حالی دستهٔ زوار به راه می افتند.

صداهائی که ایشان دراثر جیغ و فریاد و آواز ولعنت و دشنام ودعا ونزاع به راه می‌اندازند تا چندین میل شنیده می‌شود و دلیل حضور و حرکت آنهاست و اگر بی خطر عبورکرده باشند بدون شك ناشی از بی‌ارزش بودن بار و بساط ایشان بوده (زیرا که زوار ایرانی چیزهای قیمتی را با خود همراه نمی‌برند) نه خطر دست‌یابی یا ترس و یا رعبی که دستهٔ نگهبان ایجاد کرده باشد.

در ذهن بیمناك ایشان هر بیشه کمینگاه دشمن محسوب می‌شود و هر گردو خاکی را که باد برانگیزد علامت خطر بی شمارند و هر تپهٔ کوتاه پناهگاه دشمن است و چون به مقصد برسند جیغ و داد آنها در ستایش خداوند و حضرت علی و امام حسین (ع) و تمام مقدساتی که آنها را مشمول عنایت قرار داده‌اند که در نتیجه سالم به مقصد رسیده‌اند بلند است ومی‌پندارند که پروردگار بندگانش را حفظ فرموده است.

حکایت گرفتار شدن زوار. انصافاً باید افزود که چون حالت وحشت وهیجان گروهی انبوه نفرت‌انگیز بوده ترس وخوف افراد را بی‌جهت‌برمی‌انگیخته‌اند. داستانهای متعددی از دستگیر شدن یك یا چند تن از زوار هنوز انتشار دارد و بسیاری از افراد دهات این منطقه به نحوی از انحاء گرفتار تاخت وتاز ترکمن شده و بعد از گرفتاری در حین کشت وکار و یا درکنارچشمه‌ای و اسارتی چند- ساله با اثر و علامت دائمی در بدن و یا ضربات تازیانه با پرداخت مبلغی و یا بوسیلهٔ فرار امکان نجات یافته‌اند.

سرهنگ اسمیت اشتباهاً می‌نویسد که آقای دوبلوك ویل عکاس ماهر فرانسوی که در لشکرکشی مصیبت بار ایران در سال ۱۸۶۰ به خیوه‌شرکت داشته و از جانب شاه مأمور بوده که از میدان جنگ عکسی یا نقاشی تهیه کند گرفتار

و اسیر شد و بعد از پانزده ماه اسارت و پرداخت یازده هزار تومان که از طرف ولینعمت او پرداخت شد [۱] آزاد گردید.

او در حملهٔ ترکمن‌ها به لشکر ایران که در مرو بود اسیر افتاد و درهمان مورد بود که یک سردار ایرانی فرمانده شش‌هزار تن که در قفای ستون اعزامی خود سرگرم یکی دو پوك قلیان آخرین بود در زیر نظر نفرات خود ربوده و اسیرشد و پس از چند هفته در بازار خیوه به فروش رسید.

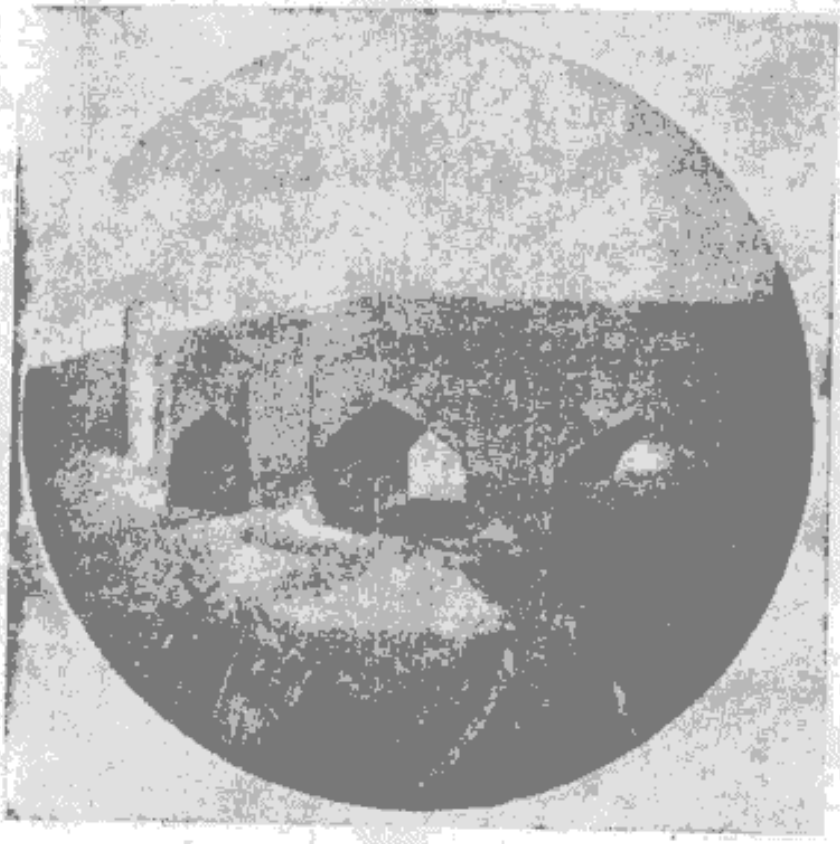
خدمتی که روسها کرده‌اند ـ دولت روس راجع به این ایالت خراسان هرگونه خیالات که داشته باشد باز نه فقط ایران بلکه مسافر بین مشهد و تهران باید امتنان و سپاس پایدار نسبت به آن دولت ابراز نماید، زیرا که روسیه به این ماجرای فتنه و آفت پایان داده است. البته آن کار بدون ملاحظهٔ اغراض خصوصی نبوده یا برای خاطر منافع ایران و کمتر از آن لحاظ نوع پروری روسیه چنین کاری نکرده است، بلکه منظور وقتی حاصل شد که آن دولت با موفقیت مبارزه بر ضد ترکمنهای اتك حوزهٔ ماوراء بحر خزر را انجام داد، ولی بهتر این است که ما در پی علت امر نرویم، بلکه به نتیجهٔ کار بنگریم و به این مناسبت دولت روس و خودمان را مورد درود و تهنیت قرار دهیم، زیرا که از دورهٔ عملیات جنگی اسکوبلف در سال ۱۸۸۱ و از دنبال آن الحاق سرزمین ترکمنهای اخال تك به روسیه جادهٔ مشهد و تهران مطلقاً امن و امان شده است.

دیگر افراد نگهبانی وجود ندارند ولازم هم نیست و زوار موجبی برای درازکردن دست دعا به‌درگاه خداوند ندارند و مسافر در واقع بیشتر از صدای بال و پرکبك‌ها که در این نواحی به حد وفورهست و باهم‌درست از زیر قدم اسب او پرواز می‌کنند دستخوش نگرانی می شود.

---

۱ ـ می‌گویند ترکمن‌ها ابتدا برای عکاس بدشانس سه‌لیره و نیم تنخواه تعیین‌کرده بودند، ولی چون دریافتند که اروپائی بود و ارزش داشت قیمت مورد تقاضا زود بالا رفت ضمناً خان خیوه فهمید که‌وی آلاتی دراختیار دارد خیال‌کرد مهندس است وقادر است که قلاع پای تخت او را استحکام‌بخشد. مسیو دوبلوك ویل داستان سرگذشت خود را در سفرنامهٔ دور دنیا در آوریل ۱۸۶۶ انتشار داد.

پل ابریشم ـ بعد از مزینان راه ما به سوی تپه‌ها در سمت شمال افتاد در صبح ابری روشن دسته‌ای گوزن وحشی را در فاصلهٔ ۳۰۰ متری جاده دیدم، ولی گلولهٔ هفت تیر من فقط به فرار و ناپدید شدن آنها منجر شد. پس از چهارده میل به کاروانسرا و قلعهٔ خالی صدر آباد آمدیم چون از این نام استنباط می‌شد که آنجا را صدر اعظم ساخته باشد که قبلا اسمش را ذکر کردم، اما قلعه و سربازخانهٔ فعلی بکلی عاطل افتاده بود، زیرا پادگان آن فقط بقدری قوی بودند که از خود دفاع کنند نه اینکه در صدد دفاع از دیگران برآیند.



پل ابریشم

یک میل و نیم بعد از صدر آباد به پل ابریشم آمدیم که اصلا نادرشاه ساخته و اخیراً تعمیراتی کرده‌اند. در بالای رودخانهٔ ابریشم نهری (که بواسطهٔ منبع نمکی که در جوار سرچشمه است آب شور دارد) که ازسمت شمال به پائین

جاری است بنام کل‌سورا بطورکلی حد امروزی شرقی خراسان شناخته می‌شود وانتهای حد شمال غربی امپراتوری افغان، احمد شاه دورانی در قرن گذشته بود.

هنگامی که من از آن حدود عبور می‌کردم رودخانه که بیست یارد عرض داشت بکلی خشک بود و چون طلوع آفتاب‌بود توانستم عکس‌بردارم که ضمناً نمونهٔ پل معمولی ایران است. سپس من با شتاب راه‌خود را پیش گرفتم.

عباس‌آباد ـ بعد از چند میل دیگر به نقطه‌ای رسیدیم که چشمهٔ گز نام دارد و جویباری آب چند حوض را در آنجا تأمین و مقداری زمین را هم مزروع می‌کند. این نقطه در روزگار سابق نقطهٔ ترسناك و منفوری بود، زیرا که بعد از راه پیمائی طولانی کوهستانی راهزنان ترکمن‌اسب خود را در آنجا سیراب‌می‌کردند و در همین جا مسافران بیچاره غافلگیر و گرفتار می شدند و باز در همان حدود بود که فریه در سال ۱۸۴۰ با آنها گلاویز شد.

در پایان این مرحله از سفر دهکدهٔ قلعه‌مانند و خوش‌منظرهٔ عباس‌آباد واقع است که بر بلندی در چند ردیف قرار گرفته و در جلوخان مرتفع آن سوراخ چندین پنجره و باروهای مخروب دیده می‌شود. سکنهٔ آنجا اصلا گرجی‌اند که تغییر دین داده‌اند شامل یکصد خانواده که سه قرن پیش بوسیلهٔ شاه‌عباس به آنجا کوچ داده شده‌اند و جزء نقشهٔ او برای اسکان کلنی‌های جدید در امتداد نوار مرزی شمالی بود. این شاه به آنها سالانه یکصد تومان سکه و یک صد خروار غله مقرری می‌داد که زود قطع شد حالا که نسل سوم ایشان در آنجا هستند از صحبت زبان گرجی ممنوع شده و به دیانت اسلام گرویده‌اند. ولی بعضی سفرنامه‌نویسان آثاری از زبان مادری ایشان در مکالمهٔ روزانه یافته‌اند می گویند در دورهٔ ترور ترکمن‌ها یک نفر مرد در عباس آباد نبود که لااقل یک بار بدست آنها اسیر نشده باشد.

میاندشت ـ بوسیلهٔ معبری از فراز تپه‌های کوتاه و خشک تا دامنهٔ جلگهٔ «دشت الحق» ما به‌ده بدنمائی به‌همین‌نام رسیدیم که‌دستهٔ سربازان پنجاه‌نفری

برای نگهبانی جاده در آنجا مستقر بودند. از میان معابر پیچان متشابهی‌ما ازمبدأ عباس‌آباد تا هزار پا بالا آمدیم و سرانجام به کاروانسرای بسیار ممتاز میاندشت وارد شدیم [۱] که دیوارهای بلند جنگی و برج های نیک آماده اش مثل قلعهٔ بزرگی می‌نمود و از چندین میل فاصله دیده می‌شد .

این نقطه مرکز مراحل ترس و ترور بود که چون نیمی از آفات و خطر می گذشت زوار گردهم جمع می‌شدند و با یکدیگر تبریک مبادله و راجع به‌مزید هشیاری صحبت می کردند . کاروانسرای شاه‌عباس نیز در آن نقطه هست که نامش را در بالای دروازه نوشته‌اند، ولی کاروانسرای قلعه نمای بزرگ‌دیگر بنای تازه آجری و سنگی است که دیوارهائی با ارتفاع بیست‌پا و حیاطی هم دارد که چاپار خانه در آنجاست و آن دو را به هم مربوط می سازد و آب ازسه انبار بزرگ که با پله‌هائی سخت عمودی به آن می‌رسند فراهم می‌شود .

دهانهٔ زیدر - بعداز میاندشت محلی‌است که سابقاً خطرناك‌ترین مرحلهٔ این راه بود. جادهٔ پیچان از داخل و خارج گردنه‌هائی که بین تپه های مدور واقع‌شده است عبور می کند که در هر پیچ حفرهٔ پنهانی دیگری است و در هر ارتفاع آن احتمال کمینگاه است. تپه‌ها خشک و خالی و پر سنگ و خار است که دسته های کبک دو تا دوتا یا دسته‌های پنج یا شش تا فراوان و بقدری هم اهلی می‌نمودند که تا کنارهٔ جاده در ده دوازده یاردی ما می‌خرامیدند [۲] آنجا نقطهٔ سرشناس خاص دهانهٔ زیدر نام دارد که ازکاریز آن ترکمنها برای تاخت و تازفرومیریختند و در دهانهٔ آن قلعهٔ زیدر که فعلا خراب است واقع بوده . و پنجاه نفر سرباز نگهبان داشته بعد از خروج از منطقهٔ تپه‌ها دو قله که در بالای میامی پهلوی هم واقع است در جلو ما دیده می‌شود [۳] پس از دور زدن دامنهٔ شمالی آن به دهی به همین

۱ - کانولی آن را میرغون دشت و فن میروپ به صحت مقرون‌تر تقریباً یک سال قبل از آنها میمون دشت نوشته است .

۲ - این‌ها کبکهای پاسرخ معمولی بودند. درایران کبک دری نیز هست که کبک شاهی یا کبک دره و دراج و کبک‌سیاه هندی وتیهو یا کبک شن که فریزر نوشته‌بود مثل جن می‌دوند وجیروفتی و کبک چیل یا خاکی وباخری‌قرا یا باقرقیره . ۳ - فریزر در سال ۱۸۳٤ از این کوه بالا رفته و بر بالاترین قلهٔ آن دو برج قدیمی مخروب دیده بود.

نام رسیدیم که شاه عباس دوم کاروانسرای ممتازی در آنجا ساخته و دارای چنارهای عالی بوده است .

در بالاخانهٔ چاپارخانهٔ میامی اقامت نمودم . در همین‌جا اودونوان را عده‌ای از حجاج خشمناك عرب محاصره کرده بودند و او با سختی از خطر مرگ نجات یافت و درهمانجا دکتر جان کورمیک که چندین سال پزشک مخصوص عباس‌میرزا بود به مرض حصبه در سال ۱۸۳۳ وفات یافت .

ارمیان ـ مرحلهٔ بعدی از میامی تا شاهرود که چهل و یک‌میل است در ایران از درازترین منزل‌ها بوده و تلفات بسیار داشته است و به منظور تسهیل کار پست ابنک در میان این راه چاپارخانهٔ ارمیان ساخته شده است. قسمت اول این جاده کوهستانی سنگلاخ است. از دو آبادی کوچک عبور کردیم که هر یک جویباری داشت که مسیرش از کوه تا ده با درختان تبریزی مشخص شده بود.

ارمیان به طرز دلپذیری در دامنهٔ یکی از تپه‌ها واقع گردیده وآب فراوانی از کنار آن واز پهلوی در چاپارخانه جاری است و مالا چند قطعه زمین مرتبی را که در پائین دهکده واقع است مشروب و مزروع می کند. نصف راه تا شاهرود از میان رشته‌های پر پیچ کوهها می گذرد و تا جلگهٔ شاهرود که ارتفاعش هزار پا از ارمیان کمتر است امتداد می‌یابد .

قلعهٔ برفی شاه کوه که بین شاهرود و استراباد بلندترین قلهٔ البرز است تمام روز در جلو من بود و میدانستم که شاهرود بر دامنهٔ آن واقع شده است. در یازده میلی شاهرود برای اولین بار چشم انداز جلگهٔ پهناور آن نمایان می شود که در حدود ده میل عرض دارد و سه نقطهٔ جداگانه سبز و خرم دیده می‌شود دو تا از آنها دهات کم اهمیتی‌است دورترین و بزرگترین که درست تا دامنهٔ البرز امتداد دارد شاهرود است . بنا براین شهر در زیر درختان قراردارد و پس از طی راه از میان دیوار باغات و بوستانها ناگهان به خیابان اصلی شهر وارد شدم .

شاهرود ـ در فصل سابق شرح مختصری راجع به اهمیت سوق‌الجیشی شاهرود بیان کردم. این شهر مرکز ارتباط جاده‌های بین هرات و مشهد و از طبس و ترشیز و از یزد و استراباد و مازندران و پایتخت است، در دشتی واقع شده است که در ماه نوامبر اتخاذ نظری در بارهٔ آن برای من دور از امکان بود، ولی استعداد خاك و وفور آبش قابل انکار نیست.

رود شاه که از خارج شهر و کنار چاپارخانه جاری است در این موقع سال جویباری بیش نبود و به‌هیچ وجه مصداق نام خود نمی‌نمود. مواضع دفاعی آنجا به نظر من خیلی حقیر و منحصر به یک ارگ خراب و دوبرج گلی کوچک بود که گویا بر ثپه‌ای مخروطی مشرف به شهر واقع بوده است.

شاهرود به مناسبت ساختن پوتین و کفش نیك معروف است و می گویند که شاه و خانوادهٔ سلطنتی درآن کسب و کار شرکت دارند. حشرهٔ مخوف شب گز یا غریب گز که می گویند در آنجا اودونوان را گزید به من آسیبی نرسانید. شاهرود انبار عمدهٔ محصولات محلی مازندران و واردات روسی است که از راه گز و استراباد توسط نمایندگی‌های روسی و یا شرکت‌های روسی وارمنی وارد می شود[1] کمپانی‌های قفقاز و مرکوری روسی هم در آنجا نمایندگی دارند.

جمعیت شاهرود را پنج هزار نفر گفته‌اند. در آنجا یک ادارهٔ تلگراف ایرانی هست و سیمی هم تا استراباد و از آنجا به چکیش‌لر و قزل اروات با حوزهٔ ماوراء بحرخزر مربوط است. از این خط سفارت روس در تهران برای ارتباط با عشق‌آباد زیاد استفاده می کند.

بازار ـ چون دیری از ظهر نگذشته بود که وارد شاهرود شدم در صدد بر آمدم در شهر به گردش بروم. بازار بزرگی داشت بدون سقف کاهی، اما خوب مسقف شده بود و دکانهای وسیع خوش ترکیب داشت مشاهدات و مسموعاتم همان بود که در مشهد راجع به این محل شنیده بودم. همهٔ قندها ساخت روسیه

۱ ـ افتتاح جادهٔ جدید تجارتی عشق‌آباد از طریق قوچان تا سبزوار تأثیر منفی کلی در میزان تجارتی شاهرود داشته است.

و تمام چای مصرف محل محصول هند بود که از راه بندرعباس و یزد وارد می کردند. قسمت عمدهٔ پارچه های نخی وچلوار مال روسیه، اما پارچه های سفیدبامارك کارخانهٔ بمبئی بود ونه فقط پارچه های منچستر را با علامت بمبئی، بلکه مقدار عمده‌ای هم پارچه های مارك منچستر دیدم که موجب نهایت خشنودی بود، زیرا که شاهرود فقط در چهار منزلی بندر روسیه در دریای خزر واقع شده است. با چند شاهی مقدار زیادی انگور سفید بسیار لذیذ خریدم با این انگورها در شاهرود شراب می‌سازند.

بسطام ـ با آنکه شاهرود حاکم‌نشین حوزهٔ بسطام و شاهرود است حاکم در آنجا اقامت ندارد و مرکز حکومت هم نیست و آن در شهر بسطام است که در سه میل و نیمی شمال شرقی شاهرود واقع شده و قدری هم دورتر رودخانه‌ای به همین نام هست.

بسطام که یک نام خاص مازندرانی است از شاهرود حاصلخیزتر و آبادتر است و در میان زوار مسلمان محل بسیار مقدس نیز به شمار می‌رود، زیرا که شیخ سلطان بایزید در آنجا مدفون است. وی مرشد یکی از فرقه های دراویش بوده که درصحن مسجد زیبائی مدفون شده و آن مسجد فعلا بکلی خراب است.

درسال ۱۸۷٤ میلادی بر این مسجد که گنبد آن را یکی از شاهزادگان مغول به سال ۱۲۱۳ ساخته منارجنبانی نظیر آنچه در اصفهان هست و ذکرش خواهد آمد اضافه کردند و اگر کسی از بالا منار را تکان بدهد خواهد جنبید.

سرهنگ لووت راز این تکان را به خاصیت‌ارتجاع آجر و سیمان که درآن به کار رفته است نسبت داده و با مرور زمان سیمان قابلیت ارتجاعی بیشتری یافته و باعث حرکت منار شده است. بعلاوه در بسطام برج آجری حیرت آوری هست که محیط خارجی آن‌را می‌توان سگ‌دندان نامید بواسطهٔ چند برآمدگی روی آن مانند برجی که در ری هست و از آن صحبت خواهیم داشت.

فرستاده‌هائی از جانب حاکم ـ به محض ورود به‌پستخانهٔ شاهرود که از این لحاظ بی‌نظیر می‌نمود که بالاخانه‌ای سه اطاقه داشت من متوجه علایم

نامأنوس دو سه عمل شیرین کاری شدم به این معنی که اطاق‌ها مفروش و بر درها پرده نصب شده بود و در بازگشت از بازار نیز وقتی که سرگرم نظافت بودم و تقریباً نیمه پوش بدون هیچ اطلاع قبلی با عمل عنایت آمیز ثانوی رو برو شدم.

دو نفر ارمنی بدون آنکه اطلاع قبلی داده باشند و هردو کمی فرانسه می‌دانستند وارد اطاق شدندیکی نمایندهٔ کمپانی زیگلر در شاهرود و دیگری از جانب بنگاهی بنام تومانیانس بود. ابتدا تصورکردم که آنها بر سبیل کنجکاوی پیش آمده بودند چون حرف و توضیحی به میان نیامد، اما در مشرق زمین این قبیل علایم التفات را نمی‌توان نادیده گرفت و باید آن را بیشتر دلیل دوستی و مهربانی تلقی کرد. از این رو درحالی که بکار نظافتم مشغول بودم با آنها راجع به وضع تجارتی شاهرود صحبت می کردم که باز درگاه بالاخانه با حضور سه نفر دیگر تاریک‌تر شد و سه تن گماشته‌های ایرانی داخل شدند و عده‌ای نیز همراه آنها در خارج ماندند و از دنبال این نفرات چند تن دیگر باسینی‌هائی بر دست محتوی دو بسته چای و چهار کله قند که درکاغذ کبودی پیچیده بودند و سپس دو نفر دیگر که گوسفندی را پا در هوا گرفته بودند پیش آمدند و نفر سومی هم چند تا صندلی کف حصیری در دست داشت. خیال می کنم خیلی بجا باشد که آن صحنه را برای خوانندگانم به صورتی که خالی از اثرات دراماتیک نیست مجسم سازم. **صحنه** ـ یک اطاق گلی در یک پستخانهٔ ایرانی.

نمایشگران ـ یک تن انگلیسی در جامهٔ فلانل و شلوار کوتاه و جوراب ساقه بلند با تجار ارمنی و پیشخدمت‌های ایرانی وگوسفندی درحال تقلا.

اثاث صحنهٔ نمایش ـ چندکله قند و چند صندلی کف حصیری.

در این حین پی بردم که نماینده‌هائی رسمی از جانب شاهزادهٔ حاکم و شاهرود آمده بودند که مرا در مدت اقامتم در بسطام مهمان کنند ودو تن ارمنی به عنوان راهنما و واسطهٔ آشنائی و ترجمان بودند که با همراهی آنها توانستم از عهدهٔ سپاس و تقدیر از مهمان نوازی خان حاکم بر آیم و هدایا را دریافت

دارم. جریانی که بر حسب معمول پس دادن هدیه های متساوی ومتقابل راایجاب نمود چون این حضرات چند تومانی هم به جیب زده بودند خرسند و راضی زود وا نمود کردند که دیگر خدمتی ضرور نیست و اظهار داشتند که وقت استراحت من فرا آمده است و با تعظیم‌از درخارج شدند. من هم دستوردادم گوسفند را ذبح و ران چاقی از آن را خوراك شام آماده کردند .

مرحلهٔ دوم مسافرت ـ شاهرود تقریباً وسط راه بین مشهد و تهران است و خاصیتش این است که مسافرت را به دو مرحله تقسیم می کند. آسان نتوان گفت که کدام قسمتش کمتر جالب است. شباهت‌های حیرت‌آوری بین مشخصات هر دو قسمت دیده می‌شود. چون همانطوری که مرحلهٔ مشهد ـ شاهرود دو شهر قدیمی مشهور دارد یعنی سبزوار و نیشابور به همان ترتیب‌هم درجادهٔ شاهرود ـ تهران دامغان وسمنان را داریم وبه همان وجه که درمرحلهٔ اول مسافرت مناره‌های سبزوار و بسطام جالب توجه است در مرحلهٔ دوم سفرهم باید فقط به دیدن آثار مشابهی در دامغان و سمنان دل خوش کنیم و بالاخره برای تکمیل مقایسات به همان نحوی که مرحلهٔ اول با گردنه‌های منطقهٔ معروف ترکمن ختم می‌شود به همان وضع نیز قسمت دوم در روز ماقبل آخر مسافرت به دروازه‌های معروف دریای خزر می‌رسد و به جلگهٔ ورامین منتهی می‌شود. سنگ و شن و کویر و اسب‌های زشت از خصایص هردو قسمت است.

شهرهای متروك ـ بر یکی از بدترین اسبها و در راهی ناپسندتر از آن به سوی ده ملا عزیمت نمودم. چاپارخانه درکنار ده واقع شده است که قدری به طرف دشت متمایل بوده و از این جهت قابل توجه است که سنگ‌های درشت‌دارد وگویا روزگاری ارگی‌هم داشته که برج و باروی مخروب آن حال بوضع‌حزن آوری افتاده است .

درسمت راست سنگ‌های سرخ فام کوههای البرز ازدل زمین برخاسته بود و مانند دیوارهای فلزی قله‌های جبال رفیع البرز را از نظر پنهان می کرد. در

ماورای آن نیز اراضی بخار آلود مازندران است که با شیب به طرف دریای خزر امتداد دارد. در سمت چپ و جنوب در حالی که من بر بیشتر نقشه‌ها علامت بیابان نمک یا کویر مشاهده کردم ازیادداشت‌های خودم چنین استنباط می‌شود که در سراسر آن تا حدود ده میل ارتفاعاتی افق را مسدود می نمود که بایستی در نقشه‌ها منعکس شده باشد ، در صورتی که اثری از این نقاط بلند در نقشه‌هائی که من بررسی کرده‌ام یافته نیست .

راه دامغان از میان چند ده بگذشت که یکی از آنها مهماندوست بود که از قرار معلوم نقطهٔ مطبوعی برای توقف مسافران است، زیرا که درتنها کوچهٔ آن عده‌ای مسافر و چهار پا بودند در حدود سه میلی دامغان ما از درون آثار خراب شهر بستاجان عبور کردیم. منظره‌ای غم انگیز تر از این از شهری متروك نمی‌توان یافت. بناها ، بام‌ها و دیوارها رفته رفته به‌شکل انبوه خرابه نمودار می‌شود که از پایه و اساس چنان استحکام داشته و استوار مانده است که نه فقط چندین سال، بلکه قرنها نیز دوام خواهد یافت .

البته انصاف نیست که تصور کنیم با از بین‌رفتن این نقاط آباد و بلاد سکنهٔ آن هم از روی زمین ناپدید شده‌اند اگر این فرض درست می‌بود انسان می‌توانست قیاس کند که ایران که در حال حاضر مثل فلسطین جمعیتی محدود و ناچیز دارد روزگاری مانند چین جمعیت فراوان داشت که گمان می کنم استنباط درستی نباشد. همان طوری که هر یک از پادشاهان بزرگ یابانی‌های خاندان جدید ازکوروش تا پائین پایتخت دولت و مرکز و مملکت را پی در پی به نقاطی تازه انتقال می داده‌اند تا افتخارات بیشتری را با نام خویش قرین سازند ، هرحاکم جزء یا رئیس قبیله هم در صدد بوده است که برای خوش آیندی سرور و پادشاه خود آبادانی جدید پدید آورد و باز در مراحل پائین‌تر پدران خانواده صلاح خویش را گاهی در این می دیده‌اند که از نقطه‌ای به محل دیگر عزیمت نمایند و در دیار جدید رحل اقامت بیفکنند که علاوه بر این دلیل و سبب تلفات سنگین

قحطی و امراض و جنگ و ستیزهم بایستی موجب پیدایش این همه ویرانی‌ها و آثار مخروب و شهرهای متروك شده باشد که سرزمین ایران را پاك تار و مار کرده است.

دامغان ـ از چندین میل مسافت دو منارهٔ دامغان که نقطهٔ مقابل همان است که در سبزوار هست در افق پدیدار می‌شود این دو مناره در دو نقطهٔ مختلف شهر از هم جدا قرار گرفته‌اند. مناری که بهتر محفوظ مانده است و میتوان بر بالای آن رفت و گلدستهٔ مربوط به مسجد بر رأس آن با دریچه‌ای برای مؤذن هست در جوار خیابان اصلی شهر و نزدیك به مسجد واقع است نه مسجدی که اصلا به آن متعلق بوده ، بلکه بنای تازه‌ای که نسبتاً در این اواخر ساخته‌اند و مانند منارهٔ سبزوار روکاری آن آجری است و آجر را هم در محیط آن با طرحی مهندسی کار گذاشته‌اند و در قسمت بالا با چند خط کوفی آراسته است .

این دو مناره به دو امامزاده که مزار مقدسان است و نام آنها یکی جعفر و دیگری قاسم است تعلق دارد. برای شرحی درباب این امامزاده‌ها ومقبرهٔ ایشان و همچنین قبر سومی به نام محمدبن ابراهیم که به‌پیرعلمدار مشهور بودبهتر است خوانندگانم را به کتاب فاضلانهٔ خانیکف ارجاع بدهم .

با آنکه دامغان جای کم اهمیتی نیست حتی دراین قرن به‌حالت انحطاط سخت اسفناکی افتاده است. خرابه‌های متروك ارگ شهر که شکل مربع ومساحت بسیار داشت با اطاقی که سابقاً به رسم یادگار حفظ می‌کردند و به عامه نشان می دادند از آن جهت که فتحعلی‌شاه در آنجا چشم به دنیا گشوده بود در ورای گنبدهای مکعب بازار قرار دارد ، اما چیزی نمانده است که بکلی متلاشی شود.

من از درون بازار سواره عبور کردم و آن در واقع خیابان سرپوشیدهٔ درازی است قدری کثیف‌تر و بی‌پیرایه‌تر از بازار شاهرود . از وسط شهر نهری جاری است که از چشمه‌ای درکوهستان به نام چشمه‌علی جریان دارد ودر آنجا اقامتگاه تابستانی شاه و همچنین محلی زیارتگاه است یعنی یکی از نقاطی که ظاهراً اسب

حضرت علی (ع) چنان سخت با سم خود بر تخته سنگ کوبیده است که اثر آن برای ابد باقی مانده است. بر نوك تپه درکنار این معجزه‌گاه محل معجزه آسای دیگری واقع شده است به شکل چشمهٔ باد و می‌گویند اگر بعضی اوقات آبش را بر هم بزنند طوفانی بر خواهد خاست که همه چیز را در معرض فناخواهد انداخت.

تاریخ ـ دامغان اهمیت تاریخی دو جانبه دارد یکی افسانه‌ای و دیگر تاریخ جدید . بعضی‌ها همواره آنجا را همان محل باستانی هکاتومپی لوس [۱] یا شهر صددروازه پنداشته‌اند که نامی است که یونانی‌ها به پایتخت خاندان اشکانی ، پادشاهان پارت داده بودند، ولی غیر از چند خاکریز وراهروهای زیر-زمینی که با الواح تخته‌سنگ‌های بزرگ ساخته شده علامت و اثر دیگری درآنجا ویا در کتابها نیست که دامغان را با چنان شهر باستانی قابل انطباق سازد .

فریه اشتباهاً استدلال می‌کرد که شهر صددروازه لابد مرکز خطوط ارتباطی متعدد بوده است. در صورتی که دامغان فقط دو دروازه ورودی دارد بنا بر این او شاهرود ـ بسطام را شاید شهر صد دروازه خیال کرده بوده است، ولی علاوه بر این نکته که دامغان با بیشتر از دو راه به خارج مربوط است باز به هیچ وجه دلیل قاطعی نیست که منظور یونانی‌ها از استعمال این اصطلاح اصلاً دروازهٔ شهری بوده است. این عنوان را یونانی‌ها سابقاً به همین نسبت به شهر طبس مصر داده بودند که در آنجا دلالت بر راهروهائی [۲] داشته که معابد باشکوه پایتخت خاندان رامسس را به هم مربوط می‌ساخته و شاید با همین معنی در مورد پایتخت اشکانیان نیز به‌کار رفته باشد.

باری از انطباق عنوان شهر صد دروازه در مورد دامغان صرف نظر و این موضوع را به عهدهٔ اهل تحقیق واگذار می‌کنیم، ولی باز دلیل گیرندگی کافی در تاریخ این شهر تحت عنوان جدید می‌توان یافت شاید لازم به ذکر نباشد که چنگیزخان آنجا را خراب کرد و باید افزود که تیمورکار اورا تکرار نمود این

۱ - Hekatompylos ۲ - Pylons

رفتار تا حدی ملاّطفت آمیز آن دو جانور که آفتی برای بشریت بودند نسبت‌به‌شکوه و جلال مدنیت محسوب می گردد.

دون روی دو کلاویخو که از نواحی شمال ایران در حین سفر سفارتی خود از جانب پادشاه کاستیل در سال ۱٤۰٤ به دربار تاتار کبیر می‌رفته نوشته است که هنوز در دامغان، دو برج از کلهٔ افراد که در گل فرو کرده بودند وجود داشته و این همان برج هائی بوده که فرمانروای تاتار چند سال پیش از آن بمناسبت فتح و پیروزی خویش بر پا ساخته بود. شاه عباس این شهر را تجدید بنا کرد وارگ جدید ساخت.

دراکتبر سال ۱۷۹۲ در دامغان نادرشاه بر اشرف خان پیروزی حاصل کرد که به منزلهٔ ختم کار و اخراج اجانب از ایران بود که در سال بعد اتفاق افتاد و در همانجا به سال ۱۷٦۳ زکی‌خان نابرادری وحشی کریم‌خان که به قصد تحریک و آشوب در میان طایفهٔ قاجار رفته بود از هیکل اسیران خود باغی‌ترتیب داد به این نحو که در فواصل معین ایشان را از سردر زمین کاشت وباز درهمین شهر در ۱۷۹٦ نوادهٔ تیره‌بخت نادر یعنی شاهرخ دراثر شکنجه‌های بدنی که به فرمان آغامحمدخان در مشهد دیده بود وفات کرد.

در قرن حاضر هم این‌طور گفته‌اند که به جای دشمن، خودی دامغان را خراب کرد به‌حدی که هیچ‌وقت از آن آسیب بهبود نیافت، زیرا که در سال ۱۸۳۲ عباس میرزا در راه هرات سه ماه در آنجا اردوگاه داشت که خود بدترین آفات بود. می گویند جمعیت فعلی دامغان ۱۳۰۰۰ نفر است که باور کردنش خالی از اشکال نیست.

دولت آباد ـ از دامغان راه ما به سوی غرب ادامه یافت. ابتدا ازکنار کشتزاری پر سنگ و سپس مزرعهٔ پر حاصلی که جلگهٔ کوشه (قوشه) بود عبور کردیم. این محل فقط دو ساختمان داشت یکی کاروانسرا و دیگر پستخانه که صرفاً احتیاجات مسافرت در آن سامان بی سکنه ایجاب نمود و تنها محل قابل‌توجه

در مسیر ما قلعهٔ متروك دولت‌آباد بود که سه دیوار داشت و در گرداگرد آن خندق عمیقی بود . شصت سال پیش گروهبان گیبونز ' یک سرباز انگلیسی که در لشکر عباس میرزا خدمت می‌کرد گفته بود که یکی از بهترین قلاع کوچکی بود که در ایران دیده بود. صاحب این قلعه مدتی در مقابل حکومت ایالت دراثر اخاذی‌های او مقاومت نمود . این حاکم سی‌هزار تومان به عباس‌میرزا رشوه داد که در مقام حکومت باقی بماند شاهزاده پول را برداشت و رئیس را هم به مشهد برد. فرماندار محلی از غیاب رئیس قلعه استفاده و آنجا را تصرف کرد که مانند بسیاری از اماکن دیگر آن حدود با سرعت رو به خرابی و زوال است .

توسولی ـ تپه‌ها ـ در این روز و یا در واقع در تمام مراحل مسافرتم‌بارها ازکنار تپه‌ها یا پشته‌های البرز بزرگ عبورکردم که غالباً مایهٔ حیرت جهانگردان نواحی شمالی ایران بوده است. این تپه‌ها شامل‌خاکریزهای عظیم گرد یا بیضی با ارتفاع پنجاه تا صد پاست و معمولا قیافهٔ ساختمانی ندارد ، ولی از توده‌های سنگین خاك تشکیل می‌شود که به مرور زمان صاف و نرم شده است.

داستانهای محلی آنرا به جمشید نسبت می‌دهد که خوددال بر این است که از اصل آن اطلاعی ندارند. بعضی‌ها نیز آن را آتشکده پنداشته‌اند که از زمان رواج آئین زردشتی باقی مانده است. من تردیدی ندارم که آنها را به‌منظور پناهگاه یا دفاع مردم دهات ساخته‌اند و اصل آن دهات در همان حوالی بعداً از بین رفته است این تپه‌ها در هر ناحیه که طبیعت وسیله برای دفاع و محافظت فراهم نکرده باشد تهیه و لازم شده بود که پناهگاه مصنوعی فراهم سازند.

در بالای بسیاری از آنها هنوز دیوارهٔ بی‌ریخت وبوارفتهٔ ارگ‌های گلی هست که روزگاری زینت قلهٔ آنها بود . تصاویر بارزی از این مرحله زندگانی انسان در بیدشت نزدیک شاهرود و در جاجرم بین شاهرود و بجنوردد دیده می‌شود . در نقاطی که این تپه‌ها (یا چنانکه در محل می‌نامند کورگان) نرم و صاف است، خود بنا بکلی از میان رفته و مقداری از این خاکریزها در گرگان‌نزدیک گمش تپه

هنوز موجود است و شکی نیست که ساختگی است و در کرانه‌های بحر خزر جزء سنگرهای گلی محسوب می‌شود که می گویند اسکندر کبیر تا حدود بجنورد امتداد داده بود و تعداد مرتب آنها در بعضی جاها و از آن قبیل قزوین و تهران موجب این تصور معقول شده که ممکن است ایستگاه مخابراتی یا دیده بانی از یک اردوگاه تا ایستگاه بعدی بوده است، ولی در هر حال منظور نظامی درمیان بوده و هیچ یک از آنها را هم نمی‌توان دخمه وگور به شمار آورد .

آهوان ـ از غوشاه جاده از میان دشتی لم‌یزرع و ویران می گذرد و سپس رفته رفته‌اوج می گیرد و ازگردنهٔ نسبتاً آسانی عبورونا گهان به طرف درهٔ غم‌انگیزی سیر می کند که کاروانسرا و پستخانهٔ آهوان در آنجاست.

کاروانسرای آجری فعلی را شاه‌سلیمان‌صفوی بنا کرده و کاروانسرای سنگی دیگر را که قدیمی‌تر است به انوشیروان ساسانی منسوب می‌دارند در حال ویرانی است .

نام آهوان از قرار معلوم چند تن از سیاحان پیشین را سرگردان نموده بود و آن به معنی بزکوهی و غزال است و از لحاظ اعجاز محلی نیز روایات بومی حاکی است که در اینجا بر امام رضا (ع) منازل متعدد مسافرت به شرق تاطوس مکشوف شده بوده است. در این محل حضرت امام آهوی ماده‌ای را در اسارت دید و چون حیوان به حضور تبرك امام پی برده بود به حرف آمد و یاری امام را برای نجات بچه آهوی بی‌مادر تمنا نمود . حضرت هم به صیاد امرداد که بچهٔ غزال را آزاد کند و خود تا باز آمدن حیوان حالت اسیری اختیار فرمود ، اما بچه آهو از نعمت آزادی چنان مدهوش شد که قول و قرار از یاد برد و چون باز از حضرت استمداد شد اراده نمودند که حیوان نزد صیاد بازگردد و از آن پس نزد او اسیر مانده است .

در اینجا برشته جبالی می‌رسیم که دشت‌های سمنان و دامغان را ازیکدیگر جدا می‌سازد . از بلند ترین نقطه محل تقاطع شهر سمنان که در دوازده میلی‌آنجاست

نمایان است که مثل لکهٔ سبزی بر کف سنگی به نظر می‌رسد . فرود آمدن ازآن ارتفاعات هر چند آسان می‌نمود ، ولی پر از سنگ بود و از آنجا تاخت به سمت پائین به هیچ وجه خوش آیند نیست. در این حدود به عرابه بسته‌ای که چهار اسب می کشیدند برخورد کردم و بر خود لرزیدم که شاید باز مشمول مراسم استقبال رسمی قرار گرفتم ، ولی پس از تحقیق اطمینان حاصل شد که سرنشین آن جناب حاکم بود که گویا حوزهٔ قلمرو محدود خود را سرکشی می‌نمود .

سمنان ـ سمنان بواسطهٔ باغهای وسیع و سیرآب و درختان کهن و مناره‌ای که با منارهٔ دامغان برابری می کند و مسجدی خوش نما که خوب نگاهداری شده است و به مناسبت نان شیرینی ساخت آنجا و شلوارهای متقال آبی و به عنوان وجاهت زنانش و مبهم بودن زبان محلی در ایران برجستگی خاص دارد.و شاید در هیچیک از این موارد هم چنانکه باید و شاید به اندازهٔ انتظار نیست .

درکوچه های آن جویبارهایی روان است که در ایران‌حکم‌راه آب وهمچنین راهی در وسط خیابان دارد ، ولی چنین می‌نمود که در حوالی شهر به طوری که شاید و باید از آنها استفادهٔ زراعتی نمی کردند، اما تنباکو فراوان کاشته می‌شود . در خارج بازار میدانی است که چنارهای برازنده دارد و یکی از این چنارهای کهنسال در خود بازار است که تنهٔ عظیم آن از سقف بازار بالا رفته است. منارهٔ قدیمی نیز در وسط بازار و وصل به مسجد جامع است که در حال خرابی است. برج یک‌صدپا ارتفاع و چند پله دارد که تانوك آن بالا می‌روند و درآنجا گلدسته‌ای هست که زلزله و طول زمان آن را کج کرده است .

قدری دورتر مسجد فتحعلی شاه محوطهٔ وسیع در حدود پنجاه یارد و ایوان عالی آراستهٔ میناکاری دارد وصل به آن مدرسهٔ طلاب دینی است. راجع به نان شیرینی که وامبری بیهوده در صدد جستجوی آن بر آمده بود و تعریفش را حتی در هرات شنیده بود جوابّ خاص ایرانی شنید که تقاضا برای آن به حدی‌زیاد و صادراتش آن‌قدر کلی است که چیزی برای مصرف محلی باقی نمی ماند.

من در یافتن زنان خوشرو آنجا همان قدر توفیق یافتم که وامبری هم به نان قندی نرسید و اما راجع به لهجه و زبان من صلاحیت اظهار نظری ندارم ، ولی دانشمند زبان شناسی مانند خانیکف که جهد بی حاصل برای تحقیق این موضوع کرده بود فقط به این نتیجه رسید که شبیه لهجه و زبان مازندرانی و با حروف صدادار بیشتری است .

ضمناً حکایتی هست مشعر بر اینکه وقتی یکی از پادشاهان ایران تنی از دانشمندان را که در خدمت او بود مأمور نمود تحقیقاتی راجع به زبان و لهجه‌های مردم قلمرو او بنماید، وی در مورد زبان سمنانی به این صورت به ادای توضیحات پرداخت که چند عدد سنگ را در حضور سلطان در درون کدو قلیان به‌حرکت در آورد .

گفته اند که سمنان ۴۰۰۰ خانه و ۱۶۰۰۰ سکنه دارد که روی همرفته مبالغه آمیز می‌نماید. در آنجا اقامت یهودیان مجاز نیست ، ولی در حدود بیست وپنج خانوادهٔ بونیاه هندو دارد که به کار تجارت مشغول می‌باشند.

سمنان پلی است که به وسیلهٔ آن جاده‌ای از بندر عباس از راه یزد وطبس از ناحیهٔ جنوب برای قسمت‌های شمالی جنس حمل می کنند . دیوارهای گلی با برج‌ها و دروازه‌هائی در هر طرف دارد که بنا بر معمول ویران است و گرداگرد شهر را احاطه کرده است. حاکم در ارگ مستحکمی اقامت دارد که نجاور برج وباروی شهر واقع در قسمت شمال غربی است .

لسگرد ـ یک راه سربالا و طولانی مسافر را به یکی از چند نقطهٔ جالب و محدود واقع در جادهٔ بین مشهد و تهران می‌رساند. اینجا یک لانهٔ قابل توجه افراد انسانی ـ زیرا که نام متناسب دیگر بر آن نتوانم نهاد ، یعنی لسگرد است. در این محل سابقاً ارگی بر سنگرگرد بلندی ساخته بودند که شاید تا هشتاد پا ارتفاع داشته .

آن ارگ فعلا خراب است و بنای داخلی آن نیز به‌صورت انبوهی اززباله و آجر درآمده است ، ولی اهالی در همان خرابه‌ها استقرار یافته و بر رأس دیوارها

خانه‌های گلی دو طبقه ساخته‌اند که فقط با پله‌های راست و عجیب وغریبی می‌توان بالا رفت و از اختصاصات حیرت انگیز آن یکی این است که در جلو هر طبقه با الوارهای خشن ایوانی گذاشته و روی آن را هم با گل فرش کرده‌اند و از این ایوان لغزان که نرده‌ای برای جلوگیری از سقوط افراد ندارد و پر از سوراخ و حفره است ظاهراً عده‌ای زندگانی بیرونی خود را می گذرانند و از دور چنین به نظرمی‌رسد که دسته‌های انبوهی از پرندگان بر دیوارهای آن لانه ساخته‌اند و آن محل از فاصلهٔ زیاد مانند گنبد عظیمی‌است که از پلکان سخت عمودی ورود به‌آنجاامکان دارد و از یک در عقب که تخته سنگی است که بر محوری استوار گردیده از آنجا بالا می روند .

من یکی از آنها را بالا رفتم و به دروتش سر کشیدم به آن قسمت‌فوقانی نام کلبهٔ روستائی نمی‌توان داد، زنها درآنجا بی‌پرده بودند وسخت کثیف می‌نمودند. شرایط عمومی سکنهٔ آنجا کم و بیش همان است که از جمعیتی دریک عده خانه‌های خراب می‌توان انتظار داشت. در این محل همان لهجهٔ متداول درسمنان را به کار می‌برند. اطراف ارگ گودال عمیق و عریضی هست که به صورت باغچه در آورده‌اند و عایدات آن محل به موقوفات حضرت رضا (ع) در مشهد اختصاص دارد .

جادهٔ قشلاق ـ بعد از لسگرد جاده از ناحیهٔ تپه‌دار می گذشت که با سیلابهای زمستانی به صورت مجراها و در بندهای عمیق که بوسیلهٔ پل قابل عبور بود در آمده بود. هنگام پائین رفتن به دشت ، دهکدهٔ نمک را از فاصلهٔ دوازده میل می‌توان دید که در میان بیابانی خشک و خالی و نفرت آور واقع شده است. کمتر چیزی در ایران به اندازهٔ دور نمای آبادی یا شهری فریبنده است که انسان از دور خیال می کند فقط در چند میلی مقصد هست و حال آنکه شاید تا مقصد فرسخ ها راه مانده باشد و پایان سفر هم هیچ به نظر نمی رسد و گاهی‌نقطه‌ای که از دور فقط دو سه بنا می‌نمود پس از ورود به‌محل‌معلوم شد که آبادی شامل‌چندین خانه است که در اراضی پست نیمه‌حاصلخیزی پنهان افتاده بودند.

طی خط سیردرنقاط بعدی که به‌همان اندازه‌عاطل وبی‌حاصل بوده است از دهات پاده و اردوان با مساکنی نظیر آنچه درلسگرد دیده بودیم برراس سنگرهای مصنوعی گلی دارد. موقعی که این ساختمانها تازه بر پا شده و با برج و بارو مراکز نظامی مجهزی شده بودند لابد سر و وضع هیبت آمیز جالب توجهی داشتند، اما حالا به صورت بین قلعه و سنگر در آمده‌اند.

جلوتر از اردوان رودخانه‌های پر آبی ازکوهسار جاری بود و به چندشاخه تقسیم می‌گردید که من طی نیم میل راه از بیست تا از آنها عبور نمودم و به همان نسبت هم میزان کشت و زراعت بیشتر بود و در قشلاق (اقامتگاه زمستانی) که جزء خالصه یا املاك دولتی است مسئولیت تأمین غله و علیق بیوتات سلطنتی در تهران را بر عهده دارد و این ناحیهٔ خوار است که در تاریخ و سفرنامه‌های قبلی ذکرش بارها آمده است و به یکی از انبارهای غلهٔ شمالی ایران مشهور می‌باشد. از اینجا جاده به طرف شمال غربی معطوف می‌گردد و در فاصلهٔ هشت میلی قشلاق رشته‌ای از تپه‌ها دیده می‌شوند که جزو خوار به شمار می‌روند و با هم مسئلهٔ معروف دروازه‌های دریای خزر را پدید می‌آورند.

دروازه‌های دریای خزر ـ در اینجا مقصودم آن نیست و مجال هم برای گنجاندن موضوع ندارم که در این‌باره با شرح و بسط کافی بحث کنم. نکته‌های عمدهٔ این موضوع را نویسندگان پیشین بررسی کرده هر چند که شاید نظریهٔ قطعی اتخاذ ننموده‌اند. از این‌رو من خوانندگانم را به کتابهای ۰ رنل[1] اوزلی، موریه، فریزر، فریه، ایستویک و گلد اسمید ارجاع می‌دهم. دروازه‌های بحر خزر[2] معبری بوده که از آنجا داریوش (دارا) پس از شکست در دشت آربل به سوی بلخ گریخت و لشکریان اسکندر او را تعقیب کردند. منابعی که این خط سیر را در نظرما روشن‌تر می‌سازند تألیفات اریان[3] و پلی نی[4] است این نویسندهٔ ثانوی‌می گوید معبر هشت میل طول داشته و تا بیست و هشت میل در راه آبی وجود نداشته.

۱ ـ Rennell ۲ ـ Pylae ۳ ـ Arian ۴ ـ Pliny

اریان می‌نویسد که اسکندر درظرف یک روز راه پیمائی سریع از ری به آنجا آمد و ازدلایل استوارمبنی بر اینکه این همان دروازه‌های دریای خزر بوده این است که‌در آنجا معبری هست به‌نام تنگهٔ شمشیربر که‌روایت محلی‌حاکی از این‌است که ازضربهٔ ذوالفقار علی(ع) درکوه ایجاد شده بوده، دریک راه شمالی‌تری ازپایتخت به شاهرود و از جوار شاه‌کوه که از بلندترین قله‌های البرز است در بین استراباد و شاهرود. این تنگه صد و پنجاه پا طول و فقط هیجده پا عرض دارد ودر بین دو صخرهٔ متوازی واقع است.

ناپیر می‌گوید: «تردیدی نیست که این همان دروازهٔ بحر خزر است»، ولی از طرف دیگر شکی نیست که قول ناپیر بی اساس است، زیرا که نه تنها از حیث مشخصات و یا طول فرق و تفاوت هست، بلکه تنگهٔ شمشیر بر دویست میل بیشتر درجهت شرقی واقع شده، برنز هم تنگهٔ گدوك را که درجبال البرزودرشمال فیروزکوه است نامزد این عنوان می‌کند که همان راه معمولی مازندران است.

در میان تنگه‌های شمالی که ازعراق عجم تا ایالات بحر خزر هست تنگهٔ سواچی (سوادکوه ؟ م.) نزدیک فیروزکوه وتنگهٔ سرنزا قدری دور تر از آنجاست که ذکرکرده‌اند و هردو از آن قبیل معابرکوهستانی‌است که امکان احرازعنوان دروازه را دارند، ولی موریه که از این تنگه‌ها دیدن نموده و تحت تأثیر مشخصات حقیقت نمای آن قرارگرفته زود دریافت که علاوه بر سایر جهات از لحاظ عامل اصلی یعنی بعد مسافت هم خالی از نقص نیست چون فقط در نود میلی مشرق تهران واقع شده است که حتی اسکندر هم قادر نبوده است در عرض یک روز طی کند.

از این رو اوهمین تنگهٔ بین جلگهٔ خوار و ورامین را که مسیر مسافرتم بوده پیشنهاد نموده است و فریزر و فریه و ایستویک هم با دلایل متعدد مراتب راتأیید کرده اند.

تنگهٔ سردر - این تنگه به نام سردر یا سردره یا سردری شاید سری دره مشهور می‌باشد و با راه باریکی از قسمت جنوب شرقی به آن وارد می‌شوند وبه‌صورت

خطرناك نیز از میان بر آمدگی های تیز رشتهٔ البرز عبور و به سمت جنوب غربی در جهت بیابان عظیم مرکزی ایران سیر می کند. یادداشت های من حاکی است که تقریباً شش میل طول دارد و یک جویبار آب شور از ته دره جاری است و در کنارهٔ مجرا ورقهٔ شفاف نمکی باقی می گذارد .

گاهی گردنه از جلگهٔ محدودی عبور و سپس بازگشت می کند. در وسط آن یک بنای قدیمی متروك هست با برجهائی‌هم در هر گوشه و در مخرج غربی بقایای دو قصر قدیمی با برج دیده می‌شود و چنین می نماید که آنجا سابقاً سخت مستحکم بوده و خوب از آن محل نگاهداری می کردند. البته به میزانی مقدور زمانی که هنوز توپ اختراع نشده بود و شاید این خود دلیل و شاهدی است که همان تنگهٔ معروف کوهستانی عهد قدیم بوده و قدری جلوتر مسافت قاری که در حدود چهل میل است به حد کافی قرینهٔ نظریهٔ نویسندگان قدیم است.

ملاحظات متفاوت ـ از طرفی هم ملاحظهٔ دیگری در میان است که من نتوانسته‌ام نادیده انگارم که خود این تنگه بنا بر مشخصات ساختمانی خود به هیچ وجه مصداق Pylae یا دروازه نیست و با نظر پلی‌نی تطبیق ندارد که نوشت مصنوعاً به آن صورت در آورده بودند و در بعضی جاها به حدی باریک‌است که فقط وسیلهٔ نقلیهٔ واحدی امکان عبور دارد و چون از فراز رشته‌های فرعی جبال اصلی می گذرد بعید می نماید که از دیگر تنگه‌ها شهرت بیشتری کسب کرده و این همه جالب توجه نموده باشد ، بعلاوه مستقیماً هم به ناحیهٔ دریای خزر امتداد ندارد ، بلکه از سلسله‌های اصلی البرز جدا می شود و بنا بر این به نظر نمی رسد که دلیل کافی موجود باشد که همان دروازهٔ بحرخزر است [۱] ولی یکی از محظورات اولیهٔ کار را رالینسن که در رشتهٔ کوه شناسی ایران هیچ کس بصیرت او را ندارد گفته‌است که سردر تنگهٔ همان دروازهٔ دریای خزرنیست، بلکه معبرمنحصر

۱ ـ این اشکال شاید با این فرض رفع شدنی باشد که این گردنه مانند خود دریای‌خزر نامش را از طایفهٔ خزر که استرابون بارها ذکر نموده و در آن حوالی می‌زیستند گرفته باشد . نام آنها ظاهراً در ناحیهٔ جاسب واقع در مغرب کاشان محفوظ مانده است .

و محدود دیگر است در همان سلسله جبال و در حدود چند میل شمال تر و آن تنگهٔ سلوك است که در سال ۱۸۳۰ وی آنجا را دیده و بررسی کرده است و اختصاصات طبیعی آن هر چند درست معلوم نیست با شرح نویسندگان قدیم انطباق دارد علاوه بر آنکه بین ری و جلگهٔ خوار جاده کوتاه تر است.

دروازه‌های حقیقی - براستی که در نظر من سخت دشوار می نماید که چنین نظریه‌ای موردتأیید واقع شود و یا لااقل از ناحیهٔ کسانی که به اظهارات نویسندگان رومی یا یونانی اهمیت سرشار می‌دهند امکان قبول آن باشد و این نکتهٔ واقعی را هم نمی توان از نظر دور داشت که مسافران اروپائی که سیصد سال پیش از اصفهان به مازندران سفر کردند که در اشرف یا فرح آباد به دربار شاه عباس رفته باشندشرح و بسطی دربارهٔ گردنه یا گردنه‌هائی در همین ناحیه از جبال البرز باقی گذاشته‌اند که با اعتبار و صحت کافی با گفتار پلی‌نی منطبق است.

از محلهٔ باغ که یک جغرافی‌دان ایرانی همان جلگهٔ خوار محسوب می‌دارد پیترودلاواله در سال ۱۶۱۸ و سرتامس هربرت به اتفاق سر رابرت‌شرلی و سر ددمور کتن در ۱۶۲۷ از میان آن گذشته و شرحی نوشته‌اند که شباهت تام باهیلاه رود و فیروزکوه دارد و از همانجا راه خود را به مقصد نواحی خزر تعقیب نمودند.

راجع به این گردنه پیترو دلاواله می نویسد که پس از عزیمت از محلهٔ باغ به جلگهٔ عمیق و باریکی آمد با کوههای بلند در طرفین آن و در بعضی از پیچ ها به قدری راه تنگ بود که عبور دادن کجاوه‌ای از آنجا خطرات فراوان داشت و از میان جلگهٔ آن نهر آب شوری جاری بود. هربرت در سخن پردازی خود که غیر قابل تقلید است می‌نویسد: «قسمت عمدهٔ مسافرت شبانهٔ ما از اعماق ثورا[1] گذشت که پیشانی عجیب خود را درحوزهٔ خوش هوای میانه نمناك می سازد. این معبر یا مسیر در حدود چهل یارد یا شاید کمتر پهنا دارد واز دو طرف باتپهٔ حیرت-

۱ - Taurus

انگیزی محصور است که ارتفاع آن تقریباً دو برابر حد تیر اندازی است و تا هشت میل وضع از این قرار است که همان وجه رابطه‌ایست که پلی‌نی وسولینوس[1] توافق داشتند و معبری پرهیبت است و اینکه آیا با صنعت انسانی به این صورت در آمده است یا طبیعی است جای تأمل است و به گمان من ساخته و پرداختهٔ طبیعت و دست قدرت خداوندی است.

تعریف این نویسندگان با نوشتهٔ آ. خودزکو[2] که سابقاً کنسول دولت روس در رشت بوده و به اتفاق رالینسن در سال ۱۸۳۵ آن گردنه‌ها را دیده است اختلاف کلی ندارد. وی آن را گردنهٔ سیالک و خیلی عظیم شمرده با ۲۵۰۰ یارد طول و صخره‌های برهنه و نوك تیز از ۶۵۰ تا ۱۰۰۰ پا ارتفاع و معبری که در عریض ترین قسمت سی پا و تنگ‌ترین نقطه فقط پنج پا عرض دارد.

از جهت دیگرهم کاملا قابل تصور است که گردنه‌هائی‌راکه پلی‌نی، دلاواله، هربرت و رالینسن نوشته‌اند ممکن است همان دروازه‌های بحر خزرباشد که داریوش از آن راه گریخت و اسکندر پیشروی کرد و شاید هم این عنوان به چند محل اطلاق شده باشد و این به عقیدهٔ اکثریت منقدان فاضل روی همرفته بهترین راه حل معمای تنگهٔ سردر است که با صحت بیشتری هم‌به نوشتهٔ آریان و کینتوس[3] و آم مارسلینوس[4] مقارنت دارد تا هرگردنهٔ دیگری که در نواحی شمالی یا شرقی واقع شده اند[5]، اما به نظر من با آنچه پلی‌نی نوشته‌است قابل انطباق نیست وخیلی بعید است که همان دروازهٔ دریای خزر باشد که استرابن این‌همه اهمیت جغرافیائی دربارهٔ آن قائل شده بود.

۱- Solinus ۲- A. chodzko

۳- Quintus ۴- Amm Marcellinus

۵- اشپیگلر نویسندهٔ آلمانی این نظررا تأیید کرده است و همچنین شیندلر در رساله‌ای که آخر این فصل یاد شده است. دانشمند ثانوی این اطلاعات احتمالی را درباب طرز پیشروی اسکندر در اختیارم گذاشته است: روز اول از ری تا ایوان‌کیف کنونی ۳۸۳ استادیا یا ۴۴ میل. روز دوم از طریق دروازه‌های بحر خزر (گردنهٔ سردر) و چواران (خوار) تا آردان فعلی ۲۹۷ استادیا یا ۳۴ میل. روز سوم به لسگرد ۳۸۱ استادیا یا ۳۸ میل. روز چهارم به الاه یا گرهاب ۳۷۰ استادیا یا ۴۲ میل. روز پنجم به فرات نزدیک دامغان ۴۱۷ استادیا یا ۴۸ میل روز ششم ۴۰۰ استادیا یا ۴۶ میل به شاهرود که جنازهٔ دارا (داریوش) در آنجا بوده.

دماوند ـ در آن سوی گردنه‌ها همینکه قدم در جلگه نهادم یک گنبد عظیم با دو پهلوی متساوی و قامت کشیده و عالی و سپیدی درخشان بر فراز رنگ و روی گندم گون و خاکستری سلسله‌های مجاور در افق نمودار گردید و در جلو دیدگان مسرت بارم عظمت دماوند آشکار شد. از آن روز تا بیش از یک ماه هر روز مگر ایامی که هوا صاف نبود آن منظرهٔ پرشکوه و جلال را که پیوسته تهران را درلوای بزرگی خود دارد و در مسافرت به دیار جنوبی تا ۱٦۰ میل همراهم بود ازنظر دور نداشتم. دماوند از بابت مناظر ایران همان پایه و مقام را دارد که فوژی‌یاما در سر زمین ژاپون داراست. هر دو همه جا حاضرند و سر برافق کشیده‌اند و ابهت و شکوه بی نظیر دارند و هر دوهم در تاریخ باستانی افسانه‌ای کشور خود آثرات پایدار باقی گذاشته اند [۱].

اگر فوژی بی همتا نقش مهمتری از دماوند نسبت به تهران در زندگانی هنری ژاپون ایفا نموده بدان سبب بوده است که ژاپونی‌ها اگر چه از لحاظ هوش و ذکاوت شأن کم‌تری ندارند به تناسب واجد ابتکار بیشتری به شمار می‌روند.

ایوان کیف ـ از دشتی هموار و بی آب و علف گذشته به دهکده و پستخانهٔ ایوان کیف رسیدیم و جریان تند و گل‌آلود رودی را که از میان دهانهٔ عریض به خارج جاری است ملاحظه نمودیم. نام این محل معنی سردر یا تالارخوشی دارد، و دلالت‌های دیگر نیز پیشنهاد کرده‌اند مثل ایوان کی ـ ایوان کیانیان ـ روایات محلی دال بر این است که یکی از خرابه‌های آن حدود قصر کمبوجیه و ایوان کی یا شربت خانه بوده است.

---

۱ ـ بر طبق افسانه‌های محلی دماوند یا دیوبند اقامتگاه دیو یا جنی میدان تمام وقایع افسانه‌ای بشمار می‌رود. در ایران اهل اسلام عقیده دارند که کشتی نوح در آنجا به خاك افتاد و جمشید و رستم قهرمانان باستانی ملی در آنجا مقر داشتند و در دماوند بود که فریدون فاتح امر داد که آتش پیروزی برضحاك را بر افروختند و قبر ضحاك در همانجاست و دود و دم قلهٔ دماوند بخار منخرین اوست و در همین جا اویرومئوس (قهرمان یونانی) ایرانی پزیدین جیغد را که جگر او تا ابد طعمهٔ مرغ عظیمی است زنجیر کرد. مخزن آتش‌فشانش انباشته از جواهراتی است که مارها نگهبانی می کنند (از کتاب الیزه رکلو درچاپ جغرافیای عالم جلد نهم راجع به ایران).

در هر حال به نظر من آنجا برای طرفداران جدید ایقوریون گیرندگی چندان نخواهد داشت. بسیاری از خانه‌ها خالی بود و چنین می‌نمود که متروك شده است. پس از جانب آن سلطان شرط عقل و درایت نبود که چنان پناهگاه پست و بد نمائی را مأمن خویش نموده باشد.

بین ایوان کی و کبود گمبد رود جاجرود از کوه فرو می‌ریزد و در این وقت سال بیست و پنج شاخه دارد و در رودخانهٔ پرسنگی شاید به عرض یک ربع میل جاری است. من از تمام این شعبه ها عبور کردم و در کبود گمبد بود که بار دیگر به یکی از آثار تمدن که نه روز از آن بیگانه شده بودم دسترسی یافتم و آن بستهٔ نامه‌هائی بود که برای نخستین بار پس از خروج از انگلستان دریافت داشتم و دوستانم از تهران برای نوعی سرگرمی خوش آیند پیش من فرستادند باخوشوقتی بسیار در دشت ورامین بر سرعت سیرم افزودم.

در آنجا خرابه‌هائی از دور نمای چهارستون جداگانه داشت که به صورت بر آمده‌ای از ته زمین گود افتاده به نظر می‌رسید. از محلی واقع در ده میلی جرقه‌ای مانند نور چراغ دریائی درافق نشان می‌داد که گنبد زرین شاه عبدالعظیم(ع) در زیر تابش آفتاب می درخشد. سابقاً جادهٔ کاروانی از مجاورت این مکان زیارتگاه و دامنهٔ رشته جبالی که دشت ورامین را از تهران جدا می‌سازد می گذشت هنوز زوار از همان راه می‌روند و خواه در رفتن یا هنگام بازگشت بر ایشان فرض است که در آنجا زیارت و احتراماتی نسبت به بارگاه معمول دارند، اما حالا دستهٔ چهارپایان و جادهٔ پستی هر دو میان بر راهی را مستقیم از طرف شمال بر بالای کوهها و تا حدود قله‌های آنها دنبال می کنند سپس این راه جدید از پیچ و خم‌های گردآلود و از پستی وبلندی‌ها می گذرد تا به دامنه‌های شمالی که از قسمت پائین تا مسافت دور امتداد می‌یابد برسند و در آنجا کمربندی خرم و سبزه زار و در ورای آن هم فقط چند بنا دیده می‌شود که نشانهٔ پایتخت ایران است و باز بالاتر از آن حدود در مسافت هفت میلی شهر رشته‌های جبال البرز مثل سنگر عظیمی از آهن کهنهٔ شیار دار سر به فلك برکشیده است.

تهران - اولین چشم انداز تهران آن‌هم پس از مسافرتی طولانی خوش‌آیند است. اما مسافر را چندان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. وقتی که از شیب کوهها سرازیر و به حدود تهران نزدیک شدیم باور کردن این نکته دشوار می نمود که آن حاشیهٔ سبز توانسته باشد شهر بزرگی را با دویست هزار تن جمعیت در بر گیرد. تنها ساختمانی که ارتفاعش از نوک درختان بالاتر بود بنای نظیر مسجدی بزرگ‌با چهارمنارهٔ کاشی کاری‌است که از دور مانند ارگ نی‌دار رنگین می‌نمود. هنگامی که باز نزدیک تر شدیم مثل ستونهای قلابی کورنث [1] بود با یکی دو تا برج‌های جدا و گنبدی که بام آن فقط تیر آهن داشت مانند چهار چوبه‌ای که کرهٔ جغرافیائی را در اطاق درس بر آن آویزان می کنند. بعداً معلوم شد که آنجا تکیهٔ دولت یا تماشاخانهٔ تعزیه‌ها و مختص محوطهٔ درونی قصر است.

درپیرون دیوارشهر درسمت‌جنوب عدهٔ زیادی کورهٔ آجر پزی‌هست، امتیازاین کار در دست صدر اعظم است [2] و کشتارگاه که از اجارهٔ سالانهٔ آن ۲۲۳۰ لیره عاید می‌شود. در موقع ورود به استحکامات ازطریق دروازهٔ آراستهٔ پر زرق و برقی که از محلهٔ اقامتگاه شهر قدری دور است، در حدود دو میل از میان خیابان ها راه پیموده به سفارت بریتانیا که در حومهٔ شمالی شهر است وارد شدیم.

راههای فرعی بین مشهد و تهران

تهران به شاهرود (راه تابستانی یا کوهستانی از طریق دماوند فیروزکوه و چشمه‌علی ۲۳۷ میل راه بین تهران و مشهد که ژنرال شیندلر در سال ۱۸۷۶ رفته و با نقشه شرح آن را در نشریهٔ جغرافیائی برلن در سال ۱۸۷۷ چاپ کرده است.) ۱ - سمنان راه جنوبی ازطریق فرات به دامغان ۲ - میامی راه‌شمالی ازطریق شریف آباد به میان دشت ۳ - میاندشت جادهٔ جنوبی ازطریق خان خودی ودشتگرد

۱ - Corinth ۲ - او مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان سالانه بحق انحصار می‌پردازد و قیمت آجر را تثبیت می‌کند تا دخل بیشتری نصیبش شود. در سال ۱۸۸۷ دو نوع آجر می ساختند خوب و بد، جنس خوب بنا بر فصل هر هزارتا ۳۵ تا ۴۰ قران و جنس بد ۲۵ تا ۳۰ قران. حالا آجر سوم یا بد تری هم هست و قیمت جداگانهٔ سه نوع عبارت است از هزاری ۴۵ تا ۵۲ قران ۳۵ تا ۴۲ قران و ۲۰ تا ۲۵ قران.

به عباس آباد ٤ ـ عباس آباد راه شمالی از طریق فرومد و جغتای تا دشت جوین و از آنجا راه جنوب شرقی از طریق طبس به سبزوار ٥ ـ نیشابور جادهٔ شمال غربی به معادن (فیروزه) و از آنجا جنوب غربی از طریق شوراب به زعفرانی .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل یازدهم

تهران (۱)

برفراز آخرین کپه عاقبت شتافتم ، از سراشیبی که پوشیده بود از برف سخاه معلق بود و نزدیک بر قلهٔ کوه آسیائی و گسترده شده بود ، وشهر و اردوگاه در پائین آن .
شلی . رستاخیز اسلام بند ۵

شهری قدیم و جدید - راجع به تهران پایتخت جدید ایران سیاحان غالباً مطالبی نوشته و از جهت شهر جدید بودنش نظریات انتقادی و ملامت آمیز اظهار کرده‌اند . بنا بر شرح ایشان تهران به هیچ وجه شهر تازه‌ای نیست ، بلکه درمحل شهری قدیمی بنا شده است . به عبارت دیگر از لحاظ ساختمانی آقا محمد خان آنجارا یک قرن پیش به صورت شهری جدید در آورده و از او هم بیشتر فتحعلی شاه برادر زاده و جانشین او تهران را شهری نوین‌تر کرده است. تا حدی که از نظر مسافران نیمهٔ اول این قرن‌طی بیست سال اخیرباز شناختن آن چندان آسان نبوده است . قبل از آنکه من علت‌های این تجدد دوجانبه را بیان کنم قصد دارم شرح مختصری

۱ - قصدم این نیست که راجع به تهران مانند سایر موارد نام کتابهائی راکه طبع ونشر یافته است یادکنم چون تقریباً تمام نویسندگان از تهران عبور نموده و شرحی دربارهٔ اقامت خود در آن شهر باقی گذاشته‌اند . هر خواننده‌ای که علاقه به منابع اضافی داشته باشد ممکن است به مجموعه‌ای که من انتشار خواهم داد مراجعه کند . باری تهران از جهات تاریخی قدر و مقامی پائین تر از سایر پایتخت های ایران دارد. مطالبی که در این فصل مندرج است‌درجای دیگرنمی‌توان یافت. باید اضافه نمایم که وجه اشتقاق‌شایع که تهران یا تیهرون را خالص قلمداد می کند خالی از اشتباه نیست . تهران یک واژهٔ کهن فارسی است که آن را سابقاً با «تا» وگاهی نیز تیرون و تایران می‌نوشته‌اند .

هم از تهران عهد باستان که داستانش در طاق نسیان مانده هر چند که جالب ـ توجه بوده است ذکری نمایم. بررسی و جستجو در بارهٔ اصل و چگونگی رشد یک پایتخت بزرگ هیچ وقت کار بیهوده‌ای نبوده است.

مدارك قدیم ـ از جمله روایات این است که تهران همان « زورا » است که درجدول تئوزیوس (جغرافی دان یونانی.م) در نزدیکی ری نامش آمده است، ولی ری مندرج در آن جدول همان ری دورهٔ مادها نیست ، بلکه محلی با همین اسم در نزدیکی یزد است که بعضی‌ها نیز ذکر کرده‌اند و بنابراین نظریهٔ مزبور را نمی توان تأیید کرد. به هر حال اصل آن هرچه باشد چنین می‌نماید که تهران تاچند قرن پیش سامانی محدود و ناقابل بوده ، زیرا که هیچ یک از دوجغرافی‌دان فعال یعنی اصطخری و مسعودی که سفرنامه های ایشان قرن دهم میلادی را نیک درخشان ساخته است، راجع به آن چیزی ننوشته‌اند و حال آنکه هردو آنها دربارهٔ ری که نزدیک آنجاست شرحی آورده اند.

اولین بارکه نام تهران دیده می شود درکتاب معجم البلدان ابوعبدالله یاقوت به سال ۸۰ - ۱۱۷۹ میلادی است. شرح او که شامل مطالب بعضی از تاریخ نویسان محلی است حاکی است که سکنهٔ اصلی تهران غار نشین هائی بودند که در وضع و حال نیمه وحشی در زیر زمین ها می‌زیسته‌اند و با همسایگان خود در جنگ و ستیز بودند و نسبت به فرمانروایان خویش پیوسته سرکشی می‌نمودند.

به هر حال با انصراف از چگونگی محل آن بواسطهٔ داشتن جوی‌ها وباغ ها زود شهرت یافته و در آنجا شهری عادی و بیشتر در خور توجه پدید آمده است. حمدالله مستوفی (درکتاب نزهة القلوب.م) در قرن چهاردهم آنجا را شهر عظیم و مهمی تعریف نموده که از جهات آب و هوا و مقدار آب بر ری برتری داشته. دون روی دی کلاویخو سفیر اسپانیا در دربار تیمور که روز ۶ ژوئیهٔ ۱۴۰۴ ازآنجا عبورکرده این نظریهٔ نسبتاً متعادل را اظهار کرده است :

« شهر تهران بسیار وسیع بود و دیواری نداشت و محل دلپذیری به شمار می‌رفت. درآنجا همه چیز نیک فراهم بود ، اما مکان مرض خیزی بود و بنا بر قول

اهل محل در آنجا تب شیوع داشت» از قرار معلوم شاه طهماسب، دومین پادشاه صفوی نخستین کسی‌است که نسبت به آنجا تعلق خاطر ابراز کرده، اما شاه عباس بواسطهٔ صرف میوه در آنجا بیمار شد و عهد کرد که دیگر به آن محل قدم نگذارد وی حکومت آنجا را به یکی از خان‌ها داد.

تهران در عهد شاه عباس - در این دوره چند تن از جهانگردان اروپائی به تهران آمده‌اند از آن جمله سیاح ایتالیائی پیترو دلاواله (۱۶۱۸) و مسافر انگلیسی سرتامس هربرت (۱۶۲۷ م) که راجع به آنجا شرحی باقی گذاشته اند که در خور توجه و قابل نقل است. در اینجا ترجمهٔ عباراتی که از قول نویسندهٔ ایتالیائی در مجموعهٔ سفر نامه های پین کرتن درج شده است ذکر می شود:

«شهر بزرگی است؛ از کاشان وسیع تر است، اما جمعیت و همچنین خانه‌های زیاد ندارد. باغ های آن خیلی وسیع است و از همه قسم میوه در آنجا فراوان و آن قدر عالی است که به اطراف می‌برند. خان معمولاً در آنجا اقامت دارد تمام کوچه‌ها جویبارهای سرشار دارد و از میان باغها جاری‌است و مایهٔ حاصلخیزی. خیابان‌ها دارای درختان بلند دلپسند سایه داری است که همان چنار ایرانی است و بعضی از آنها تنه‌ای بقدری ضخیم دارند که دو سه نفر باید دست بهم داده آن را قلاب کنند. غیر از آنچه بیان شد تهران چیز قابل ذکر دیگر حتی یک ساختمان در خور توجه ندارد.»

نویسندهٔ انگلیسی با ذوق تر از او بوده است و از قرار معلوم زنان تهرانی که دل از او برده بودند چنین نوشته است: «تهران در میان اراضی هموار و یا جلگه‌ای وسیع قرارگرفته است خانه‌ها با خشت سفید که در آفتاب خشک وسخت کرده‌اند ساخته شده است. در این شهر بالغ بر سه هزار خانه هست که خانهٔ خان و بازار از همه‌جا زیباتراست، ولی هیچ کدام قابل تحسین نیست. بازار دو قسمت می‌شود قسمتی سرگشاده و قسمت دیگر سقف دار است. نهری با دوشاخه از وسط شهر می گذرد و باغ و بوستان را مشروب می‌سازد و برای خیر و برکت‌آن باغبان را سپاسگزارند. اهالی خوشرو و باوقارند و زنان ماهروی تهران اطوار خاص و بدیع دارند، اما حسادت مردها مانع آزادی رفتار آنها است، با وجود این از

هر فرصتی که بدست آورند مصداق گفتار «آنجا که عشق خیمه زند عقل گو مباش»[1] بشمار می‌روند.»

تغییرات بعدی ـ در زمان آخرین پادشاهان صفوی تهران گاهی مقردرباری بود و شاه سلیمان در آنجا قصری ساخت که شاه سلطان حسین در همانجا سفیر عثمانی را بار حضور داد. تاورنیه بر سبیل تصادف ذکری از تهران نموده و گویا خود او آنجا را ندیده است. شاردن آن را شهر کوچکی شمرده است. در حملهٔ افغانها تهران تصرف و خراب شد. هانوای در فهرست مسافری فن میروپ راجع به منزل‌های سفر از مشهد در سال ۱۷۴۴ آن را تهیران ذکر می‌کند. در اینجا بود که نادرشاه هنگام بازگشت از هندوستان تمام علما و مجتهدان را فراخواند تا درتأسیس مذهب ملی جدید اقدام نماید. او فرزند خود رضاقلی خان‌را در آنجا کور کرد و سپس در همان جا آن بیچارهٔ تیره بخت را نابود کردند. کریم خان زند بر بناهای ارگ بیفزود و به تعمیرات آن اقدام نمود، ولی خود او کمتر دراین شهر اقامت می‌گزید. علیمراد خان درحین لشکرکشی‌به مازندران در تهران توقف کرد و با ظهور سلسلهٔ قاجار در پایان قرن پیش نخستین روزهای تفوق سیاسی این شهر آغاز گردید.

تهران پایتخت آقا محمد خان ـ مهد و مقر خاندان قاجار استراباد بود، ولی آنجا از لحاظ خواجهٔ بلند پرواز نقطه‌ای دور افتاده و زیاد در جانب شرقی ایران بود و متناسب نقشه‌های مدعی تخت و تاج به نظر نمی‌رسید. تا وقتی که هنوز وضع کارش اطمینان بخش نبود و حکومت او به خطهٔ مازندران محدود بود آقا محمد خان ساری را اقامتگاه خویش قرار داد؛ ولی همینکه نظر و افکارش را به سوی جنوب معطوف ساخت و آرزوی قلمرو متحد ایران را به حقیقت نزدیک نمود پایتخت متناسب تری مورد لزوم افتاد. از این رو او تهران را برگزید.

---

۱ - Vetitis rebus gliscit voluntas

ارتقای این شهر را به پایتختی ایران عموماً به سال ۱۷۸۸ منسوب می دارند. هفت سال دیگر هم طول کشید تا تمام مدعیانش نابود شدند و آن محلی که فقط متناسب مقتضیات حال می نمود در آینده عین حسن انتخاب تلقی و ابقاء گردید. بساط شورش و آشوب در نواحی جنوب پاك از بین رفت، تا چندی افغانها دیگر نه ابراز خصومت می کردند و نه قابل اهمیت بودند بعلاوه مالك جدید تخت و تاج از تهران بهتر و آسان تر دسترسی به املاك و مقر طایفهٔ خویش داشت و از آنجا بهتر می توانست یگانه دشمن خود یعنی روس را که حقاً از آن جانب بیمناك بود تحت مراقبت داشته باشد. همین ملاحظات که وقایع قرن حاضر و وخامت آن را به جای کاهش افزایش داده جانشین های او را قانع و مجاب نمود که نظر وی در بارهٔ این محل صائب بوده است که بر فرض هر گونه اعتراضی که باشد باز بسیار دور از احتمال است تا زمانی که ایران قادر باشد از خطر تجزیه و نفاق اجتناب نماید تهران نیز وضع پایتختی خود را از دست نخواهد داد.

حد و وسعت آن در آن موقع ـ با آنکه آقا محمد خان تهران را به مقام پایتخت ارتقاء داد گویا ، یا چنانکه باید و شاید سلیقه نداشت و یا آنکه عمر زمامداری اوبه حد کافی طولانی نبود که به آنجا همان مزایا رااعطا کند که اسلاف او پیوسته در مورد آسایش و بهبود پایتخت و مقر حکومت خویش کرده بودند.

اولیویه که در سال ۱۷۹۷ یعنی سال مرگ شاه در آنجا بود می نویسد که: محیط شهر دو میل و دارای پانزده هزار نفر جمعیت بود که سه هزار نفر آنهاافراد درباری وسپاهی خاصه پادشاه بودند، ولی در دورهٔ فتحعلی شاه که افکاروخیالات عالی تری در کار پادشاهی داشت حدود شهر وسعت یافت واهمیت وآراستگی آن بالا گرفت.

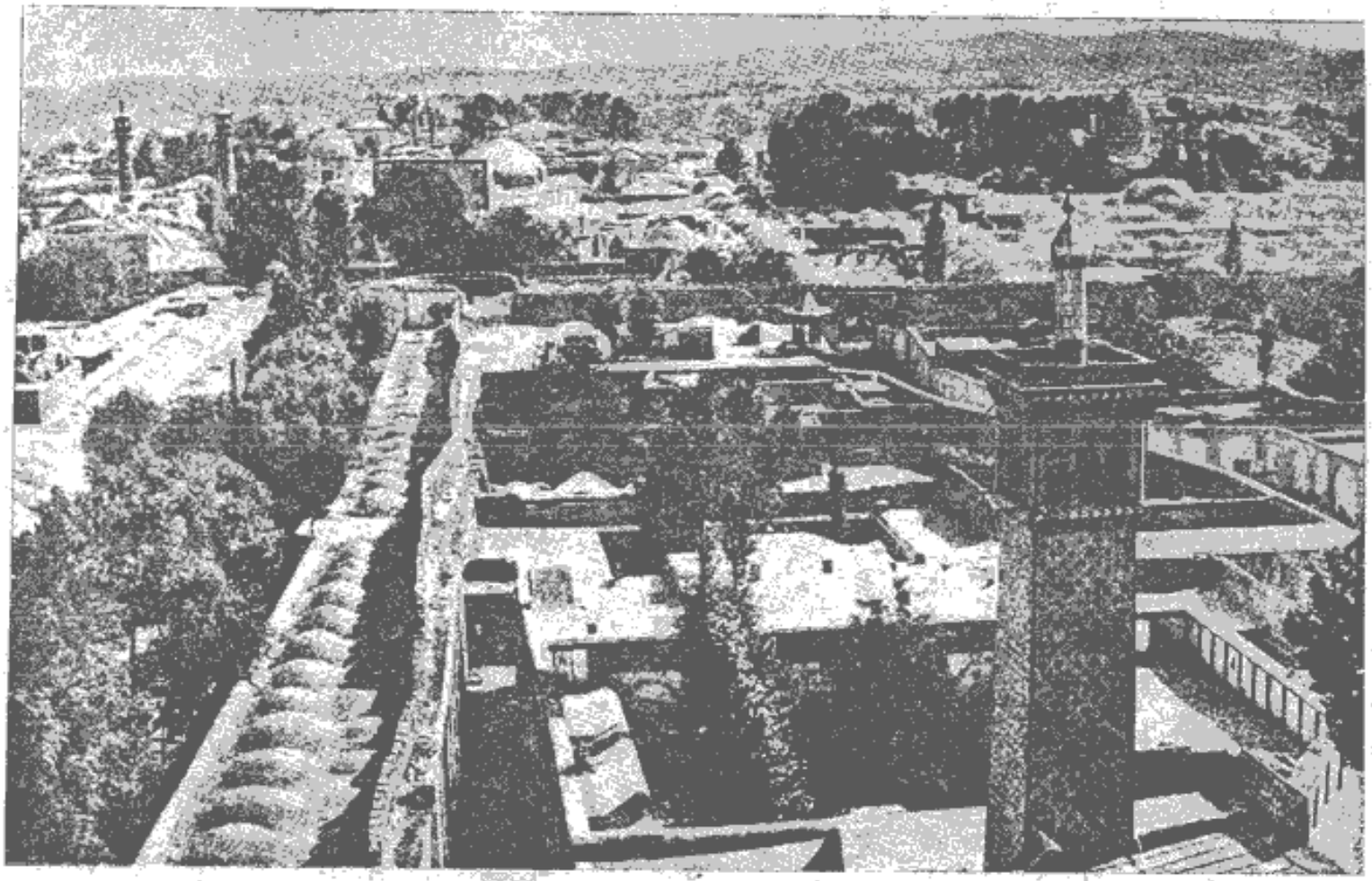
در سال ۱۸۰۷ ژنرال گاردان نمایندهٔ فرانسه نظر داد که جمعیت آن در زمستان پنجاه هزار نفر بوده است هرچند که در تابستان که دربار از تهران می رفته اهالی به ییلاقات در کوهستان نقل مکان می کردند. موریه و اوزلی هم که چند سال بعد در تهران بودند نظریهٔ مشابهی دارند. موریه نوشت که شهر ۱۲۰۰۰

خانه داشت و اوزلی نوشته است که بین چهل و شصت هزار نفر جمعیت داشته که کم و بیش با هم متفاوت است. از این رو به هر حال وسعتش خیلی زیاد تر نبوده و طی هفتاد سال اول قرن حاضر در همین حدود بوده تا بدست ناصرالدین‌شاه تغییرات اساسی یافته است که من در این فصل به شرح آن می‌پردازم .

شکل ظاهری آن ـ اینکه در نخستین دورهٔ زندگی تازه و دگرگون خود این شهر چه شکل و صورتی داشته‌است ، حکایات و تصاویر عدهٔ کثیری از نویسندگان دقیق و فاضل ما را قادر می‌سازد که دراین باره با یقین کامل اطلاع وافی حاصل کنیم. این شهر که در میان جلگه‌ای خالی واقع و بوسیلهٔ بیابانهای خشک و سخت محاصره شده با چند حومهٔ مختصر و یا بدون آن با حواشی مشخص و روشن شهر تهران آن زمان بوده و آن صورتی مستحکم و کثیرالاضاع داشته که محیط خارجی آن بین پنج تا شش میل بوده که با دیوار گلی به ارتفاع بیست پا احاطه شده بود و در اطراف آن برج‌های گردی قرار داشته و با خندقی دفاع می گردیده که چهل پا عرض آن و بیست تا سی‌پا عمق آن بوده است.

دیوارهای آن بی اهمیت و در پاره‌ای قسمت‌ها مخروب و خندقش‌ویران و ازگوشه و کنار شکسته بود. شهر شش دروازه با ساختمانی پر زرق و برق و آراسته با کاشی های شفاف و کوچه های تنگ و کثیف با جدول های سرباز در وسط کوچه‌ها داشت و روی همرفته یگانه بنای قابل توجه آن ارگ شهر بود که در سمت شمال واقع است، آنجا دیوانخانهٔ شاه یا در خانه‌است. بعداز دیوار شهر کاخ ییلاقی قصر قاجار است که فتحعلی‌شاه بر تپه‌ای در شمال شهر ساخته که تنهاپیکر متفاوت و خوش آیند در میان بیابان قهوه‌ای فام گرداگرد شهر است.

دماوند تنها منظرهٔ ممتاز طبیعی است که با رفعت تمام بر همهٔ آن حدود مسلط می نماید. این بود وصف تهران از لحاظ سرجان ملکم و هارفرد جونز واوزلی و نویسندگان مرکب از افراد نظامی یا دیپلماتها که با دسته و بساط و با ارمغانهای گرانبها درطی ده سال اول قرن حاضر از خلیج فارس راه شمال در پیش گرفته بودند تا در دربار با شکوه و جلال فتحعلی شاه بار یابند .



دورنمای تهران

محل سابق سفارت انگلیس ـ این وضع تا سال ۱۸۷۰ با بعض تغییرات همان تهرانی بود که نویسندگان متعدد تعریف کرده بودند و در آن شهر محل سفارت یا هیئت سیاسی انگلستان چنانکه می نامیدند در بخش جنوبی واقع بود و زمین آن به محمد خان زمبورك‌چی تعلق داشت و زمبورك هم اسباب بازی‌محبوب فتحعلی شاه بود.

این شخص بسیار مقرب و مورد اعتماد شاه به شمار می‌رفته و از این‌بابت پادشاهان ایران معروف بوده‌اند و به او اشاره فرمود که با طیب خاطر اراضی خود را واگذار کند و آن محل بی درنگ در اختیار ایلچی (سفیر) بریتانیا در آمد.

سرگور اوزلی در آنجا عمارت راحتی ساخت که رواق‌ها و ستون‌های ایتالیائی آن نمودار پایدار عالم اروپائی در قلب آسیا بود. روسها قبلا در ناحیهٔ دیگر شهر سفارت داشتند، اما بعد از قتل گریبایدوف وزیر مختار در سال ۱۸۲۸ به منظور تأمین بیشتر در بخش ارگ شهر مستقر شدند. تا موقع زوال و یا در واقع توسعهٔ شهر قدیم در سال ۲ ـ ۱۸۷۰ که تهران در حال تغییر بود از هر جهت شهری شرقی می نمود محدود و کهنه و کثیف و در حقیقت به قول فرانسوی ها مایهٔ دلگیری بود.

تهران جدید ـ ناصرالدین شاه علاوه بر موجبات عمدهٔ دیگر حق این ادعا راهم دارد که شهر خود را غیر از نام از جهات دیگر نیز به صورت پایتخت درآورده است. بعد از بیست سال که از دوران فرمانروائی او گذشته از قرار معلوم به فکرش رسید که قبلهٔ عالم در محوطهٔ غیر کافی محصور گردیده از این رو ناگهان تهران بر مدار گسترش افتاد و او در صدد بر آمد که حدود سابق آن را خراب کند و محلاتش را وسعت دهد. پس قسمت عمدهٔ برج وباروهای کهنه راخراب وخندق‌ها را صاف وحاشیه‌ای از بیابان اطراف را داخل شهر کردند ودریک میلی گودال سابق خندق و سنگر جدید از روی طرح وبان [۱] ساختند که از نوع استحکامات پاریس پیش از جنگ با آلمان [۲] بوده است و مبلغ کلی از وجوهی که برای دستیاری قحطی ـ

۱ ـ Vauban ۲ ـ جنگ ۱۸۷۰

زدگان سال ۱۸۷۱ از انگلستان ارسال شده بود صرف مزد کارگران برای حفر این خندق گردید که از طرف بیرون دیواره‌ای سخت عمودی دارد و همچنین برای ایجاد سنگرهای بلندی که در آن طرف خندق است. دراین اقدامات سنگرسازی مصالح ساختمانی به کار نرفته است و حتی یک توپ هم برای دفاع مهیا نیست پیکره ایست هشت ضلعی که محیط آن یازده میل است و گمان می کنم که از لحاظ مهندسی نظامی برای منظور دفاعی پاك بی ارزش باشد.

فایدهٔ عمدهٔ آنها تسهیل کار وصول مالیات نواقل در دروازه ها است با وجود این تهران حق این لاف را دارد که یازده میل محیط آن است و دارای استحکاماتی اروپائی است با دوازده دروازه و درون شهر نیز به همین نسبت ترقی کرده است.

داخل شهر ـ در اینکه این شهر باید کارهای بسیاری انجام دهد تا تمام آمال قهرمان تاجدارش تحقق یابد در موقع ورود به دروازه نیک مشهود می‌شود این دروازه ها طاق‌های بلندی دارد که با گلدسته و برج زینت یافته است و از دور دارای منظرهٔ جالبی است. بطوری که بعضی‌از سیاحان را در موقع ورود دوچار وجد و شعف بی اندازه ساخته است و بعد از دقت بیشتری آشکار می‌شود که با کاشی شفاف که بعضی از آنها نقش‌های سبك پیش پا افتاده‌ای را دارند رو کاری شده و آن نقش‌ها راجع است به داستان جنگاوری رستم یا حکایت‌های سبك و شمایل سربازان جدید ایرانی در لباس نظامی خود.

پس از ورود به دروازه که پاسبانی جلو آن ایستاده است به محوطه‌ای باز می‌رسیم ، زیرا که شهر بنا بر جهات متعددی هنوز تا حدودی که منظوراست ترقی ننموده از این رو بیابانی وسیع بین دروازه و داخل شهر واقع گردیده است بعد از عبور از حومهٔ شهر که کثیف و خشك و خالی بود به قسمت‌مرکزی ومحل اقامت وارد می شویم و در سر هرگذری مناظر متضاد دیده می شود که گاهی هم‌آهنگی مطلوبی دارد وگاهی نیزشامل اضداد خنده‌آوری ازآثارشرقی وغربی‌است.

عنوانی بر سر درکارخانهٔ چراغ گاز ناگهان در ردیف آلونک‌های گلی که به صورت بارزی آسیائی است توجه را جلب می‌نماید. تراموا‌ها در بعضی خیابانها بالا و پائین می‌روند و در میان انبوه جمعیت عمامه و کلاه شرقی و کلاه نمدی اروپائی در هم آمیخته است و از میان موج ازدحام سواران و پیاده‌ها و شترها و الاغ ها و درشکه‌های دو اسبه حامل یکی از وزراء یا رجال در حرکت است. مغازه‌ها شیشه و عناوین اروپائی دارند.

تیرهای چراغ که برای گاز در خیابان‌ها نصب شده بود اینک چراغ های نفتی را بطور موقت و نا مطمئن بر آنها قرار داده و با این کار جهان تمدن را مسخره کرده‌اند. معابری که پیاده‌رو دارد و درخت کاری است نمودار مختصری از سبک و سلیقهٔ اروپائی است. خیابان‌های سنگ فرش شده و با آب جاری بعداز روزهای دیرگذری که در راه‌های مال‌رو و ناهموار طی شده است کم و بیش حالت وجد و تکانی در انسان ایجاد می کند و شگفت آور این است که ظاهراً اهالی شهر این نهرها را با مجاری فاضل آب اشتباه نمی کنند.

ما در امتداد کوچه های عریض و مستقیم سواره پیش می‌رویم که به‌میدان‌های وسیع منتهی می‌شود که در حاشیهٔ آن رواق عمارتهای بزرگی است. خلاصه ما در شهری هستیم که در شرق واقع شده و رشد و ترقی کرده است، ولی رفته‌رفته جامهٔ فرنگی بر تن می کند و اگر مقصد و نهایتی قابل تصور باشد می‌توان گفت که خواه و نا خواه تهران در راهی افتاده است که بر مبنای آسیائی شکل و قیافهٔ اروپائی خواهد یافت، البته در نظر احدی هم جز همان پایتخت آسیائی نخواهد بود وحتی دربخش اروپائی‌نشین هم این شهر جامهٔ عاریتی غیرقابل تحمل و چرند را که درکوچه های غالاطه و پرا (در اسلامبول. م) دیده می شود بر اندام خویش نینداخته است و خصوصیات این شهر کیفیت خاصی دارد که‌با کلیهٔ چیزهائی که درسایر پایتخت‌های آسیای مرکزی دیده‌ام بکلی متفاوت است.

گاهی می‌شنویم که جیپور (در ایالت راجستان هند . م) را عالی ترین

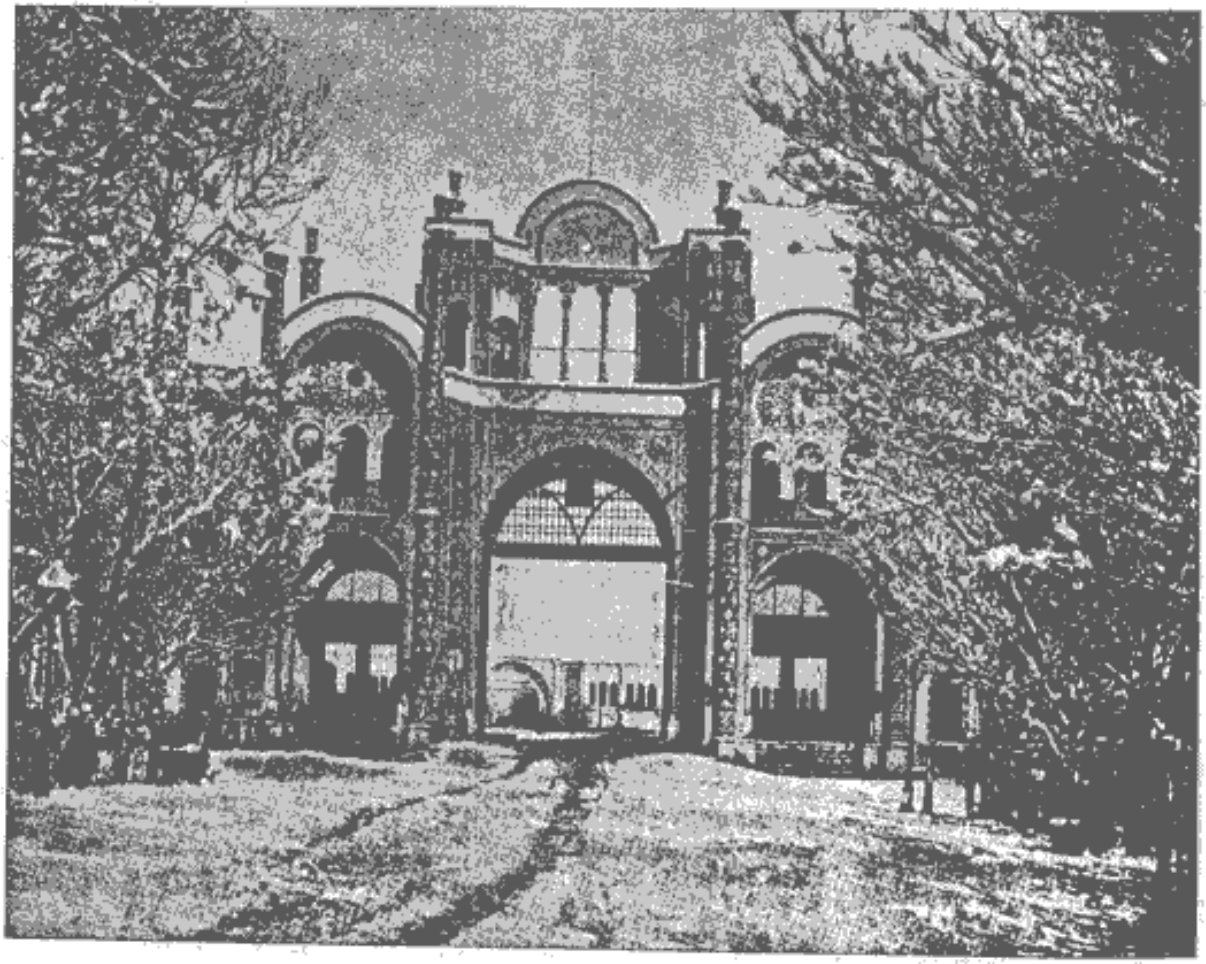
نمونهٔ شهری بومی بشمار می‌آورند چون نقشهٔ اروپائی دارد، ولی در سبک معماری و بنا کاملا شرقی است . این شهر سرخ‌فام که سر ادوین آرنولد موجی از کلمات دل‌انگیز در بارهٔ آن به‌راه انداخته است هنگامی که من در هندوستان بودم بنظرم چیزی جز یک تقلید پر مدعای قلابی نیامد، در صورتی که در پایتخت ایران چنین احساسی به انسان دست نمی‌دهد و با آنکه غالباً آثار تظاهر در آن به نظر می‌رسد مع‌الوصف کیفیتی ورای زر و زیور پوچ دارد و در عین حالی که در مقابل نفوذ غیر قابل مقاومت جز تسلیم راهی نداشته، هرگز آن اصالتی را که دنیای جدید خواستار تاراج آن است به هیچ قیمتی از دست نداده است.

توپخانه ـ در بخش شمالی شهر جدید ، ولی در بیرون حد دیوار قدیم میدان عمده یا مرکز عمومی تهران واقع گردیده آنجا میدان توپخانهٔ معروف است و از این جهت است که سربازخانه‌های رسد توپخانه در اطراف آن قرار دارد ، بعلاوه پارکی در آنجاست که قسمتی از یک توپ زنگ زدهٔ دوران بی تاریخ گذشته در آنجاست. طول این میدان دلپذیر که با سنگ صاف فرش شده است ۲۷۰ یارد و عرضش ۱۲۰ یارد می‌باشد. ضلع‌های درازتر که در جهات شمالی و جنوبی است با عمارتهای کوتاه یک طبقه‌محصور گردیده که نفرات و توپها در آنجااستقرار دارند.

در سمت غربی کارخانهٔ اسلحه سازی واقع شده است که در جلوآن بیست و پنج توپ سبک ۲۴ پوندی که بکلی بی خاصیت است بر پایه‌های متحرك قدیمی خود استوار شده است. در سراسر سمت شرقی عمارت زیبائی با روکاری پاکیزهٔ گچی هست که حالا در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است. در وسط میدان حوض بزرگی است که در اطرافش نردهٔ آهنی است با چند مجسمهٔ‌فلزی و چهار عدد توپ بزرگ در چهارگوش حوض را با روکش قیر اندود پوشانده‌اند ، ولی از خصایص عمدهٔ میدان، چهار دروازهٔ ورودی و خروجی آن است که در نظر ایرانی‌ها نمونهٔ عالی مهارت در معماری جدید است و به‌طوری که در عکس صفحهٔ مقابل دیده می شود ساختمان بدیع و جالب نظری است با طاق های سبک و جبههٔ بنا

از دور منظره‌ای دلپذیر دارد، اما از نزدیک بواسطهٔ کاشی‌های زمخت و خشنی که به کار برده‌اند تأثیر خیالی اولی زود زایل می‌شود.

از این دروازه‌ها دو تا که خیلی مهم وجالب توجه است درسمت جنوبی میدان قرار دارد و به خیابانی باز می‌شود که دیوارهای خارجی ارگ را از دوطرف سیر می‌کند و محوطهٔ داخلی آن شامل عمارات درباری و ساختمانهاست. از گوشهٔ جنوب شرقی دروازهٔ ناصریه به درب شرقی قصر و بازار منتهی می گردد وازجنوب غربی که دروازهٔ دولت نام دارد به خیابان الماسیه که راه غربی ارگ و یا قصر است، بر فراز این دروازه وقتی که شاه در تهران باشد پرچم سلطنتی بر افراشته است.



دروازهٔ دولت

سایر میدانها ـ دو میدان دیگر را هم می توان نام برد یکی میدان مشق که محلی وسیع وبازاست ویک ربع میل طول‌دارد ، برای تعلیمات وزمین رژهٔ سربازان است. من در آنجا شاهد نمایش‌های نظامی بودم که شرحش را بعداً ذکر خواهم کرد . این میدان در شمال غربی میدان توپخانه است و از دروازه‌ای در شمال غربی از طریق خیابان سفرا (علاءالدوله . م.) به آنجا می‌رسند. میدان دیگری هم به نام میدان شاه است که در بیرون باغ وزارت جنگ واقع است و بخش جنوبی محوطهٔ سلطنتی است که حوض بزرگی در وسط و توپ عظیم برنجی دارد موسوم به توپ مروارید که همواره در تهران مکان مقدس بست برای مجرمان فراری‌است و پناهگاهی واقعی بوده است.

تاریخ نویسان متعدد شرح و بسط متفاوت و متضاد راجع به این توپ تنومند نوشته‌اند بعضی‌ها گفته‌اند که آن را نادر شاه از دهلی آورده و در آنجا اصلا بر دهنهٔ آن یک رشته مروارید نصب شده بود و بعضی دیگر نوشته‌اند که نادر شاه مروارید را در ایران بر آن تعبیه کرد. سر . ار. کر پورتر می نویسد این همان توپی است که شاردن در میدان اصفهان دیده بود ، ولی چون شاردن در آنجا توپی خواه بزرگ یا کوچک ندیده و یا تعریف نکرده بود تأیید این نظریه مقدور نیست. در جاهای دیگر خوانده‌ام که کریم خان زند آن را در شیراز نصب کرده بود و چون مدتی هم در یکی از امامزاده‌های شیراز پنهان ماند قدس و برکتی به آن نسبت می‌دهند که پس از انتقال به پایتخت قاجاریه محفوظ مانده است ، ولی جهانگیرخان آخرین وزیر صنایع ظریفه برای این جانب حکایت می کرد که بنا بر قول وقایع نگاران این یکی از توپهائی‌است که نیروی مشترك ایران وانگلیس به سال ۱۶۲۲ در جزیرهٔ هرمز از پرتغالیها بدست آوردند. حقیقت هر چه باشد این اختصاص نیمه قدیمی توپ خلل پذیر نیست. یک گارد توپخانه درکنار آن گماشته‌اند و زنان عقیم به قصد درك فیض به آنجا می‌روند و از زیر توپ می گذرند تا شاید بار دار شوند و به مراد خویش برسند .

نقاره خانه ـ عمده ترین اختصاص این میدان کوچک دروازهٔ طاق داری ـ است که محل نقاره خانه است و در آنجا هر روز هنگام غروب بوسیلهٔ بوق و کرنا ـ های عجیب و دهل و فلوت و شیپور که جزء لاینفک دستگاه سلطنتی در ایران است و شامگاه از بالای برج و یا سکوی بلندی در هر شهر ایران که به داشتن حاکمی از خانوادهٔ شاهی یا شاهزادگان سرافراز باشد نواخته می‌شود .

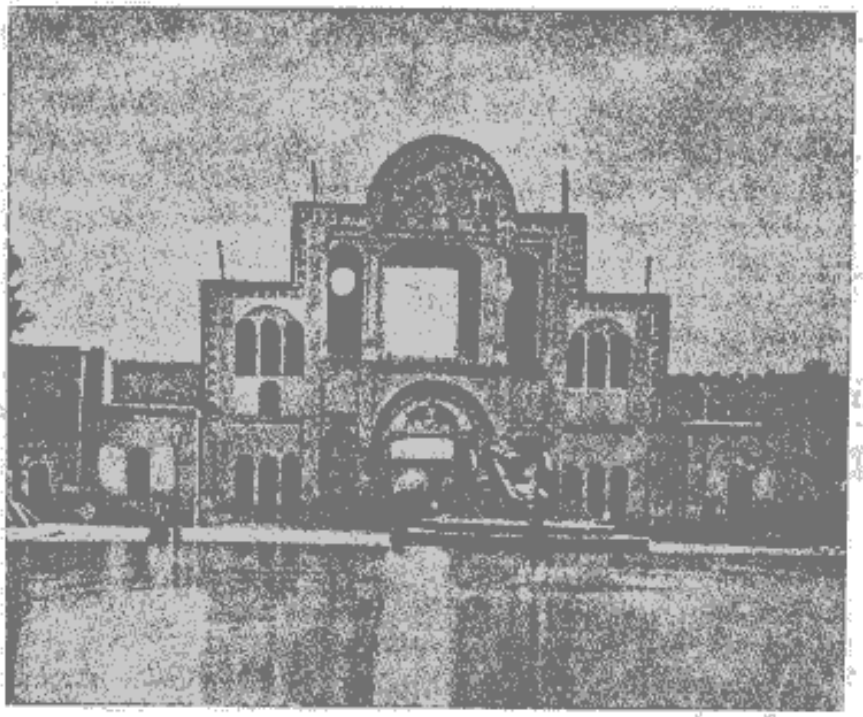
بالغ بر دویست سال پیش صدای آن ظاهراً خواب و آسایش را بر تاورنیه و شاردن در اصفهان حرام ساخته بود . درآنجا هم غروب وهم‌سحرگاه‌نقاره می‌نواختند . حقیقت امرچنانکه تاورنیه با هشیاری بسیار دریافته این است که موسیقی هیچ گاه در گوش اهل تحقیق خوش آیند نبوده است و تصور عمومی این است که نقاره خانه از آثار زمان آتش پرستی و مهر پرستی دوران قدیم است که خورشید را هم موقع غروب و هم هنگام بر آمدن با آن وسیله احترام می نهادند و درود و سلام می فرستادند . در اینکه این مطلب صحت دارد یا نه من چیزی نمی‌توانم گفت ، ولی آنچه تردید پذیر نیست آن‌است که همواره آن را به دستگاه پادشاهی نسبت داده اند .

سیاح فرانسوی برنیه [۱] که به سال ۱۶۶۳ در دربار مغول کبیر در دهلی بوده عبارات ذیل را نوشته ، ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم در آن‌موقع آتش‌ـ پرستی در آنجا مرسوم نبوده ، اما شرح او با سرو صدای نقاره خانه که من در حین اقامتم در تهران با جذبهٔ انزجار آمیزی می شنیدم تطبیق دارد :

« دربالای دروازه درمحلی برجسته دریچهٔ بزرگی است که نقاره‌خانه است ، زیرا که در آنجا سرناچی‌ها در بعضی ساعات روز و شب با صدای کریه آن را باهم می نوازند که به گوش اروپائی تازه وارد که با آن مأنوس نباشد اثرعجیبی می‌نماید . چون گاهی ده دوازده نفر با کرنا و دهل متفقاً سر و صدای غریبی راه می اندازند . این کرنا تقریباً دو متر طول آن است و به اندازهٔ نیم پا در پائین آن شکافی است

۱ - Bernier

و دهل و طبل‌ها از فلز معمولاً برنجی است که بیش از یک مترو نیم دور آن است و می توان قیاس کرد که از این همه آلات چه صدائی تواند برخاست . برنیه ضمناً اظهار می‌دارد که این موسیقی شاهی ابتدا درگوش او سخت زنندگی داشت، ولی به تدریج آهنگی متین و شاهوار و حزن آور نمود و براستی که سلیقهٔ همین رسم و کار هنوز در میان شاهزادگان هندوستان رواج دارد . »



سر در نقاره‌خانه و توپ مروارید

سفارت انگلیس ـ چنانکه ذکر کرده ام از میدان توپخانه دو خیابان به سوی شمال تا دیوار خارجی شهر امتداد دارد. این دو کوچه که چون مشجر است بهتر است خیابان نامیده شود ، تاج افتخار تهران جدید و در واقع محلهٔ اروپائی‌نشین آنجاست. از این دو تا آنکه غربی تر است که ایرانی‌ها خیابان دولت (علاءالدوله . م .) می‌نامند گاهی نیز بولوار سفرا خوانده می شود از آن جهت که سفارت چندین دولت در این خیابان واقع است و از این سفارتخانه‌ها آنکه تا این تاریخ از همه وسیع تر است و در فکر انسان حسن تأثیر می‌نماید همان است

که اقامتگاه نمایندهٔ علیا حضرت ملکه (ویکتوریا) است که در نیم میلی میدان بزرگ واقع است و دروازهٔ پاکیزه‌ای دارد که حروف اول نام ملکهٔ انگلستان بر سنگی منقور و در بالای درب ورود نصب شده است .

در طرف چپ آن محوطهٔ وسیعی است که ابتدا چندان جالب به نظر نمی‌رسد ولی در آنجا انبوه درختان است که از میان آنها معابر باریک با جویبار هست. این قسمت مشجر در اثر بیست سال درخت‌کاری به این صورت درآمده است و نشان میدهد که خاك ایران در صورت مراقبت و آب کافی چه استعداد فراوانی دارد و این درختها عمارت اصلی سفارت و همچنین چهار دستگاه دیگر را که اقامتگاه منشی‌های متعدد است از نظر پنهان ساخته است . عمارت اصلی بنای یک طبقهٔ کوتاه است که در سه طرف آن باغچه و یک سمت آن برجی باطرح بیزانتین است که ساعت بزرگی وقت روز را بنابرآنچه در انگلستان است نشان می‌دهد. دریک طرف دفترخانه است و درقسمت مرکزی پذیرائی و اقامتگاه‌وزیر مختار وسمت دیگر هم اطاقهای اضافی است .

ساختمان بوسیلهٔ رواق به باغ دلپذیری باز می‌شود و در آنجا غاز و قو در استخرها شناورند و طاوس ها در میان گل ها می‌خرامند . نقشهٔ این عمارت را سرگرد پیرسن که وابستهٔ ادارهٔ تلگراف هند و اروپا بود کشیده و بایستی اذعان کرد که خوب از عهدهٔ آن کار بر آمده است. خنکی هوا و دور افتادگی آنجا سراسر این محوطه را یکی از مطلوب‌ترین و غیر عادی ترین مختصات تهران ساخته است .

سفارت کبرای عثمانی و سفارتخانهٔ چند دولت بزرگ دیگر در همان خیابان و یا نزدیک به آنجاست، ولی دولت روس در ناحیهٔ دیگر محلی تهیه کرده و اقامتگاه وزیرمختارش چنانکه ذکر کرده‌ام در بخش قدیمی‌شهر (پامنار.م) در نزدیکی بازار است. در محله‌ای که سفارت انگلیس واقع گردیده تأسیسات‌وعبادتگاه هیئت امریکائی نیز هست. کلیسای ارامنه که سابقاً اتباع بریتانیا را در آنجا

مدفون میکردند و ازجمله قبریکی ازفرزندان سر والتر اسکات درآنجاست مجاور محل سابق سفارت انگلیس در ناحیهٔ کهنهٔ شهر است.

ارگ ـ از لحاظ یک فرد بیگانه و شاید هم در نظر یک نفر محلی جالب‌ترین بخش تهران محل چهارگوش وسیعی شامل ارگ است که وسعتی در حدود یک چهارم میل مربع از جنوب میدان توپخانه را در بر دارد. از موقعی که‌شهر سابق را خراب کردند در چهرهٔ ارگ جدید هیچ اثر و علامتی نیست که آن را با ارگ‌های متعارف همانند نموده باشد، زیرا که هرچند با دیوارهای گلی محصور شده، اما استحکاماتی ندارد و در حال حاضر مشتمل بر چندین حیاط و باغ وبناست که قسمت عمدهٔ آن جزء دربارشاهی است. پس بهتر است که من به‌نحو اجمال تا حدی که قسمت‌های اندرونی بی قواره و در هم برهم آن امکان این کار را می‌دهد شرحی راجع به قصرهای درباری بیان کنم.

قسمتهائی از ابنیه به همان قسم مانده است که در آغاز این قرن سفرا و نمایندگان انگلیس و حکومت هند دیده بودند، اما قسمت عمدهٔ داخلی آن همان نیست که آنها تعریف کرده‌اند و بوسیلهٔ شاه فعلی طی بیست سال گذشته تغییرات کلی در آنها راه یافته است که نویسنده‌ای جدید باید تا به وصف آن بپردازد.

قصر ـ هنگام ورود از خیابان الماسیه از دروازه‌ای بکلی ساده که به‌هیچ‌وجه ممتاز نیست شخص تازه وارد به حیاط کوچک نا مرتبی که مشجر است وارد می‌شود، از آنجا او را به حیاط بزرگ تر و مفروش می‌برند که در وسط آن حوض برجسته ایست که آب به رسم ایرانی بدون صدا از لبهٔ صاف آن لبریز می‌شود. در اطراف این حوض پیاده رو فرش شده و در سمت دیگرش باغچه و همچنین ردیف درختان چنار و کاج و تبریزی است. سرتاسر انتهای فوقانی این محوطه را عمارت پاکیزه‌ای اشغال کرده که هرگاه پردهٔ ضخیم را که حایل است بالا بکشند قسمت درونی در معرض تماشای عام قرار می‌گیرد و بدین ترتیب تالار یا جایگاه تخت یعنی همان تخت مرمر سفید معروف را در میان شاه نشین جا داده‌اند که در

بعض موارد بخصوص در عید نوروز شاه بر آن جلوس می کند با همان وضع وآدابی که در واقع داریوش و خشایار شا در جشن‌های شاهی ۲۴۰۰ سال پیش در تالارهای تخت جمشید می کردند چندان تفاوت ندارند[1] .

تخت مرمر - در سمت دیگر تالاری که تخت در آنجاست به اطاقهائی راه هست که با سبک ایرانی به وسیلهٔ اسباب آرایش دیواری و تابلوهای نقاشی آراسته شده است در این قسمت در موقع سلام شاهی وزراءو مهمانان ممتاز پذیرائی می شوند .

این تالار اطاق وسیعی است که سقف صاف آن و همچنین دیوارها را آئینه‌کاری کرده اند به این ترتیب که تیکه‌های آئینه به طرزی ظریف و استادانه در گچ تعبیه شده است تا همه چیز چندین برابر نماید و در این شیوه ایرانی هااستعداد غیر قابل انکاری دارند و با تصاویری از شاهزادگان متعدد خاندان قاجار مصور ساخته اند.

در سر تا سر قسمت تحتانی ایوان سنگ مرمر نصب و برآن مرمرها شکل‌های برجسته‌ای کنده کاری و با نقش گل و پرندگان آرایش شده است. در وسط همین تالار تخت مرمر قرار دارد که آن‌را به فرمان کریم خان زند از مرمر سفید یزد ساخته بودند و از شیراز آورده‌اند[2] .

این جسم بزرگ بنا بر تصور و میزانی که در غرب هست به هیچ وجه با تخت پادشاهی قابل مقایسه نیست و در واقع کرسی بر جسته ایست که بادیوارهٔ

---

۱ - این تالارهای بازکه تخت شاهی در آنجاست خیلی قدیمی‌تر از آنهائی است که در زمان داریوش و خشایارشا بوده وازدیرینه ترین‌ضمائم دستگاه پادشاهی‌خاورزمین است، چنانکه درکتاب پادشاهان خوانده می‌شود که حضرت سلیمان رواقی پیش‌آنها ساخت و ستون وآستانه‌ای درجلو آنها و در واقع برای کرسی خویش رواقی ساخت که در آن دادرسی نماید .

۲ - تصویری ازآن درکتاب ایران وایرانیان‌بنیامین هست وکلیشهٔعالی تمام تالار درکتاب پی. کوست . بنام « ابنیهٔ جدید در ایران » چاپ شده است. بعضی از نویسندگان نوشته‌اند که این تخت هم از جمله غنایم نادر شاهی از هند است و بعضی ها نیز پنداشته‌اندکه از مرمر مراغه است، ولی این تخت درزمان کریم‌خان در تالار قصر وی در شیرازکه حالا ادارهٔ تلگراف هند و اروپاست بوده و باستونها به‌امر آقا محمد خان به تهران انتقال یافت .

مرمری شبکه‌دار احاطه گردیده و بر ستون‌های پیچیدهٔ کوتاه بر شانهٔ پیکره‌های عجیب جن و دیو نهاده شده است و بوسیلهٔ دو پله که بر تارك دو شیر بزرگ نصب گردیده بر بالای تخت که شامل دو مرتبه است می‌روند.

در قسمت عقب بالشتی مرواریددوز تکیه گاه هست که در آنجا در مواقع رسمی شاه شاهان جلوس می کند و در واقع چهار زانو می نشیند. درجلوگاه تخت نیز فوارهٔ آب هست. آب جاری یکی دیگر از اختصاصات دستگاه فرمانروائی درمشرق زمین است [۱] سقف ایوان تالار که به سمت باغ است دو ستون عظیم شیاردار پایه دارد و آن هم از مرمر یزد است که به امر کریم خان زند برای قصر او در شیراز ساخته شده بود.

موزه - از حیاط این تالار راهرو به حیاط بزرگ تری هست که مدخل اصلی و رسمی قصرمحسوب می‌شود. درآستان دالان بین این دو حیاط آقا محمدخان جمجمهٔ نادرشاه و کریم خان را دفن کرده بود [۲] با این نیت حقد آمیز که در حین رفت وآمد به قصر، پا بر خاك وغبار دشمنان موروثی خویش بگذارد. در این محل، مدخل بزرگی هست و سرسرای عریض و مفروش دارد که واردین به قصر از میان ظروف برنزی و چینی به دستگاه شاهی وارد می شوند.

چون در حین اقامتم در تهران سه بار از این پله‌ها بالا رفتم و به‌اطاق-هائی که با هم اتصال داشته آشنا شده ام جا دارد شرحی نیز راجع به آنها بیاورم. در بالای این سرسرا کتابخانهٔ شاه واقع است که اطاق کوچکی است که به سبك اروپائی خوب آراسته و قفسه‌های کتاب که درهای شیشه‌ای داشت در آنجا گذاشته بودند. در این قفسه‌ها متوجه چند جلد کتاب نفیس اروپائی شدم و می گویند نسخه‌های خطی عربی بسیارگرانبها در آنجاست.

---

۱ - این رسم و عادت را به صورت های مختلف توجیه کرده‌اند، هم به معنی روشنائی است که فال نیك است و هم علامت بارز ثروت و توانگری. در سر زمینی که آب کمیاب است و از این رو نشانهٔ تجمل محسوب می‌شود.

۲ - بعداً جسد کریم خان را به مقبرهٔ اصلی عودت دادند.

در سمت چپ در طبقهٔ بالا موزهٔ جدید واقع است که گالری بزرگی است و بعد از بازگشت همایونی از سفر اول اروپا در سال ۱۸۷۳ بنا شده تا لباس ونشان‌های ملوکانه و همچنین مجموعهٔ عمدهٔ اشیاء هنری نفیس که قسمتی از آن را فرمانروایان دیگر کشورها اهدا کرده‌اند و یا بنابر ذوق و علاقهٔ شخصی شاه طی چهل سال سلطنت فراهم شده است جا بدهند.

این تالار فوق‌العاده که با محتویاتش شبیه قصر علاءالدین و یا مغازهٔ عتیقه فروشی و یا انبار جامه‌های فاخر شاهزادگان و یا موزهٔ شهرداری است، محل متوازی الاضلاعی است که بر رأس آن چند گنبد بلند و کوتاه با آرایش گچ بری به رنگ‌های سفید و آبی و زرین فراهم ساخته‌اند و مقدار زیادی هم طاقچه‌های عمیق دارد که یک طرف آنها پنجره است و فاصلهٔ بین طاقچه‌ها را قفسه‌های شیشه‌ای جا داده و در آنها اجناس بسیار ذی قیمت را در کنار بنجل ترین اقلام غیر قابل وصف به نمایش گذاشته‌اند.

وسط تالار که با کاشی فرش شده است ظروف بزرگ چینی است که غالباً ساخت اروپاست و شمعدانها و چهل چراغها و صندلی‌های راحت که روکش نازك طلائی دارد و روی میزها یا داخل قفسه‌های شیشه‌ای با صرف وقت و دقت قوطی‌های موسیقی نواز سویسی و نمونه‌هائی ایرانی و دستگاههای هوا سنج واقلام اروپائی و یا هدایای دیگر و کلهٔ حیواناتی را که اعلیحضرت شکار کرده است کنار هم جا داده اند.

جواهرات سلطنتی - از اقلامی که در این مجموعهٔ غریب شاید بیش از هر چیز دیگر توجه ناظران بیگانه را جلب می کند، تنوع جواهرات تراشیده یاطبیعی است که به صورتهای گوناگون تعبیه و در جعبه‌های شیشه‌ای گذاشته شده است. در آنجا اسلحهٔ جواهر نشان پادشاهان بزرگ صفوی یا شمشیر امیر تیمور و شاه اسماعیل و آقا محمد خان و یا زره نیم تنهٔ ممتاز شاه عباس دیده می شود.

یک جعبهٔ شیشه‌ای محتوی مقدار انبوهی مروارید هست بطوری که‌میتوان دست در آن فرو برد و مشتی بر گرفت. روی چهارچوبهٔ جداگانه کرهٔ جواهراست که از سنگ‌های قیمتی متعدد شاه فعلی ساخته شده‌است با ارزش (بدون جواهرات خصوصی او) ۳۲۰،۰۰۰ لیره که آن را شاهکار صنعتی دوران پادشاهی وی می شمارند و با جواهرات همایونی (۷۵ گیروانکه طلای ناب و ۱۳۶۶ قطعه جواهر به وزن ۳۶۵۶.۴ گرم) به مبلغ ۹۴۷،۰۰۰ لیره قیمت دارد. دشوار است که برق وجلای سنگ‌های مختلف را ازکشورهائی که مبدأ هر کدام جداست تخمین زد و به نظر نمی‌رسد که جواهر ساز ماهری آن را ساخته باشد ، ولی تا آنجا که من قادر به تشخیص هستم این دریای گوهر شامل زمرد از فرانسه و انگلستان و الماس از افریقا و یاقوت سرخ و یاقوت کبود از هندوستان و سنگ گرانبهای ملی یعنی فیروزه از خود ایران است [۱].

به نظر من پیش از آنکه روزی پادشاهی ولخرج و یا امکاناً فاتحی ازشمال براین گنجینهٔ خیره کننده دست یابد باید با فکر بازاین‌منابع در راه نافع تری‌به کارافتد و شاید بهتر است که در صدد برآیند با بصیرت وافی ارزش اقلام عمدهٔ آن را تعیین کنند و مصرف تازه‌ای برای آنها تدبیر شود .

در انتهای فوقانی تالار در جعبه‌های شیشه‌ای چند تاج سلطنتی از روزگار پادشاهان صفوی تا دوره های جدید هست که از میان آنها برجسته تر از همه کلاه بزرگ مروارید نشان با نشان درخشان جقهٔ الماس در جلو آن است که شاه درجشن نوروز بر سر می گذارد و آن بارها برسر فتحعلی شاه دیده شده است، چنانکه در تصاویر انگلیسی و ایرانی نیمهٔ اول این قرن همواره دیده‌ایم.

در آنجا یک نیم تاج عالی نیز هست که به فرمان شاه فعلی در پاریس

۱ ـ راجع به جواهرات دیگر آقای اورسول Orsolle در کتاب قفقاز و ایران می‌نویسد : یا قوتی که نقش دماوند دارد آخرین جواهری بود که مزدوران پلید آقا محمدخان به زور از شاهرخ تیره‌بخت گرفتند و الماسی که مارک تهران بر آن است از جنازهٔ اشرف آخرین پادشاه افغان بوسیلهٔ یک تن بلوچ بدست آمده و او آن را به شاه طهماسب دوم تقدیم نموده بود.

ساخته شده ، تعداد شمشیرهای مرصع و غلاف‌ها و سر دوشی‌ها و جام‌ها وظروف و جعبه‌ها و قلیانها خارج از اندازه است. در جعبه‌های جدا گانه‌ای‌هم جواهرات ناتراشیده دیده می‌شود. در انتهای تالار تختی جدید است ، اگر چه شاید ساخت آن خیلی تازه نباشد و آن به صورت بلندی است که با ظرافت بسیار جواهر نشان و کاملا یاقوت و زمرد کاری شده است و من راجع به سابقهٔ این اثر هنری زیبا چند کلمه‌ای در اینجا ذکر می کنم.

برای من تعریف کرده‌اند که هر موقع شاه از این تالار استفاده می کند که مواردش متعدد است مثلا در روز بار عام و حضور نمایندگان خارجی در مراسم سلام نوروز ، اعلیحضرت ترجیح می‌دهد در انتهای جنوبی تالار توقف و بر تخت جلوس کند. درسمت راست بر دیوار تالار مجموعهٔ ذی‌قیمتی از اشیاء نفیس ویا تفنگ‌هائی است که وی از سفر اروپا همراه آورده است .

در اینجا حمایل و نشان‌های دولت‌های خارجی و از جمله نشان گارتر (از انگلستان) و یک ردیف جالب توجهی‌هم از نشان‌های روسی است . درسمت دیگر بشقاب‌های بسیار ممتاز نقره و طلا و جعبه‌های جواهر نشان و ظروف زرین و سیمین و قابی نیز حاوی عکس خاندان سلطنتی انگلیس از دورهٔ مسافرت اول شاه درسال ۱۸۷۳ و نمونه‌هائی از مشبک کاری و اقلام متعددی از عاج واستخوان و همچنین ظریف ترین ظروف چینی و چند تا هم از سوا ک‌های شش پنسی (طبقه بندی با بد سلیقگی تمام) بر دیوار چند تابلو رنگی روغنی متوسط و مکروه و چند صفحه کاشی شفاف هم راجع به مراحل مختلف زندگانی پادشاه فعلی دیده می‌شود.

می گویند سه قطعه از جواهرات عالی متعلق به خود شاه یک سنگ یاقوت تراش نشده است که روزگاری به اورنگ زیب (پادشاه مغولی هند) تعلق داشته و بر نوك تاج کیانی است و قطعهٔ الماس درشتی که بر انگشتر است که پادشاه جرج چهارم (انگلستان) برای فتحعلی‌شاه هدیه فرستاد که بنا بر شایعه ، بی درنگ دروازه‌های پایتخت و قلب سلطان را با هم تسخیر کرد و بالا تر از همه دریای

نور است که جواهری است هم طراز کوه نور که آن آخری در تصرف خاندان سلطنتی انگلستان است.

می گویند این دو جواهر از تیمور به محمد شاه رسیده بود که چون نادرشاه در دهلی از کشتن او درگذشته بود با تدبیر تمام کلیهٔ جواهرات گرانبهای او را به غنیمت برد و از آن جمله بود همین دو جواهر و تخت طاوس. بعد از مرگ نادرشاه کوه نور بدست احمد شاه درانی افتاد و از او به شاه شجاع رسید ورونجیت سینگ معروف به «شیر پنجاب» از او گرفت و از طریق فتح و پیروزی نصیب خانوادهٔ سلطنتی انگلیس گردید. دریای نور در ایران مانده و پادشاهان متعددآن را زیور پیکر خود ساخته اند.

فتحعلی شاه با حک نام خود بر این جواهر خود خواهی و خودکامی خویش را با تقلیل فاحش ارزش آن تا ابد ارضاء نمود[1]. وی در مراسم مملکتی آن را چون بازوبند بین شانه و آرنج و گاهی نیز بر کمر بند به کار می‌برد.

من تقاضا کرده بودم این جواهر را تماشا کنم معلوم شد در صندوق آهنی محفوظ است و بر بالای سریر رفیع سلطنتی جای گرفته است و استنباط کردم که هر وقت کلید نباشد و یا خود صدر اعظم حاضر و حتی به نظر من ایشان ناظر نباشند نشان دادن آن ممنوع است.

تا آنجا که من با مراجعهٔ به یادداشت های خود در خاطر دارم این اقلام محتویات عمدهٔ موزهٔ سلطنتی است [2] در سر زمینی که همواره ماتم بی پولی دارد و برای تجدید حیات که به آسانی با ساختن یا تعمیر کردن راهها و پل‌ها و کاروانسراها و امور مربوط به سایر احتیاجات اساسی مردم میسر است، فریاد می کشد فقط بر انگیختن یک فکر در آنجا ضرور است که با تمام این ثروت گران و کلان که گرد آورده و در جعبه های شیشه ای محبوس کرده‌اند می توان نواحی

۱ ـ در کتاب‌های متعدد خواندم که آن سنگ را ۲,۰۰۰,۰۰۰ لیره ارزش نهادند و بواسطهٔ اقدام فتحعلی شاه یک میلیون لیره از ارزش آن کاسته شده است. اظهاراتی که کشف حقیقت را دشوارتر می‌سازد. وزن آن ۱۸۶ قیراط است.

۲ ـ سرهارفورد جونز در سال ۱۸۱۰ ارزش جواهرات سلطنتی ایران را ۱۵ میلیون و لرد پولینگتن در ۱۸۶۵ از چهل تاپنجاه‌میلیون لیره تخمین زده است.

وسیعی را مسکون و اجتماعات بزرگی را مرفه ساخت و ناگوار تر این است که اطلاع می‌یابیم که جواهراتی که درمعرض تماشاست کلیهٔ گنجینهٔ سلطان نیست ، بلکه مقدار کثیری دیگر از انواع جواهرات و سیم و زر به صورت شمش درانبارهای طبقهٔ زیر زمین هست که حد اقل ارزش آنها را سه میلیون لیره انگلیسی گفته‌اند و من از اظهار بالاترین رقم قیمت آنها خود داری می‌نمایم. وطن پرستی از ناحیهٔ فرمانروایان کاری دشوار نیست خاصه وقتی که امکان آن هست که با کمک انبار جواهرات و کیسه‌های زر ، گام‌هائی نیز در این راه برداشته شود .

در زیر بنای موزه چند زیر زمین هست بنام چینی‌خانه که در آنجا مقدار معتنابهی از اجناس ساخت سور [۱] و درسدن [۲] و ورستر [۳] قدیمی و چینی‌های دیگر انبار شده است و آن هدایای سلاطین اروپائی به پادشاه فعلی وشاهان قبل از اوست. بعلاوه یک اسلحه خانه هست که سلاح های عجیب و غریبی دارد و تفنگ‌های معمولی و شکاری اعلیحضرت در آنجاست و یک دهلیز هم دارای مقدار زیادی از آثار آخرین نقاشی هنرمند ابوالحسن‌خان غفاری است که لقب صنیع‌الملک داشته است. این قسمت‌ها را من ندیده‌ام.

تخت طاوس و آنچه راجع به آن گفته‌اند ـ در سمت دیگر بالای سرسرا اطاقی هست که گاهی محل شورا نامیده می‌شود .من درهمین جابه حضورشاه باریافتم و هر نوبت که آنجارا دیدم بکلی خالی بود،غیر از چیزی که کنار پنجره درگوشه‌ای قرار داشته و آن تخت طاوس معروف است که نادر شاه در سال ۱۷۳۹ - ۴۰ از هندوستان به غنیمت آورده است و نویسندگان متعددی در بارهٔ آن قلمفرسائی کرده‌اند (کسی هم نظر مخالفی اظهار نکرده است) که همان تخت طاوس است که در دیوان خاص دهلی بود (هنوز محل آن را نشان می‌دهند) و زیور عمدهٔ دربار مغول کبیر به شمار می‌رفته .

از ملاحظهٔ نظریات همهٔ نویسندگان که راجع به این موضوع مطلب نوشته‌اند من به این نتیجه رسیده‌ام که ادعای مزبور بی اساس است و تخت

۱ - Sevre ۲ - Dresdene ۳ - Worster

موجود در تهران با آنکه کارهنری ممتازی است نسخهٔ بدل آن تخت اصلی است که افتخار جلوس مغول کبیر را داشته‌است. اینک به ذکر دلایلی که موجب این استنتاج شده است می پردازم. عطف و اشارهٔ عمده‌ای که در بارهٔ تخت طاوس دهلی شده است یکی از جانب تاورنیه جواهر ساز فرانسوی است که در سال ۱۶۶۵ از پایتخت هند در دورهٔ باشکوه اورنگ زیب دیدن نموده و چنین نوشته است:

«تختی که از همه بزرگتر است و در تالار حیاط اولی گذاشته‌اند ازلحاظ شکل بی‌شباهت با تختخواب سفری نیست. شش پا طول و چهار پاعرض دارد بالش زیرین آن گرد است و بالش های اطراف پهن. قسمت تحتانی سایبان همه مروارید و الماس دوزی است با حاشیه‌ای‌هم از مروارید در گرداگرد آن.

در بالای سایبان که به صورت طاق چهار پهلو ساخته‌اند طاوس با پرو دم باز هست که از سنگ‌های قیمتی رنگارنگ ساخته شده است. بدنهٔ این طاوس از طلای ناب است که بر آن چند قطعه جواهر سوار کرده‌اند و یک قطعه یاقوت درشت بر سینهٔ آن هست و مرواریدهائی به وزن پنجاه قیراط از آن آویزان است و در هر طرف طاوس دو گلدسته هست به بلندی خود طاوس و مشتمل بر انواع گلها که بر صفحهٔ طلائی تعبیه شده است.

هر وقت که خود شاه بر تخت می‌نشیند جواهری شفاف با الماس ضمیمهٔ آن به وزن هشتاد یا نود قیراط و با زمرد و یاقوت طوری به آن آویخته اند که‌درست جلو نظر پادشاه است و دوازده ستونی که نگهبان سایبان است با رشتهٔ مروارید روشن در گرداگرد است که وزنش دانه‌ای شش تا ده قیراط است. این همان تخت مشهوری است که تیمور لنگ ساختنش را شروع و شاه جهان تمام کرد وبراستی روایت کرده‌اند که ۱۶۰٫۵۰۰٫۰۰۰ لیره به پول رایج ما ارزش دارد.»[۱]

۱ ـ مسافرتی در هند (چاپ سال ۱۶۷۸) کتاب دوم. هانوای در (جلد دوم) کتاب خود می‌نویسد که: تخت طاوس و نه تخت دیگر و همچنین چندین قطعه جواهر و اسلحه و ابزار به مبلغ نه‌کرور روپیه یا ۱۱٫۲۵۰٫۰۰۰ لیره تقویم کردند. درهٔ نادری تخت طاوس را ۲٫۰۰۰٫۰۰۰ لیره و اسکات یک میلیون لیره ارزیابی کرده‌اند.

اکنون این اظهارات را با آنچه راجع به این عنوان مورد ادعای ایرانیان است قیاس کنیم؛ من بخصوص دستور دادم کلیشه‌ای از تخت طاوس تهران فراهم ساخته‌اند و برای مزید توضیح در اینجا چاپ می کنم و آن شکل منبری دارد و یا چنانکه تاورنیه گفته است مثل تختخواب سفری است که اکثر فرمانروایان مشرق زمین به کار می برده‌اند. بعلاوه یک اثرهنری مجلل و زیبا است. سراسر آن‌را با ورقه های طلاپرداخته‌اند وبه وجه بسیارظریفی قلم زنی ومینا کاری‌شده است‌وتماماً باسنگ‌های گرانبها مکلل کرده‌اند خاصه با یاقوت وزمرد که بربرجستگی آن‌می‌افزاید.



تخت فتحعلی شاه

این تخت هفت پایهٔ جواهر نشان و دو پله دارد که بر پشت اژدها قرار گرفته است و دارای دیوارهٔ ظریفی است که گرداگرد آن را با کتیبه زینت داده‌اند و پشتی بر آمده و بلند آن سرتا سر جواهر است. در قسمت وسط که بلندی بیشتری دارد و بر رأس آن ستارهٔ گردی از الماس نصب شده است با اشعهٔ ساطع به وسیلهٔ دستگاهی به قسمت عقب پیوسته می گردد ودر طرفین این ستاره دو پرندهٔ جواهر-نشان دیده می شود که بر گوشهٔ چهار چوبهٔ عقبی روبروی هم جا داده شده‌اند. این دستگاهی که شرحش ذکر و عکس آن چاپ شده است شباهت مختصری‌روی همرفته از لحاظ شکل با تصویر مبسوطی دارد که تاورنیه شرح داده است ، اما علامت و یا سایبانی در آن به نظر نمی‌رسد یا محلی که سایبان مفقود را بتوان در آنجا قرار داد . بالا تر از همه جای طاوس خالی است[1].

قول برنیه ـ اما در اینجا باید خاطر نشان کرد که تاورنیه ضمن بحثی‌فقط در بارهٔ تخت طاوس این نکته را ناگفته نگذاشته است که : « مغول کبیر هفت تخت دارد که بعضی آنها سراسر الماس است و بعضی دیگر با یاقوت و زمرد و مروارید زینت یافته است » هانوای می نویسد : « نادر شاه نه تخت دیگر نیز به یغما برده که در این صورت تخت موجود در تهران‌اگر طاوس نباشد، شاید یکی دیگر از تخت‌های کم اهمیت تر امپراتوران هند بوده است . »

این فرض را نویسندهٔ دیگر فرانسوی در آن قرن یعنی برنیه تأیید ضمنی می نماید که تخت دیگری هم (بدون شک غیر از تخت طاوسی که تاورنیه شرح داده است) در دهلی بوده و این تخت راکه وی دیده بود شش پایه داشته باپایه‌هائی ضخیم طلائی که‌یاقوت وزمرد والماس‌نشان بود وارزش‌آن چهل‌میلیون روپیه (در آن موقع یک روپیه دو شلینگ و نیم بود) یا ۶۰ میلیون لیور فرانسه

۱ ـ موریه که فتحعلی‌شاه را درسال ۱۸۰۹ درحال جلوس براین تخت دیده تعریف درستی از آن ننموده است. وی می‌نویسد : در هریک ازدوطرف عقبی پشتی چهارگوشی است که مرغی را بر آن نعبیه کرده‌اند (شاید برای طاوس بوده است) و سنگهای قیمتی از هرقبیل برآن کار گذاشته بودند و هر یک یاقوتی هم داشته ، ولی‌کسانی که این تخت را دیده‌اند لابد مرغ ها را با طاوس اشتباه نخواهند کرد و یاقوتی هم (لااقل فعلاً) برنوك آنها نیست.

برآورد کرده بودند وبرای آنکه بیشتر خلط مبحث شده باشد این موضوع را هم باید افزود که آن تخت هم طاوس نام داشته چنانکه وی نوشته است :

« هنر و مهارتی که در این تخت به کار رفته مؤید موضوع است که در آن از لحاظ طرح به وجه احسن نظرم را جلب نموده و طاوس است که با سنگ‌های گرانبها پوشش یافته وآن کار استادی فرانسوی می‌باشد که هنرمندی قابل‌ستایش بوده. در هر حال‌ممکن نیست این همان تخت تهران باشد، زیرا که تخت‌تهران هفت پایه دارد و هر ناظر دقیقی مانند برنیه نیز ممکن نبود اشتباه موریه را تکرار و پایه‌های بال مانند طرفین را دو طاوس فرض کند » .

تاریخ چه می گوید ـ با آنکه در این باره که براهین قاطع در کار است و اعتقاد راسخ دارم که تخت طاوس جدید ارتباط بسیار جزئی با غنائم دهلی داردشاید هم هیچ رابطه‌ای نداشته باشد، باز عطف توجهی به‌قول معاصران‌می‌نمائیم. در تاریخ سرجان ملکم مندرج است که نادر شاه بقدری تخت طاوس اصلی مغول کبیر را دوست می‌داشته که فرمان داد یکی مانند آن از جواهرات دیگر بسازند که بدین ترتیب دو تخت طاوس پیدا می شود که فاجعه ای که در گیرودار هرج و مرج و تعدیات آن دوره بین مرگ او و پایان قرن گذشته دور از مکان نبودسر گذشت تخت طاوس را هم باز نامعلوم گذاشته است ، زیرا که به هیچ وجه امکان نداشته که تخت ثانوی را به جای تخت اصلی که تاورنیه شرح داده بود به شمارآورد. درکتاب فریزر راجع به خراسان عبارتی هست به این مضمون که یک نفر کرد کهنسال در ۱۸۲۲ به او اظهار داشته بود که تخت طاوس و چادر مروارید بعد از قتل نادرشاه و غارت شدن خیمه گاه وی بدست ایشان افتاد که در همانجا آنرا قطعه قطعه و بین خود قسمت کردند. البته از یک نفر کرد آن رفتار بی ملاحظه نسبت به تخت طاوس دور از انتظار نبود با فرض صحت ادعای این فرد مخصوص کرد ، من با خشنودی خاطر به چگونگی از بین رفتن تخت طاوس حقیقی یا یکی از آن دو پی بردم .

عبارتی در کتاب موریه این فکر را در سرم انداخت که بهرحال تخت طاوس تهران را بعداً ساخته اند در مطالبی که از کتاب او اقتباس کردم درحاشیه می افزاید: « می گویند که آن (تخت) به قیمت صد هزار تومان تمام شده است (در اول این قرن تقریباً معادل . . . . ، لیره بود) [۱] که واضح می سازد فرض راجع به قیمت آن در تهران شایع بوده که بسیار هم مقرون به حقیقت است که آیا این حرف به تخت جدید بیشتر ارتباط داشته تا به چیز قدیمی که هفتاد سال قبل از آن از سر زمین دور دستی به یغما رفته باشد. از این رو در این حین و حال من شک و تردید خود را با تهرانیان در میان نهادم و پس از طی شدن چند هفته با نهایت علاقه (و باید اذعان کنم) خوشوقتی از قول صدر اعظم و وزیر خارجهٔ پیشین اطلاع حاصل شد که بطوری که ظن خود این جانب بود تخت طاوس را اصلا ازهندوستان نیاورده‌اند ، بلکه بوسیلهٔ محمدحسین خان صدر (از مجتهدان نامی) اصفهان برای فتحعلی‌شاه ساخته شده است و آن‌هم وقتی اتفاق افتاد که شاه زن جوانی از اصفهان گرفت که طاوس خانم نام داشت و معروف است که شاه بقدری این تخت را خوش داشت که در مراسم عروسی برجسته‌ترین اسباب جلوهٔآن جشن بود. بنا برا ین همین‌جا و درعین حال تمام داستان درخشان تخت که مورد تأیید خیلی از مؤلفین و موضوع سخن‌پردازی بسیاری از نویسندگان بوده یک سره نقش بر آب شده است و بنا بر قول همین مقامات تخت طاوس اصلی نادر شاه (یکی از آن دو تخت تقلیدی که باقی مانده بوده است) به وضع شکسته وقطعه‌قطعه با جواهرات دیگر از راه آزار و شکنجه بوسیلهٔ آقا محمد خان از شاهرخ نابینا در مشهد با زور بدست آمد و او دستور داد که از آن قطعات ، تختی به طرز وشکل جدید فراهم سازند که فعلا درگوشهٔ اطاق موزهٔ تهران هست که من در موقع تعریف آن محل شرحش را بیان کردم. از این رو این کرسی که فقط عنوان تخت طاوس مغول کبیر و هدیهٔ عروسی فتحعلی شاه بر آن مانده است از وضع و مقامی که در نوشته‌های همهٔ نویسندگان این قرن بدون استثنا احراز کرده بود فروخواهدافتاد.

۱ ـ ولی استنباط من درحال حاضر این است که تقریباً ۲۰۰٫۰۰۰ لیره بوده است.

سلیقهٔ شرقی ـ بعد از تالاری که این بت ممتاز را در آنجا قرار داده‌اند و من با بت شکنی معقول ـ و امیدوارم‌مجاز لااقل ازلحاظ پژوهندهٔ تاریخ ـ آ نرا از مسندی ناروا پائین کشیده ام چند اطاق یک اندازه هست که چندان قابل توجه نیست و نمایشگاه اضداد مبالغه آمیز و غالباً خنده آور بعضی اقلام اروپائی و شرقی است.

تصاویری که از مجلات مصور انگلستان کنده‌اند بردیوار درکنار عکس‌های شاه و پسرك محبوبش عزیزالسلطان و در ردیف نقاشی‌های بی مقداری از سر زمین ایتالیا بر دیوار دیده می شود . در آنجا عکس‌هائی از نمایشگاه پاریس و برج ایفل و باز تصاویر باسمه‌ای مبتذل از یک منظرهٔ روستائی آلپ است وهردورا در اطاقی بر دیوار آویزان کرده‌اند که گچ کاری ایرانی و فرش‌های ایرانی دارد. اینجا مانند قصرهای دیگری که من دیدم متوجه شدم که شرقی‌ها از مشاهدهٔ عکس‌های باسمه‌ای حظ نفس و مسرت خاطر حاصل می کنند و به همین جهت بوده است که فرزند شاه ظل‌السلطان در اقامتگاه خود چند نسخه از عکس‌های خود را بر دیوار واحدی آویخته بود و در مقر خود سلطان من دو عکس نیمه لخت و نوس را که به سبك اخیر ایتالیائی می نمود بر دو سمت مدخل اطاق الصاق کرده‌بودند دیدم وهمین داستان وکار، بارها تکرار شده بوده است. بعد ازمشاهدهٔ چندین عمارت و منزل مدرن ایرانی که به اندازه و شکوه و جلال مختلف‌بود این اثر در ذهنم مانده است که ذوق و سلیقهٔ ایرانی اگر به همان هنرهای محلی وبا استعمال سبك و روش محلی محدود شود احتمال خطا بسیارکم خواهد بود و همینکه‌به کارجهان جدید عطف توجه نمایند هرگونه حسن و میزان اندازه و تناسب یازیبائی و در واقع تمام آثار لطف وکمال را ظاهراً ازدست می دهد، از این‌رو در حالی که ایرانی در انتخاب هنر و آثار محلی چیره دست است از جهات دنیائی کارش لنگ وگاهی دچار تردید می شوم که آیا هموطنان خودم نیز مشمول این باز خواست نمی شوند، بخصوص وقتی که می‌بینم انگلیسی‌های توانگر از ژاپون ملیله‌دوزی‌

هائی چرند با خود می آورند که مختص آن محیط ساخته شده و همان‌ها در خانهٔ هیچ ژاپونی متمدن دیده نمی شود.

گلستان ـ اطاق‌هائی که شرحش را خوانده‌اید رو به سمت حیاط و باغ وسیعی است که گرداگرد آن را عمارتهای درباری کاملا احاطه کرده است که به نظر من زیباترین وبرجسته‌ترین قسمت همهٔ آن محوطه است. دراین باغ بزرگ خیابان‌ها و راه‌های باریک با سنگ ریزه فرش شده است که همه با باغچه‌ها و حوض‌ها و دریاچهٔ بزرگی مربوط می گردد. سرو و کاج عالی و همچنین درختان بومی چنار و تبریزی در حاشیهٔ خیابانهاست که سایهٔ دلپذیری دارند.

اینجا باغ گلستان است پل‌های ظریف متعدد بر جویبارها ساخته‌اندو کف آن جوی‌ها با کاشی آبی مفروش و آب پیوسته در آن جاری است. در استخرها بواسطهٔ ماهی و مرغابی و قو جنب و جوشی دیده می شود. غرفه‌های زیبائی‌هم در میان درختان به نظر می‌رسد. در همین باغ دلپذیر در زیر آسمان صاف و آفتابی درخشان بود که من شاهد بارعام شاهانه بودم که جا دارد چند کلمه‌ای دربارهٔ آن بنویسم. این مراسم در مورد جشن نوروز به صورت محدودتری برگزار می‌شود.

بارعام شاهانه ـ غرض ازبارعام درباری درایران آن نیست که کسی‌مورد عنایت و توجه واقع و یا به پیشگاه همایونی معرفی شود، بلکه شاه فقط خود را به اتباع مرعوب و ستایندهٔ خویش نشان می‌دهد بنا بر این دوعلامت اصلی و عمدهٔ این صحنه یکی توجه سرشار به حضور شهریار است و دیگر نگاه تیز سلطان و غیر از این منظور عمده‌ای در میان نیست. چند نفری نیز دراین مراسم نقش‌مجسمه دارند اینک من عین صحنه را شرح می‌دهم: هنگام ورودم به‌قصربه تالاری راهنمائی شدم که بر حسب معمول در آنجا با قهوه و قلیان از واردین پذیرائی می‌شود. سربازان و مأموران رسمی درهم و بر هم از هر سو در قصر رفت و آمد داشتند. دسته‌های موزیک درگوشه وکنار بدون هدف آهنگ‌هائی بی سر وته می نواختند. افسران دراونیفورم‌های جورا جور سربازان را ازاین سوبه آن سوحرکت

می دادند. میرزاها و مستوفی‌ها در تکاپو می نمودند و میرغضب باشی با لباس قرمز آماده بود و چندتن مأموران هم با چوب و فلک حاضر بودند. اینها درحکم یساولان رومی اند که ترکه و تبر ابزارکارشان بود. اعضای خانوادهٔ سلطنتی و یا طایفهٔ قاجار در یک طرف همه با هم بودند و لباس قدیم درباری بر تن داشتند که در اوایل این قرن پوشیدنش برای همهٔ ایشان الزامی و آن شامل جبهٔ بلند جادار ترمهٔ کشمیری (شاید هم کرمانی) عمامه و ردا و چارق‌های قرمز بود که وزیر مختارها و نمایندگان تام الاختیار انگلستان در ابتدای قرن حاضر هنگام باریابی به حضور فتحعلی‌شاه از پوشیدن آن بر روی شلوار خود ناگزیر بودند تا اینکه سر انجام بوسیلهٔ قرار دادی از این الزام معاف شدند.

در این محل رئیس تشریفات ظهیرالدوله به پیشواز من آمد وی جوانی بسیار خوش قامت با چهره‌ای جاذب و از خانودهٔ قاجار و شوهر یکی از دختران محبوب شاه است. این مرد برازنده در زیر ردای کشمیری خود نیم تنه و شلوار سفید با شکوهی‌پوشیده بود، شمشیر مرصعی بر کمر داشت و عکس‌شاه بر حلقهٔ الماس درگردن او آویزان بود و عصای نقره علامت سمت خود را در دست داشت.

مرا به اطاق مجاور تالاری بردند که قرار بود پادشاه در آنجا ظاهر شود. ارسی‌بالا کشیدهٔ هر دو اطاق رو به باغی بود که در پائین عمارت برکف حیاط دو خیابان فرش شده عریض دیده می‌شدو بین حوض و باغچه ها همه افرادی که افتخارحضور داشتند بنا بر ترتیب مقرر ایستاده بودند، کمی در سمت راست از قسمت میانه این صف نایب السلطنه سومین فرزند شاه که فرماندهٔ کل قوا بود در سر صف درازی از سرکرده‌های قشون قرار داشت. برسینهٔ او نشان‌های متعدد می درخشید و حمایل آبی روشنی هم داشت که با علامت سن پاتریک خیلی قابل اشتباه می نمود.

بعد از او باز درلباس افسران ارشد و با شمشیر کوچک پسر محبوب‌خردسال همایونی بود که بعد از سفر تابستان گذشته پادشاه به اروپا قیافه‌اش در همه‌جا

آشناست. بعد از او به ترتیبی که بر حدت این اضداد چرند می‌افزود سرداری‌وارفته و لرزان کهنسال‌ترین سپهسالار قشون ایران بود. سپس عده‌ای از سرکرده‌های وامانده و سر انجام چند تن از صاحبمنصبان دستهٔ معروف قزاق و از جمله دو نفر روسی بودند. در صف جلو و در وسط ایلخانی سابق ایل قاجار ایستاده بود که مردی سالخورده با ریش سفید بود، وی چندی مغضوب بود، اما مدتی است که رفع کدورت شده است[۱] در پشت سر او قیافهٔ ستبر قوام الدوله وزیر خارجه دیده می‌شد و بعد از آن مأموران رسمی از دستگاههای مختلف هر یک در رتبه و مقام خود بودند. اینک همهٔ ترتیبات انجام یافته و کلیهٔ افراد شانه به شانه استوار ایستاده و چشم ها را به جلو دوخته‌اند و سکوت کامل حکمفرماست.

شاه ـ ناگاه غریو صدا به گوش رسید چون شاه در تالار مجاور اطاقی که سرا جا داده بودند ظاهر گشت و بر صندلی زرین درکنار پنجره جلوس نمود. وزیران عمده‌اش که افتخار حضور داشتند در پشت سر او ایستاده بودند همینکه شاه پیش آمد همه سرها را خم کردند و دست‌ها تا زانو فرو افتاد. دستهٔ موزیک درگوشه وکنار باغ آهنگ سلطانی نواختند و از فاصله‌ای که چندان دور نمی‌نمود توپهارا شلیک کردند. در این موقع ایلخانی قاجارکه سخنگوی تمام حضار بود تعارفات رسمی با اعلیحضرت مبادله نمود و شاه درجواب جمله های کوتاه وهیبت‌آمیز فرمود، سپس ملائی که در عقب ایستاده بود با صدای رسا به خواندن خطبه و دعا به ذات شهریاری پرداخت،بعد ملک الشعرا جلو آمد و ورقهٔ کاغذی را در دست گرفت و در مدح و ثنای سلطان قصیده‌ای بر خواند. ضمناً دسته های موزیک از هر سو به نواختن آهنگ‌های گوناگون مشغول بودند از خارج هم صدای توپ

۱ ـ وی ناپسری حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم درویش مآب خارق‌العاده محمد شاه و درنزد ناپدری خود بسیار عزیز بود و زندگی شاهانه داشت. درموردی پادشاه فعلی که در آن موقع ولیعهد بود به قصد زیارت عازم شاه عبدالعظیم بود از دور متوجه پیش‌آمدن دستهٔ سواران انبوهی شدوپنداشت که پدرش بوده است،پس برای ادای احترامات پیاده شد ودرانتظار موکب ملوکانه ایستاد، ولی‌وقتی که مشاهده کرد که رکن اساسی آن دستهٔ بزرگ ایلخانی قاجار است سخت برآشفت و عالیجناب را با وجود اعتراضی که‌کرده بود به‌بغداد تبعید کردند.

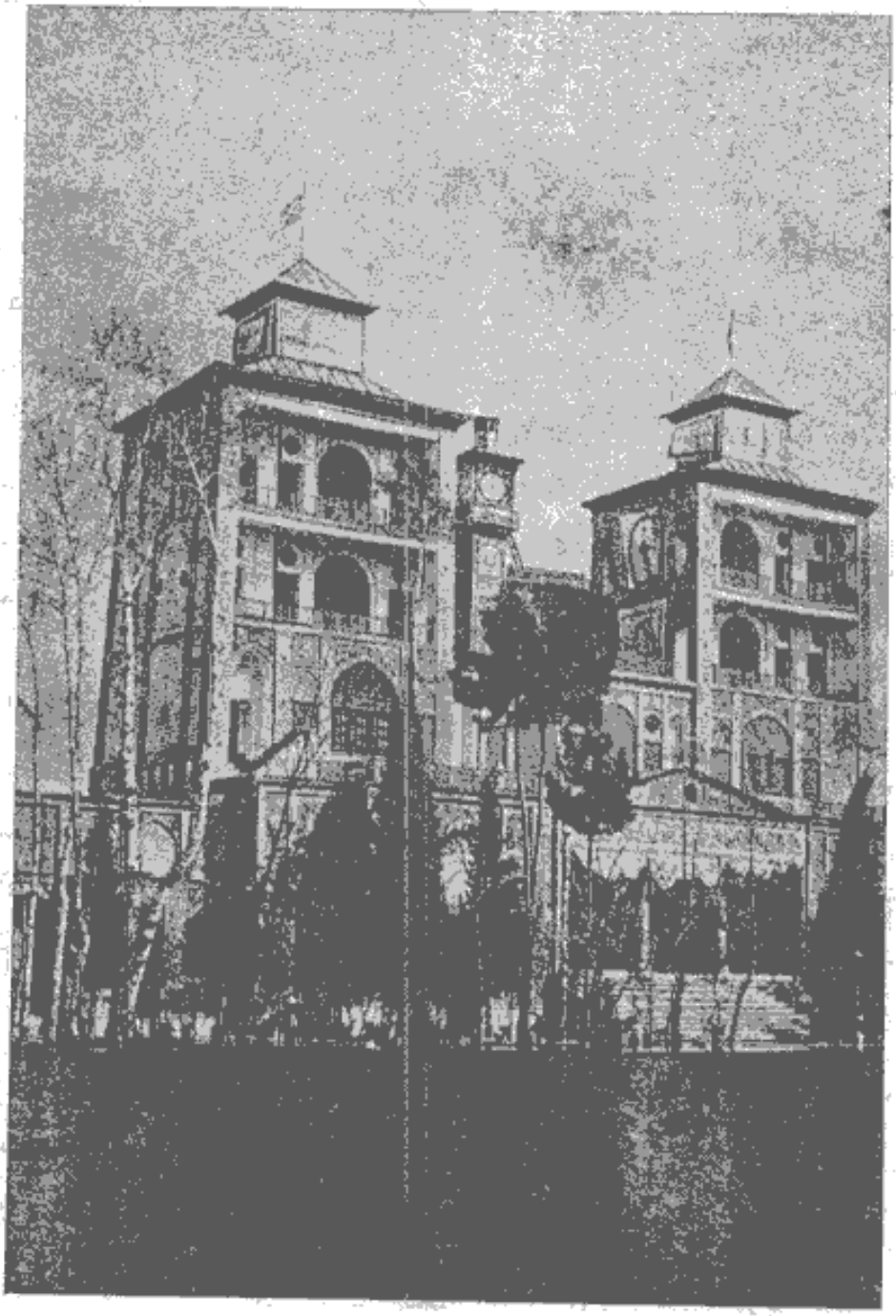
به گوش می رسید. وقتی که قصیده تمام شد شاه از صندلی برخاست و آهسته ازتالار بیرون رفت. سربازان با حد اقل اعتنا در حفظ نظم به سمت خارج به حرکت درآمدند و امواجی از کلاه و کلاه خود وعمامه دردروازهٔ باغ ازنظر محومی گردید. این بود چگونگی بار عام اعلیحضرت همایونی ناصرالدین شاه در تهران .

شمس‌العماره ـ فرصت دیگری پیش آمد تا از بقیهٔ قسمت‌های قصر دیدن‌ـ کنم (لازم به‌یاد آوری نیست که اندرون مستثنی بود) در میان عمارتهای متعددی که دیدم و سابقاً شرح دادم در اینجا فقط موضوع نارنجستان را بیان می کنم که بنای مخصوص زیبائی است و آب از میان نهری که کف آن باکاشی آبی فرش شده است از بین دو ردیف درختان نارنج جاری است. از آنجا به اندرون راهی هست ، اما اقامتگاه جدید بانوان اکنون در طرف دیگر محوطه واقع شده است [۱] در انتهای دیگر گلستان عمارتی رفیع با دو برج به نام شمس‌العماره قرار دارد که از سمت خارج قصر یعنی طرف بازار منظرهٔ بسیارجالبی دارد. این ساختمان قابل‌ـ توجه که به نظر من نمونهٔ برجستهٔ معماری هوسی است به صورت دو برج ساخته شده است که به دوغرفهٔ زیبا منتهی می‌شود و برج ظریفی هم بین دو برج دیگر بر آمده است و در رأس آن رو به بازار ساعتی ساخت اروپا قرار داده‌اند و آن‌بردیوار خارجی ارگ ساخته شده و در نمای بیرونی که سراسر باکاشی شفاف الوان فرش شده فقط یک پنجره هست و شبکهٔ آجری به جای پنجره نصب شده است. در طرف باغ چند ایوان و رواق و ارسی های متعدد هست و ایوان وسیعی‌به سبک‌ایتالیائی به وسیلهٔ پله‌ها کنار استخر بزرگی منتهی می‌شود .

شاه ساختمان این عمارت زیبا را بیست و پنج سال پیش‌شروع کرد ویراستی که نمونهٔ کار معماری هوس وتفنن در هنر معماری جدید ایرانی است. ازدیوارهای تمیز و وضع مرموز آن بنا تصور کرده بودم که حرمخانهٔ شاه است، ولی این تصور

۱ ـ دراندرون درخت چنار عظیمی است به نام عباس علی (صاحب نام نامعلوم است) که بسیار مورد احترام وزیارتگاه بانوان حرم خانه است .

صحت نداشت. گاهی بیگانه‌ها را به داخل آن راه و اطاق‌هائی را نشان می‌دهند



شمس العماره

که در آنجا نیز هدایای ذیقیمت پادشاهان اروپائی که برای شاه فرستاده‌اند دیده می‌شود .

در اینجا مثلا فرش های گوبلن با نقش Faun و صحنهٔ پیروزی ونوس هست که لوئی فیلیپ برای محمد شاه فرستاده بود . درهمانجا ساعت بزرگ‌مکانیکی با صورتهای متحرك و طاوس هست که پنجاه سال پیش ملکهٔ (انگلستان) برای امپراتور چین ارمغان فرستاده بود که یا به مقصد نرسیده بود یا او از دریافت آن امتناع نموده بود و نصیب پادشاه ایران شد .

تکیهٔ دولت ـ در انتهای باغ گلستان ساختمان گردی هست که من تیرها و میله های سقف باز آن را وقتی که به تهران وارد می‌شدم از دور متوجه شده‌بودم که از بام کوتاه خانه‌های اطراف برتر واقع شده بوده است ، این تکیه یا تماشاخانه را برای مراسم سالانهٔ تعزیه ساخته‌اند . من داخل این محل شدم و نظری‌به‌اطراف انداختم . بنا بکلی خالی بود . غیر از چند جانور که به زنجیر کشیده بودند که‌عمل حیرت آوری در چنان ساختمان خاص بود و آن شامل محوطهٔ عظیم گنبد دار است و صفهٔ سنگی مدوری در میان تکیه است که بوسیلهٔ پله و راهی سر بالا حیواناتی‌را که در تعزیه به کار می برند در آنجا وارد می کنند،راهی سر گشاده در پیرامون این صحنه است و بعد از پنج ردیف صندلی که در موقع روضه یا تعزیه از زنان چادری سیاه دیده می شود از میان این معابر راهروی هست که تعزیه خوانها به آنجا وارد می‌شوند .

در یک سمت ، منبر سنگی بلندی است مانند سکوی کوچکی که ملا ازآنجا کار تعزیه را اداره و یا آنکه مراسم را تعریف می کند . بر بالای دو ردیف سنگی سه طبقه طاقنماست که با آجر به طرز جالبی فرش کرده‌اند و طاق سبکی دارد [1] بعضی از این حجره‌ها که مختص بانوان حرم است پردهٔ سبز دارد .اصلا در نظربود

۱ ـ این حجره‌ها به قدری طالب دارد که عایدات درباری هرساله مبلغ ۴۲۰ لیره افزایش می‌یابد واین وجه را درباریها و اعیان می‌پردازند.

گنبدی هم بر آن بسازند و گفته‌اند که شاه از آلبرت‌هال لندن نیک خوشش آمده بود و می خواست نظیر آن را در تهران بسازد ، اما بعد معلوم شد که پایهٔ این ساختمان سنگینی گنبد را کافی نیست. از این رو میله‌ها را نصب کردند و هروقت مراسم تعزیه برگزار می‌شود برای جلوگیری از تابش آفتاب بر آن روپوشی می کشند که درست همان کاری است که در آسفی تاترهای رومی می کردند، هرگاه نمایش تا شام طولانی شود بوسیلهٔ هزاران شمع که در شمعدانهای بلورین بر دیوارها هست روشنائی فراهم می‌شود. یک چندی هم درآنجا نوربرق به کارافتاد که بعد انصراف حاصل شد یا آنکه شاید درست از عهدهٔ این کار بر نیامدند.

تتمهٔ گفتار ـ اینها خصائص عمدهٔ کاخ سلطنتی در تهران است [۱] و من ازآن جهت در این باره به تفصیل پرداخته‌ام که نمونهٔ بارزی است از زندگانی با شکوه و جلال از یک طرف و جنبه‌های مبتذل آن از سوی دیگر و همچنین مظهر ذوق و سلیقهٔ عالی ایرانی و در عین حال در پاره‌ای موارد بی سلیقگی شهریار ایران و شاید نیز روی همرفته طبقهٔ اشراف آن سر زمین است.

من باب مثال در نزد ما سخت زننده است و شاید از نظر خود ایرانیان این طور نباشد که این باغ بسیار زیبا را طبیعت به استعانت هنر آدمی تا این‌درجه دلپذیر ساخته با تصاویر بی آب و رنگ و بد نما که بر دیوارهای گچی کشیده اند احاطه شده است بدون اینکه هیچ گونه توجهی به پاکیزگی کار و یا رعایت تجانس شده باشد. گوئی کودکی‌قلم مو و ظرفی رنگ به چنگ آورده و آن نقوش را کشیده است.

درگوشه و کنار این عمارت علاوه بر آنچه دیده بودم باید مقداری عمده از هدایای پادشاهان اروپائی برای خشنودی فتحعلی شاه راذکر کنم که با بلندـ نظری و حتی باید گفت که بی حدو حساب اشیاء و تحفه‌های اروپائی ازکالسکه تا اسباب بازی مکانیکی به مقدار معتنابهی تقدیم داشته‌اند، ولی یکی از آنها را

۱ ـ بهترین تعریفی که درباب قصر دیده‌ام شرح Ursolle درکتاب «قفقاز و ایران» اوست .

در عمارتهای دولتی به معرض تماشا نمی‌گذارند و احتمال قوی این‌است که مقدار زیادی از این هدایا را بعد از دریافت اصلا باز نکرده باشند و شایدهم‌فقط یک هفته مورد توجه وسرگرمی بوده وسپس مادام العمر به‌انبار اشیاء متفرقه‌انداخته‌اند.

مساجد. تهران با در نظر گرفتن این امر که پایتخت بزرگی است فاقد بناهای عظیم مذهبی مسجد یا مدرسه است که غالباً به صورتی ویران از فراز بام‌های بیشتر بلاد شرقی از فاصله‌ای دوربه چشم می خورد. دلیل آن هم این‌است که چون اخیراً پایتخت شده هنوز سرپرست و صاحبی که همت ومال صرف‌ساختمان‌های بزرگ که موجب سرافرازی مرکز حکومت پادشاهان سابق گردیده، نیافته است.

درست است که فتحعلی شاه مسجد شاه را ساخته که گنبد مطلای کوچکی دارد و بعضی بناهای نسبتاً مهم دیگر، اما مسجد مادرشاه و یا مدرسهٔ خان مروی قدر و مقامی ندارند و این کار به دورهٔ سلطان فعلی محول گردیده که با ثروت یکی از رجال در ظرف ده سال که هنوز طی نشده است ساختمانی رفیع برپا شود که هر چنداز جهات عظمت و زیبائی با بناهای‌عظیم اسلامی قابل مقایسه نیست، باز طرح بلند رفیع و وسعت زیر بنای آن موجبات افتخاری را به این دوره و آنانی که بانی آن هستند نوید می‌دهد.

این مسجد که اکنون نا تمام است مسجد سپهسالار است که چهار منارهٔ بلند و درخشان آن همه از کاشی‌های شفاف و سر ستون‌های آراسته از دور در نظر من مثل منارهای ارگ درمیان درختان می‌نمود. بانی این بنا و یا در واقع‌بناهای عظیم- چون‌هم مسجداست وهم مدرسه - مرحوم‌میرزا حسین‌خان همان سپاستمداری است که مذاکرهٔ قرارداد امتیاز رویتر را درسال ۱۸۷۲ انجام داد و پس از آنکه با توفیق کامل صدر اعظم و وزیر امور خارجه و سپهسالار شد به صورت تقریباً تبعید با عنوان والی در مشهد وفات یافت. با موقوفاتی که وی باقی گذاشته برادرش یحیی‌خان مشیرالدوله که راجع به او بعداً صحبت خواهم داشت آن کار

تا تمام را در دست دارد و ساختمان در شرف اتمام است.

من بر بالای این بناها که بر پایه‌های عظیمی ساخته می شود رفتم. در مدخل طاق بلندی دارد که به حیاط منتهی می‌شود و حوض بزرگی در وسط این حیاط است، در سمت راست بنای عمده واقع شده است با چهار مناره بر فراز آن. بر بالای صحن داخلی گنبد عظیمی خواهند ساخت در روبروی مدخل ایوان کوچک‌تری هست که حالا برای گزاردن نماز بکار می‌رود، ولی در عقب آن صحن وسیعی است با چهار ردیف ستون‌های سنگی که جمعاً پنجاه ستون است و یک شبستان پهناور وفراخ که انتهای آن را با کاشی آراسته‌اند. در یک گوشهٔ مسجد کتابخانه‌ای است باقفسه های چوبی منبت کاری ظریف ودرخارج محوطه، حوضی است برای نوشیدن آب و وضو ساختن با نرده‌های آهنی و شیر آب در اطراف آن.

نمای تمام ابنیه وسیع و زیباست و کاشی کاری آن منظرهٔ دل انگیزی دارد، ولی بدون ملاحظه باید گفت که این نمونه‌های هنر کاشی سازی جدید در ایران چه اندازه پست تر از آثاربسیار ظریف دوره های گذشته است. از جهات طرح ونصب و شکوه احتمالاً قابل آن نیست که از آثار هنری بشمار آید.

بازار - بازارهای تهران محوطهٔ بسیار وسیعی را در بخش کهنهٔ شهر اشغال و مثل سایر قسمت‌های پایتخت در دورهٔ شاه فعلی تغییرات عمده و اصلاحات ضروری فراوان حاصل کرده است. مدخل اصلی بازار از دالان مقابل شمس العماه است و آن از راه محوطه‌ای که حوض و آب روان دارد و سبز میدان نامیده می‌شود، به راسته‌ای کم نور با سقفی منحنی منتهی می شود که در چشم جهانگردانی که به مشرق زمین آمده اند نیک آشناست.

بازارهای تهران سراسردارای گنبد آجری است وغالباً هم‌به حیاط یا میدانی راه دارد و دارای کاروانسراهای وسیع و خوش بناست و می‌توان در آنجا انواع اجناس شرقی را اززین اسب تا سینی چای خوری خریداری کرد. مصنوعات اروپائی در بعضی غرفه‌ها برای فروش موجود و از اکتشافات ابتدائی وآشکار یکی این است که لباس ایرانی دوخت اروپا هم دیده می شود.

یکی دیگر از سلیقه‌های خیلی شایع ، ولی غیر قابل درك ایرانی که به صورت بارزی هویداست و با خرج کم قابل حصول می‌باشد دربازارها دیده می‌شود و آن علاقهٔ فراوانی است که گویا در میان همهٔ طبقات از شاه تا افراد پائین‌نسبت به بلوربارفتن ، شمعدان جار ، چراغ و ظروف چینی یا زیور آلات از هر قبیل هست. به خانهٔ هر شاهزاده یا افرادی از طبقهٔ اعیان که وارد شدم قفسه‌ای پر از این اجناس دیدم و بر حسب معمول اشیاء گرانبها را روی میزی کنارهم‌می گذارند و به گمان من بدون تردید و شبهه هر ایرانی قصر بلور لندن را عالی ترین پدیدهٔ سراسر جهان محسوب می دارد .

راجع به وضع دکانها یا چگونگی معاملات و یا درجات کسب و کار و یا صحنه‌های داد و ستد در بازارهای تهران حرفی نمی زنم چون همان وضع و بساطی در میان است که در سایر شهرهای مشرق زمین دیده می‌شود و بارها شرح وصف آن‌را بیان کرده‌اند به‌حدی که حتی کسانی که به مشرق هم نرفته باشندبا آن آشناهستند ، فقط به ذکر این نکته می‌پردازم که از لحاظ ترتیب کار و عرض معابر و اندازهٔ دکان‌ها و عوامل عمومی رفاه و آسایش از همهٔ بازارهای شرقی که من دیده ام بهتر است. اگر چه نسبت به بازارهای اصفهان و شیرازکه بعداً دیدم و تا حدی هم تبریز عقب تر محسوب میشود ، ولی از نظر کسانی که با علاقه وکنجکاوی و امید خرید اشیاء کمیاب به آنجا می‌روند از یأس آورترین بازارهای مشرق زمین است.

فروشنده حد اعلای قیمتی باور نکردنی را خواستار می‌شود و منتهای بی اعتنائی را نسبت به قیمتهای پیشنهادی هر خریدار نشان می‌دهد. فروش کالاهای کمیاب و فرش و از این قبیل چیزها کاملا در دست دلال‌هاست که اجناس خودرا برپشت الاغ به محلهٔ اروپائیان حمل‌می کنند و از این افراد است که باید پارچهٔ ابریشمی و ملیله دوزی و مخمل یا اجناس فلزی یا میناکاری یا فرش و آئینه‌های منقوش و حباب که شاید مسافر علاقه در بردن آنها به اروپا داشته باشد خریداری

کرد. اکثر این دلالها هم به مناسبت نوع اجناس و مظنهٔ آن از قرار معلوم کلیمی می‌باشند، اما مسافر زود گذر به آسانی قادر نخواهد بود متاع مطلوب را بدست آورد، چون اجناس ارزنده را علاقه‌مندان که در آنجا اقامت دارند از پیش خریداری کرده‌اند و چند هفته لازم است تا دلالها اجناس منظور را از ناحیهٔ فروشندگان خصوصی خود فراهم سازند. مراکزی به رسم اروپائی که کالا را از هر قبیل آماده و در معرض فروش دارند و خریدار آنچه مطلوب اوست انتخاب می کند در ایران سابقه ندارد.

زندگانی در بیرون خانه ـ چشم انداز کوچه و خیابان را در تهران نباید از لحاظ ذوقی و هنری با وضعی که در کوچه‌های بلاد بزرگ هندوستان و پایتخت‌های قدیمی آسیای مرکزی هست مقایسه نمود. با تأسیس سلسلهٔ قاجاردرصد سال پیش و تغییر وضع حکومت طرز و شکل لباس هم ساده‌تر گردیده، عمامه به تدریج از میان رفته و حالا فقط حاجی‌ها و سیدها و ملاها بر سردارند. لباس بلند ورنگ‌های زنندهٔ شرقی که شاید هنوز در خیابان‌های بنارس و بخارا دیده می شود به صورت تنگ تر و طرز تمام یا نیمه اروپائی درآمده و رنگ‌های معتدل از قبیل مشکی و قهوه‌ای و سبز و خاکستری و انواع دیگر با زمینهٔ سیاه یک دست متداول گردیده است. درکوچه‌ها و بازار تنه زدن و تصادم فراوان است و در همه جا گوناگونی و تضاد که از زندگانی آسیائی کاملا لاینفک است دیده میشود.

در محیطی که از میان انبوه جمعیت از هر چهار نفر سه تا سواره‌اند، ولی آن زرق و برق‌ها والوان تند وزننده که علامت شرق واقعی دست نخورده است در میان نیست، ولی هم از لحاظ رنگهای گوناگون و هم سرو صدای وضع کوچه‌ها بواسطهٔ مشاهدهٔ انواع اونیفرم‌ها و دسته‌های متعدد موزیک نظامی که درمیدان‌های شهر مینوازند[1] آهنگ محبوب ایشان هم «مارش سلطانی» است که وزن و اعتبارخاص دارد وساختهٔ آقای لومر موزیکانچی فرانسوی‌است. سربازان با کلاه‌خود

۱ ـ درسال ۱۸۸۷ یک دورهٔ کامل از ادوات و آلات دستهٔ موزیک شصت نفری از طرف دولت انگلیس به شاه تقدیم شده بود، ولی چون نوازندگان ایرانی با آلات فرانسوی تعلیم یافته‌اند که کلیدو کوک متفاوت دارد همهٔ آنها تحویل موزه شده است.

آلمانی و کلاه های پوستی بلند و اونیفرم های گوناگون تقریباً از تمام قشون های اروپائی همه جا دیده میشوند.

پلیس تهران هم نیک جالب توجه وعدهٔ آنها بالغ برسیصد نفر است که کنت ایتالیائی مونت فورت تشکیل داده و اداره میکند. وی از خدمت لشکری بمبا درناپل بازنشسته ودراتریش‌مقیم شده بود وشاید ازجانب امپراتور ویا شخصاً به‌خدمت شاه ایران در آمده است. این نفرات پلیس پیوسته در پاسدارخانه که در سراسر شهر پراکنده است دیده میشوند و اونیفرم سیاه با یقه و سر دست مغزی‌دار مخملی بنفش بدون شک بسیار جالب و زیبا است ، اما عجیب‌ترین منظره در خیابانهای تهران که از مختصات آنجاست هیکل شاطرهاست که هر کجا شاه میرود آنها از جلو کالسکه یا اسب او دوان دوان میروند و در نظر بیگانه هائی که با تاریخ درباری ایران آشنا نباشند سخت جالب توجه و حیرت‌انگیز می‌نمایند[1].

۱ - برای ملاحظهٔ تصویری از اونیفورم شاطرها درعهد فتحعلی‌شاه رجوع شود به‌گراور زیبائی که از روی نقاشی جی . بی . موریه تهیه شده ودر آن نمایشی اروورود شاه به تهران درسال ۱۸۱۵ترسیم گردیده است. دکتر فرایردرسال ۱۸۷۶ آن لباس‌را چنین تعریف می‌کند: شاطرها یگانه‌کسانی‌اندکه عمامهٔ خود را با پر آرایش می‌دهند، زنگولهٔ کوچکی به کمرخود می‌بندند، چماقی در دست و غاشیهٔ ارغوانی‌رنگ قلاب دوزی بر دوش و چارق برپا دارند . نیم تنهٔ چسبان و شلوار دراز تا پائین زانو دارند ، اما در دورهٔ صفویه شاطرها مقامی بالاتر از خدمهٔ تشریفاتی داشتند ، درآن ایام این جماعت وابسته به صنفی بودندکه درآن احرازمقام شاطرباشی‌مستلزم امتحانات سختی بودکه فقط برای افرادی میسربودکه در دشوارترین مسابقه‌ها شرکت‌کنند و توفیق یابند. آنها می‌بایست درحال‌دویدن دوازده تیری راکه‌یک به یک از ستونی به فاصلهٔ یک فرسخ از دروازهٔ کاخ شاهی اصفهان انداخته می‌شد جمع‌آوری کنندوبدین قرار می‌بایستی از بامداد تا شامگاه مسافتی را،درحدود سی و شش فرسخ یا ۱۰۸ میل طی‌کنند.

روز برگذاری این مراسم از تعطیلات عمده به شمار می‌رفت وهرکسی از شاه تاگدا درکامیابی داوطلب ذی علاقه بود . وزیران و نجبا سواره ازکنار دونده یورتمه همی رفتند و او را درکامیابی تشویق می‌نمودند و اشخاص علاقه‌مند به او انواع میوه و خوراکی به‌منظور تشویق می‌دادند .

شاردن در ۲۶ مه ۱۶۶۷ ناظر یکی ازاین مراسم بوده و چنین تعریف‌کرده است‌که در آن مورد شاطرکامیاب تقریباً چارده ساعت جهت پیمودن مسافت لازم در حرکت بود. وی نام دوندهٔ دیگری را درعهد شاه صفی یاد می‌کندکه همان مسافت را در دوازده ساعت پیموده بود .

تاورنیه می‌نویسد : شاطرها از دوره‌های خیلی پیش بوده‌اند. نام آنها بوسیلهٔ سیاح ونیزی‌جوزفا-باربارو دویست سال قبل از شاردن در تبریز ذکر شده است و بدون تردید یادگاری از دوران بسیار قدیم‌اند . در فصل سلاطین نخستین (انجیل) هم می‌خوانیم : «سپس عدونی جاه فرزند هگیس با انبساط خاطر فرمودکه تخت شاهی وی را نصیب خواهدگردید و پی ارابه و نفرات سوار پنجاه تن دیگرباشند که از جلو او دوان دوان بروند ».

سکنه ـ برآوردهای راجع به جمعیت تهران مثل محاسبه‌های دیگر آماری‌در ایران خالی از اختلافات فراوان نیست ، ولی به من اظهار داشتند تخمینی که بیش از حد مقرون به صحت است و از روی تعداد موالید و فوت شدگان در شهر و مقدار وصول آذوقه به بازار استنباط میشود مجموع سکنهٔ فعلی را بین ۲۰۰،۰۰۰ و ۲۲۰،۰۰۰ نفر نشان میدهد. هر چند که بعضی از سکنهٔ قدیمی ، مقدار جمعیت را بیش از ۱۷۵،۰۰۰ تن محسوب نمیدارند.

بیست سال قبل پیش از آنکه تجدید بنای این شهر بطوری که اشاره نمودم آغاز شود بالاترین رقمی که قابل قبول مینمود ۱۲۰،۰۰۰ بود و این خود صائب بودن سیاست شهریار قهرمان کنونی را تأیید میکند.

میگویند در پایتخت چهار هزار نفر کلیمی اقامت و ایشان ده کنیسه‌وچندین مدرسه دارندو عدهٔ بیشتر ایشان به کار تجارت و دلالی‌و شرابسازی وپزشکی اشتغال دارند. در آنجا هم مانند دیگر جاهای ایران یهودیان ناگزیر با رعایت احتیاط رفتار می کنند ، ولی دوچار آزار تعصبات مذهبی که بعضی اوقات در قسمت‌های جنوبی‌تر درمحیط‌متعصب اصفهان و شیراز پیش می‌آید نیستند و دراین بارد موقعی که راجع به آن‌دو شنیر مطالبی بیان میشود باز صحبت خواهم کرد.

جمعیتی بزرگ ارامنه در تهران ۱۰۰۰ نفر است که دو کلیسا دارند که سابقاً اشاره کردم و در باب ارامنهٔ ایران هنگامیکه از جلفا و ایالت آذربایجان بحث میشود صحبت خواهم کرد و همچنین گفته‌اند که چند صد نفر پارسی یا گبر در پایتخت اقامت دارند. ایشان بیشتر با مراکز خود در یزد و کرمان ارتباط تجارتی دارند. یک‌وقتی تمام باغبانهای سفارت انگلیس از میان این طبقه انتخاب می‌شده‌اند[1].

عنصر اروپائی ـ تا حال برجسته ترین نظام جدید امور در تهران افزایش

---

۱ ـ گبر که به معنی کافر و هم معنی Giaour است البته نام این جماعت نیست ، بلکه اصطلاح ناروائی است که مسلمانها به ایشان داده‌اند. تا سال ۱۸۸۲ جزیهٔ خاصی به دولت ایران می‌پرداختند، ولی به دخالت سفارت انگلیس این مالیات تبعیض‌آمیز ازبین رفته است .

تعداد عناصر اروپائی پایتخت است. در سال ۱۸۵۱ آقای بی‌نینگ [۱] نوشته بود که تنها افراد اروپائی مقیم تهران اعضای سفارتخانه‌های مختلف وچند نفر افسر که در خدمت قشون ایران بودند (اکثریت ایشان چون به دریافت مقرری خود توفیق نیافته بودند ناگزیر به ترک خدمت شدند) وسه چهارتا مغازه‌دار فرانسوی و ایتالیائی و یک نفر هم انگلیسی که شاه برای ترجمه کردن مطالب روزنامه های خارجی و تحریر روزنامه سبک خود استخدام کرده بود ، بودند.

درسال ۱۸۶۵ آقای مونسی [۲] جمع عدهٔ آنها را پنجاه نفر نوشت ، واما در موقع مسافرتم به آنجا در پائیز و زمستان ۱۸۸۹ میگفتند که عده به پانصد نفررسیده بود. این افزایش مربوط به‌نفرات رسمی نیست که شامل اعضای سفارتخانه هاوافسران قشون و مأموران ادارهٔ تلگراف و چند صاحب منصب روسی و اتریشی و چند نفری هم که در خدمت دولت ایران‌اند باشد که عدهٔ آنها در همین حدود پانصدمیباشد. بلکه میتوان گفت که هیئتهای مذهبی وبازرگان و کمی هم‌مسافران جهانگرد که هرساله‌در اثربیکارگی گذارشان به‌ایران می‌افتد این‌ازدیاد راسبب شده‌اند. درواقع‌این‌فزونی‌عده بیشتردرمیان سوداگران وتجارجزءوکسانی است که دنبال امتیازات اقتصادی می‌دوند و شوالیه های سرگردان عالم صنعت وکار و از این قبیل افراد و تمام گروه‌های‌عالی که فی‌الواقع وجودشان مصداق این گفتار است که هرکجا که کرکس باشد لاشخور هم خواهد بود و روزی فرا خواهد رسید که خیابانهای تهران نیز مثل اسلامبول و قاهره نمایشگاه جامه و لباس اروپائی از هر قبیل خواهد گردید.

عناصراین جماعت که به‌چندین زبان حرف میزنند ، ولی بدبختانه رنگ واحدی دارند در هر حال با هم حشر و نشر مینمایند وطرز فکرهای خاص و ضعف اخلاقی و زد و بندها و رقابت‌ها و نقشه های آنها منشأ بی انتهای شایعات محلی و تقریباً تنها کانون جالب توجهی علاوه بر امور سیاسی است.

۱- Binning　　۲- Mounsey

سفارتخانه‌های خارجی ـ در تهران فقط یک سفارت کبرا هست که متعلق به سلطان عثمانی است این اقدام متقابل شایسته‌ای است که دو دولت بزرگ اسلامی نسبت به یکدیگرنموده‌اند ، ولی اروپا با شش‌سفارت خانه درتهران نمایندگی دارد .

انگلستان ، روسیه ، فرانسه ، آلمان ، اتریش و ایتالیا در موقع مسافرتم‌قرار بود وزیر مختاری هم از بلژیک وارد شود و کارداری نیز از جانب دولت هلند تعیین شده بود .

امریکا در سال ۱۸۸۳ برای نخستین بار وزیر مختاری مقیم اعزام داشت . بیشتر این دیپلماتها اقامتگاههای راحتی دارند که‌در محوطهٔ وسیع‌و خوش ترکیبی واقع شده است نظیر آنچه وزیر مختار بریتانیا دارد ، البته نه با آن وسعت زیاد و من نتوانسته‌ام درست دریابم که غیر از نمایندگان روسیه و انگلستان و سفیر عثمانی این حضرات چه کار عمده‌ای دارند و یا اصلا کاری دارند یا نه و برای بیشترایشان آن مقام یا تبعیدی آبرومند است و یا وسیلهٔ آسایش جالب و سودمند .

تهران از لحاظ پایتخت چه مزایا و چه نقایصی دارد

عده‌ای تهران را ازلحاظ اینکه پایتخت انتخاب شده است به باد اعتراض و دشنام گرفته و برآن ایراد نموده‌اند که عاری از رودخانه است، و حرف بی‌موردی نیست، ولی باید گفت که رودخانه های بلاد دیگرهم چهار پنجم از مدت سال فقط جویباری‌بیش به شمار نمیرود .

بانوشیل در کتاب خود رشتهٔ اعتراض را تاحدی دراز کرده‌است که‌اظهارداشته تهران هیچ چیزی ندارد که شایستگی پایتخت به آن بدهد . من با این قبیل عقاید موافق نیستم و بیشتر از جهات سیاسی که نگاه میکنم عقیده‌ام این است که تهران بهترین پایتختی بوده که ایران میتوانسته است داشته باشد .

آقا محمد خان با انتخاب این محل برای مرکز حکومت بصیرت عالی خود را نشان داد . اعتراض به محل فعلی بیشتر از نظر بهداشتی است،بعلاوه مقدار آب

تهران غیرکافی و بهای آن گران است . اقدامی هم که جهت انحراف آب کرج به تهران شده بود متروك ماند(۱) . و تمام احتیاج تهران با آب قناتها که در دامنهٔ البرز حفر میشود مرتفع میگردد و گفته‌اند چون تهران درمیان دشتی فرو رفته واقع شده است در اثر رطوبت نواحی اطراف مالاریا خیز است و تاکنون چندین مورد حصبه هم دیده شده است و باز گفته‌اند که از لحاظ فاضل آب نیز کارش خراب است و این حرف شاید در بارهٔ تمام شهرهای ایران صادق باشد.

سیستمی راکه درتهران برای فاضل آب انتخاب کرده‌اند هرچند که ازجهت بهداشت مفید نیست درهر حال کمتراز شهرهای دیگر شرقی منظرهٔ بدنما دارد. هر حیاط چاهی دارد به عمق سی یا چهل پا وچهار انبار افقی زیرین دراطراف آن که به زمین پائین میرود، وقتی که همهٔ این انبارها پر شد سرچاه را میبندند. هرچند که این کار درستی نمی‌نماید ، ولی‌درمیان اقسام دیگر شرقی انصافاً ملامت وسرزنش کردن راجع به آن آسان نیست.

مزیت‌های سیاسی - ازطرفی‌هم شهردر ارتفاع ۳۸۰۰ پا ارتفاع ازسطح دریا واقع گردیده‌وبیشتر مدت‌پائیز وزمستان وماههای بهار هوایش روح‌افزاست‌وهمینکه حرارت سوزان تابستان حدت مییابد دسترسی آسان وسریع به دامنهٔ‌های کوهستان میسر است ، درهمانجائی که زندگانی درزیر چادر و درسایهٔ درختان اگر فرح‌افزا نباشد لااقل قابل تحمل است ، ولی در زمینه‌ایکه من دلایل خودرا استوار میسازم جنبهٔ سیاسی کار است بعلاوه مخالفان سرسخت اظهار میدارند که پایتخت درمعرض تهاجم آسان‌روس است ومایهٔ ترغیب قصد تجاوز میشود .

با این حرف‌هم من موافقت ندارم. تهران با سرحد روسیه درجلفا که بر رودخانهٔ ارس واقع است پانصد میل فاصله دارد که‌ازآنجاهرگونه حمله‌ای بدون -

۱ - این کار را حاجی میرزا آقاسی صدراعظم خارق‌العادهٔ محمد شاه که علاقهٔ سرشاری درانجام کارهای عام‌المنفعه داشت‌شروع و با موفقیت تمام‌کرد، وی به بند آوردن آب رودخانهٔ جاجرود که‌در سمت مشرق واقع است اقدام نمودکه بواسطهٔ شکایت زارعین ورامین جهت‌کم آبی آن نقشه ازبین‌رفت و بعد از سقوط حاجی آب‌کرج را هم بستند.

شک ازراه والی نشین شمال غربی ایران یعنی تبریز آغاز میشود واگرایران نتوانسته باشد ازتهاجم روس طی این پانصد میل جلوگیری کند بهیچ وجه وهیچ جای دیگر هم نخواهد توانست ازعهدهٔ این کار برآید.

ازتنها راه دیگری که مهاجم شمالی قادر به پیشرفت است جادهٔ رشت به قزوین میباشد که لزوماً باید ازسلسله جبال البرز بگذرد که ازلحاظ هرلشکر مدافعی بهترین وسیلهٔ مقاومت است وهرگاه چنانکه درفصل خراسان به ذکر بعضی دلایل پرداختم یورشی ازجانب شمال شرقی پیش آید برای شهریار ایران جلوگیری ازآن درتهران چه اندازه آسان‌تر ازاصفهان خواهد بود. ولی انتخاب محل پایتخت‌را اساساً نبایستی فقط ازلحاظ امکان خطر تهاجم یا عدم آن ازجانب دشمن واحدی درنظرگرفت، بلکه باید موقع مرکزی یا قدرت تمرکز وچیرگی آسان برجاده‌هائی که به ایالات عمدهٔ مملکت مربوط میشود ملحوظ داشت وازاین جهت است که وضع تهران‌نیک ممتاز بشمار میرود بواسطهٔ وقوع آن درفواصل کم وبیش متساوی نسبت به‌دو حاکم‌نشین شرقی وغربی یعنی مشهد وتبریز به‌آن دو ایالتی که این دو شهر مرکز حکومتشان است تسلط دارد ودر عین حال درمسافت نسبتاً نزدیک و واجد راه ارتباط دفاعی با ولایات شمالی کرانهٔ دریای خزر واقع شده است که بعید نیست ازهمان راه نیز درآینده ضرورت ضربتی پیش آید.

ازجهت دیگر هم وضع مسلطی نسبت به پایتختهای سابق یعنی اصفهان وشیراز دارد که درصورت پیش‌آمد فاجعهٔ تهاجمی ازشمال پیوسته این امکان درمیان خواهد بود که پایتخت راآسان به‌آن بلاد انتقال داد. بنابراین، این اندیشه وخیال که ایران با تغییر دادن پایتخت به شهر دیگری درسمت جنوب وضع قوی‌تر وبهتری خواهد داشت من چنین حرکت عنیفی را انصراف بی موردی ازداشتن‌محل وموضعی می‌شمارم که اهمیت سرشار دارد وآن‌را انگیزه‌ای برای خیالات تهاجمی زمامداران مسکوی محسوب میدارم.

اسب دوانی - ازجمله نمایش‌های نیمه اروپائی دیگر تهران درموقع‌مسافرت من وجود میدان اسب دوانی ومسابقات سالانهٔ اسب سواری بود ولازم به‌تذکرنیست

که نه‌ازلحاظ محل ونه چگونگی برگزاری مسابقه میزان کار اروپائی چنانکه باید وشاید درمیان نبوده مثلا چمن ویا خاك ریشه‌دار نداشتند ، ولی چون اسب ایران به ندرت وشاید هم هیچوقت درعمرخودروی چمن قدم برنداشته امر زایدی است که دراین یگانه مورد اتفاقی او را به این وسیلهٔ راحتی آشنا ساخت .

بیابانهای خشك و خالی خارج شهر که به اندازهٔ کافی پهناور و هموار است که درآن تمام روز بتوان بدون توقف اسب سواری نمود آسان جوابگوی حاجت و منظور می نماید. بعلاوه میدان خاص شرط بندی ندارند و قمار هم کاری قرین بی‌احتیاطی‌است‌چون هیچ بعیدنیست که‌اسب برنده‌ازاصطبل شاهی باشد. سوارکاران کودکانی با شلوارگشاد و پیراهن الوان بودند خط سیر مسابقه هم‌متفاوت و مهمترین آن که دراز ترین بود تمام کردن گرداگرد دیواری بود که کمتر از شش دور نبود .

تا آنجا که من اطلاع دارم ایستویك دقیق‌ترین شرح را در بارهٔ‌مسابقهٔ اسب‌دوانی نوشته ، وی میدان اسب دوانی‌را اندازه گیری واظهارنظر کرد که‌محیط‌آن دومیل و سی‌یاردبوده بنابراین به‌نظرمن بزرگترین مسابقهٔ جام‌پیروزی تهران‌یازده میل و سه چهارم طول داشته. او ضمناً توجیه نمود که این مسافت درمدت بیست و شش دقیقه و بیست و نه ثانیه طی شد.

باید به خاطر داشت در سر زمینی که اسب وسیلهٔ مسافرت است‌وگاهی مسافت‌های بسیار دور با همین وسیله طی می‌شود آنچه در درجهٔ اول اهمیت‌است لزوماً استقامت وطاقت است نه سرعت و تا اندازه‌ای که من می‌دانم ایرانی‌هاسرعت را در مسافت کم که درکشورهای همجوار ما مورد توجه سرشار است سزاوار توجه تلقی نمی‌نمایند. لازمهٔ چنین کاری اصلاح و پرورش اسب‌های بومی است.

نگارستان ـ تهران وحومهٔ آن ازهیچ لحاظی عجیب تر نیست وبه هیچ صورتی هم وضع و کیفیت بساط سلطنتی شرق را بهتر از قصرهای شاهی و اقامتگاههای ییلاقی نمی توان مجسم ساخت و تقریباً می‌شود گفت که این قصرها در همهٔ حوالی‌پایتخت

هست و مثل این می‌نماید که تمام عمارتهای سلطنتی سابق وفعلی اطراف لندن از قبیل کیو [۱] و همپتن کورت [۲] وچیزیک [۳] و بیمارستان گرینویچ [۴] را فقط مختص شخص سلطان ساخته باشند و بعد از وفات او تمام این بناها با انحطاط بی انقطاع دوچار شود .

از این دسته قصرهای ایرانی که در تاریخ نیک مشهور است یکی کاخ نگارستان‌می‌باشد که فتحعلی‌شامساخته‌بود[۵] واقامتگاه‌ییلاقی‌حرمسرای‌عظیم اومحسوب می‌شد. آن موقع نگارستان در بیش از نیم میلی خارج دیوار شهر محدودتهران واقع بود که شرح خراب کردن و از بین رفتن آن را بیان نمودم ، اما در اثر طرح ناصرالدین شاهی این محل داخل محیط شهر مدرن افتاده است و علاقهٔ مال‌دوستی، او را اخیراً بر این داشته است که برای بناسازی آنجا را قطعه قطعه بفروشند .

در اوایل این قرن آنجا را پناهگاه دلپذیری تعریف کردند با باغ های خوش سایه و در میان آنها عمارتی با کلاه فرنگی بود و این نام بدان جهت بوده که خیال‌می کردند آن غرفه‌ها به کلاه اروپائی شباهت دارد.

سر. ار. کی پورتر که در سال ۱۸۱۸ به آنجا رفته و وصف آن را باز گفته دربارهٔ زیبائی آن محل راه مبالغهٔ وجد آمیزی پیموده و آن را بهشت برین وسر زمین پریان و ارضی نیک زیبا به شمار آورده و خود قصر را سقر خاکی حوریان نام داده است و موقعی که این وجود عالی نسب سریع التأثر به محوطهٔ گرمابه قدم گذاشت چنان دستخوش احساسات شاعرانه گردید که از وصف و بیان جمال پری وشان که در حرکت بوده‌اند و شاه مال پرست آنها را تماشا می کرد باز مانده بود .

شاه فعلی هیچ وقت در آنجا اقامت ننموده و عمارت آن با سرعت روبه‌ویرانی است. نام نگارستان (محل فعلی وزارت فرهنگ و هنر. م.) را هم از این جهت به آن محل داده‌اند که از نگارش های چند استاد معاصر آراسته است.

۱ - Kew ۲ - Hampton Court ۳ - Chiswick ۴ - Grenwich

۵ - تانکوانی Tancoigne می‌نویسد : بنای اصلی را میرزا بزرگ وزیر عباس میرزا برای سرور خویش ساخته بود .

فتحعلی شاه هرگز عمارتی را نساخته و یا در ساختمانی اقامت اختیارننموده است مگر اینکه نقشی هم از پیکر خود و فرزندانش و تاج و تخت و جواهراتش وبالاتر از همه کمربند زرین وریش دراز معطرخویش که برپارچهٔ کرباسی‌می کشیدند در روی دیوارها به یادگار باقی نگذاشته باشد .

درنگارستان دوتا ازاین تصاویر دیده میشود یکی عکس تاحدی نامشخص ازشاه وبعضی ازفرزندان اوست وآن دیگری که نیک‌مشهوراست‌تصویری‌است ازپادشاه که پسران و وزیران دولت احاطه‌اش کرده‌اند وشاه برتخت طاوس جلوس نموده ، وزیران مختار دولت‌های اروپائی با رسمیت تمام بار حضور یافته‌اند.

شاه و پسرانش درانتهای تالار و نمایندگان دول از دوسو تا پیشگاه او دو ردیف دراز در تصاویری با قد و اندازهٔ طبیعی که جمعاً پنجاه نفرند نقش شده است. و دونفری که درجای ممتازایستاده وازهمه به‌شاه نزدیک‌ترند رسولان رقیب یکدیگر یعنی بریتانیا و فرانسه‌اند. ظاهراً یک اشتباه تاریخی دراین مورد به صورت دائم درآمده است. چون صاحبان تصاویر فقط مربوط به یک موقع نمیشوند ، بلکه به‌سراسر یک دوره تعلق دارند به این‌معنی که سرجان ملکم و سرهارفرد جونز و سرگوراوزلی و ژنرال گاردان فرانسوی همه در تابلوی واحدی دیده میشوند و این نکته هم ازروی لباس رسمی و هم چهرهٔ حضرات نیک هویداست . لباس انگلیسی‌ها کلاه سه گوش است که به رسم ایرانی جورابی ساقه بلند که در آن موقع پوشیدنش الزامی بود تا زانو بر آن می کشیدند .

این تصاویر که حائز اهمیت تاریخی است و با وجود خشکی هوا درتهران بسیار خوب مانده است کار محمد حسن خان از هنرمندان برجستهٔ آن دوره است و هرچند که از لحاظ هنری فاقد قواعد تناسب و زیبائی است و از جهات سایه و روشن هم ناقص است باز به راستی قابل تحسین و با وجود وضع و حال خشک و سخت زمان نمودار متناسبی است از آنچه در با آداب ترین و مقیدترین دربارهای مشرق زمین وجود داشته است.

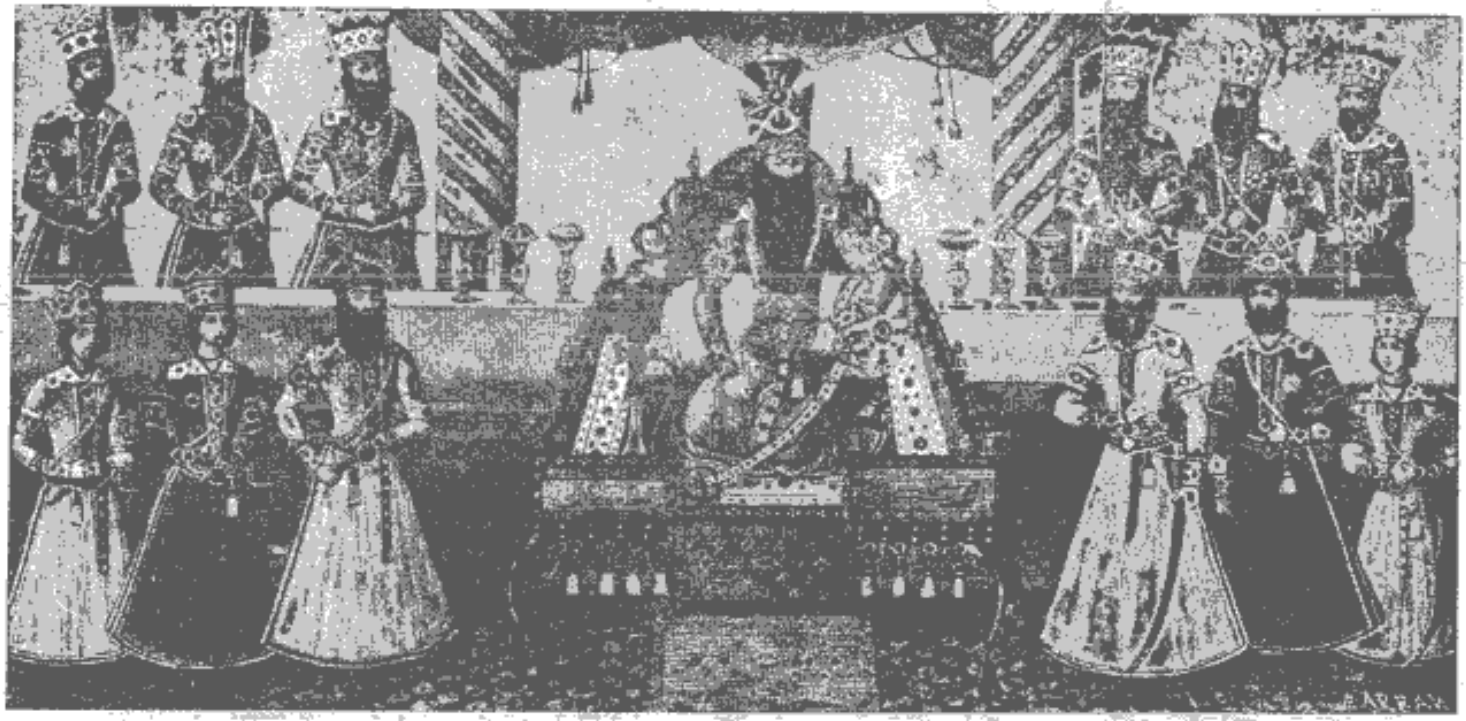
در تالار طبقهٔ فوقانی همین عمارت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام یا وزیراعظم محمد شاه (پدرشاه فعلی) را درسال ۱۸۳۵ به امر پادشاهش خفه کردند که ازاین بابت وی از کار پدر خویش پیروی نموده چنانکه فرزندش نیز همین کار را بدرستی تکرار کرده است و بایستی که این واقعه در تاریخ جهان نادر باشد که سه سلطان یکی بعد از دیگری فقط به جهات حسادت سه صدر اعظمی را که یا در پادشاه شدنشان دستیاری نمودند و یا هنگام سقوط شامختربن مقام دولتی را برعهده داشتند به مرگ محکوم شده باشند و این عین وجه امتیاز سه پادشاه یعنی فتحعلی ، محمد و ناصرالدین می باشد[1] .

گرمابه ـ وصل به اندرون ساختمان اختصاصی جداگانه هست . جهانگرد تازه وارد مشتاق را به‌حمام زیرزمینی آنجا راهنمائی میکنند .دروسط صحن حمام حوض مدوری است که باکاشی های آبی فرش شده و در انتهای صحن صفهٔ سراشیب مرمری است که میگویند حوریان مدهوش که سر . آر . کر . پورتردروصف آنهاسخنانی شاعرانه گفته بود از آغوش سرور جانان خود تا درون حوض لیز میخوردند که با در نظر گرفتن فاصله کاری چندان آسان نبوده است .

من از امعان نظر در بارهٔ عباراتی از قبیل : « صدای قهقههٔ ماهرویان که در فضای حمام محومیگردید و نغمه‌هائی که از لبان یاقوتی به گوش میرسید » خودداری و این گونه درفشانی‌های وجدآمیز را به وزیر مختار سابق آمریکا در ایران که از این لحاظ جانشین ممتاز سر . ار . کر . پورتر به شمار می رود واگذار می کنم .

قصر قاجار ـ درپیرون دیوارهای شهر برجسته‌ترین نقاط وشایسته‌ترین‌جاها نیز انحصاراً تابع جنون قصرسازی خانوادهٔ قاجارشده است . ازمیان آن ابنیه عمده‌ترین، نسبت به بناهای تهران قصر قاجار است (کاخ قجرها نه آنچنان که یک گروهبان انگلیسی که اوایل این قرن برای تعلیم نفرات قشون به‌ایران آمده بود اشتباهاً تخت

۱ ـ سه وزیر مقتول : حاجی ابراهیم قوام شیرازی ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر.



تصویر فتحعلی شاه و پسران

قاجارنوشت) این قصر بر نقطهٔ رفیعی در حدود دو میلی شمالی دیوارهای شهر بنا شده است واز دورمنظرهٔ جالب توجهی دارد ، زیرا که ازمیان شاخ وبرگ‌ها درچند ردیف سفید پی در پی طبقات آن اوج می گیرد تا در بالا به صورت قصر درمیآید .

ایرانی‌ها نظریات مبالغه‌آمیز در بارهٔ اهمیت معماری این‌بنا دارند ایشان میپندارند که از این لحاظ برقصر ویندزور یا ورسای‌رجحان دارد ، اما وقتی که به آن نزدیک میشویم آن پندارعزیز ، ولی جنون آمیزایشان پاك بی‌اساس مینماید وازآنجا است که بایستی درصدد بررسی و مقایسهٔ آن با قصور دیگر خواه سلطنتی یا شخصی برآمد و نیک دریافت که تفاوت از زمین تا آسمان است (همان فرقی که بین یک کرجی و ناو جنگی هست) آن مراحل پی‌در پی رواق های خاکی است که با آجر فرش کردند و سابقاً چشمه و دریاچه داشته و مثل چیزهای دیگر از این قبیل در ایران رو به ویرانی است.

قصرفوقانی‌محتوی عکسها وتصاویراشخاص ومناظراززمان‌فتحعلی‌شاه است‌در یکی‌ازاطاقهای بالا یا طبقهٔ پائین تصویری هم ازبوبرومل[1] انگلیسی‌یا استرجی ایرانی‌ها و یا استراچی[2] بوده که با هیئت سرجان ملکم به ایران آمده و در دستگاه فتحعلی شاه آن قدر دلنواز جلوه نمود که شاه شعری در وصف اوساخته وفرموده است تصویرش را برای بیشتر قصرهای تهران و اصفهان فراهم سازند.

در قصر قاجار عکس او بین زال و افراسیاب قرارداشته است یعنی حد اعلای احترامی که من گمان نمی کنم هیچ فرد دیگر انگلیسی احراز کرده باشد. وقتی که شاه در ماههای تابستان به سلطانیه می‌رفته بانوان باقیمانده را در این بنا جامیدادند و میگویند که‌در این قبیل موارد وی فقط با رقم قلیل ومحدود یک صد نفرزن قناعت می‌نموده و اما روایت ایرانیان حاکی است که تعداد زنان جا مانده به هفتصد تن میرسیده است.

---

۱ ـ Beau Brummel ۲ - نسخه‌ای خطی حاوی اشعاری که دروصف روی این جوان در آن زمان سروده شده است در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است . مترجم

قصرهای دیگر ـ سایر قصرها و یا ویلاهای تابستانی یا شکارگاههای شاه در قسمت شمالی پایتخت یکی سلطنت آباداست که نسبت به قلهک ششصد پاارتفاع دارد و بر کمر کوه واقع است و عمارتش را شاه فعلی ساخته است و آن آراسته با نقاشی‌های آب رنگ ایرانی از مناظر اروپائی بخصوص انگلستان و از جمله سرسرای مجلس مبعوثان انگلیس و قسمت داخلی یک رستوران با شکوه لندن و شبستان یک کلیساست که نشان میدهد اعلیحضرت کاملاً درست سه عامل مؤثر را درزندگانی مردم انگلستان نیک دریافته‌اند.

دیگرعشرت آباد که قصری بسیارزیباست که دراینجا تصویرآن‌ملاحظه‌میشود.



قصر عشرت‌آباد

اطاق‌های عمده‌اش محل اقامت شاه است و هفده اطاق کوچکتر که در اطراف استخر ساخته‌اند اقامتگاه بانوانی است که پیوسته همراه شاهند (تقلیل قابل ملاحظه‌ایست نسبت به میزانی که جد بزرگ او عادت داشته است) در اینجا هم تصویری از فتحعلی شاه است که جلوس درباری نموده وسفرا افتخار حضور دارند.

دیگر قصر نیاوران یا نیوبران و اقدسیه نزدیک نیاوران و نجف‌آبادوسلیمانیه است که راجع به آن در فصل دوم شرحی اشاره شده است. بناها تمام در حومهٔ تهران است و اکثریت آنها بر دامنهٔ کوههای شمیران [1] واقع گردیده است و آن رشتهٔ کمر-بندی است حاصلخیز که بیست میل امتداد دارد و مانع طبیعی عجیبی درقسمت شمالی جلگهٔ تهران بشمار میرود.

فتحعلی‌شاه اقامت دراین اماکن تابستانی‌را که‌بواسطهٔ ارتفاع بیشترهوای خنک‌تری دارد باب نموده، زیرا در اثر درختکاری و تأسیس باغها در پائین آوردن درجهٔ حرارت و افزایش میزان بارندگی پایتخت تأثیر کلی داشته است.

دوشان تپه - یکی از آثار علاقهٔ همایونی در ساختمان اقامتگاه‌های ییلاقی ایجاد و اصلاح جاده هائی بوده است که ازشهر به آن مقاصد منتهی می گردیده است چنانکه جادهٔ قابل عبور و مروری که اطرافش را درخت‌هم کاشته اند تاقلهک هست و جادهٔ دیگری مثل آن که برای راندن وسیلهٔ واحدی جا دارد و در دوطرفش درختان تبریزی کنارهم کاشته‌اند ازتهران به‌سمت مشرق تا مقصد ییلاقی دیگراست که بنائی بر ارتفاعات سنگی ساخته‌اند.

این محل دوشان تپه (تپهٔ خرگوش) است و آن تخته سنگ هم برآمدگی بدنمائی است در دشتی که تا شهر دو سه میل فاصله دارد و خود قصر هم در آن نقطهٔ نابابب منظرهٔ زشتی دارد ، ولی به هرحال آنجا شکارگاه محبوب شاه در نقاط کوهستانی اطراف تهران است و این ناحیه را مختص شکارگاه همایونی خالی از اغیار نگاه میدارند.

---

۱ - وجه تسمیه رایج «شمع ایران یا روشنائی ایران» بکلی بی‌اساس است . شمیران یک کلمهٔ قدیمی ایرانی است که اصل و معنی آن معلوم نیست .

درپائین این کوه‌باغ وسیع وخوش‌سایه‌ایست که‌درقفس های‌متعدد وطولانی آن‌حیوانات وحشی بیوتات سلطنتی را نگاه داشته‌اند. خود حیوانات درنظرمن نمونه‌های مرغوبی مینمودند، ولی لانهٔ بدی داشتند و چندتا هم بیشتر نبودند. اما محبوبیت آن محل که باغ وحش ایران به شمار میرود از اینجا آشکار میشود که قهوه‌خانهٔ کوچک که درکنار دروازهٔ باغ است سالانه ... قران به حضرت سلطان اجاره میپردازد. در مجاورت دوشان تپه دو شکارگاه دیگر نیز هست: یکی قصر فیروزه در قسمت جنوبی و سرخ‌حصار درسمت شمالی، بعلاوه در طرف شرق شکارگاه قابل ملاحظهٔ جاجرود را باید ذکر نمود.

سفارت انگلیس درقلهک ـ بطوری که‌اشاره کرده‌ام شاه‌یگانه مالک دامنه های شمیرانات نیست فرزندان اوو اعیان رویهمرفته از سرمشق همایونی پیروی کرده‌اند و چندین عمارت و خانهٔ ییلاقی با سلیقه و پرشکوه در دامنهٔ تپه ها دیده میشود و یادر میان درختان ساخته‌اند که از نظرپنهان است. ازآن جمله محلی است که بهیچ عنوان از هیچ کدام کمتر نیست و آن عمارت ییلاقی سفارت انگلیس در دهکدهٔقلهک‌است که درشش میلی دروازهٔ شمالی پایتخت واقع گردیده است.

حق مالکیت این قطعه زمین را اصلاً محمد شاه در سال ۱۸۸۳ به سرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس داد و اراضی که اقامتگاه وزیر مختار و باغ آن واقع شده استمرحمتی پادشاه کنونی است. به‌موجب امتیازاتی اهالی‌قلهک که صدخانوارند از مزایای خاصی برخوردارند. ایشان از سرباز دادن ویا تهیهٔ جا و علیق برای قشون معاف شده‌اند و عوارض را به دولت انگلیس میدهند که مقدارش را وزیر مختار تعیین میکند. مرافعات جزئی آنها را کدخدائی که وزیر مختار منصوب میکند حق رسیدگی دارد و این کدخدا در نزد اعضای سفارت که عهده‌دار امورکنسولی‌اند مسئول میباشد.

مانند تهران در اینجا هم هیئت سیاسی بیش از یک بنا دارند، ولی فقط عمارت اصلی وضع و وسعت قابل توجهی دارد و این قسمت نیز با یک چادرپوش

هندی مجهزاست که درمحوطهٔ باغ برای احتیاجات فصل تابستان استراحت یا صرف شام و ناهار بر پا میدارند و باغهای اطراف پر از درخت است وهرچند که با آنچه ما در انگلستان باغ مینامیم قابل قیاس نیست باز مکان بسیار مطلوب سایه داری است که درگرمای تابستان پناهگاه ذی‌قیمتی فراهم میسازد. ابتیاع باغ مجاور با آب قنات (که هرگالن آن ارزش مسلم و ثابتی دارد) بر شکوه اقامتگاهی افزوده است که بدون آن اعضای یک نمایندگی‌سیاسی اروپائی درموسم گرما که طاقت‌فرسا است قادر به زندگی نبودند.

از طرف دیگر دولت روس هم مالک قریهٔ زرگنده است که در شمال غربی قلهک واقع شده و در آنجا مزایا و حقوق همانندی دارند. فرانسویها اقامتگاهی در تجریش که یک میل بالاتر است اجاره میکنند. میگویند در تجریش درحیاط محل امامزاده‌ای بزرگترین چنار ایران واقع است. ترک‌ها هم درهمین حدود زرگنده زمین دارند. آلمانها تا این اواخر مستأجر انگلیسی‌ها در قلهک بودند و حالا در دزاشیب سکونت دارند. اتریشی‌ها در رستم‌آباد محلی اجاره کرده‌اند.

دماوند ـ قبل از اینکه گفتارم را در بارهٔ نواحی شمالی تهران تمام کنم‌بسیار شایسته است سخنانی چند نیز راجع به‌کوه توانا و نگهبان یعنی دماوند از لحاظ حسن ختام بیاورم. این گنبد مخروطی سفید خوش نما که با برازندگی تمام سربرآسمان دارددرزندگانی‌روزانه چنان مأنوس وخوش‌آیند واقع میشود که‌هنگام‌عزیمت ازتهران و ناگزیر محرومیت از دیدار منظرهٔ آن (اگر به سوی جنوب رهسپار باشیم تا ۱۶۰ میل باز قله‌اش را خواهیم دید) مسافر به هیچ وجه از این فقدان غفلت نتواند نمود.

دماوندکوهی آتشفشان است نه بصورتی که بعضیها عنوان کرده‌اند بکلی خاموش،بلکه در واقع هیجانش متوقف است. درسراسر تاریخ واقعهٔ آتشفشانی‌ازآن ثبت و ذکر نشده، ولی ستون دود، گاه‌گاه از دهانهٔ آن متصاعد است بخصوص از دودکوه که در طرف جنوبی قرار دارد و عجیب این است که شاردن با همهٔ تیزبینی

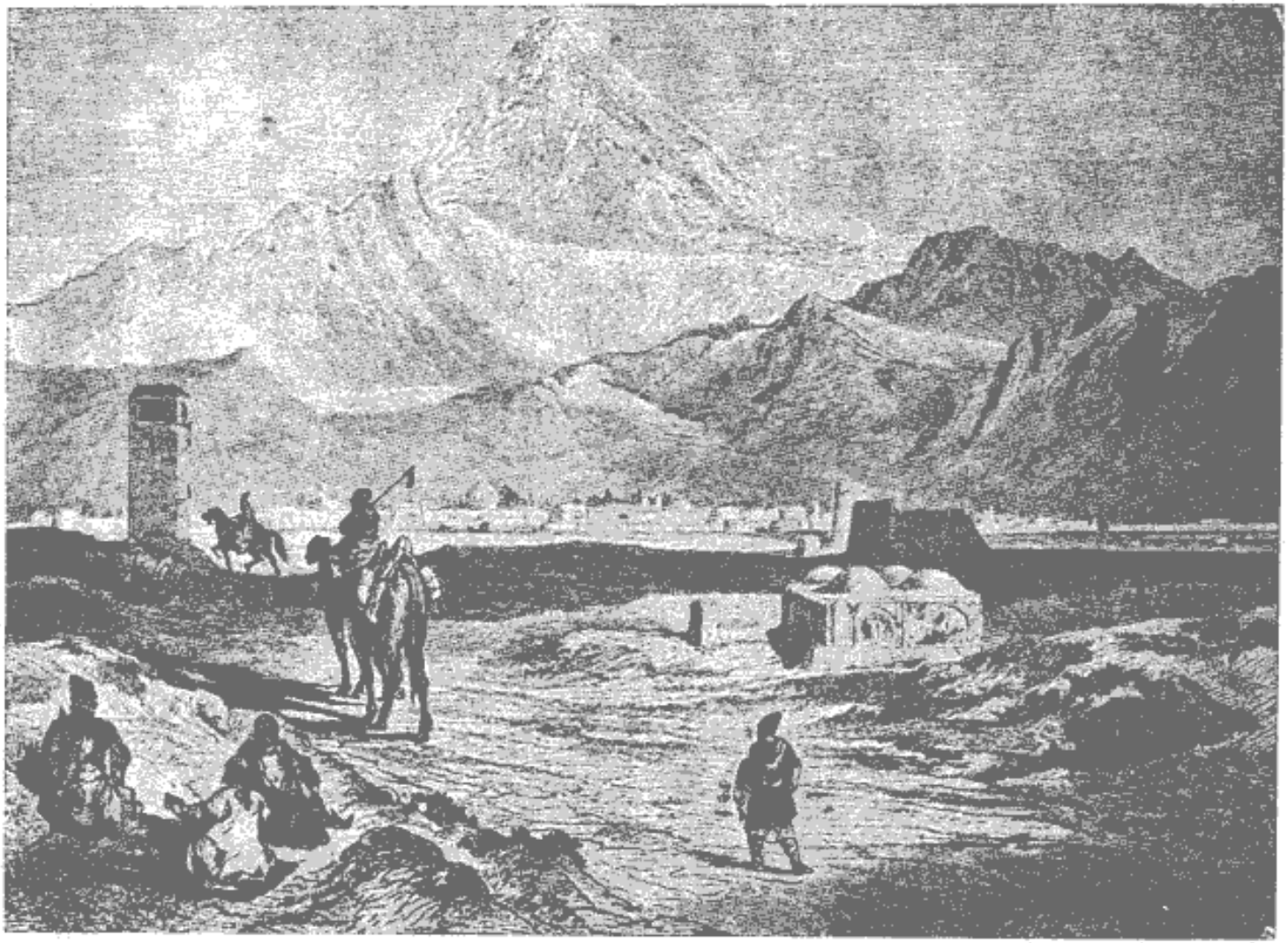
خود باز ذکری از این کوه به میان نیاورده و همچنین پیترودلاواله که تقریباً از کنارش عبور کرده است.

هانوای در ۱۷۴۴ راجع به‌آن نوشته کوه عظیم دماوند که ایرانی‌ها معتقدند کشتی نوح درآنجا به‌خاك نشسته است اولین کسی که توفیق بالا رفتن بر قلهٔ آن‌را ایرانی‌ها در بارهٔ دماوند مانند ارامنه در مورد آرارات همواره گفته‌اند که انسان فانی قادر به‌صعود بر آن نیست ـ احراز نموده سسترتامسن بوده است. در سال ۱۸۳۶ طبیعی‌دان فرانسوی اوکرالوی [۱] تامسن را در موقع پائین آمدن از کوه ملاقات کرد و چند روز بعد خودش بر این کوه بالا رفت و از آن پس هم قلهٔ دماوند را چندین نفر از اعضای سفارتخانه‌ها در تهران بالا رفته‌اند. صعود بر دماوندخیلی دشوار ویا کاری خطرناك نیست اما بسیار خسته کننده است.

دیر زمانی بواسطهٔ اختلاف نظرها راجع به سه ضلع عمودی و محاسبات‌دیگر مربوط به ارتفاع آن که از جانب سیاحان و دانشمندان متعدد وجود داشته ارتفاع دماوند را به تفاوت از ۱۴۵۰۰ تا ۲۱۵۰۰ پا اظهار داشتند. ژنرال شیندلر با اندازه‌گیری‌های افقی و عمودی ارتفاع واقعی آن را ۱۹۶۴۰ پا تخمین زده است از قلهٔ کوه که شامل دهانه‌ای انباشته از برف و یخ است افقی وسیع بالغبر ۵۰۰۰۰۰ میل مربع از هر جهت در هوای صاف و درخشان گسترده است. ذیلا شرح استک‌در سال ۱۸۸۱ راجع به این کوه درج میشود:

« دهانه در حدود ۲۰۰ یارد قطر دارد و محیط آن حلقه‌ای از صخرهٔ زرد که گوگرد تقریباً خالص است بوی زیان‌آوری از آن متصاعد میباشد و سوراخ دهانه کاملا پرازبرف است. از بالای قله، تهران وهمچنین کوههای قهرود که در ۱۶۰ میلی جنوب آن واقع است دیده میشود واز میان بخارگرما کویر بزرگ را هم میتوان دید و در جهت شمالی نیز کشتزار خرم آبی نما در افق به نظر میرسد و دریای خزر در ماورای جنگل‌های مه‌آلود مازندران از کران تا کران امتداد دارد و در دو سمت

۱ - Aucher Eloy



کوه دماوند

راست و چپ جبالی با ارتفاع ۱۰،۰۰۰ تا ۱۲،۰۰۰ پا هست که ما همهٔ آنها را وقتی که تازه ورقهٔ نازك برف بر آنها باریده بود مشاهده کردیم ، اما چه منظرهٔعاری ازحیاتی چون غیر ازتهران که در چندین‌میلی واقع شده بودبقیه همه‌جا بیابان وبیغوله و زمینهای خشك وخالی است وفقط گاهی در کنار و گوشه‌آبادی مختصری دردامنه‌ها نیمه عیان است» .

حوالی جنوبی ـ اینك به‌شرحی دربارهٔ نواحی جنوبی تهران میپردازم واین فصل را با مطالبی اجمالی راجع به تنها نقاطی که در آن حدود جالب توجه است به پایان میرسانم . مانند بارگاه شاه عبدالعظیم(ع) و ویرانه‌های ری و جلگهٔ ورامین ، هرشهر ایرانی ـ خاصه پایتخت ایران ـ اگر باداشتن بقعهٔ امامزاده‌ای سرافراز وبنابراین محل زیارت ومورد علاقهٔ مردم نباشد کارش لنگ‌خواهد بود . از این‌بابت خوشبختانه تهران بقعهٔ شاه عبدالعظیم (ع) را دارد .

این مزار که در زیر گنبدی زرین واقع گردیده و من موقع ورودم به تهران از دور زرق و برق آن را دیده بودم می گویند هرساله سیصد هزار نفر زائر دارد . استنباط من این است که بیشتر نویسندگان در بارهٔ هویت این امامزاده ر سهل‌انگاری پیموده و آنرا فقط به نام یکی از مقدسان اسلام یاد کرده‌اند ، ولی‌بنظر میرسد که دیر زمانی پیش از ظهور اسلام هم آن جا محل با حرمتی به‌شمار میرفته و مزار بانوئی از زمرهٔ مقدسان‌بوده که شاید هم به همین مناسبت‌هنوز شاه‌عبدالعظیم(ع) مورد علاقه و توجه خاص زنان است. بعد از فتح اسلام در اینجا امامزاده حمزه فرزند امام موسی کاظم (ع) دفن گردیده و بعد یکی از مقدسان به نام ابوالقاسم عبدالعظیم(ع) راکه از خطر خلیفه المتوکل فرار کرده بود و پنهانی در ری میزیسته تادر حدود سال ۸۶۰ هجری قمری درگذشته و رفته رفته شهرت وی نام امامزاده را تحت‌الشعاع قرار داد .

چند تن از پادشاهان بخصوص از خاندان سلطنتی فعلی بر عمارات آنجا و زینت مزار نیک افزوده‌اند و در اثر همین توجه و اقبال عامه اطراف آنجا به صورت



در ورودی بقعهٔ حضرت شاه عبدالعظیم (ع)

قصبهٔ عمده‌ای در آمده است . مسجد در جلگه در گوشهٔ جنوب شرقی پایتخت‌بالاتر از خرابه‌های ری و در انتهای برآمدگی کوهستانی که تهران را به دشت جنوب شرقی مربوط میسازد واقع گردیده است.

یک رشتهٔ باریک خط‌آهن قراضه که تنها راه‌آهن دایر در ایران است از ایستگاه نزدیک دروازهٔ جنوبی شهر به مقصد امامزاده کشیده شده است ، بعلاوه راه درشکه رو نسبتاً خوبی هم دارد . راجع به راه‌آهن ایران بعداً صحبت خواهم کرد . به فاصلهٔ کمی در انتهای این خط ـ چون از آنجا جلوتر نمیرود ـ ما به مدخل راستهٔ سرپوشیده‌ای که بازار باشد وارد میشویم و زنجیری در جلو دروازه حاکی است که‌آن بازار بست یا نقطهٔ مقدسی است و مسلمانان را به آنجا حق پناه است از این روعبور عیسویان مجاز نیست .

با انحرافی از حدود بازار میتوان از طرف دیگر حیاط مجاور مسجد را تماشا و ملاحظه کرد که بارگاه در مجاورت آنجاست و آن چند گلدسته و یک گنبد طلا دارد . در این قسمت کسی مانع ورود ما نشده بود و از لحاظ یک نفر غیر مسلمان تنها چیزی که در آنجا جالب توجه مینمود فقط انبوه جمعیت بود .

خرابه‌های ری ـ قابل توجه‌تر از زیارتگاه یا کثرت عدهٔ زائران‌آن خرابه‌های معروف ری است که در نزدیکی آنجاست و با سرعت رو به ویرانی تام است من در اینجا به شرح این نکته نمی‌پردازم که آیا خرابه‌های فعلی ری همان است که به راجس معروف نسبت میداده‌اند و آیا همانجاست که در کتابهای عربی مذکور شده است . در این باره شک و شبههٔ بسیار مختصری وجود دارد ، اما اینکه ری کنونی در همان محل و مکانی است که در عهد اشکانی و هخامنشی بوده موضوعی است که بیشتر سزاوار بحث و استدلال میباشد .

آنچه به‌نظر دارم عقیدهٔ سرهنری رالینسن این است که ری باستانی باقسمتی از خرابه‌های مجاور دشت ورامین قابل تطبیق است بعلاوه با سنت بیشتر شهرهای بزرگ شرقی نیز سازگار مینماید که در دوران عمران و گذران خویش در زمانهای مختلف مواضع متعدد داشته است . باری بااحاله نمودن این مسئلهٔ غامض به اهل فضل و دانش در بیان سرگذشت ری من فرض را چنین قرار می دهم که هر دو ری یکی است .

ری قدیم ـ ابتدا به دورهٔ اساطیری مربوط میشود که بنا بر افسانه اساس آن را رئیس طایفهٔ سزیان [۱] نهاده و چنانکه در تاریخ آمده است بزرگان دیگرباصلاح و شکوه آن پرداخته‌اند. این نظریه را میتوان نادیده انگاشت، ولی در کتاب وندیداد در فصل سیر و مهاجرت قوم آریائی نام راگاو وارنا ذکر گردیده که شباهت غیر قابل انکاری با ری و ورامین دارد. سپس دورهٔ ناشناختهٔ تاریخ است که راجع به آن اطلاعات درست کمی در دست است، ولی حتی انعکاس مطالب کم صحت آن نیز در دهلیز زمان مانده است.

ری این دوره همزمان نینوا و بابل است و میگویند شهری عظیم دارای یک میلیون سکنه و همان ری بوده که به عزم آن توبیاس [۲] از نینوا حرکت کرد و ملکی در جامهٔ مبدل راهنمائی او را بر عهده داشت تا ده تالان وجهی را که پدر گابیل نزد اوبه‌امانت گذاشته بود بازستاند. این نقطه همان ری پاراگان‌یودیت میباشد که در آنجا بخت‌النصر ارفاکساد را درکوهستان شکست داد و شرحش در کتیبهٔ بیستون هست و همانجاست که لشکر داریوش فرزند هیستاسپ عنصر سرکش ماد یعنی فرورتیس را دستگیر کرد. اسکندر در تعقیب داریوش در هفتمین روز سفر خود از همدان به آنجا آمد، وگفته‌اند که نیکاتور از طایفهٔ سلوکوس آن شهررا تجدید بنا کرد ودرقرن بعد اشک سرسلسلهٔ اشکانی به‌سال ۲۵۰ قبل از میلاد ری را پایتخت‌خود قرار داد.

سرانجام دورهٔ سوم یا عصرتاریخی‌است که ازفتوحات اعراب آغازمیشود. در همان دوره‌ای که اگر به قول سورخان عرب و ایرانی اعتماد نمائیم بایستی که محلی بسیار شگفت‌انگیزی بوده باشد. یکی از تاریخ نویسان که خود اهل ری بوده با غرور وطن پرستی و پس و پیش کردن ارقام چنانکه دلخواه او بوده نوشته است که شهر ۹۶ محله داشته و هرکدام ۴۶ بخش و هر بخش چهل هزار خانهٔ مسکونی و هزار مسجد و هر مسجد هم هزار چراغ زرین و سیمین و مجموع سکنهٔ آن ۸،۰۰۰،۳۹۶ نفر بوده است.

---

۱ – Seth　　۲ – Tubias

نویسندگان دیگر گفته‌اند که سرآمد بلاد و عروس عالم و بازار جهان بوده. از مسائل قطعی تر این است که زادگاه هارون‌الرشید بوده و سلطان محمود غزنوی آنجا را از آل بویه در سال ۱۰۲۷ میلادی گرفت و ری یکی از دو شهر عمدهٔ خاندان سلجوقی بشمار می‌رفته و اقامتگاه و سپس مزار طغرل بیک و یکی‌از پایتخت‌های الب‌ارسلان یا شیرکلان [۱] بوده است.

در قرن دهم اصطخری نوشته است که بعد از بغداد آبادترین بلاد مشرق بوده وازمهمان‌نوازی وادب مردم‌آنجا تعریف فراوان نموده است ، اما ازستایش‌های سنجیدهٔ اومیتوان بیهودگی لاف‌های گزافی را دریافت که شرحش را بازنمودم . سپس دو فاجعهٔ بزرگ روی داد که در سراسر شرق هرجا که جمعیت وافر و غرور محلی و وفور نعمت داشته‌حال و وضع‌بدین منوال بوده‌است و با نام‌فتنه انگیزچنگیز و تیمور قرین .

در سال ۱۲۲۱ میلادی قشون چنگیز خان سیل آسا بر آن شهر ریخت و مورخی محلی نوشته است که در آن موقع مخوف ۷۰۰،۰۰۰ نفر افراد شریف شهر به خاك هلاك افتادند . قرن بعدهم شاهد لشکرکشی تیمور شد و او آن خرابی‌ها را تکمیل کرد، دون‌روی کلاویخو که در سال ۱۴۰۴ از آنجا عبور نموده نوشته است شهر عظیمی را سراسر ویران یافته ، ولی برج‌ها و مساجدی داشته و نامش شهر ری بوده و تا آن پایه تجدید حیات کرده بود که فرزند جوان تر تیمور یعنی شاهرخ آنجا را پایتخت خود ساخت و نوادهٔ او خلیل سلطان بی‌غیرت که قلمروی را در مقابل عشق شادالملك دلنواز از دست داد و با عیش و نوش تمام در آنجا زیست ودرگذشت. ازمرگ شاهرخ تا انحطاط نهائی ری‌مراحلی‌متعدد و معلوم هست که چگونه طی قرون ، انحطاط کامل ری حاصل شد و به وضع و حالی افتاد که اکنون دیده میشود.

---

۱ ـ ری از جمله نقاطی بود که دیوژن امپراتور روم پیش ازشروع مذاکرهٔ صلح با الب‌ارسلان برای تسلیم شدن به او خواسته بود، پاسخ سلطان نبرد شدیدی بودکه زود پیش آمد و باعث تسلیم شدن خود امپراتور سبك سرگردید .

خرابه‌های آن ـ کامل‌ترین وصحیح‌ترین‌شرح رادرباب خرابه‌های فعلی‌ری درکتاب کرپورترمیتوان یافت که نقشه‌ای دقیق‌هم ضمیمه دارد. بعضی ازدیوارها و برجهائی که وی تشخیص داده بود دیگر بصورت وضوح معلوم نیست. مرور زمان و ساختمان راه‌آهن و رفتار غیر قابل عدول تهرانی‌ها که هر وقت برای‌ساختن خانه به آجر احتیاج دارند ازاین خرابه‌های ری به رایگان بدست می‌آورند، همهٔ این موجبات سبب نابودی آن بقایای انبوهی شده است که در این محل وجود داشته.

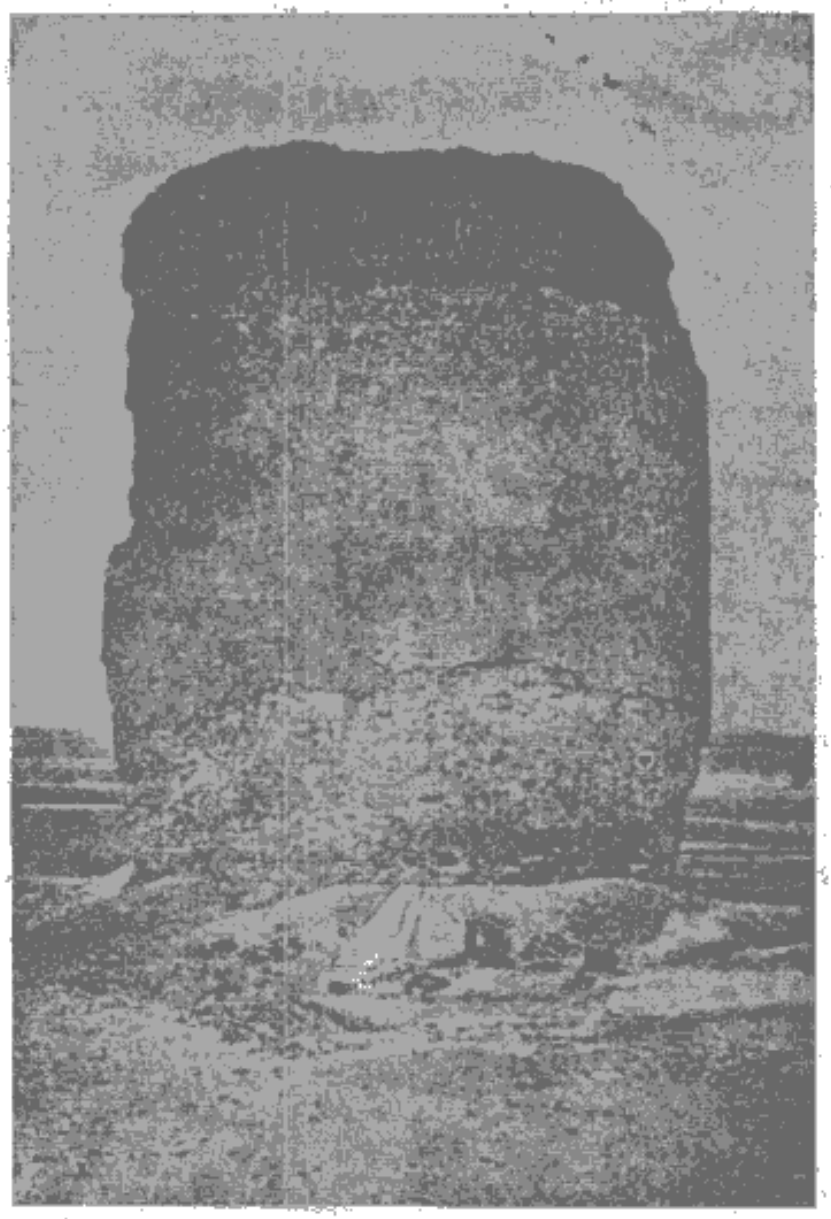
پورترخرابهٔ ارگ مستحکمی‌را برقسمت پیش‌آمدگی سنگی مشرف به‌جلگه کشف کرده بود واین بدون تردیدهمان آرکس[1] یاآکروپلیس بوده که محیط آن هنوز به طرز رضایت بخش قابل تمیز است. درپائین آن هم ارگ مستحکم کوتاه‌تری بوده و در حوالی این قسمت در جلگه محوطهٔ وسیعی که در محیط آن برج و باروهای مستحکمی وجود داشته وتماماً به‌صورت مثلثی مینمود که‌آرکس رأس آن بشمار میرفت.

آنچه اجمالاً در فوق بیان شد ظاهراً وضع قسمت مستحکم ری قدیم‌بود. در حال حاضر حد دیوارها بصورت تل حیرت‌آوری از خاك و آجر پاره‌ها درآمده‌است و در آنجا مرتباً قطعاتی بدست میاید وتهرانی‌ها عادت کرده‌اند که با بیل وخاك‌انداز به عزم اکتشاف خصوصی به آن حدود بروند و غالباً با مقداری کاشی‌های عالی که درکمال شفافیت و دارای جلای درخشانی است و رازش از اسرار مفقود گذشته به شمار میرود، ولی بطرز وصف نا پذیری حتی به صورت قطعات شکسته و لب پریده که در نتیجهٔ استعمال بیل معمولاً عاید جویندگان می‌شود زیبا ودلپذیر است برگردند. من اطلاعی ندارم که تا حال در خرابه‌های ری هیچگونه کاوش و اکتشاف علمی معمول شده باشد و آن کار سزاواری است که احتیاج تام به‌اهتمام باستان شناسان دارد.

---

۱ - Arx

برج یزید ـ آثار عمدهٔ قدیمی دیگر نیز از آن شهر باستانی هنوز باقی مانده است که عجیب ترین آنها برج مدور بزرگی است که اهل محل نقارخانهٔ یزید مینامند و نویسندگانی آتشین مزاج بدون دلیل و شاهد آن را مقبرهٔ طغرل بیک و همچنین آرامگاه دو دلداده ، خلیل سلطان و شاه‌الملک نوشته‌اند و آن ساختمان



خرابهٔ برج ری

با هیبتی است با آجر و درونش بکلی خالی و بدون سقف است در حدود ۶۰ تا ۷۰ پا ارتفاع دارد و محیط خارجی آن صد و بیست پاست و پهلوهای آن بصورت شکسته و از هم گسیخته درآمده است مثل برج‌هائی که سابقاً در جرجان وبسطام دیده بودم.

در حاشیهٔ رأس آن گچ بری کتیبه‌داری هست به خط کوفی که باید گفت کم و بیش از بین رفته است. بدبختانه این بنا را در سال‌های اخیر چنان کاملا تعمیر کردند که بصورت ساختمانی بکلی نو درآمده است. زمین اطرافش را باغ ساخته‌اند، دارای حوض ودرختان و پله کانی هم تابالای برج بردیوار تعبیه شده است و از آنجا میتوان وضع و حدود شهر قدیمی را تخمین زد.

در فاصلهٔ کمی به سمت شرق و دردامنهٔ کوه برج مخروب دیگری هست با کتیبه‌ای کمربندی که‌چون تعمیرنشده است من تصویری از آن در این صفحه چاپ میکنم و مشرف بر آنجا ارگ دیگری بر تخته سنگی وجود داشته است.

کنده کاری بر سنگ ـ در ری یادگار دیگری نیراز دورهٔ مشهور پادشاهان ساسانی وجود داشته و آن چهرهٔ نیمه محو شده ای سوار بر اسب و نیزه در دست بوده که روی سنگ نرم و صافی کنده شده بود و در بالای محلی است که من آرکس نامیده‌ام. تاج کره مانندی که اسب سوار بر سر دارد و نوع این کارجای انکار باقی نمیگذارد که کنده کاری آن به چه دوره‌ای متعلق است هرچند که از این بابت با چهره‌هائی که از پادشاهان در نقش رستم و شاپور هست و من شرح آن را بیان خواهم کرد از لحاظ تأیید وجه تشابهی دیده نمیشود، ولی در اواخر دورهٔ پادشاهی فتحعلی‌شاه این نقش برجسته بنا بر عادتی که درکار تعمیرات از اخلاق خاص ایرانیان است محو و بجای آن چهرهٔ برجستهٔ شهریار ریش دراز را نقش کرده‌اند که دارد شیری را با نیزه هدف می‌سازد و مثل این است که حالا کسی از سابقهٔ این کنده کاری چرند اخیر آگاه نیست.

درمسافتی پائین‌تر از آنجا سطح نرم وصاف تخته سنگ دیگری مشرف‌بر چشمهٔ دلاویزی به نام چشمه علی هست که فتحعلی‌شاه را در حال جلوس وبزرگان

درباری را در پیرامون وی نشان میدهد. این کار قرن نوزدهم تقلیدی ازنمونه‌های عهد ساسانیان است که ناصر الدین شاه هم در جبال البرز در راه مازندران از آن پیروی کرده و دشوار است اظهار نظر کرد که اقدامی دال برشکوه و جلال‌میتوان نامید و یا عمل عبثی انجام یافته باشد، رواقی هم وصل به‌این محل شاه مزبور را در زیر سایبانی نشان میدهد که‌شاهینی برمچ دست خود گرفته است .اینها مجموع آثاری است که در ناحیهٔ ری میتوان مشاهده نمود .

در یک محوطهٔ دورافتاده نزدیک کوهستان و بر دامنه ، بنای بسیار بلندگرد جالب توجهی است به نام برج خاموشی یا دخمه‌ای که جسد زردشتیان تهران را در آنجا قرار میدهند و مانند دخمهٔ نظیر آن در شهر بمبئی شامل برجی است درون خالی که جنازهٔ عور را بر تخته سنگ مینهند تا طعمهٔ طیور شود، ولی بر خلاف بنای همنام آن در بمبئی در اینجا میتوان بر ارتفاعات مجاور صعود و داخل دخمه را تماشا کرد.

ورامین - تقریباً سی چهل میل درسمت جنوب شرقی تهران خرابه‌های پایتخت از بین رفته‌ای هست به نام‌ورامین . اطراف شهر فعلی‌را دیوارهای قلعه‌ای بزرگ وگلی فراگرفته و در ورای آن هم برج و باروهای دو پهلو و تو رفتگیهای داخلی از پائین به سمت بالاست. این ساختمان عظیم (که در کتاب مادام دولافوا عکس بسیار شبیه عالی از آن هست) همان است که موقع ورود به‌تهران در حومهٔ شمالی جلگهٔ ورامین دیده بودم و روشنائی ناپایدار آنرا بصورت ستون بزرگی ازگل نمودار ساخته بود .

درقصبهٔ ورامین نیز خرابه‌های یکی ازوضیع ترین مساجد دیده میشود که به سلطان ابو سعید فرزند سلطان محمد خدا بنده منسوب میباشد و قبر خود او در سلطانیه است که شرحش را ملاحظه کرده اید و در سراسر دشت قلعه‌های دیگر گلی پراکنده است که برج و باروهائی از خشت خام دارد و این خشت‌ها را در خمیره‌ای با استحکام سیمان و غیر قابل فساد مثل آهن کارگذاشته‌اند و از میان

آنها ایستویک یکی را از جمله قابل توجه بسیار ذکر نموده و آن برآمدگی‌ساختگی در آسیاباد با بیست پا ارتفاع و ۳۰۰ پا طول و ۳۰۰ پا عرض واقع و برقلهٔ آن بنا بر شایعات بقایای آتشکدهٔ قدیمی است که با خشت و چینه‌های سنگی یک در میان با ارتفاعی تقریباً چهل پا ساخته بودند.

قلعهٔ سوم که به قلعهٔ ایرج معروف است نزدیک دهکدهٔ جعفر آباد است که در اطراف آن دیوار گلی ضخیمی است با پنجاه پا ارتفاع و محوطه‌اش بنا بر قول ایستویک ۱۸۰۰ یارد در ۱۵۰۰ یارد تقریباً یک میل مربع است. تاریخ و دورهٔ ساختمان این استحکامات حیرت‌انگیز نامعلوم و مورد اختلاف است و بعید است که به روزگار خیلی قدیم تعلق داشته باشد، ولی به هردوره‌ای که مربوط باشد زمانی بوده است که ایران از حال حاضر تواناتر و صاحب جمعیت بیشتری‌بوده هر چند که سرزمین امن و خالی از خطری به‌شمار نمی‌رفته است. این بناهای خاموش بانگ ویرانی این سرزمین را درگوش‌ها دو چندان محسوس میسازند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل دوازدهم

ولایات شمالی

زیرا که ملك شمال بار دیگر لشکری از اولین بزرگتر بر پا خواهد داشت و بعد از انقضای سال‌های چندی البته با لشکر عظیم و مال و منال بسیار خواهد آمد .
فصل ۱۱ دانیال (تورات)

مازندران و گیلان ـ در فصل دوم من مسافر تازه وارد به ایران را در رشت و یا در واقع انزلی که درگوشهٔ جنوب غربی دریای خزر واقع است پیاده و از آنجا هم او را تا پایتخت راهنمائی کردم . در فصل هشتم نیز وقتی که فلات خراسان را از مرز هرات در مشرق تا استراباد در مغرب سیر میکردم وی همراه من بود و در فصل پیشین هم جلگهٔ تهران را که از سمت شمال بوسیلهٔ رشتهٔ عظیم جبال البرز محدود شده است به او نشان دادم ، اما در آن سوی این کوهها که دامنه‌های شمالی آن در جنگلهای مه‌آلود به کرانهٔ دریای خزر میرسد وبین رشت تا استراباد کران تا کران سرزمینی هست که چنان وضع و حال جداگانه و ممتاز دارد و بقدری با آنچه در دیگر نقاط ایران دیده میشود متفاوت است که درکتابی که در باب کل سرزمین ایران است اگر شرحی نیز در بارهٔ این ناحیه مندرج نباشد قصوری بس عظیم خواهد بود .

خوانندگانی که شرح و بیان مرا تا اینجا تعقیب کرده‌اند ایران را لااقل در

ماه‌های زمستان سرزمینی غالباً بی‌رنگ و رو وخالی ازآب و درخت‌تصور ودرست‌هم چنین قضاوت کرده‌اند. در حین وحالی که چشم انسان از یک نواختی بیابان‌های آن خسته میشود و این بیابانها نیز به دامنه‌های جبال خشک و خالی منتهی می‌گردد که برآمدگیهای باریک آن مثل استخوانهائی از لای ورقه‌هائی از خاك سر بر میاورد ، ولی در فاصلهٔ چند میلی قسمت بیشتر همین مناظر بی درخت که فقط با یک رشته جبال عظیم از هم جدا شده است ایران دیگری هست که از جهت وفور آب بحدی غنی است که هوای مالاریا خیز از مرداب‌های آن متصاعد است و جنگل‌های آن نیز به قدری‌انبوه است که با آسانی و بی‌تلاش به درون آن‌ها راه نمی‌توان یافت و در رنگ آمیزی آنچنان آشوبگری طبیعی دیده میشود که مسافر تقریباً بی اختیار خواهد پنداشت که او را در عالم خواب به اقلیمی استوائی‌انتقال داده‌اند. این وضع و حال طبیعی فوق‌العاده و تغییر و تفاوت حیرت‌آوری است که در ولایات بحری شمالی مازندران و گیلان دیده میشود.

مازندران مشتق از دو کلمه: ماز (کلمه‌ای پهلوی یا فارسی‌به معنی کوه) و اندرون (یعنی داخل و درون و اندرون ، مسکن زنان است) رشتهٔ اراضی بین کوه و دریاست . گیلان را عموماً ازکلمه‌ای بمعنی گل میپندارند که تسمیهٔ متناسبی مینماید از آن جهت که در این منطقه گل در همه جا نیک فراوان و نمایان است و سیاحی با حسن نیت و آزموده آنجا را (گیلان مه‌آلود و مرطوب و سوذی) نامیده است ، اما این اشتقاق را بعضی از صاحبان نظر مردود تلقی کرده‌اند واین جانب اطمینان ندارد که به جای آن شاهد و دلیل دیگری پیشنهاد کرده باشند .

این اصطلاح بدون شك ازکلمهٔ گیله که قومی ساکن کرانه‌های جنوبی بحر خزر بودند گرفته شده است و آنها نام خود را بر دریا و سرزمین و محصول ممتاز محلی گذاشته‌اند [1] صفات بارز این دو ولایت اگر یکسان نباشد بقدری مشابه

۱ ـ مارکوپولو در سفرنامهٔ خود دریای‌خزر را بحرگیلان و ابریشم آنجا راهم گیله نام برده است .

است که فقط اختلافی از لحاظ ارتفاع بین آن دو دیده میشود و گرنه به عقیدهٔ من باید آنها را یکسان و در ردیف هم مورد بررسی قرار داد.

مازندران از مرز استراباد از شرق شروع میشود و ۲۲۰ میل درکنار دریا تاکرانهٔ رودخانهٔ بی اهمیتی که حد گیلان است امتداد مییابد وگیلان از آنجا در جنوب شرقی دریا تا ۱۵۰ میل گسترده و به ناحیهٔ کوهستانی طوالش محدود میشود و شرح این حاشیهٔ کمربندی با ۳۷۰ میل طول که به تفاوت از بیست تا شصت میل پهنا دارد موضوع این فصل خواهد بود.

ولایت استراباد - هنگام بحث کردن جنبه‌های سیاسی و نظامی استراباد و شاهرود من در فصل ششم سخنی چند در بارهٔ موقعیت آیندهٔ این شهر قدیم و ولایتی که خود حاکم نشین آن است بیان کردم. از جهت سیاسی توجه استراباد اصلا به جانب خراسان و مشرق است از لحاظ طبیعی باید آن را با ولایت‌های ساحلی دریای خزر دسته بندی نمود، زیرا که از جهات آب و هوا و محصولات زراعتی و صفات و اخلاق سکنه شباهت فراوانی با آن سامان دارد بعلاوه هرمسافر عازم مازندران هرگاه از مشرق حرکت کرده باشد با احتمال قوی سفرخود را از استراباد شروع و اگر از تهران عزیمت نموده باشد مسافرت خود را در آنجا تمام میکند که بنا بر این جا دارد اشاراتی هم راجع به وضع و حال آن ولایت در اینجا بشود.

تاریخچهٔ این شهر - شهر استراباد (یعنی شهر استرا یا ستاره یا استر به معنی قاطر) را گاهی ایرانیان به دلیل تعداد کثیری از سادات که در آنجااقامت دارند دارالمؤمنین مینامند. فریزر که صاحب نظر کم نظیری در باب ایالات شمالی ایران است مینویسد که این شهر بوسیلهٔ یزیدبن مغلوب یامهلب که از سرکرده‌های یکی ازطوایف عرب و از سرداران سلیمان[1] خلیفهٔ بنی‌امیه بود درسال ۷۲ میلادی تأسیس یافت سپس تاریخ آن تا حدی تاریک است.

۱ - اینسیکلوپدی بریتانیکا دورهٔ خلافت سلیمان را صد سال جلوتر و نام سردارش را هم یزیدبن ابی مصلب ذکر میکند.

البته استراباد به سال ۱۳۸٤ میلادی در جریان جهانگیری امیر تیمور افتاد . در دوره های آینده هم مرکز طایفهٔ قاجاریه بود و یک تیرهٔ آن در این ایالت در استحکامات آن قلعه برکنار رودخانهٔ گرگان میزیستند و یکی از سرکرده‌های این قبیله بر ضد نادر شاه علم طغیان برافراشت و در ژانویهٔ ۱۷٤٤ آنجا را تصرف کرد .

از طرف دیگر هانوای هم چندی در آنجا اقامت داشت و سعی نمود کاروان تجارتی عظیم از آنجا تا مشهد دایر کند و آسیای مرکزی را در حیطهٔ تجارتی انگلستان وارد سازد . نادر شاه بر ضد این طایفه اقدامات انتقامی کرد و فرمان داد که قلعهٔ خندان سنگر قاجاریه را در شهر با خاك یکسان کردند سپس قیام و پیشرفت طایفهٔ قاجاریه مایهٔ برجستگی و شهرت استراباد گردید به حدی که قبل از آن سابقه نداشت و در قرن حاضر هم سران این طایفه درسراسر ایران وضعی درخشان بدست آورده‌اند و استراباد بنا بر علتی جدید به شهرتی بیشتر رسید چون خط اول دفاعی برضد ترکمنها شد. من در بارهٔ جنگ و گریزهای بی ربط آن حدود سابقاً اشاراتی نمودم و بنا بر اهمیتی که از این جهت یافته است حاکمی از خانوادهٔ سلطنتی در آنجا استقرار دارد و به همین مناسبت نیز صد ماتی نصیب آن ایالت شده است .

نمای فعلی - شهر در عین حال با شکوه‌ترین وهم وارفته ترین بلاد ایران است. محیط دیوارگلی آن که برج‌های گردی دارد و سابقاً خندق دفاعی عمیقی داشت در حدود سه میل و نیم است . بوسیلهٔ چهار دروازه به شهر وارد میشوند ، ولی دیوارها و برج‌ها و خندق هاهمه در حال انحطاط و خرابی است. جنگل تا حومهٔ شهر را فرا گرفته است و جنگلی از تمشک و بوته که مخفی گاه مطلوبی برای خرس‌های وحشی است خندق‌ها و سنگرها را پوشانده است. تمام قسمت داخلی را جزء شهر نمی‌توان محسوب داشت چون درآنجا هم بیشه‌ها و بوته‌هائی است که بیشتر پناهگاه حیوانات وحشی است و چندان مورد استفادهٔ انسان نیست ، با این وصف شهر خیلی خوش وضع و دل انگیز است .

دامنه‌های پر درخت رشته‌های البرز تقریباً تادروازه‌های آن کشیده میشود و چشم انداز از فراز دیوارها به‌سوی بیشه‌زار انبوهی است تابیست میلی درنقطه‌ای غربی که آنجا دریای خزر در افق میدرخشد و در طرف دیگر که به سمت شمال شرقی است تا رودخانهٔ گرگان [۱] و دشتهای شنزار ترکمن است و خود شهر ازحومهٔ آن با شکوه‌تر است با خانه‌هائی که بام سفال سرخ یا گاله پوش با شیب تند ولبهٔ پیش آمدهٔ عریض دارد و بام‌های سفالی هم روی نی ها و نی ها برلای‌های چوبی قرار دارند.

این خانه ها تضاد بارزی با مساکن گلی متوازی‌الاضلاع دارد که در ایران از لحاظ معماری شهری قبلا با آن آشنا شده‌اید. در استراباد دیوارها ازسنگ و آجر ساخته شده است ، زیرا که دیوار گلی در مقابل رطوبت شدید آنجا تاب مقاومت ندارد. بسیاری از خانه‌های آن سامان برپایه‌هائی با ارتفاع ده تا سه پا از سطح زمین بنا شده است که بدین وسیله از صدمات رطوبت غیر عادی آنجا اجتناب شده باشد و بسیاری از این خانه‌ها نیز در زیر لبهٔ بام ایوانهای دلپذیری دارند.

سنگ فرش‌شاه عباسی. کوچه‌های آنجا با سنگ ، فرش شده است که هنوز یادگاری از دورهٔ شاه عباس کبیر است و جادهٔ معروف سنگ فرش که آن پادشاه جهت تسهیل ارتباط بین ولایات شمالی که مورد علاقهٔ فراوان او بوده ساخت از دروازهٔ غربی آغاز میگردد و از آنجا راه راست وارد جنگل میشود و از میان قصرها و شهرهای متعددی که وی در آن حدود ایجاد نموده و یا توسعه داده است عبور می کند تا نقطه‌ای بنام کسگر که در قسمت غربی گیلان واقع است ، امتداد دارد.

ترکیب ساختمانی این جاده با قطعات سنگ پاره که هرکدام گاهی به اندازهٔ یک پای مربع است و عرض راه از پانزده پا در استراباد و ده یا هشت پا در

۱ ـ هیرکانیای قدیم از نام گرگان گرفته شده، ریشه‌های هیرك وگرگ درنزد آریائی‌های قدیم معنی مشابه داشتند. هیرکانیا شامل دشت گرگان تا حدود اترك و استرآباد و قسمتی از مازندران بوده است .

داخلهٔ جنگل است [۱] با وجود این روزگاری از کارهای ممتاز و شایستهٔ نام‌بزرگ پادشاهی‌بود که بانی آن بوده است. این‌جاده اکنون دربعضی قسمت‌ها بطور کلی از بین رفته و در جاهای دیگر سنگ‌ها شکسته و یااز جای خود خارج شده و به این طرف و آن طرف افتاده است و راه پر از چاله و شکاف است.

در سمت دیگر یا قسمت جنوبی‌استراباد این راه باز مشخص و تاپائین گردنه‌ای که به شاهرود و بسطام می‌رفته امتداد داشته و میتوان گفت که از قلهٔ این گردنه که مرحلهٔ دوم آن آغاز میشده در جهت شرقی از راه جاجرم به محلی نزدیک چناران که در پنجاه میلی مشهد واقع است می‌رسیده و در تمام این مسیر طولانی هیچوقت تعمیراتی نشده است و درنقاطی که هنوز باقی است جاده شکاف‌ها و شکستگی‌های سیصد ساله دارد.

سکنهٔ استراباد ـ میگویند استراباد ۸۰۰ نفرودهات اطراف آن ۲۳۰۰ نفر جمعیت‌دارند مقرحا کم‌در ارگ‌است که‌ساختمانی‌بسیارجالب‌نظر، اما ویران است ودر جنوب شرقی شهر واقع گردیده و آقا محمد خان در سال ۱۷۹۱ ساخته بود. سایر بناهای عمومی آن حائز اهمیتی نیست فقط یک بارگاه شایستهٔ ذکر دارد و آن مزار عبدالله برادر امام رضا (ع) است که از قرار معلوم وی از روی مهر و عنایت منسوبان خود را به سرپرستی اموری می گماشته که خود فرصت آن را نداشته و آن دربیرون دیوارشمالی وتا حدی در مغرب دروازهٔ آق قلعه واقع است.

شش مدرسه آنجا وسیلهٔ تعلیم و تعلم دروس کهنه و عاطل برای کسانی است که نسبت به آن اشتیاق دارند، و اما موقوفات که استراباد از این بابت نیک غنی است‌طعمهٔ عده‌ای ازملاها وسادات میشودو کمتر به‌مصرف واقعی‌می‌رسد.

صنعت محلی ـ صابون پزی و ساختن باروت از صنایع عمدهٔ محلی است صنعت اولی طرز خیلی مقدماتی و نا مناسبی دارد، پوتاسی که در آن بکار میبرند ازگیاهی است که در سواحل اترك میروید، این محصول از لحاظ جنس یاخاصیت

۱ ـ هانوای ۱۵۰ سال پیش نوشته است: «دربعضی جاها بیش از بیست یارد پهنا داشت».

قابل صدور نیست. باروت با گوگردی که از بادکوبه ونیترات که از مشهد میآورند ساخته میشود و زغال از چوب بید محلی تهیه میکنند مقداری هم فرش نمدی ازپشم شتر و بز و گوسفند میبافند .

زندگانی روستائی ـ بواسطهٔ کاهش تاخت و تاز ترکمنها نسبت به پیش حالا مقدار بیشتری از اراضی ولایت استراباد کشت و زرع میشود. حاصلخیری زمین در آنجا به حدی است که مهاجرانی از نقاط دور حتی از افغانستان به آنجا رفته و رحل اقامت افکندهاند. هوا معتدل ومواد سوخت فراوان است و مقدار آبهم کم نیست فقط باید زمین را شخم زد تا انواع محصول بدست آید. گندم و جو و برنج محصولات عمدهٔ آنجاست و اجارهٔ زمین زیرکشت هکتاری فقط هشت شلینگ است .

تقسیم املاك به حصههای متساوی بین افراد مرد و زن هر خانواده قانون ارثی ارضی است از این رو قطعات زیادی از املاك که از ابتدا هم وسعت کافی نداشته به قطعههای جزء تقسیم گردیده و بعضی از کشتزارهای شش هکتاری درحدود نه نفر مالك داشته و چنانکه سرهنگ لووات در گزارش کنسولی خود خاطر نشان ساخته وضع امور نه فقط آن سرزمین را فقیرتر میسازد ، بلکه یکی از اسباب مؤثر تن پروری و بیحالی است که از خصایص اخلاقی مردم این ولایت میباشد و به همین جهت نیز صنایع دستی در آنجا کمیاب است.

بسیاری از دهات که در میان جنگلها و یا اراضی باز واقع گردیده جاهای عجیبی است که با حصارهائی از بوتهٔ تمشك محصور میباشد و خانههای رعیتی بوسیلهٔ تیرهای مجزا ساخته میشود و با گل اندوده است وبام کاشی یا سفالی دارد و بالاتر از سطح زمین بنا میشود ، آثاری از سرزمینهای دور مینماید.

برنج مادهٔ اصلی خوراك روزانهٔ مردم است و میگویند که مردها ده اونس موقع صبح و بیست و دو اونس ناهار و بیست ودو اونس هم موقع شام ازآن صرف میکنند که روی همرفته کار نا قابلی نیست .

ولایات بحری ـ بعد از ولایت و شهر استراباد که بیان جزئیاتی راایجاب نموده حال به‌شرح دو ولایت مجاور یعنی مازندران و گیلان میپردازیم. ابتدا شرحی راجع به وضع طبیعی و محصولات که در هر دو ولایت یکسان است و سپس بوضع اختصاصی شهرها یا اماکن آنها اشاره میکنم. قبلا ذکر شد که این دو ولایت شامل رشته‌های ساحلی بحرخزر است که هشتاد وپنج پا پائین‌تر ازسطح دریاست تا قله‌های البرز که بین ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارند. بنابراین بآسانی میتوان استنباط کرد که چنین منطقه‌ای با آنکه عرضی باریک دارد تابع چند نوع شرایط اقلیمی است که جزو فقط یک قسم طبقه‌بندی نمیشود و بهتراست که به‌چهار حوزه یا ناحیهٔ مجزا که آسان‌تر قابل تمیز و تعریف باشد تقسیم گردد:

۱ ـ **رشتهٔ ساحلی** ـ ابتدا باید رشتهٔ ساحلی این دو ولایت را که بواسطهٔ امواج بحرخزر پیدا شده است مورد توجه قرار داد که بی‌درنگ با چیز عجیب‌وجالب توجهی مواجه میشویم که منحصر به آنجا نیست و راجع به آن در یکی از فصلهای سابق اشاره نمودم. امواج ساحل شکن دریا از یک سو و بادهای متوالی شمال‌ـ غربی و شمالی که بر دریای خزر میوزد با هم تپه‌های دراز شنی زنجیر وار درسراسر کرانهٔ دریا ایجاد میکند که بعضی اوقات هر یک از آنها بیست تا سی پا ارتفاع و از دویست تا ربع میل عرض دارد و آب رودخانه‌هائی که از کوهسار به دریا جاری و حاوی مواد رسوبی است چون از این تپه‌ها قابل نفوذ نیست در اراضی فرورفتهٔ اطراف پخش و موجب تشکیل مرداب و بنابراین وسیلهٔ پرورش حشرات زیان‌بخش میشود و در جاهائی که جریان آب قوی است و راهی به دریا بازمیکند امواج تند در مقابل آن سدی ایجاد و مانع استفادهٔ کشتی‌رانی میگردد.

این مردابها سراسر سواحل را فرا میگیرد که بزرگترین نمونهٔ آن مرداب انزلی در غرب و استراباد در انتهای شرقی است و بین آن دونیز مردابهای لنگرود و مشهد سر است. قسمتهای داخلی این مردابها پر از درختان زبان گنجشک و توسکا و چنار و تبریزی و بید و درختانی است که احتیاج به آب فراوان دارند.

از درون این جنگل‌ها آبی که از کوهستان جریان مییابد از بسترهائی عبور میکند گاهی باتلاق میشود و گاهی نیز به صورت طغیان درمی‌آید و در موسم بارانی سراسر ساحل را آبهای راکدی فرا میگیرد که بخارهای مضر از آن متصاعد می‌شود و همه قسم خزندگان هم در آنجا لانه می‌کنند و رمه‌ای از پشه وحشرات به هوا میرود .

۲ ـ **جنگل و زمینهای قابل کشت** ـ جنگل از لب این آبهای کم عمق تا دامنهٔ کوهها امتداد دارد گاهی فاصلهٔ کوه بیشتر از دو میل نیست و در بعضی جاها بیست میل است. از میان این جنگل‌های انبوه مسافر با کمک راهنما کوره راهی مییابد که فقط افراد محلی میشناسند. با وجود این در این جنگل‌های مالاریاخیز خانه‌های روستائی در زیر درختان از نظر پنهان است و در بعضی جاها زمینهای صاف و همواری هست که برای کشت نیشکر و پنبه وبرنج آماده کرده‌اند.

هیچ فرد اروپائی به زندگی در این نقاط مرطوب قادر نیست. هواحرکتی ندارد و احساس خفقان تقریباً دائمی است ، اما اهالی محل به زیستن در آنجاخو گرفته‌اند و با آنکه در معرض آفات رماتیسم و تب نوبه و استسقاء و تراخم و امراض دیگر چشم‌اند باز بنظر نمیرسد که افرادی کم بنیه یا ضعیف باشند وآنچه را که یک مازندرانی یا گیلانی که به آب و هوای آنجا عادت یافته باشد قدرت تحمل دارد ، برای سایر ایرانیان خالی از خطر نیست .

در آنجا ضرب‌المثلی مصداق گفتارقدیم ایتالیائی‌ها ، هست که ترجمه‌اش این است: « مرگ میخواهی برو گیلان » و بالغ بردویست سال پیش تاورنیه و شاردن هر دو نوشته اند : « هوای آنجا بقدری نا سالم است که مردم برای هر کسی که رهسپارگیلان باشد ماتم میگیرند و میپرسند مگر وی دزدی یا خیانت کرده است که پادشاه او را به گیلان میفرستد » .

فریزر که برای بار دوم در سال ۱۸۳۴ تمام رشته‌های ساحلی را زیر پا گذاشته نظریهٔ مساعد تری نسبت به آن ابراز نداشته‌چنانکه گفته است :

« خاطرهٔ بنگال در فصل بارندگی و دمه ررا [۱] در موقع باران و بمبئی در موسم مانسون (برسات) در ذهنم حاضر بود ، ولی باز به نظر من هوای مازندران از هر کدام آنها بدتر مینمود » .

۳ ـ کمربند جنگلی ـ بعد از باتلاقها وجنگل های واقع دردشت به منطقه‌ای میرسیم که بسیار با شکوه و زیباست. حواشی جبال البرز شامل ارتفاعات مشجر وسیعی است و بین این برآمدگی‌ها دره‌ها ودربندهای دلپذیر وخیال انگیز واقع شده است و آسان نیست تعداد آنها را شماره کرد و از آن کارهم دشوارتر طبقه‌بندی درختان این جنگل های پهناور متنوعی است که ارتفاعات مزبور و جلگه‌ها را با روپوشی درهم و برهم آراسته است.

بیشتر این درختها نیز برگ ریزان‌اند و نویسندگان متعددی نوشته‌اند که در میان آنها کاج ، چنار ، نارون ، افرا ، چسب ، بلوط ، عرعر ، شمشاد ، مرس ، بوته و انگورهای وحشی است که بر تنه و شاخهای درختان بالا میروند و پیچ های وحشی نیز در همه‌جا یافته میشود .

کف این جنگل‌ها در فصل بهار از انواع گلهای جنگلی و بنفشه پوشیده است و معلوم خواهد شد که این گل و گیاه‌ها بهیچوجه استوائی نیست ، بلکه از آن قبیل است که در مناطق گرمسیر جنوبی است بنابراین مقایسهٔ آنها با هند غربی و شرقی که بعضی‌ها از لحاظ اقلیمی کرده‌اند در حقیقت کار درستی نیست و گل و گیاه بیشتر به آنچه در جنوب اروپاست و از جهات محیط هم شباهت بسیار دارند و در همین فصل شرحش بیان خواهد شد شبیه است ، اما مقدار رطوبت اینجا بحدی زیاد است که مختص حدود استوائی است .

حیوانات وحشی در این منطقه فراوانند چنانکه درجنگلهای کوهستانی و دامنه‌های آن ببر خیلی درشت دارد که مایهٔ وحشت گله و رمه است، ولی اتفاقاً به انسان حمله میکند، یوز پلنگ ، گرگ ، خرس ، خوك وحشی ، شغال ، سیاه‌ـ

---

۱ - Demerera

گوش و انواع آهو وگوسفند و بز وحشی از حیوانات عمدهٔ شکاری است و در صحرای ترکمن گور خر و غزال هست . قرقاول و ابیا در بین پرندگان شکاری در مرداب‌ها و آب‌های کم عمق دریا چنانکه قبلا در بارهٔ رشت اشاره کردم و دسته‌های مرغابی و مرغ های نوك دراز و ماکیان دیده میشود .

شهرها و کشاورزی ـ سومین ناحیهٔ کمربندی ساحلی بخصوص در انتهای دامنه هاست که شهر ها و مراکز پر جمعیت در آنجا واقع شده است که غالباً در زیر درختان پنهان و یا بعبارت ادبی در میان خاك نهان است و مسافر هنوز محیط جنگلی را ترك ننموده ناگهان به این مراکز و شهرها وارد میشود و به آسانی نمی‌تواند دریابد که آیا به آبادی رسیده است یا به شهری بزرگ که فقط نهال‌ها و درختان طبیعی از هر طرف آن بالا نرفته و آنجارا در بر نگرفته است ، بلکه باغ و بوستانی که سرشار از همه نوع میوه هاست و من راجع به نهال و درختان میوه که خود بخود در میان جنگلها فراوان میروید صحبت داشته‌ام .

در نواحی زراعتی میتوان پرتقال ، لیمو ، لیمو ترش ، انار ، هلو ، خربوزه، ازگیل ، به و زیتون کاشت . در واقع در میان مناطق معتدل کمتر نقطه‌ای تا این درجه برای کشت و زراعت استعداد سرشار دارد و در چنین محلی است که کرم ابریشم پرورش میدهند که ابریشم آن برای نخستین بار ایران را به حیطهٔ تجارتی اروپا وارد کرد وگیلان را در نظر خارجی‌ها معروف‌ترین ولایات ایران ساخت . سر آنتونی شرلی آن مرد نامی متواری و ماجراجوی انگلیسی که به خدمت شاه‌عباس در آمده بود در سال ۱۶۰۰ م. چنین نوشت :

« گیلان ولایتی است از ایران که بوسیلهٔ کوههای بلند که آسان قابل عبور و مرور نیست از سایر نقاط ایران جدا شده و پر از جنگل است (که ایران فاقد آن است) و فقط درگوشه وکنار این کشور تپه‌هائی دیده میشود که از لحاظ سوخت دچار کمبود است و فقط از باغات ، مختصر سوختی بدست میاید و در آن تپه‌هائی است که هیزم از درختان پسته فراهم و از آن خوب استفاده می شود و

در بین این تپه‌ها شیارهائی است که درهٔ کامل نیست و در فصل بهار بهنگام ذوب‌شدن برفها این شیارها سیلگاه میشود و سامان دریای خزر شامل ناحیه ایست که بین آنجا وتپه‌ها دره‌ای طولانی درسراسر آن نواحی کشیده شده است و آنجا از لحاظ ابریشم، برنج و غله بقدری غنی و دارای جمعیت کثیری است که به نظر میرسد طبیعت با صنعت و کار مردم هم چشمی دارد.»

از یک سو طبیعت افراد را بارور و نانوار می‌کند، از جهت دیگر مردم‌هم زمین را آباد و زمینی‌درآن خطه برای نمونه نمی‌توان یافت که قابل استفاده نباشد. این ارتفاعات چنان سبز و خرم و پر درخت است که هرگاه به طرف دریا بنگریم همه جا اغنام و احشام درمراتع از برکات آن بهره‌مند میشوند.

۴ - کوههای عریان - سرانجام در بالای نواحی‌جنگلی ارتفاعات عریان جبال است که از ورقهٔ باریک علف مستور گردیده وپردهٔ مه غالباً آن را فراگرفته است و بندرت قلهٔ خالی از برف دارد، بنابراین از منطقهٔ بخار خیز کنار دریا تابرف و یخ ابدی قلهٔ دماوند همه نوع محیط و آب و هوا هست که متناوباً وسیلهٔ تحرک وتقویت آن حدود وموجب پیدایش نیروی حیات بخش میشود. در رشته‌های فوقانی کتل‌ها و گردنه‌های بسیارسختی که ازجمله خطرناك‌ترین درسرزمین ایران است واقع گردیده و در نواحی باز و جنگلی دامنه‌های کوه و طبقات بالا ییلاقات است که در ماههای گرم تابستان همهٔ توانگران از نواحی پائین به آن صفحات عزیمت میکنند وچوپانها وگله داران که غیر از این کار، پیشهٔ دیگری ندارند رمه های خود را به قصد چرا به آنجا میبرند.

سکنه - بنابر این قسمت عمدهٔ اهالی آن‌سامان در سیر وحرکت‌اند و با ایشان ایلات آواره هم که در دهات اقامت گزیده‌اند در اثر گرما به سمت کوهها رهسپار میشوند. درگیلان دسته‌های کولی فراوان دیده میشود. میگویند که از این دو ولایت رطوبت درگیلان بیشتر و مردمش کم بنیه‌تر و فاقد شجاعت‌اند، ولی من اطمینان ندارم که هیچگونه تفاوت واقعی‌بین آن دو موجود باشد. فریزر

که در این مورد از همه وارد تر بوده نوشته است که وی انتظار داشت که مردم آنجا بی‌قواره ، وارفته و مریض باشند ، ولی برعکس خوش بنیه و نیکو چهره و بخصوص کودکان خوشرو بوده‌اند .

بنابرقول او ازسکنهٔ دو ولایت، مازندرانی‌هابیشترسیاه‌چهره وگندم گون‌اند. هولمس نوشته بود که افراد ساکن آن حدود که در مجاورت دریا اقامت دارند رنگ پریده و علیل مینمودند که بنظر من البته غیراز این قابل تصور نبوده است.

مازندرانی‌ها را غالباً همان قوم بئوتی [1] ایران محسوب داشته و از این لحاظ بر ایشان ایراد گرفته‌اند. دشنام یابو مازندرانی‌را که‌از این بابت آن ولایت بی‌شهرت نیست ، در بارهٔ ایشان وارد پنداشته‌اند دراین موردهم باز فریزر به‌یاری آنها شتافته و ایشان را افرادی آرام و بی آزار به شمار آورده است ، که دست کم در اقلیم و دیار خود سربازان شایسته ودلیری‌هستند و از این‌جهت است که آنها دیگر در سایر جاها به خدمت گمارده نمیشوند.

به جمعیت این دو ولایت در اثر طاعون ۳۱ - ۱۸۳۰ تلفات بسیار وارد شده وگفته‌اند که دو سوم مردم از بین رفته‌اند. آفاتی مانند آبله نیز پس از آن تلفات سنگین وارد کرده و فقط در این اواخر جمعیت رو به افزایش نهاده است . مجموع سکنهٔ دو ولایت از ۱۵۰،۰۰۰ تا ۲۵۰،۱۰۰ نفر است ، اما گمان ندارم هیچوقت آمارگیری صحیحی بعمل آمده باشد.

میگویند بومی‌های این سامان ازاصل قوم ماد میباشند و با لهجه‌ای فارسی حرف میزنند که در دو ولایت تا اندازه‌ای متفاوت است . لهجهٔ سومی هم که لغت‌های پهلوی بیشتری دارد در ارتفاعات طالش معمول است[2] .

لباس ـ مانند محیط و خود ایشان لباس اهالی مازندران وگیلان نیز که در شهرها و جلگه‌های داخلی می‌پوشند متفاوت است . شلوار آنها غالباً از پارچهٔ

۱ ـ Beotie

۲ ـ اصطخری‌در قرن دهم نوشت که در طبرستان لهجهٔ خاصی هست که نه فارسی است ونه عربی و در بیشتر نواحی دیلمان زبان اهالی را نمی‌توان فهمید .

پشمی بنام چوخا است که در مقابل تیغ و خار بهتر از پارچه های کتانی استحکام دارد. برمچ های خود رشتهٔ پارچه‌ای بنام پای‌تاوا یاپاتواه می‌پیچند که شاید همان پوتی کشمیری و ریشهٔ اسمی و نمونهٔ ساخت آن بوده است.

کفش‌های روباز آنها چاروخ از چرم خام است که با تسمه پنجه‌ها و انگشت شست را سفت می‌بندند و مثل روستائیان ایران کلاه به شکل تخم مرغی برسر نمی گذارند، بلکه از پوست بره کلاه دارند. لباسشان در واقع بی شباهت با پوشاك کردهای ساکن نقاط کوهستانی مشرق خراسان نیست و گفته‌اند که‌قیمت تمام یک دست لباس آنها از هیجده شلینگ بیشتر نیست. مردها غالباً تبری‌همراه دارند تا از میان جنگل راه باز کنند.

تأثیر اقلیمی دریای خزرـ در نظر هر کس که مثل من نقاط دیگر بحرخزر را هم دیده و یا از وضع هوائی که در ماههای زمستان در آنجا دیده میشود آگاه است، تفاوت اقلیمی بین منطقهٔ شمالی باسواحل مرکزی وجنوبی که من دراین فصل به‌شرح آن پرداختم بقدری زیاد است که در واقع حیرت انگیز میباشد واختلاف بیشتر از آن است که ناشی از ارتفاع نقاط محسوب شود. خانیکف این نکته را نیک بیان کرده است که من به ترجمهٔ آن می‌پردازم:

« اگر ما قسمتهای خشک و یک نواختی تأسف‌آور اراضی نمکزار سواحل شمالی بحرخزر را با درخت وگیاه پر شکوه و تقریباً استوائی کرانهٔ جنوبی مقایسه کنیم از اختلاف و تضادی که جهان آفرینش در دو ساحل دریای مسدود واحدی پدید آورده است دوچار حیرت خواهیم شد. در قسمت شمالی الاغ بااشکال تاب مقاومت با سرما را خواهد نمود. در جنوب ببر بنگالی جانور همه جائی است. نزدیک حاجی طرخان خوشهٔ انگور فقط امکان رسیدن دارد، اما درخلیج استراباد در شبه جزیرهٔ پوتمکین درخت موز رشد عجیبی مینماید و محصول نیشکر و پنبه بحد وفور است. بعلاوه هر ساله قسمتهائی از دریا در شمال یخبندان است و هنوز این یخها ذوب نشده است که سواحل مازندران و گیلان پر از شکوفه و گل میشود ».

توضیح این پدیده ظاهراً حیرت انگیز بدون تردید این است که ابرهای انباشته از بخار آب که از دریای خزر بر می‌آید با کمک بادی که در آنجا هست به سمت جنوب حرکت میکند و در میان راه به مانع دامنه‌ها و ارتفاعات جبال البرز بر میخورد و به صورت شبنم وباران بردامنه‌های این کوه در اراضی پائین‌فرو- میریزد. خانیکف معتقد بود که جریان هوای گرم از صحرای بزرگ مرکزی ایران در جهت شمال غربی در پیدایش این وضع مساعد تأثیر دارد و هنگامی که این جریان‌هوا باوزش بادهای شمالی مصادف میشود بصورت باران ملایمی درمی‌آید. درحقیقت تفاوت میزان بارندگی‌بین‌ساحل بحرخزر ودیگرنقاط ایران یک بر ده‌است وباران‌هم‌منحصر به فصل‌مخصوصی‌درسال‌نیست، بلکه همیشه امکان بارندگی هست.

محصول ـ محصولات عمدهٔ مازندران برنج و پنبه و نیشکر است، محصول مهم گیلان سابقاً ابریشم بود و چنانکه ریچارد چنی [1] یکی از مدیران کمپانی انگلیسی مسکوی در سال ۱۵۶۳ به انگلستان نوشته بود « امیر گیلان باآنکه هنوز وسائل حمل و نقل درکار نیست از راه فروش اجناس گذران میکند » و چون بوسیلهٔ کالای ابریشم ایران با اروپا ارتباط یافته همین امر موجب مبادلهٔ سفارت و انعقاد قرارداد ها در قرن شانزدهم و قرون بعدی گردیده و باز همین محصول ایران را ثروتمند و مشهور ساخته است و چون فقط در سال‌های اخیر این محصول رو به کاهش نهاده من سعی خواهم کرد که خلاصه‌ای از تجارت این دوره از تاریخ ایران آن‌هم منحصر به گیلان ومازندران را بیان کنم ودرباب تجارت خود ایران واهمیت جهانی‌آن دردوره‌های گذشته طی‌فصول آینده مطالبی‌ذکرخواهد شد.

تاریخ تجارت ابریشم ـ داستان دل انگیز آوردن کرم ابریشم از چین به اروپا در دورهٔ امپراتوری ژوستی نین در حدود ۵۵۰ میلادی از حکایات شنیدنی تاریخ است. اولین ذکری که در بارهٔ این محصول ولایات شمالی ایران برخورد کردم در سفرنامهٔ اصطخری مربوط به قرن دهم است که وی از شهر ری تا ساری حاکم نشین مازندران سفر کرده و از محصول ابریشم در ولایت طبرستان که نام قدیمی این قسمت از حدود البرز بوده نام برده است.

۱ - Chenie

سه قرن بعد هم از قول مارکوپولو اطلاع حاصل میشود که بازرگانهای شهر ژن در ایتالیا که در آن زمان شهرت سرشار تجارتی داشت حدود بحرخزر را در همان اوان در حیطهٔ تجارتی خود وارد و صدور ابریشم را که گیله نام‌داشت شروع کرده بودند.

درنیمهٔ قرن شانزدهم کمپانی مسکوی بوسیلهٔ نمایندهٔ خودآنتونی جنکین ـ سن و دیگران تلاش شهامت‌آمیزی نمود که باب تجارت انگلستان را با دریای خزرازطریق روسیه مفتوح سازد ومفادگزارشهای بسیار جالب او را من بعداً نقل خواهم کرد. این دسته از تجار در جستجوی ابریشم گیلان به این صفحات آمدند. در قرن بعد راه عمدهٔ صدور این محصول به دست هلندیها در خلیج فارس افتاد در اوایل قرن هیجدهم پطرکبیر که از اهمیت تجارت در پیشرفت نقشه‌های‌جهان ـ گیری خود در خاور آگاه بود تلاش نمود که تمام تجارت حدود شمالی را بجانب روسیه منحرف سازد و در انجام این منظور با تجار ارمنی بادکوبه قراری نهاد، اما پس ازچندی این‌سازش بهم‌خورد وروسها رأساً درصدد انجام آن کار برآمدند.

در سال ۱۷۲۰ نزدیک بود پطر کبیر قراردادی با یک شرکت مختلط از تجار انگلیسی امضاء کند و حتی آمادگی داشت که با استمداد از خارجه بمقصود خود نایل شود، اما در همان موقع بیمارشد و درگذشت. سپس دورهٔ دوم آزمایش شهامت آمیز دستهٔ دیگر انگلیسی که دلیرتر بودند فرا رسید، التن و هانوای سردسته‌های این گروه بودند که شرح آن را در جلد دوم این کتاب خواهید دید. از آن پس دیگر تلاشی برای گشایش راه تجارتی از یک جانب یا جانب دیگربعمل نیامده هر چند که فتوحات دولت روس از آغاز این قرن ایجاب کرده است که قسمت عمدهٔ تجارت صادراتی ایران در دست ایشان بیفتد.

جدول محصولات با ارزش آن ـ به جای آنکه خوانندگانم را از شرح طولانی وضع تجارت ابریشم ایران بخصوص ایران شمالی طی ۲۰ سال اخیرخسته سازم بهتر است اطلاعات اصلی را که بر اثر مطالعاتم فراهم آمده و راجع است به محصول ابریشم وارزش آن در دورهٔ های مختلف مدت مزبور درجدولی درج نمایم:

تاریخ	نویسنده	محصول تمام ایران	ارزش	محصول گیلان	ارزش	محصول مازندران
۱۶۳۷	اولئاریوس	۲۰۰۰۰عدل۲۱۶ گیروانکه‌ای	۲شلینگ‌وشش پنس‌یا۲شلینگ و هشت پنس	۸۰۰۰ عدل	–	۲۰۰۰ عدل
۱۶۷۰	شاردن	۲۲۰۰۰ عدل هر یک ۲۷۶ گیروانکه	۱۰تا۱۲میلیون لیور	۱۰۰۰۰ عدل	–	۲۰۰۰ »
۱۷۴۴	هانوای	–	–	۳۰۰۰۰ من تبریز	۱۲–۱۸کرون به قرار ۳ تا ٤ لیره هرمن تبریز	
۱۷۷۱	گمه‌لن	–	–	–	–	۱۶۰۰–۱۵۰۰ من تبریز
۱۸۲۲	فریزر	–	–	۶۰,۰۰۰ من شاه هریک ۱٤ گیروانکه	۶/۵ تا ۸ تومان به‌قرار ۳لیره ۱۲ شلینگ هریک من شاه	–
۱۸۳۶	فولر	–	–	۱,۸۰۰,۰۰۰ گیروانکه(گیلان‌ومازندران)	۲۰۰۰۰۰۰ لیره	–
۱۸۳۹	چودزکو	–	–	۹۰۰۰۰ من شاه (هریک ۱۳ گیروانکه)	–	–
۱۸٤۰	چودزکو	–	–	۱۱۰۰۰۰ من شاه	–	–
۱۸٤۳	هولمس	–	–	۱۳۰۰۰۰۰ گیروانکه	–	–
۱۸٤٤	شیل	–	–	۱۰۰۰۰۰۰ گیروانکه	٤۵۰۰۰۰ لیره	–
۱۸٦٤	–	–	–	۲۱۹۰۰۰۰ گیروانکه	۱۰۰۰۰۰۰ لیره	–
۱۸٦۵	–	–	–	۱۲۳۰۰۰۰ گیروانکه	٦٦۷۰۰۰ »	–
۱۸٦٦	استول و آندروز	–	–	٦۱۲۵۰۰ کیلوگرم	۷٤۳۰۰۰ »	–
۱۸٦۷	» »	–	–	۵۰۳٤۰۰ »	۵۰۷۰۰۰ »	–

تاریخ	نویسنده	محصول تمام ایران	ارزش	محصول گیلان	ارزش	محصول مازندران
۱۸۶۸	استول و آندروز	–	–	۴۰۳۴۰۰ کیلوگرم	۴۵۱۰۰۰ لیره	–
۱۸۶۹	» »	–	–	۳۲۳۸۰۰ »	۳۰۲۰۰۰ »	–
۱۸۷۰	» »	–	–	۴۱۸۰۰۰ »	۳۹۹۰۰۰ »	–
۱۸۷۱	» »	–	–	۳۵۰۴۰۰ »	۲۸۶۰۰۰ »	–
۱۸۷۲	» »	–	–	۲۸۶۶۰۰ »	۲۲۱۰۰۰ »	–
۱۸۷۳	» »	–	–	۳۴۷۴۰۰ »	۲۳۵۰۰۰ »	–
۱۸۷۴	» »	–	–	۶۴۴۷۰۰ »	۳۳۰۰۰۰ »	–
۱۸۷۵	» »	–	–	۲۴۵۴۰۰ »	۱۰۵۰۰۰ »	–
۱۸۷۶	» »	–	–	۲۶۲۰۰۰ »	۲۱۵۰۰۰ »	–
۱۸۷۷	چرچیل	–	–	۲۱۰۰۰۰ »	۱۲۳۰۰۰ »	–
۱۸۷۸	»	–	–	۷۰۴۷۰۰ »	۱۳۵۰۰۰ »	–
۱۸۸۲	استول و آندروز	–	–	۱۷۷۰۰۰ »	–	–
۱۸۸۵	بنجامین	۶۰۸۰۰۰ گیروانکه	–	۷۰۰۰ من شاه هریک ۶۵ گیروانکه	–	۳۵۰۰۰ گیروانکه
۱۸۸۶	هربرت	–	–	۶۰۰۰ عدل به بالا	–	–

سابقهٔ تنزل این محصول ـ با محدود ساختن بررسیهای خود فقط در بارهٔ گیلان وبواسطهٔ فقدان اطلاعات کافی که بتوان ازروی آن استنتاج های کلی نمود ، ما به موضوع کاهش تأسف انگیز مقدار محصول ابریشم در بین قرنهای هفدهم و هجدهم بعد از سقوط خاندان صفوی که دورهٔ هرج ومرج ایران بود عطف توجه میکنیم . در زمان هانوای گیلان فقط یک هشتم مقداری که درعهد شاردن داشت محصول میداد در پایان قرن گذشته بر اثر استقرار سلسلهٔ قاجار که موجب پیدایش امن و امانی شده بود تجارت این محصول تجدید گردید .

درنیمهٔ اول قرن حاضراین پیشرفت بدون وقفه دوام یافت . سرجان شیل وقتی که وزیر مختار بریتانیا بود در سال ۱۸۵۰ نوشت که ابریشم کالای عمدهٔ تجارت ایران است بخصوص در تجارت خارجی که در نتیجه او را قادر میسازد بهای قسمتی از واردات خود را پرداخت کند . وی اشاره به اقداماتی نمود که تجار انگلیسی برای بهبود این محصول کرده بودند ، اما بواسطهٔ سستی ایرانیان و اکراه آن‌ها در تغییر دادن طرز کار کهنهٔ خود زحمات ایشان بی نتیجه ماند .

در سال ۱۸۶۴ که بنا بر مندرجات جدول بالا مقدار محصول به حد اعلا بود برای نخستین بار دوچار آفت گشت تا سال ۱۸۶۹ لطمات این آفت بقدری سنگین شد که قیمت محصول رابه یک خمس مقدار پنجسال قبل از آن تنزل داد و تجارت ابریشم گیلان هیچوقت بعد از آن آفت زدگی رونق سابق را باز نیافت . تخم هائی از خراسان وخانقین در عثمانی وارد و آزمایش کردند ، امانتیجه‌ای بدست نیامد و تخم هائی نیز از راه بسیار دور ژاپن آوردند بازثمری نداشت وبعد ازچندین شکست و یأس روستائیان توجه خود را به محصولات دیگر معطوف ساختند .

در سال ۱۸۷۰ از لحاظ آزمایش به کاشت توتون اقدام و از کاشتن زیتون در رودبار نزدیک رشت حمایت شد ودراین مرکز محصول ابریشم، زراعت خشخاش به مقادیر کلی جای ابریشم را گرفت و نتیجهٔ کار هم بسیار درخشان بود ، ولی در ولایات شمالی برنج کاری رایج ترین و سودبخش ترین کشت و کار بشمار

است و در سرزمین مثل ایران که افکار جدید و طرز کار درست جدید با تأخیر و تأنی بسیار نفوذ می‌یابد جای تردید است که تجارت ابریشم ایران بار دیگر به‌دست ایشان پیشرفت و رونقی حاصل کند و اگر از ناحیهٔ دیگری کار و کوشش به عمل آید بعید نیست نتیجهٔ کاملا متفاوت و سزاوار شرح و تعریف شود ، زیرا که مرض و آفت برطرف گردیده و خاك و هوا همان است که همیشه بوده پس هیچ دلیل درستی در میان نیست که آن تجارت بسیار سودمند از بین برود یا بار دیگر رونق نیابد.

مراکز کنونی پرورش (نوغان) کرم ابریشم ـ در حال حاضر علاوه بر گیلان و مازندران پرورش کرم ابریشم در آذربایجان (محصول آنجا در سال ۱۸۸۵ ، ۳۲۵۰۰ گیروانکه بود) و در خراسان (۱۶۲۵۰ گیروانکه) و در ناحیهٔ مرکزی ایران معمول وبازارهای عمدهٔ فروش آن کاشان واصفهان ویزد و کرمان(۱۳۰۰۰ گیروانکه) است.

محصولات خراسان و ناحیهٔ مرکزی ایران تقریباً تمام در محل مصرف و فقط محصولات گیلان و آذربایجان به روسیهٔ وهمچنین قسمت عمدهٔ آن به مارسی صادر میشود . از مصنوعات داخلی که ابریشم به کار میرود یکی مخمل است دیگر پارچه‌های زربفت و پارچهٔ اطلسی و همچنین ساده و ابریشم آمیخته با نخ است و چون استعمال ابریشم خالص در قرآن منع شده است آن عده از ایرانیان که ازاین بابت وسواس دارند برای راحتی وجدان ابریشم مخلوط بانخ بکارمیبرند.

از مصنوعات ابریشمی که در شهرهای نامبرده دیده‌ام بیش از همه ابریشم کاشان را پسندیده‌ام. پارچه‌های ابریشمی قدیمی ایران و زربفت‌هابراستی عالی است ، ولی تهیهٔ مقدار کافی از آن بسیار دشوار است. قالی های ابریشمی هنوز بنا بر سفارش در کاشان و سلطان آباد بافته میشود وبسیار ممتاز و خیلی گران است و اگر دقت کامل نشود بافندگان رنگهای جوهری استعمال میکنند و ارزش هنری و ثبات رنگ مصنوعات به طرز غیر قابل جبرانی تباه میشود .

طرز پرورش کرم ابریشم ـ قبل از اینکه این مبحث را تمام کنم قصد دارم طرز پرورش کرم ابریشم را در شمال ایران به نحو اجمال بیان کنم. درماه آوریل (اردیبهشت) اهالی محل بخصوص زنان تخم‌ها را حاضر نموده و برورقهٔ کاغذی میچسبانند و با نهادن این کاغذ در زیر لباس خود روی پوست آن را در معرض گرمای بدن انسان قرار میدهند . پس ازگذشتن سه روز تخم‌ها بازو کرم‌ها ظاهر میگردد این کرم‌ها چهل روز عمر دارند که در حال چاقی و تن‌آسائی حیرت‌آوری طی میشود ، ولی این دورهٔ پرخوری بین هفت تا ده روز است و در آن مدت ایام بی حالی بیش از دو روز نیست پس از ده روز اول کرم ها را به تلمبار یا کلبه‌ای کاه‌پوش میبرند و در ارتفاع تقریباً پنج‌پا از سطح زمین قرار می‌دهند و در فواصل دورهٔ پرورش در میان برگهای توت آمادهٔ دفع میسازند.

کرم‌ها بعد از چهل روز فربه و مملو و تا حدی شفاف و در آن حالت ناراحتی ببالا رفتن از شاخه و چوب که در کلبه نهاده‌اند علاقه‌مند میشوند و در همین حال پیله‌های خود را می‌تابند. این کار تا ده روز که تلمبار محکم بسته‌است دوام دارد . بعد آن را میگشایند و شاخه‌ها را بر میدارند و ملاحظه میشود که سقف کلبه پر از پیله‌های قشنگ شده است و در حالی که بعضی از آنها را بمنظور تخم گذاری کنار میگذارند بقیه را خارج میکنند و پیله در معرض آفتاب یا بوسیلهٔ فرو بردن در آب جوش کشته و ابریشم از هم باز و بر غرغره‌ها تنیده میشود و باقیماندهٔ پیله پروانه وار در ظرف دوهفته بیرون می‌آیند وماده‌های آنها با انجام‌دادن کار خود و نهادن بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ تخم نحیف و سپس خواه و ناخواه نابود میشوند .

منابع دیگرـ علاوه بر محصولات قیمتی حاصلخیز خود گیلان و مازندران از منابع دیگر ثروت نیز بهره‌مند میباشند. ولی ایرانی‌ها از وجود آنها حداقل و به طرز نا مرتبی بهره برداری میکنند. در هر دو ولایت منابع معدنی سرشار هست که من در فصول آینده راجع به سراسر کشور شرح خواهم داد. بسیاری ازچوب‌ها

و الوارهائی که در دامنه‌های کوهسار بدست می‌آید برای کشتی‌سازی خیلی مناسب و مفید است و جان التن آن کشتی ساز هنرمند انگلیسی نادر شاه از آنها به این منظور استفاده کرد. این پادشاه به او مأموریت‌داده بود که کشتی‌هائی برای کشتی رانی‌در دریای خزر بسازد وفرمان نیز صادر شده بود که چوبهای مازندران را برای ساختن کشتی از سراسر ایران حمل وتاخلیج‌فارس برای‌انجام این‌منظور ببرند.

چوب شمشاد به مقدار زیاد از ولایات بحرخزر به روسیه و انگلستان صادر می‌شده است ، ولی در زمینهٔ جنگلبانی علم و دانشی بکار نمیبرند و الوارهائی که ممکن است منبع کلی در آمد شود یا مورد بی اعتنائی کامل واقع و یا از روی بدنهادی نابود میشود[1] .

دریا نیز در زمینهٔ ثروت خیزی هیچ دست کمی از خشکی و خاك ندارد و در دهانهٔ اغلب رودخانه ها بخصوص سفیدرود و در آبهای کم عمق دریا از هر قبیل ماهی مانند استورژن ، ماهی آزاد ، ماهی سفید و قزل‌آلا بافته میشود . در دهانهٔ سفیدرود گاهی روزانه در وسط فصل چهار هزار ماهی صید شده است و در جاهای کم عمق دریا در انزلی نیز ۳۰۰۰۰ ماهی در یک روز صید کرده‌اند . هنگام مسافرت من صید کردن تمام ماهی سواحل جنوبی دریای خزررا یک نفر روسی سالانه‌به ۶۵۰۰۰ تومان اجاره کرده بود واز راه صدورماهی خشک وبخصوص خاویار به روسیه میگویند منافع سرشاری حاصل میکرد.

عایدات ـ درآمد این دو ولایت با ترقی و یا انحطاط وضع مادی آنجازیاد و کم شده است . فریزر در سال ۱۸۳۲ عایدات گیلان را از بابت گمرك ومالیات اراضی بین ۲۰۰۰۰۰ و ۳۱۰۰۰۰ تومان نوشته بود. ده‌سال بعد از آن مون تایث آن را در حدود ۳۰۰۰۰۰ تومان برآورد کرد و حال آنکه باز یازده سال بعد بنا بر قول هلمس مجدداً به رقم اول رسید.

۱ ـ در سال ۱۸۸۶ امتیاز چوب بری را در گیلان یک نفر روسی به مدت دوسال با پرداخت ۵۰۰۰۰ تومان بدست آورد . درسال ۱۸۹۰ آن مبلغ به ۱۷۰۰۰ تومان تقلیل یافت.

سر.اف گلد اسمید در سال ۱۸۷۴ عایدات را ۴۴۰،۰۰۰ تومان نوشت. دایرة المعارف بریتانیا از روی گزارشی کهنه عایدات مازندران را ۱۰۵،۰۰۰ تومان قید و اضافه میکند که چیزی برای خزانهٔ دولت باقی نمی‌مانده است و کلیهٔ درآمد صرف مخارج نظامی و اداری میشده است. این حرف بنظر من درست نمی‌آید. در سال ۹ - ۱۸۸۸ درآمد مازندران ۱۳۹۳۵۰ تومان نقد و گیلان ۳۴۵،۰۰۰ تومان بود و مخارج دولتی و حکومت ولایت مازندران با هزینهٔ وصول عایدات و عمارات عمومی و غیره فقط ۴۵۹۰ تومان بود و در گیلان ۲۴۴۳۰ تومان ازین رو اظهار نظر قطعی در بارهٔ موازنهٔ مالی دولت دور از امکان است.

تاریخ ـ ولایات ساحلی دریای خزر که بوسیلهٔ کوهها از سایر قسمتهای ایران جدا شده‌اند بدین سبب از لحاظ آب و هوا و خصوصیات اخلاقی مردم وعلایق ایشان با نقاط دیگر ایران تفاوت داشته‌اند و ناگزیر نقش آنها در تاریخ متفاوت بوده است. تخیل انسانی که نیروی حرکت و کامیابی خود را در دوران افسانه‌ای زندگانی اقوام میجوید طبیعتاً قهرمانان داستانی ایران را در ارتفاعات نواحی بلند قرار داده است. این قهرمانان درآن مناطق وسامان جنگ و ستیزها کردند وجانوران جنگل‌ها نیز در پیکارها از یک یا طرف دیگر حمایت نمودند در این نواحی بود که رستم بر دیو سپید چیره گردید و گروهی از افراد طبقهٔ پائین که سرنوشت‌بندگی سزاواری داشتند در نواحی کم ارج نواحی پست می‌زیستند. سهمی راکه این دو ولایت در عهد قدیم تاریخ و در نبرد با اسکندر بر عهده داشتند میتوان تحت عنوان هیرکانیا در قاموس‌های قدیمی ملاحظه کرد و در دورهٔ مسیحیت نیز فقط در مواردی جزو صحنهٔ وقایع روزگار نمودار شد.

در عصر سامانیان و قرون نخستین اسلامی مازندران قسمتی از ولایت تپورستان بود که همان طبرستان دوران جدید است. در حدود سال ۹۰۰ میلادی خلیفه المعتضدبالله حکومت مازندران را به‌اسمعیل سامانی‌داد، وی مؤسس خاندان سامانی در شمال ایران و بخاراست و این مقام پاداشی به شمار میرفته که در ازای

خدمات وی برای سرکوب کردن عمروبن لیث برادر وجانشین یعقوب‌بن لیث که در فصل سیستان ذکرش آمد اعطا شد .

در قرن چهاردهم خاندان مستقلی ازسادات درمازندران حکومت داشتند. هنگامی که آنتونی جنکین‌سن و همراهان پیش‌آهنگ وی از راه دریای‌خزر درنیمهٔ قرن شانزدهم باب تجارت را با ایران گشودند از پادشاه گیلان نام میبرند که ظاهراً دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی بود و آن وضع و حال بندگی بی جنب و جوش در زمان شاه عباس بصورت شورش و سرکشی مبدل شد که این پادشاه امر داد در گیلان قتل عام کنند.

مازندران که زادگاه مادر او بود در نظر شاه قرب و منزلت خاص داشت و در آنجا وی قصرهای متعدد و با شکوه ساخت که‌شرحش را بیان میکنم. دراینجا که دور از نظر دشمن و اغیار به‌شمار میرفته و دسترسی به آن آسان نبود شاه هروقت که دور از اصفهان بود علاقهٔ فراوان داشت که در مازندران اقامت کند و بقدری نسبت به آبادانی ولایات ساحلی بحرخزر علاقه‌مند بود که درصدد برآمد سیاست مطلوب مهاجرتی خویش را در آنجا نیز بر اساس وسیع‌تری مجری سازد . پس ۳۰۰۰ خانوار مسیحی را ازسرحدات عثمانی به‌این حدود کوچ داد تا آن منطقهٔ مرزی را که هر ساله درمعرض تاخت و تاز ترکها بود ازسکنه خالی کند وبعلاوه برکات پیشه و صنعت جدید را در این‌قسمت از قلمرو خویش که بیش از همه‌جا مورد بی علاقگی قرارگرفته بود رایج سازد.

شاردن تعریف عجیب ذیل را در بارهٔ استعداد سرزمینی که مهاجرانی‌تازه یافته بود نوشته است: «میگویند که برای عیسویان آنجا محیط مناسب و عالی‌است شراب وگوشت خوك بحد وفور دارد همان دو چیزی که مسیحیان سخت دوست دارند ایشان به دریا عشق میورزند و میتوانند با برادران مسکوی خود ازطریق دریای خزر باب مراوده را افتتاح نمایند. »

ولی شاه‌عباس هوای مازندران را چنانکه باید و شاید نشناخته بود که

تازه واردین را دوچار مشکلات بسیار میسازد . چنانکه سفیر شایستهٔ انگلستان سر. ددمور کتن نیز از گزند آن مصون نماند ، زیرا بطوریکه شاردن نوشته است : « بدی‌هوا بقدری سوء تأثیر نمود که‌تمام نقشه‌ها وخیالات شاه نقش برآب شد ودر حدود سال ۱۶۳۰ از ۳۰،۰۰۰ خانوار مسیحی فقط چهارصد خانوار باقی مانده بودند » .

سیاح ایتالیائی پیترودلاواله که به دربار شاه عباس در مازندران راه یافته بود خیلی‌تحت تأثیر زنان آنجا قرار گرفت ، زیرا که نوشت : « زنانشان به نظرمن بسیار زیبا هستند و من فرصت نیکو برای تشخیص و قضاوت داشتم ، زیرا که برخلاف سایر مسلمانها ایشان هیچوقت صورت خود را پنهان نمی‌سازند و آزادانه با مردها گفتگو میکنند بعلاوه ایشان بسیار مهربان و موجب امتنان‌اند » .

تهاجم روسها ـ سابقاً در بارهٔ یورش دستهٔ قزاق به مازندران که در سال ۱۶۴۸ اتفاق افتاده بود اشارتی نمودم. پنجاه سال بعد روسها اولین اقدام تعرضی جدی خود را در اواخر دورهٔ فرمانروائی پطر کبیر جهت تصرف ولایات ساحلی بحر خزر شروع کردند. روایات راجع به این دوره از تاریخ ایران به قدری متعدد و مختلف است که من سعی خواهم نمود آنچه واقعاً اتفاق افتاده است ذکر شود.

معتبرترین نویسندگان این موضوع یکی یوناس هانوای است که چند سال پس از آن پیش‌آمد در ایران می‌زیست و جی. فورستر که اولین مسافر انگلیسی بود که از هند تا انگلستان را از طریق خشکی پیمود ، شصت سال بعد هم سروان پی. اچ. بروس یک نفر انگلیسی که در قشون پطر کبیر در مورد نخستین لشکر-کشی او به ایران خدمت میکرد دورن در کتاب بحر خزر که به زبان روسی است و کتاب دیگر نوشتهٔ م. فونتن [۱] تحت عنوان : « روسیه در آسیای صغیر » ازمجموع اطلاعات این منابع مختلف میتوانیم جریان وقایع را به شرح ذیل تعریف کنیم :

در سال ۱۷۲۲ پطر کبیر سفیری به دربار ایران در اصفهان فرستاده بود

۱ - Fonten

تا به مناسبت خساراتی که از ناحیهٔ لزگیها که در آن موقع از شهر شماخی دائماً بر ضد ایران شورش مینمودند، به‌تجار روس وارد شده بود غرامت مطالبه کند. سفیر وقتی به پایتخت وارد شد که شاه سلطان حسین از سلطنت خلع شده و محمود افغان پادشاهی او را غصب کرده بود. وی جوابداد که مسئولیت آن کار با او نیست و بهتر است خود تزار منافع تجارتی خویش را تأمین کند.

پطر که همواره در پی‌بردن به معنی کنایه هشیار بود لشکری ۳۰۰۰ نفر در حاجی‌طرخان فراهم و در ژوئیهٔ ۱۷۲۲ به ایران تاخت و به عزم دربند حرکت کرد که به سپاهیانش تسلیم شد. وی درصدد حرکت به مقصد بادکوبه و شماخی بود که سفیر عثمانی با او ملاقات و تهدید نمود که اگر روسها عقب‌نشینی نکنند (ترکها مالکیت سراسر قفقاز را ادعا داشتند) امپراتور روس علاوه بر ایران با ایشان نیز باید جنگ کند. بنابراین در فصل زمستان پطر به حاجی طرخان بازگشت و دسته‌ای سرباز در دربند گذاشت و قلعه‌ای در کنار رودخانه که در سمت جنوب‌آن محل بود ساخت که بی‌درنگ مورد حملهٔ افغان‌ها قرار گرفت وخراب شد.

در همان زمستان امیر ایرانی گیلان نماینده‌ای روانهٔ حاجی‌طرخان کرد و پیشنهاد تسلیم رشت را نمود که افغانها درصدد بودند به روسیه واگذار کنند. پطر که از این جریانات ناگهانی بسیار خوشوقت مینمود در اوایل سال ۱۷۲۳ لشکری به رشت فرستاد و این شهر دروازه‌های خود را به روی ایشان گشود وقسمت عمده‌ای از گیلان به تصرف روسها درآمد.

در ژوئیهٔ همین سال بادکوبه که از سمت دریا بمباران شده بود ناگزیر تسلیم گشت. شاه طهماسب جوان که تلاش داشت دست افغانها را از ایران کوتاه کند بدون تأخیرنسبت به‌این‌منطقه ازقلمرو متزلزل خود ادعای حکومت کرد، ولی آنچه را که از راه زور و قدرت دور از امکان یافته بود بوسیلهٔسیاست حاصل کرد، پس سفیری به نزد پطر فرستاد و مواد قراردادی که شاید هیچ یک از دو طرف قصد رعایتش را نداشت مورد توافق واقع و در سوم سپتامبر ۱۷۲۳ امضاء شد.

این معاهده چهار مادهٔ اساسی داشت: تزار برعهده گرفته بود که افغانها را از ایران اخراج و در استقرار شاه طهماسب همراهی کند. در مقابل شاه تعهد نمود که شهرها و توابع بادکوبه و دربند را با ولایات گیلان و مازندران و استراباد بدولت روس بدهد و همچنین بر عهده گرفت که برای لشکر متعاقب افغانها شتر و آذوقه فراهم سازد و آزادی کامل تجارت بین روسیه و ایران نیز مقرر گردید. بطوریکه اشاره کردم روسها گیلان را حتی قبل از امضای معاهده تصرف کرده‌بودند و توافق راجع به این ولایت در واقع تأیید وضع موجود بود. اما به نظر نمیرسد که آنها برای اشغال مازندران و استراباد اقدامی کرده باشند و چون در نقاط دیگر سخت گرفتار بودند از تعقیب کردن آن کار مشکوك، صرف نظر نمودند.

در سال ۱۷۲۵ پطر کبیر درگذشت و نقشه‌های جهانگیری شرقی او موقتاً متروك ماند. در همان سال روسها لاهیجان را که دومین شهر ولایت بود تصرف کردند، ولی از آنجا به سمت مشرق جلوتر پیشروی ننمودند. بازیل بتازته تاجر یونانی که در مورد کلات راجع به سفرنامهٔ او شرحی نوشتم در موقع اشغال گیلان بوسیلهٔ روسها در آنجا بود و با ژنرال لواسف فرماندهٔ لشکر روس در رشت مصاحبه کرد و بالاخره در حدود سال ۱۷۳۴ روسها که در داخلهٔ مملکت خود دوچار نقارو تحریکات شده بودند ناگزیر متصرفات ساحلی دریای خزر را تخلیه کردند و فقط مجاز شدند که برای ادارهٔ کار تجارت ابریشم اقامتگاهی در بندر انزلی داشته باشند.

این شرحی بود که فریزر نوشت. هانوای که در حدود ده سال بعداز عقب نشینی روسها از گیلان در آنجا بود دلیل اصلی بازگشت آنها را هوای موذی و خطرناك آنجا محسوب داشت. گرما و رطوبت گیلان ومیوه‌های ناسالم آن ولایت را گورستان روسها ساخته بود و به این دلیل آن امپراتوریس با ابراز شهامت در سال ۱۷۳۴ عقب نشینی قوای روس را تصویب کرد بدون اینکه روسها از این لشکرکشی طرفی بربسته باشند.

واتسن نقل از مجلهٔ بلاك وود (شمارهٔ ۲۱) می‌نویسد که برطبق قرارداد که در سال ۱۷۳۲ در رشت امضاء شده بود مازندران و استراباد به‌ایران مسترد گردید . در سال ۱۷۳۵ هم عهدنامهٔ دیگری اساس استرداد گیلان شد و اگر این قول صحیح باشد قصد روس را در تجدید ادعای اصلی مطلقاً منتفی خواهد کرد .

روایت چهارمی نیز در این باب هست که شاید از لحاظ یک ایرانی وطن‌پرست در خور علاقه و پسند باشد و چون غیرت ایشان نه اشغال ارادی را قبول میکرد و نه عقب‌نشینی صلح آمیز را، لذا میگویند نادر شاه پس ازاحراز تخت و تاج اولتیماتوم سختی به‌فرماندهٔ روس فرستاد که اگر روسها از صحنه خارج نشوند، وی فراش‌های خود را خواهد فرستاد که با تازیانه آنها را به دریا بریزند و در نتیجهٔ این ماجرا که شاید هم بعداً ساخته‌اند روسها با شتاب تمام فرار را بر قرار ترجیح دادند و دیگر هم باز نیامدند. تنها یادگار دورهٔ تصرف آنها درکنار دریا به‌سال ۱۷۴۶ کارخانه‌ای در انزلی و نمایندهٔ تجارتی در دربند بود .

تاریخ اخیر ـ این نکته که خود شاه طهماسب هم اهمیت چندان به اعتبار قرارداد با پطر کبیر نمیداد زودآشکار شد، چون وی در سال ۱۷۳۰ حکومت مازندران با خراسان و سیستان و کرمان را به عنوان پاداش خدمات نادر در اخراج افغانها از ایران به او واگذار کرد . وضع و حال دو ولایت ساحلی در اواخر پادشاهی نادر شاه و ظلم و فساد و بدبختی که همه جا را فرگرفته بود به وجه قابل ستایش در سفرنامهٔ **هانوای** مندرج است و از روی آن نیک استنباط میشود که چگونه یک قهرمان ملی خود را بزودی وجودی غیر قابل تحمل نمود، بحدی که مردم برای نابودی او علناً دعا می کردند .

بواسطهٔ آشفتگی که با قتل نادر شاه پیش‌آمد یکی از سرکرده‌های محلی بنام هدایت خان در گیلان قیام کرد و حکومت تقریباً مستقلی راه انداخت . هنگامی که کریم خان زند به پادشاهی رسید هدایت خان را در کار خود ابقاء

نمود و فقط سالانه باجی دریافت میداشت. این سرکردهٔ محلی لشکر بسیار جمع کرد و اسباب بزرگی فراهم ساخت و در زمان حکومت او بود که سیاح روسی گملین به رشت آمد و در ولایات ساحلی به سیر و سفر پرداخت. در همین حین درمازندران و استراباد هم خواجهٔ حیله گر قاجار در پی تهیهٔ نیرو و وسایلی بود که بزودی او را بر مسند فرمانروائی ایران جا داد.

شیخ ویس فرزند علی مراد خان زند که از ۸۰ - ۱۷۸۱ چهار سال تاج ایران را در تصرف داشت از جانب پدر مأمور شد که این مدعیان سلطنت را از میان بر دارد ومازندران رامسترد کند وباآنکه ابتدا پیروزی مختصری نصیبش گردید باز همراهانش او را ترك کردند و ناچار به عقب نشینی شد و موقعی که سرانجام آقا محمد خان به پیروزی کامل نایل آمد هدایت خان گیلانی از راه جهالت در مقابل آن غاصب کامیاب قصد مقاومت نمود و جان خود را در این کار باخت. از آن پس گیلان و مازندران بدون مدعی و خطردرتصرف خاندان زمامدار قاجار باقی‌مانده و محل های حکومت برای فرزندان و منسوبان پادشاه فراهم ساخته است.

قصرهای شاه عباس کبیر در اشرف (بهشهر)ـ هم‌اکنون من به‌تعلق خاطر شاه عباس‌نسبت به مازندران وعماراتی که درآنجا ساخته اشاره کردم اینك قصد دارم قبل از ترك موضوع کلماتی چند در این باره اضافه کنم. در مازندران بود که شاه پیترودلاواله‌آن ایتالیائی پرگو وهمچنین آن انگلیسی هوشمند یعنی سرتامس هربرت را بار حضور داد که گفته‌های ایشان هنوز نقل و بیان میشود. یک قرن بعد هانوای داستان ویرانی و انحطاط یک صد سالهٔ آنجا را بازگفت.

در قرن حاضر هم آن داستان کماکان دوام یافته است. قصرهای شاه عباس چند تا بود. کاخ های عمده در یک محوطهٔ بسیار با شکوه طبیعی دراشرف که در پنج میلی جنوب خلیج استراباد است واقع‌شده و منظرهٔ بسیار دلپذیری در طرف دریا دارد. جادهٔ شاه عباس که از استراباد درجهت غربی امتداد مییافته از قصبهٔ گز عبوروبعدازبیست وشش میل به‌اشرف‌میرسیده ـ این نام به‌معنی بسیاروضیع وشریف ـ است.

شاه عباس درصدد برآمد که اصفهان تازه‌ای در شمال بسازد که قصرها و

عماراتش با پایتخت جنوبی برابری‌نماید. پیتردولاواله در آنجا بود هنگامیکه در سال ۱۶۱۸ قصر شاه عمارتی بود که ساختمانش تمام شده بود و بناها هنوز مشغول ساختن شهر بودند. نه سال بعد در ۲۵ مه ۱۶۲۷ در همین قصر که هربرت آن را «بسیار وسیع و نوساز» تعریف نموده شاه در یک‌بارعام سر. ددمور کتن سفیر چارلز اول و همچنین سفیر منتخب خویش سر رابرت شرلی را به حضور پذیرفت. ذیلا شرحی است که سر هربرت شیرین سخن راجع به آن جلسه نوشته است:

«در صدر مجلس پادشاه که درکشور خود محبوب و در خارجه مشهور و برای دشمنانش سهمناك بود جلوس نمود. دلایل عظمت وی از این جهت بوده است که هر چند مال و ثروتی بی‌کران داشت در آن روز لباس سادهٔ سرخ فام کتانی در برکرده بود و چنین مینمود که به زبان حال میگفت بزرگی‌اش ناشی‌از استعداد و تدبیر اوست نه جامهٔ فاخر و او را نیازی به این نیست که با زرق و برق‌ها و زیور جلب احترام نماید. پادشاه چهار زانو نشسته بود، حمایل سفید بزرگ و کمر بند چرمی زرین داشت و قبضهٔ شمشیرش طلا بود و تیغهٔ آن خمیده و بدون تردید تیز و آب داده و غلافش سرخ بود. درباریان نیز نمونهٔ بی‌پیرایگی سرور خود بودند، اما در لباس‌های ساده».

در اصل اشرف شش دستگاه عمارتهای جداگانهٔ سلطنتی داشت که پنج تا از آنها در داخلهٔ دیوار سنگروار بزرگی واقع بود. از این چند تا مهم تر از همه باغ شاه بود که با رواق‌ها و کانالها و سکوهای سنگی و آبشارها آراسته بود و ایوانها و تالارهای سرگشاده که بزرگترین آن را مانند نظیرش در اصفهان چهل ستون نامید و آن در انتهای بنای اصلی بود. ایوان‌ها و تالارها و آبشارها همه بکلی خراب شده، ولی باغ با درختهای عظیم سرو و نارنج هنوز با شکوه باقی است. چهل ستون در عهد نادر شاه تصادفاً طعمهٔ حریق گردید و بجای آن‌عمارتی چرند ساختند که آن هم به ویرانی افتاد.

قصرها و باغ های دیگر عبارتند از باغ حرم و باغ تپه که دارای حمام بود و قصر صاحب‌الزمان و کاخ خلوت و باغ آن.

خیابانی سنگ فرش با نهر آب و آبشارها به « چشمهٔ عمارت » که ششمین اقامتگاه سلطنتی در اشرف بود منتهی میگردید. سنگ فرش های سابق از بین رفته و فرش تخته سنگ‌ها هم شکسته ویا سرقت شده است ، زیرا که میله های آهنی آن که با سرب و سیمان مستحکم شده بود باب دستبرد بود. اکنون تمام اطراف و جوانب آنجا سراسر بیغوله و خرابه است.

در نیم میلی اشرف شاه صفی نواده و جانشینن شاه عباس برای دختر خود بر فراز تپهٔ پردرختی قصری ساخت و صفی‌آباد نامید. مانند عمارتهای دیگر، این یکی هم از بین رفته و به فرمان شاه فعلی شکارگاهی بجای آن ساخته‌اند که آن هم در شرف ویرانی است . شهر اشرف را شاه عباس آباد و مسکون ساخت و هفت هزار نفر از مهاجران ارمنی را به آنجا کوچ داد . بعضی‌از بازماندگان ایشان با ایرانیان و عده‌ای هم از افراد ترك نژاددر آنجا اقامت دارند. این شهر در بیست سال اخیر زندگی نو یافته و بواسطهٔ بندر یا در واقع لنگرگاه مشهد سر با روسیه داد و ستد دارد.

فرح آباد ـ در بیست وشش میلی شمال غربی اشرف وسه میلی دریای خزر و کرانهٔ رودخانهٔ تجن خرابه‌های شهر و قصر دیگری از شاه عباس به نام فرح‌آباد واقع است. پیترودولاواله نوشته است که‌محیط دیوارهای آن اگر بیشتر از حدود دیوار رم یا قسطنطنیه نبوده لااقل به‌همان اندازه بود. شهردارای‌خیابانهائی بود که بیش از یک فرسنگ طول داشته،در این قصر شاه عباس در ژانویهٔ۱۶۸۸ در چهل و سومین سال پادشاهی و هفتاد و یکمین سال عمر خود وفات کرد.

چهل سال بعد از آن تاریخ همین قصر را که بنا برقول شاردن شاهکارهنر و شایستهٔ ابدیت بشمار میرفته و در آن گنجینهٔ کلانی از ظرف ها و قاب‌های بلوری و چینی و عقیق و مرجان وکهربا و پیاله‌های بلور و مرمرین و اقسام بی حد و حساب دیگر بوده قزاق‌های روسی غارت و نابود کردند. همان نویسندهٔ نجیب زادهٔ گرانمایه ضمن ابراز تأسف میافزاید که : « هر چه بیشتر در بارهٔ عظمت و

روح‌انگیزی آن محل می‌اندیشم تأثراتم از سرنوشت شومی که دوچار شده است دو چندان میشود ».

فریزر در سال ۱۸۲۲ خرابه‌های قصر فرح آباد را بازدید و شرحی تعریف و اظهار کرده است که هم از لحاظ وسعت و هم شکوه و جلال خیلی پائین‌تر از کاخ های اشرف و معلوم بوده است که آنجا را اقامتگاهی موقتی ساخته بودند و جای تعجب است که شاه عباس دو دستگاه از آن قبیل عمارات را در مجاورت یکدیگر ساخته‌است. فرح‌آباددر حال‌حاضر دهکدهٔ وارفته ایست که‌احدی به‌رفتن در آنجا اعتنا ندارد.

شهرهای مازندران ـ بعد ازقصرها اینک به‌شهرهای مازندران میپردازیم که تعداد آنها محدود، ولی باهویت ممتاز است و من‌به ترتیبی که در خط سیر جادهٔ شاه عباس از استراباد قرار گرفته اند به وصف آنها خواهم پرداخت یعنی : ساری ، بارفروش و آمل و راجع به همهٔ آنها میتوان گفت که وقوع این شهرها در میان اشجار و جنگل و یا در جلگه‌های‌مرطوب و پر درخت ودر سبک ساختمان که شبیه به آن است که در مورد استراباد شرح دادم و سکنهٔ آنها که باسانی با ایرانیان مناطق مرکزی و جنوبی قابل تمیزند، همگی در نوع خود منحصر ومتمایز میباشند .

ساری ـ درسی و پنج میلی اشرف شهر ساری حاکم نشین قدیمی مازندران واقع است که دانویل و رنل[۱] همان زدراکرته باستانی دانسته‌اند که اسکندر در آنجا پانزده روز توقف و قربانی‌ها نمود . خواه این مطلب درست باشد یا نه ساری کرسی و اقامتگاه فرمانروایان مستقلی بوده که در اواخر قرون وسطی در آنجاحکومت داشتند . این شهر در دوران جدید بوسیلهٔ آقا محمد خان هنگامی که در پی تخت و تاج جنگ و جدال میکرد و حدود قلمرو او از استراباد و مازندران تجاوز نمینمود پایتخت انتخاب شد.

۱- D'Anville و Rennell

وی در آنجا قصری ساخت که به صورت مخروب هنوز باقی است وتصاویر جنگهای شاه اسماعیل و نادر شاه را در بر داشته است. در اوایل این قرن شایع بود که ساری بین ۳۰،۰۰۰ و ۴۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشت و در سال ۱۸۷۴ هم سروان ناپیر نوشت که مجموع سکنهٔ آن ۱۶،۰۰۰ نفر بوده ، ولی حالا بیش از ۸۰۰۰ نفر ندارد ، چون آمل و بارفروش مرکز کسب و تجارت شده‌اند . کوچه‌ها سنگ فرش است و شهر ظاهر دلپذیری دارد وقتیکه هانوای در سال ۱۷۴۴ در آنجا بود نوشت که : « هنوز چهار معبد گبرها در آنجاهست که آتش‌پرستان با محکم‌ترین مصالح ساختمانی بر پا ساخته‌اند. این بناها گرد و قطر آنها سی پاست و تا ۱۲۰ پا ارتفاع دارند » وتردیدی نیست که تاجر جلالت‌مآب یا بواسطهٔ نادانی راهنمای خود گمراه شده بود و یا آنکه اطلاعات نادرستی در اختیار او نهاده بودند، زیرا که این چهار (در واقع سه تا بود) برج نه فقط آتشکدهٔ زردشتی‌ها نبوده ، بلکه گنبد یا برج‌های مزار بوده است که در زمان چیرگی اعراب مقبرهٔ بعضی از مقدسان عمده بشمار میرفته.

در سال ۱۸۲۲ فریزر هر سه برج را هنوز برجا دیده بود و بزرگترین آن گنبد سلم و تور وآن یک برج آجری تو خالی بود با تقریباً صد پا ارتفاع و دو رشتهٔ کمربندی کتیبه‌ها به‌خط کوفی ویک‌بام مخروطی ومعتقد بودند که قبر حسن‌الدولهٔ دیلمی‌یکی از اعقاب آل بویه یا فرمانروایان دیلمی در قرن دهم‌هجری بوده است ، و امامزادهٔ دیگر منتسب به‌یحیی وابراهیم فرزندان امام رضا (ع) است که بعد از مسافرت فریزرهر سهٔ آنها در اثر زلزله بکلی و یا تا حدی خراب شده است.

بارفروش (بابل) ـ مرکز تجارتی جدید مازندران در بیست و شش‌میلی مغرب ساری و نود میلی شمال شرقی تهران واقع‌شده است. سه قرن پیش بارفروش دهکده‌ای بیش نبود ، اما موقعیت بسیار مساعد و اصلاح خطوط ارتباطی آن با پایتخت و دریا آنجا را از شهرهای عمدهٔ ساحلی بحرخزر ساخته است. اندکی بیش‌از یک قرن پیش (۱۷۷۱) گملین آنجارا محلی فقیر یافته بود که به‌هیچ‌وجه ارزش حاکم نشین نداشت ، ولی‌فریزر درسال ۱۸۲۲ شرح زیررا نوشت وانتظار

داشت که دیگران‌هم باور کنند ـ تاآنجا که من‌آگاهم ویگانه موردی که قضاوتش کاملا خطابود ـ درظرف این مدت بقدری پیشرفت حاصل کرده که به صورت شهربزرگی درآمده است وبه‌اندازهٔ اصفهان درآنجا رفت وآمد می‌شود وبا جمعیتی که گفته بودند ۳۰۰،۰۰۰ نفراست ، ولی اوتا ۲۰۰،۰۰۰ نفررا پذیرفت.

وی‌لابد دربارهٔ آنجا دوچار هیجان روحی شده بود که نوشته است : «وضع وحال شهری فقط تجارتی که تاجری‌هم فرماندار آنجاست بدون طبقهٔ خان واعیان وسکنه‌ای تماماً از دستهٔ بازرگانان پیشه‌ور ومنسوبان ایشان ومحلی مرفه وآباد وبیش‌از هرجای دیگر ایران سعادتمند ، مردم همان اندازه باوقار ومؤدب‌اند که شهرشان قابل تحسین است وبازار که یک میل طول آن است مثل خود شهرعالی است . »

دوازده سال بعد که فریزر به‌آنجا بازگشت مشاهده نمود که دراثربلای طاعون آن شهربهشت آسا لطمهٔ فراوان دیده وجمعیتش از ۲۰۰،۰۰۰ به ۳۰،۰۰۰ نفر تقلیل یافته بوده است . ازآن پس تاحدی این شهر تجدید حیات نموده‌هرچند که چنین به‌نظر می‌رسد که آن روزگارخوش وآرام که فریزر درعالم خیال تصویر کرده بود دیگر بازنخواهد گشت .

درسال ۱۸۷٤ ناپیر مقدار جمعیتش‌را ۵۰،۰۰۰ نفرگزارش داد (نظری مبالغه آمیز) وکوچه‌های آن سنگ فرش وتمیز ودکانهای آن‌را نیک ساخته بودند وبازار سرشار از کالای فرنگی بود . این شهر دردشت همواری بین‌دریا و دامنهٔ کوه قرار دارد وباآنکه درحوالی آن مزارع غنی برنج وپنبه ونیشکراست بازدرختان‌طوری آن‌را احاطه کرده‌اند که ازخارج غیرمرئی‌است . درتابستان ازسکنه خالی است چون همه به ییلاق می‌روند .

دریک جزیرهٔ کوچک دروسط دریاچه یااستخر بین شهر ورودخانه ویلای مخروبی متعلق به‌شاه‌هست . روسها دراین‌شهر نمایندهٔ کنسولی دارند که‌بر کارهای تجارتی ایشان در دریای خزر نظارت می کند . ازمدتها پیش عدهٔ کثیری یهودی در این شهر اقامت و به کسب وکار اشتغال دارند .

درسال ۱۸۶۶ شورش بزرگی برضد آنها اتفاق افتاد که مونزی شرحش را درکتاب خود نوشته ، آن آشوب بااقدام‌شدید شاه سرکوب شد، ولی افکارعمومی مانع ازآن شد که شاه مجازات سخت دربارهٔ محرکین آن مقرر دارد.

مشهد سر ـ درپانزده میلی‌بارفروش بندر یا لنگرگاه مشهد سر (بابلسر) در مصب رودخانهٔ بابل واقع است. درآنجا کشتی‌های روس متعلق به کمپانی‌های قفقاز و مرکوری درمسیر خط ساحلی خود در دریای خزر توقف می‌نمایند و تجارت کلی صادراتی بخصوص باحاجی‌طرخان دارد. ترتیبات بندری درآنجا به‌حداقل است ودر واقع هیچ نیست. بواسطهٔ وضع کف رودخانه و وزش باد که قبلا اشاره کردم مانع بزرگی پدید می‌آید که‌برای رفع آن یا لاروبی کردن روخانه‌هیچ گونه اقدامی معمول نمی شود و کشتی‌ها ناچارند در فاصلهٔ دو تا سه میلی ساحل لنگر بیندازند و مانند انزلی مسافران را باید در هوای مساعد پیاده کرد و برای انجام دادن این منظور قایق‌های ساخت محل که کف صافی دارند بکار می‌رود .

ساحل در این حدود از تپه‌های شنی کوتاه تشکیل می گردد که مشرف برکنارهٔ عمیق وباریک از شن خاکستری است. بر ساحل دریا صدفی نیست ودر هوا پرنده ونه مرغابی و نه خزه و نه ماهی فقط مارهای سبز رنگ و لاك پشت و قورباغه در آنجا دیده می شود.

در مشهد سر یک گمرکخانهٔ ایرانی است و یک چراغ دریائی که بی روشنائی است . تنها بنای قابل ذکر دیگری که درآنجاست مزار یکی از برادران امام رضا (ع) است و چنین می‌نماید که وی منسوبان خود را در آن حول و حوش مثل برگ‌های خزان در والومبروضا [۱] روی هم می نهاده است.

آمل ـ سومین شهر مازنداران و فعلا مقر حاکم ایالت است و برعکس بارفروش ، ولی مثل ساری از نقاط تاریخی است. در عهد یاقوت اولین شهرطبرستان

۱ ـ Vallomberosa

به شمار می رفته و دیرزمانی به مناسبت بافت پارچه های نخی و فرش شهرت داشته و بر ساحل رودخانهٔ هراز و در بیست وسه میلی مغرب بارفروش واقع است. و شهر با پل آجری به خارج مربوط می‌شود که در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ پاطول و فقط یک بارد عرض دارد. صدو بیست سال پیش گملین جمعیت آمل را فقط ۸۰۰ نفر نوشت، ولی پنجاه سال بعد فریزر که هنوز نیک با سخاوت می‌نمود بین ۳۵۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ نفر نظر داد، اما در سفر دوم خود به‌آنجا در سال ۱۸۳۴ آمل‌را بیابان و مخروبه یافت، کوچه‌ها پراز بیشه ودرخت شده بود ویک نفرهم در شهر دیده نمی شد. می گویند فعلا جمعیت شهر ۸۰۰۰ نفر است. درآنجا خرابه‌های ساختمانی بر مزار یکی از سادات است که شاه عباس ساخته‌بود که فریزر میربزرگ می‌نامد. وی از اجداد مادر پادشاه بود که در قرن چهاردهم میلادی بر مسند حکومت مازندران قرارگرفت و عنوان واقعی او قوام الدین(مرعشی) بود. در اطراف آن محل چند تا برج چهارگوش و مربع هست با بام‌های مخروطی که بیسوادهای محلی آنها را به‌آتش پرستان نسبت می‌داده‌اند، ولی مقبرهٔ یکی ازبزرگان صدراسلام بوده. شهررا چنان باغ و جنگل فرا گرفته است که روی‌همرفته درست مشخص نیست.

خط آهنی تا دریا ـ طی‌سه سال اخیر اقداماتی شده است که آمل را بوسیلهٔ راه‌آهنی با دریای خزر مربوط سازند و این دومین خط‌آهن موجود در ایران است و منظور هم این بوده که راه تجارتی تازه به طرف پایتخت باز شده باشد. در این کارحاجی محمد حسن امین‌الضرب ایران اقدام کرد و قصدش این بوده‌است که تجارت بین تهران و بحر خزر را در انحصار خود قرار دهد از طریقی که نزدیک تر از راه آمل وبار فروش ومشهدسر باشد. بنابراین وی امتیازی از شاه تحصیل کرد که قدم اول برای هر گونه اقدام عمومی در ایران است. و مرداب محمود آباد را که بر مصب رودخانهٔ هراز و دوازده میلی آمل است لنگرگاه جدید انتخاب کرد و درآنجا کاروانسرای عالی و چندین باب دکان ساخت (وقتی که من در ایران بودم خالی افتاده بود) و از بلژیک مهندس و ریل وارد کرد و یک رشته خط تا

آمل کشید که قرار بود بوسیلهٔ تراموای اسبی تا چندین میل دیگر جلوتر کشیده شود.

کیفیت مهندسی این راه را هنگامی که در یکی از فصول آینده راجع به خط آهن ایران بحث می کنم شرح خواهم داد، ولی به گفتن این نکته دراینجا اکتفا می نمایم که بندرگاه جدید بدترین محلی در کرانهٔ بحرخزر است وآن در ساحلی شنی بین مرداب و دریاست وکشتی‌ها ناچارند از فاصله‌ای دور بار خود را بوسیلهٔ قایق‌ها پیاده کنند. این خط را خیلی بد کشیده‌اند و بانی آن در اندك مدتی با مهندسان بلژیکی‌در افتاد و ازهم جدا شدند. اما دراین اواخر (اکتبر ۱۸۹۰) حاجی محمد حسن طریق دیگری برای صرف انرژی خود یافته است ، زیرا که شنیده‌ام قصد دارد یک کارخانهٔ چوب بری درآمل نصب وکارگاه قند نیشکر ضمیمهٔ آن کند و مهندسی روسی عهده دار این کاراست.

به این وجود ایرانی خستگی ناپذیر لااقل بایستی این قدر و اعتبار را داد که اهل تلاش وکار است واقدامات عمومی از هر قبیل در ایران به قدری نادر است که وی سزاوار تمجید و ستایش بسیار می‌باشد. هرچند که در اقدامات خود راه خطا رفته باشدو یا کاربی تناسبی را دنبال کند.

راه جدید به تهران ـ جادهٔ تازه‌ای از آمل برفراز رشته‌های اصلی البرز تا تهران به فرمان شاه در سال ۸ - ۱۸۷۷ بوسیلهٔ ژنرال کاستیگرخان مهندس‌اتریشی که در خدمت ارتش ایران بود ساخته شد. جمع مسافت ۱۲۰ میل است و از آبادیهای بروس ، شهزاده ورینه عبور نموده و پس ازسیر دامنهٔ شرقی دماوند از امازاده هاشم ، آه و جاجرود می گذرد . چشم انداز این راه بسیار عالی است و از میان رشته‌های جنگلی و جلگه‌ها و سپس از فراز ارتفاعات خشک و خالی عبور می کند. راجع به‌این مناظر استک در سال ۱۸۸۱ شرحی نوشته که گمان می کنم شرط انصاف است که به منظور چاشنی وآرایشی برماتم سرائی‌های اتفاقی من دربارهٔ مناظر معمولی خشک و خالی ایران در اینجا نقل شود :

«خطسیر ما تا آمل دلپذیرترین مناظری بود که من درایران دیده‌بودم وبراستی که انسان با آسانی نمی توانست باور کند که اینجا سرزمین ایران است با راههای باریک از میان جلگه‌ها ودر کنار نهرهای عریض که اطرافش پر از درختان بلوط بود و حال آنکه من در اندیشهٔ فرسنگ‌ها بیابان تیره و سیاه و شن‌زار ها وتپه‌های نمک اعم از سفید و قرمز و سبز و هوای خشک و صاف و رنگهای قاطع و روشن که تاحال درایران دیده بودم نگران می‌نمودم ، ولی در اینجا اقلیم و محیطی ملایم انباشته از بخار نامرئی یافتم و تمام سرو صورت کوهها مزین یا پوشیده از نهال وگیاه که حاشیه‌های برهنهٔ جبال را همی پوشانند و همه جور رنگ ها مشتمل بر سفید و رنگ آبی آسمان دربالای سرما و انواع دیگر الوان سبز درگرداگرد ما . »

بین دهکدهٔ بند بریده و رینه که یکی از باریک ترین تنگه‌های کوهستانی است وراه از وسط آن می گذرد برتخت سنگ بزرگی تصویر حجاری ناصرالدین شاه سوار اسب و ناظر برتماشا گرهست و ده وزیر او در اونیفورم تمام هر پنج نفر دریک طرف او ایستاده‌اند. اندازهٔ تصویر قد طبیعی است و از زمینهٔ کوه سه اینچ برآمده است و شباهت آن با اصل غیر قابل انکار است. من تابلوی تمام نمای آن را در دارالفنون دولتی تهران دیدم و در حاشیه کتیبه‌ای دارد در مدح و ثنای اعلیحضرت ویادگاری از اتمام ساختمان آن راه است. این حجاری تقلید بی‌تناسب و ناهنجاری از نمونه‌های ساسانی است، ولی باوجود خامی اصل فکر در این مورد طرح را به صورت قابل توجهی اجرا کرده‌اند .

شهرهای گیلان ، رشت ـ از شهرهای گیلان تنها شهری که قابل ذکر است (شاید به استثنای لاهیجان که درکنار لنگرود واقع است) حاکم نشین رشت است که من در فصل دوم این کتاب مطالبی در آن باب نوشتم و اولین شهری است که بیشتر مسافران به ایران هنگام ورود دیدار و همچنین درموقع ترک کردن این سرزمین با آن تودیع می کنند. این شهر در اراضی پست و باتلاقی در فاصلهٔ نزدیک با دریا قرار دارد و همواره از لحاظ هوا محل ناسالمی بوده و از این جهت

اروپائیان از آنجا باشتاب می گذرند و مانند شهر های دیگر آن سامان چنانکه بیان کردم سابقاً در میان جنگل پنهان بود.

۱۶۰ سال پیش روسها در موقع اشغال آنجا اطرافش را پانزده میل تا حدود کوهستان پاك و تمیز کردند، ولی ازآن پس باز مقدار زیادی درخت سبز شده است. وضع و موقع آن از لحاظ مرکز تجارت ابریشم ایران و بندر صادراتی این کشور از دوره‌های سابق برجستگی خاصی برای آن فراهم ساخته و نامش را یکی از عناوین ایرانی نموده که درگوش اهالی انگلیس نیك آشناست و نام آن در سفرنامه های بسیاری از افراد انگلیس ، روسی و فرانسوی یاد شده است و از دیر زمانی پیش کنسولها وکنسولیارانی در این شهر برای حفظ منافع تجارتی کشور خود بوده‌اند. مجاورت روسیه و نفوذ سرشار آن دولت در بحرخزر خواه و ناخواه وضع ممتازی برای روسیه درگیلان و رشت فراهم ساخته و اتباع بخصوص روسی و ارمنی تزار درآنجا اقامت دارند و می گویند که چند تا از دهات اطراف آن نیز به‌عنوان رهن در تصرف آن دولت است.

با این وصف باید گفت که درخشان ترین روزگار رشت سپری شده است. درابتدای این قرن که هنوز تجارت ابریشم در اوج ترقی بود و در بازارهای این شهر نمونه‌ای از هر قوم و ملتی دیده می شدند درآنجا ارامنه ،یهودیان،اروپائیها و بونیاه‌ها از هندوستان و حتی پووینداس ها از افغانستان رفت و آمد داشتنند .

فریزر که در پایان سفر اول خود در سال ۱۸۲۲ بی سبب و دلیل درآنجا به زندان زیان بخشی افتاده و پیاده فرار کرد ، ولی دستگیر و باذلت و بی احترامی مجدداً اسیر شد جمعیتش را درآن دوره بین ۶۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ نفر نوشت . در اثر طاعون سال ۳۱ - ۱۸۳۰ میلادی که مثل طوفان همه چیز را در این ولایت تب‌خیز از جلو خود جارو کرده بود تقریباً از بین رفت و در سال ۱۸۳۴ فقط شبحی از شهر دیرین بشمار می رفت ، اما تجارت ابریشم که تابیست و پنج سال پیش در حال ترقی بود برای تجدید حیات شهر سریع تر از بلاد دیگر همسایه موقع نیکی فراهم ساخت .

در نیمهٔ اول این قرن شهری بود آباد و مرفه و بسیاری از سیاحان انگلیسی در آنجا از مهمان نوازی بنگاه رالی برخوردار شدند. این بنگاه در آنجا دستگاه وسیعی داشت و مسکن ییلاقی تقریباً به‌سبک اروپائی فراهم ساخته بود. با از بین رفتن تجارت ابریشم این دستگاه نیز ورافتاد و رشت رویه انحطاط رفت، ولی بواسطهٔ افزایش زراعت و تجارت صادراتی برنج و پنبه موجبات احیای آن فراهم آمد.

جمعیت آنجا را در حال حاضر بین ۲۵۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ نفر گفته‌اند. رشت از جهت اینکه دروازهٔ عمدهٔ شمالی است همواره محل مهمی خواهد بود بعلاوه مرکز تجارتی خود ایالت است که خالی از اهمیت نیست. من باب نمونه باید گفت که درسال ۱۸۷۸ که آخرین سالی است که آماری راجع به آن در دسترس است صادرات ولایت گیلان به روسیه از طریق رشت برابر با ۱۹۲۰۰۰ لیره بوده و صادرات سایر نقاط ایران از همین راه فقط ۴۰۰۰ لیره کمتر از آن و تجارت داخلی بین رشت و سراسر ایران در همان مدت بالغ بر ۱۴۳۰۰۰ لیره بوده است.

امکانات اصلاحی ـ هر کس که تا اینجا مطالب کتابم را تعقیب کرده است شاید اظهار نظری هم راجع به امکان افزایش و حتی مضاعف کردن تجارت رشت که فعلا هم مقدار قابل توجهی است انتظار دارد، ولی باید گفت که ایرانیان حد اقل اقدامات را برای تسهیل تجارت ترانزیتی این شهرمعمول داشته‌اند. روا اینست که بگوئیم که در هیچ کشور دیگر دنیا شهری را با این همه مزایای ورودی و خروجی که دارد تا این‌اندازه به حال بیچارگی و آشفتگی رها نکرده‌اند.

سد انزلی و مدخل مرداب وسایل محدود بارگیری درآنجا وراه باریک ورود به‌پیربازار و جادهٔ به‌رشت همه موانع غیر قابل انکاری جهت پیشرفت آزادی مراودت تجارتی بشمار می رود. در هر کشور دیگر آن سد و مانع را با لارویی برطرف و راه ورود کشتی‌ها را به‌مرداب باز می کردند و برای باراندازی اسکله می ساختند و راه باریک فعلی را عریض و عمیق می نمودند و حتی تا رشت کانالی حفر و بالاتر از همه باتلاق و جاده پردرخت را اصلاح و تعمیر می کردند. راه آهن

برای تأمین ارتباط با داخله از خیالاتی بود که بارها مورد توجه قرارگرفت و یک بارهم چیزی نمانده بود که به‌مرحلهٔ اجراء درآید. راه سازی و حتی ریل گذاری نیز تا چند میل از رشت شده بود، اما این‌موضوع را باید در فصل دیگری بحث کنم. عذرهای شنیدنی که ایران می تواند عنوان کند علاوه بر بی علاقگی موروثی که نسبت به‌تأمین خیر و صلاح واقعی خویش دارد ترس این است که با این وسایل وتسهیلات کار تهاجم یک دولت خارجی یعنی روس‌آسان شود.

این نگرانی بی اساس نیست، ولی گمان نمی کنم عذری آبرومند یاموجهی باشد. کشوری که از روی قصد و عمد به عجز و ترس خود اعتراف دارد مآلا در همان دامی که از این راه فرا می افکند فرو خواهد افتاد. بعلاوه روسیه چنان‌آسان از راه‌های دیگر امکان تهاجم به ایران را دارد که اقدامات اصلاحی در این حدود که یکی از آن راههاست تاثیر عمده‌ای در رفتار او نخواهد داشت.

خیالات دولت روس دربارهٔ گیلان و مازندران ـ در هر حال به مطلبی باز-آمده‌ام که این فصل را باآن به پایان خواهم رسانید و آن خیالات دولت روس نسبت به ولایات شمالی و جای احتمالی این نقشه در برنامه‌های سیاسی اوست. تردیدی نیست که از روزگار اشغال موقت گیلان در دورهٔ پطر کبیر بوسیلهٔ قوای روس آن دولت همواره نگاه حسرت آمیزی بر متصرفات سابق خود در کرانهٔ جنوبی دریای خزر داشته است و این‌نکته هم به هیچ وجه مکتوم نیست که هروقت شاه در صدد کاری قرین‌استقلال رأی و یا مساعد به حال انگلستان برآمده است، حضرات آن واقعهٔ گذشته را به او خاطرنشان و تکرارآن راتهدید کرده‌اند. وانگهی جای شک وگمان نیست که روسیه می‌تواند باآسانی‌نیروی خود را در رشت یا گز بدون برخورد با مانع نظامی پیاده کند و بالاخره شایعه این است که در طرح محرمانهٔ معروف ژنرال کوروپاتکین که حالا حاکم کل ناحیهٔ ماوراء بحر خزر است در سال ۱۸۸۵ که نقشهٔ رسمی روس جهت هجوم به هندوستان شناخته شده است، دست یابی بر گیلان ومازندران و خراسان وآذربایجان از شرایط ضروری اجرای قسمتی از عملیات

نظامی‌آن در ایران تلقی شده بود. از این رو دلایل وافی هست که روسیه به این ایالات ایران با نظر ساده و بی علاقه نگاه نمی کند. سر یوستین . شیل که وزیر مختار بریتانیا در ایران و بنابراین از جریان امور نیک‌آگاه بود موضوع را منعکس و تائید نموده است چنانکه می نویسد:

« دراینکه دولت روس از دیر باز دوچار آز تصرف گیلان بوده است امر تعجب آوری نیست و همهٔ دلایل حاکی است که آنجا برای او منطقهٔ متصرفی مطلوبی خواهد بود نزدیکی آن به خاك روسیه و ثروت طبیعی و امکانات اصلاحی آن و شرایط آسانی که برای دفاع دارد که از یک سو به کوه محدود و از طرف دیگر به وسیلهٔ دریا مسدود است و بعلاوه سراسر آن ولایت راهم باتلاق و جنگل فراگرفته است» .

خطرات اقلیمی ـ از طرف دیگر جای تأمل و ملاحظه است که اگر ایشان در صدد این کار برآیند آیا اقدامی قرین صرفه و یا آنقدر آسان است که در ظاهر می نماید و باید خاطرنشان ساخت که نقطه‌ای بااین ارتفاع و ضمناً این همه بد آب و هوا در تمام دنیا نظیر ندارد. روسها بار دیگر هم بواسطهٔ بدی هوا آنجا را رها کردند.

گیلان گورستان‌آن عده ازاروپائیان گردیده است که تقدیرشان توقف درآنجا بوده است. در پنجمین سفرهیئت کمپانی انگلیسی مسکوی در شمال ایران درسال ۱۵۶۸ - ۱۵۷۴ درظرف پنج هفته پنج تن از متصدیان آن وفات کردند ودونفری هم به قتل رسیدند. سر رابرت شرلی و سر ددمور کتن هر دو به شرحی که بیان شد در سال ۱۶۲۷ جان سپردند.

موقعی که التون و هانوای تجارت انگلستان را از طریق دریای خزر در قرن هجدهم احیا می کردند پنج نفر از پانزده تن اروپائی که درآن کار شرکت داشتند بین سالهای ۱۷۴۰ - ۱۷۴۴ در قزوین مرحوم شدند و در سال ۱۷۴۴ تمام‌اروپائیان مقیم رشت ناخوشی تب ونوبه وغیره داشتند. نمایندگان کنسولی روس

و انگلیس هنوز حال را به همان منوال تعریف می کنند. پس نتیجه این می شود که استعمار و یا اشغال گیلان یا مازندران برای هر دولت مهاجم بیگانه آزمایش زیان بخشی به شمار می رود و چنین اشغالگری ناچار خواهد شد که به ارتفاعات آن‌ولایت پناه جوید و اراضی پست و پائین را به افراد بومی که با آب و هوای‌آن سرزمین خوگرفته اند واگذارکند و در صورت ایجاد تهاجم چنین تقسیم محل ضروری خواهد بود که در ضمن هم کاری بی خطر نیست ، زیرا که بومی ها در صدد مقاومت در مقابل غاصب خارجی بر خواهند آمد و از مزایای طبیعی که در اختیار دارند برای مدافعه از جنگل وگردنه وکوه کاملا برخودار خواهند شد.

خطرات آن سرزمین - بدون بیم ضد و نقیض گوئی بطور تحقیق می توان گفت که از لحاظ تهاجم و یا مقاومت در برابر دشمن مسلح سرزمینی مشکل‌تر ازآنجا در هیچ نقطهٔ دیگر دنیا نیست.فریزر که دوبار سرتاسر آن سامان را پیموده وضع سوق‌الجیشی آن را به شرح ذیل خلاصه کرده است :

«مسلماً من هیچ وقت سرزمینی را از جهات نظامی مستحکم تر و غیر قابل نفوذتر از این ولایت ندیده‌ام و فکرش را هم نمی توانم کرد . جاده به معنی راه ساخته و پرداخته هیچ ندارد مگر راه بزرگ شاه عباس که تقریباً چنان از بین رفته است که برای شناختن آن بلدی لازم است و اگر هم مکشوف شود برای حوایج نظامی بواسطهٔ چاله ها وشکاف‌هائی که درمسیرآن هست وجنگل‌های غیر قابل نفوذی که از هرجانب احاطه‌اش کرده است و کمینگاه مناسبی برای اقدامات حیرت آور دشمن فراهم می سازد هیچ قابل استفاده نیست . سطح زمین اگر کشتزار نباشد باتلاقی یا آب بندان است که جنگل و بوته‌های خار اطرافش را فراگرفته بخصوص بیشه‌های پرپشت تمشک که بکلی غیر قابل عبور است و این بته خارها را اهل محل « پهلوانهای مازندرانی » می نامند و براستی‌هم شایستهٔ این نام و نشان است.

مون تیث که‌سربازی دانا بود اظهار نظرکرد که: اگر فقط ایرانی‌ها باهم

متحد باشند به هیچ وجه نباید هرگونه یورشی از راه دریا ایشان را نگران سازد ودر حقیقت بواسطهٔ وضع بغرنج فعلی راهها برای یک دستهٔ کوچک که خوب آماده و نیک هدایت شده باشد و عزم و اراده‌ای درکار باشد امکان این هست که تلاش رخنه کردن از طریق بحرخزر را خنثی کند و این اقدام همان اندازه خالی از اشکال است که جلوگیری از تصرف کردن اهرام بزرگ آسان می نماید . دربدو امر پیاده کردن افراد کاری سخت دشوار و پر دردسر و طولانی خواهد بود، دشمن مهاجم بایستی از لحظه‌ای که در آنجا پیاده می شود نفراتی برای برطرف کردن موانع خویش آماده داشته باشد. حال فرض کنیم که او پیاده شده باشد بی درنگ ازجنگل و مردابهای پائین نفیرگلوله ها از کمینگاهها بر خواهد خاست[1] و اگر اراضی پائین راهم تسخیر کند تازه مردابها و دره‌های تنگ وگردنه‌های نفوذ ـ ناپذیر و پرتگاههای تند و تیز در پیش خواهد بود و برای هر لشکری که نشیب و فرازهای البرز را با موانع مرتب و پی در پی طی کرده باشد پیکار کردن قاطع کار آسانی نخواهد بود .

بالاخره خیال کنیم که مقاومت بومی‌ها متروك گردیده ویا درهم شکسته و لشکر مهاجم آن حدود را اشغال کرده باشد باز توقف و استقرار او درآنجا بواسطهٔ کارشکنی روستائیان و یا ضرب شست جنگاوران بومی که باوضع محلی آشنا و در رشتهٔ نبرد وگریز ورزیده‌اند حتماً وضع و حالی‌مخاطره آمیز خواهد بود. این خطرات البته متوجه شخص دشمن است که با قصد صدمه و آزار پیش‌آمده باشد و لشکر

۱ ـ و این درست پیش آمدی است که در سال ۱۸۰۴ در مراحل نخستین جنگ ایران و روس اتفاق افتاد همان وقتی که زیزیانف فرمانده نیروی روسی قصد حمله به گیلان کرده بود تا پایتخت را مورد تهدید قرار دهد . وی نفرات خود را در انزلی پیاده کرد و چون قایقهائی برای حمل آنها از راه مرداب تا رشت پیدا نکرده بود ناچار شد آنها را پیاده از وسط مرداب و جنگل حرکت دهد که اهل محل ازکمینگاههای مصون خود ستون روسی را با تفنگ گرفتار و آنها را چنان متلاشی وعاصی کردند که فرمان عقب‌نشینی صادر وآن اقدام روسها با رسوائی متروك گردید .

ونفراتی هم در راه دفاع از خانه و لانهٔ خویش آماده باشد و اگر هیچ کدام از این شرطها در شمال ایران میسر نباشد که تأیید وجود آن قابل تأمل است پس دلیلی در میان نیست که روسیه روزی در صدد تصرف گیلان و مازندران برنیاید. حتی قلعهٔ خیبرهم اگر پادگانش بی سلاح و دروازه هایش باز باشد قابل دفاع نخواهد بود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل سیزدهم

پادشاه ـ خاندان شاهی ـ وزیران

آنجائی که سخن پادشاه هست قدرت است ، وکیست که به او بگوید چه می‌کنی ؟ از کتاب جامعه (۱) فصل ۶

عامل فردیت در حکومت ایران ـ اکنون بررسی آن عوامل سیاسی را که در حال حاضر حاکم بر اوضاع ایران است آغاز می کنم . در سرزمینی که از حیث ترقیات قانونی بسیار عقب مانده است و از لحاظ سازمان و مبانی اساسی فاقد همه چیز و در سنت‌های کهن شرقی سخت پا برجاست ، عامل فردیت بطوری که دور از انتظارهم نیست قدر و اهمیت کلی دارد . حکومت ایران کم و بیش اعمال قدرت خودسرانه از ناحیهٔ عناصری است که بنابر سلسلهٔ مراتب شامل شهریار تا کدخدای دهی حقیر می شود . پس یگانه اصل مانع که در مقابل رفتار طبقات رسمی پائین ترقرارگرفته است‌ترس ازمقام بالاتراز خود ایشان است که گاهی‌امکان تعدیل آن‌هست. مقامات بالاتر هم ازشخص پادشاه بیمناکند که احراز خشنودی خاطر وی‌هیچ گاه دور از امکان نبوده‌است وخودپادشاه نیز دوچار بیم‌ونگرانی‌است، اما نه از ناحیهٔ اتباع خویش ، بلکه از انتقادات خصومت آمیز جراید اروپائی.

در ابتدای سلطنت شهریار فعلی(ناصرالدین‌شاه) طبقهٔ روحانی رکن نافذمانعی بشمارمی رفتند، تا این که‌دراثرابرازنفوذ تدریجی مقامات اداری که‌شاه کنونی پیوسته

---

۱ - Ecclesiastes

درصدد تأمین آن بوده است وتمهید بعضی از ترتیبات رسمی در بارهٔ املاك اوقاف از نفوذ دیرین ملاها بسیار کاسته شده است و به استثنای چند جا که هنوز موجبات تعصب باقی است و یا ممکن است به آسانی برانگیخته شود ، مثل مشهد و اصفهان غیر ازاغراض ایشان که همواره طرفدارجانب ارتجاع بوده‌اند مانع عمدهٔ دیگری‌در مقابل حقوق خداداد فرمانروا وجود ندارد . براستی شاه فعلی در حال حاضر نمونهٔ ممتاز زمامداری مختار مطلق ودر عین حال واجد سیاستی قرین اعتدال بشمار می‌رود ، زیرا که در محدوده‌ای که اشاره نموده‌ام وی عاری از مسئولیت و فاعل مایشاء است و حق بی حدو حصری نسبت به جان و مال هریك از اتباع خویش دارد . فرزندانش استقلال جداگانه ندارند و دور از امکان نیست که‌در چشم بهم‌زدنی به خاك پستی و یافقر و تنگدستی فروافتند . وزیران بنابر میل ملوکانه برقرار و یاخوار می‌شوند .فرمانروا یگانه وجودمالك الرقاب‌است وتمام‌افرادرسمی‌اختیاراتی از جانب او دارند و هیچ مرجع رسمی نیست که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد . بنابراین چه اهمیت عظیمی به شخصیت آن وجودی وابسته است که این همه حق و اختیار در ید اقتدار اوست .

خاندان قاجارـ به‌طوری که قبلا ذکر کرده‌ام ناصرالدین شاه ایرانی‌خالص نیست ، بلکه از نسب ترك و چهارمین پادشاه خاندان قاجار است که جمعاً در حدود یك صدسال سلطنت ایران با ایشان بوده است. قاجاریه که تاریخ خانوادگی آنها را چند تن از تذکره نویسان ایرانی نوشته‌اند و بعضی از آن کتابهابه زبان انگلیسی هم ترجمه شده است[1] نسب خود را به یافث بن نوح می رسانند و اگر در اعتبار چنین نسب درخشانی هم تردید نمائیم باز جای شبهه نیست که نام طایفهٔ قاجار از هفتصد سال پیش در تاریخ یاد شده است.

یکی از سران این نژاد بود که به نیابت از جانب اعقاب چنگیزخان مغول بر سرزمینی از ری تا جیحون حکومت می نمود . بعداً قاجاریه از شعار و هدف

۱ ـ «خاندان قاجار» ترجمه از یك نسخهٔ خطی فارسی بوسیلهٔ سرهار فردجونزبریجز ۱۸۳۳ میلادی .

صفویه طرفداری نمودند و در استقرار سلطنت آنها همراهی کردند و به پاداش این خدمتگزاری جزو هفت قبیلهٔ قزلباش (کلاه سرخ) در آمدند. بنابر روایتی مادر شاه اسماعیل از تبار قاجار بود [۱] و می دانیم که در زمان جانشینی او شاه طهماسب، قندهار حاکمی قاجار داشت و یک سفیر قاجار به دربار باب عالی مأمور شد که نشان می‌دهدازهمان‌اوان کار، طایفهٔقاجار چه‌مقام شامخی‌احراز کرده‌بودند.

در دورهٔ سلطنت شاه عباس قدرت‌آنها به‌حدی بالا گرفت که این پادشاه صلاح آن دید که طایفهٔ ایشان را به سه تیره تقسیم کند و آنها را در مرو و خراسان برای مقابله با تاتارها و درگرجستان برای جنگ با لزگیها و درگرگان و استراباد به منظور نبرد با ترکمنها مستقر سازد و این محل‌آخرین مرکز عمدهٔ این طایفه شد که رئیس آن فتحعلی خان را (این داستان ۱۳۰ سال پیش است) که شاه طهماسب دوم با نادر قلی خان فرماندهٔ لشکریان خود برگزید، ولی این سرباز بلند پرواز و خوش اقبال او را زود از میان برداشت [۲] و بدین سبب حس کینه توزی خونین در میان آن طایفه باقی گذاشت‌و آن قدرهم این کینه جوئی باقی بود تا همهٔ بازماندگان نادر بوسیلهٔ مرگ یا زجر و ذلت از بین رفتند و فرمانروائی قاجار با اقتدارکامل بر تخت سلطنت ایران استوارگردید.

آقا محمدخان نوادهٔ فتحعلی‌خان که خود ازافزودن برنسل وتبارخویش عاجز بود چون در اوان جوانی به‌امرعادل‌شاه برادر زاده وجانشین کریم‌خان عقیم‌شده بود برادر زادهٔ او فتحعلی شاه وجانشین‌های وی بعداً به‌قدری در توالد وتناسل فرزندان پسر، ممتاز جلوه‌گر شدند که پایندگی آن خاندان تأمین گردیده است و شاید در تمام دنیا خانواده‌های فرمانروا نباشد که طی صدسال تعداد ایشان مانند نسل سلطنتی قاجار این همه زیاد شده باشد. در واقع قاجاریه به پنج علامت و نشان که در میان شاهزادگان این سلسله بوده است از دیگران ممتاز بوده‌اند و آن:

۱ ـ آقای واتسن در تاریخ ایران خودمی‌نویسد: من همیشه‌می پنداشته‌ام که مادرشاه اسمعیل مارتا دختر اوزن حسن رئیس طایفهٔ آق‌قویونلو و زن مسیحی او دسپینا دختر کالویوحنا امپراتور ترابوزان بوده است.

۲ ـ او را در مزار خواجه ربیع بیرون مشهد دفن‌کردند. رجوع شود به فصل هفتم.

نبوغی در مهر و علاقهٔ پدری و هوش و ادارك نسبتاً عالی و سیمای دلپذیر و علاقهٔ به شکار و مال دوستی بی حد و قیاس . در اینکه شاه فعلی تا چه اندازه مصداق تمام عیاری از افراد طایفهٔ قاجار است طی صحایف این کتاب عیان خواهد گردید .

ناصرالدین شاه و قیافهٔ او ـ از موقع دو مسافرت او به انگلستان درسالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۸۹ شخصیت وبسیاری از احوالات اختصاصی شاه را مردم انگلیس نیك می شناسند . ناصرالدین‌شاه فرزند ارشد محمد شاه در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۸۳۱ به دنیاآمد . بنابراین وی اکنون درست‌شصت‌ساله است . وقتی که پدرش درسال ۱۸۳٤ جانشین فتحعلی شاه شد (عباس میرزا پدر محمدشاه که چندین سال ولیعهد بود سال قبل از آن وفات یافته بود) ناصرالدین ولیعهد و بنا بر رسم درباری ایران در دوازده سالگی والی آذربایجان و در تبریز مقیم شد . در این ایالت و در قریهٔ‌دزان نزدیك ارومیه بود که در سال ۱۸۳۵ سرهنگ استوارت که همراه سر اچ . الیس باسمت منشی مخصوص در مأموریتش به‌تهران آمده بود او را دیده و چنین وصف کرده بود:

« ولیعهد شبیه عموی خود می‌نمود و درکنار پنجره‌ای نیمه‌بازنشسته بود ، من هرگز چنین کودك زیبائی ندیده بودم ، چهره‌ای غم انگیز داشت و جوانك محجوب به‌نظر می‌رسید . پیشخدمت‌هائی که زانو بر زمین می‌زدند شربت وشیرینی و چای نزد ما آوردند . بعداز صرف چای نظافت ولیعهد با نهایت دقت برگذار شد . وی دستمالی به چانهٔ کوچك خود کشید که انشاءالله روزی ریش مبارك از همانجا خواهد روئید» . وی در سال ۱۸۳٦ باز نوشته است:

« شاهزادهٔ کوچولو از موقعی که‌ما اورا دیده بودیم خوب رشد کرده‌است . وی سیمای زیبا و حزن انگیز دارد و به احتمال قوی سخت غمناك‌بوده ، در واقع پدرش در بارهٔ ولیعهد سامحهٔ بسیار نموده است چون مادر شاهزاده از نظر شاه افتاده بود . او در وضع و حال دشواری می‌زیست و ناچار بود غالباً برای پرداخت مخارج روزانه پول قرض کند . »



ناصرالدین شاه

محمد شاه فرزند جوان تر خود عباس میرزا را که لقبش نایب‌السلطنه بود بیشتر دوست می‌داشت. او همینکه برادر ارشد بر تخت نشست از ایران رفت ودر سالهای اخیر بعد از تبعید طولانی از بغداد بازگشت.

تا اینجا مطالبی‌راجع به خود شاه ذکر شده است. آقای بینینگ قیافهٔ اورا در سن و سال جوانی وقتی که به حد بلوغ رسید و حالت مردانه یافته بود چنین تعریف کرد که بـه هیچ وجه مؤید نویدهای روزگارکودکی اش نبوده است :

« اکنون (۱۸۵۰) شاه در بیست و دوسالگی است ، اما پیر ترمینماید ، صورتی رنگ پریده دارد و قیافه‌اش هر چند که زننده نیست ، ولی نمیتوان گفت دلپذیر است. سبیل دارد که پیش در آمد ریش گذاری است ».

در اواسط دوران زندگانی چهرهٔ شاه بقدری در سراسر اروپا آشناست که احتیاجی به توصیف آن نیست و از روی عکسی که ضمیمهٔاین متن چاپ شده‌است آسان می توان قضاوت نمود . قاجاریه نسل و تبار خوش قیافه‌ای بوده‌اند و اگر ناصر الدین شاه به اندازهٔ جد بزرگ خود فتحعلی شاه و یا حتی به اندازهٔ پدر بزرگش عباس میرزا خوش سیما نباشد و آن هردو به‌مناسبت ریش دراز خوش منظر خویش مشهور بودند چهره و شمایل او در هر حال شاهوار و خوش آیند است.

شاه و پسرانش بعد از او رسم ریش گذاری را که سلیقهٔ اجداد ایشان بود کنارگذاشته اند و صورت تراشیده که در تصاویراکثر پادشاهان صفوی دیده‌ایم اختیارکرده‌اند . با آنکه شاه شصت ساله است قامتی کشیده و رشید و ستبر دارد و اکثر خصایص یک بدن و پیکر متوسط را داراست و با گام آهسته راه می‌رود و در حین حرکت روش خود نمائی خاصی یعنی تکان دادن تهیگاه دارد که از جهتی آنرا علامت بزرگی می پندارند .

چشمان سیاه و موی مشکی و صورت باز از اختصاصات اکثر افراد قاجاریه خواه در میان مردان و یا زنان بوده است و شاه ازاین جهت مستثنی نیست. ولی شاید با کمک رنگ است که موی سر و سبیل او تر و تازه است و هنوز اثر

رنگ خاکستری از آن دیده نمی شود . برادر جوان تر او رکن‌الدوله که در مشهد ملاقات کرده بودم به همین نحو زلف سیاه ، ولی ریش زبری بر چانهٔ غبغبی داشت.

سلامت و عادات ـ در بازگشت از سفر اروپا در پاییز ۱۸۸۹ چیزی نمانده بود که شاه در تبریز وفات کند. یک بار پزشکان از شفا یافتن او قطع امید کرده بودند ، ولی فعلاً روی همرفته تندرستی او کامل است و در زندگی عاداتی ساده دارد و شاید هم نتیجهٔ میراث است که افراد قاجار از نیروی مردانه و گاهی تقریباً از توان و طاقت سرشار برخوردارند که در نزد ایرانیان آرام و ظریف معمولا دیده نمی شود.

از طرف دیگر خون تورانی او به صورت علاقهٔ شدید نسبت به شکار و زندگی درچادر وصحرا نمودار است وبهیچ وجه نفوذ تمدن غربی دراین زمینه تأثیری ننموده است .

شاه غالباً از پایتخت دور و در کوهستانات که بزکوهی و آهو وچهار ـ پایان شکاری دیگر به حد وفور دارد سرگرم گشت و شکار است . اراضی پهناوری از مملکت به شکارگاه سلطنتی اختصاص یافته است و در جلگه‌ها بزکوهی را با تازی‌شکار می کنند و یاعقاب را در تعقیب مرغ ماهیخوار دراج و بلدرچین و کبک پرواز می‌دهند .

بسیاری از پادشاهان ایران شکارچی ماهری بوده‌اند و یکی از خسروان ساسانی بهرام پنجم به همین مناسبت با لقب گور مشهور شده است چون که به تعقیب و شکار این حیوان عشق فراوان داشت و در همین کار نیز جان خود را از کف داده است. آخرین پادشاهان صفوی عمرخود را صرف سه کار می کرده‌اند: حرمسرا ، شکار و می گساری . فتحعلی شاه و پسرش عباس‌میرزا هر دو سوارکار و تیرانداز ماهری بودند،از این لحاظ ناصرالدین شاه وارث شایستهٔ آنهاست و ممکن است او را در اطراف تهران سواره عازم‌شکارگاهی که درکوهستان‌است مشاهده کرد و انبوه همراهان با خیمه و بساط و نفرات برگزیده‌ای هم از حرمسرای مفصل او در التزام رکاب‌اند.

در آداب زندگی و در خطاب به افراد شاه چنین وانمود می کند که وجودی باابهت و باهیبت است. خواه درموارد عام و یادر برخورد خصوصی منش و رفتارش نیک ملوکانه است و می گویند که ذاتاً کمرر و محجوب است که شاید بدین سبب باشد که بعض حرکات ناگهانی و قرین بی‌قراری دارد که در مواردی هم انگیزهٔ اظهاراتی تند وکوتاه می شود.

در افتخار مصاحبه‌ای که به این جانب داده بود پی در پی عینکی را که برچشم داشت در جلو کلاه پوستی خود حرکت می داد و جمله‌های کوتاه و بریده‌اش بیشتر به بازجوئی دادگاهی می نمود تا گفت و شنود معمولی. وی نسبت به اروپائیان بسیار خوش بین و دلجو است وکمتر خارجی از پایتخت شاه عبور می کند بدون آنکه افتخار شرفیابی حاصل کرده باشد.

پادشاه در اوان زندگانی خیلی طالب تظاهر و شکوه می نمود وگویا با مرور زمان رفته رفته سلیقهٔ او ساده تر شده است. وی که وارث دستگاه پادشاهانی است که دیر زمانی یکی از باشکوه ترین دربار را در مشرق زمین داشته‌اند وجانشین سلاطینی است که آداب شاهانهٔ ایشان تا پانزده سال پیش سراسر دال بر شکوه و جلال بود صاحب جواهرات بی حسابی است، اینک در طرز لباس چنان راه سادگی می پیماید که درست بر خلاف سبک و رسم پیشینیان اوست. شمشیر مرصع و تاج درخشان که در سفر اول شاه به انگلستان در سال ۱۸۷۳ انظار را خیره کرده بود در سفر ۱۸۸۹ پاك ناپدید شد.

در تهران من او را پیاده در خیابان در لباس قپطان دوزی یا سرداری مخصوص دربار ایران عصا در دست دیدم. در موارد دیگر یا بر اسب سوار است و یا مطابق معمول از میان خیابان‌های شهر در کالسکه نشسته است که به مرکب شهردار ما بی شباهت نیست و آن با شش یا هفت اسب سفید که دم حنائی دارند رانده می شود و از پس و پیش گارد شاهی یا غلام ها که روی همرفته ۲۰۰۰ نفرند یا دو دستهٔ ۱۰۰۰ نفری که با لباس های سلیله دوزی زرین، با تفنگی که

درکیسه‌های ماهوت سرخ برشانه‌می‌اندازند شناخته می‌شوند. عده‌ای نیز ازشاطرها که شرحش را بیان کردم از جلو راه باز می کنند درحالی که فراش ها که‌آرایش چندانی ندارند با شلاق های درازکه در دست ایشان است از پیش آمدن مردم جلوگیری می کنند. شاه به‌هیچ وجه اجازه نمی دهد که فراش‌ها غیرت نمائی خاص بکنند و هر کس که قصد تقدیم عریضه داشته باشد آسان به پیشگاه ملوکانه راه دارد.

مراتب فضل و دانش او ـ وقتی که ناصرالدین میرزا ولیعهد بود در تبریز از آداب تربیت عادی شاهزادگان ایرانی بهره مند شد. به عبارت دیگر به او خواندن و نوشتن و نماز و دعا کردن و اسب سواری و تیراندازی تعلیم داده بودند. حکومت آذربایجان هرچند اسماً با ولیعهد است برحسب معمول بر عهدهٔ یکی از پیشکاران سالخورده وباتدبیر واگذار می‌شود. در نتیجه ولیعهد بیشتر درحرم خانه و یا به‌شکار سرگرم می‌باشد از این‌رو تعجب آور نیست که این شاهزاده درشانزده سالگی پدر شده است و بزرگ ترین شهرتی که وی در تبریز داشته مهارتش در شکار بوده است.

وی که در هفده سالگی به پادشاهی رسید و از آن پس‌هم دوچار تملق و چاپلوسی انگل ها و کسانی شد که پیرامون یک شهریار مشرق زمین را فرا ـ می گیرند باز حیرت آور است که تا این درجه آراسته بارآمده است. این پیشرفت نیکو را او به استعدادهائی که خیلی بیش از حد معمول است وبه استحکام خصایل خویش مدیون می‌باشد.

وقتی که بر تخت پادشاهی‌جلوس کرد فقط به‌زبان ترکی‌رایج درآذربایجان حرف می زد، ولی بزودی خواندن و نوشتن فارسی را نیک آموخت و به تدریج هم با زبان فرانسه و عربی آشنائی یافت، . وی شعرای ایران را خوب می شناسد وکتابهای شرقی در باب تاریخ و فلسفه و هنر را خوانده است و به هیچ عنوان نمی توان گفت که شاه ازکارهای هنری بی بهره است . در نقاشی مهارتی دارد

و معروف است که اشعار قابل توجهی می سراید [۱] و بنابر رسم مبالغه‌آمیز ایرانی وی قادر است که هزار دستان سخن را درگلستان حرم به نوا درآورد .

درباریان به او همان طوری که به جد بزرگوارش عرض می کردند اطمینان می دهند که تراوش طبع شاه از اشعار حافظ شیراز عالی تراست.[۲] اما وی مردی عاقل‌تر از آن است که خیال کند ابدیت او به هرپایه‌ای که برسد در قلمرو خداوندان سخن خواهد بود .

حدود اطلاعات شاه وسیع و او کاملا درجریان وقایع زمان است. در بارهٔ مسائل جاری سرشار از علاقه و کنجکاوی است و تشنهٔ اخبار است که بااستفادهٔ دقیق ازکسانی که برخورد می کند بدست می آورد. شرح خاطرات مسافرتش - اگر بتوان آن را واقعاً از قلم خود او دانست - که انتشار یافته‌متضمن نکته‌های بدیع و چاشنی فطانت بومی است [۳] منشی خاص مطالب جراید فرانسه را برای او ترجمه می کند . وی به روزنامهٔ تایمز با نظر احترام می نگرد و در مسائل اروپائی نیک وارد است و از انتقادات‌جراید اروپا در بارهٔ خود نیز بی اطلاع نیست. آزادی کلام که وی در جامعهٔ اروپائی مشاهده می کند وگاهی نیز خود او هدف آن واقع شده است با افکار او که معتقد است روزنامه نویسان باید فقط مطابق اجازه

---

۱ ـ می‌گویند میرزا عبدالوهاب شاعر درباری که محرم تخلص اوبود درایام عاشورا درپیشگاه همایونی قصیده‌ای خواند با این مطلع : دیوانه بود محرم در ماه محرم ، که شاه بی‌درنگ فرمود : در ماه صفرهم ده ماه دیگر هم . مترجم

۲ ـ بنابه قولی موثق در موردی فتحعلی شاه از زبان ملک الشعرای خود انتقادی واقعی شنید . می‌گویند شاه از او پرسیده بود راجع به شعر من چه نظری داری وی صادقانه جواب داد قربان چندان تعریفی ندارد . پادشاه که برآشفته بود فرمود آن الاغ را به آخور ببرند و دستور اجرا شد . چندی بعد باز شاه ملک‌الشعرا را احضارکرد واشعاری چند از تراوش طبع خود برای او خواند،شاعر بی‌عرض کلمه‌ای‌به‌راه افتاد سلطان بانگ زد به کجا می روی،ملک بی باك پاسخ داد قربان به‌آخور . و باید از بزرگی آن شاه دانست‌که شاعر را آزاد کرد و امر داد دهانش را پر از نقل و شیرینی‌کنند .

۳ ـ علاوه‌بر یادداشت های مسافرت او در اروپا که به زبان‌های انگلیسی و فرانسه ترجمه شده است پادشاه به زبان فارسی با تصاویر شرح مسافرت خود را به مشهد و داستان زیارتش را به‌کربلا هم نوشته و بدون تردید این مطالب تراوش قلم ملوکانه است. وقتی‌که اعلیحضرت در انگلستان بودعادت داشت‌که پیش از خواب شبانه مطالب هرروز را به رئیس تشریفات دیکته‌کند .

و دستور رفتار نمایند سازگار نیست. کیفیت این کارهنگامی که دربارهٔ روزنامه‌های تهران بحث خواهم کرد نیک آشکار خواهد شد.

ذوق و هوس ـ در اینکه شاه فاقد ذوق هنری نیست از علاقهٔ او نسبت به موسیقی آشکار می شود. در موزهٔ سلطنتی مجموعهٔ کلانی‌از دستگاههای موسیقی هست. وی آهنگ‌های نظامی را بخصوص دوست میدارد و برای ارضای این علاقهٔ خویش موزیکانچی‌هائی از فرانسه و اتریش‌به‌خدمت آورده است. در مورد دیگری که او و پیشینیانش تاکنون علی رغم اغراض داخلی نسبت به همکاری خارجی علاقه ابراز داشته‌اند استفاده از دانش پزشکی است.

عباس میرزا اولین کسی‌بود که در این کار سرمشق شد و دکتر کورمیک تبعهٔ انگلیس را به عنوان طبیب دستگاه خود استخدام کرد. محمد شاه نیز از او پیروی نمود و دکتر لابات فرانسوی را در خدمت‌داشت که یک بار جان شاه را نجات داد و بعد نیز دکتر کلوکه را استخدام کرد. دکتر دیکسن پزشک سفارت انگلیس در دورهٔ شاه فعلی شهرت فراوانی یافته، ولی پزشک اختصاصی شاه طی چند سال اخیر دکتر دیگر فرانسوی طلوزان است که اکثر مسافران تهران با نام وشخصیت او آشنائی دارند.

از جمله خصایص اخلاقی فرعی، ولی شایان توجهی که شاه دارد و در اینجا بحث می شود سه چیز است که‌در این فصل بخصوص‌سزاوار یادآوری است: یکی علاقهٔ کودکانهٔ شاه نسبت به اشیاء تازه و بدیع،دیگر عشق علاج ناپذیرش به لطیفه وشوخی و دیگر حیوان‌دوستی، است که‌راجع به‌همهٔ این‌مواردحکایت‌هائی در مجالس پایتخت تعریف می کنند. چنانکه وی در سفرهای خود به اروپا مقدارکثیری اشیائی که در ذهن شرقی حیرت انگیز و تماشائی می نموده فراهم کرده است، ولی‌همهٔ آنها حالا در انبارهای‌مختلف قصر کنار افتاده و یا درگوشه‌ای مانده و فراموش شده است و به همین نحو نیز در زمینه‌های وسیع امور اجتماعی و اداری وی پیوسته نقشه‌هائی را در نظر دارد و تصمیماتی اتخاذ و در اجرای

آنها پافشاری می نماید ، ولی همینکه هوس او ارضا شد موضوع مورد بی اعتنائی واقع و یا بکلی منتفی می شود .

یک هفته مسئلهٔ گاز مطرح است هفتهٔ دیگر چراغ برق ، گاهی دارالفنون و زمانی بیمارستان نظامی یک روز اونیفورم روسی مورد علاقه است ، روز دیگر موضوع ناوجنگی آلمانی در خلیج فارس مطرح می شود . در سال جاری فرمان تازه‌ای راجع به قشون صادر می شود و سال آینده هم وعدهٔ تدوین مجموعهٔ جدید قوانین و از تمام این نقشه‌های درخشان نتیجه‌ای بدست نمی‌آید و اطاق‌های چوبی قصر به همان اندازه محتوی اشیاء شکسته و خورده ریزهای صنعتی است که قفسه‌های ادارات دولتی نیز حاوی طرح های عاطل و متروك مربوط به اصلاحات و آرزو های از دست رفته است .

شوخ طبعی او ـ میل حیرت انگیزتر و به‌عبارت دیگر بچگانه ، علاقهٔ شدید و معروف شهریار به لطیفه و شوخی های عادی است . طبع شوخ او را به آسانی می توان برانگیخت و احتیاجی هم به رعایت آداب نزاکت نیست و گفته‌اند که وی در موردی نیک تحریک شد وقتی که پرسیده بود به‌چه سبب چراغی که جلو یکی از قصرها را روشن می کرد برداشته‌اند ؟

جواب شنید که : « سلطان درشب بیناتراست » ، ولی از این هم بیشتر وقتی خشنود می شود که بتواند با نیرنگ وزیران ودرباریان را هدف شوخی سازد . وقتی مقدار زیادی دوچرخه و کفش یخ بازی به دربار آورده بودند وی اعیان و رجال بیچاره را وادار کرد که در محوطهٔ قصر براین ابزار نوظهور سوار شوند و خود ازآن بابت حظ وافرحاصل می کرد . از این هم خنده دارترداستان قایق لاستیکی‌است که یک افسر انگلیسی‌به شاه تقدیم کرده بود و او عده‌ای از درباریان و اعیان را با آن در استخر قصر به گردش فرستاد و محرمانه دستور داده بود که شیر قایق را در میان آب بازکنند . قایق در آب فرو رفت و رجال باجامه‌های فاخر به‌دست و پا زدن افتادند .

افراد بانام ونشان درباری نیز هیچ وقت از این بابت در امان نمی‌باشند، زیرا گاهی که شاه به خارج شهر می‌رود به آنها فرمان می دهد که با دست ظریف خود در مراسم آش پزان شرکت نمایند.

علاقهٔ به حیوانات ـ از تمام این تمایلات، علاقهٔ شدید شاه نسبت به حیوانات است وگاهی حدت آن به اندازه ایست که داستان کالیگولا و اسب او را به خاطر می آورد. شاه به گربه بیش از دیگر حیوانات علاقه مند است و برای یکی از این حیوانات (ببری خان) اسب باربر مخصوص هست و قفسی با دوشک برای حمل و نقل این حیوان ساخته اند.

روزی گربهٔ شاه بر دامن لباس یکی از درباریان به خواب رفته بود و او باکمال حسن تدبیر به جای ناراحت کردن حیوان محبوب سلطان دامن خود را برید. برای دوران پیری گربهٔ دیگر مستمری سالانه به مبلغ ٤٠٠ لیره مقرر فرموده است. می گویندیکی از زنان در واقع به این ترتیب در دل سلطان راه یافته که در پرستاری ازگربهٔ محبوب شاه به درجهٔ اعلی کوشیده بود. اما مضحک ترین همهٔ این داستانها مشعر بر سلیقهٔ بی‌ریا، ولی غیر عادی حکایت آن شیر ماده ایست که درباغ وحش دوشان تپه بچه زائید و شاه برای خاطر مادر آنها بقدری دوچار اضطراب می نمود که چون خود در تهران پابند کار تعزیه داری بود مقرر فرمود خطه تلگراف مستقیمی موقتاً از پایتخت تا جلو قفس شیر بکشند و آخرین خبر سلامت حیوان را به استحضار برسانند و سرانجام نیز یک منشی بی پروا راکه تلگراف کرده بود : « حال حیوانات بد نیست » به این دلیل اخراج کرد که شیر حیوان نیست، بلکه آن کسی در واقع حیوان است که شیر را با چنین نامی خطاب کند.

از همین قبیل علاقه، بلکه به درجاتی بیشتر تعلق خاطری است که او در سال های اخیر برای کودکی صغیر به نام عزیزالسلطان (ملیجک) پیدا کرده است که همان طفلی است که با خود به انگلستان آورده بود و در تهران هم به‌ندرت دوری

او را تحمل می نماید. این طفل که غلامعلی خان نام دارد برادر زادهٔ امین اقدس یکی از زنان محبوب شاه است. این بانو کنیزی کرد وبرادر او یعنی پدر کودك مردی کشاورز بود. چنانکه قیافه و رفتار او وقتی که به انگلستان آمده بود به حد کافی گواهی می داد، به نظر نمی رسد چنانکه در اروپا شایع شده است علاقهٔ شاه نسبت به‌این کودك ناشی از هوس پرستی باشد که از صفات سلطان وانمود کرده‌اند.

این طفل که یازده یا دوازده ساله است درجهٔ فیلد مارشالی دارد و عکس بزرگ شاه در حلقهٔ الماس بر گردن اوست. وقتی که در تهران بودم او را سواره در وضع و حال با وقار و جلال دیدم که فقط تالی حضرت سلطان می نمود و شاه او را به عنوان احترام خاص از جانب خویش به دیدار وزیر مختار انگلیس فرستاد و اگر روزی این کودك ناخوش باشد اوقات شاه نیز خوش نیست و دل و دماغ کشور داری ندارد [1].

شاه در مقام فرمانروائی ـ این حکایت‌های متعدد در بارهٔ حال و احوال ویژهٔ شاه که شرح داده ام نه چندان بدان سبب است که دال بر علاقه‌ای از ناحیهٔ عامه نسبت به اعمال و سلیقه های فرمانرواست، بلکه از آن جهت بیان شده است که این عشق و علاقه ها خمیره و نهاد اخلاقی فردی است که اختلاط و ترکیب آن حتی با هزاران تدبیر در هیچ محیط دیگر غیر از جهان فرمانروائی آسیائی امکان پذیر نیست. پس اینک به‌غور و بررسی در احوال ناصرالدین شاه از لحاظ شأن و کار عمدهٔ او که مقام پادشاهی و سیاستمداری است می‌پردازم.

بایددرخاطرداشت که‌اواز لحاظ هوشمندان واجد صفات ممتاز بسیاری است و اشتهای وافر برای هر قسم و همه قسم امور دولتی ابراز می‌دارد. سحر خیز است و پیش از ظهرها را به باریابی وزیران و امور مملکتی اختصاص می دهد. جزئیات هر کاری به عرض وی می رسد و هر کاری نیز منوط به ارادهٔ اوست. وزیرانش ـ هرگونه ابتکاری را انکار دارند و در مقابل اندك مسئولیت اداری بر خود همی ـ

۱ ـ عزیزالسلطان در اطاق جنوبی مقبرهٔ خانوادگی مستوفی الممالك (پدر و پسر) در باغ رنگ (محل فعلی مدرسهٔ عالی دختران) مدفون شده است. مترجم

لرزند. شاه که وجودی مالک الرقاب و ساعی و نسبتاً عادل است خویشتن را یگانه ضامن سر نوشت ایران نموده است.

همهٔ سیاست ها تراوش فکر اوست. وی بر کار کلیهٔ دستگاهها با نهایت کنجکاوی نظارت داردو این حس کنجکاوی او نیز باید پیوسته اقناع شود. توجه او نسبت به هر کار سیاست خارجی بی انقطاع و غیر قابل انصراف است و از بهترین زمامداران است که ایران امکان پرورش آن را داشته است. وطن پرستی و یا علاقهٔ بی‌غل و غش شاه را در بهبود حال مردم احدی انکار ندارد ، ولی بدبختانه وی گرفتار رقابت سیاسی روس و انگلیس است.

راجع به این موضوع در فصل جداگانه‌ای بحث خواهم کرد. از طرف دیگرهم دوچار دسیسه‌ها و تحریکات فراوانی است که محیط درباری و پیرامون پادشاه را فرا گرفته است. با تمایلی که طبیعی بشر است بخصوص در مورد کسی که نیمی از عمر خود را هم گذرانده است وی خواستار این است که اوضاع و احوال در زمان او نیک مستقر و استوار گردد و در عین حال نیز در مقابل افکار سردرگم و اغراض مردمی از مشرق زمین احساس عجز و ناتوانی می کند.

محیط چاپلوسی ـ شاید ابراز همدردی (سمپاتی) خاصی نسبت به آن فرمانروائی رواست که مقتضیات وضع و مقامش کم و بیش مانع از آن است که از رأی مشاوران آزموده و آزاده‌ای که حتی واجدهر تخت وتاجی‌هم‌از آن بی نیاز نیست برخوردار شود. منزلت آسمانی مقام سلطنت در ایران تا آن درجه حایل است که شاه هیچ وقت دریک شام رسمی حضور نمی یابد و یا با اتباع خود بر سفرهٔ واحدی صرف طعام نمی کند، مگر دریک مورد ملی و عام که فقط با رجال طراز اول خانوادهٔ خویش در جشن نوروز شرکت می‌نماید ، اما رفتار وطرز بیان حتی معتمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می دارند ابراز اطاعتی بنده وار و ستایش تملق آمیز است.

رسم عمومی خطاب که حتی صاحبان عالی ترین مقامات به کار می‌برند ، « تصدق قبلهٔ عالم گردم » است. در پیرامون شهریار احدی نیست که حقیقت را

بازگوید و یا اندرز بی غرضانه‌ای عرض کند. وزیران امور خارجه شاید تنها منبعی بشمار آیند که شاه شرح وقایع را چنانکه هست از زبان ایشان می شنود و یا به دلالت بی پیرایه شاید مبنی بر غرض ایشان اعتنا می نماید.

با وجود کمال حسن نیت در اجرای طرح های بزرگ و اقدامات جهت بهبود حال مملکت باز او در انجام کارهای عمده که وقتی مورد تصویبش قرار گرفته بوده و سپس به دست مأموران نابکار و خود خواه افتاده است هیچ گونه نظارتی ندارد. نیمی ازوجوهی که شاه مصرفش را تصویب فرموده به خرج مقرر نمی‌رسد، بلکه درکیسه های متعددی که متصدیان باهوش تند و چالاك در بین راه پیش می آورند به هدر می‌رود ونیمی از نقشه‌های مصوب شاه هیچ گاه به مرحلهٔ عمل نزدیک نمی شود و وزیر یامدیری که عهده دار آن است به‌اتکای فراموشی هوس آمیز فرمانروا در انجام امر، راه قصور و اهمال اختیار می کند.

سنگدل است یا رحیم - باری با تصدیق وجود مشکلاتی که پیرامون ناصرالدین شاه را فرا گرفته است باید در بارهٔ اخلاق و صفات و همچنین دوران پادشاهی او بادیدهٔ انصاف نگریست. وی بدون تردید بهترین فرمانروائی است که بعد از کریم خان زند که در قرن گذشته بوده برتخت ایران جلوس کرده است و نخستین پادشاه از قوم و تبار خویش و یکی از پادشاهان محدود ایران است که قساوت و یابی‌اعتنائی محض نسبت به عدل و داد و یا رنج و درد به‌وی نسبت نمی‌توان داد.

راست است که سلطنت او در اثر یکی دو بی‌دادگری سنگین، ننگین شده است که بدترین آن واقعهٔ قتل صدراعظم او امیر نظام است - همان کسی که با وجود تبار حقیر افکار و تدبیرهای بلند داشت و در ظرف مدت کوتاه سه سال (۱۸۴۹ - ۵۱) درکار زمامداری چنان شهرتی را اساس نهاد که او را یکی از چهره‌های ممتاز قرن ساخته است. وی که داماد شاه و برجسته ترین فرد سراسر کشور بود قربانی دسیسه‌های درباری و مشمول اغراض حسادت آمیز پادشاه

جوان که دیگران برانگیخته بودند گردید. دشمنانش چنان او را مغضوب نمودند که تا او را که از کارهم برافتاده بود، ولی کماکان مهیب می‌نمود[1] نابود نکردند دست از تحریکات بر نداشتند.

باید خاطر نشان کرد که شاه درآن موقع فقط بیست سال داشت و بعید نبود که شاه جوان آلت دست مشاوران بدخواه و بی بند و بار واقع شود و می گویند که وی بارها از آن کار اظهار پشیمانی نموده‌است. عملیات شدید سرکوب بابی‌ها در اثر سوء قصدی که نسبت به جان شاه اتفاق افتاده بود از مقولهٔ دیگر است[2] زیرا که نه تنها به جان شاه سوء قصد کرده بودند، بلکه هستی خود خاندان قاجار در معرض خطر افتاده بود و باید فراموش ننمود که تدبیر انواع شکنجه‌ها از سنت بسیار دیرین مشرق زمین است.

در قضیهٔ مجازات سربازانی که متهم به سوء قصد نسبت به‌جان شاه درست پیش از سفر دوم او به اروپا در سال ۱۸۷۸ شده بودند عذر و دلیل کمتری در میان است و آن از داستانهای غم انگیز و حاکی از مهارت سیستم اداری ایران درکار تهمت و بهتان و ضمناً مایهٔ خطری است که در دستگاه فرمانروایان مشرق زمین بوده است.

چند تن سرباز یکی از فوج های اصفهان بنا بر رسمی که در ایران است سه سال مقرری دریافت ننموده بودند و باز دستور ادامهٔ خدمت به آنها رسید، از فرصتی که سفر زیارتی اعلیحضرت به شاه عبدالعظیم پیش آورده بود استفاده نموده قصد نزدیک شدن به کالسکهٔ همایونی و تسلیم عریضه کردند. شاه درآن روز حالت خوشی نداشت و به فراش ها امر داد که مزاحمین را برانند در نتیجه

---

۱ ـ راجع به زمامداری و قتل امیر نظام رجوع شود به‌کتاب‌های مرخام، واتسن، بانو شیل و بینگ.

۲ ـ در این مورد بود که میرزا آقاخان صدراعظم برای لوث‌کردن مسئولیت مجازات و تقلیل دادن کینه توزی بعدی فکر عجیبی در سرش افتاد. اجرای مجازات را میان صدراعظم ها و وزیران و سرکردگان و سران درباری و میان صنف علما و تجار تقسیم‌کردند، وزیر خارجه یکی راکشت، وزیر داخله دیگری را و رئیس اصطبل شاهی سومی را و و و.

فتنه‌ای برخاست که ضمن آن سنگ‌ها انداختند که بعضی از آنها به کالسکهٔ شاهی اصابت کرد. ناراحتی شاه وقتی دو چندان شد که یکی از اطرافیان به وی اطمینان داد که بابی‌ها قصد هلاك شاه را داشتند. پس‌فرمان صادر شد که سربازان را بگیرند. در بازگشت به قصر ده تا از میان آنها را بدون هیچ گونه باز جوئی خفه کردند (طناب انداختند) و نعش آنها را در کوچه‌ها بگرداندند و امرداد بقیه راهم گوش بریدند و تازیانه زدند. چند روز بعد هنگامی که شاه عازم اروپا بود عریضهٔ سربازان مظنون بدستش رسید و به اشتباه مسلم خود اعتراف نمود. لذا بی‌درنگ برای جبران ظلم و ننگی که واقع شده بود اقدام شد. متهمان آزاد شدند و مواجب عقب افتاده آنها تأدیه و سرانه مبلغ پنج تومان هم در ازای رنج و عذابی که تحمل کرده بودند اضافه‌پرداخت گردید، ولی آن مأمور درباری نابکار که به آنها اتهام ناروای بابی گری زده بود ۱۸۰۰ تومان جریمه شد که از این‌رو آن پیش آمد جمعاً ۷۰۰ لیره برای خزانهٔ شاهی درآمد داشت. گمان می کنم همین شرح مجمل نشانهٔ حدیثی مفصل باشد.

با وجود این چند مورد قساوت و بی‌دادگری که به هیچ وجه امکان کتمان آنها نیست، شاه چنانکه اکثر مردم هم اذعان دارند مرد نیک سیرتی است. بعد از مسافرتش به اروپا از این قبیل قدرت نمائی غیر مجاز بسیار کم شده است و شاید هم از بین رفته باشد. در این خصوص فقط مقایسه‌ای بین فرمانروائی او و پادشاهان قبل خوب نشان خواهد داد که در تاریخ معاصر ایران طی چهل سال اخیر کمتر از همیشه خونریزی واقع شده است.

تا یک قرن پیش سیستم نفرت انگیزی که رواج داشت این بود که همهٔ طالبان احتمالی تخت و تاج را کور و یا تمام عمر محبوس می کردند و کشتار و خونریزی رسم و قاعدهٔ کار به شمار می رفت. بی مهری و غضب به همان اندازه ناگهانی بود که ترقی و ارتقا بی‌مقدمه واقع‌می گردید و غالباً ازپی بی‌مهری خطر مرگ فرا می رسید. رسم قدیم که پادشاهان ایران داشتند و حکم اعدام اتباع را در جلو چشم خود ایشان اجرا می کردنددیگر متروك شده است و تازیانه-

زدن که همواره و در همه جا بود از شیوع دیرین افتاد والی‌های ایالات دیگر مختار نیستند که مجازاتهای وحشیانه که قاعدهٔ کار بعضی از عموهای شاه بود و حکومت آنها را سهمگین می‌نمود و در عمل هم نتیجهٔ بارزی نداشت اجرا کنند.

در دورهٔ پادشاهان صفوی هرگاه یکی از بانوان حرمسرا میل سفری به خارج شهر می کرد فرمان قرق صادر می شد یعنی همهٔ افراد باید از حول و حوش مسیر بانوی حرم دور شوند و ما همه شنیده‌ایم که بیچارگانی تصادفاً در سر راه واقع شدند و یا در آن حوالی در خواب مانده بودند و با ضربات نگهبانان و یا خواجه‌ها جان سپردند.

در دورهٔ شاه فعلی رسم بر این است که هر وقت موکب همایونی از خیابان می گذرد مردها رو به دیوار می ایستند، ولی رسم قدیم قرق از بین رفته است. به همین قسم کارگری که مشغول کندن راه آب بود تصادفاً از اندرون شاهی سر در آورد و شاه جانش را بخشید هرچند که این کار قبل از دورهٔ او سر خطا کار را برباد می داد. این بهبود رفتار را می توان به‌دو علت نسبت داد: یکی سیرت و اخلاق خود شاه و دیگر اهمیت شایان توجه افکار نافذ خارجی که قابل انکار نیست. بعلاوه حضور نمایندگان دولت های بیگانه در دربار ایران.

سفرهای شاهانه به اروپا ـ اقدام به مسافرت دلیل کم اهمیتی راجع به اقتدار و همچنین محبوبیت ملی شاه نیست، چون وی نخستین پادشاه ایران است که قلمرو خود را ترك و به سر زمین‌های بیگانه و کافر سفر می کند، ولی نه بصورت فاتح و سردار لشکر، بلکه اگر مسافری سیاح نباشد مسافری دوست به شمار می رود. طی سه قرن گذشته بی گمان هیچ پادشاه ایران جرأت چنین کار خطیری را ننموده است.

نادرشاه قبل از اینکه عازم هندوستان شود همهٔ مدعیان احتمالی تخت و تاج را از بین برد، بعلاوه او قشون خود را همراه برده بود و تصور بازگشت افشار کبیر در رأس لشکری پیروز نیك کافی بود که خون در عروق هر عنصر مدعی منجمد سازد.

ناصرالدین شاه ناگزیر شدموانع‌فراوان را از سر راه سفراول خویش‌رفع کند و تاحال هم سه بار سفرکرده است. در سال های ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ ، طبقهٔ روحانی با پافشاری عجیب نسبت به این عزم شاه مخالفت می نمودند و سر و صورت دادن به‌کار حرم خانه هم مسئله‌ای دشوار بود و یگانه عیالی‌که در سال ۱۸۷۳ با شاه عزیمت نموده بود از مسکو ناچار به بازگشت گردید.

واگذاری امور دولتی به هیئتی‌که درغیاب شاه مسئول باشند خطراتی دربر داشت. درقدر وعلو مقام شاه این نکته‌را نیز باید خاطر نشان ساخت‌که در سراسر دورهٔ سلطنت خود استقلال بی‌پروا درمقابل عناصر متعصبی‌که درمیان ملاها و مجتهدین بودند نشان داده است وباآنکه دررعایت آداب ورسوم دینی مراقبت تام دارد و نظریات خرافاتی دربارهٔ نجوم و تقدیر داشته است باز بی‌کم و کاست تفوق اقتدار این جهانی‌را بر نیروی روحانی تأیید و ابراز می‌کند و شاید هیچ وقتی درتاریخ ایران برتری طبقهٔ روحانی‌که جوهر اسلام بشمار می‌روند مثل این روزگار در وضع وحال تعلیق نبوده است.

مبالغ سرشاری‌که شاه دراروپا صرف خرید اسباب خانه واشیاء نوظهور کرده بود موجب تحریک افرادناراضی شد. مسافرت دوم او رابدون شک مردم کشورش خوش نداشتند و ازاینکه بار سوم باز جرأت سفر نمود دلیل بارز تأمین مطلق وضع و مقام‌اوست وبعلاوه نتیجهٔ حس‌وخیالی‌است‌که وی از روی دقت‌وحساب درمیان اتباع خویش شایع ساخته است‌که شهریاران مسیحی با اشتیاق بسیار درپذیرائی ازچنین فرمانروای قادر با یکدیگر رقابت وبرای احراز افتخار اتحاد او باهم مبارزه دارند.

مقایسه‌ای بافرما نروایان سابق ـ سرانجام من به یک مقایسهٔ دو جانبه می‌پردازم به این معنی‌که نخست اوضاع عمومی مملکت را در زمان شاه فعلی با دوره‌های سابق و بعد وضع ایران را درحال حاضر باآنچه چهل و سه‌سال پیش هنگام احراز پادشاهی اوبودمقایسه می‌کنم. سرگذشت پادشاهان سابق همه حاکی

ازجنگ ونقار داخلی است که هرساله برضد طوایف آشوبگر و یا سرکرده‌های یاغی به سبب امتناع از پرداخت باج یا راهزنی رایج و بی مکافات و یا برضد اعیانی بود که درطلب جاه وتفوق،با یگدیگر مبارزه داشتند وگاهی نیز دراثر اهانت به قدرت شاه ویا حتی بی اعتنائی تمام نسبت به مقام سلطنت بود.

ایران کنونی مشمول این تفاصیل نیست. اوضاع آن ازلحاظ اقدامات مفید به حال عامه وتعلیم وتربیت واصلاحات داخلی بحد وافی وکافی لنگ است ، اما روی همرفته زندگانی مردم وبال‌ایشان مصون از تعرض‌است. از راهزنی به‌ندرت اثری شنیده میشود ودزدی و تجاوز (لااقل دربارهٔ اروپائیان) بسیارکم شده‌است. درآمد دولتی حتی ازطوایف چادرنشین کوهستانی وصول می‌شود حکام‌ولایات کاملا تابع نظارت‌اند و از احتمال دستورهای تلگرافی تهران دل نگران و شاه ازدریای خزر تا خلیج فارس و از جبال کردستان تا فروبار سیستان مختاری مقتدر است ودر سراسر مملکت احدی نیست که جرأت نماید حرفی بر ضد پادشاه بر زبان آورد ویا قدمی بر علیه او بردارد.

تا حال هر بار مرگ هر شهریار تقریباً بدون استثناء سبب آشوب شده است. مدعیان‌سلطنت ازگوشه وکناربا اسلحه قدم‌درمیان می‌نهادند و آشفتگی‌های شوم پی در پی بروز می‌کرد ،تا اینکه در اثر هوش و فطانت و یا وسایلی بیشتر، فتح نصیب یکی از ایشان می‌گردید . وقتی که در سال ۱۸۳٤ فتحعلی شاه درگذشت علاوه بر محمد شاه که جانشین قانونی بود دو مدعی‌دیگرهم درتلاش بودند و در اثر دخالت و نفوذ سرشار سرجان کمپبل وزیر مختار بریتانیا در آن زمان ویاری افسران انگلیسی که در لشکر ایران مقام فرماندهی‌داشتند وی توانست حق قانونی خود را بدست آورد.

به همین نحو نیز هنگامی که در سال ۱۸٤۸ محمد شاه وفات کرد در خراسان وکرمان و یزد و اصفهان طوفان آشوب برخاست و باز فقط با تشریک مساعی وزیران مختار روس و انگلیس شناسائی سریع مقام پادشاهی ناصرالدین

میرزا میسر شد. این بود ماجرای تخت نشینی دو پادشاه اخیر واگر شهریار کنونی همین فردا از دنیا برود، امکان پیش آمدهای جداگانهٔ غیر قانونی یا تجاوزات هست، اما به نظر من هیچگونه شورش عمومی واقع نخواهد شد و جنگ و ستیزی در تصاحب تخت و تاج اتفاق نخواهد افتاد و معتقدم که ولیعهد بدون شلیک گلوله‌ای و یا ریزش قطره خونی جانشین او خواهد گردید.

مقایسه‌ای بین ۱۸۴۸ و ۱۸۹۱ - ثانیاً اگر مدتی را که شاه کنونی فرمانرواست در نظر بیاوریم و وضع متفاوت ایران را در ابتدا و انتهای این دوره بنگریم پیشرفت‌های بارز دراحراز اسباب تمدن و فرهنگ و آسایش وامنیت ملاحظه خواهد شد. یک سال بعد از پادشاهی ناصرالدین شاه کلمات ذیل از قلم بزرگترین دانشمندان ایران شناس تراوش نمود:

« در هرگوشه وکناری دلایل بسیار برای اضطراب و نگرانی هست و اندك و بلکه حد اقل بارقهٔ امیدواری مشهود است. خزانهٔ دولت از باقیماندهٔ نقدینهٔ وام دولت روس خالی شده است و برای تجدید بنیهٔ مالی مملکت امکانات محدود و نیروی مؤثر واقعی یا محرك دستگاه حکومت پاك مفقود است و امید تجدید آن هم در میان نیست.

وضع کلی ولایات برای استقرار سلطانی جوان بر تخت سخت تر از این امکان ندارد، چون خزانهٔ دولت تهی است وآراء متشتت وناتوان بحد وفور است. آثار اعتماد به استواری کار دولت از هیچ گوشه‌ای نمودار نیست. یک بحران داخلی شاید در شرف تکوین است و بعیدهم نیست که زیاد دور نباشد.» [1]

به هرحال دورهٔ آینده این نظریات یأس‌آمیز را تأیید ننمود. اینک خزانهٔ دولت توازن دارد، البته جای تأسف است که مبالغ سرشاری بجای آنکه در رفاه حال مردم به‌کار افتد صرف مخارج بی ثمر می شود. حکومت بر پایهٔ محکمی استوار و بعلاوه نیرومند و مورد احترام است. ایالات چنانکه باز نمودم اطاعت تام دارند و هیچ عنصری از خانوادهٔ پادشاهی جرأت ننموده است که در برتری

۱ ـ سر هنری رالینسن در کتاب « انگلستان و روس در مشرق زمین ».

مقام شاه تردید نماید. به همین نسبت هم هرچند هنوز کافی نیست پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینهٔ تجارتی حاصل و خطوط تلگرافی بین شهرها دایر و پست مرتب هم برقرار شده است و روزنامه هائی نیمه رسمی در پایتخت انتشار می‌یابد و راه آهن که شاید نمونهٔ خطوط آینده شود کشیده شده است.

در تهران گازساخته می‌شود ولی بازاهل انتقاد درحال حاضر دلایل وافی راجع به‌عقب ماندگی مملکت وبسا چیزهای دیگر که وجودش مایهٔ تأسف است برمی‌شمارند و من در اینجا راجع به این نظریات ناروا توضیحاتی می‌دهم ، ولی تاریخ‌نویسی که این دو دورهٔ ایران را برسبیل آزمایش مقایسه کند پیشرفتی را که حاصل شده است درخواهد یافت که هرچند از لحاظ مقیاس اروپائی قلیل است، اما در مقام مقایسه با موازین مشرق زمین به هیچ وجه بی‌اهمیت نیست .

در حضور شاه ـ پیش از آن که این موضوع سلطان و سیرت و صفات او را رها کنم قصد دارم به نحو اجمال رؤس مطالبی را به مناسبت مصاحبه‌ای که افتخار آن در قصر سلطنتی تهران نصیبم شده است تعریف کنم. شاه که قبلاهم در لندن به حضورشان معرفی شده بودم مرا در اطاقی در قصر پذیرفت که تخت بنام طاوس در آنجاست و هیچ قسم اسباب دیگری در آن اطاق نبود و شاه در وسط اطاق تنها ایستاده بود ، شلوار سیاه و نیم تنهٔ مشکی با یقه پوست برهٔ حاجی طرخان پوشیده بود که برسینهٔ آن یراق های زرین دوخته بودند .

در جلو کلاه پوستی دو علامت شیر و خورشید در میان حلقهٔ الماس که به تازگی جواهر ساز فرانسوی ساخته بود می درخشید. شاه در انگلستان به زبان فرانسه که از استعمال آن حجب و شرم دارد صحبت می کرد ، ولی در این مورد تمام صحبت به زبان فارسی انجام شد و مترجمی حضور داشت.

اعلیحضرت فوق العاده سالم و تردماغ بود و خشنود می نمود و چون شنید که من از راه عشق آباد و قوچان به ایران وارد شده بودم بی درنگ حس کنجکاوی او تحریک شد و ده دقیقه با سؤال و جواب کوتاه و در هم و برهم

به‌حد کافی اطلاعاتی که من دربارهٔ روسها داشتم راجع‌به راه‌هائی که آنها ساخته بودند و کارهای ناتمام حدود مرزی در سمت ایران تحصیل نمود.

عشق آباد چگونه جائی است ؟ چندتا خانه و خیابان و سکنه و سربازخانه دارد؟ آبش از کجا تأمین‌می شود؟ سپس‌راجع به جادهٔ قوچان ، آیا ساختمان راه در سمت روسها تمام شده بود ؟ از روی اصول مهندسی ساخته بودند ؟ در بخش ایران چه مقدار کارگر مشغول بودند ؟ عرض راه چه اندازه بود ؟ آیا عبور از شیب‌ها مشکل نبود و کار را خوب انجام داده بودند ؟ خوشبختانه راجع به تمام این نکته‌ها من هنگام عبور از آن حدودبررسی کافی کرده بودم وشایدتوانستم که به اعلیحضرت اطلاعاتی درست تر از آنچه مأموران خود او عرض کرده بودند تقدیم کنم.

حرم خانهٔ شاه ـ زندگانی خانوادگی شاه را چنانکه درکشورهای اسلامی بی سابقه نیست پردهٔ اسرار آمیزی فرا گرفته است . افراد ذکور خواه ایرانی یا اروپائی امکان کمترین نظاره بر حرم خانهٔ همایونی ندارند ـ غیر از پزشکان هردو قوم ـ مگر تااندازه‌ای که از دریچهٔ تخت روان که با پرده‌های ابریشمی مستور و یا کالسکهٔ قدیمی بواسطهٔ پارچه‌های زیادی که حایل است غیر قابل تمیز می باشد ، اما بانوان اروپائی بارها به اندرون شاه رفته‌اند و شرح آن محل و سا کنین آن به اندازهٔ کافی در انظار روشن است .

شمارهٔ قطعی زنان و صیغه‌های پادشاه به درستی معلوم نیست و می گویند روی همرفته شصت نفرند. این عده غیر از زنانی است که وفات یافته یا از نظر افتاده و یا بکلی متروك شده‌اند. همهٔ بانوان همایونی درقصر اقامت دارند و بیشتر آنها دستگاهی جداگانه با اسباب زندگی و خدمه و جواهرات مختص به‌خود دارند و مقرری سالانه که از ۲۰۰ تا ۲۰۰۰ لیره است واین مبلغ بوسیلهٔ هدایا که باسرمایهٔ وجاهت ویا هنردلربائی از فرمانروائی که زن پرست است ناشی می گردد دوچندان می شود .

معروف است که شاه در اندرون بسیار رؤوف است و در شرایط بغرنج آنجا کارآسانی نیست که وی را شوهری‌نیک خطاب نمود. مطابق تجریز قرآن می‌توان چهار زن عقدی داشت و به تعدادی که وسعت مالی مرد امکان می‌دهد صیغه گرفت. سه تن از زنان شاه جزو دستهٔ اولند. دوتا از ایشان عموزاده‌های او و هر دو شاهزاده خانم ها از نسل و تبار قاجارند. ارشد این دو تن شکوه‌السلطنه مادر ولیعهد و بانوی نخست حرم است.

در مشرق و کشورهای اسلامی هیچ یک از بانوان را با عنوان ملکه خطاب نمی توان کرد. زن عقدی سوم که عیال شاه به شمار می رود انیس‌الدوله است که ابتدا صیغه بود و شاه صورت‌او را هنگام عبور از خیابان دیده و چنان شیفته شده بود که روز بعد او را به‌حرم خانهٔ همایونی بردند. او بچه ندارد، ولی در اثر نفوذی که در خاطر شاه یافته است به زن عقدی و عیال محبوب شاه تغییر وضع داده و در دربار برای همهٔ بستگان خود مقامات پردرآمدی دست و پا کرده است. این بانو بارها به‌زنان اروپائی افتخار ملاقات داده وشرح یکی از این دیدارها در کتاب مادام کارلاسرینا [1] مندرج است. و او همان عیالی است که در سفر اول شاه به اروپا همراه او بود و به ترتیب کدورت آمیزی ازمسکو دستور مراجعت یافته است. در ابتدای زندگی شاه دختر دیگری از تباری حقیر را زن عقدی کرده بود و فرزندی به دنیا آمد که ولیعهد شد، اما مادر و فرزند هردو وفات کردند.

از میان صیغه‌ها که همهٔ ایشان صاحب عناوین متشابه و با آب و تابند من فقط نام عفت‌الدوله را ذکر می کنم که مادر ظل‌السلطان مسن ترین پسر باقیماندهٔ شاه است، اما ولیعهد نیست. من در اینجا خدمت حضرت والا عرض پوزش دارم که نام مادرش را در نامه ای به روزنامهٔ تایمز قید کردم و پرنس آن نوشته را دید و سخت برآشفت که مادرش را دختر کی دهاتی و ناچیز تعریف کرده بودم که دختر نجاری بوده و تصادفاً مورد توجه و علاقهٔ شاه قرار گرفته بوده است. راجع به این نسب و نسبت من از منابع‌معتبر کسب خبر کرده بودم و

۱ - Carla Serena

بعلاوه موضوع در کتاب دکتر ویلز که چهارده‌سال درایران اقامت و باظل‌السلطان روابط مودت آمیز داشته تأیید شده است .

وی درکتابش مادر حضرت والا را توصیف نموده که بدون تردید نباید او را با امینهٔاقدس که‌دخترکی کرد وفقیر بود اشتباه‌نمود. این بانو دخترآسیابانی بود کـه شاه او را در حین رخت شوئی بر کنـار نهر دیـده بـود . در اینجا من در اصلاح شایستهٔ این موضوع بی درنگ می گویم ـ باوجود مرور زمانی که که حاصل شده است ـ باید به‌خوانندگان انگلیسی خود استحضار بدهم که مادر پرنس نه دختر آسیابان بود و نه فرزند نجار ، بلکه‌دختر موسی رضا بیک غلام‌ـ باشی سوار بهمن میرزا فرزند عباس میرزا و عموی شاه بود. در میان صیغه ها بایستی نام منیرالسلطنه را هم یادکرد که دختر معمار باشی مرحوم و خواهر معمار باشی فعلی تهران و مادر نایب‌السلطنه است که سومین پسر شاه است و راجع به او در همین فصل مطالبی خواهید خواند .

یگانهٔ صیغهٔ دیگر که در اینجا درخور توجه است امین‌اقدس کنیزك کرد است که بواسطهٔ استعداد در رتق و فتق امور و درستی بسیار اعتماد شاه را جلب نموده و او عمهٔ همان کودك محبوبی است که شرحش را نوشتم. او در واقع عزت واعتماد خود را در نزد شاه مدیون مراقبت ازگربهٔ محبوب همایونی است که داستانش را ملاحظه کرده‌اید.

درسال گذشته (۱۸۹۰) شاه او را برای عمل چشم به وین فرستاد که بدبختانه نتیجهٔ مطلوب بدست نیامد . شرح دقیق‌تری در بارهٔ اسرار حرم سرا و یا بر شماری بیشتر ستاره ها، شمس‌ها ، شعاع ها و افتخار های امپراتوری در اینجا زاید خواهد بود .

راجع به لباس‌های اندرونی این بانوان من جز تکرار آنچه شایع است کار دیگری نمی توانم کرد ، ولی نیک عیان است که در دورهٔ فتحعلی‌شاه خانم‌ها جامه‌های ابریشمی و حریر و شلوارهای گشاد و مخملی و کت‌های گلدوزی

می‌پوشیدند، اما شاه فعلی سبک آرایش زنانهٔ آزادتری را باب کرده است. قسمت فوقانی لباس شامل پیراهنی است که در زیر جاکت کوتاهی است که در پائین آن زیر دامن های خیلی کوتاه و جادار بکار می برند. در موقع خروج از حرم خانه به طوری که سابقاً ذکر کردم بانوان حرم مثل تمام زنان مسلمان سخت درحجابند و حتی از زنان حرمسرای سلطان عثمانی در اسلامبول نیز پوشیده‌ترند.

کثرت زاد و ولد در میان قاجارها ـ از لحاظ شمارهٔ زنها و یا کثرت آنها و یا کثرت اولاد با آنکه شاه فعلی به صورت بارزی مرد خانواده است باجد اعلای خود فتحعلی شاه قابل قیاس نیست. علاوه بر عقیدهٔ نیک مساعدی که هنوز نسبت به صفات خانوادگی‌آن پادشاه شایع است به نظر من بایستی نظریات گوناگونی را افزود که درکتاب‌های راجع به ایران درباب تعداد صیغه‌ها و فرزندان وی مندرج است.

سرهنگ دروویل در سال ۱۸۱۳ نوشت که فتحعلی‌شاه ۷۰۰ زن و ۶۴ پسر و ۱۲۵ دختر داشت. سرهنگ استوارت یک سال بعد از مرگ فتحعلی شاه وقتی که در ایران بود نوشت وی ۱۰۰۰ زن و ۱۰۵۰ فرزند داشت. بانو شیل ده سال بعد ذکر می کند که ۸۰ پسر و تعداد بی حد و حسابی دختر داشته.

بینینگ می نویسد ۸۰۰ زن و ۱۳۰ پسر و ۱۷۰ دختر و ۵۰۰۰ نفر بازماندگان در موقع وفات شاه می زیسته‌اند. مادام دیولافوا نیز اعقاب را ۵۰۰۰ تن ذکر کرده است، ولی پنجاه سال بعد از واقعه(که احتمال آن هم قوی است) وی تعداد زنان را ۷۰۰ می شمارد، ولی عدهٔ فرزندان را تا ۶۰ نفر می نویسد. دوتن از تاریخ نویسان جدید ایران هم در این مورد نظر یکسان نداشته‌اند، زیرا که واتسن رقم ۱۵۹ فرزند و مارخام ۳۰۰ زن را با ۱۵۰ پسر و ۲۰ دختر تصدیق دارند.

ناسخ‌التواریخ که از تألیفات عمدهٔ تاریخ معاصر ایران است تعداد زنان فتحعلی شاه را بیش از هزار و فرزندانش را ۲۶۰ تن می نویسد که ۱۱۰ نفر

ایشان بعد از مرگ پدر حیات داشتند [۱] . و این استعداد پدری به هیچ وجه در نسل آینده عاطل نمانده است ، زیرا که بعضی از فرزندان فتحعلی شاه قدرت این لاف را داشته‌اند که بین ٤٠ تا ٥٠ فرزند و نواده دارند و یکی از ایشان شیخعلی میرزا ـ باپنجاه نفر نگهبان که پسران‌خود او بودند در خارج حرکت می کرد .

هیچ خانوادهٔ شاهی در مورد اطمینان دوام نسل هرگز بهتر از مصداق این نص کتاب آسمانی نبوده است « به جای پدرت خودت فرزندانی خواهی داشت که بایستی‌آنها را در سر زمین‌های بسیار شهریار سازی » زیرا که یک ولایت یا حاکم نشین در ایران نبوده است که یکی از این رمه شاهزادگان حکومتش را بر عهده نداشته باشد و تاامروز هزاران تن از این شاهزادگان مایهٔ درد سری‌برای مملکت شده‌اند. اگر چه بعضی‌ازافراد بی‌طالع این‌دسته که جمعاً مقدار معتنابهی ازدرآمد دولت‌را به‌عنوان مقرری یا مستمری سالانه مصرف می کنند اینک شغل وکار خیلی سبک از قبیل منشیگری تلگرافخانه دارند.پنجاه سال پیش فریزر تصویری‌از نکبتی که در اثر وجود این گروه شاهزادگان عاطل وبی کار در ایران وجود داشت فراهم ساخته که بنابرآن ایشان نه فقط حکومت ایالات و ولایات را در اختیار داشتند ، بلکه در هربلوك وشهری نیزهریک ازآنها درباری راه انداخته بود و حرم خانهٔ بزرگی داشت و ملخ‌وار مملکت را طعمهٔ خویش‌ساخته بودند .

فامیل شاه ـ برخلاف ارقام درشت حیرت انگیز مزبور باخشنودی وتسکین خاطر درمی‌یابیم که شاه فعلی خانواده‌ای فقطشامل چهل‌فرزندداشته که نیمی‌ازآنها زنده‌اند ، مرکب از نه پسر و دوازده دختر که مسن ترین‌پسرش چهل وچهار سال

---

۱ ـ هیچ کدام از این ارقام با آنچه به اوگستوس معروف به نیرومند از اعضای هیئت حاکمهٔ ساکسونی و پادشاه لهستان نسبت داده‌اند که در هر روز سال فرزندی تولید می کرد قابل مقایسه نیست وهر یک از این دو فرمانروا لابد با چارلز دوم ما هم‌ندا بودند وقتی که وی از طرف یکی از درباریان متظاهر به عنوان‌پدر ملت خود خطاب شده بود پاسخ داد « حرفی درست ، ولی بهتر است بگوئی : عدهٔ کلانی از آنها » .

پیش تولد یافته و تازه‌ترینش در عرض سال جاری به دنیا آمده است. از میان دختران بالغ‌او که مثل مادرهای‌خود عنوان و لقب فخر ، عفت ، عصمت ، شکوه و جواهر سلطنت یا ملوك دارند یکی‌را به‌امام جمعهٔ تهران شوهرداده اند. ترتیب تدبیرآمیزی از لحاظ ایجاد وابستگی با مصالح روحانی ـ بقیه با شاهزادگان یا افرادی ممتاز ازدواج کرده‌اند و با خوشوقتی بسیار خبر می‌رسد که یکی از این اتباع برجسته داماد شاه منتخب شده است که هر چند شاید برای خود او ارتقای رسمی فراهم خواهد ساخت ، اما این‌مایهٔ امتیاز ایجاب می‌نماید که پیشکش‌های گرانبها و از آن جمله وجوه نقد به پیشگاه پدر زن جم جاه تقدیم‌و این تقدیمی‌ها نیز مرتباً تجدید شود و از نتایج‌آن هم دغدغهٔ خاطر فراوانی‌است که جهت حفظ وصیانت ، شؤون شاهزاده که نسل و تبارعالی‌دارد باید رعایت گردد ، وانگهی‌این وصلت ، شوهر ممتاز را ازاختیار کردن زن دیگرمحروم می‌سازد. شاه برحسب قاعده مقرری سالانه ۲۰۰۰ لیره به دختران شوهردار خود می دهد.

پسرانش و مسئلهٔ جانشینی برتخت شاهی ـ در دورهٔ پادشاهان صفوی برای جانشینی‌سلطان اصل‌و قاعده‌ای درکار نبود و بر خلاف ترتیبی که در میان فرمانروایان مسلمان و سنی هست مانند دربار عثمانی که فرزند ارشد ازطبقهٔ ذکور ارثاً جانشین پدر می‌شود سلاطین ایران جانشین خود را از اعقاب خویش‌انتخاب می نمودند وگاهی نیز اسم جانشین را تا بستر مرگ فاش نمی ساختند.

قاجاریه یک رسم دیرین ترك یا تاتار راشعارخویش قراردادند واصل خون شاهی را که نسب مادر هم‌نیک ملحوظ شده باشد مستقر کردند. حسن خان پدر آقامحمدخان وجد فتحعلی شاه وقتی که به‌صورت پناهنده درمیان ترکمنها می زیست از وصلت کردن با دختریکی‌از سران ایشان امتناع ورزید به‌این دلیل که اوچنانکه باید و شاید نسب وتبار والا نداشت ، تا فرزند و اعقابش لایق احراز مقام سلطنت باشند.

عباس‌میرزا بزرگ ترین فرزند فتحعلی شاه نبود و بر محمد علی‌میرزا برادر ارشد خود بدان سبب رجحان یافت که‌مادرش‌نسب قاجار داشت. درست است که

شاه فعلی در ابتدای سلطنت از این رسم عدول نمود و خواه با سست نمودن مبنای آن مسئولیت و یا در اثر مهر و محبت (پس از وفات اولین پسرش که مقام ولیعهد داشته و درگذشته بود) فرزند صیغهٔ محبوبش را به‌ولیعهدی برگزید ، اما بعد از فوت این پسر شاه مجدداً به رسم دیرین بازگشت و از ظل‌السطان صرف نظر و فرزندی را که سه سال از او جوان تر و از مادری قاجار بود ولیعهد اختیار نمود .

مظفرالدین ولیعهد ـ مظفرالدین نام شاهزاده‌ای است که درسال ۱۸۵۳ بدنیا آمد و اکنون (با وجود سه برادر مسن تری که جهت احراز این عنوان آماده بودند) سی و سه ساله است که مقام ولایت عهد دارد. بر طبق راه و رسم دیگر خاندان قاجار که عین بی سیاستی است ولیعهد در عین حال والی ایالت شمال غربی ایران یعنی آذربایجان است که در تبریز مقر و قصری دارد و بدون موافقت شاه حق ندارد که آن ایالت را ترك کند و چون در آنجا گیر افتاده است از سیاست و طرز ادارهٔ امور که در تهران جریان دارد بکلی بی خبر است و همچنین از وضع و حال وزیرانی که بعداً خدمتگذار او خواهند شد و طرز کاری که وی بایستی تعقیب کند و مردمی که باید برایشان حکومت نماید .

وی حتی در امور ایالتی که اسماً حکومتش بر عهدهٔ اوست دخالتی ندارد، بلکه آلت دست یکی از صاحبمنصبان دولتی می باشد و مثل این است که پرنس اف ویلز ناگزیر شود که در کاردیف یا کارنارون اقامت کند بدون اینکه حق خروج از ایالت خود را داشته باشد و در واقع وضع ایران بدتر است، چون تبریز که دومین شهر قلمرو ایران است انصافاً با یك شهر ولایتی کوچك قابل مقایسه نیست و تشبیه بهتر این‌خواهد بود که ولیعهد انگلستان که ارثاً متصدی امور دوك نشین لنکستر هم می باشد ناچار شود که در لیورپول درباری بر قرار سازد و ضمناً از حق هرگونه دخالتی در کارهای اداری آن ناحیه یا شهر محروم باشد. بعلاوه وی که در نزدیك ترین ایالت ایران به خاك روسیه واقع شده چنان تحت تأثیر نفوذ روس قرار می گیرد که شاید ولیعهد ترس و باکی بر خود راه بدهد و یا افکاری

در ذهنش رسوخ یابد که بعداً ازاعمال او لاینفک باشد و ممکن است در سراسر دورهٔ فرمانروائی او نیز اثراتی باقی بگذارد .

خود شاه سه بار بـه اروپا رفته است ، ولی بدبختانه هنوز اجازه نداده است که ولیعهد یک قدم از ایران بیرون بگذارد . از این رو از وضع و حال ولیعهد اطلاعات مختصری دراختیار دیگران است و اورا به تفاوت جنتلمن، منزه و با هوش و هم وجودی عاطل و ناتوان و بی آزار به شمار آورده‌اند .

صفات ولیعهد ـ گمان می کنم که دکتر ویلز در نوشته‌های خود صفات ناروائی به ولیعهد نسبت داده است و بدون اینکه گفته‌هایش را برای خوانندگان تکرار کنم بعضی از عباراتش می رساند که ولیعهد مزاجی ناخوش دارد و از لحاظ فکری هم ناتوان و وجودی متعصب سر سخت است .

به عقیدهٔ من (و برای کسب اطلاع صحیح اقداماتی وافی کرده‌ام) این ناروا‌ترین تعریفی از شخصیت پادشاه آیندهٔ ایران است. او تاریخ زیاد خوانده و به رشتهٔ نبات شناسی علاقه‌مند است. اخلاق وحالت دوست داشتنی و خودمانی دارد. نسبت تعصب هم شاید از آن جهت است که به ملاها احترام خاص می نماید و می گویند که کم وبیش پیرو طریقت شیخیه [1] است که شاید بتوان آن را فرقه‌ای متعصب به شمار آورد . ولی هرگونه از این‌قبیل علاقه و تمایل که شاید اعتقادی راسخ وجدی درپیش نباشد که‌درست برعکس عقیدهٔ بی‌قید و آزاد برادر ارشد اوست بـه هیچ عنوانی موجب این نگرانی نیست کـه در آینده احتمال سختگیری های مذهبی در پیش باشد . چنانکه نسبت داده‌اند اگر پرنس شخصیتی سست دارد

۱ ـ فرقهٔ شیخیه از آن جهت به این نام شهرت یافته‌اندکه پیروان شیخ معروف کرمان‌حاجی محمد خان‌اند که در ابتدای این قرن از طرفداران شیخ احمد احسائی بوده است . بین پیروان باب و شاگردان شیخ انشعابی افتاد .

شیخ مزیت عقل و استدلال را تعلیم می‌داد و می گفت که مبانی آسمانی را باید با موازین عقلی انطباق داد . او ستایشگران فراوان داشت که یکی هم فتحعلی شاه بود . سه اصل عمدهٔ مذهب او عبارت بود از : حد اعلای احترام نسبت به‌ائمه که مظهر خدا بودند ، عقیده بموحدت فکری خود بـا ایشان و انکار معاد جسمانی. رجوع‌شود به مقالهٔ ادوارد برون در مجلهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی سال ۱۸۸۹ .

و آسان تحت نفوذ دیگران قرار می‌گیرد ، ولی بعضی‌ها این فقدان شخصیت را انکار دارند تا اندازهٔ زیادی ناشی‌از وضع‌فرمانبری و اطاعتی است که مردی تقریباً چهل ساله و دومین فرد قلمرو ایران و سلطانی‌آینده در اثر تنگ نظری پدرش‌دوچار بوده است .

با آنکه وی اسماً والی ایالت بزرگی‌است تاکنون‌هیچ گونه حق اظهارنظر در امور اداری آنجا نداشته و غیر از آلتی‌بر پشت میز خود به شمار نمی‌رفته است. هرکودکی که سردستهٔ عده‌ای باشد ، در حرکاتش بیشتر اختیار دارد تا این شاهزاده ، در آستانهٔ پادشاهی نسبت به اتباع خویش [۱].

مبلغ مقرری راکه شاه باو میدهد با تفاوت و اختلاف به من اطلاع داده‌اند و آن از ۴۰٫۰۰۰ تا ۶۰٫۰۰۰ و ۷۲٫۰۰۰ تومان است که رقم حداقل برابر با ۱۱۴۰۰ لیره و درشت‌ترین رقم ۲۰۵۰۰ لیره است . به هرحال هرکدام که صحیح باشد به صورت حداقلی برای گذران آبرومند یک بساط سلطنتی باآن همه غلام ونوکر وحرم بزرگ غیرکافی است و شاهزاده بارها جهت تأمین مخارج زندگی از پیشکار خود ناچار به قرض شده است. وی از امیر نظام هم سالانه مبلغ ۴۰٫۰۰۰ تومان کمک خرج دریافت می‌کند . بواسطهٔ اقامت بسیار طولانی در آذربایجان و مجاورت خاص این ایالت با خاک روسیه بارها به او تمایلات روسی نسبت داده‌اند ، اما هیچ گونه دلیلی برای این بهتان به نظر نمی رسد ، همانطوری که نسبت‌های راجع به خلق و خوی او نادرست بوده است .

برخورد ولیعهد با اروپائیان بقدری کم است که پی بردن به تمایلات او کار آسانی نیست. امیر نظام به مناسبت طرفداری از روس‌ها سخت مشهور بوده ، ازاین رو قیاس می‌کردند که ولیعهد سرور او هم در این تمایلات شریک است.

۱ ـ این ایالت چنانچه شرح خواهیم داد از دیر باز بوسیلهٔ پیشکار شاهزاده ـ امیر نظام اداره می‌شده است. چندین سال پیش بواسطهٔ فقدان مردی نیرومند در رأس‌کار وضع آشفتهٔ اداری بقدری سخت شد که ولیعهد موقت از مقام حکومتی خود محروم ومقام او به‌عموی شاه که در بکار- بردن تازیانه و دار و اعدام و تیغ جلادی استاد بود واگذار شد. اینک امیر نظام به مرکز خوانده شده (۱۸۹۱) و ولیعهد شانس تازه‌ای یافته است .



ولیعهد

چون شاهزاده کار دیگری ندارد، بیشتر وقت خود را صرف شکار می کند که مورد علاقهٔ همهٔ افراد قاجاریه است و با تفنگ و از فاصله‌ای دور یا نزدیک شکارچی ماهری است در کار توپخانه نیز تمرین دارد و در این رشته هم مهارتی یافته است و در کارخانهٔ اسلحه سازی تبریز با توپهای اتریشی مشق می کند .

چنانکه درتصویر مقابل ملاحظه می شود او جثهٔ متوسط وصورت دلپسند ، ولی سیمای غمزده‌ای دارد . پدر چندین فرزند شده است که دوازده تن از آنها زنده‌اند و نه تا از ایشان متأهل شده‌اند . زن اول او دختر میرزا تقی خان صدراعظم است که قبلا اشاره کردم و دختر عمهٔ اوست . مادرش که خواهر شاه بود می گویند در اثر واقعهٔ قتل صدر اعظم از پرنس جدا شده است . یکی از خواهران این بانو زن برادر ارشد ولیعهد ، ظل السلطان شد ، او چندین سال پیش درگذشت . این مقدار اطلاعاتی بود که من راجع به پادشاه آیندهٔ ایران بدست آوردم . وی بی - شک و شبهه از آن قبیل کسانی است که به اصطلاح ورزشکاران " اسب سیاه" نامیده می‌شوند ، ولی هیچ بعید نیست که بعد از احراز پادشاهی صفات ناشناخته او منشأ آثار حیرت انگیزی بشود . در اثر کاهش اخیر قدر ومنزلت برادر ارشدش بر ابهت او افزوده شده وشانس سلطنتش به طوری که خود شاه تأیید و دولت‌های دیگر تصدیق دارند و در مملکت هم مورد پسند است از جهات انصاف و انسانیت می‌توان گفت مطلقاً تأمین می‌باشد .

ظل السلطان - حال من مطلب را دربارهٔ مشهور ترین فرزند شاه سلطان مسعود میرزا ملقب به ظل السلطان معطوف می‌سازم که عنوانی بی‌تناسب است ، زیرا که تقریباً دو برابر پدرش هیکل دارد و سه سال از ولیعهد بزرگتر است . در سال ۱۸۵۰ به دنیا آمد و کماکان از حق جانشینی پدر خود محروم است ، زیرا که تبار مادری والا ندارد و شرح این موضوع را قبلا بیان کردم . با آنکه تقدیر این نبود که او بر ایران فرمانروائی کند ، اما این شاهزاده از اوان جوانی در تصدی امور سهمی احراز نموده و در مشیت کارها چنان آزادی عمل ابراز داشته

که خواه و ناخواه به اظهار دعاوی مبالغه آمیز و در نتیجهٔ آن به‌پیش‌آمد سقوطش منجر شده است .

از اوایل زندگانی حکومت اصفهان سپس علاوه برآن شیراز را نیز برعهده گرفته و با مرور زمان مورد عنایت واقع و صاحب نفوذ شده است . حکمرانی خشونت آمیز و بی ملاحظه و او که موجب از بین رفتن بی نظمی و راهزنی در ایالت قلمروخود شده بود ونظم و ترتیبی را که در پرداخت باج و مالیات به‌تهران رعایت می‌نمود قدر و منزلتش را در نزد دربار بالا برد و علاوه براصفهان و فارس کردستان ، لرستان ، خوزستان و یزد هم تحت حکومت او در آمده [۱] و حساب کرده بودند که پیش از سقوط بالغ بر ۲۵۰۰۰ میل مربع یعنی دو پنجم خاک ایران زیر فرمان او بود . ضمناً وی لشکریانی در اصفهان فراهم‌ساخت و برای آنها اونیفورم پروسی با کلاه خود انتخاب کرد و خیلی دوست داشت در همین لباس و با اونیفورم ژنرالی از او عکس بردارند .

در سال ۱۸۸۶ لشکر تحت فرمان او در حدود (رقم حقیقی است نه‌فرضی) بیست وچهار فوج پیاده یا ۱۵۸۰۰ نفر و ۶۰۰ تفنگ و ۱۰ توپخانه و هشت دسته سوار بی نظم وسازمان که جماً ۲۱۰۰ نفر و ۷۰۰ اسب می‌شود ، بوده است . وی که ، سمت حکومت در اصفهان می زیسته بارها با سیاحان انگلیسی مصاحبه داشته و همواره در نزد آنها عقیدهٔ آزادیخواهی و احساسات انگلوفیل ابراز می‌داشته است . در اثر سختگیری دستگاه اداری او،سران یاغی‌طوایف غربی ایران که تابع حکومتش بودند همه رفتار دال برنظم و اطاعت داشتند . چهرهٔ مردانه ـ وارش‌حاکی از عزم و اراده و قدرت بود و اشتباهاً این طور استنباط کرده‌بودند که شاهزاده‌ای با این همه مزایا که مورد عنایت هم واقع شده بود مآلا سزاوار تخت و تاج بوده و شایسته مقام شاهی به شمار می‌رفته است .

۱ ـ ایالات و ولایاتی که وی بسال ۱۸۸۶ حکومت آنها را داشت عبارت بود از : گلپایگان و خونسار ، جوشقان ، اراك ، اصفهان ، فارس ، یزد ، خوزستان ، لرستان ، کردستان ، کنگاور ، نهاوند ، کمره ، بجنورد ، کرمانشاه ، اسدآباد . درآمد این نقاط در همان سال در صورتی که مظنهٔ هر سه تومان یک لیره باشد برابر با ۵۹۹/۴۰۰ لیره نقد ۷۳/۸۰۰ لیره غلات یعنی جمعاً ۶۷۳/۲۰۰ لیره بوده است .

پیش بینی‌های غلط ـ این قبیل نظریات را بیشتر دکتر ویلز با تأکید تمام تبلیغ کرده است. وی که تعریف‌های خبط آمیزی از خصائل ظل‌السلطان برشمرده بود به نظر من دربارهٔ صفات ولیعهد هم به‌طوری که درآینده خواهیم دید راه خطا پیموده، چون در دو کتابی که سابقاً اشاره کردم چنین می‌نویسد:

« من گمان میکنم زمانی خواهد آمد که حضرت والا برای تصاحب تخت وتاج تلاش خواهد کرد وشاید هم بعداز وفات پدرش اقدام کند واگر کامیاب شود روز سعادت ایران خواهد بود، زیرا که او با هوش است، بردبار است وحاکم خوبی است ومحبوبیت شخصی او هم بسیار زیاد است و پیروزی‌هائی که در دوران حکومت نصیبش گردیده به صورت ضرب‌المثل درآمده است وی ازخونریزی بیزار است، ولی حاکم با هیبت و سرسختی است.

هیچ گونه تردیدی وجود ندارد که سرانجام ظل‌السلطان شاه خواهد شد. وی حاکم نیرومند وکامیابی است ومحبوبیتش به حد اعلی است.»

نمیدانم این سخنان دربارهٔ شاهزاده‌ای ازلحاظ بیان حقیقت بیشتر غیرقابل اعتماد است یا ازجهت پیش‌بینی وقایع آینده. بدون تردید ظل‌السلطان حاکم نیرومند وبا عزمی‌بوده و زمام امور را خود در دست داشته وسخت‌هم دردست داشته است. وی از طبقهٔ روحانی متنفر وبیزار بود و از رفتارتحقیرآمیز نسبت به‌آنها خشنود می‌گردید، هیچ گاه نیز ایلات بومی ولایات جنوب غربی سابقاً چنین حالت تسلیم و اطاعتی ابراز ننموده بودند. این مزایا قابل انکار نیست و همان است که درنظر اهل شرق مایهٔ احترام‌می‌شود، اما دربرابر خبط های اخلاقی واداری هم که اوایل کارش واقع شده است یعنی وقتی که حاکم شیراز بود موجب چنان آشوبی شد که ناچار ازآنجا پا به فرار نهاد وهمان صفات سال بعد که وی دراوج‌قدرت وجلال‌بود موجبات سقوطش را فراهم ساخت. عملیات ظلم واجحاف پی درپی واخاذی عمال رسمی او که توجهی به طرز رفتارشان نمی داشت افکار عمومی را برضد حکومت او برانگیخت.

در دورهٔ زمامداری او چندین داستان غم‌انگیز اتفاق افتاد، ازجمله اعدام

دو بازرگان بابی درسال ۱۸۷۸ وقتل ایلخانی بختیاری در ۱۸۸۲ [۱] بنابراین حیرت چندانی به وجود نیامد وقتی که درفوریه ۱۸۸۸ شاهزاده به پایتخت رفته بود از مقام تمام حکومت‌های خود غیراز اصفهان محروم گردید وفقط عدهٔ محدودی از لشکریانی که به آن اتکای فراوان داشت دراختیار او ماند. با پیشه ساختن رویهٔ تسلیم ورضا درمقابل این بی‌مهری ، وی از آن پس زندگانی کوچک ومحدودی دارد وعموماً می پندارند که لااقل در حال حاضر از احراز هرگونه وضع شامخ یا ارتقاء بازمانده است . او اخیراً به‌رسیدگی جزئیات حوزهٔ حکومت خود در اصفهان ابراز علاقه می کند درآنجائی که هم حاکم است و هم پیشکار و هر روز در یکی از اطاق‌های عمارت چهل ستون جلوس می‌نماید وهرکه از در درآید راه می‌دهد. ظل با نهایت لطف ترتیب مصاحبه‌ای بامن درتهران داد و باید دانست راجع به مراتب فوق هم من اظهار نظر خصوصی ننموده‌ام ، بلکه آنچه گفته شده تکرار قول اشخاص بصیر وآگاه بوده است.

مصاحبه‌ای با شاهزاده ـ کاخ شاهزاده یکی‌از بهترین قصور تهران است. نمای عمارت جالب توجه و با گچکاری زینت یافته و پنجره های بزرگ و عریض دارد. بر دروازهٔ قصر کالسکه‌ای با نشان زرین خانوادگی که چهار اسب آن را ـ می کشیده اند ایستاده بود. بعد از بالارفتن از پلکان و عبور از چندین اطاق که با طرز مضحک آمیخته از سلیقهٔ اروپائی و شرقی آراسته شده بود به دالان درازی وارد شدم که یک سمت آن سراسر ارسی‌های پراز شمعدانی و در دیوار مقابل آن تصاویری آویخته بود که بیشتر عکس خود ظل و قطعاتی از جراید روسی وتصویر امپراتور روس و سرداران ومیدان نبرد و درمیان آن‌ها عکس‌های رنگینی هم از حوریان نیمه عور با چشمانی مخمور وجود داشت.

۱ ـ راجع به این داستان غم انگیز رجوع شود به‌کتاب دکتر ویلز . مقتول حسینقلی خان ایلخانی یا رئیس طایفهٔ بختیاری و مردی روشن ضمیر و حاکمی نیرومند و مهربان از اتباع وفادارشاه بود او را به اصفهان دعوت کرد وشایع ساخت که از سکته درگذشته و باز، گفته‌اندکه چون از نوشیدن قهوهٔ زهرآلود امتناع کرده بود خفه‌اش کردند . برای اطلاعات بیشتری در بارهٔ این ایلخانی نامی و سیاست ناروا که‌دولت ایران نسبت به طوایف بختیاری اختیار کرده بود رجوع شود به جلددوم این کتاب.

ظل در وسط این محل ایستاده بود با سرداری کشمیر ایرانی و شلواری خاکستری و پوتین برقی . وی برتختخوابی نشست که از اقلام ممتاز اسباب خانه درهرعمارت ایرانی است دوشکی گلدوزی برآن نهاده بودند ودوصندلی مقابل تخت بود . دروسط صحبت فرزند خردسال شاه که کود کی ظریف وملوس درحدود هشت ساله بود وارد شد که‌لباس مخمل ارغوانی برتن داشت باسگک درشت الماس وچنین



ظل‌السلطان

می‌نمود که برادر ارشد این کود ک را بسیار دوست می‌داشت وموقعی که طفل حرف می‌زد اورا نوازش می کرد .

سایهٔ شاه ـ قد کوتاه دارد وبرای سن وسال خود بیش‌از اندازه تنومند است وپیوسته از نقرس رنج می کشد . نقصی دریکی ازچشمها مانع خوش ترکیبی صورت او در عکسهاست که همواره مورد رعایت است . درچهرهٔ او اثر توأمی از فطانت وسادگی دیده می‌شود . وی از وضع حاضر بیزار و ناراضی می نمود . مقدار کلی

به زبان فارسی با روانی بسیار صحبت کرد و پیوسته هم خندان بود وبا این کلام یکنواخت که رسم او بوده شروع به‌صحبت نمود که وی‌همواره دوست انگلستان است که کانون تمدن می‌باشد و درتمام عمر خود نیز دراین زمینه کوشا بوده است و باز گفت که کابینهٔ لرد سالسبوری بهترین حکومت دنیاست و امیدوار است که پیوسته پایدار بماند.

ازطرف دیگرهم اظهار داشت که لرد راندلف چرچیل چندان وفادار وصمیمی نیست وتاحدی مایهٔدردسراست. پرسیدم بااو درایران چه‌رفتاری‌پیش‌خواهند گرفت. با لحن احتیاط پاسخ داد وقتی که مدتی در آن مقام بماند وضع اخلاقی او استوار خواهد شد و افزود که پانزده روزنامهٔ انگلیسی وبعلاوه روزنامه‌های فرانسه و آلمانی و روسی دراختیار اوست ومترجم مخصوص دارد. سپس باردیگر به مسائل سیاسی پرداخت و به نظر می‌رسد که درجریان وقایع نسبتاً وارد است. همچنین راجع به امکان صلح یا جنگ، وی احساساتی برضد دو دولت نیرومند همجوار ایران ابراز داشت، ولی از طرف دیگر به‌یک افسر روسی که با من آشناست، وقتی گفته بود که وی از ورود روسها با اشتیاق وافر استقبال می کند.

آقای استک در کتاب ممتاز خود موضوعی را شرح می‌دهد که ادعای انگلو فیلی اورا مردود می‌سازد وگمان می‌رود که بطور کلی علاقهٔ باطنی او با انگلستان در مقابل رقبای اوست. اما شرط صلاح را در تعارفات دو پهلو می‌داند. وی سپس شرح ستایش آمیزی دربارهٔ دولت شاه بیان کرد حاکی ازاینکه درعهد زمامداری پدر تاجدارش جان ومال مردم مصون است وکسی دوچار ظلم وتعدی نیست و بی جهت کشته نمی‌شود (سرمشقی که هنوز برای این شاهزاده امکان پیروی از آن هست) وی با آب و تاب اظهار می داشت که ایران تشنه وگرسنهٔ تمدن است ازآن قبیل احساساتی که چندان صادقانه نمی‌نمود ومن می‌پرسم آیا خود پرنس درپیشرفت این منظور قدمی برداشته است. او مجدداً افزود که حقیقت امر این است که وی به تهران آمده است تا با شاه که هدایای فراوانی نقد و اسب برای تقدیم آورده بود تجدید عهد وعلاقه کند اقدامش تاکنون بی‌نتیجه نبوده است

از قرار معلوم صدراعظم وقت امین السلطان با شاهزاده دشمن است ، چون حکومت عراق ویزد نیز به او واگذار شده است .

پرواز همای بخت واقبال درسیاست مشرق‌زمین عنصر ازبین رفتهٔ امروز را شاید پیروزترین رکن فردا می‌سازد ، ولی سرنوشت صعود ونزول‌های ظل درآینده هرچه باشد دیگر نبایستی اورا حریفی برای تخت وتاج محسوب داشت ، یا رکن کلانی در سیاست ایران آینده پنداشت. این نکته را هم باید خاطر نشان کرد که پرنس مثل دیگر افراد طایفهٔ خود علاقهٔ فراوان به اسب‌سواری وشکار دارد. زن اولش سیزده سال پیش وفات کرد و مسن‌ترین پسرش جلال الدوله دردورهٔ ـ شکوه و رونق کار ظل السلطان نایب او در شیراز بود و درسال ۱۸۹۰ به یزد انتقال یافت وحالا دراین شهر قائم مقام پدر است. شاهزاده چند دختر هم دارد.

نایب السلطنه ـ سومین فرزند ارشد شاه کامران میرزاست که بیشتر با لقب نایب السلطنه شهرت دارد. بااو نیز فرصت مصاحبه‌ای داشتم او اکنون وزیر جنگ و فرمانده قشون ایران و حاکم تهران است وسی و پنج سال دارد که نسبت به سن وسال خوداو بی‌اندازه‌تنومنداست. باآنکه شهرت دارد که فرزند محبوب شاه وجوانی دوست داشتنی است ، عاری از نفوذ سیاسی است وغیرازابهتی که به درجهٔ نظامی او وابسته است در زندگی عمومی ایران نقشی برعهده ندارد وتنها فرزند شاه‌است که قدری فرانسه حرف می‌زند ومی‌تواند بدون کمک مترجم گفت وشنودی بکند ومعروف است که وی از برادر ارشد خود ظل خیلی می‌ترسد و با او اصلا روابط حسنه ندارد .

این شاهزاده صاحب قصری عالی درتهران و یکی هم درییلاق است وباغ وصل به قصر شهری اورا درسراسر ایران زیباترین می‌شمارند. شاهزاده به زندگانی و تجمل علاقه‌مند است ومحل اسباب خانگی قصر او شاهد این تمایلات ذوقی اوست. سالها رسم‌او این بوده است که‌در روز تولد شاه جلسهٔ شام‌با شکوهی به سبک فرانسه برای وزیران مختار بیگانه ترتیب و درآن ضیافت تمام ظرافت ذوق وسلیقهٔ پاریس‌را ارائه می‌داده است.

وی در اوان جوانی با یکی از دختران حسام‌السلطنه که حاکم خراسان و فاتح هرات معروف بوده ازدواج کرد. برادر این بانوحسام‌السلطنهٔ فعلی نمایندهٔ شاه درجشن پنجاه سالگی سلطنت ملکه (ویکتوریا) درسال ۱۸۸۷ بود. مخارجی که مقامات متعدد شاهزاده ایجاب می کند ازمیزان مقرری نایب السلطنه خیلی بیشتر است و مقداری قرض برای او باقی می‌ماند ، ولی درمقام نظامی برای خودراه کسب‌ثروت سرشاری را کشف کرده است.



عکس نایب‌السلطنه

در بارهٔ مصاحبهٔ این‌جانب با حضرت والا تنها مطلب قابل ذکر شاید این نکته باشد که اظهار می‌داشته که رژهٔ سربازان را درمیدان بزرگ دوست ندارد چون گرد وخاکش به چشم او می‌رود .

افراد دیگر خانودهٔ شاهی ـ بقیهٔ پسران شاه کودکانی هفت و هشت ساله و اطفال خردسال‌ترند که ثمرهٔ ازدواج‌های اخیر شاه بادختران جوان است. ازآنچه تااینجا بیان شده استنباط می‌شود که در وجود هیچ یک ازفرزندان شاه آثار هیبت و بزرگی پدر وجود ندارد ویا آنکه دربارهٔ جانشین شاه احتمال کشمکش بسیار بعید است ، ولی شخصیتی به جای او خواهد نشست که هنوز صفات اخلاقیش مرموز می‌نماید واگر او در عمل ،سلطانی سست عنصر باشد مایهٔ تعجب احدی نخواهد شد و هرگاه پادشاه ستوده و صالحی بشود خیلی‌ها حیرت خواهند نمود .

برادران شاه ـ حال که از خانوادهٔ شاهی سخن میگوئیم روا نیست که نام برادران شاه را هم به میان نیاوریم هرچند که هیچ یک ازایشان جز درجه وعنوان اهمیتی ندارند . مسن ترین برادر شاه ، عباس میرزا ملک آراست که چهل سال پیش مدعی احتمالی تخت وتاج به‌شمار می‌رفته وپس ازمسلم گشتن پادشاهی برادر به تهران دعوت و در آنجا وزیر تجارت و رئیس افتخاری شورای دولتی و سپس حاکم قزوین وجاهای دیگر شد. بواسطهٔ دل‌زدگی ناشی ازسالیان دراز تبعید، اودیگر حال وهوسی‌برای مقام ندارد و زندگی ملی خودرا مختوم تلقی می‌کند.

دومین برادر شاه عبدالصمد میرزا عزالدوله است که تااین اواخر وزیر عدلیه بود و درسفر قبلی‌همراه شاه به اروپا رفت. وی فرانسه وانگلیسی می‌داند و موقع امپراتور شدن تزار فعلی برای مراسم تهنیت به مسکو اعزام گردید. از لحاظ سیاسی او هیچ گونه نفوذی ندارد واکنون برای بار دوم حاکم همدان است .

سومین و آخرین برادر زندهٔ شاه محمدتقی میرزا رکن‌الدوله است که در فصل سابق راجع به والی خراسان ازاو صحبت داشتیم وشهرت داردکه حاکم نیرومندی نبوده است وبیشتر آلت دست پیشکارش بوده که از طرفداران جدی روسیه است وبه همین مناسبت هم اورا درسال جاری ازآنجا احضارکردند.بنابراین هرسه برادر به هیچ وجه ازارکان سیاسی به شمار نمی‌روند ومعروف است که سرنوشت هرکدام ازایشان بسته به نظر عنایت همایونی است .

دارالشورای دولتی ـ بعد از قصر به سراغ وزیران اصلی دستگاه سلطنت می‌روم. شاه در مهمات امور اسماً بوسیلهٔ شورای دولتی مدد می‌یابد که عدهٔ اعضای آن کم وزیاد می‌شود و درحال حاضر سی نفر است که‌خود شاه آنها را تعیین می کند. برجسته ترین آنها کسانی‌اند که تصدی امور وزارتخانه‌ای را برعهده دارند. ادارات به طرز نیمه اروپائی طبقه‌بندی ونام گذاری شده است. هرچند که تراکم چندین اداره که کارشان کمترین ارتباطی باهم ندارد و در دست شخص واحدی جمع شده است تفاوت کلی آن با نمونه‌های اروپائی است که مقایسه کردن این شوری با کابینه‌هائی که برطبق قوانین‌اساسی غربی تشکیل یافته است و وجه ارتباطی بین این دو نیست اشتباه محض خواهد بود و شاید با تنها دستگاهی که قابل قیاس‌است وگویا از روی نمونهٔ آن ترتیب یافته باشد شورای امپراتوری روسیه است.

طرح امور شوری ـ بعد از بازگشت شاه از سفر اول اروپا شورای دولتی به صورت فعلی پا برجاشد، در آن موقع شاه دستخطی به نام دبیر شوری صادر و صلاحیت کار آن را به شرح ذیل اعلام کرد:

تشکیل یافتن مرتب شورای دولتی حائز اهمیت بسیاراست و وجودش برای دولت ضروری است. علاقهٔ ما این‌است که این شوری مرتباً تشکیل و درست اداره شود. چون ارادهٔ ما این است که اختیارات بی پایان ونفوذ سرشار درحق آن قائل شویم بنابراین وظیفه‌دارید که‌مراتب ذیل‌را به شوری ابلاغ کنید تا اساس کار آن به شمار آید:

۱ ـ چون امور دولتی گوناگون است و علاقهٔ ما هم این است که همهٔ آنها با سرعت رسیدگی شود تصمیمات ما هرچه زودتر به مرحلهٔ اجرا درآید، جلسات دوگانه هفتگی کافی نیست. ازاین رو درآینده شوری هفته‌ای سه بار تشکیل خواهد یافت.

۲ ـ اعضای شوری آزادی تام بیان دارند و ایشان نباید ازچیزی بیمناك باشند وبایستی با رعایت بی‌طرفی کامل درکارها غور نمایند. هرگاه یکی از

اعضای شوری که درجهٔ پائین تری دارد خواسته باشد دربارهٔ اموری که مقامات بالاتر انجام داده‌اند اظهارنظری کند یا انتقادی نماید این مقامات حق ندارند ـ ناراحت شوند و زبان به شکایت بگشایند ، ولی ایشان خواهند توانست مراتب را توضیح دهند و با دلیل واظهارات متین از خود دفاع کنند.

۳ ـ هر عضو شوری بدون رعایت درجه می‌تواند طرح هائی شایسته ومفید به‌حال مردم برای بررسی پیشنهاد کند.

٤ ـ تصویب تمام کارها با رأی اکثریت خواهد بود ومصوبات که براوراقی ثبت می گردد بوسیلهٔ همهٔ اعضاء امضاء خواهد شد.

٥ ـ ازاین پس تمام حکام ولایات وصاحب منصبانی که ازطرف دولت عهده‌دار کارهای مهمند ازجانب شورای دولتی منتخب خواهند شد.

٦ ـ جلسات شوری مرتباً تشکیل می‌شود و به همهٔ امور عمومی رسیدگی خواهد کرد.

این مدرك نکته های معتبر غیر قابل انکاری برای یک کابینهٔ مقتدرمشورتی دریک رژیم مشروطهٔ پادشاهی داراست وقادر است که اساس قانونی برازنده راجع به حق عملیات چنین هیئتی فراهم سازد ، اما ایران تا مرحلهٔ حکومت مشروطه خیلی فاصله دارد ، ازاین رو حیرت آور نیست که‌پی می‌بریم آن دستخط‌همایونی یا بکلی مورد مسامحه واقع و یا ازروی تدبیر وصلاح برطاق‌نسیان نهاده شده است.بخصوص مادهٔ پنجم که هیچ وقت دستور کار قرار نگرفته است .

وضع حاضرـ دارالشورای دولتی ایران کـه درحال حاضرهست مسئولیت وزارتی و اختیارات دست جمعی خواه اجرائی‌یا ازجهت قانون گذاری ندارد . هیئتی صرفاً مشورتی است که گاهی قبلا برای عرضه کردن رأی مشورتی به پیشگاه شاه تشکیل می‌یابد ، ولی عموماً بعدازاجرای فرمان‌های او که صادر شده بوده است برای مباحثه دربارهٔ آن تشکیل می‌شود. یگانه اختیار اجرائی همان تعیین نفراتی است که اعضای آن هستند که همه نوکران شاهند وقابل تغییر یا ترقی و یا عزل

بدون توضیح، و بی‌آنکه وضع هیچ کدام ارتباطی با همکاران داشته باشد. اسماً رئیسی دارد که جلسه را تشکیل می‌دهد، ولی هیچ کار ریاست دیگر برعهدهٔ او نیست وی نه بر کرسی ریاست جلوس ویا طرح هائی برای اخذ رأی پیشنهاد می کند در واقع نه حرف وبیانی‌در کاراست ونه رأی گرفته می‌شود. مذاکره بکلی غیررسمی است وصورت صحبت دارد وهر وزیری هم مکلف است جریان کار را جداگانه به شاه گزارش دهد.

وزیران دولت ـ دربارهٔ صفات کلی و طرز کار و خدمت وزیران دربار ایران سر جان ملکم درتاریخ خود درابتدای این قرن نوشته بود:

« وزیران و مأموران عمدهٔ دربار تقریباً همیشه افرادی با آداب و متین و در کار ادارات تابع خود نیک آزموده و درمحاوره خوش آیند وصاحب اخلاق ملایم ونظری بسیار تیز بین‌اند، ولی این صفات دلپسند وسودمند به‌طور کلی تنها چیزی است که ایشان دارند. فضیلت یا فضل و دانش از ناحیهٔ افرادی که بیشتر زندگانی ایشان صرف حفظ ظواهر وآداب می‌شود ووسایل معیشت آنها ازآلوده ترین منابع تأمین می گردد و کار عمدهٔ آنها تحریکاتی است که همواره هدف‌های واحدی دارد، یعنی حفظ خویشتن یا تباهی کار دیگران و کسانی‌اند که بدون خطر قادر به حرف دیگری جز نیرنگ وفریب نیستند وخلاصه بواسطه وضع وشرایطی که دارند محکوم به پول دوستی وحیله گری و بی حقیقتی‌اند.

تردیدی نیست که وزیرانی درایران بوده‌اند که عین بی‌انصافی است ایشان را جزء این طبقه‌بندی کلی قرارداد، اما حتی ممتازترین آنها باوجودفضایل وهنرهای خود تا حدی ناچار شده‌اند که رفتار خودرا با وضع ومحیطی که ایشان‌را فراگرفته بود منطبق سازند، ومگر آنکه لطف واعتماد سلطان آن‌ها را چنان در وضع ومقام ـ مصونی قرار دهد که ازآزار رقیب بیمناك نباشند وگرنه ضرورت آنهارا وادار می کند که رفتار چاپلوسی وریا پیش گیرند وبرخلاف حق و کمال اخلاقی که یگانه شرایط ضامن احترام است وهمه کس حاضر است نسبت به افراد شریف وبزرگ قایل شود رفتار نمایند. »

این نکته‌های دقیق ناشی از بصیرت وانصاف نویسندهٔ ممتاز آنست وجای نهایت نگرانی است که آن اخلاق وصفات در حال حاضر به‌همان اندازه صادق باشد که در نسل گذشته بود. باوجود این امیدوارم که دراین پندارم خطا نکرده باشم که بواسطهٔ طبع ملایم و نمونهٔ کار پادشاه فعلی نتیجهٔ سیر و مشاهدات اروپائی او اکثر وزیران که دریک یا سفر دیگر شاه همراه او بودند وتغییر وضع وحال زمانه که حتی در ایران هم مشهود است تفاوت و تأثیر ملایمی دربارهٔ رئوس نظریات تصویر اصلی پدید آورده است و زمینه‌های درستکاری و راستی رفته رفته وسیع تر می‌شود، یعنی همان خصایلی که او بکلی ازفقدانش نگران می‌نمود و این ترس هم درمیان بود که‌بواسطهٔ کسادی کارمردان زبده‌وشریف وتبانی همگانی در زمینه‌های نیرنگ وفساد پاك ازبین رفته باشد. به هرحال من سعی خواهم نمود که خصایص اخلاقی وشرح مذاکراتی‌را که با بعضی از وزیران درانگلستان و تهران داشته‌ام به نحو شایسته‌ای بیان کنم.

امین السلطان ـ در حال حاضر عدهٔ وزیران هفت تا است که می‌توان گفت هریك تصدی کاری را برعهده دارد که تقسیم یا تراکم آن، خوانندهٔ اروپائی را هم ازلحاظ اینکه خودسرانه است و هم غیر عادی است متعجب خواهد ساخت. عنوان صدر اعظم یا نخست وزیر که گاهی از جانب شاه به ارشد مشاورانش تفویض می‌گردیده اینك نصیب کسی نیست [۱] نخست وزیر کنونی با عنوان امین‌السلطان معروف است.

نام اومیرزا علی اصغر خان وجوانی است که حالا (۱۸۹۱) سی وچهار

۱ـ وقتی که این شاه به سلطنت رسید میرزاتقی‌خان را نخست وزیر انتخاب کرد و می‌گویند که‌وی از قبول عنوان صدراعظم امتناع و به همان لقب امیر نظام اکتفا نمود. بعد از قتل او در سال ۱۸۵۲ میرزا آقاخان صدراعظم‌تعیین گردید واو این عنوان ومقام را تا سال ۱۸۵۸ داشت و شاه دیگر این عنوان را به‌کسی نداد تا سال ۱۸۷۱ که به‌میرزاحسین خان تفویض شد و او همان‌کسی است‌که قرارداد رویتر را امضاء کرد. یك انتریك رسمی‌موجب سقوط او در سال ۱۸۷۳ شد، سپس‌کار وزارت امور خارجه به عهدهٔ او افتاد و لقب سپهسالار یافت. از سال ۱۸۷۳ به این طرف فقط یك صدراعظم میرزا یوسف آشتیانی بوده است که از سمت مستوفی‌الممالکی که عالی بود به مقام عالی‌تر صدارت رسید وهنگامی‌که در آن مقام بود وفات کرد.

سال‌دارد وبدون‌اینکه ازلحاظ نسب،مرتبتی والاداشته‌باشد بواسطهٔ‌جدیت،وشایستگی خود درایران به عالی‌ترین مقام رسیده است. درسال ۱۸۸۹ همراه شاه به سفر اروپا آمده بود بعداز سرور خودمقامش ازهمه بالاتر بوده است ، وی نوادهٔ یکی از ارامنه و پسر یکی از مأموران است که در مسافرتها وهنگام شکار آبدار باشی شاه بوده و درنتیجه مورد لطف واقع وحائز این مقام شامخ گردیده است.



تصویر امین السلطان

امین السلطان درحال حاضر وزارت‌های داخله، دربار ، گمرک ومالیه را هم عهده دار است بعلاوه رئیس ضرابخانه دولتی و حاکم بنادر خلیج فارس است. وی در واقع وزیر امور خارجه نیز هست. من اورا چندبار ملاقات کردم وازجهات هوش وفعالیت ونیروی اخلاقی در ذهنم تأثیرات نیکو نمود. قیافه اش جالب نظر

است و آدابی جاذب وصمیمانه دارد. روان وتند وبا اعتماد صحبت می کند وی که مانند تمام صاحبان مقام بالا در دستگاه ایران ثروت سرشاری فراهم ساخته قسمتی از آن را به ارث برده است وبقیه را هم بدست آورده است.

وی در یکی ازعمارات عالی پایتخت اقامت دارد وپنهان نمی کند ودرهرحال نزد انگلیسی‌ها اعتراف می‌نماید که افکار اعتدالی و انگلوفیل دارد وبامن راجع به سیاست مملکت خود با آزادی تمام صحبت می کرد ومی گفت موضوعی که بیش از هرچیز در انگلستان اورا به شگفت انداخت ثروت سرشار طبقهٔ اشراف بود که هریک ازایشان چون پادشاهی می‌نمود و سواد مردم که ازفلسفه و معانی حرف می‌زدند و ازدحام جمعیت که هر دهی قصبه وهرقصبه‌ای شهر به نظر می‌رسید. دربازگشت به وطن خود منظرهٔ جاده های ایران تقریباً اشک در چشمانش جاری ساخت وتعقیب کار جاده سازی و خطآهن را ادای دین خویش نسبت به اروپا می‌پنداشت واظهار داشت که علاقهٔ فراوان دارد که دو پسرش که بزرگتر دوازده ساله است در انگلستان تربیت شوند، ولی مادر بچه‌ها طاقت دوری آنها را ندارد.

ما دربارهٔ مسائلی سیاسی صحبت کردیم که از مطرح کردن آن در اینجا معذورم، ولی ازاحاطهٔ اودربارهٔ اوضاع سیاسی وسرعت انتقالش تعجب نمودم. وی تاکنون باوجود تحریکات بی‌انقطاع ومخالفت‌های مراقبت آمیز عمال کهنه کار که اورا طراح نقشه‌ها ومترقی می‌پندارند چندین سال توانسته است مسند خودرا حفظ کند. حکومت او روی هم‌رفته دال برشایستگی وموفقیت بوده واگر از حمایت همایونی کماکان برخوردار باشد و اگر بتواند ازفسادی که لازمهٔ ادامهٔ طولانی رندگانی رسمی درایران است اجتناب کند وبتواند در برابر طوفان تحریکات که همواره درپیرامون فرد زمامداردیده می‌شود ایستادگی نماید شاید مجال خدمتگزاری واقعی نسبت به مملکت خویش خواهد یافت.

در وقتی که این کتاب (زمستان ۲ - ۱۸۹۱) زیر چاپ است وضع ومقام

او مانند پیش مستحکم می‌نماید وهنوز حسادت رقیبانش اعتماد عاقلانهٔ سرور اورا متزلزل نساخته است .

امین الدوله ـ بقیهٔ وزیران عجالتاً تااندازه‌ای درمقابل رفعت‌مقام امین السلطان، تحت الشعاع بشمار میروند شریف ترین وشایسته‌ترین ازمیان ایشان میرزاعلی‌خان امین‌الدوله است که‌سن وسال متوسط وآداب درباری وافکار اعتدالی واملاك فراوان دارد . وی که تالی رقیب جوان‌تر ونسبت به صدراعظم در مرتبهٔ دوم است می گویند با او رابطهٔ خوبی‌ندارد ، با وجود این علاوه بر ریاست شوری، وزارت پست و وظایف و اوقاف را داراست . در موقع سفر قبلی شاه به انگلستان وی همراه بود ، اما در سفر سال ۱۸۸۹ از هیئت‌همراهان در آلمان جدا شد ومی گویند‌دلیل آن هم تیرگی روابطش با امین السلطان بود . اگر تاحدی بواسطهٔ فقدان نیروی ابتکار و فعالیت نبود که گویا ناشی از وقوف کامل او از استقامت سیستمی است که افراد علاقه‌مند به اصلاحات را گرفتار می‌سازد ، شاید می‌توان گفت که وی لایق‌ترین سیاستمدار ایرانی است. من او را درمنزلش که باسلیقهٔ پاکیزهٔ اروپائی آراسته شده بود ملاقات کردم . با سهولت به زبان فرانسه صحبت می کرد و درنظر من جالب‌ترین شخصیتی آمد که درایران دیده بودم . لحن کلامش راجع به کشورش مثل دوستدار حقیقی اصلاحات می‌نمود، ولی این اشتیاق وامید را که کارایران درزمان او اصلاح شودبکلی از دست داده بود .

قوام الدوله ـ وزارت امور خارجه دردست میرزا عباس خان قوام‌الدوله است. او مردی با قیافه واطوار خشن است ونمونهٔ بی کم و کاست دار ودستهٔ قدیمی است. وی همراه شاه به اروپا نرفت، بلکه سر کار خود در تهران ماند. سابقاً وزیر داخله بود ومی گویند که آدمی رك‌وکوشا است وبسیارهم ثروتمند است . با وجود وزارتی که دارد فقط منشی سیاسی محسوب می‌شود و کنترل روابط خارجی ایران کاملا در دست خود شاه وصدراعظم است .

یحیی خان مشیرالدوله ـ از جمله مهمترین وزیران هرچند که درحال حاضر

شغل درجهٔ دوم دارد ، یحیی خان مشیرالدوله است که باخواهرشاه ازدواج نمود [۱]. وی برادر جوان ترصدراعظم نامی میرزا حسین خان سپهسالاراست که هنگام مسافرت اول شاه به اروپا صدراعظم بود ، سپس به‌صورت نیمه تبعید به سال ۱۸۸۱ درمشهد وفات کرد . حاکم گیلان مازندران و بعد فارس شد . در موقع سفر اول شاه به اروپا ریاست شورای سلطنتی را داشت و از سال ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ وزیر خارجه بود .

در این سال براثر تحریکات که به فرار ایوب‌خان [۲] از تهران منجرشد این مقام را ازدست داد وبه سفارت انگلیس پناهنده شد . وی این نسبت‌را جداً انکار دارد، اما بدبختانه شواهد محکمی دراین باب هست . او را باماًموریت‌خاص به‌سن پطرزبورگ فرستادند که مورد پذیرائی درخشان قرارگرفت وشایع‌است که افکار روسی درآنجا فراگرفته است .

اینک او وزیرعدلیه وتجارت است وزبان فرانسه را به‌وجه قابل‌تحسین‌حرف می‌زند زیرا که مراحل نخستین تربیت اودر اروپا طی شده به‌سیاست وعادات اروپائی نیک وارد است وشاید هوشمندترین رجال ایران جدید باشد . وی درخانهٔ باشکوهی اقامت دارد ازاین بابت به شاه که این منزل‌را از برادر مرحومش مصادره کرده بود مدیون نیست . این‌خانه وصل‌به مسجد بزرگ سپهسالار است که درفصل‌تهران شرح دادم . وی بنا بر وصیت سپهسالار مشغول تکمیل ساختمان این مسجد است .

درموقع مسافرتم پسر ارشد او بایکی از دختران ولیعهد ازدواج کرد ومشیر که همهٔ کارها را به شیوهٔ هرچه بزرگوارتر انجام میدهد و می گویند که به این مناسبت گرفتار قرض است چندین ضیافت کلان داد که نقل مجالس تهران شد . یک‌روز وزیران ایرانی را دعوت کرد روز دیگر نمایندگان خارجی را و روز سوم

۱ ـ این بانو خواهر تنی شاه ماجرای از دواج گوناگون داشته است . نخست زن میرزا تقی خان صدراعظم شد همان کسی که شاه او را در سال ۱۸۵۲ به قتل رسانید . سپس اورا به پسر صدراعظم بعدی دادند و پس از تباهی‌کار او و تبعید (میرزا آقاخان) وگذشت چند سال باز آزاد و در این موقع زن پسر خالهٔ خود شدکه به زودی بواسطهٔ ناخوشی وبا درگذشت . سرنوشت چهارم و نهائی این بانو این شدکه به ازدواج یحیی خان مشیرالدوله در آمد .

۲ ـ ایوب‌خان فرزند شیرعلی خان و نوادهٔ امیر دوست محمدخان پادشاه افغانستان بود. م

دراویش پایتخت را و روزی که من با او ملاقات داشتم موعد ضیافت ملاهای تهران بود وخودم دیدم که درحدود دویست تن ازاین حضرات و آقایان عمامه‌ای بر دور تالاری نشسته و ناهار عالی صرف می‌کردند.

در شب عروسی خیابان‌ها ومیدان را چراغانی کرده بودند. ازمیان تمام وزیرانی که من فرصت ملاقات داشتم او بیشتر وضع و آداب فرنگی داشت وکمتر شرقی می‌نمود. بعد از مبادلهٔ تعارفات که برحسب معمول ده دقیقهٔ اول ملاقات با هر فرد متشخص ایرانی را می‌گیرد او راجع به اوضاع اروپا و مشرق به حرفهای معقول ونکته‌دار پرداخت و درست تذکر داد که اگر انگلستان نیمی ازمبالغی‌را که برای بیگانگی افغانستان خرج کرده است صرف جلب دوستی ایران می‌نمود سد محکم و ذیقیمتی جهت حفاظت امپراتوری هند تأمین می‌گردید. شایعات حاکی است که مشیرالدوله تمایلات قوی روسی دارد، ولی درحین صحبت بامن وی این نسبت‌هارا قویاً تکذیب کرد وامکان‌دارد که او بازبرمسند وزارت قرارگیرد. درهرحال شخصیت اورا ازلحاظ آینده نمی توان مورد بی‌اعتنائی قرارداد. (وی اخیراً در ژانویهٔ ۱۸۹۲ وفات یافت)

وزیران دیگر - راجع به وزیر جنگ یا نایب‌السلطنه شرحی بیان کرده‌ام. جهانگیرخان از تبار ارمنی تا موقع وفاتش که اخیراً اتفاق افتاد وزیر صنایع ظریفه بود. محمد حسن خان اعتماد السلطنه مترجم همایونی و وزیر مطبوعات است، اما وزارتخانه‌ای ندارد. وی هر روز جراید اروپائی را برای شاه ترجمه می‌کند ومحرم و معتمد پادشاه است.

تنها وزیر دیگری که شایستهٔ ذکر است علیقلی خان مخبر الدوله است که وزارت علوم وتلگراف ومعادن را دارد وبواسطهٔ کارهای تلگراف وی بامقامات حکومت هند وکمپانی هند و اروپا ازموقع تأسیس خطوط تلگرافی درایران بیست وپنج سال پیش پیوسته درتماس بوده است و بواسطهٔ امور معادن به دریافت نشان سی.آی.ای. توفیق یافته واز وقت تشکیل‌شرکت امتیازمعادن ایران، باانگلیسی‌ها رابطهٔ نزدیک داشته است.

او نیز یکی از افراد بسیار لایق و روشنفکر است ، ولی در راه نامجوئی حدت وحرارتی نمی‌نماید. وی درسال ۱۸۸۹ همراه شاه به لندن آمد ، اما بواسطهٔ حقد وحسادتی که بین همراهان پیش آمده بود با اجازهٔ شاه ازآنجا جدا و رهسپار سفر مکه شد یکی‌از فرزندان او که لقب ضیاءالدوله دارد با دختر ولیعهد ازدواج کرده است .

امیر نظام ـ درمیان شخصیت‌های برجستهٔ دیگر اگرچه مقام وزارت ندارد باید نام امیر نظام حسنعلی خان را یادکرد که تا این اواخر پیشکار ولیعهد در آذربایجان و چند سال حاکم واقعی آن ایالت بود. این مرد شایان توجه اهل بیجار است که قصبه‌ایست درناحیهٔ گروس بین سنندج وقزوین. ناحیهٔ بیجارکه‌خانوادهٔ او دیرزمانی در آنجا زیسته‌اند و صاحب نفوذند از بلوك کردستان است ، اما همهٔ کردها ایرانی اند و شایدهم به مناسبت همین قرابت و نسبت بود که او به اخلاق کردها آشنائی داشت و روی همرفته آن‌هارا بسیار خوب ومنظم اداره کرد .

وی سابقاً وزیر مختار ایران درپاریس بود زبان فرانسه‌را خیلی خوب می‌داند وافکار مترقی دارد و قبل ازاینکه مقام اخیر وزارت فواید عامه را احراز کرده باشد چند بار به‌لندن سفر نمود. وی شخصی با اراده ویسیارقوی‌است وآفت یاغی گری را تا اندازه‌ای تقلیل داده وبهترین مدیران ایرانی‌درکار ولایات است. با آنکه خیلی سالخورده وشاید حالا هفتاد وشش ساله است هنوز نیك تندرست وقوی است وشایع است که شاید وزیر خارجه خواهد شد و درصورت تجدید بساط حکومت بعید نیست که صدر اعظم شود [1].

صاحب دیوان ـ شخص مقتدر دیگر فتحعلی خان صاحب دیوان ازاعیان ثروتمند شیراز است. وی‌هم پیشکار ولیعهد درتبریز وهم‌حاکم‌فارس واصفهان بوده و سابقاً درپایتخت هم منصب ومقام داشته است. می گویند حکومت او در شیراز

۱ ـ علت احضار او (سپتامبر ۱۸۹۱) از جانب شاه بواسطهٔ اغتشاش تبریز در اثر امتیاز تنباکو بود که می‌گویند وی در آن‌کار دست داشته ، ولی باز حاکم کرمانشاه و کردستان شد و چنانکه سابقاً اشاره کردم می‌گویند که تمایلات آشکار روسی دارد .

توأم با سختگیری وحرص وآز، اما اقتدار آمیزبود. وی افکاری روشن دارد وهوشمند است و با وجود سن زیاد شغل صدارت را که حالا درچنگ رقیب باحسرت می‌نگرد نیک از عهده برآمده بوده است. در بهار سال جاری او به سمت والی گری خراسان منصوب گردید که امید است از سلف خود نرم‌تر بوده باشد .

شورای پنج نفری ـ علاوه برشورای دولتی شورای‌خاص پنج نفری به صورت شورا در شورا هست که درسال ۱۸۸۸ شاه بخصوص اساس نهاد تا درمهمات امور سیاسی مشاور او باشد. این‌جرگهٔ داخلی درحال حاضر شامل امین‌السلطان ونایب السلطنه ، امین‌الدوله ، قوام‌الدوله و مخبرالدوله است .

این عده حضراتی‌اند که درحال حاضر زمام کارها را درایران بدست دارند. از شرحی که دربارهٔ ایشان آورده‌ام ملاحظه میشود که ازلحاظ صلاحیت واستعداد یا (اگر بتوان اطمینان‌هائی راکه می‌دهند باور داشت) ارادهٔ در راه اقدامات اصلاحی نقصی درکار نیست، اما تحریکات‌سخت رایج است واغراض نافذ وتعصب هم هنوز قوی است. شاه و وزیرانش در پیچ وتاب وضع وترتیبی گیر کرده‌اند که عیوب باطنی بسیار دارد ومن سعی خواهم کرد که درفصل آینده موضوع را آشکار سازم .

فصل چهاردهم

حکومت

من وضع لباس شما را نمی‌پسندم. خواهید گفت ایرانی است، ولی آن را عوض کنید.
شکسپیر (لیر شاه)

استبداد مطلق ـ ازآنچه درابتدای فصل سابق بیان‌شد می‌توان استنباط نمود که حکومت ایران را لااقل اسماً هم باشد نویسندگان قوانین اساسی استبداد مطلق محسوب می دارند. این سخن که: «قانون اهل ماد و پارس تغییر پذیر نیست» فقط توجیه لفظی در تأیید حکومت خود سرانه بوده است. وی همهٔ وزیران را برقرار می‌سازد وممکن است تمام ایشان وصاحب منصبان و مأموران و قضات‌را برکنارکند. دربارهٔ همهٔ افراد خانوادهٔ خویش واهل خانه و همچنین نسبت به تمام مأموران لشکری وکشوری که درخدمت اویند بدون آنکه دادگاهی دخالت نماید، حق زندگانی یا مرگ دارد واموال افرادی که مورد بی‌مهری واقع ویا معدوم شوند به سلطان می‌رسد و حق سلب حیات درهر حال فقط دراختیار اوست، اما وی می‌تواند این حق را به حکام یا نواب خود واگذار کند.

همهٔ اموالی که قبلا بوسیلهٔ مقام سلطنت تفویض ویا ازآن جانب خریداری نشده باشد و در واقع هرگونه مالی که اثبات حق قانونی نسبت به آن مقدور نباشد به او تعلق دارد و می تواند به هرکه دلخواه اوست انتقال دهد. تمام حقوق

و مزایا مانند تأسیسات عمومی واستخراج معادن وکشیدن خطوط تلگراف وساختن جاده‌ها و راه‌آهن وترامواى و غیره وحق بهره‌برداری‌ازهمهٔ‌منابع کشورمتعلق‌به اوست و باید قبل‌از احاله به عناصر دیگر احراز حق مالکیت ازطرف سلطان به عمل آید. سه قوهٔ حکومت دروجود او متمرکز است : مقننه ، قضائیه واجرائیه وهیچ گونه قید وتعهدی به‌او قابل تحمیل نیست ،مگر رعایت صوری آداب مذهب ملی . وی محوری است که تمام اساس زندگانی عمومی کشور برآن مبتنی است .

حقوق جدید ـ ازلحاظ تئوری وهمچنین تااین اواخرعملا این ترتیب وضع وحال حکومت ایران بوده وحتی یکی‌ازاین مزایای عالی نیز آشکارا به‌هیچ مرجعی واگذار نشده است. باطرزی که شهریار اتباع خودرا مخاطب می‌سازد و یا ازجانب آنها طرف خطاب واقع می‌شود ، سخنان غرورآمیزی را به‌خاطر می‌آورد که خشیارشا یا داریوش میلیونها اتباع خراج گذار خویش‌را خطاب می‌کردند که می توان آن گفته‌هارا هنوز برتخته سنگ‌ها ومزارها ملاحظه کرد .

وی شاهنشاه یا شاه شاهان وظل‌الله وقبلهٔ عالم ، جم جاه ، انجم سپاه ، قدر قدرت وفلک صولت است [1] هنوز ایرانیان سخن سعدی را آویزهٔ گوش دارند : « هر عیب که سلطان بپسندد هنر است » وهرکه جز این طالب باشد دست به خون خویش آغشته می سازد . مرور زمان نیز رأی طبقهٔ روحانی و یا دلالت عناصر غیر مذهبی را بر وی تحمیل ننموده است به‌عبارت دیگر نه علما براو نفوذی دارند و نه حکما و دستگاههای منتخب و نمایندگی‌هنوز اثرات بی پروای کار خودرا به حد رسوخ نرسانیده‌اند وهیچ گونه مانع و رادع کتبی‌دربرابر حق خدا داد شاه وجود ندارد .

کاهش واقعی حق خدا داد ـ قدرت پادشاه ایران به هیچ‌وجه با تعبیرات افراطی که دربارهٔ آن کرده اند مناسبت ندارد و یا به همان پایه و اندازه نیست

۱ ـ دربارهٔ تعداد عناوین شاه رجوع شود به‌کتاب فولر « سه سال در ایران » نام شاه از کلمهٔ خشایاتیا یا خشتایاکه درکتیبه های خط میخی‌هست‌مشتق‌گردیده و از همین اصل و ریشه‌که دلالت برعظمت و تعالی دارد : کلمهٔ خشاتراپا یا ساتراپ و خشایارشا = گرنوس وارتاخشاترا = اردشیر وخشاتراپوترا = شاپوترا یا شاپور آمده است .

که درسابق بوده ، نخست اینکه شهریار ایران دیگر سرور مذهبی حتی جماعت شیعهٔ جهان اسلامی نیست و در هیچ دوره‌ای هم آن قسم تفوق روحانی که خلفای بغداد داشتند و هنوز مورد ادعای سلطان « باب عالی » است نداشته اند ،اما ـ پادشاهان صفوی ازلحاظ اینکه جدشان از سادات بوده و یا نسب آنها به حضرت علی (ع)داماد پیغمبر(ص)می رسیده تااندازه‌ای ازچنین منزلت نیمه مقدس برخوردار بوده‌اند ، و رویهٔ رضا وتسلیم اتباع ایشان‌را که مدت یک قرن در دورهٔ نهائی آن خاندان به حکومت چند تن از آنان که پابند احکام شرع اسلام نبودند تن درداده بودند به همین علت ـ می‌توان نسبت داد .

شاردن نوشته است که مردم ایشان را جانشین ائمه می‌پنداشته‌اند و کمپفر می‌نویسد: آب‌غسل‌و وضوی شاهان صفوی را خلق‌برای شفا می‌نوشیدند و بااشتیاق سرشار بدست می‌آوردند ، اما چنین ادعائی ازجانب سلسله‌های بعدی عنوان نشده وامکان آن هم وجود نداشته است ، خاصه ازناحیهٔ خانوادهٔ قاجار که اصل وتبار ترک دارند . بنابراین باید سلطان را از هرگونه انتساب قدسی برکنار پنداشت و اندازه وحدود حقوق ومزایای اورا برمبانی دنیوی خالص قرار داد .

تحدیدات مؤثر ـ با آنکه قدر ومقام پادشاه کماکان نیک متعال است باز تدبیرهای عملی که اقتدار اورا محدود ساخته است یکی دو تا نیست . احترام نسبت به عناصر مذهبی و قانون شرع را اسلاف پادشاه فعلی‌بیشتر ازاو رعایت می نمودند . وی بدون آنکه به حضرات روحانی اهانتی روا دارد ویا سبب بیگانگی ایشان شود، از راه تدبیر تبعیت آنها را درمقابل قوهٔ اجرائی و اداری تا اندازه‌ای که در زمان هیچ پادشاه قبلی مگر نادرشاه که مرد رزم و شمشیر بوده سابقه نداشته ، تأمین نموده است . ملاحظات عرف وعادت در دورهٔ پادشاه کنونی قوی‌ترین موانع‌جلوه گر شده است تاوقتی که‌عایدات دولت وصول شود و راهزنی و دزدی موقوف باشد، ابراز تام و تمام قدرت شهریاری در موارد خطیر چندان دوچار تهدید واقع نخواهد گردید . به عبارت دیگر ملاحظات مقتضی سیاسی خود مانع دیگری است ، اما در عهد شاه فعلی چیزی که از همهٔ عوامل قوی‌تر وناشی ازآن است که ایران درجرگهٔ

دولت‌های متمدن درآمده است مانع جدید افکار عمومی خارجی است که بواسطهٔ فقدان مطلق افکار داخلی که شایستهٔ چنین نامی باشد جای آن‌را گرفته و به صورت عامل خیر و نجاح درآمده است که گمان نمی‌رود مردم ایران ازاین بابت هیچ گونه قدرشناسی وامتنانی داشته‌باشند ومی‌توان بدرستی پیش‌بینی کرد که به همین دلیل، دیگر اجرای هر گونه حقوق و امتیازات خداداد به‌صورت‌بی‌دادگری و افراط چنانکه در تاریخ گذشتهٔ ایران وجود داشته، اگر در آینده بکلی ازبین نرود، فقط به ندرت امکان وقوع خواهدداشت. درهرحال همین‌مانع به‌جای، یک امر عادی‌عامل‌اختصاصی استثنائی کار حکومت به شمار خواهد آمد و این تغییر فاحش ناشی ازحضور دائمی وزیران مختار خارجی و پیدایش رشته و رابطهٔ تلگرافی است.

سلسلهٔ مراتب اداری ـ رژیم اداری ایران در واقع تااین زمان کم وبیش همان است که در عهد پادشاهان‌هخامنشی بود. امپراتوری به ساتراپ نشین یا ایالات تقسیم شده است که والی‌منصوب خود پادشاه برآن فرمانروائی‌دارد ومستقیماً هم مسئول اوست. ایالات به چندین بلوك و بلاد وتوابع آنها وقصبات قسمت شده که‌حکام آنهارا نیز یا مستقیماً خود شاه تعیین می‌کند، و یا حاکم کل ایالتی که نقاط مزبور تابع‌او بشمار می‌روند. تا این قرن چهار تا ازین ساتراپ‌ها با امتیازاتی خاص وتقریباً قدرت مستقل‌عنوان والی داشته‌اندازقبیل‌حکام گرجستان وآذربایجان وکردستان ولرستان که فقط لرستان عنوان یا سایه‌ای ازاستقلال دارد.

حکام کل ونواب ایشان معمولاحاکم نام دارند ودستهٔ دوم گاهی نایب‌الحکومه خوانده می‌شوند. در زیردست حاکم داروغه یا رئیس پلیس است بعد کلانتر یا شهردار وکدخدا که رئیس بخش یا حوزه‌ای درشهر و یا مرد سالخوردهٔ دهکده است. حکومت‌های عمده برعهدهٔ پسران وبرادران وعموها و یا منسوبان شاه است، اما نه به آن صورت طاقت فرسا و تقریباً جنایت آمیزی که درآغاز این قرن بوده درحال حاضر حاکم به جای آنکه ازایالت خود غایب و در پایتخت حاضر باشد در حکومت‌نشین خود اقامت و درکارهای اداری و بخصوص‌امور مالی، پیشکار یا مستوفی در زیر دست دارد.

درمیان طوایف بومی و جنگاور سیستم و عناوین وانتصابات متفاوتی هست. حاکم ایلات کرد وبختیاری‌وطوایف دیگر، ایلخانی و ایل بیگی لقب دارند وزیر-دستان آنها خان، شیخ وتوشمال نامیده می‌شوند وهمهٔ ایشان ازجهت وصول عایدات در نزد والی ایالت خود مسئول‌اند.

تغییرات در اقتدارات شاهی - در زمرهٔ سلسله مراتب مزبور پادشاه به صورت بارزی فرمانروای مطلق است وخود او پایگاه اعلی دارد، اما دراین مورد هم در واقع موانع قابل ملاحظه‌ای در برابرامتیازات وحقوق او دیده می شود وچنانکه درفصل خراسان در بارهٔ ایلخانی‌های قوچان وبجنورد و امیرقائن بیان کردم و بعداً نیز دربحث راجع به ایلات بختیاری و لر بیان خواهم کرد شاه عملا ناگزیر است حاکم را ازمیان طایفهٔ فرماندار انتخاب کند و برای او چندان آسان نخواهد بود که در آداب و رسوم ایشان راجع به‌جانشین موروثی دخالت نماید و به‌همین نحو نیز در مورد دادگران محلی یا کدخدا مانند کلانتر درشهر وکدخدا در بخش یا دهات هرچند که اختیار تام با اوست، ولی ناگزیر است کسانی را برگزیند که مورد علاقهٔ اهالی باشند وگرنه امور حکومت دوچار وقفه خواهد گردید، خاصه مطلبی که درایران بسیار مهم است یعنی عایداتی به دولت نخواهد رسید. ازاین رو - برحسب قاعده انتخاب فرد مطلوب ایجاب می کند که عامل ممتازی برای اجرای این امور ومقاصد دراختیار سلطان باشد وشاه ازلحاظ مصلحت واقتضا نیز با اتخاذ این ترتیب همراه است.

عده‌ای از نویسندگان این طرز و روش را مقدمهٔ اصل نمایندگی انتخابی در دستگاه اداری ایران پنداشته‌اند و درعمل هم‌چنین پیش آمده است که آن مقام ارثاً در میان طایفهٔ واحدی دوام یافته که کم وبیش همان ترتیبی است که در حوزه های بلدی ایتالیا پیش‌از دورهٔ تجدد (رنسانس) وجود داشت.

تقسیمات اداری - در تقسیمات اداری ایران اصول ثابت یا دائمی وجود ندارد. تجزیه یا اختلاط آنها بسته به شایستگی یا شهرت متصدیان آن ومنوط

به‌میزان اعتماد یا بیم سلطان نسبت به حکام وفرمانداران است. بنابراین ازلحاظ مثال ولایات متعددی قبل‌از سقوط ظل السلطان درسه‌سال پیش تحت فرمان فرزند ارشد سلطان بودند وآن واقعه درتاریخ ایران دربارهٔ هیچ شاهزادهٔ دیگر سابقه نداشته است.

عباس میرزا در اوج قدرت خود هنگامی که حکومت خراسان هم ضمیمهٔ آذربایجان و تابع فرمان اوشده بود باز حدوداقتدارش به اندازهٔ این پرنس نبود. پس از تباهی روزگار وی ولایاتی که تابعش بودند مجدداً به رسم‌وترتیب سابق خود بازگشتند.

فهرست ذیل درباب ولایات ایران و حوزه‌های اداری آن که در زمان ـ مسافرتم به‌سال ۱۸۸۹ وجود داشته شاید شامل عدهٔ بیشتری ازمناصب ومقامات‌مستقل نسبت به هر دورهٔ دیگر ازتاریخ باشد وباید خاطرنشان ساخت که هیچگونه اصل جغرافیائی ونژادی یا سیاسی ظاهراً در تعیین میزان و حدود وسعت این تقسیمات مختلف که مساحت بعضی ازآنها ازتمام انگلستان بیشتراست وبعضی دیگر به شهر وارفته‌ای با حوالی آن محدود می‌شود دخالتی ندارد.

۱ ـ ایالات

تقسیم اداری	حاکم نشین	تقسیم اداری	حاکم نشین
آذربایجان	تبریز	خوزستان	شوشتر
خراسان وسیستان	مشهد	گیلان وطوالش	رشت
تهران و توابع	تهران	مازندران	آمل
فارس	شیراز	یزد وتوابع	یزد
اصفهان و توابع	اصفهان	خلیج‌فارس‌وجزایرساحلی	بوشهر
کرمان وبلوچستان ایران	کرمان		

۲ ـ ولایات

تقسیم اداری	حاکم نشین	تقسیم اداری	حاکم نشین
کردستان	سنه	کرمانشاه	کرمانشاهان
لرستان	خرم آباد	خمسه	زنجان
عراق وفراهان	سلطان‌آباد	ملایر وتویسرکان	دولت آباد
قزوین		کاشان	همدان
استراباد		گلپایگان وخونسار	نهاوند
سمنان و دامغان		محلات	نطنز
قم		کزاز	بیابانک وجندق
		گروس	

۳ ـ شهرهای داخلی و توابع

تقسیم اداری

بروجرد	جوشقان	طالقان
بسطام و شاهرود	خوار	ساوه
کمره	خرقان	فیروزه کوه
استراباد	دماوند	طارم

رسم خرید و اهدا ـ اینک من به موضوعی می پردازم که صفت بارز ومایهٔ تفاوت وامتیاز دستگاه اداری ایران است ، می‌توان گفت که قسمت عمدهٔ کار حکومت وبلکه اصل زندگی درآن سرزمین با مبادلهٔ هدایا برگذار می‌شود . ازلحاظ جنبه‌های اجتماعی امر که بنگریم این رسم وترتیب‌را شاید بتوان معرف احساسات سخاوت آمیز مردمی دوست داشتنی پنداشت ، هرچند که حتی دراین مورد هم به جنبهٔ خشن وعاری ازعواطف آن باید توجه نمود . مثلا وقتی که هدیه‌ای دریافت می‌دارید لازمه‌اش این است که نه فقط هدیهٔ متقابل که ارزش برابر داشته باشد

به دهندهٔ آن تقدیم کنید ، بلکه باید با طیب خاطر به حامل هدیه نیز چیزی بدهید (برای او شاید مرحمتی شما یگانه وسیلهٔ امرار معاش باشد) که متناسب با ارزش مالی هدیهٔ دریافتی‌است . ازلحاظ سیاسی‌هم راه ورسم تقدیم‌هدایا با آنکه ازسنت‌های دلپذیر مشرق زمین است،در دیگر جاها مترادف با سیستمی است که نام‌های پست دارد .

این رسم وترتیبی است که طی قرون متمادی درایران محورگردش دستگاه حکومت بوده است و دوام آن سد ومانعی برای اقدام به‌هرگونه اصلاح‌حقیقی است. از بالا تا افراد طبقهٔ پائین کمترکسی است که طالب هدیه نباشد. همهٔ افراد در سلسله مراتبی که فوقاً بیان شد ، شاید بدون استثناء شغل ومقام خودرا ازشهریار و یا وزیر و یا حاکم ارشدی که به او منصب داده نقداً خریداری کرده است. هرگاه برای مقام واحدی چند نفر داوطلب باشند به احتمال قوی آن کسی که وجه بیشتری می‌دهد کامیاب می‌شود. پس ازانتصاب وی کتابچه ای شامل ارقام عایدات با مقرراتی که جهت وصول آن هست دریافت می‌کند. ازآن پس برعهده اوست که مالیات را جمع و مراقبت نماید که نفرات سرباز حصهٔ حوزهٔ او نیز آماده باشند وکار قضاوت لنگ نشود ، اما چنین می‌نماید که مخالفت حیرت‌انگیزی درایران نسبت‌به امکان برآورد جدید مالیاتی هست که بدون تردید ناشی از ترس ونگرانی عمومی است که شاید به وصول کردن مبلغ بیشتری منجر خواهد گردید. ازاین رو کتابچهٔ مزبور متروك ولایتغیر مانده است ، اما حاکم طالب مقام ، متعهد می‌شود که به شهریار مبلغی بیشتراز آنچه درکتابچه قید شده است تقدیم دارد .

آرامش طولانی کنونی استعداد ثروت‌خیزی سراسر مملکت را ترقی داده است و رقم نهائی رشوه بنابر رقابت بین چند داوطلب تعیین می گردد. مثلا یکی‌از ایشان درصدد برمی‌آید که مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان بیشتراز مبلغ برآورد رسمی تقدیم کند ، به این خیال که حاکم شاغل راکه فقط ۲۰۰۰۰ تومان می‌دهد ازمیدان بیرون کند ، غافل ازاینکه حریف دیگرکه ۴۰۰۰۰ تومان تقدیمی دارد اورا شکست خواهد داد .

هر مقامی هم درایران اسماً بعداز یک سال درجشن نوروز قابل انتقال است و دراین مورد است که حسابهای حساس ودقیق میزان تقدیمی‌ها درسرنوشت کارها تأثیر دارد. من شرح ذیل را دربارهٔ سیستمی که درحال حاضر درایران جاری و ساری است ازگزارش ممتازی درباب ایران جدید که از طرف شرکت « اندریس و استولزه » که چندین سال دراستخدام رسمی و یا خدمات عادی درایران بودند و درسالنامهٔ « پیترمن » که به سال ۱۸۸۵ انتشار یافته است شاهد می‌آورم :

« هر مأموری ناگزیر است بهای مقام خودرا تقدیم و برای دوام آن نیز هر ساله مبلغی پرداخت کند که غالباً معادل همان مبلغی است که به عنوان مواجب دریافت می‌دارد. دراین باره چند مورد استثنائی هست وگرنه از والی که هدیه‌اش مستقیماً به کیسهٔ سلطان می‌رود تا مأموران جزء و نایب‌الحکومه همه تابع یک قاعده‌اند. حکام ولایات برعهده دارند که هر ساله مالیات حوزهٔ خودرا مطابق میزانی که اول سال تعیین می‌شود پرداخت کنند، ولی بنابر قاعده هریک ازایشان حق دارد مبلغی هم اضافه وصول کند ـ حق الحکومه که همهٔ آن تعلق به سلطان و وزیران دارد ـ ازاین رو او ناچار است برای نگاهداری خانواده ومتعلقان خود مبلغ بیشتری بدست آورد.

با تحقیقاتی دقیق که در خطهٔ فارس معمول شده، طی چند سال حکومت معتمدالدوله که حقاً اورا بهترین والی آن سامان گفته‌اند و در زمان او فارس به اوج نظم و رفاه رسید نشان می دهد که به جای ۶٫۳۶۰٫۰۰۰ فرانک ده میلیون وصول گردید.

درایران این رازی پیش‌پا افتاده است که اضافهٔ وصولی‌ها معمولا درحدود ۶۶ونیم‌درصد است و طرز وصول آن‌هم بدین‌قرار است که‌ضابط ها مکلف‌اند که در هر مورد به رؤسای مربوط خود وجهی بدهند، مبلغی‌بیشترازآنچه درکتابچه قید شده است، آنها نیز به نوبهٔ خود مالیات هربخش را ازکلانتران و ایشان هم از کدخدایان دریافت می‌دارند وهر ضابطی هم درهر مرحله زیادتراز مبلغی که مقرر

است می‌پردازد. تمام این اضافات فقط ازطریق مصرف و عادت تسویه می‌شود ، تقلب واجحاف بسیار است وگاهی اختلافات خیلی زننده پیش می آید وشکایت هم نتیجه‌ای ندارد وبعید نیست چوب وفلك نصیب شاکی گردد .

لیست مالیاتی (طومار) ـ بنابر اقلام مالیاتی‌هر بلوك مانند تعداد جریب اراضی و درختان میوه وچشمه‌ها وحیوانات وگله‌ها وغیره غالباً از سالها قبل تنظیم می شود ونه فقط ازآن پس ارقام مندرج در فهرست ها هرساله دریافت می گردد ، بلکه باآنکه ضمناً اقلام مشمول مالیات خواه وناخواه کاهش می‌پذیرد، مالیات آن رفته رفته بالا می‌رود. درلیست‌های مزبور نام دهاتی‌هست که بواسطهٔ کم آبی یا دلایل‌دیگر سکنه‌آنجارا ترك کرده اند و باآنکه در اثر آفت کرم ابریشم و قحطی مخوف سالهای ۱۸۶۹ - ۱۸۷۳ وضع اقتصادی ایران درظرف بیست سال از ۱۸۶٤ تا ۱۸۸٤ بکلی وارفته بود وفقط درچند سال اخیر با رواج کشت خشخاش رونقی یافته است، باز ارقام مالیاتی دربعضی ازموارد به صورت سرسام‌آوری ترقی نموده و فقط امساك شدید افراد روستائی ایرانی وطبقهٔ پایین که بار مالیاتهارا بر دوش دارند دال بر این است که چگونه اصلا مالیاتی وصول می شود.

مداخل ـ شرح فوق را من ازآن جهت به‌تفصیل نقل کرده‌ام که از قول شاهدی عینی بوده که سالیان دراز درآن سرزمین زیسته وگفتارش قابل تردید نبوده است. ازملاحظهٔ مطالب آن نظری عاجل به موضوعی دیگر می‌افکنیم که درهمان حدود و شایدهم بیشتر از هدیه و رشوه برای احراز هرگونه مقام و یا نگاهداری آن لازم است ویکی از رسم‌های ملی است. یعنی مسئلهٔ مداخل یاحق‌العمل ، حق حساب ، پاداش یا فایده که به منظور تعادل خرج و دخل شخصی ضروری است و دریافت آن به انواع مختلف صورت می‌پذیرد ومهارت دراین کار به اندازهٔ انواع گوناگون آن است ومورد نهایت علاقه وحظ خاطر فرد ایرانی است . این کلمهٔ بسیار جالب راکه به قول آقای واتسن معادل کافی برای آن در زبان انگلیسی ـ

نمی توان یافت [۱] بسته به منظور عاجلی که دربین باشد می‌توان چند قسم ازقبیل کمیسیون ، درآمد ، شیرینی ، حق‌حساب ، رباپش وبهره ترجمه کرد و به صورت تخمین معنی‌اش موازنهٔ دخل وخرج شخصی است ومعمولا به پول نقد برآورد می شود که از داد وستدها بدست می‌آید .

از مذاکراتی که بین دو طرف یکی گیرنده ودیگری دهنده یا یکی مافوق و دیگری زیردست و یا حتی دوطرفی که در قرار دادی وضع برابر دارند جاری است بدون‌اینکه طرفی که جریان کار به نفع اوست و یا نسبت به وی خدستی انجام یافته باشد امکان ندارد در ازای آنچه کرده یا داده است مبلغی نقد ادعا ودریافت ننماید و ممکن است این نکته راهم گوشزد کرد که نهاد انسانی در سراسر جهان یکی است و رسم و راهی نظیر آن درسملکت خودما هم یا دیگر کشورها هست ومنقدین فیلسوف مآب باید از ایرانیان نیز مانندسایر افرادبرادروار جانبداری نمایند . این‌قول تا حدودی وارد است ، اما درهیچ کشور دیگری که من دیده‌ام و یا راجع به آن مطالبی شنیده‌ام سیستم مداخل تا این درجه آشکار وبی‌پروا نیست و تا این اندازه هم رواج ندارد ونه فقط به‌حدود عقل معاش داخلی یا معاملات تجارتی محدود نمی‌باشد ، بلکه در همه‌جا و در هر رشته از امور زندگانی دیده می‌شود که با این ترتیب باید گفت که‌جوانمردی و یاخدست وکار بی‌توقع از آن سرزمین رخت بربسته وحرص وآز مال اندونزی رواج یافته است . به جای مطالبی کلی نمونه ومثال هر قضیه‌ای را بهتر نمودار می‌سازد . ازاین‌رو من سعی‌خواهم کرد که آشکار سازم که راه ورسم مداخل در هر رشته از زندگانی ایرانیان چه نقشی دارد .

شرح واقعیات ـ قبلا اشاره کردم که هیچ مقام برجسته ای نیست که بدون عوض مالی یا پرداخت بها بدست آید و هرگاه موردی باشد که مقام ومنصب راخود

۱ ـ کلمهٔ مداخل که ترجمهٔ مناسبی درزبان انگلیسی ندارد درگوش‌برخی‌از مأمورین‌ایرانی اثر مطبوعی دارد که فهم آن برای اروپائیان آسان نیست ، یعنی آنچه انسان بوسیلهٔ رشوه وبا وسایل نا روا تحصیل کند . بسیاری از مأموران ایرانی بیشتر در پی مداخل هستند تەدنبال اجر ومزدکه به‌عنوان‌مقرری دریافت می دارند . بنابراین در ایران هر مقامی که در آمد محدود دارد و فرصت تحصیل مداخل پیش نمی آورد شغل وکاربی مقداری محسوب می شود .

شهریار تفویض کند وجه به خزانهٔ اختصاصی خواهدرسید که همان مداخل اوست. بعضی راههائی که جهت حصول این قبیل عایدات تدبیر شده است در اینجا بیان می‌شود و بدین سبب من بررسی بیشتری راجع به‌رسم فعلی مداخل را روا نمی‌شمارم. در سلسله مراتبی که اشاره شد، والی که وجه کلانی‌برای احراز مقام خود پرداخته است و از حیث علاقه ویا جبران ضرر خویش به هیچ وجه بی‌مایه نیست مالیات یا گمرك را در مقابل مبلغی شاید دو برابر آنچه خود تقدیم کرده بود به نفر سوم واگذار میکند که مبلغ تفاوت مداخل شخصی اوست و به همین نحو حاکم نیز از ضابط و او هم از تحصیلدار حقی دریافت می‌دارد. رسم واگذارکردن که درایران بسیار متداول است وسیلهٔ آسانی برای کسب مال وبهرهٔ مورد علاقه فراهم می‌سازد و سیستم مداخل سیر خودرا تا نهایت ادامه می‌دهد به‌حدی که کسی باقی نمی‌ماند تا دیناری از او نصیب بشود.

یک نفر اطریشی بارن فن توفن اشتاین نام به مدت یکسال از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ حاکم و عهده‌دار دارائی ناحیهٔ ساوه بود و راجع به مشاهدات خود شرح بسیار جالبی انتشار داد. او تعریف می‌کند که سلف او برای اشغال همین مقام ۲۵۰۰۰ فرانک تقدیم نموده بود (مداخل شهریار یا وزیری که آن مقام را اعطا کرده بود) و خود یک سال که متصدی آن کار بود ۸۰۰۰۰ فرانک وصول کرد (مداخل خود او)، اما هرگاه این مراحل پی‌درپی اخاذی درامورکشوری فوق ـ العاده یا غیر عادی ننماید لابد همین کار درحوزهٔ لشکری موجب هیجان بیشتری خواهد شد.

احتیاج به کتمان نیست که اکنون‌هیچ فرمانده عالیمقامی بدون پرداخت مبلغ قابل توجهی به منصب خود نمی‌رسد و مداخل او هم منوط به این خواهد بود که چه مبلغی از زیردستان وایشان نیزاز پایین تران‌دریافت‌می کنند واین‌عده‌هم که استعداد مشابهی دارند از نفرات تابع خود بدست می‌آورند، به‌این نحو که به آنها مرخصی یا اجازهٔ کار در بازار می‌دهند.

شرح نهائی من راجع به زندگانی خانوادگی است. درخانه، مداخل همان حق حسابی است که نوکرها به جیب خودمی ریزند(در خانواده‌های ایرانی معمولا یکی از اعضاء عهده‌دار کار نظارت خرج می‌شود) او از هر جنسی که خریداری کند یا فرمانی را انجام دهد حق خودرا دریافت می‌دارد واین حق را فروشنده دربارهٔ او مجاز می‌پندارد و بنابراین مثلا قیمت جنس را ده درصد یا بیشتر ، که تفاوت عاید نوکر شود گران‌تر می فروشد وارباب هم که از ماوقع آگاه است چاره‌ای جز اغماض ندارد ، زیرا که مداخل باید همه کس‌را نصیب شود وچون خود ارباب به مقیاس بالاتری سهم خودرا ازجای دیگر بدست آورده است پس‌چه‌جای گله وشکایت ناروا است ؟

تأثیر این رسم درحال روستائیان ـ هرگاه این سیستم را ازلحاظ تأثیری که بر وضع مالی و منافع افراد طبقهٔ پایین دارد بررسی کنیم‌شکی نیست که غیراز اخاذی کلان وغیر مجاز عنوانی ندارد وسی‌توان وضع دارنده یا جویندهٔ هرمقامی را درنظر آورد که ناچار بوده است جهت احراز آن مبلغ‌سرشاری خرج کند . او پیش‌از هر کاری این مبلغ را باز می‌ستاند، سپس‌باید عایدات مقرر سالیانه را برای خزانهٔ سلطان یا وزارتخانه وصول کند وهمچنین ناگزیر است دوام شغل ومقام خودرا که پیوسته در معرض خطر است با پرداخت‌هائی به مقامات بالا تأمین سازد وسرانجام چون از تاریخ عزل خویش آگاه نیست باید چیزی هم برای روزگاربیچارگی کنار بگذارد و از اینجاست که برنامهٔ محاسبهٔ دامنه‌داری از بالا تا پائین جریان می‌یابد و هر عنصر مافوق منظور خود را بر مادون تحمیل می کند وطی این سیر وجریان است که روستائی بیچاره قربانی نهائی واقع می‌شود .

درچنین وضع وحالی حیرت‌آور نیست که هرشغل ومقامی راه عادی دست‌یابی بر زر و مال می‌شود ویسا اتفاق افتاده است که افرادی درابتدای کار پشیزی دراختیار نداشتند واینک درعمارتهای‌عالی اقامت ومال ومنال فراوان فراهم دارند و از زندگانی شاهواری برخوردارند واکثرکسانی که زندگانی اجتماعی را آغاز می کنند شعارشان « فرصت‌رادریاب است » . افکار عمومی‌هم‌ازاین طرزکار انزجاری

ندارد وهرکسی راکه فرصتی یافته و ازعهدهٔ انجام منظور خویش برنیامده باشد ناشی و بی‌استعداد می‌پندارند و در تمام این جریان احدی حتی اندکی به حال افرادی که از این رسم وقاعده زیان می برند تأمل نمی نماید و نمی اندیشد که این دراهم و دینار دسترنج کدام عناصر بیچارهٔ خاموش بی‌آزار است که از کار و رنج ایشان گنج سرشاری درسراهای زرنگار با اسباب ووسایل ظریف اروپائی‌ونوکر وخدم فراوان گرد آمده است. دریکی ازگزارش‌های سر لوئی پلی راجع به جنوب ایران که هنگامی نگارش یافته که وی دربوشهر نمایندهٔ انگلستان بوده شرح مختصر و وافی دربارهٔ تأثیر ناگوار این سیستم دروضع روستائیان مذکور شده است.

دلیل‌های سکوت و رضا ـ ممکن‌است شگفت انگیز نماید که چگونه راه و رسمی که تااین حد زیاد نسبت به طبقه‌ای که بار مالیات‌را بر دوش دارند تحمیل است، آن هم عده‌ای که اکثریت افراد جامعه‌را تشکیل می‌دهند وهیچ وقت در برانگیختن آشوب قصور ننمودند، باز رویهٔ تسلیم و رضا پیشه کرده‌اند. به نظر من دلیل عمدهٔ این سکوت تا اندازه‌ای آن است که ایران دموکرات‌ترین کشورهای جهان است. پستی نسب یا رتبه به هیچ وجه کم‌ترین مانعی جهت احراز عالی ترین مقام نیست ومانند کشور های اروپائی شرایط وشایستگی ممتازی ضرورت ندارد. اقدام تقدیم پیش‌کشی رسیدن به هرمقامی را برای‌هرکسی مقدور می‌سازد، اگرچه او ازلحاظ اصل وتبارکم‌اعتبار باشد. بسیار اتفاق افتاده است که صاحبمنصبی ایرانی ازکاری حقیر در دستگاه یا خانهٔ یکی‌ازبزرگان یا وزیرها طی‌مراحل متعدد اجتماعی به مقام شامخ رسیده است. چنایکه شرح دادم وزیر اعظم فعلی (امین‌السلطان) از خانوادهٔ پایین برخاسته وپدرش یکی‌از نوکران درباری بوده ونخست وزیری‌هم که در سفر اول همراه شاه به‌اروپا آمده بود نوادهٔ یک دلاک و پدرمیرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز آشپز بوده است.

از این روهرکسی‌دراین وضع وترتیبی که فعلاازآن زیان می کشدروزی امید پیشرفت وتوفیق دارد وچون سختی وناکامی کنونی‌با بهره‌های سرشاری که درصورت

احراز مقام ومقصود به چنگ خواهد آمد قابل قیاس نیست از این رو وضع حاضر را تحمل می کند و آرزومند است که درآینده دنیا به کام او باشد.

مواجب قلیل مأموران رسمی - عامل دوم که می‌توان گفت دلیل دوام و علت بقای ترتیب فعلی است رقم حقیر وغیر کافی حقوق رسمی مأموران درایران است. در بیشتر موارد آنچه دولت می‌دهد برای مخارج فقط اهل خانه کافی است وفکری برای پاداش وپس‌انداز مأمور نمی شود. نیک عیان است که آنچه خزانهٔ دولت از پرداختش مسامحه دارد مداخل باید جبران کند.

اگر فرض معجزه ای درمیان باشد ، یعنی دولتی بخواهد دراخلاق ایرانیان تحولی پدید آورد و یابا فرمان شهریاری بت‌شکن، درصدد ازبین بردن این گرامی‌ترین رسم عمومی برآیند بدون اینکه درعین حال لااقل پنجاه درصد بر میزان مواجب بیفزایند تمام دستگاه دولتی فلج خواهد شد. بنابراین علاوه برمطلوب بودن اضطراری ترتیبی که بوسیلهٔ آن همه امیدوارند طرفی بربندند تا وقتی که شهریار را نظر بر زر و مال باشد وخزانهٔ دولت باوضع اسفناک کنونی اداره شود مداخل نیز آئین اساسی زندگانی عمومی خواهد بود وامید هرگونه اصلاحی درایران بسیار بعید.

دوام مقام - با آنکه می‌توان تصور کرد که دراثر این راه ورسم خرید مقام که سخت رواج دارد امکان دوام منصب وشغل هم باید محدود ونادر باشد ، ولی درعمل چنین نیست. مأموری که شاغل است به مراتب از کسی که داوطلب مقام اوست وضع مساعدتری دارد ، چون آسان‌تر می‌تواندهدیه یا میزان وجه تقدیمی سالانه را زیادتر کند. بعلاوه معیار حسن اداره در ایران بهبود وضع کارها یا جلب رضایت مردم و یا پیشرفت آبادانی شهر و ولایت نیست ، بلکه درآن است که در جاده‌ها راهزنی و دزدی نباشد ومالیات مرتباً به خزانهٔ شاهی برسد. ازاین رو در سازش بین شهریار وداوطلب کار ، شایستگی نفر نقش مؤثری ندارد وعزل وسقوط هم به هیچ وجه دراثر بی کفایتی قطعی مأمور نیست. غالباً اتفاق افتاده است که شکایت برعلیه یک حاکم متعدی شاغل مقدور و وارد بوده است ، ولی باز مأمور

متهم با سرعت عمل درتقدیم چند هزار تومان بیشتر ، ازوضع خطرآمیز درآمده است که بنابراین در تعقیب کردن رویهٔ ناصواب خود دلیرتر می‌شود .

پیش کشی یا تقدیمی ـ آنچه ازلحاظ دریافت کننده ،مداخل محسوب می‌شود از جانب دهنده ، پیشکش یا تقدیمی بشمار می‌رود . هرگونه رشوهٔ مالی یا تقدیمی که برای تأمین مقام یا تحصیل امتیاز جهت تأثیر درکیفیت یک رأی قضائی یا رفع تهمت پیش آید پیشکش نام دارد . این اصطلاح عجیب وکش‌دار شامل هر نوع پرداختی می گردد ازتقدیمی یک والی تا جریمه‌ای که ازیک نفر خاطی جزء دریافت می‌شود وتقریباً به دو دسته منقسم می گردد :(۱) پرداخت‌های پایدار وآشکار که ناشی از رسم و روال است وهیچ وقت زوال پذیر نیست (۲) پرداخت‌های نامنظم و فوق‌العاده که درموارد خاصی تقدیم و یا ازطرف اخذ می‌شود .

از نوع اول مهم‌تر ازهمه تقدیمی‌های عید نوروز به حضور همایونی‌است . هر حاکم یا وزیر و یا رئیس ایل وطایفه یا مأمور از هرطبقه تا حد اقلی که بنابر رسم وعادت جاری است وحداکثر آن بسته به وسعت مالی ویا قصد وطمع ،دهنده است وبه طوری که ملکم نوشته است اگر کمتر ازسیزان مرسوم پرداخت شود سبب ازدست رفتن جاه ومقام و در صورت اضافه احراز تقرب بیشتر خواهد شد .

در زمان وی وجوهی که ازاین بابت‌ها دریافت می گردیده دو پنجم عایدات خزانه بوده(که او جمع مبلغ آن را تا ۳٫۰۰۰٫۰۰۰ یا ۱٫۲۰۰٫۰۰۰ لیره تخمین زده است . مادام‌سرینا اشتباه کرده است که این مبلغ را ۶۰ میلیون فرانک یا دوبرابر مبلغی که بنا برقول ملکم به فتحعلی شاه تقدیم می شده عنوان نموده است .

درواقع پیش کشی‌هائی که سلطان فعلی دریافت می‌دارد هیچ وقت ـ بیشتراز ثلث مبلغ مزبور یا حداکثر آنچه‌جد او دریافت می‌داشته‌نبوده است وگفته‌اند که درسالهای اخیر دریافتی‌های ازاین‌بابت فقط به چندهزار لیره محدود شده است . این کاهش به هیچ وجه مشعر براین نیست که دریافتی‌های دولت تقلیل یافته ، بلکه پرداخت مالیات به تحصیلداران متعدد جدید محول گردیده است وافزایش

کلی درآمدهای مالیاتی مقرر متناسباً از میزان تقدیمی وجوه نقد حکام ومأموران کاسته است.

خلعت شاهی ـ تدبیری که هم نشانهٔ اندیشه و دغدغهٔ خاطر دهندهٔ آن و هم‌متضمن اثراتی نافع است مرحمت کردن‌خلعت شاهی است. هرسال یکبار حاکم ایالت ازجانب شهریار به دریافت‌خلعت یا جامهٔ افتخار سرافراز می‌شود(که علامت دوام مقام اوست)که ضروری است خلعت بها به حاصل آن پرداخت گردد وآن کم وبیش معادل جنس مرحمتی است که وجه آن موجب گشایش کار خزانهٔ سلطان می‌شود[1]. اعتبار خلعت‌بها هرساله در ستون مخارج‌عادی هر ایالتی منظور می گردد. در بیرون هر شهر نسبتاً معتبر ، محوطه ایست به نام خلعت پوشان که‌حاکم سواره در رأس عده‌ای سوار به آنجا می‌رود تا خلعت همایونی را دریافت کند. وی پس از وصول جبه یا خلعت بـه شهر باز می گردد و بقیهٔ روز صرف ابراز سرور وشادمانی همگانی می‌شود.

دریافت دارندهٔ سعادتمند آن ، بدین وسیله درخواهد یافت که یک سال دیگر دربمقام خویش باقی است. خلعت‌های فوق‌العاده غالباً به این قصد ونیت اهداء ومتقابلا هم با چنین استنباطی دریافت می‌شود که باید مبلغ سرشاری پرداخت گردد تا دوام عنایت ملوکانه تأمین شده باشد. این کار درمیان طبقات پایین هم به صورت سبک تری متداول است وحاکم ولایت برای نفرات زیردست خود خلعت می‌فرستد که در ازاء عریضه‌ای جهت احراز خلعتی بالاتر دریافت می کند.

آنچه بیان شد منابع عادی ومعروف‌خزانهٔ شاهی است ، اما اسباب و وسائل دیگری نیز هست که می‌توان تحت عنوان پیشکشی‌های فوق‌العاده نام برد و من وعده کرده بودم شرحی دراین زمینه نیز بنگارم. ازاین هدایا آنهائی که وضع کاملا متداول دارد ومعمولا بعداز احراز مقام ازلحاظ عرض امتنان فرد منصوب تقدیم

۱ ـ لذا اقدام بردن خلعت به وزیر یا یکی از اعضای خانوادهٔ آن‌کسی که خلعت رادریافت می دارد ، واگذارمی شود و این شخص هم‌گاهی آن افتخار را در ازای مبلغی به‌کس دیگر محول می‌سازد. خلعت بهای خراسان‌هیچ‌گاه‌کمتر از هزار تومان نیست. البته با عواید دیگری نیز همراه است.

می‌شود ، ولی پس‌از حصول مقصود ، وی هیچ گاه ازخطر عزل یا تغییر مقام مصون نخواهد بود. بنابراین ضروری است که جهت تأمین وضع خویش تدبیر دیگری ـ بیندیشد. چنانکه مثلا فرض کنید حاکمی به‌اقدامی برضد سیاست حکومت مرکزی متهم شده باشد که دراین صورت باید بی‌درنگ چندهزار تومانی روانهٔ پایتخت کند و بااین پرداخت جریمهٔ ارادی هم قدر وهیبت دستگاه مرکزی محفوظ وهم موجبات نگرانی‌متهم برطرف می‌شود. رویه‌های دیگری نیز وجود دارد ، چنانکه سلطان اعلام علاقه می‌فرماید که به خانهٔ فلان کس ازچاکران خویش تشریف فرما خواهد شد و این شخص هم بانهایت جان نثاری تقدیمی برازنده ای برای پیشگاه همایونی فراهم می‌سازد.

گاهی هدیهٔ سلطانی برسبیل عنایت ارسال می‌شود که در این صورت دریافت دارنده ، پیشکشی کلان به حضور خواهد فرستاد. بعضی اوقات که شاه در شکارگاه باتفنگ همایونی حیوانی مثل ببر یا پلنگی شکار کرده باشد ، جانور بی جان‌را درجلو اعیان وتوانگران برجسته همی گردانند وایشان به مناسبت‌افتخاری که ازدیدن ضرب شست همایونی حاصل کرده‌اند مبلغی بابت ناز شست می‌دهند. پس به آسانی می‌توان پی برد که یکی‌از اثرات این تقدیمی‌ها ازناحیهٔ طبقهٔ پایین به مافوق این است که هرکسی که دردستگاه اداری مقامی دارد ازتصدیع پرداخت مقرری به افرادی که درخدمت او هستند آسوده می‌شود واین منظور را بدین نحو حاصل می‌دارد که مأموری‌را که مواجبی ندارد حامل هدیه‌ای نزد کسی می‌فرستد که اهل آداب ونزاکت است و او انعامی متناسب به حامل‌هدیه مرحمت می‌کند که بنابراین با یک تیر دو نشانه می‌زند،هم دریافت کنندهٔ‌هدیه را خشنود می‌سازد و هم چیزی به حامل می‌رسد که کم وبیش همان مواجب اوست.

در ایران راههای تبدیل یک تعارف خشک به‌تعارف مایه دار بسیار متعدد است.بارها اتفاق افتاده که وقتی‌پادشاه تر دماغ بوده وارد بازار شده و با دکانداری موقتاً شرط شراکت نهاده واجناس مغازه را با قیمت سرشار به درباریان فروخته و نفع کسب را با فروشندهٔ بسیار خشنود تقسیم فرموده است.

برای تشریح این راه و رسم باندازهٔ کافی مطلب ذکر شده است به‌راستی که اندرز معروف « مال قیصر را به خود قیصر وابگذار » در وضع وحالی که خود سلطان تا این درجه مراقب منافع خویش است احتیاجی به تأکید ندارد.

دستگاه تباه اداری ـ از نتایج بارز ترتیب اداری که شرح دادم وهمچنین تأثیر سرشار رسم تقدیمی وپیشکش این است که مایهٔ تضمینی مگر عقل وهوش و درایت خود شهریار فراهم نیست که عناصر لایق برکارهای مناسب گمارده شوند و تا زمانی هم که پایندگی مقامات ، بیشتر برمقدار مال ومنال مبتنی است تردیدی نیست که سبب فساد در دستگاه اداری باقی خواهد ماند وافراد شریف در تنگنا خواهند ماند واگر هم مرد شایسته‌ای به‌کاری گماشته شود تحریکات یا رشوه که رقیب درخفا برضد او دریغ نخواهد ورزید. هرلحظه ممکن است کارش‌را لنگ کند و بهانه هم این خواهد بود که وی نتوانسته است از شرارت روسی‌ها درشهر خود آنها جلوگیری نماید .

راجع به تأثیرات ناگواری که این ترتیب درحال و روزگار سردمی دارد که پول مداخل وپیشکش‌ها درواقع حاصل دسترنج ایشان است ، قبلا شمه‌ای بیان کردم، اما ایران فقط دراثر حرص وآز مأموران رسمی‌خود که آنچه بخواهند اخاذی می‌کنند درعذاب نیست ، بلکه ازچیزهائی نیز ضرر می‌کند که ایشان درانجام آن قصور می‌ورزند. دولت هرساله مبالغ هنگفتی برای مخارج عمومی مثلا کار لشکریان یا بناهای عام‌المنفعه و ساختن پل و تعمیر جاده اختصاص می‌دهد ،این وجوهات یا هیچ وقت برای منظوری که مقرر شده بود خرج نمی شود ویا آنکه بدبختانه فقط حداقلی ازآن صرف انجام منظور می گردد ومتصدیان امور که‌عهده دار مباشرت و توزیع نقدینه‌اند ، رفته‌رفته مقدار آن را تحلیل می‌برند. پس یا شهریار ازاین وضع وحال بی‌اطلاع است ویا اینکه‌قدرت نظارت ندارد .با این ترتیب پیشگیری ازدستبرد زیردستان بواسطهٔ فقدان نظارت مسئول از بالا ویا انتقادآزاد از پایین کاملا دور ازامکان خواهد بود . طبع یغماگری که درسراسر دستگاه اداری رسوخ کرده است خواه وناخواه به دوام سیستم کنونی منجر خواهد گردید وبه آسانی می‌توان

پی‌برد که باوجود این موجبات هرگونه اصلاح اداری که فقط بدان وسیلهٔ بارقهٔ امیدی هست که ایران بتواند بی‌یاری دیگران اسباب رستگاری خودرا فراهم سازد چه اندازه صعب و دشوار خواهد بود.

بی علاقگی نسبت به امور عمومی ـ همچنین ازاثرات خاص این سیستم است که باید بی‌اعتنائی به امور عام المنفعه را که درایران نظر مسافران را پیوسته جلب می‌کند نسبت داد. وقتی که به روز های طولانی مسافرت خویش می اندیشم و به یاد می‌آورم که کاروانسراها وپل‌ها وچاپارخانه هادر سرتاسر ایران احتیاجی مبرم به تعمیرات داشت که بتوان گفت شمارهٔ آنها با انگشتان دودست امکان داشته است وبعلاوه مساجد که غیرازچندتا ازآنهادرشهرهای بزرگ همه درحالت ویرانی است و مدرسه‌ها یا کالج‌های مذهبی که منظرهٔ خارجی آنها شوق هیچ طلبه‌ای راتحریک نمی‌کند و قصر ها وباغات متروك که شاید انحطاط و ظاهر مخروب آنها در نظر پادشاه فعلی مایهٔ تسکین خاطر انتقام‌آمیزی نسبت به پیشینیان باشد.

اگر در هر گوشهٔ ایران یک کاروانسرای نو یا جادهٔ مرتبی دیده شود که حاکی از آن باشد که کاروکوششی شده است یا پل تازه ای ساخته باشند، حتماً از اقدام خصوصی یکی از افراد است وبانی، خواه وزیر یا تاجر باشد هزینهٔ آن را ازکیسهٔ فتوت خود پرداخته است ومنظورش هم این بوده است که با آن کار ثواب مشمول دعای خیر زوار شود ویا موجبات نیکنامی‌خود را فراهم ساخته باشد. فقط آثاری از همین علاقه وهمت انفرادی در ایران جدید می توان یافت که درست برعکس وضعی است که در دورهٔ پادشاهان صفوی وجود داشته است.

درباب خرابی جاده‌ها و ریل‌ها بعداً مطالبی‌ذکر خواهم کرد، اما ازتمام داستان‌های راجع به فقدان سعی وکوشش اداری ناشی ازسیستمی که هر فردی درصدد تحمیل مالی بر همسایه است وخودش هم مشمول اخاذی فرد دیگری خواهدشد، ناگوارتربی‌علاقگی تامی‌است که نسبت به‌منابع معدنی ایران وجوددارد که درظرف سه قرن سیاحان همواره گفته‌اند که بسیار معتبر وغنی است و تا تشکیل یک

شرکت انگلیسی درسال گذشته هیچ گونه اقدام علمی یا برطبق شرایط فنی جهت استخراج وبهره برداری ازآن به عمل نیامده بوده است.

دسته‌های نوکر و غلام ـ ازجملهٔ خصایص زندگانی عمومی درایران که زود نظر خارجی‌ها را بسیار جلب می‌کند وغیرمستقیم ناشی از شرایطی است که شرح دادم ، تعداد انبوه نوکر ومستخدم است که بیرامون وزیر یا صاحب مقامی را از هر قبیل فراگرفته‌اند. درمورد شخصی از طبقهٔ عالی که واجد مقامی هم باشد این عده از ۵۰ تا ۵۰۰ نفر است.

بنیامین درکتاب خود نوشته است که در زمان او صدراعظم سه‌هزار نفر گماشته داشت. بدیهی است با رعایت آداب اجتماعی ونزاکت که درایران و در واقع درسراسر شرق رایج است تاحدی موجب این وضع وحال است واهمیت‌هرکسی تاحدود زیادی منوط به جلوه و نمایشی است که از این راه درانظار دارد و ریشهٔ اصلی این مایهٔ فساد نیز همان رسم مداخل و رباپش غیر مجاز است. اگر وزیر یا حاکم ناگزیر بودند که به‌همهٔ افراد این خیل نوکران مقرری پرداخت نمایند ، شکی نیست که عدهٔ آنها کاملا کاهش می‌یافت و حال‌آنکه قسمت اعظم ایشان مزد ومواجبی ندارند و از آن جهت خودرا به دستگاه ارباب بسته‌اند که فرصت‌هائی برای اخاذی که ترتیب هدیه دادن وتقدیمی میسر و راه غارتگری را هموار می‌سازد فراهم آید و به آسانی هم می‌توان دریافت که این گروه انبوه خون آشام چه زیان بزرگی به ثروت وعمران ایران وارد می‌کنند. این عده انگل‌های بی‌خاصیت‌اند که همواره می بلعند ، بدون‌اینکه ذره‌ای براعتبار ملی بیفزایند. وجود این طبقه تقریباً یک گرفتاری ملی است .

تشریفات زاید اداری ـ همان وضع وجریانی که در بساط خصوصی شخص عالی مقام هست به دستگاه های رسمی نیز سرایت نموده و به خدمات دولتی کشیده شده است. هر وزیر و هر حاکم و هر مأمور رسمی پائین‌تر باعدهٔ زیادی منشی ومیرزا و مستوفی احاطه گردیده است. هیچ نوع تقسیم کار صریحی وجود ندارد. آشفتگی

و بی نظمی همه‌جا به نظر می‌رسد واین عدهٔ کثیر مستخدمان رسمی نه کار تهیهٔ گزارشی‌را برعهده دارند و نه‌آماری ترتیب می‌دهند و نه‌به کار تهیهٔ اطلاعات ویا جدول ویا محاسبات می‌پردازند وحساب وکتابی‌هم یا اصلا درکار نیست و یااگر هم باشد وضع غیرقابل‌اعتمادی‌دارد ، و وسایلی نیست که‌حتی بدوی‌ترین اطلاعات را دربارهٔ مقدار جمعیت مملکت روشن‌سازد . ارقامی که من سابقاً راجع به هزینه ودرآمد ذکرکردم از منابع رسمی اخذ شده بود که هرچند شاید معتبر باشد ، اما نمی توان اطمینان داد که چه ارقامی راکسر دارد وتاچه اندازه ممکن است آنهارا اساس قیاس‌های دیگر ساخت . بارون توفن اشتاین حاکم اتریشی ساوه که قبلا هم‌مطلبی ازقول او نقل کردم جریان عادی زندگانی مأموران رسمی را درایران چنین تعریف کرده است :

« وزارتخانه درایران شامل وزیر و عده‌ای منشی‌است ، بدون‌اینکه محل ثابتی برای کار ویا دارای وسایل وابزاری باشد که در اروپا وجود آنها کاملا ضروری است. هرجا که وزیر باشدهمانجا اداره است ، خواه در خانهٔ او یا درسرسرا و یا درقصر شاه و یا برسبیل تصادف درکوچه یا قهوه‌خانه وچند تا منشی همه‌جا وهمیشه همراه وزیر درحرکت‌اند وهرکدام نیز در جیب خود قلم وقلمدان واسنادی دارند، بنابراین‌اداره را هرجا وهرلحظه‌ای می‌توان تشکیل‌داد . درجیب این میرزاها اسنادی ازسنوات گذشته هست که وی آن را مال شخصی خود می پندارد وبه هیچ وجه ازاموال رسمی محسوب نمی‌دارد » .

خوانندگانم لابد ازاین مطلب حیرت خواهند نمود که‌اصلاحاتی راکه بارون توفن اشتاین در دورهٔ یکسالهٔ مأموریت خود درساوه معمول داشته بود بعداز کناره‌گیری او پاك ازبین رفت ، ولی درعین حال بهبودی که دروضع کارهای آن ولایت پیدا شده بود زمینه برای تقدیم پیشکشی بیشتر ازطرف جانشین او گردید .

حقوق و القاب ـ پیش ازاین گفته‌ام کلیهٔ این مستخدمین مواجبی از دولت دریافت نمی دارند چون امید دارند که به نحوی ازانحاء عایداتی واصل شود و

به‌همین دلیل‌مقرری مأموران ارشدنیز به‌صورت شگفت انگیزی قلیل است که باز نتیجهٔ خاص سیستمی است که مبتنی بر دو عیب لئامت وبی‌ترتیبی است ، زیراکه حتی پرداخت مقرری های‌ثابت و قسطی‌هم غالباً به تعویق می‌افتد وگاهی اصلا پرداخت نمی شود.

اروپائیانی که در استخدام دولت ایران‌اند حقوق بهتری دارند ومرتب‌تر از ایرانیان مقرری خود رادریافت می‌دارند ، چون اگر مواجب ایشان نرسد استعفا خواهند داد ، ولی گاهی‌حتی ایشان را نیز اوراق برات برعهدهٔ تجار بازار نصیب می‌شود که بعداز چند هفته و یا چند ماه قابل پرداخت خواهد بود. درحالی که مأموران محلی ازاین وسیلهٔ دلخوشی‌هم محروم‌اند وچون وصول‌طلب از دولت خیلی بعید می‌نماید ناگزیر ازمحل‌های دیگر کسبود مالی را تأمین می کنند. دراینکه وضع و ترتیب مزبور چه‌اثرات خطرناکی در کارلشکریان دارد بعداً شرح خواهم‌داد.

درست برعکس این سیستم نفرت‌انگیز عناوین والقاب با آب‌وتابی است که مأموران از هرطبقه دارند و چنانکه از شرحی که بیان کردم استنباط می‌شود در مقامات بالاتر اشخاصی را به ندرت بااسم وی خطاب می کنند ، بلکه بالقبی که شاه داده است بیشتر شهرت دارند.خیلی‌ها نیز آرزومند این عناوین والقاب‌اند ،زیرا که مایهٔ تشخص ورفع خطر واسباب‌اندوختن ثروت ومال است. این القاب به سه دسته منقسم می‌شود : آنهائی که آخرش سلطنه دارد یعنی وابسته به دستگاه شاهی است که به ندرت اعطاء می‌شود ، دیگر آن القابی که با دوله ختم می‌شود که وابسته به امپراتوری یا دولت است و نیز آنهائی که با ملک تمام می‌شود مربوطبه مملکت است وبدبختی اینجاست که همهٔ این صاحبان القاب درپی غارت و تاراج همان حکومت ودستگاهی‌اند که لقب ایشان مشعر برحمایت ، دفاع ، استقرار و اقتدار آن است.

دو قسم قانون ـ در سرزمینی که قوه‌های قضائی واجرائی دولت همواره بسیار مخلوط و درهم است ، ناگزیر باید مطالبی نیز راجع به قانون وکیفیت اجرای آن در همین جا بیان شود.همه میدانند که قانون درایران و یا در واقع تمام

کشورهای اسلامی بطور کلی بر دونوع است : قانون شرعی و قانون عادی که یکی بر مبانی وقوانین اسلامی مبتنی است ودیگری بر عرف وعادت استوار است. یک قسمت را طبقهٔ روحانی و دیگری را دادگاههای کشور اجرا می کنند. درایران قانون قسم اول را شرع و دستهٔ دوم را عرف می‌خوانند و ازاین دو قسمت رویه‌ای قضائی فراهم می‌شود که هرچند برپایه‌ای علمی استوار نیست ، ولی باز درعمل جریانی مطلوب دارد وبا موارد وحوایج نیک سازگار است.

شرع یا احکام مذهبی ـ اساس قدرت واختیار در زمینهٔ شرعی یا قانون مذهبی کلام پیغمبر بوسیلهٔ آیات قرآن وعقاید دوازده امام است که نظریات ایشان درعالم تشیع روی همرفته نفوذ کمتری ندارد وهمچنین اجتهادات علمای برجستهٔ روحانی است. اثر عقاید ائمه دربارهٔ رویهٔ قضائی ملی به همان اندازه است که آرای حقوقی درقانون عادی مردم بوده است یا تفسیرات تالمودی در آئین یهود داشته. اصول قانونی که به این صورت متشکل می‌شود تقریباً مدون وبه چهار رکن تقسیم شده است که به ترتیب راجع به آداب و فرایض دینی و عهود ومعاملات واحوال شخصی و مناهی و آیین دادرسی غیر جزائی است .

مجری این قانون محکمهٔ شرعی شامل چند ملا و مجتهد است که گاهی با کمک قاضی وبه ریاست یکی از عمال رسمی که عنوان شیخ الاسلام دارد برحسب معمول پادشاه یک تن از ایشان را در هرشهر بزرگ منصوب می کند. در سابق رئیس این هیأتهای روحانی صدرالصدور بود که شاه اورا انتخاب و در رأس کلیهٔ علما وقضات مملکت برقرار می کرد، ولی نادرشاه این مقام را طی مبارزه‌ای که برضد طبقهٔ روحانی راه انداخته بود برانداخت ودیگر هم تجدید نگردید.

در نقاط کم جمعیت و دهات به جای محکمهٔ شرع یک یا چند ملای محلی از روی احکام قرآن دادرسی می‌نمایند. درمورد محاکم بالاتر رأی قاضی با استناد نص های قرآن واحادیث کتباً صادر وموارد بسیار مهم به محضر مجتهد بزرگ ارجاع می‌شود. عدهٔ این مجتهدان همواره محدود بوده است وشرط احراز این مقام شایستگی و علم و فضل فراوان وخواست مردم است و رأی ایشان به ندرت قابل فسخ .

کسانی که با مجتهدان ممتاز تماس یافته‌اند دربارهٔ فضل و کمال کلی ایشان واحکام ارفاق آمیزی که پیوسته صادر کرده‌اند نظر مساعد قرین تقریظ ابراز داشته‌اند. ازلحاظ تئوری مقررات کتبی درایران ناظر براین است که امور جزائی بوسیلهٔ طبقهٔ روحانی ومسائل حقوقی از طرف دادگاههای عادی رسیدگی می‌شود، ولی درعمل چنین حد وتفاوتی درکار نیست وتکالیف ومزایای دادگاه‌های متعدد در دوره‌های مختلف دوچار تغییراتی شده است وچنین می‌نماید که موضوع بیشتر تابع تصادف‌است نه اقتضا وضرورت و درحال حاضر باآنکه موارد دشوار جزائی شاید به دادگاه شرع ارجاع می‌شود ، ولی باز وظیفهٔ اصلی آنها رسیدگی به مسائل غیر جزائی است. مسائل مربوط به ارتداد وکفر طبعاً به آنها ارجاع می گردد. بعلاوه این طبقه امور مربوط به زنا وطلاق را رسیدگی می کنند. شرابخواری هم به عنوان تخلف ازاحکام قرآن درصلاحیت آنهاست. در این مورد جنبهٔ مذهبی بیش‌از سابقه وعرف دخالت دارد. چون درحقیقت اگر فقط پای سابقه درمیان بود افراط ایرانیان در شرابخواری از هرجهت معتبر وپسندیده می‌نمود ، اما چون این کار در قرآن نهی شده است تابع قضاوت ایشان می‌شود.

محدودیت اختیار ـ به این نکته اشاره کرده بودم که دادگاههای شرعی در دوره‌های مختلف تاریخ دوچار تغییر وتبدل شده‌اند ودلیل آن هم درهر مورد طبع واخلاق وتمایلات سلطان بوده است وبنا بر تعصب یا افکار اعتدالی او محاکم شرع وداد گاههای عرف در موارد جزائی وحقوقی هر دو اقدام کرده‌اند. گاه ملاها و مجتهدین مقام برتر داشتند وگاهی نیز مثل زمان نادرشاه ایشان محل بی‌اعتنائی واقع ومراجع دیگر جانشین آنها شدند.

ازآنچه من راجع به پادشاه فعلی ذکر کرده‌ام لابد خواننده آمادگی ذهن برای بیان این قول یافته است که حضرات روحانی در دورهٔ شهریار کنونی رفته‌رفته قدرت ونفوذ خودرا از دست داده‌اند. این رسم وترتیب تازه ازآغاز سلطنت شاه فعلی بوسیلهٔ صدر اعظم‌مقتدر او میرزا تقی‌خان پایه گذاری شده است و اونیز رفتار تحقیر-

آمیز خودرا نسبت به آنها چنین آغاز کرد که شیخ‌الاسلام تبریز رابازداشت وحق‌او که مسجدش‌را بست وپناهگاه قرار داده بود ، منسوخ نمود واین همان امتیازی بود که امام جمعهٔ تهران نیز داشت.

قدرت نمائی کامل که ازآغاز پادشاهی محور سیاست ناصرالدین شاه بوده باتفوق نفوذ محاکم شرعی سخت منافات داشته است. در دادگاههای عادی در هر مورد رسیدگی نام نامی پادشاه یاد می‌شود ونیک می‌توان استنباط کرد که به چه دلیل شاه نمی‌تواند وجود مرجع عالی‌تری‌را تحمل نماید.ا ما درکنه کار محاکم شرع یک مانع ذاتی‌هم برضد برتری آنها وجود دارد که دادگاه عادی هر موقع مأمور است به‌آن استناد واستفاده کند . زیرا که آنها حق صدور حکم دارند ولی اختیار اجرا با مأموران دولت است وهرچند که رأی مجتهدان به ندرت محل تردید وفسخ واقع می‌شود ومعمولا مجری است باز ارجاع نهائی امر به دادگاه مدنی شناسائی ضمنی تفوق آن‌است ، اگرچه‌راه برای ادامهٔ جریان طولانی مذاکرات و رشوه ، خاصه وقتی که یکی‌از اصحاب دعوی شخص حاکم یا مأمور دولتی باشد باز خواهد بود .

عرف یا قانون عادی ـ اینک از شرع بـه قانون عادی یا عرف می پردازم که اسماً برسنت‌های شفاهی و رسم و سابقه استوار است و بنا بر این در نقاط مختلف مملکت متفاوت می‌باشد و چون نص و یا قانون مدونی درکار نیست از این رو بسته به نیکو نهادی یا حرص و آز افرادی است که شغل قضائی یا اجرائی دارند و ناچار درعمل دستخوش تغییر و تفاوت می‌شود . ازآنجائی که هیچ گونه اهتمامی جهت گردآوردن سوابق قضائی نشده است ومعلوم نیست که در موارد مشابه قبلاً چگونه رفتارمی‌شده است، پس رأی‌بدون درنگ صادر وبوسیلهٔ مأموری که‌متصدی‌اجراست زود مجری می‌شود ویگانه ملاك درعمل هرگاه وی مردی درستکار باشد (درایران این حدس محتاج به تأمل است) فقط قوهٔ تمیز خود او دربارهٔ حق و ناحق است.

متصدیان قانون عرف در سراسر مملکت داوران عادی‌اند . دادگاه مدنی

یا حقوقی مطابق سبک ونمونهٔ غربی وجود ندارد دردهات اختلافات را نزد کدخدا می‌برند درشهر پیش داروغه یا نظمیه و او به تمام خلاف‌های جزء که برطبق معمول درانگلستان به دادگاه پلیس هر شهر و یا هرقصبه ارجاع می‌شود رسیدگی می‌کند. جریمه درمورد سرقت یا ضرب وجرح ومانند آن بنا برسم معارضه به مثل جنسی یا نقدی است و اگر مقصر امکان پرداخت نداشته باشد چوب وفلک نصیب خواهد داشت. تمام جرائم معمولی به حاکم ارجاع می‌گردد وجرایم سنگین‌تر را نزد حاکم ولایت یا والی می‌برند.

مرجع تمیزی پادشاه است که تمام مأموران مزبور ازجانب او نیابت واختیاری جهت صدور رأی واجراء دارند، ولی بسیار بعید است که شخص گرفتار از راه دور دسترسی به پیشگاه سلطان و یا وسیله‌ای جهت معروض داشتن مطلب خود داشته باشد. حکم مرگ یا حیات راکه سابقاً حکام و والی‌ها بخصوص وقتی که ازخانوادهٔ شاهی بودند دراختیار داشتند اکنون فقط مختص پادشاه است.

در یکی ازفصول پیش ذکر کردم که ایلخانی قوچان سعی نموده بود این حق واختیار را که اسلاف او داشتند تجدید کند، ولی زود باقدرت پادشاهی‌دوچار تصادم گردید. دادگستری آن قسمتی که بوسیلهٔ مأموران ایرانی مرسوم ومتداول است تابع قانون ویا محدود به سیستمی‌نیست. قضاوت عمومی‌تضمین عمدهٔ داد و انصاف است، ولی تأثیر و دخالتی که رشوه وپیشکش دراین زمینهٔ بخصوص درنزد طبقهٔ پائین دارد غیر قابل انکار است. شایع‌است که داروغه‌ها بد منصب وپول‌دوست‌اند وبعضی‌ها حتی براین عقیده‌اند که هیچ حکم وفرمانی درایران نیست که نتوان از راه زر ومال خنثی کرد.

دعاوی حقوقی و حکمیت ـ ازنظر تئوری دادگاه مدنی حق رسیدگی به‌امور متعارف را دارد چنانکه برطبق موازین مزبور محکمهٔ شرع موارد جزئی را رسیدگی می‌کند، ولی دراین جا هم‌تفاوت وتمیز مثل سایر موارد خالی از عیب و نقص نیست. خوف از دادگاه عادی یا دیوانخانه باطرز دادگستری خام آن و راههای

متعددی که برای رشوه و فرومایگی دارد ، ارباب حاجت را از ارجاع هرگونه امور بغرنج یا مهم به آن منصرف می‌سازد و چنین مسائلی در درجه اول به حکمیت ـ خصوصی ارجاع می‌گردد. دکتر ویلز که جالب‌ترین شرح را دربارهٔ قانون ایران از لحاظ جریان روزانه وجنبه‌های عملی آن نوشته است امور مربوط به قراردادها واسناد مالکیت‌غیر منقول و وصیتنامه‌های مورداختلاف وادای قروض و ورشکستگی را ازجمله مواردی بشمار آورده است که ازطریق حکمیت رفع اختلاف شده است.

مجلس یا شورای غیر رسمی از تجار معتبر درخانهٔ ملا یا منزل یکی‌از افراد سرشناس تشکیل می‌یابد ، هر دو طرف دعاوی خودرا اظهار داشته اسنادی ارائه می‌دهند که مورد رسیدگی واقع ورأیی که پیوسته براساس مصالحه است صادرمی‌شود که اگر درحدود انصاف باشد هر دو طرف می‌پذیرند وحکم را شیخ‌الاسلام یا امام جمعه امضاء می‌کند، سپس هدیهٔ مختصری به همهٔ افراد آن‌هیئت تسلیم واصحاب دعوی ترتیبی راکه شاید ارزان‌ترین ومؤثرترین جریان قانونی در سراسر جهان است صحه می‌گذارند.

هرگاه یکی از طرفین از رأی حکمیت ناراضی باشد می‌تواند به حاکم‌ولایت مراجعه کند ویا درموارد حساس‌تر راجع‌به اسناد مالکیت وارث راه رجوع به محکمهٔ شرع باز است. همین ترتیب درمراحل پایین‌تر و پیشه‌های زندگی دیده می‌شود و اگر یکی‌از این قبیل اختلافات در روستاها واقع شود ابتدا به‌جرگهٔ زارعین یا ریش سفیدان ده ارجاع می‌گردد و بنا بردرخواست آنها کدخدا یا ملا و درمرحلهٔ نهائی حاکم دخالت خواهد کرد.

با وجود شیوع رسم رشوه که تا آستانهٔ دیوانخانه‌را هم آلوده می‌سازد،دکتر ویلز محض تسکین خاطر ما می‌نویسد که سرانجام عدل و داد وافی حاصل می‌شود، زیرا آنچه راکه مردم مشرق زمین در راه رشوه خرج می‌کنند همان است که ما جهت مخارج ضروری و حق‌الزحمه و هزینه‌های دیگر صرف می‌کنیم که درواقع هدف‌هر دویکی است ، فقط راه مختلف است وچنین می‌نماید که این نظریهٔ خوش‌آیند چنانکه باید وشاید چگونگی عدالت‌را در دو محل نیک درنظر نمی‌گیرد.

شکنجه ومجازات ـ پیش‌ازاینکه موضوع قانون را در ایران و کیفیت اجرای آن را رها کنم جادارد سخنی چند در باب مجازاتها وزندان‌ها نیز بیاورم. به نظر خوانندهٔ اروپائی چیزی زننده تراز شکنجه وعذابهائی نیست که در مورد مجازات مجرمین با بی اعتنایی بسیار به کار می رود.

در مورد مجازاتهای قانونی‌نیز وضع به‌همین منوال است. درست تا این‌اواخر که از دورهٔ فرمانروائی شهریار فعلی(ناصرالدین شاه) چندان دور نیست مجرمین محکوم‌را مصلوب‌می کردند یادردهانهٔ توپ می‌انداختندوزنده به گور می کردند ومثل اسب‌بدنش‌رانعل کوب می‌نمودند ویابر بالای دو درختی که کج کرده‌بودندمی‌بستند آنگاه درختهارابه حال طبیعی رها ومحکوم را شقه می کردند[1] ویا زنده می‌سوزاندند. شنیدم آخرین‌باری که راهزنان را زنده درمیان دیوار وسط گل وساروج گذاشته بودند سال ۱۸۸٤ بود[2].

خوشبختانه مسافرت ناصرالدین شاه به‌اروپا وفشار افکار عمومی جهان‌متمدن اثرات مطلوب شگفت‌انگیزی در کاستن ازاین قبیل مجازاتها نموده واین گونه شکنجه و آزارها تخفیف یافته است. اینک بدترین مجرمین را خفه می کنند و یا سر از تنشان جدا می‌سازند و دزدی و راهزنی را با قطع دست یا انگشت یا گوش کیفر می‌دهند، اما شایع‌ترین طرز مجازات چوب وفلک است که هر کسی را نصیب می‌شود، از فرزندان شاه تا افراد طبقهٔ پایین و ازاین کارهر فرد ایرانی حتی در مقامات بالا فقط آن اندازه احساس شرم و ناراحتی می کند که یک شاگرد دبستان انگلیسی از ضربهٔ ترکه می‌نماید.

در هیچ جا در خانهٔ یک والی یا مأمور رسمی و یا حتی در مسکن آدم والا مقامی خالی ازاین وسیلهٔ تنبیه نیست و شاید این خود دلیل استحکام ارثی

۱ ـ این طرز اعدام بسیار قدیمی است و همان مجازاتی بودکه اسکندر در بارهٔ بسوس قاتل دارا روا داشت.

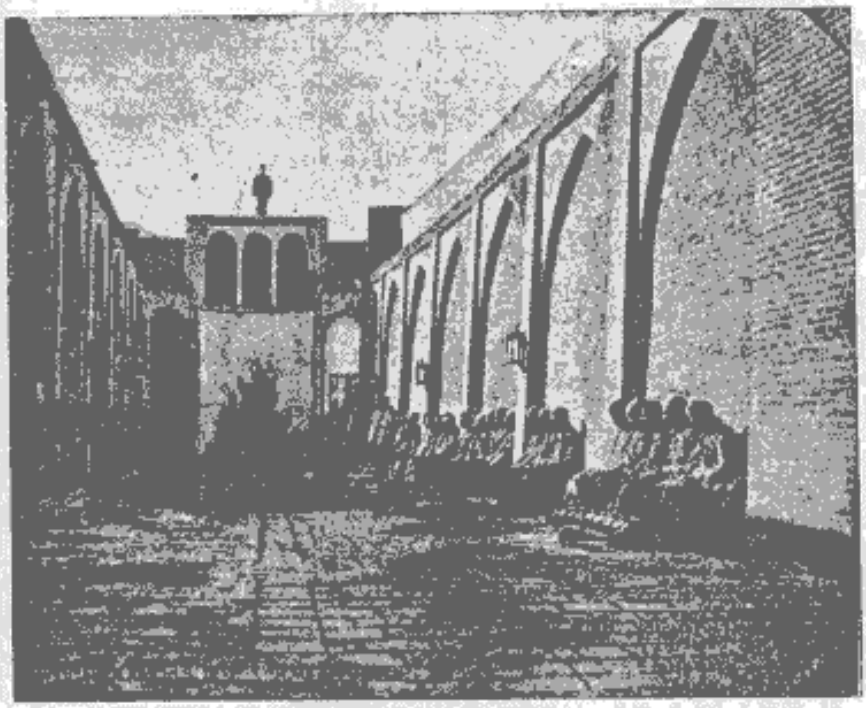
۲ ـ در سال ۱۸٤۱ منوچهر خان معتمدالدوله که یکی از مهیب ترین حکام ایرانی بوده از تن سیصد نفرکه آنها را با هم بسته و در میان گل و ساروج نهاده بودند، در نزدیکی شیراز برجی ساخت.

پاشنهٔ پادر افراد ایرانی‌باشد و گفته‌اند که‌درموردی دربارهٔ محکوم واحدی ۳۰۰۰ چوب خرد شده یعنی ۶۰۰۰ ضربه وارد شده بود. دراین قبیل فرصت‌هاست که فراش موقع مناسبی برای مداخل پیدا می‌کند، به این معنی که به اندازه ای که از محکوم وعدهٔ رشوه یافته باشد، ضربات را ملایم‌تر می‌نوازد. درمورد قتل ـ نفس اصل قصاص، چشم در مقابل چشم ودندان در ازای دندان نیک جاری است و منسوبان مقتول حق دارند باز داشت قاتل را تقاضا نموده به هرنحوی که طالب باشند جان او را بگیرند.

در پاییز ۱۸۸۸ چنین اتفاق افتاد که عده‌ای ازافراد ذکور خانوادهٔ شاهی با زور داخل محوطهٔ وزارت جنگ شدند در همانجائی که قاتل یکی از منسوبان آنها دربند بود وبا اسلحهٔ خود اوراتکه و پاره کردند وجسدش را در بنزین سوزاندند، اما عملا این طرز مجازات کاملا نایاب شده است مگر درمیان ایلات بومی جنوب که قصاص خون نسل اندر نسل درمیان ایشان باقی بوده است وگاهی نیز به ازبین‌رفتن تمام افراد یک خانواده منجر می‌شود. در موارد عادی گناهکار به نزدیک‌ترین پناهگاه فرار می‌کند و از همانجا گفتگو برای خلاصی او آغاز می‌شود و منسوبان مقتول شرایط رهائی اورا از چنگ انتقام خصوصی درمیان می‌نهند و ارتکاب بیشتر جرایمی که‌نسبت به‌افراد واقع‌می‌شود، ازاین‌طریق جبران می‌گردد.

زندان‌ها ـ سبک و ترتیب زندانی کردن درایران عملا باطرز کار ما همان اندازه فرق دارد که مجازاتهای آنها و ما باهم متفاوت است. درآنجا مجازات ـ حبس تمام عمر نیست وحتی حبس چندین ساله هم سابقه ندارد واعمال شاقه جزء محکومیت‌ها بشمار نمی‌رود و بازداشت طولانی هم بسیار نادر است. معمولا درآغاز هر سال زندانها را تخلیه می‌کنند و هروقت حاکم جدیدی مستقر می‌شود غالباً زندان‌هائی‌را که سلف او پر کرده بود خالی می‌کند وفقط شاید ازلحاظ ترساندن مردم واقدام احتیاطی‌اعدام یکی‌دونفررافرمان می‌دهد. برای زنان بازداشتگاه جداگانه اصلا وجود ندارد، زنها وهمچنین افراد والامقام درخانهٔ مجتهد توقیف می‌شوند.

می‌گویند درتهران سه نوع زندان هست : یکی در زیرزمین ارگ که ازقرار معلوم بازداشتگاه محبوسینی است که برضد دولت تبانی یا اقدام خیانت آمیز کرده باشند. دیگر زندان شهر که مجرمین عادی طبقهٔ پایین را درآنجا می‌توان دید که حلقهٔ زنجیر برگردن وگاهی نیز پا درکنده دارند وبا زنجیر به‌یکدیگر بسته شده‌اند. همچنین بازداشتگاه خصوصی که غالباً مختص اعاظم است. ازاین رو می‌توان ملاحظه کرد میزان عدل وداد در ایران که دراحکام قضائی قید می‌شود تحمیل کیفر و درمورد حبس هم‌تابع جریانی قاطع وسریع است که هدف مجازات (آن‌هم به طرز و ترتیبی که خود تقریباً جرم است) به هیچ وجه بهبود واصلاح اخلاقی مقصر منظور نیست.



زندان تهران

نقایص و معایب این سیستم - حتی اگر مساعدترین نظریه دربارهٔ مزایا و یا سبک‌ترین امعان نظری راجع‌به نواقص سیستم قضائی که من دراین فصل شرح داده‌ام محرز باشد بازمانع از عطف توجه ما نسبت به وجود نقص تأسف‌آوری

نتواند شد که از دو جهت اساسی دراین ترتیب قضاوت هست ، یکی فقدان مجموعهٔ مدون قانون ، دیگر دادگاهی که از عهدهٔ اجراء واستفاده از آن مجموعه برآید . با آنکه قانون شرع را تا اندازه ای مرتب کرده اند باز این کار از روی اسلوب علمی و یا جامع و مطابق مقتضیات زمان انجام نشده است. قواعد عرف هم که کتبی نیست وتابع طبع و حال خصوصی و خودسرانهٔافراد است. اختیارات قضاوت طبقهٔ روحانی و دادگاههای مدنی ناقص است وفرق وحد قابل قبولی هم بین مزایا وموضوع کارهریک ازآنها نیست وبنابر علاقه وهوس متقاضی، دعوی به یک محکمه و یا دیگری ارجاع می‌شود وگاهی نیز یکی بعد از دیگری به‌رسیدگی اختلاف واحدی می‌پردازد. اگر هرگونه اظهار نظر یا ایرادی نسبت به نص قرآن بی‌خطر نباشد هیچ کس قادر نخواهد بود از نقایصی که در قواعد عرف هست دفاع نماید زیرا که وضع مبهم غیر قابل عفوی دارد وبه هیچ وجه نمی‌تواند راهنمای قاضی در امور عادی و مدنی باشد وبالاخره تمرکز وتراکم اقدامات قضائی واجرائی درشخص واحد که درعین حال حاکم و ذی حساب مالیاتی و داور پلیس وقاضی است خود دلیل بارز نقص وفساد آن سیستم است که نخواهد توانست درنهایت درستی و شرافت به گسترش عدل وداد همت بگمارد. ازطرف دیگر علاقه به زر و مال درمیان مأموران ایرانی مرافعه را مضحک‌تر خواهد نمود مگر اینکه کیسهٔ زر پر باشد ومهارت در طرز خرج کردن آن نیز حاصل .

اقدامات اصلاحی ـ از لحاظ ناصرالدین شاه باید انصاف داد که وی از نواقص و معایب سیستم قضائی ایران نیک آگاه بوده است ودر دورهٔ پادشاهی او اقداماتی برای رفع این نقایص شده است و از لحاظ سماجت فطری خاص مردم نیز که هیچ شهریاری به نابود کردن آن قادر نیست باید اعتراف نمود که این اقدامات جز یأس وحرمان نتیجه‌ای نداشته است .

بانو شیل درکتاب خود می‌نویسد که : درآغاز سلطنت شاه فعلی برای

تأسیس دادگاههائی که به مرافعات مدنی رسیدگی کند اقداماتی شده بود ، اما من اثری از وجود آنها درگذشته یا حال ندیده‌ام. درسال ۱۸۷۵ پس‌از بازگشت شاه از سفر اول فرنگستان وی امر به تشکیل شورای اداری داد که منظور از آن تأمین همکاری مقامات محلی درکار حکومت وجلوگیری از بی‌دادگری یا فساد ایشان و تعدیل نفوذ قانونی عناصر روحانی بود ، اما ملاها که از امکان زوال قدرت خود نگران شده بودند مردم را گمراه و وانمود کردند که این قبیل اقدامات موجب ازبین رفتن اسباب حمایتی محدود خواهد شد که آنها درمقابل رفتار خودسرانهٔ طبقات رسمی دارند وچنان آشوب مخالفت برانگیختند که ناچار ازآن کار صرف نظر شد.

بعداز سفر دوم شاه به اروپا مجدداً اقدام نافع ومشابهی معمول ، ولی آن نیز به شکست منجر گردید. این بار نظریهٔ دولت برچیدن بساط بست وپناهگاه بود که دراصل به منظور حمایت ازتعدی حکومت‌های سابق تمهید شده بود ، ولی بعداً به‌صورت جنجال آمیزی که بیان کردم درآمد.

درتهران بنا برفرمانی اعلام شد که بست نشینی ملغی و دادگاههائی برای رسیدگی دعاوی افراد تأسیس خواهد شد ، اما چون اجرای آن به دست مأموران کهنه کاری افتاد که ازبساط دیرین بهره‌مند و طرفدار دوم آن بودند دیگر خبر و اثری راجع به این کار ظاهر نشد و این طرح اصلاحی نیز بی سروصدا برباد رفت.

شاه که از شکست‌های سابق مأیوس شده بود با صفای نیت که خواه حاکی از خوش‌بینی اوست و یا ناشی از رویهٔ کاملا بی‌دقت در مه ۱۸۸۸ (رمضان ۱۳۰۳ قمری) قدم تازه‌ای در راه اصلاح برداشت و اعلان سلطنتی زیر را به‌تمام حکام ایالات صادر فرمود که‌متن آن رابوسیلهٔ این حضرات در تلگرافخانه‌های‌سراسر کشور بر دیوارالصاق نمایند و دسخط را درمساجد واماکن‌عام بخوانند ومعنی ودلالت آن را درست برای مردم‌باز نمایند واز تمام مأموران‌هم‌تعهد بگیرند که در اجرای حکم شاهانه اهتمام ورزند .

اعلان (دستخط) مورخ ۲۶ مه ۱۸۸۸ (رمضان ۱۳۰۳ هجری)
ناصرالدین شاه راجع به آزادی جان و مال افراد

چون خداوند متعال ذات مقدس ما را قرین عدل و داد فرموده و ما را مظهر اراده وقدرت خود قرار داده است و بخصوص جان و مال اتباع ممالک محروسهٔ ایران را که مشمول عنایات پروردگارند درکف کفایت ما نهاده است به شکرانهٔ این موهبت عظیم لازم می‌دانیم چنانکه سزاوار است از عهدهٔ این تکلیف و مقصود برآئیم و از هر جهت ساعی باشیم که افراد این مملکت از حقوق حقهٔ خویش بهره‌مند شوند و جان و مال ایشان از دست درازی وتعدی ستمگران در امان باشد وبهیچ‌وجه در تأمین این منظور مسامحه و قصور واقع نشود تا در اثر حفظ جان و مال ، مردم با آسودگی خاطر در راه ترویج تمدن و حفظ ثبات جهد و همکاری نمایند . از این رو برای اطلاع و اطمینان خیال عموم افراد ممالک محروسه اعلام میداریم که کلیهٔ اتباع ما از بابت جان و مال خویش دارای آزادی و استقلال می‌باشند و اراده و علاقهٔ همایونی ما در این است که ایشان بدون ترس و تردید دارائی خود را در هر راهی که ترجیح میدهند به‌کار اندازند و در اموری از قبیل سرمایه‌گذاری وتشکیل‌دادن شرکتها جهت ایجادکارخانه و ساختن جاده و هرگونه اقدامی که برای پیشرفت تمدن و حفظ ثبات ضروری است شریک باشند . اراده و قدرت شاهانهٔ ما در اینست که احدی حق و اختیار دخالت یا تصرف در مال اهالی ایران نداشته باشد و هیچ‌گونه تجاوز و تعدی نسبت به مال ایشان نشود و یاکسی در مقام آزار مردم ایران بر نیاید مگر در حدود و بنابر موازینی که در احکام شرع و قانون عرف مقرر است . هرکس این حکم را درست اجرا نکند به چنان مجازاتی خواهد رسید که مایهٔ عبرت دیگران شود .

علاوه بر دستخط مزبور فرمان ذیل نیز خطاب به ولیعهد در تبریز در همان تاریخ صادر شده بود :

« امر مبارک شرف صدور یافته است که روشنی جان و کلید ابواب فتح و ظفر نور دیدهٔ خلافت و قلمرو پادشاهی و طلعت جمال ممالک محروسه فرزند دلبند و بسیار گرامی نورچشمی مظفرالدین میرزا ولیعهد سرزمین جاویدان ایران نایب السلطنهٔ ایالت آذربایجان کلمات مندرج در این فرمان همایونی را که موجب ستایش اهل جهان است اجراکند و اجازه ندهدکه مورد بی اعتنائی واقع شود . متن این اعلان را باید در مساجد و جرگه‌ها بخوانند و بطورکلی مطالب آنرا نیک واضح نمایند تا در ذهن افراد جایگزین شود و در همهٔ شهر های کوچک و بلوک و حتی در دهات و مساکن انتشار دهند تا همهٔ اتباع ایران از مضمون این حکم همایونی آگاه شوند و از متصدیان امرهم تعهد بگیرند که در اجرای آن کوشا باشند و هرکس که این حکم را طرف بی‌اعتنائی قرار دهد آن چنان مجازات و تنبیه خواهد شد که مایهٔ عبرت سایرین شود . »

با وجودکنجکاوی متن اصلی فارسی این اعلان و فرمان ضمیمهٔ آن بدست نیامده است در کتاب منتظم ناصری فقط چند سطر ذیل دیده می‌شود . مترجم :

« در سال ۱۲۷۵ ه . ق موکب همایونی از راه همدان تشریف فرمای سنندج شده سه روز در آنجا توقف فرمودند . چون در عهود سالفه در این ولایت معمول ولات بودکه صاحبان املاک تصرف مالکانه در ملک و مایملک خود چنانکه باید نداشتند حکم همایونی بر منع این رسم شنیع صادر و مقرر شد عموم رعایا نسلا بعد از نسل مالک قاهرهٔ اموال موروث و مکتسب خود باشند . »

اما اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات ذیل وقایع ۱۵ رمضان ۱۳۰۶ می‌نویسد (صفحهٔ ٦٤٩ کتاب چاپ تهران) :

« در باب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند عرض کردم اعلان بی‌موقع و بد و نامناسبی چاپ شد . ممکن بود که سال چهل و یکم سلطنت است و خواستید رفاهیتی به رعیت بدهید بشکرانهٔ این موهبت الهی . از این اعلان معلوم میشود یا شما را مجبور کردند یا خواب دیدید . از این عرض بن خوششان نیامد و جواب فرمودند چون ظل‌السلطان را معزول کردیم و او ظلم زیاد میکرد این اعلان لازم بود . » ـ مترجم .

فرمان باین کلمات پایان یافته است :

« هرکس این حکم را درست اجراء نکند به چنان مجازاتی خواهد رسید که مایه عبرت همهٔ ناظران شود . »

این بیانیه یا سند حقوق اتباع سلطان به راستی اقدامی ممتاز بود وباآنکه در ولایات تأثیر مختصری نمود ، اما خودشاه باطرز برازنده‌ای آن را رعایت فرمود . از طرف دیگر نیز اعلام عمومی آن و اشعار رسمی موضوع از جانب نمایندگی‌های اروپائی وسیلهٔ مطلوبی فراهم ساخت که هرگاه باز موارد بی دادگری شاق وسهمگین دیده شوددرمقام اعتراض برآیند و ازاین رو درقبال عناصر ناباب مانعی باشند .

پیشنهاد تدوین قانون ـ به‌طوری که ملاحظه شده‌است واجب ترین اصلاحات یعنی تدوین قوانین وتأسیس دادگاه مستقلی که عامل اجرای دستخط جدید وتعمیم قانون‌های موجود باشد در بیانیهٔ سلطنتی بکلی مسکوت مانده بود ، ولی شاه بعداً به این موضوع نیز عطف توجه نمود ودرموقع مسافرتم به تهران در سال ۱۸۸۹ محافل رسمی در پایتخت از این خبر سخت به لرزه افتاده که سلطان به دارالشورای کبری امر فرمود که هیئت جدید قانونی‌را برای اهتمام درکار عدل و داد تعیین نمایند. راجع به این اقدام در روزنامهٔ تایمز شرح ذیل‌را من بخصوص بالحن امیدواری درج کردم تا تصور نرود که نسبت به جریان امور ایران نظر بدبینی تمام دارم :

« هیئتی که خود واقف نیست چه انتظاری ازاو دارند ترجمه کردن «قانون ناپلئونی» را آغازکرده است ونسخه‌ای‌ازآن مجموعه که‌مناسب‌حال‌مسلمان‌های تبعهٔ فرانسه تهیه شده بود دراختیار این هیئت قرار داده‌اند، بعلاوه قانون انگلیسی را که

به خاطر مسلمانهای هندوستان تهیه شده است ، اما غیراز این کار هامعلوم نیست مأموریت این شوری چیست .

بعضی‌ها می‌پندارند که دستخط شاهانه هوس گذرانی بیش نیست ونتیجهٔ واقعی ازاین کار انتظار ندارند ، ولی امید است که حال بدین منوال نباشد وشاه تشویق شود که به وعده‌های خویش وفا کند ، اما اگر بنا باشد مجموعهٔ جدید منشأ اثری باشد باید نخستین اقدامش ضمن تهیهٔ قوانین، تشکیل محاکمی باشد همانطوری که درقوانین اروپائی هست وممکن است سرمشق بشمار آید. اشکال عمده شاید این باشد که قضات فاضل و شایسته ازکجا فراهم خواهد شد. بعلاوه هیچگونه تغییر وتفاوت عاجل دراخلاق ملت‌های مشرق زمین امکان پذیر نیست ولی لااقل انظار ملل غربی به احتمال قوی به‌این اقدام جدید که مایهٔ خیرونجات خود ایران است معطوف و درعین حال همکاری دولت‌های خارجی برای تأمین هر دو منظور یعنی هم تهیهٔ قانون ازطرف هیئت جدید وهم به جریان افتادن صحیح آن بعداز تدوین جلب خواهد گردید.

در پاسخ استفساری که اخیراً درسال ۱۸۹۱ نمودم معلوم شد که از تدوین قوانین جدید دیگر خبری نیست و می توان چنین نتیجه گرفت که بازطرح نافع جدیدی به صورت کاغذ پاره درآمده و سنگ مانع تازه ای برانبوه اصلاحات ناقص ناصرالدین شاه عالماً وعامداً افزوده شده است.

اثرات این ترتیب درسیرت ملی - در تحت سیستم حکومتی دو پهلو که داستانش‌را دراین فصل بیان کرده‌ام یعنی دستگاه اداری که درآن هرنفری هم راشی است و هم مرتشی وجریان قضائی که هم فاقد دادگاه وهم بدون قانون‌است می‌توان به‌آسانی دریافت که‌دل‌بستن واعتماد به کار حکومت دور از حزم و احتیاط خواهدبود ازاین روحس وظیفه شناسی‌فردی یا احساس‌غرور وسرافرازی ویا اعتماد متقابل ویا همکاری واقعی (مگر به قصد تبانی) پاك منتفی می‌شود ، ازفاش‌شدن رسوائی باکی نیست و درستی وپاکدامنی بی ارج و بالاتر از همهٔ مراتب مزبور موجب زوال حس ملی وطن پرستی می‌شود.

صاحب نظرانی که میگویند اصلاح اخلاقی مقدم بر اصلاحات مادی وتزکیهٔ باطن مرجح بر آراستگی ظاهری است کاملا حق دارند وگرنه مثل این خواهد بود که بر شاخهٔ درختی پیوندی تازه بزنند که شیرهٔ حیاتی‌اش خشک ویا تباه شده وخانه از پای بست ویران باشد. ممکن است درایران جاده‌ها و راه‌آهن ساخت ومنابع ثروت‌خیز آن را به‌کار انداخت وقشونش را آماده وکارگرانش‌را نانداز کرد، ولی باز هم‌آهنگی وانبازی اویاملت‌های متمدن میسرنخواهد گردیدمگرآنکه‌به‌کنه روح مردم امکان رسوخ باشد وتکان جدید و عمیق درسیرت ملی و رسوم ومبانی آن پدید آید.

من شرح وتصویری راکه گمان می‌کنم خالی ازخطاست راجع به حکومت ایران عرضه داشته‌ام ، تا خوانندهٔ انگلیسی وضع وحالی را بشناسد که خیر خواهان آن اعم از خودی یا بیگانه به چگونگی اوضاع واقف و از وجود مانع مقاومت بسیار سخت که ناشی از خودخواه ترین غریزهٔ طبیعی انسانی در مخالفت با افکار ترقی خواهی است آگاه باشند. اما باآنکه قصد ونیت ناصرالدین شاه نسبت به اقدامات بدیع وجدید قابل تردید نیست باز خود او تاحدی حامی این وضع و بساط خطرناك محسوب می‌شود زیراکه زر ومال شخصی او ازهمین راه فراهم می گردد وبسیاری ازایرانیان درحین محاوره صمیمانه نظریات انتقاد آمیز دارند ، ولی دربیان وصحبت ازتجلیل‌آن بساط وترتیب‌هم‌دریغ‌نمی ورزند. درواقع‌غیراز خود شهریار، هرگونه‌اقدام و ابتکار به منظور قیام برضد معایب راه و رسم‌دیرین پاك مفقود است و اگر مرد نیرومندی‌هم مانند پادشاه کنونی حتی به صورت نمونه و آزمایش‌در این راه گام‌هائی بردارد آن کسانی که این جهاد کبیر را پی گیری کنند ازکجا توان یافت ؟

فصل پانزدهم

تاسیسات و اصلاحات

و اقوامی‌که در دیارهای دور با چشمان مشتاق نگران اند با یکدیگر ، هم صدا می‌گویندکه فردا و شاید همین امروز اینسی - لادوس قیام خواهد کرد .

لانگفلو (داستان اینسی لادوس)

دورنمای تاریک - با آنکه تصویری که‌من به‌خاطر بیان حقیقت ازوضع وحال حکومت ایران باز نموده‌ام سخت ملال انگیز است وتغییر واصلاح مبانی اساسی آن نیک ضروری است هم‌اکنون شهریار ایران نیز به یک رشته اصلاحات درمملکت دست زده است‌که براستی این دوره را ازتمام ادوار متمایز می‌سازد . بررسی این اصلاحات و داستان هریک ازآنها کار خطیری است‌که هم سبب تهنیت وخشنودی است و هم موجب تأسف و افسردگی.

از یک طرف ما ناظر تأثیرات نافذ به اصطلاح تمدن غرب هستیم‌که با نتایج نیکو موانع دیرین غرض ومرض را درمشرق زمین درهم می‌شکند و ازجهت دیگر در ردیف همین چشم‌انداز دلنواز مشاهده می‌کنیم‌که رسم خرافات پرستی پایدار وشور وهیجان اصلاحات بیهوده است و آفت سستی و اهمال به درجهٔ اعلی است و سخت سرگردانیم‌که آیا این علامت بامداد امیدواری است و یا تنگنای ناامیدی و آیا ایران در آستانهٔ ورود به جرگهٔ کشورهای متمدن جهان است وهم اکنون دراین مرحله گام نهاده و یاآنکه درعالم بی‌خیالی خود آسوده غنوده است

و راه ترقی او مسدود ؟ با آثار و شواهدی که در همین فصل خواهد آمد وآنچه پیش‌از این بیان شده است خواننده خود دراین‌باره قضاوت تواند کرد ، ولی این جانب نیز از لحاظ صلاح وصواب موضوع کتابم با امعان نظر دوستانه وبلکه قرین مدارا به شرح این مقال خواهم پرداخت و ازآنجائی که درست آگاهم که فاصلهٔ بین راه ورسم شرق وغرب به اندازهٔ ازقطب جنوب تا شمال است ، وآنچه را که ما تمدن وگاهی از روی شتاب ترقی می‌خوانیم در نظر اهل شرق مفهوم کاملا متفاوتی دارد وملت‌های مختلف راههای خاصی‌برای نجات خویش دارند ، بعلاوه با آنچه در نزد ما کند وبطی می‌نماید شاید دیگران‌را که با حقیقت سرعت هنوز مأنوس نشده‌اند سرعت بسیار درنظر آید وهیچ برزگری هم نباید ازهمهٔ کشت وکار خویش ثمر عاجلی انتظار داشته باشد .

صندوق عریضه ـ ازجمله اصلاحاتی که با حصول نتیجه از طرف پادشاه کنونی عملی شده است که قبلا هم‌به ذکرآن پرداختم‌تأسیس پلیس‌شهری در تهران و تجدید بنای پایتخت وزیبا کردن آن‌بوده است وازکارهائی که اقدام شده ، ولی نتیجه‌ای نداشته است من نظرخوانندگان را به تجدید سازمان اداری و تأسیس دادگاههای قضائی وتدوین مجموعهٔ قوانین معطوف نمودم .

در زمرهٔ اقدامات دستهٔ اخیر نقشه‌ای خوش آیند ، اما بی‌دوام نتیجهٔ سفر اول شاه به فرنگستان بود . چون اعلیحضرت نیک آگاه بود که تعدی‌های بسیاری وجود داشته که هیچ وقت به اطلاع او نمیرسیده است به پیروی از راه ورسمی که در جمهوری قدیم ونیز بود که عریضه‌های خطاب به هیئت ده‌گانهٔ حکومت را در دهان مجسمهٔ سنگی‌شیر می‌نهادند، امر داد ماهی‌یک بار صندوق‌عرایض درمیدان شهرهای بزرگ بگذارند وکلیدش را نزد خود نگاه می‌داشت ومقرر این بود که صندوق‌ها را درحضور وی بگشایند ، اماحکام ولایات ایران نیز به قصد رفع این مایهٔ تهدید تمهیدی نمودند به این معنی که ناظرانی دراطراف صندوق گماشتند و تازیانهٔ رایگان نصیب آن آدم بی پروائی می‌گشت که جرأت داشت عریضه ای

درصندوق بیندازد. ازاین رو صندوق عرایض همواره خالی بود و شاه نیز خشنود می‌نمود که بحمدالله اتباعش عرض وشکایتی ندارند.

طرح این فصل ـ اصلاحاتی را که من دراین فصل مورد توجه قرار می‌دهم آنهائی است که بنابر معیار فرنگی به هیچ وجه حاکی ازپیشرفت قابل ملاحظه ملی نیست، ولی‌درسرزمین ایران که‌شرح‌حالش‌را ملکم‌ها، موریه‌ها، و اوزلی‌هانوشته‌اند ترقی شایسته‌ای بشمار می‌رود که از آن جمله است برقرارکردن صندوق عرایض و تلگراف الکتریک و طبع و نشر جراید وتأسیس ضرابخانهٔ دولتی وضرب سکه‌های دولتی و بانک اروپائی و امتیازات رسمی و مانند آن وساختمان جاده‌ها وتعلیمات عالی و نیز فرصتی خواهم داشت که سخنی چند دربارهٔ احساسات مذهبی که در درآن مملکت هست بیاورم. راه آهن را در فصل جداگانه‌ای مطرح خواهم کرد.

نامه های پستی ـ تا سال ۱۸۷٤ وضع پستی ایران در دست چاپارباشی ها بود که سرویس پست را از وزیر طرق اجاره می کردند ونامه‌رسانی برای این افراد منبع درآمدی بشمار می‌رفت ونرخ ثابتی هم در کار بود که کسی‌از چگونگی آن اطلاعی نداشت و در واقع از هر دو جانب، حق العملی تحصیل می کردند، زیرا که ابتدا فرستندهٔ نامه مبلغی برای حمل و تحویل آن می‌پرداخت و ازسوی دیگر تا دریافت دارنده چیزی به حامل نمی‌داد در وصول نامه توفیق نمی یافت. از قرار اطلاعی که به من رسیده است درضمن همین سرویس بدوی یک نوع ترتیب پستی هم به رسم اروپا با استفاده از تمبر شروع، ولی زود متروك شد، زیرا که‌مباشر این کار صد هزار تمبر هم محرمانه برای سود شخصی چاپ کرده بود که ازهمان قبیل ماجراهائی است که ذکرآن قبلاً بیان شده است.

درسال ۱۸۷۰ تشکیلات پستی ایران برطبق سیستم اروپائی به یکی از مدیران رسمی پستی اتریش به نام ریدر واگذار شد. وی که آزمایش آن کار را با رساندن نامه‌ها در پایتخت آغاز کرده بود به‌تدریج مأموران و متصدیانی آماده کرد. هنوز یک سال و اندی ازدورهٔ خدمتش نگذشته بود که اولین سرویس‌پستی‌را

درایران هفته‌ای یک بار بین تهران ـ تبریز ـ جلفا با شعبه‌هائی از قزوین به‌رشت تأسیس نمود وسال بعد در ۱۸۷۶ وی به مقام مدیریت پست رسید.

درسال ۱۸۷۷ ایران به قرارداد بین‌المللی پستی ملحق گردید. آقای ریدر که در همین سال از خدمت دولت ایران خارج شده بود جانشین روسی بنام اشتال داشت که او هم دکتر اندریس را که یکی از مدیران سالنامه‌ایست که من مطالبی ازآن اقتباس کردم بازرس کل پست ایران برگزید. در عرض چند ماه اندریس به این دلیل ازکار افتاد که مطالبهٔ نامه‌ای را نمود که والی شیراز از صندوق پستی درآورده بود. یکسال بعد هم اشتال معزول شد وتاچندی سرویس پستی به وضع مظنون وخطرناکی افتاد به این معنی که کیسه‌های پستی را باز واجناس قیمتی‌را سرقت می‌کردند و اروپائی‌ها ترجیح می‌دادند که از سرویس اختصاصی سفارت انگلیس یا دستگاه تلگراف هند و اروپ استفاده نمایند.

سپس اسباب تأمین بیشتری فراهم آمد. ترتیب فعلی این است که یک هفته درمیان سرویس به‌اروپا از راه تبریز وتفلیس دایراست وهمچنین از راه رشت به‌باد کوبه و سرویس دیگر هفتگی از راه بوشهر تا بمبئی و یک سرویس هفتگی نیز بین ـ پایتخت و مشهد ویزد وکرمان و شیراز وکرمان هست. می‌گفتند درسال ۱۸۸۶ هفتاد وسه پستخانه در سراسر ایران بوده و درسال ۵ ـ ۱۸۸۴ که آخرین آمار دراختیار است تعداد ۱٫۳۶۸٫۸۳۵ نامه به مقصد رسیده و ۲۰۰۵ کارت پستال و ۷۴۵۵ نمونه و ۱۷۳۹۹۵ بستهٔ پستی جمعاً به مبلغ ۳۰۴٫۷۲۰ لیره و درآمد همان سال ۱۳٫۷۶۴ لیره ومخارج ۱۳٫۲۹۸ لیره بود. ازانگلستان به ایران نامه ازطریق برلن درظرف تقریباً دو هفته به تهران می‌رسد.

تلگراف برقی ـ بانوعی پس وپیش کردن حیرت‌آور وقایع عادی (که ازخصایص جهان خاور است سلاطین مشرق زمین علاقهٔ سرشاری به امور نوظهور دارند ازاین‌رو چراغ برق درکره وکابل زودتر ازگاز معمول شد) تلگراف برقی خیلی زودتر از تأسیس یکسرویس مرتب پستی درسراسر ایران بکار افتاد واولین بار درسال ۱۸۵۹

ازطرف دولت به‌رسم آزمایش خطی ازتهران تا سلطانیه کشیده شد ، ولی‌چون این کار درست انجام نشده بود ناچار متروك ماند.

در سال ۱۸۶۰ خط کاملی ازتهران تا تبریز دایر کردند که در ۱۸۶۳ تا جلفا امتداد یافت و درهمین موقع بین دولت‌های ایران وانگلستان مذاکراتی پیش‌آمد که به این نتیجه منجر گردید که خط اصلی تلگراف هند و اروپا از لندن تا بمبئی ترانزیت ازطریق ایران بگذرد. داستان و حاصل این مذاکرات که در اوضاع داخلی ایران تأثیر فراوان داشت متناسباً در فصل راجع به روابط گذشته وحال ایران وانگلستان بیان خواهد شد وبنابراین خوانندگان علاقه‌مند به آن‌فصل مراجعه خواهند کرد. دراینجا ذکر این موضوع کافی است که منظور ازآن جریانات این بود که سه رشته خط از جلفا به تهران دایر و بوسیلهٔ کمپانی تلگراف هند و اروپ اداره شود و از تهران تا بوشهر را مأموران حکومت هند اداره کنند. علاوه براین خطوط دولت ایران درحدود سه‌هزار میل خط تلگرافی در دست مأمورین خود دارد که همه محتاج به اصلاح وتعمیر است. اینک پایتخت باتمام شهرها ومراکز عمدهٔ مملکت مربوط است و تأثیری که این کار دراستحکام اساس اقتدار همایونی داشته است درفصل دیگری ذکر خواهد شد. خطوط ایران غیر از آنچه در حوالی پایتخت هست به قرار ذیل می‌باشد :

خط تهران ـ مشهد و مشهد ـ سرخس و مشهد ـ کلات نادری و درگز ـ مشهد و قوچان ـ شاهرود استراباد ومشهد سر ـ سمنان وفیروزکوه ـ قزوین ، رشت و انزلی رشت وخرم‌آباد (در مرز مازندران) تبریز ،اردبیل ونمین، تبریز وسا‌وجبلاغ مرند و خوی وارومیه تهران ـ همدان وخانقین ، همدان ، سنندج وگروس ،همدان بروجرد وسلطان آباد بروجرد ـ نهاوند ، بروجرد ـ خرم‌آباد وشوشتر (که دارند تا اهواز ومحمره ـ خرمشهر) امتدادمی‌دهند اصفهان ـ یزد وکرمان ، آمار عایدات ومخارج وکارهائی‌را که انجام یافته است انتشار نداده‌اند.

روزنامه‌ها ـ تاریخ و وضع کنونی روزنامه‌نگاری نیز درایران شرحی گویا از حالتی غیر عادی است که درمیان مردم آن سرزمین دیده می‌شود به این معنی

که هم حاکی از عالم خاص وعقب ماندگی است وهم نشانهٔ طی مدارج فرهنگی ، زیرا که ازطرفی بنابر علایم ظاهری تمدن چند روزنامه در پایتخت وشهرهای دیگر تحت نظارت وزیران و دربار هست ، ولی ازطرف دیگر مطبوعات به صورتی که باید وشاید درآنجا مطلقاً نیست .

آزادی قلم و یا حتی حق انتقاد پاك مجهول است. ازاین رو این پنداری موهوم و شاید هم گمانی فریب‌آمیز است که بعضی‌ها گاهی هنروران این رشته را پیش‌تازان تجدید حیات ایران وانمود و سه چهار روزنامهٔ موجود را دلیل ترقی شایسته‌ای در زمینهٔ آزادی ادب وفرهنگ عنوان می‌کنند.

تاریخ جراید ایران درگذشته و حال ـ به سال ۱۸۵۰ در زمان زمامداری امیر نظام نامدار ، میرزا تقی خان که چند بار ذکر خیرش را به میان آورده‌ام ، اولین روزنامهٔ فارسی را اساس نهاد واو تحریر آن‌را به دست یک نفر انگلیسی داد تا مطالبی سودمند وجالب توجه ازجراید اروپائی استخراج ودرج کند وخود نیز مقالاتی سیاسی در آن روزنامه می‌نوشت. درعین حال امیر ترتیبی را رایج ساخت که بعداً درواقع دربارهٔ سایر روزنامه‌ها نیز مجری شد ، که بدون آن مطبوعاتی که تابع قیود خاص وموانع متعدد باشند امکان دوام ندارند. به این معنی که کلیهٔ اعضای اداری دولت ناگزیر بودند مشترك مرتب روزنامه باشند و ظاهراً این روزنامه بعداً (شاید بعلت برکناری و سپس قتل بانی آن) تعطیل شد.

آقای مونزی در سال ۱۸۶۶ روزنامهٔ دیگری را ذکر کرد به نام (جریدهٔ تهران »[1] که به امر شاه درسال مزبور تأسیس گردید وستونهای شامل مطالبی در شرح وتعریف کشورهای اروپائی واختراعات وتجارت واطلاعاتی تازه ازاین‌قبیل که ذوق ناشر و علاقهٔ خوانندگان طالب بوده است و متحدالمآلهائی درباری و مقالاتی راجع به علوم شرق و شیمی وغیره. نام روزنامه‌های تهران درحال حاضر به شرح ذیل است :

۱ ـ این جریده و همچنین روزنامهٔ فوق درکتاب جامع « مطبوعات و اشعار ایران » تألیف ادوارد براون تحت این عنوان دیده نشده است. شاید روزنامهٔ وقایع اتفاقیه منظور باشد. مترجم.

۱ ـ « ایران » که ارگان رسمی است وهمهٔ اعضای ادارات به اشتراك آن ناگزیرند و با آنکه مقرراست دو هفته یکبارانتشار یابد، ولی نامرتب منتشر می‌شود این روزنامه‌ها را وزیرانطباعات تنظیم‌می‌کند و او حق انحصاری نسبت به تمام روزنامه ومطبوعات دارد وسالانه . . . تومان حق‌امتیاز می‌پردازد.

هر شمارهٔ این روزنامه را شاه ملاحظه و تصویب می‌کند و مثل سایر روزنامه‌ها چنانکه باز خواهم گفت با چاپ سنگی فراهم می‌شود وشاه گاهی درآن مقاله می‌نویسد ومباهات می‌نماید که سبك خاص وفارسی خالصی دارد که تا اندازه‌ای عاری از لغات عربی است که درمکالمات معمولی فراوان است.

در همین روزنامه درشماره‌های ۱ و ۹ ۱ مه ۱۸۸۸ مکتوبی‌به قلم اعلیحضرت مندرج است که بعداً به آن اشاره خواهم کرد و آن راجع است به دریاچه‌ای که چند سال پیش در مسیر جادهٔ تهران به قم درست کرده‌اند. روزنامه ایران حق تقریر ونگارشی درباب سیاست خارجی ندارد که مبادا ازاین راه اهانتی به مقام سفرا وارد شود وراجع به‌سیاست داخلی‌هم دراثر ترس‌از ناخشنودی شاه وحفظ شئون دولتیان درج نمی شود بنابراین جنبهٔ یک جریده درباری و روزنامهٔ رسمی دارد که درآن اخبار انتصابات وزیران واتفاقات درباری و شکارهای شاهکاری که از ضرب شست حضرت شهریاری‌پیش‌آمده باشد ، اما ورقه‌ایست که پیوسته‌انتشار دارد وبنا برقاعده شامل اطلاعاتی دربارهٔ آثار تاریخی و جغرافیائی دوره‌های گذشته وحال است و می‌توان نیك استنباط نمود که اگر مشتریان فرمانبردار در میان نباشند هستی سود بخش ویا دوام چنین جریده‌ای دور از امکان خواهد بود.

۲ ـ « اطلاع » که ارگان نیمه رسمی و این نیز در زیر نظر وزیر انطباعات است که نامرتب انتشار می یابد هرچند مقرر است که دو هفته یك بار منتشر شود علاقهٔ علمی ناشر آن ، اعتمادالسلطنه [۱] که قبلا صنیع‌الدوله لقب داشت سبب بعضی از مندرجات فنی شماره‌های نخستین آن بوده ، ولی حالا مطالب محدودتری منتشر

۱ ـ در روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه (چاپ تهران ۱۳۴۶) به نام‌کرزن‌که دو بار هم به حضور ناصرالدین شاه رسیده بود هیچ اشاره‌ای دیده نمیشود . مترجم .

می‌کند وغالباً مقاله‌ای سیاسی دارد که برحسب معمول از جراید فرانسه بنابر سلیقهٔ جناب وزیر استخراج می‌شود ومشهور است که اخبار تلگرافی وقایع اروپائی رایک ماه بعداز پیش آمد واقعه درج می‌کند.

۳ ـ « شرق » مجلهٔ مصور ماهانه درتهران تحت نظر اداره وناشر مزبور منتشر می‌گردد وتصاویر آن معمولا به عکس وزیران یا رجال ایرانی منحصر است وگاهی نیز با چاپ‌کردن صورت فرمانروایان اروپائی تنوعی پیش می‌آید. قیمت هر شماره از جراید مزبور یک قران است که ازلحاظ انتشار عمومی‌آن رقم نافعی‌بشمار می‌رود ودر جائی که علاقهٔ واقعی درکار اشتراك وجود ندارد شرط دوام چنین ایجاب می‌نماید ، زیراکه هرگاه صاحبان جاه ومقام در زمرهٔ حامیان این روزنامه بشمار نروند آسان‌ترهدف‌بهتان قرار می‌گیرند وبرای‌هر مطلب و خبر ستایش آمیزی نیز رشوه مقدمهٔ ضرور عاقلانه‌ای خواهد بود.

٤ ـ «فرهنگ» دراصفهان جریدهٔ فرهنگ تحت نظرظل‌السلطان‌یامتصدیانی که وی تعیین می‌کند انتشار می‌یابد و تابع همان روش و شرایطی است که فوقاً ذکرکردم . سابقاً روزنامه‌ای به نام‌اختر، خیلی مورد علاقهٔ مردم بود و ناشر آن‌یکی از مهاجران ایرانی در اسلامبول بود ، اما بعداً از ورود آن به ایران جلوگیری شد چون ظاهراً اشاره و کنایات جسورانه در بارهٔ روش و کار همایونی داشت. جریدهٔ مشابهی هم به نام « قانون » اخیراً انتشار یافته است .

روزنامه ایران و فرانسه ـ بعد از سفر اول شاه به اروپا میرزاحسن خان وزیر امور خارجه که از مشاهدات اروپائی خود سخت به هیجان آمده بود تأسیس روزنامه‌ای ایرانی و فرانسوی را پیشنهاد نمود . دستگاه کار فراهم آمد و یک نفر اروپائی هم برای اداره‌کردن آن انتخاب شد و عنوان خوش آیند « وطن » را نیز برگزیدند ، امادر ٥ فوریهٔ ۱۸۷۶ همینکه اولین ویگانه شماره درآمددرسر مقالهٔ افتتاحی آن اظهارات حیرت‌انگیز ذیل جلب توجه نمود :

« راجع به امور داخلی ما با آزادی تام داد سخن خواهیم داد ، ما به

هیچ وجه و قطعاً طرف هیچ جانبی را نخواهیم گرفت و با احدی پیمانی نداریم و زیر بار هیچ گونه تعهدی هم نیستیم. علاقهٔ ما خدمت به مملکت است ودر این راه فقط احتیاجات واقعی او را در نظر داریم، ما طرفدار ترقی هستیم و از هر گونه تحقق آن حمایت می‌نمائیم، ولی هیچگاه راه تملق فرومایگان را نخواهیم پیمود و نسبت به ارکان قدرت، چاپلوسی نخواهیم کرد. ما از هر قسم فکر و مرام درست دفاع و هر کار خلافی را سرزنش خواهیم کرد وهر گاه آن اعمال مخالف قانون باشد شدت شماتت ما دو چندان خواهد شد. جنگ و پیکار بر ضد دزدی و فساد و آنانی که عامل آنند ـ ترقی و عدالت و حق شعار ما و برنامهٔ ماست و با تمام دقت هم خود را صرف آن خواهیم کرد که شایستهٔ علاقهٔ مردم باشیم و خود را به منزلهٔ قهرمان حقوق این کشور و هموطنان خویش آماده می‌سازیم».

این حرفها درگوش ایرانیان مثل این بود که سر پی‌ترونت ورث درپارلمان (انگلستان) راجع به الیزابت (ملکه) سخنوری نماید یا کایوس گراکوس [۱] در مجلس زعمای رم طوفان سخن برانگیزد که تجاوز نسبت به همهٔ آن چیزهائی بود که در ایران سخت گرامی است. پس بی درنگ با اخراج نویسندهٔ خطاکار مقاله، روزنامهٔ جسارت پیشه را برای همیشه تعطیل کردند. این شماره که من عبارت‌های فوق را از آن اقتباس کردم در تاریخ روزنامه نویسی نمونهٔ ممتازی‌است و سزاوار کنجکاوی. همین وزیر (اعتمادالسلطنه .م) مجله‌ای هم نظامی در تهران راه انداخت، ولی بیش از هفده هجده شماره در نیامد.

در سال ۱۸۸۰ روزنامه‌ای قدری مرتب‌تر و نیمه رسمی به زبان فرانسه با عنوان «ندای ایران» انتشار یافت که بعداً از بین رفت [۲] و روزنامه ای هم در تبریز منتشر گردید که زود تعطیل شد. کالج سلطنتی (دارالفنون) نیز مجله‌ای

۱ ـ Caius gracchus

۲ ـ اعتمادالسلطنه درکتاب المآثر و آلاثار این روزنامه‌را نوشتهٔ خود وانمودکرده است، ولی گویا روزنامهٔ اکودوپرس را بارن دونورمان، مهندس بلژیکی که برای‌طرح‌ریزی راه‌آهن ایران‌استخدام شده بود می‌نوشته است. مترجم.

علمی منتشر ساخت ، ولی این نامه هم راه زوال پیمود . چند روزنامهٔ دیگر نیزپیدا شد که هنوز انتشار نیافته محکوم به فنا گردید .

این است داستان اجمالی روزنامه نگاری و وضع فعلی آن در ایران . این نکته که تا چه اندازه چنین دستگاه و بساطی قادر به ترویج و تعالی افکار و ترقی است خواننده خود بهتر می‌تواند تمییز دهد . به هر حال هنوز برای افراد حساس جای غم و نگرانی نیست و باز فرصت و امکان پیدایش چهارمین رکن حکومت در قلمرو شهریاری فراهم است .

سکه ـ می‌توان تصور نمود که در سرزمینی با عادات و غرایز خاصی که بیان کرده‌ام وجه رایج همواره اسباب مطلوبی برای خیالات پادشاهان و حکام و وزیران فراهم‌می‌ساخته است وهر قسم وسیله وراه خواه‌از لحاظ دانش اداره کردنش ویا ثبات ارزش آن بواسطهٔ فقدان آن نیک نمایان‌شده است. نوسانهای ترقی و تنزل میزان ارزش سکهٔ رایج درآنجا به راستی فاحش می‌نموده و درموقع‌مسافرتم به حداقل ارزش خود رسیده بوده است .

در زمان تاورنیه در نیمهٔ قرن هفدهم یک تومان معادل پانزده سکهٔ فرانسه یا چهل وشش لیور (هر لیور یک شلینگ و شش پنس) بود، اندکی بعد شاردن، در زمان شاه سلیمان ارزش تومان را از چهل و پنج تا پنجاه لیور یا سه لیره و ده شلینگ به پول انگلیسی نوشته بود. اوایل قرن بعدکروزینسکی ارزش آن راشصت لیور یا بیست کورون ذکر نمود . سپس بر کناری خاندان صفوی و هجوم افغانها و فرمانروائی نادر شاه و هرج و مرج بی حدوحسات بعد از مرگ او پیش آمد .

در ابتدای این قرن وقتی در اوان دورهٔ قاجاریه باز موجبات امن و امانی فراهم شد، ملکم ارزش تومان را یک لیره نوشت و بین ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ فریزر آن را یازده شلینگ قید کرد سپس ارزش آن پیوسته راه تنزل پیمود و در سال ۱۸۷٤ هر تومان ده فرانک یا هشت شلینگ و در ۹۰ - ۱۸۸۹ که من در ایران بودم تا معادل پنج شلینگ ونیم پائین رفت و بواسطهٔ ترقی بهای نقره باز تا شش شلینگ ترقی کرد .

ضرابخانهٔ دولتی ـ درسابق تقریباً هریک ازشهرهای بزرگ ایران ضرابخانه‌ای جداگانه داشت همدان، تبریز، کاشان، اصفهان، کرمان، مشهد، کرمانشاه، رشت، استراباد، قم، مازندران و سیستان و نمونه‌های کهنه این سکه‌های محلی هنوز بدست می‌آید[1] این وضع درهم برهم عامل عمدهٔ تقلب بود و سکه‌های قلب بسیار فراوان به حدی که دولت سر انجام ناچار شد که بی اعتباری همهٔ سکه‌های چکشی قدیمی را اعلام کند.

درسال ۱۸۶۰ پادشاه کنونی که از ناحیهٔ بعضی افراد ذی علاقهٔ به‌تقلید طرز مسکوک اروپائی تشویق شده بود به وزیر مختار خود در پاریس امر داد ماشین‌های لازم ابتیاع و کارشناسان فرانسوی استخدام کند. این حضرات به‌موقع وارد تهران شدند و ماشین آلات که صندوق‌های آن به جای‌سوخت درکشتی‌مصرف شده بود روی شن‌های انزلی افتاده بود و در آنجا خراب شد و هیچ حیوان باربری هم به اندازهٔ کافی قوی نبود که دیگ بخار و چرخ‌های ماشین را حمل کند و حتی فیل همایونی نیز قادر به انجام آن کار سنگین نبود.

این پیش آمدهای ناهنجار اجرای نقشه را مدتی به تعویق انداخت تا در سال ۱۸۷۷ که سکه‌های جدید رواج یافت و عمارت وسیعی در حوزهٔ شمالی تهران که قبلا به قصد کارخانهٔ پنبه ریسی مورد آزمایش واقع و بی‌فایده نموده بود به ضرابخانهٔ‌سلطنتی مبدل شد. این کارخانه که یک نفر سر کارگر آلمانی وقالب سکه‌های فرانسوی دارد زیر نظر امین‌السلطان کنترول واکنون‌یگانه ضرابخانه درایران است.

سکه‌های رایج جدید ـ در صفحات بعدی جدول سکه‌هائی که ضرابخانهٔ دولتی بیرون داده‌است‌ملاحظه خواهد شد، قران نقره که واحد پول است اصلا هشتاد و سه قیراط وزن داشت، بعد به هفتاد و هفت قیراط رسید و اکنون هفتاد و یک قیراط است. نسبت نقرهٔ خالص سابقاً نودو پنج درصد بود یعنی قران فقط پنج درصد بار داشت. تومان طلاهم اصلا به همین نسبت فلز خالص داشت یعنی نود و پنج

۱ ـ قران‌های قدیم اساس سکه در ایران است و بانک شاهنشاهی ناچار شده است که از روی وزن آن اسکناس چاپ کند، زیرا که عیار سکه‌های جدید پیوسته در تغییر و تفاوت می‌باشد.

درصد که هنوز اسماً به همان میزان باقی است ، ولی مدیر ضرابخانه که سالانه پنج هزار تومان بابت حق امتیاز می‌پردازد حق دارد ازآنچه ضرب می کند پنج درصد اخذ کند، بعلاوه مداخل شخصی‌هم از راه عیار سکه‌ها به جیب او می‌رسد . میزان واقعی در مورد مسکوکات نقره در سال ۱۸۸۹ (۸۹۱ودوسوم) درهر هزار و در مسکوکات طلا (۸۸۰ ونیم) و بقیه‌عیار مسی بود. قبلا این شخص مبلغ بیشتری بابت حق امتیاز می‌داد و از مسکوکات مسی هم درآمد کلانی داشت ، اما در نتیجهٔ بازرسی جدی این امتیاز از او سلب شد [۱] .

جریان طلا - در واقع به مناسبت افزایش کلی واردات بر صادرات که تا چند سال اخیر دوام داشته و حالا رفته رفته رو به تعادل است می‌توان گفت که طلا کم کم از جریان ناپدید شده بود. نقره هم یک چندی سخت نایاب شد. دولت ایران که از این وضع بسیار نگران می‌نمود به این فکر خوش‌آیند افتاد که صدور فلزات قیمتی را ممنوع سازد ، ولی خوشبختانه این نقشه راکد ماند . سکه‌های طلا که اسماً در جریان است یک ربع ، نصف ، یک ، دو ، پنج و ده تومانی است. تنزل پول به آن اندازه شدت یافته بود که یکی از سکه‌های مزبور که اسماً معادل ۱۰۰ تومان بود در تهران کمتر از ۱۴۰ تومان بدست نمی‌آمد که دال بر کاهش ارزشی تقریباً پنجاه درصد است .

لزوم بانک‌های اروپائی - نابکاری و نواقصی که در سیستم پولی ایران و در واقع تمام شقوق داد و ستدهای تجارتی‌آن سرزمین هست‌از دیر باز لزوم تأسیس بانک‌هائی راکه به سبک اروپا اداره شود جهت تأمین اصلاحات دامنه‌دار مادی غیر قابل احتراز ساخته است. راجع به‌ترقی و تنزل ارزش مسکوکات مبادلاتی و کمیابی پول قبلا اشاره‌ای کرده‌ام .

از جملهٔ نقایص ، یکی توزیع اتفاقی بی تناسب فلزات قیمتی وهزینهٔ سنگین حمل مسکوکات است که با کرایهٔ گزاف بر پشت‌حیوانات بارکش‌قابل نقل وانتقال

۱ - در دسامبر ۱۸۸۹ وی بازامتیاز سکه های مسی را برای دورهٔ آزمایش شش ماه تحصیل کرو و نرخ اجارهٔ سالانه به ۲۵۰۰۰ تومان افزایش یافت .

است. تجار اشکالات وزیان فراوانی برای پرداخت‌های خود به‌اروپا دارند. دسته‌های محدود صرافان محلی کنترل بازار شهرهای ولایات را در دست دارند. سرمایه‌های محلی از شراکت در هرگونه امور نافع همگانی بواسطهٔ نگرانی و بی اعتمادی که نسبت به همه قسم سرمایه گذاری هست احتراز می‌جویند.

برتر از همه رسم پول انباشتن بعضی از توانگران از مقام اعلی تا پایین است و هیچ چیزی مؤثرتر از تنزیل‌های گزاف که با اظهار اشتیاق به ربا خواران محلی پرداخت می‌شود وضع اسفناك مالی ایران را روشن نمی‌سازد. بهرهٔ قانونی‌بنابر موازین تا دوازده درصد محدود شده است، ولی در نیمهٔ قرن حاضر بانو شیل نوشته بود که: «به ندرت کمتر از بیست وپنج درصد است غالباً تا پنجاه یا شصت و حتی صد درصد می‌رسد. برای وام وجه نقد بانک‌های محلی تا یکی دو سال‌پیش می‌توانستند به‌آسانی دو درصد ماهانه در صورتی که هر ماه تسویه حساب‌می‌شد و یا بیست و نه درصد سالانه دریافت دارند. قرض دهندگان خصوصی از این‌مبلغ هم بیشتر بهره دریافت می‌داشته‌اند.»

بانک خاور ـ به نحو اجمال وضع مالی ایران به شرحی بود که ذکر شده است تاهنگامی که در سال۱۸۸۸ شرکت بانک جدیدخاور در صدد برآمد که ایران را در حوزهٔ عملیات آسیائی‌خود وارد سازد و شعبه ونمایندگی در تهران، مشهد، تبریز، رشت، اصفهان شیراز، و بوشهر بازکرد. از لحاظ شرکتی‌تجارتی‌چون داد وستد برای همه آزاد بود اجازهٔ خاصی از دولت ایران ضروری بشمار نمی‌رفت. با اجاره کردن عمارت عظیمی که سراسر یک ضلع میدان توپخانه را در پایتخت اشغال نموده بود پس ازفقط یک سال کار در همان موقع مسافرتم به تهران‌فعالیت بسیاری در آنجا و ولایات داشت و ایرانیان رفته رفته به معنی حساب پس‌انداز و ارزش بهرهٔ ثابت و مطمئنی در بارهٔ موجودی‌های خود آشنا شدند.

بانک برای حساب جاری دو و نیم درصد و برای حساب ثابت شش ماهه چهار در صد و برای امانت‌های سالانه شش‌درصد پرداخت می‌کرد و در مورد وام

نرخ بهره راتا دوازده درصد تخفیف داد ومی گفته‌اند که بابهرهٔ شش تاهشت درصد به خود شاه هم پول قرض داده بود. این بانک، ایرانیان را باپول کاغذی به‌صورت ارائه و پرداخت از پنج قران به بالا آشنا و مأنوس کرد و هرکسی که حامل آن اوراق بود وجه دریافت می‌داشت و از این کار در پایتخت استقبال شایانی‌نمودند.

بعد از دوسال عملیات شعبهٔ این بانک را درایران بانک جدید شاهنشاهی با قیمت گزاف خریداری و در شرایط نیک مساعد و مطلوب شروع به کار نمود با برنامه های وسیعی که امکان رقابت را برای دیگران سخت دشوار ساخته است، اینک رواج و اعتبارکار بانک شاهنشاهی ایران به حد اعلی است.

بانک شاهنشاهی ایران ـ در سی‌ام ژانویهٔ ۱۸۸۹ شاه امتیازنامهٔ مقدماتی بانک شاهنشاهی ایران را به نام بارن دو رویتر امضاء کرد. در اینکه این امتیاز از جهاتی جبران آبرومندی در بارهٔ آن مرد محترم به مناسبت بدرفتاری که در مورد امتیاز معروف ۱۸۷۲ رویتر دیده بود به شمار می‌رفت، هم از امتیاز نامه‌ای که به نفع او صادر شد و هم از مفاد یکی از مواد آن استنباط می‌شود که مقرر داشت مبلغ ۴۰۰٫۰۰۰ لیره ودیعهٔ بارن دو رویتر بابت امتیاز سابق که دولت ایران در سال ۱۸۷۳ بر خلاف حق ضبط کرده بود مسترد شود.

تا پایان ژوئیهٔ ۱۸۸۹ ضمائم و موادی به قرارداد جدید الحاق گردید. در ماه اوت دولت انگلیس با فرمانی سلطنتی در بانکی که به شرح فوق تشکیل یافته بود شراکتی سی ساله نمود. در اکتبر آگهی مربوط به این بانک درلندن برای دعوت طالبان سهام منتشر شد وبه اندازه‌ای اعتماد عمومی نسبت به این‌جریان درخشان بود که در عرض چند ساعت از تاریخ انتشار پانزده در صد بیشترازسرمایهٔ اعلامی یک میلیون لیره سهام به فروش رفت.

مواد امتیاز نامه ـ درمجلدی جداگانه سواد امتیازنامهٔ اصلی‌بانک شاهنشاهی را درج خواهم کرد بنابراین در اینجا فقط به ذکر نکته‌های عمده‌تر آن اکتفا می‌نمایم. امتیاز از ژانویهٔ ۱۸۸۹ به مدت شصت سال اعطاء شده بود پایه ومایهٔ

سیاست آینده که هرگاه با فکر و همت و کار و بی غرض مجری دارند ممکن است به اقدامات کلان تجارتی منجر شود که از عملیات بانکی صرف بالاتر باشد ، در همان مادهٔ اول آن با مضامین معنی دار ذیل اشعار شده است :

« به منظور پیشرفت تجارت و ازدیاد منابع ثروتی ایران بانک شاهنشاهی علاوه بر اموری که در حوزهٔ کار یک مؤسسهٔ مالی است می‌تواند به حساب خود یا طرف ثالث به همه قسم کارهای مالی و صنعتی یا تجارتی که برای مقاصدخویش سودمند تشخیص دهد مبادرت ورزد مشروط بر اینکه این قبیل اقدامات با عهود و قوانین وعرف ومذهب مملکت منافاتی نداشته باشد و دولت ایران از تمام‌اقدامات مزبور استحضار قبلی حاصل کند. »

در مادهٔ دوم سرمایهٔ بانک به چهار میلیون لیره ثبت شده که از آن مبلغ اولین سهام به نام دارندگان آن تا یک میلیون لیره از قرار هر سهمی ده لیره تعیین شده است .

مادهٔ سوم راجع به اسکناس است که شرح جداگانه‌ای در این باره خواهم نوشت . در مادهٔ ۷ (علاوه بر وجهی که بابت خود امتیاز پرداخت گردید)حقوق و مزایای دولت ایران از قبیل ۶ درصد از منافع خالص بانک در هر سال که هیچ گاه نباید از ۴۰۰۰ لیره کمتر باشد قید شده است . مواد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از مهم‌ترین مقررات امتیازنامه است که‌غیر از چند مورد استثنائی به بانک اختیار استخراج مواد معدنی ایران که در حال حاضر احتمال می‌دهند بسیار سرشار باشد ، ولی تاکنون تحقیقات محدودی معمول شده اعطاء گردیده است . شرح مادهٔ ۱۱ به قرار ذیل است :

چون بانک شاهنشاهی آماده است که بی دریغ فداکاریهائی که برای توسعهٔ منابع مملکت ازطریق بهره‌برداری منابع طبیعی‌آن ضروری است بنماید، دولت ایران بر طبق مواد این امتیازنامه به بانک مزبور اختیار انحصاری می‌دهد که در سراسر قلمرو شاه معادن آهن ، سرب ، مس ، جیوه ، زغال سنگ ، نفت ، منگنز،بوره

و پنبه نسوز را که متعلق به دولت باشد و هنوز به طرف دیگر اعطاء نشده باشد استخراج کند. بنابر ضمیمهٔ این امتیازنامه دولت ایران در تاریخ امضای آن‌فهرست رسمی اسامی معادنی که به دیگران داده شده باشد به بارن رویتر خواهد داد.

معدنهای طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی انحصاراً متعلق به دولت ایران خواهد بود و اگر مهندسان بانک به وجود چنین منابعی در هر کجا برخورند باید بی‌درنگ دولت ایران را مستحضر دارند. غیر از کارشناسان همهٔ کارگران باید از اتباع اعلیحضرت همایونی باشند و دولت ایران باتمام قوا سعی خواهد نمود کارگران ضروری را بامزد متداول در مملکت برای بانک فراهم سازد وهرگونه معدنی‌را که بانک در ظرف ده سال شروع به استخراج نکرده باشد دولت ایران می‌تواند بدون مشورتی با بانک راجع به آن تصمیمات اتخاذ کند.

در مادهٔ ۱۲ پیش‌بینی شده است اراضی موردنیاز استخراج اگر در تصرف دولت باشد بلاعوض دراختیار بانک گذاشته شود و اگرمتعلق به افراد باشد دولت همراهی نماید که با سهل‌ترین شرایط به اختیار بانک درآید. مقرر شد هیچگونه عوارض و دارائی بر اسباب و ماشین آلات مورد نیاز تحمیل نشود و عوارض و عمارات از هرگونه مالیات معاف باشد. مادهٔ ۱۳ حصهٔ منافع ایران را دربهره‌برداری معادن ۱۶ درصد مقرر داشت. در انقضای مدت امتیازنامهٔ معادن واسباب وعمارات و تأسیسات تحت شرایط بسیار مساعد که در کشورهای دیگر هم مرعی شده باشد به دولت ایران مسترد گردد.

در اینکه بانک چگونه‌این امتیازنامهٔ استخراج معادن راکه شامل‌اختیارات دربارهٔ منابع معدنی سراسر ایران است به جریان انداخته وشرکت بزرگی بخصوص برای خریدن این مزایای مربوط به امتیازنامه در لندن تأسیس شده و این کمپانی جدید در تأمین منظور چه اقداماتی تاکنون کرده است و چه نتایجی بدست آمده و یا ممکن است از کار و کوشش آنها بدست آید، همهٔ این مسائل متناسباً در فصل جداگانه راجع به منابع معدنی ایران بیان خواهد شد.

در اینجا من توجه خود را به داستان اقدامات بانک از تاریخ تشکیل آن معطوف وسعی خواهم کرد نشان دهم که تا سال (زمستان) ۲ - ۱۸۹۱ آیا ازعهدهٔ انتظارات مؤسسان خود بر آمده و آیاسزاوار اعتماد خریداران سهام بوده است یانه[1].

افتتاح عمارت بانک ـ در موقع مسافرتم بانک شاهنشاهی در همان‌خیابانی که سفارت بریتانیا واقع است محلی تهیه و شروع به‌کارکرد و آقای رابینو مدیر شایستهٔ آن منتخب شد. وی قبل از آن مدیرشعبهٔ بانک اعتبارات لیون در شهر قاهره بود. روابط بانک با دولت ایران هم بر عهدهٔ مرد با کفایتی مانند هوتوم شیندلر بود که خوانندگانم از خیلی پیش در یافته‌اند که او کلید حل بسیاری ازمسائل راجع به‌ایران بشمارمی‌رفته، چنانکه‌اشاره کردم دراوایل. ۱۸۹۰ بانک شاهنشاهی با دستگاه بانک جدید خاور توافقی حاصل و در مقابل ۲۰۰۰۰ لیره محل آن بانک را در تهران با سر قفلی و اثاثیه و مناصب و غیره خریداری کرد.

حق انحصاری نشر اسکناس ـ قبلا خاطرنشان کردم که از جملهٔ حقوقی که شاه به بانک شاهنشاهی داد انحصار نشر اسکناس بود که بر طبق مادهٔ ۳ مقرر شد که مبلغ آن بدون اجازهٔ دولت ایران از ۸۰۰٫۰۰۰ لیره تجاوز نکند و طی دو سال اول پنجاه درصد و سپس سی وسه درصد پشتوانه داشته باشد.

آزمایش دورهٔ مغول ـ در تاریخ، این اولین بار نبود که اسکناس در ایران انتشار می‌یافت. در حدود ششصد سال پیش یکی از فرمانروایان مغول از خاندان چنگیز که جانشین او درایران شده بودهمین کار را کرد، وی کیخاتو (۹۴-۱۲۹۱ میلادی) برادر ارغون‌خان یا ارغوان شاه و نوادهٔ هلاکوخان است که مارکوپولو از دربار بسیار دور دست قوبلای قاآن با عروس تاتار برای برادر او به ایران آمد.

کیخاتو شنیده بود که آن کار را تای‌تسو از سلاطین سلسلهٔ سونگ نمود و سه قرن پیش به نشر اسکناس در چین اقدام کرد وهمان عمل طی پنجاه سال‌اخیر تجدید شده بود که راجع به آن از قول سیاح ونیزی و ابن‌بطوطه اهل طنجهٔ‌مراکش

۱ ـ رجوع شودبه مقالهٔ پر ارزش «بانکداری درایران» نوشتهٔ جی. رابینو با یادداشت‌هائی به قلم هوتوم شیندلر که مطالبی از آن در آخراین فصل ذکر شده است.

اطلاعاتی به ما رسیده است . فرمانروای مغول ایران که مشاهده کرده بود بالغ بر دومیلیون لیره مقروض است این فکر عالی به سرش افتاد که با انتشار پول کاغذی که اتباع وفادارش خریداری کنند زر وسیم به خزانهٔ شاهی سرازیر شود و کاغذ وسیلهٔ داد وستدهای عمومی گردد . از این رو فرمانی صادر و استعمال فلزات قیمتی را به عنوان وجه رایج ممنوع کرد وبه رسم چین بانک‌هائی با نام چاو خانه در تبریز و دیگرجاها تأسیس نمود واسکناس یاچاوبه ارزش سه‌چهارم پنس تا چهارشلینگ و هفت پنس انتشار داد که با خط نسخ بهای هر قطعه در هلالی بر بالای ورقه با فرمان همایونی در بارهٔ اعتبار این وجه رایج نقش شده بود ، ولی اتباع کیخاتو از این لحاظ که یا سرکش‌تر و یا هشیارتر از آن بودند که سرورشان پنداشته بود نسبت به‌این خیال فریادنفرین وناسزا بر آوردند و وزیری را که این ابتکار کرده بود قطعه قطعه کردند و در ظرف سه روز فرمان ملغی شد و اولین آزمایش نشر اسکناس در ایران با شکست فاحش از بین رفت .

نظریهٔ جدید ـ با اخطاری که از آن آزمایش قدیم در خاطرها بود و یا بواسطهٔ ترس از شیوهٔ غیر علمی در کارمالی دیگران هیچ یک از فرمانروایان ایران تجربهٔ خان مغول را تکرار نکرد . در واقع در همین قرن حاضر انتشار روبل کاغذی روس در ایران باسوء ظنی بسیار از ناحیهٔ هیئت حاکمه تلقی و چنین تعبیر شد که زر و سیم را از سر زمین ایران خواهد ربود و این بدگمانی به آن اندازه قوت گرفت که شاه در سال ۱۸۸۳ دستخط همایونی صادر و اعلام نمود که باید مردم خیلی نادان باشند که کاغذ پارهٔ چرند را به جای نقره و طلا قبول کنند ، و در آینده تمام اسکناس های روسی مصادره خواهد شد . خوشبختانه نظیردستخط‌های متعدد دیگر، این فرمان هم هنوز صادر نشده از نظر و اعتبار افتاد .

اسکناس های بانک شاهنشاهی ـ پس در مقابل چنین سوابق ناخوش آیند اثرتاریخی و درمیان مردم و درباری که افکارخاصی راجع به امور مالی داشتند بانک شاهنشاهی به اجرای این قسمت از برنامهٔ خود پرداخت ومدتی صرف این کار شد که طرح و نمونهٔ دلپذیری انتخاب کنند .

در سال ۱۸۹۰ اسکناسهای جدید با خط فارسی و علامت شیر و خورشید در یک طرف و عبارت انگلیسی و عکس شاه در سمت دیگر با ارزش یک تومان تا هزار تومان منتشر گردید . یکی از اکتشافات بانک در عمل این بود که توانگران اسکناسها را خریداری و قایم می کردند ، زیرا که جمع کردن آن از انباشته کردن طلا و نقره آسان‌تر بشمار می‌رفت و این تجربهٔ غیر قابل انتظاری از میل و علاقهٔ ایرانیان در اندوختن مال بود . هنوز زود است که نتیجهٔ این آزمایش پول کاغذی را در ایران پیش‌بینی کرد . شنیده‌ام که اسکناس‌های با نام شهرها فقط در همان شهر قابل پرداخت است و در جاهای دیگر قابل مبادله نیست، زیرا که بانک‌بابت انتقال، حق‌الزحمه مطالبه می کند و شاید همین دلیل عجالتاً از جریان وسیع اسکناس جلوگیری خواهد کرد .

فعالیت بانک در سال اول ـ در پایان اولین سال (سپتامبر ۱۸۹۰) مدیران بانک نتوانسته بودند ترازنامهٔ رضایت بخشی به صاحبان سهام عرضه دارند . سود خالص که حاصل شده بود بعد از انجام همهٔ تعهدات و کسر کردن بهره‌های لازم تقریباً ۶۸۰۰۰ لیره شد که بنابرآن هیئت مدیره توانست بهره‌ای برابر هشت درصد نسبت به سرمایهٔ پرداختی به صاحبان سهام اعلام کند . علاوه بر تهران و لندن درشهرهای تبریز ، رشت ، مشهد، اصفهان ، شیراز ، کرمان، بغداد بصره و بمبئی شعبه و نمایندگی بازکردند و بانک شاهنشاهی از جمله تأسیسات عمدهٔ درآمد و مرکز کار مصالح مالی ایران گردید .

دولت ایران این بانک را عامل دریافت و پرداخت هزینه‌ها و امور کلی مالی خود ساخت و بیشتر دولت‌های خارجی که با ایران روابطی دارند آن رابرای انجام کارهای ضروری خود واسطه قرارداده‌اند. اهالی محل هم به حد وفور جهت مبادلات تجارتی خود از آن استفاده می کنند و بانک توانسته است با پرداخت مساعده‌ها در مقابل جنس و بارنامه‌ها و غیره در پیشرفت کار تجارت خدمت کند . بعلاوه وام‌هائی که اهالی محل در برابر وثیقه دریافت کرده‌اند در هشت ماه‌اول دو برابر شد و نرخ عادی بهره به نصف رقم سابق تنزل نمود .

نتیجه‌ای که از بابت تحرک بازار پول در اثر کم و بیش‌شدن نرخ اسعار پیش آمده است متناسباً جالب و بارز به شمار می‌رفت . در مملکتی که واحد پول نقره است بدیهی است بواسطهٔ بالا و پایین رفتن ارزش این فلز قیمتی اثراتی ایجاد خواهد گردید، اما نوسان شدیدی که ناشی از کار آژانس‌های خصوصی ودلیل‌های دیگر بود تعدیل شد. وثبات بیشتری در بازار پولی ایران به‌طور کلی پیش‌بینی‌می‌شود .

گزارش پایان سال دوم (سپتامبر ۱۸۹۱) شاید چنانکه باید آنچه را که از ناحیهٔ بانک انتظار می‌رفت کاملا تأمین نمی‌کند ، اما پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای مشهود است و بهره‌ای هم برابر پنج درصد اعلام شده. امیدواری هست که بانک به زودی کار مسکوکات را نیز تحت نظارت خود بگیرد تا بتواند وضع وجه رایج را سر و صورتی بدهد و به دورهٔ تبهکاری ارتجاعی کنونی خاتمه بخشد.

امتیاز سال ۱۸۷۲ رویتر - پیش از این راجع به امتیاز اصلی و معروف سال ۱۸۷۲ رویتر اشاراتی نمودم . این موضوع به قدری در اروپا هیجان ایجاد کرد که جا دارد به خاطر وجود وجه مقایسه‌ای بین آن سند و امتیازنامهٔ بانک شاهنشاهی و هم از لحاظ اینکه برجسته ترین نمونهٔ تاریخی از شیوهٔ کار بی‌بند و بار ایران‌برای تجارت خویش بدست آمده باشد ، قصد دارم‌مشخصات‌عمدهٔ آن رادراینجا شرح‌دهم. راجع به نقشهٔ راه‌آهن مندرج در امتیاز نامه فعلا ذکری به میان نمی‌آورم هر چند که ساختمان یک خط آهن اصلی سراسری ایران و انحصار تمام راه‌آهن‌های ایران در آینده‌ازاصول عمدهٔ این امتیازنامه بود . ملاحظات مربوط به این قسمت را به فصل جداگانه موکول می‌سازم .

طرح رویتر عالی‌ترین مرحلهٔ دوره‌ای از احساسات جدی و صمیمانهٔ انگلوفیلی در تهران و آن شاهکار سیاسی میرزا حسین‌خان صدر اعظم مقتدر بود که در آن موقع مشیر و مشار پادشاه به شمار می رفت و آن شامل برنامه‌ای بود که به قول رالینسن [1] :

۱ - جامع‌ترین شرح مربوط به امتیاز نامهٔ رویتردر کتاب او تحت عنوان : « انگلیس و روس در شرق » مندرج است .

«غرض تجدید حیات ایران درظل هم‌آهنگی واشتراك منافع اوبا انگلستان بود».
تاریخ امتیاز نامه ۲۰ ژوئیهٔ ۱۸۷۲ است.

وقتی که متن آن به نظر اهل جهان رسید دریافتند که مشتمل بر کامل‌ترین مواد و واگذاری در بست کلیهٔ منافع صنعتی یک کشور در دست خارجی است که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی در نیامده بود و درتاریخ سابقه نداشته است. غیر از موادی در بارهٔ راه‌آهن و تراموای که امتیاز انحصاری هر دو به مدت‌هفتاد سال مطلقاً به رویتر اعطا شده بود حق بهره‌برداری از همهٔ منابع معدنی ایران هم به او واگذار شد، مگر طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی و امتیاز جنگل‌های دولتی و همهٔ اراضی غیر مزروع نیز تابع همین امتیازنامه شده بود و همچنین حق‌انحصاری ساختن کانالها و قناتها و امور آبیاری از هر قبیل با صرف نظر کردن از تشکیل بانك ملی و اقداماتی که با ایجاد جاده و تلگراف و کارخانه و کارگاه و امور عام‌المنفعه ارتباط داشته باشد.

بعلاوه اجارهٔ تمام گمرکات مملکت به مدت ۲۰ سال از اول مارس ۱۸۷۴ در مقابل پرداخت وجه معینی به ناصرالدین شاه در ده سال اول و ۶۰ درصد از درآمد خالص در بیست سال بقیه راجع به سایر منافع هم بیست درصد از راه آهن و پانزده درصد از منافع دیگر مختص دولت ایران بود. این بود سند حیرت‌انگیزی که انتشارش درست هنگامی که شاه سفر اول ۱۸۷۲ خود را به خارجه آغاز می‌کرد طوفان هیجان در اروپا برانگیخت.

زوال ـ سرگذشت بعدی این نقشهٔ سنگین و دور از امکان نیك عیان است و اجمالا به شرح ذیل قابل بیان: در غیاب شاه که به اروپا رفته‌بود موقع و فرصت مناسب بدست تمام عناصر مخالف ارتجاعی یا متعصب و یا چنانکه ایرانیان می‌گویند افراد وطنخواه کشور افتاد. در انگلستان هم شاه متوجه شد که استقبال گرمی از آن نقشه ننمودند، زیرا که گرفتاری‌های سیاسی ناشی از آن در نظر دولت بریتانیا و افکار عمومی به مراتب بیشتر از فواید احتمالی آن جلوه نمود، اما ضربت قاطع را در واقع سن پطرزبورگ وارد ساخت.

بدیهی بود که واگذاری تمام منابع ثروت بوسیلهٔ امتیاز نامه‌ای در دست حریف که خود از دیر باز خیالات و یا لااقل آرزوهائی در بارهٔ آنها داشت و امکان دسترسی بر آن در آینده بود و این اعتقاد راسخ (که پاک بی اساس بود) که دولت انگلیس حامی کار بارون دو رویتر و بدون سروصدا بانی واقعی آن نقشه‌بود.

دولت روس رفتار انزجار آمیزی توأم با تهدید در پیش گرفت وخواستارشد که انگلستان اطمینان رضایت بخشی بدهد. این جریان شاه را سخت نگران‌ساخت و تار و پود آن نقشهٔ نارس بر باد رفت. در سر زمینی و نزد حکومتی مثل ایران این موضوع چندان مهم به نظر نمی‌رسید که چه دلیلی مایهٔ شکست امتیازنامهٔ رویتر شده بود، زیرا که پس از بازگشت همایونی از سفر اروپا مبلغ ودیعهٔ او را با نهایت بی انصافی ضبط و بهانه کردند که چنانکه در مادهٔ ۸ پیش‌بینی شده‌بود وی کار ها را شروع نکرده بود [۱] و چنین می نمود که دولت ایران راه بس آسان و خلاف قاعده را جهت فرار خویش از آن وضع پرتشویش اختیار کرد. بارون که واقعاً حق اعتراض و شکایت داشت برای جبران خسارت خود به تلاش افتاد، اما تا شانزده سال بعد که ماده‌ای در امتیازنامهٔ بانک شاهنشاهی به نفع او جا دادند حرفهایش هیچ گونه اثری ننموده بود.

دلایل شکست ـ این دو نکته در نزد همهٔ منتقدین بی‌غرض آشکار است که امتیازنامه از همان اوان کار محکوم به شکست شد و از بین رفتن آن از لحاظ مصالح ایران نباید موجب تأسفی شود. آن برنامه را مسائل ابتکاری متعددی‌سخت سنگین نموده بود و هیچ فرد و بلکه هیچ شرکتی نمی‌توانست از عهدهٔ انجام حتی نیمی از مواد آن برآید و چنانکه سر هنری رالینسن خاطر نشان نمود:

« فقط در صورتی که قلمرو شاه بوسیلهٔ قراردادی بین دول اروپا وضع بیطرفی بلژیک را احراز می کرد، اجرای امتیازنامه شاید بوسیلهٔ یک کمپانی یا سندیکای

۱ ـ این ماده مقرر می‌داشت که اگر کارها در عرض پانزده ماه از تاریخ امتیاز نامه شروع نشود وجه ودیعه بنفع دولت ایران ضبط خواهد شد. رویتر اظهار می‌داشت که با خاکریزی مسیر خط آهن رشت که قسمتی از آن درمدت کوتاهی به اتمام رسیده بود کار را شروع کرده، ولی دولت ایران هم ادعا داشت که ریل‌گذاری نشده بود و برای استخراج معادن هم اقدامی نکرده بودند.

بین المللی مقدور بود و با آنکه چنین فکری هم مورد بررسی واقع شد و گفته بودند که در برلن و وین نیز جالب توجه نمود باز جای شبهه نیست در محلی که منافع روس وانگلیس بسیار مهم و غیر قابل عدول و متفاوت است، امید نتیجه از هر گونه اقدام دست جمعی و یا قبول مسئولیت‌های متقابل خیالی بیش نیست » .

در واقع مراکز تجارتی از آن پیشنهاد کاملا گیج و حیران شدند و بارن‌ـ دو رویتر پی برد که بدون تضمین دولتی قادر نیست که شش میلیون لیره‌را که در مادهٔ ۲۶ قید شده بود در بازار لندن فراهم کند و یا شرکتی برای اجرای مواد امتیاز نامه تأسیس نماید . مخالفت سیاسی بر ضد امتیاز نیز خیلی شدید و غیرقابل رفع بود و اجرای امتیازنامه سبب تصادم بی انقطاع روس و انگلستان در ایران و شاید هم موجب درد سرهای و خیم بین‌المللی می گردید ، اما به نظر من قوی‌ترین دلیل مخالفت این حقیقت بود که حقوق حیاتی یک ملت را به سوداگران خارجی واگذار می کرد .

ما در موارد دیگر و در همین زمانهٔ خود شر و زیان این طرز کار را دربارهٔ سرزمین یاملت‌های دیگری که‌از طرف سرمایه‌داران بیگانه وسیلهٔ استثمار قرار گرفته‌ـ بودند مشاهده نموده و دیده‌ایم که چگونه قربانی کردار دسته‌هائی از ماجراجویان سود پرست که در عالم خویش ریزه خوار دولت ها یا کمپانی‌هائی بودند واقع شدند و می دانستیم که ثبات وضع و استقرار ملی از این راه قابل تأمین نیست . ایران شاید و یا در واقع هم‌به‌نحو تأسف‌آوری زبون و ناتوان است ، ولی اگرخودنیز داوطلبانه اسیر دیگران بشود هرگز یارای هیچ گونه استقامتی نخواهد داشت . شکی نیست که تجدید نیرو و حیاتش به کمک‌ها و تا حدی‌هم به‌مدد سرمایه‌های خارجی وابسته است ، چنانکه این روزها به موقع آزمایش در آمده است ، ولی اقدامات محلی و صنایع محلی و منابع محلی هم باید در تأمین منظور سهیم باشند و گرنه بهبود ساختگی آن به قیمت ضعف و فتور واقعی ملی حاصل خواهد شد .

انگلستان ظاهراً با اجرا شدن امتیاز نامهٔ رویتر به تفوق درخشان سیاسی

نایل می گردید ، ولی این کامیابی برخلاف مصالح عالیهٔ ایران بود وچون از جمله هدفهای این کتاب روشن ساختن این نکته است که منافع ایران و انگلستان یکی است یا به عبارت دیگر وجود ایران مقتدر باید غایت مطلوب دیپلماسی بریتانیا باشد جای تهنیت است که آن نقشه که ایران را بیچاره و گرفتار می کرد محکوم به فنا گردید .

امتیازگران ـ در موقع امضای امتیازنامهٔ رویتر در تهران شایع بود که یکی از دلایلی که دولت ایران را بر آن داشته بود که همهٔ مزایا و اختیارات را به‌یک شخص یا کمپانی واحدی بدهد این بود که از تصدیع پیشنهادهای متعددی که بوسیلهٔ عدهٔ کثیری از این سوداگران بیگانه رسیده بود و آن حضرات هم از موقع افتتاح خط تلگرافی هند و اروپا به سال ۱۸۶۵ ایران را هدف مقاصد خود قرار داده و دنبال سهمی از غنایم آن سرزمین بودند اجتناب نماید .

تا چندی بر اثر شکست نقشهٔ رویتر این ماجراجویان مرعوب و متواری شدند ، ولی چون اعتمادشان تجدید گردید و بخصوص از موقعی که با معاضدت دولت انگلیس امتیازاتی از قبیل کشتی رانی در رودخانه کارون و بانک شاهنشاهی اعطاء شد این گونه افراد باز اظهار وجود کردند و در مراجعت شاه از سفر آخری اروپا گروهی از این آزمندان مثل مور و ملخ در تهران ظاهر شدند و شایعاتی سخت رواج داشت که قرار است امتیازات انحصاری جهت تولید یا ساختن یاپیشرفت‌صنایع شراب سازی ، قند سازی ، شیشه سازی ، تلفن ، چراغ برق و یکی هم امتیاز انحصاری همهٔ محصولات فلاحتی اعطاء گردد . باطبع و سلیقه‌هائی که شهریار ایران داشت این پیشنهادها بیشتر جالب توجه می‌نمود ، زیرا که به هر حال لازمه‌اش واریز کردن وجه قابلی به خزانهٔ شاهی بود و اگر کار نتیجه می‌داشت در آمد سالانه‌اش را نیز افزایش می‌داد و هرگاه نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد صدمهٔ شکست فقط به خارجی‌ها می‌رسید .

در حالی که من طرفدار سیاست همراهی به‌ایران از طریق سرمایه گذاری

خارجی هستم چون خود او قادر به این کار و اقدامات ثبات بخش نیست ، ولی عقیده‌ام این است که از اعطای کورکورانهٔ امتیازات اقتصادی به جای نفع در واقع صدمه خواهد دید و لازم است که مشاوران او از ابراز شور و اشتیاق در این زمینه احتراز جویند .

چون معمولا امتیازگر اولی بیشتر در صدد است که حق خود را به دیگری واگذار و نفع سرشاری تحصیل کند و بنابر قاعده چنین شخصی یک آدم ماجراجو وگاهی نیز حقه باز است و با شکست این گونه اقدامات بی اساس سرمایه‌های معتبر نگران و از مملکت گریزان می‌شوند ، از این رو اهالی محل نسبت به کار ودرستی اروپائیان نظرمنفی اتخاذ می کنند. منافع ایران به بهترین وجه وقتی تأمین خواهد شد که از طریق جاده سازی و کشیدن خط آهن شروع به اقدامات کند نه اینکه با اعطای حقوق انحصاری مبالغه آمیز و امتیازهای پرآب و تاب به عناصر ولگرد فتنه‌انگیز امکان کامیابی خویش را دوچار مخاطره سازد.

طرح‌های اخیر - پیش‌آمدی ناگوار ، ولی قابل توجه مؤید حقیقتی که در سطور فوق بیان شده است و ابتدا در روزنامهٔ «تایمز» درج شده بود راجع به موردی است که درست همزمان با مسافرتم به ایران اتفاق افتاد. از جملهٔ امتیازات سابق یکی هم لاتاری دولتی درایران بود ، اما این امتیاز نامه بواسطهٔ در بر داشتن موادی ناپسند وبی تناسب از بین رفت . با نادیده انگاشتن پاره ای محظورات واقعی این امتیاز به یک سندیکا واگذار شد و سپس به شرکتی با عنوان (بنگاه سرمایه گذاری ایران) رسید که تباهی نهائی کار آن بازار لندن را در سال ۱۸۹۰ به هیجان انداخت و عاقبت پس از یک دوره نقل و انتقال‌ها امتیاز مزبور که معلوم نیست ملامت اخلاقی آن را متوجه کدام عنصری باید ساخت ، این شد که لطمهٔ شدیدی به اعتبار ایران وارد آمد و سرمایه‌های خارجی نایاب گردید. از این رو هنگامی که در پاییزهمان سال نقشهٔ وسیعی برای تشکیل « شرکت تنباکوی دولتی ایران » پیشنهاد شد که غرض از آن خرید و فروش وپرداختن کلیهٔ محصولات

توتونی سراسر ایران بود ، با آنکه مقامات بالا این نقشه را تأیید کرده بودند وشاید مزایائی‌هم در برداشت مراکز مالی باگرمی از آن استقبال ننمودند[۱].

من از نقشه های بی اعتبار متعدد دیگر جهت استثمار منابع گوناگون‌ایران بی اطلاع نیستم که در هر مورد که امتیازی اعطا شد وجهی بابت حق‌واگذاری نیز دریافت گردید ، اما سپس دراثر همان حس عدم تأمین که شرحش را قبلاذکر کردم راکد و بی نتیجه ماند. به نام دوست ایران من از تکرار این عقیدهٔ راسخ خویش خودداری نتوانم کرد که‌اعطای امتیازات پی در پی و تسلیم سرمایهٔ اصلی مملکت در ازای درهم و دینار به آوارگان بی‌بند و بار جهان صنعت وتجارت که برای احراز مقاصد خود یعنی شکار ثروت و مال سراسیمه به تهران آمده‌اند سیاستی است که نه اساس استواری‌دارد و نه دال بر وطن پرستی است و نه وسیلهٔ درستی جهت جلب منافع واقعی ایران است.

جاده‌های مشرق زمین - در میان علایم‌تمدن که درایران یافته می شود و یا باید ایجاد کرد مقام ممتازی را به جاده ها باید اختصاص داد. بیان حقیقت بدبختانه ما را ناگزیر می سازد که این مسئله را بیشتر از لحاظ آیندهٔ و امکانات آتی مورد توجه قرار دهیم نه فقط جهت گذشته و حال ، اما همین نظریه راجع به تأسیسات متعدد دیگر ایران نیز صادق است و بنا براین موردی برای توضیح یا عذر خواهی در بین نیست.

من چندین بار خاطر نشان کرده‌ام که یکی از مشخصات بارز خاور زمین فقدان همان چیزی است که ما جاده می خوانیم که بواسطهٔ بی مایگی و یا بی انصافی لغت نامهٔ‌انگلیسی است که من ودیگران نیزبه ناچار همواره این اصطلاح جاده را در بارهٔ چیزی به کار می بریم که در واقع کوره راه یا اثر پای اسب و قاطر والاغ بیش نیست. برسبیل ندرت بعضی از پادشاهان مشرق با ساختن راههای

۱ ـ بعداً سرمایه بدست آمد وکارها شروع شد ، ولی بامخالفت‌های سخت محلی ملاها تصادم یافت به حدی که استفاده از توتون و تنباکو را تحریم کردند وکار اغتشاش آنقدر بالا گرفت که شاه امتیاز را لغو و وعده کرد خسارت صاحب امتیاز را جبران کند.

فرش شده و مرتب بین شهرهای عمدهٔ قلمرو خود، نام خویش را جاودانی ساخته‌اند (از آن قبیل است جاده شاه عباسی که از میان گیلان و مازندران می گذرد و جادهٔ اتابک که گویا در مسیر راهی از دورهٔ ساسانیان باشد از خوزستان تا فارس) اما اساساً جاده و راه ازتأسیسات دوره‌های پیشین در مشرق زمین نبوده است تا وقتی که فاتحی اروپائی به آن کار پرداخت.

رومیها جاده سازان جهان قدیم بودند و انگلیسی‌ها در دورهٔ جدید وارث ایشان‌اند. فرانسویها نیز راه‌های ممتاز در مستعمرات و کلنی‌های خود ساخته‌اند. رومیها باآنکه در این رشته عقب مانده‌اند باز با تأنی و در مسافت های بس‌طولانی سرگرم همین کار شده‌اند، ولی در هیچ یک ازکشورهای خاور تا آنجا که من اطلاع دارم این اقدامات بی تأثیر نمانده است و راههای مأنوس و پر رفت‌و آمد مثلا شاید در مورد جاده‌های مسیر زوار که در زیر پای هزاران نفر کوبیده شده است بتوان اصطلاح جاده را به‌صورتی که نزد ما معروف است استعمال کرد. دربارهٔ جاده‌ای که از روی اصول فنی ساخته و هموار و فرش شده باشد درمیان کشورهای عمده‌ای که بیشتر محل رفت و آمد می باشند به کار بردن این عنوان در مورد ایران کمتر از همه جا سزاوار عفو است.

احتیاج به‌جاده در ایران ـ از دیرباز احتیاج به جاده در ایران مشهود بوده است هر کسی که از میان آن سرزمین بارنج بسیار خواه بوسیلهٔ چاپارپستی یا کاروان عبور و یا حمل و نقل پر خرج کالا را بر پشت شتر و قاطر مشاهده کرده باشد آرزو دارد که خبر یا اثری راجع به ایجاد این بدوی ترین و ضروری ترین اختراع عصر جدید دریافت کند. نظر تیز بین سرجان ملکم در ابتدای این قرن همین ضرورت را دریافته و رک گوئی مبالغه آمیز وی به گوش وزیران ایران هم رسیده است، ولی بهتر آن است که سخن خود او را دراینجا نقل کنیم:

تعریف اثرات عاجل این تدبیر در آسمانها طنین انداخت و تأیید شد که جاده علامت عمده و بارز پیشرفت و در ایران بخصوص مایهٔ آراستگی و سود بخش است. طرح هائی برای ساختن جاده ها و تعمیر و نگاهداری آن ها تهیه شدو چنانکه

به‌ایلچی گفته بودند فرمان همایونی بی‌درنگ صادر شد و سفیرهم از این بابت نیک خشنود بود که بانی کار و اقدامی شده است که باید آن را مقدمهٔ ترقی دائمی مملکت بشمار آورد ، اما تذکر امین الدوله وزیر دارائی در خاتمهٔ گفتار راجع به آن نقشه این جمله بود: « اما شما ایران را می‌شناسید ».

باری حق با امین‌الدوله بود و همان اندازه اطلاعات محدودی که سفیر خوش باور راجع به ایران داشت بایستی به او آموخته باشد که جاده‌ای در زمان وی ساخته نمی‌شده است. حال هشتاد سال از وقتی که ملکم درایران بود می گذرد و عدهٔ دیگری از مسافران بعدی یک صدا همین آرزو و تأسف را بازگو کرده‌اند . بنابراین انصافاً می‌توانیم دراین جا تأملی نموده دریابیم که چه کارهائی تاکنون شده و چه طرح هائی برای تأمین این احتیاج ارزنده و دیرین در پیش است.

راههای ارابه‌رو فعلی - در سال ۱۸۸۹ ایران فقط دو راه نسبتاً ارابه‌رو داشت یکی از قزوین به تهران و دیگر از تهران به قم که طول آنها جمعاً نود تا صد میل بود و فقط در جادهٔ تهران به قزوین سرویس تلگاو تارانتاس به سبک روسیه هست و چندین چاپارخانه به فاصلهٔ پانزده تا بیست میل دارد که درایران از جملهٔ بهترین است.

این جاده که راجع به آن در فصل دیگری صحبت داشتم بنابر اظهارات رسمی در حدود ۸۷۰۰۰ تومان تمام شده است ، ولی می گویند در واقع دو برابر این مبلغ خرج کردند . این راه زیرسازی نشده وباب پسند مهندسان اروپائی نیست. جادهٔ تهران به قم که در سال ۱۸۸۳ ساخته شد بنابر تجربه‌ای که از جادهٔ قبلی حاصل کرده بودند خرج کمتری برداشت و با شش کاروانسرا که با آن ساخته‌اند. جمعاً ۳۵۰۰۰ تومان تمام شده است[۱].

چون خودم از این راه عبور کردم باید اعتراف کنم که باشرایط بسیار ناقص ساخته شده است ، زیرا که تنها کاری که کرده‌اند این است که راه صاف

۱- پنج تا از این کاروانسراها بین راه و یکی در قم در اجارهٔ امین‌السلطان است که سالانه ۶۰۰ تومان‌بابت اجاره بها پرداخت می کند .

مستقیمی‌است با گودالی درطرفین و سنگ‌های مانع و مزاحم را ازسر راه برداشته‌اند به این دو جاده باید راه باجگیران در مرز روسیه نزدیک عشق آباد از طریق‌قوچان به مشهد را افزود و شرح آن را بتفصیل سابقاً ذکر کردم که چون تا کنون به‌اتمام رسیده جمع شاهراه های ارابه رو ایران سه تا می شود.

راههای فرعی ـ به این چند جاده باید عدهٔ محدودی راههای حوالی تهران را افزود که بیشتر آنها به اقامتگاههای ییلاقی همایونی منتهی می شود و برای رفت و آمد وسایل نقلیهٔ حرم خانهٔ شاهی است و درمیان آنها سه راه تا پایتخت‌فقط برای وسیلهٔ نقلیهٔ واحدی امکان عبور هست : یکی راهی است راست و بد نما با درختانی در دو سمت که به دوشان تپه‌می رسد و درسال ۱۸۷٤ بعد از سفر اول شاه به اروپا ساخته شد و با تشریفات مفصل و با ابراز شادمانی عمومی مراسم‌افتتاح آن بوسیلهٔ میرزا حسین‌خان وزیر امورخارجه که لقب با آب تاب سپهسالار را بـه مناسبت آن کار احراز نمود معمول و سال بعد با مراسم و سرو صدای مشابهی راه نسبتاً عریض تری افتتاح شد که به قریهٔ شاه عبدالعظیم منتهی می شود. سومین راه حومهٔ تهران همان است که به قلهک می رود که اعضای سفارت انگلیس با آن نیک آشنا هستند.

در میان جاده‌های فرعی دیگر که تا اندازه‌ای نگاهداری و یا گاهی تعمیر شده است یکی راه رشت به پیر بازار و دیگر تبریز به جلفاست که وسایط نقلیه آسان امکان عبور و مرور دارند ، ولی قابل تعریف نیست .

راههای چاپار رو ـ دریکی از فصل های سابق شرح وافی وکافی راجع به جاده‌های چاپار رو ذکر نمودم که بنابراین احتیاجی به تعریف مجدد آن نیست. راههای چاپار رو به هیچ عنوانی جادهٔ بخصوص ساخته و پرداخته محسوب نمی شود ، بلکه از راه های کاروان رو خیلی بهتر است و با آنکه در دشت‌های‌هموار براستی مثل خیابان پال مال (لندن) صاف است ولی بطورکلی سنگ و سنگ ـ پاره فراوان دارد و درگردنه های کوهستانی خط و شیاری بیش نیست. راههای چاپار رو ایران به قرار ذیل است :

تهران به خانقین	قزوین به رشت
تهران به مشهد	همدان به سنندج
تهران به ساری	همدان به خرم آباد
تهران به تبریز	تهران به شیراز
خوی به صوفیان	کاشان به یزد و کرمان
جلفا به تبریز	

راههای عمدهٔ دیگر ایران را می توان به دو دسته قسمت کرد : یکی راه کاروان یا قاطر رو که‌برای فراهم‌ساختن آن قدری کارصورت گرفته است و دیگر راه‌هائی که هیچ گونه صرف وقت یا انرژی در بارهٔ آن نشده است. از دستهٔ اول راه کوهستانی تهران به مشهد سر از طریق مازندران است و دیگر راه دشوار پر دست‌انداز بین بوشهر و شیراز و به دستهٔ دوم همه راه هائی متعلق است که در زیر قدم چهارپایان که از دهی به ده دیگریا شهری به شهر دیگر رفت وآمد کرده‌اند صاف و هموار شده است و علامت بارز این راه ها سنگ پاره های فراوانی است که درآن دیده می شود و راه‌های صعب العبور در نقاط پر شیب که هیچ قسم تعمیر و اصلاحی که حتی چند لیره ارزش داشته باشد اصلا در آنها نشده است و در همه جا پل‌ها و کاروانسراها و عمارات عمومی وارفته وویران است.

جادهٔ جدید بین تهران و شوشتر ـ این بود وضع جاده هائی که فعلاهست. با مراقبت و تشریک مساعی بانک شاهنشاهی ایران ، اقداماتی در جریان است که نه فقط راه های ارابه رو و حمل و نقل کالا بوسیلهٔ گاری در ایران زیاد تر خواهد شد، بلکه قرار است جادهٔ ورودی جدیدی نیز از جنوب تا پایتخت بسازند که نقشهٔ آن از دیر باز تحت بررسی بوده وسرانجام کارهای مربوط به خط بین تهران وشوشتر یا اهواز از طریق قم و سلطان آباد و بروجرد و خرم آباد شروع گردیده است.

امتیازی به مدت ۶۰ سال برای ساختن این راه از جانب شاه در سال ۱۸۸۹ به مشیرالدوله اعطاء شد و بانک شاهنشاهی این امتیاز را از او تحویل گرفت و

مهندسان بانک این کار را زیر نظر دارند و کارگران آنها مشغول شده‌اند و بعید نیست که برای اجرای کامل این نقشه سندیکا تشکیل شود.

در اینکه انجام این کار فواید بسیاری دارد همواره مورد تصدیق بوده است چون مسافت بین خلیج فارس و نقاط غربی ایران را به وجه قابل ملاحظه‌ای تقلیل خواهد داد و راه گندم زارهای وسیع که مورد بی اعتنائی بوده باز و تسهیلات کلی جهت واردات اجناس انگلیس و هندی به داخلهٔ ایران فراهم خواهد شد. بعلاوه وسیلهٔ سیر و سفر آسان برای هزاران هزار تن زوار خواهد گردید که عازم قم و مشهد در مشرق و کربلا و نجف و کاظمین وسامره و همچنین مکه در سمت جنوب غربی اند. مسافت ها در جادهٔ جدید شاید تخمیناً به صورت ذیل درآید:

تهران تا قم	۱۰۰ میل	خرم آباد به دزفول	۱۵۶ میل
قم تا سلطان آباد	۸۰ میل	دزفول به شوشتر	۳۶ میل
سلطان آباد تا بروجرد	۶۰ میل	شوشتر به اهواز	۵۲ میل
بروجرد به خرم آباد	۶۳ میل		

دراین خط یا لااقل قسمت‌های همجوار آن یک سرویس واگونی تأسیس خواهد شد بر رودخانه‌ها، هرجا که ضروری است پل خواهند ساخت و کاروانسراها و پاسدارخانه‌ها ایجاد خواهد شد و از بروجرد خط فرعی به اصفهان که در ۲۱۰ میلی واقع است خواهند کشید که بدین ترتیب پایتخت جنوبی را با مراکز تجارتی و پرجمعیت غربی مربوط خواهند کرد وبمخرج تازه‌ای از راه خلیج‌فارس پیدا خواهد شد. بطوری که آسان قابل استنباط است این جاده در جهت جنوبی با راه آبی رودخانهٔ کارون اتصال خواهد یافت و راجع به این موضوع من در فصل دیگری بحث و مشخصات آن را روشن خواهم کرد و در اینجا فقط ازلحاظ وابستگی که با خطوط ارتباطی سراسر ایران دارد اجمالا اشاره کرده‌ام. چنین تخمین زده‌اند که تهران بدین وسیله در مسافت دوازده روزه راه کاروانی با خلیج فارس واقع خواهد شد، در صورتی که در حال حاضر با چهارپاداران از طریق معمولی شیراز و بوشهر دست کم چهل تا پنجاه روز فاصله است.

جاده‌های آینده ـ سرانجام موضوع جاده‌هائی پیش‌می‌آید که طرح‌وبحثی هم در بارهٔ آنها شده و در نظر است که ساخته شود و این از آن قسم کارهائی است که هراندازه به آن بپردازند باز همواره در ایران زمینه برای اقدام دارد. درفصل راجع به آذربایجان در بارهٔ جادهٔ تبریز از طریق اردبیل به آستارا درساحل بحر خزر و از مرز ترکیه در بایزید از طریق خوی به تبریز که صحبت آن زیاد به میان آمده وهنوز اقدامی نشده است بحث خواهم کرد.

شاه بی‌علاقه‌نیست که امتیاز راه‌واگون‌رو ازتهران به‌تبریز وازتبریز به جلفا و از زنجان از طریق همدان به بروجرد بدهد و شاید هم تاکنون اعطاء کرده باشد و لازم به اظهار نیست که اگرتمام جاده ها ساخته شود در پیشرفت آبادانی‌و عمران مملکت تأثیر فراوان خواهد داشت ، هر چند که در وضع عقب افتادهٔ فعلی از لحاظ کشاورزی و مقدار جمعیت بعضی از آن راهها فواید عاجل‌نخواهد داشت و جاده ـ های دیگر نیز فقط کم و بیش منشأ اثر خواهد بود.

از جهات سیاسی بعضی از این راهها مساعد به حال مصالح بریتانیا است و بعضی دیگر مناسب قصد و خیال دولت روس و بی پرده باید گفت که جاده‌های شمالی و شمال شرقی از نظر تجارتی و همچنین اگر تجاوزی پیش‌آید نافع به حال روسیه خواهد بود و جاده‌های جنوبی و جنوب غربی بر نفوذ انگلستان خواهدافزود، ولی من ترجیح می دهم که این مسئله را از لحاظ ملت‌های خارجی در نظر نیاورم و فقط آنچه مصالح خود ایران است منظور دارم تا هرچه برای خیر و ترقی ایران سودمند باشد روس و انگلیس همراهی و از پیش آوردن موانعی که فقط ناشی از خود خواهی باشد اجتناب نمایند و بوسیلهٔ رقابت دوستانه منافع مقدور تجارتی را در درجه اول با رعایت مصالح خود ایران ، خواهان باشند.

سیاست راه سازی ـ براستی که تمام دوستداران ایران باید سعی واهتمام خود را به کار بسط و افزایش جاده ها و بعداً نیز خط آهن (رجوع شود به فصل هجدهم) معطوف سازند و بنابر این شرط که پندار علاقه مندان در بارهٔ مقیاس تمدن

کند یا سریع باشد در پیش‌انداختن یک جاده یا راه دیگر ابراز تمایل خواهند کرد. عناصر محافظه‌کار که در زندگی شعارشان «شتاب آهسته»[۱] یا همان روش ابدی «یواش» است که در قاموس فارسی است اعلام می دارند که ایشان در حال حاضر به تعمیر یا ساختن جاده های ارابه‌رو بین مراکز عمدهٔ تجارتی از بنادر بحری خرسند خواهند بود، مشروط براینکه محدودیت‌های اجحاف‌آمیز که در کار بازرگانی هست رفع شود و با این اطمینان خاطر که در راههای کاروان‌رو جان و مال مردم از تجاوز مصون خواهد بود. این دسته سپس طالب پیشرفت تدریجی راه آهن‌اند که ازجهت آزمایش در مناطقی شروع بشود که امکان احراز سود مالی بیشتر باشد و رفته رفته آن کار در سراسر مملکت رایج شود. ولی عناصر آتشین مزاج و تند رو خواستارند که در کار ایران طوفانی برانگیزند و دیوار موانع را با شور و هیجان فروریزند و بوسیلهٔ کشیدن چند رشته خط آهن دروازه‌های آن را به سوی دیگر نقاط جهان بگشایند و با هندوستان و ترکیه و روسیه از این راه ایجاد ارتباط نمایند و ایران را در کاروان ملت‌های متمدن دنیا وارد سازند.

تردیدی نیست که حد وسطی بین این دوطرز فکر نیک می‌توان یافت وممکن است دولت ایران را هم ترغیب نمود وهرگاه علاقه‌ای ابراز نشود امکان فراهم‌ساختن سرمایه های خارجی هست تا بتوان طرق طبیعی ارتباطی ایران را بازکرد و اگر حکومت شاه نسبت به این کار کمترین تمایل صمیمانه‌ای نشان بدهد سرمایهٔ کافی درخود ایران فراهم است واحتیاجی به پشیزی کمک مالی درانجام دادن بی‌تکلف وخالی از افراط این اقدامات نیست.

توانگران ایران لابد آماده خواهند بود که دراین اقدام اصلاحی وطن خویش سرمایه گذاری کنند واگر از چنین اظهار علاقه‌ای دریغ ورزند مثل این است که مال خود را در خاك بریزند، ولی فقدان هرگونه تضمین دولتی و وجود حس بی اعتمادی نسبت به زر و مال شخصی، تاحال از این قبیل استفادهٔ سرمایه‌های داخلی به صورت کلان جلوگیری کرده است وبعید نیست که دیر زمانی حال

۱- Festina Lente

به‌این منوال باشد. تا وقتی که رژیم صالح‌تری در این کشور استقرار نیافته باشد لزوم سرمایه‌های خارجی کماکان محسوس خواهد بود.

شرکت اندریس و استولزه - این موضوع نیز شایستهٔ ذکر است که شرکت اندریس واستولزه[۱] بعد از هفت سال خدمت رسمی و نیمه رسمی درایران درگزارش مالی راجع به وضع صنعتی این مملکت با تأکید وافی و کافی برنامهٔ راه سازی را که من اشاره یا تعریف کرده‌ام تأیید نموده‌اند چنانکه می گویند:

«راههای کاروانی تنها برای رفت و آمد چهارپایان باربر ساخته شده است و فقط آنها با اشکال زیاد ازآن عبور می کنند ، ولی باز جای شک نیست که می‌توان جاده‌هائی یافت که با اصلاحاتی مختصر ارابه‌های بزرگ با دو یاچهار چرخ از سواحل به نقاط کوهستانی و جلگه های داخلی حرکت کنند و این فکر درستی است که جنس را تا مقصد در داخل این گاری ها محفوظ نگاه داشت و این کار به‌مراتب بهتر از ترتیب فعلی بارگیری پی درپی‌ازپشت قاطراست. بعلاوه عدل‌های سنگین تر از ۷۰ کیلو را در حال حاضر باید بر تخت روان حمل کرد از این روخرج کرایه دو برابر می شود و بسته‌های به وزن ۲۰ کیلو را دستهٔ باربران بوسیلهٔ چرخ باهم حرکت می دهند . در صورتی که بوسیلهٔ ارابه (گاری)ها بارهای تا وزن ۷۰۰ کیلو را می توان حمل کرد.

چنین اقدامی‌از جانب مؤسسات اروپائی با کامیابی کامل مواجه خواهد گردید و بدین ترتیب میزان مصرف اجناس ارزان سه برابر خواهد شد . جاده‌ها را هم باکمک سرمایه می توان فراهم ساخت خاصه که در نظر داشته باشیم که در ایران مزد کارگر چه اندازه ارزان است و مصالح کار نیز در همه جا با ارزان ترین بها بدست می‌آید . »

تعلیم و تربیت در ایران - در حین مطالعهٔ کتاب هائی راجع به ایران از برخورد به این نکته‌سخت دوچارحیرت شدم که نویسندگان این آثار چه توجه بسیار

۱ - Anderus and Stolze

اندکی نسبت به‌مسئلهٔ تعلیم و تربیت ملی ابراز نموده‌اند. بواسطهٔ برتری بارز پایهٔ تعلیمات درجهان ، ومحکوم ساختن راه ورسمی که در مشرق زمین متداول است کار چندان‌دشواری نیست وتأسف‌دراین‌است که‌ایرانیان قدر و ارزش‌جنبه‌های سودبخش راه وروشی‌را که اروپا در پیش‌پای آنها نهاده است نیک نمی‌شناسند. آیا بهتر نیست که این قبیل نویسندگان به جای انتقاد که کاری آسان است قدری بیشتر در بارهٔ خصوصیات روانی ملی ایشان غور ودقت نمایند ؟

سیرت وخوی ایرانی ، راسخ یامنحط ، مانند هرگونه سیرت واخلاقی نتیجهٔ سیستم خاصی است که اگرخواسته باشیم باضرباتی کارگر حصار های آن را درهم بکوبیم بهتراست که‌نخست کنه وماهیت‌آن‌رادریابیم‌ومن‌شاهدبوده‌ام که می گفته‌اند یک فرض شتاب آمیز کلی مشعر براینکه نوعی تعلیم و تربیت عمومی درآنجا وجود دارد بدون‌اینکه توجه شده باشد که آن‌ازچه قبیل‌است- طبقهٔ پائین درایران‌درسطح بالاتری ازهمهٔطبقات آسیا قراردارند ، به‌نظرمن حرفی‌ازاین بی‌اساس‌ترو‌بیشتراغراق‌آمیز امکان ندارد . تنهاقدرت‌سواد خواندن ونوشتن زبان‌محلی بهرنسبتی‌هم که رایج و شایع باشد ودرمیان طبقهٔ بالاتر سواد خواندن قرآن وآثارنامی ادبی فارسی‌دال براین نیست که ایشان از زندگانی برتر دیگر اقوام و یا علایق آزادی خواهی بهره‌ای یافته باشند . درمیان نقشه‌های شهامت آمیز ایشان از قرار معلوم هیچ کدام متضمن اندیشهٔ تأسیس مدارس و تربیت معلمان بهتر وایجاد دورهٔ تحصیلات جامع ترنیست . کتاب‌های متعدد درسی ضروری است تا نسل آینده‌بهتر از افراد فعلی بار آید . با آشنائی بیشتری از سبک و مبانی جهان تمدن موجب این علاقه و رغبت درایشان خواهد شد تاازمزایای‌آن برخوردار شوند ،زیرا که مراودات دیپلماتیک هراندازه‌هم که زیاد باشد بازجای‌آن را نتواند گرفت . اگربرای من امکان و اختیار اظهارنظری در بارهٔ تجدید حیات ایران می‌بود ، دسته دسته افراد آن سرزمین را به فرنگستان نمی آوردم ، بلکه در تأسیس مدارس روستائی اقدامات بس اساسی (مؤلف‌انقلاب نوشته‌است) می کردم .

مدارس ابتدائی - نخست وضع و حال تعلیماتی که فعلا درایران هست ذکر می‌شود . در هرشهر و قصبه و ده درایران نوعی مدرسه ومکتب دارند، دردهات

ملا در مسجد مکتبی دارد که اطفال الفبای فارسی و مختصری هم حساب و سواد طوطی وار قرآن یاد می گیرند. منظورم از این جمله آن است که خواندن می‌آموزندو شاید هم بهتر است بگویم تلفظ کلمات عربی را فرا می گیرند بدون اینکه ادنی اثری از معنی آن بدست آورند و با آنکه همه قدرت خواندن دارند عدهٔ خیلی کمتری‌نوشتن هم می‌آموزند واز این رو هر کس که هردو را بداند با سرافرازی عنوان میرزا درجلو نام خود می گذارد. بالا تر ازمکتب مدرسهٔ ابتدائی ایرانی است که درآنجا معلومات اندکی نیز راجع به اشعار ملی وآشنائی با دستور زبان و کلماتی پرآب و تاب که باب طبع و خیال ایرانیان است فرا می گیرند، ولی چنانکه دکتر ویلز می گوید در غالب موارد هم از برکردن عبارات وآیاتی از قرآن و حفظ کردن قدری از اشعار جمعاً حد ومیزان تعلیمات دردهات است، اما تعلیمات ابتدائی درایران بسیارکم‌خرج است و هرکودك ماهانه یک تا سه قران به مکتب می دهد.

تعلیمات متوسطه ـ در ایران تعلیمات بالاتر یا دبیرستانی با مفهومی که ما در انگلستان داریم نیست،تنها نوع تعلیمات متوسطه که برای عام و آن هم فقط عدهٔ محدودی از ایشان هست به نام «مدرسه» یا کالج‌های مذهبی است که غالباً داوطلبان علاقه‌مند به سه رشته علوم وفقه وپزشکی به آن می پردازند. دراین مدرسه ها دورهٔ تحصیلات وضعی محدود و خاص دارد. چون اعتقاد مردم مشرق زمین بر این است که همهٔ دانش ها به علوم قدیم اسلامی منحصر است واز این لحاظ راه نفوذ معارف جدید در جلو افراد با هوش و بااستعداد باز نیست.

مطالعهٔ متن و تفسیر قرآن و تبحری درادب فارسی و تعلق خاطر نسبت به بعض اباطیل که تحت عنوان فلسفه درشرق وانمود می شود و علاقه و اخلاصی درکار بحث و جدل دانشمندان از جملهٔ دروس «مدرسه» است. درهر شهر نسبتاً معتبر یک یا چند تا از این قبیل مراکز هست که بعضی از آنها بوسیلهٔ موقوفات عایداتی سرشار و وسایل زندگانی چند برابر عده‌ای راکه جا می‌دهند فراهم دارند. وزیر معارف در کار این کالج ها اختیاری ندارد و ملاها عایدات مدرسه را غالباً به مصارف لازم نمی‌رسانند.

کالج سلطانی تهران (دارالفنون) ـ در زمینهٔ تعلیم و تربیت هم مانند رشته های دیگر پادشاهی ناصرالدین شاه عاری از جهد و اهتمام نبوده است هرچند که مثل سایر قسمت‌ها به نحو خاصی تلاش یک جانبه و محدودی معمول شده است که نسل جوان ایران از برکات تعلیمات اروپائی بر خوردار شوند.

شاه در سال جلوس به تخت پادشاهی در تأسیس دستگاهی به نام مدرسهٔ سلطانی با برنامه و معلمان خارجی همت گماشت. عمارت این مدرسه در محوطهٔ ارگ و شامل چند بنای یک طبقه در اطراف حیاطی است که به صورت باغ است. کتابخانه‌ای نسبتاً آبرومند و یک تالار کنسرت یا تآتردارد که در آنجا گاهی دسته‌هائی آماتور نمایشاتی داده‌بودند که بواسطهٔ دخالت ملاها متروك شده‌است. درس های مقدماتی به زبان فارسی و عربی است که با استادان محلی است در مراتب بالاتر آموختن زبان های خارجی انگلیسی یا فرانسه یا روسی و آلمانی و دروس ریاضی وطب، شیمی ، طراحی و نقاشی ، معدن شناسی ، جغرافیا ، موسیقی و فن نظام است و این قسمت آخری که زیر نظر دو افسر پروسی است متناسباً در فصل راجع به‌قشون مطرح خواهد شد.

در موقع مسافرتم هشت معلم خارجی دراین مدرسه بودند یکی انگلیسی سه تا فرانسوی سه تا آلمانی و یکی لهستانی زبان روسی راهم یکی از ارامنهٔ جلفا تدریس می کرد . در رشتهٔ نظام کالج هفتاد و پنج‌شاگرد داشت. در رشتهٔ علوم و هنر صد و چهل نفر تازه وارد شده بودند. تعداد شاگرد در کلاس دروس زبان خارجی به شرح ذیل بوده : در زبان فرانسه چهل وپنج نفر، طراحی و نقاشی هشتاد، زبان روسی بیست و انگلیسی سی نفر.

من از بیشتر این کلاس ها هنگام تدریس دیدن کردم و از آنچه دیدم مورد توجه بسیار بود، در کلاس فرانسه ازشاگردان خواسته شد که داستان کوتاهی به زبان فرانسه بنویسند و کلمات (مسافرت ، اسب ، سردرد) را درآن جا بدهند . دیکته‌ای هم به فرانسه و موضوعش حکایت تلماك اثر فنلن بود که به فارسی هم

ترجمه نمایند. تمام این امتحانات را به صورت بسیار رضایت بخش از عهده بر-آمدند. در کلاس جغرافیا که نقشه ها را ایرانی‌ها از روی نمونهٔ انگلیسی کشیده-بودند یکی از شاگردان از حفظ نقشهٔ نسبتاً درستی از اروپا روی تخته کشید.

در کلاس نقاشی سرمشق های اروپائی وشامل پیکره‌های برهنه و سروسینه های آثار کلاسیک و تصاویر مسیح و انواع متعدد دیگر از عکس اعلیحضرت شاه و غیره بود. در کلاس انگلیسی نیز امتحان دیکته و انشاء و ترجمه به عمل آمد، کتابهای مصور مدارس ابتدائی ما محل استفاده بود و کتاب قرائت هم داستان رابین سن-کروزو و بارون مون هوسن که این دومی مشتمل بر قطعات منتخب مردودی بود. به من توضیح می دادند که شاگردان استعداد فوق العاده در رشتهٔ ریاضیات ابراز می دارند و در سایر قسمتها با هوش اما کاهل اند. در رشتهٔ شیمی فن عکاسی هم می آموختند و چند تا از بهترین تصاویر این کتاب را شاگردان دارالفنون گرفته‌اند.

اداره و انضباط - راجع به طرز اداره و انضباط این کالج استفسار کردم اطلاعات ذیل را داده‌اند:

مدرسه دستگاهی است دولتی و هر ساله ۳۰۰۰ تومان مخارج آن[1] وتحت نظر مخبرالدوله وزیر معارف است و همه می توانند وارد شوند. اولیای اطفال برای داوطلبان ورود فقط بایدموافقت مقامات‌رسمی‌مدرسه‌را جلب کنند. شاگردان درهرسن وسالی حق ورود دارند و معمولا در ده یا یازده سالگی است و مدت تحصیل شش تا هفت سال است.

مرحمتی همایونی یاموقوفه شامل اعطای مجانی سالانه دو دست اونیفورم یکی‌زمستانی ویکی‌هم تابستانی وصبحانه وجایزه‌ای نقدی درصورت ازعهده برآمدن پاره‌ای امتحانات و در موقع ترك کردن مدرسه یک قطعه نشان وگاهی نیز انتصاب در بعضی از مقامات اداری است.

ساعت کار از هشت صبح تا سه بعداز ظهر و تعلیمات مذهبی بسیار معمول

۱ - یکی از معلمان آمد کشان به من اظهار داشت که مواجب آنها غالباً مدتها به تعویق می‌افتد.

و در تابستان هم مدرسه چند ماه تعطیل است . روی همرفته مدت کار در هرسال بیش از شش ماه نیست و به من اظهار داشته‌اند که بچه‌ها غالباً تنبل‌اند و هیچ گاه نافرمانی ندارند.

تنبیهات بسته به نظر معلمین است ، اما باید با تأیید مدیر مدرسه باشد و آن کار بر عهدهٔ فراشانی است که پیوسته آماده‌اند و با رسم اروپائی پاك متفاوت است. متداول ترین تنبیه ها کشیک دادن با حالت دوش فنگ است که علامت توبیخ بشمار می رود . در مرحلهٔ ثانی تازیانه است که بر پشت شاگرد می نوازند وبالاخره چوب‌وفلك است که گاهی چندین چوب بر کف‌پا زده می شود ومی گفته‌اند تنها تنبیهی است که شاگردان از آن می ترسند.

مدرسه های ولایات ـ اما کالجی هم شبیه به مدرسهٔ تهران در تبریز هست ولی چون شاه درآنجا نظارت مستقیم ندارد وضعش مرتب نیست و کاری درآنجاانجام نمی شود. ظل‌السلطان هم مدرسه‌ای در اصفهان باز کرد که مدیر آن یک افسر ایرانی بود که فن توپخانه را در فونتن بلو (فرانسه) فرا گرفته بود.

زمینهٔ محدود ـ این بود حدود ساده و محدود تعلیمات آزاد و بی تعصب که در دسترس اتباع همایونی است. مدرسهٔ شاهی تهران در مقام خود از تأسیسات بسیار عالی است و چون در واقع دستگاه منحصر به فردی است با زمینهٔ کار محدود خود قادر نیست در رفع گرفتاری و دردها درمان مؤثری باشد . در ظرف چهل سال پادشاهی این سلطان ، ترقی بیشتری نصیب ایران نشده‌است ودرحالی که ریزه‌های دانش اروپائی درمیان گروه مختصری نثار می‌شودعلوم اسلامی هنوزمایهٔ خوراکی کافی محسوب و به‌آسانی نیز برای همگان فراهم است .

هیئت‌های مسیحی درایران ـ عده‌ای براین عقیده‌اند که استقبال ازآئین باب که به وجهی بسیط ، ولی نه‌آشکار در برابر اقتدار اسلام به کار است و با تمایل سرشاری که این ایام درایران راجع به تحقیقات نظری و سهل‌انگاری بسیاری که نسبت به عقاید مذهبی هست راه آسانی از لحاظ گرایش به کیش پروتستان فراهم

است. ایران را همواره از نقاط بسیار خوش زمینهٔ شرق برای جهد و تلاش هیئت‌های مذهبی بشمار آورده‌اند. در حالی که من از اهتمام ذی قیمتی که هیئت‌های روحانی انگلیسی و فرانسوی و آمریکائی با ترویج تعلیم و تربیت و نیکوکاری و کمک‌های طبی و با نیروی سر مشق رفتار خویش کرده‌اند غفلت ندارم و بلکه قدر می شناسم و به هیچ‌وجه برآن خیال نیستم که از تلاش و خدمت ثواب این‌میسیونهای مذهبی کاسته شود باز بنابر اطلاعاتی که دارم نمی توانم درمورد چنین آیندهٔ قرین خوش‌بینی اظهار نظری کنم و پیش از اینکه عقیده‌ام را دراین خصوص بیان نمایم قصدم این است که راجع به تاریخ مساعی هیئت‌های مسیحی درایران سخنی چند بیاورم.

تاریخ عیسویت ـ اگر ترجمهٔ پیشنهادی‌آقای تامس راجع به کتیبهٔ حاجی‌آباد صحیح باشد شایدحتی این داستان حقیقی نماید که شهریاری مسیحی یعنی شاپور اول نامی در روزگاز بسیار قدیم از سال ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی بر تخت پادشاهی ایران فرمانروائی داشت، اما شرط عقل نیست که این فرض را با دیدهٔ اعتماد نگریست. خسرو ثانی یا خسرو پرویز (۵۹۱-۶۲۸ میلادی) آخرین پادشاه همان سلسله (ساسانی) از قرار معلوم به دین مسیح گروید و در حین تبعید درنزد رومیان به‌آن ایمان یافت. وی حضرت مریم را پرستش وشهداء و مقدسان را ستایش می‌نمود و سرگیوس[1] مقدس را مقتدای خویش برگزیده بود و زن مسیحی اختیارکرد که همان سیرا یا شیرین مشهور باشد. همین حدسیات‌در بارهٔ شهریار روشنفکر مغول ابا‌قاخان فرزند هلاکو و نبیرهٔ چنگیز صادق است که با دختر امپراتور یونان میکائیل پالائلوگوس[2] ازدواج و شایع است که آیین مسیحی اختیارکرد.

جای تردید نیست که چندی بعداز فوت او در سال ۱۲۸۲ م. انجیل را به زبان فارسی ترجمه کردند و نسخه‌ای خطی به فارسی به تاریخ ۱۳۱۴ م. از چهار تن حواریون هست. نسخهٔ دیگری در ۱۶۵۲-۱۶۵۷ (بوسیلهٔ پیرسن) از روی سه نسخهٔ اصلی که ظاهراً از اصل یونانی‌استنساخ شده بود درلندن انتشار یافت.

شاه عباس بی میل نبود که هیئت‌های مذهبی مقیم اصفهان او را مسیحی

---

۱ - Sergius　　۲ - Palaeologos

بپندارند و می گویند که گویا یک بار آداب تعمید هم بجا آورد که بنابر آن هیئت «برادران مسیحی» شادمان ودرپیروزی او برترکها که آنرا از برکات این گرایش * می‌پنداشتند رساله هائی انتشاردادند. قرن بعد نادرشاه درگیرو دار بی رعایتی‌شدیدی که نسبت به عقاید مذهبی وجود داشت فرمان داد که انجیل را به زبان فارسی درآوردند و سپس درمحضر کشیشان و ربی‌ها و ملاها عقاید مندرج درآن را که به صورت خنده آوری عاری از صحت بود به باد استهزا گرفت.

اولین هیئت روحانی پروتستان که به‌ایران رفت هنری مارتین معروف بود که در سال ۱۸۱۱ رهسپار شیراز شد. این مرد ممتاز که همه را شیفتهٔ حسن خلق و سادگی خود ساخته بود در ظرف مدت محدود یک سال تأثیرات نیک نمود (زیرا که درطوقات در بخش آسیائی ترکیه دراکتبر ۱۸۱۲ وفات یافت) که آنرا بایستی به آراستگی وجود خود او و کیفیت مأموریتش نسبت داد. وی که به کافر روشن‌ضمیر مشهور شده بود در ترجمهٔ انجیل به فارسی همت گماشت و در مناقب حضرت مسیح موعظه می کرد وآشکارا در رد اسلام سخن می گفت. نسخه‌ای ازگفتار او که به خط خودش‌بود به کربلا ارسال شد تا علمای آن شهر مقدس در مقام جواب برآیند. نویسنده‌ای ناشناس در شرحی که در «مجلهٔ آسیائی» شمارهٔ مارس ۱۸۳۰ منتشر ساخت با نقل قول یکی ازملاها به نام محمد رحیم می‌نویسد که این شخص به وسیلهٔ مارتین به آئین مسیحی درآمد:

« درسال ۱۸۲۳ شخصی انگلیسی به شهر ما (شیراز) آمد،اودین مسیحی تبلیغ می کرد آن هم‌با شهامتی که درایران درمیان آن همه ناسزا و بدرفتاری ملاها و توده سابقه نداشت. وی جوان بی ریشی بود که در اثر ناخوشی علیل می‌نمود و بیش از یک سال در شهر ما زیست. بردباری سرشار او علی رغم رفتارگستاخانهٔ مخالفانش و آرامش باوقاری که در مقابل حرف و استدلال رقیبان خود و فاش‌ساختن قول نا صواب آنها داشت (زیرا که فارسی نیک می دانست) رفته رفته مجابم

* مسلماً شاه عباس نسبت به اقلیت مسیحی خوشرفتاری فراوان می‌کرد و آنان را تحت حمایت خود می‌داشت، ولی این‌ادعای نویسنده را سایر مدارك تاریخی تأیید نمی‌کند. مترجم.

ساخت که در براهین او دقت وافی نمایم و بی غرضانه در بارهٔ آنها تحقیقات کنم و شرحی را که در مقابل نوشتهٔ ملای عمدهٔ ما تحت عنوان «دفاع از اسلام» تحریر کرده بود بخوانم. نتیجهٔ آزمایش وامتحانم این عقیدهٔ راسخ است که حق با جوان جدلی است».

درسال ۱۸۵۰ بی‌نینگ راجع به‌این مردی که به‌دین مسیح درآمده‌بود تحقیقاتی نمود، ولی اثری از وجود او نیافت و نوشت که بعید نیست موضوع بی اساس باشد. نتیجه‌ای که با وجود گذشت زمان ـ چهل سال ـ بین آن واقعه و تحقیقات راجع به‌آن مؤید نظریاتم در بارهٔ افرادی است که از دین اسلام بازگشتند، به نظر من باور-کردن آن مطلب روانیست.

پس از درگذشت مارتین نفر بعدی درسال ۱۸۲۹ آقای گرووز[1] بود، ولی او زود از ایران به بغداد نقل مکان نمود. سپس چندتن آلمانی با اسامی دیتریچ، زارمبا و هاز در زمان واحد مدارس مسیحی در شهرهای شیشه (قفقاز) و تبریز باز-کردند.

درسال ۱۸۳۸ عالیجناب گلن[2] به ایران وارد شد و درترجمهٔ انجیل نوشتهٔ مارتین تجدید نظر کرد و هم او سه سال در حاجی ترخان صرف ترجمهٔ تورات کرده بود. درهمین هنگام اوژن بوره[3] فرانسوی با سبک تبلیغی جالبی که در اصفهان راه-انداخته بود شورو هیجان بسیار برانگیخت.

درفصل راجع به ایالات شمال غربی‌تأسیس هیئت های روحانی امریکائی و فرانسوی و انگلیسی را در میان نسطوری‌های ارومیه و نواحی مرزی آذربایجان شرح خواهم داد وگسترش شعبه‌های هیئت‌های مذهبی امریکائی را در تهران (۱۸۷۲) و تبریز (۱۸۷۳)، همدان (۱۸۸۱) و رشت (۱۸۸۳) خاطرنشان خواهم ساخت و در فصل دیگری هم در باب رونق کار هیئت مذهبی انگلیسی که عالی-جناب دکتر بروس با تشریک مساعی هیئت روحانی مقیم جلفا (اصفهان) تأسیس

۱ ـ groves ۲ ـ glen ۳ ـ Eugène Boré

کرده است سخن خواهم گفت. دراینجا قصدم این است که رویهٔ دولت ایران را عموماً نسبت به این هیئت‌های مذهبی روشن سازم و احتمال پیشرفت یا شکست تبلیغات دینی خارجی ها را در میان مسلمین ایرانی باز نمایم.

آزادی مذهبی در ایران ـ روی همرفته باید دولت ایران را از لحاظ سیاست و رفتار سازگاری که نسبت به عناصر مسیحی اهالی کشور خویش دارد ستود. چنانکه گفته‌ام نسطوری‌ها درایران گلهٔ چندانی از مقامات رسمی ندارند و همچنین است وضع ارامنهٔ ایران هرچند که هردو دسته از جهت حس حقارت که لازمهٔ وضع اقلیتی آنها در مراحل وسط و پایین زندگانی است ناراحتی دارند.

دولت ایران مانع تأسیس هیئت‌های مذهبی یا بنای مدارس و کلیسا و شفاخانهٔ آنها در قلمرو خود نیست و برای مطبوعات مذهبی و کتاب‌های دینی آزادی انتشار هست و این کتابها را گاهی ناشرین ایرانی در تهران چاپ می کنند و از این بابت پادشاهان قاجار پیرو رفتار شاهان صفوی‌اند که در زمان ایشان دراصفهان اماکن متعلق به هر چهار دسته «برادران کاتولیک» وجود داشت، ولی رویهٔ دولت با طرز رفتار شخصی حکام یکی نیست و آزادی و تأمین هیئت‌های مذهبی تابع روش آن حضرات است. مثلا ظل‌السلطان نسبت به دستگاه دکتربروس درجلفا نظرخوشی ندارد، اما حمایتی که وزیران مختار در تهران از تأسیسات روحانی هموطنان خویش می کنند تضمین شایسته‌ای برای پیشرفت منظور و مانع کافی از تحمیل اجحاف و زور است و روی همرفته می توان گفت که هیئت‌های مذهبی درایران گله‌وشکایتی ندارند.

انگیزه‌های خصومت ـ بدیهی است که باید دشمنی خستگی‌ناپذیر روحانیون را در نظر داشت. در موقع مسافرتم یکی از سادات نامی اصفهان با رفتار تند و تعصب آمیزی که پیش گرفته بود سعی فراوان می نمود که مردم را بر ضد عیسویان برانگیزد[1] بعضی ازآقایان سادات که ازاعقاب پیغمبر بشمار می‌روند اسباب تصدیعی

۱ ـ در ماه مه سال گذشته یکی‌ازاین سردسته‌ها به نام حاجی سیدعلی‌اکبرجمعی‌رابرضد مسیحی‌ها در شیراز برانگیخت که منجر به تبعید او از شهر شد. در آن مورد چند نفر مقتول شدند، اما دولت رفتار استواری نشان داد.

برای مملکت شده‌اند. از برکت نسب وبابت عمامهٔ سبزحق خاصی‌برای خودقایل‌اند که در نتیجهٔ آن هموطنان ایشان و همچنین خارجیان ازآن جهت در عذاب‌اند ، ولی درایران کمترین مانع و مزاحمتی که فرقه های متعدد مسیحی نسبت به یکدیگر روا می دارند در بین نیست و مسلمانها کاملا حق دارند آن جماعتی را استهزاء کنند که ایشان را به کیش و آئینی فرا می خوانند که فرقه‌های گوناگونش چشم دیدار یکدیگر را ندارند.

پروتستانها با کاتولیکهای رومی خصومت می ورزند و « پرزبیتر ها » با پیروان اسقف‌ها و نسطوری‌های پروتستان نظر مساعدی نسبت به نسطوری خالص ندارند و اینها نیز با کلدانی‌ها یا نسطوری‌های کاتولیک چندان سازگار نیستند . ارامنه هم نسبت به ارمنی‌های کاتولیک بدبین‌اند و هردو اینها مزاحم کار هیئت‌های کاتولیک بشمار می‌روند. بالاخره ازدشمنی یهودیان هم غفلت نباید نمود. درکشورهای متعدد شرق که من سفر کرده‌ام ازسوریه تا ژاپون با این‌مسئلهٔ عجیب و به نظر خودم غم‌انگیز مواجه شدم که هیئت‌های مسیحی در زیر لوای سلطان صلح (حضرت مسیح) راه‌پیکار پیش گرفته‌اند، درحالی که اسلحهٔ برادرکشی‌راهم‌دردست دارند.

نتایج عملی ـ حال نتایج‌عملی‌تمام‌این تأسیسات عالی‌راهرچند که همواره‌هم‌آهنگی نداشته‌اند درمد نظر بیاوریم درمورد اشاراتم راجع به نسطوری‌های مسیحی ذکر خواهم کرد که هیئت‌های مذهبی دراین مورد خدمت قابل ستایشی انجام‌داده‌اند و راجع به کار دکتر بروس درمیان ارامنهٔ جلفا هم می توان همین نظر را اظهار داشت ، ولی روی همرفته این هیئت‌ها در واقع جنبهٔ تبلیغی‌دارند و رضایت قلبی نفرات غیور وابسته به آن آسان حاصل نمی شود ، مگر آنکه هم بر عدهٔ پیروان بیفزایند و هم علاقه و ایمان پیوستگان حاضر را راسخ تر سازند. بنابراین اگر مقیاس کار دستگاههای روحانی درایران تعداد افرادی است که از اسلام برگشته‌اند باید بدون درنگ افزود که خرج مبالغی هنگفت و صرف نیروی صمیمانه و تحمل رنج و زحمت که درآن سرزمین واقع شده است نتایج بکلی ناقص داشته است.

گاهی مسلمان جوانی غسل تعمید هم یافته است ، ولی این عمل را با گرایش باطنی اشتباه نباید کرد، زیرا که بیشتراین تازه کیشان راه همان دین قوم و خویشان خود را باز در پیش می گیرند ومن حتی می‌پرسم از روزگاری که هنری‌مارتین پا به شیراز نهاده تاکنون فقط چند تن محدود از ایرانیان به جان و دل ایمان مسیحیت حاصل کرده‌اند و خودم بارها در مقام جستجو برآمدم ، ولی هیچگاه فردی راکه از اسلام دست کشیده باشد نیافته‌ام (البته عدهٔ یتیمانی که از دوران کودکی در مدارس مسیحی بزرگ شده اند مستثنی است) و من از این اثر فاحش شکست به هیچ وجه حیرتی ندارم .

غیر از مبانی قاطع دیانت مسیح (از قبیل عقیدهٔ تثلیث و مقام الوهیت عیسی) که بااصل وحدانیت اسلامی سخت مباین است ، ما نباید از اکراهی که‌اهل اسلام به ترك ایمان خویش ابراز می دارند تعجب کنیم بخصوص که در خاطر بیاوریم که مکافات چنین کاری مرگ است. توفیق ومجال تبلیغ مسیحیت هرگاه تسلط بر جسم وبرجان تازه کیش هردو منظور باشد براستی که درایران بسیار محدود است .

قدرت‌اسلام - بیم ونگرانی‌یک‌تن (خودش) هرچندخالی‌ازاهمیت نیست باز دروضعی خاص عامل قطعی نتواند بود . امواج مجاهدت هیئت مذهبی بادیوارهای سنگین غیر قابل رسوخ اسلام که شریعتی است شامل همهٔ جوانب و تکالیف واعمال زندگانی انسان بر خورد می کند و از احراز هدف خویش باز می ماند. اسلام که به وجهی بسیار نیکو با شرایط اقلیمی و اخلاقی و موقع و وضع کشورهائی که بر آنها دست یافته منطبق است ازگهواره تاگور عنان ارادهٔ پیروان خود را درچنگ دارد . درنظر اهل شرق‌او فقط دین و ایمان نیست ، بلکه حکومت است ، فلسفه است وهم چنین‌علم ودانش است . شریعت محمدی(ص) نه‌چندان دولتی است‌مذهبی و یا اگر آوردن این عبارت روا باشد دینی است دولتی ، آن تار و پودی که خود جامعه را با آن فرا بسته‌اند مدنی نیست ، بلکه ازمقولهٔ روحانی است . بااین عقیدت عالی که هستی او را در برگرفته است فرد مسلمان با تسلیم ارادی

محض خشنود وراضی وزنده است و بالاترین فریضهٔ خویش را آن می‌شمارد که‌به پرستش خداوند بپردازد و دیگران را نیز در همین راه مستقیم بیندازد و اگر ادای این تکلیف از طریق رضا مقدور نباشد و یا غیر ممکن نماید آنهائی را که از پرستش صمیمانهٔ خداوند سرباز زنند منفور بدارد و سپس بااین ایمان و رجای واثق دروصول بهشت جان می سپارد. تازمانی که این‌قاعدهٔ قهری وساحر زندگانی مردمی از مشرق زمین را دربر گرفته است و برهمهٔ تکالیف وهمه قسم اعمال زندگانی آنها حاکم‌و متضمن رستگاری نهائی است قسمت اعظم صرف مال از جانب هیئت های مذهبی و فداکاری‌های ایشان پاك بیهوده است. در واقع به نظر من تبلیغات آشکار بدترین کاری است که میسیون های مذهبی در یک سرزمین متعصب شرقی پیشه سازند. بردباری سرشار دینی که من به دولت ایران نسبت داده‌ام تا درجهٔ زیادی مرهون خودداری هیئت های مذهبی از کار تبلیغات علنی‌است. خدمت این حضرات وسرانجام پاداش آنها از طریق امور غیر دینی و مشهود بیشتر از تأسیسات مذهبی قابل حصول خواهد بود. با تأسیس مدارس و اقدامات نوع پروری و بخصوص نثار کردن مجانی کمک‌های درمانی رفته رفته و به نحو اطمینان آمیزی در قلب تودهٔ خامی که به رکود فکری محکوم است می توان تأثیر نمود. روزی که همه مرده و از یاد رفته باشند شاید درستی و ثواب کار ایشان بهتر نمودار خواهد شد.

یهودیان درایران ـ سرانجام جا دارد که اشاره‌ای هم به‌رویهٔ دولت ایران نسبت به یهودیان بکنم. پنج سال پیش عدهٔ کلیمی‌های ایران را تخمیناً ۱۹۰۰۰ نفر قلمداد کرده‌اند، ولی به نظر من عدهٔ ایشان بیشتر از این است. به من جدولی تسلیم شده است که‌آمار کامل آنها را ۶۵۰۰۰ نفر نشان می دهد که گمان می کنم اغراق آمیز باشد. مراکز عمدهٔ اقامت یهودیان: تهران (۴۰۰۰) همدان (۲۰۰۰) اصفهان (۳۷۰۰) شیراز (۳۰۰۰) و ارومیه، مشهد، کاشان، ساوه، کرمانشاه و بوشهر است.

عقب ماندگی‌آنها ـ از لحاظ جماعت، یهودیان ایران غرق در فقروجهالت‌اند مدرسه‌ای مختص به خود ندارند مگرتعلیماتی که درکنیسه فرا می گیرند که‌در آنجا

هم‌فقط دعاهای مذهبی‌را به‌آنها می‌آموزند که اکثر ایشان معنی‌آن‌رادرك نمی کنند. غیر از شهرهای تهران ، همدان ، کاشان ، خوانسار و گلپایگان که فقط زبان عبری تدریس می‌شود نه‌فارسی و کسانی که خواندن ونوشتن زبان‌آن سرزمین رامی‌دانندبطور خصوصی‌آموخته‌اند. درهمدان بالغ بر صد شاگرد درمدرسهٔ امریکائی آنجا تحصیل می کردند. درتهران تقریباً پانزده نفر تحت شرایط مشابهی به‌آموختن زبان‌های خارجی مشغول بودند. در اصفهان یک کلیمی تهرانی که به دین اسلام درآمده است به‌نام میرزا نصرالله که درانگلستان تحصیلات نموده جدیداً مدرسه‌ای تأسیس کرده که در آنجا بیست تن از جوانان را زبان های عبری و فارسی و انگلیسی می آموزند.

محرومیت و زجر کشیدن آنها . در سراسر کشورهای مشرق زمین این مردم بیچاره ، گرفتار زجر و آزارهائی بوده‌اند که رسم و عادت به ایشان و اهل جهان آموخته است که سرنوشت این قوم بشمار می آید . معمولا آنها ناگزیراند که در محلهٔ جداگانهٔ شهرها اقامت کنند و ازدوران خیلی قدیم‌محدودیت ومحرومیت‌هائی از بابت اشتغال و لباس و عادات داشته‌اند که آنها را از لحاظ اجتماعی نسبت به دیگران متمایز می‌ساخته است . اکثریت یهودیان ایرانی به کار تجارت و جواهر فروشی و شراب سازی و تریاك فروشی و نوازندگی و رقاصی و کار تنظیفات شهری و دست فروشی و پیشه‌های دیگری که چندان مورد احترام نیست مشغول‌اند و به ندرت هم در رشتهٔ بازرگانی مقام شامخی بدست می‌آورند .

در اصفهان که می گویند عدهٔ آنها ۳۷۰۰ نفر است وضع و حالی بهتر از دیگر جاهای ایران دارند، مجاز نیستند کلاه بر سر بگذارند یا دربازار مغازه داشته باشند و یا دیوار خانهٔ خودرا با ارتفاع بیشتر از همسایهٔ مسلمان خویش بسازند یا در خیابان سواره عبورکنند . در تهران و کاشان‌هم عدهٔ ایشان زیاد است‌و روزگار بهتری دارند. درشیراز وضعشان خیلی خراب است، دربوشهر مرفه الحال وفارغ از

زحمت و آزارند ، ولی همینکه هر نوع فتنه‌ای بر پا می‌شود معمولا یهودیان اولین قربانی آن می‌شوند و هر کسی برضد آنهاست. بدا به حال کلیمی‌بیچاره‌ای که در کوچه به دام آشوبگران ایرانی گرفتار شود .

من سابقاً اسلام آوردن اضطراری پنجاه تن یهودی را در فصل مشهد ذکر نمودم . در غیاب شاه که به سال ۱۸۸۹ در اروپا بود آشوب تعصب آمیزی در شیراز و اصفهان برخاست و محور فتنه، سردستهٔ عناصر مذهبی به نام شیخ آقانجفی بود، درآن اغتشاش یک تن ازکلیمی‌ها به قتل رسید . قاتل ابتدا بی مجازات‌ماند سپس‌فقط به چوب وفلک محکوم شد . نامبرده به‌قصد بهبود ویا در واقع بدتر کردن اوضاع درصدد بر آمد مقداری قواعد کهنه و مزاحم را به یهودیان اصفهان تحمیل کند وبه‌این دلیل محدودیت‌هایی نسبت به‌خوراك، پوشاك،عادات‌زندگی، دارائی، ارث و کار و حرفهٔ آنها پیش آورد . ظل‌السلطان هم از ترس اینکه مبادا خطری متوجه وضع او بشود راه سکوت اختیار کرد . به مناسبت همین فتنه بود که در حین اقامت ناصرالدین‌شاه درلندن هیئت معتبری ازجانب‌اتحادیهٔ‌انگلیس وبهود به‌حضور همایونی رفتند و عریضه‌ای دربارهٔ هم کیشان خویش‌در ایران تقدیم داشتند . شاه اطمینان حمایت داد که بسیار مورد لزوم بود و امیدست مجری شود .

خلاصه ـ این شرح اجمالی راجع به وضع آزادی مذهبی در ایران به اندازهٔ کافی نمایان ساخته است که هر چند روح شکّ و بی ایمانی در میان طبقات‌هوشمند رواج دارد و رفتار دولت هم نسبت به فرقه‌های مذهبی که به‌کار خود مشغول‌اند و در کار دیگران دخالتی نمی‌نمایند قرین سازگاری است و با آنکه نفوذ ملاها کاهش یافته است و بر عکس سابق سرافرازی و غروری در کار نیست بازسلطهٔ شریعت‌اسلام درایران بهیچ‌وجه تضعیف نشده است وهنوز ممکن است عده‌ای‌بازار تعصب را گرم سازند و آن روز نیز سخت دور و بعید می‌نماید که درایران صلیب مسیح جای هلال اسلام را اشغال کند .

یادداشتی راجع به مسکوکات ایرانی

مستخرج از مقالهٔ بانکداری درایران « نوشتهٔ جی . رابینو » دسامبر ۱۸۹۱

داستان مسکوکات ایران مانند سایرکشورهای شرقی سرگذشت تنزل وکاهش ارزش آنها و تا حد زیادی هم‌دال‌بر زبونی و خواری است. ایران علم اشتقاق و قیاس را در تاریخ اقتصاد به ما یاد می‌دهد. من غالباً نام تومان راکه درواقع قطعه پولی برابر ده قران نقره‌است و ارزش فعلی آن پنج شلینگ و نه پنس می‌باشد به میان آورده‌ام، کلمهٔ تومان را مغولها در زمان چنگیزخان درقرن سیزدهم در ایران رایج ساخته‌اند، و به معنی ده هزار است و ازجمله معانی دیگر آن ده هزار دینار بوده ودینار هم سکهٔ طلای ۵۲ قیراطی و در نتیجه معادل بیش ازقیمت نصف لیره بوده و بنا بر این یک تومان پنج هزار لیره ارزش داشته‌است.

در دورهٔ خاندان صفوی قرن شانزدهم دیگرتومان معادل ۱۰،۰۰۰ دینار طلا نبوده و در زمان پادشاهی شاه عباس کبیر هر تومان مساوی ۵۰ عباسی - سکهٔ نقره به وزن در حدود ۱۳ قیراط - وارزش تومان سه لیره و ۷ شلینگ شد. هر عباسی هم چهار شاهی بود که هرکدام ۱۸ قیراط نقره بود و در حدود چهار پنس ارزش داشت. تومان مثل حال حاضر در محاسبات ۱۰/۰۰۰ دینار بشمار می‌رفت ، اما دینار فقط به منظور حساب شناخته‌می‌شد ، بدون اینکه سکهٔ خاصی علامت آن باشد . وزن سکه‌های نقره به زودی کاهش یافت و در سال ۱۶۷۸ یک تومان (یا پنجاه عباسی) معادل ۲ لیره و شش شلینگ و هشت پنس بود . درآغاز قرن هیجدهم درسلطنت شاه سلطان حسین، عباسی فقط ۸۴ قیراط وزن داشت و ارزش تومان برابر با ۲ لیره و ۴ شلینگ بود. در دورهٔ نادر شاه چند سال بعد از آن عباسی به ۷۲ قیراط تنزل کرد و ارزش تومان یک لیره و هیجده شلینگ شد.

درکتاب تاریخ ایران سرجان ملکم که به‌سال ۱۸۱۵ منتشر شد، ارزش تومان یک لیره مذکور افتاد و در عهد فتحعلی شاه که به سال ۱۸۳۵ وفات‌یافت قران که هرکدام ۱۴۲ قیراط وزن داشت برای نخستین بار سکهٔ آن در آمد وقران

مساوی با ۵ عباسی یا ۲۰ شاهی شد و یک دهم تومان بود که ۱۰ شلینگ‌ارزش داشت.

بعد دیگر شاهی سکهٔ نقره نبود و با کاهش مجدد در وزن قران سکه‌های نقرهٔ عباسی هم از بین رفت. وزن قران چندین بار پائین آمد چنانکه در سال ۱۸۳۹ ده عدد از آنها با یک تومان فقط ۱۰ شلینگ و نه پنس می ارزید و اکنون درسال ۱۸۹۱ هر تومان در حدود پنج شلینگ و نه پنس ارزش دارد.

ارزش عباسی‌ها یا یک پنجم قران کمتر از یک شلینگ و نیم پنس است و شاهی سکهٔ مسی است به‌وزن ۷۷ قیراط ویک چهارم این مبلغ، ارزش آنست.

در واقع تردیدی نیست که مردم ناچار بودند بار سنگین این تنزل های پی در پی را تحمل کنند و مثل دیگر کشورها کاهش وزن یا پاکیزگی سکه در حقیقت یک نوع مالیات غیر مستقیم و خیلی‌هم سنگین بود. در مورد سکه‌های مسی اطلاع ما این است که هر شهری برای خود سکهٔ جداگانه داشت و هر سال در موقع ضرب آن از عیار می کاستند و سکه‌های کهنه که وزن بیشتری داشت با سکه‌های جدید تعویض می گردید

در قرن هفدهم با هر پوند مس ۴۶ سکهٔ کزبک می‌ساختند که ارزش آن ۱ شلینگ و ۴ پنس بود و ۱۵ درصد نفع می‌داد. شاه در سال ۱۶۷۲ حق امتیازی ۲ درصد از ضرب کردن مسکوکات دریافت می‌کرد. به نظر من با اطلاعات کم و بیشی که از جریان کار مسکوکات داریم سه چیز می توان استنباط کرد یکی آنکه دارائی مملکت خیلی کاهش یافت دوم اینکه مدتها وجه رایج از مقدار احتیاج مملکت کمتر بود سوم از جمله دلایل این کمیابی مسکوکات عادت پول اندوختن دولت است.

هرکسی که مشتی از سکه‌های ایرانی را امتحان کرده باشد یعنی سکه‌هائی که پیش از سال ۱۸۷۷ ضرب شده به اشکال کار شمارش مبلغی کلان آسان پی‌خواهد برد (وزن کردن که اصلا مورد ندارد) بنابراین از این

لحاظ یک اصلاح سنجیده و کامل به منظور تجدید حیات اقتصادی مملکت ضروری و عاجل است . بدبختانه برای امکان چنین اصلاحی دولت ایران باید همهٔ افکار و طرز کار اداری کهنهٔ خود را کنار بگذارد و نفعی که دولت از راه ضرب مسکوکات حاصل‌می‌دارد باید خواه وناخواه تابع سیستم کار واصول اروپائی شود .

در سالهای اخیر اقداماتی برای حصول این هدف معمول شده است ولی به مناسبت اینکه توجه مردم غالباً به نتیجه و ثمر عاجل است این اقدامات به جائی نرسیده است. در سال ۱۸۶۳ آقای داووست[۱] را برای کار ضرابخانه به تهران آوردند ، ولی مقاومت های مثبت و منفی که در جلو اقدامات او ایجاد شده بود آن قدر زیاد بود که پس از هفت سال از ایران رفت ، بدون اینکه کمترین کاری انجام داده باشد .

در سال ۱۸۷۵ به آقای پیچن[۲] که از ناموران ضرابخانهٔ اتریش بود اصلاح امور ضرابخانه واگذار شد. اگر وی در اجرای افکار خود اختیار کافی می‌داشت شاید از عملیات مقدماتی خویش نتایجی بدست می‌آورد و هنوز به کار شروع نکرده بود که به او دستور دادند مبالغ هنگفتی سکه‌های مسی ضرب و سکه‌های نقره را به آینده موکول کند . وقتی که او سکهٔ قران را برمعیار تازه قرار داد و به منظور بهبود جنس سکه مایه خواست جواب منفی شنید. بار سکه‌ها را آنقدر سنگین پیشنهاد کرده بودند که وی از لحاظ یک فرد اتریشی نتوانست زیر بار برود .

آقای پیچن جدول ذیل را تهیه کرد که مشعر برجریان مسکوکات درسال ۱۸۷۷ است. باید خاطر نشان ساخت که حکام ولایات درآن دوره سکهٔ محلی‌ضرب و به این مناسبت حق امتیازی به دولت پرداخت می کردند .

۱ - Davoust ۲ - Pechan

ولایت	سال	وزن	عیار خالص	ارزش
همدان	۱۲۹۳ هجری‌قمری ۱۸۷۷ میلادی	۴/۹۵ گرم	۷۶۰ در هزار	۰/۸۳۶ فرانک
تبریز	۱۲۹۰ ه. ق ۱۸۷۴ م.	۴/۹۰ »	۷۲۰ »	۰/۸۹۲۶ »
کاشان	۱۲۸۲ ه. ق ۱۸۶۵ م.	۵/۰۳ »	۸۲۰ »	۰/۹۱۶۵۸ »
اصفهان	۱۲۹۳ ه. ق ۱۸۷۷ م.	۵/۰۲ »	۸۴۰ »	۰/۹۳۷ »
کرمان	۱۲۹۳ ه. ق ۱۸۷۷ م.	۴/۹۰ »	۸۴۰ »	۰/۹۱۴۶ »
مازندران	۱۲۹۲ ه. ق ۱۸۷۶ م.	۴/۹۷ »	۸۴۰ »	۰/۹۲۷۷ »
مشهد	۱۲۹۳ ه. ق ۱۸۷۷ م.	۴/۹۰ »	۸۴۰ »	۰/۹۱ »
کرمانشاه	۱۲۸۲ ه. ق ۱۸۶۶ م.	۴/۹۷ »	۸۸۰ »	۰/۹۷۱۹ »
رشت	۱۲۸۰ ه. ق ۱۸۶۴ م.	۴/۸۰ »	۸۹۰ »	۰/۹۴۹۳ »
تهران	۱۲۹۲ ه. ق ۱۸۷۶ م.	۵/۰۲ »	۹۰۰ »	۱/۰۰۴ »
شیراز	۱۲۹۱ ه. ق ۱۸۷۵ م.	۴/۹۰ »	۹۰۰ »	۰/۹۸ »
یزد	۱۲۷۸ ه. ق ۱۸۶۲ م.	۴/۹۷ »	۹۰۰ »	۰/۹۹۴ »
هرات	۱۲۷۷ ه. ق ۱۸۶۱ م.	۴/۹۰ »	۹۰۰ »	۰/۹۸ »

ارقام فوق تا اندازه‌ای نشان می‌دهد که در کار پول رایج ایران چه هرج ومرجی وجود دارد. بین قران همدان وقران تهران ازلحاظ ارزش تقریباً ۱۷ درصد تفاوت است وبین قران شهرهای دیگر و تهران فرق ازجهات پولی ازاین هم بیشتر است، ولی به حد اعلای اختلاف که قبلا اشاره کردم نمی‌رسد. ازسال ۱۸۷۷ وضع مسکوکات بدون شک پیشرفتی ننموده است، زیرا که باز قران‌های سنگین وزن را ضرب کردند و قران‌های سبک‌تر بنا بر قاعدهٔ گرشام[1] هنوز درجریان است.

این موضوع واضح است که اصلاح وضع مسکوکات ایران با یکی از دو

۱ - gresham بانی عقیدهٔ « پول بد پول خوب را فرار می دهد » م.

راه امکان پذیراست. در درجهٔ اول دولت باید از کار اجاره و واگذاری ضرابخانه در ازای مبلغ معینی خودداری کند وباید ادارهٔ ضرابخانه را مستقیماً زیر نظر بگیرد. سکه‌های تازه باید ضرب‌و کهنه‌ها جمع‌آوری ومطابق وزن وعیار قانونی تجدید ضرب بشود وخرج این کار را هم دولت پرداخت کند. این بهترین راه حل رفع مشکلات دولت و برای موفقیت در این مورد لازم است افکار حکومتی در ایران دوچار تکان انقلابی بشود. دردرجهٔ دوم ضرابخانه باید تا مدت معینی تحت نظارت کارشناسی اروپائی قرارگیرد وفقط صلاح مملکت در ادارهٔ امور آن منظور باشد وچون به احتمال قوی دولت ایران برای احراز این اصلاح‌حاضر به‌هیچگونه فداکاری نیست ، پس طرح‌سیستم تازه‌ای باید ریخت که مبنا همان قران ومعادل ارزش سکهٔ فعلی‌درجریان باشد منهای هزینهٔ تجدید ضرب که ازاین راه می‌توان سکه‌های کهنه را جمع‌آوری کرد ویا کمیابی وجه رایج احتمال این است که تغییر وضع تأثیر ناچیزی درحین تحول خواهد نمود وشایدهم اصلا اثری نکند، از طرف دیگر یک قران متحد الشکل که خوب در همه‌جا رایج شود ومقدار کافی ازآن درجریان باشد بدون تردید تأثیر فراوانی درپیشرفت و رونق تجارت وآبادانی خود مملکت خواهد داشت .

فصل شانزدهم

ایالات شمال غرب و غربی

اهمیت خاص سیاسی آذربایجان ـ اینک که سخن ما درباب ایالات شمال غربی ایران آغاز می‌شود ، من به آن قسمت ازموضوع کتابم می‌رسم که مانند ولایات ساحلی بحرخزر ، ولی به دلایل متفاوتی که فقط ازلحاظ طبیعی نیست ـ خصایص واهمیت بارز مختص به خوددارد واین‌دلیل‌ها بیشتر سیاسی است و یا با آن بی‌ارتباط نیست. آذربایجان ایالتی است که غیر از فقط خراسان ازهمهٔ نقاط دیگر ایران بیشتر محل تاخت وتاز اجانب واقع گردیده است. هفتاد سال پیش بود که جنگ روس وایران درآنجا اتفاق‌افتاد واگر ازآن قبیل نزاع ها تکرار شود قطعاً میدان عملیات نظامی خواهد شد. سرحدات شمالی آن در موازات قلمرو قفقازی تزار است وکرسی این ایالت فقط چند صد میل از مرز روسیه فاصله دارد. درغرب نیز هم مرز باکشوری است که روابط ایران با آن حتی ازمناسبات بین روس وایران هم وخیم‌تر بوده است و اراضی سرحدی طرفین هنوز باعث اختلاف فیمابین است.

مسئلهٔ سیاسی آذربایجان فقط محدود به امکان تصادم با روس وعثمانی نیست، دراین سرزمین عناصری زیست دارند که آن‌را ازسایر نقاط قلمرو ایران متمایز می‌سازد. دراین ایالت ونواحی همجوار آن قوم مشهور ومهیب کرد ساکن‌اند که نام آنها در دنیا مترادف با سلحشوری و جنگجوئی است. دراین‌جا درکنار همین

ایلات ناکام جماعت بزرگ ارامنه سکونت دارند که به یکی از فرقه‌های قدیم مسیحیت متعلق‌اند وتوجه اروپا را نسبت به وضع وحال خویش معطوف ساخته و بارها هیئت‌های مذهبی‌امریکا وفرانسه وانگلستان را متساویاً به تشویش انداخته‌اند و باز همین سامان ، مسکن ارامنه است که در همه‌جا نیز دیده می شوند و به این مناسبت ناگزیر مسئلهٔ اجتناب ناپذیری راجع به ایشان پیش می‌آید. پس بدون تردید با این همه عناصر مبارز که چنین می‌نماید که باهم وجه اشتراك بسیار دارند مایهٔ فتنه به آن اندازه فراهم است که موجب سرگرمی دیپلماتها و سبب تصدیع و بحران درکار سیاستمداران شود وهرگاه به این‌نکته هم عطف توجه شود که همهٔ اتباع شاه ساکن این سرزمین از نسل وتبار خالص ایرانی به شمار نمی روند وزبان آذربایجان فارسی نیست ازلحاظ اهمیت برآنچه قبلا برشمرده ایم دلیل دیگر هم باید افزود. بعلاوه ملاحظات بارز دیگری نیز درمیان است. دلیرترین سربازان ایران از افراد این سرزمین بوده‌اند و حاکم نشین تجارتی یعنی تبریز در همین ایالت است و خاك غله خیز آن انبار آزوقهٔ شمال ایران است . ازاین رو بسیار ضروری است که داستان این ایالت عمیقاً و بانهایت دقت مورد امعان نظر واقع شود .

وضع کوهستانی آن ـ خوانندگانم خیلی پیش ازاین پی برده‌اند که ایران سرزمین کوه ودشت است ، و به‌ندرت جبال ازنظر غایب‌اند و دشت‌ها دروازه های پی‌درپی رشته‌های کوهستانی است. ازاین لحاظ آذربایجان با دیگر نقاط ایران تفاوتی ندارد ، اما درحالی که تاکنون سروکار ما با رشتهٔ اصلی و یا شاخه‌های رشتهٔ واحد بسیار عظیمی بوده که از جنوب غربی بحرخزر تا حدود مشهد امتداد دارد ، دراینجا ما باکوه‌های مجزا وجداگانه‌ای که ارتباط مستقیمی با البرز ندارد مربوط می‌شویم. ازنظر کوهشناسی سیستم کوهستانی شمال‌غربی ایران‌ادامهٔ‌ارتفاعات روسیه و قسمت ارمنی‌نشین ترکیه در سمت شمال و شمال غربی وکردستان ازطرف جنوب است که ریتر[۱] آن را Medic Isthmus یعنی معبر مادها نامیده است و آن

۱ ـ Ritter

ایران را بارشته‌های جبال آناطولی مربوط می سازد. بخش شمالی این منطقه به جلگه‌های حاصلخیز و اراضی بلند گردان تقسیم می‌شود و در دره‌های آن جنگل‌های وسیعی است که درختانش چندان مرتفع نیست و دامنهٔ کوههاچراگاه احشام قبایل کوهستانی است و فرورفتگی‌های جلگه که آب در آنجا به حد وفور و دهات در میان درختان باغ و بوستان پنهان است ، رودخانه ای بزرگ یعنی ارس از سمت شمال سرحد ایالت، و رودخانهٔ قزل اوزن در طرف جنوب آن جاری است که سپس به نام سفید رود در مشرق رشت وارد بحرخزر می‌شود .

براستی آذربایجان را که آبش به حد وفور وخاکش برای کشت غله و حبوبات بسیار مستعد است و بامنابع فراوان معدنی آن ـ هرچند که هنوز استخراج نشده است ـ آن‌را از قسمت‌های ممتاز قلمرو شاه باید بشمار آورد. اندکی بیشتر درسمت جنوب به کوهستانهای کردستان می‌رسیم همان نامی که به صورت تا ـ اندازه‌ای ابهام آمیز به ارتفاعات مرزی که مسکن کردهاست اطلاق می‌شود.

جلگه‌های گشاده تر و اراضی موج دار شمالی بوسیلهٔ تنگه‌های باریکی به هم پیوسته است وجهت همهٔ آنها نیز بانظم حیرت‌انگیزی از شمال غربی به‌جانب جنوب شرقی است و راه میان آنها تنگه هائی است که با آنچه من در مورد شمال شرقی خراسان بیان کردم بی شباهت نیست واین تنگه ها بر اثر فشار قوهٔ آب پدید نیامده ، بلکه از شکاف‌های ابتدائی بر سطح کرهٔ زمین پیدا شده است. این کوهها به سمت جنوب با رشته جبالی اتصال می‌یابد که نویسندگان قدیم آن را زاگرس می‌نامیده‌اند.

آب وهوا ـ ارتفاع زیاد وعرض جغرافیائی‌قدری شمالی‌این منطقهٔ کوهستانی سبب اختلاف شدیدهواست که در آنجا ازسایر نقاط ایران محسوس‌تر است. درمقابل گرمای ناحیهٔ خلیج فارس درتابستان سرمای شدید زمستانی آذربایجان هست ، ولی درحالی که خلیج فارس هیچ‌وقت سرد نمی‌شود ممکن‌است آذربایجان درتابستان آتش برجانها بزند. بهار وپاییز فصل‌های دلپذیری است و دربین این دو فصل

تابش آفتاب سخت سوزان. زمستان زود شروع می‌شود و دیر می‌پاید و ازلحاظ حدت سرما خوف‌آور است. برف‌های سنگین راه ها را مسدود میکند ، غالباً افراد درگردنه‌ها از سرمازدگی جان داده‌اند. در تبریز میزان الهوا هنگام شب به ندرت بالاتر از درجهٔ صفر (فارنهایت) می‌رسد وگفته‌اند دراطاقی که آتش روشن بوده مرکب‌در دوات و آب درکوزه یخ بسته است . سرهنک استوارت گرمای آنجا را در تابستان ضمن گزارشی با حرارت هندوستان(ولی به استثنای شب‌ها که خنک است) و هوای زمستانی را با وضع هوائی کانادا برابر شمرده است.

جمعیت ـ ژنرال چسنی [1] مساحت آذربایجان را ۲۵۲۸۰ میل‌مربع نظرداده و سرهنگ استوارت که حالا سرکنسول ما در تبریز است آن‌را ۴۳۵۰۰ و ژنرال شیندلر ۳۵۰۰۰ میل مربع گفته است. کل جمعیت آن درحدود دو میلیون نفر [2] است که ازآن جمله ۴۵۰٫۰۰۰ نفر کرد و ۷۲۹۰۰ تن مسیحی‌اند (نسطوریها ۴۴۰۰۰ و ارامنه ۲۸۰۰۰ نفر) تا درجه‌ای با حضور هیئت‌های مذهبی خارجی و قسمتی هم بواسطهٔ وجود چند کنسولخانهٔ بیگانه در تبریز و تاحدی در نتیجهٔ اهمیت تجارتی این شهر درحال حاضر بالغ‌بر ۱۲۰ نفراروپائی و امریکائی دراین ایالت اقامت دارند. می گویند نام آذربایجان از آذر به معنی آتش و بایجان یعنی نگهبان گرفته شده که دال براین است که سابقاً این ناحیهٔ ایران مقام ممتازی درنظر آتش‌پرستان داشته و همان است که نویسندگان قدیم آتروپاتیا یا آتروپاتن نوشته‌اند .

عایدات ومخارج ـ درجدول‌هایی که درفصل دیگر راجع به عایدات دولت ایران از سال ۱۸۸۸ م. تا ۱۸۸۹ درج می کنم ، حصهٔ آذربایجان ظاهراً بالغ‌بر ۷۸۶٫۱۴۲ تومان بعلاوه ۶۰۰۶۲ خروارغلات که جمعاً معادل ۹۶۶٫۶۶۶ تومان می‌شود. ازطرف دیگر عایدات سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۰ که درگزارش کنسولی درج

۱ ـ Chesney

۲ ـ اگر این قول صحیح باشد لابد آذربایجان ازلحاظ تراکم جمعیت مقام اول را در ایران داشته است .

گردیده برابر با ۳۸۵٫۶۷۴ لیره است. هیچ گاه حتی دو تا جدول محاسباتی ایران با هم منطبق نیست وغالباً بنابرنحوهٔ محاسبات زمینهٔ کافی برای بروز تفاوت‌واختلاف هست . دراین صورت ارقام مربوط به برآوردهای قبلی ومحدودتر فقط در باب درآمد از مالیات وگمرك و ازقرار ۳۰ قران یك لیره است و با نرخ مزبور به شرح ذیل محسوب شده است :

مالیات (شامل مالیات زمین به پول نقد ، اجارهٔ اراضی سلطنتی ومالیات بر احشام و پیشه و تجارت ... ر. ۷۵ تومان. ... ر۲۷۵لیره

مالیات جنس ۱۵۲۰۰ خروار غله (هر خروار هزار گیروانکه)

۶۷۸۵ تن وارزش از قرار هر خروار پانزده شلینگ. ۱۱۴۰۰ لیره

۷۰۰۰ خروار کاه = ۳۱۲۵ تن بابت هرخرواری

۶ شیلینگ و ۶ پنس. ۲۲۷۵ لیره

گمرك و مالیات نواقل معادل ... ر۲۷۱ تومان. ۹۰۳۳۳/۰۶ لیره

گذرنامه ... ر۲۰ تومان. ۶۶۶۶/۱۳ لیره

جمع ۳۸۵٫۶۷۴/۱۹ لیره

این جمع کل روی هم‌رفته تحمیل سنگینی برچنین ایالت با ثروتی نیست هرچند که‌در برآوردهای بی قاعده میزان مالیات و ترتیب غیر علمی وصول آن موجب تعدی و اجحاف می‌شود.

تبریز ـ شهر والی‌نشین است و کم‌وبیش همان وضعی‌را درشمال غربی ایران دارد که مشهد درشمال شرقی حائزاست. اقامتگاه ولیعهد و مقر سرکنسول انگلستان و بزرگترین مرکز تجارتی ایران است وسزاوار توجه ودقت بیشتری است. این شهر درانتهای دشت وسیعی واقع‌شده که‌تا دریاچهٔ درخشان ارومیه امتداد دارد. پائین‌تر درطرف جنوب آن آجی چای (چای لغت ترکی به معنی رودخانه) است که باغات بیرون شهر را مشروب می سازد. واز لحاظ چشم‌انداز تپه‌هائی به رنگ سرخ ونارنجی دارد که شهر را احاطه کرده‌اند. در سمت جنوبی هم قلهٔ سهند با ارتفاع ۱۱۸۰۰ پا از سطح دریاست که همواره پوشیده ازبرف است.

زلزله ـ تاریخ تبریز مشحون از وقایع وباید گفت وقایع توأم با رنج‌وبدبختی بوده است و چون به ناحیهٔ مرزی بسیار نزدیک است ، غالباً اولین قربانی لشکریان مهاجم گردیده و به دست عربها ، سلجوقیان ، عثمانی‌ها و روسها افتاده و آنچه هم که از قهر فتوحات یا هرزگی غاصبان باقی مانده بود طبیعت در ویرانی آن کوشید. این شهراز آفات زلزله‌های شوم ومتعدد خراب‌ودوبار درگذشته براثر همین صدمه با خاك یکسان شد.

درسال ۱۳۹۲ م. تیمور آنجارا تسخیر کرد وهرجا که او پا نهاد آبادی‌های بجا مانده از قهر طبیعت را برباد فنا داد. طی دوقرن اخیر پنج دفعه بکلی ویران‌شد. تاریخ نویسی معتبر (کروزینسکی) روایت می کند که در زلزلهٔ ۱۷۲۱ م. هشتاد هزار تن به خاك هلاك افتادند .راوی معتبر دیگری می‌نویسد که نصف همین عده در زلزلهٔ سال ۱۷۸۰ نابود شدند. پس بعید نیست شهری که این همه آفت دیده ازرفاه رندگانی کمتر نصیب داشته وکوچه های آن بی جلوه و باریك باشد وعمارتهای عمومی ممتازهیچ نداشته ویاتعداد آنهابسیار محدود باشد. بیشتر خانه‌های آن یك طبقه وکوتاه است. برپا ساختن بنا های رفیع درآنجاچه حاصلی دارد وقتی که شاید بواسطهٔ زلزله درزیرگوش بانی آن واژگون شود .

تاریخ قدیم ـ روایتی قدیم اصل نام این شهر را به سپاسگزاری زبیده زن مشهور هارون الرشید نسبت می‌دهد که در اثر هوای سازگار آنجا تب او قطع شده بود و ازاین‌رو آن نقطه را تب ریز نامید . این قول و تعبیرات گوناگونی که حس کنجکاوی سیاحان اروپائی را در قرن هفدهم برانگیخته است نباید زیادجدی گرفت. تبریز کلمه‌ای آریائی‌مستخرج‌از تب‌یاتاب به‌معنی گرم ونیم گرم و رز و ریز و رش نیز از مصدر ریختن است بنا براین معنی آن گرما ریزان وناشی از چشمه‌های آب گرم است که درمجاورت آن است.

این کلمه به صورت توریز [۱] قدیمی درآمده که در اواخر قرن سوم میلادی پایتخت تیریدات سوم‌پادشاه ارمنستان بود وکرسی قبل ازآن، که رالینسن تخت

۱ ـ Tauris

سلیمان قید نموده گنزکا یاغزه وکندزگ تاریخ ارمنستان است . شهرت تجدید بناو زیبائی این شهررا به زبیده (۷۹۱ میلادی) می‌توان نسبت‌داد. همان خدمت وکاری که چندین بار در تاریخ به عامل خود عنوان و افتخار بانی بخشیده است.

در عهد مارکوپولو شهری بود که بنا برنول او تجار درآنجا سود سرشار بدست می‌آوردند[1].

سیاح اسپانیائی کلاویخو که درسال ۱٤۰٤ سه روز وباز در ۱٤۰۵ در حین رفت وآمد به سمرقند نوزده روز درآنجا مانده است می‌نویسد : « شهر بعداز صدمات ناشی از حملهٔ تیمور به قدری سریع تجدید قوا نمود که در آن موقع هر چند سابقاً بیشتر جمعیت داشت تعداد سکنه‌اش ۲۰۰۰۰ نفر بود و عالی‌ترین حمام های جهان‌را داشته. چندسال بعد آنجا مرکز خاندان کرد[2] قره قویونلو شد ، ولی‌ایشان نیز به نوبهٔ خود درسال ۱٤٦۸ بدست اوزون حسن رئیس طایفهٔ آق قویونلو که فرمانروائی ایران‌را احراز کرده بود برافتادند. درزمان حکومت او بود که‌جهانگردان ونیزی که خوشبختانه سفرنامه‌های ایشان محفوظ مانده وبدست جهانیان رسیده است از قلمرو او عبور کردند ».

جوزفا باربارو که به سال ۱٤۷٤ در تبریز بود او را سلطان اسن‌بای(حسن بیگ) نامیده و شرح مبسوطی دربارهٔ شهر باقی گذاشته . امبروزیو کونتارینی [3] این پادشاه را اوزون‌حسن ذکر نموده. چندی بعد هم‌تاجر بی نامی که سفر نامه‌اش درضمن همین مجموعه‌ها انتشار یافته(۱۵۰۷ - ۱۵۲۰) نقل کرده که شهر دیوار نداشته ، ولی محیط آن بیست وچهار میل‌بود وراجع به بانوان آنجا که گویا درضمن کار وتجارت به‌زیبایی مردم آن سامان پی برده چنین می‌نویسد :

« پوست زنها چون برف سفید است ، وگاه از پس لباسشان که یقهٔ بازدارد سینه و تن ایشان که مثل عاج است دیده می‌شود. »

---

۱ ـ شواهد و علایمی هست که در سال ۱۳۲۰ میلادی مسکن عده‌ای از افراد ونیزی بوده و در ۱۳٤۱ چندتن ازاهالی‌ژن درآنجا کارخانه‌ای داشتند که تحت ریاست کنسول، هیئتی شامل ۲٤ بازرگان‌بوده.

۲ ـ باید ترکمن صحیح باشد . م .

۳ ـ Amberosio Contarini

از سوی دیگر شخصی که بی‌نصیب تر و یا سختگیرتر بوده یعنی جلالتمآب عالی قدر ونسانتیو دالساندریو [۱] درسال ۱۵۷۱ نوشته است :

« بیشتر زنها زشت‌رو هستند هرچند که قیافهٔ نیکودارند و خوش مشرب‌اند جامهٔ ابریشمی می‌پوشند ، چادر بر سر دارند ، اما رو نمی‌پوشانند. »

اهمیت تجارتی ـ تمام نویسندگان آن دوره و بعد ازآن متساویاً درمدح و ستایش ثروت و تجارت و اهمیت تبریز سخن گفته‌اند. تاورنیه در نیمهٔ قرن بعد نوشت که درآنجا بیشتر ازهمهٔ نقاط دیگر آسیا پول درجریان است ، ولی شاردن در سال ۱۶۷۱ درخشان‌ترین شرح را در بارهٔ وسعت وخصایص آن باقی گذاشته :

« براستی و واقعاً تبریز شهری بسیار عظیم و توانا ست، ازلحاظ وقار وعظمت و تجارت وثروت و تعداد جمعیت دومین شهر ایران است ... ۱۰ر خانه دارد و ۱۵۰۰۰ دکان. درتبریز من عماراتهای باشکوه و رفیع ندیده‌ام، اما ممتازترین بازارهای آسیادرآنجاست که وسعت وبزرگی وطاق وسقفی که برآنهاست و عدهٔ کثیر مردم که تمام روز در آنجا دیده می شوند ومقدار کالاکه دراین دکانهاست بسیار دیدنی و دلپذیر است».

این سیاح شیفتهٔ فرانسوی تا آنجا راه گزاف پیموده که گفته است : شهر ۲۵۰ مسجد و ۳۰۰ کاروانسرا و ۵۰۰ر۰۰۰ نفر سکنه دارد ونیز می‌نویسد :

« میدان تبریز وسیع ترین محوطه ایست که من در سایر شهرهای جهان دیدم. وسعت آن ازمیدان اصفهان خیلی بیشتراست وعثمانیها چندین بار تا ۳۰ر۰۰۰ تن از جنگاوران را درآن ، جا داده‌اند.»

تسخیرآن بوسیلهٔ روسها ـ بارزترین تجربه‌ای که تبریزدراین قرن داشته‌است اشغال بدون مقاومت وآسان آن ازطرف نیروی ژنرال پاسکوویچ درجنگ سال ۱۸۲۷ بود که اهالی حاکم را دستگیر کردند و اورا اسیروار به روسها تحویل دادند. فرمانده روسها ارگ را گرفت وشهررا بدون هیچ گونه تیراندازی تسخیر نمود ، ولی

۱ ـ Vincentio d'Alessandrio

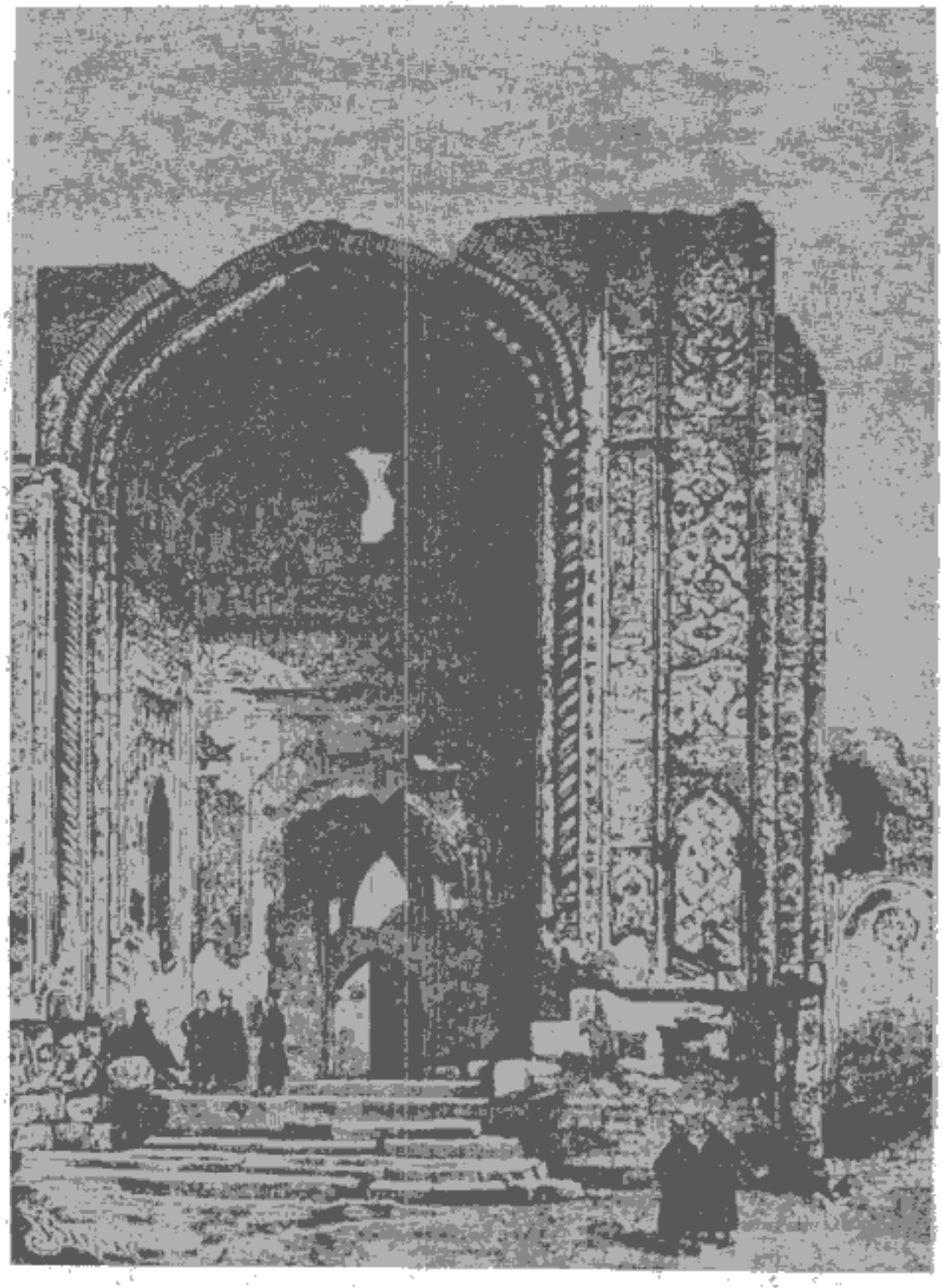
« سن پطرزبورگ گازت » در تجلیل ازآن فتح نمایان می‌نویسد که : « پادگان آنجا تا آخرین نفر مقاومت کردند ، اما هیچگاه قوه‌ای نمی‌توانست جلو لشکر امپراتوری را سد کند . پس ایشان همهٔ موانع را ازپیش برداشتند وبیرق‌های پیروزی را بدست آوردند وسرانجام کلیدهای شهر را ازحاکم بازستاندند . »

بیرق‌هائی راکه برطبق دستور در بازار تبریز ساخته ومصنوعاً با تیر سوراخ کرده بودند ، به مسکو فرستادند که با عزت و احترام تمام درکرملین جادادند . شهر فقط هشت دروازه داشت ، اما پانزده کلید بزرگ به همین منظور ساختند و به همان مقصد ارسال شد ، ومن شکی ندارم که این آثار درمیان مجموعهٔ یادگارهای دلاوری دستگاه تزاری قدر ومقام بس‌والا دارد . شهر به موجب قراردادی که در فوریهٔ سال بعد امضاء شد به ایران بازگشت .

آمار اخیر ـ ازسال ۱۸۰۵ به این طرف تبریز حاکم نشین و مقر ولیعهد شده است واین کار اولین بار به خاطر عباس میرزا فرزند ممتاز فتحعلی‌شاه اتفاق افتاد . کی‌نر درسال ۱۸۱۰ آنجا را یکی ازوارفته‌ترین بلاد ایران نام برده که فقط ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته . موریه درسال ۱۸۱۲ مقدار جمعیت را ۵۰۰۰۰ نوشت . پس‌از استقرار صلح و رفع طوفانی که بعداز جنگ روس وایران پیش آمده‌بود عدهٔ سکنه کم کم بالا رفت تا به ۱۰۰٫۰۰۰ و ۱۴۰٫۰۰۰ رسید ، ومی گویند در حال حاضر بین ۱۷۰٫۰۰۰ و ۲۰۰٫۰۰۰ نفر است .

درسال ۱۸۸۶ ژنرال‌شیندلر نظرداد که شهر ۸ امامزاده و ۳۱۸ مسجد و ۱۰۰ حمام عمومی و ۱۶۶ کاروانسرا و ۳۹۱۲ دکان و ۲۸ پاسدارخانه و ۵ کلیسای ارامنه داشت ، ولی بسیاری ازاین ارقام راجع است به اماکن مطرود وبیشتر مساجد هم تکیه است وبنابراین مجموع کل خالی از مبالغه نیست .

کبود مسجد و ارگ ـ باآنکه تبریز روزگاری بسیار پهناور وجالب‌نظر بود ، در حال حاضر فقط دو بنای کهن دارد که قابل ذکر است : یکی کبود مسجد به مناسبت نمونه‌های بسیار ممتاز کاشی ومیناسازی که سابقاً دراین بنا بکار رفته ،



کبود مسجد در تبریز

و آن بنا بر فرمان جهانشاه آخرین پادشاه سلسلهٔ قره قویونلو(۱۴۳۷ - ۱۴۶۸ م) ساخته شده است. زلزله دیوارهای آن را خراب کرد و گنبدش سرنگون شد و فقط علائم مختصری از رونق وشکوه دیرین آن باقی مانده است که ازهمانها آدم تازه‌وارد پی می‌برد که مسجد سنی‌ها ، چنانکه وی بنا بر سنت می‌نامیده است ، در روزگاری ساخته شده که تسنن مذهب ملی ایران بود وآن شاهکار معماری ایران و بلکه مشرق زمین است.

یادگار دیگر دورهٔ گذشته ارگ است که در ناحیهٔ جنوب غربی شهر واقع است وآن در اصل به فرمان علی شاه ساخته شده ومسجدی هم در محوطهٔ آن وجود داشته که در ربع اول این‌قرن عباس‌میرزا آن را به زرادخانه مبدل ساخته وعده‌ای ازکارشناسان انگلیسی را جهت این منظور استخدام نمود و درهمان جا بود که باب بانی فرقهٔ بابیه را به دار آویختند . ارگ بنای مستحکمی است با ۱۲۰ پا ارتفاع ودیوارهایی که ۲۰ پا ضخامت پایه‌هایی آن بوده و برج‌هائی که برشهر مسلط و یادگاری از دوران گذشته است، سابقاً زنان زناکار را ازقلهٔ آن پایین می انداختند . اما این طرز اعدام از وقتی که یکی از بانوان باکمک چادر خود به مثابهٔ پاراشوت صحیح وسالم به زمین آمده بود ازبین رفت.

محلهٔ اروپائی - قصر ولیعهد زیباترین عمارت جدید شهر است. اروپائی‌ها در محلهٔ ارامنه سکونت دارند. درآنجا اقامتگاه سرکنسول‌های ترکیه و روسیه و انگلستان است و سرکنسول اخیر خانهٔ بسیار دلپذیر و وسیعی دارد که درست برعکس‌آن محلی است که من درآنجا با ایشان پیش‌از انتقال از مشهد تودیع کردم. فرانسه نیزکنسولی درتبریز دارد که کارش بیشتر توسعهٔ تجارت شخصی خود اوست و نیز سرپرستی نسطوری هائی که کاتولیک اند و دولت فرانسه حمایت آنها را بر عهده گرفته است. سابقاً کنسولگری بلژیک‌هم درآنجا بوده، ولی چون به‌هیچ‌وجه کاری نداشت ناگزیر رفت وفقط نامی باقی گذاشت .

چنانکه گفته‌ام داخل شهرتبریز چیزی ندارد که سزاوار ذکر باشد. خانه‌ها

کوتاه و کوچه‌ها باریک و کثیف است و اهمیت شهر بیشتر بواسطهٔ وسعت آن ومیزان کسب وتجارتی است که درآنجاست. با درنظر داشتن این نکته که دومین شهر قلمرو همایونی است ومقر ولیعهد و مرکز ثروتی سرشار و در حوالی آن بهترین سنگ‌های مرمر و مصالح ساختمانی فراهم است ازاین رو حیرت‌انگیز است که تبریز بعداز چند زلزله به تجدید بنا نپرداخته‌است وبه زیبائی‌آن چندان افزوده نشده است. ارگ دیواری داخلی و دیواری هم درمحیط خارجی دارد که به هیچ وجه تعمیراتی در آن نکرده‌اند.

حکومت ـ در فصل سیزدهم راجع به اخلاق وشخصیت ولیعهد که عنوان حکومت با اوست وهمچنین دربارهٔ پیشکار اخیرش امیرنظام که درواقع کار فرمانروائی آذربایجان را به‌دست دارد شرحی نوشتم. بنابر سیستمی که در ایران هست غیراز عباس‌میرزا هیچ گاه ابتکار واختیاری به فرزند شاه داده نشده است، و او در حقیقت آلتی بشمار می‌رود. امیر نظام‌تمام اختیارات را در دست خود دارد وبنا برقاعده‌هم والی خطاب می‌شود. وی که مرد مقتدری است ازآشفتگی وآشوب جلوگیری نموده و اساس قدرت و مقام‌همایونی‌را در آذربایجان استوار ساخته است ویا آنکه مرد سالخورده‌ای است هنوز قدرت کار وانرژی فراوان دارد واگر تغییری دروضع کشور پیش‌آید بعید نیست که همین قدرت وتدبیر را که صرف کار یک ایالت می‌کند نثار سراسر ایران نماید.

مقرری سالانهٔ او فقط ۵۰۰۰ تومان است، ولی نکتهٔ عمده درکار مواجب حاکم ایرانی آن نیست که وی از دولت چه مبلغی دریافت می‌کند،بلکه باید دید از مردم چه اندازه اخاذی می نماید. از جمله مقرری که بوسیلهٔ خزانهٔ سلطانی به ایالت آذربایجان داده می‌شود مبلغ ۲۰۰۰ تومان مساعده به چاپارخانه‌های پستی است وهمین مبلغ هم برای مواقع جشن وآتش‌بازی پرداخت می‌شود. ایرانیان جشن و عید را ازلحاظ مذهبی یا غیرآن تلقی می‌کنند وطرز برگزاری ایشان به‌همان ترتیبی نیست که مادر عید میلادمسیح داریم که بدون پودینگ کشمش یا نظیر آن نمی‌شود.

وفاداری نسبت به تخت و تاج ـ فریزر که به سال ۱۸۳٤ در آذربایجان بود نتایج خانمانسوز سیستمی که فتحعلی‌شاه فرزندان ذکور خودرا تقریباً بر تمام رشته‌های حکومت در سراسر مملکت گماشته بود چنین اظهارنظر نمود :

« بارزترین نتیجهٔ این وضع امور بیزاری کامل وعمومی مردم از نسل وتبار قاجار ، واین علاقهٔ قلبی نیز ورد زبان همگان است » .

ولی همانطوری که درخراسان نیز احساسات مشابهی حتی تا زمان مسافرت مگ گرگور در سال ۱۸۷۰ وجود داشته و در عهد سلطنت اقتدارآمیز و امتنان انگیز شهریار کنونی ازبین رفته ، به همین وجه گناهان عموهای او یعنی فرزندران فتحعلی شاه بارور نیز فراموش و در آذربایجان بخشوده شده است . اهالی ترك زبان این سامان نه فقط خصومتی نمی‌نمایند ، بلکه به خاندانی که زبانش ترکی است ارادت هم می‌ورزند. درمیان این اتباع شیعهٔ همایونی وافراد سنی عثمانی درآن سوی مرز چنان نفرت و کینه‌ای هست که محلی برای ابراز نارضامندی سیاسی ازجانب اهالی آذربایجان نیست وشاید درحال حاضر آذربایجان وفادارترین ایالات سرحدی ایران باشد .

سکنهٔ آن (غیرازکردها که درجای دیگر راجع به‌ایشان سخن خواهم گفت وشرط احتیاط نیست که وفاداری ایشان را به هیچ طرفی با اطمینان نسبت‌داد) که نسل وتبار متفاوتی دارند به‌مراتب بیشتر از مردم دیگرایران که تسلیم وفرمانبردارند سرسخت ومتکی به خویش بشمار می روند ، و می‌توان اظهار کرد که در صورت ضرورت مقاومتی درجلو لشکر مهاجم خارجی با وجود مجاورت سر زمین ایشان به خاك روسیه ، آذربایجانی‌ها بهتر از مردم خراسان درصدد استقامت برخواهند آمد .

نظریات روس ـ بطوری که تا اندازه‌ای هم طبیعی است به روسیه نسبت می‌دهند که مانند خراسان به این ایالت نیز بی نظر نیست ، همچنانکه بعد از جنگ ۱۸۵۷ به گمان خیلی ها که وارد و صاحب نظرند انگلستان کار

نا صوابی کرد که پاره‌ای از مراکز مثل محمره وبوشهر را که در اختیار داشت از دست داد به همین قسم هم می‌گویند دولت روس بارها غبطه خورده است که غنایم بیشتری در ترکمانچای به‌چنگ نیاورده بود. این نکته که آن قرارداد چنانکه امکان داشت نفع روسیه را تأمین نکرد وبلکه فقط مصالح ایران‌راحفظ نمود تاحدی مرهون حسن تدبیر و رأی سرجان مک نیل بوده که فتحعلی شاه را ترغیب نمود که پیش‌ازآنکه روسها چیزهای بیشتری مطالبه کنند تسلیم شود. سر یوستن شیل که وزیر مختار بریتانیا درتهران بود وازکیفیت امور اطلاع داشت می‌نویسد :

« اگر دولت روس درآن تاریخ مثل امروز (۱۸۵۰) به قدر و ارزش آذربایجان ازجهات تجارتی وسیاسی ومصالح مادی واستعداد غله خیزی ومنابع معدنی و شایستگی نظامی نفراتش پی برده بود خیلی بعید می‌نمود که امپراتوری مقدس این ایالت را درکام خویش جاندهد ».

تجارت آذربایجان ـ اجناس تجارتی بین ایران واروپا دراین منطقه بنا بر قاعده بوسیلهٔ یکی ازدوطریق به آذربایجان و اروپا صادر شده است : یا از راه ترکیه و بندر طرابوزان که درجنوب شرقی بحر اسود واقع است ویا از راه روسیه و قفقاز. خط سیر اولی را عباس میرزا بالغ بر شصت سال پیش رایج ساخت و ازآن کار دو منظور داشت : یکی‌اینکه روابط تجارتی ایران با انگلستان که نسبت به آن علایق دوستانه داشت افزایش دهد. دیگر اینکه به راه تجارتی روسیه که با آن حسن‌مودتی نداشت صدمه وارد سازد. این شاهزاده مأموری درلندن گماشت و با شرکت‌های بزرگ آن شهر که بوسیلهٔ کشتی با طرابوزان ارتباط مستقیم داشتند باب مکاتبه بازکرد.

اولین آزمایش بجائی نرسید، اما اقدام ثانوی که کالای انگلیسی ترانزیت ازطریق اسلامبول وارد شد موفقیت‌آمیز بود واین تجارت ترانزیتی بزودی سالانه تا ۱۰۰،۰۰۰ لیره ترقی نمود. درهمین موقع بود که‌صنعت پارچه بافی راهم آقای آرمسترانگ با پیشنهاد وخرج عباس میرزا درایران‌به راه انداخت. دستگاه‌های

نخ تابی و شانه زدن الیاف وبافندگی درخوی وتبریز دایر شد. پس‌از قطع روابط بین ایران وانگلستان که دراثر لشکرکشی محمد شاه به هرات درسال ۱۸۳۸ اتفاق افتاد ، این روابط تجارتی هم‌ناگهان ازبین رفت ودرسال ۱۸۳۹ یک سیاح‌انگلیسی می‌نویسد :

« گمان نمی‌کنم دیگر از تجارت انگلستان چیزی مانده باشد. باوجود خرابکاری دیپلماتها و هوس‌بازی در بار درکار تجارتی که بر شالودهٔ متینی استوار و مفید به حال طرفین بود تأثیر چندان ننمود وبزودی وضع عادی وبازکالای‌انگلیسی دربازار تبریز فراوان شد ، دیگر لازم نبود که راه طولانی و پرزحمت طرابوزان را طی‌کنند ، زیراکه روسها به منظور تشویق تجارت بین‌المللی ازطریق قفقاز عبور آزاد اجناس ترانزیتی را اجازه دادند و پوتی بندر بارگیری اجناس درکرانهٔ دریای سیاه‌گردید. به همین مناسبت ارزش واردات وصادرات آذربایجان در سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ به ارقام درخشان ذیل رسید :

	سال ۱۸۶۸	سال ۱۸۶۹	سال ۱۸۷۰
واردات	۱ر۳۵۱ر۰۰۰ لیره	۱ر۵۷۵ر۷۷۶ لیره	۱ر۰۹۴ر۷۱۷ لیره
صادرات	۶۸۳ر۸۸۱ «	۹۰۱ر۲۱۸ «	۴۲۲ر۶۳۲ « [1]

ازلحاظ توضیح راجع به این ارقام درشت واردات باید خاطر نشان ساخت که تجارت سراسرشمال ایران از روسیه یا انگلستان‌درآن موقع‌فقط ازطریق آذربایجان صورت می‌گرفت. روسها هنوز خط تجارتی بادکوبه وانزلی را به‌کار نینداخته بودند وانگلیسی‌ها نیزحمل ونقل قابل‌ملاحظه‌ای بین خلیج فارس وتهران نداشتند. سلطهٔ مطلق اجناس کتانی که در دست انگلستان بود بواسطهٔ حصه‌ای که انگلیس از مجموع مزبور داشته به شرح زیر روشن می‌شود :

در سال ۱۸۶۸	در ۱۸۶۹	در ۱۸۷۰
۱ر۰۱۷ر۸۸۵ لیره	۱ر۱۲۳ر۲۱۱ لیره	۸۶۴ر۰۰۰ لیره

۱ ـ تنزل فاحش میزان صادرات در سال ۱۸۷۰ بواسطهٔ پیش‌آمد تأسف‌آور قحطی در آن سال بود ، کاشت و صدور پنبه بکلی وارفت .

سیاست حمایتی روس ـ در سال ۱۸۷۷ دولت روس سیاست حمایت شدید تجارتی پیش گرفت و در واقع مانع آزادی تجارت ترانزیتی از راه قفقاز شد ، زیرا که پرداخت مبلغی معادل کل بهای جنس را که از قلمرو او عبور می کرد مطالبه کردند و این وجه‌را وقتی‌مسترد می‌داشتند که مأموران ، عبور سالم جنس‌را از مرز روسیه گزارش می‌دادند. براثر این دستور تجارت اروپا با ایران باز به همان راه طرابوزان افتاد. روسها این تصمیم را چندی بعد تا اندازه‌ای تعدیل کردند ، اما از سال ۱۸۸۳ به صورت شدیدتری تجدید شد و ازآن پس تجارت بین ایران واروپا از طریق قفقاز بکلی موقوف شد و تا حال مبادلات تجارتی از راه طرابوزان مرسوم ایران گردیده است.

راجع به این جاده ومیزان تجارتی که بدان وسیله می‌شود ، من درفصل دیگر مربوط‌به تجارت بحث خواهم کرد. دراینجا فقط ارقام راجع به آذربایجان مورد توجه است که باید درنظر داشت که قسمت اعظم کالا به گمرك این ایالت وارد ، ولی ازآنجا به دیگرنقاط ایران ارسال می‌شود که دراین صورت نباید با میزان مصرف محلی اشتباه شود.

آمارهای اخیر ـ با درنظرگرفتن عواید سه سال اخیر با دورهٔ بیست سال پیش از سنواتی که قبلا انتخاب کرده بودیم ، ملاحظه می‌شود که ارقام کلی به شرح ذیل است :

	سال ۱۸۸۷	سال ۱۸۸۸	سال ۱۸۸۹
واردات	۹۱۰٫۱۰۸ لیره	۶۶۴٫۱۹۴ لیره	۸۵۳٫۸۹۱ لیره
صادرات	۵۷۵٫۰۳۵ لیره	۴۱۳٫۶۹۴ لیره	۳۸۹٫۴۵۶ لیره
جمع کل تجارت	۱٫۴۸۵٫۱۴۳ لیره	۱٫۰۷۷٫۸۹۰ لیره	۱٫۲۴۳٫۳۴۷ لیره

انگلستان هنوز وضع ممتاز خودرا در تجارت پارچه‌های کتانی (خاکستری و سفید و الوان و رنگهای جوهری) که به‌آسانی قابل رقابت نیست حفظ کرده است و ارزش تمام این تجارت وارداتی (که تقریباً همه از منچستر صادر می شود) در سال ۱۸۸۸ معادل ۳۹۳٫۲۲۰ لیره و در سال ۱۸۸۹ در حدود ۵۰۱٫۸۳۰

لیره بود. درظرف همین سال ۱۸۸۸ روسیه فقط ۱۷۰ عدل پارچه های نخی و در سال ۱۸۸۹ معادل ۱۹۶ عدل جمعاً به مبلغ ۴۰۰۰ لیره وارد کرده است. علت وارفتگی رقابت تجارتی روس ، که تا چند سال پیش ازآن رفته‌رفته بیشتر می‌شد ، ناشی از موجبات گذران و ازآن جمله ترقی بهای منات کاغذی روسیه به میزان تقریباً دو برابر است که واردات از روسیه را مقرون به صرفهٔ تجارتی نمی سازد. اما دولت روسیه کمک مالی سرشاری به صادر کنندگان کالای خود می‌نماید وبدین ترتیب رقابت فرانسوی‌ها را درمورد شکر وقند در بازار تبریز دوچار شکست ساخته است ، هرچند که ترقی ارزش منات شاید در این زمینه هم بی تأثیر نباشد .

اجناس پشمی‌به ارزش ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ لیره از برادفور (انگلستان) وارد می شود ، ولی سهم بزرگتری معادل ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ لیره از اتریش وآلمان به بازار تبریز می رسد که قسمت عمده‌اش پارچه‌های پشمی زبر و جنس براق بافت اتریش است.چای با ارزش ۱۰۷۰۰۰ لیره از لندن وآمستردام می رسد، هر چند که بیشتر از مبداء لندن است . نصف شیشه آلات و ظروف را روسیه وارد می کند و نیم دیگر را هم اتریش و آلمان. این دو کشور بافرانسه تجارت خرازی را در دست دارند و فرانسه و ایتالیا مخمل و پارچه‌های ابریشمی می فروشند . از باویر نخ وقیطان وارد می‌شود. از مجموع وارداتی که بابت سال ۱۸۸۹ نقل شده میزانی که روسیه و دیگر کشورهای اروپائی در دست دارند به شرح ذیل است :

از اروپا ـ ۷۹۲۳۴۰ لیره از روسیه ـ ۶۱/۵۵۱ لیره

وتخمیناً می توان گفت که انگلستان هشتاد در صد از تجارت وارداتی و ۱۰ تا ۱۲ در صد تجارت صادراتی را در دست دارد .

ارقام بالا آمار تجارتی ازراه طرابوزان و تجارت وارداتی روسیه ازطریق تفلیس و جلفا و به مقدار بیشترهم از بندر کوچک آستارا و از طریق اردبیل است. اجناس اروپائی به مقدار اندک از راههای دیگر مثلا حلب و موصل و اسکندرون

و از راه سلیمانیه و بغداد به آذربایجان می رسد ، اما از این بابت عوایدی نصیب دولت نمی شود .

تجارت صادراتی ـ هرگاه به جدول تجارت صادراتی توجه کنیم تعجب نخواهیم نمود که روسیه بواسطهٔ مجاورتش به این ایالت و بازار مساعدی که برای محصولات محلی فراهم می‌سازد دروضع ممتازی باشد باتجارت عمده‌ای به مبلغ ۲۶۶۴۳۹ لیره در مقابل ۱۲۳٫۰۱۷ لیره که سهم صادراتی سایر کشورها است از مجموع صادرات به روسیه تااین تاریخ اقلام عمدهٔ خشکبار ، کشمش ، زرد آلود و بادام است که جمع ارزش آنها تقریباً ۲۰۰٫۰۰۰ لیره در ۱۸۹۰ (و در سال ۱۸۸۸ معادل ۲۲۲۰۰۰ لیره) از جلگه های ارومیه و مراغه بوسیلهٔ تجار ارامنهٔ روسی از راه اردبیل و آستارا وباکشتی تاباد کوبه حمل شده است.

از مقدار تجارت اروپائی اقلام عمدهٔ فرش با ارزش ۴۲۲۶۰ لیره بیشتر به انگلستان و امریکا صادر گردیده وتنباکو (شیرازی) با قیمت ۳۶۲۹۰ لیره که برای مصرف در قهوه‌خانه‌های اسلامبول صادر می شود. چند سال پیش روسیه با پخش کردن بذر پنبه در میان کشاورزان سعی در توسعهٔ محصولات آن در آذربایجان نمود تا به حال خود او هم مفید واقع شود، اما هوای این ایالت برای این قبیل کشت و کار مثل سایر ایالات ایران مساعد نیست . با عطف به ارقام صادراتی که در فوق بیان شد و مقدار قلیل آن در مقابل اجناس وارداتی مذکور باید این نکته را هم خاطر نشان کرد که کار تجارت قاچاق از راه مرزهای روسیه و ترکیه نیز نیک رواج دارد که جزو درآمد های گمرگی محسوب نمی شود و شاید مقدار صادرات از این راه به همان اندازهٔ طریق مجاز باشد .

وضع کنونی و آینده ـ با آنکه از روی ارقامی که درج کرده‌ام استنباط می شود که داد و ستدهای عمده‌ای در میان است ، ولی از دیر باز در تبریز گله وشکایت به گوش رسیده‌است که ازقلت تجارت وکمی عواید کسب ناله داشته‌اند. این وضع ناشی از سیستم فاسد اعتبار طویل المدت است که دربازار تبریز سابقه‌ای

دراز دارد و آن در مقابل جریان سریع و ثابت مبادلات تجارتی است که منافی با اخلاق تجارتی بازرگانان ایرانی است که به هیچ وجه ممتاز نیست .

یک بساط افلاس ساختگی با تقدیم رشوه به مأموران رسمی یا ملاها وسیلهٔ آسانی برای فرار از وام مزاحم‌فراهم میسازد . تردیدی نیست که باساختن یکی از دو جاده که از مدتها پیش مطرح بوده است تجارت ترقی خواهد کرد : یکی راه بایزید از مرز ترکیه (در جادهٔ طرابوزان) از طریق خوی به تبریز و از آنجا به قزوین که به جادهٔ اصلی تهران الحاق خواهد یافت . دیگر از طریق اردبیل به آستارا درکرانهٔ بحرخزر . تا کنون اقدامی برای اجرای این دو نقشه نشده است ، هر چند شایع است که به این کار مشغول شده‌اند ، ولی در سیاست ایران شرط عقل نیست که به پیش‌بینی‌های دور و دراز بپردازیم . ازاین‌رو من دراین باره بیش از این حرفی ندارم . کمپانی منچستری زیگلر بزرگترین تجارتخانهٔ اروپائی در تبریز است.

لشکریان آذربایجان ـ چنانکه گفته‌ام آذربایجان سربازخانهٔ ممتاز لشکریان ایران است ، اگر در واقع بتوان این عبارت را در بارهٔ نیروی دریائی بکار برد که معمولا سر و وضعی بسیار بد نما دارد . اما دراینجا ماهیت‌امر مطرح است ، نه سبک کار یا نتایج آن . عباس میرزا همهٔ لشکر خود را از هیمن ایالت فراهم ساخته بود که هر چند سر انجام شکست یافتند ، ولی در ابتدای نبرد باروس جنگاوری قابل ستایشی نشان دادند . در موقع آن جنگ (۱۸۲۶) قشون آذربایجان شامل ۲۰۰۰ سوار ۶۰۰۰ پیاده نظام و ۱۰۰۰۰ سرباز پیادهٔ نامرتب بود . پیاده نظام را بیشتر افسران انگلیسی تعلیم و ترتیب داده بودند . سهم نظامی این ایالت در قشون ایران اسماً به قرار ذیل است :

پیاده نظام

سه « تومان » یا لشکر

لشکر اول مشتمل بر یازده فوج که هشت تا ازآنها ۱۰۰۰ نفر و سه تا

هر کدام ۸۰۰ سرباز دارند . لشکر دوم شامل هشت فوج که چهار تا از آنها ۱۰۰۰ نفر و چهار تای دیگر هر یک ۸۰۰ نفر دارند . لشکر سوم مشتمل بر ده فوج که دو تا از آنها هر کدام ۱۰۰۰ نفر و هشت تا هریک ۸۰۰ نفر دارند . (از این فوج ها سه تا در حکومت نشین همدان تعلیم می‌یابند ، ولی جزو قشون آذربایجان محسوب می شوند) . جمع = ۲۶۰۰۰ نفر

سواره نظام

نامرتب (جنگاور ، اما بی تجهیزات) از هر بلوک ۲۰۰ تا ٤۰۰ نفر فقط سه هنگ ـ با عده‌ای بطور متوسط ۳۵۰ نفر هر کدام لباس متحد الشکل دارند و تابع انضباط نظامی‌اند و می توان آنها را آمادهٔ کارزار بشمار آورد . بقیه فقط افراد سوارند . جمع = ۶۸۰۰ نفر .

توپخانه

دوازده فوج هریک شامل ٤۰۰ تن (که درصورت لزوم هریک چهار توپ دارند که با اسب کشیده می شود و شصت نفر توپچی دارد با توپخانه کوهستانی هر یک با چهار توپ که قاطرها می کشند) . جمع = ٤۸۰۰ نفر

پیاده نظام = ۲۶۰۰۰ نفر
سواره نظام = ۶۸۰۰ نفر
توپخانه = ٤۸۰۰ نفر

جمع کل = ۳۷۶۰۰ نفر

تمرین و اسلحه ـ راجع به پیاده نظام وافراد توپخانه می‌توان اظهار کرد که بدون تردید وانکار بهترین سربازان ایران‌اند. هر دو دسته به توالی مشق و تمرین می‌یابند و اونیفرم دارند (که وضع هرسرباز ایرانی از این قرار نیست) وآشنائی مختصری هم با نظم وانضباط دارند. این عده هرسه چهار سال یک بار به مدت شش ماه احضار می‌شوند وبقیهٔ مدت در خانهٔ خود به سر می‌برند ، ولی چند

فوج به طوری که درفصل این کتاب راجع به خراسان ملاحظه شد به مدت طولانی دو یا سه سال به خدمت اشتغال دارند وبه پادگان مشهد وکرمان و سایر نقاط دور دست ایران اعزام می‌شوند ، در همان جاهائی که سهمیهٔ سربازان محلی یا چندان قابل اعتماد نیست ویا ازاستعداد کافی نظامی محروم‌اند. اسب‌های سواره‌ـ نظام جثهٔ کوچک، ولی زورکافی داشته و پرطاقت هستند.

مردها سوارکار بارمی‌آیند ومی‌توان ازآنها سوارنظام تیزکار فراهم‌ساخت. قسمتی از پیاده نظام با تفنگ‌های ته پر ورندل و بعضی از توپخانه هابا توپهای توپر اوکاتیوس تجهیز شده‌اند. اما اکثریت افراد پیاده نظام تفنگ پاشنه‌دار قدیمی را بکار می‌برند.

پادگان‌های آذربایجان ـ پادگان شهرهای بزرگ از لحاظ عده بنابر فصول سال تغییر بسیار می‌کند. در تابستان خیلی زیادتر از زمستان نفرات به خدمت احضار می‌شوند. تا چندین سال اردوگاه بزرگ تعلیماتی هرساله در نزدیکی تبریز ترتیب می‌دادند و ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سرباز با فرماندهی یک افسر اتریشی به مشق و تعلیمات نظامی می‌پرداخته‌اند. می‌گویند که وی درپیشرفت کار آنها توفیق بسیار حاصل کرده بوده است ، ولی درسال ۱۸۹۰ در اردوگاه مزبور فقط ۳۰۰ تن سوار و سه فوج پیاده نظام و دو واحد توپخانه و یک توپخانهٔ کوهستانی بود. پادگانهای معمولی لشکرهای آذربایجان به شرح ذیل است :

تبریز ـ دوفوج ونیم پیاده یک‌هنگ سوار[1] قزاق‌های ایرانی وسه توپخانه.

خوی ـ یک هنگ پیاده ویک واحد توپخانه بعلاوهٔ چند نفر توپچی برای توپخانهٔ قلعهٔ آنجا[2].

ارومیه ـ یک هنگ پیاده ویک واحد کوچک توپخانه.

مراغه ـ یک هنگ پیاده و یک واحد کوچک توپخانه.

---

۱ ـ این فوج هر ساله برای دولت ۴۰۰۰ تومان خرج دارد،ولی فقط شامل ۱۰۰ نفر است.

۲ ـ قلعهٔ خوی که طرح آن از مهندسان اروپائی است بنا برقول صاحب نظران یگانه قلعهٔ قابل ذکر ایران است

ساوجبلاغ ـ نیم هنگ پیاده و عدهٔ محدودی توپچی .

اردبیل ـ نیم هنگ پیاده وعدهٔ محدودی توپچی.

برای نگهبانی شاهراه یعنی ایالت از حدود میانه تا جلفا درکنار رودخانهٔ ارس ونگاهداری ده پاسدارخانه که غالباً خالی است ، هرساله دولت ۱۲،۰۰۰ تومان به شاهزاده نصرت‌الدوله می‌پردازد. ماکو که جای عجیبی در نزدیکی مرز ترکیه است ، استحکاماتی از غارهای[1] طبیعی دارد. درآنجا یکی از سرکرده‌های نیرومند محلی به نام تیمور پاشاخان مبلغی از دولت دریافت می‌دارد و ۲۰۰۰ سوار فراهم می‌سازد. وی عدهٔ بیشتری‌هم تحت اختیارخود دارد که بعضی‌ها تا ۱۰،۰۰۰ نفرنظر داده‌اند وبیشتر آنها نیز با سلاح مارتی‌نی ـ هنریز[2] و بردانز[3] مسلح می‌باشند. در هرحال این شخص هیچ فایده‌ای برای ایران ندارد ، چون کاملا مستقل است و اعتنائی هم به دستورهای تبریز نمی کند .

خط‌های تلگراف ـ علاوه بر خط تلگراف اصلی اروپا که از جلفا به خاك ایران وارد می شود و به مقصد تهران از تبریز عبور می کند ، تلگراف‌های محلی نیزهست که در دست مأموران ایرانی است : یکی از تبریز تا نمین دربالای آستارا ۱۳۶ میل ؛ و تا ساوجبلاغ درکردستان ۱۲۵ میل؛ و از راه خوی به بایزید در مرز ترکیه ، و باز از راه خوی به ارومیه‌درکنار دریاچهٔ شاهی .

اردبیل ـ پیش از آنکه به نواحی غربی و جنوبی تبریز بپردازم راجع به خاطرات گذشته‌ای درخشان که با چند نام بلند قرین است یعنی اردبیل نیز شرحی بنویسم . این شهر تقریباً در فاصلهٔ متساوی بین دریای خزر و کوه آتش فشان

---

۱ ـ برای تعریف وضع آنها رجوع شود به‌کتاب T. Aleock (۱۸۲۸) به نام مسافرتی به‌روسیه وایران . درزمان این نویسنده ماکو مقر سرکردهٔ مستقلی بودکه آن قدر از روسها و تمام همسایگان او باك داشته‌که به هیچ اروپائی غیر از سرهنگ مونتایث اجازهٔ ملاقات نداده است .

۲ ـ Marrtini - Henrys

۳ ـ Berdans

قابل توجه ، ولی خاموش سبلان واقع شده است که قلهٔ پر برف آن ۱۵۷۹۱ پا از سطح دریا ارتفاع دارد [۱].

اردبیل بواسطهٔ آنکه اقامتگاه شیخ صفی‌الدین معروف بوده که از اعقاب مستقیم امام هفتم و همزمان با تیمور است، مقام شهرهای درجه اول ایران را احراز نموده است . شاه اسماعیل بانی خاندان صفوی (۱۴۸۰ - ۱۵۲۴ م) نسل پنجم صفی‌الدین است که از همین محل پایهٔ اقتدار خود را در سراسر ایران استوار ساخته و با عنوان پادشاهی در اردبیل مدفون شده است و جای تعجب نیست که در اثر وجود مزار دو تن از مقدسان در اردبیل زائران بسیار به‌آنجا روی آورده باشند و عنوان شهر شاهی یافته باشد.

در مسجدی که وارفته و در حال ویرانی‌است بر قبر پادشاه ضریحی ازچوب صندل هست که با قطعات عاج به طرز خیلی زیبا منبت کاری شده است و آن به‌رسم تقدیر و امتنان از روزگار تبعید که در ایران گذرانده بود اهدائی‌همایون امپراتور هند است که برای شاه طهماسب فرستاده است . درتالار همین بنا در ورای دروازه‌ای که چهار چوب نقره و درب طلا نشان دارد مزار شیخ است که با فرش‌ها و پارچه‌های گرانبها مزین است. اتاقی در مجاورت آن محتوی مجموعهٔ عالی از ظروف چینی قدیمی تقدیمی شاه عباس و مخصوص اطعام روزانه بود که ۳۶۰ گیروانکه طعام در میان زائرین توزیع می کردند. تا جنگ ایران و روس این‌اجناس محفوظ و در محوطهٔ قفل شده‌ای قرار داشت و نیز کتابخانه‌ای شامل گرانبهاترین نسخه‌های خطی و مجلدهای قرآن با صفحات درخشان بود که شاه عباس تقدیم کرده بود . و علی رغم لعنتی که در مقدمهٔ این آثار بر جان دستبرد زنندگان نثار شده بود باز ژنرال پاسکیویچ همه را جمع کرد و برای کتابخانهٔ امپراتوری روس در سن‌پطرز بورگ فرستاد. در قرن حاضر به جای الموت اردبیل محبس دولتی است

۱ ـ در ابتدای این قرن (۱۹) روایات محلی حاکی از این بود که بر قلهٔ کوه نعش امام بزرگی هست که به وضع معجزه‌آسا محفوظ مانده است. (کتاب موریه در باب سفر دوم در صفحهٔ ۲۳۸) در سال ۱۸۲۵ سروان شی Shee بر نوك این کوه رفت وقبری یافت که اسکلتی در آن بود که نیمی مستور و نیم دیگر در میان خاك و برنج مدفون بود .

و در همین جا عناصر معارض محمد شاه که مدعی تخت و تاج بودند زندانی شدند که در میان آنها دو تن از عموهای شاه بودند.

دریای شاهی یا دریاچهٔ ارومیه ـ از جملهٔ مشخصات طبیعی رشته‌های کوهستانی منطقهٔ آذربایجان که بسیار هم جالب توجه است دریاچه‌هائی است که در ارتفاع خیلی زیاد از سطح دریا واقع شده است. در خاك روسیه دریاچهٔ گوچا در مشرق ایروان، در ترکیه دریاچهٔ وان در مغرب این شهر واقع است، اما بزرگتر از همهٔ آنها دریاچهٔ ارومیه است که در خاك ایران واقع است و از فراز ارگ تبریز آن را می توان دید و من در اینجا به تعریف آن خواهم پرداخت.

این دریاچه را در کتب و نقشه‌های اروپائی ارومیه می نویسند، زیرا که مجاورت شهری به این نام و در ۱۲ میلی مغرب آن واقع است، اما خود ایرانیان آن را دریای شاهی می شناسند و همان است که در کتاب استرابن کاپوتا یا کبود ایرانی یا آبی است. طول این دریاچه هشتاد و چهار میل و عرض آن بیست تا سی میل و محیط آن تقریباً ۳۰۰ میل و ارتفاع آن از سطح دریا ۴۱۰۰ پاست. سواحل آن دماغه است و خلیج های متعدد دارد بخصوص در سمت جنوب. جزایری هم درآن واقع شده که دارای کرانه و تپه‌های پر درخت‌است و کوه سهند با ارتفاع ۱۱۸۰۰ پا در طرف شرق و قلهٔ سفید آرارات که از مسافتی دور در میان ابرهادیده می شود. این پهنای آب منظره‌ای بس زیبا و روح انگیز دارد.

در بارهٔ تاریخ قدیم آن اختلاف نظر هست، زیرا که می گویند سابقاً خیلی وسیع تر از این بوده به حدی که روایت بر این است که شبه جزیرهٔ شاهی یا شاه کوه که از جهت شرقی به طرف دریاچه پیش رفته است در سابق جزیره‌ای بود که‌محیط آن بیست و پنج میل بوده‌است. از طرف دیگر اخلاق محلی غالباً به زیاده روی و مبالغه گرایش دارد نه قلت و کاهش، از این رو نقل می کنند که جاده‌ای سابقاً وجود داشته که حالا در میان دریاچه افتاده است.

اختصاص عمدهٔ این دریاچه عمق بسیار کم آن است که در بعضی جاها مثل باتلاقی ناشی ازسیلاب به نظر می‌رسد. مادهٔ نمکی آن بسیار زیاد (۲۲ درصد)

است و مقدار بد آن از بحرالمیت هم بیشتر است. در اثر آزمایش معلوم شد که کف دریاچه دارای برآمدگی بسیاری است و عمیق ترین نقطهٔ آن چهل و پنج پاست و عمق متوسط آن پانزده تا شانزده پاست و با آنکه علاقه‌مندان می توانند تا دو میل از ساحل دور شوند بدون اینکه پا از کف آن برداشته باشند و ازاین جهت مانند وضعی‌است که در بحرالمیت است، ولی جای هیچ گونه حسرتی نیست، زیرا که شیرجه رفتن و یا حتی شنا کردن در آن امکان ندارد . تن شناگر بالای آب می آید و ورقه‌ای از نمک بر بشرهٔ انسان و پلک چشم و موی سر باقی می‌ماند. هنگامی که باد بر دریاچه می‌وزد ، ورقه‌های سفید نمک به حرکت در می آید و شوره‌ها بر ساحل پخش و قشر محکمی تشکیل می‌شود که گاهی ضخامت آن به چند اینچ می‌رسد.

در این آب ماهی یا حیوان دیگری نیست فقط نمونهٔ یکی از انواع ماهی کوچک درآنجاست که طعمهٔ قو و ماکیان وحشی است که گاهی در آنجا یافت می شود. سواحل از لجن ضخیم و خطرناکی پوشیده است که مرکب از نمک و مقداری خزه است که بوی سخت زننده‌ای از آن متصاعد می‌شود. از تقریباً شصت جزیرهٔ کوچکی که در کرانهٔ جنوبی آن هست فقط دوسه تا را قدری کشت می کنند و یا چراگاه است، بزرگترین این جزایر پنج میل طول دارد .

کشتی رانی در دریاچه ـ ممکن است چنین تصور نمود که برسطح پهناور این دریاچه که اطرافش را شهرهای بزرگ و اراضی حاصلخیز فراگرفته است ومی گویند که طوفان هم ندارد ، زمینهٔ عالی برای کشتی رانی سود بخش وجولان همه قسم وسایل نقلیه است ، ولی در ایران کارها وضع دیگری دارد. هیچ ایرانی حتی مرد آذربایجانی در صورت امکان احترازگامی به طرف محلی چنین خطرناك دراز نمی کند و سخن مجاز «کشتی‌های خود را بسوزانید» در سر زمینی که اصلا کشتی برای سوزاندن نیست مصداق ندارد وتنها حس نفع وسود مناط خواهد بود. چون حقیقت امر این است که در دریاچهٔ شاهی هیچ وقت با کشتی رفت و آمدی نشده است.

در سال ۱۸۳۸ یکی از عموهای شاه که والی آذربایجان بود به قصد انحصار حمل و نقل تجارتی دستور داد که تمام قایق‌های خصوصی موجود در دریاچه را نابود کنند. همین راه را تمام جانشینان او نیز پیروی کردند. درحال حاضر حاکم مراغه که صاحب این حق انحصاری است، فقط اجازهٔ حرکت سه قایقی را که هر کدام ظرفیت حمل بیست تن بار دارد بین دو ساحل (شرقی و غربی) دریاچه را صادر کرده است و او این امتیاز را به مقاطعه کاری داده است که سالانه ۸۰۰ لیره به جناب حاکم می پردازد و خود از این کار فایدهٔ سرشاری می برد.

چنانکه سرهنگ استوارت نظر داده است آنچه ضروری است یک سرویس مرتب کشتی‌های کوچک است که بین دو ساحل شمالی و جنوبی حرکت کند و غله را که در حدود جنوبی دریاچه به حد وفور و ارزان است به شهرهای خوی و تبریز که نسبتاً گران می باشد حمل کند، ولی من گمان می کنم که برای این کار نیز مانند صدها کار نیک دیگر در ایران باید صبر و انتظار پیشه ساخت.

گودال های مرمری ـ در نزدیکی ساحل شرقی دریاچه در شش میلی دهخوارقان گودال ها یا چشمه‌هائی است که مرمرهای نیمه شفاف از آنجا استخراج می شود که گاهی به نام شهر مجاور آن حدود مراغه و گاهی نیز به اسم تبریز مشهور است. چشمه‌هائی در محوطه‌ای هست که نیم میل محیط آن است و پیوسته غل‌غل می‌جوشد و موادی که در آن است رسوب می کند و به صورت لایه‌های افقی در می آید که ابتدا به شکل قشر نازکی است و قابل تا شدن یا شکستن است و رفته رفته به صورت ورقه‌ای سفت و محکم با ضخامت متوسط هفت تا هشت اینچ مبدل می شود، و می گویند بهترین نوع آن وقتی ترکیب می یافته که درجهٔ حرارت چشمه بیشتر از حالا (۶۵ درجهٔ فارنهایت) بوده.

هنگام استخراج می توان آن را به شکل ورقه‌ای بسیار نازك در آورد که دراین صورت نیمه شفاف است و درپنجره‌ها استعمال می‌شود و یا ورقه‌های ضخیم‌تر که برای فرش کردن ویاروکوب ساختمان مورد استفاده است. جنس مرغوب

و ممتازی است به رنگ صورتی یا سبزنما یا عاجی با رگه‌های سرخ و مسین (بواسطهٔ اکسیدی که در آن است) ومن نمونه‌های عالی از آن را در کاخ های مشرق زمین دیده‌ام و شک کمی هست که رو کوب گور امیر در سمرقند که در کتاب دیگر خود شرحش را نوشتم و مایهٔ حیرت و اعجاب سیاحان بوده است از همین مرمر می‌باشد ، زیرا که کاملا طبیعی بوده که تیمور بعد از فتوحات خود در ایران مقداری از آن را با خود برده باشد [۱] این کیفیت تحجر شباهت تامی با جریانی دارد که قبل از آتش فشانی بزرگ اخیر در چند سال پیش در زلند جدید هم وجود داشته و همچنین نظیر همان جریانی است که هنوز در چشمه‌های آب گرم یلو استون پارك امریکای شمالی است که سیر مراحل طبیعی کار را مانند فیلمی می‌توان مشاهده کرد .

مراغه ـ شهر مجاور آنجا مراغه که در حال حاضر محلی آباد و مترقی و دارای ۱۵۰۰۰ تن جمعیت است مانند بسیاری دیگر از شهرهای مشابه ایران سهم کلانی در وقایع تاریخی آن سر زمین داشته ، هر چند که آن سوابق اینک فراموش شده است. در اینجا بود که امیر روشنفکر مغول هلاکوخان نوادهٔ چنگیز و برادر قوبلای قاآن در بازگشت از فتح وفیروزی خود در بغداد که بنیاد خدایان عباسی را بر باد داده بود رحل اقامت انداخت و در پیرامون خود عده‌ای از حکما و شعرا و اهل فضل و دانش را گرد آورد و در سال ۱۲۶۵ م در همانجا وفات کرد و بر تپه‌ای در شبه جزیرهٔ شاهی مدفون شد [۲] ولی شهرت شهر بیشتر مدیون وجود دوست و مشاور او نصیرالدین (طوسی) بزرگترین منجم زمان است که بر تپه‌ای در مغرب شهر رصدخانه‌ای بر پا ساخت که هنوز پایه‌های آن را می توان شناخت ، همان رصدخانه‌ای که به نام او یادگار مانده است. وی زیج ایلخانی را اساس نهاد و با آنکه هلاکو تقریباً از یاد رفته، اما نام نصیرالدین همواره زنده

۱ ـ بعد از تحریر سطور فوق شرحی را تصادفاً دیده‌ام که حاکی است که تیمور مقداری از مرمرهای آذربایجان را با خود به سمرقند برد .

۲ ـ این مقبرهٔ منسوب به اوشاید قبریکی از زنان اوست. مادرش نیز درهمانجا مدفون است.

است. رواست که دانش پژوهان که از آن حدود می گذرند سنگی بر بقایای بنای چنین بزرگان نامی بگذارند.

اورمیه (رضائیه) ـ در سمت دیگر یا غرب دریاچه در دوازده میلی ساحل شهر اورمیه واقع است. این نام را مسیحی‌ها به اختصار اورمی یا ارومیا می‌خوانند و آن در جلگه‌ایست که از جهت حاصلخیزی نیک مشهور است. ارومیه که درمیان کوهستانهای کردستان واقع گردیده رودخانه های متعدد پیوسته از حوالی آن‌جاری است و زراعت و آبیاریش بسیار عالی و جمعیتش سرشار است و به تفاوت گفته‌اند که از ۴۰۰ تا ۳۰۰ و ۲۰۰ ده و آبادی دارد .(ارقام بی کسری بالا به نظر من علامت وضع غیر عادی وفور جمعیت است) و بعضی از سیاحان بر سبیل تفنن آنجا را با اراضی دامنه های هیمالیا و یا ناحیهٔ دریاچهٔ زوریخ و کشتزارهای بسیار حاصلخیز لمباردی (ایتالیا. م) تشبیه کرده‌اند.

این شهر که در ارتفاع ۴۰۰ پا از سطح دریاست بین ۳۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ نفرسکنه دارد که بیشترآنها طایفهٔ ترک‌افشارهستند، ولی مقدار زیادی هم خانواده‌های نسطوری و کلیمی و ارمنی در آنجاست. در تاریخ قدیم ، ارومیه را زادگاه افسانه‌ای یکی از پدیده‌های افسانه‌ای‌تر یعنی زردشت ومدفن سه تن مغ محسوب داشتند . شهر را دیواری احاطه کرده است. هفت دروازه دارد و خندقی هم براطراف دیوار است. تنها بنای نسبتاً قابل توجه داخلی زرادخانه و آن محوطه‌ای محصور در مرکز شهر است و چند تا توپ کهنه و یک عدد هم خمپاره انداز در آنجاست. تا این اواخر که قتل و کشتار ناشی از سرکشی شیخ عبیدالله در سال ۱۸۸۰ جریان داشت پادگانی شامل سه فوج سرباز مسلح با تفنگ ورندل در آنجا مستقر بودند ، از لحاظ مسافران مسیحی این محل بواسطهٔ حضور هیئت‌های مذهبی امریکائی و فرانسوی و انگلیسی به خاطر نسطوری های آن حدود داست که من در اینجا به موضوع جالب توجه و تا حدی حساس آن می‌پردازم .

اصل نسطوری‌ها ـ عدهٔ نسطوریان مسیحی ساکن ارتفاعات ایران و عثمانی را بین ۱۰۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰۰ گفته اند و شاید رقم دوم بیشتر مقرون به صحت

باشد ، درحال حاضر اکثریت آنها از اتباع عثمانی‌اند. جمعیت نسطوری آذربایجان را بنا بر آخرین گزارشها (که تقریباً دو برابر بر آوردهای قبلی است) بالغ بر ۴۰۰۰۰ نفر نظر داده اند. در اروپا بیشتر به همین عنوان که من یاد کرده‌ام شناخته می‌شوند ، ولی خود ایشان آن را قبول ندارند و به کار نمی برند و به این مناسبت نیز عنوان مزبور را به آنها داده اند که از بازماندگان فرقه‌ای بشمارمی‌روند که وقتی که نسطوریوس اسقف قسطنطنیه را « شورای عمومی سوم » از کلیسای شهر افزوس (در قفقاز) در سال ۴۳۱ میلادی بواسطهٔ عقاید بدعت آمیزی که دربارهٔ تجسم مسیح ابرازکرده بود (وی به دو نوع ماهیت انسانی و آسمانی مسیح اعتقاد داشت) تکفیر و طرد شد ، به پیروی او برخاستند و به قلمرو ایران پناه بردند که چون درآن هنگام با امپراتوری‌رم دشمنی داشت ایشان‌را با آغوش‌باز پذیرفت. ایشان از آنجا نام و عقاید خود را در سراسر شرق رواج دادند وهیئت‌های عمدهٔ مذهبی در ادس(اورفه) ونصیبین تأسیس کردند و نمایندگانی هم به همدان و تاتارستان و هندوستان و چین فرستادند و پرستر جان[1] مشهور را که نامش به غلط یاد شده بود به کیش خویش درآوردند و بیست و پنج اسقف نشین از مدیترانه تا حدود اقیانوس آرام بر قرار ساختند و بدین ترتیب از تشکیلات مسیحی غربی بیشتر نفوذ یافتند ، تادراواخر قرن چهاردهم میلادی که تاخت و تاز عالمگیر تیمور آن تاتارکبیر شامل حال ایشان نیز شد و دسته های پراکندهٔ آنها در فقر و فلاکت به کوهستانهای بین النهرین پناهنده شدند ، و همینکه از حدت خطر بکاست از یک طرف به جلگه‌های موصل وازطرف دیگر به‌اراضی حوزهٔ ارومیه روی آوردند .

راجع به خود نسطوریوس ، اعقاب فراری او چیزی نمی دانند و مدعی‌اند که خود وارث ایمانی سن تامس و سن جود [2] می‌باشند و در حالی که به‌طورکلی خود را از سر زمین سوریه می شمارند ، اما مسلمانها ایشان را نصرانی می‌نامند . راجع به اصل و ریشهٔ این جماعت جالب توجه در میان دانشمندان بحث و جدال هست که هنوز نتیجه‌ای حاصل نشده است.

---

۱ - Prester John ۲ - Saint Jude

دکتر گرانت که از جملهٔ نخستین خدمتگزاران روحانی در نزد آنها بود عقیده داشت که ایشان‌از باقیماندگان قبایل دهگانهٔ یهود بوده اند ـ که‌خودشان هم این ادعا را دارند ـ و در آداب و دعاهای ایشان آثار مؤید این‌نظریه هست. منظورم این نیست که آنها را یهودی قلمداد کنم ـ با آنکه به نظر من مشمول‌این ظن قوی می شوند مانند طوایف مفقودالاثر دیگری که من دیده ام ـ سوریه‌ایها، آشوریها یا کلدانی‌ها که همگی گاهی جزو همین نام و عنوان بشمار می روند. زبان آنها یک قسم لهجهٔ قدیمی سوریه مخلوط با بسیاری از کلمات عربی، کردی، ترکی و فارسی است.

سازمان مذهبی ـ جالب توجه‌تر و یا لااقل قابل استفاده‌تر از این امور نظری، داستان طرز ادارهٔ روحانی آنهاست و چنین می نماید که بازماندگان قتل و کشتار تیمور لنگ با رهبری اسقفی به نام مارالیاس که در القوش شمال موصل اقامت داشته تانیمهٔ قرن شانزدهم با هم پیوسته مانده بودند. در این موقع کشیش نسطوری‌های شرقی که در مرز ایران و ترکیه می‌زیسته خود را مستقل اعلام و فرقهٔ امامت مارشیمون را تأسیس کرد وهمین عنوان را جانشینان او نیز اختیار کرده اند و از آن پس در خاندان واحدی باقی مانده است. در ابتدای قرن‌بعد دسته‌ای از نسطوریان موصل به جانب رم توجه نمودند و پاپ هم گرایش ایشان‌را پذیرفت و اسقف آنها را ماریوسف (مار ـ بزرگ ـ لرد) لقب داد ومقر او در دیار ـ بکر و مرکز روحانی‌اش بابل بود. در سال ۱۷۷۸ تمام موصل یا شاخهٔ غربی نسطوریان از وی پیروی می نمودند و بنابراین در آن تاریخ یعنی یک قرن پیش این سازمان روحانی به دو قسمت مشخص، هر چند که از لحاظ عده متساوی نبودند، تقسیم شد. نسطوریان شرقی یا اصلی با رهبری مارشیمون اداره می‌شد و غربی یا کلدانی (چنانکه بیشتر شهرت داشته) تابع رم گردید.

در سال ۱۸۷۳ سازمان اخیر که قبلا نیز از «حکم رسمی ناظر برمصونیت پاپ» که معروف است و در سال ۱۸۶۹ صادر شده بود تزلزلی شدید یافته بود،

در اثر حکم ثانوی از جانب پاپ که به جای رسم وقرار سابق بدعتی در طرز انتخاب اسقف پیش آورده بود ضربت تازه‌ای دید. از این رو مار الیا ملوس، سر اسقفی که در موصل مقر داشت، بدعتی تازه نهاد و از دستگاه پاپ جدا شد و با آنکه از نظر عده بسیار کمترند، ولی بسیاری از خانواده‌های حوالی موصل به آن تعلق دارند.

قصبهٔ تل قیف (کیف) در کنار رودخانهٔ دجله پایگاه این فرقه است و من بعضی از افراد ایشان را که با انگلیسی‌ها نیک مربوط و نمونه‌های ممتاز مردانگی‌اند و با سمت ناوبان در سرویس کشتی رانی کمپانی لینچ در دجله کار می‌کنند دیده ام. بنا بر این در حال حاضر مسیحیان سوریه‌ای سه دسته‌اند: (۱) نسطوریان قدیم بارهبری مارشیمون (۲) کلدانیهای قدیم تابع اسقف بابل (۳) کلدانیهای جدید پیرو مار الیا ملوس موصل. عدهٔ دستهٔ اول از بقیه بیشتر است و می‌گویند شاید شامل ۱۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۴۰۰۰۰ در ایران و ۶۰۰۰۰ نفر در ترکیه باشد.

مارشیمون ـ در این کتاب که راجع به ایران است من فقط با دستهٔ شرقی آنها به رهبری مارشیمون کار دارم. در این سازمان روحانی هشت کشیش وجود دارد که دو تن از ایشان (مارگوری‌یل و مارجونان) به دستگاه روحانی قسمت ایران تعلق دارند. مارشیمون از دیرباز در قصبهٔ کوهستانی کوشانیس نزدیک یولامرك درخاك ترکیه درحدود سرچشمهٔ رودخانهٔ معروف زاب اقامت دارد. وی اسماً ادارهٔ روحانی و امور موقت حکومت پیروان خود را بر عهده دارد و امرا یا فرمانداران هر ناحیه را تعیین می‌کند و رئیس مذهبی کشیش‌ها و ابوناس است که سردسته‌های روحانی دهات و طایفه‌های متعدد می باشند. در سابق قدرت و اختیارات او تام و یگانه بود.

مارشیمون فعلی همواره از خاندان واحدی منتخب می شود و چند تن از افراد ذکور خانواده که از تاریخ زادن از خوردن گوشت امتناع و از ازدواج ابا نموده اند در مکتب نامزدان جانشینی آماده‌اند. وقتی که یکی از ایشان انتخاب

می‌شود بقیه مجازند که به تمتع از لذاتی که تا آن لحظه محروم بودند بپردازند. کسی که فعلا نامزد مقام اسقفی است عمو زادهٔ مارشیمون و جوانی است به نام مار اوراهام. وقتی که او به مسند روحانیت جلوس نماید عنوان خانوادگی‌را که پیوسته با مقام سر اسقفی وابسته بوده است اختیار خواهد کرد.



مارشیمون

حدود اقتدار او ـ در این اواخر ازهنگامی که این ایالات به پاشالیک مبدل و از طرف « باب عالی » جدا اداره شده است، قدرت مارشیمون به طرز محسوسی تقلیل یافته است. درگیر و دار طغیان دیوانه وار بدرخان بیگ کرد برضد نسطوریان درسال ۱۸۴۳ ده نفری که مقام ارشد روحانی داشتند به‌ارومیه درخاك ایران فرار-

کردند و از وقتی که او به کوچانیس بازگشته ماهانه دوازده لیره از دولت عثمانی که زیرکانه نقش مؤثر مأمور پرداخت را بر عهده گرفته است مدد معاش دریافت می دارد.

امرا یا سرکرده‌های قصبات دیگر نسبت به او اطاعت مطلق ندارند، اقتدار او در میان ایلات کوهستانی به درجهٔ صفر رسیده است و اقف کنونی بواسطهٔ بی لیاقتی واهمال و حتی بروایتی دلایل مذموم اخلاقی کار خود را خراب‌تر کرده و فعلا وضعش به کلی مختل و تباه است. چون از طرفی جیره خوار باب عالی است و از سوی دیگر با کلیسای انگلستان مکاتبه و همکاری دارد و پرزبیترهای امریکائی نیز با او بی ارتباط نیستند. بعلاوه می گویند که نسبت به روسها هم اظهار علاقه می کند. نام او روی [۱] است و روی شیمون امضا می کند. در اثر تصادم منافع گوناگون مزبور بعید نیست که این عنصر عجیب که یادگار بی یار و کس حکومت مطلق العنان روحانی است محکوم به شکست قطعی شود ومارشیمون آینده دیگر نقشی در عرصهٔ سیاست نداشته باشد.

عقیده و شعارهای مذهبی ـ در بارهٔ معتقدات مسیحیان شامی ادای توضیحات دقیق هم دشوار است و هم در این مورد غیر لازم. خصایص برجستهٔ این فرقه بیشتر از جهت سازمان و طرز عبادت آنهاست نه از لحاظ کتابها و نوشته های دال برعقیده و ایمان، و برای هیئت‌های مذهبی ازفرقه‌های متعدد امکان این هست که اصول عقاید خود را با معتقدات نسطوریها سازگار نمایند، ولی باید افزود که بسیاری از خصایص دیرین خود را که در هر کیشی نیز رواست از قرن پنجم به‌این طرف حفظ نموده و به مناسبت وضع اختصاصی ومواد، عناوین خاص وقابل اتساع شعایر دینی و مقام سروری روحانی قرین تجرد و موروثی توأم با رعایت محض روزه‌های شنبه و اعیاد مسیحی در زمرهٔ جالب ترین خصایص آن است[۲].

۱ ـ Reuil

۲ ـ باید ذکری هم ازکلیسای آنها بشود که غالباً بناهای ساده و بی تکلفی است تا موجب تحریک خصومت مسلمانها نشده باشد. درب ورودی آن، که می‌گویند از لحاظ تعظیم نیز هست، ولی در واقع برای جلوگیری از دخول احشام است، اغلب سوراخی بر دیوار است که ارتفاع آن بیش از سه پا نیست و از کف زمین بوسیلهٔ نردبان داخل می‌شوند.

دستگاه تبلیغ مذهبی ـ اینک موضوع کلام راجع به تلاش و مساعی هیئت‌های مذهبی است که در عرض نیم قرن اخیر در راه ترویج مسیحیت یاتثبیت و تجدید اساس فرقه‌های متعدد این آئین قدیمی معمول گردیده و این جریان به وجه شایسته‌ای نظر اروپائیان را جلب کرده است.

۱ـ پرزبیترهای امریکائی ـ نخست پرزبیترا[1]های امریکائی وارد صحنهٔ کار شدند. درسال ۸۲۹ حضرات اسمیت و دوایت به منظور تحقیقات فرا آمدند و به‌سال ۱۸۳۳ عالیجناب جی. پرکینس به همین عنوان وارد ایران شد و در ۱۸۳۵ شروع به کارکرد و چون از حمایت سازمانی و سرمایهٔ سرشار بر خوردار بود کار او با موفقیت در خشان (تا اندازه‌ای بواسطهٔ حمایت مقدمات کنسولی انگلیس از تبریز) تعقیب شده است.

امریکائی‌ها ابتدا هرگونه تبلیغ دینی را انکار داشتند و چنین وانمود می‌کردند که قصد اصلاح دارند و خیال کیش تازه‌ای درکار نیست. از این رو کلیساها وکشیش‌های محلی از ایشان استقبال کردند که زمینه برای واکنش شدید بعدی گردید، به این معنی که وقتی که تازه واردها آشکارا به تبلیغ و تأسیس راه نوین مذهبی پرداختند در میان محلی‌ها کینه و خصومت شدید تولید و مقاومت آنها را دو چندان نمود.

درسال ۱۸۶۸ هیئت پروتستان نسطوری که به ترتیب فوق سازمان‌یافته بود و در آن وقت فقط ۲۴۰۰ تن بودند به اندازهٔ کافی احساس قدرت و به‌عملیات جداگانه تصمیم گرفتند و برای آئین نارس جدید بیعت نامه و مقررات سازمانی فراهم ساختند. در ۱۸۷۰ این هیئت مذهبی که فقط در ارومیه مقر داشت حوزهٔ عملیات خود را توسعه داد و در صدد بر آمد که مسلمانها و ارامنهٔ آن حدود را مشمول برنامهٔ ارشاد و تبلیغ خود سازد. پس در تبریز و تهران و همدان هیئت مذهبی تأسیس کرد و چون همهٔ آنها متصدیان قابل و اعتبار مالی وافی در اختیار داشتند با موفقیت بسیار به کار پرداختند.

---

۱ - Persbyterians

مرکز اصلی این هیئت هنوز در ارومیه است که در آنجا خانه‌ای در شهر و عمارت بزرگی به نام کالج در بیرون شهر دارند که شامل کلیسا و مدرسه‌برای تعلیمات عادی و فنی (نجاری و آهنگری) و بیمارستان و چاپخانه و همچنین مسکنی ییلاقی در کوهستان مونت سیر [۱] در پنج میلی شهر دارند. بر طبق گزارشی که من دیده ام دستگاه آنها شامل شش بخش مذهبی در ارومیه و یکی در جلگهٔ سلماس چهارتا در تبریز دو تا در تهران و دو تا هم در همدان است و عدهٔ زیادی از بانوان در آن تأسیسات اقامت دارند و یک دستگاه پزشکی وابسته به هرکدام هست.

یکی از مدیران آن دکتر هلمس [۲] چندی مشاور طبی ولیعهد در تبریزبود ودیگری دکتر تورنس [۳] که در تهران نیک مشهور است. عایدات این هیئت بنا بر آخرین آمارکه انتشار یافته است سالانه ۷۰۰۰ لیره است. علاوه برکشیشان امریکائی و خانوادهٔ آنها و زنانی که دستیار ایشان می باشند این دستگاه روحانی می تواند با سرافرازی عنوان کند که هفتاد کشیش پروردهٔ محلی و صدو بیست نفر نواب روحانی بومی و سی کلیسا و بالغ بر ۲۰۰۰ علاقه مند و رابط و ۱۲۰ مدرسه و ۲۸۰۰ معلم دارد و از هر جهت نیک مشهود است که با تبلیغ خستگی نا پذیر و اعتبار نقدی سرشار چه اندازه پیشرفت وکامیابی میسر است .

۲ ـ **کاتولیک‌های فرانسوی** ـ عده‌ای از کاتولیک‌های کلدانی وابسته به رم از مدتها پیش در جلگهٔ سلماس در شمال ارومیه مستقر شده بودند. این دسته از اندیشهٔ وارفتن پیروان خویش در اثر حدت تبلیغی همسایگان امریکائی نگران شده بودند . یک جوان فرانسوی بسیار درخشان به نام بوره که از طرف انجمن فرانسوی برای تتبعات علمی به ایران اعزام و نسبت به عیسویان ایران علاقه‌مند شده بود و شوق فراوانی در زمینهٔ ارشادمذهبی پیدا کرد، تصمیم گرفت درمقابل رقیب‌ها تلاش و همت بنماید . پس کالج پاپ را در رم ترغیب نمود که دسته ای از لازاریست‌های فرانسوی را جهت هم چشمی و گرد آوردن پیروان به ایران بفرستد. دولت فرانسه همواره از این گروه سر پرستی و حمایت می نمود تا در سال ۱۸۵۸

۱ - Mount Seir ۲ - Holmes ۳ - Torrence

یکی از کشیشان کاتولیک کلدانی با کمک سفارت فرانسه در اسلامبول از باب عالی فرمانی گرفت که‌حاکی از برتری مقام روحانی او بود. در حال حاضر این هیئت فرانسوی دو پایگاه در آذربایجان دارد یکی در ارومیه که کشیش فرانسوی مقیم آنجاست، دیگری در خسروا در جلگهٔ سلماس که کاتولیک‌ها همواره در آنجا برتری داشته‌اند. دستگاه آنها هفت کشیش دارد و نیز عده‌ای از «خواهران سن‌ـ ونسان دوپل.» در ترکیه یک هیئت دومنیکن در نزد کلدانیهای کاتولیک هست که در ایران نیست.

۳ ـ **پروتستانهای سویس** ـ در همین اوان پروتستانهای کلیسای شهر بال هیئت مذهبی نزد نسطوریان فرستادند که دوامی ننمود و بعد از بازگشت دستهٔ اول در سال ۱۸۳۷ بساط آنها برچیده شد.

۴ ـ **هیئت کلیسای انگلیس** ـ سرانجام و آن هم پس از چند بار تجدید کار هیئت کلیسای انگلستان وارد صحنه گردید. نخستین ارتباط بین دو دستگاه مذهبی در سال ۱۸۴۳ برقرار شد، همان وقتی که مارشیمون نامه‌ای به کشیش اعظم شهر هولی نوشت. قبل از این هم یک نفر در سال ۱۸۴۰ به نمایندگی مشترک انجمن پادشاهی‌جغرافیائی و S. P. C. K به‌ایران‌اعزام‌شد تا گزارشی دربارهٔ وضع نسطوری‌ها تهیه کند.

در سال ۱۸۴۲ دکتر باجر [۱] دانشمند سرشناس از دنبال‌نمایندهٔ مزبور رهسپار شد، ولی سال بعد هردو بازگشتند و دکتر باجر اطلاعاتی بسیار مفید راجع به شعایر وآداب مذهبی نسطوری‌ها فراهم ساخت که به صورت کتاب در آمده است. از آن پس تا سال ۱۸۶۸ ارتباط فیمابین قطع شد و سراسقف نسطوریان بار دیگر از کشیش اعظم انگلستان استمداد نمود که در نتیجه نمایندهٔ جدیدی آمد و کتاب تازه‌ای پرداخت، ولی این جریان اعزام هیئت پی درپی، بی دوام بود وپرداختن کتابهای وزین نیز سر آمد و سر انجام در سال ۱۸۸۱ کشیش تازه‌ای به ایران روانه شد و از سال ۱۸۸۴ در اثر اختلافاتی که با ایران و هم با ترکیه پیش آمد،بن‌سن

۱ - Badger

اسقف اعظم،آقای رایلی را برای تنظیم گزارشی در بارهٔ آن اوضاع به ایران فرستاد و از آن پس هیئتی نیک مرتب و شایسته در ایران مستقر گردید.

از سال ۱۸۸۸ کشیشان جدید که منظورشان گرد آوردن تازه کیشان نیست و این موضوع را رسماً هم تأیید دارند به خدمت پرداختند و قصدشان تجدید اساس و تزکیهٔ تدریجی مذهب قدیمی نسطوری است، این هیئت مورد استقبال وجدآمیز مارشیمون و پیروانش واقع شده است.این دستگاه‌هم که مرکزش در ارومیه و در زیر نظر کانن مک‌لین[1] است به قدری سریع در کار خود پیشرفت نموده که در حال حاضر مدرسه‌ای جهت تربیت مربی و نفرات روحانی در ارومیه دارد و در آغاز سال گذشته (۱۸۹۱) هفتاد شاگرد در دبیرستان پسران و پنجاه نفر وابسته و بیست نفر دختر دارد و مؤسسه‌ای نیز مخصوص « خواهران بتانی »[2] و مدرسهٔ متوسطه‌ای هم‌در سوپرغان در هیجده میلی ارومیه دارد با ۴۰ دانشجو، و مدرسهٔ دیگری نیز در اردچای با همین تعداد شاگرد. بعلاوه هفتاد و دو مدرسهٔ روستائی‌در ترکیه وایران دارند که جمع آموزگاران آن ۱۰۰۰ نفر است. پنج تن کشیش انگلیسی به‌این کار مشغولند که یکی از ایشان عالی جناب براون تحت شرایطی بسیار خطرناك زمستان ۸۸ - ۱۸۸۷ را در قصبهٔ مارشیوم درکوچانیس به سر برد و توانست از قتل عام مسیحی‌ها هنگام فتنه انگیزی کردها جلوگیری کند. در ۱۸۸۹ عواید این میسیون هزار لیره از راه وصول حق عضویت و ۹۰۰ لیره بابت اعانه بود.

نتایج کار هیئت‌ها ـ تا چه اندازه این جهد و اهتمام قابل تحسین در بارهٔ دوام این کیش جالب توجه بسیار قدیمی که علی رغم صدمات شدید و بدنامی و روگرداندن بعضی از پیروانش باز با عزمی قوی نسبت به معتقدات دیرین خود علاقه ابراز می دارد قرین موفقیت خواهد بود و چگونه تغییرات اساسی آن را از مسئلهٔ تجدید حیاتش می توان جدا نگاه داشت،مسئله‌ای است که پیش بینی آن هنوز ممکن نیست.

بعضی‌ها عقیده دارند که اتحادی بین کلیسای انگلیسی و این مذهب

---

۱ - Canon Maclean ۲ - Bethany

شامی مقدور می باشد و بعضی دیگر که عاقل‌ترند می پندارند که خدمات واقعی هیئت‌های مذهبی در میان افراد این فرقه که همواره بی سرپرست و یا از امکان اصلاح مذهبی محروم مانده‌اند از راه تعلیم و تربیت و تزکیهٔ اخلاقی میسر است. به هر حال این نکته مسلم است که به وسیلهٔ خدمات و کار هیئت‌های متعدد روحانی امریکائی و فرانسوی و انگلیسی در ترکیه و ایران نتایج کلی حاصل شده است، ظلم و تعدیات قدیم کمتر دیده می شود ، خواری آنها رفع گردیده است.

تعلیم و تربیت که افراد نسطوری حتی در ارتفاعات کوهستان با اشتیاق فراوان نسبت به آن اظهار علاقه می کنند آنها را آرام و تابع قانون و اهل پیشه و کاربارآورده است. ایشان افرادی مهربان ومتمایل به رسم مهمان نوازی وعلاقه‌مند برگذاری جشن و سروراند و مثل ارامنه سخت محتاط و حیله گر نیستند . از طرف دیگر ایشان خیلی فیمابین خود جنگ و جدال دارند ، پول دوست اند و به سختی گرفتار طبع گدائی هستند. شصت سال اهتمام هیئت‌های مذهبی نتوانسته است به آنها این نکته را بیاموزد که درستی و شرافت فردی قدر و منزلتی دارد .

از موقعی که اعلیحضرت در سال ۱۸۸۹ فرمانی‌صادر و بازکردن مدارس جدید خارجی را در ایران ممنوع کرده‌اند هیئت های مذهبی از بسط دادن برنامه‌های تعلیماتی خود بازمانده‌اند هرچند که حاکم فعلی ارومیه جهانسوز میرزا که پسر عموی شاه است رفتار دوستانه و نزاکت مآبی نشان می‌دهد و باید ازدولت ایران سپاسگزار بود که بجز در موارد استثنائی این حکام با بلندنظری و مدارا نسبت به اتباع مسیحی در این حدود ایران رفتارکرده‌اند.

در بین هیئت‌های انگلیسی و فرانسوی حسن روابط بسیار دیده می‌شود ، زیراکه زمینهٔ کار هرکدام جدا و وسیع است، اما در میان هیئت‌های امریکائی و انگلیسی بطوری که طبیعی است حسادت و تصادم هست نه فقط از این جهت که امریکائی ها زودتر درآنجا به کار پرداخته ومدعی شده‌اند که حق انحصاری دارند، بلکه هدف دو هیئت هم بکلی متفاوت و بلکه متضاد است. هیئت‌های انگلیسی برای تقویت و اصلاح آن قوائی آمده‌اند که کار پرزبیترها بنا بر اعتراف خود آنها

ضعیف ساختن و نابودی آن است . هیئت امریکائی مسلمان‌هارا نیز در حلقهٔ کار خود وارد وبدین وسیله موجبات تصادم را با دولت ایران فراهم کرده‌اند که هرگونه تبلیغاتی را در میان مسلمین ممنوع داشته است و از این بابت اسباب تصدیعی هم برای هیئت انگلیسی پیش آمده که راجع به‌آن در مورد شهر اصفهان مطالبی بیان خواهم کرد .

آخرین آمار مربوط به جمعیت نسطوری‌های آذربایجان از قرار ذیل است:

ناحیهٔ سلماس	۷۰۰ خانوار
سومای و چرا	۱۰۰ خانوار
ناحیهٔ اروسیه	۳۶۰۰ خانوار
سولدوز	۴۰۰ خانوار
براندوز	۱۰۰ خانوار
ترگ ور	۵۰۰ خانوار
مرگ ور	۱۰۰ خانوار
جمع کل	۵۵۰۰ خانوار

تعداد و قیافهٔ نسطوری‌های ایرانی - رسم این بوده است که افراد این خانوارها را چهار یا پنج تن بر آورد می کرده‌اند که بدین ترتیب عدهٔ آنها درایران ۲۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر است ، اما هیئت‌های مذهبی معتقدند که جمعیت آنها به قدری در دورهٔ صلح و سلام پادشاه فعلی ترقی کرده است که هر خانواده را تا هشت نفر می‌توان حساب کرد که با این محاسبه عدهٔ آنها ۴۴۰۰۰ نفرمی‌شود .

سیاست دولت ایران از لحاظ حفظ مصالح خود این است که تعداد اتباع مسیحی خودرا کمتر وانمود کند. نسطوری‌های مقیم جلگه ، خوش‌بنیه ، مردانی شانه پهن و چهرهٔ باز و خوش ترکیب و غالباً دارای ریش قرمزند و نسطوریان کوهستانی قیافهٔ روستائی دارند و تشخیص آنها ازکردها آسان نیست ، ولی این دو دسته با هم سخت دشمنی دارند. هرکدام خیمه‌ها و احشام دیگری‌را موردحمله

قرار می‌دهد ، ولی چون کردها نیرومندترند و سلاح بهتری دارند و در رزمجوئی با استعداد ترند تعدی بیشتری می کنند.

ناکامی هاو رنج‌ها ـ در اثر ابراز علاقهٔ جدی هیئت‌های مذهبی و اعتراض کنسول‌های خارجی و رویهٔ ملایم دولت فعلی ایران دیگر جای شکایتی برای نسطوریان ایرانی از لحاظ جور و تعدی باقی نمی ماند ، اما هنوز در شرع اسلام دوقاعده هست که اگر مانند سابق دراجرای آن پا فشاری شود و باز بنا برسختگیری باشد سبب ظلم و تعدی فاحشی خواهد گردید. این قواعد مقرر می‌دارد که‌شهادت یک فرد مسیحی درمحکمه دربرابر قول یک مسلمان اعتباری ندارد. مقرراتی‌هم در مورد جدیدالاسلام ها دارند یعنی درصورتی که یک تن مسیحی به دین اسلام درآیدمی تواند ادعای اموال تمام افراد خانواده وازجمله منسوبان سببی را بنماید[1].

افراد ذکور به ندرت قبول اسلام کرده‌اند ، ولی دختران اضطراراً یا اختیاراً به کیش اسلامی عشاق خویش گرویده‌اند که ایشان هم با تدبیر وتمهید دین‌آوردن او را اعلام و از این راه در صدد تصرف اموالی که شرحش را ذکر کرده‌ام بر آمدند[2]. این راه و رسم موجب تقلب وشیادی‌های متعدد شده‌است ، ولی فعلا تحقیقات جدی برای کشف صحت قول تازه کیش معمول می‌شود و جناب حاکم می تواند یا آن قاعده را با نهایت سختگیری اجرا کند و یا بطوری که غالباً اتفاق می افتد سهم عادلانه‌ای از دارائی فامیل را به مدعی تسلیم نماید.

در هر کشور اسلامی احتمال تحمیل اغراض اجتماعی و طبقاتی نسبت‌به جماعت مسیحی همواره بوده است و از این بابت نسطوری‌ها نیز بی نصیب نمی باشند. بعلاوه ارباب ده ممکن است براو تعدی نماید به این معنی که اجارهٔ ملک‌را بیش از اندازهٔ مقرر قانونی دریافت کند. ازچند سال پیش بنا بر پافشاری دولت انگلیس مأمور رسمی به نام سر پرست تعیین گردید تا حافظ منافع افراد مسیحی

۱ ـ البته این نظر استنباط نویسنده است .

۲ ـ در تابستان ۱۸۹۱ موارد متعددی از این قبیل در جراید انعکاس یافته بود ، از جمله دختری به نام‌گرین‌فیلد فرزند یکی از اتباع انگلیسی از مادری ارمنی‌که در حدود ساوجبلاغ تحصیل کرده بود بوسیلهٔ یک نفر کرد که دار و دسته‌اش هم به یاری او قیام واز تسلیم دختر خودداری نمودند می‌باشدکه بعد از رسیدگی معلوم شد دخترك به دیانت اسلام درآمده است .

و واسطهٔ بین آنها و حکومت محلی باشد ، ولی چنین می‌نماید که او نفوذ خود را بیشتر در برانگیختن اختلاف صرف می‌کند تا از هر دو طرف چیزی دریافت نماید. بدبختانه خود نسطوریان هم به وجه اصلاح ناپذیری اهل ستیزه‌اند و با وجود محظورات قانونی باز از ابراز قدرت و زورامتناع ندارند، و این آخرین گرفتاری است که ظاهراً نسطوریان ایران هنوز دوچار هستند که درراه رفع و تعدیل آن هیئت‌های مذهبی بازهم جهد و تلاش در پیش خواهند داشت .

مالیات ـ تمام مسیحی‌ها در ایران از خدمات نظامی معاف‌اند، ولی در ازای هر سال سرانه پنج قران به دولت مالیات می‌دهند که فقط شامل افراد ذکور بالغ بر پانزده سال می‌شود و گاهی نیز ازجوانان و سالخوردگان با هم دریافت می گردد. در بعضی از دهات حوزهٔ ارومیه مالیاتی هم به عنوان گیوراللیک[1] یعنی « ببین و بگیر » هست که به موجب آن سالانه پنج قران عوارض از مسلمانها و هشت قران از عیسویان دریافت می‌شود و به همین نسبت هم ازاحشامی که شاید مالک باشند. بطورکلی وضع روستائیان تا درجهٔ زیادی به اخلاق و رفتار ارباب ارتباط دارد که مسئولیت جمع کردن و پرداخت مالیات ده به دولت برعهدهٔ اوست و بسته به نهاد و انصاف خود یا سختگیری و یا ارفاق تفاوت می کند .

ارامنه ـ تعداد ارامنهٔ ساکن آذربایجان ازنسطوریان کمتر ، ولی باز قابل ملاحظه است و آمار عدهٔ ایشان زا به شرح ذیل بیان کرده‌اند :

ماکو	۳۰۰ خانوار	براندوز	۱۸۰ خانوار
قطور	۱۰۰ خانوار	قره داغ	۱۰۰۰ خانوار
خوی	۴۰۰ خانوار	مراغه	۱۲۰ خانوار
سلماس	۱۲۰۰ خانوار	میاندوآب	۸۰ خانوار
سوبای‌وچرا	۱۰۰ خانوار	ساوجبلاغ	۶۰ خانوار
ارومیه	۴۰۰ خانوار	تبریز	۷۴۰ خانوار
سلدوز	۱۰۰ خانوار	اردبیل	۳۵ خانوار
		جمع کل =	۴۸۱۵ خانوار

۱ ـ اگر ترکی باشد باید به صورت گورآل یاگوروب آلمک باشد ؟

ارامنه که از نسطوریان کمتر بارورند و کمتر باهم می‌آمیزند و به زندگانی در خانه چندان پابند نمی باشند از قرار معلوم در هر خانواده حد متوسط شش نفر دارند که در این صورت جمع آنها ۲۸۸۹۰ نفرمی شود که با نسطوریها مجموع سکنهٔ مسیحی آذربایجان ۷۲۸۹۰ نفر خواهد شد. ارامنهٔ ایران به اندازهٔ نسطوریها جالب نظر نیستند و از افراد تنگدست و آرام پذیر نسطوری کمتر قابل اعتمادند. ایشان به مسافرت علاقه‌مند واستعداد کسب افکار انقلابی وطبع و میل نیرنگ بازی و اغتشاش دارند. سراسقف آنها در ایران کشیشی مقیم تبریز است و از آنجا حتی‌الامکان درکار هیئت‌های مذهبی مانع فراهم می سازد وکلیهٔ عدهٔ کاتولیک آنها در مرز روسیه و درخاك آن دولت یعنی در اچمیازین سکونت دارند، ولی داستان ارامنه بیشتر به دولت عثمانی مربوط می شود وکمتر با ایران ارتباط دارد. از این رو من هم شرح بیشتری دراینجا ضرور نمی‌دانم، اما وقتی که موضوع جلفا مطرح می شود باز در بارهٔ ایشان مطالبی خواهم گفت.

کردستان ـ بعد از داستان نسطوریان و ارامنه، کاری آسان و بلکه طبیعی است که موضوع دشمن آنها یعنی کردها مطرح شود واین از تصادفات حیرت انگیز روزگار است که مسکن آنها در این نقطهٔ کرهٔ ارض یعنی درمجاورت دو و یا شاید سه گروه از افراد بشر واقع شده است که از لحاظ سیرت واخلاق و نژاد و مذهب باهم سخت تفاوت دارند و اندیشهٔ الحاق و پیوستگی آنها همیشه به آشوبهای اصلاح ناپذیر و بی انقطاع منجرگردیده است و اگر آنها از یگدیگر دوری و فاصله می‌داشتند هر دسته باصفات و خصایصی که دارند، به جای اختلاف وستیز درنقار بین‌المللی می توانستند نقش ارجمندتری ایفا کنند.

کردستان که ذکرش در سفر نامهٔ سیاحان همواره آمده است فقط اصطلاح مناسب جغرافیائی سراسر آن خطه ایست که می گویند ۵۰۰۰۰ میل مربع مساحت دارد و خانه و مسکن کردهاست. این منطقه سرحدات طبیعی یا سیاسی ندارد، هم در خاك عثمانی است و هم در سر زمین ایران و در میان آنها عناصر ایرانی،

کلدانی، ترك و ارامنه هستند و می توان گفت که از ارمنستان ترکیه در شمال تا جلگهٔ میانهٔ دجله و جبال لرستان در جنوب امتداد و در بیشتر این پهنا و حدود وضع مشترکی با ایران دارد.

اصل و تاریخ کردها ـ اصل و نسب کردها داستانی دراز دارد و شاید هم بتوان گفت که موضوعی روشن و قطعی نیست ، بنا براین بحث طولانی آن در اینجا نارواست . در اینکه آیا اصل و تبار ایرانی یا تورانی دارند و یا اینکه همان گاردو یا گوردو یا گوتوها هستند که در روزگار قدیم در زمان هیتی‌ها و اکدی‌ها در آن حدود دارای وضعی ممتاز بودند وکوهستانات شمال آشور را در تصرف داشتند و پس از سقوط نینوا دراثر مهاجرت دسته جمعی افراد آریائی درهمان دوره به آن حدود رنگ ایرانی گرفته‌اند از سؤالاتی است که تاکنون کسی جواب وافی وکافی نداده است وبدین مناسبت من هم ازپرداختن به این موضوع معذورم ، ولی در هر حال می توان برای کردها قدمت تاریخی آبرومندی ذکر کرد،بخصوص اگر ایشان چنانکه احتمال قوی نیز هست همان کردوچی مذکور درکتاب کزنفون (شاید کودرهای کتیبه های خط میخی) باشند که درست در همین نواحی و سامان هنگام عقب نشینی « ده هزار نفر » آنها را تارومار و آزارکردند .

از لحاظ سرزمین و سیرت و نام (با آنکه قسمت آخری را خیلی ها باور ندارند) این دوگروه قدیم وجدید یکی می نمایند و باهم مربوطاند واگر دوران نا معلوم را هم کنار بگذاریم می‌توانیم برای ایشان نام و نشان ارجمندی در تاریخ بیابیم که هنوز هم آن وضع را حفظ کرده‌اند و با آنکه به امپراتوری‌های متعددی که برآسیای غربی دست یافته‌اند مثل مقدونی ، رومی ، پارتی ، بیزانتین ، تاتار، ایران و عثمانی ضمیمه شده‌اند ، باز همواره خاری درپهلوی تمامی فرمانروایان خود بوده‌اند. بنابر قول ابوالفدا ، صلاح‌الدین معروف جنگ‌های صلیبی از تبار کردبوده و همچنین ادریسی مورخ نامی ، و او وقتی که سلطان سلیم اول این ناحیه را در جنگی از چنگ شاه اسماعیل ، اولین پادشاه دودمان صفوی ایران

درسال ۱۵۱۴ م . درآورد از جانب سلطان فاتح مأمور شد که سرزمین این افراد بی آرام را نظم و سامانی بدهد .

یک قرن بعد درسال ۱۹۳۹ م. قراردادی بین‌سلطان مراد چهارم و پادشاه صفوی سرحد بین دو امپراتوری را تعیین کرد که کم و بیش همان مرزی است که ازآن پس همواره بوده است وازآن موقع هم تقسیم طوایف کرد به قسمت‌های ایرانی و ترك مسجل گردیده است. در هر دو طرف سرحد وضع و حال کردها روی هم رفته مبهم است. آنها مردمی بشمار می روند که ادبیاتی ندارند و تقریباً بدون تاریخ اند. حس قبیله‌ای در میان ایشان بسیارقوی است و درصورتی که دولت‌های مرکزی مداخله‌ای درکارآنها ننمایند که ازترس نمی کنند ، بعضی از سرکرده‌های ایشان وضع استقلال آمیز قرین عدالت ندارند.

در حدود شصت سال پیش در ۱۸۳۴ ترکها با رهبری رشید محمد پاشا در صدد برآمدند که این سیستم را نابود و آن حدود را ولایت کنند وکردستان را والی نشین سازند . درصورتی که در کردستان ایران که بواسطهٔ وسعت کمتر،موضوعش کم اهمیت تر است خاندان قاجار و بخصوص پادشاه کنونی سعی کرده است که اتحاد و پیوستگی طوایف خطرناك و مزاحم را درهم شکند و قدرت حکومت مرکزی را در آنجا استوار سازد. بنابراین در حال حاضر کردها با آنکه به قانون کمتر ممکن است احترام نمایند ، درهر دو کشور همجوار بیش از هرموقع دیگر تاریخ آرام و با انضباط می‌باشند.

مذهب و زبان ـ در اینجا منظورم بیشتر کردهای ایرانی است. بنابراین توضیحاتی‌را که فقط به کردهای عثمانی مربوط باشد ازقلم خواهم انداخت ، هرچند آنچه راجع به دستهٔ اول ذکر شود خواه و نا خواه شامل کرد های سمت ترکیه نیز خواهد شد. کردها تحصیلات و سوادی ندارند ، ولی سنی و تابع فرقهٔ شافعی‌اند که یکی ازچهار شعبهٔ رسمی اسلامی بشمار می‌رود ، متعصب‌اند ، نه از آن جهت که غالباً هم تصور می شود طبع و اخلاق تعصب آمیز دارند ، بلکه بواسطهٔ آنکه

در ایران با اهل تشیع و با شهریاری سروکار دارند که باطناً به هیچ وجه یکدل و یک خیال نیستند.

ریشهٔ مسئلهٔ کردها در ایران هر وقت که جلوه‌گر شود کینهٔ بین سنی و شیعه است و اساس قضیهٔ کرد در عثمانی کینه‌توزی میان مسلمانها و مسیحیان می باشد، ولی باید دانست که بعضی از کردهای ایرانی مذهب شیعه دارند و در پاره‌ای نواحی کوهستانی جزو فرقهٔ علی‌اللهی‌اند که حضرت‌علی(ع) را خدا می‌شمارند و مراسم عجیب و عقاید سری در این فرقه هست که اطلاع چندانی از آن در دست نیست. زبانی که اکثریت کردها حرف می زنند کورمانجو نام دارد (گاهی نیز کیرداس خوانده می شود) که عموماً یکی از لهجه‌های عامیانهٔ فارسی قدیم تلقی می گردد که با مقداری لغت بیگانه مخلوط است، اما در اردلان و کرمانشاه لهجه‌ای به اصطلاح گوران معمول است که شباهت بیشتری به فارسی جدید دارد.

پیشه و سیرت ـ در بارهٔ زندگانی و سیرت کردها از اباطیل مندرج در بعضی جراید چنین برمی‌آید که نظریهٔ مغرضانه و غلطی شیوع دارد چنانکه مثلا آنها را تماماً بدوی و غارتگر می پندارند و غالباً هم آنها را مایهٔ شر و فساد محسوب می دارند. حدت باز خواست و اعتراض بر ضد فتنه‌گران ایشان به قدری زیاد است که افراد بی‌گناه را هم شامل می شود. تا این تاریخ قسمت اعظم کردهای ایرانی در محل خود ساکن و به کار شبانی مشغول‌اند. عدهٔ کثیری از آنها نیز در جلگه و دامنه های کوهسار کشت و کار دارند و عده‌ای هم به گله داری بز و گوسفند و گاو می پردازند و پنیر و کرهٔ عالی فراهم می سازند. از جهت زندگانی بومی و بدوی باید گفت که در تابستان غالباً با گله و رمه به کوهستاناتی که مشرف بر دهات محل اقامت زمستانی آنهاست می روند و زندگی چادر نشینی دارند. کردهای بدوی بیشتر در خاك ترکیه و ناحیهٔ مرزی هستند و شاید غنی ترین و مستقل ترین ایلات آنها از این طبقه باشند. کردهای کشاورز و چوپان قاعدتاً به شکل اسف‌انگیزی جاهل و فقیرند.

راجع به اخلاق و سیرت ایشان باید خاطرنشان کرد که همه قسم افراد در میان آنها هست از راهزن غارتگر تا روستائی بی آزار، و از جنگاوران چالاك تا بندهٔ گرفتار. آنهائی که ایشان را بهتر شناخته‌اند نهاد طبیعی خشونت و یا تعصب آنها را تکذیب می کنند، بلکه آنان را به مهمان نوازی مفرط و رشادت سرشار نسبت می دهند، اما وقتی که فرد کرد برانگیخته شود قهارتر از او کسی نمی توان یافت. با وضع و حالی که در نهاد آنهاست در میان جماعات بدخواه و ترسو یعنی آن مردمی که نسبت به مذهبشان تنفر و دربارهٔ حکومتشان بیزاری داشته باشند به وسوسهٔ طغیان و آشوبگری دوچار می‌شوند. اگر زمامداری قوی و دادگر برآنها فرمانروا شود هیچ دلیلی در میان نیست که مردم با انضباطی نشوند و در مقاصد عالی نظامی منشأ اثر نباشند، و در این صورت دیگر به جان هیئت‌های مذهبی نخواهند افتاد و روزنامه خوانهای لندن از بیم و واهمهٔ کردار ایشان راحت خواهند شد.

درحال حاضر بخصوص در ترکیه آنها هیچگونه اثر و ارزش نظامی ندارند، زیرا که به یغماگری عادت کرده‌اند و در ارتکاب کارهای ناصواب بی تاب‌اند. می گویند درحین جنگ اخیر روس وعثمانی ضررشان بیشتر ازخیرشان بود. ازمیان کرد-های ایران که متمدن ترند برای قشون شاه چند فوج سربازفراهم می شود ویکی از آن افواج که از منطقهٔ گوران بود در سال (۳۶ - ۱۸۳٤) تحت فرماندهی سر. هنری. رالینسن بودند که خود دردستگاه محمد شاه خدمت می کرد. تاقرن حاضر سوار نظام کرد بارها زره می‌پوشیدند که با نیزهٔ بلند خود وگردن پیچ مواج (درهوا) قیافهٔ مهیب می یافتند.

کردها نه تعلیم وتربیتی‌دیده ونه مدرسه رفته ونه کتاب خوانده‌اند. راجع به‌همین قوم گفته‌اند که ازهرده‌هزارنفر آنها فقط یک‌تن‌سواد خواندن دارد. ایشان مو و چشم‌های سیاه و چهرهٔ تیره و قیافهٔ عبوس دارند (عین‌افغانها) که معمولا علامت گردن فرازی است. دراثر لطف یا بیم ویا ترس، سیاحان قیافهٔ ایشان را مختلف یا نیک دلپذیر و جالب توجه و یا بی ریخت و زننده وانمود کرده‌اند.

طغیان شیخ عبیدالله ـ درسال ۱۸۸۸ ، اغتشاش مهیب ، ولی گذران ازناحیهٔ کردها در ایران اتفاق افتاد که هم دال بر زور و نیروی آنها و هم حاکی از ضعف سازمانی ایشان بود. یکی از سرکرده‌ها به نام شیخ عبیدالله که پدرش شیخ طاهر از لحاظ حدت تعصب شهرت محلی داشت از قریهٔ کوهستانی جنوب وان در کردستان عثمانی قیام نمود . در آنجا ریاست قبیلهٔ کوچک اورامان با او بود و آوازهٔ تقدس و کاردانی او همه جا را گرفته بود ، به حدی که رفته رفته وی را رهبر قوم کرد می نگریستند. وی کم و بیش سبک و بساط سلطنت راه انداخت و روزانه در دیوانخانهٔ خود از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر پذیرائی می کرد و در اداره کردن امور با قدرت و هیبت رفتار می نمود و در واقع شهریار کوچکی در میان کردها بشمار می رفت و تردیدی نیست که او خواب کردستان مستقل می دید تا بدان وسیله بر ضد جماعت شیعهٔ ایران قیام کند و اگر در اجرای خیالات خود کامیاب گردد امکان آشفتگی سخت درمیان خواهد بود وشکی نیست که ترکها که او ازاتباع آن دولت بوده ابتدا باپوزخند ناظر حرکاتش بودند، نه ازآن جهت که نسبت به‌ایران قصد وغرضی داشتند ، بلکه برقراری امیرنشین مستقل کردرا آغاز مساعد ومانع تحریکات ارامنه تلقی می نمودند .

شیخ عبیدالله که از این آثار و علامات جرأتی یافته بود بعداز یورش هائی پی در پی به‌فرماندهی چند هزار نفر داخل خاك ایران شد و پسرش عبدالقادر شهر ساوجبلاغ را تصرف کرد و راه مراغه را پیش گرفت که ایرانیها با شتاب‌عادی از آنجا فرار کردند . کردهای فاتح سه هزار تن را در میاندوآب کشتار کردند و به‌زودی لشکر کرد که بعضی ازایلات هم بین راه به آن پیوسته بودند تادروازهٔ ارومیه پیش رفتند. این شهر که تا ده روز مقاومت نمود نجات خود را بیشتر مرهون مذاکرهٔ دکتر کوچران [۱] از سران هیئت مذهبی امریکا بود که باشیخ روابط دوستانه داشت ، ضمناً ترس و هراس تهران را فرا گرفت وتلگراف به هرطرف مخابره شد و لشکری شامل ۲۰۰۰ نفر با چند عراده توپ به میدان جنگ رو نهادند.

۱ - Cochrane

فرماندهٔ این قوا حشمت‌الدوله بود که چون در راه وفات یافت محمد حسین خان سپهسالار به تبریز اعزام شد و شاه از روسیه استمداد و برای مشورت به انگلستان مراجعه کرد و از ترکیه مطالبهٔ خسارت نمود ، اما درست در لحظهٔ نگرانی واضطراب شدید صاعقه برگشت و وارفت وناپدید گردید و شیخ که بآسانی ممکن بود به تبریز حمله ور شود و شاید هم بدون مقاومت آنجا را بگیرد دستخوش تزلزل شد و زود از بین رفت. در همین مورد نیک استنباط شد که پیروانش فاقد حس هم آهنگی و از آن بدتر طرح و نقشهٔ نهائی برای پیروزی بودند.

انگیزهٔ آنها عداوت مذهبی و علاقهٔ یغماگری بود و همینکه احتمال جنگ و جدال دامنه دار قوی شد هم چشمی و حسادت هم در میان آنها درگرفت و سردار خود را تنها گذاشتند. آن اقدامی که در ماه سپتامبر با نویدهای فراوان آغاز شده بود در ماه نوامبر با رسوائی به پایان رسید و بنابر تأکید دولت های اروپائی باب‌عالی سرانجام عبیدالله را بازداشت و درژوئیه ۱۸۸۱ به اسلامبول گسیل گردید و مانند بیشتر زندانیان پایتخت عثمانی او هم پا به فرار نهاد و چند ماه بعد چون مجدداً دستگیر شد به مکه تبعیدش کردند ودرآنجا دراکتبر ۱۸۸۳ درگذشت. هرچند که آن قیام درهم شکست از لحاظ سیاسی اهمیت سرشار داشت ، زیرا که بواسطهٔ نقارهای خانوادگی و قبیله‌ای عدم امکان سازمان متحد کرد را که شاید در زمان ما دیگر خبری ازآن نخواهد بود به وجه برجسته‌ای نشان داد .

عدهٔ کردهای ایرانی ـ تعداد کردهای تحت فرمانروائی دولت عثمانی را یک تا یک میلیون و نیم نفر برآورد کرده‌اند. عدهٔ کردهائی که در سرزمین ایران اقامت دارند به شرح ذیل تخمین شده است (غیر از مهاجران کرد در خراسان که راجع به آنها سابقاً اشاره کردم) :

کردهای مرزی و آذربایجان	۲۵۰۰۰۰ نفر
کردهای کردستان خاص مثل سنندج و اردلان	۱۲۰۰۰۰ نفر
کردهای کرمانشاه	۲۳۰۰۰۰ نفر
جمع	۶۰۰۰۰۰ نفر

از طرف دیگر سرهنگ استیوارت در آخرین گزارش خود (۱۸۹۰) عدهٔ کردهای آذربایجان را ۴۵۰۰۰۰ تن نوشته است که تقریباً دو برابر عدهٔ مذکور در فوق است و در اینجا باید نکته‌ای را تکرار کنم که بارها خاطر نشان کردم که هیچ وقت ارقام در ایران یک جور و مورد توافق نیست و نمی توان آنها را با اطمینان کامل قبول کرد ، ولی جدول مزبور ازاین جهت بیشتر مفید است که مقیاسی در بارهٔ طبقه بندی کردها در ایران بدست می دهد که جا دارد راجع به آن اطلاعات بیشتری در اینجا درج شود.

۱ ـ **ایلات سرحدی** ـ جای تردید نیست که تا این تاریخ نافرمان ترین افراد کرد ایلات سرحدی‌اند که به اقتضای فصل و زمان و یا به قصد غارت به این طرف وآن طرف مرز رفت وآمد دارند تا از قهر قانونی یک‌دولت یادولت همجوار فرار کرده باشند. بیست وپنج سال پیش آقای جی. تایلر کنسول انگلستان در دیار بکر گزارش زیر را قلمی ساخت که هنوز مندرجاتش اعتبار دارد :

« بواسطهٔ تابعیت مخلوط در میان خانوادهٔ واحد و مسئلهٔ مرزی که هنوز لاینحل است ، اختلافات بین ایران و عثمانی تجدید می‌شود. کردها در هر دو طرف مرز ، خانه و زندگی دارند ، هروقت که بخواهند و یامقاصد ایشان ایجاب کند ، برای کسب و کار و یا فرار از مجازات گناهی که در خاك یک کشور مرتکب شده‌اند آسان به طرف دیگر نقل مکان می نمایند و همهٔ مقررات مربوط به وصول مالیات وگرفتن سرباز و یا جلب مجرمین بواسطهٔ آنکه کردها سریعاً بنا بر اقتضا به‌هر دو طرف مرز مهاجرت می کنند ، به نتیجه‌ای منجر نمی شود . کمر بند نظامی در امتداد خطوطی که ضرور است هر چند که درست هم ترتیب داده شده باشد ، تادولت را در استقرار نظم و آرامش مدد رساند و به فرمانبرداری کردها منتهی شود ، مادام که رقابت و جدال مداوم و پی گیر بین مقامات کشوری و لشکری وجود داشته باشد ، مانع پیشرفت مقاصد مقامات کشوری است و همهٔ این تدابیر کاملا بی نتیجه و بی اثر خواهد بود .

راجع به افراد بومی مرزی و کردهای آذربایجان آخرین آمار را برحسب چادر یا خانوار در ذیل ملاحظه می کنید :

شکاك ـ که قسمتی ترك وقسمتی هم ایرانی‌اند ومذهب‌شافعی دارند. ۱۵۰۰ خانوار
هرکی ـ تابستان‌به ایران می‌آیندو زمستان‌به جلگهٔ موصل‌می‌روند. ۲۰۰۰ خانوار
اورامان ـ که عدهٔ مختصری از آنها در تابستان به ایران می‌آیند.
قره پاپا ـ دهات سولدوز و براندوز که شیعه هستند . ۳۰۰۰ خانوار
مکری ـ در مشرق و شمال شرقی ساوجبلاغ که سنی و ساکن‌اند. ۲۰۰۰ خانوار
زیزا ـ درکوههای شمال غربی اشنو ، سنی مذهب‌اند . ۱۰۰۰ خانوار
حیدرانلو ـ ایل بزرگی در مرز مجاور خوی .

ساوجبلاغ (مهاباد با جمعیتی در حدود ۱۵۰۰۰ نفرکرسی کردهای آذربایجان است. یک حاکم کرد در آنجا فرمانداری می کند (تابع والی تبریز است) صاحب فعلی این مقام سیف‌الدین خان مردی نیک تربیت یافته با قدری سواد در زبان فرانسه است .

۲ ـ **کردستان خاص** ـ بین‌ایالت‌های آذربایجان وکرمانشاه ولایت محدود اردلان واقع شده که همان کردستان خاص ایران است و بیشتر سکنهٔ آن افرادی هستند که اقامتگاه ثابت دارند. حاکم‌نشین آن سنندج است وآن در جلگه‌ای باز وحاصلخیز واقع گردیده‌است. درحال‌حاضرحاکم‌آنجا پسرعموی شاه ، فرهادمیرزا ، در عمارت با شکوهی منزل دارد و سربازخانه هم در آنجا برنقطه‌ای مرتفع در مرکز شهر واقع است . در اینجا دو فوج کرد هرکدام شامل ۸۰۰ نفر مستقرند و توپخانه‌ای هم دارند و فقط در زمان شاه فعلی‌است که این ولایت کاملا تحت فرمان حکومت مرکزی در آمده است و قرنها مستقلا بوسیلهٔ سرکردهٔ گوران که از خاندان بنی اردلان بوده‌اند اداره می شده است.

ایشان ادعای نسب به صلاح‌الدین دارند و عنوان والی اردلان با آنهاست. وقتی که ریچ Rich در سال ۱۸۲۰ در آنجا بود ، جناب والی را از تهران کاملا مستقل مشاهده نمود. وی در قلمرو خود بساط سلطنتی داشت، اما بعد از مرگ

آخرین فرد ذکور از خط نسبی مستقیم در سی سال پیش ، شاه بازماندگان ذکور را از حق موروثی خانوادگی محروم کرد ، خانوادهٔ ایشان در این روزگار جاه و مقامی ندارند. ناصرالدین شاه به عنوان تجدید بساط فرمانروائی خود عموی خود را به حکومت آن ولایت منصوب کرده است . اطلاعات ذیل را در بارهٔ کردهای اردلان برای من فراهم ساخته‌اند که ضمانت صحت آن برای من مقدور نیست :

کلهر	در ناحیهٔ سقز	۳۰۰ خانوار یا چادر
تیلکوه	در ناحیهٔ هواتو	۶۰۰ خانوار یا چادر
گل بیگن		۵۰۰ خانوار یا چادر
شیخ اسمعیلی	در ناحیهٔ اسفند آباد	۳۰۰ خانوار یا چادر
پورپیشاه	در ناحیهٔ اسفند آباد	۳۰۰ خانوار یا چادر
مندمی	در ناحیهٔ حسن آباد	۵۰۰ خانوار یا چادر
مأمون جبرالچی	در ناحیهٔ بیلاور	۳۰۰ خانوار یا چادر
قشه	در ناحیهٔ بیلاور	۴۰۰ خانوار یا چادر
گرکه	در ناحیهٔ لیلق	۳۰۰ خانوار یا چادر
لک	در ناحیهٔ لیلق	۱۰۰۰ خانوار یاچادر
شمشیری	در مرز	۴۰۰ خانوار یا چادر

۳ ـ کردهای کرمانشاه ـ سرانجام شرح کردهای کرمانشاه را که کرمانشاهان حاکم نشین آن است باید بیان کرد [۱] از این منطقه و از میان شهر حاکم نشین آن چنانکه در فصل دوم اشاره کردم جادهٔ اصلی کاروان رو بین تهران و بغداد عبور می‌کند و به همین عنوان و حدود است که سیاحان گاهی جهانگردی محدود خود را در کردستان وانمود کرده‌اند. حد غربی این ولایت خاك عثمانی در مغرب و ولایت لرستان در جنوب است که راجع به آن بعداً صحبت خواهد شد و می توان آن را خط فاصل بین شمال و جنوب ایران به شمار آورد .

۱ ـ در خود محل کرمانشاه عنوان ولایت و کرمانشاهان نام شهر حاکم نشین است، ولی اروپائیها هر دو را کرمانشاه می‌خوانند .

چنانکه زینده است مبحث این کتاب را در باب نواحی شمالی ایران با شرحی راجع به ایلات کرد کرمانشاه خاتمه می‌دهم.

کلهر[۱] ـ که قسمتی از آنها مردم بیابان‌گرد و قسمت دیگر در محل ثابتی مقیم هستند. ناحیهٔ گرمسیر آنها یا منطقهٔ تابستانی کوههای شمال غربی پشت‌کوه و ناحیهٔ سردسیر یا محل زمستانی جلگه های زهاب و قصر شیرین تا مرز عثمانی است، وگفته‌اند که آنها بعضی علی‌اللهی و بعضی شیعه‌اند و یک فوج پیاده برای قشون فراهم می‌سازند. ۵۰۰۰ خانوار

سنجابی ـ در جلگهٔ ماهی دشت در جنوب کرمانشاه‌اند و مذهب علی‌اللهی دارند. ۱۵۰۰ خانوار

گوران ـ قسمتی از آنها افراد بیابانی و قسمت دیگر در مرکز ثابتی‌بین ماهی دشت و هارون آباد که مرکز سکونت خان است مقیم هستند. مذهب علی‌اللهی دارند ویک فوج پیاده‌به فرماندهی رئیس قبیلهٔ خود در قشون دارند. ۵۰۰۰ خانوار

کرندی ـ قسمتی از آنها افراد بدوی و قسمت دیگر بین کرند و هارون آباد ساکن‌اند. مذهبشان علی‌اللهی است و یک فوج پیاده نظام به قشون می‌دهند. ۲۰۰۰ خانوار

بوانجی و جلالوند ـ تحت فرماندهی سرتیپ کرندی زنگنه‌اند مذهبشان شیعه است و یک فوج پیاده دارند. ۱۵۰۰ خانوار

هماوند ـ محل ثابتی ندارند. ۲۰۰ خانوار

سنقر و کلیائی ـ مقرشان در ناحیهٔ شمالی کرمانشاه است. ۲۵۰۰ خانوار

ناناقلی ـ درمرکز ولایت کرمانشاه مسکن‌ثابتی دارند. ۳۰۰ خانوار

---

۱ ـ سر هنری رالینسن از وضع چهرهٔ یهود مانند آنها خیال‌کرده بودکه شاید بازماندگان اسیران سرمطی باشندکه در شهر آشور به نام کلهورهلا (سرپل زهاب؟) اسکان شده بودند. رئیس فعلی آنها رضا قلی‌خان از قبیلهٔ شهبازی است که هم حاکم غیر نظامی ناحیهٔ کلهر است و هم سرتیپ. سهم قشونی آنجا مرکب از پیاده نظام و قدری سوار است که از افراد آن طایفه می‌گیرند.

جلیلوند ـ در ناحیهٔ شرقی کرمانشاه ساکن اند. ۳۰۰ خانوار
مافی، چوبانقره ، غزال ـ در کرمانشاه ساکن‌اند.
هولولان یا هلیلان ـ افراد بدوی در کوهستانات جنوب
شرقی کرمانشاه و در سرچشمهٔ رودخانهٔ کرخه سکونت دارند. ۴۰۰ خانوار
آخور ـ در سرچشمهٔ رودخانهٔ کرخه سکونت دارند. ۱۰۰ خانوار

محصولات ـ ولایت کرمانشاه از لحاظ لبنیات یکی از غنی‌ترین نقاط ایران است. میزان محصول غلهٔ آنجا بیشتر از مصرف آن ناحیه است و بواسطهٔ وضع خراب جاده و راه به جاهای دیگر هم حمل شدنی نیست. وقتی که سروان ناپیر در سال ۱۸۷۵ در آنجا بود ، اضافه‌محصول غله ۱۱۰،۰۰۰ تن بود که صاحبان آن حاضر بودند خرواری پنج شاهنگ بفروشند ، همچنین محل معروفی برای پرورش اسب و قاطر است.

فرش‌های کردی که در بازارهای اسلامبول و دیگر شهرهای بزرگ مشرق زمین هست از این منطقه صادر می‌شود و آنها را زنان در چادر یا هوای آزاد بر کارگاههای خشن چوبی که بر کف زمین نصب می‌شود می بافند. چادر که یگانه مسکن ایلات بدوی است از پشم بزهای سیاه بافته می شود و آن‌پتوهائی گسترده است که بر تیرهائی نصب می کنند وغالباً جنس بسیار جالب توجه دارد و با تقسیمات بوسیلهٔ نی به صورت چند دستگاه در می‌آید و به عنوان دیوانخانه و بیرونی و اندرونی زنان و آشپزخانه و اصطبل و محل شیر دوشیدن گاو مورد استفاده قرار می‌دهند.

اکثریت کردهای ساکن یک محل در اردلان و کرمانشاه که از مدتها پیش در زهاب رحل اقامت انداخته‌اند کاملا احساسات قومی و هم لباس را کنار گذاشته‌اند و در نظر اول با افراد ایرانی قابل اشتباهند. می گویند عایداتی که دولت در ولایت کردستان ایران اخذ می کند یک لیره بر هر چادر یا خانوار است، ولی در قلمرو عثمانی یک لیره و شش شلینگ می‌باشد.

کرمانشاهان ـ شهر کرمانشاهان حاکم‌نشین ولایت با ۴۰۰۰۰ نفر جمعیت دارای وضع مرکزی ممتاز و از این لحاظ حائز اهمیت است. آنجا مسافتی تقریباً متساوی از ۲۵۰ تا ۳۰۰ میل با تهران و تبریز و اصفهان و بغداد فاصله دارد و بر جاده‌ای که به هر یک از این نقاط منتهی می‌شود تسلط و به این مناسبت اهمیت سرشار نظامی دارد و چون بر شاهراه زائرین کربلا واقع گردیده‌است می گویند هر سال بالغ بر ..... نفر از این‌جا رفت و آمد می کنند.

این شهر بوسیلهٔ بهرام چهارم برادر زادهٔ شاپور سوم که لقب کرمان‌شاه داشته و بر کرمان فرمانروائی کرده بود ساخته شده ، ولی به حدی که سزاوار بوده نقش عمده‌ای درتاریخ ایفاء ننمود، و زیر نفوذ شهر معتبر همجوار یعنی همدان (اکباتان) واقع شده بوده است.

نادر شاه برج و باروی آن را مستحکم کرد، اما دیوارها که در همین‌قرن مرمت یافت باز در وضع ویرانی است و خندق شهر با زباله پرشده است. درابتدای قرن حاضر فتحعلی شاه حکومت این ولایت را به ارشد فرزندان خود محمد علی‌میرزا که نسبت به عباس میرزا حسادت می ورزید داد و این موضوع مقداری از صفحات سفرنامه‌های معاصر را پر کرده است. وی و پسرش امامقلی میرزا که جانشین پدر شد ، شهر را تجدید بنا و زیبا کردند و بازارها و عمارتها و باغ ها ساختند واین کارها را بیشتر من‌باب خرسندی خاطر خویش انجام دادند نه اینکه در فکر استفادهٔ خلق بودند.

مقام حکومت آنجا مختص یکی ازمنسوبان نزدیک پادشاه‌است وروزگاری جزو قلمرو وسیع حکومت ظل‌السلطان بود. بر نقطهٔ بلندی در وسط شهر زرادخانه است که عمادالدوله دومین حاکم درباری مذکور ساخت و در آنجا تا این اواخر چند توپ و ۵۰۰ تفنگ ورندل ، و پادگانی در حدود پانصدنفر بودند. در حومهٔ شهر بخصوص در سمت جنوب ، باغ و بوستانهای فراوانی هست و انواع میوه در آنجا بدست می آید. تجارت کرمانشاه را خواه داخلی یا ترانزیت که‌قابل‌ملاحظه

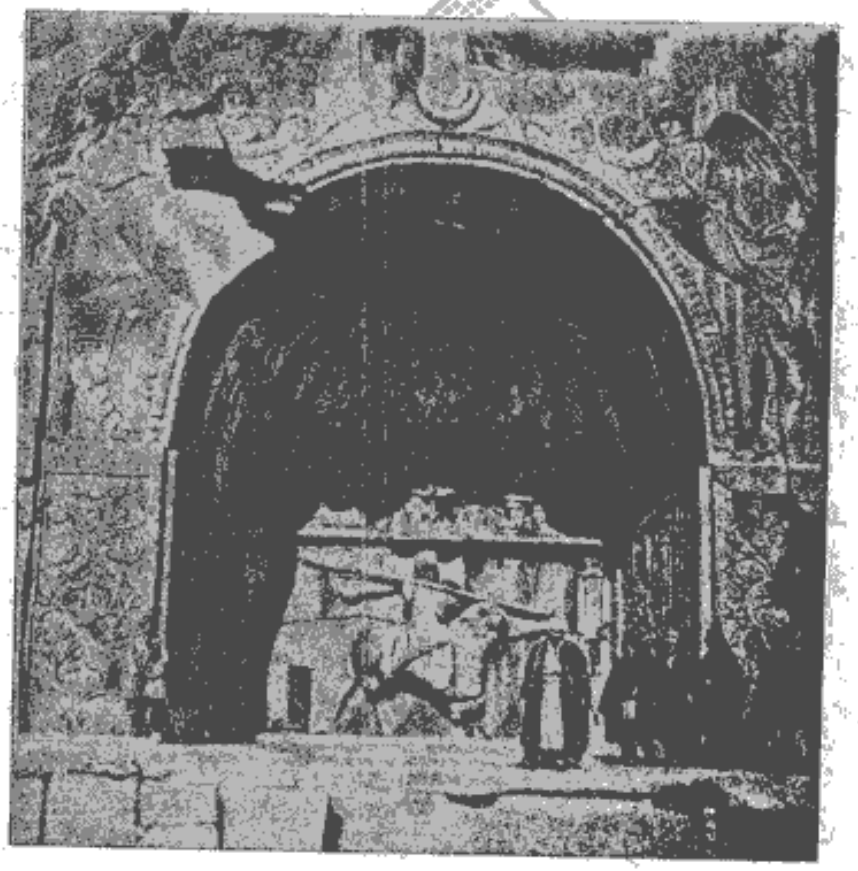
است و از نظر انگلیسی ها بی‌فایده نیست در فصل راجع به بازرگانی ایران شرح خواهم داد.

وکیل‌الدوله ـ مایهٔ علاقه‌ای که در کرمانشاه برای مسافران انگلیسی هست و موجب غیر قابل انکاری در سفر کردن به آن شهر محسوب می شود این است که مقر حاجی محمد حسن مشهور به وکیل‌الدوله نمایندهٔ دولت انگلیس است. او یکی از افراد بسیار جالب در سراسر ایران بشمار می رود. این شخص را سر. هنری رالینسن در اوان جوانی از بغداد که زادگاه اوست به تهران آورده و از آن پس در خدمت دولت انگلیس باقی مانده است و چون در اثر حمایت رسمی ازهرگونه تعدی مصون بوده ثروت سرشاری فراهم‌ساخته است که آن را باجوانمردی بی نظیر و شاید هم یگانه در همهٔ ایران خرج می کند. دروازهٔ خانه او در کرمانشاه باز است و منزلی بزرگ و نیک مجهز و اقامتگاهی نیز برای پذیرائی مهمانان خارجی دارد. شش کاروانسرای بزرگ شهرمال اوست وشاید هم خودش ساخته باشد.

بعضی از آنها ساختمان عظیم و با شکوهی است ، بعلاوه می گویند چندین پارچه ملک در آن حوالی دارد و قصر دلگشا را که محمد علی میرزا ساخته بود خریده است. در موقع جشن پنجاه سالهٔ سلطنت ملکه (ویکتوریا) وی شهر را چراغانی و با خرج خود از مردم پذیرائی کرد که نشانهٔ بارزی از حس وفاداری در سر زمین های دور دست‌است. او از دولت بریتانیا نشان (C.M.G) دارد و از این جهت خیلی سرافرازی می نماید. من وکیل‌الدوله را که حالا مردی سالخورده است در تهران دیدم. نزدیک بود که او در اثر عارضهٔ تب و ناخوشی بدست پزشکان محل تلف شود و همینکه بهبود یافت و احساس سلامت نمود و از بستر بیماری برخاست با همان سماجتی که خاص اهالی مشرق زمین در بی اعتنائی نسبت به توصیه و دلالت است رفتار کرد و به دام گور افتاد. فرزند او حاجی‌عبدالرحیم را پدرش با همان راه و رسم خویش بار آورده و امید است که اوجانشین شایسته‌ای برای تحصیل وضع و نفوذ پدر باشد

طاق بستان ـ جالب تر از خود کرمانشاهان و یا سکنهٔ آن کتیبه‌های باستانی مجاور آن است که برسطح تخت سنگ صاف، چهره ونوشته‌های پادشاهان هخامنشی و ساسانی با تیشه تراشیده شده و راجع است به داریوش فرزند ویشتاسب ونیز شاپورها، کتیبهٔ از قسم اول تا ابد با نام و اکتشاف سر هنری رالینسن قرین خواهد بود. این آثار شاپورها در طاق بستان واقع در چهار میلی کرمانشاه است.

جاده در سه میلی شهر از کنار قصر سه طبقه، اما فعلا ویران عمادیه که در کرانهٔ رودخانهٔ قره سو بوسیلهٔ عمادالدوله که نامش را قبلا ذکر کردم ساخته شده است و بر صخره‌های سنگینی که از دل دشت با عظمت بسیار بر آمده است در بیست میلی آنجا لوحه‌های جاودانی داریوش به اهل جهان عرضه شده است. در اینجا درپای دیوار سنگی نهری از لای تخته سنگ فوران و آب آن به دو حوض



طاق بستان

بزرگی فرو می‌ریزد که اطرافش را به فرمان حاکم شاهزادهٔ مزبور درختکاری کرده‌اند و هم او بود که در جوار آنجا بنای وسیعی ساخت که اخیراً وکیل‌الدوله خریداری کرد .

کتیبه‌های پادشاهان ساسانی ـ بناها شامل دو طاق رفیع و عمیق است که آن را با استادی و رنج بسیار بر سینهٔ کوه کنده اند و در این طاق چند اثر حجاری برجسته است که با هوشمندی سرشار و زیبائی تمام کنده شده است . کمی دور تر در نقطه‌ای که دامنهٔ کوه به زمین هموار می‌رسد یک رشته مرکب از چند صد پله از لبهٔ تقریباً پرتگاه تراشیده‌اند که آن ناگهان به محوطه‌ای شبیه ایوان منتهی می شود .

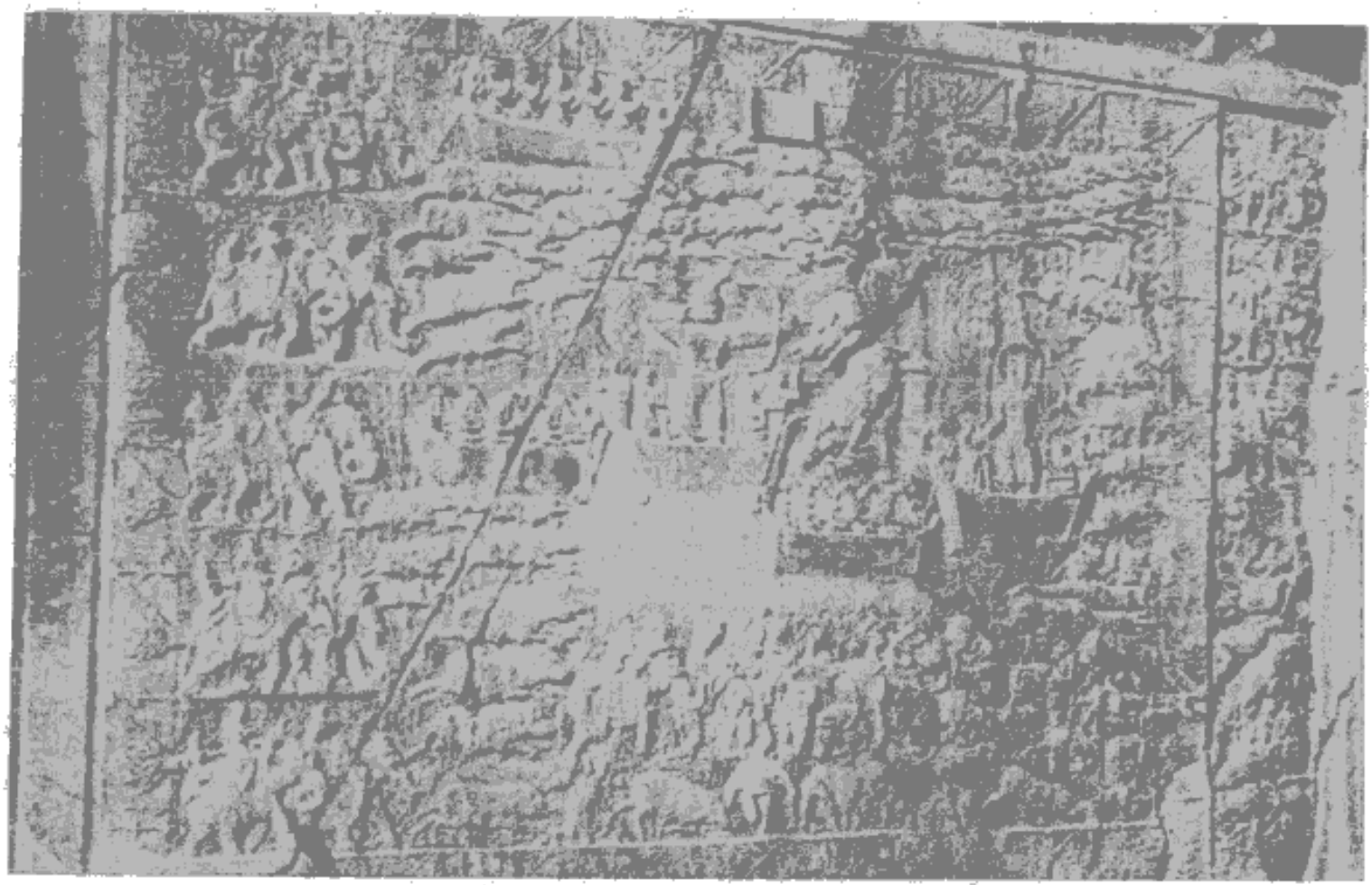
سر. آر. ك. پورتر درکنار رودخانه مجسمهٔ بزرگی‌دیده بوده است که به نظر وی از ارتفاعات مجاور سرنگون شده بود. در سکوی فوقانی رشته‌ای از حجاری پیکرهای انسان با شکستگی در قوزك پا دیده می شود . بزرگترین طاق بالغ بر سی پا ارتفاع و بیست و چهار پا پهنا و بیست و دو پا عمق دارد و سطح بالای صخره را مقدار زیادی از دو طرف طاق صاف کرده‌اند و بر سطح دو سمت چپ و راست دو سر ستون مستقیم و راست با کتیبه‌های دلپذیری به‌صورت شاخ‌ـ وبرگ به سبك کلاسیك تزیین یافته و بر رأس طاق عمده هلالی هست و بر دو جناح فوقانی طاق صورت دو زن بالدار دیده می شود که شبیه پیکر پیروزی منقوش بر سکه‌های رومی است.

هنرمندانی که آن را پرداخته‌اند شاید ازیونانیان ساکن قسطنطنیه بودند. دیوار داخلی طاق که از کوه تراشیده شده دو قسمت دارد و بخش فوقانی دارای سه صورت است و آن خسرو دوم را در وسط در جامهٔ رسمی شهریاری با نیم‌تاج ساسانی بر سر نشان می دهد که دو تن از هواداران دارند تاج گلی به او تقدیم می کنند و حدس می زنند که این نفرات شاید به منظور تقدیم هدیه از جانب موریس امپراتور به مناسبت مراسم سالگرد عروسی خسرو و بانوی او شیرین ـ

زیبا [۱] و هم جشن پادشاهی‌شهریار آمده بودند. بنا بر این فرض خسرو در لباس فاخر آیین رسمی بین شاهدخت عروس شاهی در یک طرف که تاج گلی در دست دارد و امپراتور درطرف دیگر تاجی‌را که نیروی لشکری رومی برای پادشاه باز-ستانده است به شهریار جدید تفویض می کند، اما ضمناً جای تردیداست که یکی از آن دو چهره صورت زن و یا اینکه این داستان اصلا معتبر باشد. آن تصاویر به احتمال قوی شبیهی ازصورت نمایندگان اعزامی است. قسمت پایین تقریباً سراسر پیکرهٔ عظیم سوارهٔ همین پادشاه است که اسب و سوار هر دو زره بر تن دارند. تازیان به این حجاریها صدمهٔ بسیار وارد کردند و خطوط منقوش بر آنها دیگر خوانا نیست.

شکارگاه‌ها ـ گرداگرد طاق از مناظر شکار صحرائی گراز وحشی و گوزن پوشیده شده است. درصحنهٔ شکار گراز قایق‌هائی است که نشان می‌دهد درسر-زمین باتلاقی است و دریاچه‌هائی اینجا و آنجاهست و فیل‌های سنگین با سواران خود به بیشه‌ها می تازند تاگرازها را به طرف شاه که در میان صحنه است روانه سازند. در دو تا از قایق ها چنگ نوازان مشغول‌اند که بعضی پنداشته‌اند که از دستهٔ زنانند و در قایق سوم مردها کف می‌زنند و در وسط صحنه دو قایق دیگر است که پادشاه با پیکری عظیم در میان یکی از آنها بر پا ایستاده و کمان را تمام کشیده است و باز قایق دیگر شهریار را نشان می‌دهد که هاله‌ای دور سر دارد و تیری از دست یکی از خدمتگزاران بر می گیرد، در حالی که نوازنده‌ای در همان قایق کنار او نشسته و چنگ می نوازد.

۱ ـ با نام شیرین و کوه سنگین بیستون ایرانیان یکی‌از آن داستانهای عشقی‌را قرین ساخته‌اند که از لحاظ نبوغ ملی سخت گرامی است: فرهاد که معروف ترین حجار زمان خود بود که شاید به فرمان خسروثانی برای ساختن وپرداختن همین حجاریهای تاریخی اجیر شده بود، بنابرافسانه، دیوانه-وار عاشق شیرین شده بود و شاه به او وعده فرمودکه اگرکوه بیستون را بشکافد و آب رودخانه را به کرمانشاه برساند مرادش حاصل خواهد شد. عاشق با اشتیاق فراوان به این‌کار پرداخت و هنوز از عهدهٔ آن‌کار عظیم (که آثار آن به هر نحوی‌که تفسیر شود هنوز باقی است) چندان برنیامده بودکه شاه به دروغ بوسیلهٔ قاصدی خبر مرگ بانوی خود را به فرهاد داد. عاشق ناکام خود را از بالای صخره فروانداخت و قطعه قطعه شد. سرگذشت این عاشق زار را در سراسر شرق می‌دانند و کوه شکنی‌های چند را تا حدود بلوچستان به این داستان نسبت می‌دهند.



صحنه‌ای از شکارگاه شاهانه

بر فراز صحنهٔ شکارگاه به فرمان محمد علی میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه در اوایل این قرن چهرهٔ هیبت‌آمیزی از وی کنده‌اند . درسمت مقابل طاق صحنهٔ برجستهٔ دیگری است که منظرهٔ شکار آهو است. در این صحنه نیز همین پادشاه خسرو دوم در رأس کنده کاری نشان داده شده است که با هیبت و لباس تمام رسمی به شکارگاه وارد می شود و چتری بر سر او گرفته‌اند و بر اسبی که زین و اسباب مجلل دارد سوار است. در پایین هم او را سواره در حال تعقیب شکار مشاهده می کنیم و در صحنهٔ تحتانی کار شکار پایان یافته و شهریار خوش و خرسند روانهٔ شهر است .

در قسمت فوقانی این تخته سنگ چوب بستی برافراشته اند که دستهٔ نوازندگان در آنجا به نواختن انواع آلات موسیقی سرگرم اند . در صحنهٔ ضمیمه فیل‌ها در تعقیب آهوان دیده می‌شوند و شترها غنایم صید را همی برند. این حجاری فقط در چند جا تکمیل شده است، ولی آنچه انجام گردیده با کمال استادی و مهارت است .

طاق دوم به عظمت اولی نیست فقط ۱۹ پا عرض و ۱۲ پا و نیم عمق و ۱۷ پا ارتفاع دارد تصاویری که بر دیوار عقبی است در اصل ناشیانه و سرسری حجاری شده و بواسطهٔ دست کاری های عمدی که بر آن کرده‌اند چندان مشخص نیست ، اما این بناها با کنده کاری‌هائی که هنوز در آن دیده می‌شود حائز اهمیت و حاکی است از اینکه یکی از چهره ها شاپور دوم (ذوالاکتاف) و دیگری پسر او شاپور سوم است .

اندکی به طرف راست در جلو پرتگاه ، صحنهٔ دیگری از دورهٔ ساسانیان است که دو چهرهٔ تاجدار را نشان می‌دهد که بر هیکل به خاك افتاده‌ای ایستاده‌اند و حلقهٔ زرین شاهی در دست دارند. در حالی که در عقب تصویر پادشاهی که در سمت چپ واقع شده صورتی چهارمی‌است که هالهٔ نورانی بر سرش می‌درخشد که عموماً بر این قولند که چهرهٔ شاپور اول است که در امور سلطنت با پدر خود

اردشیر بابکان شرکت داشته و در پیشگاه اهورامزدا ایستاده‌اند که همان حالتی است که در بعضی ازسکه‌های زمان اردشیر دیده شده است و آن تن بر خاك افتاده احتمالا هیکل آرتابان (اردوان) آخرین پادشاه اشکانی است.

بیستون ـ درییست وچهار میلی مشرق کرمانشاه رشتهٔ تخته سنگ باشکوهی است که ۱۵۰۰ پا ارتفاع دارد و راجع به آن اشاره کرده بودم. وسعت و پهناوری آن به اندازهٔ شیب تندی که دارد جالب توجه است. در قسمت صاف آن ارتفاع ۳۰۰ پا از کف زمین کتیبهٔ منقور داریوش فرزند هیستاسب (ویشتاسب) با خط میخی در بارهٔ پادشاهی قرین کامیابی اوست که در حدود پنجاه سال پیش اولین دفعه بوسیلهٔ سر. اچ. رالینسن خوانده و معلوم شده است.

این نام گاهی بهستون و یا بیستون نوشته و تلفظ می‌شود و همان است که نویسندگان عهد قدیم بغستان [۱] نوشته‌اند بیستون ممکن است بیست ستون و یا بی‌ستون باشد ، ولی بغستان را دانشمندان معاصر « مأوای خدایان » تعبیر کرده‌اند که همان عنوانی است که ازطرف دیودروس (دیودور) سیکولوس [۲] به آن داده شده است. هرگاه شرح وی دربارهٔ کتزیاس [۳] معتبر باشد ، کنده کاری سیمیرامیس راکه او اظهار داشته است هنگام پیشروی از بابل تا اکباتان از آنجا گذشته و دستور داده است که تصویر وی و صدتن ازگارد او را بر تخته سنگ منقورسازند. لابد جانشین‌های او از بین بردند و شایدهم به مرور زمان از میان رفته باشد.

پیش از آنکه رمز الفبای میخی کشف شده باشد، اروپائیان این صخره‌های سنگین و کنده کاری‌های آن‌را بنابرشرحی که درسفرنامه‌ها مندرج است می‌شناخته‌اند، ولی برای درك بی اطلاعی ایشان که سبب اظهار نظرهای جسورانه‌ای شده بود و اینکه پر و بال حدس و خیال تا چه اندازه ایشان را گمراه کرده بوده است به قیاس‌های شاعرانه کرپرتر اشاره می کنم که وی گمان کرده بود حجاری اصلی تصویر شلمانزر [۴] و ده قبیلهٔ اسیر بنی اسرائیل است. گاردان فرانسوی آن را حضرت

۱ - Munus Bagistanus به نظر من ترجیح در این است که بغستان را باغستان ترجمه و یاادغام همین نام تلقی نمود.
۲ - Diodorus Siculus
۳ - Ctesias حکیم یونانی.
۴ - Shalmaneser

مسیح و دوازده تن حواریون پنداشته بود وکپل[1] تصورکرده بود ردیف اسیران خدمهٔ استر بودند که ملکه در رأس عده ایستاده و از پیشگاه پادشاه اهاسوروس[2] عفو هموطنانش را استدعا می کرده است .

کتیبه‌های داریوش ـ اکنون بر ما روشن است که نقش‌های برجسته از پیکر داریوش و جماعت سرکشانی است که بر آنها چیرگی یافته و آنها را از گردن به یکدیگر بسته‌اند و پاشنهٔ شهریار در بدن بر خاك افتادهٔ یکی از ایشان فرو رفته است.

پشت سر پادشاه دو دلاور جنگی ایستاده اند و تیر و نیزه در دست دارند . حقارت منکوبان نیز از جثهٔ خرد و حقیر آنها نشان داده شده ، اما عظمت شهریاری ایجاب کرده است که پیکر عظیم ابر مردان داشته باشد و برای آنکه جای تردید باقی نمانده باشد لوحه‌هائی با اسامی که اشاره شده است در بالای سر پادشاه و اسیران دیده می شود. بر بالای سر خود شهریار شرح زیر منقور است .

« من داریوش شاه هستم ، شاهنشاهم ، پادشاه ایران زمینم ، شاه بزرگ ایالاتم ، فرزند هیستاسپ و نوادهٔ ارشام هخامنشی هستم، داریوش شاه می گوید : پدرم هیستاسپ بود و پدر او ارشام و پدر ارشام آریا رامنس و پدر او چشپش [2] و پدر او نیز هخامنش بود . داریوش شاه می‌فرماید که ما به همین مناسبت هخامنشیان نام داریم اصل و تبار ما از روزگار بسیار قدیم‌است و از همان‌روزگاران هم اجداد ما شاه بودند. داریوش شاه می گوید که در نسل و تبار ما هشت تن قبل از من شهریار شده اند و من نهمین پادشاهم . از دیر زمانی پیش یا بانسب مضاعف ما بر سریر پادشاهی جا داشته ایم. داریوش شاه بیان می کند که باعنایت اهورامزدا من شاه هستم اهورامزدا مرا این امپراتوری ارزانی فرموده است . داریوش شاه می گوید : اینها سرزمین هائی است که به من تعلق دارد و باعنایت پروردگار من‌شهریار آنها شده‌ام: ایران ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر وکشورهائی که در ماوراء دریاهاست (یعنی جزایر مدیترانه) اسپارت ، ایونی ،

Keppel - ۱ Ahasuerus - ۲



صخره های بیستون

ماد ، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، زرنجیا، آریا، خوارزم ، بلخ ، سغدانی، قندهار سکاها ، اراکوتیا Arachotia و سیا Mecia که جمعاً بیست و سه کشور است . »

یکی از تصاویر در پیشگاه پادشاه بردیای دروغین یا گوماته است که داریوش او را از پادشاهی برانداخت و مقتول ساخت و شرح غصب کردن سلطنت بوسیلهٔ او در آنجا آمده است. تصویر پنجم یکی دیگر از مدعیان دودمان پادشاهی است و افسانهٔ او چنین است : « من پادشاه سگرتیا از تبار خشایارشا هستم» راجع به نهمین تصویر که بنا بر قول رالینسن بعداً افزوده شده است در خود کتیبه نوشته شده « این از سکوکا [۱] از تبار سکاها است » کلیهٔ خطوط میخی در پایین آن تصاویر که جمعاً بالغ بر ۱۰۵ پا طول و ۱۰۰ پا عرض دارد تقریباً ۱۰۰۰ سطر می شود که با سه نوع حروف پارسی (پهلوی) زبان شوش [۲] و آشوری منقور گردیده و به فرمان داریوش در بازگشت وی از سفر بابل ، این کار انجام و ترجمهٔ این سطور هم در سال ۱۸۴۷ بوسیلهٔ رالینسن به اهل جهان عرضه شده است.

نوع کنده کاری‌ها ـ لوحهٔ ثانوی که تقریباً از بین رفته ، در پای تخته سنگ شامل صورت‌های مخدوش سواران با کتیبه‌ای مشعر بر این است که آن به دستور گوتارز (گودرز) پادشاه اشکانی در حدود ۵۱ - ۴۶ میلادی است . طاق دیگری که متعلق به دورهٔ بعد است و در دل تراش اصلی ایجاد شده به خط نسخ که گفته اند مانند ورقه‌ای بر سرلوحهٔ سابق نقش گردیده راجع به وقف کاروانسرای مجاور آن است.

بعضی از کتیبه‌ها و کنده کاری ممتاز دیگر خواندنی یاقابل تمیز نیست ، ولی متن های میخی اصلی کماکان تقریباً سالم است و چنین می نماید که شهریار کبیر می‌خواسته است که بیانات او تا ابد باقی بماند و بدین سبب نقطه‌ای را انتخاب نمود که دسترسی به‌آن آسان نیست و کتیبه‌ها را با کمک منجنیق ساخته‌اند، اما با چه علاقه و دقت و زحمتی این هنرمندان قدیم کار کردند ! ابتداسطح صخره را

۱ - Sakuka ۲ - Susian

صاف کردند و هر نقطهٔ سست و خراب را یا کنار گذاشتند و یا با سنگ چنان ماهرانه انباشتند که چشم متوجه تفاوت نمی شود، سپس حروف را با تیشه با نظم ودرستی بسیار تحسین انگیز منقور ساختند و سر انجام بر روی آنها مادهٔ شفافی برای حفاظت در مقابل صدمهٔ هوا کشیدند که تیکه‌های شکستهٔ آن تا امروز حتی از صخره هم سخت تر است .

گنج نامهٔ لوحه‌ها ـ قدری به سمت خاور در یکی ازگردنه‌های کوه الوند نزدیک همدان دولوحهٔ دیگرهست با کتیبه‌هائی به سه زبان وآن به(گنج نامه)[1] معروف و راجع است به نام‌ها و القاب داریوش فرزند هیستاسپ و خشایارشا فرزند داریوش و دعا به درگاه اهورامزدا که از روز الست موهبت الفبای میخی را ارزانی داشته است .

همدان ـ سر انجام نوبت وصف حال همدان ولایت عراق عجم رسیده‌است و طبیعی‌تر این است که از لحاظ تعریف آن را جزو ولایت‌های غربی بیاوریم ـ شهری که هم از جهت قدر تاریخی و وضع خاص کنونی به هیچ وجه نمی‌توان آن را در قلمرو ایران از نظر دور داشت. این شهر که در دامنهٔ کوه الوند (همان Orantes قدما) واقع شده و ازآنجا به حد وفور آب دریافت می کند و در جلگه‌ایست که از تاکستان‌های انبوه و باغ و بستان پوشیده شده و ۶۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد، از ممتازترین وضعی در ایران برخوردار است.

کوچه‌هایش تنگ وکثیف است و جمعیتش از ۲۰۰۰۰ نفر بیشترنیست، اما بازارهای خوبی دارد که پر از مردم و خریدار است. محصولات محلی آن ظرف‌های مسی و چرمی (که بیشتر برای چمدان و زین.و برگ مصرف می شود) و شراب سفید و قرمز آنجا شهرت و مصرف بسیار داردو صنعتگران زیرکش علاوه برطلا و نقره کاری معروف است که در ساختن سکهٔ تقلبی مهارت دارند.

---

۱ ـ تمام کتیبه‌های پهلوی یا میخی را افراد محلی و روستائیان در ایران نشانهٔ مخفی‌گاه گنجینه‌ها می پندارند. از این رو به عمل اهل تحقیق و دانش که با دوربین عکاسی یا بیل وکلنگ به‌آنجا می‌روند سوء ظن دارند.

در این شهر بالغ بر ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر یهودی مقیم اند که همدان در نظر ایشان به طرز حیرت انگیزی به مناسبت احتمال وقوع مقبرهٔ استر و مردخای همواره مقدس به شمار می رفته است و محل آن را در جوار مسجد جامع در وسط شهرنشان می‌دهند که گنبد برجستهٔ چوبی مدرن بربالای اطاقی‌است که گردا گرد آن با خط عبری مسطور و حاکی از آن است که نعش ملکه و عموی او در آنجا مدفون است.

این معبد از دوران قدیم زیارتگاه یهودیان بوده و مسلمانها نیز نسبت به آن نظر تکریم دارند ، چون که نام بسیاری از مقدسان ایشان در تورات آمده است و در نزد آنها این مقبره‌ها خیلی بیشتر از قبر ابوعلی سینای بخارائی ۹۸۰ - ۱۰۳۶ میلادی (که اروپائیان به طرزی که خاص ایشان است آن را اویسنا ساخته‌اند) مورد توجه است و لیارد برای گردشی در آنجا راهنمائی نیافته بوده است .

اکباتانای قدیم ـ مسئلهٔ هویت همدان وارتباط آن با اکباتانای معروف جهان قدیم ازلحاظ تاریخی وباستان شناسی اهمیت سرشاردارد . همانندی اسامی (همدان ، هگمتان قدیم که در کتیبه‌ها دیده می‌شود که همان آکباتانایا ، اکباتانا به‌معنی انبار جواهرات منظور نویسندگان یونان باستان است) جای تردید باقی نمی گذارد که شهر جدید در یکی از جاهای سابق یا اکباتانای روزگار عتیق است، اما بیش از هفت اکباتانا وجود داشته است که چهار تا از آنها در سر زمین ایران یا ماد بوده، و نشان می‌دهد که این نام به عنوان پایتخت یا شهر همایونی بوده است.

حال جملگی بر این قول‌اند که همدان همان اکباتانای پادشاهان هخامنشی است[۱] . از عهد داریوش فرزند هیستاسپ تا فتح مقدونیها، در تابستانها دربار در آنجا بر قرار می گردیده و خزاین در آنجا اندوخته شده بود و اسکندر در آنجا غنایم گرانی به چنگ آورد و هنگام بازگشت از شرق توقف و قربانی کرد و در آنجا هپلاستیون [۲]

۱ ـ فرض بر این است که اینجا همان آکمتاست که در قصری که در ولایت مادهاست فرمان کوروش را یافته‌اند که تجدید بنای معبد بیت‌المقدس را مقرر فرموده بود. بنا برقول پلی بیوس ستون‌ها و شاه تیرهای قصر از چوب سدر و سرو و سراسر از ورقه‌ای طلا و نقره مستور شده بود .

۲ - Heplaestion

وفات یافت، اما آیا این سرزمین همان اکباتانای تاریخ هرودت در عهد پادشاهان نخستین سلسلهٔ ماد است که در آنجا دیوسس، ارگی با هفت دیوار متحدالمرکز و رنگی بر پا ساخت و آن باروها را مانند معابد سکودار بابل رنگ آمیزی نمود تا نشانهٔ محیط آسمانی باشد. راجع به این نکته صاحب نظران اختلاف دارند، وبعید نیست که در این اختلاف نظرهم پایدار بمانند تاروزی که آثار و کتیبهٔ تازه‌ای کشف و این قسمت تاریک تاریخ روشن شود .

در خارج شهرجدید محل مرتفعی به نام مصلی هست که همیشه قلعه‌ای هم در آنجا بود (تا آنکه آقا محمد خان آن را با خاك یکسان کرد) ولی بعید است که این نقطهٔ بلند با تعریف مندرج در تاریخ هرودوت ربطی داشته باشد.

سر. هنری . رالینسن درحل این اشکال نظری جسورانه اتخاذ نمود، به‌این نحو که اکباتانای مادها را در محل دیگر به نام تخت سلیمان سراغ نموده که در وسط راه بین همدان و تبریز است و بر تپه‌ای مخروطی (تپه‌های نوشیجان ـ مترجم) خرابه‌های وسیعی و آثار آتشکدهٔ بزرگی است لابد مایهٔ حیرت خواهدبود که آنجا محل شهری باشد که نویسندگان یونان قدیم نوشته‌اند که تفاوت چندانی با بابل نداشته است و اکنون فقط آثار مختصری که شایستهٔ آن نام کلان نیست کشف شده باشد . پیکر شیری که ناشیانه از سنگ تراشیده‌اند یا چیزی شبیه به‌آن در جوار دروازهٔ شهر هست که اهل محل به آن نسبت سحر و جادو می‌دهندو آن‌را نگهبانی بر ضد قحطی و سرما می پندارند ، اما از هیکل درشت خود حیوان کلامی بر نمی آید و تا وقتی که یک کاوش علمی بوسیلهٔ بیل و کلنگ در همدان پیش نیاید ما نیز مانند این حیوان باید سکوت اختیار کنیم .

مرز ایران و عثمانی ـ قبل از آنکه موضوع ایالات غربی ایران را کنار بگذارم جا دارد بار دیگر به مسئلهٔ سرحد آن باعثمانی اشاره و این نکته را هم اظهار کنم که وضع مبهم و نا معلوم سرحدی ایران در شرق به مقایسه با ابهامات و اشکالی که در مرز غربی است به هیچ وجه قابل قیاس نیست. تقریباً نیم‌قرن پیش برای آنکه از تصادم عاجل بین ایران و عثمانی در حدود کردستان جلوگیری

شده باشد روسیه و انگلستان توانستند تعیین یک هیئت مرزی ایران و عثمانی را تأمین سازند که نمایندگان روس و انگلستان نیز با آن همکاری داشتند.

این کمیسیون در سال ۱۸۴۳ در ارز روم تشکیل یافت تامسئلهٔ سرحدات را مورد رسیدگی وتصمیم قرار دهد. نمایندگان انگلیس عبارت بودند از: سر.اف. ویلیامز (از قارص) و سرگرد فرانت و یکی از منسوبان این‌جانب آقای رابرت کرزن مؤلف کتاب «دیرهای نخاور نزدیک» که بعداً لرد زوش عنوان یافته بود. در اثر بررسی و رسیدگی محلی آنها عهد نامهٔ ارز روم در ژوئن ۱۸۴۷ امضاء شد. بزودی در سال ۱۸۴۹ هیئت‌های مرزی باز در بغداد جمع شدند که ترتیب علامت گذاری در سرحدات را بدهند. در حین اقدامات ایشان ترکها علی رغم مقررات قرار داد و با حرکتی ناصواب قلعهٔ قطور را تصرف و پاسدارهای ایرانی را از آنجا بیرون کردند که با وجود سی سال تکرار اعتراض با زور آنجا مانده بودند. ضمناً کمیسیون رسیدگی خود را از محمره در کنار شط‌العرب تا کوه آرارات که بالغ بر ۷۰۰ میل است ادامه داد که مصادف با پیش‌آمد جنگ کریمه گردید و بدیهی است که کار ایشان هم متوقف شد.

در نتیجهٔ تحقیقات آنها نقشه‌ای تهیه و در سال ۱۸۶۵ به طرفین پیشنهاد شد که البته دال برعمل علامت گذاری نبود، بلکه فقط خط سرحدی را درپهنای بیست تا چهل میل در نظر گرفته بودند که سرحد واقعی در درون این فاصله‌واقع بوده و برعهدهٔ دو دولت گذاشته شده بوده است که چنانکه میل دارند با مسالمت یا خونریزی سرحد منظور را تثبیت کنند.

این شیوهٔ بیم آمیز برای رفع اختلاف مرزی در سال ۱۸۶۹ از جانب ایران و عثمانی تأیید و قراردادی راجع به آن امضاشد و هر یک از طرفین تعهد نمود که وضع موجود را محترم بشمارد تا وقتی که قضیه اساساً حل شود. در موارد متعدد در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۸۷۳ و ۱۸۷۴ اختلافات تجدید و از تصادم‌نظامی با اشکال بسیار اجتناب شد. سر انجام در سال ۱۸۷۸ کنگرهٔ دول اروپائی برلن که برای طرح نوین نقشهٔ سیاسی اروپا تشکیل یافته و منظور روی هم‌رفته این بود

که شاخ و برگ‌های امپراتور عثمانی را قطع کنند، باز داستان اختلاف مرزی ایران و عثمانی تجدید گردید .

مادهٔ ۶۰ این قرار داد تخلیهٔ قطور را از نیروی عثمانی پیش بینی کرد و تحویل آن را به ایران مقرر داشت و یک هیئت روسی و انگلیسی که در میان ایشان ژنرال هملی [۱] وزله‌نوی [۲] اعضای بر جسته بودند، در سال ۱۸۷۹ تشکیل شد تا مصوبات کنگره را اجرا کند .

در ژوئیهٔ ۱۸۸۰ آنها پروتکلی امضا و قرار داد مزبور را تأیید کردند و از نظر حقوق بین‌المللی اختلاف به صورت قاطعی تصفیه شد، ولی ترکها باز از اجرای آن تصمیم سر باز زدند و فقط پس از مدتها تأخیر به تسلیم کردن قطور تصمیم گرفتند که حالا پایگاه دستهٔ مخصوصی از سربازان ایرانی است. موضوع مورد اختلاف دیگر زهاب بود که تقسیم شدن حوزهٔ آن بین دو دولت در عهدنامهٔ ارز روم پیش‌بینی شده بود ، اما دیر زمانی به این کار توجهی ننمودند و در این اواخر اختلاف سومی هم در ناحیهٔ باغسای و غریبه واقع در مغرب پشتکوه کردستان مجاور دجله تجدید شد.

ایرانیان نسبت به این اراضی ادعای سابقهٔ کشت و کار دارند . از این قبیل اختلافها بین هردو کشوری که مرزهای مبهم و نا معلوم داشته باشند قابل تصور است و اگر دولتین ایران وعثمانی بیش از اندازه از پیش آمد جنگ و ستیز ترسان نبودند و از اغتشاش طوایف سرکش آن حدود نگرانی نداشتند که خود موجب حفظ آرامش ظاهری آن منطقهٔ کوهستانی شده است، چنین وضع غیر عادی ممکن بود به احتمال قوی سبب تصادمی بین‌المللی گردد.

---

۱ - Hamley ۲ Zelenoi

فصل هفدهم

قشون

تاریخ نظامی ایران ـ از روزگاری که سربازان ایرانی‌نخستین بار درسر ـ زمین اروپا قدم نهادند ، همان دوره و زمانه‌ای که بنا برگفتهٔ هرودوت که شرح مبسوطی در بارهٔ سازمان و تجهیزات لشکریان ایران باقی گذاشته، و نوشته است که ایرانیان در نبرد پلاتا[1] ـ از جهات دلاوری و روح نظامی ذره‌ای از یونانی‌ها کمتر نبودند ـ تا این زمان که منقد بی‌باکی باید تا حتی درصدد چنین مقایسه‌ای برآید ، سربازان ایرانی درموارد رزمی بسیارکه قرین تدبیر و پیروزی بوده است ، توجه سیاحان و تاریخ نویسان را جلب کرده اند .

رؤیای ۱۰۰،۰۰۰ تن سرباز جاویدان که در صف‌های انبوه ـ در حالی که قبه‌های زرین بر نوك نیزه‌های آنها می درخشید ـ به حرکت در آمدند ، از همان اوان تاریخ در قوهٔ تخیل ما اثری پایدار گذاشته و در دهلیزهای زمانه کمتر تصادماتی ، از ضربات اولیهٔ جنگی ایران و یونان در میدان‌های ماراتن ، ترموپیل، کوناکسا، ایسوس و آربل[2] طنین بیشتری داشته است. دراینجا باید از این خاطرات درخشان چشم پوشید ، و مجال آن هم نیست که این داستان‌های باستانی را از

---

۱ ـ Plataea از شهرهای قلمرو بئوسیا در جمهوری یونان قدیم .

۲ - Arbela, Issus, Cunaxa, Thermopylae, marathon

طاق نسیان بیرون آوریم، و شرح تجهیزات وتاکتیک‌ها و لشکرکشی‌هاوپیروزی‌های شهریاران اشکانی و ساسانی را بازگوئیم [۱].

فقط از اوایل قرن هفدهم بود که شالودهٔ قشون آمادهٔ جدید در ایران پی‌ریزی و یا در واقع افکار نظامی غرب بطور سرسری بر ساقه‌های شرقی پیوند شده است، و از همین دوره است که بررسی اجمالی ما در بارهٔ تاریخ نظامی ایران آغاز می شود. ازهمان اوانی که رنگ و اثر غربی به دستگاه لشکری ایران سرایت نموده ، دورهٔ توسعهٔ روابط ایران و انگلیس نیز که بعداً دستخوش تغییرات عمده‌ای گردید شروع شده است . بررسی شتاب آمیز ما را از مراحل متعدد که گاهی قرین رونق و ترقی ، و زمانی توأم با بحران و انحطاط بوده است، سیر خواهد داد که طی آن قشون ایران که‌در عهد شاه عباس‌بزرگ ، در اوج استحکام و استواری خویش بود ، در زمان شاه سلطان حسین به پایین ترین درجهٔ انحطاط رسید و باز در عهد و زمانه‌ای که از پیش‌آمدهای حیرت آور روزگار به شمار می‌رود ، یعنی ظهور نادرشاه راه تعالی پیمود ، و سپس دوباره به سیر قهقرائی افتاد، تا در اثر نبوغ آقا محمدخان قاجار بار دیگر اظهار وجود نمود .

در این مرحله که مقارن اوایل قرن حاضر است دوران تبعیت از نفوذ و عوامل خارجی نیز آغاز می‌شود ، و در واقع اقدام بی‌حاصلی بوده است که می‌خواسته اند، بلکه از این طریق در ذرات و نسوج یک دستگاه نا پایدار و تباه مشرق زمینی که در حال از هم گسیختگی و سرگردانی بود ، اندك ثباتی پدید آورند. بطوری که شرح افسران فرانسوی ، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائی ،اتریشی و روسی حاکی است ، نود سال اخیر دور نمای بیهودگی یک رشته آزمایش‌های پی درپی را وانمود می سازد که به هیچ وجه نه تعجب آور است ونه با جریانات خاصی که نتیجهٔ آزمایش اروپائی شدن ایران است، دور از انتظار .

---

۱ ـ Cedrenus (مورخ یونانی) راجع به خسرو اول انوشیروان می‌نویسد که وی دستگاهی آتش زا و وحشتزا در اختیار داشت ، اما اینکه ماهیت واقعی این قول یونانی در بارهٔ آتش چه بوده است اظهار نظر قطعی مقدور نیست .

تا یک سوم دورهٔ مزبور ، حضور هیئت انگلیسی در صحنهٔ کار نیک نمودار است و داستان ارتباط انگلستان با قشون ایران که ظاهراً به اندازهٔ کافی و وافی توجه تاریخ نویسان را جلب ننموده است، از جالب ترین فصول مناسبات سیاسی و همچنین نظامی بین شرق و غرب بشمار می رود. قصدم این است که راجع به این دوره که با سیاست امپراتوری بریتانیا در ایران رابطهٔ عمیق دارد ، تا حال حاضر شرحی بیان کنم ، سپس به وضع و حال قشون ایران به طوری که فعلا هست خواهم پرداخت و سعی خواهم کرد با اطلاعاتی که از ناحیهٔ افسران ایرانی ـ که در این زمینه وقوف کامل داشته اند ـ کسب کرده ام ، و قدری هم از روی گزارش ها و مدارکی که تحقیقات مخصوص خودم در آن کشور و مشاهداتم از طرز کار لشکر ایران، و تجهیزات ایشان ، و از آن جمله دیداری از زرادخانه و رژهٔ اختصاصی پادگان تهران ، مقدور ساخته است ، میزان و معیاری دربارهٔ ارزش نظامی آن سرزمین خواه از لحاظ تعرض یا دفاع عرضه بدارم.

راجع به این موضوع ، تناقض گفتار نویسندگان اروپائی مرا سخت حیران ساخته است چون بعضی ها قشون ایران را واجد استعداد کمک و همکاری بسیار پر ارزش قلمداد کرده‌اند، و بعضی دیگر پنداشته‌اند که در صورت خصومت نیروی خطرناکی خواهد بود ، و غفلت از چنین دشمنی هیچ جایز نیست. عده‌ای نیز در بارهٔ ناچیز انگاشتن سازمان و استهزا نمودن اصل آن ، کلام را قاصر یافته‌اند . چون شاید مسئلهٔ قدرت واقعی ایران از هر دو جهت (تعرض و دفاع) درنقشه های سیاسی آیندهٔ ما دخالت داشته باشد، مطلوب آن است که حقیقت امر تا حدی که مقدور است شناخته آید، تا هیچ دسته وگروهی در انگلستان بر مبنای اطلاعاتی بی اساس در صدد اقدام و یا ابتکار سیاسی بر نیاید ، و چون خودم فرد نظامی نیستم ، در مواردی که نظریهٔ فردی کشوری بی ارزش است گفتارم را بر قول خبرگانی مبتنی می سازم که احدی صلاحیت ایشان را منکر نیست و اگر تذکراتم احیاناً احساسات ایرانیان را جریحه دار سازد ، و یا نسبت به زمامداران آن برخلاف

راه و رسم جاری مداهنه آمیز ننماید چاره‌ای جز این ندارم که خود را در پناه این سخن قدیم قرار دهم که گفته‌اند : « حقیقت در نزد ما عزیز تر از افلاطون است» [۱].

برادران شرلی - ایران نخستین امکان دست یابی عملی بر دانش جنگی اروپائی را از سال ۱۶۰۰ میلادی به برادران شرلی یعنی سر.آنتونی و سر.رابرت مدیون است. بنا بر قول هربرت بی پروا ایرانیان به کار بردن توپ را از پرتغالی‌های فاتح آموخته اند، و استعمال تفنگ را فقط از دوره‌ای که پرتغالی‌ها با عده‌ای از افراد جنگی خود شاه طهماسب را بر ضد ترکها یاری نمودند، تا این تاریخ (۱۶۲۷ میلادی) که ایرانیها تیر اندازان ماهری شده‌اند، ولی هر چند که با باروت وسلاح مدرن جنگی آشنائی یافته بودند، فقط از زمان شوالیه های جهانگرد انگلیسی‌بوده است که چگونگی استفاده از ابزار جدید را یاد گرفته اند. بنا بر راهنمائی آن دو برادر، شاه عباس برای نخستین بار درتاریخ معاصر ایران لشکر مرتبی را با تشکیل نیروی بزرگ از پیاده نظام که با تفنگ مسلح بودند اساس نهاد. یکی از نویسندگان همان دوره در این باره چنین نوشته است :

« هیبت دولت عثمانی که بیم و دهشت در جهان مسیحیت انداخته ، غیرت شرلی را بر انگیخته است و این پیش آمد روزی را نوید می‌دهد که ایرانیان هنر جنگی را از برادران شرلی بیاموزند . ایشان که نظم و ترتیبی در کار نمی شناختند اینک ۵۰۰ قطعه تفنگ برنجی و ۶۰۰۰ نفر تفنگدار دارند. این افراد که سابقاً فقط به وسیلهٔ شمشیر حریف مهیب‌ترکها بودند، از این پس با ضرباتی از دور و استعمال ادوات باروتی مهیب تر خواهند شد. »

پیترودلاواله که آن موقع در ایران بود صحبت پیاده نظام جدید را که تفنگدار بودند به میان آورده و گفته است که : « آنتونی شرلی پایه گذار کار ایشان بوده، و آنها را از میان افراد طبقهٔ پایین برگرفته است، و این نفرات مقرری خود را هر سه ماه یک بار از پادشاه دریافت می‌دارند » و می نویسد که : « ایشان لشکری مرکب از ۲۰۰۰۰ نفر آمادهٔ کار زارند و باز می افزاید که در ابتدا فقط افرادی

۱ - Amicus plato, magis amica ueritas

پیاده بودند ، ولی سپس سواره نظام و با تفنگ مسلح شدند و دو شاخه‌ای داشتند که بوسیلهٔ آن بر دشمن تیر می‌انداختند . » نویسندهٔ دیگری می گوید که بعد از عزیمت سر. آنتونی ، شاه رابرت‌را « سردار لشکریان جبههٔ ترکها منصوب کرد ». شرلی در بازگشت از سفر اروپا در سال ۱۶۱۲ که نزد دول آن به سفارت رفته‌بود سروان تامس پاول [۱] را که از اهالی ولایت مرکزی انگلستان بود همراه آورد، و او فرماندهٔ ۷۰۰ سوار ایرانی شد. این موضوع بسیار جالب توجه است که حتی از آن‌روزگار دیرین ، افسران انگلیسی به خدمت شاه درآمده‌اند. و رأی و صوابدید انگلیسیان در تجدید سازمان نظامی ایران تأثیر اساسی داشته است.

انحطاط آن در دورهٔ آخرین پادشاهان صفوی ـ با این وصف در همان قرن و پس از آن لشکر ایران قسمت عمده ای از ترتیب کار اصلی وکم و بیش بسیار قدیم خودرا که شامل دسته‌های سوار بی نظم ونظام بود ، حفظ نمود ، حتی در دورهٔ شاه عباس که لشکر ایران وضعی ممتاز داشت، به هیچ وجه از فنون جنگی خبری نبود ، و نبردها بیشتر پیکارسواران بود که بر پایه ومیزان بسیار وسیع قرار داشت. در جنگی که ایرانیان در سال ۱۶۲۲ با همدستی انگلستان برای تصرف جزیرهٔ هرمز راه انداختند، انگلیسی‌ها از ناشی گری و عقب ماندگی همدستان خود سخت دوچار حیرت شدند[۲]. شاردن می نویسد که بعد از وفات شاه عباس تعداد نیروی آمادهٔ ایران ۱۲۰،۰۰۰ نفر بوده (۵۰۰۰ سرباز سلطانی[۳] و ۷۰۰۰ چریک‌های ولایات)[۴]. پیترودلاواله می گوید که مشتمل بر ۹۷۰۰ سوار بودند. هربرت درشرح ذیل با آنکه رقم کلی بالاتری ذکر می کند وسیلهٔ اصلاح مناسبی هم فراهم می‌سازد.

۱ - Thomas powel

۲ ـ ادوارد مانوکس Manoxe نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در جزیرهٔ هرمز در کتاب خود می‌نویسد: « ایرانیان از علم جنگ بی اطلاع‌اند، زیرا که بدون حساب و ترس به رزمگاه وارد شدند و آنچه را که قادر بودند با مباهات نگاه دارند، از دست دادند و نقایص عمدهٔ دیگری نیز درکار پیکار ایشان دیده‌ام که موجب حیرتم شده است که چگونه شاه عباس که از اعجوبه‌های زمان ماست لشکری گسیل دارد که این همه از لحاظ وجه نقد و وسایل لازم و اسلحه و کشتی و اسباب دیگر در تنگنا باشد. »

۳ ـ منظور لشکر معروف قزلباش است .

۴ ـ ایلات و عشایر سلحشور .

« پادشاه ایران قادر است ۳۰۰٫۰۰۰ سوار و ۷۰٫۰۰۰ پیاده یا تفنگدار بسیج کند. با آنکه وی قادر است چنان نیروی کلانی را آماده کند، باز به ندرت عدهٔ لشکریانش از ۵۰٫۰۰۰ تن متجاوزاست که از جهت علیق باوسایل دراین گونه سرزمین های خشک و خالی کاملا کافی است ».

اما انحطاط قدرت لشکری و استعداد جنگاوری آن در دورهٔ آخرین پادشاهان سست عنصر صفوی تا آن اندازه سریع بود، که شاردن که در رژهٔ نظامی سال ۱۶۶۶ در پیشگاه شاه عباس ثانی حضور داشت، نوشت که سربازان واحدی ده تا دوازده بار از جلو شهریار عبور کردند و ایرانیان از روی سادگی به او خاطر نشان نمودند که « ما سپاه خوبی برای رژه رفتن داریم ، ولی برای میدان نبرد سرباز خوبی نداریم ».

زوال و انحطاط نیروی نظامی ایران از حملهٔ افغانها در اوایل قرن بعد کاملا مشهود و آشکار گردید و زبده و نخبهٔ قشون ایران که ۵۰٫۰۰۰ نفربودند در نبرد با دشمن به وجه نکبت باری تار و مار شدند و بعد از محاصرهٔ اصفهان شهر را به دشمن دادند ، آن هم بدست عده ای که نصف لشکر ایران و فاقد وسایل بودند و از راه دور آمده ، و سخت خسته و فرسوده بودند ، و در همان نبرد بود که گفته اند ٤۰۰ توپچی ایران ٤۰۰ گلوله رها کردند بدون اینکه روی همرفته ٤۰۰ تن افغانی را کشته باشند.

لشکر نادرشاهی - هنوز بیست سال از پیش آمد آن فاجعه نگذشته بود، که به فتوحات شگفت باریک سردار فاتح ایران برخورد می کنیم، که توانست آسیای مرکزی را تسخیر، و دولت ها و امپراتوری‌ها را سرنگون کند و در قرن هجدهم بانی همان وضع بغرنجی در آسیا شود ، که ناپلئون اروپا را در قرن نوزدهم دوچار ساخت. هانوای که لشکر نادری را در حین پیشروی دیده بود ، می گوید شامل ۲۰۰٫۰۰۰ نفر بود که مخارج نگاهداری آن بافرماندهانش سرانه ، در سال صد کورن، یا بیست و پنج لیره بود ، و بنا بر این جمع هزینهٔ نظامی سالانهٔ او بالغ بر ۵٫۰۰۰٫۰۰۰ لیره می گردید. در واقع تا حدی از برکت بلند نظری و کرامت نسبت به سربازان خویش بود که نادر حس وفاداری شوق آمیز کم نظیر ایشان را

تأمین نمود. بعلاوه پیروزی‌های سرداری او را به نبوغ نظامی ، و ابهت نامش ، و فتور و سستی ملامت انگیز اکثر دشمنانی که با او در افتاده بودند ، باید نسبت داد .

به نظر من روا نیست که از فتوحات نادر استنتاج شود که ایرانیان فقط صدو پنجاه سال پیش از این واجد صفاتی بودند که از آن پس یا بکلی از دست داده اند و یا در میان ایشان کم وبیش کاهش یافته است. اکثر افراد سپاهی نادر شاه غیر ایرانی [1] و جزو ایلات جنگجوی قلمرو پهناور او بلوچها ، افغانها ، گرجی‌ها و کردها بودند .

برانداختن امپراتوری مغول که ازدیر باز درورطهٔ خطر بود، به‌هیچ وجه کار نظامی بزرگی به شمار نمی رفت ، و هر جا که سوار نظام نادر قادر به ابراز هنر خویش نمی شد استعداد سرداری و یا وسایل او نیز با وضع مصاف برابر نمی‌نمود و این نکته از محاصرهٔ بی نتیجهٔ بصره و بغداد که هیچ یک‌هم استحکامات درستی نداشت آشکار می شود .

در اینکه قشون ایران سوار نظام خود را تا چه اندازه تمام و کمال‌حفظ کرده بود از اظهارات وقایع نگار نادری نیک استنباط می شود که با آنکه کلامش بی اغراق نیست می گوید از میان ۱۶۰،۰۰۰ نفر اعم از سرباز یا خدمهٔ اردو که عدهٔ لشکر متهاجم به دهلی را در فوریهٔ ۱۷۳۹ تشکیل می داده، حتی یک‌نفر هم پیاده نبوده است.

فتحعلی شاه - روح نظامی که در اثر نبوغ نادر شاه تا اندازه‌ای احیاء شده بود ، بوسیلهٔ آقا محمد خان قاجار تا حدی استوار ماند ، و او همان کسی است که موفقیت های کم نظیرش بواسطهٔ کارهای قساوت آمیزش در تاریخ مخدوش گردیده است ، اما همین روح جنگاوری در عهدجانشین وی فتحعلی شاه به پایین - ترین درجات انحطاط افتاد. او همان شاهی است که خانه نشینی و مال اندوزی را

۱ - به‌مقیاس زمان نگارش کتاب و گرنه کیست که در اصل ایرانی کردها وبلوچها شک کند. مترجم .

نیک دوست می داشت، و افکارش راجع به عظمت ملوکانه به پذیرائی سفیربیگانه با طمطراق فراوان و استعمال جواهرات گرانبها در حین جلوس بر تخت طاوس محدود شده بود ، وحتی می گویند که در یگانه نبردی که شرکت جسته بود ، در اثر ترس ، از توسن خود بر زمین افتاد ، ولی در دورهٔ پادشاهی او مرکز نظامی ایران از تهران به تبریز و از وجود شهریار به ولیعهدش عباس میرزا انتقال یافت و از همان موقع است که رقابت‌های انگلستان و فرانسه و روس اقدام به تعلیم آموزش فنون نظامی را از ناحیهٔ خارجی‌ها بخصوص انگلیسی‌ها سبب گردید که من راجع به آن شرحی به نحو اجمال بیان خواهم کرد .

لشکر عباس میرزا

۱ ـ **افسران فرانسوی** ـ ایران تجدید عهد با نظم و انضباط اروپائی را بعد از آزمایش‌های بی دوام برادران شرلی ـ که قبل از آن نسبت به آن پاك بیگانه بود ـ مدیون عباس میرزا ولیعهد است که در تبریز اقامت داشته ، و والی آذربایجان بوده است. وی که در ایالتی مرزی می زیست که از سالهای نخست همین قرن دوچار حملهٔ شدید روس شده بود (در آن موقع ایران و روس در حالت جنگ بودند) به این حقیقت پی برده بود که بدون مدد خارجی برای وی امکان هیچ گونه توفیقی بر ضد یک دشمن اروپائی وجود ندارد. او درس‌های نخستین نظامی خودرا با مشق‌های بسیار ساده تحت تعلیم مربیان روسی فرا گرفته بود ، و شاهزاده دراین کار چنان با شور و غیرت رفتار می کرد که به منظور از بین بردن غرض ورزی هموطنانش ، خود اونیفرم پوشید ، و هر روزه به مشق و تمرین می پرداخت ، و اعیان زادگان دستگاه خویش را ترغیب می کرد که همان راه را درپیش بگیرند. سپس با ورود هیئت ژنرال گاردان چندی دورهٔ برتری کار فرانسوی‌ها، از سال ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۸ فرا رسید ، چون ناپلئون کمک نظامی سرشار وعده کرده بود ، وی با خود هفتاد تن افسر مأمور و غیر رسمی همراه آورد و این عده در آذربایجان و کرمانشاه به تعلیم و مشق دادن افراد کثیری مشغول شدند که از قرارمعلوم کارشان بی‌حاصل

هم نبوده است. معروف ترین این افسران: ترزل، برنادر، لامی، بونتان، فابویه، ربول و وردیه بودند [۱].

۲ - **افسران انگلیسی** - انگلستان که دربرابر خطر رخنهٔ سریع نفوذ فرانسه در این سرزمین که مبالغ هنگفتی هم خرجش کرده بود، دیر از خواب غفلت برخاست، درسال ۱۸۰۸ سر. هارفورد جونز را اعزام داشت تادراخراج فرانسوی‌ها اقدام، و عهد نامهٔ جدیدی با فتحعلی شاه امضا کند. وی در انجام این مقاصد توفیق کامل یافت، و معاهدهٔ او که در مارس ۱۸۰۹ به امضاء رسید، حاوی ماده ایست مبنی براینکه سالانه ۲۰۰،۰۰۰ تومان به دولت ایران مساعده پرداخته و آنچه افسر و سرباز انگلیسی لازم باشد مجانی اعزام شود.

دراجرای همین ماده بود که سرجان ملکم سال‌بعد برای دفعهٔ سوم رهسپار ایران شد، و با خود عده‌ای از افسران لشکر هند و انگلیس را همراه برد، و وارد خدمت دولت ایران کرد، که در میان آنها نام کریستی، لیندزی، مونتایث و ویلوك بر جسته است.

سر. گور اوزلی که جانشین سر. هارفوردجونز شده بود درسال ۱۸۱۱ به اتفاق چند افسر از انگلستان عزیمت نمود (که یکی از آنها سرگرد دارسی بود که سپس دارسی تاد Todd معروف شد) باوی چند تن از گروهبانها نیز از لشکر ٤٧ انگلستان به ایران آمدند، تا به پیاده نظام، انضباط درس بدهند. سرگرد کریستی که از لشکر بمبئی بود به این کار آخری یعنی تعلیم سربازان مأمور شد و ستوان لیندزی از لشکر مدرس (هند) به آموزش گروه توپخانه که خود ترتیب داده بود پرداخت و تحت نظارت عالی عباس میرزا با شور و علاقهٔ وافر خدمت نمود، و حضرت والا علی رغم در خواست‌های لیندزی پا فشاری می‌فرمود که ریش توپچی‌ها را نتراشند، تا روزی که حسن اتفاق نارنجکی ناگهان در دست یکی از آنها آتش گرفت و ریش سرکار توپچی را سوزانید و از آن پس چانه‌های صاف فراوان شد.

۱ - Verdier, Reboul, Fabrier, Bontems, Lamy, Bernard, Trézel

لیندزی (که بعداً سر. هنری‌لیندزی بیتون Bethune لقب یافت) از این تاریخ تا چهل سال در قشون ایران مقام مهمی برعهده داشت تاسرانجام به منصب فرماندهی کل رسید . وی که اندازهٔ قدش شش پا و هشت اینچ بود ، در نظر ایرانیان بسان رستم قهرمان ملی آنها می نمود . به پاس خدمات ذی قیمتش بعداً دولت انگلیس او را مقام بارونت (سر) داد ، و به درجهٔ سرلشکری در آسیا ارتقا یافت ، و تا وقتی که در خدمت دولت ایران بود سالانه ۲۲۰۰ لیره مقرری دریافت می کرد. تا در فوریهٔ ۱۸۵۱ زندگی را بدرود گفت و درگورستان ارامنه در تهران مدفون گردید.

در سال ۱۸۱۲ خبری به تبریز رسید مشعر بر اینکه بین روس و انگلیس در اروپا اتحادی اتفاق افتاد. پس سر. گور اوزلی به افسران انگلیسی که درخدمت ایران بودند، دستور داد که در جنگ روس و ایران که هنوز در آذربایجان جریان داشت دخالتی ننمایند ، ولی بنا بر درخواست مجدانهٔ عباس میرزا ، دوتن ازایشان کریستی و لیندزی و سیزده تن هم گروهبان به ادامهٔ خدمت مجاز شدند . کیفر کریستی دادن جان شد. افسر روسی اورا که در اکتبر ۱۸۱۲ در میدان جنگ اصلاندوز تیر خورده و بر خاك افتاده بود هدف ساخت. سرگرد هارت [۱] به جای او فرماندهی پیاده نظام ایران را در دست گرفت و تا روز وفاتش در تبریز که بر اثر وبا در سال ۱۸۳۰ اتفاق افتاد [۲] در قشون ایران به پایگاه رفیعی رسید که هیچ‌یک از صاحب منصبان انگلیسی در ایران به آن درجه نرسیدند ، و حتی چنان طرف اعتماد پادشاه قرار گرفت که پرداخت مقرری سربازان آذربایجان را بوسیلهٔ او انجام می داد ، و چنین می‌نمود که حضرت شهریاری به شرافت یک فرد انگلیسی بیش از رفتار فرزند خویش اعتماد داشت و در نزد عباس میرزا که هیچ‌وقت از

۱ - Hart

۲ ـ او همان روزی در ژوئن ۱۸۳۰ وفات کرد که مرگ وزیر مختار انگلیس سر جان مکدونالد کینر اتفاق افتاد ، چون وزیر مختار در خارج از تبریز جان داده بود و ایرانیان آوردن نعش را از دروازه به درون شهر بد یمن می‌پنداشتند ، جسد او را اونیفرم کامل نظامی پوشیدند وچنان درتخت روان راست قراردادند که گوئی زنده است و در محوطهٔ کلیسای ارامنه به خاك سپردند.

حمایت او خودداری نداشت محل اطمینان بود ، حتی با وجود آنکه او به شاهزادگان امر داده بود که کشیک بدهند ، و به آنها سه روز غذائی جز نان خشک نداد، و در نظر سربازان ایرانی هم گرامی بود و با وجود انضباط سختی که بر ایشان تحمیل می کرد ، وی را به دیدهٔ احترام و تحسین می‌نگریستند.

خاتمهٔ جنگ ایران و روس ، در سال ۱۸۱۳ که موجب امضای عهدنامهٔ گلستان شد سببی جهت معاهدهٔ سوم ایران و انگلستان فراهم ساخت، که درنوامبر ۱۸۱٤ در تهران به امضاء رسید که به موجب مواد آن دولت انگلیس برای مشق و تعلیم دادن سربازان ایرانی به مهیا ساختن افسران و تدارك اسلحهٔ جنگی و وسایل و کارگر جهت کارخانهٔ تبریز متعهد گشت.

در آن کارخانه توپ و تفنگ وهمچنین باروت قابل‌استفاده‌ای می ساختند ، و از قرارگیروانکه‌ای چهار پنس به فروش می‌رسید، اما چون کار جنگ با روس تمام شده بود، و خطر عاجلی به نظر نمی‌رسید ، عباس میرزا که ثبات رأی نداشت از تعقیب کردن برنامهٔ اصلاح قشون باز ایستاد ، و حتی نسبت به چند تن ازافسران انگلیسی ابراز بدبینی کرد. سپس در نتیجهٔ اختلافی که در سال ۱۸۱۵ بین ایران و انگلستان راجع به موضوع ادامهٔ پرداخت وجه مساعده پیش آمده بود ، وزیر مختار انگلیس به تمام افسران غیر رسمی که در خدمت دولت ایران بودند دستور داد که مملکت راترك نمایند. لذا با وجود اینکه بعضی از افسران مانند هارت و دارسی باقی ماندند باز در واقع نخستین دورهٔ تعلیمات نظامی انگلیس در ایران سر آمد .

قدرت لشکری ایران ـ هیچ دلیلی بارز تر از این راجع به دنائت و خست فتحعلی شاه نیست که با وجودخطر ملی ، اصرار می‌ورزید که دفاع آذربایجان که میدان جنگ شده بود ، فقط بر عهدهٔ لشکر آن ایالت باشد، و به جای آنکه مخارج جمع و جور کردن لشکر ملی و تعلیم و انضباط آنها را تأمین و مواجب سربازان را پرداخت کند ، ترجیح داد که حیثیت وی لکه دار ، و قلمرو پادشاهیش تجزیه شود .

قشون عباس میرزا به‌طوری که اشاره کردم ۱۲۰۰۰ نفر بود و به‌دسته‌های ۱۰۰۰ نفری از طوایف یا شهرهای مختلف جمع کرده بودند. بعلاوه عباس میرزا هنگ مرتبی سواره شامل ۱۲۰۰ نفر و توپخانهٔ سوار (به فرماندهی لیندزی) با بیست توپ صحرائی داشت. قشون ایران علاوه بر این سربازان دارای ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ نفر جان باز[۱] بود ، یعنی افرادی که با جان خود بازی می کردند و وابسته به دستگاه همایونی بودند ، و از جهات مقرری و لباس وانضباط از سربازهاپایین‌تر بشمار می رفتند . این عده از نواحی و ایلات دور دست انتخاب می شدند و مشتمل بر دو فوج بختیاری بودند که بنا برقول افسران انگلیسی نیک خوش‌فرمان بودند. بنا بر این اختلاف بارزی که بین این لشکر و قشون دو قرن پیش وجود داشته از ارقام و توضیحاتی که راجع به سازمان آنها ذکر کرده‌ام آشکار خواهد گردید.

تأثیر روش اروپائی ـ شاید تصور شده بود که با تأسیس لشکری مرتب به سبک اروپا ، و استفاده از وجود افسران واسلحه وتجهیزات و انضباط و کاردانی اروپائی، قدرت نظامی ایران پیشرفت می نمود، امانتیجهٔ کار از این قرار نبود. افسران انگلیسی افراد را مسلح و باهوش یافته بودند ، اما بیان از توصیف وضع افسران ایرانی قاصر است ، از سربازان ایرانی که در زیر دست فرماندهانی بار آمده باشند که شعار آنها فرار از مهلکه است ، اگر روزی با یک سپاه اروپائی روبرو شود ، چه کاری ساخته است و گفته‌اند که سربازی ایرانی با سادگی خاص به افسر انگلیسی خود گفته بود اگر ترس مرگ در میان نبود تمام هموطنانش شیر بودند ، ولی تأثیر این تغییر در روح سلحشوری و منابع مملکت محسوس افتاد .

پیش از پادشاهی فتحعلی شاه قدرت نظامی ایران بیشتر برجنگاوری افراد چالاك سوار متکی بود، که بحد وفور در همهٔ ایران بوسیلهٔ سران طوایف وایلات فراهم می گردید و این افراد به رسم گذشته ، از استقلال نسبی بر خوردار بودند

۱ ـ جان‌باز اگر چه این معنی را دارد، ولی در اینجا در مقابل سرباز است که اصطلاحی است از قائم مقام، سپاهی مرکز ایران را سرباز می‌گفتند و سپاهی آذربایجان را جان باز . مترجم .

و هر یک از آنها اعم از خان یا ایلخانی در نقطهٔ دور افتاده ای فارغ از دخالت حکومت مرکزی در میان ایل و اهل خویش میزیست، و اسب‌های فراوانی از بهترین نژاد عرب و ترکمن در اصطبل داشت ، و روح سوارکاری و فداکاری در راه وطن را در بین افراد قبیلهٔ خود تقویت می کرد .

این بساط بواسطهٔ سیاست بیم و هراس فتحعلی شاه از ناحیهٔ سران ایلات که در نابودی آن همت گماشته بود ، از بین رفت و همینکه وی آثار نفوذ ایشان را بر باد داد ، قدری دیر پی برد که پایهٔ قدرت خود را هم خراب کرده بود. می گویند وقتی که فرمانده روسی ژنرال یرملوف شنید که عباس میرزا لشکر مرتبی فراهم می سازد با خشنودی گفت حالا همه را یک جا به دام خواهم انداخت که هیچ وقت قبلا نتوانسته بودم. نظر سرجان ملکم نیز دال بر همین معنی است آنجا که می گوید در سرزمین عقب افتاده ای چون ایران که تأسیسات اداری واخلاق ملی آن به نظر اروپائیان مأنوس نیست نیک بجاست که حفظ و دفاع مملکت‌به نیروهای چریک واگذار شود .

« هیچ لشکری را دیر زمانی در حالت نظم و انضباط مؤثر نگاه نمی توان داشت، مگر آنکه مواجب سربازان مرتب پرداخت و وسایل کار پیوسته فراهم شود و اکثریت افراد جامعه به راه صلح و سلم خوگرفته باشند و تأسیسات پایدار و قوانین با قدر و اعتبار باشد ، و بر طبق اصولی مجری شود که در خور فهم‌عامه باشد و به صورتی هم در نیاید که به رأی فرمانروا یا نواب او از بین برود. دراینکه یک لشکر منظم با نمونهٔ کار و سر مشق رفتار خویش به رعایت نظم و انضباط در جامعه‌ای متمدن ، عامل پیشرفت خواهد شد ، هیچ تردیدی وجود ندارد، اما چنین تغییری بایستی با اصلاحات دیگر توأم باشد ، وگرنه به ثبوت خواهد پیوست که هرگونه تلاش و اهتمام در مؤثر ساختن آن جهت منظور عالی دفاع ملی جنبهٔ موقت وگذران خواهد داشت و به یأس و حرمان منجر خواهد گردید. »

ولی ممتازترین صاحب نظری که می توان کلامش را در این مورد شاهد

آورد سر. هنری رالینسن است که خود چند سال بعد از آن افسرقشون ایران بود، از لحاظ امکان قضاوت صحیح موقع بی نظیری داشت ، وی گفته‌است :

« می توان این نکته را به ثبوت رسانید که هر نوع بهره‌ای که شاید ایران از تحقق تمرکز اقتدار در وجود شهریار خود حاصل کرده باشد، از آن جهت که دولتی مورد اعتناست ، از این دگرگونی و تغییر تضعیف گردیده و قدرت مقاومت نمودنش در مقابل اجانب کاهش یافته است . در یک دستگاه حکومت که از هرگونه سازمانی در همه رشته‌های امور عاری است ، ترتیب دادن لشکر و نظام دور از امکان است. از این رو نتیجه این شده است که با وجود افراد پرطاقت و استوار که در لشکرآذربایجان از میان مردم‌آن سامان وبخصوص نفرات کوهستانی کرمانشاه بودند و استعداد زیادی که افسران آن از جهت اخذ تصمیمات نشان داده اند ، باز وضع نظام جدید ایران از همان اوان تأسیس قابل تعریف نبود و با لشکرهای منظم اروپا و هند فقط از بابت مشق و تعلیم وجه مشترکی داشت ، و وضع و کار این سیستم نو خواه از لحاظ مقرری نفرات ، و غذا ، و وسایل حمل‌ونقل وارتقاء ، و فرماندهی ، بکلی ناقص بود . در عین حال اعتماد بی موردی نیز که بسیار مبالغه آمیز و ذاتاً خطرناك بشمار می رفت نسبت به آن نموده بودند و منابع مملکت بی حد و حساب صرف کار قشون شد، به حدی که این کار درنقصان آن منابع مؤثر افتاد و بالاتر از همه ایلات بودند که دلاوران امپراتوری بودند، و نادر در اثر رشادت آنها بر شرق پیروز شد، آن قوه‌ای که هرگز تن در نمی‌داد و همواره نیز آمادهٔ پیکار و ستیز بود ، تحت فرماندهی آقا محمد خان لشکریان روس را در پهنای بیابان محاصره و نابود کرد. پس براستی می توان گفت که ما با التفات نمودن نظام جدید به ایران که انگیزه‌اش رفع خطر مغازلهٔ ناروای او با فرانسه بود ، ردای نسوس [1] بر قامتش انداخته ایم . »

۳ ـ دورهٔ انحطاط ـ بعد از خروج قسمت عمدهٔ نفرات انگلیسی در سال ۱۸۱۵ عباس میرزا باز به هوس زندگانی خوش دیار فرانسه افتاد ، ولی از عزم

۱ ـ Nessus ـ خرقهٔ افسانه‌ای که سبب مرگ هرکول قهرمان باستانی یونان شد . مترجم .

استخدام افسران فرانسوی به زودی منصرف گشت و سرهنگ دارسی با چند تن از جوانان ایرانی برای تعلیمات نظامی رهسپار انگلستان شد ، اما چند تن از افسران فرانسوی برای آموزش افراد کرد لشکر محمد علی میرزا فرزند ارشد فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه آمدند و سرهنگ درووِیل هم دستهٔ نیزه داران را در آذربایجان تشکیل داد که در حال وارفتگی کامل به ستوان ویلوك واگذار شد. سپس دورهٔ طولانی رکود و بی حالی پیش آمد ، تا در اوت ۱۸۲۶ بنا به اقدامات روسیه که از مدتها قبل تعمداً تحریکاتی می نمود ، باز در مرز شمال غربی ایران جنگ درگرفت ، و اثرات بی علاقگی و اهمال قبلی زود برملا افتاد .

ایران در آن میدان نبرد نمایش تأثرانگیزی داد وجنگ پس‌از یک سال و نیم که به اندازهٔ کافی وضع وحال ایران را مختل ساخت درفوریهٔ ۱۸۲۸ با امضای عهدنامهٔ ترکمنچای به پایان رسید. بعداز وفات هارت در ۱۸۳۰ سرهنگ شی یگانه افسر انگلیسی در خدمت دولت ایران بود. وی و چند نفر ازگروهبانان انگلیسی من جمله گیبونز که قبلا هم نامش‌را آوردم در سفر جنگی عباس میرزا به خراسان که با موفقیت کرمان وقوچان و سرخس را فتح کرد ، همراه او بودند. این پیروزیها تأثیر بسیار ناپسندی درمزاج ایرانیان نمود ، چون که ازبادهٔ غرور بی‌اندازه سرمست شدند و می‌پنداشتند که حتی بدون کمک اروپائی‌ها قادرندهر دشمنی را سرکوب کنند.

یکی ازعوامل حیرت آوری که دراین موقع درلشکرایران بود باید« فراریان روسی » را محسوب داشت که نیمی‌ازفوجی بودند که درسال ۱۸۲۶ درجنگ شیشه اسیر شدند و به خدمت درقشون اظهار علاقه کردند. فرمانده آنها سرهنگ سامسون خان بود که با سربازانش لشکر روس را رها و با دختر والی گرجستان ازدواج کرد و به ایران علاقه‌مند شد. این بهادران مقرری مناسب دریافت و برای اربابهای تازهٔ خود خوب جنگ می کردند تا سرانجام درسال ۱۸٤۰ منحل گشت. سرهنگ استوارت درسال ۱۸۳۵ تعریف کرد که آنها کلاه نظامی جغه‌دار با پرهای سبز

بلند برسر و پیراهن‌سرخ که‌سرشانه‌های آبی وبراق سفید داشت وشلوارگشاد وسفید وچکمه می‌پوشیدند .

٤ ـ افسران انگلیسی ـ لشکرکشی عباس‌میرزا به‌خراسان و برضدهرات که فقط به این دلیل از محاصرهٔ آن دست کشیدند که وی در پائیز ۱۸۳۳ درگذشت، مایهٔ تجدید نگرانی شدید وحس هراس حکومت هندگردید ، وبرای تأمین منافع انگلستان اقدامات تازه‌ای برعهدهٔ نایب‌السلطنه لرد بن‌تینک [۱] افتاد .

در سال ۳ - ۱۸۳۲ مقدار معتنابهی اسلحه و تجهیزات به ایران ارسال شد و در مارس ۱۸۳۲ شش ماه پیش از وفات پادشاه پیر ، فتحعلی شاه ، عدهٔ زیادی از صاحبمنصبان وگروهبانان با تدارکات نظامی فراوان از هندوستان وارد شدند. درمیان این افسران نام سر.یوستن شیل وسر. هنری رالینسن دیده می‌شود (که هردو بعداً وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران شدند) و سرهنگ فرانت (بعداً کاردار شد) وسرهنگ پاسمر [۲] با مقام فرماندهی وسرهنگ استودارت که درسال ۱۸٤۲ در بخارا به قتل رسید وسرهنگ دارسی تاد که رئیس توپخانه شد وسرهنگ شیل که مأمور شد از میان نفرات طایفهٔ شکاك در آذربایجان توپچی تربیت کند. سرگرد رالینسن به سمت فرمانده نفرات دو قبیلهٔ کلهر وگورات منتخب گردید. وی در سال ۱۸۳٦ با عده‌ای از نیروی بهمن میرزا حاکم کرمانشاه از طریق لرستان وخوزستان به شوشتر رفت. سر. اچ . بیتون بار دیگر به ایران آمد و بعد از درگذشت پادشاه کهنسال فرمانده قوا شد وبا حسن تدبیر وبه سلامت پادشاه جدید محمد شاه را به پایتخت وارد وبر تخت سلطنت مستقر کرد. در همین سال(۱۸۳۵) وی لشکریاغی عموی شاه ،حسینعلی‌میرزا فرمانفرما را در شیراز سرکوب کرد . دراین مرحله تجدید جدی فعالیت نظامی مبلغ ۲۸۰۰ لیره به او پرداخت شد که کارخانهٔ باروت سازی را ازنو برپا کند و ٤۰۰ لیره هم بابت خرید ابزار موسیقی به اوپرداخت گردید واز انگلستان دوهزار تفنگ وتجهیزات و ۰۰۰ر۰۰ فشنگ به عنوان شاه هدیه فرستاده شد وستوان ویل برهام [۳] وهشت گروهبان ازتیپ تفنگداران به سال

۱ - Bentinck ۲ - Passmor ۳ - Wilbraham

۱۸۳٦ جهت تعلیم طرز کار اسلحهٔ اروپائی وارد ایران شدند. این بوده است حدود و سرگذشت آخرین اقدام مجدانهٔ دولت انگلیس برای تجدید سازمان قشون ایران.

لشکر محمد شاهی - راجع به وضع قشون ایران دراین دوره شرح جامعی نوشتهٔ سرهنگ استیوارت که درسال ۱۸۳۵ بعنوان منشی مخصوص نمایندهٔ دولت انگلیس، سر. اچ .الیس[۱] به‌ایران آمده بود به یادگار مانده است. نمونهٔ اونیفرم - های قدیم و استعمال لباس جدید نظامی وسابقه و نوع اسلحه‌ای که به کار می‌بردند و درهم آمیختن عجیب افکار غربی وشرقی، آن قشون‌را بدون تردید به صورت‌خاصی در آورده بود.

وقتی که نمایندهٔ مزبور به زنجان رسید از وی استقبال رسمی نمودند و سربازان مأمور استقبال بیست نفر نیزه‌دار بودند که فرمانده انگلیسی داشتند - و اوگروهبانی ازلشکر چهارم اژدها درانگلستان بود - بعلاوه‌هیئتی مرکب از صد نفر که از ناحیهٔ خمسه و تابع فرماندهی مستر فرانت بودند. اینان بلوز سرخ وشلوار آبی گشاد وکلاه ایرانی داشتند و اسلحهٔ آنها تفنگ و نیزه بود و پرچم‌های آنان سرخ و آبی، ولی نیزه‌داران خمسه را پادشاه به زودی ازلحاظ جنبهٔ تجملی و هزینهٔ گران آن منحل کرد، چون معلوم شد که روزانه چهارلیره صرف نگاهداری آن می گردید. سرهنگ فرانت سپس به تعلیم دادن غلامان شاهی مأمور شد.

شکست کار و بازگشت افسران و نفرات انگلیسی - دومین آزمایش انگلیسی از اولی هم کمتر قرین توفیق بود. دراین موقع ایران دشمن مهیب ملی درمقابل نداشت و پادشاه جدید محمدشاه دراثر افکار درخشان نام‌آوری نظامی سخت دوچار هیجان می‌نمود واز همان ابتدا با افسران انگلیسی برخورد خوش‌آیندی نکرد و آنان دراثر حسادت ازجانب‌همکاران ایرانی پیوسته دوچار رفتاری تحقیر آمیز بودند و حتی موقعی که رژه صورت می گرفته است به ایشان خبر نمی‌دادند.

در میان افواجی که می‌بایستی همکاری و همقطاری نمایند، تحمل وضع و حرکاتی که می‌دیدند و بی بندوباری و بدمستی سربازان طاقت فرسا شده بود.

۱- Ellis

پس‌از سه ماه کار سخت ودشوار شیل می‌نویسد : کم کم این فکر در سرم راه یافته بود که هرگونه اهتمام در تشکیل نظام بیهوده است وباز می‌نویسد : فقط با زور شلاق یا نیروی اخلاق شخصی یا امکان دریافت مقرری و یا جیره که همواره به تعویق می‌افتاد، و یا راجع به ترفیع درجه که احراز آن پیوسته با تشبث ورشوه توأم بود میشد که وضع قشون ایران را اصلاح کرد،ازاین رو حیرت انگیزنیست که افسران انگلیسی‌نتوانسته باشند بیش ازآنچه انجام یافت منشأ اثر واقع شوند، واگرچه ایشان ازعهده برنیامدند که لشکر ایران را جهت مقابلهٔ موفقیت آمیز با نیروی دیگر کشورها آماده سازند ، دست کم توانستند به نفرات توپخانه وپیاده برای سرکوب عده‌های نامحدود افغانها وکردها وترکمن‌ها یا چریک‌های ایرانی وسایل کافی ارزانی دارند.

اما بیش‌از هر دلیل دیگر باید گفت که دراثر قطع شدن روابط دیپلماتیک و سیاسی بود که موجبات شکست این آزمایش فراهم آمد. محمد شاه در دومین سال سلطنت خود درصدد اجرای نقشه‌ای برآمد که نسبت به آن علاقهٔ سرشار داشت ولی آن کار آشکارا مورد انزجار انگلستان بود، وآن‌لشکرکشی به‌عزم فتح هرات بود. پیشرفت روزافزون نفوذ دولت روس وتیرگی روابط انگلستان انگیزه‌ای فراهم ساخت که شاه در تابستان ۱۸۳۶ تمام افراد کشوری ولشکری انگلیس را ازخیمه و خرگاه همایونی با طرز اهانت آمیزی مرخص کند و بعد از دو سال اعتراض بی حاصل ومشاجرات دیپلماتیک سرانجام سرجان مک نیل بیرق دولت خودرا پائین کشید و از ایران رفت.

دستور صادر شد که تمام افسران و افراد انگلیسی قشون ایران نیز ازمملکت خارج شوند. بنابراین ناگهان وبیهوده آخرین دورهٔ اظهار وجود درجه‌داران‌انگلیسی، خواه در میدان رژه وخواه در رزمگاههای ایران به پایان رسید. با اینکه آن آزمایش به شکست منجر گردید ، چه ازنظر نتایج عاجلی که داشته و چه ازجهت اثراتی که در روابط ایران وانگلستان باقی گذاشته است ، این حقیقت انکار پذیر نیست که

همین وضع وحالی که قشون ایران اکنون دارد از برکت خدمت وکاری است که افسران انگلیسی درگذشته انجام دادند. هرچند که از ناحیهٔ دیگر اقوام نیز دراین زمینه دخالتی شد، ولی در واقع ثمرهٔ کار ما را ضایع کرده‌اند وباز هر قسم مشق و تعلیم یا انضباط و یا خاصیتی که هنوز درقشون همایونی هست حاصل دانه‌هائی است که انگلیسیان طی سی سال کار وزحمت کاشته وحتی باخون خود آن را آبیاری کرده‌اند.

۵ ـ **افسران فرانسوی** ـ پس از بازگشت افسرانی که از انگلستان آمده بودند فرانسویها که ازقرار معلوم در سراسر قرن نوزدهم همواره آمادهٔ ابراز رقابت با انگلیس‌ها بودند، باز در صحنه پیدا شدند. سر. اچ . لیارد آنها را به سال ۱۸٤۰ در همدان با قشون همایونی دید، وهمقطار او آقای میتفرد، اندکی بعد در تهران به آنهابرخورد کرد. آزمایش ایشان باشکست کامل منجر ودیر یازود متروك گردید. اگر درمیان افرادی که از فرانسه آمده بودند یکی هم مانند ژنرال فریه نبود کارشان اصلا قابل ذکر بشمار نمی رفت.

این شخص بعد ازترك کردن خدمت شاه به‌نقاطی که‌درایران وافغانستان کمتر رفت وآمد شده بود مسافرت نمود ونتیجهٔ آن کتاب بسیار جالب توجه « سفری با کاروان » است که وی طی‌آن مدح وتمجید فراوان از طرز جهانداری دولت انگلیس کرده است. وضع وحال افرادی راکه بنا بود این حضرات فرانسوی با آنها محشور باشند ، می‌توان ازاظهارات یکی ازآنها که در زیر نقل می‌شود استنباط نمود :

« سربازها فاقد حس انضباط واطاعت واحترام نسبت به سرکرده‌های خود می‌باشند وافسران هم هیچ گونه علاقه وتوجهی به حقوق وتکالیف وقدر ومقام خویش ندارند و از استعداد شایستهٔ رهبری و یا قدرت ممانعت از کج رفتاری زیردستان خود محروم‌اند.»

افسران ایتالیائی ، مجارستانی ، اتریشی وفرانسوی ـ بعداز آنکه فرانسوی‌ها ترك خدمت کردند ایرانیان که پیوسته در تکاپوی مربیان وسرکاران نظامی

بودند ، این کار را ازلحاظ پایهٔ بین‌المللی آن سبک‌تر گرفتند، درنتیجه درقرن نوزدهم نمایندهٔ علم نظامی اروپائی درایران چند تن افسر ایتالیائی ، یعنی مهاجرانی از ونیز و ناپل بودند وچند نفری هم مجارستانی و اتریشی که امپراتور اتریش به پادشاه قرض داده بود.

این عدهٔ اخیر که‌درسال ۱۸۵۲ آمدند چهار افسر ویک پزشک ویک دارو- ساز ویکی هم کارشناس معدن بود. دو نفر ازایشان درایران فوت کردند وبقیه هم در سال‌های ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ مراجعت نمودند. مهاجران ایتالیائی که درسال ۱۸۵۴ وارد شدند شش نفر بودند و بیشتر هم ماندند ، زیرا که بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۷۰ آقای مونزی نام ایشان را ذکر واضافه کرده‌است که آنها لباس ساده برتن داشتند وشمشیر هم حمایل نمی کردند، ولی عصای سنگینی دردست آنها بود که با آن افراد را تعلیم می‌دادند ومنظره‌ای پدید می‌آمد که اشک دردیدگان هر کس جاری می‌ساخت.

درسال ۱۸۵۹ مجدداً عدهٔ دیگری ازفرانسه آمدند ، فرمانده آنها سرگرد برونیار[1] بود که باخود چهار افسر و چهار درجه‌دار غیرمأمور ویک نفر موزیکانچی ویکی‌هم کارشناس فنی برای‌زرادخانه‌آورده بود، که همه‌درسال ۱۸۶۱ ازایران‌رفتند.

۷ - **مراجعات مجدد برای افسران انگلیسی** - شاه که ازاین‌آزمایشها ناراضی و از شکست فاحش لشکر ایران درجبههٔ مرو در پاییز ۱۸۶۰ سخت آزرده خاطر شده بود ، باز به همدست دیرین مراجعه کرد و از انگلستان استمداد نمود. دراین موقع رسم وعادت حکومت هند ودولت بریتانیا که هر دو بی‌علاقگی نمایانی درحفظ منافع انگلستان درآسیای مرکزی نشان داده بودند ، به‌وجهی بود که پیشنهاد مزبور امکان قبول نیافت، آن هم به دلیل پوچ وبی اساس اختلافی راجع به تسهیم و پرداخت مخارج کار بین‌حکومت هند و دولت ایران[2]. درسال ۱۸۷۰ این تقاضا

---

۱ - Brognard

۲ - حتی در این‌هنگام نیز نام‌دو تن از افراد انگلیسی در لیست نظامی ایران هست. درسال ۱۸۶۰ سرهنگ دلماج که سابقاً جراح بود سرپرست زرادخانه وکارخانهٔ باروت سازی مشهد شد وسرگرد یانگ هم در خدمت دولت ایران بود.

تجدید شد ، اما به‌سبب اهمال وغفلت مسئولان امر ، که درآن وقت به اوج خود رسیده بود، باز این درخواست رد شد، وعذر آن هم‌این بود که ایران برضد همدستان اسمی انگلستان یعنی افغانستان وبلوچستان مشغول اقدامات خصمانه است. حتی درسال ۱۸۷٤ هم سر هنری رالینسن توصیه کرده بود لشکری ده هزار نفری فراهم شود که مقرری و غذا ولباس واسلحهٔ آنها همه با انگلستان باشد و بوسیلهٔ افسران انگلیسی آماده شوند ، بازبه این حرف هم توجهی ننمودند وتا آنجا که من می‌توانم قضاوت کنم بعید است که چنین درخواستی درآیندهٔ نزدیک تجدید گردد، و اگر هم بشود محظوراتی درمیان هست که سابقاً نبود. باآنکه علی‌رغم مساعی قبلی دراین قرن تأسیس نظام جدید درایران موفقیت آمیز نبوده است حضور افسران انگلیس در قشون ایران بدون شک ممکن بود متضمن نتایج بی‌غل وغش سیاسی بشود وهنورمناطقی درایران هست که اگر ازمساعی این افسران باجدیت تمام حمایت شود اثرات گرانبهائی در تقویت وسایل دفاعی قلمرو شهریاری خواهد داشت.

۸ ـ افسران اتریشی ـ هنگام سفر دوم شاه به اروپا در سال ۱۸۷۸ با استقبال خاصی که در وین از او کرده بودند نمایش بساطی که برای خوش آیند او تمهید شده بود مآلا زمینهٔ آنرا فراهم ساخت که دولت اتریش عدهٔ معتنابهی افراد لشکری و کشوری بـه مدت سه سال در اختیار دولت ایران بگذارد تا به تجدید سازمان هر دو بخش نظامی و اداری ایران همت گمارند.

ده افسر شامل یک سرهنگ ، یک سرگرد ، سه سروان و پنج ستوان در ژانویهٔ ۱۸۷۹ به تهران وارد شدند. برنامه‌ایکه برای آنها در نظر گرفته شده بود تشکیل دادن هفت گردان هر یک مشتمل بر ۸۰۰ نفر بود که جمعاً لشکری ۵۶۰۰ نفری میشد که ولایت سلطان آباد (اراك) مرکز ستاد آن باشد ، ویک سال بعد از تأسیس این نظام تازه و نو پادشاه از آنها بازدید فرمایند. احتیاجی به ذکر نیست که این پیش‌بینی دلیرانه به جائی نرسید و افسران اتریشی که معلوم میشود افراد زبده‌ای هم نبودند کوششی ننمودند که حتی زبان محلی را بیاموزند . ایشان با هـم و با دولت ایـران در افتادنـد ، و سرانجام بیشتر آنها

با دلخوری از خدمت بیرون رفتند. بعداز کناره‌گیری افسران مزبور چند تن‌افسر غیر شاغل اتریشی در خدمت توپخانه و پیاده نظام ایران کماکان مشغول مشق و تعلیم دادن بودند و هنوز یادگاری از دورهٔ آنها بنام گروه اتریشی که جزو سپاه دولت ایران بوده و سپس منحل شده است باقی است.

۹ ـ **افسران روسی** ـ همزمان با دخالت اتریشی‌ها درکار قشونی ایران، نفوذ روس هم پیوسته رو به افزایش نهاد و از آثار آن مشاهدهٔ افسران واونیفرم و تجهیزات و مشق و نظام روسی در تهران است. سرهنگ دومانتویچ که از افسرانی بود که در جنگ ترکمن‌ها زیر دست ژنرال ترگوکاسیف خدمت کرده بود، با سه افسر مربی و پنج افسر دیگر برای تشکیل دادن فوج قزاق در تهران مأموریت یافت.

روسها در این کار پیشرفت درخشانی بدست آوردند. هزارقبضه تفنگ بردان که بهای هر یک سه لیره بود، و چند توپ فلزی برای دو دستگاه توپخانهٔ سبک به عنوان دوست بسیارگرامی خود پادشاه ایران مجاناً از طرف امپراتور روسیه ارسال گردید، و از روی مدل روسی در تهران شمشیر میساختند، ودانه‌ای دوازده قران و نیم میفروختند. افراد کاملا مطابق سبک غربی بی هیچ تفاوت ملبس و مجهز شدند و شاه از داشتن چنان دستگاه تمام عیار قفقازی نیک خشنود مینمود. در حال حاضر سه تا از این فوج‌های قزاق در ایران هست که بنابرلیست حقوق هرکدام شامل ۶۰۰ نفر و جمعاً ۱۸۰۰ نفر است و حال آنکه در واقع دو گردان و هر یک ۶۰۰ نفر و جمعاً ۱۲۰۰ نفرند که به عنوان سه فوج ٤۰۰ نفری قلمداد می‌شود.

مجموع عده و افسران روسی یک سرهنگ، سه سروان و یک ستوان و ده افسر خارج از صف است، ولی وقتی که من در تهران بودم عدهٔ آنها به یک

سرهنگ و یک سروان و یک ستوان و شش افسر خارج از صف تقلیل یافته بود وبن راجع به آنها وقتی که در بارهٔ واحدهای نظام ایران بحث میکنم اشاره خواهم کرد. در سال جاری هم تصمیم اتخاذ شده است که فوج چهارم قزاق ایرانی در میان کردها و تیموری‌ها و طوایف دیگر شمال شرقی ایران تشکیل دهند.

عناصر بازماندهٔ خارجی ـ علاوه بر افسران روسی آنچه از امواج پی‌درپی رخنهٔ نظامی بیگانه که شرحش را بازگفته‌ام تا این تاریخ ، ۱۸۹۰ ، درایران یادگار مانده است شامل هفت افسر اتریشی است که شش تن ژنرال اند و یک سرگرد و همچنین یک سر دستهٔ موزیک فرانسوی که او هم بدرجهٔ ژنرالی مفتخر است و یک مربی موزیک ایتالیائی و یکی هم بلغاری و یک رئیس پلیس ایتالیائی و دو افسر پروسی که معلم کالج سلطنتی (دارالفنون) اند. این است کالای آب آوردهٔ دیگران که جریان امواج نفوذهای گوناگون نظامی بر کرانه‌های سست‌بنیاد تهران فرا نهاده است.

نظام جدید ـ از شرح اجمالی فوق در بارهٔ سابقهٔ قشونی ایران بخصوص در قرن نوزدهم که اطلاعات راجع به آن را از منابع متعددی گرفته‌ام که قبل از این در جای دیگر جمع و تدوین نشده بود، اینک به وضع نظامی ایران چنانکه هست میپردازم. روی هم رفته میتوان گفت که قشون در ایران مشتمل بر سه رکن اساسی است :

۱ ـ عدهٔ کلانی سوار چریک که بوسیلهٔ ایلات و طوایف جنگاور سرحدی و به وجهی فراهم میشود که تابع فرماندهی‌خوانین یا سرکرده‌های خود میباشند. این قسمت را به هیچوجه نباید با تعداد اسب به صورتی که در اصطلاحات نظامی انگلیس است اشتباه کرد. در ایران این افراد فاقد تعلیمات‌اند و تابع سازمانی

منظم یاهیئت های متمرکزی نمیباشند ، بلکه افراد زمخت و واحدهای منتسب به قبایلی اند که بدون رعایت هیچگونه سبک و مقررات ثابتی از مناطق و ایلات که واجد افراد رزمی ، و اسب ، و مرزی هم برای نگهبانی اند ، فراهم میشود و در حالی که جنس و مادهٔ ترکیبی آنها مردانه و ستبر است ، بواسطهٔ فقدان حس انضباط و بخصوص غالباً عدم پرداخت مواجب، بیشتر عامل خطری بزرگ بشمار میروند تا وسیلهٔ حمایت و دفاع .

۲ ـ دستهٔ نیمه نظامی پیاده و سواره و توپخانه که کم و بیش به سبک اروپائی مجهز و ملبس شده و تعلیم یافته‌اند و روی همرفته نیروی دفاعی قلمرو پادشاهی را تشکیل میدهند.

۳ ـ یک عدهٔ نیمه نظامی تفنگچی وشمخالچیها وجزایرچی = تفنگچی‌ها که از نواحی و شهرها برای حفظ و حراست افراد و مال حدود خودشان تشکیل میبابد. اینها اسماً نیروی عمده‌ای محسوب و فقط در مواقع اضطراری احضار میشوند ولی در واقع واحد بی‌ارزش و فاقد قدر و خاصیت و با اسلحهٔ کهنه مجهزاند و تکالیف پاسداری محلی را هم با اکراه تمام انجام می‌دهند.

تعداد نیروهای نظامی ـ تعداد ارکان مختلف مزبور به شرح ذیل‌است. من ناگزیرم طرز طبقه بندی بی سابقه‌ای را تعقیب و آن نیروها را تحت چهار عنوان ذکر کنم که مشتمل است بر :

۱ ـ فهرست فرضی نیروی نظامی دولت ایران که مبتنی بر تصور و خیال است .

۲ ـ نیروی اسمی که امکان احضار آنها برای انجام خدمت هست.

۳ ـ عده‌ای که می گویند بر سبیل معمول مسلح و آماده‌اند.

٤ - عدهٔ واقعی که در حال حاضر خدمت زیر پرچم انجام می‌دهند :

۱ - لیست قشونی. لیست قشون خیالی سلطانی که در سالنامهٔ رسمی انتشار یافته ، جمع کل نیروی لشکری ایران را ۲۰۰٫۰۰۰ نفر ۱۵۰٫۰۰۰ نفر در نظام و ۵۰٫۰۰۰ نفر چریک یا افراد احتیاط ، این ارقام را بدون تفسیر یا بررسی باید کنار گذاشت .

۲ - نیروهای قابل احضار عبارتند از :

سوارهای بومی یانامنظم	۱٦۳۵۰ نفر
زنبورکچی‌ها (دستهٔ جمازه حامل توپ)	۸۰ نفر
سوارهای نیمه منظم	۲٤۹۳ نفر
پیاده نظام	٦۳۷۰۰ نفر
توپخانه	٤۰۰۰ نفر
واحد اتریشی	۱٦۹ نفر
نیروهای بومی	۳٦۰۰ نفر
جمع	۹۰۳۹۲ نفر

۳ - عدهٔ آماده و مسلح شامل نیروی مؤثری که می گویند کاملا مسلح اند:

سواره‌های نا منظم	۱۲٤۲۷ نفر
سواره‌های نیمه منظم	۲٤۹۳ نفر
پیاده نظام	۲۵۰۰۰ نفر
توپخانه	۱۸۰۰ نفر
دستهٔ اتریشی	۱٦۹ نفر
نیروی بومی	۲۰۰۰ نفر
جمع	٤۳۸۸۹ نفر

٤ ـ مجموع عده‌ها ـ سر انجام با حذف کردن گزارش‌های مغلوط و حاصل جمع‌های خالص وافرادی که‌در مرخصی‌اند تعداد واقعی را که در حال حاضرخدمت زیر پرچم انجام می‌دهند تا ۳۰٫۰۰۰ نفر[1] تخمین زده‌اند.

دستهٔ سواران جنگی نا منظم ـ اینک توضیحاتی هم در بارهٔ اقلام مندرج در قسمت مزبور اضافه و سخن را از سواران جنگی نا منظم آغاز می‌کنیم. ترکیب اساسی آنها را قبلا شرح داده‌ام. زبده‌ترین ایشان کردهای ساکن شمال شرقی و شمال غربی و تیموری‌های مشرق و ایلات مختلف یا گروه‌های بومی ـ مثل بختیاری‌ها هستند که در جنوب باختری اند.

سر. هنری رالینسن که دراحوال ایشان مشاهدات شخصی داشته وقتی راجع به ایلات مرز غربی گفته بوده است که «آن عده از ایشان که در مناطق کوهستانی از آرارات تا شیراز ساکن‌اند، نمونهٔ ایده آلی افراد نظامی‌اند. مردان ورزشکار، نیرومند، پرطاقت و فعال اند.» سهمی که هر ایل یا ناحیه برای سوار نظام دولتی، سوار می‌دهد، بسته به تعداد خانوار یاچادر است ودر دوره‌های مختلف تا حد معتنابهی کم و زیاد شده است.

---

۱ ـ با اطلاعاتی که اخیراً به من رسیده است ذکر ستون پنجم را هم ضروری می‌سازد چون حاکی است که درحال حاضر، بهار سال ۱۸۹۱ حتی عدهٔ کمتری تحت سلاح‌اند. این جمع کل مگر در مواردی که اشارهٔ متفاوتی بشود به شرح ذیل است:

تهران: شش گردان که اسماً هر گردان ۸۰۰ سرباز دارد.
خراسان: مشهد یک گردان کلات نادری و سرخس: یک گردان.
کرمان و بلوچستان ایران: یک گردان، فارس: یک گردان.
ارستان و بروجرد: یک گردان و چهار توپ.
اصفهان و یزد: یک گردان و۴۰۰ سوار.
استراباد و گرگان: یک گردان، کرمانشاه و کردستان: یک گردان.
آذربایجان: تبریز یک گردان و نیم وصد سوار، مغان (مرز روسیه) یک گردان و دوتوپ.
ارومیه: نیم گروهان و دو توپ، ساوجبلاغ: نیم گروهان.

جمع عدهٔ زیر سلاح هفده گردان یا حداکثر ۱۳۰۰۰ نفر، و ۱۸۰۰ تن نفرات توپخانه. معهذا لیست رسمی قشونی در سال ۱۸۹۰ ـ ۱۸۹۱ مشعر براین است که ٤٤ هنگ یا ۳۵۲۰۰ تحت سلاح‌اند (و ۳۵ هنگ و ۲۸۰۰۰ نفر در مرخصی‌اند) و همچنین ۲۲۰۰ نفر افراد توپخانه تحت سلاح و ۲۹۹۰ نفر در مرخصی‌اند.

فرمانده این دسته‌ها بر حسب معمول خان یا رئیس طایفه‌است ، یا یکی ازمنسوبان نزدیک آنها، با عنوان سرتیپ یا سرهنگ بدون توجه به تعداد نفراتی که در زیر دست دارند. این افسران تابع و زیر دست هم دارند از قبیل یوزباشی یا پنجه‌باشی یعنی سر دستهٔ صد نفر یا پنجاه نفری ، و همچنین نایب . افسران تابع مواجبی دریافت نمی دارند ، ولی وقتی که از اردوگاه خود دور و مشغول خدمت باشند جیره می گیرند. افسران تابع و افراد سالانه به تفاوت از ۶۵ تا ۱۰۰۰ قران مقرری دارند. رقم آخر میزان مقرری غلامان شاهی است که خود از خوانین وافراد توانگرند وهمچنین روزانه شش گیروانکه ونیم‌جوو سیزده گیروانکه کاه جیره دارند.

سواران ایلاتی یا بومی بابت مواجب و جیره و مقرری سالانه از ۴/۱۲/۶ لیره تا ۳۱/۱۲/۰ لیره دریافت می کنند. فرد سوار معمولا علیق و علوفهٔ خود را می فروشد ، از این رو جای شگفتی نیست که اسب او هیکل مفلوك و غم‌انگیز داشته باشد ، اما همین حیوانات به محض آنکه قدری خوراك به شکمشان برسد طاقت و استقامت حیرت انگیزی نشان می‌دهند ، و براستی که اسب‌های تمام‌عیارند و بنا بر معمول قدشان از چهارده دست و نیم (کف دست) بلند تر نیست . ولی سخت جان ، چالاك بی لغزش و عموماً تند و تیزند ، بارسنگین می‌برند ، زیرا که تمام مایحتاج یعنی رختخواب سوار وپوشاك شبانهٔ حیوان همه در خرجین انباشته و بر پشت زین سوار کار گذاشته می‌شود و با نمد ضخیمی که از سر تا دم حیوان‌را می‌پوشاند، دیگر اسب ایرانی احتیاج مبرمی به اصطبل ندارد.

این چهارپایان ممتاز را در همه جا با قیمتی از ۶ لیره به بالا می‌توان خرید و هنگامی که نیك براه افتاده باشند روزانه بآسانی ۲۴ تا ۳۰ میل در هرگونه هوائی طی طریق می کنند ، حتی در دشت و دمنی که اسبهای نیك پرورش‌یافته دوچار لرزه می‌شوند. سواران این اسب‌ها اونیفرم ندارند، امابرای اسب خود توبره و اسلحه دارند که معمولا شامل‌یك تفنگ بومی یك قداره و یك طپانچه است.

این سوارها غالباً سوارکار ممتازی بشمار می‌روند چون از کوچکی به سواری عادت می‌کنند و در چابک سواری و تیراندازی دقیق در حین تاخت مهارت بسیاردارند.

هرودوت نوشته‌است که ایرانیان قدیم‌فرزندان خود را سه چیزمی‌آموختند: سواری ، تیر اندازی و راستگوئی. شعار سومی از دیر زمانی پیش در اعقاب ایشان از میان رفته است ، اما تعلیم اولی را هنوز نیک به‌کار می‌برند و در تیراندازی با کمان‌های کشیده درسراسر جهان ممتازند. این سواران بی نظام یگانه بازماندگان همان سوارکاران قهرمان به شمار می‌روند که لژیون‌های رومی را تار و مار کردند و دمار از روزگار سپاهیان تیمور لنگ بر آوردند و در رکاب نادرشاه از رودخانهٔ سند بگذشتند. با آنکه فعلا از لحاظ مقدار قلیل و فاقد اسلحه و بی نظم و انضباطاند ممکن است مایهٔ مزاحمتی درجلولشکری اروپائی بشوند ، ولی ازعهدهٔ آن نمی‌توانند برآیند و به آسانی می‌توان دریافت که اگر زحمتی بیشتر و وجهی زیادتر برای آنها خرج کنند به همان ترتیبی که در راه « نظام » یا لشکر پیاده کرده‌اند ممکن است یکی از مهیب ترین نیروی سبک اسلحهٔ مشرق زمین بشوند .

طبق آخرین لیستی که در سهم بندی (بنیجه) منطقه‌ای بدستم رسیده است، حوزه‌های سربازگیری را به اسواران مختلف، از پنجاه سوار تا هفتصد نفر قسمت کرده‌اند که به شرح ذیل است : اسواران آذربایجان بیست وسه ، خراسان بیست و چهار ، استراباد یک (ترکمنهای یموت) شاهرود یک، کرمان یک ، گیلان و مازندران پنج ، اراك چهار (با بختیاریها)، بروجرد چهار ، خمسه چهار ، تهران شش ، خوزستان سه (لرهای فیلی و بختیاری)، قزوین چهار ، کرمانشاه پنج، گلپایگان یک ، کمره یک ، لرستان دو ، شیراز یک ، همدان یک.

سوارهای نیمه منظم

۱ ـ **فوج اصفهان** ـ منظورم از سوارهای نیمه منظم بعضی سوارانی‌هستند که از لحاظ مشق و تمرین و تجهیزات و اسلحه به سبک‌های اروپائی مهیا شده‌اند و از این قبیل در حال حاضر سه هنگ وجود دارد که یکی در اصفهان است و دوتا

در تهران . هنگ اولی فوج فتح ناصری نام دارد و تحت سرپرستی ظل‌السلطان است و به مناسبت تمایل آشکار حضرت والا نسبت به سیستم نظامی آلمانی ، سربازان این فوج از سبک و تجهیزات نظام پروسی تقلید می‌نمایند . آنها شش ماه در سال خدمت می کنند و فقط بابت شش ماه مواجب دریافت می دارند که در مورد تابین ها هرنفر با جیره بالغ بر ۲۳۳ قران می‌شود، هم افسران وهم نفرات اسب را خود فراهم می‌سازند، اما تجهیزات آنها وقرارگاه و اسلحه با خرج دولت تأمین می گردد . تابین ها و افسران غیر مأمور هرسال یک دست اونیفرم دریافت می نمایند و اگر وجودشان بیشتر از شش ماه ضرور باشد دو دست اونیفرم و جیرهٔ اضافی بابت مدت فوق‌العاده. تعداد و درجات افسران و مقرری پرداختی و جیرهٔ این فوج ها در جدول صفحهٔ بعد ملاحظه می‌شود :



سواره نظام ظل‌السلطان

فوج اصفهان

درجه‌داران و تعداد	مواجب سالانه	جیرهٔ روزانهٔ آرد	علیق اسب روزانه	علیق اسب
۱ ـ سرتیپ	۶۰۰۰ قران	۷۸ گیروانکه	۱۵۶ گیروانکه‌جو	۳۱۲ کاه
۱ سرهنگ	۴۰۰۰ »	۳۹ »	۷۸ »	۱۵۶ »
۱ ناظم	۳۲۰۰ »	۱۹½ »	۳۹ »	۷۸ »
۲ یاور	۱۸۰۰ »	۱۹½ »	۳۹ »	۷۸ »
۴ سلطان	۱۲۰۰ »	۹¾ »	۱۹½ »	۳۹ »
۱ آجودان	۱۸۰۰ »	۱۹½ »	۳۹ »	۷۸ »
۱ بیرقدار	۱۲۰۰ »	۹¾ »	۱۹½ »	۳۹ »
۸ ـ نایب اول	۱۲۰۰ »	۴⅞ »	۹¾ »	۱۹½ »
۸ نایب دوم	۸۴۰ »	۴⅞ »	۹¾ »	۱۹½ »
۱ مایور پلیس	۱۸۰۰ »	۹¾ »	۱۹½ »	۳۹ »
۱ طبیب	۳۰۰۰ »	۱۹½ »	۳۹ »	۷۸ »
۱ مشرف	۳۰۰۰ »	۱۹½ »	۳۹ »	۷۸ »
۱ معین نایب	۴۲۰ »	۳¼ »	۶½ »	۱۳ »
۴ وکیل‌باشی	۳۸۰ »	۳¼ »	۶½ »	۱۳ »
۱۶ وکیل‌اول	۳۷۰ »	۳¼ »	۶½ »	۱۳ »
۱۶ وکیل دویم	۳۴۶ »	۳¼ »	۶½ »	۱۳ »
۸ سرجوخه	۳۳۴ »	۳¼ »	۶½ »	۱۳ »
۶۲۵ تابین	۳۲۰ »	۳¼ »	۶½ »	۱۳ »

ولی چون فوج فقط نیمی از سال به خدمت اشتغال دارد و برای همین مدت پرداخت انجام می‌شود بنا براین هزینهٔ واقعی به شرح ذیل خواهد بود:

مواجب	۱۱۶۳۹٤	قران
جیره‌ها	۱۸۷۲۰	»
علیق اسب	۳۱۲۰۰	»
مقرری طبیب	۱۲۰۰	»
قیمت اونیفورم	۱۸۰۰۰	»
سربازخانه‌ها	۵۰۰۰	»
جمع	۱۹۰۵۱٤ قران ـ ٤٤۳۵لیره	

۲ ـ فوج‌های قزاق ـ دوهنگ قزاق تهران را که قزاق‌های ایرانی نام دارند مایهٔ سرافرازی بخصوص پایتخت و افتخار شهریار می‌پندارند. یکی از این فوج‌ها از افراد طایفهٔ «مهاجر» تشکیل می‌شود. دیگری هنگ بومی نام دارد، هردو تحت تعلیمات مربیان روسی‌اند، اما به دلیل نامعلومی فوج مهاجر مواجب بیشتری دریافت می‌دارد و برهنگ بومی رجحان دارد. من افراد این دو هنگ را در حین رژه وغالباً هم در خیابان‌های تهران دیدم سر و وضع برازنده و شایسته‌ای داشتند ولباس یراق‌دار روسی پوشیده بودند با کلاه بلند پوستی و چرکاسی بلند قهوه‌ای که قسمت میان را با کمر بند تنگ می‌بستند و با جهد و تلاشی که از جانب مربیان روسی آنها مبذول می‌شود این دوفوج شاید بهترین نفرات قشون ایران باشند. هرچند عده‌ای که ازفوج قزاق برای سرکوبی ترکمنهای یموت نزدیک استراباد درسال ۱۸۸۹ رفته بودند از قرار معلوم در بدنامی آن شکست سهیم شده اند. اسب‌های این افراد از آن خود آنان است، ولی سالانه از بابت بها وکارکرد حیوان نفری صد قران اضافه دریافت می‌دارند.

فوج‌های قزاق تهران

۱ - فوج مهاجر

درجه‌دار و تعداد	مواجب سالانه	جیرهٔ روزانه	نفری	جو	علیق کاه	یونجه
۱ سرتیپ	۱۴۰۰ قران	قیمت جیره روزانه هشت شاهی است.	۵۸۹ نفر همه روزانه جیره ۳½ گیروانکه نان، ۲½ سیر پنیر، ۶ سیر و نیم گوشت و در تابستان ۵ سیر و نیم انگور و هفته‌ای یک بار هم پلو و خورش.	۳۹ گیروانکه	۷۸	۱۹½
۲ سرهنگ	۳۰۰ «			۱۹½	۳۹	۹¾
۲ یاور	۲۴۰ «			۱۶¼	۳۲½	۸⅛
۴ سلطان	۱۸۰ «			۱۳	۲۶	۶½
۱ آجودان	۱۸۰ «			۱۳	۲۶	۶½
۸ نایب اول	۱۲۰ «		نایبا ول و نایب دویم ها و افسران پائین تر و تابین ها جمعاً	۹¾	۱۹½	۴⅞
۸ نایب دوم	۸۴۰ «			۹¾	۱۹½	۴⅞
۱ مشرف (محاسب)	۱۵۰۰ «			۱۳	۲۶	۶½
۱ طبیب	۳۰۰ «			۱۶¼	۳۲½	۸⅛
۱ وکیل کل	۴۰۰ «			۶½	۱۳	۳¼
۴ وکیل	۳۵۰ «			۶½	۱۳	۳¼
۸ سرجوخه	۳۱۵ «			۶½	۱۳	۳¼
۵۶۰ تابین	۳۰۰ «			۶½	۱۳	۳¼

۲ - فوج بوسی

۱ - سرتیپ مواجب سالانه ۱۲۰۰ قران

بقیهٔ افسران مثل فوج مهاجر

۵۶۰ تابین ۱۸۰ قران

جمع مواجب	۱۰۴۷۴۰
جمع جیره	۸۵۹۹۴
جمع علیق	۶۸۴۹۵
جمع کل	۳۰۹۲۲۹

سربازخانه‌ها [۱] و اصطبل را دولت فراهم می‌سازد تایین‌های فوج مهاجر سالانه مواجب وجیره تا مبلغ ۶۵۵ قران دریافت می‌دارند وتایین‌های هنگ بومی تا معادل ۵۳۵ قران . افسران جزء و تابع وغیر مأمور وتایین‌ها هر سال یک دست اونیفرم با پارچهٔ فرنگی و یک دست هم پارچهٔ پشمی ضخیم ایرانی و دو دست اونیفرم نخی و یک جفت چکمه که جمعاً سالانه به صد قران بالغ می شود . اسلحه و تجهیزات شامل تفنگ بردان، شمشیر، زین وافسار را هم دولت می‌دهد. یکی از دلایل خاصیت وجود بیشتر این نفرات آن است که خزانه‌داری ایران عهده دار پرداخت مقرری آنهاست. هرچند که این کار توسط افسران روسی انجام می‌شود ، ولی این افسران نظارتی در کار ترفیعات ندارند که خود دلیل بی‌قدرتی ایشان است. جدول ذیل را هم که راجع به دو فوج مزبور است ضمیمه می کنم کل هزینهٔ دو فوج اگر تمام و کامل در فهرست باشند به شرح زیر خواهد بود :

مربیان	۸۰۰۰۰	قران
مترجم	۸۶۶۰	»
فوج اول بابت پرداخت مقرری	۲۲۳۹۴۰	»
فوج اول بابت جیره	۸۵۹۹۴	»
فوج اول بابت علیق اسب	۶۸۴۹۵	»
دارو	۱۲۰۰	»
بابت اسب	۵۸۹۰۰	»
اونیفرم	۵۸۹۰۰	»
سربازخانه و اصطبل‌ها	۱۰۰۰۰	»

۱ سربازخانه های ایران به شکل کاروانسرا ساخته می‌شود و شامل عده‌ای اطاق بدون پنجره، ولی با درهای اضافی است، از هر چهار سمت به محوطهٔ وسیعی راه دارد . تختخوابی در کار نیست و سربازان روی کف اطاق یا فرش می‌خوابند .

فوج دوم مقرری	۱۰۴۷۴۰	»
فوج دوم جیره	۸۰۹۹۴	»
علیق اسب	۶۸۴۹۰	»
دارو	۱۲۰۰	»
بابت اسب	۵۸۹۰۰	»
اونیفرم	۵۸۹۰۰	»
جمع کل ـ	۱/۰۲۴/۳۱۸ قران یا ۲۹۲۶۶ لیره	



پیاده نظام ظل‌السلطان

ولی هیچ یک از این دو فوج بر پایهٔ درست و تمام نیست و گاهی فقط ۳۰۰ نفر در خدمت اند . در حالی کـه در تعداد درجه‌داران و مربیان نقصانی حاصل نمی شود و بطور متوسط هزینهٔ سالانه از بابت کاهش نفرات تا حدود ۲۰۰۰۰ لیره تقلیل می‌یابد. به سی نفر از تابین‌ها درس موسیقی داده‌اند که یک دستهٔ موزیک تشکیل می‌دهند.

پیاده نظام ـ پیاده نظام بر سازمانی از نفرات محلی و ایلاتی مبتنی است. این دسته بنا بر قرار ثابتی تعلیم نمی‌یابند ، بلکه خدمت و احضار آنها با اشد ترتیب قهری از ولایات و نواحی و دهات یا طوایف انجام می‌شود و انتخاب نفرات و فرماندهی آنها منوط به نظر رئیس طایفه یا حاکم حوزهٔ مربوطه است. بنابراین بعضی از نواحی زیاد تر از سهم خود سرباز می‌دهند بعض دیگر کمتر از آنچه مقرر است. هنگامی که حکم سربازگیری اعلام می‌شود بساط عزا فراهم می‌گردد، زیرا که روزگار سرباز ایرانی به‌قدری سخت و ناگوار است که کمتر فردی داوطلبانه علاقهٔ خدمت دارد .

بر طبق معمول اهالی‌ده ، نفرات سهمی دهکدهٔ خویش را تعیین می کنند و با رسم سرشکن مساعده‌ای به زن و فرزند آن فرد شیردلی که آمادهٔ رفتن است پرداخت می‌نمایند. این پرداخت غیر رسمی را « خانه واری » می‌نامند و سالانه سه تا بیست تومان و حد متوسط هشت تا ده تومان است ، اما هیچ سربازی با اطمینان خاطر به این قول و قرارها قدر و اعتبار نمی‌دهد و در خیلی از موارد اصلا پرداختی صورت نمی پذیرد .

خدمت سربازی برای تمام عمر است مگر آنکه سربازی قادر باشد که وجوهاتی فراهم و موافقت سرهنگ را برای ترك خدمت تحصیل کند یا بتواند

شخص دیگری را با پرداخت رشوه به جای خود معرفی کند. این افراد نظامی‌شامل نوجوانانی پانزده شانزده ساله و از طرف دیگر سالخوردگانی مو سپید و بی دندان و افرادی وارفته اند که به ندرت برای حرکات روز رژه قدرتی دارند. مسیحی‌ها کلیمی ها ، زردشتی‌ها و همچنین رعیت های املاك شاهی از خدمت معاف اند و بنا بر این قاعده هم افراد پیاده نظام از هر سه سال دو سال را در خدمت و یک سال را درمیان خانوادهٔ خود صرف می کنند و اگرحال بدین منوال باشد عدهٔ بیشتری از حالا برای خدمت در زیر پرچم فراهم می‌شوند. در واقع نصف هنگ‌ها منحل محسوب می‌شود و آنهائی که در یک هنگ مشغول و مجهزند به ندرت افرادی در میان ایشان تمام مدت به خدمت اشتغال دارند.

در مورد هنگ پیاده نظام هریک از آنها شامل ده گروهان صد نفری است که جمعاً ۱۰۰۰ نفر می‌شوند. نیروی واقعی ده گروهان که به طور متوسط هر کدام ۷۰ نفر دارد جمعاً ۷۰۰ نفر است وجمع عدهٔ افسران هم به قرار ذیل است: یک افسر فرمانده (معمولا سرتیپ و گاهی سرهنگ)، دو یاور، یک آجودان، ده سلطان، ده نایب‌اول، ده‌نایب دوم و ده بیگ زاده (یک وکیل یک سلطان یا نایب)، افسران غیر مأمور هر گروهان شامل یک گروهبان، چهار سرجوخه و هشت نفر متصدی چادر (اون باشی) .

مواجب و جیره ـ جدول ذیل مربوط به‌مواجب اسمی پیاده نظام ایران است وقتی که‌فردی درخدمت سربازی است فرض این است که هرسه مقرری را دریافت می دارد واگرشاغل نباشد فقط مواجب ، ولی نه همهٔ آن را ، بلکه از ۸قران ـ ۳ قران به‌اومی‌دهند و بابت بقیه دو خروارگندم وکسر ۲ درصدهم ازمواجب تمام افسران از یاور به بالا منظور می‌شود .

درجه	مواجب		جیره		خرج خانه	
تابین	۷۰	قران	۹۰	قران	۸۰	قران
سرجوخه	۸۰	»	۹۰	»	۸۰	»
گروهبان	۹۰	»	۹۰	»	۸۰	»
وکیل باشی	۱۹۰	»	۱۳۸	»	۸۰	»
بیرق دار	۱۹۰	»	۱۲۶	»	۸۰	»
نایب دویم	۱۹۰	»	۱۲۶	»	۸۰	»
نایب اول	۲۸۰	»	۱۲۶	»	۸۰	»
سلطان	۵۸۰	»	۵۴۰	»	۸۰	»
آجودن	۵۸۰	»	۵۴۰	»	۸۰	»
افسر بیرقدار	۵۸۰	»	۵۴۰	»	۸۰	»
یاور دوم	۱۰۰۰	»	۱۱۴۰	»	۸۰	»
یاور	۱۲۰۰	»	۱۱۴۰	»	۸۰	»
سرهنگ	۴۰۰۰	»	۱۸۶۰	»	—	»
سرتیپ درجه ۳	۷۵۰۰	»	۳۰۰۰	»	—	»
سرتیپ درجه ۲	۹۰۰۰	»	۳۹۶۰	»	—	»
سرتیپ درجه ۱	۱۲۰۰۰	»	۶۰۰۰	»	—	»

اونیفرم ـ غیر از پایتخت در جاهای دیگر سرباز ایرانی به ندرت لباس کامل نظامی بر تن دارد[1] وگاهی به جای قطعاتی از اونیفرم رسمی که نرسیده‌

۱ ـ « اونیفرم های رنگارنگ ایران چیز تازه‌ای نیست. دو قرن و نیم پیش نمایندهٔ کمپانی‌هند شرقی در اصفهان شرح ذیل را به هیئت مدیره نوشت: شاه عباس عزم کرده است که ۲۰۰۰ دست لباس بین سربازان توزیع کندکه جمع عدهٔ مواجب بگیر آنها ۳۵۰۰۰ نفر است و آن لباسها به رنگ شکری، پوست آهوئی، هلوئی، گوگردی، قرمز، سبز و انواع دیگر رنگ‌های سبک خواهد بود . »

باشد و یا گم شده باشد لباس معمولی به کار می‌رود . اونیفرم مرسوم برای هنگ‌های عادی بلوز از یک پارچهٔ آبی با کمربند قهوه‌ای چرمی و شلوارهم از همین پارچه و کلاه از پوست بره به رنگ سیاه با نشان برنجی در جلو آن است ، اما خیلی به ندرت سربازی با اونیفرم کامل دیده می شود .

اسماً هر تابینی در سال دو دست لباس نخی حق دارد . همچنین یک دست لباس پشمی و دو جفت پوتین و هر دو سال یک بارهم وقتی که هنگ منحل می شود حق دریافت شش ماه مواجب برای مدد سفر بازگشت به اقامتگاه خود دارد . لباس به ندرت دریافت می‌شود و مقرری بازگشت هیچ وقت دریافت نمی‌شود . من در نقاط دیگری از دنیا سرباز دیدم ، اما تقریباً در هیچ جا این همه افراد ارجمند انسانی را با این طرز لباس محقر و تجهیزاتی تا این اندازه بی‌مقدار مشاهده نکرده‌ام .

اصلاح لشکری ـ پادشاه فعلی در بارهٔ اصلاح قشون هم اقدام کرده است ، ولی در این زمینه هم مانند موارد نیم بند دیگر نتیجه‌ای بدست نیامده است . امیر نظام (میرزا تقی‌خان . م) که به امر او ازبین رفت توجه سیاستمدارانه‌ای نظیر امور دیگر به کار لشکر نموده بود ، و اگر او زنده بود وضع قشون ایران خیلی با آنچه فعلا هست تفاوت داشت .

بار دیگر شاه درسال ۱۸۷۵ در اثر تلقینات نخست وزیر مقتدر خود میرزا حسین‌خان (مشیرالدوله) که در آن موقع ریاست شورای سلطنتی را داشت ، به اقدامات اصلاحی نظامی پرداخت که دامنه‌دارترین اصلاحات قشونی ومتضمن تجدید اساسی سازمان لشکری‌بود . امریهٔ نظام اجباری صادر ومدت آن دوازده سال تعیین گردید . لشکر دائمی‌زمان صلح را نیز درنظر گرفتند، و ترفیعات بر اساس مدت خدمت مقرر و مقرراتی‌هم‌برای پرداخت مواجب مرتب وحق دورهٔ تقاعد وضع شد، ولی مانند بیشتر افکار اصلاحی این کارها هم در طاق نسیان افتاد ، و هیچ گاه مجری نشد . وضع درهم‌برهم قدیم کما کان دوام دارد ومحال بدین منوال خواهد ماند تا سردار بزرگی‌تمام این بساط را تارومار کند .

تقسیمات منطقه‌ای ـ در سال ۱۸۸۶ لیست قشونی ایران تقسیمات منطقه‌ای ذیل را نشان می‌داد ، ولی باید در نظر داشت که معمولا در ایران راه و رسم مبالغه در میان است و بیشتر فوج‌ها وضع مجهزی ندارند :

نام و منطقهٔ فوج	مرکز پادگان
۲۶ هنگ آذربایجان (اسماً ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ در واقع ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر)	تبریز ، تهران ، میاندوآب، اردبیل، ساوجبلاغ ،مشهد ومرز روسیه وترکمن
۱۲ فوج خراسان (قرای: ترشیز، بسطام، سمنان ۲ قاین ۳ کرمان و۳ فوج تفنگچی، ۱ کرمان‌وبلوچستان، ۱ استرابادو ۱ مشهد)	سرخس، استراباد، قاین، نصرت آباد، تهران ، مرز بلوچستان
۷ فوج مازندران	استراباد
۱ گیلان	انزلی
۵ اصفهان	اصفهان و محمره
۵ خمسه	مشهد و کلات
٤ دماوند	تهران
۳ قزوین	تهران
٤ کرمانشاه	مرز کردستان
٦ ـ کزاز و فراهان	بوشهر و بندر عباس
۱ گروس، ۱ کمره، ۱ گلپایگان، ۲ لرستان ۱ ملایر، ۱ نهاوند، ٤ همدان، ۱ کردستان.	شیراز

صنف توپخانه ـ بخش توپخانه رسماً شامل پانزده گردان و هنگ‌های ذیل است که نصف آن هیچ گاه واقعاً تشکیل نمی‌یابد. سیزده هنگ آذربایجان و یکی هم از هرکدام از منطقه های‌زیر :

خراسان ، استراباد ،شاهرود ، بسطام ،کرمان ، اصفهان ، بروجرد ،خمسه ، خرقان ، خوزستان ، قزوین ، کرمانشاه ، کردستان ، گروس ، کزاز ، لرستان ،

ملایر، نهاوند، همدان، تهران، ساوه وشیراز مواجب افراد توپخانه دوبرابر صنف‌های دیگر است، اما جیره‌ها یکی است و میزان آنها به قرار ذیل است:

درجه	مواجب	جیره	خرج خانه
تابین	۱۴۰ قران	۹۰ قران	۸۰ قران
سرجوخه	۱۶۰ »	۹۰ »	۸۰ »
گروهبان	۱۸۰ »	۹۰ »	۸۰ »
وکیل باشی	۳۸۰ »	۱۳۸ »	۸۰ »
پرچم دار	۳۸۰ »	۱۲۶ »	۸۰ »
نایب‌دویم	۳۸۰ »	۱۲۶ »	۸۰ »
نایب اول	۵۶۰ »	۱۲۶ »	۸۰ »
سلطان	۱۱۶۰ »	۵۴۰ »	۸۰ »
آجودان	۱۱۶۰ »	۵۴۰ »	۸۰ »
بیرقدار	۱۱۶۰ »	۵۴۰ »	۸۰ »
یاور دوم	۲۰۰۰ »	۱۱۴۰ »	۸۰ »
یاور	۲۴۰۰ »	۱۱۴۰ »	۸۰ »
سرهنگ	۵۰۰۰ »	۱۸۶۰ »	— »
سرتیپ درجه ۳	۷۵۰۰ »	۳۰۰۰ »	— »
سرتیپ درجه ۲	۹۰۰۰ »	۳۹۶۰ »	— »
سرتیپ درجه ۱	۱۲۰۰۰ »	۶۰۰۰ »	— »

توپها ـ سلاح سنگین قشون ایران آنقدر بی ارزش است که قابل ذکر نیست. آنچه برای استعمال آنها آماده دارند قبلا بیان کردم مثلا می گویند ۱۶۴ توپ کم و بیش قابل استفاده هست. چهار توب روسی با کالیبر ۷ و ۸ سانتیمتر از نوع توپهای کروپ دارند که از جمله بهترین توپهای آنهاست. از دورهٔ افسران اتریشی هم آثاری به یادگار مانده است، زیرا که عدهٔ زیادی توپهای سر پر نوع

اوکاتیوس درانبار زرادخانه‌های تهران و ولایات دیده‌می‌شود که سی عراده ازآنها توپ‌های کوهستانی ۷ سانتیمتر در تهران و تبریز است که با قاطر حمل می‌شود. بعلاوه در تهران هشت توپ اوکاتیوس ۹ سانتیمتری و ده عرادهٔ با کالیبر یک‌سانتیمتر و۷۲ عرادهٔ توپهای برنجی است که درتهران ساخته‌اند وهمچنین چند توپ غیر قابل حمل که بعضی از آنها را در میدان توپخانهٔ تهران به نمایش گذاشته‌اند.

در تبریز علاوه بر توپهای کوهستانی ، هفت توپ اوخاتیوس ۹سانتیمتری و در اصفهان هشت عرادهٔ ۸ سانتیمتری و هفده توپ کهنه و بی‌مصرف دیگر در پایگاه‌های متعدد مرزی دارند. توپ‌های ممتاز را گاهی‌از قورخانه بیرون می کشند، بدون اینکه نفرات از طرز کار انداختن آنها سررشته داشته باشند . از توپهای صحرائی که دارای وسایل حمل و نقل کافی باشد هیچ ندارند. من مقداری عمده ازگلوله‌های فلزی در زرادخانهٔ تهران دیدم که می گفتند جنس آنها از معادن مازندران است .

اسلحه و مهمات ـ اسلحهٔ صنف‌ها حتی از قسمت توپخانه هم ناقص‌تراست. کل پیاده نظام با تفنگ‌های سر پرکهنه‌ای مجهزند که به نام براون بس Brown Bess مشهور است که درانگلستان قبل از جنگ کریمه و در پروس تا سال ۱۸٦۳ به کار می‌رفت. در ایالات سرحدی مانند سیستان و خراسان چریکها هنوز تفنگ‌های فتیله‌ای دارند. درقورخانهٔ تهران ۱۰۰۰۰ تفنگ ورندل برای مواقع ضروری و جنگ باکردها و ترکمنها ذخیره کرده‌اند ، ولی بواسطهٔ نبودن فشنگ مدتها عاطل‌مانده ومی گویند خراب شده‌است. بعلاوه ۲۰۰۰۰قبضه تفنگ شکاری و ۳۰۰۰۰ قبضه تفنگ‌هائی است که آلمانها درجنگ ۱۸۷۰ با فرانسه به عنوان غنیمت بدست آورده بودند و درسفر اول شاه به اروپا ، دانه‌ای ۱٦ شلینگ به ایران فروختند که اسلحهٔ‌چرندی است و فشنگ‌های آن نیز ساخت تهران است .

اسلحهٔ سبک در قورخانهٔ تهران واقع در مجاورت دروازهٔ میدان توپخانه ساخته می شود[1].

قورخانه ـ من از قورخانهٔ تهران بازدید کردم. در آنجا دو افسر اتریشی از من استقبال و مرا به بخش های متعدد که کارگران مشغول کار بودند، و مشرف به محوطهٔ باغ بود هدایت کردند. قراربود همان روزها پادشاه هم به رسم سالانه از زرادخانه بازدید کند. از این رو همه چیز پاك و پاکیزه می نمود. در این محل یک کارخانهٔ فلزسازی هست که مجسمه و اسباب تزئینی به سبک اروپائی برای باغ ها و منازل می سازد و همچنین کارخانهٔ تفنگ سازی که از فرانسه خریداری شده بود، و سرپرست اتریشی داشت و غرفه هائی برای ساختن زین وبرگ و رکاب و کمر بند از چرم همدان. بعلاوه ابزار موسیقی و شمشیر که در مواقع جشن و رژه به کار می‌رود. بهترین تیغه ها از پولاد روسی است. می گفتند آن دستگاه‌ها سیصد کارگر دارد، ولی چنین می نمود که عدهٔ محدودی از آن جماعت در این بنا حاضر بودند. وقتی که من جسارت ورزیده سبکی جنس مصنوعات آنها را خاطرنشان کردم جواب مشترك این بوده‌است که این اجناس فقط برای تمرین است، مصنوعات مرغوب برای مصرف اضطراری درانبارهاست. در اینکه خاصیت جنگاوری لشکری که به ندرت اسلحهٔ مؤثر جنگی دیده است و با آن آشنائی کافی ندارد تا چه‌اندازه است، خوانندگان خود با حدس و قیاس درخواهند یافت.

سرباز ایرانی و اسلحهٔ او ـ در موارد گوناگون وقتی که حرف نیروی نظامی ایران به میان آمده است غالباً اسمی هم از تفنگ آنها برده‌ام و معلوم گردید که نه فقط جنساً کهنه و قدیمی است، بلکه خیلی هم کثیف و فرسوده است. سربازها چنانکه شایسته است نسبت به اسلحهٔ خود احترام و مباهات وافی ندارند. سرهنگ استیوارت نقل کرده است که آنها تفنگ خود را بر نهر نهاده از آن عبورمی کردند. شنیده‌ام وقتی که تفنگ‌های فشنگی در ایران متداول شد، بعد از خالی شدن تیر

۱ ـ قورخانهٔ تهران در زمان حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم درویش مسلك محمد شاه ساخته شده است. آن عالی جناب عشق فروانی به‌کارهای بدیع داشت.

که قنداق تفنگ پس می‌زند و به سینهٔ سرباز می‌خورد، سرباز بر زمین می افتد و خود را وارسی می کرد تا مطمئن شود آیا صدمهٔ خطرناکی دیده است یا نه. هنگامی که تفنگ آنها از کثرت کثافت و جرم تیر خالی نمی کند، لوله را در آب می‌شویند و با سنبه و پارچه که چندین بار بالا و پائین می‌برند تمیز نموده بعددر آفتاب می گذارند که خشک شود. از اینکه این قبیل افراد برای استفاده از این سلاح گرامی چه اندازه بی‌مایه و ناشی‌اند من‌توان از این نکته قیاس کرد که وقتی که در موارد مهم سرباز تفنگ پر فشنگی در دست خود دارد، هیچ بعید نیست که به جای دشمن زخم مهلکی به خودش وارد سازد.

آتشبار شتر - هنوز در سالنامهٔ دولتی نام موهوم گروه زنبورکچی‌ها که آتشبار جمازه است دیده می شود. این دسته در عهد پادشاهان پیشین قاجار قدر و منزلت بسیار داشتند وشامل عده‌ای محدود از افرادی است که قدکوتاه و اونیفرم نارنجی با یراق‌های سرخ و سبز دارند و بر شتر سوارند و توپهای گردانی را که در عقب سر آنهاست شلیک می کنند.

در عهد فتحعلی شاه این دسته پیوسته هنگامی که شاه سوار بر اسب‌یا از آن پیاده می‌شد، سلام سلطانی شلیک می نمودند و با آنکه هنوز روی کاغذ وجود دارند، این گروه از کار افتاده وبکلی عاطل و باطل دیر یا زود از بین خواهد رفت و تردیدی‌هم نیست که دیگر در صدد تهیه و تجهیز آن بر نخواهند آمد.

گروه اتریشی - راجع به‌این دسته قبلا اشاره‌ای کرده‌ام. فکر اصلی این بود که دستهٔ کوچکی بنا بر نمونهٔ اتریشی تشکیل دهند و سپس آن هستهٔ مرکزی قشون آینده بشود. همانند بسیاری دیگر از نقشه‌های دیگر ایرانی، این طرح نیز به جائی نرسید، و تنها یادگار آن، چند تن از افسران جوان ایرانی‌اند که به سبک اروپائی تعلیم یافته اند و در هنگ‌های متعدد سمت مربی دارند.

خرج نظام - یک گزارش دیپلماتیک در سال ۱۸۸۶ هزینهٔ قشونی سال قبل از آن را سالانه ۶۱۳،۰۰۰ لیره تخمین زده بعلاوه ۸۱۰۰۰ خروار گندم با ارزش ۵۵۰۰۰ لیره که جمعاً می شود ۶۶۸۰۰۰ لیره. من گزارش‌های دیگر را

هم دیده‌ام که جمع مخارج را از ۵۸۵ر۰۰۰ لیره تا ۸۵۰ر۰۰۰ لیره قلمداد کرده است. جدول عایدات که قبلا درج کردم مخارج را درسال ۱۸۸۹ معادل ۱ر۸۰۰ر۰۰۰ تومان یا ۵۲۴ر۰۰۰ لیره‌نشان داده است، ولی جای تردید است که این ارقام قطعی باشد و در ایران از منبع موثقی به من رقم ۲ر۵۰۰ر۰۰۰ تومان بابت کل هزینهٔ قشونی اظهار شده که با محاسبه به نرخ تسعیر رسمی معادل ۷۱۴ر۰۰۰ لیره می شود که می توان کم و بیش هزینهٔ سالانه محسوب داشت. هرگاه این رقم‌را با پنج میلیون لیره که نادر شاه خرج می کرد، مقایسه کنیم و باز در خاطر داشته باشیم که مبلغ عمده‌ای از همین بودجهٔ قلیل هم صرف مخارج واقعی خود نمی‌شود، خود قرینه و دلیل وافی و کافی است که چرا وضع نظامی ایران تا این اندازه راه تباهی و انحطاط پیموده است.

درجه داران ایرانی - تا اینجا به نحو مبسوطی اجزای قشون ایران را توضیح و تجزیه و تحلیل کرده‌ام، اینک شرحی نیز راجع به کل سیستم نظامی‌ایران و چگونگی ادارهٔ لشکری در ایران و پرسنل آن خواه درجه دار و خواه افراد می پردازم.

راجع به درجه داران ایرانی ازلحاظ صنفی هیچ کس توصیف خوش آیندی نکرده است. این دسته از دانش جنگ بی اطلاع، و فاقد حس همبستگی اند. انتخاب و ترفیع ایشان منوط به لیاقت و کاردانی نیست. این دسته کابوسی‌به‌شمار می‌روند که هر واحد نظامی که تابع آنها شود جز تحلیل رفتن راهی ندارد. وقتی که برای ما نقل می کنند که فرماندهی فلان هنگ موروثی است و یا گاهی این مقام به کودکان واگذار می‌شود و بنا بر راه و رسم، خرید و فروش می کنند، فراهم آمدن افسران زبده و کاردان از محالات است.

فرض این است که فن افسری ظاهراً درایران مانند شاعری در سایر جاها مادرزادی است نه اکتسابی. در موقع مسافرتم به تهران طفلکی یازده ساله درقشون درجهٔ امیر تومانی داشت، و در سلام سلطانی که من هم حاضر و ناظر بودم او

(ملیجک.م) بین فرمانده کل قوا و یک سردار سالخورده ایستاده بود. این نمونهٔ بارزی از درجه بندی ناهنجاری است که در تمام مراتب از سرکردگی تا بیرقداری هست. سرپرستی و اعطای ترفیع در هر هنگی بدست جناب سرهنگ است و او چنان از آن سمت و کار طرف بر می‌بندد که مقام او موجب غبطه و مورد تقاضاهای گرانمایه است ـ یعنی به همان نحوی که فلان خانه یا بنا را در انگلستان معامله می‌کنند، در موقع ارتقای به‌این مقام سود بخش هم، بایستی و جه سرشاری‌داد.

وی حق‌العمل کاری خود را به افسران تابع می فروشد، و با دریافت مبلغی افراد را از خدمت معاف می‌فرماید ویا سربازی را از خدمت مرخصی می کند. وی از تحویل جیره‌ها وپرداخت مواجب مداخل دارد وغالباً بواسطهٔ رسم رباخواری فقط نیمی از مواجب را می‌پردازد. مواردی‌هم اتفاق افتاد که شخصی به مقام سرهنگی رسیده که تمام عمر خود را در پیشه وکار کشوری گذرانیده بود.

هنگامی که هنگی را اساس می نهند بارها دیده شده است که هیچ یک از افسرانش هرگز لباس نظامی برتن نکرده و درمشق وتمرین شرکت ننموده بودند. برای آنکه درجهٔ ممتازی نصیب گردد،تقدیم وجهی معادل ۲۰۰ تا ۷۰۰ ویاحتی ۱۰۰۰ لیره از ناحیهٔ نامزد مقام سرهنگی یا سرتیپی ضروری است و اگر مقامات بالا را افرادی از خانواده‌های ممتاز احراز و یا چنانکه اشاره کرده‌ام از طریق ارث کسب می کنند درجات پائین تر از یاور به پائین به افراد طبقهٔ متوسط و یا طبقهٔ سوم می‌رسد که شأن و مقام اجتماعی دیگر ندارند. باری می توان افزود که پاره‌ای افسران در میدان نبرد آنچنان که باید پایداری نمی کنند.

کالج سلطانی ـ در قدر و منزلت همایونی و فرزند او نایب‌السلطنه ذکر این نکته هم ضروری است که هر دو ایشان سعی و اهتمام نموده‌اند که با تأسیس وسایل آموزش افسرانی بهتر از آنچه تاکنون بوده است فراهم سازند. کالج‌سلطانی که شاه فعلی بزودی بعد از احراز مقام سلطنت اساس نهاده تا اندازه‌ای از روی نمونهٔ لیسه‌های فرانسه است، و من از آنجا بازدید و شرحش را تعریف کردم.

بخشی‌هم راجع به نظام دارد که تحت تعلیم دو مربی ایرانی علم جنگ آموخته می‌شود. در آنجا سی شاگرد در رشتهٔ توپخانه و چهل و پنج نفر در کلاس پیاده نظام بودند.

کالج نایب ـ نایب‌السلطنه که از دستگاه مدرسهٔ دارالفنون راضی نمی‌نمود و علاقه‌ای هم به هم چشمی داشت، مدرسهٔ نظام جداگانه‌ای در سال ۱۸۸۵ تأسیس کرد که ۱۰۰ شاگرد دارد و سالانه مبلغی معادل با ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تومان مخارج آن بر بودجهٔ مملکت تحمیل می شود. برنامهٔ تحصیلی فقط نظامی است و غرض آن است که افسرانی بهتر و آزموده‌تر تربیت شوند. بدون تردید احتیاجی به وجود هر دو مدرسهٔ مزبور نیست و هم اکنون رقابتی بین آن دو در گرفته است. از لحاظ پرداخت و اونیفرم و غیره که در مدرسهٔ سلطانی از مرحمتی همایونی تأمین است، مدرسهٔ نایب‌السلطنه یارای رقابت ندارد و دراینکه مدرسهٔ نایب‌السلطنه چه نوع افسرانی بیرون خواهد داد باید در انتظار نتیجهٔ کار بود. شاگردان این مدرسه که من دیدم کودکانی بیش نبودند.

بیمارستان نظامی ـ چون راجع به موضوع اصلاحات نظامی ایران سخن در میان است دو نقشهٔ دیگر که نتیجهٔ مسافرت اول شاه به اروپا بوده‌است، و هردو هم زوداز بین رفت، خاطر نشان می‌شود. یکی تأسیس مدرسهٔ ستاد نظامی زیرنظر افسری دانمارکی و دیگری بیمارستانی نظامی که بیست تختخواب داشت. مبلغی همه ساله شاه اهدا می کند و این وجه هم مرتباً بوسیلهٔ سرپرست بیمارستان بلع می‌شود، زیرا که نه بیماری در آنجاست و نه دارو. روزی ناگهان شاه فرمود که قصد بازدید از بیمارستان که بنا بر معمول خالی بود دارد، اما مدیر بیمارستان هم چندان کودن و بی دست و پا نبود، و با عجله بیست نفر از سربازخانه و بازارگرد آوردند و زیر پتو جا دادند، با این دستور که به محض ورود همایونی ناله را آغاز کنند، از این جریان هیچ طرفی‌هم اظهار عدم رضایت ننمود.

سربازان ـ عیار متوسط درجه دار ایرانی عهد ناصری را باز نموده‌ام، شگفت بار نیست که چنان فرماندهانی چگونه اثر و خیری در پرورش زیردستان

دارند و یا داشته باشند. در نیم قرنی که از آن عهد گذشته است که سرباز ایرانی را گروهبانان انگلیسی تعلیم می‌دادند ، بواسطهٔ فقدان مربی صالح ، و محدودیت مزمن تجهیزات و جیره و مواجب او ،ازلحاظ قابلیت نظامی و شجاعت و خاصیت کار تنزل بسیار کرده است.

اولا نفر اشتیاقی به خدمت ندارد ، داوطلب بین آنها خیلی کمیاب‌است ، در حین خدمت هم مواجب کافی ، خوراك کافی و لباس کافی نصیبش نمی شود، و با آنکه در خدمت زیر پرچم است باز هر فرصتی را غنیمت دانسته در خارج به کار می پردازد و از همان وضع و حال هم سراسیمه در صف رژه نمودار می‌شود ، وبا شتاب اونیفرمی از انبار دریافت و بر تن می کند و همینکه این کارسرسری تمام شد باز دنبال کار و کسب خود می رود . غالباً در بازار ، این سربازان درلباس نظامی ، وقت می گذرانند ودر واقع وضع مواجب آنها بیشتر ناگوار است ، زیرا که وجه بدواً از خزانهٔ دولت به این عنوان صادر می گردد و بواسطهٔ پیچ و خم‌هائی که از رندی متصدیان در بین راه هست ، رسیدن آن به دست سرباز بیچاره مدتی به عهدهٔ تعویق می‌افتد. از این رو تعجب آور نخواهد بود که چنین نفری هنگام خطر از میدان رزم در برود و اهل جان‌بازی نباشد.

با آنکه در جنگ باروس در ربع اول این قرن پیاده نظام ایران گاهی نیک پیکار کرده است غالباً هم حرکات جبن آمیز نشان داده، می گویند وقتی افراد هنگ همدان از غرش توپ آزمایشی خودشان پا به فرار نهادند. از این رو بی‌دلیل نبوده است که ظاهراً یکی از افسران روس وقتی گفته بود که ایران با یک گروهبان قابل فتح است، بدون اینکه تیری شلیک شده باشد. این کار بایک گردان دشوارتر است، با یک هنگ تمام دور از امکان ، زیرا که همهٔ لشکر مهاجم از گرسنگی در خطر خواهند افتاد .

درتمام موارد بعدازجنگ دوم‌روس، لشکر ایران‌هیچ گاه نمایش درخشانی نداده است. محاصرهٔ هرات به وسیلهٔ محمد شاه در سال ۸ - ۱۸۳۷ ناشی از رشادت



دانشجویان دانشکدهٔ نظام تهران

الدرد پوتینگر [۱] و از طرفی هم بیچارگی محصورین بوده است. در نبرد کوتاه ایران و انگلیس به سال ۱۸۵۷ در جلگهٔ کارون ده هزار نفر ایرانی در مقابل سیصد سرباز انگلیسی استقامت ننمودند. در سال ۱۸۶۰ قشون ایران در جنگ با ترکمن‌های مرو شکست ناهنجاری خوردند، با آن وضع و حال پیروزی هر لشکر منظم اروپائی در ایران کاری سخت آسان بود.

رژهٔ پادگان تهران ـ بنا بر دعوت عنایت آمیز فرمانده کل قوا در تهران، شاهد یک رژهٔ اختصاصی پادگان پایتخت بودم که اسماً ۷۰۰ نفر است، ولی درآن موقع بیش از ۴۰۰ تن نبودند و آن در میدان مشق که در مغرب میدان توپخانه است اتفاق افتاد. علاوه بر پیاده نظام دو واحد توپخانه بود که با قاطر حمل می گردید. ۴۳۰ قزاق ایرانی و دسته‌ای از شاگردان مدرسهٔ نظام درمیدان حاضر بودند. اسب بی سواری که در میدان این طرف و آن طرف می‌دوید، واقعهٔ پارك ویندزور را به خاطرم آورد که در سفر اول شاه به سال ۱۸۷۳ افسری ایرانی در ملاء عام از زین اسب بر زمین فروافتاده بود.

گردان پیاده درچهار رسد ۱۲۰ نفری که جمعاً ۴۸۰ نفر بودند رژه رفتند، و سه فوج آذربایجان که همیشه بهترین افراد نظامی ایران از میان ایشان برآمده است، جالب‌ترین نمونهٔ نمایش آن روز، و شامل افرادی خوش بنیه و رشید وبلندتر از حد معمول، و از این جهت به احتمال قوی از هر هنگ انگلیسی برازنده تر بود. اما تجهیزات و طرز گام برداری عدهٔ زیادی از آنها مایهٔ تأسف بود، و جای نهایت حسرت که چنان افراد برومندی چنین وضع اسفناکی داشتند.

فوج ها در حال حرکت ـ سابقاً راجع به دستهٔ صد نفری که در راه مشهد به تهران در حال مارش دیده بودم سخنی به میان آوردم که ایشان از سر تا ته رسد درطول شش میل راه پیش می‌رفتند. این نفرات همه جور لباس درتن داشتند، و اتفاقاً اونیفرمی هم در بین آنها به نظر می‌رسید. تک تک یا دو سه نفری، یا به‌صورت گروه، درحرکت بودند. بارو بنه وتوشه را آنچه قاطران‌بایدحمل می کردند

۱ - Eldred Pottinger

خود بر دوش می‌کشیدند. چند اسب و شتر برای بارکشی و حمل چادر همراه داشتند وگاهی هم سوار بر اسبی نزار در حرکت بود ، و بواسطهٔ همراه نداشتن آذوقهٔ لازم، این عده ازهر ده و قصبه‌ای که می‌گذشتند برای رفع احتیاج حد اعلای استفاده را می‌کردند، و دهاتی‌ها از این بابت هیچ دل خوشی ندارند. گماشتهٔ محلی خودم در یزد خواست تعریف می‌کرد که در موردی قبل از عبور دسته‌های لشکری اهالی ده ، تیر تمام پل‌هارا برچیده بودند تا امکان عبور محدود ومنظور حمایتی اهالی به سبک قرون وسطی تأمین باشد.

سر.هنری لیارد به سال ۱۸٤۰ درهمدان بود که تازه دستهٔ قشونی ازآن حدود گذشته و درختان و باغ و بوستان رعیت را از بیخ و بن برکنده بودند ، و مثل این می نمود که همدان تازه از جنگی خلاص شده باشد. هانوای نیز یک قرن قبل ازآن همین مشاهده را داشت چنانکه می‌نویسد: گویا رسم و قاعده درایران این شده است که هرجا لشکریان عبور کنند مایهٔ آزاری برای مردم ده و شهر وبازار باشند ، چون اهالی ناگزیرند خوراك آنها را فراهم سازند ، و این ترتیب برخلاف انسانیت و دور از آداب مهمان نوازی است.

دستگاه اداری نظام ـ فقط بیان این نکته باقی مانده است که قشون ایران در واقع فاقد سازمان اداری است. دوایر کارپردازی ، یا حمل و نقل و یا دستهٔ آمبولانس ندارد . مقاطعه‌های تهیهٔ پارچه نصیب کسی می‌شود که بیشتر پول‌بدهد. در تنها موردی که نشانهٔ یک رنگی هست همانا اونیفرم است ، وگرنه در حقیقت از لحاظ سربازگیری و لباس واسلحه وتجهیزات و انضباط و خدمت قشونی‌بی نظام‌تر از آن در سراسر جهان نمی شود ، با این وصف بسیار بعید خواهد بود که رفتار نفرات هم غیر از آنچه هست باشد.

راجع به وضع اسف‌انگیز سربازان ایران مسئولیت بر عهدهٔ سیستم است نه افراد .دستگاه اداری نظام در تهران بی شباهت به دستگاه کشوری نیست ، و همان خصوصیات را دارد و از معایب همانندی بدنام است. یک قیافهٔ پاکیزه

یا جالب توجه یا خوش آیند ، رافع فریب و تقلب است و حوزهٔ دستبرد بر مال‌دولت تا مراحل حیاتی خدمت رخنه می کند واین ناهنجاری در پرداخت مواجب و درمورد اسلحه و دستگاه اداری نیز صادق است. چنانکه اشاره نمودم حق العمل ها را خرید و فروش می کنند و اگر خطای نمایانی پیش آید سرباز به جای دریافت مواجب باید چیزی هم از جیب بدهد ، و اگر تقریباً سر موعد پول بخواهد ، مبلغی از آن را افسر ارشد خود او کسر می گذارد . راز تجدید اساس نیروهای نظامی ایران تضمین پرداخت مواجب مرتب از جانب دولت است . اینک دردورهٔ صلح و آرامش قشون وضع و بساطی وارفته دارد، هنگام جنگ با کمترین تحریک به صورت تودهٔ انبوهی در می آید ، ولی با حد اقل و سایل و با افسرانی شایسته ممکن است در ظرف چند سال نیروی معتنابهی شود .

استعداد نو سرباز ایرانی - در اینکه در راه چنین تغییر و تحولی مانع طبیعی وجود ندارد و بلکه بر عکس در ذات و نهاد سرباز تازه کار ایران شایستگی و قوهٔ ممتازکم نظیر نظامی هست می‌توان به گفتار صاحب نظرانی صالح مانند سر.هنری رالینسن استناد نمود که به سال ۱۸۵۸ درمجمع دسته‌های وابستهٔ‌نظامی پادشاهی (انگلستان) چنین گفته است :

« از لحاظ سرشت و نهاد ، فرد ایرانی ممتاز ترین آفریدهٔ جهان است، بخصوص در مقابل مردم مشرق زمین وی به‌راستی جز این نیست . بنیهٔ عالی و طاقت و مقاومت بی نظیر دارد . »

وی باز در سال ۱۸۷۹ گفته‌است : « در دنیا نژاد محکمتری از افراد ایرانی برای مقاصد نظامی وجود ندارد. ساختمان بدنی آنها مایهٔ تحسین و تاب مقاومت آنها بسیار است. از عادتهای مغایر اخلاق که نیک مهم است برکنارند[1]

۱ - بدبختانه این قول چندان درست نیست ،شیل می‌نویسد : درهنگ افشار آذربایجان خواه افسران و خواه نفرات ، بد مست ترین افرادی بوده اندکه من دیده‌ام . می‌خوارگی در قشون ایران عمومیت دارد و بخصوص در ارومیه‌که شراب فراوان و نسبتاً هم مرغوب است ،این عادت حد واندازه ندارد .

درحالی که هوش عمومی و شجاعت فردی آنها نیز وصف ناپذیر است. اگر پرورش‌دادن این همه استعدادها در اختیار اروپائی‌ها بود که از عهدهٔ تشویق و سرپرستی آنها بر می‌آمدند، و غریزه‌های نظامی ایشان را ترقی می دادند، لشکرقابل و ممتازی به نظر من بهتر از آنچه ترکیه قادر است ، درظرف مدت کوتاهی فراهم می گردید.»

راجع به طاقت وقدرت راه پیمائی پیاده نظام ایران سر.هنری گفته است که وی یک بار مقدار پیاده روی لشکر عباس میرزا را که ۲۵۰۰ میل را پی در پی طی کرده بودند، حساب کرد و معلوم شد که روزانه ۲۱ میل و نیم راه رفته بودند که بدرستی گفته‌اند که در تاریخ بی نظیر بوده است . در یک مورد افراد هنگ خود او (رالینسن) که منحل شده بود ، روز سوم به خانه‌های خود که در فاصلهٔ ۱۵٤ میلی واقع بود رسیدند.سر.یوستین شیل که تجربهٔ طولانی تری در قشون ایران داشت می نویسد :

«هر چند ایرانی‌ها هرگز دقت ممتاز سرباز انگلیسی را احراز نتوانند کرد، ولی استعداد بسیار رضایت بخشی در درك و اجرای مقاصد اساسی دارند، که از یک هنگ پیاده مورد انتظار ولزوم‌است. ایشان درکار جبهه سازی یا مقابله با دشمن و ستون بندی استعداد بسیار دارند، حتی اگر از جانب افسران اروپائی کمکی هم نیافته باشند ، ولی همینکه عدهٔ آنها بیشتر و زیاد شود و حرکت ضروری باشد آن وقت است که آشفتگی نمایان میشود و عادت ایشان هم این است که در چنین وضع و حالی اصلا از حرکت باز نمیمانند. »

ما میتوانیم قول سر.اف. گلد اسمید و سرهنگ وال بیکر و سروان ناپیر را که در این زمینه نظرهای مشابهی اظهارکرده‌اند شاهد بیاوریم، ولی من فقط به ذکر رأی سر. اف . مک گرگور که نظر انتقادی نسبت به همهٔ صفوف لشکری که در ایران دیده و راجع به فوج‌هائی که در بیرون شهر مشهد بازدید کرده بوداظهار نموده است اکتفا میکنم :

« ایشان کم و بیش همگی جنس و جنم ممتاز دارند، اگر بدون جنبهٔ سربازی در نظر آیند شاید در خور تمجید و ستایشی نباشند ، ولی اگر از لحاظ ابزار جنگی ملاحظه شوند آن‌هم از طرف شخصی که طبع و رسم آنها را میشناسد به هیچ‌وجه دلیلی برای حقیر انگاشتن آنها موجود نیست. ممکن است ایشان سر و وضع نا مرتب و لباس ژنده و بد نما داشته باشند، که دارند، اما اگر در زیر دست فرماندهانی انگلیسی بار آیند ، زود سربازان زبده‌ای خواهند شد . بطور کلی آنها خوش بنیه و دارای استخوان بندی محکم و از آن قبیل افرادی بشمار میروند که سرباز خوبی میشوند. ولی به وجه بسیار حیرت انگیزی مورد بی اعتنائی دولت خویش اند. خداوند متعال به شهریار ایران افرادی عنایت کرده است که بهتر از آن کمتر میسر می‌شود ، اما وی به هیچ وجه اعتناء و توجهی نسبت به حال ایشان ندارد » .

امکان اصلاح ـ از آرای این عده صاحبنظران که بی اطلاع خود ایشان کلامشان را در اینجا آورده‌ام با رعایت این معنی که ذکر عقیدهٔ اشخاص غیر وارد موجب سوء تعبیر می گردد ملاحظه می‌شود، که با آنکه در حال حاضر قشون ایران وضع سخت ناهنجاری دارد ، و تجهیزات آن به هیچ وجه در خور اعتناء نیست و روح نظامی در قلمرو آن تقریباً مفقود است ، در آن سرزمین بخصوص در ایالات غربی و سایل و افرادی فراهم اند که با وجود آنها در یک دستگاه حکومت صالح ، نام و اعتبار تاریخی نیروی نظامی‌ایران قابل تجدید خواهد بود. من صریحاً اظهار می کنم تا هنگامی که حال حکومت مرکزی ایران بدین منوال است به نظر من امید بهبود در میان نیست.

اصلاحات مقدماتی از قبیل برقرار ساختن فقط یک قسم مشق و تمرین که ساده‌تر هم باشد (با ادغام و بلکه باطل کردن یک دو جین سیستم‌های گوناگون کنونی) و تجدید نظر کلی در مورد اسلحه و تجهیزات و تدوین نظامنامهٔ مجازاتهای نظامی ، و استقرار ترتیب ارتقای متناسب‌تر از آنچه فعلا بر پایهٔ رشوه

و فساد جاری است و سازمانی دائمی برای پیاده نظام، و تجدید بساط قوای غیر نظامی، نیک مؤثر و دسته‌های چریک که هنوز در ایران زمینهٔ بسیار مساعدی در این مورد فراهم است، و تعقیب روش بهتری در پرورش افسران همهٔ صنوف، کاملا قابل اجراء و بسیار هم مورد احتیاج است. اما تا وقتی که سایربخش‌های دستگاه حکومت به وضع فعلی باقی، و از بیخ و بن تباه است، و سررشته داران، کار نظام را وسیلهٔ مقاصد انتفاعی قرار می‌دهند، به جای آنکه قشون، رکن دفاعی ایران و مایهٔ بهره‌مندی از نیروی ملی باشد، وضع بهتر از این دور از احتمال است، و ابهت سرشار شیر و خورشید در آینده نیز لطمه‌ها خواهد دید.

آیندهٔ نظامی ایران - سر. هنری رالینسن راجع به آیندهٔ قشون ایران نظری جسورانه ابراز داشته که من از جهت تأیید امیدواری خود که بدون استناد به آن نظری خام تلقی می گردید در اینجا ذکر می کنم. وی در جلسهٔ سخنرانی مزبور اظهار داشت:

« ایران هیچ گاه سر زمینی غنی و مولد ثروت و یا صنعتی نخواهد شد [۱]، اما بدون تردید روزی پرورشگاه نیروی کلان نظامی خواهد گردید. ایرانی از لحاظ فرد بشری از تمام اهالی آسیا یعنی هندی، ترک یا روسی برتر است و راهی جز این اظهار نظر هم موجود نیست و در صورتی که جنگی اروپائی تا خاور سرایت کند، باید منابع نظامی او را با رعایت تمام نگریست. در واقع چنین می نماید که از لحاظ ما هیچ شق تهاجم به هند مهیب تر از آن نخواهد بود که بوسیلهٔ قشون ایران، با فرماندهی روس پیش آید، و به همین منوال نیز از نظر ما وسیلهٔ دفاعی مفیدتری از لشکر ایران، که توسط افسران انگلیسی، یا فرماند هانی طالب مصالح ما ارشاد یافته باشد، متصور نیست. »

سیر و حرکت زمان و انقلاب گردونهٔ بخت و اقبال این موضوع را دور از احتمال نموده است که در آینده انگلستان از خدمت و کار افراد نیرومند آذربایجانی یا کردهای سر سخت حدود ترکمن و کردستان امکان استفاده داشته باشد، و اگر

۱ - امید است کسی دوچار این گمان نباشد که من با این نظریه موافقت دارم.

سرنوشت چنین حکم کند که افراد مزبور مزدور دولتی بیگانه شوند حتماً مزد و مواجب ایشان از کلکته یا لندن نخواهد رسید، ولی نیک ممکن است که‌طوایف بومی جنوب از بلوچستان ایران یا ایلات بختیاری یالرها در غرب به اتفاق سربازان انگلیسی در دفاع از مرز و بوم خویش جنگ و همکاری کنند .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل هیجدهم

راه آهن

از شهرهای دور دست بر جاده‌های آباد بسوی
سرزمین‌های دورافتاده آمد در حالی‌که چون دوك نخ-
ریسی آن شهرها را هرچه بیشتر به یکدیگر پیوند می‌داد.
کارلایل

به نظر من کشتی بخار و راه‌آهن و آن نیروی
تفکری که بشررا تکان می‌دهد بیشترازاثر خیال‌پردازی،
برای آدمی‌راه وسایل خوشی فراهم می‌سازد.
لنی سن

نظریه‌ای در بارهٔ فایدهٔ راه آهن ـ چون سابقاً راجع به جاده در ایران در زمان حاضر یا آینده صحبت داشتم حال به مسئلهٔ توسعهٔ خط آهن ایران و موجباتی که عامل پیشرفت یا سبب تعویق آن است می‌پردازم. هر فرد ذی وجودی درایران از شخص همایونی و دیگران اعتراف می نمایند که به اهمیت ایجاد وتوسعهٔ راه‌آهن در ایران واقف و نسبت به این کار علاقه‌مند می‌باشند، ولی ایشان در جواب هر سؤال مربوط به آن پیوسته عبارتی مبهم پیش می کشند و می گویند: « این کار موانعی دارد » صدر اعظم به من اطمینان می‌داد که ایجاد خط آهن یگانه وسیله‌ای است که ایران دین خود را به مناسبت قدر و سپاسی که بواسطهٔ استقبال و مهمان ـ نوازی از شاه نسبت به اروپا دارد، ادا کند. وی می گفت که در موقع بازگشت اخیرش از سفر اروپا وقتی که از خطوط عالی اروپائی به جاده‌های تأثر آور مرز ایران رسید از تفاوتی که دیده بود تقریباً به گریه افتاد. من همین نظریهٔ مساعد

و اطمینان بخش را از والی خراسان و از ایلخانی قوچان و شاهزادگان و هر فردی که با وی سر این صحبت را بازکردم شنیده‌ام. پس چگونه است که با وجود این نظریات مساعد باز پیشرفتی در این زمینه حاصل نمی‌شود و هنوز خطوط آهن ایران به دو رشتهٔ کوتاه چند میلی که آن‌هم تأسیس جداگانه ایست و با هم ربطی ندارند محدود مانده است.

موانع طبیعی - ترکیب جغرافیائی ایران تا اندازه‌ای خود کلیدی برای جواب این مسئله‌است. هر خط آهنی که ازکرانهٔ دریا شروع شود ناگزیر باید از اراضی بلند که بین ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پا مرتفع است و آن نیز وضع خود فلات ایران است که تمام شهرهای بزرگ در آن واقع شده اند عبورکند. گردنه‌هائی که به این فلات منتهی می شود معمولا ارتفاع و شیب زیاد دارد که از ۴۰۰۰ تا ۸۰۰۰ پاست و بقدری مرتفع و پرتگاه سهمگین است که حتی قاطرها نیز تحت مراقبت و با احساس خطر از آن می گذرند. این خود اولین مانع است که در مقابل موتورهای بخاری غیر قابل رفع نیست، ولی البته با هزینهٔ سنگین خواه ازخزانهٔ دولت یا کیسهٔ صاحبان سهام، اما در اثر مانع طبیعی نیست که کار راه آهن ایران تاکنون معوق مانده، بلکه حس خود خواهی انسانی است که مانع انجام منظور گردیده است. در این مورد پای علم لنگ نیست، ننگ بر سیاستمداران ایران‌است. بحث و بررسی این مسئله درکارگاه اهل فن و مقاطعه کاران راکد نمانده است، بلکه لنگی کار از ناحیهٔ دفتر وزیران و ادارات سفیران است که بر اثر اعمال نفوذ ایشان در زیر پردهٔ تبانی و تحریکات، نهضت راه آهن‌سازی ایران روی همرفته بیست سال در عهدهٔ تعویق افتاده و تابع شرط و وضعی حساس شده است.

اگر مکاتبات فراوانی که بین سفارتخانه‌های مختلف در تهران و پایتخت‌های بزرگ اروپائی بخصوص سن‌پطرز بورگ و لندن مبادله شده است جمع کنند یکه هفته تمام برای در هم سوختن آن اوراق وقت لازم خواهد بود. شرح اجمالی راجع به تاریخچهٔ وقایع عمدهٔ مربوط به آن مارا به‌درک کنه مطلب، بهتر ازهرکار

دیگر یاری خواهد کرد و روشن خواهد نمود که به چه دلیل هنوز نام خطوط آهن ایران در جدول‌های راهنمای مسافرت (برادشا) درج نگردیده است.

امتیاز سال ۱۸۷۲ رویتر - امتیاز نامهٔ معروف رویتر در ۱۸۷۲ اولین قرارداد دولت ایران راجع به راه آهن آن سرزمین نبوده است . امتیازگران متعددی از ملت‌های مختلف قبلا وارد صحنه شده بودند . بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۷۱ سندیکاهای فرانسوی و آلمانی و اتریشی و انگلیسی یکی بعد از دیگری اجازهٔ ساختن خط آهن تحصیل کرده بودند. چون این نقشه‌ها اساس درستی نداشت یا سرمایهٔ کافی از جانب سهام‌داران تعهد نشده بود هیچ گاه به نتیجه نرسید . سپس نوبت قرارداد فتنه انگیز رویتر فرا رسید که براستی نفس در سینهٔ اروپائیان حبس کرد، چون کلیهٔ منابع ایران را به مدت هفتاد سال در بست بدست خارجی ها داد و از جمله مواد این قرارداد کلان انحصاری که شرحش را سابقاً بیان کردم یکی‌هم ساختمان راه آهن از کرانهٔ بحر خزر تا ساحل خلیج فارس و بعلاوه حق انحصاری ساختن خطوط آهن سرتاسر ایران بود.

قرار بود زمین برای تأسیسات و بناهای لازم را دولت مجانی‌بدهد وهمچنین سنگ فرش و سنگ ریزه را هم دولت ایران فراهم سازد وهیچ گونه عوارض به اجناس و کارگران آن تحمیل نشود. مقرر شده بود که دولت ۲ در صد منافع را دریافت دارد و همه تأسیسات در پایان هفتاد سال به ایران واگذار شود. بارون‌دو رویتر بی‌درنگ شروع به کار کرد. خط مقدماتی از بحر خزر در نظر گرفته شد و مهندسان به صحنهٔ عملیات رفتند و چند میل هم خاك ریزی وجاده سازی درحوالی رشت انجام گردید تا ازخطر ضبط ودیعه احتراز شده باشد. اما مخالفت خشم آمیز و بسیار شدید دولت روس و بی علاقگی دولت بریتانیا که دراین دوره از آنچه راجع به ایران بود پاك غفلت داشت و ضدیت سر سخت عناصر ارتجاعی در خود ایران طرحی را به آسانی دوچار شکست ساخت که زمینهٔ بسیار وسیع آن از همان آغاز کار اجرای نقشه را دور از امکان نموده بود. پس به محض بازگشت شاه از سفر اروپا بهانهٔ بی اساس آسانی پیدا شد و امتیاز نامه ملغی گردید.

امتیاز فالکنهاگن ۱۸۷٤ - ۱۸۷۵ - چندی بعد موضوع نقشهٔ بی‌تکلف تری درمیان آمد. به سال ۱۸۷٤ ژنرال یا بارن فن فالکنهاگن یک افسر مهندس بازنشستهٔ روسی که چندین رشته خط آهن درگرجستان ساخته بود به تهران آمد و در ظاهر به‌حساب خودش، ولی در واقع با حمایت شدید دولت روس برای ساختن راه‌آهن ازجلفا درمرزشمال غربی ایران تا تبریز که با راه‌آهن تفلیس ارتباط یافته باشد پافشاری نمود و بنا بر مندرجات قرار داد، مقرر شده بود که دولت ایران شش و نیم در صد سرمایهٔ مورد لزوم کمپانی را به مدت چهل و چهارسال با بهرهٔ پنج درصد پرداخت نماید و یک و نیم درصد هم بابت استهلاك سرمایه محسوب شود. بعلاوه پیش‌بینی شد که تا حدود صد میلی اطراف آن خط امتیاز راه آهن به دیگری داده نشود و کمپانی پیشنهاد کرد که گمرکخانهٔ تبریز را در اختیار خود داشته باشد.

این پیشنهاد به اندازهٔ کافی برودت آمیز بشمار می‌رفت و با وجود تأکیدی که از ناحیهٔ وزیر مختار روس شده بود باز مخالفت خشم آمیز شاه را تحریك‌نمود[1] لذا درسال ۱۸۷۵ امتیاز دیگر با بعض تغییرات ازطرف شاه پیشنهاد شد که برطبق آن دولت ایران سه درصد از سرمایهٔ کمپانی را تعهدمی کرد و نظارت بر مخارج خط را به خود اختصاص داده بود و بعد از پرداخت شش درصد بابت سرمایه مطالبهٔ چهل درصد را از عایدات داشت. با این ترتیب ژنرال فالکنهاگن نتوانست سرمایهٔ ضروری را برای اجرای امتیاز پیشنهادی فراهم سازد و نقشهٔ او نقش برآب شد. احتیاج به ذکر نیست که آن کار فقط محض تأمین مصالح تجارتی روسیه یا خیالات کشورگشائی او تمهید شده بود و حال آنکه شایعهٔ امتداد آن به طرف بغداد نیز به این منظور بود که اگر روزی دولت روسیه تصرف آن قسمت از خاك عثمانی را منافی باهشتمین حکم اخلاقی تورات ندانست یعنی اقلا بلا مانع دید، دسترسی به آن داشته باشد.

---

۱ - سر. هنری رالینسن راجع به امتیازفالکنهاگن که نامش را ذکر نکرده بود، اظهار داشت جای شبهه نیست که مداخلهٔ دولت روس در این مورد خیلی بیش از حدود توصیه یا درخواست یک دولت دوست بود و ضربت سختی به قدرت قرین استقلال همایونی وارد ساخت.

امتیاز آلثون سال ۱۸۷۸- در ۱۸۷۸ یک‌ارمنی تبعهٔ فرانسه مقیم‌اسلامبول بنام آلثون که نمایندهٔ کمپانی فرانسوی بود امتیازی بدست آورد که آن نیز از رشت تا تهران بود. مهندس اتریشی به نام هرفن شرزر [۱] حتی خطی‌هم برای راه آهن در نظر گرفت که از گردنهٔ رفیع خزران بر جبال البرز عبور نمی‌کرد، بلکه بوسیلهٔ جاده‌ای دورانی از جلگه به کندی می‌گذشت، بعد از عبور از فلات مرکزی بایک حرکت مارپیچی که برابر با سی و سه درجه بود. این نقشه‌هم سرانجام غم‌انگیزی داشت، زیرا که دولت ایران از دادن تضمین جهت ۷ درصد بهره نسبت به سرمایهٔ پیشنهادی امتناع ورزید.

امتیازات امریکائی‌ها و انگلیسیها - چند سال بعد آقای وینستون نمایندهٔ دولت امریکا مقیم تهران که مرد عجیبی بود، چیزی نمانده بود به تحصیل امتیاز-نامهٔ کلانی برای ساختن راه آهن کامیاب شود. اما در آخرین وهلهٔ کار مانعی پیدا شد. دولت انگلیس هم نزدیک بود امتیاز مشابهی برای کشیدن خط آهنی از کارون علیاتا تهران تحصیل کند، ولی این اقدام نیز بی نتیجه ماند. درهرموردی که یک شرکت انگلیسی خطی پیشنهاد می‌کند، یا در این باره امتیازی اعطاء می‌شود، اما سپس نتیجه‌ای بدست نمی‌آید نیک روشن است که علت مانع از کجاست این مطلب کاملا قابل اثبات است.

امتیاز نامهٔ سال ۱۸۸۲ بواتال[۲] - سرانجام بواتال نامی که امتیازچی چیره-دستی است و چند بار برای تأسیسات گاز و برق و راه سازی امتیازاتی در تهران بدست آورده بود امتیازی جهت ایجاد چند رشته خط آهن تحصیل کرد که عمده‌ترین آن خطی از رشت تا پایتخت بود که بعداً تا بوشهرامتداد یابد. درامتیازنامه خط‌های فرعی که به راه آهن اصلی وصل شود و استخراج معادن واقع در ده کیلومتری دو طرف خط آهن نیز پیش بینی و مقرر شده بود که این راه آهن درسال ۱۸۸۵ افتتاح شود و مدت امتیاز هم نود و نه سال بود. ودیعه‌ای هم به مبلغ ۵۰۰,۰۰۰ فرانک به وسیلهٔ آقای بواتال به منظور تضمین انجام این بخش قرار داد در پاریس

۱- Sherzer ۲- Boital

پرداخت شد، ولی عامل اصلی که مانع همه قسم نقشه‌های تأسیساتی در ایران است باز دست جلوگیری درازکرد و پیشنهادهای بواتال هم بـه سرنوشت دیگر پروژه‌ها دوچار گردید ..

خط آهن شاه عبدالعظیم ـ اما یکی از اقلام امتیازات گروه بواتال که فی‌نفسه اهمیتی نداشت مآلا درست از کار درآمد. از جمله امتیازاتی که داده شده‌بود یکی هم رشته خط آهنی کوتاه Décawville (دکوویل ازتهران‌به زیارتگاه معروف شاه عبدالعظیم«ع») واقع درشش میلی جنوب شهربود. مزار این مقدس ممتاز در زیر گنبد طلاپوش واقع گردیده است ومی گویند هر ساله ۳۰۰۰۰۰ نفر از تهران به آنجا برای زیارت می‌روند. دسترسی آسان این محل را نقطهٔ مورد علاقه‌ای در ایام تعطیل و زیارتگاهی محبوب نموده است. پروژهٔ دکویل هم بـه جائی نرسید و می گویند مقداری از ریل‌ها که به بوشهر رسیده بود در همانجا افتاده است. اما امتیاز به یک سندیکای بلژیکی فروخته‌شد که عنوان آن «شرکت خط آهن ایران» است.

امیدوار بودند که آن مقدمهٔ ساختمان راه آهن از شمال ایران تا خلیج فارس خواهد بود که موضوع آن همواره مطرح بوده است ـ ۲۰۰۰۰۰۰ فرانک سرمایه هم در بلژیک جمع آوری شد، و مبلغ اضافی سه میلیون بعداً برای تأمین مخارج سنگین آن و خرید حق امتیاز با صدور سندهای قرضه فراهم آمد. موتورها ساخت بروکسل‌بود که به صورت قطعات از راه باطوم و بادکوبه واردکردند. ریل‌ها را از بلژیک و مقداری هم از روسیه آوردند و با هزینهٔ گزاف (بنا بر آنچه به این جانب اظهار شد جفتی ٤ لیره) از دریای خزر تا تهران حمل کردند. محوطهٔ ایستگاه و ادارات وکارگاه را هم با احتمال توسعهٔ این راه آهن از تهران به‌جنوب ایران جا دار و بزرگ ساخته‌اند. عرض ریل هم هشتاد سانتی‌متر انتخاب شد و در ژوئیه ۱۸۸۸ شاه آن خط آهن را افتتاح نمود.

پیشرفت یا شکست آن ـ نخستین ترقی آن در اثر تصادف ناگواری دوچار وقفه گردید و آن خصومت خرافات آمیز اهالی محل را بر انگیخت. مسافری که

ترن را در شاه عبدالعظیم در حین حرکت ترك می‌کرد روی خط افتاد و زیرقطار رفت. جمعیت بی‌درنگ به رانندهٔ قطار که روسی بود حمله بردند و او با طپانچه از خود دفاع کرد ، اما امانش ندادند و مجروحش کردند. سوء تأثیر ناشی از آن واقعه تاکنون تخفیف یافته است ، اما این خط آهن چنانکه انتظار می‌رفته بهره‌ای نداده است و از لحاظ مالی این اقدام را قرین شکست می پندارند. البته در این خط کالا حمل و نقل نمی‌شود و راه هم به قدری کوتاه است که مردم به‌مسافرت باآن ترغیب نمی‌شوند. زوار ایرانی که تمام روز را تعطیل دارند ترجیح می‌دهند با راحتی وقت گذرانی و شاید هم تا زیارتگاه الاغ سواری کنند. بهای بلیت‌بسته به درجات مختلف یک سره دو قران یک قران و نیم و ده شاهی است . میزان فروش در اوقات تعطیل تابستانی روزانه از ۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان بیشتر ، ولی در روزهای عادی تابستان به ده تا سی تومان و در زمستان به سه چهار تومان‌تقلیل می‌یابد. کمپانی چهار لوکوموتیو و بیست و یک واگن دارد، پنج کارمند اروپائی و شصت کارگر ایرانی در این دستگاه مشغول‌اند و موتورها کاملا در دست دستهٔ دوم است. امیداست این کمپانی که در این کار پیشقدم شده و بساط قابل تمجیدی راه انداخته است بتواند ساختمان خط آهن از تهران به جنوب را نیز تعقیب یا با وسایل خود شرکت دیگری را که خوش نصیب تر باشد در این اقدام یاری کند . به هر حال « ایستگاه جنوب » در تهران ساخته شده است که شاید از آنجا مسافران قرن بیستم خواهند توانست به مقصد خلیج فارس بلیت خریداری کنند .

تراموای تهران ـ همین کمپانی به منظور جبران ضرری که تحمل می‌نموده در سال ۱۸۸۹ امتیازکشیدن واگون اسبی تهران را از آقای بواتال خریداری کرده است که خطوط آن در حال حاضر به طول پنج میل در خیابان‌های پایتخت امتداد دارد و در موقع اقامت این جانب در تهران برای عبور و مرور افتتاح شده است . اکنون کمپانی دوازده واگون دارد و سی و شش‌تا دیگر هم سفارش داده است و اصطبل برای صدو پنجاه اسب که بیشتر از روسیه وارد می‌شود و چهل نفر

هم کارگر تهیه شده است. بدبختانه این خط را بدکارگذاشته اند و تراورس‌ها اریب نصب شده است و ریل‌ها به جای اینکه هم سطح زمین باشد بالاترتعبیه شده است. بعداً به خیال افتادند که همین رشته را به حومهٔ شهرهم توسعه ودرصورت امکان تا ناحیهٔ ییلاقی قلهک امتداد دهند. اخیراً شنیده‌ام که تراموای تهران که در ابتدای امر اهالی با دیدهٔ حقارت می نگریستند موفقیت بسیار حاصل نموده و به حدود شمالی شهر نیز گسترش یافته است.

خطوط جدید ـ در بهار سال پیش ۱۸۹۱ این کمپانی که حالا «شرکت راه آهن و تراموای ایران» نام دارد اجازه‌ای از شاه تحصیل کرده است که خط شاه عبدالعظیم را به سمت جنوب شرقی به حدود کولی‌نشین که در بخش‌های کوهستانی آن سنگ‌های معدنی و مرمر و سنگ ساختمان هست امتداد دهد، ولی چنین خطی بیش از ۳۰ کیلومتر از شهر دور نخواهد شد و مختص حمل بار خواهد بود. و باز همین‌سرکار بواتال که در همه جا حاضر است امتیاز دیگری برای کشیدن ریل تا ناحیهٔ معدن زغال سنگ فشم که هشتاد میل خواهد بود گرفته است. این امتیازات قدر و ارزش چندانی ندارد و نتیجه‌ای هم نداشته است. اما در ایران سر زمین رکود، این قبیل اقدامات در هر حال سزاوار خوش آمد و استقبال است.

راه آهن آمل ـ محمود آباد ـ دومین خط آهن ایران که قبلا هم در فصل راجع به ایالات شمالی ایران اشاره‌ای راجع به‌آن کردم براستی ساختهٔ همت و کار یکی از ایرانیان و مال خود اوست و شاید به همین دلیل است که واقعاً از هرجهت بی ارزش و بی خاصیت است و در موقع مسافرتم به ایران جز یک اقدام مقرون به شکست تلقی نمی شده است. در حال حاضر از کرانهٔ بحر خزر دو راه کاروان رو به تهران می‌رسد یکی از رشت از راه قزوین که مسافتش در ده روزطی می‌شود، دیگر از بندر کوچک مشهد سر که فقط هشت روز راه است، اما از نواحی سخت کوهستانی می گذرد و هنوز برای رفت و آمد راه آسانی نیست و بیست میل در مغرب آن

لنگرگاه محمود آباد واقع است که ازاین محل راه همواری تا شهر آمل دوازده‌میلی آنجاست واز آن پس راه کوهستانی البرز آغاز می شود که ارتفاعات آن تا شش میلی این شهر پیش آمده است.

از آمل تا تهران شش روز راه است در ذهن یکی از بازرگان‌های ایرانی که مدیر یا اجاره دار ضرابخانهٔ دولتی است چنین خطورکرده بوده است که با منافعی که از قلب سازی سکه‌های ایرانی بدست آمده بود ساختمان راه‌آهن سبکی از محمودآباد تاآمل شروع وبدین ترتیب انحصار حمل‌ونقل کالای وارداتی وصادراتی در نزدیک ترین جادهٔ کاروان‌رو از دریای‌خزر تاتهران را قبضه کند. فکر اوشایستهٔ تحسین بود. اما اجرای نقشه چنانکه باید و شاید پیشرفت ننمود. وی در محمود-آباد کاروانسرای ممتاز و چند مغازه ساخت و اصل کار بدین ترتیب آغاز شد که مهندسان بلژیکی استخدام و ریل‌های بلژیکی خریداری کرد، اما کارها بیش‌از این حد پیش نرفت وی هیچ در صدد برنیامده بود که لنگرگاه محمودآباد را آماده و آباد کند، از پرداخت حقوق بلژیکی‌ها امتناع ورزید که در نتیجه کار خود را قهراً رها کردند. وی به همین دلیل با مهندس رانندهٔ آلمانی دوچار اختلاف شد، از این رو خط بدست ایرانیان افتاد وکار به صورت ناقص و با ناشی‌گری تعقیب شد.

ریل‌های خراب به‌کار بردند و پل‌های سست ساختند و بنا برگزارشی که به من رسیده است جمع وسایل خط شامل فقط یک دوجین واگون‌های سرگشاده و یک لوکومتیو بود که رانندهٔ سیاه افریقائی داشت که معلوم نشد موتور را سوزانده یا شکسته بوده است و جریان خط بکلی متوقف شد. در نقشهٔ اصلی قرار این بود که تراموای اسبی هم تا پای کوه دایر کنند. در اینکه امور دیگری از این قبیل شایددر آینده بشود، با وجود رشته‌های رفیع کوهستانی کاملا دور از احتمال است. حاجی محمد حسن مدیر ضرابخانه از قرار معلوم مردی کاری و با انرژی است، چنانکه تأسیس کارخانهٔ بزرگ چوب بری و دستگاه تصفیهٔ شکر که

در آمل ساخته است گواه صادقی است ، اما این موضوع که او قادر باشد پیشرو ایجاد خطوط آهن در ایران بشود کاملا مورد تردید است.

امتیازات دیگر ـ هنگام مسافرتم در پاییز ۱۸۸۹ یک نفر روسی به نام پالاش کوفسکی که وابسته به دستگاه راه آهن ماوراء قفقاز بود درصدد بدست‌آوردن امتیاز خط آهن بر آمد که می گفته اند برای خطی از غازیان تا رشت بوده است. راجع به این طرح دیگر چیزی شنیده نشده است و گمان می کنم پیشنهاد او در انبار سایر اوراق از این قبیل ضبط شده باشد. به زودی باز در سال ۱۸۹۰ دو مقاطعه کار روسی آقای رافالویچ که سابقاً کنسول (افتخاری ؟) ایران در اودسا بود و آقای پولیاکف وارد صحنه شدند و نقشهٔ عظیمی جهت حق انحصاری راه آهن و گمرکخانه بدست آوردند و گفته بودند خطوطی از مبداء جلفا ـ تهران تا بندر عباس و جلفا تا محمره و جلفا تا تهران و تهران تا مشهد مطرح مذاکره ومورد توافق واقع‌شده بود. این پروژه‌های کلان‌به مرحلهٔ مذاکره‌هم که طرح های قبلی رسیده بود ، نرسید . مقاطعه کاران نومید ، میدان را خالی کردند و برای دلخوشی امتیاز بنگاهی رهنی با حدود کار وسیع نصیب یافتند. این دستگاه ازآن پس در تهران افتتاح شده است که علاوه بر وام دادن پول و انجام کارهای بانکی در واقع با حمایت دولت روس رقیب بانک شاهنشاهی ایران است.

شرح مختصری از موانع ـ شرحی که من راجع به تاریخ امتیازات خط آهن در ایران پرداخته‌ام ضمناً موانعی را هم که دربرخی‌از این قبیل کارها هست نمودار ساخت. دستهٔ ارتجاعی درایران که بعضی‌ازملاها گاهی‌حامی‌ایشان اندمخالف‌هر گونه فکر تازه‌ای هستند که باعث پیشرفت و نفوذ اروپا درکشور آنها و موجب تسریع زوال قدرت طولانی اما بی حاصل ایشان بشود . حتی اگر حس ضدیت در ایران منتفی یا خفیف‌تر شود تا تضمین دولتی در میان نباشد هیچ گونه وسیلهٔ اطمینان کافی فراهم نخواهد بود که سرمایه داران را ترغیب و یا حتی سوداگران پردل‌را تشویق به اقداماتی در این زمینهٔ مشکوک بنماید ، زیرا که آنها وسیلهٔ اطمینانی در اختیار ندارند که در صورت تغییر فرمانروا یا تحولات کلی سیاسی یا پیش آمد

جنگ خارجی بهانه‌ای برای مصادرهٔ سرمایهٔ آنها نشود. در اینکه چه نقشه‌های نافع قبلی فقط به این سبب ضایع شده است که دولت ایران به دادن هیچ گونه ضمانتی حاضر نشده بوده است از آنچه تاکنون گفته‌ام نیک استنباط می شود. از طرف دیگر هم فهرست طولانی استمدادهای مالی بی ثمر از سرمایه داران خارجی نشان می‌دهد که در نظر اروپا راه آهن‌نیز مانند دیگر پروژه‌ها امکان تجارتی را نوید نمی دهد.

کمیابی اجناس محلی ـ باید گفت که این وضع فقط ناشی از بی اعتمادی نسبت به وجود سود تجارتی خود آن سرزمین نیست که محل تأسیس خط آهن خواهد بود، باید تمام وسایل کار و دستگاهها و ابزار سنگین بخصوص وسایل فلزی همه با هزینهٔ هنگفت از خارجه وارد و اگر از راه شمال برسد دوچار سختگیری گمرکخانهٔ روس بشود و در داخله هم در صورت امکان بر پشت شتر و قاطرحمل گردد، مگر آنکه طرح امریکائی مورد پسند افتد و اجناس به تدریجی که خط کشیده می شود از کرانهٔ دریا به جلو حمل‌شود. باید اعتراف کنم که از خواندن شرح ذیل نوشتهٔ شخصی که خود را پرسیکوس قلمداد کرده بود سخت دوچار حیرت شدم:

« اسباب و شرایط دیگری هم هست که ساختن راه آهن را در ایران تسهیل می کند مانند سنگ های فراوان برای زیرسازی خط سیر دائمی و چوب جهت تهیهٔ تراورس و فلزات **اگر معادن مملکت را استخراج کنند احتیاجی به وارد کردن آهن آلات از خارجه نخواهد بود.** »

مفاد اطمینان بخش دو سطر آخر که به خط درشت آورده‌ام بایستی ناشی از اطلاعات اختصاصی نویسنده از نتیجهٔ کار «شرکت معادن» باشد که اکنون به قصد بهره‌برداری از منابع معدنی ایران مشغول اقدام‌اند، ولی این قبیل اظهار نظرهای بی تأمل سبب نادانی و آشوب فکری خارجی‌ها راجع به آن سرزمین می شود. در این مورد خاص ایران به نداشتن وسایل عمومی کار، مانند چوب و تا آنجائی که از کاوش‌های قبلی بر می آید زغال سنگ مناسب برای تأمین احتیاجات

کثیر خط آهن و یا نفت که به حد کافی جای زغال را در موتور پر کند و فقدان معادن آهن که در صورت تأسیس فقط برای بهره‌برداری و ساختن ریل ، رکن سودمندی بشود شاید تمام این آرزوها درآینده قابل حصول باشد و آثار هم به هیچ وجه یأس آور نیست ، اما اظهار این کلام که آنها در حال حاضر یا آیندهٔ نزدیک فراهم شدنی‌است نیک بی اساس است و بدین ترتیب خدمت بی قدری در راه تجدید حیات ایران زمین میسر خواهد گردید .

ضدیت روسها ـ بزرگترین مانعی که در راه ایجاد خطوط آهن در ایران هست طبیعی یا تجارتی نیست ، بلکه سیاسی و ناشی از ضدیت سر سخت خود-خواهانهٔ دولت تزاری است. در فصل راجع به خاتمهٔ کلام شرح وافی در بارهٔ مخالفت آن دولت بر ضد اصلاحات ایران بیان خواهم کرد . در اینجا فقط به‌ذکر سیاست او مربوط به کشیدن خط آهن اکتفا و یاد آوری می کنم که همین موضوع هم در فصل دیگر مطالبی بی قدر نخواهد بود. این نکته را بدون اندیشهٔ تناقض-گوئی ذکر می کنم که هر موقع و هر گونه طرحی که برای انجام این منظور پیش آید با ممانعت خشم آمیز دولت روس روبرو خواهد شد، مگر فقط آن خطوطی که فراخور احتیاجات تجارتی یا سوق الجیشی او باشد مانند راه آهن از مرز روسیه به آذربایجان یا خراسان و یا از دریای خزر تا تهران. غیر از این چند رشته که فقط برتری قدرت روسیه را افزایش خواهد داد وگرنه نفوذ روس پیوسته در تهران بر ضد هر گونه راه آهنی که پیشنهاد شود بکار خواهد افتاد. این یک فرض‌موهوم نیست و با شواهد کافی و بدون تردید بنا بر جریانات سه سال اخیر قابل اثبات می باشد.

جلوگیری از تأسیس راه آهن ـ هنگامی که وزیر مختار انگلیس در تهران در پاییز ۱۸۸۸ به قول معروف امتیاز نامهٔ مربوط به کارون را از شاه تحصیل کرد که به منظور افتتاح سرویس کشتی رانی در رودخانهٔ کارون بود آن هم نه‌تنها از جانب انگلستان، بلکه همهٔ کشورها از دهانهٔ رودخانهٔ کارون درمحمره تا اهواز، بسیاری از روزنامه‌های انگلستان دوچار این اشتباه شده بودند و اهمیت این امتیاز

را بیش از اندازه جلوه دادند که با وضع ناقص خود ارزشی نداشته است و همچنین از دیپلماسی موفقیت آمیزی که احراز آن امتیاز را مقدور ساخته بوده است تمجید فراوان نمودند، اما خود امتیاز از دیرباز مورد علاقه و تقاضا بود و چنین می‌نمود که سرانجام اعطاء خواهدشد و فقط به بسط تجارت انحصاری انگلستان هم محدودنبود و نفوذ انگلیس را هم زیاد تر نمی نمود ، ولی چون مشاهده کرده بودند که روزنامه های انگلستان و اروپا آن را بسیار ستودند،جراید روسیه هم در صدد مخالفت و تحریک برآمدند و می‌نوشتند که در نبرد دیپلماسی بین دو حریف روسیه شکست خورده است و پا فشاری می‌نمودند که برای حفظ تعادل معدوم امتیازی نیز به روسیه داده شود .

به‌پرنس دولگوروکی وزیرمختار روس در ایران دستور رسید که سختگیری وفشار آغاز کند و در اثر تهدیدات او ناصرالدین شاه ناچار شد سندی امضاء وتسلیم کند که تا پنج سال در ایران امتیاز راه آهن به احدی ندهد. به عبارت دیگرهیچ دولت یا شرکت خارجی قادر نباشد که در ظرف آن مدت به ساختن خط آهن در ایران اقدام کند ، مگر آنکه روسیه نیز امتیاز مشابهی تحصیل نماید که با این ترتیب مختار شد که یا بدون تأخیر شرکتی برای انجام منظور تشکیل دهد وشروع به کار کند که البته در آن صورت در میدان کار تنها نمی مانده است و یا آنکه علی رغم حق رجحان آمیزی که بدست آورده بود مطلقاً راه هرگونهٔا قدامی را سد کند .

بازهم جلوگیری - هنگام ورودم به تهران وضع امور به کیفیتی بود که باز نمودم و بعد از وقوف بر آن جریان در ستون روزنامهٔ تایمز نوشتم:« اینک‌برای دولت روس موقعی پیش آمده است که نشان دهد تا چه اندازه در ترقی ایران واقعاً ذی علاقه است یا آنکه بر خلاف قصد دارد با غضب تمام از پیشرفت‌ایران و اصلاحات بسیار مورد احتیاج آن جلوگیری نماید ». در اینکه خود دولت تزاری چه نظری نسبت به‌سند مزبور داشته و چگونه رفتاری در بارهٔ مسئلهٔ راههای‌ارتباطی پیشه ساخته بوده است بزودی نیک آشکار و مؤید سوء ظن های سابق من شد، زیرا

که نخستین اقدام وزیر مختار جدید روس آقای بوتزوف[1] در موقع ورود به تهران درسال ۱۸۹۰ این بود که امتیازاتی که حتی الامکان معادل باموفقیت‌های اخیرانگلیسی‌ها در مورد بانک شاهنشاهی و شرکت معادن و رژی تنباکو باشد تحصیل وبعلاوه باز از ایجاد خط آهن تا پنج سال دیگر ممانعت نماید یعنی روی همرفته از ۱۸۸۹ تا ده سال مانع این کار شود.

دیپلماسی روس از آن پس مباهات می نموده است که از تأسیس راه آهن در ایران پیشگیری و نطفهٔ کار را اصلا نابود و بدین ترتیب نهضت ایران نو را تا ده سال دوچار تعویق کرده است. جدیتی معمول نشده است که با دلیل ثابت شود که روسیه این امتیاز را به منظور تعدیل و یا وجه رجحان منافع خویش در هنگامی که مسئلهٔ اعطای امتیازکشیدن راه آهن به دولت‌های خارجی جهت رسیدگی پیش آید به جنگ آورده است. آنها سخت خواستار این ممانعت شدند و دیپلماسی کامیاب در این باب را نیک بستودند آن هم به این عنوان که رسوخ تمدن اروپائی را در ایران بازهم به تعویق انداخته و در نتیجه نفوذ مترقی تجارتی و سیاسی انگلستان را در آن سرزمین متوقف ساخته‌اند.

ناروائی سیاست روس - من شخصاً گمان نمی کنم کار دیپلماتهای روسی در این دوره قرین تدبیر و صواب باشد چون که طرز رفتار ایشان در این مورد بدگمانی دیرین همایونی و وزیرانش را تقویت‌خواهد کرد که منافع روس در ایران فقط بر خودخواهی استوار و آن دولت طالب وقفهٔ امور و مخالف پیشرفت اصلاح ایران است، زیرا که بیمار علیل را بر ناخوش برنا ترجیح می‌دهد و من معتقدم که در این مورد بنا بر اثراتی که ناشی از سیاست خود آنهاست ضرر به خودشان خواهد رسید و به هیچ وجه اطمینان ندارم که در این فاصلهٔ ده ساله که طی آن اقدامات تجارتی که اخیراً پی ریزی شده است بی مزاحمت و با استقامت قابل تعقیب باشد و در همین مدت جاده‌ها و عوامل طبیعی و لوازم کار راه آهن در سراسر کشور فراهم میشود و باز طی آن اطلاعات بسیط تر راجع به منابع معدنی

۱ - Butzou

و شقوق دیگر در ایران بدست خواهد آمد و ایرانیان به راه و رسم کسب و کار و مدیریت و مباشرت اروپائی آشنا خواهند شد ، اما چنانکه باید و شاید ایشان را بهره‌ای نصیب نخواهد شد و علاقه‌مندان بهبود وضع آیندهٔ ایران را خشنود نخواهد نمود .

از همه بالاتر اینکه من معتقدم دولتی که از این جریان به احتمال قوی برخوردار خواهد شد روسیه نیست ، بلکه انگلستان است ، زیرا که با سرمایهٔ انگلیسی است که ضمناً منابع طبیعی آن سر زمین مکشوف و مستعد استفاده قرار می گیرد و با اطلاعاتی جامع‌تر انگلستان خواهد توانست که بعداً راجع به توسعهٔ خطوط آهن در ایران گام بردارد و با مرور زمان پیشرفت این کار بیشتر با نحوهٔ عمل انگلستان منطبق خواهد گردید، ولی هیچ وقت شرط فرزانگی نیست که در ایران به آیندهٔ دور اعتماد نمود و چیزی را با اطمینان تمام پیش بینی کرد. شاید گردش امور به صورتی در آید که روسها از سیاستی که فعلا دارند بازگردند و آسان طالب آنچه شوند که حالا سخت با آن مخالفند، بنا بر این چنانکه بی تناسب هم نیست می‌توان از این دوران وقفه و رکود استفاده نمود و جهات و وسایل متعددی را که با کار ساختمان راه آهن در ایران بهتر سازگار باشد در نظر گرفت و با این شیوه ممکن است نقشهٔ جهد و مبارزه‌ای برای پیشرفت منظور تدبیر و از حالا زمینه را برای موقع مساعد در جهتی که بایستی سرمایه و تجارت انگلستان در آینده جریان یابد آماده ساخت .

جهات احتمالی خطوط آهن در ایران - راه آهن درایران یا از سرحداتش به داخل را منوط بـه جهتی که قصد ورود یا عبور از این سرزمین باشد می‌توان طبقه بندی کرد مثلا باید توجه شود کـه منظور از جانب شمال است یا مشرق یاجنوب و یامغرب. از سوی شمال به‌مقصد ایران چهارراه می‌توان درنظر گرفت :

۱ - **تفلیس - تبریز - تهران** - اگـر بررسی خود را از گـوشهٔ شمال غربی ایران آغاز کنیم در میان چهار خط مزبور اولین راهی که به نظر خواهد آمد از

تفلیس یا ایستگاه دیگر در مشرق آن « در خط تفلیس بادکوبه از طریق ایروان جلفا و تبریز و از آنجا به قزوین تا تهران » خواهد بود که کم و بیش راه پستی فعلی بین قفقاز و پایتخت ایران است .

چنانکه اشاره کردم امتیازی برای کشیدن این خط شاید هم بیش از یک بار به روسها داده شده بود و حتی ایشان با اعتماد تمام از شروع عاجل ساختمان آن صحبت می کردند. این راه آهن لااقل برای صنایع روس فوایدی خواهد داشت و راه مستقیمی بین خاك روسیه و تبریز است که در ایران بزرگترین مرکز تجارتی است . درهای ایالت غنی و حاصل خیز آذربایجان را به دنیای خارج باز می کند و وسیلهٔ تسهیل ورود کالای وارداتی روس به ایران می‌شود. من گمان نمی کنم که لااقل به این زودیها چنین خطی ساخته شود و یا از تبریز تجاوز کند چون کاملا بارز است که آن فقط برای خاطر روس و بنا بر این فایدهٔ یک جانبهٔ آن به قدری محسوس خواهد بود که مانع ابراز علاقهٔ پایتخت‌های دیگر می شود و عایدات آن هم چندان نخواهد بود که جوابگوی مخارج و یا مفید به حال سرمایه گذار روسی باشد .

هم اکنون آن قدر خاك روسیه به ایران نزدیک است که وسیلهٔ آسانی برای دسترسی به بازار تبریز فراهم می‌باشد. بعلاوه با کشتی رانی انحصاری در بحر خزر، روس به‌اندازهٔ کافی ووافی راه ورود به‌تهران را دراختیاردارد .چنین خطی فقط در صورتی برای اجناس انگلیسی مفید خواهد بود که از حدود تبریز جلوتر برود که از موقع لغو آزادی ترانزیت از راه قفقاز بوسیلهٔ دولت روس در سال ۱۸۸۳ کالای انگلیسی فقط از راه طرابوزان وارد می‌شود ، اما بر فرض که این خط از تبریزهم جلوتر برود باز فایدهٔ چندان در خور اهمیتی برای تجارت انگلستان ندارد که موجب علاقه واقع گردد بخصوص که طرح‌های دیگری در پیش است که تجارت انگلیس را از راه جنوب یا غرب که بیشتر و جزماً سود آور است بسط خواهد داد .

۲ ـ **بادکوبه ـ لنکران ـ رشت ـ تهران** ـ در جهت شرقی پیشنهادهای دیگر که بنا بر اطلاع ما مطرح شده بود یکی هم خط کنارهٔ غربی دریای خزر از بادکوبه، لنکران، آستارا تا رشت فقط و یا اینکه از رشت هم به پایتخت بوده است و باز در جهت شرقی تر خطی از مشهد سر به تهران.

۳ ـ **مشهد سر ـ تهران** ـ راجع به خط اولی مربوط به پیشنهادهای مزبور باید افزود که روسها هنگام ساختن راه آهن تفلیس ـ بادکوبه ایستگاه بسیار پاکیزه‌ای در آجی کابول که در هفتاد میلی غربی باکو است بنا کردند که ظاهراً به امتداد آن خط به این سو بی نظر نبودند هر یک از این دو نقشه فقط باب منافع روسیه است و هیچ کدام هم خرج و دخل نخواهد کرد. بین بنادر بحرخزر و تهران رشته‌های رفیع البرز واقع است که‌مگر در سر زمینی که رفت و آمد و حمل و نقل بحد وفور باشد از لحاظ خبره‌ها مانع عظیمی برای ایجاد راه آهن است.

امتیاز راجع به خط رشت تا تهران‌چند بار اعطاء شد، ولی به مرحلهٔ اجرا در نیامد. بهتر است روسها فقط در بهبود اصلاح جاده از رشت تا قزوین بکوشند و در رفع مشکلاتی که برای بارگیری کالا در بندرگاه انزلی فعلا هست تلاش نمایند. با توجه به این نکته که خط مزبور راه ورود اصلی ایشان به ایران است و از دریا تا تهران باید گفت که در نتیجهٔ سستی و بی علاقگی آنها به این قبیل امور است که هم لنگرگاه انزلی و هم جادهٔ رشت چنان در وضع خرابی است که با کار توسعهٔ حمل و نقل کالا سخت منافات دارد.

۴ ـ **جلگهٔ گرگان** ـ پیش از آنکه روسها منطقهٔ ماوراء بحر خزر را تصرف کرده باشند تأسیس خط آهنی از گز که در جنوب شرقی دریای خزر واقع است به استراباد و از آنجاهم از میان جلگهٔ گرگان به نواحی بجنورد و قوچان مورد نظر کارشناسان جنگی روسیه واقع شده بود که بدان وسیله دسترسی آسان به مشهد یا هرات را برای لشکر مهاجم تأمین کرده باشند که ضمناً حمل مواد و محصولات خراسان و مازندران و اجناسی را که از خود روسیه می رسیده است تسهیل می‌نموده

است. چنین خطی البته هیچ گونه اثر و سود تجارتی نداشته و فقط برای نقشه‌های نظامی مفید بوده و احتیاج به بحث نیست که تمام قصد و خیال مربوط به این خط بعد از فتح ماوراء بحر خزر متروك شده است و ژنرال انن کف با خط آهن ماوراء خزر چنان وضع تسلط آمیز درخشانی نسبت به خراسان احراز کرده است که دیگر به راه آهن اضافی نیازی نیست تا وسیلهٔ تسهیل پیشروی او به طرف مشهد یا هرات بشود .

۵ ـ **عشق آباد ـ قوچان ـ مشهد** ـ در فصل پنجم این کتاب من در باب طرح خط آهن از حاکم نشین روسی ماوراء بحر خزر از طریق قوچان به مشهد که وضع جادهٔ آنرا مبسوطاً شرح داده بودم بحث نمودم و از آنچه در آن مورد بیان کردم استنباط شد که ساختمان راه آهن در جلگهٔ هموار آن نواحی کار آسانی خواهد بود. در راههای آباد هر دو طرف روس و ایران بین عشق آباد و قوچان چیزی برای کشیدن خط آهن آینده پیش بینی نشده است از این رو می‌توان قیاس کرد که دولت روس از این کار منصرف است .

۶ ـ **دوشك ـ سرخس ـ مشهد** ـ هنگامی که در مشهد بودم صحبت نقشهٔ دیگری که بیشتر عملی است یعنی کرسی ماوراء بحر خزر ووالی نشین خراسان نخستین بار به میان آمد و می گفتند که این طرح از جانب فرماندار پرنس دوندوکف ـ کورساکف که خط آهن از قلمرو او عبور می کرده است با نظر تأیید کامل به یک کمیتهٔ اختصاصی نظامی در قفقاز ارجاع شده بود و این خط فرعی روسی از ایستگاه دوشك در مسیر خط آهن ماوراء بحر خزر تا مشهد بود. چنین راه آهنی به احتمال قوی از پست مرزی سرخس خواهد گذشت و بنا بر این مآلا موجب تسهیل دسترسی روسیه به هرات خواهد گردید که بدین ترتیب با یک تیر دو نشانه خواهد زد یعنی هم مشهد دوچار تهدید خواهد گردید و هم مرز افغانستان به خطر خواهد افتاد .

در بهار سال ۱۸۹۱ اعلام شد که ژنرال انن کف جداً طرفدار ساختن خط فرعی دوشك ـ سرخس می‌باشد و گزارش‌های بعدی هم حاکی است که همین

ارتباط بوسیلهٔ راه فرعی غیر از دوشک یعنی از قره بند که در کنار خطوط ماوراء بحر خزر است تأمین شدنی است که در این صورت منافاتی هم با قرار داد باایران نخواهد داشت و فقط در صورتی ممکن است آن را تا داخل خاك ایران مثلا تا مشهد امتداد داد که از سیاست جلوگیری از ایجاد خط آهن در ایران ، دولت روس عدول و راه را برای اقدامات مشابه کمپانی های خارجی در سایر نقاط ایران باز کند. این دلیل و خاصه وضع نظامی روسیه نسبت به خراسان آن قدر اطمینان - آمیز است که ضرورتی برای هر گونه اقدام ساختن راه آهنی باقی نماند و من کم و بیش معتقدم که روسیه سعی نخواهد کرد که مشهد را تابع سیستم راه آهن خویش سازد هر چند که خط فرعی سرخس به احتمال قوی امکان ساختمان دارد که در این صورت سر انجام مشهد داخل خطوط ارتباطی ماوراء بحر خزر خواهد شد.

من فقط این نکته را خاطر نشان می‌سازم که ایرانیان علی رغم ضعف و نا توانی خود نسبت به موضوع مشهد حساسیت بسیار دارند و این قبیل نقشه‌ها را با انزجار می نگرند.

۷ - **تهران - مشهد** - بعضی از نویسندگان ، کشیدن خط آهنی را بین مشهد و تهران که ۵۵۰ میل است توصیه کرده‌اند. چون خودم تمام این راه را با اسب پیموده ام می توانم شهادت بدهم که از بیابانهای جدا افتاده و غیر مزروع می گذرد و چنین خطی به هیچ وجه نتیجهٔ اقتصادی نخواهد داشت و ممکن نیست کسی به این کار ناهنجار دست یازد ، ولی عده‌ای از اهل قلم عقیده دارند که بواسطهٔ گندم زارهای بین تهران و شاهرود شاید ایجاد راه آهن از بدو امر ثمر بخش باشد و روسها را به این کار ترغیب نماید. ارتباط راه آهن تهران به مشهد بدون تردید کالای انگلیسی زیاد تر از حالا را به بازارهای خراسان خواهد رسانید ، اما شاهراه وارداتی اجناس هند و انگلیس باید کماکان طریق جنوب باشد چون در آن حدود راه رقابت برای دیگران مسدود است و عقل و سلاح انگلیسی ایجاب می نماید که در اصلاح و بهبود جاده‌های جنوب تلاش کنیم نه اینکه در صدد برآئیم که ابهت از دست رفته را در شمال باز پابیم .

۸ - **راه آهن سیستان** - اینک از حدود شمالی‌به مرزهای شرقی عطف توجه می‌کنیم. درفصل راجع به مسئلهٔ سیستان نظرم را چنین اعلام داشتم که برای صیانت منافع انگلیس و افغانستان و توسعهٔ تجارت هند و انگلستان در آن نواحی ، ایجاد خط آهنی را در آنجا کاملا ایجاب می‌نماید که با خط آهن مرزی بلوچستان اتصال یابد. ایستگاههای دروازه و کویته و قلعه عبدالله یا چمن در معبر آن‌خط آهن همه نقطه‌های مساعدی برای خط‌های فرعی خواه از طریق نوشکی یا جنوب رشته‌های کوهستانی ایران و یا اندکی بیشتر در سمت شمال به سیستان و از آنجا هم خط دیگری به ایالات مهم صنعتی و فلاحتی کرمان و یزد عین لزوم خواهد داشت.

می‌گویند حکومت هند با ساختن خط آهن مقدماتی این راه به آن جهت مخالفت نموده که موجب مخارج هنگفتی است و باید مدتی از آن خط فقط‌نگاهداری کند. بعلاوه امکان حملهٔ جناحی از شمال به آن راه هست و بهرهٔ عاجل تجارتی هیچ نخواهد داشت. این دلیل آخرین‌نسبت به خطوطی که یک رشته‌است بدون استثنا صادق است، هیچ خط آهنی از سه تا چهار یا پنج سال فایدهٔ تجارتی‌ندارد از طرف دیگر منابع سیستان و صادرات اجناس ایرانی از مرز شرقی به حدی زیاد است که چنین خطی را به زودی مقرون به توفیق خواهد نمود . سایر دلایل‌هم از لحاظ اهمیت نظامی آنست که سابقاً اجمالا شرح دادم، در اینجا باز اظهارمی کنم که در دنیا هیچ خط آهنی نظامی بدون تصادم با مخالفت‌های همانندی ساخته نشده است .

۹ - **راه آهن سراسری ایران** - بدون شک چنین خطی دیر یا زود به وسیلهٔ راههای فرعی‌احتمالا از مبدأ پوسنی - گوادر یا چاه بهار و یا باوجود جاده‌های‌فعلی تجارتی بندر عباس از کرانهٔ اوقیانوس هند یا خلیج فارس ضمیمه‌خواهد گردید . هرگاه جنوب شرقی ایران از لحاظ راههای ارتباطی به این شکل در آید مزایای عمده‌ای برای تجارت وارداتی انگلستان دارد و نفوذ آن در نواحی مرکزی وایالات

شمال شرقی ایران به همان اندازه قابل ملاحظه خواهد بود که موجب استفادهٔ خود ایران جهت تجارت صادراتی تریاك و پنبه و خشکبار آن خواهد گردید.

خوش باورانی که آینده‌های بسیار دور را منظور می‌دارند شاید پیش بینی می‌نمایند که بعداً این خطوط با رشته راه آهن از طریق مرکز ایران از طریق اصفهان به شوشتر امتداد و مآلا با خطی که در سمت شمال به تهران و در طرف غرب به بغداد منتهی می شود ارتباط یابد. این فکر و خیال بسیار هم جالب توجه است واگر به مرحلهٔ اجراء در آید مایهٔ رستگاری سرزمین ایران خواهد شد ، اما خوش بینی نهالی است که اقلیم ایران تا حال چندان پرورش نداده است و من ترجیح می‌دهم از امعان نظر در بارهٔ چنین آیندهٔ نا معلومی درگذرم .

۱۰ - **بوشهر - تهران** - طرح اتصال بوشهر به تهران با خط آهنی مستقیم از طریق شیراز فکری است که گمان نمی کنم بواسطهٔ موانع طبیعی عظیم بین‌شیراز و دریا هیچ گاه عملی شود. یک رشته کوهستانهای متوازی که از لحاظ وضع خاص و شیب تند تقریباً بی شباهت به نردبان نیست و تا ۷۰۰ پا از سطح خلیج فارس ارتفاع می‌یابد، این دو نقطه را از یکدیگر جدا می سازد و فقط با هزینهٔ سنگین و بی اندازه آن هم بدون انتظار بهرهٔ عاجل شاید قابل اجراست . این نکته که بوشهر با وجود حالت بسیار نامساعد بندری باز عمده ترین بندر در جنوب است بعضی را به این خیال انداخته است که باید آنجا لزوماً انتهای خط آهن سراسری ایران باشد بدون اینکه موانع طبیعی را که ذکر نموده‌ایم در نظر بگیرند. ایجاد و شاید هم بهره برداری از خط دیگری که قدری بیشتر در سمت غربی است جای طرح راه آهن بوشهر به شیراز را خواهد گرفت و اصولا این فکر نمی بایستی درسرها خطور کرده باشد، ولی این اشکال و محظور در مورد خط آهن جنوبی شمالی ایران در بارهٔ شیراز به اصفهان که زمین نسبتاً هموار و نقشهٔ قابل اجراء است و درآینده امکان آن خواهد بود البته وارد نیست .

۱۱ - **محمره (خرمشهر) - بروجرد - تهران** - راه آسان‌تر و راحت تر که اشاره نموده بودم از دهانهٔ رودخانهٔ کارون از میان شهرهای بزرگ ایالات زرخیز

غربی تا پایتخت ساخته شود واز قرار معلوم جملگی بر این قولند که یگانه خط آهن ایران است که امکان سود تجارتی دارد خطی‌است که از شوشتر (به احتمال‌بیشتر شاید محمره) شروع و از میان لرستان به خرم آباد و بروجرد منتهی شود و از آنجا می توان آن را با آسانی به کرمانشاه و همدان و خط تهران و بغداد ارتباط داد واز طرف دیگر با سلطان آباد و قم ومآلا به تهران، بندر جدید جنوبی ایران چند صد میل به پایتخت نزدیک تر خواهد شد و مانع عظیمی هم مانند کتل راه کاروانی بوشهر ـ شیراز ندارد. علاوه بر آنکه تجارت وارداتی و صادراتی ایران را به سمت خلیج فارس معطوف خواهد ساخت از میان غله‌خیز ترین نواحی ایران نیز خواهد گذشت و در حال و آبادانی شهرها تأثیر خواهد نمود. به عبارت دیگر هم خط‌سیر تجارت داخلی و هم خارجی خواهد شد و از مازاد محصولات داخلی مقداری هم به خارج خواهد رسید.

هنگامی که راجع به ساختن جاده در همان خط سیر صحبت داشتم ،البته امکان ایجاد راه آهن را هم در آن حدود از نظر دورنگذاشتم. در ایران قسمت عظیم نیروی انسانی صرف سیر و حرکت بین نقاط زیارتی و مکان های مقدس می شود و اگر خط آهن محمره را بسازند دسترسی آسان به پنج تا از این بارگاهها میسرخواهد گردید .قم درشمال که‌آرامگاه حضرت فاطمه(ع) خواهرامام‌رضا (ع) است و بارگاههای کربلا و نجف و سامره که همه در مجاورت فرات و دجله است وبه ترتیب مزارامام حسین و حضرت علی و امام حسن عسکری (ع) است. بالاتر از همه راه مکه باز می شود که هر مسلمان خالص شایق است که برای احراز عنوان‌حاجی دست کم یک بار درعمر خویش به آنجا برود. هرگاه درنظر بیاوریم که هرساله صدها هزار نفر با تلاش بسیار به این اماکن رو می آورند و فراموش‌هم نمی کنیم که اهالی آسیا علاقهٔ خاصی به مسافرت با ترن دارند می‌توان قیاس کرد که عایدات سرشاری نیز نصیب و بسیاری از اهل عبادت و زیارت را خشنود و سعید خواهد گردانید.

۱۲ - **بغداد - تهران** - حال توجه خود را به سمت غرب باز می گردانیم و در مسیر سراسر حدود ایران ناگزیر به موضوع خط آهن بغداد تهران می‌رسیم که چند بار نیز پیشنهاد شده‌است. مسافت آن ۵۰۰ میل و شهرهای عمدهٔ کرمانشاه و همدان در سر راه است .

هم اکنون مقدار معتنابهی کالا از این راه به ایران و خارج حمل و نقل می‌شود و اروپائیان مقیم ایران که بخواهند اجناس مورد علاقه‌ای را از خارج بیاورند و از خطرات کتل بوشهر - شیراز واهمه دارند جنس را از طریق رودخانه تا بغداد و از آنجا به تهران حمل می کنند. این خطوط را امکان فعالیت سودبخش بسیار است. هرچند که هزینهٔ ساختنش قلیل‌نیست، چون هم عبور از دشت‌های کلدانی به فلات ایران سخت دشوار و هم فراز و نشیب آن فراوان است، ولی از لحاظ بار و یا مسافر استعداد راهی را که در فوق ذکر کردم ندارد و از نواحی حاصلخیز عبور نمی کند و ارتباط آسان آن به دریا مقدور نیست .

خط آهن هندوستان - مدیترانه - اشاره به راه آهن تهران - بغداد در این بحث نهائی ذکر خط آهنی را ایجاب می کند که روزگاری ورد زبان ها بوده وسپس از نظر افتاده است وآن راه‌آهن جلگهٔ فرات از کرانهٔ مدیترانه تا بغداد است. این خط بارها پیشنهاد شده و طرفدارانی‌هم داشته است که اگر روزی عملی شود خطوط غربی ایران را جزو سیستم راه آهن هند و مدیترانه خواهد نمود که در این صورت مدیترانه مبدأ و ایران واسطه و رابطه خواهد بود .

خط آهن جلگهٔ فرات و دجله - نوشته های سر. پی. اندرو و سروان کامرون و دیگران وگواهی و گزارش کمیته های اختصاصی که پارلمان انگلستان در سال ۱۸۷۲ تعیین کرده بود تا مسئلهٔ ساختن راه آهنی از طریق جلگهٔ فرات یا دجله‌را از میان سرزمین های بین راه بررسی کند افکار عمومی را نسبت به این کار علاقه‌مند ساخته است.

این خط که از کرانهٔ سوریه در مقابل جزیرهٔ قبرس در مدیترانه شروع و از اسندیا (سلوکیهٔ قدیم) یا اسکندرون که همان تیر یا تریپولی است یاجزیرهٔ

روعاد (آرادوس) عبور می کرد و این خط سیرهای مختلف را کارشناسان بحری متعدد پیشنهاد کرده اند. راه آهن درجهت شرقی تا جلگهٔ فرات خواهد رسید، خواه از طریق حلب در شمال یا پالمیرا در جنوب و بعد از وصول به حوزهٔ فرات ازسمت راست این رودخانه تا بصره امتداد می‌یابد و به کویت درکنار خلیج فارس‌منتهی می شود که جمعاً در حدود ۱۰۰۰ میل است. یا آنکه از فرات در جهت شرقی به دجله مربوط و وارد منطقهٔ بغداد می گردد که در آنجا ساختمان پل ضروری می‌شود و از این محل هم به سمت جنوب بصره یا کویت منتهی خواهد گردید.

این بود بطور خلاصه آنچه کمیتهٔ اختصاصی به پارلمان پیشنهاد کرد و در مجلدات مذکور درفوق مطرح شده است. حد اقل هزینه چنین راه آهنی را ۶،۰۰۰،۰۰۰ لیره بر آورد کرده اند و حد اکثر مخارج با خطی که بنا بر میزان اروپائی چهار پا و هشت اینچ عرض و یا مطابق میزان هندوستان پنج پا و شش اینچ پهنا داشته باشد از ۸،۵۰۰،۰۰۰ تا ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره خواهدشد. ازبصره یا کویت و به احتمال قوی در محل ثانوی بواسطهٔ ساحل بسیار مساعد که دارد بوسیلهٔ کشتی تا کراچی و یا بنابر پیشنهاد بعض دیگر تا دماغهٔ جاسک ارتباط بر قرار و از این نقطه باکشیدن خط آهن از طریق کرانهٔ مکران با کراچی رابطه حاصل می‌شود . این بوده است جریان اجمالی چند نقشه که به منظور ایجاد راه نزدیک تری از طریق خشکی تا هندوستان توصیه شده است و خبرگان متعدد و طرفداران معتبری از آن حمایت نموده اند و در ده سال از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ توجه عام را به نحو تام جلب کرده بوده است.

موانع این نقشه ـ حقیقت امر این است که نه توجه سرشاری که این طرح بر انگیخته بود و نه آثار کتبی وزینی که پدید آورده ، هیچ کدام مانع از بین رفتن کامل آن نشده است، بنا بر این می‌توان استنباط نمود که چنین نقشه‌ای هیچ زمینه ندارد. جاذبهٔ ظاهری آن که با جامهٔ وطن پرستی نیز آراسته اند ذهن بسا کسان را مجذوب کرده بود و باید اعتراف نمایم که خودم نیز بدون اینکه به کنه کار توجه

نموده باشم مفتون آن شده بودم. اما بعد از بررسی دقیق و از آن برتر بیش ازیک‌بار گذارم به آن حدود یعنی سوریه و بین‌النهرین مجابم ساخته است که این نقشه هم اساس درستی ندارد و هم لا اقل در زمان حاضر سیاستی عملی نیست و بدون اینکه به جزئیات دلایلی که بر له و بر ضد این نقشه هست وارد شوم موجباتی را که در نحوهٔ قضاوت من اثر داشته است اجمالا ذکر می کنم.

موانع طبیعی - عواملی که باید در ایجاد چنین خطی اساس قرار گیرد و در سیاست عملی ساختن این نقشه ملحوظ واقع شود چهار گونه است: طبیعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی. به نظر من از لحاظ هر چهار دلیل مزبور نقشهٔ جلگهٔ فرات اگر مجری شود بی اثر است. موانع اساسی آن از جهت وضع طبیعی این نقاط و شرایط اقلیمی آن است علاوه بر اشکال بزرگ راه بازکردن از دل رشته‌های جبال ساحلی سوریه که البته مهندسین از عهدهٔ آن بر خواهند آمد، باید به این حقیقت توجه نمود که خط سیرشمالی قبل از رسیدن به مقصد بغداد بین راه‌هیچ گونه محل قابل اهمیتی ندارد مگر انطاکیه و حلب و راه آهن بیشتر از جاهای خشک و خالی خواهد گذشت درصورتی که اگر از راه جنوبی تر ساخته شود باز از خطه‌هائی می گذرد که تمام بیابان و بی آب است.

درجهٔ حرارت در بیشتر نقاط این شنزارهای داغ در فصل تابستان سخت طاقت فرساست و تصور من این است که هیچ سرداری در عرض شش ماه از سال حاضر نیست که سربازان خود را در قطارهای درجهٔ سوم از این مسیر هزار میلی عبور دهد مگر آنکه خدای ناخواسته خیالش این باشد که در انتهای راه همه‌آنها را مستقیماً تحویل بیمارستان بدهد و بخصوص اگر بنا باشد که این هزار میل خشک و سوزان تازه مقدمهٔ عبور از سرزمین‌های طولانی تری باشد که بکلی فاقد راه و جادهٔ آباد است.

مانع سیاسی - در تمام آثار و مقالاتی که راجع به این موضوع انتشاریافته است بدون استثناء از غفلت تامی که نسبت به منافع یا رفتار دولت عثمانی نموده‌اند دوچار حیرت شده‌ام. سراسر خط سیر راه‌آهن پیشنهادی از قلمرو عثمانی می گذرد،

کارگذاشتن حتی یک قطعه ریل و یا ساختن یک پل و یا اجازهٔ عبور خواه با پرداخت و یا به طوری که احتمال می‌رود بدون آن بی رضایت آن دولت امکان ندارد، با وجود این راجع به خطی که پیشنهاد کرده اند حتی کم‌ترین اعتنائی به منافع و یا مشورتی با دولت ترکیه نشده است. این اقدام نه منابع آن کشور را به کار خواهد انداخت و نه نقاط پر جمعیت و آباد آن سر زمین را به‌هم مربوط خواهد ساخت. نه او را از تهاجم روس در شمال مصون خواهد داشت و نه بر قدرت دفاعی آن خواهد افزود و در واقع همهٔ گفتگو و تصمیم در آن خصوص فقط محض تأمین مصالح انگلستان و فقط منافع امپراتوری هند شده است. آیا برای ما اطمینانی حاصل است که آن دولت نسبت به تأمین هریک از این دو منظور علاقه‌ای دارد ؟ تجربهٔ شخصی‌ام در بارهٔ رفتار دولت عثمانی در آسیا این است که هیچ پندی در دل آن دولت عزیز تر از این نیست که خیر خواهی نه فقط نخست بر خانه رواست، بلکه در حق دیگران اصلا نارواست و اگر مأموران غیور ترك به منظور ابراز استقلال رأی که مورد علاقهٔ ایشان است برای ملت یا دولتی زیان و آفتی طالب باشند، آن بر ضد بریتانیا است. بنا بر این پیش از آنکه باآرامش خاطر قادر باشیم در بارهٔ ساختن هزار میل خط آهن در قلمرو ترکیه که محض خاطر خود ماست تصمیمی اتخاذ کنیم آیا ارجح نیست که درست دریابیم که « باب عالی » چه انتظار و توقعی در این باب دارد ؟ من شکی ندارم که جواب آن دولت چه خواهد بود .

مانع نظامی ـ فرض کنیم این طرح کم و بیش فقط جنبهٔ نظامی دارد بنا بر این لااقل از آن لحاظ قابل ایراد خواهد بود. من شك بسیار دارم که این حرف یعنی جنبهٔ نظامی در مورد خط آهن جلگهٔ فرات وارد باشد و آن فقط یک علاقهٔ بی پروا در ایجاد خط ارتباط بیهوده‌ای با هندوستان است ، بدون اینکه نظر کشورهای بین راه ملحوظ شده باشد. از نظر سوق‌الجیشی به‌طوری که قبلا ذکر کردم برای دفاع آسیای صغیر که در حد شمالی تر واقع شده است (بین اورفه، دیاربکر ، مردین و موصل) خالی از تأثیر خواهد بود و چنانکه‌در نظر است اگر

این راه آهن در دشت‌همواره غیرقابل دفاعی کشیده شود به صورت بارزی درمعرض خطر حمله است و از این رو در زمان جنگ وسیلهٔ ارتباط‌خطرناکی خواهد بود .

ایراد اقتصادی ـ مهم‌تر از همه ، ایرادات مالی و اقتصادی است. من پاك سرگردانم که چگونه چنین خطی که از آن منطقهٔ کذائی می گذرد ممکن است فایده‌ای در برداشته باشد و براستی که با نهایت اکراه می توان هردولتی رابه کار عاطل حتی حد اقل ضمانت در بارهٔ چنین راه آهنی دلالت نمود. به سه دلیل من هیچ گونه سود و خیری در این اقدام سراغ ندارم (۱) زیراکه هزینهٔ مقدماتی آن بسیار سنگین است (۲) زیراکه این خط از نواحی حاصلخیز یا مناطق معدنی‌عبور نمی کند و حمل و نقل محلی هم در بین نیست (۳) چون رفت و آمد مسافر و یا حمل بار محدود است و خیلی هم کمتر از آن است که پیش بینی کرده‌اند وعایدات دو دریا نیز که در دو سر این خط واقع شده است جبران فقدان در آمد خود خط را نخواهد کرد، پس بی‌باکانه اظهار می‌دارم که عایدات از بابت کالای تجارتی‌هم چندان کافی نیست ، زیراکه تاجر چگونه قادر است که مخارج اضافی حمل‌بوسیلهٔ راه‌آهن را با خطرات و تأخیراتی که لازمهٔ آن است تحمل کند و جنس را در راه ناچار باید دوبار درکشتی بارگیری و پیاده کنند تا ازاین راه فقط چهار تا شش روز از انگلستان تا هندوستان صرفه جوئی در وقت شده باشد. وانگهی در آمد از ناحیهٔ رفت و آمد مسافر نیز سخت ناچیز خواهد بود، زیراکه بی‌اطلاع نیستم که مسافران هند خواه افراد کشوری یا لشکری، بانوان یا کودکان ، خواهان هوای سالم ونیرو-بخش هستند و به هیچ وجه راغب نخواهند بود که چندین روز در قطارهای دربسته مقید و از گردو خاك وگرما وخستگی سفر طولانی درچنان منطقه‌ای فرسوده‌شوند. اگر من یکی ازصاحبان سهام کمپانی کشتی رانی P and O بودم غیرازضرری که از بابت کرایهٔ حمل و نقل پست متصور است به هیچ وجه از خطر رقابت چنین راد آهنی نگرانی نداشتم .

خلاصه ـ اینها ایراداتی اصلی است که به نظر من قدر و اعتبارنقشهٔ خط آهن جاگهٔ فرات را به هند مخدوش و محکوم می کند. بعد از ایجاد ترعهٔ سوئز

دیگر احتیاج چندانی به‌وجود این قبیل خط سیر اضافی نیست. بدون اینکه قصدم دخالت در نظریات بسیط تری باشد، عقیده‌ام را اظهار می کنم که با تسلط کافی بر مصر و مراقبت تام در کانال سوئز و تسریع کشتی رانی بین انگلستان و هندوستان و ارزان کردن نرخ آن، وسیلهٔ بمراتب بهتری جهت سرعت بیشتری درحمل و نقل و ارتباط بین دو قسمت امپراتوری در زمان خطر تأمین خواهد شد.

طرح‌هائی راجع به گسترش خط‌آهن‌های ایران ـ تا اینجا بحث ما دربارهٔ راه‌آهن جلگهٔ فرات درقسمت سوریه وبین‌النهرین بوده که یک سر آن تا دروازهٔ خلیج فارس می رسیده است، ولی این موضوع را هم نباید مسکوت گذاشت که طرح‌هائی نیز پیشنهاد شده بود که آن سیستم را از طریق خشکی تا کراچی امتداد دهند. یکی از این طرح‌ها راجع است به ساختمان خطی از کرانهٔ شمالی خلیج فارس مثلا از محمره از راه بوشهر و لنگه و بندر عباس و جاسک و گوادر تا کراچی. به نظر من چنین نقشه‌ای به هیچ وجه در خور توجه و اعتبار نیست و حتی از طرح ساختمان خط آهن جلگهٔ فرات هم بیهوده‌تر است، چون خرج ساختمان آن سنگین و بکلی بی ثمر و برای ایران هم بی اثر و از لحاظ بهداشت هم مقرون خطر خواهد بود.

شوشتر ـ شیراز ـ بندرعباس ـ ولی راجع به دو خط فرعی ایران صاحب‌نظر والامقامی مانند ژنرال گلد اسمید بحث وآن را تأیید کرده است و از این روشایستهٔ بررسی دقیق است. بهرحال این خط آهن که بغداد مبدأ آن‌است بعدازارتباط با راه‌آهن جلگهٔ فرات یا جلگهٔ دجله به سمت شرق در خاك ایران دور از حدود خلیج فارس عبور و از راه شوشتر و رام‌هرمز و یاشاید حویزه و اهواز تا بهبهان امتداد می یابد و از آنجا بوسیلهٔ جادهٔ کاروان‌رو فعلی به شیراز منتهی می گردد. از شیراز به دریا دو خط ارتباط هست: یکی از حدود شمالی‌تر از راه فسا و داراب وفرگ یا از راه جنوبی‌تر از طریق لار که هر دو به‌بندر عباس می‌رسد و از آنجا خط آهنی از کرانهٔ مکران به کراچی امتداد خواهد یافت.

خط آهن واقعی ارتباطی سراسری ایران ـ راجع به این طرح فقط اظهار می‌دارم که به مشکلات طبیعی برخورد خواهد کرد که به آسانی و یا ارزان قابل رفع نخواهد بود و آن مربوط به رشتهٔ طولانی کرانهٔ مکران است که هیچ خوش‌آیند من نیست و خط ارتباطی واقعی سراسری ایران را که به عقیدهٔ این‌جانب بهتر است از حدود شمالی‌تر بگذرد نادیده می‌انگارد. هرگاه روزی خط سراسری ایران عرضاً ساخته شود بدون تردید تا این درجه از حدود جنوبی و این اندازه هم بی ثمر نخواهد بود. خط واقعی سراسری ایران راه آهنی است که مراکز فلاحتی و صنعتی و تجارتی ایران را به هم پیوند دهد و در این کار احتیاجات ایران و انگلستان هردو ملحوظ افتد. چنین خطی به احتمال قوی ازبغداد، کرمانشاه، بروجرد، اصفهان، یزد، کرمان خواهد گذشت و این به نظر من خط آهن نهائی ارتباطی آینده‌ای بعید خواهد شد که چنین پیشرفتی امکان پذیر باشد. با آنچه سابقاً راجع به خط آهن سیستان نوشتم ملاحظه خواهد شد که چگونه این طرح با راه آهن هندوستان قابل ارتباط خواهد بود و اگر روزی ساخته شود مزیت بیشتری خواهد داشت و جزو خطوط ارتباطی اروپا خواهد شد و با این ترتیب سرباز انگلیسی را دیگر در کراچی نخواهیم گذاشت، بلکه در مرز خود افغانستان و شاید هم در میدان جنگ پیاده خواهیم کرد.

خط آهن بارکشی آسیای صغیر ـ اگر طرح راه آهنی که در فوق شرح دادم به صورت واقع درآید و با مدیترانه و بدان وسیله هم با اروپا ارتباط یابد به احتمال قوی به جای اینکه بندر جداگانه‌ای در سوریه گوشه‌ای از ساحل مدیترانه ساخته شود با سیستم خط آهنی که فعلاً در آسیای صغیر هست متصل خواهد شد. درحال حاضر سه سیستم راه آهن در آسیای صغیر هست یکی از اسکوتاری مقابل اسلامبول تا ایسمید که در پنجاه و شش میلی است و این روزها دارند آن را تاآنکارا در قلب ترکیه توسعه می‌دهند. دیگری از ازمیر تا دینر که در ۲۳۰ میلی داخل ترکیه است. سومی خط آهن کوتاهی است با چهل میل طول که بندر مرسینه نزدیک تارسوس در سلوکیه را با عدانه مربوط می سازد.

اشکالات فنی ساختمان راه آهن در سرزمین کوهستانی مثل آسیای صغیر و همچنین مشکلاتی که ناشی از معایب دستگاه اداری حکومت عثمانی است متعدد است و به هر حال عایدات تجارتی آن به احتمال قوی محدود می باشد، اما می‌توان استنباط کرد که دو خط اولی روزی به هم خواهد پیوست و یا آنکه خط دومی یک روز با راه آهن ایران که شرحش را بیان کرده‌ام اتصال خواهد یافت. دراین صورت راه خشکی تا هند را شاید اوریان اکسپرس برعهده خواهد گرفت و آن از کاله به قسطنطنیه و ارتباطی هم با راه آهن آسیای صغیر که در سمت دیگر بوسفور است حاصل خواهد کرد. در آینده‌ای دور راه آهن ارتباطی دیگری با خط آهن سوریه امکان پذیر خواهد بود ، اما تمام این نقشه‌ها مربوط به آینده‌ای آن قدر دور است که در عمر من تحقق آن مقدور نخواهد شد و شاید هم اصلا قابل تحقق نباشد و این پیش‌بینی هم در واقع مبتنی بر حدس و گمان است .

راه آهن مصر و عربستان ـ می گویند راه آهن دیگری هم از طریق خشکی تا هندوستان پیشنهاد شده است و آن خطی است که از پرت سعید در دهانهٔ کانال سوئز شروع و از میان عربستان به نقطه‌ای در کرانهٔ خلیج فارس منتهی می‌شود. به نظر من چنین نقشه‌ای همهٔ معایب راه آهن جلگهٔ فرات را چند برابر دارد ، بدون اینکه هیچ گونه مزیتی داشته باشد. فرزندان اسرائیل چهل سال در بیغوله‌های آن حدود سرگردان بودند ، ولی من برای عناصری که به خیال چنین طرحی افتاده‌اند روزگار ناگوارتری پیش بینی می کنم .

نتیجه ـ من طرح های متعددی را که برای راه آهن بین مدیترانه و هندوستان عرضه شده است در اینجا شرح داده ام از آن جهت که هر قسم نقشه‌ای که در این زمینه عملی شود ایران بواسطهٔ وضع جغرافیائی خود نقش عمده‌ای در آن خواهد داشت و همچنین با آینده‌ای که ایران از لحاظ خطوط آهن در پیش دارد مآلا اهمیت آن به جنبهٔ محلی محدود نخواهد ماند . گرچه حالا وضع کارها بدین منوال است که شرح داده‌ام ، اما با آنکه ایران هنوز بکلی عقب مانده است ، امکان یک تکان ناگهانی یا توجه وعلاقه‌ای ناشی از اقدام او به منظورپیشرفت ـ

های آینده در میان است و از این رو به درجهٔ اعلی مطلوب است که راجع به‌سیاست خط آهن این کشور نظری اتخاذ گردد که شامل همه قسم امکانات باشد .

هنگام سیر و بررسی‌خود در بارهٔ نواحی‌مرزی ایران به نحو اجمال‌عملی‌ترین نقشه هائی که تاکنون از فکر عناصری که خیر خواه بشمار میروند خواه برای صلاح ایران و یا چنانکه بیشتر محتمل است محض خاطر خودشان ، تراوش کرده است خاطر نشان ساخته‌ام ، وضع عقب افتاده ودرماندهٔ آن سرزمین وفقدان امنیت در پاره‌ای از نواحی آن ومخالفت روسیه وبالاتر از همه فقدان حس وطن دوستی یا شهامت کار در دستگاه حکومت ایران موانعی است که پیشرفت ، حتی امید - بخش‌ترین نقشه‌های مزبور ، بی‌تلاش و مبارزه مقدور نخواهد بود . ممکن است آن دولت یا اجرای کارها را به تأخیر اندازد و یا پرداخت‌های مربوط به این کار را دچار تعویق سازد ، با وجود این محظورات ، فکر ساختمان راه‌آهن در ایران اگر کنایه‌ای مجاز باشد می‌توان گفت که پا در هواست .

این اقدام از دفتر سیاستمداران تا میز مقاطعه کاران و کارگاه مهندسان فاصلهٔ چندانی ندارد . در اینکه یک سرزمین واجد سابقهٔ تمدنی عالی قادر باشد که برای همیشه از پیدایش ممتازترین اثر تمدن جدید و بالاترین عامل نفوذ آن جلوگیری کند ظاهراً کاری دوراز امکان به نظر می‌رسد[1] . در روزگاری که حتی چین خط آهن کوتاهی ساخته است و در نظر دارد راه آهن بارکش چند صد میلی ایجاد کند قلمرو شهریاری که خود سه بار اروپا را به وسیلهٔ خط‌آهن سیر کرده است ممکن نیست از کاروان ترقی باز ماند . از لحاظ ایران همان اندازه غیر مقدور است که از این اقدام خودداری کند که ژاپون بخواهد به کیش و آئین کهن خویش پابند بماند که از دیر باز ایمان نسبت به آن را از دست داده است و بامقاصدفکری

۱ ـ یکی از موجبات قوی که جنبهٔ مالی دارد راجع است به قیمت گزاف گندم درشهرهای بزرگ و تلف شدن آن دردیگر نقاط ایران ودلیل آن کمیابی وسایط نقلیه است دردامغان ، جو را خرواری هشت قران می‌فروشند درتهران بهای آن ۵۰ قران است ، درقزوین قیمت آن ۲۰ تا ۲۴ قران می‌باشد ، زیرا که وسیلهٔ حمل نیست . درسال ۱۸۹۰ صرفه دراین کار بود که غله ازسلطان‌آباد (عراق) با شتر تابغداد و ازآنجا به لندن حمل شود .

و اخلاقی او منافات دارد . به هر حال دیر یا زود کارکاروان و چاپار در ایران لنگ خواهد شد، به همان کیفیتی که دین بودائی هم درسرزمین ژاپون آینده روشنی ندارد . شاید در این قرن نباشد ، اما پیش از آنکه قرن آینده طی شود کشوری که در حال حاضر فقط یک رشتهٔ راه آهن ناچیز دارد صفحاتی چند از راهنمای مسافرتی جهانی با خط آهن را به خود اختصاص خواهد داد .

فصل های مجلد دوم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل نوزدهم — از تهران به اصفهان
« بیستم — از اصفهان به شیراز
« بیست و یکم — تخت جمشید و آثار باستانی دیگر
« بیست و دوم — از شیراز به بوشهر
« بیست و سوم — ایالات شرقی و جنوب شرقی ایران
« بیست و چهارم — ایالات جنوب غربی ایران
« بیست و پنجم — رودخانهٔ کارون
« بیست و ششم — بحریه
« بیست و هفتم — خلیج فارس
« بیست و هشتم — عایدات ، منابع و محصولات صنعتی
« بیست و نهم — تجارت (بخش اول تاریخچهٔ تجارت ایران و اروپا)
(بخش دوم وضع جدید تجارتی ایران)
« سی‌ام — سیاست روس و انگلیس در ایران

فهرست اسامی، اشخاص

آباقاخان ۱۸۷/۶۴۱
آرثور ۳۰۸
آرمسترانگ ۶۶۸
آرنولد ـ ادوین ۴۰۸
آرنولد ـ ماتیو ۳۰۲
آقا بهرام ۳۳۲
آهوراسزدا ۲۴/۳۵۰
آریان ۳۸۹/۳۹۰
آقا محمد خان ۷۴/۲۰۹/۲۱۴/۲۳۱/۲۵۶/
۲۵۷/۴۰۱/۴۱۰/۴۱۷/۵۱۳
ابدالی ـ احمد شاه ۳۱۰/۳۵۲
ابراهیم ۲۳۲/۴۴۸/۴۹۹
ابن بطوطه ۴۹/۲۱۲
ابوالحسن‌خان ۱۵۵
ابو علی سینا ۲۵/۳۵۱
ابیقورین ۳۹۵
احسائی ـ شیخ احمد ۵۴۲
احمد شاه ـ درانی ۱۷۴/۳۱۲/۴۲۰
اردشیر ۲۵
اردشیر دوم ۳۰
ارغون‌خان ۶۱۸
ارغوان ـ ارغوان شاه ۱۸۶ - ۲۰۰
ارفاکساد ۴۶۰
استانلی ۳۳
استرابن ۳۹۱
استریوس ـ جان ۵۸/۷۳
استک ۵۴/۵۵۰
استولزه ۵۶ /۶۳۵
استیوارت ۱۴/۵۳/۱۳۷/۱۷۸/۱۹۱/۲۱۰/
۳۴۵
اسحق خان ۲۷۷
اسرایکل ۳۲
اسکات ۴۲۲
اسکندر ۲۲/۲۵/۳۱/۳۰۸
اسکوبلف ۱۳۲/۱۵۶
اسمیت ـ اون ۲۴۴/۲۷۳/۳۰۰/۳۱۲
اسمید ـ گلد ۱۴/۲۴۴/۴۸۹
اشرفخان ۳۸۳
اصطخری ۷۲/۳۰۹/۳۵۱/۳۵۴
اعتمادالسلطنه ۵۹۹
افراسیاب ۱۹۶/۳۰۸
الب ارسلان ۲۵/۴۶۱
التن ـ جان ۲۸۱ - ۴۸۲
المپ ۱۹۴
المعتضدبالله ـ خلیفه ۴۸۹
المتوکل ۴۵۷
الوی‌اوکر ۴۵۵
الیزابت ۲۶/۶۱۰
امام حسین (ع) ۲۱۳
امام‌رضا(ع) ۱۴۵/۲۰۹/۲۱۳/۲۱۴/۲۲۶/
۳۴۹
امام موسی کاظم (ع) ۲۱۲
امیر ابراهیم خان ۲۷۳
امیر افغانستان ۲۸۶
امیر تیمور ۴۱۷
امیر حسین‌خان ۱۵۷/۱۵۸

امیرخان سردار ۲۵۱
امیر دوست محمد خان ۵۶۱
امیر علم خان ۲۷۲/۲۷۳/۳۰۵
امیر قاین ۳۱۵
امیرگناه خان ۱۵۳
امیر نظام ۵۲۸/۵۶۳
امین اقدس ۵۲۵/۵۳۷
امین‌الدوله ۵۶۰
امین‌السلطان ۵۵۷/۵۵۸
اندریس ۵۶/۲۰۵/۶۳۵
انیس‌الدوله ۵۳۶
انزکف ۱۱۳/۱۱۸/۱۲۳/۱۲۵/۱۸۵/۲۰۰/۲۷۵
اودوریکوس ۴۹
ادوانون ۱۵۶/۲۰۲/۲۱۶/۲۲۵/۲۸۲/۳۴۲
انوشیران ۳۸۵
اورسول ۴۱۸
اوزلی - سرگور ۵۳/۷۵/۳۸۹
اوزن حسن ۶۶۱
اوگستوس ۵۳۹
الثاریوس ۴۹/۴۸۳
الیویه ۴۰۲
ایستویک ۵۳/۷۱/۲۱۵/۲۲۱/۲۲۵/۲۴۹
ایلخان ۱۴۵/۱۵۴/۱۵۹/۱۷۰/۵۴۸
ایوب خان ۳۴/۵۱۶
باب ۸۱
بابر ۲۲
باربارو - جوزفا ۱۷۲/۶۶۱
باربیه دومنیار ۵۳
بارن توفن اشتاین ۵۷۶
بارون دونورسان ۶۱۰
بارن سون هوسن ۶۳۹
بازیل باتاتز ۱۹۷/۱۹۸
باست ۲۲۸
باکن - فرانسیس ۱۸
باکینگهام ۵۳
بانوشیل ۲۵۳/۴۴۲
بخت‌النصر ۳۲/۴۶۰
بردیا ۷۱۸
برنز - الکساندر ۲۲۵
برنز - ای ۲۴۳
برنیه ۴۱۱/۴۲۴
بروس - پی .اچ ۴۹۱/۶۴۳
بریجز - هارفردجونز ۵۱۳
بل - جان ۵۱
بلو - دبلیو - اچ ۲۴۴/۳۰۹/۳۱۲/۳۲۹
بلوندل - هربرت ولد ۱۵
بنیامین - بنجامین ۵۶/۴۱۵/۴۸۴
بوبروسل ۴۵۰
بوره - اوژن ۶۴۳
بهرام دوم ۳۰۵
بیشاپ (بانو) ۴۸
بیکر - وال ۱۴۷/۱۹۸/۲۰۰/۲۱۰/۲۸۲/۲۹۸
بیندر ۷۷
بینینگ ۵۴/۵۱۷/۶۴۳
پاتین‌سن ۳۱۷
پرایس ۱۴/۵۳
پرزبیترها ۶۴۵/۶۸۸
پطرکبیر ۵۱/۲۵۶/۴۹۱
گرایو - پل ۱۷۸
پل ۲۵۷
پلی بیوس ۱۷۲
پلی‌نی ۳۸۹/۳۹۱

پوتینگر ـ الدرد ۳۱۶/۵۲
پوکلفسکی ۱۲۲
پولوك ۳۲۲
پولینگتن ۴۲۰
پونکا ۲۴
پیترو دولاواله ۷۲۸/۷۲۷
پیچن ۶۵۲
پیرسن ۶۴۱
پین کرتن ۴۰۰
تنوزیوس ۳۹۹
تاج محمد ۳۱۱
تاد ـ دارسی ۷۳۲
تامس مور ۲۴
تامسن ۶۴۱/۴۵۵
تانکوانی ۴۴۶/۵۲
تاورنیه ۳۵۷/۵۷/۵۰/۳۰
تایمز ۲۳۸/۱۳۰/۱۸
ترزل ۵۲
تزار ۱۴۹
تکسیه ۵۴
تنی سن ۳۹۸/۱۶۹
توبیاس ۴۶۰
تولوی‌خان ۳۵۲
تومانیانس ۳۷۸
ته‌ونوت ۵۱
تهمورس ۳۵۱
تیمور ۴۷۰/۳۱۰/۲۳۳/۲۱۲/۲۵/۲۲
تیلمن ۱۶۴
جانسن ـ اکر ۳۳۰
جلال‌الدوله ۵۵۱
جمشید ۳۸۴
جنکین سن ـ آنتونی ۴۸۲
جونز ـ هارفورد ۵۱۳/۵۲
جیل ۱۹۸
چارلزاول ۷۲/۲۶
چاری کف ۱۳۱
چرچیل ۴۸۴
چسنی ۶۵۸
چنگیز ۲۵۲/۱۹۶/۲۵
چنی ۴۸۱
چودزکو ۴۸۳
حاجی بابا ۵۷
حاجی عبدالفتاح خان ۱۹۹
حافظ ۲۹/۲۵
حسام السلطنه ۵۵۲/۲۲۶
حسن بیگ اوزون حسن ۶۶۱
حسن صباح ۷۲
حسن علی میرزا ۳۵۶
حسین خان سپهسالار ۴۳۵
حصن‌الدوله ـ دیلمی ۴۹۹
خان کلات ۳۰۴
خانیکف ۳۱۷/۳۰۱/۲۲۸/۲۲۷/۲۱۷/۵۵/
۳۵۹
خودزکو ـ آ ۳۹۳
خسرو انوشیروان ۷۲۵/۲۵
خسرو پرویز ۲۵
خشیارشا ۲۵
خلیل سلطان ۴۶۳/۴۶۱
خواجه ربیع میرزا ۲۰۹
خیام ۲۵
دارمستتر ۲۴
داریوش ۷۱۶/۳۹۳/۳۱/۲۵
دالائی لامای ۹۷
دالساندریو ـ ونسانتیو ۶۶۲

دانته ۳۳٤
دانیال ۳۲
داووست ٦٥۲
درووبل ٥۳۸
دسپینا ٥۱٤
دسلاند ـ دولیه ٥۱
دلاواله ـ پیترو ٤۹۱/٥۰
دن کیشوت ۳٥۸
دوبود ٥۳
دوبلوك ویل ۳۷۰
دوپرو وینز ـ کاپوچین پریاسیفیک ٤۹
دوپره ٥۲
دورن ۲٥۷
دوروبروکس ٤۹
دوست محمد خان ۳۱۱
دولماژ ۲۱٥
دیتریچ ٦٤۳
دیکسن ٥۲۲
دیوژن ٤٦۱
دیولافوا ٥٦
دیونی سوس ۳٥۰
رابینو ٦۱۸/٦٥۰
راس ۱٤
راسل ۳۱۱
رامسس ۳۸۲
رالینسن ـ هنری ٥٤/۲٥۲/۲٥۳/۳۰٥/۳۰۹/۳۲٥
رایت ـ سردنیس ۱۸۷
ربیقه ۳٤
رستم ۱۹٦/۳۰۲
رضاقلی خان ۱٥٤/۱٥۷/۱٦۲
رضاقلی میرزا ۲۳۱
رکن‌الدوله ۲۳٤/۲۳٥/۲۷۷/٥٥۳
رکلو ـ الیزه ٥٥
رمضانعلی خان ۲۰۸
رنل ۳۸۹/٤۹۸
روزنباخ ۱۳۱/۱۳۳
روسچلید ۱۰٥
رویتر ٤۳٥
ری‌تر ٦٥٦
ریجوای ـ وست ۲۹٥
ریدر ٦۰٥
زاربا ٦٤۳
زال ۳۰۸
زردشت ۲٤
زکی‌خان ۳۸۳
زمبورکچی‌باشی ٤۰٥
زیوس (زاوش) ۱۹٤
ژوستی نین ـ قیصر ٤۸۱
سالسبوری ٥٥۰
سام خان ۱٥٤
سایز ۱٥/٤۸
سپهسالار اعظم ۳٥۹
سروانتز ۳٥۸
سعدی ۲٥/۲۹
سلطان ابوسعید ٤٦٥
سلطان سنجر ۳٥۲/۳٦۱
سلطان محمد خدابنده ٤٦٥
سلوکوس ٤٦۰
سلیمان ـ خلیفه ٤٦۹
سن‌جرج ۳۰۸
سندباد ۳۲
سن‌سون ٥۱/۲۲۲
سولی‌نوس ۳۹۳

سونگ ۶۱۸
سیف‌الملک ۲۵۱
شادالملک دلنواز ۴۶۱/۴۶۳
شاردن ۳۳/۵۰/۵۷/۷۳/۱۰۴/۲۱۹/۴۸۳
شاه اسمعیل ۱۵۱/۲۱۳/۵۱۴
شاهپور اول ۲۵/۳۵۱
شاهپور دوم (ذوالاکتاف) ۲۵/۷۱
شاهرخ ۲۱۴/۲۲۳/۲۲۷/۴۱۸
شاه سلطان حسین ۲۲۱/۲۲۷/۲۲۸
شاه سلیمان ۲۵۵/۳۴۸/۳۸۵
شاه شجاع ۴۲۰
شاه صفی ۴۹۷
شاه طهماسب‌اول ۷۲/۲۱۳/۲۲۱/۴۹۳/۵۱۴
شاه عباس کبیر ۲۵/۴۹/۷۲/۱۵۰/۱۵۱/۲۰۹/۲۱۳/۲۲۱/۲۲۸/۲۵۵/۳۵۷/۳۴۷/۴۹۷
شاه عبدالعظیم ۴۵۷/۳۹۵
شپیگل ۵۵
شجاع‌الدوله ۱۵۴/۱۶۷
شرلی ۴۹/۷۲/۷۲۷
شکرالله ۱۷۷
شکسپیر ۱۰۱/۲۴۵/۵۶۵
شلی ۳۹۸
شیخعلی میرزا ۵۳۹
شیخ ویس ۴۹۵
شیرعلی خان ۳۱۱/۵۶۱
شیفر ۱۹۷
شیل سرجان ۴۸۳/۴۸۵
شیل ـ سریوستن ۵۰۸
شیندلر ۱۴/۳۵۶/۶۶۳
صاحب دیوان ۲۳۵/۵۶۳
صدر ـ محمد حسین خان ۴۲۶
صنیع‌الدوله ۶۰۸
صنیع‌الملک ۴۲۱
ضحاك ۳۹۳
طغرل بیک ۳۵۱/۴۶۱
طلوزان ۵۲۲
ظل‌السلطان ۱۹۰/۲۳۵/۴۲۷/۴۲۹/۵۴۵/۵۴۹
عباسعلی ۴۳۱
عباس میرزا ولیعهد ۸۰/۱۵۴/۲۲۵/۴۰۰/۵۴۰
عبدالرحمن خان ۲۹۳
عبدالصمد میرزا (عزالدوله)
عبدالله خان نقاش ۷۵
عبدالوهاب ـ محرم ۵۲۱
عبیدالله (شیخ) ۷۰۱
عزیزالسلطان (ملیجك) ۴۲۷/۵۲۴/۵۲۵
عزالدوله ۵۵۳
عفت‌الدوله ۵۳۶
علاءالدین ۴۱۷
علی خانف ۱۳۱
علاءالدوله ۴۱۰
علیقلی خان (مخبرالدوله)
علیمراد خان ـ زند ۴۹۵/۴۰۱
علی‌یارخان ۳۵۹
عمر ۲۵/۳۴۹
عمر خیام ۲۵/۳۵۳
غفاری ـ ابوالحسن خان ۴۲۱
فتحعلی خان ۲۰۹
فتحعلی شاه ۷۵/۱۵۲/۱۵۴/۲۲۴/۲۴۹/۲۷۸/۳۵۹/۴۲۳/۴۴۹/۷۳۰
فرانکلین ۵۲
فرایر ۵۱

فریه ۵۴/۲۱۶/۳۱۷/۳۲۷/۳۸۹
فردوسی ۲۵/۱۹۶/۲۴۲
فرمانفرما ـ حسین علی میرزا
فرورتیش ۴۶۰
فریدون ۳۹۴
فریزر ـ بیلی ۵۳/۱۵۴/۱۶۲/۲۲۵/۲۳۱/۲۴۳/۳۸۹/۴۷۵/۴۷۸
فلاندن ۵۴
فوربز ۲۴۴
فورسایت ۱۳۳
فورستر ـ جی ۵۱/۲۵۷/۴۹۱
فولر ۴۸۳
فونتن ۴۹۱
فیتزجرالد ۳۵۳
قائم مقام ـ ابوالقاسم ۴۴۸
قوام‌الدوله ۴۳۰/۵۶۰
قوبلای قاآن ۱۸۷/۶۱۸
کارت رایت ـ جان ۷۳
کاستیگرخان ۱۳۹/۵۰۳
کاسل ـ هارد ۱۶۳
کاسرون ۳۱۶
کانولی ۲۱۶/۲۲۵/۲۲۸/۲۴۳/۳۱۶
کایوس گراکوس ۶۱۰
کتن ـ ددمور ۴۹/۷۲
کراتروس ۳۰۸
کراسوس ۲۵
کرپورتر ۵۳/۵۸/۷۹
کرزن ـ رابرت ۷۲۲
کرزن ۱۶۳
کروزینسکی ۵۱/۶۱۱/۶۶۰
کریستوف کلمب ۳۲
کریستی ۳۱۶
کریم‌خان ۵۲/۲۳۱/۳۳۲/۳۸۳/۴۱۵/۴۹۴
کزنفون ۳۰
کلاویخو ـ دون‌روی کنزالس ۴۹/۲۱۲/۶۶۱
کلارندن ۳۱۲
کلوکه ۵۲۲
کمبوجیه ۳۹۴
کمپبل ۵۳۲
کمپفر ۴۹/۵۶۷
کوتزبو ۵۳/۸۱
کورسیک ۸۱/۳۷۵/۵۲۲
کوروپاتکین ۱۳۲/۱۳۳/۱۳۴
کوروش ۲۵/۲۰/۳۸۰
کوست ـ پی ۵۵/۴۱۵
کونتارینی ـ اسپروزیو ۶۶۱
کیخاتو ۶۱۸
کیخسرو ۱۹۶
کینر ـ مکدونالد ۵۲/۱۹۷
کیقباد ۳۰۹
گاردان ۵۲
گرانت ۵۲/۳۱۶
گراندوك ۲۵۵
گراهام ـ مونگر ۲۸۲
گرگوری ۱۷۵
گوبینو ۵۳
گرووز ۶۴۳
گرودکف ۱۵۷/۱۶۱
گریبایدوف ۳۰۵/۴۰۵
گلبندان ـ گلبنی ۱۸۸
گلن ۶۴۳
گلوکخوفسکی ۲۹۸
گمه‌لن ۴۸۳/۴۹۵
گناه خان (امیر) ۱۵۳

گوردن ۳۳
گورودینی کف ۲۹۸
گوباته ۷۱۸
گیبونز ۲۱۱/۵۰
لابات ۵۲۲
لارنس ۳۱۱
لسار ۱۳۳/۱۳۱
لانگفلو ۶۰۲
لوئی فیلیپ ۴۳۳
لواسف - ژنرال ۴۹۳
لوبرن - لیوس ۵۱
لوترل - « شاعر » ۲۴
لوسر ۴۳۸
لووت ۴۷۳/۳۰۶
لیارد - سر. هنری ۵۴
لیال - الفرد ۱۵
لیندزی ۷۳۳
مأمون ۲۱۲
مادام دیولافوا ۷۷
مادام سرینا ۵۸۰
مارتین - هنری ۶۴۲
مارش - اچ - سی ۲۴۴
مارسلینوس - آم ۳۹۳
مارشیمون ۶۸۵
مأمون ۱۸۷
مارکوپولو ۴۶۸/۷۲/۴۹
مایو ۳۱۲
محمد تقی میرزا (رکن الدوله)
محمد حسن - حاجی ۵۰۳
محمد رحیم ۶۴۲
محمد خان آشتیانی ۲۰۳
محمد شاه ۵۲۲/۴۳۰/۲۲۶/۵۳
محمد شاه گورگانی ۲۲۱
محمد علی میرزا ۵۴۰
محمود افغان ۴۹۲/۲۱۴
محمود غزنوی ۴۶۱/۳۵۱/۳۰۹/۲۴۲
مخبرالدوله ۵۶۲/۳۵۶
مرخام ۵۳۸/۵۵
مرعشی - قوام‌الدین ۵۰۲
مستوفی‌الممالک ۵۲۵
مستوفی - حمدالله ۳۹۹
مسعود میرزا ۵۴۵
مشیرالدوله - یحیی خان ۵۶۰
مظفرالدین‌میرزا ۵۹۸
معصوم‌خان ۳۱۳
مغول کبیر ۲۲۱
مک گرگور ۲۱۸/۲۰۹/۲۰۳/۱۶۴/۵۶/۲۰/
۲۴۱
مک‌لین - کاتن ۲۹۷/۲۳۸/۱۷۵/۱۷۴/
۲۴۶
مک نیل - جان ۲۵۷/۲۵۲
ملک آرا ۵۵۳
ملک‌التجار ۳۵۶
ملک‌الشعرا ۵۲۱/۴۳۰
ملکشاه ۲۴۸
ملکم - سرجان ۲۷۶/۲۴۸/۲۱۶/۱۹۷/۶۱/
۲۷۷
معتمدالدوله - منوچهرخان ۵۹۳
منیرالسلطنه ۱۵۳۷
مور - تامس ۳۷/۲۴
موریه - جیمز ۳۸۹/۵۳
موسی رضابیک ۵۳۸
مونتایث - سرهنگ ۵۰۹/۵۲
مونت فورت - کنت ۴۳۹
مونزی - اچ ۵۰۱/۴۴۱/۱۰۴/۷۷
میرزا آقا خان صدراعظم ۵۲۸
میرزا بزرگ ۴۴۶

میرزا تقی خان ۴۴۸/۵۵۷
میرزا حسین خان (سپهسالار) ۵۶۱
میرزا عباس خان (قوام الدوله)
میرزا علی اصغر خان ۵۵۷
میرزا علی خان (امین الدوله)
میرزا یوسف آشتیانی ۵۵۷
میر حسین خان ۲۷۶
میروپ - فن ۲۸۲/۴۰۱
مینیارد ۷۲
ناپلئون ۵۲/۲۵۷/۳۳۲
نایپر ۱۵۶/۲۴۳/۲۹۸/۳۵۶/۴۹۹
نادر شاه ۲۲/۵۶/۱۹۷/۲۰۱/۲۰۲/۲۱۴/۳۰۶/۳۵۲/۷۰۸
نادر علی خان ۳۳۳
نادر قلی خان ۵۱۴
نادر میرزا ۲۲۰
ناصرالدین شاه (غالب صفحات) ۴۰۳/۵۱۲/۵۱۶/۵۹۸
ناصرالدین میرزا ۵۳۲
ناصر خسرو ۳۵۱
نایب السلطنه ۴۲۹/۵۵۱
نصرالله - رزا ۲۲۳
نوباد گلدی ۱۷۵/۱۷۶
نوح ۲۴/۳۵۱
نیکاتور ۴۶۰
نیمرود ۳۰۸
نی بور - کارستن ۵۲
واتسن - گرنت ۵۵/۵۷۴
وارینک - اسکات ۵۳
واگنر ۷۷
واگهام ۳۰۱
والرین ۲۵
والنتین - بیکر ۵۶/۱۵۶
والنتین - اچ ۱۰۰
واسبری ۷۷/۱۰۲/۲۱۶/۲۲۷
وبان ۴۰۵
ورده ۸۱
وروفسکی ۱۳۱/۱۳۳
وکیل‌الدوله ۷۰۹
ولاسف ۲۳۷/۲۳۸
ولتر ۹
ولف ۲۳۲/۳۴۷
وورستر ۴۲۱
ویشنگراد سکی ۱۲۴
ویکتوریا - ملکه ۱۳۶/۱۴۹/۱۶۱/۲۱۰/۳۱۱/۴۱۳
ویلز ۵۶/۳۳۱/۵۴۲/۵۴۷/۵۴۹
هارون‌الرشید ۷۳/۲۱۲/۳۶۳
هاز ۶۴۳
هانری چهارم ۱۰۱/۲۴۵
هانوای - یوناس ۵۱/۲۵۶/۲۸۱/۴۰۱/۴۷۰/۴۸۲/۴۹۱
هربرت - تامس ۴۹/۷۳
هرودوت ۲۴/۳۰/۳۰۸
هلاکوخان ۷۲/۶۱۸
هلشتاین - دوک ۴۹
هوراس ۶۰/۳۳۰
هولمس ۴۸۳
هیه - ترویل ۵۲
هیستاسب ۴۶۰
یار محمد ۳۱۰
یاقوت ۷۲/۳۹۹
یحیی ۴۹۹
یحیی‌خان مشیرالدوله ۴۳۵
یزدگرد ۳۰۸
یزیدبن جیغد ۳۹۴
یعقوب بیگ ۱۳۲
یوحنا - کالو ۵۱۴
ییت ۱۲۸

فهرست اسامی، ایلات و طوایف

آتابای ۲۶۱
آق قویونلو ۵۱۴/۵۴۱/۶۶۱
ارامنه ۱۰۴/۶۹۵
اردلان ۷۰۲/۷۰۴/۷۰۵
ازبک ۱۱۴/۲۰۶/۲۱۴
افشار ۲۴۸/۳۱۰
امانلو ۱۵۱
اوراسان ۷۰۴
بختیاری ۵۳
بلوچ ۲۴۷
بنی‌اردلان ۷۰۴
بوانجی ۷۰۶
بیات ۲۰۱
پورپیشاه ۷۰۵
تاتار ۲۰۶
تاجیک ۲۴۷
ترك ۲۰۶
ترکمن ۱۱۴ / ۱۳۹ / ۱۵۲ / ۱۷۶ / ۲۰۶/ ۲۵۹/۲۶۰
تک ۵۶/۱۵۰
تیموری ۱۸۸/۲۴۷/۲۷۱/۲۷۲/۲۷۹
تیمونی ۲۷۱
جلیلوند ـ جلالوند ۷۰۶/۷۰۷
جلایر ۲۰۱
جمشیدی ۲۷۱/۲۷۹
زغفرانلو ۱۵۱/۱۶۸/۲۶۲/۲۷۹
زیزا ۷۰۴
سارتها ۱۱۴
سالور ۲۶۷/۲۶۸
سنجابی ۷۰۶
سیرکاس ۱۰۴
سنقر ۷۰۶
شادلو ۲۶۲/۲۷۹
شاهدلو ۱۵۱
شکاك ۷۰۴
شمشیری ۷۰۵
شیخیه ۵۴۲
صفویه اغلب صفحات
عرب ۲۰۱/۲۴۸/۲۶۷/۲۷۲
فیروزکوهی ۲۷۱
قاجار ۱۵۳/۲۱۴/۲۳۵/۲۴۸
قپچاق ۲۷۱
قره پاپا ۷۰۴
قره قویونلو ۶۶۵
قشه ۷۰۵
کرد ۱۵۲/۲۰۱/۲۴۷/۶۹۷/۶۹۹
کرندی ۷۰۶
کلهر ۷۰۵/۷۰۶
کلیائی ۷۰۶
کیانی ۳۰۶
کیوانلو ۱۵۱/۱۷۷
گرایلی ۱۶۸
گرجی ۱۰۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کوکلان ۲۷۹/۲۶۰/۲۳۳
گرکه ۷۰۵
گل بیگن ۷۰۵
گوران ۷۰۶
لک ۷۰۵
مأمون جبرالچی ۷۰۵
مافی ۷۰۷
مغول ۲۴۷
مندمی ۷۰۵
ناناقلی ۷۰۶
نسطوری ۶۹۳/۶۸۲
هرکی ۷۰۴
هزاره ۲۷۹/۲۷۱/۲۴۷
هماوند ۷۰۶
یموت ۲۶۰/۲۵۹
یهود ۱۰۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست، مکان

آخال ۱۵۰
آذربایجان ۸۰
آراکوتیا - آراکوزیا ۷۱۸
آرارات ۷۲۰
آربل ۳۸۹
آردان ۳۹۳
آریا ۷۱۸
آستارا ۶۳
آسیا در اغلب صفحات
آسیای صغیر در اغلب صفحات
آش‌قلعه ۷۷
آق‌بابا ۷۱
آق سزار ۷۹
آلبرت‌هال ۴۳۴
آلپ ۳۳۲/۳۳۹
آمل ۸۲/۸۳
آمودریا (جیحون) ۱۲۸/۱۳۴
آه ۵۰۳
آهوان ۳۴۴/۳۸۵
اترك ۱۹۸/۲۵۹/۲۶۳/۲۶۵/۲۶۶/۳۶۸
اتک ۱۴۵/۱۹۸/۱۹۹
اچمیازین ۷۸
ادرنه ۱۰۱
ادس (اورفه) ۷۷/۷۸
ارغنداب ۳۲۱
ارگ ۴۱۴
اردوخ ۱۷۹/۳۹۳
اردبیل ۷۱/۷۲
ارز روم ۷۷/۸۷
ارمنستان ۸۲/۷۱۸
اروپا ۲۱/۳۲/۳۳/۸۹/۱۶۲/۲۵۷/۳۲۲/۳۵۴ و در غالب صفحات
ارومیه ۶۵/۶۰۶/۶۸۲
اسپانیا ۴۹/۲۱۲/۲۴۷
اسدآباد ۵۳۶
استراباد ۶۸/۸۲/۸۳/۱۴۱/۱۵۱/۲۵۰/۲۵۷/۲۵۸/۲۶۲/۲۷۵/۲۷۸/۲۸۱/۴۶۷
اسفراین ۲۶۳
اسکاندیناوی ۲۴
اسکندرون ۸۸
اسلامبول ۶۲/۸۷/۱۰۱/۱۰۲
اشرف ۲۵۷
اصفهان ۲۹/۴۹/۷۱/۷۲/۷۳/۸۵/۲۱۳/۲۴۸/۳۳۲
افغانستان ۲۱/۲۷/۲۸/۵۱/۸۴/۱۲۱/۱۳۰/۱۳۱/۱۳۵/۱۳۶/۲۸۶/۲۹۱/۳۰۳/۳۲۲/۳۲۳/۳۲۴/۳۲۶
اقدسیه ۴۵۲
اقیانوس هند ۳۲۹
اکباتان ۷۰۸/۷۲۰
اکستافه ۷۷/۷۸
البرز ۶۸/۷۰/۸۲/۱۴۱/۲۵۸/۲۶۳/۲۷۸/۳۷۵
الساشیا ۲۲۰
المپ ۱۹۴
الموت (قلعه) ۷۲
الماسیه ۴۰۹

ام‌البلاد ۲۴۸
امامزاده هاشم ۵۰۳
امپراتوری هند (در غالب صفحات)
امسک ۱۱۳/۱۲۹
انترموری ۵۱
انجمن پادشاهی آسیائی ۳۰۱
انجمن سلطنتی جغرافیائی ۳۰۶
انزلی ۶۱/۶۲/۶۳/۴۶۷
انگلستان ـ انگلیس در غالب صفحات
اواجیک ۷۷
اورفه ـ ادس ۷۷/۷۸
اوزون آدا ۱۱۳/۱۱۴/۱۱۵/۱۲۴/ ۱۴۵/
۱۸۵
اوزونتالی ۷۸
اهواز ۸۶
ایران در غالب صفحات
ایراندبیل ۷۸
ایرلند ۲۴۸
ایروان ۷۸/۸۰
ایلیچا ۷۷
ایسورجا ۱۸۵/۱۹۶
ایندیلی ۱۰۳
ایوان کیف ۳۴۴
بابل ۳۲
بابلسر ۸۲
باجستان ۲۴۴/۳۰۰/۳۰۱
باجگیران ۱۴۰/۱۴۱/۱۴۳
بادکوبه ۶۲/۶۸/۱۰۲/۱۰۵/۱۱۷/۱۱۸
بار فروش ۸۲/۸۳
باطوم ۶۲/۱۰۲/۱۰۳/۱۰۴/۱۰۵/۱۰۷/
۱۰۸/۱۲۹
باهیلاه ۳۹۲
بجنورد ۱۶۷/۲۴۲/۲۵۹/۲۶۰/۲۶۲/
۲۶۳/۲۷۲/۲۷۵/۵۴۶
بحرخزر ۲۱/۵۱/۱۱۳/۱۱۵/۱۱۶/۱۳۱/
۱۳۳/۱۳۴/۱۵۶/۲۶۴/۲۷۵/۲۸۸/۳۲۹
بخارا ۱۱۴/۱۲۳/۱۳۷/۱۹۸/۲۰۳/۲۴۳/
۲۴۸/۲۶۹/۲۸۱
بردو ۱۴۷
برلن ۲۴/۶۲/۱۰۴
بروجرد ۸۶
بریتانیای کبیر ۲۱/۵۴/۱۲۸/۲۱۰/۲۷۵/
۲۹۲/۳۲۲
بسطام ۲۷۸
بصره ۳۲/۳۵۱/۶۲۱
بغداد ۳۲/۵۰/۸۶/۲۴۸
بغستان ۷۱۲/۷۱۵/۷۱۷
بلخ ۲۴۸/۳۲۴
بلغور ۱۷۹/۱۸۱/۲۰۳
بلغارستان ۱۰۱
بلگراد ۱۰۱
بلوچستان ۲۷۴/۲۸۶/۲۹۵/۳۰۲/۳۰۴/
۳۰۷/۳۲۲/۳۲۴/۳۲۹
بمبئی ۲۵/۶۱/۳۲۴
بندامیر ۲۴/۳۱۴
بندرپهلوی ۶۲
بندسلطان ۱۲۱
بنگال ۴۷۶
بوداپست ۱۰۱
بوسفور ۱۰۷
بوشهر ۱۳/۱۴/۸۵/۸۶/۱۹۰
بولتان ۱۲۶/۳۲۹
بهشهر ۷۲
بیابانک ۵۷۱
بیت‌المقدس ۱۴۳/۲۱۲/۳۴۹

بیت‌ایل ۲۱۳
بیدشت ۳۸٤
بیرجند ۳۰۰/۳۰۱/۳۰۵/۳۱۷
بیزانس ۲۵
بیستون ۹۰/۹۲/۷۱۲/۷۱۵/۷۱۷
بینالودکوه ۳٤٦
پارت ۷۱۸
پاریس ۱۰۱/۳۱۰
پالمیرا ۸۸
پنجاب ۲۵۸
پنج گور ۳۲۹
پرتغال ۳۲
پشته ۱۷۸
پطروفسک ۶۲/۱۱۸/۱۲۹/۱۳٤
پلاته ۷۲٤
پل‌خاتون ۲٤۳
پلی‌نی وسولنیوس ۳۸۹/۳۹۱/۳۹۳
پوتی ۱۰۷/۶۰۹
پوشنگ ۲۶۷
پیر بازار - پیله بازار ۶٤/۶۳۰
پیشین ۳۲۳
تاشکند ۱۱۳/۱۱٤
تبریز ۷۲/۷٤/۷۶/۷۷/۷۹
تجن ۱۲۶/۱۲۹/۱۸۲/۲٤۲/۲۶۶
تخت جمشید ۱٤/۳۰/۳٤۸
تربت حیدری ۲٤٤/۲۷۷/۳۰۰/۳۱۷/۳٤۷
تربت شیخ جام ۲٤٤/۲۷۵/۲۷۷
ترساچای ۷۸
ترشیز ۲۷۶/۳۰۱/۳۷۶
ترکستان ۲۱/۱۳۲
ترکمانچای ۷۹/۸۰
ترکیه ۷۶/۸۷/۱۰۱
تریست ۱۰۳
تزارستان ۶۲
تشلی چای ۷۷
تفلیس ۶۲/۷۷/۷۸/۱۰۶/۱۰۸/۱۲۹/۱۳٤
تکیه دولت ٤۳۳
تمسک ۱۱۳
تهران (در خیلی از صفحات)
تیسفون ۳۲
تویسرکان ۵۷۱
تون - طون ۲۸۵/۳۰۱
جاجرم ۲۵۹/۳۸٤
جاجرود ۵۰۳
جعفر آباد ٤۶۶
جغتای ۳۹۷
جلفا ۷۷/۷۸
جندق ۵۷۱
جوشقان ۵٤۶
جوق تپه ۱۱٤
جوین ۲٤٤/۳۹۷
جیپور ٤۰۷
جیحون ۲۷/۱۲۰/۱۲۱/۲٤۸
چات ۲۶۰
چارده ۱۹۸
چخانسور ۳۱۵/۳۱۶/۳۱۷
چکیش لر ۲۵۳/۲۶٤/۳۷۶
چمن ۲۸۶/۳۲۳
چواران ۳۹۳
چین ۱۰۳
حاجی ترخان ۶۲/۱۱۷/٤۹۲/۵۳٤
حصارك ۷۵
حلب ۸۸

خاش ۳۰٦
خان آباد ۹۰
خانقین ۸۹/۹۰/٦۰٦
خراسان ۲۷ / ۸۳/۹۲/۱۲۷/۱٤۲/۲۰۰/
۲۰٤ / ۲۱٤/۲٤۳/۲٤٦/۲٤۸/۲۵۰/
۲۵۹/ ۲٦٦/ ۲۷۲/۲۷۵/۲۷۸/۲۸٦/
۲۹۵/۳۳۰
خرقان ۲۵۹/۲٦۰/۲٦۱/۳٦۸
خرم‌آباد ۸٦
خسروگرد ۳٦۰/۳٦۱
خلیج فارس ۲۷/۳۱/۳۲/٦۱/۸۵/۸٦/۸۹/
۲۸۵
خمسه ۸۱
خواجه‌ربیع ۲٤۱
خواف ۲۷۵/۲۷۷/۳۰۱
خوشکک ۹۰
خوقند ۱۳۲
خوی ٦۰٦
خیوه ۲۷/۷۹/۳٦۹
داسغان ۳٤٤/۵۷۱
دانویل ٤۹۸
دجله ۳۱/۸٦/۸۷/۲۱٤/۲٤٤
دربندجاور ۱۸۵/۱۹۳
دربند نفت ۱۹۳
درگز ۲۱۰/۲٤۲/۲٦۳/۲٦٤/٦۰٦
دریای خزر ۲۸/٦۱/۸۲/۱٤۱/۲۵۲/۳۵٤
دریای‌سیاه ۱۰۲
دشت الحق ۳۷۳
دلی بابا ۷۷
دلیجان ۷۸
دماوند ۸۲/۱٤۱/۳۳۲/۳۹٤
دمشق ۸۸
دورباداد ۱٤٤
دوشان تپه ٤۵۲/٦۳۰
دوشک ۱۸۳/۱۹۸/۲٤٤
ده رود ۳٤٤/۳٤۸
ده شاه ۲۰۰
دهلی ۲۱٤
دیادین ۷۷
دیاربکر ۸۷
دیلمان ٤۷۹
رادگان ۱۷۷
راسلاس ۲۰۲
رباط‌کریم ۹۰
راجستان ٤۰۷
رزان ۲۰۷
رستم‌آباد ۷۰/۱٤۵/۳۰٦/٤۵٤
رشت ٦۲/٦٦/٦۸/٦۹/۷٤/۸۲/۲۸۷
رودبار ۳۲۱
رودخانهٔ ابریشم ۳۷۲
روسیه ٦۲/۸٤/۱۰۷
ریته ۵۰٤
زاگرس ۹۱
زرگنده ٤۵٤
زرنجیا (سیستان) ۷۱۸
زره - زیره ۹۰/۳۰۷
زنجان ۷۹/۸۱
زوپیرزن ۱۸۱
زیدر ۳۷٤
ژاپون ۱۰۳
ژن ٤۸۲/٦٦۱
سامره ۲۱٤/٦۳۲
سپهوان (اصفهان) ۷۳
سرخ حصار ٤۵۳
سرخس ۱۲٦/۱۲۹/۱۳۵/۲٤۲/۲٦٦/
۲٦۹/۲۷۰/۲۷۵/۳٦۸

سرشیله ۳۰۷
سعید آباد ۷۹
سفارت انگلیس ۴۱۳
سفید رود ۷۰/۷۱
سلطانیه ۷۹/۸۱/۸۲
سلمانیه ۷۱/۷۵
سمرقند ۴۹/۱۱۳/۱۱۴/۱۲۴/۲۱۲/۲۴۸
سمنان ۲۸۲/۳۰۱/۳۴۴/۳۷۹
سناباد ۲۱۲
سن پطرزبورگ ۶۲/۸۴/۱۱۸/۱۳۲/۲۸۱/۲۹۸/۳۲۷/۶۶۳
سند ۲۲/۲۴۴/۲۹۵/۳۲۹
سنقرآباد ۷۵
سوادکوه ۳۹۰
سورام ۱۳۴
سوریه ۱۰۴
سومار ۲۶۰
سه کوهه ۳۱۵
سیالک ۳۹۳
سیاه دهن ۷۹
سیبری ۱۱۴
سیستان ۲۸/۵۶/۲۷۳/۲۷۴/۲۷۶/۲۷۷/۲۷۹/۲۹۵/۳۰۳/۳۰۴/۳۰۶/۳۲۱/۳۲۲/۳۲۵/۳۲۶/۳۲۷/۳۲۸/۳۲۹
شاه‌آباد ۷۵
شاهرود ۸۰/۸۳/۲۴۲/۲۵۸/۲۵۹/۲۷۸/۳۰۱/۳۴۴/۳۶۸/۳۶۹/۴۶۹
شاه کوه ۳۷۵
شانزه لیزه ۲۱۵
شاه عبدالعظیم ۳۹۵/۴۵۷
شترگلو ۱۸۲
شیخ جام ۲۷۲
شریف‌آباد ۳۴۴/۳۴۷
شط‌العرب ۲۷
شمس‌العماره ۴۳۱/۴۳۲/۴۳۶
شوراب ۳۴۴/۳۹۷
شوش ۵۶
شوشتر ۵۶/۸۶
شیروان ۱۵۳/۱۵۵/۲۶۳
شمیران ۹۰
صدرآباد ۳۷۲
صدرك ۷۸
صربستان ۱۰۱
صوفیان ۶۳۱
طاق بستان ۹۲/۷۱۰
طبس ۲۷۶/۲۷۹/۳۰۱/۳۱۷/۳۷۶
طرابوزان ۷۶/۷۷/۸۷/۱۰۳/۲۸۶
طنجه ۴۹
طوالش ۴۶۹
طوس ۲۱۲/۲۴۱/۳۴۸/۳۸۵
عباس آباد ۳۴۴/۳۷۳
عثمانی ۸۹/۲۱۳
عدن ۳۲
عراق عجم ۳۹۰
عشق‌آباد ۸۳/۸۶/۱۰۱/۱۱۵/۱۲۶/۱۳۷/۱۳۸/۱۴۰/۱۴۱/۱۴۳/۱۶۷/۲۴۲/۲۵۸/۲۶۴/۲۸۷/۲۸۸/۳۶۰/۳۶۸
علی‌قاپو ۷۲
غالاطه ـ پرا (درترکیه) ۴۰۷
غزل ارواث ۸۹/۱۲۰
غوشاه ۳۸۵
فاسیس ـ فازیس ۱۰۸
فارس ۶۱/۳۴۸
فرات ۳۱/۸۶/۸۸/۸۹/۲۱۳

فراه ۳۰۰/۳۰۶/۳۱۹/۳۲۶/۳۶۸
فرانسه ۲۲/۳۳/۵۱/۵۳/۱۱۳/۱۴۷/۲۷۲
فرح آباد ۲۵۵/۴۹۷
فسطاط ۳۵۱
فلسطین ۱۴۳/۳۸۰
فوژی یاما ۳۹۴
فونتن بلو ۶۴۰
فیروزکوه ۳۹۰
فیروزه ۴۵۳
قارص ۷۸
قاین ۲۷۲/۲۷۳/۲۷۴/۲۷۵/۲۷۶/۲۷۹/۳۰۰/۳۰۵
قدسگاه ۳۴۴/۳۴۸/۳۴۹
قرآئینه ۷۷
قروه ۷۹
قره‌بند ۲۶۶
قره‌داغ ۱۸۲
قره سو ۲۰۸/۲۴۸
قره طغان ۲۱۰/۲۴۴
قره قوم ۱۱۴/۱۸۳
قره کلیسا ۷۷
قره گل ۱۲۰
قزل دیزه ۷۷
قزلق ۲۵۸
قزوین ۶۶/۶۹/۷۱/۷۲/۷۳/۷۴/۷۶/۷۹
قسطنطنیه ۴۸۷
قشلاق ۷۵/۳۴۴
قشم ۲۴
قصر تهران ۴۱۴
قصر شیرین ۹۰
قفقاز ۶۰/۶۲/۷۷/۱۰۷/۱۱۷/۱۲۹/۱۳۴
قلهک ۱۴۱/۳۷۶/۴۵۱/۴۵۲/۴۹۲
قم ۲۹/۸۵/۳۶۸
قندهار ۲۷/۸۴/۱۱۳/۱۲۳/۶۸۶/۳۱۰/۳۱۷/۳۱۹/۳۲۶
قوچان ۸۳/۸۶/۱۳۷/۱۳۹/۱۴۱/۱۴۷/۱۴۲/۱۴۳/۱۵۶/۱۶۲/۱۶۵/۱۶۶/۱۶۷/۱۷۸/۲۰۴/۲۰۵/۲۴۲/۲۵۹/۲۶۳/۲۷۵/۲۸۷/۳۵۴
قورق ۳۰۱
قوشه ۳۸۳
قیروان ۳۵۱
کابل ۵۴/۳۱۷
کاپادوکیه ۷۱۸
کارون ۲۷/۸۶/۱۳۹
کاشغر ۱۳۲
کاظمین ۲۱۴
کان گشا ۲۱۰/۲۴۴
کبود گنبد ۳۴۴/۳۵۱
کراچی ۸۹
کربلا ۵۶/۲۱۳/۲۱۴
کرج ۷۵
کرخه ۲۵
کردستان ۷۷/۶۹۶/۷۰۴
کراسنودسک ۱۱۸/۱۱۹/۱۳۴
کرمانشاه- کرمانشاهان ۹۰/۹۱/۳۲۷/۷۰۸
کریمه ۲۵۸
کرند ۹۰/۹۱
کشف رود ۱۸۲/۲۰۸/۲۴۷/۲۶۶
کشمیر ۳۴۹
کعبه ۲۱۳
کلات شاه محمد ۱۴۶
کلات محمود ۱۴۶
کلات نادری ۱۸۷/۲۰۰/۲۰۵/۲۴۱/۲۶۴/۶۰۶

کلخید ۱۰۸
کل سورا ۲۴۶/۲۴۷
کمپانی هند شرقی ۵۱
کنگاور ۹۰/۵۴۶
کوپ داغ خان ۷۷
کوران داغ ۱۴۱
کوه دم - کهدم ۶۶/۶۸
کویته ۳۱۹
کویر ۲۴۷
گرجستان ۶۲
گرشک ۳۲۶
گرماب ۲۶۴
گرمسار ۳۲۱
گلادستون ۹۳
گلپایگان ۵۴۶
گلین قیه ۷۸
گمش خانه ۷۷
گواتر ۳۰۲/۳۰۴
گوادر ۳۲۹
گیلان ۶۴/۷۳
لاش جوین ۳۰۱
لسگرد ۳۴۴/۳۸۷
لندن - در خیلی صفحات
لنکران ۶۲
لنگرود ۵۰۴
لوشان ۷۰
لیلق ۷۰۵
لیورپول ۵۴۱
ماهی دشت ۹۰
محلات ۵۷۱
محمد آباد ۲۶۳
محمره - خرم‌شهر ۸۶
محمود آباد ۸۳
مدینه ۲۴۸
سراغه ۴۱۵/۶۸۱
مرغاب ۱۲۰/۱۲۱
مرو ۲۷/۵۶/۱۱۳/۱۲۰/۱۲۱/۱۲۶/۱۳۲/
۱۳۴/۱۵۴/۲۱۲/۳۶۹
مزینان ۳۴۴/۳۶۹/۳۶۲/۳۶۳/۳۶۸
مسجد جامع ۷۳
مسکو ۶۲/۲۵۵/۲۸۲
مسیا ۷۱۸
مشهد ۱۳/۲۸/۷۱/۸۳/۱۳۹/۱۴۲/۱۴۵/
۱۶۱/۱۶۷/۱۷۹/۱۸۱/۱۹۲/۱۹۷/
۱۹۸/۲۰۰/۲۰۳/۲۰۴/۲۰۷/۲۴۱/
۲۴۲/۲۶۳/۲۷۱/۲۸۱/۲۸۶/۳۵۷
مشهد سر ۸۲/۸۳
مغان ۲۵۶
مکران ۳۱۶/۳۲۹
مکه ۱۱۴/۲۱۳/۲۴۸
ملایر ۹۰/۵۷۱
منجیل ۷۰
منچستر ۳۳
موزهٔ تهران ۴۱۶
موصل ۸۷/۸۸
میامی ۳۴۴
میان جوب ۷۵
میاندشت ۳۴۴/۳۷۴
میاندوآب ۳۲۹
میانه ۷۹
میدان مشق ۴۱۰
نارنجستان ۴۳۱
نجف ۲۱۳/۲۱۴/۶۳۲
نجف آباد ۴۵۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نخجوان ۷۸/۸۰
نصرت آباد ۲۷٤/۳۰۵
نمین ٦۰٦
نوشکی ۳۲۲/۳۱٦
نه ۳۰۱
نیاوران ٤۵۲
نیمروز ۳۰۹
ورامین ۳۷۹/٤٦۵
ورده ۱۸۱/۱۸۲/۲۱۰
ولگا ٦۲/۱۲۹
ولادی کاوکازیا ۱۲۹
ولادی وستک ۱۱۳
ونیز ٤۹/۱۰۳
هارون آباد ۹۰
هامون ۵٦/۳۰٦
هرات ۲۷/۱۱۳/۱۲۹/۲٤٤/۲٤۸/۲٦۹/
۲۷۰/۲۸٦/۳۱۱/۳۱۹/۳۲٤/۳۲٦
هری‌رود ۲٦٦/۲۷۰
هکاتوسپی - لوس ۳۸۲
هلند ۳۲
هلنوفسکا ۷۸
همدان ۹۰/۷۰۸/۷۱۹
هندوستان ۲۱/۲۸/۵۱/۸٤/۸۵/۱۰۳/
۱۲۳/۱۳۳/۱٦۷/۱۹۷/۲۱۰/۲۵۷/
۲۸۵/۲۹۱/۳۰۸/۳۲۲/۳۲٦
هیداس ٦۰
هیرمند ۳۰۵/۳۰٦/۳۲۲/۳۲٤/۳۲٦/۳۲۷
هیمالیا ۳٤۹
یزد ۲۸۵/۲۸۷/۳۳۲
یزدون ۳۰۱
یکی امام ۷۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی